

وه ناو خودا که ده گنده و دلو قانه



به نام خدای بخشنده و مهربان

فەرھەنگی مەردۆخ

«بەرگی یەكەم»

(ئ...ژ)

نووسینی:

زانای بەناوبانگ و ھەرەبلیمەت

جەنابی نایەتوڵلا شیخ موخەممەد مەردۆخی کوردستانی

ئیکۆلینەو و ئامادەکردنی:

رەئوف رەھنموون

فهرهه‌نگی مه‌ردۆخ

ویراست جدید

بەرگی یه‌گه‌م (بیتی نه‌ ... ژ)

نروسیینی؛ موچه‌مه‌د مه‌ردۆخی کوردستانی

لیکۆلینه‌وه و ناماده‌کردنی؛ ره‌لووف ره‌هنمون

ناره‌ندی بلۆک‌کردنه‌وه؛ خانه‌ی بلۆک‌کردنه‌وه‌ی پرته‌ویه‌یان

رازاندنه‌وه‌ی؛ سوهمیه‌ ته‌یمووری «سو‌ما»

جاری چاپ؛ یه‌گه‌م / به‌هاری ۱۳۸۸‌ی مه‌تاوی

نه‌ژمار؛ ۲۰۰۰ / وه‌ژیری

نرخ‌ی ده‌وره‌ی دوو‌به‌رگی؛ ۲۲۰۰۰ ته‌من

س‌ر‌ش‌ناس‌ه	: مه‌ردۆخ، مه‌مه‌د، ۱۳۵۴-۱۳۵۹
ع‌نوان و پ‌د‌ی‌د‌آ‌ور	: فهرهه‌نگی مه‌ردۆخ / نروسیینی مه‌ردۆخی کوردستانی، موچه‌مه‌د، لیکۆلینه‌وه و ناماده‌کردنی ره‌لووف ره‌هنمون
م‌ش‌خ‌ص‌ات ن‌ش‌ر	: سن‌د‌ج: پ‌ر‌ل‌و‌ب‌ان، ۱۳۸۵.
م‌ش‌خ‌ص‌ات ظ‌اه‌ری	: ج: ۲.
ش‌ای‌ک	: ج ۱ - ۸ - ۳۰ - ۹۹۲۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸ ؛ ۵ - ۲۱ - ۹۹۲۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸ ؛ د‌وره‌ ۳ - ۲۹ - ۸۳۲۷ - ۹۶۴
ی‌اد‌دا‌شت	: ف‌ی‌ا
ی‌اد‌دا‌شت	: چاپ ق‌ب‌ل: ع‌ر‌ب‌ی، ۱۳۶۲
م‌و‌ض‌وع	: ک‌رد‌ی -- و‌ا‌ژه‌نامه‌ها -- ف‌ا‌ر‌س‌ی.
م‌و‌ض‌وع	: ک‌رد‌ی -- و‌ا‌ژه‌نامه‌ها -- ع‌ر‌ب‌ی.
ش‌ناس‌ه‌ ا‌ذ‌و‌ده	: ره‌هنمون، ره‌لووف، ۱۳۴۹ - مح‌تق و و‌ی‌ر‌ا‌س‌ت‌ار
ر‌ده‌ب‌ندی ک‌ت‌گ‌ره	: ۱۳۸۵ ع‌م ۱۱ / ۳۳ PIR ۳۳۵۶
ر‌ده‌ب‌ندی د‌ی‌و‌ب‌ی	: ک ۳ / ۰.۳ ۴۵۹/۰
ش‌ماره ک‌ت‌اب‌خ‌انه م‌لی	: ۳۹۵ - ۸۵ م

ISBN: 964-9926-30-8

ش‌ای‌ک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۲۶-۳۰-۸



خانه‌ی بلۆک‌کردنه‌وه‌ی پرته‌ویه‌یان

« فهرهه‌نگ »

۱۴۸

سنه - شه‌قامی شه‌ه‌یدان، قه‌یسه‌ری ع‌ی‌زه‌تی، ته‌ومی دووهم

ته‌له‌فون: ۹۸ ۸۷۱ ۲۲۵۸۷۵۹ +

www.kurdbook.com

پیرستی پیشه‌کینه‌کان / فهرست مقدمه‌ها

- ۱ پیشه‌کی فارسی بلاوکه‌ره / مقدمه‌ی فارسی ناشر
- ۵ پیشه‌کی کوردی بلاوکه‌ره / مقدمه‌ی کوردی ناشر
- ۹ پیشه‌کی فارسی عه‌بدولونمین مردوخ / مقدمه‌ی فارسی عبدالؤمن مردوخ
- ۱۷ پیشه‌کی کوردی عه‌بدولونمین مردوخ / مقدمه‌ی کوردی عبدالؤمن مردوخ
- پیشه‌کینه‌کانی لیکۆنەر / مقدمه‌های محقق:
- ۲۷ لێ کوردی
- ۴۷ لێ مقدمه‌ی فارسی
- ۵۳ لێ ملاحظات للقاری العربی
- پیشه‌کینه‌کانی نووسەر / مقدمه‌های مؤلف:
- ۵۷ لێ فارسی
- ۶۱ لێ وه‌رگیردراوی پیشه‌کینه فارسیه‌کی نووسەر
- ۶۷ لێ ریزمانی کوردی / دستور زبان کوردی
- ۹۵ لێ گۆشه و مه‌تلانی کوردی / ضرب‌المثل‌ها و کنایات کوردی ...

اَو

هەر کەس زوان خۆی توو ئۆزانی
زوان تۆک و تات هەر گیز نازانی
ئەگەر کەتە هیچ دانە مینێ
و تەمک مەردوخ ئیشیا بخوینی

٤٧ ٤٨ ٤٩

هـ

هەر کەس زوان خۆی توو ئۆزانی
زوان تۆرک و تات هەر گیز نازانی
ئەگەر کەتە هیچ دانە مینێ
فەر هەنگ مەردوخ تەشی بخوینی

مەردوخ

مقدمه‌ی ناشر (چاپ جدید)

یکی از اهداف و انگیزه‌های «انتشارات پرتو بیان» از بدو تأسیس آن در سال ۱۳۸۱، برداشتن گام‌هایی هر چند کوچک در جهت رشد، غنا و توسعه‌ی فرهنگ غنی و پرافتخار کردستان و احیاء فرهنگ مکتوب این دیار زرخیز در حد وسع، توان و امکانات محدود خود بود که به حق، هم آثار ارزشمند و ماندگار آن فراوان و هم نخبگان، فرزندان و در یک کلام دانشمندان نامدار و گمنامش بی‌شمار...

اگرچه در این مدت کم با آمار قابل قبولی از کتاب‌های منتشر شده (قریب به ۱۷۰ عنوان در مدت ۴ سال) به زبان‌های کردی و فارسی و در زمینه‌های مختلف، گام‌های کوچکی برای رسیدن به هدف خود برداشته‌ایم، اما انتشار مجدد «فرهنگ مردوخ» خود به تنهایی کارنامه‌ای مستقل و افتخار ماندگاری برای خدمت‌گزاران این انتشارات می‌باشد.

آشنایان به فرهنگ و ادب این دیار می‌دانند که «فرهنگ مردوخ» یکی از فرهنگ‌های

دیرین، غنی، پربار و تنها فرهنگ سه زبانه‌ای است که توسط نادر زمان «آیت‌الله شیخ محمد مردوخ کردستانی» به تنهایی، بدون دسترسی به کمترین امکانات و منابع امروزی در مدت زمان کوتاهی به رشته‌ی تحریر درآمده است. به گفته‌ی جناب آقای «عبدالمؤمن مردوخ» بار اول نسخه‌ی اصلی فرهنگ به انضمام نقاشی‌های رنگی‌اش به دلایلی نامعلوم در چاپخانه‌ی ارتش آن زمان مفقود گردیده؛ اما مؤلف توانا، دانشمند، نستوه و رنگین‌دست ما بار دیگر آن را از ابتدا با استفاده از یادداشت‌های قبلی و آنچه که در ذهن اقیانوسی‌اش بود در مدت کوتاهی به رشته‌ی تحریر درآورده و حاصل آن چاپی است با دست‌خط مؤلف و رسم‌الخط کهنی که متأسفانه با وجود بی‌نظیر و منحصر به فرد بودنش، به دلایل فوق‌آنچنان که باید مورد استفاده‌ی اصحاب فرهنگ و اهل مطالعه قرار نگرفته است. بنابراین تجدید نشر آن با بازنویسی دوباره و رسم‌الخط نوشتاری جدید کاری بود لازم و در راستای اهداف این واحد فرهنگی؛ که البته اضافه شدن واژه‌های لهجه‌ی سورانی، زبان نوشتاری امروز کردزبانان، به کلمات مدخل لهجه‌ی اردلانی جلوه و رونق افزونتری به این اثر ارزشمند و گران‌بها داده است.

دو سال پیش وقتی پیشنهاد چاپ مجدد آن را به جناب آقای «عبدالمؤمن مردوخ» دادیم و با توصیه‌ی اضافه کردن معادل سورانی در کنار کلمات مدخل اردلانی به استقبال این کار آمدند؛ هیچگاه فکر نمی‌کردیم تکلیفی سنگین و راهی بس دشوار را در پیش گرفته باشیم که برای انجام آن توسط یک نفر، نه تنها ۶ ماه بلکه ۶ سال هم کافی نخواهد بود... در هر حال مسئولیتی بود که پذیرفته بودیم و آن هم نه از روی اکراه و اجبار، بلکه با میل، علاقه، شوق و رغبت... چرا که در همه جای دنیا برای عالمان سرزمینشان که چنین آثار گران‌بهایی را خلق می‌نمایند، چندین نفر و حتی چندین مؤسسه در خدمت حفظ، صیانت و انتقال آن به نسل‌های آینده هستند... ولی صد افسوس که در این گوشه از دنیا با آن‌چنان پیشینه و میراث گران‌بهایی، هنوز چنین رسمی رایج نشده است !!!

اولین قدم برای انجام این مسئولیت و کار سترگ پیدا کردن کسانی بود که در زبان‌های کردی، عربی و فارسی صاحب‌نظر و توانا باشند و این کار به‌راستی اگر نگوییم محال و غیرممکن که بسیار مشکل به نظر می‌رسید... هرچند که قصد و هدف ما دست بردن در متن و محتوای فرهنگ نبود و هیچگاه چنین اجازة‌ای به خود نداده و نمی‌دهیم؛ اما حتی برای

بازنویسی صحیح لغات دست‌نوشته هم، که بعضاً ناخوانا و تعدادی کم‌رنگ و مخدوش شده بود، نیازمند کسی بودیم با توانایی و مهارت‌های فوق. یکی از ایده‌ها برای رفع این مشکل تشکیل مجمعی متخصص از صاحب‌نظران در رشته‌های ادبیات فارسی، کُردی و عرب بود که متأسفانه نه چنین اتفاقی فراهم گشت و نه امکانات و توانایی‌های ما اجازه‌ی انجام آن را می‌داد و به قول معروف: «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل».

بالاخره پس از جستجو و پرس‌وجوی چندماهه با راهنمایی دلسوزانه‌ی استاد ارجمند جناب آقای «علی رحمانی» مدیر کتاب‌فروشی امام محمد غزالی، جناب آقای «دکتر رئوف رهنمون» برای انجام این کار پیشنهاد شدند. از آنجا که آشنایی و اشراف پیشنهاد دهنده در خصوص محتوای اثر و وقوفشان نسبت به دشواری چنین کاری برای من کاملاً محرز بود، با اعتماد به نظر ایشان، انجام این کار دشوار بر عهده آقای «رهنمون» قرار گرفت. باید اعتراف کنم که در آغاز فکر نمی‌کردم و حتی انتظار نداشتم ایشان این چنین موشکافانه، دقیق و عالمانه زیر بار این مسئولیت رفته و فراتر از آنچه که ما و جناب آقای «مردوخ» از ایشان انتظار داشتیم، کمر همت بسته و از هیچ تلاش و کوششی برای حسن انجام کار فروگذار ننمایند. خوشبختانه ایشان علاوه بر پیشینه‌ی علمی و فرهنگی خانوادگی، با سوابق علمی و تحصیلی‌ای که در ایران و عراق فراهم نموده بودند؛ سرمایه‌ی مورد نیاز برای انجام این کار سترگ را به دست آورده بودند.

آنچه که ما انتظار داشتیم اصلاح و تغییر رسم‌الخط فرهنگ به شیوه‌ی نوین و نیز اضافه کردن معادل کردی سورانی برای هر مدخل اردلانی بود، ایشان ضمن دقت کافی برای حفظ امانت، آن طور که شایسته و بایسته بود با دقت تمام و موشکافانه، تمام جنبه‌های فنی کار را در نظر گرفت و چندین و چند بار متن ویراستاری شده را بازبینی، اصلاح و هر آنچه را که ممکن بود به اعتبار و سلیسی این طبع بیفزاید، گوشزد نموده و خود نیز رعایت نمودند. که جا دارد برای این حسن انتخاب در همین جا از ایشان و معرف ارجمندشان تشکر و قدردانی نمایم. قرارداد ما با ویراستار برای تحویل هر دو جلد ۶ ماه بود و اکنون که جلد اول آن را تحویل می‌گیریم نزدیک به ۲ سال از شروع قرارداد می‌گذرد. که البته تمدید آن با اطلاع و رضایت آقای «مردوخ» و برحسب نیاز و ضرورت بود. چسرا که اثری چنین گران‌بها و

ارزشمند، شایسته نیست تنها به دلیل شوق و علاقه‌ی وافر به چاپ و انتشار مجدد، به شکلی سطحی و گذرا بازبینی شده و با خطاهایی که می‌شود از آن جلوگیری و پیش‌گیری نمود روانه‌ی بازار فرهنگ این دیار نمود. لذا تلخی این صبر ناخواسته را به جان خریدیم و خوشبختانه اکنون شاهد میوه‌ی شیرینی هستیم که به راستی مجموعه‌ی دست‌اندرکاران طبع آن سعی کرده‌اند آن را آن‌طور که فراخور و شایسته‌ی مقام علمی و فرهنگی چنین اثر و مؤلفی باشد تقدیم اصحاب فرهنگ این دیار نمایند، با اطمینان خاطر و افتخار می‌توانیم ادعا نماییم که تمام تلاش خود را برای رسیدن به چنین هدفی به کار بسته‌ایم تا که «اصحاب هنر را چه قبول افتد و...»

لازم است در پایان ضمن تشکر مجدد از ویراستار محترم، از مؤسسه‌ی «فیضان گسامپوتری» که زحمت تایپ اولیه‌ی آن را برعهده داشته و نیز همکاران زحمتکش انتشارات خانم‌ها «الپه کریمیان» که غلط‌گیری، و «سمیه تیموری» که صفحه‌آرایی و آماده‌سازی اثر را برعهده داشتند و همچنین از سایر عزیزانی که هر یک به نحوی برای فراهم نمودن زمینه‌ی مقدمات چاپ این اثر ماندگار و گران‌بها ما را یاری نمودند به ویژه «جناب آقای آرتیکاس اقبال» و «جناب آقای نجم‌الدین مقدم» کمال تشکر و قدردانی را بنماییم.

امید آنکه مجموعه‌ی این تلاش‌ها مورد قبول و رضایت پرورده‌گار متعال و نیز اصحاب فرهنگ و هنر و علاقمندان به فرهنگ غنی و پربرابر گردد و کردستان قرار گرفته و با رهنمودهای خود، ما را در تکمیل و اصلاح چاپ‌های بعدی یاری رسانند.

ناشر

پيشه‌کى بلاوکه‌ره‌وه (چاپى نوي)

يه کيتک له نامانج و خولياکانى بنياتخانى «بلاوکه‌ى پرتو‌په‌يان» هه‌ر له سه‌ره‌تاي له‌دايک‌بوون و پيتره‌که‌بوونيه‌وه له سالى ۱۳۸۱ ى کۆچى هه‌تاويدا شه‌وه بووه که به پيترى توانا له بسواى گه‌شه‌کردن و ده‌وله‌مه‌ندکردن و په‌ره‌پيښداني فه‌ره‌ه‌نگى ده‌وله‌مه‌ند و ششکۆدارى کوردستان و زيندووکردنه‌وه‌ى فه‌ره‌ه‌نگى تۆمارکراوماندا - که به راستى خاوه‌نى به‌ره‌ه‌مگه‌لى به‌پيتر و نه‌مى فراوان و زانا و بسپۆر و بليمه‌تى کارامه و نه‌ناسراوى له‌ژماره‌به‌ده‌ره - چه‌ند هه‌نگاوێک هه‌لگيرين؛ هه‌رچه‌نده به‌چووکيش بيت.

هه‌رچه‌نده له‌م ساوه که مه‌دا به له‌چاپداني ژماره‌يه‌کى به‌رچاو (نزىکەى ۱۶۰ به‌ره‌م له ساوه‌ى چوارسالدا) هه‌نگاوگه‌لينيکى به‌چووکمان به‌ره‌و ئاسانجى خۆمان هه‌لگرتوه؛ به‌لام له‌چاپدانه‌وه‌ى «فه‌ره‌ه‌نگى سه‌ره‌دۆخ» به‌ ته‌نيا خۆى کارنامه‌يه‌کى سه‌ره‌به‌خۆ و شانازيه‌کى هه‌ميشه‌يه‌ى شه‌ندامانى زه‌مه‌تکيشى بلاوکه‌که‌مانه.

شه‌ر که‌ساندى شاره‌زاي فه‌ره‌ه‌نگ و ويژه‌ى شه‌م هه‌ر شه‌من باش ده‌زانن که «فه‌ره‌ه‌نگى سه‌ره‌دۆخ» به راستى فه‌ره‌ه‌نگينيکى ده‌وله‌مه‌ند و ته‌نيا فه‌ره‌ه‌نگى سى زمانه‌يه که به خامدى بليمه‌تى بيپۆينه‌ى

سەر دەم «نایە توولۆ شیخ موحەممەد مەردۆخی کوردستانی» بە تەنیا و بە بێ لەبەردەستدا بوونی سەرچاوە گەلی پێویست بۆ وەها کارێک لە مارهێهکی کەمدا تۆمارکراوە و بە پێی بێرەوهری جەنابی «عەبدولمۆئەینی مەردۆخ» نوسخی سەرەکی ئەم بەرھەمە لە گەڵ وێنە رەنگیەکانیدا بۆ یەکەم جار لەبەر چەند ھۆیکە نادیار لە «چاپخانەی ئەرتەش»ی ئەو سەرەمدادا و ن بوو، بەلام نووسەری کارامە و لێھاتوو و دەستپێنگین لە ماوہیەکی کورتدا و بە یارمەتی یادداشتە کۆنەکانی و ھزری ئۆقیانووسناسی خۆی جاریکی تر سەرلەنوێ ئەم بەرھەمە نووسیوەتەو و لە ئەنجامدا بەرھەمە دەسنووسەکی نووسەر ھەر بەو شێوہیە و بە رێنووسی جاران ئۆفیسیت کراوە کە بەداخوہ نەوہی ئەمەڕۆ بە ھۆی شارەزا نەبوونیان لە رێنووسی ئەو سەرەمدە زۆر کەم دەبۆتەنەو و کەلکی لێوہر دەگرن.

دوو سال لە مەوہەر کاتیکی پێشنیاری لە چاپ دانەوہی ئەم بەرھەمەمان بە بەرپێر «عەبدولمۆئەینی مەردۆخ» کرد و ئەوانیش بە پێشنیاری زیاد کردنی شێوہ ناخواتنی ئەمەڕۆ سۆزانی بەپێرمانەو ھاتن؛ ھەرگیز بیرمان لەو نەدەکردوہ کە چ ئەرکیکی قورسمان لە ئەستۆ گرتوہ و چ رتگیایەکی پێر لە ھەڵدێرمان گرتوہتە بەر کە ئەنجامدانی وەها کارێک لە لایەن یەک کەسەو نەک شەش مانگ بەلکوو شەش سالی پێویستە... بەھەر حال ئەرک و لێپرساویەکی بوو کە بەو پێر جەز و تاسەوہ پەسەندمان کردبوو و خستبوومانە سەر شانی خۆمان، چونکە لە ھەموو شوێنیکی ئەم جیھاندا چەندین کەس و تەنانتە چەندین ناوہند لە خزمەتی پاراستن و گواستەوہی وەها شاکاریکی زانا و بلیمەتە کانیاندان، بەلام بەو پێر داخ و کەسەرەوہ ھێشتا لەم قوژنەوی دنیادا ئەم ئاکارە نەبوہتە باو و پەرەوی نەسەندوہ!!

بێگومان یەکەمین ھەنگاو بۆ ئەنجامدانی ئەم ئەرکە دۆوارە دۆزینەوہی کەسانێک بوو کە لە ھەر سی زمانی کوردی و عەرەبی و فارسیدا ئاگانادار و لێھاتوو بن و وەها کارێک - ئەگەر نەشیاو و نەگوچاویش نەبێت - زۆر دۆوار بوو.

ھەرچەندە مەبەستی ئێمە دەستپێوہردانی دەق و ناوہرۆکی ھەرھەنگە کە نەبوو و ھەرگیز شتی لەو چەشنە بە خەیاڵماندا نایەت؛ بەلام تەنانتە بۆ نووسینەوہی دروستی وشەکانی «دەسنووسە کە - کە ھەندیکیان کال بوو بوو تەو و ھەندیکیشیان قرتابوون - پێویستمان بە کەسیکی لەو چەشنە بوو. یەکیکی لە رتگیەچارەکان کۆکردنەوہی دەستەبەک شارەزا بۆ ئەنجامدانی ئەم کارەبوو، کە بەداخوہ نەوہی وەها ھەلیکمان بۆ پەخسا و نە بارودۆخی ئێمەش لە ئاستی وەها ھەوڵیکدا بوو و کورد ووتەنی: «زەوی سەخت و ئاسمان دوور»، لە کۆتاییدا پاش چەند مانگ پەبۆرێ و گەران بەرپێر «ھەلی و ھەمانی» بەرپێوہەری «کتیب فرۆشی ئیمام موحەممەدی ھەزالی» بۆ ئەنجامدانی ئەم کارە بەرپێر «دوکتۆر رەشوف

رەھنموون»ى پىن ئاساندىن. لەبەر ئەۋەي ئەۋەپەرى مەنئەم بە شارەزايى پىشنىياركەر و ئاگادارىۋونى لە ناۋەرۆكى بەرھەمەكە و دۆۋارى ۋەھا كارىك ھەبوو؛ ھەر بۆيە پىشتمان بە قىسەي بەرپىزىيان بەست و ئەنجامدانى ئەم كارە دۆۋارەمان خىستە ئەستۆي بەرپىز «رەھنموون». پىيۋىستە دان بەر راستىيەدا بىنىم كە لە سەرەتادا ۋام نەدەزانى و چاۋەرۋام نەدەكرد كە ناۋىراۋ ھىئىندە بە ۋوردىينى و لىھاتوۋىيەۋە شان بداتە بەر ۋەھا لىپىرسراۋىيەك و زىياتر لەۋەي كە مەن و جەنابى «بەبەلموئىينى مەردەۋخ» چاۋەرۋانىمان دەكرد قۆلى ھىممەتى لىھەلمالىت و ھەموو ھىئىز و تواناي خۆي لەم رىگايەدا بختە كار، بە خۆشھالىيەۋە لە بوارى زانستىشەۋە بە ھۆي پىشنىيەي خۆيئىدى خۆي لە عىراق و ئىراندا سەرمايەي پىيۋىستى بۆ ئەنجامدانى ۋەھا كارىك پىئكەۋەناۋو.

ئىمە چاۋەرۋانى چاك كردن و گۆپىنى رىئووسى فەرھەنگەكە بە پىي رىئووسى ئەمىرۆي كوردى و زىادكردنى ھاۋواتاي ئەمىرۆي سۆۋانى بۆ ۋشە نەردەلانىيەكان بوۋىن، بەلام ناۋىراۋ بە پىي توانا لەگەل پاراستنى ناۋەرۆكى بابەتەكەدا بەو شىۋەيەي كە شىاۋ و گۆنجاۋە و بە ۋوردىينى و تىپرامانەۋە ھەموو لايەنە ھونەرىيەكانى كارەكەي لەبەرچاۋ گرت و چەندىن جار بەسەر دەقە ئامادەكراۋەكەدا چۈۋەتەۋە و ھەر شىئىكى بۆ پوختە بوۋنى چاپەكە بە باش زانپىت پىشنىيارى كىردوۋە و خۆيشى ئەنجامى داۋە، چىئگەي خۆيەتى سوپاسى خۆيان و ناسىئەرەكەيان بەكەين.

پىيارا ۋا بوو كە ئامادەكەر لە شەش مانگدا بەسەر ھەردوۋ بەرگى فەرھەنگەكەدا بەچىئەۋە و ئىستا كە بەرگى يەكەمى ۋەردەگرىنەۋە نرىكەي دوو سال بەسەر دەستپى كىردنى مۆلەتەكەماندا تىدەپەرپىت. بىنگومان دىرژكردنەۋەي ئەو مۆلەتە بە رەزامەندى و ئاگادارى بەرپىز «مەردەۋخ» بە پىي نىياز و پىئداۋىست بوو، چۈنكە بە لامانەۋە شىاۋ نەبوو كە بەرھەمىيىكى ۋەھا بەنرخ و بەپىز تەنبا لەبەر حەز و خۇلىساي لەرادەبەدەر بۆ لەچاپدانەۋەي؛ بە شىۋەيەكى سادە و ھەرەمەكى و بە ھەلەگەلىكەۋە كە دەكرىت پىشگىرى لىپىكرىت بىرئىتە بەر دەستى خۆئىنەران. ھەر بۆيە تالۋى ئەو دانبەخۇداگرتنەمان بە رەزامەندىيەۋە نۆش كىرد و بە خۆشھالىيەۋە ئەمىرۆ بەرھەمى شىرپىنى ئەو ھەلۋىستەمان دەبىنەن كە بەراستى دەستى لىپىسراۋانى ئەم چاپە ھەلىيان داۋە بەو شىۋەيەي كە شايانى پلەۋىايەي زانستى و فەرھەنگى ۋەھا نووسراۋ و نووسەرىكە پىشكەشى فەرھەنگدەۋىستانى ئەم ۋلاتەي بەكەن، بەۋەپەرى دلىيىي و شانازىيەۋە دەتۋان بلىين كە ھەموو ھەلۋى خۆمان بۆ گەيشتن بە ۋەھا ئامانچىك خىستۋەتەكار، بەو ھىۋايەي چىئگەي رەزامەندى پىسپۆزان و زانايان بىت...

لە كۆتايىدا چىئگەي خۆيەتى لەگەل دەرسىنى سوپاسى دووبارەمدا بۆ ئامادەكەرى ھىئىزا؛ سوپاسى ناۋەندى «فىيان كەمبۋەنەر» بەكەم كە ئەركى پىتچىنىنى سەرەتايى ئەم بەرھەمەيان لە ئەستۇدا بوو و ھەرۋەھا زۆر سوپاسى ھاۋكارانى زەھمەتكىشى بلاۋگەكەمان ئەكەم: خانى «ئىلاھە كەرىيىان» كە

هه‌له‌چن کردن و خانمی «سومه‌یه ته‌یه‌ووژی» که رازاندنه‌وه و ئاماده‌کردنی ئهم بهره‌مه‌یان گرتسوه
ئه‌ستۆ. هه‌روه‌ها پسر به دل سوپاس و پیزانیئم هه‌یه بۆ هه‌مو ئهو به‌پیزانه‌ی دیکه‌یش که له
رئ‌خۆش کردن بۆ ره‌خساندنێ ده‌رفه‌تی له‌چاپ‌دانه‌وه‌ی ئهم شاکاره به‌رخه‌دا یارمه‌تیان داین، به‌تایبه‌-
ت به‌ریزان «ئارتیکاس ئیقبال» و «نه‌جه‌ددینی موئه‌ده‌م».

به‌ر هیوا‌یه‌ی هه‌موو ئهم هه‌ولانه‌ چینگه‌ی ره‌زامه‌ندی فه‌ره‌نگه‌دۆستان و هونه‌رمه‌ندان و
ئه‌ربندارانی فه‌ره‌نگی ده‌وله‌مه‌ندی کوردستان بیست و سه‌ رێنما‌یه‌کانیان یارمه‌تیان بده‌ن هه‌تا
چاپه‌کانی دیکه‌ی ئهم بهره‌مه‌ پوختتر و گونجاوتر بیت.

بلا‌و‌که‌ره‌وه

مقدمه‌ای درباره‌ی شخصیت حضرت آیت‌الله شیخ محمد مردوخ کردستانی

شهر سنندج در دامن کوه سرسبز آبیدر، با چشمه‌های صاف و گوارا و گل‌های خوشبوی سوسن و سنبل، مولودی را می‌طلبید که بعدها با چراغ نورانی علم و دانش، راه‌های تاریک و گرد و غبار گرفته‌ی ناشی از گذر زمان را از لوث خرافات و اوهام که اذهان عمومی را کدر و تار ساخته بود نجات دهد....

آسمان لاجوردی با ستاره‌های درخشان و شفاف انتظار مولودی را داشت که همچو خود در آسمان علم آن روز با ستاره‌های درخشان منطق و استدلال، ضمایر تاریک را بر عاشقان حق و حقیقت روشن نماید....

در چنین شرایطی از زمان، فرزندی به سال ۱۲۹۷ هجری قمری در شهر سنندج، محله‌ی آقازمان در یک خانواده‌ی روحانی از تبار «مولانا گشایشی»؛ با پیشینه‌ای هفتصد ساله

از اورامان تخت گرفته تا حسن آباد و شهر جدید التّاسیس سندنج، با قبول مسئولیت امامت جمعه‌ی کردستان که نسل بعد از نسل با این خانواده بوده است؛ دیده به جهان گشود و پدرش حضرت «شیخ مؤمن» به منظور تبرک و تیمّن او را «محمّد» نام نهاد.

محمّد به حکم جبر زمان و عاطفه و مهر مادری روزها و سالها را در دامان او سپری نمود تا به سن پنج سالگی رسید. در این دوران پدرش از سیمای تنها فرزند خود آثار هوش و ذکاوت را مشاهده نمود، زیرا «محمّد» دائماً با پرسش‌هایی تازه و عجیب، که در خور یک پسر بچه‌ی پنج ساله نبود، با پدر روبه‌رو می‌شد که شاید تا آن روز «شیخ عبدالمؤمن» آن را نشنیده بود. وقتی پدر تنها فرزند خانواده‌اش را چنین دید، شخصاً تعلیم و تربیت او را برعهده گرفت و با خط زیبای خود اکثر علوم را به صورت مشق برایش می‌نوشت، تا باشد فرزندش با آن هوش سرشار زودتر از انتظار به علوم زمان آگاهی یابد. اما با کمال تأسّف دست آجل به رسم و عادت همیشگی در سنین جوانی «محمّد» را از نعمت پدر محروم نمود. اکنون محمّد تک و تنها چاره‌ای جز تلاش و کوشش نداشت، او از درآمد زمین و آسیاب و باغ کشاورزی که از پدر به ارث مانده بود، زندگانی را با رنج و زحمت می‌گذرانده، با تحمّل ناملايمات مردانه ایستاد تا به آنچه که آرزو داشت جامه‌ی عمل ببوشاند.

او با استفاده از سرمایه‌ی علمی عموی بزرگوارش «شیخ عبدالرحمان» و «شیخ محمود لون» پیشنماز مسجد آقا حبیب‌الله، مقدمات علوم را تا «أنموذج» تلمذ نمود. سپس با استفاده از کتابخانه‌ی پدری، شخصاً به تحقیق و مطالعه پرداخت تا آنجا که در فنون و علم و دانش و نکته‌سنجی و سخن‌پروری سرآمد اقران و محسود پیر و جوان گردید.

«محمّد» ضمن تحقیق و مطالعه به فکر اخذ مجوّز دفتر اسناد رسمی افتاد، که خوشبختانه در این راه موفق شد و در همین دوران بود راه اصلی خود که همانا تنویر افکار بود برگزید و با توجه به موقعیت شغلی و خانوادگی نامش بر سر زبان‌ها افتاد.

اکنون «محمّد» کیست؟ مردی که در بدر به دنبال کشف حقایق می‌گردد. با تشکیل «حزب نهضت آزادی» و پخش اعلامیه‌ها می‌کوشید مردم را از خواب غفلت و لجن‌زار خرافات و اوهامی که گرفتارش شده بودند نجات دهد. او همچنان پیش می‌رفت تا به «امامت جمعه‌ی کردستان» نیز منصوب گردید. اینجا بود که اهل علم و قلم به مقام علمی‌اش پی برده

و پروانه‌وار به گرد شمع وجودش جمع آمده و حمایتش نمودند و او با قلم و بیان و پخش کتب و رساله‌ها و با افکار تازه و نو، بر حرکت‌های غیر منطقی و غیر عقلایی و هر آنچه که بوی خرافات می‌دهد خط بطلان کشید. از این‌رو مقامات آن زمان، او را از آیات الهی دانسته حکم «آیت‌الله» را هم برایش صادر نمودند، که هم اکنون این حکم در آرشیو کتابخانه‌ی خانوادگی محفوظ است...

خلاصه سخنان و نوشته‌های «محمد» رنگی برخلاف رنگ و بوی زمان داشت، به همین دلیل کوتاه‌نظران، تحمل دیدن و پذیرفتن چنین وضعی را نداشتند؛ در محافل و نشست‌ها زبان به بدگویی گشودند، تا به ظن خود این مرد روز را، که آرا و عقایدش در تاریخ علم و دانش این سرزمین انقلابی فراهم نموده بود، از میدان به در کنند. تا آنجا که با تحریک دیگران به قصد کشت به او تیراندازی نموده و برای کشتنش جایزه تعیین نمودند! اما او با برافراشتن پرچم حقایق در برابر افرادی که شستشوی مغزی شده و خرافات و اوهام همچون تار عنکبوت وجودشان را تنیده بود با جرأت و شهامت - که از خصایص نوادر روزگار است - با منطق و استدلال، در راه تنویر اذهان مشوش و تخریب شده‌ی آنان همچنان می‌کوشید و تا واپسین دم حیات که به نود و هشت سال رسیده بود، دمی غافل نبود. آنچه را بوی حقیقت و راستی و درستی می‌داد می‌گفت و می‌نوشت و در اثبات عقاید روشن دینی و مبانی قرآن و اهل شریعت، به دور از آلودگی‌ها و خرافات، و در ترویج دین و مذهب واقعی صدر اسلام - که همانا تبعیت از حضرت محمد مصطفی ﷺ و یاران وفادارش که کوتاهترین راه وصول به بارگاه احدیت است - می‌کوشید و با زبانی ساده و قلمی شیوا به دور از هرگونه لفاظی حقایق را به هم‌نوعان خود تفهیم می‌نمود.

آیت الله به‌جای پرورش شاگرد و شاگردان، چنین تشخیص داده بود این اوقات را - به خاطر تفسیرات و تأویلات شخصی که درباره‌ی مفاهیم دینی و مذهبی داشت - به تحریر و بیان حقایق و مبارزات فرهنگی، دینی و سیاسی بگذراند و همچو دیگر شخصیت‌های روشنگر؛ هیچگاه تبلیغات مخالفین نتوانست در اراده‌ی محکم و استوار او تأثیر گذار باشد.

بدبختانه تاریخ ایران زمین گویای این واقعیت است که کوتاه‌نظران و خرافه‌پرستان در هر دوره‌ای از زمان نتوانسته‌اند وجود شخصیت‌های بزرگی چون «امام محمد غزالی» و «ابن

سینا»ها، «ابوئناکر» و «نعیمی»ها، «عین القضاة همدانی» و «خیتام نیشاپوری»ها و... را
تحمل کننده، غافل از اینکه گذشت روزگاران بهترین محک شناسائی و معرفی آنان خواهد بود.

به سوگند خوردن که زر مغربی است چه حاجت؟ محک خود بگوید که چیست
پدرم در شهر کوچک سنندج آن زمان، از بدگویی‌ها و تبلیغ‌های ناروای افراد بی‌مایه
مصون نبوده، اما بحمد الله با گذشت زمان و ورود افکار روشن و جدید، مردم قدرش را
شناخته و مشتاقانه نوشته‌هایش را صرافوار خریدند. طبقات روشنفکر به ویژه سخن‌پردازان
معانی و اهل انصاف قیام نموده و با شعر و نثر حمایتش نمودند. که بی‌مناسبت نمی‌دانم به طور
مختصر به گوشه‌هایی از کلام حق‌جویانه‌ی آن بزرگواران واقع‌بین اشاره کنم:
گلشن کردستانی:

آیست الله را به سر افکار رنگارنگ نیست
جز دفاع از حق ورا با کس هوای جنگ نیست
غیر مجذوب حقیقت، نیست پابند کسی
طعنه‌ی ناکس به سمعش سخت‌وزشت‌ونگ نیست
آیست از گامی نهد در شاهراه حق نهد
مرد دانا را نیازی بر سپاه و هنگ نیست

مهرآور:

آیست الله در جهان از هیچ کس دل‌تنگ نیست
چون که سودایش حق است و او به فکر جنگ نیست
او به ضرب حقیق نویسی کاخ دین محکم کند
گرچه او را غیر کلک و خامه، خشت و سنگ نیست
او بود جویای حق، پویای حق، گویای حق
شیر جویا را تجسس بر شکارش، ننگ نیست
او ادیب و اوستاد و فاضل و دانشور است

جاهلان را با ادیبان همسری و رنگ نیست

ناز شسستت آیت‌الله! چون که در مُلک سخن

در کلامت مکر و شید و خُدعه و نیرنگ نیست

خاکی کردستانی:

آیت‌الله را نشاید با دگرها بررد نام

پخته‌ی علم است او مر دیگران جهال و خام

هر کسی بر ضد او برخیزد از بیچارگی است

کسی جمال صبح روی او خلل یابد ز شام؟

آیت‌الله راه حق را واضح و روشن کند

چون طلوع صبح گوشش بر خروس بام نیست

ما سخن از روی دانش می‌پسندیم و خرد

ورنه هر افسانه‌گویی نزد ما بهنام نیست

روشنی کردستانی:

ای ز علم عالی‌ات چشم مسلمان روشن است

نکته‌ها گفتی که هر یک لایق صد احسن است

جاهلان از نور علم تو از آن رم می‌کنند

فطرت خُفاش اصلاً نور خور نادیدن است

بدیع کردستانی:

به خدا دوستدارست بسیار

آیت‌الله یسار خوش‌گفتار

خُلُق نیکان و شیوه‌ی ابرار

ز آنکه در فطرت تو می‌بینم

پایه‌ی دانشت شود اظهار

در کلام و بیان و حکمت تو

صفحات قلمروت آثار	تو شهنشاه کشور سخنی
گشته‌ای کم‌بها در این بازار	زر نابی ولی دو صد افسوس
لیک گشته است پاسبات مار	گنج پر گوهری در این کشور

به هر صورت هر کس به ظن و اندازه‌ی وسعت فکری و پندار خویش از درون ناشناخته‌ی آنان خبر دارد. کسانی که به راز و رمز دنیای طبیعیات و ریاضیات پی نبرده‌اند چطور می‌توانند شخصیت‌های علمی این دنیای پیچیده را شناسایی و معرفی کنند؟ و یا اشخاصی که از الفبای فلسفه و عرفان فقط نامی شنیده، کورکورانه دنباله‌رو دیگرانند کی می‌توانند درباره‌ی دریای ژرف و شخصیت‌های عرفانی و فلسفه بحث و گفتگو کنند...

قصه‌ی امواج دریا را باید ز دریا دیده پرسید زیرا هر دلی آگه ز طوفان دریا نیست

کسانی که فقط به منظور مدح و ثنا و طلب روزی از این و آن قلم بر کاغذ می‌کشند، کی از شب‌زنده‌داری‌های نویسندگان و محققان خبر دارند؟ «تو که اندر بزم وصلی درد هجران را چه می‌دانی؟»

چون بعضی از مردمان زمان، از قافله‌ی پیشرفت فکری و ذهنی پیشگامان و روشنفکران فاصله داشتند؛ نتوانسته‌اند روح‌های حساس و واقع‌بین آنان را بشناسند، با نازه‌ی بخل و حسد، آتش بر جسم و جان خود می‌نهادند. که پدرم در زمان حیات از این گونه کوتاه‌نظری‌ها به دور و دمی از بدگویی و نیش زبان مخالفین در امان نبوده ولی چون راه حق و حقیقت را در پیش داشت تا دم آخر در پیمودن راهی که انتخاب نموده بود سستی به خود راه نداد و به قول خود به دیدن مرگ هم شایق است اما مرگ از او فرار می‌کند:

من به دل شایقم به دیدن مرگ	مرگ از من نهاده رو به فرار
گر مرا اهل بغی ازّه کشند	یا مرا بیفکنند اندر نار
راه من حق‌روی است و حق‌گویی	با زمین و زمان ندارم کار

آری با این عزم و اراده بعد از گذشت نود و هشت سال عمر پربار و بسا برجای گذاشتن

یکصد و بیست جلد کتاب و رساله‌های چاپ شده و چاپ نشده، امر حق را طبق پیش‌بینی خود، در سال ۱۳۵۴ شمسی روز ۲۱ شهریور برابر با پنجم ماه مبارک رمضان تبیک گفته، به سرای جاوید شتافت. جوانان پرشور کرد و مردان و زنان باوقای کُردستان با پای پیاده جنازه‌اش را تا بیست کیلومتری شهر سنندج در روستای «نوره» استراحتگاه تابستانی‌اش مشایعت نموده که به اقرار رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها جمعیت مشایعت‌کننده بالغ بر هشتاد و پنج هزار نفر تخمین زده شد.

در حقیقت معرفی چنین شخصی با داشتن این همه آثار در تمام رشته‌ها، عقلایی به نظر نمی‌رسد و آنچه من نوشته‌ام فقط به خاطر آن دسته از جوانان روشنفکر این زمان است چون ممکن است آن طور که شاید و باید با این شخصیت ماندگار و شهر آشنایی نداشته باشند.

یکی از آثار ایشان «فرهنگ مردوخ» است که با کمبود امکانات آن زمان و با زحمات شبانه‌روزی آن را با سه زبان به چاپ رسانید و چون تیراژ آن کم بود متأسفانه همگان نتوانستند از آن استفاده کنند، تا اینکه به پیشنهاد جوان برومند و عزیزم جناب «پرتوی» مدیر انتشارات «پرتو بیان» تصمیم به تجدید چاپ گرفته شد، مشروط به اینکه با استفاده از نظر استادان، لهجه‌ی اصلی کردی سورانی هم به آن اضافه شود، که خوشبختانه این آرزو به حقیقت پیوست. هم‌اکنون فرهنگی که در دست‌های شما عزیزان قرار دارد با زبان‌های کُردی «سورانی و اردلانی»، فارسی و عربی به چاپ رسیده است که شاید در دنیای علم و دانش چنین فرهنگی با چهار زبان کم‌نظیر باشد. لذا جا دارد قلباً از دلسوزی و علاقمندی دوست محترم و عزیز جناب «یحیی پرتوی» که واقعاً آراسته به تمام محسنات انسانی و فرهنگ دوستی است تشکر کنم همچنین از استاد دکتر «رئوف رهنمون» که در بازنگری و اضافه نمودن لغات سورانی با اسلوب جدید زحمات فراوانی را متحمل شده‌اند نهایت تشکر و سپاس را داشته و توفیق کلیه‌ی دست‌اندرکاران را که در راه تجدید چاپ این فرهنگ زحمت کشیده‌اند از خداوند بزرگ تمنا می‌نمائیم.

در خانمه چند بیت از مرثیه‌ی پراحساس و جانکاه استاد «ناصر روشن» را که در روز تشییع جنازه با صدای رسا و مردانه بر مزار پدرم قرائت نمودند به نظر خوانندگان عزیز می‌رساند:

نشسته خاک ماتم بر سر و سیمای کردستان

همه جا خار غم روییده در صحرای کردستان

بنالد بلبل شیدا بگرید ماهی دریا

فلک را گوش کر باشد از این غوغای کردستان

ز بس از چشم این مردم، سرشک غم فرود آمد

نشسته در گل محنت، ز سر تا پای کردستان

برفت از آسمان ما درخشان آفتاب ما

سپه مانند شب باشد یقین فردای کردستان

به فقه و فلسفه استاد، هم بر منطق و تاریخ

روا باشد که گویندش بهین آقای کردستان

اگرچه رفته از دیده، نخواهد رفت از دلها

بود بعد از وفات او همین ایفای کردستان

عبدالؤمن مردوخ آیت الله زاده‌ی کردستانی

زمانه را ورقش و دفترش و دیوانش است

حدیث نبیک و بد نوشته خواهد شد

كورتە يەك لە بارەى كەسپىتى جەنابى نايەتوئۇلا شېيخ موحەممەد مەردۇخى كوردستانىيەو

شارى سىنە لە داوتىنى چىپاي سەوزى ئاويىەردا بە چىارگە روون و سازگارە كانيەو و بە گۆتە بۇغۇشە كانى سۆسەن و سونبولىيەو چاوەروانى كۆرپەيەك بوو كە لە داھاتوودا بە چراى رووناكى زانست و زانىبارى خۆى، رىگە كەلى تارىك نووتەك - كە تەپوتۆزى تىپەرىنى رۆزگارى لى تىشتبوو - لە چەپەلى شەر بىرۆبۆچوونە پىرۆپوچگە لى - كە زەينى كۆمەلانى خەلكى تارىك و تەلخ كرىبوو - رزگار بىكات و پىاك بىكاتەو...

ئاسمانى شىن بە ئەستىرە رووناك و تريفە دارە كانيەو، چاوەروانى كەسپىك بىر كە خۆى ئاسايى لە ئاسمانى زانستى شەر رۆزگارەدا بە ئەستىرە گەلى تريفە دارى لۆزىك و شاوەز خوازى، ھەناوە تارىكە كان بۆ نەویندارانى راستى رووناك بىكاتەو...

لە وھا كاتىكدا مندالىك لە سالى ۱۲۹۷ى كۆچى مانگى [۱۸۸۰ى زايىنى] لە شارى «سەنە»، گەرەكى «ئاغەزەمان» لە بنەمالەيەكى ئايىنىدا - كە دەچنەو سەر «مەولانا گوشايش» و بە

پیشینه‌های ۷۰۰ سالیه له هورامانی ته‌خته‌وه تا حه‌سناوا و شاری تازه شاوه‌دان‌کراوه‌ی سنه، که پشتاوپشت تهرکی پیشنوژی و وتاردانی روژی هه‌ینیان له نه‌ستۆدا بووه - له دایک ده‌بیت و باوکی «جه‌نابی شیخ موئین» له‌بهر پیروزیون ناوی «موحه‌مه‌ده» ی بۆ هه‌لده‌بیزیت.

موحه‌مه‌ده به‌یچی خواستی روژگار تا پینج ساله‌ی له سایه‌ی سۆزی دایکیدا به‌سه‌ر برد. هه‌ر له‌وه ته‌مه‌نه‌دا باوکی له ناوچای ته‌نیا رۆله‌که‌یدا شوینه‌واری زیره‌کی و هۆشباری به‌دی‌کرد، چونکه موحه‌مه‌ده هه‌میشه به‌ پرسیارگه‌لی نوێ و سه‌رسووپه‌ینه‌روهه - که له ناستی تیگه‌یشتنی منداڵیکی پینج سالاندا نه‌بوو و له‌وانه‌یه‌ عه‌بدولموئین تا نه‌و رۆژه‌شتی وای نه‌یستییت - روویه‌پووی باوکی ده‌بووه. کاتی‌ک باوکی نه‌م هه‌موو به‌هه‌یه‌ی له منداڵه‌که‌یدا به‌دی‌کرد، خۆی فێرکردن و باره‌یتانی گرتنه‌ستۆ و به‌ خه‌تی خۆشی خۆی زۆریه‌ی بابه‌ته زانسته‌کانی به‌ سه‌رمه‌شق بۆ دانهدا به‌و هیوایه‌ی منداڵه‌که‌ی به‌و هه‌موو زیره‌که‌یه‌وه زووتر له‌ هاوسالانی شاره‌زای زانستی سه‌رده‌م ببیت. به‌لام به‌یه‌ری داخ و که‌سه‌روهه ده‌ستی نه‌ج‌ل به‌ پیتی دابونه‌ریته هه‌میشه‌ی خۆی موحه‌مه‌دی لاوی له نازی باوک بی‌ه‌ش کرد و نیتر موحه‌مه‌دی بی‌که‌س و ته‌نیا جگه له هه‌لمالینی قۆلی هیممه‌ت، رنگه‌یه‌کی تری له‌به‌رده‌مه‌دا نه‌بوو، هه‌ر بۆیه له‌ داها‌تی نه‌و زه‌وی و ناش و باخه‌ی که له باوکیه‌وه بۆی به‌جێما‌بوو ژبانی پر له‌سه‌ کوژه‌وه‌ری ده‌برده سه‌ر و نازایانه شانی دایه به‌ر تهرک و ره‌نجی روژگار هه‌تا ناواته‌کانی به‌ییتته‌دی.

موحه‌مه‌ده به‌هۆی سه‌رمایه‌ی زانستی مامه‌ی به‌پرتی «شیخ عه‌بدووه‌حمان» و هه‌روه‌ها «شیخ مه‌حموودی ئون» پشتنوژی مزگه‌وتی «ئاغه‌حه‌یه‌للا»، سه‌ره‌تای زانسته ئاینه‌کانی هه‌تا نامیلکه‌ی «ئونه‌ووره‌ج» خویند و پاشان له کتیب‌خانه‌که‌ی باوکیدا خۆی ده‌ستی دایه لیکۆلینه‌وه و خویندنه‌وه، هه‌تا له هونه‌ر و زانست و وردبینی و حازرجوابی و ره‌وانه‌بێژیدا وه‌ها هاوسالانی خۆی به‌جی‌هیشته که لاو و پیر ئیره‌ییان پێ ده‌برد.

موحه‌مه‌ده له‌گه‌ڵ لیکۆلینه‌وه و خویندنه‌وه‌دا هه‌ولێ دا که مۆلته‌تی دانانی تۆمارگه‌ی یاسایی قه‌باله و تاپۆ (ده‌فته‌ری نه‌سنادی ره‌سمی) وهرگریت و به‌ خۆش‌حاله‌یه‌وه هه‌وله‌که‌ی گه‌یشته شه‌ع‌ام و هه‌ر له‌م سه‌رده‌مه‌دا بوو که شارپنگه‌ی ژبانی - که بریتی بوو له شاوه‌زخواری و روشنگه‌ری - گرتبه‌ر و به‌هۆی په‌لوه‌پایه‌ی پیشه‌یی و بنه‌ماله‌یه‌وه ناوی که‌وته سه‌ر زمانێ خه‌لکی.

ئیستا موحه‌مه‌ده کییه؟ مرۆفیک که به‌ دوا‌ی ده‌رخستنی راستیه‌کاندا وه‌یلانه، له رنگه‌ی بنیاتسانی «حیزی دایه‌رینی نازادی» (ته‌ضت آزادی) و بلاوکراوه‌کانیه‌وه هه‌ولێ ده‌دا خه‌لکی له خه‌وی بیناگایی و لیته‌ی بیروبو‌جوونی پرپوویج زگار بکات و به‌م شتیه‌یه درێژه‌ی به‌ تیکۆشان ده‌دا هه‌تا په‌لی «پیشنوژی و وتاره‌ری هه‌ینی» پی‌درا. بیرمه‌ندان و زانیاران به‌هۆی ناسینی په‌لوه‌پایه‌ی زانسته‌یه‌وه وه‌کوو په‌پوله له ده‌وری ده‌گه‌ران و پشتیوانیان ده‌کرد و نه‌ویش به‌ قه‌لم و زمان و نووسین و بلاوکردنه‌وه‌ی کتیب و نامیلکه

و به هزری تازه و نویتوه به گژ هرجووله دور له ناوهز و پرپوچ خوازه کانداه چوو و پووچی ده کردنه وه. هه ریویه کاربه دهستانی شه سهرده مه شهویان به نیشانه یه کی خودا ده زانی و پلهی «**نایه توللا**» بیشتیان پی ته خشی، که ئیستشه شه فه زمانه له شه شیفی کتیبه خانهی بنه ماله ی مهردۆخدا پارێزراوه...

به کورتی وتار و نووسراوه کانی موحه مه د رهنگ و بۆیه کی تری هینایه شاراوه، هه ریویه مرۆقه بیرته سه که کان شه بارو دۆخه یان پی په سه ند نه کرا و له کۆر و کۆبوونه وه کانداه ده ستیان دایه خراپه وێژی و زماندێژی، هه تا به خه یالی خاوی خۆیان شه پیاوه - که بیر و بۆچوونه کانی شۆرشیکه له میژووی زانست و زانیاری شه ولاته دا بهر پارکدبوو - له نارادا نه هیلن، ته نانه ت به وه شه وه نه وه ستان و ده ستیان دایه هاندانی خه لگی و به قهستی کوشتنه وه دایانه بهر گولله و خه لاتیان بۆ کوشتنی دیاری کرد! به لام نایه توللا به هه لکردنی ئالای هه قخوازی له بهرام بهر شه که سانه وه که میتشکیان شۆردرا بووه وه و پرپوچ و نه فسانه وه کوو داوی جالبالۆکه هه ناویانی شه نیبوو، به وه پری بوژی و نه ترسیه وه - که تایه نه ندی که له پیاوانی رۆژگاره - به لۆژیک و ناوهز خوازه وه هه ره له تیکۆشاندا بوو، به لگۆر زهینی شینا و تیکدراویان رووناک بکاته وه و هه تا دوا یین هه ناسه ی ژیا نی نه وه د و هه شت سه له ی چاوتروو کانتیک پشوو ی نه دا. شه وه که هه ق و راستی بوا یه ده یوت و ده ینووسی و له پیناوی سه مانندی بیرویا وه پری رووناکی نایینی و بنه ماکانی قورنان و ریبازی پاکزی نایینی دور له خه ت و پرپوچ و له پیناوی بهرودان به شایین و ریبازی راسته قینه ی سه ره تای نیسه لام - که په پره ی کردنی سه زه ته موحه مه د (د.خ) و هاوه له وه فادار دکانیه تی که کورتترین و شارپنکه ی گه یشتنه باره گای خودایه - به زمانیکه ساده و قه له میکی ره وان و دور له هه ره قسه یه کی بی ناوه رۆک تیده کۆشا و هاوولایه کانی شاره زای راستیه کان ده کرد.

نایه توللا وای به باش ده زانی که له باتی باره ی نانی قوتابی - به هۆی رافه و بۆچوونه تایه تیه کانی خۆیه وه سه باره ت به چه مه که نایینی و نایینزاکان - کاتی خۆی بۆ نووسین و ده رپینی راستیه کان و چالاکه فه ره نگی و نایینی و سیاسی، ته رخا ن بکات و وه کوو هه موو که سی تیه رۆشن گه ره کانی میژوو هه رگیز پرپا گه ندی نه یاران نه یوانی هه لۆتست و بریاری پۆلایینی نه رم بکات.

به داخه وه میژووی ولاتی شیران شه راستیه ده رده خات که مرۆقه بیرته سه ک و پرپوچ خوازه کان له هه یچ قۆناغیکدا نه یان تو انیوه له گه ل بونی که سی تیه گه وه ره و ناو دا ره کانی وه «**ئیمام موحه مه مه دی هه زالی**» و «**ئینوسینا**» کان و «**ئه بو شا گر**» و «**نه عیمی**» کان و «**هه یه ولۆلۆاتی هه مه دانی**» و «**خه یامی نه یشا بووری**» کان و... بسازن و بیددنگ بن و هه میشه له م راستیه بی تاگا بوون که تپه پره یینی رۆژگار باشترین سه ک و ناسینه ره.

«**بی خهوشی ئالتوون سویندی پی ناوی**» **مه که کی به سه، لیگه ری تساوی**

باوکم له شاری بیچوکی ستهی شو کاته‌دا، له دهم و زمان و پرویاگه‌ندهی ناپه‌وای مرۆقه هیمچوپوچ و
بی‌مایه‌کان پارێزراو نه‌بوو؛ به‌لام سویاس بو خوا تیپه‌پیشی کات و په‌رده‌ندنه‌ی بیروبوچوونی رووناک و نوی
بووه هۆی ته‌وه‌ی که خه‌لکی قه‌دری بناسن و به‌تاسه و حه‌زه‌وه نووسراوه‌کانی وه‌کوو زیتر و گه‌وه‌هر
بقۆزنه‌وه. توێژه روژشبه‌ره‌کان، به‌تایبه‌ت مرۆقه گه‌وه‌هرناس و دادخوازه‌کان، راپه‌هرین و به‌هۆنراوه و
په‌خشان پشتیوانیان لی‌کرد که چیگه‌ی خۆبه‌ته‌ی به‌ کورتی به‌شیک له‌ وته‌ی هه‌قخوازانیه‌ی شه‌و به‌ریزه
وردینه‌انه‌ بجه‌ینه به‌رچاو؛
گولشه‌نی کوردستانی؛

آیست‌الله را به سر افکار رنگارنگ نیست

جز دفاع ز حق ورا با کس هوای جنگ نیست

غیر مجذوب حقیقت، نیست پابند کسی

طعنه‌ی ناکس به سمعش سخت‌وزشت‌وتنگ نیست

آیست از گامی نهد در شس‌س‌اهراه حق نهد

مرد دانا را نیازی بر سپاه و هنگ نیست^۱

میهر اوهر؛

آیست‌الله در جهان از هیچ کس دل‌تنگ نیست

چون که سودایش حق است و او به فکر جنگ نیست

او به ضرب حقیق‌نویسی کاخ دین محکم کند

گرچه او را غیر کلک و خامه، خشت و سنگ نیست

او بو‌د جو‌یای حق، پو‌یای حق، گو‌یای حق

شیر جو‌یا را تجسس بر شکارش، ننگ نیست

او ادیب‌سب و اوستاد و فاضل و دانش‌ور است

جاهلان را با ادیبان هم‌سری و رنگ نیست

۱. نایه‌توللا په‌کر‌ننگه و بیروبوچوونی ره‌نگاو‌ردنگی له‌سه‌ردا نیه و جگه له هه‌قخوازی نامانیه‌یکه نیه و له شه‌پخوازی به‌دوره.
جگه له راستی شوینه‌که‌وتوری که‌س نیه و تانه‌ی ناکه‌سانی به‌لاوه‌ گران و ناشرین و ته‌نگ نیه.
نایه‌توللا له شاری هه‌ق‌دا هه‌نگار دنیته و مرۆقی زانا پتوبه‌ستی به‌ سوپا و له‌شکر نیه.

ناز شسست آیت الله! چون که در ملک سخن

در کلامت مکر و شید و خُده و نیرنگ نیست^۱

خاکی کوردستانی:

آیت الله را نشاید با دگرها بسرد نام

پخته‌ی علم است او مر دیگران جهال و خام

هر کسی بر ضد او برخیزد از بیچارگی است

کی جمال صبح روی او خلل یابد ز شام؟

آیت الله راه حق را واضح و روشن کند

چون طلوع صبح گوشش بر خروس بام نیست

ما سخن از روی دانش می‌پسندیم و خرد

ورنه هر افسانه گویی نزد ما بهنام نیست^۲

رهوشه‌نی کوردستانی:

ای ز علم عالی‌ات چشم مسلمان روشن است

نکته‌ها گفتی که هریک لایق صد احسن است

جاهلان از نور علم تو از آن رم می‌کنند

فطرت خُفاش اصلاً نور خور نادیدن است^۳

۱. نایه‌توللا له جیهاندا له هیچ کس دلگران نیه، چونکه هه‌قخوازه و له بیری شه‌خوژاژیدا نیه.

تەر به لێدانێ سکه‌ی هه‌ق کۆشکی نابین داده‌هه‌زوتیت، هه‌رچه‌نده جگه له قه‌له‌م، خشت و به‌ردی له‌به‌ر ده‌ستدا نیه.

تەر هه‌قخواز و هه‌قپێژ و ریگی هه‌ق ده‌گریتنه به‌ر و هه‌رگیز گه‌ران به‌ دوای نیتجیردا بۆ شیری چالاک هه‌یب نیه.

تەر نه‌هیب و نه‌ستاد و به‌پێژ و زانایه، نه‌زانه‌کان هه‌رگیز نابنه هاره‌ده‌سی نه‌دییان.

ده‌ستت نه‌رۆیت نه‌ی نایه‌توللا! چونکه له ولاتی نه‌ده‌بدا هیچ فرۆڤتێل و گزی و فرۆیدان له قسه‌تدا نیه.

۲. دوا نیه ناری نایه‌توللا له‌که‌لن ناری که‌سانی تردا به‌ریت، چونکه نه‌و له زانستدا خاوه‌ن‌نه‌زموونه و که‌سانی تر نه‌زان و پێشه‌که‌بیون.

هه‌رکس له به‌رامه‌به‌ر نه‌هوه، راست پێشه‌وه پێچاره‌یه، چونکه قه‌ت جوانی به‌رده‌یانی روی نه‌و نیتواری به‌سه‌ردا نایه‌ت.

نایه‌توللا ریگی هه‌ق رووناک ده‌گاته‌وه، چونکه روژبرونه‌وه به‌ خوێندنی که‌له‌شیری سه‌ریان نیه.

نیشه له روی زانایی و ناره‌زیده قسه به‌سه‌ند «ده‌که‌ین» دنا هه‌ر نه‌فسانه‌پێژیک به‌ لای نیشه‌وه خوشنار (به‌هنام) نیه.

۳. نه‌ی نه‌و به‌رپێژدی که‌ زانستی به‌پێژت مایه‌ی روژنی چاوی موسولمانانه، که‌لێک قسه‌ی ورد و سه‌ره‌نج‌راکتیشت کرد که‌ سه‌رکه‌انیان

شیاری سه‌دان ناهه‌رینه.

نه‌زانان بۆیه له‌که‌لن نیشه‌کی زانستی تو‌دا سازکار نین، چونکه سه‌روشتی شه‌مه‌سه‌م‌کوێره له‌ بنه‌ره‌دا نه‌بێنینه نیشه‌کی هه‌تاره‌.

آیت‌الله یار خوش‌گفتار	به خدا دوستدارست بسیار
ز آنکه در فطرت تو می‌بینم	خُلق نیکان و شیوه‌ی ابرار
در کلام و بیان و حکمت تو	پایسه دانشت شود اظهار
تو شهنشاه کشور سخنی	صفحات قلمسروت آثار
زرّ نابی ولی دو صد افسوس	گشته‌ای کم‌بها در این بازار
گنج پرگوهری در این کشور	لیک گشته است پاسیانت مار ^۱

به‌هم‌حالّ هر‌کس به‌پیتی زانیاری و ناسوی بیرویزچوونی خۆی لایه‌نه نه‌ناسراوه‌کائی نه‌و بیرمه‌ندانه ناشکرا ده‌کات. نه‌وانه‌ی که ناگایان له راز و نه‌پیتی زانسته سروشتیه‌کان و بیرکاری نیه چۆن ده‌توانن که‌سیّتیبه زانسته‌کائی نه‌م جیهانه نالۆزه بناسن و بناسینن؟ نه‌وانه‌ی که ته‌نیا ناوی نه‌لفوییتی خواناسی و فهلسه‌فهیان بیستروه و کوژیانه ده‌بنه شویتکه‌وته‌ی خه‌لکی، چۆن ده‌توانن ده‌ریای قول و بی‌پیتی که‌سیّتیبه خواناس و فهیله‌سورفه‌کان بجه‌نه به‌ر به‌س و لی‌کۆلینه‌وه؟ «داستانی شه‌پۆلی ده‌ریا لای که‌شستیوانی به‌نه‌زمونه، چونکه هر دلیک ناگای له گه‌رده‌لوولی ده‌ریا نیه». نه‌وانه‌ی که ته‌نیا بۆ په‌سین‌کردن و بیاهه‌لگوتن و ده‌ست پان‌کردنوه له‌م و له‌و قه‌لم ده‌خه‌نه سه‌ر کاشه‌ز که‌ی ناگایان له نه‌خه‌وتن و شه‌وختوونی نووسه‌ران و توژی‌ه‌رانه؟

چووزانی چۆنه ده‌ردی جودایی؟»

«تۆ که له گۆری گه‌رمی یاران‌دای

هه‌ندئێ له‌ خه‌لکی سه‌رده‌م چونکه له‌ کاروانی پیتشکه‌وتنی هه‌زری و زه‌یسی پیتشه‌نگه‌کان و رۆشنبیره‌کان به‌ دووربوون، نه‌یان‌توانیوه رۆحی ناسک و وردیینی نه‌و بیرمه‌ندانه بناسن، هه‌رپۆیه به‌ ناگری نیره‌یی و به‌رچاوتنه‌نگی له‌ راستیدا لاشه و گیانی خۆیان ده‌سووتاند. باوکم له سه‌رده‌می ژیانیدا ساتیك له چووزی زمانی نه‌یارانی بیرته‌سک به‌ دوور نه‌بوو، به‌لام چونکه ریگه‌ی هه‌ق و راستی گرتبه‌وه به‌ر تا ناخرین

۱- ناپه‌توللا، نه‌ی ده‌ستی قه‌شهرین، به‌ خوا زۆر خوشه‌بستیت. چونکه ده‌فتاری چاکان و شیوازی پاکان له سروشتی تۆدا ده‌بینم. پله‌ی زانسته له‌ دتار و قسه و کارزانیدا ده‌رده‌که‌وتت. تۆ بادشای ولاتی نه‌ده‌ب و وژیوت د به‌ره‌به‌ری شویته‌وار دگانت ولاتی تۆبه. زبیری بره‌خوشی به‌لام به‌ هه‌زار داخ و که‌سه‌ده‌وه له‌م بازارده‌ا به‌ترخت. که‌نجینه‌ی پر له‌ که‌وه‌ری نه‌م ولاته‌ی به‌لام مار بووده‌ پاسه‌وانت.

همناسه له گرتنه‌بهری ټولو ریښه‌په پاشگه‌ز و دل‌سارد نه‌بوویسه‌وه و ته‌نانه‌ت به پیتی فرمایشی خوی ناره‌زوومه‌ندی دیداری مهرگ بوو به‌لام مهرگ خوی له‌وه‌دیاراست:

من به دل شایقم به دیدن مرگ مرگ از من نهاده رو به فرار
گر مرا اهل بغی ازه کشند یسا مرا بیفکنسند اندر نار
راه من حق‌روی است و حق‌گویی با زمین و زمان ندارم کار^۱

بعلی به‌م پرپاره دامه‌زراو و وره به‌رزوه پاش تیپه‌رینی ۹۸ سال ته‌مغنی پر به‌ره‌کعت و نووسینی ۱۲۰ کتیب و نامیلکه‌ی چاپ‌کراو و چاپنه‌کراو، به‌پتی پیشبینی خوی، له‌سالی ۱۳۵۴ ی کۆچی هتاوی [۱۹۷۵/۹/۱۳]، له‌روژی ۲۱ خه‌رماناندا که پینجه‌مین روژی ماتگی پروزی ره‌مه‌زان بوو نه‌مری خوی به‌جی‌هیتنا و به‌ره‌و مالی هم‌میشه‌یی کۆچی دوابی کرد. لاوانی خوینگه‌رم و ژنان و پیاوانی نه‌مه‌کناسی کوردستان، به‌پی تهرمه‌که‌یان هتا لادتی «نه‌وه‌ره» - که هاونینه‌هه‌واری نایه‌توللا بوو و بیست کیلومتر له‌سنه‌ره‌ دووره - به‌ری کرد، که به‌ پیتی هه‌والتی رادیو و ته‌له‌فزیوون و روژنامه‌کان ژماره‌یان له‌هه‌شتاو پینج هزار که‌س تینه‌دپه‌ری.

له‌راستیدا ناساندنی که‌سیکی وه‌ها ناودار، که ټولو هه‌موو به‌ره‌مه‌ی له‌هه‌موو لقه‌کانی زانستدا له‌پاش خوی به‌جی‌هیشتووه، کارکی بیته‌ووده‌یه و نه‌م پینشه‌کیه ته‌نیا بو لاوانی روژنپیری سه‌رده‌م نووسراوه که له‌وانه‌یه به‌و شپوه‌یه‌ی که شپاوه‌ نه‌م که‌سیته‌یه به‌ناوبانگ و نه‌مه‌ نه‌ناسن.

به‌کینک له‌به‌ره‌مه‌کانی ناویراو «**فره‌ه‌نگی مه‌روخ**» که له‌سه‌رده‌میکدا که نامرازی پیویست له‌به‌رده‌ستدا نه‌بووه و به‌نه‌رک و زه‌جه‌تی شه‌و و روژی، به‌سی زمان له‌چاپی داوه و به‌داخه‌وه له‌به‌ر که‌م‌بوونی نه‌ژماره‌که‌ی نه‌که‌وتبووه به‌رده‌ستی هه‌موو خویننه‌ران، هه‌تا به‌پیشنیاری لای خوینگه‌رم و نازیز جه‌نابی «**په‌رتوه‌وی**» به‌ریه‌به‌ری بلاوگه‌ی «**په‌رتوه‌ویان**» پرپار درا که سه‌رله‌نوئ له‌چاپ به‌ریته‌وه، به‌و مهرجه‌ی که به‌ریتمایی زانیاران شپوه‌ ناخاوتنی سه‌ره‌کی کوردی سۆزانیسی پس زیاد بکرتیت و به‌خوشحالیه‌وه نه‌م ناره‌زووه هاته‌ دی و نه‌م فره‌ه‌نگه‌ی له‌به‌رده‌ستی نیوه‌ی نازیزدایه - جگه له‌دوو زمانه‌ی عه‌ره‌یی و فارسی - دوو شپوه‌ ناخاوتنی سه‌ر به‌دیالیکتی سۆزانی له‌خوگرته‌وه، که له‌وانه‌یه له‌جه‌هانی زانستدا وه‌ها فره‌ه‌نگیک که ټولو زمانه‌ی له‌خوگرته‌بیت نایاب بیت، بویه جیگه‌ی خویمتی له‌ناخی ده‌وه سوپاسی دل‌سۆزی و تاهه‌رزویی هاورپتی به‌ریژ و نازیزم جه‌نابی «**یه‌جیا په‌رتوه‌وی**» - که به‌راستی به‌هه‌موو

۱- [من تاسه‌باری دیداری مهرگ مسهرگ راده‌کا له‌ دیداری من
که‌ر سته‌مسکاران له‌تویم که‌ر با بجه‌نسه نار ناگری دروژمن
زومین و زه‌مان نامگرتنه‌وه نه له‌هه‌خواری نه له‌هه‌رتوتن]

جوړه زيردېټکي مرؤفابته تي و فخره ننگدؤستني رازاوه ته وه - بکه م و نه و پسه ري سوپاسي دوکتوري زانا
«**روه نووف رهنموون**» بکه م که بز پياچوونه وه و خستنه سهری هاوواتای سوزانی به پیتی شیوازی سهرده م
نهک و رهغی زوریان کیشاوه و سهرکه وتنی هه موو کاربه دستانی بلاروگهی «**پوتله و بهیان**» که له پتیاوی له
چاپدانه بهی نم فخره ننگه دا زه همتیان کیشاوه له خواي گه وره داواکه م.

له کونایدا به شیتک له شینگیږی به سوز و دلشویینی نوستاد «**ناسری رهوشه ن**» که نه ره زوی
نه سپه رده کردنی باوکمدا به دهنگی زولال و پیاوانهی خوی له سهر مهرقه ده که ییدا خوتیدیسره پیتشکه شی
خوتیدهران ده که م:

نشسته خاک ماتم بر سر و سیمای کردستان
همه جا خار غم روییده در صحرای کردستان
بنالد بلبل شیدا بگرید ماهی دریا
فلک را گوش کر باشد از این غوغای کردستان
ز بس از چشم این مردم، سرشک غم فرود آمد
نشسته در گل محنت، ز سر تا پای کردستان
برفت از آسمان ما درخشان آفتاب ما
سپه مانند شب باشد یقین فردای کردستان
به فقه و فلسفه استاد، هم بر منطق و تاریخ
روا باشد که گویندش بهین آقای کردستان
اگرچه رفته از دیده، نخواهد رفت از دلها
بود بعد از وفات او همین ایفای کردستان^۱
عه بدو لموئمین مهر دؤخ ئایه تولد زاده ی کوردستانی

رؤؤشکار دهفتنه م و دیوانس هه به

«چاکه و خرابه س قهت لای ون ئابن»

۱- خاکی مانند له سه روچادی کوردستان نیشوره و دیکي خه م له سه زناسه ری ساری کوردستاندا روارده.
بولبولی شیدا ده تالینیت و ماسی زه ریا دگری، که چی کوینی نه لک له به راه به م نم شیوه ن و زاریه ی کوردستانه وه که ره.
نه ونده فرمیسکی خه م له چاری نه م خه لکه ره دارزا که سه رتایای کوردستان به قوری نه هه م تیدا رچوره.
هه تاری روناکی نیمه ناسه نه که مانی به چی نه هیش و نیتر بیتگومان به یانی کوردستان وه کور شه دزدنگ تاریکه.
له فقه و فلسفه و لژویک و میژورده نوستاد بوو، شایسته ی خوتی که پتی بوترت سهره ری که ورده ی کوردستان.
هه رچنده له به رچار ون بوو، به لام له دل ددرناچیت و کوردستان پاش وه فانی نه م هه هینده نه مه کناسی له ده ست دیت.

بیتنه کیه گانی قاماده کار

مونتالیس حاشیهی زوالت لهسه سهفحهی روخت سهههه

سهههه چا سهوو به مندالی له دهرسهی عبشق راهاتم

ههرچهنده ههر له مندالیعه له ناو دهسنورس و كهشكۆل و كتیبی لاپهره زهردی ههر سیّ زمانی كوردی و فارسی و عهدبیدا پهروهده بووم و سهراورد كردنی شهدهب و ویتزهی شهو سیّ زمانه بیتكهوه همهیشه یهكیتك له ههزهكاتم بووه و ههر شهوش بووه هژی شهوی نا شهنازههك متمانه به خۆم بكهه و پیتنیاری جهنابی «ههبلوهولمئین مهردوخ» له ریتگی برای بهریتز كاك «سههیا پهوتسهوی» بهریتوهبهری بلازگی «پهوتوهیان» وه پهسهند بكهه و خۆم بجهمه ناو دهریای سهیسهیی فهرههنگه دهولهسهندهكهی «زانای ههرههلیمهت¹ جهنابی فایهتوللا شیخ موحهمهه مهردوخى كوردستانى» وه؛ بهلام كاتیتك تیتگیهیشتم چ چیهیهکی سهههكش و پر له ههلدیز و چ دهریایهکی بیین و پر له گیتزوم گرتوهته بهر كه تازه له بنسار و كهنار دوور كهوتبوومهوه و مهترسی گهراشهوش له دریتزهپیتدان كههتر نهبوو...

¹ - «زانای ههرهههلیمهت» و دهفیتكه كه ماموستا ههزاری رهههتی له پیتسهکی فهرههنگی «ههههانه بۆرینه» دا سهز جهنابی فایهتوللاى بهكار هیتناوه.

هەر بۆیە بەو پەڕی دڵەپاوکۆتۆ پشتم بەو سەرچاوانەیی لە بەر دەستماندا بوون بەست و بەو هیوا یەسەیی
 رۆژ لە دواى رۆژ پتر لە کارە کەمدا ئەزموون پەیدا کەم؛ بەو پەڕی هیواشی و پەرزێرەو بەرەو پێش چووم و
 ئیستا کە ئەم پێشەکیە دەنووسم دوو سالی رەبەقە زۆر بەی کاتی خۆم بۆ ئەم کارە تەرخان کردووه و
 نازە خەریکم بەرگی یە کەمى ئەو فەرەهنگەى لە ماوهى هەژدە مانگاندا نووسراوه^۱ نامادە دەکەم.

لەوانەى خۆنەرى بەرێژ گەلەبیم لى بکات و رەخنەم لى بگرێت و بلیت: چى ناچارى کردبویت بە
 تەنیا رووبەرۆى کارێک بێتەوه کە پێویستە کۆمەلێک بسپۆز پێکەوه پێوهى خەریک بن؟

منیش بەو پەڕی دلتیابییهوه ئەسەر ئەو باوەرەم کە لى کۆلێنەوه و لەسەر نووسینی وەها شاکارێک
 هەرگیز بە هەولێ تاکە کەسى بەو شیوایەى کە شیاوێ ناگاتە ئەنجام، بەلام بەو پەڕی داخ و کەسەرەوه لەم
 بارە نانا ساییەدا کە هیچ لایەن و ناوەندێک نامادە نیە کە مەترین پێداویستى مەدەى و دروایى وەها
 پەرۆزەیه کە وەها ناستیکدا دابین بکات؛ دەست لەسەر دەست دانان و چاوپرێوانى کردنى وەها هەل و
 دەر فەتێک خەیاڵێکى خا و ئاوانتێکى نەگوچاوه و ئەوهى هەمووى بە دەست نایەت نابیت دەست لە
 هەمووى هەلبگیردریت.

شتێکى تر کە مەرۆف هان دەدات هەتا لەم رێگایەدا هەنگاوێکى هەرچەندە بسچوک هەلبگرێت
 ئەوێهە کە بە چاوى خۆمان دەبینن بەرەهەمێکى وەها بەپێژ تەنیا لەبەر دەسنووس بسوون و نەگوچاوه
 بوونى چاوەکەى، کە مەترین ئاوری لى دراوەتەوه و کە مەترین کەلکى لى ژۆرگیراوه و هێشتا دەیان و سەدان
 وشەى تێدایە کە ئەو فەرەهنگانەدا کە پاش بلاو بوونەوهى فەرەهنگى مەردۆخ نووسراون بەرچاوا ناکەون؛
 هەرودەها نووسەرى بەرێژ لە پێشەکی فەرەهنگە کەیدا کورتەیه کى بەنرخى دەربسارەى رێژمانى کوردی
 نووسیه کە تا ئەر جیگایەى ناگادارم لە هیچ کتێبێکى رێژماندا نەمدیوه نووسەرێک ناماژەى پى بکات
 و وەکوو سەرچاوهیه ک پشتم پێبەستیت.

لە کۆتاییدا جیگەى خۆیەتى بوترتیت: ئەگەر ئەم هەولە کە مۆکورتە رێگە بۆ هەولێکى بە کۆمەل
 لە داها تودا بۆ ساغ کردنەوه و لەسەر نووسینی ئەم فەرەهنگە خۆش نەکات؛ لانی کەم نابیتە بەر بەست
 لە رێگەى وەها پەرۆزەیه کدا.

هیوادارم کاردانەوهى خۆنەران بە گشتى و زانایان و پسپۆزان بە تاییەتى لە بەرامبەر هەر جۆرە
 هەلەیه کى ئەم پیاچوونەوه و لەسەر نووسینه و راگەیانلنى بە بلاوگەى «پۆتە وەهەیان»، هەرەهەزێک بسۆ
 بژار کردنى هەلە کاتم ... کە دەزانم کەم نین - بەدى پەتیت.

۱. ناپەتەرۆلا لە کۆتایی بەرگی دورەمى فەرەهنگە کەیدا نووسیهەتى: «مەرۆف لە بارودۆخێکدا کە نامرازى پشتم لە بەر دەستماندا نیە و لە ماوهى
 هەژدە مانگاندا ناتوانیت لەوه زیاتر سەرقالى کۆکردنەوهى وشەگەلێ کوردی و خاوانا فارسی و عەرەبیه کانی بێت. ...»

- ❖ هه‌روه‌کوه نامازه‌ی پی‌کرا نووسه‌ری به‌پرتز نهم فهره‌نگه‌ی له‌ ماوه‌ی هه‌ژده مانگدا نووسیه‌، که به‌پراستی یه‌کێکه له‌ کاره سه‌رسوو‌په‌یتنه‌ر و له‌ ئاسابه‌ده‌ره‌کانی نایه‌توللای کارامه و بلیمه‌ت.
- ❖ هه‌ر له‌ ژبانی نووسه‌ردا و له‌ سالی ۱۳۳۲ی کۆچی هه‌تاوی (۱۹۵۳ی زایینی)دا له‌ لایه‌ن نووسه‌روه‌ه و به‌ خه‌تی خۆی رۆژانه ناماده‌ی چاپ کراوه و چاپخانه‌ی نه‌رتشه‌ش ئۆفسیتی کردوه و بلاوی کردوه‌ته‌وه.
- ❖ له‌ به‌هاری سالی ۱۳۶۲ی کۆچی هه‌تاوی (۱۹۸۳ی زایینی)دا له‌ لایه‌ن «چاپخانه‌ی حه‌یده‌ری»وه ئۆفسیت کراوه‌ته‌وه و له‌ لایه‌ن «بلاوگه‌ی غه‌ریقی»وه له‌ سنه‌ بلاو کراوه‌ته‌وه.
- ❖ نهم فهره‌نگه‌ سێ زمانی کوردی و فارسی و عه‌ره‌بی له‌ خۆ گرتوه‌وه و وشه‌ کوردیه‌کان ... که به‌ زۆری شێوه‌ ناخواتنی ناوچه‌ی نه‌رده‌لانن - کراون به‌ وشه‌ی سه‌ره‌کی و له‌ ژیریاندا هاووواتاگه‌لی فارسی و عه‌ره‌بیان بۆ نووسراوه و له‌و رێگه‌یه‌وه نووسه‌ر ماناسای وشه‌ کوردیه‌کانی لێکداوه‌ته‌وه و هه‌موو لایه‌نه‌ ماناییه‌کانی نه‌ر و شانیه‌ی شی کردوه‌ته‌وه. جگه‌ له‌ ماناسای فارسی و عه‌ره‌بی، زۆر جار نووسه‌ر هاووواتای کوردی وشه‌ سه‌ره‌کبه‌کانیشی تۆمار کردوه.
- ❖ هه‌رچه‌نده‌ نووسه‌ر له‌ پێشه‌کی فارسی فهره‌نگه‌که‌دا نامانجی خۆیی له‌ نووسینی نهم فهره‌نگه‌ به‌ «وه‌رگرتنه‌وه‌ی وشه‌ تالان‌کراوه‌ کوردی و فارسیه‌کان له‌ زمانی عه‌ره‌بی» له‌ قه‌له‌م داوه‌، به‌لام وا ده‌رده‌که‌وتت نه‌وه‌ به‌ کێک له‌ نامانجه‌کانی نووسینی نهم فهره‌نگه‌ بیست و سه‌ره‌کێترین نامانجی نووسه‌ر خۆمه‌ت‌کردنی زمانی کوردی و ده‌وله‌مه‌ند‌کردنی و پاراستنی نه‌و زمانه‌ به‌ گشتی و شێوه‌ ناخواتنی نه‌رده‌لانی بووه‌ له‌ رۆژگارێکدا که حکومه‌تی سه‌رده‌م به‌ ته‌راوی خۆی بۆ سه‌رینه‌وه‌ی زمان و فهره‌نگ و وێژه‌ و که‌لتووری گه‌لانی دانیشتووی نهم ولاته‌ ته‌یار کردبوو و له‌ کۆناییشدا هه‌ر نه‌و که‌مه‌ترخه‌می و پشت‌گۆی‌خسته‌نه‌ هه‌ره‌سی پی‌هێنا و ناچ و ته‌خت و به‌ختی سه‌رنگوون کرد.
- هه‌ر بۆیه‌ نووسه‌ر له‌ رێگه‌ی زه‌ق‌کردنی نه‌و نامانجه‌وه‌ رێگه‌ی بۆ بلاو‌کردنه‌وه‌ی فهره‌نگه‌که‌ی خۆش کردوه و به‌ هۆی ریز‌کردنی مانا و هاووواتای فارسی و عه‌ره‌بی‌هه‌، جگه‌ له‌وه‌ی بیستۆلی و بلیمه‌ت‌بوونی خۆیی له‌ دوو زمانه‌شدا نیشان داوه‌، وشه‌ کوردیه‌کانیشی به‌ ته‌راوی هه‌لاجی کردوه و لایه‌نه‌ له‌یه‌که‌چوو و جیاوازه‌کانی نه‌و و شانیه‌ی له‌ بواری ماناوه‌ شی کردوه‌ته‌وه. هه‌تا خۆیتنه‌ر به‌ وردی له‌ مانا فارسی و عه‌ره‌بی‌ه‌کان و روون‌کردنه‌وه‌کانی نووسه‌ر رانه‌مه‌یتیت؛ نازانیت چه‌نده‌ له‌و کاره‌دا سه‌رکه‌وتوو بووه‌.

❖ نه‌گەر وشه‌یه‌کی کوردی چهند مانای جیاوازی فارسی و عهره‌یی له خۆ گرتبیت؛ چهند جار وشه کوردیه‌که‌ی نووسیه‌ته‌وه و له ژێریدا مانا فارسی و عهره‌یه‌یه‌کانی به جیا جیا ریزکردووه، هه‌ندی جارێش هه‌ر یه‌ك جار وشه سه‌ره‌کیه کوردیه‌که‌ی نووسیه‌وه و له ژێریدا مانا جیاوازه فارسی و عهره‌یه‌یه‌کانی له پاڵ یه‌کتزدا ریزکردووه.

❖ نووسه‌ر بۆ شه‌وه‌ی وشه‌هاوواتا و جیاوازه‌کان - که له پاڵ یه‌کتزدا نووسراون - دیساری بکات، له نێوان وشه‌هاوواتاکاندا نیشانه‌ی «(+)» ی داناوه که له‌م چا‌یه‌دا ئه‌م نیشانه‌یه‌ کراوه به «(+)» و له نێوان وشه‌جیاوازه‌کاندا نیشانه‌ی «(-)» ی داناوه، که له‌م چا‌یه‌دا ئه‌م نیشانه‌یه‌ کراوه به «(-)».

❖ هه‌ر وشه‌یه‌ك روون‌کردنه‌وه‌یه‌کی پێویست بووبیت به زمانی فارسی روون‌کردنه‌وه‌که‌ی نووسیه‌وه و نه‌گه‌ر نمونه‌یه‌یه‌شی پێویست بووبیت به هه‌ر دوو زمانی کوردی و فارسی و هه‌ندی جار به عهره‌یه‌یه‌ش نمونه‌ی بۆ هه‌تانه‌ته‌وه.

❖ هه‌ندی جار نووسه‌ر بۆ نووسینی مانای وشه‌ کوردیه‌کان له زمانی عهره‌یه‌یدا سوودی له تاییه‌ته‌ندی وشه‌داتاشینی ئه‌م زمانه - که له رێژمانی عهره‌یه‌یدا روون‌کراوه‌ته‌وه - وه‌رگرتووه، به تاییه‌ت له کاتی ماناکردنه‌وه‌ی زاراوه‌گه‌لی کوردیدا به عهره‌یه‌ی په‌نای برده‌وته به‌ر ئه‌م تاییه‌ته‌ندی زمانی عهره‌یه‌ی.

❖ هه‌رچه‌نده‌ وشه‌گه‌لی سه‌ره‌کی فه‌ره‌نگه‌که‌ به‌ زۆری ه‌ی ناوچه‌ی شه‌رده‌لانه، به‌لام نووسه‌ر له لێکدانه‌وه‌ی وشه‌کاندا سوودی له دیالێکت و شێوه‌ ناخاوتنی ناوچه‌کانی سه‌ری کوردستان وه‌رگرتووه و نامازه‌ی پێ‌کردوون، به تاییه‌ت دوو دیالێکتی گۆرانی و کرمانجی ژووورو.

❖ هه‌ندی جار نووسه‌ر نامازه‌ی به‌ زمانگه‌لی دیکه‌ی وه‌ک سه‌ری و زمانه‌ شه‌رووپاییه‌کانیش کردووه، به تاییه‌ت کانتیک وشه‌یه‌کی ئه‌و زمانه‌ له کوردیدا به‌کار هه‌نرا‌ییت یا وشه‌یه‌کی کوردی له‌و زمانانه‌وه وه‌رگیرا‌ییت. شایانی باسه نه‌گه‌ر وشه‌یه‌کی سه‌ره‌کی فه‌ره‌نگه‌که‌ له زمانه‌ شه‌رووپاییه‌کانه‌وه هاتبیتته‌ ناو زمانی کوردیه‌وه، ئه‌و وشه‌یه‌ی له نێوان دوو سه‌ره‌یه‌دا (> - <) نووسیه‌وه.

❖ تێکه‌ڵبوونی زیاتری شاری سه‌نه و ده‌ورو به‌ری له‌گه‌ڵ زمان و فه‌ره‌نگی فارسیدا له‌ چاو ناوچه‌کانی دیکه‌ی کوردستان، که به‌شیکه‌ی بۆ گه‌رنج‌بوونی شاری سه‌نه و نزیکه‌بوونی ب‌نه‌مانه‌ی شه‌رده‌لانه‌کان له حکومه‌تی ئه‌و سه‌رده‌مه‌ی نێرانه‌وه - که هه‌ندی جار تا ئاستی ژن و ژنخوازی چووته‌ پێش - ده‌گه‌ریتته‌وه، هه‌روه‌ها ئاواله‌بوونی ئه‌و ناوچه‌یه‌ به‌ رووی شارسه‌تانی ئه‌و سه‌رده‌ما، زیاتر له ناوچه‌کانی دیکه‌ی کوردستان، وای کردووه که زمانی ئه‌م ناوچه‌یه‌ هه‌میشه‌ له‌ سألوگۆز و پێشکه‌وتندا بیت و خه‌لکی ناوچه‌هاوواتای کوردی بۆ ئه‌و نامراز و که‌ره‌سته و ماشینه‌ نوێانه‌ی که

هاتووته شاره که یانموه دابنپن و هندی جاریش سهر و گوئیلاکی وشه ناکوردیه کان بشکینن و بیان کنه هاوچه شنی وشه کوردیه کان.

جگه له ممش ههروه کوو خوینه مان ناگادارن شاری سنه و دهوویه ری و به تاییهت مزگه وتی «دأرولئیحسان» هه له دیزه مانموه بنکه یه کی گزنگی زانسته نایییه کان و ماموستایانی نایینی بووه و لهم ریگه وه زاراره گه لی فیقه و نوسول و فلهسه فه و که لام و نه ستیره ناسی و... له ناو خه لکیدا بلاو بووه ته وه.

هه موو نه مانه له فهره ننگه که ی نایه تنوئلادا رهنگی داوه ته وه و لهم فهره ننگه دا هاوواتای زۆری شو وشه و زاراره گه له دهینین و پی ده چیت ژماره یه کی که می نه وشه هاوواتایانه نووسه ر خۆی دایتاشین.

❖ ههروه کوو نووسه ر له پیشه کیه که ی خۆیدا ناماژه ی پی کردوه، هه موو وشه گه لی به شی کوردی هم فهره ننگه، کوردی پته نین، به لکوو هه موو نه وشه فارسی و عه ره بیانه شی له خۆگرتوه که له زمانی کوردیدا به کار دهیتریت. بۆ جیا کر نه وه ی هم وشه گه له، نووسه ر نه وشه سه ره کیانه ی که له عه ره بیه وه وه رگراون خستوه ناو دوو که رانه وه هه تا له گه ل وشه کوردیه کاندای تیکه ل نه بیته - که لهم چاپه دا هم وشه گه له خه تیان به ژیردا کیشراوه، ههروه ها نه گه ر له ناو مانا کوردی و فارسیه کاندای وشه یه کی عه ره بی به دی کرد بیته، خه تی به سه ردا کیشراوه.

جگه له ممش کارتیکی زۆر گزنگ که نووسه ر نه نجامی داوه نه وه یه که خه تی به سه ر هه موو وشه غه راره و ناعه ره بیه کانی ناو وشه عه ره بیه کاندای کیشراوه که به زۆری له زمانی فارسی و هندی جار له زمانی کوردیه وه په ریونه ته وه ناو زمانی عه ره بی. که هه موو هم جۆره وشانه لهم چاپه دا خه تیان به ژیردا کیشراوه.

ته نانه ت له سه ره تای فهره ننگه که دا ویستویه تی نه وشه فارسیانه ش که له کوردیدا به کار دهیتریت دیاری بکات و تا چند لاپه ره یه کیش هم کاره ی کردوه و پاشان لیبی په شیمان بووه ته وه.

❖ ههروه کوو له سه ره تای هم پیشه کیه دا ناماژه ی پی کرا، نووسه ر پوخته یه کی سه به ارت به ریزی زمانی کوردی و چۆنیه تی گۆرانی بیته کان، به تاییهت کاتیگ وشه کان له زمانی که وه بۆ زمانی که دیکه ده په ر نه وه، نووسیوه، که زۆر گزنگه و جیگای لیکۆلینه وه یه. جگه له وه د له سه ره تای به رگی دروه می فهره ننگه گه دا به شیکی بۆ په ندی پیشینان و درکه و ئیدیومگه لی کوردی ته رخان کردوه، که لهم چاپه دا گوێزراو ته وه بۆ سه ره تای فهره ننگه که پیش ده ست پی کردنی پیتی نه لف.

❖ هندی جار نووسه ر هه ر به مانا کردنه وه ی وشه و زاراره وه نه وه ستاوه و رسته و نیمچه رسته و په ندی پیشینان و ئیدیومیشی به فارسی و عه ره بی مانا کردوه ته وه.

❖ نووسەر له کۆتایی فەرهنگه کهدا نووسیویهتی: «نه‌گهر پێرستییک بۆ وشه فارسیه‌کان و پێرستییکێ تر بۆ وشه عه‌ره‌بیه‌کانی شه‌م فەرهنگه دابنریت، فارس و عه‌ره‌بیش سه‌وود شه‌م فەرهنگه و ده‌رگرن». که به داخه‌وه نه‌مان‌توانیوه له‌م چا‌په‌دا شه‌م ئاره‌زه‌وه‌ی نووسەر به‌ئینیه‌ دی، چونکه جگه له‌وه‌ی کاریکێ زۆر دژواره؛ قه‌باره‌ی فەرهنگه که زیاد له شه‌ندازه گه‌وره ده‌کات. هه‌وادارم شه‌م ئاره‌زه‌وه‌ی نووسەر لانی که‌م له ریگه‌ی گۆزینی شه‌م فەرهنگه‌وه به نه‌رم‌سامیتر (Software) و دانانی تایبه‌مه‌ندی گه‌ران (Search) به هه‌ر سی‌ زمانه‌که تیا‌یدا به‌دی بی‌ت.

❖ هه‌ر له‌به‌ر ئاسانکاری بۆ هاتنه‌ دی شه‌و ئاواته‌ی له خالی پێش‌وه‌دا ئاماره‌ی پی‌کرا؛ نووسەر هه‌ندی رسته و لیک‌دانه‌وه و نیم‌چه‌رسته‌ی خسته‌وه‌ته‌ ریزی وشه سه‌ره‌کیه‌کانی فەرهنگه که‌وه که له زمانی کوردیدا وشه و زاراوه‌ی تایبه‌تی بۆ دانه‌نراوه به‌لام له زمانی فارسی یا عه‌ره‌بیدا وشه و زاراوه‌ی تایبه‌تی هه‌یه. بۆ نمونه له عه‌ره‌بیدا بۆ «داب‌ه‌زینی پله» و شه‌ی «دَرَکَة» دانراوه، هه‌ر بۆیه نووسەر له ریزی وشه سه‌ره‌کیه‌کاندا «پله‌کان جه‌وز»ی داناهه‌تا له مانا عه‌ره‌بیه‌که‌یدا ئامازه به‌ر وشه‌یه بکات. هه‌روه‌ها «پێسه به‌رخ» و «پێسه ریوی» و «پێسه هه‌نگور» له ریزی وشه سه‌ره‌کیه‌کانی فەرهنگه که‌دا هاتوون، چونکه له فارسی و عه‌ره‌بیدا زاراوه‌یان بۆ دانراوه ...

هه‌روه‌کوو ئامازه‌ی پی‌کرا گرنگی شه‌و کاره‌ی نووسەر رۆژیک ده‌ده‌که‌ویت که پێرستییکێ فارسی و عه‌ره‌بی به‌ریتته پال فەرهنگه که یا فەرهنگه که بکریت به نه‌رم‌سامیتر، که له وه‌ها کاتی‌که‌دا له‌گه‌ژ دۆزینه‌وه‌ی زاراوه فارسی یا عه‌ره‌بیه که‌دا روون‌کردنه‌وه کوردیه که به هانا‌مانه‌وه دیت.

❖ نووسەر له هه‌ل‌بژاردنی وشه و هاوواتای فارسی و عه‌ره‌بیدا زۆر ورده‌کاری به‌کاره‌یناوه و هه‌ولێ داوه به پیتی توانا له‌بارترین و گونج‌واترین وشه له به‌رامبه‌ر وشه کوردیه‌کانه‌وه دانیت، واته نووسەر لیک‌دانه‌وه کوردیه‌کانی وشه به وشه نه‌کردوه به فارسی و عه‌ره‌بی، که نیشانه‌ی زانیی و ئاگاداری نووسه‌ره له دوو زمانی فارسی و عه‌ره‌بیدا سه‌ره‌پای زمانی زکماکی خۆی.

❖ تایبه‌مه‌ندی‌که‌ی دیکه‌ی شه‌م فەرهنگه له‌وه‌دایه که نووسەر چساوگه لیک‌سدراو (دووبه‌شی) ده‌کانی وه‌کوو فەرهنگه‌کانی دیکه ته‌نیا به‌سه‌ر یه‌که‌وه مانا نه‌کردوه‌ته‌وه، به‌لکوو به‌شی یه‌که‌میشی به جیا مانا کردوه‌ته‌وه، بۆ نمونه له چاوگی «فِر‌دان» و شه‌ی «فِر»ی له پێشدا مانا کردوه‌ته‌وه پاشان «فِر‌دان»ی به‌سه‌ر یه‌که‌وه مانا کردوه‌ته‌وه.

❖ نووسەر له نووسین و ریزی‌ه‌ندی وشه کوردیه‌کاندا که‌لکی له رینوسی شه‌مرۆی کوردی و ده‌رنه‌گرتوه، به‌لکوو پێته کوردیه‌کانی له‌گه‌ژ بزاوی عه‌ره‌بی (سَـ) دا پێکه‌وه به‌کار هیناوه و له لایه‌که‌وه سوودی له پیتگه‌لی «ئس، ل، گ، ژ، پ»ی کوردی و هه‌رگرتسه‌وه و له لایه‌کی دیکه‌شه‌وه

پیتگه‌لی «ذ، ص، ض، ط، ظ، ث»ی عه‌ره‌بیشی به‌کار هیئناوه. هه‌روه‌ها سه‌بودی له «ژ - ی»ی کوردیش وه‌رگرتووه، هه‌رچه‌نده زۆر جار نیشانه‌ی «٧»ی بۆ دانه‌ناون که دانه‌نانی ئەم نیشانه‌یه هه‌ندی جار بۆ تایبه‌تمه‌ندی شیوه‌ ناخاوتنی نه‌رده‌لانی ده‌گه‌ریتسه‌وه که چۆنیه‌تی ده‌ربرینی «ۆ - ی» له‌م هه‌رمه‌دا جیاوازه له ناوچه‌کانی دیکه‌ی کوردستان. هه‌روه‌ها شایانی باسه که نووسه‌ر له‌ ریزه‌بندی وشه سه‌رده‌کیه کوردیه‌کاندا پیتی «ل»ی پیش پیتی «ل» دانساوه و ده‌کوو دوو پیتی سه‌ره‌به‌خۆ سامه‌له‌ی له‌گه‌لدا کردوون و تینکه‌لی نه‌کردوون که ئەم ورده‌کاریه‌ی نووسه‌ر له‌م چاپه‌شدا پارێزراره.

❖ نووسه‌ر له‌باتی پیتی «ا» لاتینی و «ی»ی کورت، نیشانه‌ی «سی»ی دانساوه و له‌باتی بزوتینی «د»ی کوردی له‌ ناوه‌راستی وشه‌دا، نیشانه‌ی «ـ»ی دانساوه. هه‌روه‌ها هه‌ندی جار «ی»ی کورتی به‌کاره‌یناوه، بۆ به‌راورد‌کردنی ریتنوووسی نووسه‌ر له‌گه‌ل ریتنوووسی ئەمه‌رۆی کوردیدا، سه‌یری دوو لاپه‌ره‌ی نوونه‌ی ئۆفیسیت‌کراوی فه‌ره‌نگه‌که‌که‌ بکه، هه‌روه‌ها سه‌رئێجی ئەم خسته‌یه‌ی خواره‌وه‌ ده‌!

ریتنوووسی فه‌ره‌نگه‌که‌	ریتنوووسی ئەمه‌رۆی کوردی	ریتنوووسی ئەم چاپه‌ی فه‌ره‌نگه‌که‌
پِرچانن	پِرچانن	پِرچانن
پِنگه‌موس	په‌نگه‌موس	په‌نگه‌موس
تُرش	تورش	تورش
تِرک پا	تره‌ک پا	تره‌ک پا
چاوبوق	چاوبوق	چاوبوق
خَط بۇتلان	خه‌ت بوتلان	خه‌ت بوتلان
ئِبات	سه‌بیات	سه‌بیات
جاذبه‌ زوین	جازه‌ی زه‌وین	جازه‌ی زه‌وین
بی‌آدبه‌ی	بی‌ئه‌دبه‌ی	بی‌ئه‌دبه‌ی
رۆز	ره‌وز	ره‌وز
دَزه	زه‌ره	زه‌ره
ریشایی	ره‌شایی	ره‌شایی
زینگ	زینگ	زینگ
طَرَفَةُ العین	تورفه‌تولعه‌ین	تورفه‌تولعه‌ین
ظَفَر	زه‌فه‌ر	زه‌فه‌ر
صاف	ساف	ساف

رېنوووسى فەرھەنگە كە	رېنوووسى ئەمىرۋى كوردى	رېنوووسى ئەم چاپەي فەرھەنگە كە
ضِدْ	زىدد	زىدد
وَلِيٌّ	وھلىيى	وھلىيى
يَادَاوَرِي	ياداۋەرى	ياداۋەرى
كَنْين	كەنن	كەنن
مَظَنَّة	مەزەننە	مەزەننە
تُر	تور	تور
تورِك	تووپك	تووپك
توراغان	تۇراغان	تۇراغان
تَوْرَ	تۆپ	تۆپ
سِه	سى	سى
فِ	ف	ف

ھەرۋەكۈ خۇيئەرى بەرئىز دەبىئىيەت زۇرجار رېنوووسە كەي نووسەر بۆ دەرخستنى چىۋىئەتى دەبىرىنى وشە كوردىەكان وردەكارى زۆرتى تېدايە، بۆ ئوونە نېمچە بىزۋىنى «*î*» كە نايەتوللا بە «*ï*» نامازەي پى كوردوۋە، بۆ رېنوووسى فەرھەنگ زۆر پېئوسىتە كە لە رېنوووسى ئەمىرۋى كوردىدا نىە. ھەربۇيە وشەي «كەنن» ئە رېنوووسى ئەمىرۋى كوردىدا دەكرىت بە «*Kenin*» بچۋىئەتتەۋە، كە چاۋگە و بە ماناى «كەنن»ە، يا بە «*Kenn*» بچۋىئەتتەۋە كە بە ماناى «ئاۋدر»ە.

ئەم وردەكارىە ئەم فەرھەنگەدا زۆر گرنگە، چۈنكە ھەرۋەكۈ دەزانن لە شىۋە ئاخاۋاتنى ئەردەلانيدا زۇرجار پىتى «*d*» لە چاۋگدا بەدى ناكرىت، كاتىك رەگى وشەكە بە پىتى «*n*» كۆتساي ھاتىيەت، ۋەك چاۋگگەلى: «*senn*»، «*خۆرانن*» و...

ھەرۋەھا نووسەر بە دانانى ئوختە لە ژىر پىتى «*d*»دا لە وشەگەلى «*قادر*» و «*پالۋودە*» و «*ئەدا*» و...دا نامازەي بە دەرەكەۋتتى ئەم پىتە لەۋ وشەگەلەدا كوردوۋە.

ھەرۋەكۈ خۇيئەرى بەرئىز لە خشتەكەدا دەبىئىيەت و پاشتريش نامازەي پىدەكەين، بە يارمەتى ھاۋكارانى بەرئىزى پىتچن ھەولمان داۋە ئەم چاپەدا بەپىتى تۋانا وردەكارىەكانى نووسەر لە رېنوووسى فەرھەنگەكەدا پىارزىين.

❖ نووسەر لە پىتەكى فەرھەنگەكەدا گلەبىي لە بەكارھىنئانى ئەلفوئىيى ەسرەبى بۆ نووسىنى كوردى و فارسى كوردوۋە و بىتوانابورنى ئەۋ ئەلفوئىيەي بۆ دەرخستنى وردەكارىەكانى ئاخاۋاتنى زمانى فارسى و ەسرەبى روزن كوردوۋەتەۋە و تەننەت پىششىقارى ئەلفوئىيەكى دىكەي

خستووته بهر باس که جینگای سهرنجدان و لیکۆلینهوهی پسپۆزانی ریتنوووسی کوردیه.

شایانی باسه که من خۆم له گهژ نهوهدا نیم که له ریتنوووسدا هه موو ورده کاریه کانی ناخاوتنی دهقه دهق ناشکرا بکریست و ناسانکاری و ریکویتیکی و خیرانووسین به سهر دانانی نیشانه گهلی زۆر بۆر بۆ گواستنهوهی دهقه دهقی پیت و بزۆینه کان له ناخاوتنهوه بۆ نووسین هه لده بزۆیرم، ته نیا نه ونده هه به که له نووسینی فهرهنگدا نیازمان به فۆنه تیکیکی ریکویتیکی هه به وه کوو له زمانی نینگلیزیدا ده بیینین.

❖ خالیکی تر که لهم فهرهنگه دا جینگه ی سهرنج به نووه هه که نووسهر وشه و رسته گهلی فهرهنگه که هه بهو جۆره ی که خه لکی بازار و کورچه و کۆلان له ناخاوتنی رۆژانه باندا به کاری ده هینن گواستنه وه بۆ ناو فهرهنگه که ی و هه رگیز له هه و ئلی نه ودا نه بوو به له فزی قه له م وشه کان بنوو سی و ناخاوتنی زانایانه و خۆینه وارانیه ی سهرده می خۆیی به سهر ناخاوتنی خه لکی ره مه کیدا هه لته بزار دووه.

❖ نووسهر جگه له وشه کوردیه کان به و په ری ورده کاریه وه سهر و بۆر و ژیسر و زه نه و کیره ی بۆ وشه فارسی و عه ره به کانی ناو فهرهنگه که ی داناره.

❖ نووسه ری به رتیز له هه ر جیه کدا به پیویستی زانیسو د وینه و شکلی پیویستی بۆ روون کرد نه وه ی زیاتری مانای وشه کانی فهرهنگه که ی کیشاوه که کارامه یی و ده سپرنگینی نووسهر له وینه کیشانی شیدا ده خاته روو و وه کوو شاعیری عه ره ب ده لیت: «به لای خوداوه هیه چی تینا چیت که هه موو مرۆفه کان له مرۆفیکدا کۆبکاته ودا».

❖ هه رچه نده شپۆه ناخاوتنی شیری نی ناوچه ی نه رده لان به سهر فهرهنگه که دا زاله، به لام وه سف کردنی ئەم فهرهنگه به فهرهنگی که له سه داسه د ناوچه یی؛ به ریا ریکی دوور له نینساف و داد و هریه، چونکه جگه له وه ی ئەم فهرهنگه ده یان و سه دان وشه ی هه ورامی و ته نانه ت کرمانجی ژوو روویشی له خۆگرتووه؛ هه رووه کوو مامۆستا جه مال نه به ز له کتیبی «به ره و زمانی به کگرتووی کوردی» دا ناماژه ی پی ده کات ناری زۆره ی نامراز و نامیره سه ره تاییه کانی کشتوکال و... له نیتوان زۆره ی دیالیکته کوردیه کاندایا هه و به شه، هه رووه ها خۆپنه ری به رتیز پاش سه رنج دانی ئەم خسته به ی خواره وه و به راورد کردنی هه ندی له و روون کرد نه وانیه که له پسا ز وشه کوردیه کانی فهرهنگه که دا نووسیومه؛ ده توانیت به ناسانی مانای به شیک ی زۆری وشه سه ره که ی کانی ناو ئەم فهرهنگه به لۆزیتته وه، هه رچه نده خۆی دانیش تووی ئەم ناوچه به ی کوردستان نه بیت:

شیوه ناخاوتنی نوردن لائی	شیوه ناخاوتنی سلیمانی و دوروبه ری
مردگ	مردو
شیویاک	شیواو
پینگه بنگ	پینگه بیو، پینگه یشتو
مانسگ	مانوو، ماندوو
بیانگ	بیانوو
تله و کردن	تل کردنه وه
شله و کردن	شل کردنه وه
کوتیاک	کوتیاو، کوتراو
هارپان	هاردران
که فتن	کهوتن
کیفسان	کویستان
ناوی	نابی، نابیت
کولانن	کولاندن
خه فانن	خه واندن
پرتووکیاک	پرتووگاو
دانیان	دانان
کوا	کهوا
کوانگ	کوانوو
که وه رگ	که وه ر
مه زگ	میژشک

❖ نووسەر له فهرهنگه کهیدا مانا کوردی و فارسی و عهده بیه کانی پاش پیتنگه لی «ک» و «ق» و «ع» بهم شیوه بیه ی خوار وه ریز کردوه:

ک —

ق —

ع —

بهلام هندی جار نیشانه ی پاش پیتی «ک» ی بهم شیوه بیه دانوه:

ک +

هه رچه نده هوی ئەم کاره م به ته واری بۆ ساغ نه کرایه وه، بهلام وا ده زاتم ناماژه بیت به مانایسه کی جیاوازی دیکه ی وشه سه ره کیه که ی سه ره وه که له کوردیدا هاوواتانی بۆ نه دۆزیوه ته وه، چونکه نووسەر له پیتسه کی فهرهنگه کهدا نووسیویه تی: ئەم نیشانه یه «+» بۆ جیاوازی بونی مانا دانراوه.

بۆ دەرڤه‌خستنی ئەم جیایاویزیه ئەم چاچا پاش پیتی «ك» که نیشانه‌ی زمانی کوردیه، سی خاڵ دانراوه پاشان وشه کوردیه که نووسراوه، بەم شێوه‌یه: ك...

چ سوودێک ئەم فەرهنگه وەرده‌گیرین؟

جگه له دۆزینەوه‌ی مانای وشه‌کان که کاری سه‌ره‌کی هه‌ر فەرهنگیگه، فەرهنگی مه‌ردۆخ له زۆر رووی دیکه‌وه بۆ خۆینه‌ران و لێکۆڵه‌ران به‌سووده، که چهند لایه‌کی ده‌خه‌ینه‌ روو:

■ له رووی ئەم فەرهنگیگه ده‌توانین شێوه ناخاوتنی دانیشتوانی ئەم ناوچه‌یه له کوردستان بناسین و له‌گه‌ڵ شێوه ناخاوتنی ئەمرۆی هه‌مان ناوچه‌دا به‌راوردی بکه‌ین و راده‌ی ئەو ئالوگۆڕه‌ی که به‌ سه‌ریدا هاتوه‌ دیاری بکه‌ین. هه‌روه‌ها ده‌توانین له‌گه‌ڵ شێوه ناخاوتنی ناوچه‌کانی تری کوردستاندا به‌راوردی بکه‌ین.

■ به‌ هۆی زۆربوونی وشه‌ هاوواتا‌کان له‌م فەرهنگیگه‌دا، وشه‌ و زاواوه‌ هاوبه‌شه‌کانی ناو سی زمانی کوردی و فارسی و عه‌ره‌بی و شوێن‌دانانی ئەم زمانگه‌له‌ له‌سه‌ر یه‌کتر باشتر روون ده‌بێتیه‌وه.

■ گه‌نجینه‌یه‌کی به‌نرخه‌ بۆ دۆزینەوه‌ی وشه‌ هاوواتا‌کان له‌ زمانی فارسی و عه‌ره‌بیدا، چونکه‌ ته‌نانه‌ت له‌ ئەمرۆشدا فەرهنگیگی فارسی یا عه‌ره‌بی که وشه‌ هاوواتا‌کانی له‌ پال‌ به‌کدا ریز کردی‌ت ئیجگار که‌مه. بۆیه ئەم فەرهنگیگه‌ له‌م رووه‌وه بۆ خۆتێدکارانی به‌شی فارسی و عه‌ره‌بی زۆر به‌سووده.

■ زۆر به‌ وردی چۆنیه‌تی ده‌ربڕینی شێوازی ناخاوتنی وشه‌کانی دیاری کردوه، هه‌ربۆیه‌ هه‌ول دراوه‌ به‌ پیتی توانا ئەم ورده‌کارانه‌ بگۆڕێتیه‌وه بۆ ناو ئەم چاچه‌ نازه.

■ سه‌رچاوه‌یه‌کی به‌پێژه بۆ دۆزینەوه‌ی ئەو وشه‌ کوردی و فارسیانه‌ی که په‌ریونه‌ته‌وه‌ بۆ ناو زمانی عه‌ره‌بی و به‌ پێچه‌وانه‌شه‌وه، چونکه‌ نووسه‌ر هه‌موو ئەو وشانه‌ی دیاری کردوه.

■ یاوه‌ریگی به‌سووده بۆ پسه‌پۆراتی بسواری زاواوه‌سازی به‌تایبه‌تی له‌م هه‌له‌مه‌رحه‌ تایبه‌ته‌دا که ئەمرۆ مه‌یل‌ه‌ته‌که‌مانی پێدا تێده‌په‌ریت، که شۆڕشی ئینفۆرماتیک و به‌جیهانی‌بوون، له‌ لایه‌که‌وه‌ به‌رده‌وام‌بوون و نه‌توانه‌وه‌ی زمانه‌که‌مانی - لاسی که‌م به‌ قه‌ده‌ بکه‌ردن‌سی زمانی گه‌لانی دراوسێمان - گه‌ره‌نتی کردوه و له‌ لایه‌کی دیکه‌شه‌وه‌ گرنگی و پتووست بوونی داتاشینی زاواوه‌ی نوێی زیاتر له‌ هه‌موو سه‌رده‌مه‌تێکی تر ناشکرا کردوه.

■ سه‌رچاوه‌یه‌که‌ بۆ دۆزینەوه‌ی بارودۆخی ژبان و گۆزه‌رانی دانیشتوانی ئەم هه‌رتمه‌ له‌ سه‌رده‌مه‌دا به‌ ژن و پیاو و مندال و هونه‌رمه‌ند و قوما‌ریاز و...ه‌وه. چونکه‌ نووسه‌ر زۆر به‌ وردی

ناوی خوارنده‌کان و نامیره‌کانی مۆسیقا و داوده‌رمان و بهاراتی ناو چیشت و شهو میوانه‌ی که وشک ده‌کرین یا ده‌کرین به دۆشاور و زاراره‌کسانی قومار و جوری یاری و له‌یستۆکی مندالان و نه‌نانه‌ت زاراره‌کانی ناو شهو یاریانه و گه‌له‌ی ورده‌کاری دیکه‌ی باس‌کردوو که میژووونوسان و کۆمه‌لناسان و نه‌دیبان ... له‌ نوژیینه‌وه‌کانیاندا ده‌رباره‌ی شهو هه‌ریمه له کوردستان بی‌تیباز نابین لیبی.

من و شهو فه‌ره‌نگه

هه‌رچه‌نده خه‌تی نووسه‌ر زۆر خۆشه و هه‌رکەس تا راده‌یه‌ک شاره‌زای که‌شکۆل و ده‌سنووسی پیشینیان بیت پاش ماوه‌یه‌ک له‌گه‌له‌یدا رادیت و ده‌توانیت به‌ ئاسانی بیخوینیت‌شه‌وه، به‌لام به‌داخه‌وه فه‌ره‌نگه‌ که - به‌ تایبه‌ت چاپی دووه‌می - باش ئۆفسیت نه‌کراوه و زۆر جار وشه‌کان ده‌رنه‌که‌وتوون یا زۆر که‌مه‌نگن و ساغ کردنه‌وه‌یان کاریکی ئینجگار دژواره و کاتیکی زۆر ده‌بات.

هه‌ربۆیه پاش شه‌وه‌ی فه‌ره‌نگه‌ که له‌ لایه‌ن هاوکارانی «بلاوگه‌ی پوه‌نوسه‌یان» وه‌ پیتسچن کرا و درایه‌ ده‌ستم ناچار بووم سه‌ره‌له‌نوی پیتسه‌کی فه‌ره‌نگه‌ که تا سه‌ره‌تای پیتی شه‌لف به‌ ته‌واوی بنوسه‌وه و له‌وه به‌دواوه به‌شه پیتسچن کراوه‌کان له‌گه‌ل فه‌ره‌نگه ئۆفسیت‌کراوه‌که‌دا که به‌ خه‌تی نووسه‌ر نووسرا‌بوو به‌راورد بکه‌م و پاش شه‌رک و ره‌نجیکسی زۆر و په‌نابردنه به‌ر چینگه‌گه‌لی دیکه‌ی فه‌ره‌نگه‌ که که وشه‌ هاوماناکانی تیدا دووبات کرابوووه و به‌ پشت‌به‌ستی به‌ فه‌ره‌نگه‌گه‌لی کوردی و فارسی و عه‌ره‌بی، ده‌ستم به‌ ساخ کردنه‌وه‌ی فه‌ره‌نگه‌ که کرد.

نووسه‌ری به‌رپز زۆر جار له‌ په‌راویزی فه‌ره‌نگه‌ که‌دا هه‌ندیک وشه و روون کردنه‌وه‌ی خستووته‌ سه‌ر فه‌ره‌نگه‌ که که به‌داخه‌وه له‌ کاتی به‌رگتیگرتن و ریکوینیک کردنی فه‌ره‌نگه‌ که‌دا به‌ دم تیغی به‌رگتیگه‌وه رۆشتوون و به‌ زه‌حه‌تیکسی زۆر به‌شی هه‌ره‌زۆری شه‌و وشانه‌م راست کردووته‌وه.

هه‌روه‌کوو نامه‌زه‌ی پی‌کرا زۆر جار نووسه‌ر نیشانه‌ی «^٢» ی بۆ وشه‌ کوردیه‌کان دانسه‌ناوه که دۆزینه‌وه‌ی شیوه‌ی دروستی ده‌رپرین و رینووسی شه‌و وشانه‌ش کاتیکی زۆری بردوو.

هه‌روه‌ها هه‌موو شه‌و بزوانه‌ی که نووسه‌ر بۆ وشه‌ عه‌ره‌بی و فارسیه‌ کاتی داناره به‌ یارمه‌تی هاوکارانی به‌رپزی پیتسچن گوێزراوه‌ته‌وه بۆ شه‌م چاپه‌ نوێه.

به‌ پیتسچناری جه‌نابی «عه‌بدولمومین» بریاردارا بۆ هه‌رکام له‌ وشه‌گه‌لی سه‌ره‌کی فه‌ره‌نگه‌ که وشه‌یه‌کی هاوواتا یا روون کردنه‌وه‌یه‌ک به‌ دیالیکتی سۆزانی (شپوه ناخواتنی سلیمانی و ده‌ورو به‌ری) بچه‌مه سه‌ر فه‌ره‌نگه‌ که، که پیتسچناریکی زۆر به‌جی و پتویست بوو، چونکه له‌ لایه‌که‌وه نووسه‌ر مانای هه‌ندیک له‌ وشه‌ سه‌ره‌کیه‌ کانی فه‌ره‌نگه‌ که‌ی به‌ کوردی نه‌نوسیه‌وه و له‌ لایه‌کی دیکه‌شه‌وه

شسیوه ناخاوتنی شهرده لانی بهسهه فرههنگه که دا زائه، جگه له مانهش نووسهه زۆربهی روون کردنهوه کانی خۆی سهبارته به وشه سههه کیه کانی فرههنگه که به زمانی فارسی نووسیهوه که وهرگهپرانی شه روون کردنهوانه بۆ سهه زمانی کوردی کارتیکی زۆر پیویسته بوو، تهناسته نووسهه بهشینک له سهههتهای فرههنگه که ی به زمانی فارسی نووسیهوه که شه بهشه ییشم وهرگهپراوهته سهه زمانی کوردی.

دهتوانم بایتم جاران نهگهه خۆینهه ریک لانی کهم زمانی فارسی نه زانیایه نهی دهتهوانی سوودی تهواو لهم فرههنگه وهرگهپرت، بهلام لهم چاپه نوویه دا خۆینهه ته نیا به زانیی زمانی کوردی و دیالیکتی سۆرانی دهتوانیت سوود لهم فرههنگه وهرگهپرت.

بیگومان خۆینههه بهریتز ده زانیت که دانانی وشه ی هاوواتا یا روون کردنهوه بۆ هه موو وشه سههه کیه کانی شهم فرههنگه چهنده کارتیکی پشوو سوار کهه و کات گههه، زۆر جار بۆ راست کردنهوه ی رینووسی وشه یهک و مانا کردنهوه ی، چهندهین کاتزمیر کاتم تهرخان کردوهه و شهم فرههنگه و شهه فرههنگم کردوهه.

هندهی جار نهگهه له دیالیکتی سۆرانی دا وشه ی هاوواتام دهست نه کهوتیبت، په نام بردهوهته بهه دیالیکته کانی دیکه، یا لانی کهم روون کردنهوه یه کم له سهه وشه که نووسیهوه و ههندهی جباریش به وهرگهپرانی روون کردنهوه که ی نووسهه له فارسیهوه بۆ کوردی وازمههیناوه و نهگهه وشه سههه کیه که زیاتر له مانایه کی هه لگرتیبت ناماژم بی کردوهه، ههروهه نهگهه ههستم کردیبت وشه که نامۆسه و روون کردنهوه ی پیویسته، وشه هاوواتا کهم روون کردوهه تهوه، جار جاریش ههندهی وشه م دهست کهوتوهه که له فرههنگه کوردیه کاندای به تاییهتی فرههنگی هه نهبانه بۆرینهی مامۆستا هه ژاردا - تۆمار نهکراوه؛ که شه وشانهشم له فرههنگه که دا گوتهاندوهه.

هه موو وشه و روون کردنهوه کانی خۆم له ناو دوو قولاپدا - [...] - داناهه ههتا له گهه دهقی فرههنگه که دا تیکهه نهیبت و ههه روون کردنهوه یه کی نووسهه ریشم وهرگهپرایته سهه زمانی کوردی له ناو دوو کهوانه دا و له نیران درو قولاپدا - [(...)] - داناهه، ههتا خۆینهه بزانیبت که شهم جۆره وشه و روون کردنهوانه، واتا که ی هی نووسههه و داریشته که ی له منهوه یه.

شایانی باسه که له مانا کردنهوه ی وشه کاندای ههولم داوه له رووی مانا فارسی و عهه بهیه کانهوه بۆچوونی نووسهه له بهه ی وشه سههه کیه کانی فرههنگه که وه به دهسته بهیتم و مانایه که هه لپزیم که لهه بۆچوونهوه نریک بیبت با له گهه بۆچوونی خۆیشمدا ناتبه با بیبت.

ههروهه شایانی باسه که نووسههه بهریتز زۆر جار روون کردنهوه ی فارسی له ریزی وشه کوردیه کاندای نووسیهوه، یا ههونه ی کوردی له ریزی وشه فارسیه کاندای ههناوه تهوه، که هه موو شه

روونکردنه و نمونده گه له جیا کراونه ته وه و گوژی راونه ته وه بو شوینی تاییه تی خویان.

هندی جار به پی پی پیویست له په راویزی فرههنگه که دا هندی روون کردنه وه نووسیوه و له کۆتاییدا نیشانه ی (ر.م) پی زیاد کردوه هتا له گهله په راویزه کانی نووسه ردا تیکه له نه بییت.

ههروه کوو پیشتیش نامازه ی پی کرا به یارمه تی هاوکارانی پیتهن ههولمان داوه به پی پی توانا به شی هه ره زوری ورده کاریه کانی نووسه ر بگوینی نه وه بو ناو نه م چاپه نوییه؛ هه ره بویه:

✓ نه گه ره وشه یه که له فرههنگه که دا خه تی به ژیردا کیشرابوو شه وه وشه یه کی ره سه ن نیسه و له زمانیکی دیکه وه وه رگیراوه.

✓ هه ر کام له وشه سه ره کیه کانی فرههنگه که خه تی به ژیردا کیشرابوو شه وه له سه ره بیسه وه وه رگیراوه و نه گه ره له نیوان دوو سه ره پرما نووسه رابوو - <...> - سه ره به زمانه شه روویاییه کاته.

✓ نه گه ره له نیوان دوو وشه دا نیشانه ی «١» دانراوو شه دوو وشه یه پیکه وه هاوواتان و نه گه ره نیشانه ی «٢» دانراوو ماتایان له یه ک جیاوازه. شایانی باسه منیش له روون کردنه وه کانی خۆصدا سوودم له م دوو نیشانه یه وه رگرتوه.

✓ نه گه ره وشه یه که نیشانه ی زه نه (ه) به سه ره وه بوو شه نیمچه بسزای «٣» له گه لدایه و پیویسته له کاتی خویندنه وه دا توژی که زمانی بو دا بگه ردریت. شایانی باسه نه م نیشانه ته نیا بو شه وشانه دانراوه که له وانیه به هژی نامۆ بوونه وه خویته ره له ده رپرسی وشه که دا تووشی هه له بکات.

✓ نه گه ره پی پی «د» له ناو وشه سه ره کیه کانی فرههنگه که دا به م شیوه یه نووسه رابوو: «د»، شه وه پیویسته وه کوو پی پی «د» له وشه ی «فادار» و «نادار» بخوینی ته شه وه، که له «فایر» و «نایر» وه نزیک تره هتا قادر و نادر.

هه ره چه نده نووسه ر نیشانه ی «ه» له هه ره جیگایه کدا پیویست بوویت بو شه مو شه پیتسه کوردیانه داناه که نیمچه بزوینی «٤» یان له گه لدایه، به لام له به ره شه وه ی نیشانه ی نامۆ له رینوسی فرههنگه که دا له راده به ده ره نه بییت و سه ره وه ها به هژی گه روگرتی فسۆنتی وشه کوردیه کانه وه، هه ره وه کوو نامازه ی پی کرا، نیشانه ی زه نه (ه) - که له م چاپه دا جینشینی نیشانه ی «ه» یه - ته نیا به پی پی پیویست دانراوه.

هه ره له به ره شه دوو هژی وه سه ره وه نوخته ی ژیر پی پی «د» یسه ته نیا له وشه سه ره کیه کانی فرههنگه که دا دانرا.

بو شه وه له خۆمه وه ده سکاری فرههنگه که م نه کرد بییت، له هه ره جیگایه کدا نووسه ر نوخته ی ژیر پی پی «د» ی دانه ناییت؛ منیش خۆم له دانسانی پاراستوه هه رچه نده وام هه ست کرد بییت که نووسه ر دانانی شه نوخته یه ی له بیر چوویت.

پښتو بورتیت که نوختهی ژیر پیتی «د» له پیشه کیه کانی نووسردا به ته‌واوی دانراوه. شایانی باسه که له لایمن هاوکارانی پیتسچنه‌وه هسه‌وو وینه‌کانی ناو فهره‌نگه‌که نیسکه‌ن (Scan) کراوه و گوټزراوه‌ته‌وه بؤ کۆتسایی پیتسه‌کان هه‌تا له‌گه‌ل فهره‌نگه‌که‌دا تیکه‌ل نه‌ییت، هه‌ربؤیه:

○ نه‌گه‌ر له کۆتایی وشه‌یه‌کدا نووسرا بوو «وینه»، ئه‌و وشه‌یه له کۆتایی هه‌مان پیتدا وینه‌یه‌کی تاییه‌تی هه‌یه.

○ نه‌گه‌ر له کۆتایی وشه‌یه‌کدا نووسرا بوو «وینه ← ...»، شه‌وه وینه‌ی تاییه‌تی ئه‌و وشه‌یه له کۆتایی پیتی سه‌ره‌تای وشه‌ی پاش تیر (←) ده‌کدایه.

○ نه‌گه‌ر له کۆتایی وشه‌یه‌کدا نووسرا بوو «وینه‌ی هه‌یه»، شه‌وه نووسه‌ری به‌رپز ناماژه‌ی به‌وه کردووه که ئه‌و وشه‌یه له جی‌گایه‌کی فهره‌نگه‌که‌دا وینه‌یه‌کی تاییه‌تی هه‌یه، به‌لام جی‌گه‌ی وینه‌که‌ی دیاری نه‌کردووه و منیش پاش گه‌ران به وشه‌ هاوواتا‌کاندا وینه‌که‌م بؤ نه‌دۆزراوه‌ته‌وه.

به‌ هۆی گوټزینی وشه سه‌ره‌کیه‌کانی فهره‌نگه‌که‌وه بؤ رینووسی شه‌رۆی کوردی، نه‌و وشانه‌ی له چاپی پیتشووی فهره‌نگه‌که‌دا به پیتگه‌لی «ث» و «ص» ده‌ست‌پێ‌ده‌که‌ن گوټزراوه‌ته‌وه بؤ ناو پیتی «س» و پیتگه‌لی «ذ» و «ظ» و «ض» گوټزراوه‌ته‌وه بؤ ناو پیتی «ز» و پیتی «ط» گوټزراوه‌ته‌وه بؤ ناو پیتی «ت».

له کۆتاییدا به هۆی گه‌روگرفتی فۆنتی وشه کوردیه‌که‌نه‌وه له به‌رنامه‌ی «Word»: دانده‌نامه‌ی وشه سه‌ره‌کیه‌کانی فهره‌نگه‌که‌مان سه‌رله‌نووی به پیتی شه‌لفوبیتی شه‌مرۆی کوردی ریزه‌بندی کرده‌ته‌وه و هاوکارانی به‌رپزنی پیتسچن به‌و پینه سه‌رله‌نووی فهره‌نگه‌که‌یان دا‌رشتووه‌ته‌وه.

ئیسنا که ئه‌م وشانه‌ ده‌نووسم له سه‌ر شانۆی خه‌یال‌مدا چاوم لێیه که نایه‌توللای به‌سال‌چوو و ریش‌سپی له باتی بشوودان و گه‌شتوگزار و دانیشتن له دیوه‌خاند؛ له سووچی ژووریکدا به‌ ته‌نیا دانیشتوووه به ده‌سته له‌رزۆکه‌کانی پاش ریکوټیک‌کردنی کاغزه‌کانی به‌ر ده‌ستی و خه‌ت کیشتان تیایدا، پیت به پیت و وشه به وشه و دیر به دیر و لاپه‌ره به لاپه‌ره خه‌ریکی پاکنوس کردنی فهره‌نگه‌که‌یه‌تی و جاربه‌جار وشه‌یه‌کی تازه‌ی به‌ر ده‌که‌وینه‌وه و له‌سه‌راو‌تیزدا تۆماری ده‌کات و هه‌ندێ جار له ژیر وشه‌یه‌کدا وینه‌ی تاییه‌ت به‌و وشه‌یه ده‌کیشتیت و جاربه‌جاریش به لاپه‌ره پاکنوس کراوه‌کاندا ده‌گه‌رپت بؤ شه‌وه‌ی وینه‌یه‌کی تاییه‌ت به‌م وشه‌یه‌ی که ئیسنا خه‌ریکه ده‌بنووسیته‌وه له جی‌گایه‌کی تری فهره‌نگه‌که‌یدا بدۆزیته‌وه و ناماژه‌ی پی‌یکات. هه‌ندێ جار

لاپهړه په ك خهريكه ته واو ده بېت و له ناکاو موره كه فكه كه ده تكېته سهر لاپهړه كه، يا وټنه كه ي به دل نيه و ناچاره سهر له نوي نهو لاپهړه به بنووسېته وه و هندی جاريش لاپهړه توفسېت كراوه كاني بز دههينته وه، چاويكي پيدا ده خشيت و چاپه كه ي به دل نيه و سهر له نوي نهو لاپهړه به پساكنووس ده كاته وه. پاش ته واو بووني كاره كه و چاپ كاني فهره ننگه كه له وپهري خوشحاليدايه كه ده رفه تي پتويست بز بلا بوونه وه ي بهر هه مه كه ي ره خساوه و لاپهړه كاني فهره ننگه كه ي هله ده داته وه و ده بېت له هندی جیگادا وشه كان كه مړه ننگن و له هندی جیگادا وټنه كان رهش بوونه ته وه و ورده كاريه كاني فهواتره و له هندی لاپهړه دا په راوټزه كان قرتاون، هه ناسه يه كي سارد هله ده كيشيت و ده ستيك به ريشه چه رموه كه يدا ديتيت و سه رنجي ده برتته ديواره كه ي به رامبه ري و ده چيته ناو ده ريساي بي بني نه نديشه و خيال وه...

هيوادارم منيش بهم هه وله كه مو كورتم رنج و زه جه ته كاني نهو زانا كورد په روره هم به فيرو نه دابيت و گياني پروزي نايه تولاام له خوم زوير نه كريدت.

نهو سه رچاوانه ي پشم بي به ستوون

«**فهره نكي هه روخ**»: له هه جیگايه كدا وشه به كم بز نه خو تر ابيته وه يا له رينو سه كه ي دو دل بووم پيش هه مو شتيك په نام بر دوه ته بهر وشه هاوواتا كاني فهره ننگه كه.

«**فهره نكي هه نېانه بوريه ي ماموستا هه زار**»: زور به ي كات بز زياد كړني وشه و روون كړنه وه پشم بي به ستووه و ته ناندت زور جار روون كړنه وه كاني ماموستا هه زارم دهق به دهق گواستووه ته وه.

«**فهره نكي شيريني ماموستا فاله نيزا مه دين**»: كه هه بز دوزينه وه ي وشه ي هاوواتا و هه هم بز دوزينه وه ي ماناي زار اوه كان له كورديدا پشم بي به ستووه.

«**فهره نكي ديه خودا**»: به شيوه ي نه رم سامير (Software) كه بز روون كړنه وه ي وشه سه ره كيه كان و دلنيا بوون له رينو سي وشه فارسيه كان پشم بي به ستووه.

«**فهره نكي نه لوخيدي باب لويي**»: كه بز دلنيا بوون له رينو سي وشه سه ره بيه كان و هندی جار بز روون كړنه وه كورديه كان پشم بي به ستووه.

«**فهره نكي زانباري وټنه داري ماموستا كه مال جه لال هه ريب**»: كه بز مانا كړنه وه ي ناوي كزوكيا و تاژله و بالنده و ميروو ... پشم بي به ستووه.

«**فهره نكي هه ميد**»: كه بز روون كړنه وه ي وشه سه ره كيه كان و دلنيا بوون له رينو سي وشه فارسيه كان پشم بي به ستووه.

ئەمە ئەو سەرچاۋانە يۈرۈشكە ئۆزگەرتىش سۈرۈش، بەلەم كاتىپىك ماناي دروستى
ۋەشەيەكم لى عاسى بويىت، پەنام بىرۈۋەتە بەر ھەموو جۆرە فەرھەنگ و فەرھەنگۈكىك و رووم لە
ھەموو ناسراو و دۆست و ئاشنايەك ئاۋە.

ئەمەش ئارى ژمارەيەك لەو فەرھەنگانەيە:

﴿ فەرھەنگى زاۋاۋەي مامۇستا بەدران ئەھمەد ھەيپ.﴾

﴿ فەرھەنگى نۆبەرى مامۇستا گىۋى موكرىيانى.﴾

﴿ فەرھەنگى «فرھنگ اصطلاحات معاصر» غەربى فارسى، نووسىنى ئەھمەدلى مېرزايى.﴾

﴿ «كتاب التعريفات»، نووسىنى سەيىد شەرىفى گورگانى.﴾

﴿ فەرھەنگى گېرفانى خاك، نووسىنى مامۇستا مەھمۇد غەبىدوللا و مامۇستا جەمال جەلال.﴾

﴿ فەرھەنگى زانىيارى مامۇستا كەمال جەلال غەرب.﴾


لە كۆتايىدا پېۋىستە سىپاسى ھەموو ئەو پەرزانە بىكەم كە لەم رىڭگايەدا ھانىيان داۋم يا بە ھەر
جۆرىك يارمەتەيان داۋم بە تايىت ھاۋسەرى ئازىزم «بەدرى بەھرامى» كە جگە لە ھانداۋن و
رەخساندىنى باروۋدۇخى گونجار، بۆ مانا كىرەنەۋە و چۆنەتنى دەربىرىنى شىۋازى ئاخاۋتنى بەشىكى زۆر
لە ۋشەكەنى فەرھەنگە كە بە ھانامەۋە ھاتوۋە.

رەئوف رەھنمۇون

خوتىدكارى دوكتوراي زانستە ئايىپەكانى زانكۆى تاران

۲۵ رەزبەرى ۱۳۸۵ ى كۆچى مانگى ۱۷/۱۰/۲۰۰۶ ى زابىنى

فخران داره
فخران داره
فخران داره

<p><u>فخرانه داره</u></p> <p>ع - گنجان، دقان، خارین</p> <p><u>فخرانگه</u></p> <p>ک - سزگه، یزانه</p> <p>ت - لغزگه، لنگک، چچکله</p> <p>غریفه، خریفه، خیزگه، خیزگله</p> <p>یزگه، یزگله، رجبی سرازگه</p> <p>که بجه، که بران لغزنده، ربه ریزگه</p> <p>این کشفند.</p> <p>ع - سزال، سزال، سزال، سزال، سزال</p> <p>سزالجه، سزالجه، سزالجه</p> <p>سزالجه، سزالجه، سزالجه</p> <p>مدحینه، سزالجه</p> <p><u>فخرگه</u></p> <p>ک - خورگه، فخره، سزال، سزال</p> <p>ت - تری، خبگله، رجان</p> <p>از دو فایده که مای در آن جمع کنی</p> <p>ع - بیکه</p>	<p><u>فخران</u></p> <p>ک - خویش، (کرماجیت)</p> <p>ت - خویش، خویش و کند</p> <p>ع - قوام، اقربا، ...</p> <p><u>فخران</u></p> <p>ک - کک، سنگین، کک</p> <p>ت - سنگین</p> <p>ع - فخره، فخریه، سزال</p> <p>تجیه</p> <p>ش ۴۱۳</p>  <p><u>فخرانه</u></p> <p>ک - جانگه، (کرماجیت)</p> <p>ت - مای، فخرانه</p> <p>ع - حشرات، حشرات، حشرات</p> <p>من مکتبی علی الطلق</p>	<p>ع - سزال، سزال، سزال، سزال، سزال</p> <p>سزالجه، سزالجه، سزالجه</p> <p>سزالجه، سزالجه، سزالجه</p> <p>مدحینه، سزالجه</p> <p><u>فخرگه</u></p> <p>ک - خورگه، فخره، سزال، سزال</p> <p>ت - تری، خبگله، رجان</p> <p>از دو فایده که مای در آن جمع کنی</p> <p>ع - بیکه</p>
<p><u>فخرانه</u></p> <p>ف - خور، خوره، خورده</p> <p>خسرا، پدردان، پدردان</p> <p>یا پدردان</p> <p>ع - خم، خم، خم، خم</p> <p>خمن (ابا الرویه، ابالمنج)</p> <p><u>فخره</u></p> <p>بمینی [فخره] ات -</p> <p><u>فخریان</u></p> <p>ک - سریان، خسیان، خسیان</p> <p>لدره</p> <p>ت - لغزیدن، لغزیدن، لغزیدن</p> <p>لغزیدن، لغزیدن، لغزیدن</p> <p>لغز، لغز، لغز، لغز، لغز</p> <p>لغز، لغز، لغز، لغز، لغز</p> <p>سریدن</p> <p>ع - سزال، سزال، سزال، سزال</p> <p>سزال، سزال، سزال، سزال</p> <p>انگلاص، مکتبی، انجیل</p>		

«نمونه‌ی تفسیرت‌گراوی خدای نووسر، لاپه‌ری «۶۴۹» ی بهرگی به‌که می فاره‌نگه‌که»

مقدمه‌ی فارسی

الف) ویژگی‌های این فرهنگ لغت

همان‌گونه که مؤلف فرزانه و بزرگوار در پایان جلد دوم نوشته است؛ این اثر در مدت هیجده ماه به رشته‌ی تحریر درآمده است.

در سال ۱۳۳۲ هـ.ش روزانه از طرف مؤلف بازنویسی شده و توسط «چاپخانه‌ی آرتئس» افست و منتشر گردیده است.

در بهار سال ۱۳۶۲ هـ.ش توسط «چاپخانه‌ی حیدری» دوباره افست شده و از طرف «انتشارات غریقی» در سنج منتشر گردیده است.

این فرهنگ لغت شامل سه زبان کردی، فارسی و عربی است که بیشتر لغات مدخل آن به لهجه‌ی اردلانی است که شاخه‌ای از گویش سورانی - یکی از گویش‌های اصلی زبان کردی - است.

✎ مؤلف علاوه بر معادل‌های فارسی و عربی؛ مترادف کردی اکثر لغات مدخل را نیز به اثر خود افزوده است.

✎ از طریق معادل‌های فارسی و عربی و لغات مترادف این دو زبان؛ مؤلف وجوه معنایی لغات مدخل را به طور کامل روشن ساخته است و هر جا نیاز به توضیح احساس شده باشد آن را به زبان فارسی توضیح داده و گاه علاوه بر زبان فارسی؛ به زبان‌های عربی و کردی نیز مثال و توضیح لازم را برای لغات مدخل ذکر کرده است.

✎ اگر یکی از لغات مدخل دارای چند معنی متفاوت بوده باشد؛ معمولاً چند بار آن لغت را نوشته و در ذیل آن، مترادف فارسی و عربی آن را آورده است، گاه نیز به یک بار نوشتن لغت مدخل اکتفا نموده و در ذیل آن معانی متفاوت فارسی و عربی آن را در کنار هم ذکر کرده است، که در چنین مواردی برای جدا کردن لغات مترادف از لغات متباین؛ در میان لغات مترادف علامت «?» را قرار داده است که این علامت در این چاپ به علامت «» تغییر داده شده است و در وسط لغات متباین علامت «+» را قرار داده است که این علامت نیز به «» تغییر یافته است.

✎ مؤلف در معنی کردن لغات مدخل به عربی - به ویژه در ترجمه‌ی اصطلاحات - گاه از ویژگی اشتقاق لغات در این زبان سود جستته است.

✎ هر چند بیشتر لغات مدخل این فرهنگ لغت مربوط به لهجه‌ی اردلانی است اما مؤلف در میان آن‌ها و در معانی کردی آن‌ها لغات مربوط به دیگر لهجه‌ها و گویش‌های زبان کردی را نیز ذکر کرده است.

✎ اگر لغت مدخل در زبان کردی اصیل نباشد و از زبان عربی وارد زبان کردی شده باشد، آن را در پراکنش قرار داده است، که در این چاپ در زیر چنین لغاتی خط کشیده شده است. ضمناً در دیگر کلمات کردی، فارسی و عربی اثرش نیز لغات غیر اصیل را مشخص کرده است.

✎ مؤلف محترم گاه به زبان‌های دیگر مانند ترکی و زبان‌های اروپایی نیز اشاره کرده است و اگر لغت مدخل برگرفته از این زبان‌ها بوده باشد آن را در میان علامت «>» نوشته است.

✎ نویسنده در بازنویسی و ترتیب‌بندی لغات کردی اثرش از رسم‌الخط رایج کردی استفاده نکرده است، بلکه در کنار استفاده از حروف ویژه‌ی زبان کردی، از صداهای «سیس» نیز استفاده نموده و سعی کرده است در حد توان صدای مخصوص همه‌ی حروف کردی را از قلم

نیندازه، علاوه بر این همه‌ی لغات فارسی و عربی را اعراب‌گذاری کرده است.

✎ مؤلف در مقدمه‌ی این اثر خلاصه‌ای در مورد قواعد زبان کردی - اعم از صرف و نحو - به زبان کردی نگاشته، علاوه بر آن قسمتی را به ضرب‌المثل‌ها و کنایات کردی اختصاص داده است. همچنین رسم الخط عربی را برای نگارش زبان فارسی و کردی مناسب ندانسته و رسم الخطی را اختراع و به عنوان جایگزین پیشنهاد کرده است.

✎ مؤلف در پایان جلد دوم نوشته است: «هرگاه فهرستی برای لغات فارسی و فهرست دیگر برای لغات عربی تنظیم شود فارسی و عرب هم از این کتاب استفاده خواهند کرد.» که متأسفانه برآورده کردن این خواسته‌ی ایشان در این چاپ میسر نشده، زیرا این امر موجب چند برابر شدن حجم کتاب می‌شود، امیدواریم در آینده این اثر به صورت نرم‌افزار در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد و از این طریق آرزوی مؤلف جامه‌ی عمل بپوشد.

✎ به خاطر زمینه‌سازی برای برآورده شدن خواسته‌ی ایشان که در قسمت قبل به آن اشاره شد؛ مؤلف علاوه بر لغات و اصطلاحات، گاه در مدخل لغات کردی اثر خود، عبارات و شبه‌جمله‌های کردی را نیز ذکر کرده است، تا به لغت خاصی که در زبان فارسی یا عربی برای این عبارات و شبه‌جمله‌ها وضع شده است اشاره کند.

✎ مؤلف در ترجمه‌ی لغات مدخل کوشیده است دقیق‌ترین و مناسب‌ترین معادل فارسی و عربی را برای لغات مدخل کردی بیابد، که این امر نشان از تبحر ایشان در این دو زبان علاوه بر زبان مادریشان دارد. همچنین در ترجمه‌ی لغات مدخل فقط به ذکر یک لغت فارسی و عربی اکتفا نکرده است؛ بلکه همه‌ی لغات مترادف عربی و فارسی را - که به نوعی یکی از وجوه معنایی لغات مدخل را در بر گرفته باشند - ذکر کرده است.

✎ مؤلف در هر جایی از اثرش که لازم دانسته است شکل و نقاشی لازم را برای توضیح لغات مدخل کشیده است که این امر نیز نشان از استعدادهای بی‌شمار ایشان دارد.

ب) از این اثر چه بهره‌ای می‌بریم؟

علاوه بر یافتن مفهوم لغات مدخل که وظیفه‌ی اصلی هر فرهنگ لغتی است؛ «فرهنگ

مردوخ» دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که جنبه‌هایی از آن به شرح زیر است:

✎ از طریق این فرهنگ لغت می‌توانیم با لهجه‌ی ساکنین این منطقه در زمان حیات مؤلف

آشنا شویم و آن را با لهجه‌ی امروزی همین منطقه و دیگر مناطق کردستان مقایسه کنیم.

◀ لغات اصیل و دخیل هر یک از سه زبان کردی، فارسی و عربی را مشخص سازیم.

◀ منبع ارزشمندی است برای یافتن لغات مترادف در هر سه زبان، زیرا مؤلف در حد توان همه‌ی لغات مترادف را ذکر کرده است.

◀ مرجع مهمی است برای متخصصین فن معادل‌سازی در زبان کردی زیرا مؤلف معادل کردی بسیاری از اصطلاحات فارسی و عربی و حتی انگلیسی را در فرهنگ لغت خود ذکر کرده است.

◀ آینده‌ی تمام‌نمایی است برای مشاهده‌ی وضعیت زندگی ساکنان این منطقه از کردستان اعم از زنان، مردان، کودکان، هنرمندان، ورق‌بازان، ورزش‌کاران و... زیرا مؤلف در نهایت دقت و موشکافی اسم غذاها و چاشنی‌ها و ادوات موسیقی و اصطلاحات ورق‌بازی و انواع بازی کودکان و حتی اصطلاحات رایج در آن و نام انواع اسباب‌بازی‌های کودکان و... را ذکر کرده است؛ که مورخان، جامعه‌شناسان، محققان و... در پژوهش‌هایشان در مورد این خطه از آن بی‌نیاز نخواهند بود.

ج) ویژگی‌های چاپ جدید

چاپ‌های قبلی این اثر در واقع افسست دست‌خط مؤلف بود که با رسم‌الخط رایج زمان خود آن را به رشته‌ی تحریر درآورده بود.

هرچند رسم‌الخط مؤلف برای کسی که تا اندازه‌ای دست‌نوشته‌های گذشتگان را مطالعه کرده باشد بسیار واضح و خوانا است و پس از مدتی خواندن آن آسان می‌نماید؛ اما متأسفانه گاه کم‌رنگ بودن و مخدوش بودن چاپ آن مانع از خواندن درست لغات می‌شود و گاه لغاتی را که مؤلف در حاشیه‌ی اثر افزوده است در هنگام صحافی مخدوش شده است.

بنابراین سعی شده است قبل از هر چیز این اثر به صورت دقیق و ویراستاری و لغات و توضیحات کردی آن بر اساس رسم‌الخط امروز زبان کردی بازنویسی و لغات مخدوش آن به کمک دیگر لغات مترادف خود این اثر و در مراحل بعدی با کمک گرفتن از فرهنگ‌لغت‌های کردی، فارسی و عربی بازیابی شود، سپس لغات مدخل براساس رسم‌الخط امروز زبان کردی

مرتب شود.

همچنین برای استفاده‌ی هرچه بیشتر خوانندگان کردزبان و به پیشنهاد جناب آقای «عبدالؤمن مردوخ» سعی شده است معادل سورانی مدخل‌های کردی، با توجه به گویش استاندارد که زبان نوشتاری بیشتر ساکنین کردزبان دو کشور ایران و عراق است، به این اثر افزوده شود و توضیحات فارسی مؤلف به طور کامل به زبان کردی ترجمه شود.

شایان ذکر است که در افزودن معادل‌های کردی در حد توان تلاش شده است با توجه به معانی فارسی و عربی لغات مدخل؛ دیدگاه مؤلف را در مورد این لغات تشخیص داده و آن را در قالب لغات متناسب با آن قرار دهیم. هرچند متناسب با دیدگاه این‌جانب نباشد.

ضمناً با کمک همکاران محترم حروف‌چین انتشارات «پرتو بیان» سعی شده است قسمت اعظم موشکافی‌ها و علائم موجود در رسم الخط مؤلف به این چاپ منتقل شود. گفتنی است که مجموع این تلاش‌ها بیش از سه سال کار مداوم را به خود اختصاص داده است؛ امید است که مقبول نظر خوانندگان محترم به‌ویژه اهالی اندیشه و فرهنگ باشد.

بنابر آنچه گذشت ذکر این توضیحات ضروری می‌نماید:

✓ در هر جای این فرهنگ لغت، عبارت یا لغتی در میان کروشه « [] » مشاهده شود مربوط به ویراستار است نه مؤلف، اما اگر عبارت ویراستار ترجمه‌ی عبارت مؤلف باشد، آن را در میان پرانتز و پرانتز را در میان کروشه قرار داده است « (...) »، بنابراین هرگاه خواننده‌ی محترم با چنین عباراتی مواجه شد می‌فهمد که مفهوم آن مربوط به مؤلف و ترجمه‌ی آن مربوط به ویراستار است.

✓ اگر زیر لغات مدخل خط کشیده شده بود به معنای آن است که چنین لغاتی بنا به دیدگاه مؤلف اصیل نیستند و از زبان عربی به زبان کردی رخنه کرده‌اند.

✓ علامت «» در میان لغات این فرهنگ لغت به معنای تفاوت لغات از لحاظ معنی، و علامت «» به معنای مترادف بودن لغات است.

✓ اگر لغت مدخل در بین این علامت «>>>» نوشته شده بود به معنای آن است که لغت

مذکور از زبان‌های اروپایی وارد زبان کردی شده است.

✓ اگر زیر هر لغتی در این فرهنگ لغت - اعم از کردی، فارسی و عربی - خط کشیده شده بود؛ به معنای دخیل بودن آن لغت در زبان مذکور است.

✓ اگر بر روی حروف لغات کردی علامت «ن» قرار داشت به معنای وجود کسره‌ای کوتاه پس از آن حرف است. که این صوت در رسم‌الخط لاتین با حرف «i» نشان داده می‌شود.

✓ وجود نقطه در زیر حرف دال در لغات مدخل این فرهنگ لغت بدین معنی است که حرف دال کاملاً تلفظ نمی‌شود و تلفظ آن به حرف «ی» نزدیکتر است تا دال.

✓ اگر در پایان لغتی با کلمه‌ی «ویننه» مواجه شدید به معنای وجود شکل مربوط به آن لغت در پایان همان حرف است.

✓ اما اگر با کلمه‌ی «ویننه» مواجه شدید به معنای وجود شکل مربوط به آن لغت در پایان حرف آغازین لغت پس از علامت «←» است.

✓ عبارت «ویننه‌ی هدیه» به معنای آن است که لغت مذکور در این فرهنگ لغت دارای شکل خاص خود می‌باشد، اما متأسفانه مؤلف مکان آن را مشخص نکرده است و ویراستار پس از جستجوی لغات مترادف؛ آن شکل را نیافته است.

در پایان گفتنی است که چون مقدمه‌ی مؤلف به زبان فارسی است و توضیحات ایشان در مورد لغات مدخل نیز غالباً به همین زبان است؛ انتظار می‌رود خوانندگان محترم فارسی زبان به آسانی بتوانند از این فرهنگ لغت استفاده نمایند.

ملاحظات للقارئ العربي المحترم

كتب المؤلف الفاضل الشهير «آية الله الشيخ محمد مردوخ كردستاني» هذا المعجم التقييم خلال ثمانية عشر شهراً، مما يدل على نبوغه في اللغات الكردية و الفارسية و العربية.

اعد المؤلف نفسه هذا المعجم للطبع و طُبع بخط المؤلف في «مطبعة ارتش» سنة ١٩٥٣ و اعيد طبعه في مطبعة «حيدري» سنة ١٩٨٣ ميلادية .

بما أن اللغة التي رتب المؤلف الفاضل معجمه على اساسها هي في الغالب اللهجة السورانية لساكني مدينة سنندج و نواحيها، و بما أن تعليقات المؤلف على اللغات قد كُتبت باللغة الفارسية قام المحقق بإدراج اللهجة السورانية لساكني مدينة السليمانية و نواحيها - اي اللهجة الرسمية التي يستعملها الكتاب و الأدباء في كردستاني العراق و ايران - في هذا المعجم و بترجمة تعليقات المؤلف إلى اللغة الكردية حتى يسهل على القارئ الكردي الاستفادة منه.

و بما أن المعجم يحتوي على رموز و اصطلاحات خاصة، نسترعي إنتباه القارئ العربي الكريم الى ما يلي:

♥ اللغات و العبارات المكتوبة بين مَعقوفتين « [] » مدرجة من المحقق، لكن إذا كانت مكتوبة بين قوسين داخل العلامة المذكورة بهذه الصورة « (...) » فإن مفهوم العبارة من المؤلف — كتبها باللغتين الفارسية و العربية — و قام المحقق بترجمتها الى اللغة الكردية.

♥ علامة « > » بين لغات هذا المعجم — بما فيها اللغات العربية — يدل على ترادف اللغات و علامة « < » يدل على تباينها في المعنى.

♥ اذا لاحظ القارئ كلمة « وِئنه » تحت اللغات العربية فإن هناك صورة رسمها المؤلف يوضّح تلك اللغة في نهاية ذلك الحرف و بإمكان القارئ الرجوع إليه. اما اذا لاحظ كلمة « وِئنه < ... » فإن الصورة تنفع في نهاية الحرف الأوّل للكلمة الواقعة بعد علامة « < » و عبارة « وِئنه هديه » دليل على أن لهذه اللغة صورةً توضح معناها، لكن المؤلف لم يعين الصورة و المصحح — بعد بحثه في اللغات المرادفة — لم يظنر بها.

♥ وجود علامة « > » فوق حروف اللغات الكردية إشارة الى وجود كسرة مختلصة عند قراءة هذه الحروف والتي يُشارُ إليها في اللاتينية ب « / ».

♥ كتب المؤلف في مقدمة هذا المعجم أنه كتب اللغات العربية مجرداً من « ال » حتى يقرأها القارئ كيفما شاء — معرّفاً او مُنكراً —.

♥ وجود علامة النقطة تحت حرف الدال في اللغات الكردية إشارة إلى عدم التلفظ بهذا الحرف بالكامل في مدينة سنندج و نواحيها، بل يقع مخرج الدال هذا خلف مخرج حرف الياء.

♥ اشار المحقق الى تعليقاته على بعض اللغات ذيل المعجم بعلامة « ر ، ر » حتى يتمييز عن حواشي المؤلف.

♥ الكلمات الكردية و الفارسية و العربية التي تحتها خط في هذا المعجم كلمات غير أصيلة في نظر المؤلف، فالكلمات العربية التي تحتها خط في هذا المعجم مأخوذة من اللغة الفارسية او الكردية.

♥ اللغات الكردية المكتوبة بين « <... > » مأخوذة من اللغات الاروبية. في الختام تجدر الاشارة الى ان تحقيق و إعداد هذا المعجم القيم للطبع قد استغرق ثلاثة اعوام من العمل المتواصل، أمل أن ينال رضى القراء عامةً و المحققين و اللغويين منهم خاصةً.

پیشہ کاران
پوشاک

مقدمه‌ی فارسی مؤلف

تاریخ نشان می‌دهد، تجربه هم گواهی دارد، که هر ملتی بر ملت دیگر غلبه و استیلا پیدا می‌کند. در اخلاق و آداب و زبان ملت مغلوب، تغییرات محسوس و فاحشی تولید می‌نماید، که این تأثیر نسبت مستقیم خواهد داشت با طول مدت سلطه و نفوذ ملت غالب.

پس از استیلای سلطنت عرب بر عجم به رأی‌العین می‌بینیم که کلیه‌ی اخلاق و آداب و زبان عجم معرب شده، بلکه غالباً عربی محض گشته است. کتب و اشعار و تألیفاتی که پس از استیلای عرب در ایران نوشته شده‌اند، مثبت این عنوان و گواه این مدعا هستند. که اگر به آن‌ها مراجعه شود می‌بینیم کلیتاً با عربی صرف هستند و یا اگر فارسی گفته شده‌اند درصد نود کلمه‌ی عربی ممزوج با فارسی شده است. و اصل کلمات فارسی که کلمات عرب جای‌نشین آن‌ها شده‌اند یا به کلی محو و فراموش شده‌اند و یا به زحمت و تفحص زیاد دوباره پیدا می‌شوند. زبان کردی نیز مانند زبان فارسی عیناً تحت همین تأثیر واقع شده. هر دو کشته‌ی یک تیر

و مجروح از یک شمشیراند. برای زنده کردن این دو زبان، آخرین فکری که به نظر فقیر رسیده این است کتاب لغتی را تهیه کنیم مشتمل بر عربی و فارسی و کردی، تا هر چه از کردی و پارسی غارت شده و مهبت و نابود گشته است از خود کلمات عربی پس بگیریم. یعنی الفاظ عربی‌ای که همواره و همه جا مستعمل و در هر تحریر و تقریری به کار می‌روند در ردیف الفاظ کردی تنظیم نموده مرتباً فارسی و کردی گم شده را از آن‌ها پس بگیریم.

برای انجام این مقصود ترتیب کتاب را بر ردیف الفاظ کردی قرار دادیم و الفاظ عربی‌ای که در کردی و فارسی مستعمل است، در ردیف کردی توی دو کمان گذاشتیم (اسماً) تا با کردی و فارسی دوباره مشتبه نشوند.

الفاظ کردی را در بالا و در ذیل آن الفاظ فارسی را که ترجمه و مترادف کردی است، به علامت «ف» و الفاظ عربی را هم که ترجمه‌ی هر دو است به علامت «ع» نوشتیم. و اگر در خود کردی هم الفاظ دیگری مترادف و هم‌گزار^۱ الفاظ بالایی پیدا شود به علامت «ک» نوشتیم. بنابراین ترتیب، کلیه‌ی الفاظ عربی بین دو کمان قرار دارند.^۲ گاهی اگر کلمات فرنگی هم پیش بیاید در بین دو سر تریج «(-)» نوشتیم محض مزید استفاده. شکل و شیوه‌ی غالب حیوانات و نباتات و ابنیه و وضعیات را هم آنچه مقدور بود، با قلم و مداد الوان نقش کردیم. در آخر کتاب هم آنچه، مثل و استعارات کردی یاد داشتیم، ضمیمه کردم. در ابتدا هم صرف و نحو مختصری برای مزید بصیرت و اطلاع مراجعه کنندگان تهیه نمودم. و نام کتاب را «فرهنگ سردوخ» قرار دادم. امیدوارم کرد و فارس و عرب هر سه بر حسب دلخواه خود از آن استفاده نمایند.

توضیح: پوشیده نماناد تمام الفاظی که در ردیف فارسی یا عربی برای ترجمه‌ی الفاظ کردی نوشته شده‌اند، همه با هم مترادف نیستند، بلکه بعضی با هم اختلاف دارند. لذا برای نمودن اختلاف به جای دو نقطه فاصله «:» که علامت مترادف قرار داده‌ایم، علامت به‌علاوه «+» نگاشتیم، تا علامت تخالف باشد.^۳ جهت اختلاف هم این است که لفظ کردی‌ای که در فوق ذکر شده، به تمام آن معانی متخالفه که در ذیل آن مذکورند، استعمال می‌شود. مثال: کلمه‌ی

۱- هم‌گزار: هم‌معنی و مترادف.

۲- در این چاپ زیر کلمات عربی خط کشیده شده است. (ر-ر)

۳- در این چاپ در بین کلمات مترادف علامت «:» و در بین کلمات غیرمتباین علامت «+» قرار داده شده است. (ر-ر)

«هلگیریاگ» به چند معنی مستعمل است: ۱- برداشته شده. ۲- اندوخته شده. ۳- پذیرفته شده. ۴- دنبال افتاده، یعنی زنی که به دنبال نامحرم افتاده به محل دیگری برود. عربی آن این‌طور می‌شود: ۱- مرفوع. ۲- مَدَّحَر، مُحَكَّر. ۳- مَحْضُون، مقبول. ۴- سَيْفَة، عَاهِرَة. که هیچ کدام از چهار معنی مذکور با هم مترادف نیستند. لذا به جای این که لفظ «هلگیریاگ» چهار مرتبه تکرار شود، تا چهار معنی مذکور در ذیل آن نوشته شود، محض اختصار یک مرتبه نوشتیم، و چهار معنی را با علامت اختلاف که دو خط چلیپا «+» است در ذیل آن نگاشتیم. اما در پاره‌ای موارد که جای احتیاط است، زحمت تکرار الفاظ کردی را بر علامت و اختصار ترجیح دادیم، چنانچه در لغت «بهن» مثلاً به نظر می‌رسد. اگرچه بر حسب حقیقت، الفاظ مترادفه کمتر پیدا می‌شوند. آن‌هایی هم که ظاهراً مترادف به نظر می‌رسند، اگر درست تفحص کنیم، معلوم می‌شود که باز وجه اختلافی با هم دارند. و هر کدام «موضوع له» دیگری دارند.

اگر لفظی در دو مورد تکرار شود، گناهی بر من نیست، زیرا کتب لغت در هر دو مورد ضبط کرده‌اند. مانند «قنقذ» که هم برای «ژوزوو» ضبط شده هم برای «سیخول» که به کردی «سوجهر» می‌گویند.

پاره‌ای از الفاظ هستند که ظاهراً تصور می‌رود عربی باشند، اما درست ملتفت شویم می‌بینیم در عربی معنی آن‌ها چیز دیگری است بنابراین نباید آن‌ها را عربی تلقی کرد، زیرا که مجرد تشابه و توافق صورت با الفاظ عرب، مستلزم عربیت نیست. مانند کلمه «انفاق» که در فارسی به معنی روغن زیتون است و ریخت و ترکیب آن چنان به نظر می‌دهد که عربی باشد. در صورتی که انفاق عربی به معنی نفقه دادن است. و هیچ مناسبتی با انفاق فارسی ندارد. هم‌چنان کلمه «رد» که در فارسی به معنی (گذر) است، (رد شد یعنی: گذشت، رد کرد یعنی: گذرانید) اما در عربی «رد» به معنی پس دادن است. یا «روح» که در کردی به معنی روی هم مستعمل است یعنی «رصاص ابیض»، اما در عربی فقط به معنی جان است. هم چنان کلمه «نسیان» که در فارسی به معنی دشمنی و مخالفت است، ولی در عربی به معنی فراموشی است و از این قبیل... پس این جور کلمات را به جرم این که موافق یا مشابه با عربی هستند، نباید از جامعه‌ی الفاظ فارسی یا کردی خارج نمایند، بلکه باید آن‌ها را غیر عربی دانست.

هم‌چنان پاره‌ای الفاظ هستند که با مختصر تحریفی یا تصحیفی در فارسی و کردی و عربی

هر سه به یک معنی مستعمل‌اند و دلیلی که آن‌ها را اختصاص به عرب بدهد در دست نیست. پس آن‌ها را از جمله‌ی الفاظ مشترک باید شناخت، که هر کدام از این سه ملت آن‌ها را در تحریرات و تقریرات خود استعمال نمایند جای تنقید نیست. مانند کرسی، لحاف، تنور، دوات، روح، نفس، مشق، خیر، بین، حال، مال، ...^۱ ترح، زمان، زیاد، وزیر، خیال، سحر، سحر، حساب، فانوس، غیرت، ناموس و امثال آن... الفاظ عربی را غالباً به طور نکره نوشتیم (بدون حرف تعریف) تا خواننده به هر ترتیب که میل دارد - منکراً یا معرفاً - آن را استعمال نماید.

هر کلمه که در عربی با مختصر تصرفاتی تکرار می‌شود. معرب است - نه عربی - مانند «فرینج» که معرب «پرهنه» است، یا «شیطرج» که معرب «شاه‌تره» است. تغییرات اعراب یا تغییر حرف، علامت تعریب است مانند «فرزین» به کسر فاء که از «فرزین» به فتح فاء مأخوذ است. یا «فرسخ» با فاء و خاء که از «پرستگ» با پا و گاف فارسی مأخوذ است. این حروف در کلمات عربی علامت تعریب‌اند: ، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، س، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق. چنان‌که «غوغاء» معرب «غوغا» است و «بیاده» معرب «پیاده» و «غلط» معرب «غلت» و «ثرید» معرب «ترید» و «جرجان» معرب «گرگان» و «حتل» معرب «هتل» و «فرسخ» معرب «فرسنگ» و «خدمت» معرب «خدمت» و «استاذ» معرب «استاد» و «فرصة» معرب «پرست» و «طاق» معرب «تاق» و امثال آن‌ها...

تنبیه: هر لفظی را که می‌خواهند پیدا کنند، اگر مفرد است در باب خود یعنی حرف اول و دوم جویا شوند. مانند «تاق» در باب (ت ا) باید جستجو شود. و اگر مرکب است در ابواب اجزاء ترکیبیه‌ی آن باید بگردند، تا پیدا شود. مانند «به‌هوادا چون» که در باب جزء اول مذکور است، یعنی (ب ه). هم‌چنان «چلاوسافکون» در باب جزء اول یعنی (چ ل). و «دازه‌لپاچین» در باب جزء دوم پیدا کنند، یعنی (ه ل). و لفظ «خزینچدان» در بساب (خ و) یا (پ ی) جویا شوند.

۱- این کلمه قابل خواندن نبرد. (ر-ر)

وهرگیردراوی پیشه‌گیه فارسیه‌گهی نووسهر

[[میژوو نم راستیه ده‌خاته به‌رچاو، نه‌زمونیش شایه‌ته، که هر میلله‌تیک به‌سهر میلله‌تیک دیکه‌دا زال ده‌بیت، نالوگورگه‌لیتکی زهق و دزیر له ره‌فتار و دابونه‌ریت و زمانی میلله‌تی به‌زیودا به‌دی‌ده‌هینیت، که نم کاریگهریه په‌یوه‌ندی راسته‌وخوی هه‌یه به دریزی هاره‌ی ده‌سه‌لات و هیزی میلله‌تی زاله‌وه.

پاش زال بوونی عه‌ره‌ب به‌سهر عه‌جه‌مدا به‌ ناشکرا ده‌بسنین که هه‌موو ناشکار و دابونه‌ریت و زمانی عه‌جه‌م ته‌عریب کراوه و ته‌نانه‌ت زوزجار به‌ته‌واوی بووده‌ته عه‌ره‌بی. نه‌و کتیب و شپهر و به‌ره‌مانه‌ی که پاش زال بوونی عه‌ره‌ب له‌ نیژاندا نوسراون سه‌لمینه‌ری شم راستیه و شایه‌دی نم داوا(ادعا)‌یه‌ن و نه‌گهر چاو‌تیکیان پسا بخشینین ده‌بسنین که هه‌موویان به‌ زمانی عه‌ره‌بی په‌تی نوسراون. نه‌گهر کتیب‌تیکیش به‌ زمانی فارسی نوسرابیت، له‌ سه‌دا نه‌وه‌دی وشه عه‌ره‌بی‌ه‌کان له‌گه‌ن فارسیدا تیکه‌ن بوون و به‌ره‌تی وشه فارسیه‌کان - که وشه‌ی عه‌ره‌بی چیگاکه‌ی پرکردونه‌ته‌وه - پسا به‌ته‌واوی سراونه‌ته‌وه و له‌ بیر کراون یا پاش نهرک و پشکنینی زور ده‌دزرتیه‌وه.

زمانی کوردیش پراوېر وهك زمانی فارسی كهوتووده ژیر ئەم کاریگه ریهوه، ههردوو كوژراوی یهك تیر و برینداری یهك ششپێر. به پیتی بوچوونی ئەم ههژاره ئاخوین رینگه چاره بو زیندوو کوردهوهی ئەم دوو زمانه نهوهیه فەرهنگیک بنوسم که هه سێ زمانی عه ره بهی و فارسی و کوردی له خو بگریت، ههتا هه موره شو وشه کوردی و فارسیانهی که تالان کراون و مردوون و فهوتارن له خودی وشه عه ره بهیه کان وه ر بگریتهوه، واته شو وشه عه ره بهیه نهی که هه میشه و له هه موره جییه کدا به کارده برین و له هه ر نووسین و دارشتنیکدا که لکیان لی وه رده گیردیت له ریزی وشه کوردیه کاند ده گوچیتین و به ره بهره فارسی و کوردیه ونبوه که بیان لی وه رده گرینهوه.

بو ئەم مه بهسته وشه گه لی کتیبه که مان به پیتی وشه کوردیه کان ریز کرد و نهو وشه عه ره بهیه شه مان - که له فارسی و کوردیشدا به کارده برین - له ریزی وشه کوردیه کان و له ناو دوو که واندا دانا، ههتا جارێکی تر له گه ل وشه کوردی و فارسیه کاند تیکه ل نه بنه وه.

وشه کوردیه کاتمان له سه ره وه نووسی و له ژیریا نه وه وشه فارسیه کاتم به نیشانهی «ف» دانا، - که وه ر گێردراو و هاوواتای وشه کوردیه کانه و وشه عه ره بهیه کانیشم - که وه ر گێردراوی هه ر دوو کپانه به نیشانهی «ع» نووسی و نه گه ر له خودی زمانی کوردیدا وشه گه لێکی دیکه ده ست که وتیبت که هاوواتای وشه کانی سه ره وه بن، نه وانیشمان به نیشانهی «ک» نووسی. به م پیتی هه موره وشه عه ره بهیه کان له نێوان دوو که واندا دنا راه. ¹ هه ندی جار بو که لک گه یان دنی زیاتر نه گه ر وشه گه لی نه ور و پاییشم به رچاو که وتیبت نه وانیشم له نێوان دوو سه ره رمدا («--») نووسیوه. به پیتی توانا وینه و نیگاری زۆریه ی گیانداران و رووه کگه ل و خانوگه ل و شیوه گه لی شمش به قه له م په رنگ کیشا. له کوتایی ² کتیبه که شدا هه ر په ند و نیدیومیکی کوردیم له بیر بوو بیست خستوو مه ته سه م کتیبه که و ناوم نا «فه ره نگی مه ردوخ»، هیوادارم کورد و فارس و عه ره ب هه ر سێ کپان به پیتی ویست و دلخوازی خوین که لکی لی وه ر گرن.

روونکردنهوه: شایانی باسه هه موره شو وشانهی که له ریزی مانا فارسی یا عه ره بهیه که دا نو سراون پیکه وه هاوواتا نین، به لکوو هه ندیکپان جیاوازییان له نێواندا هه به، بو ناشکرا کردنی شو جیاوازیه له بری جووت خال (؟) ³ - که به نیشانهی هاوواتا بوو مان داناوه - نیشانهی کوژدنه وه (+) مان دانا، نا نیشانهی جیاوازی پیت. هوی جیاوازی بوو نه که ش نه و دیه که شو وشه کوردیه ی له سه ره وه نو سراوه،

1- ئەم جزو وشانه له م چاپدا له باتی دروکه وان، خه تیان به ژیردا کیشراوه. (ر -)

2- به ند و نیدیومکان له م چاپدا له کوتایی پیتسه کی فهره نکه که دا دناون ههتا تیکه لی فهره نکه که نه یبت. (ر -)

3- له م چاپدا له باتی جووت خال (؟)، نیشانهی «؟» بو هاوواتا بیرون دنا راه. (ر -)

4- له م چاپدا له باتی خاچ (+)، نیشانهی «+» بو جیاوازی له مانادا دنا راه. (ر -)

همه مو نه و مانا جیوازانته ده گه یه نیتت که له خوارده ویدا نوسراود. بۆ نمونه وشه ی «هه لگه ریگ»
 /له زمانی فارسیدا/ چند مانا ده گسه یه نیتت ۱- برداشته، شده ۲- اندوخته شده ۳- پذیرفته شده
 ۴- دنبال افتاده (یعنی زنی که دنبال ناخرم افتاده به محل دیگر برسرود). مانا عه ره بیه که شسی به م
 شینوید: ۱- مرنوع ۲- مذهب، محترک ۳- محضون، مقبول ۴- سیقته، عاقره. که هیسچ کام له م
 چوار مانایه هاواراتا نین. هه بر بویه نه باتی نه روی چوار جار وشه ی «هه لگه ریگ» دوو باره بکرتسه وه
 هه تا نه چوار مانایه له ژینیدا بنوسریت؛ بز کورت کرده وه یه جار وشه کور دیه که مانا نووسی و له
 ژینیدا هه چوار مانا که مانا به نیشانه ی جیوازییه وه - که خاچه (+) - پینکوه نووسی. به لام هه ندی
 جار - که ورد کازی و خوپاراستن پیوسته زده هه ندی دوو باره کرده وه یه وشه کور دیه که مانا به سه م
 که لک درگرتن له نیشانه و کورت کرده وه ده هه لگه ژارده، هه رو دکوو له وشه ی «به م» دا ده بنیرت.
 هه چهنده نه راسیدا وشه ی هاواراتا ژور که مه و نه گه ر باش رابیتن، بۆ مانا درده که وه نیت که
 ته نانه ت نه و وشانه که به رواته له هاواراتا نه چن له روویه که وه جیوازییان هه به و هه کامیان بۆ
 راتایدکی سه ره خو داتراون.

نه گه ر وشه یه که دوو شویندا دوو باره بیته وه هه تای هن نیسه، چونکه له هه ره نکه کاندایا به
 هه روو شینو نویمان کراود، و دکوو وشه ی «تسغد» که هه م بۆ «ژووژوو» نویمان کراوه و هه م بۆ
 «سیخول» که نه کور دیدا «سووچه ر» ی پی دهلین.

هه ندی وشه هه به که له رواته ده له عه ره بی ده چن به لام نه گه ر باش سه رنج بده بن بۆ مانا
 درده که وه نیت که له عه ره بیدا مانایه کی تریان هه به. هه بر بویه نایتت به عه ره بیان له قه لسه م بده بن،
 چونکه ته نیا له یه ک چوون و وه که یه له بوونی رواته تیی له که ل وشه ی عه ره بیدا به مانای عه ره بی بوون
 نیسه. و دکوو وشه ی «انفاق» که له فارسیدا مانای «روژن ده بنون» ده دات، به لام له شویه و رواته تدا
 وک عه ره بی ده که وه نیتت به چاو، له کاتیکدا که «انفاق» ی عه ره بی به مانای «نه فهقه (بژیو) پی دان»
 و هیسچ ته بایه کی له که ل «انفاق» ی فارسیدا نیسه. هه رو ده ها وشه ی «رد» که له فارسیدا مانای
 «نییه رین» ده دات (رد شد: تی په ری، رد کرد: تیی په راند)، به لام «رد» له عه ره بیدا به مانای
 «دانه وه» یه. هه رو ده ها «روح» که له کور دیدا مانای «قورقوشم» یه ده دات، به لام له عه ره بیدا ته نیا
 به مانای «کبان» و هه رو ده ها وشه ی «نیسان» که له فارسیدا به مانای «دوژمنی» و «ناتسه بایی» ده
 به لام له عه ره بیدا به مسانای «له بیر کردن» ده ... هتد. که واتسه نایتت سه م وشانه به تساوانی
 هاوشیو به یون له که ل وشه عه ره بیه کاندایا که کزسه لگای وشه فارسیه کان یا کور دیه کان ده ریکرتن،

۱- هه رو دکوو بیشتر ناسازان یه کرا له م جینیدا له به ی «۱» نیشانه ی «ده داتراود» (ژ - و)

به لکړو پټويسته هم وشانه به ناعمره بهی بزاین.

هرودها هندی وشه هیه که له هر سې زمانې فارسی و کوردی و عمره پیدا به جیاوازیه کی بچوک له پیت و نوخته دا به یکه مانا به کارده برتین و هیچ به لگه یکه له بهر ده ستدا نیه که تاییه تیان بکات به زمانې عمره بیه وه. کهواته پټويسته به وشه ی هاویه شیان له قه لدم سده یین که هه رکام لدم سې میلمه ته له نووسین و د ارشنتی خو یاندا که لکیان لی وهر گرن تووشی هیچ ره خنه یکه نابن. وه کسو وشه گه لی: له حاف، تهنور، دوات، روح، نهض، مه شق، ناموس، غیره ت، خیر، بهین، مال حال، ...^۱، ترح، زه مان، زیاد، وه زیر، خه یال، سیجر، سهجر، حساب، فانوس و...

وشه عمره بهیبه کافان به شیوه ی نه ناس (به بی نامرزی ناسینه ری «ال») نووسی، هه تا خوینه ر به هر شیوه یکه که ده یوت (نه ناس یا ناسراو) به کاریان به ییت.

هر وشه یکه که به نالوگوږی کی که موه له عمره پیدا دو باره ده یته موه شه ته عرب کراوه نه ک عمره بهی. وه «فرینج» که ته عرب کراوی «پره نه = په لپینه» به، یا «شیطرح» که ته عرب کراوی «شاه تر = شاه ره» به.

نالوگوږ له بزوتن (سهر و بوژ و ژیر) یا له پیتدا نیشانه ی ته عرب کرانه، وه «فرین» که له «فرین» وه وهر گیسراوه، یا «فرسخ» به فی و خسی که له «پرسنگ» به پی و گافه وه ودر گپراوه.

هم پیتانه له وشه عمره بهیبه کافان نیشانه ی ته عرب کرانه: و، ت، پ، ج، ح، خ، د، ژ، س، ص، چ، گ، ق، ع، غ، ف، ق. هر وه که هم نمونانه:

« غوغا »	ته عرب کراوی	« غوغا »
« پیاده »	ته عرب کراوی	« پیاده »
« غه لته »	ته عرب کراوی	« غلط »
« ترید = تریت »	ته عرب کراوی	« ترید »
« گورگان »	ته عرب کراوی	« جرجان »
« هه تل »	ته عرب کراوی	« حتل »
« فدره سنگ »	ته عرب کراوی	« فرسخ »
« خزمدت »	ته عرب کراوی	« خدمت »
« نوستاد »	ته عرب کراوی	« استاذ »
« پُرسْت »	ته عرب کراوی	« فرصت »

۱- هم وشه له دسوسه که دا نه خویندرا به وه. (ر-ر)

- « طاق » تەعریب کراوی « تاق ».

قییینی، ھەر وشەیکە کہ [لەم ھەرھەنگەدا] بۆی دەگەرئین ئەگەر وشەیکە سادە بسو ھەر لە پاژی خۆیدا واتە بە پیتی دوو پیتی یەکەم و دووہم بۆی بگەرئین، وە کوو وشە « تاق » کہ پتیوستە لە پاژی « ت ا » دا بۆی بگەرئین و ئەگەر وشەیکە لێکدراو بوو لە پاژگەلی بەشە پیکھینەرەکانییدا بۆی بگەرئین، وە کوو « بەھوادا چوون » کہ لە پاژی بەشی یەکەمدا واتە لە « ب ھ » دایە. ھەر وھا « چاڵوسافکون » کہ لە پاژی بەشی یەکەم واتە لە « چ ڤ » دایە و « دارھەلپاچین » کہ لە پاژی بەشی دووہمدا واتە لە « ھ ڤ » دایە و وشە « خسۆ پیچ دان » کہ لەسە پاژی « خ و » یا « پ ی » دایە.]

ریزمائی کوردی

واژه‌ناسی^۱

قسه‌ی کوردی له واژه^۲ دوروس شهوی. واژه له نووکه^۳ دوروس شهوی. نووکه سی‌وشه‌ش جوژده، سو^۴ نووسین نهم سی‌وشه‌ش جوژده، سی‌وشه‌ش شیتوه دانریاگه، بهم جوژده:

ء ا ب بک پ ت ت ج چ ح خ د د ذ ر ر ن ن ش س س ش
ف ق ک ک گ گ ل ل م ن ن ر و پ ڤ ڤ ی ی ئ

نهم سی‌وشه‌ش نووکه، هه‌شتی به لیج دوروس شهوی: با بک پ م ف ر و پ
په‌نجیچی به گه‌لوو دوروس شهوی: ق خ ڭ ڭ ح

۱- علم صرف. [زانتی وشه‌سازی]

۲- واژه، راجه، واته. هر سه به معنی «کلمه» یا «لفظ» هستند. [هه‌رسیکیان منای «کلمه» یا «لفظ» ددگه‌به‌نن.]

۳- «نووکه» به معنی «حرف» است. [«نووکه به منای «حرف» د.]

۴- «ڤ» به جای «پ» گاهی استعمال می‌شود. [هه‌ندی جار «ڤ» له باتی «پ» به‌کار ددجینریت.]

ئەو بېسروسىيەكەمى لە ناو دەما دوروس ئەون:

ت ت د ن ل س ش ج چ ن ا ذ ش س ر ل ي ا د ق ي ك ك گ گ ت

نووكەگەل كوردى، پرى جار « نەجمن »، پرى جار « بىجمن ». بۆ ناسپن جوولەمى ئەو بىجگەلە، سى شىتوھ دائىياگە؛ سەر (س)، ژىر (س)، بۆر (س)، نووسپن بەم نووكە و جوولەگەلە، گىچەل و سەخلەنى سەخت و سەنگىنى هەس. كورد و عەجەم بە دەس نەپسۆرى و ناكلۆكسارى ئەم نووكە و جوولەگەلەرە بەتەنگ هاتگن. بۆ ناسان كردن نووسپن، مەن ئەم سى و هەشت شىپوھەم دائىياگە، تا كورد و عەجەم فېر بون بەم نووكەگەلە بنووسن، لە گىچەل نووكەگەل كۆنە ناسوودە بون.

نووكەگەل كوردى

ز ن ا گ ر ي

ز	ن	ا	گ	ر	ي	د	ج	چ	ك	س	ش	خ	ح	ق	ي	ك	گ	ت
پ	ب	پ	ب	پ	ب	پ	ب	پ	ب	پ	ب	پ	ب	پ	ب	پ	ب	پ
ف	ف	ف	ف	ف	ف	ف	ف	ف	ف	ف	ف	ف	ف	ف	ف	ف	ف	ف
ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق
س	س	س	س	س	س	س	س	س	س	س	س	س	س	س	س	س	س	س
ئ	ئ	ئ	ئ	ئ	ئ	ئ	ئ	ئ	ئ	ئ	ئ	ئ	ئ	ئ	ئ	ئ	ئ	ئ
ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط

ز ن ا گ ر ي - ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰

ئەم شەش نووكە « ت - د - ر - و - ه - ي » لە قسە كردن كوردىا دوو جۆر نەخوئىنگىن:

— گايى سەنگىن، وەك: « ماووت، زەردى، رچيان، بووچك، ناھ، بىر ».

— گايى سۆك نەخوئىنگىن، وەك « ناوت ، خودا، بىرالە، بۆچە، بنە، بىرا ».

بۆ ناسپن سەنگىنى و سۆكى ئەم پەنج نووكە، ئەم نشانەمان دائىيا « ۳ ». نساوى «نشانهى

سۆكە». لە بان هەر نووكەيكە و بوى، ئەو نووكە سۆك نەخوئىنگى، بەلام گايى بۆ ناساننى تەنيا

نوخته يك له ژيټر [نهو] نووکه گه له و دانهن، کار [که هه ر] نشانه ی سوکی نه کا ب ها ب ب ه جا
 نه م نووکه گه له له کوردیا نین: « ث - ص - ض - ط - ظ ». بۆ نه مه له نووسینا په کمان
 نه که فن، بۆ نه مانیه چه شیوه مان دانییا، بهم جۆره: [سهیری خشته که به که].

بۆ سه ر و ژیر و بۆر و گیره،^۱ نسهم چوار شیوه مانه دانییا، [که] له ته سه ک نووکه گه لا به
 یه که مه و نه نووسگین .. « ډ » سه ر، « ځ » ژیر، « ه » بۆر. « - » سوکی. « . » گیره.

له خه ت فارسی و تاتییا^۲، نشانه ی سوکی له بان نووکه وه نه نووسرگی - نه گه ر نوخته^۳ بیته له
 ژیره و نه نووسگی - . نشانه ی گیره، له ژیر نووکه جا نه نووسرگی. له کوردیا کیشه^۴ نیه، چون هه مزه و
 نه لف هه رووکیان نه نووسگین، نیتر نه وه جه ی کیشه ی نیه. نووکه ی گیریاگ^۵ له کوردیا به یه ک
 نووکه نه شمیرگی. له خه ت کوردیا تا واژه کوتایی نه بیت، نووکه گه له یه ک نابچرگین. بهم جۆره:

هه ر گه ی چه رخا مین شیدایی
 هر چتم کوشا کس خورؤ نو
 [له م خه رگای چه رخا، منی شیدایی
 هه ر چه نم کوشا، که س خه وه ره و نه و]

به خه ت فارسی:

چاویسکم کردو له بو بینایی
 له ته نیاییا منیچ چومه خو
 چاویکم کرده و له بو بینایی
 له ته نیاییا منیچ چومه خه و]

لم خَرگای چَسرخا مین شیدایی
 هر چَتَم کوشا کس خَوْرؤ نَو
 [لَه م خه رگای چه رخا، منی شیدایی
 هه ر چه نم کوشا، که س خه وه ره و نه و]

۱- گیره: شده.
 ۲- تاتی: عه رده یی.
 ۳- نه م وشیه له ده سنوسه که دا باش ناخوینتر ته ره. (ر - ر)
 ۴- کیشه: مه.
 ۵- گیریاگ: مه ده.

تاتی^۱ له زوان کوردیا نیه. ته‌واو واژه‌گهل کوردی گشتیان بی تاتین. یانی نووکه‌ی دواگین واژه‌گهل کوردی نه‌جمن^۲. گای^۳ له سای خدیبه‌دانا^۴ ژیر خدی‌دریاگ^۵، شهوی به «ی» وهك: «دهرد سهر»، نه‌یزن «دهردی سهر». ههر نه‌مه بو کورتی زوان کوردی کۆمهك گه‌وره‌یکه. نه‌یژی: «روتسه‌م هات»، «وتم به روتسه‌م»، «روتسه‌میان برد» له ههر سی سه‌باره‌تا^۶ میم روتسه‌م نه‌جمه.

«ئه‌لف» ههرگیز جووله ناکا، هه‌میشه نه‌جمه. ههر له بهر نه‌مه ههرگیز ناکه‌فیتته سهر واژه‌ود. به‌لام «هه‌مزه» هه‌میشه ها له سهر واژه‌وه. نه‌گهر له ناو‌راس یا بن واژه‌دا هه‌مزه‌یک بوینین، نه‌زانین شه واژه کوردی نیه، وهك: مه‌نخه‌ذ، جوژه.

«ی» ته‌نیایی^۷ هه‌میشه سوکه، /وهك: /بیایگی، نه‌سپی، نیمکه‌تی. «ه» له کوردیا نیه، نه‌گهر واژه‌یک عه‌ره‌بی که «ه» ی بسوی، بکه‌فیتته ناو کوردی، دریتژ نه‌نووسگیتت. وهك: «رحمة» به‌م جوژه نه‌ینوسین: «رحمة»^۸.

«ده‌سوور گۆریان نووکه‌گهل»

«ه» ی سوک نه‌گهر بکه‌فیتته ناو‌راس واژه، نووکه‌ی له‌وه‌به‌ری ههر جووله‌یک یسوی، نه‌میچ نه‌ویته نووکه‌یک /که/ له تهك شه جووله‌دا جوژه بکه‌فن. یانی نه‌گهر جووله‌ی به‌رگ سهر بی، شهوی به «ئه‌لف»، نه‌گهر ژیر بی، شهوی به «ی»، نه‌گهر بۆر بی شهوی به «و»، وهك: «مساره، میسروان، مۆره» که له به‌را «مه‌ره، مه‌روان، مه‌ره» بووگه. بری نووکه‌گهل تر هه‌ن، له تهك یه‌کتیرتا نه‌گۆرگینه‌وه، یسانی /له/ یسانی یه‌کتیری شه‌ویژرگین و شه‌نوسرگین. وهك شه‌مانه:

.. انشه‌من: غه‌یاث، هه‌یاس.

۱- تاتی: اعراب.

۲- نه‌جمن: ساکن.

۳- گای.

۴- خدیبه‌دان: اضاوه.

۵- خدی‌دریاگ: مضاف.

۶- سه‌بارت: حالت، صورت.

۷- ته‌نیایی: وحدت.

۸- نارکاری، یانی «مصلوب» له تاتیئا نه‌گهر وپسان به‌ سه‌ریه‌و په‌را بی، گهر نه‌نووسگتی، وهك: «سنته‌ منة». نه‌گهر شه‌ دریتژ ته‌نوسرگیتت وهك: «حشمت، مناجات، صحبت، وحدت».

- (ح.ه): حدش، ههش، خوئش، هوئش.
- (خ.و): خواهش، وهش.
- (خ.ح): خوناق، خوناق.
- (خ.ع): خوناق، عوناق.
- (د.و): خودا، خوا، (خُدا، خوا)
- (د.ت): دوانچه، توانچه.
- (د.ذ): خدمت، خدمت.
- (ر.ل): صیرات، صهلاط.
- (ر.ل): پرؤ، بلؤ.
- (ز.ت): سوزیان، سووتیان.
- (ز.س): بهچهخوز، بهچهخوس.
- (س.ز): دهسگیر، دهزگیر.
- (ژ.ج): ریژه، ریجه.
- (س.ر): خستن، خریان.
- (ش.ت): فروشیباگ، فروتیاگ.
- (ش.ژ): کوشتن، کوزیاگ.
- (ش.ل): هیشتن، تیلی.
- (ص.س): صیراط، سهلاط.
- (ط.ت): صیراط، سهلات.
- (ع.ج): جمعه، جمعه.
- (ا.ع): مهعرهکه، مارکه.
- (ی.ع): میعراج، میزاج.
- (ع.خ): عوناق، خوناق.
- (غ.ه): غهیاث، ههیاث.
- (و.ع): مورعزه، مورعزه.
- (غ.ق): غهیاث، قهیاث.
- (ف.و): ژنهفتن، ژنهویان.
- (ل.ل): مهلا، مهلا.

- (م.ن): به لām، به لان.

- (ا.ی): ژمیریان، ژماریان.

- (م.ب): موسولمان، بوسولتان.

- (م.و): ده مانچه، ده وانچه.

دوایی واژه زانی توواشاکه.

«واژه»

واژه ۱ سنی جوړه:

۱. یا بۆ ناسین چنگه ل دانریاگه و یه کی له ساگه لی نیسه له ته کا، [وهك] نهوسا، نیسا، له مهوسا.

نهوه پی نه یژن: «ناو»^۲، وهك: روښم، چنار، نهسپ، کوچسك بنچك، دووكل، مژ، دهنگ، رهنگ، مهزه، هوښ، زانست، زوژ.

۲. یا بۆ ناسین کرده گه ل^۳ دانریاگه و یه کی له ساگه لیچی له ته کا ههس. نهوه پی نه یژن: «کردار»^۴، وهك: بردی، کردی، شماردی، نووسی، ههلسا، دانیشیت. نهووسی، نهروی. پرژ، بنورسه.

۳. یا بۆ لکان و به یه کهو به ستن ناو و کردار گه ل دانریاگه، یانی تا له ته کا ناو یا کردار یکا نهوی، به ته نیا خودی گوزاره دی دوروسیکی نیه. نهوه پی نه یژن «پیتسهک»^۵، وهك: ا، ب، ی، با، تسا، نه، مه، له، لی، تهک.

«ناو»

ناو دوو جوړه:

۱) یا له یهک واژه دوروس بووگه. نهوه پی نه یژن: «ناو ساده»^۶، وهك: بولبول، قه لهم، کتیر، قه لامهرز، خوهر، مانگ.

۱- واژه: کلمه، لفظ.

۲- نار: اسم.

۳- کرده ده که ل: کردار جا.

۴- کردار: فعل.

۵- پیتسهک: حرف.

۶- نار ساده: اسم مفرد.

٢) يا له دور واژه يا زياتر دوروس بووگه. شه پسي شهيزن: «ناو په يوهس»^١، وهك: خواداگ، باخهوان، خوهره تاو، گلاو.

ناو ساده له سه بارهت نووکه به ننيه^٢ چهن جوړه:

- ✓ يا دوو نووکه ييه (يانئ له دوو نووکه دوروس بووگه)، وهك: پهر، بهر، پهز، گا، کا.
- ✓ يا سي نووکه ييه، وهك: ناو، باز، نه سپ.
- ✓ يا چوار نووکه ييه، وهك: کالهك، قالي، واشه، کلاو.
- ✓ يا پنځ نووکه ييه، وهك: بيتشکه، سيسرک، ترۆزی.
- ✓ يا شش نووکه ييه، وهك: پلېسرک، ههورېشم، مهريوان.
- ✓ يا هفت نووکه ييه، وهك: کهرگه دهنگ، ههورامان.
- ✓ يا هشت نووکه ييه، وهك: شاربازير، ناو نيروک.
- ✓ يا نو نووکه ييه، وهك: ساروقاميش، ميتشله زرگو.

ناو په يوهس له چوار نووکه ييهو تا شانزه نووکه ييه ههس. ناو ساده يه هيچ جوړ دهسي لئ نادگرگي، همر جوړ له بهرا دانرياگه، يا ژنه رياگه، نه شسي همر بهو جوړه بنووسگي و بوئوگي. پيټنه کيچ همر بهو جوړه دهس ناخوا.

«ناو کار»^٢

ناو چهن جوړه:

- ١- يا ناو چته، وهك: کوچك، بنچك، دار، ديوار، رۆسم، مه جمود.
 - ٢- يا ناو گوزارهس، وهك: هؤش، زانست، زرنگي، گه وچي.
 - ٣- يا ناو کاره، وهك: بوون، كردن، خفتن، كريان، بريان، نووسين، تاشين، شماردن، ههلسان، دانپشتن.
- نشانه ي ناو کار يا «ن» ته نياس، يا «تن» يا «دن»، يا «انن»، يا «يان»^٣.
- «هاتوچو» له کارگه ل «دووپرياگ»^٤ ن، له بهرا «هاتن و چوون» بووگن.

١- ناو په يوهس: اسم مرکب.

٢- نووکه به نني: حرف بندي.

٣- ناو کار: اسم مصدر.

٤- دووپرياگ: مرخم.

«کار بەکلايی [و] کار دوولايی»

کار دوو جوړه:

۱- یا بۆ دوروس بوونی یهك چت بهسه. شهوه پي شهپيژن: «كسار يسه كلايی»، وهك: بوون، روپين، هاتن، خهفتن، مردن، شكیان، رژيان.

- يهكی بوو.

- روښم زوی.

- گوو ده رز هات.

- زوړاو خهفت.

- بوړزو مرد.

- قه له مه كه شكيا.

- دهواته كه رژيا.

۲- یا بۆ دوروس بوونی یهك چت بهس نيه [و] تا دوو چت نهوی دوروس ناوی، شهوه پي شهپيژن: «کار دوولايی»، وهك: وتن، كردن، نووسين، برين، درين، شكائين، پژائين.

- روښم قسه كه ی وت. (تا روښم و قسه كه ههردوكيان نهون كار وتن دوروس ناوی).
یا شهپيژي:

- مامر هيلگه ی كرد.

- زوړاو كاغهزی نووسی.

- شهسپه كه ههوساره كه ی بری.

- شهحمه د كتيوه كه ی دری.

- كوچك شيشه كه ی شكان.

- كئك ماسه كه ی رژان.

تا بکه و کریاگی نهوی هیچکام لهو کارگه له دوروس ناون.

«کره‌ار»

۱- کار بەکلايی: نعل لازم.

۲- کار دوولايی: نعل متعدی.

کردار^۱ دوو جوړه:

- ❖ يا ساده^۲، وهك: بری، دري، خفت، نووسی.
- ❖ يا پهيوهسه^۳، وهك: ههلسا، دانېشت، سهردهو بوو، قینی کرد، بهرهودوا بوو.

کردار ساده له سهبارهت نووکهبه ننیوه چوار جوړه:

- ۱- يا دوو نووکهییبه، وهك: بوو، چوو، ما، دا، دی، سفن.
 - ۲- يا سۍ نووکهییبه، وهك: کرد، برد، خفت، روي، هات.
 - ۳- يا چوار نووکهییبه، وهك: فروت، کروت، دوشي، کوشي.
 - ۴- يا پهنج نووکهییبه، وهك: خوارد، شمارد، بگارد، فروشت.
- کردار پهيوهس شایهه تا پانزه نووکهپیچ بوی.
- کردار^۴ نهگه له کار په کلابی دوروس کریاوی شهویچ په کلابیه، [وهك: هاتن، هات، رژیان، رژیا، خفتن، خفت.
- نهگه له کار دوولابی دوروس کریاوی شهویچ دوولابی، [وهك: نووسین، نووسی، فروتن، فروت.
- رژانن، رژان. خفانن، خفان.

«گردهار بگردگ و کردهار نه بگردگ»

کردار دوو جوړه:

- ❖ يا له مهو بهر بووگه، شهوه پی شهیژن: «بگردگ»، وهك: روي، هات، بردی، خفت.
- ❖ يا نیسه، يا له مهو دوا شهوی، شهوه پی شهیژن: «نسه بگردگ»، وهك: شهروی، تسی، شهوا، شهخفی. (نیسه يا له مهو سا.)

کردار بگردگ پهنج جوړه:

- ۱- يا کردار یکه له مهو بهر کریاگهو بردگه، شهوه پی شهیژن: «بگردگ رووت»، وهك نهیژن: یهکی بوو، روسه م روي، شهجه شهسپه که ی برد.

۳- کردار: فعل.

۴- ساده: بسیط.

۱- پهيوهس: مرکب.

۲- کردار: فعل.

۳- بگردگ: مانعې.

۴- نه بگردگ: مضارع.

۵- بگردگ رووت: مانعې مطلق.

- ۲- یا کردارێکه له مهوبهر نازانین کريياگه يا نه، شهوه پي نه يژن: «بگرددگ ناپاوه جي»، وهك نه يژي: يه كي بووي، رووسم روويوي، نهحه نه سپه كه ي بردوي، نالي کردوي.
- ۳- يا کردارێکه له مهوبهر کريياگه و كه صي دووره، شهوه پي نه يژن: «بگرددگ دوور»، وهك نه يژي: نهحه ناوياشي کردگه، مهحه نه سپه كه ي بردگه.
- ۴- يا کردارێکه له مهوبهر کريياگه و فره دووره، شهوه پي نه يژن: «بگرددگ دوورتر»، وهك نه يژي: شهحه ناوياشي کردوو، موحه مهده نه سپه كه ي بردوو.
- ۵- يا کردارێکه له مهوبهر کريياگه و رووشن نيهه هيششتا بگرددوي، شهوه پي نه يژن: «بگرددگ نهزيك»، وهك نه يژي: رووسم ناوياشي نه کرد، زوار نه سپه كه ي نه برد.

واژهی کردار بگرددگه (خوارووت بي، ياناپاوه جي، يانەزيك، يادوور، يادوورتر) شههش جوژه:

- ۱- يا کردار بوژگه^۵: وتم، نووسيم.
- ۲- يا کردار بوژگه له^۶: وتان، نووسيمان.
- ۳- يا کردار بژنهوه^۷: وتت، نووسيت.
- ۴- يا کردار بژنهوگه له^۸: وتتان، نووسيتان.
- ۵- يا کردار كه سي تره^۹: وتي، نووسي.
- ۶- يا کردار كه سگه له تره^{۱۰}: وتيان، نووسيان.

«گره‌ارسازی»

کردار بگرددگ له ناو کار^{۱۱} دوروس نهوي. بهم جوژه: «ن» كه نشانه ي کاره، له دواي واژه ي كساره و لانه وهين، نه ويژته بگرددگ، وهك: رووين، دوشين، كوشين، بردن، خهقتن. «ن» كه نشانه ي کار بوو له دواي گشتيانه وه لامان برد، بوون به: روي، دوشي، كوشي بردي، خهقت. نه مانه گشتيان کردار بگرددگن.

۶- بگرددگ ناپاوه جي: ماضي [ناپايدار].

۱- بگرددگ دوور: ماضي بعيد.

۲- بگرددگ دوورتر: ماضي ابعد.

۳- بگرددگ نهزيك: ماضي قريب.

۴- بوژي: متکلم.

۵- بوژگه له: جمع متکلم.

۶- بژنهو: مخاطب.

۷- بژنهوگه له: جمع مخاطب.

۸- كه سي تر: جمع غاييب.

۹- كه سگه له تر: جمع غاييب.

۱۰- ناوکار: اسم مصدر.

کردار نه بگردگ له کردار بگردگ دوروس نه وی. بهم جوړه: «ا» که نشانه‌ی نه بگردنه له بهر واژه‌ی بگردگو و داننه‌ی و ناخری سوک نه که‌ی نه ویته نه بگردگ، وهک: روی، دوشی، کوشی، ناشی. نللمان له بهر ده میانه و داتیا، بوون به: نه پروی، نه دوشی، نه کوشی، نه تاشی. نو که‌ی دواگین نه بگردگ بۆ بویت سهنگین نه خوینرگی، بۆ که ستر سوک نه خوینرگی.

هه‌ر بگردگی نو که‌ی دواگینی «ی» بی، وهک: روی، نووسی، زانی. واژه‌ی نه بگردگی هه‌ر بهم جوړه لی دوروس نه وی. بهلام نه بگردگ گه‌لی که دوايان «ت» یا «د» یا «ن» بی، بهم جوړه واژه‌ی نه بگردگیان لی دوروس ناوی. بهلکو بهم جوړه نهون به واژه‌ی «بگردگ نه‌زیک»، «وهک» نه‌برد، نه‌شمارد، نه‌خفت، نه‌فروت، نه‌شویان، نه‌باران. له‌بهر نه‌م شویانه بهم ده‌سورده ره‌فتار نه‌کرگیت: نه‌گه‌ر دوا‌ی واژه‌ی بگردگ «ت» بیت، نو که‌ی واژه‌ی یه‌کلایچ له‌تک دولایسا یه‌ک جوړ بن، «ت» که لانه‌وه‌ین، «ی» سوک نه‌نینه جیگه‌ی، نه‌ویته نه بگردگ، وهک: خفت، نه‌ویته: نه‌خفتی. که‌فت، نه‌ویته: نه‌کفتی. به‌ست، نه‌ویته: نه‌به‌سی یا نه‌وسی. بهلام ژنه‌فت نه‌ویته: نه‌ژنه‌وی. فروت نه‌ویته: نه‌فروشی. کوشت نه‌ویته: نه‌کوژی. له‌بهر چه؟ له‌بهر نه‌مه واژه‌ی یه‌کلای «ژنه‌فت» به «ف»، «فروتن»، به «ت»، «کوشتن» به «ش»، له‌پیشه‌دا^۱ «ژنه‌ویان» به «و»، «فروشیان» به «ش»، «کوژیان» به «ژ» بوگه.

یه‌کلای ریشه‌س، دولای وچه^۲، کردار سازی له‌سهر ریشه نه‌روی/ بهم جوړه که/ نه‌گه‌ر دوا‌ی بگردگ «رد» بی، هه‌ر دک لانه‌وه‌ین، نلنیک نه‌نینه جیگه‌یان - نه‌گه‌ر خوه‌ی نه‌لفی نه‌وی - نه‌ویته نه بگردگ وهک: «کرد» نه‌ویته «ته‌کا»، «برد» نه‌ویته «ته‌با» یا «ته‌وا»، «خوارد» نه‌ویته «ته‌خوا» - واژه‌ی «خوارد» دوا‌ی لا بردن «رد»، چون خوه‌ی نه‌لفی هه‌س، بیت له‌ده‌وه‌ی نه‌لفی بۆ نابرن - «شمارد»، «شورد»، «مرد» له‌م ده‌سورده^۳ به‌ده‌رن، چون نه‌گه‌ر «رد» بیان لی لاودین له‌تک نشانه‌ی نه بگردنا (نه‌نه‌ون به: «ته‌شما»، «ته‌شوا»، «ته‌ما». «ته‌شما» و «ته‌شوا» گوزاه‌پکیان نیه، «ته‌ما» ییچ چه‌په‌وانه‌ی «ته‌مریه» یه، په‌س ته‌نیا «دال» که لانه‌وه‌ین، جیه‌ی «ته‌لف» ییچ، «ی» سوک داننه‌ین. نه‌ونه: «ته‌شماری»، «ته‌شوری»، «ته‌مری». یا به‌ده‌سور گوزیان نو که‌گه‌ل نه‌ویته «ته‌شمیری».

نه‌گه‌ر دوا‌ی واژه‌ی بگردگ «ان» بیت، ته‌نیا «ته‌لف» لانه‌وه‌ین، نشانه‌ی نه بگردن که «ته‌لف» ته‌نینه به‌رده‌مه‌یه نه‌ویته نه بگردگ، وهک: «خوزان»، «باران»، «شویان»، دوا‌ی لا بردن «ته‌لف» که‌سان و دانیان نشانه‌ی نه بگردن له به‌رده‌میانه‌وه، نه‌ونه: «ته‌خوزنی»، «ته‌بارنی»، «ته‌شوینی».

۱- ریشه: اصل.

۲- وچه: فرع.

۳- ده‌سورده: یاسا.

کردار نه بگردگ ته گهر په يوه س بي، نشانه ي نه بگردن نه نرگي ته سهر تيگه ي دوا گيږن، وهك:
 «هه لئسا» ← «هه لئنه سي»، «دانيشت» ← «دانه نيشي»، «سهر به روه خواره و بسور» ←
 «سهر به روه خواره و نه وي».

واژه ي کردار نه بگردگيچ شه شه:

۱. بويز: نه نووسم.
۲. بويزگه ل: نه نووسين.
۳. بژنه و: نه نووسيت.
۴. بژنه وگه ل: نه نووسن.
۵. كه س تر: نه نووسي.
۶. كه س ترگه ل / كه سگه ل تر: نه نووسن.

«فرمان [و] قه ده خه»

واژه ي فرمان^۱ و قه ده خه^۲ له کردار نه بگردگ دوروس نه ون. نشانه ي نه بگردن - كه «نه ي» يا
 «نه ا» بي - له به رود را ي واژه ي نه بگردگه و لانه ودين، له جيگه يانا «ب، ه» - كه نشانه ي فرمانن -
 داننه ين، نه ويته واژه ي فرمان، وهك: «شه كه في»، «شه خه في»، «نه فروشي»، «نه نووسي»، «نه بارني»،
 «نه وي»، «نه كا». دوا ي لبردن «نه ي» يا «نه ا» له به رود واپانه و دانيان «ب، ه» له جيگه يانا،
 نه ون به: «بكه فه!»، «بخه فه!»، «بفروشه!»، «بنووسه!»، «ببارنه!»، «بوه!»، «بكه!».
 شه گهر جي سي «ب، ه»، «م، ه» دانين، نه ويته واژه ي «قه ده خه» / وهك: «مه كه فه!»،
 «مه خه فه!»، «مه فروشه!»، «مه نووسه!»، «مه بارته!»، «مه رده!»، «مه كه!».

فرمان و قه ده خه دوو جوړن:

- ۱- فرمان بژنه و: بړو!
- ۲- فرمان كه س تر: بړوي!
- ۱- قه ده خه ي بژنه و: مه روه!
- ۲- قه ده خه ي كه س تر: نه روي!

فرمان و قه ده خه ههر كام دوو واژه يان هه س:

- ۱- ته نيا: بړو!، مه روه!

۱- فرمان: امر.
 ۲- قه ده خه: نه ي.
 ۳- بژنه و: مخاطب.
 ۴- كه س تر: غايب.

۲- گهل^۲: پرۆن!، مهرۆن!

«ناو بکهر»

ناو بکهر^۲ له ناو کار به کلایی دوروس شهوت [بهم جۆره]: «یان» که نشانهی کار به کلاییه له دوايهو لا شهوهين، «ب» که نشانهی بکهره له بهردهميسمو دائهنين، شهوتيه واژهی بکهر، وهك: «نوسيان»، «کوشيان»، «کريان»، «خهفيان»، «پريان»، «دريان»، «خۆريان». دواي لابردن «يسان» له دواي گشتيانهو و دانياني «ب» له بهردهميانهو شهون به: «بنوس»، «بکۆش»، «بکهر»، «بخهف»، «بپر»، «بخوهر». گشت شهمانه ناو بکهرن.

گايي نشانه له سهه بکهره لائهوهن، شهيژن: «خوهر»، «در»، «بپر»، «خهف»، «کهر»، «کۆش»، «نوس»، [وهك]: «ناخوهر»، «بهرگپر»، «دأرپر»، «فيل خهف»، «کارکهر»، «فره کۆش»، «خهش نوس يا نوس»

ناو بکهر له کارگهل به کلایيا که دوايان به «یان» نيه، دهسور دوروسي به دهس نه هاتگه، وهك: «بوون»، «روين»، «هاتن». واژهی بکهر لهم جۆره کارگه لا بهسه به ژنهفتنه، وهك: «ههس»، «رهوهن»، «نائين».

«ناو کریاگ»

ناو کریاگیج^۱ هه له کار به کلایی دوروس شهوت [بهم جۆره]: «ن» که نشانهی کاره له دوايهو لائهوهين، «گ» شهينه چيگه، شهوتيه واژهی کریاگ، وهك: «دۆشيان»، «نوسيان»، «پريان»، «دريان»، «خۆريان». دواي لابردن «نون» و دانيان «گساف» له چيگه يانا شهون به: «دۆشياگ»، «نوسياگ»، «پرياگ»، «درياگ»، «خۆرياگ».

«به کلوه کردن کار دوولایی»

شهگر گهره کمان بي له کارگهل دوولایی کار به کلا دوروس بکهن، «بين» يا «دن» يا «آنن» — که نشانهی دوولاین — لائهوهين، «یان» — که نشانهی به کلاییه — شهينه چيگه، شهوتيه به کلایی. ياني شهگر کار دوولایی به «بين» دوايي هاتوي، «نهلف» شهينه چيگه، شهوتيه به کلایی، وهك:

۵- ته نيا: مفرد.

۴- گهل: جمع.

۱- ناو بکهر: اسم فاعل.

۲- ناو کریاگ: اسم مفعول.

«درین»، «برین»، «نوسین»، «دوشین»... شەلفی ئەنینه ناو دوژا «ی» و «ن»ەكە، ئەوێتە: «دریان»، «بریان»، «ترسیان»، «نوسیان»، «دوشیان». یا ئەگەر بە «دن» دوایی هاتگە، «دال»ەكە لائەوهین، لە جیگەیا «یا» دانەن، ئەوێتە یەکلایی، وەك: «کردن»، «بردن»، «هاوردن»، «شاردن». دواى لابردن «د» و دانیان «یا» لە جیگەیا، ئەون بە: «کریان»، «بریان»، «هاوریان»، «شماریان»، یا بە دەسوور گۆران نووکهگەل: «شمیریان».

ئەگەر بە «انق» دوایی هاتگە، یەکی لە «نون»ەکان لائەوهین، ئەگەر خوەی «ی»ی ئەوی، لەبەر «تەلف»ەكە «ی» دانەن، ئەوێتە یەکلایی، وەك: «خۆزانق»، «پۆزانق»، «مرانق»، «بارانق». دواى لابردن یەکی لە «نون»ەکان و دانیان «ی» لەبەر ئەلفەكە، ئەون بە: «خۆریان»، «پۆریان»، «مریان»، «باریان»، «مردن» لەم دەسوور بەدەرە. «شیانق» و «ژیانق» چونکە خوەیان «ی»یان هەس، دواى لابردن یەکی لە «نون»ەکان، نیتەر ئەوەجەى هاوردن «ی»مان نیە، خوەیان ئەون بە: «شیان»، «ژیان».

«تن» هەم نەشانهی یەکلاییە، وەك: «خەفتن»، «كەفتن»، هەم نەشانهی دوولاییە، وەك: «خستن»، «فروتن»، «کروتن». هەرگا کار دوولایی بە «تن» دوایی هاتوێ بە دەسوور «دن» رەفتار ئەکرگێ، یانێ: دواى لابردن «د» لە جیگەیا «یا» دانەن، ئەوێتە یەکلایی وەك: «فروشتن»، «کروشتن»، کە ئەوێتە: «فروشیان»، «کروشیان». بۆ کورتی «ش»ی «فروشتن» و «ژ»ی «کروشتن» پەرت ئەکرگێ، ئەبۆن: «فروتن»، «کروتن».

«خستن» بە دەسوور ئەوێتە: «خسیان» وەلی بە دەسوور گۆریان نووکهگەل بووگە بە: «خریان».

«واژه بگردنگه‌ل و نه‌بگردگ و فهرمان»

بگردنگه‌ رووت	بگردنگه‌ ناپاوه‌چن	بگردنگه‌ دوور	بگردنگه‌ دوورتەر	بگردنگه‌ نه‌زیک	نه‌بگردنگه‌	فهرمان
بود	بودی	بووگه	بود	نەبوو = ئەوو	ئەوی	بود!
رۆی	رۆیوی	رۆیگه	رۆیوو	ئەروی	ئەرووی	رۆی! بڕۆ!
هات	هاتوی	هاتگه	هاتوو	ئەهات	ئەهاتی = تێ	هێ!
خەنت	خەفتوی	خەفتگه	خەفتوو	ئەخەفت	ئەخەفتی	خەف!
کەنت	کەفتوی	کەفتگه	کەفتوو	ئەکەفت	ئەکەفتی	بکەف!
کرد	کردوی	کردگه	کردوو	ئەکرد	ئەکا	بکە!
خەفان	خەفانوی	خەفانگه	خەفانوو	ئەخەفان	ئەخەفتی	خەف!
هێشت	هێشتوی	هێشتگه	هێشتوو	ئەهێشت	ئەهێلی = ئەتلی	هێ!
ژیا	ژیانوی	ژیانگه	ژیانوو	ئەژیا	ئەژی	هێ!

«واژه‌گه‌ل بگردگ»

بویژ	بویژگه‌ل	بژنه‌و	بژنه‌وگه‌ل	که‌س‌تر	که‌س‌ترگه‌ل
رۆبیم	رۆبین	رۆیت	رۆین	رۆی	رۆین
نووسیم	نووسیمان	نوویت	نوویتان	نووسی	نووسیان

«واژه‌گه‌ل نه‌برگردگ»

بویژ	بویژگه‌ل	بژنه‌و	بژنه‌وگه‌ل	که‌س‌تر	که‌س‌ترگه‌ل
نهرودم	نهرودین	نهرویت	نهرودن	نهرودی	نهرودن
نه‌نوووسم	نه‌نوووسین	نه‌نوویت	نه‌نووین	نه‌نوووسی	نه‌نوووسن

«کردار بی بگرد»

بویژ	بویژگه‌ل	بژنه‌و	بژنه‌وگه‌ل	که‌س‌تر	که‌س‌ترگه‌ل
کوژیام	کوژیاین	کوژیاییت	کوژیان	کوژیا	کوژیان
بریام	بریاین	بریاییت	بریان	بریا	بریان

واژه‌زانی^۲

«قسه»

قسه^۳، یانی دویین و گاله کردن، وتمان له واژه^۴ دوروس شه‌وی. بژ گه‌یانن نیاز دن چهن واژه شه‌دنه ته‌صوی به‌کهو شه‌وتته قسه. قسه که‌متر له به‌ک پارچه^۵ نیه. پارچه‌یچ که‌متر له دوو واژه ناوی. پارچه شه‌هسه بژنهو گویداری چتی تر نه‌کا. یانی دواسی هاتوی. وه‌ک: رۆسه‌م رۆی. زۆراو خاس بی‌گیکه.

۱- کردار بی بگرد: فعل مجهول.

۲- واژه‌زانی: علم نحو.

۳- قسه: کلام.

۴- واژه: کلمه، لفظ.

۵- پارچه: جمله.

«واژه»

واژه وتمان له نووکه^۱ دوروس نهوټ. چهن نووکه شه ډهنه پال يه کهو نهوټته واژه.

واژه سى جوړه:

۱- نه گهر ته نيا خوهى گوزارهى دوروسىكى هس و يه كى له ساگه لى له ته كا نيه (نهوسا، نيسا، له مهوسا) نهوه پى نه يژن ناو^۲، وهك: رۆسه م، گسوده رز، ميسز، مه رمسه ر، نه رگس، مه ليچك، چنار، نه سپ.

۲- نه گهر ته نيا خوهى گوزارهى دوروسىكى هس و يه كى له ساگه ليچى له ته كا هس، نهوه پى نه يژن كردار^۳، وهك: روى، رويگه، نه روى، برييا، برؤ!، مه رؤ!

۳- نه گهر ته نيا خوهى گوزارهى دوروسىكى نيه و ساچى له ته كا نيه، نهوه پى نه يژن پيتسهك^۴، وهك: به، نه، له.

«سا»

سا^۵، يانې رۆزگار، سى جوړه:

۱- يا له مهويه ر بگرده، نهوه پى نه يژن: نهوسا^۶.

۲- يا نه بگرده و نيسه هان تيا، نهوه پى نه يژن: نيسا^۷.

۳- يا له مهودوا تى، نهوه پى نه يژن: له مهوسا^۸.

«ناو»

ناو وتمان واژه يکه دائرياک بؤ گوزاره، پى نه مه سا يکى له ته كا پوى.

ناو له سه باره ت واژه وه دوو جوړه:

• يا له يه ك واژه دوروس پوگه، نهوه پى نه يژن: ناو سا ډه^۹، وهك: نه محمد، كتىو، قورسى. بولبول.

• يا له چهن واژه دوروس پوگه: نهوه پى نه يژن: ناو په يوه س^۱، وهك: خوايار، چهر مسنگ سوار،

۱- نووکه: حرف.

۲- نار: اسم.

۳- كردار: فعل.

۴- پيتسهك: حرف، فضله.

۵- سا: وخت، كات.

۶- نهوسا: ماضى.

۷- نيسا: حال.

۸- له مهوسا: استقبال.

۹- نار ساده: اسم بسيط.

هەر كام لىم دوو جۆرىچە لە سەبارەت گوزارەوه، ئەونە چەن جۆر تر، بەم ریزە:

۱. ناو تەن. ۲. ناو گەل. ۳. ناو جۆر. ۴. ناو تورۆم. ۵. ناو سا. ۶. ناو جینگە. ۷. ناو دەنگ.
۸. ناو رەنگ. ۹. ناو شماره. ۱۰. ناو نشانە. ۱۱. ناو کار. ۱۲. ناو بکەر. ۱۳. ناو کسریاک.
۱۴. ناو کاردار. ۱۵. ناو نشاندار. ۱۶. ناو کیشەك یا درکە.

هەر كام لەمانیچە دوو جۆرن: یا ئەشناسە یا نەشناسە.

۱- ناو ئەگەر بۆ ناسین یەك چت دانریاگە، ئەوە پى ئەیژن: ناو تەن^۱. ئەو چستە ئەگەر ئادەمیزاد بى، ئەیژن: كەس. وەك: تاران، كوچكە پەش، فەلامەرز، رۆسەم.

۲- ئەگەر بۆ ناسین چەن چت دانریاگە، ئەویچ چەن جۆرە:

♣ یا بۆ چەن تەن یا چەن كەس دانریاگە، ئەوە پى ئەیژن: ناو گەل^۲. وەك: دەسە، جووق، گەل، پۆلك، گەلە، گورۆ.

♣ یا بۆ یەك جۆر دانریاگە، یانى بۆ پرێك لە یەك تورۆم، ئەوە پى ئەیژن ناو جۆر^۳. وەك: ئادەمیزاد، ئەسپ، وشتر، چنار، قالاو، مەرمەر.

♣ یا بۆ یەك تورۆم دانریاگە، ئەوە پى ئەیژن: ناو تورۆم^۴. وەك: كوچك، بنچك، گیاندار، هەسارە، ناگر. (ناو جۆر و ناو تورۆم بەسەر یەكێکیچا ئەبرگى، بە سەر گشتیچا ئەبرگى، یانى بە تەواو تورۆم ئەسپ ئەیژن: ئەسپ. بە یەك ئەسپیچ ئەیژن: ئەسپ. بە تەواو دارگەل دنیا ئەیژن: دار، بە یەك دانە دار یچ ئەیژن: دار).

۳- یا ناو بۆ ناسین وەخت و رۆزگار دانریاگە، ئەوە پى ئەیژن ناو سا^۵. وەك: ئەمەرۆژ، سۆزى، دوێنكە، شەمە، جمە، شەو، رۆژ، حەفتە، مانگ، سال، ئەوسا، نیسا، لەمەوسا.

۴- یا بۆ ناسین جینگە و مەلۆن دانریاگە، ئەوە پى ئەیژن ناو جینگە^۶. وەك: ئییران، ئالمان، تاران، كوردسان، مارنچ، مووژەز، بان، هەوش، دالان، هیشخان، جەنگگا، سەورگا، گەر، گەلەخان.

۱- ناو یەپروس: اسم مركب.

۱- ناو تەن: اسم شخص.

۲- ناو گەل: اسم جمع.

۳- ناو جۆر: اسم نوع.

۴- ناو تورۆم: اسم جنس.

۵- ناو سا: اسم زمان.

۶- ناو جینگە: اسم مكان.

- ۵- يا بۆ ناسين دەنگ دانرياگە، ئەو پىئەيژن: ناو دەنگ^۱. وەك: بارە، بۆرە، قازە، قىژە، گرمە، زرمە، نووزە، سروه، دەشتى، رەشتى، ھۆرە، موۋرە، بەيات، ماھوور.
- ۶- يا بۆ ناسين رەنگ دانرياگە، ئەو پىئەيژن: ناو رەنگ^۲، وەك: سوور، سەوز، زەرد، ئاوى، بەنەوش، چىرەيى، بسەيى، قاۋەيى.
- ۷- يا بۆ ناسين شماره دانرياگە، ئەو پىئەيژن: ناو شماره^۳، وەك: يەك، دوو، دە، بيس، سى، سەد، ھەزار، دوو ھەزار، پانسەد و چل و پەنج، نيم، نيمە، يەكەم، دوەم، پەنجەمەين، شانزەمەين، سىيەك، دەيەك، سەدپەك.
- ۸- يا بۆ ناسين نشانە دانرياگە، ئەو پىئەيژن: ناو نشانە^۴، وەك: پانى، درىژى، كۆتايى، بەرزى، نزمى، دوررى، نەزىكى، خاسى، خراوى، گەرمى، سەردى، زىنگى، گىلى، زەردى، سوورى.
- ۹- يا بۆ ناسين مەزە دانرياگە، ئەو پىئەيژن: ناو مەزە^۵، وەك: تالى، تورشى، سۆلى.
- ۱۰- يا بۆ ناسين كار دانرياگە، ئەو پىئەيژن: ناو كار^۶، وەك: رويس، ھاتن، تاشين، دۆشين، نۆشين، كپائىن.

نشانەى ناو كار چەن چتە:

- «ن»، [وەك: بون، چون.
- «دن»، [وەك: كردن، بردن، شاردن.
- «تن»، [وەك: خەفتن، كەفتن، فرۆشتن.
- «يان»^۷، [وەك: بربيان، گربيان، شاريان.
- «ائىن»^۸، [وەك: كپائىن، خۆرائىن، پزائىن.
- ۱۱- يا ناو بۆ ناسين بىكەر دانرياگە، يانئى كاركەر، ئەو پىئەيژن: ناو بىكەر^۹، وەك: ئائىن، رەودن، بىكوژ، بىر، بسىين، بفرۆش.

۷- ناو دەنگ: اسم صوت.

۱- ناو رەنگ: اسم لون.

۲- ناو شماره: اسم عدد.

۳- ناو نشانە: اسم صفت.

۴- ناو مەزە: اسم طعام.

۵- ناو كار: اسم مصدر.

۶- علامت مصدر لازم است. [نشانەى كار يەكلايە].

۷- علامت مصدر متعدى است. [نشانەى كار دورلايە].

۸- ناو بىكەر: اسم ناعل.

۱۲- يا بۆ ناسىن كىرياگ دانىرياگە، يانى كاري كە كىياوي، ئەو پى ئەيىزىن: ناو كىياگ^۱، وەك: كوژياگ، بىرياگ، سىنياگ، فرۇشياگ، ناسياگ. رۇيىگ، هاتىگ.

۱۳- يا بۆ ناسىن كاردار دانىرياگە، ئەو پى ئەيىزىن: ناو كاردار^۲، وەك: ناودار، قلىاندار، كەوشدار، ناويار، مېرناخور، وەرزىر، ناسياوان، ئاشپەز، ناوياس، كۆپاندۆز، گوناكار، خەنەسوار، ئەزىنەسوار، ئاسنىگەر، چىلانگەر، باھۇش، مۇچىيارىكەر. گرېنۇك.

۱۴- يا بۆ ناسىن نشاندار دانىرياگە، ئەو پى ئەيىزىن: ناو نشاندار^۳، وەك: درىش، كۆتا، بووچىك، گەورە، پان، گوشاد، دور، ئەزىك، گەرم، سەرد، تارىك، رۇش، زىرەك، گىل، ئاسان، ئالۆز، زەرد، سوور.

۱۵- يا بۆ ناسىن گوزارە دانىرياگە، ئەو پى ئەيىزىن: ناو گوزارە^۴، وەك: ھۆش، زانىست، جەنگ، ئاشتى، بىسىتە، تىنىگى، ئارەزوو. (ناو نشانەگەل فرەيان ناو گوزارەن).

۱۶- يا بۆ نشاندىن چىگەلى دانىرياگە كە ناويان نابىرگى، ئەو پى ئەيىزىن: ناو كىشەك^۵، يىسا ناو دركە^۶، وەك: من، تۆ، ئىمە، ئىبە، ئەو، ئەوان. ئەم، ئەمان، ئەمە، ئەو، ئەمانە، ئەوانە.

كىشەك يا دركە دوو جۆرن:

- يا ناو[ئەو] پى ئەيىزىن: كىشەك ئەلكىياگ^۷، وەك ئەوانە يا لەبەردەمە و تمان.
- يا پىتتەكە، ئەو پى ئەيىزىن: كىشەك لىكياگ^۸، ئەويچ دوو جۆرە:

۱. يا بە كردارەو ئەلكى، وەك: ئەرۆم، ئەروين، ئەرويت، ئەرۆن، ئەروى، ئەرۆن.

۲. يا بە كردارىچەو بەناويچەو ئەلكىت، وەك: فرۆتم، فرۆتمسان، فرۆتت، فرۆتتسان. فرۆتسى، فرۆتتىيان. مالم، مالمان، مالت، مالتان، مالى، مالىيان.

۱۷- يا ناو بۆ نشاندىن چىگەلى دانىرياگە كە ناويان نازانگى، ئەو پى ئەيىزىن: ناو گوتىگ^۹، وەك: كەم، فرە، گىشت، پاك، ھىچ، فلان، فىسار، ھەر كەس، ھىچكەس، ھىچكام.

۹- نار كىرياگ: اسم مفعول.

۱- ناو كاردار: صيغة مبالغة.

۲- ناو نشاندار: صفت مشبهة.

۳- نار گوزارە: اسم معنى.

۴- ناو كىشەك: اسم ضمير.

۵- ناو دركە: اسم اشاره.

۶- كىشەك ئەلكىياگ: ضمير متصل.

۷- كىشەك لىكياگ: ضمير متصل.

۸- ناو گوتىگ: اسم كناية.

«ئەشناس [و] ئەشناس»

ناو - خوا سادە بىي ياپەيوەس - دوو جۆرە:

۱- ئەگەر بۆ يەك چت شناسياگ دانرياگە، ئەو پى ئەيژن: ئەشناس^۱، وەك: ئەحمەد، مەحمود، رۇسەم، تاران، ئەسفەهان.

۲- ئەگەر بۆ يەك چت ئەشناسياگ دانرياگە، ئەو پى ئەيژن: ئەشناس^۲، وەك ئەيژى: پياگىسك رۇي، كورپى ھات، چومە شارى.

«ى» و «يک» نىشانەي ئەشناسە، ئەگەر گەرەكمان بىي ئەشناس بىكەينە ئەشناس يىا «كە» كە نىشانەي شناسيايە لە دوايەو دانەين ئەويتە ئەشناس، وەك ئەيژى: پياگە كە رۇي، كورە كە ھات. يىا ناو كىتەك لە بەردەمبەو يىا لە دوايەو دانەين ئەويتە ئەشناس، وەك ئەيژى: ئەم پياگە، ئەو كورە. پياگ من، كور تۆ.

«جىوارگەل^۲ ناو»

ناو بە چەن جۆر ئەگۆرگى:

- ◆ گايى ئەوي بە بکەر، [وەك: رۇسەم ھات، زۆراو رۇي.
- ◆ گايى ئەوي بە كرياگ، [وەك: ئەحمەد كوزيا، سوار ئەسپ بووم.
- ◆ گايى ئەوي بە پىكەر^۱، [وەك: بە چىو دايان لىم، بە كەلەك بردمیان.
- ◆ گايى ئەويتە نىشانە كار^۲، [وەك: دام لى لىدانى خراو، كوشتم كوشتنى تەواو.
- ◆ گايى ئەويتە نىشانە بکەر^۱، [وەك: رىويە رەشەكە راي کرد، كورە خاسەكە ھات.
- ◆ گايى ئەويتە نىشانە كرياگ^۲، [وەك: نەسپە كوئىتەكەم فروت، پياگە بالابەرزەكەم بانگ کرد.
- ◆ گايى ئەويتە جىگەي كار^۳، [وەك: لە بانەو خەفتم، لە مەدرەسەدا ئەخوينم.
- ◆ گايى ئەويتە ساي كار^۴، [وەك: دويكە رويەم، شەو خەفتم، لە پىترەكەو ھاتگم.

۱- ئەشناس: مەرفە.

۲- ئەشناس: نکرە.

۳- جىوارگەل: ارضاع، احوال (جىوار: رضىع، حالت)

۴- پىكەر: مفعول بە.

۵- نىشانە كار: مفعول مطلق.

۶- نىشانە بکەر: صفت فاعل.

۷- نىشانە كرياگ: صفت مفعول.

۸- جىگەي كار: ظرف مەكان.

۹- ساي كار: ظرف زمان.

- ♦ گاییٔ نهوټته چهټك، [وهك:] رؤسم خوهی هات، منالتهكان گشتیان ههلوكان نهكهن.
- ♦ گاییٔ نهوټته قاولیکریاگ، [وهك:] نهی خوا له دهن نهم رۆزگاروا، نههای باخهوان!
- ♦ گاییٔ نهوټته جیوار، [وهك:] به سواری هاتم، به که نینه و وتم پی.
- ♦ گاییٔ نهوټته خدیبه دریاگ، [وهك:] نه سپیم نیه، کورم نیاگهسه خوهټن، نه سپ من خاسه، کوپ تۆ زرنگه.

♦ گاییٔ نهوټته خدیبه لادریاگ، [وهك:] ره خش رۆسم، کردار نه جمهد، شیوه کیشی زۆراو.

♦ گاییٔ نهوټته پیتهك، یسانی خوهی ته نیا گوزارهی دوروستیکی نیه، هه همیشه گوزارهی ته کخریاگی ههس، [وهك:] خنج و منچ، کال و کنچ، سوور و سنج، گهوج و لهوج، قوس و قسول، گورج و گول، سفت و سول، چول و هول، شل و شول، تهر و قول، فش و قول، سهرد و سر، شل و ول. هه همیشه، پیتهك ها له دوی ته کخریاگه، به لام گاییٔ نهكه فیتته بهروه، وهك: پیت و پیارزگه، مت و مورگ. نهم جۆره پیتهكگه له ژیرچه میچیان پی نه یۆن، ژیرچه م له کوردیا بۆ شیرینی گالهس. نووکی بهرگ ههر ناوی یا...^۷ بکهین به «میم» نهوی به ژیرچه م، [وهك:] سیف و میف، قالی و مالی، هاتن و ماتن.

نهگه نووکی بهرگی ناو ته کخریاگ «میم» بیته، «چت» نهوټته ژیرچه م، [وهك:] مسار و چت، مورگ و چت، مهویژ و چت.

«کردار»

کردار^۸ وتان واژهیکه [که] ته نیا خوهی گوزارهی دوروسی ههس و سایچی ههسا له تهکا، وهك: رۆی نهروی. هه ناردی، نه نیری. برۆا، مهرۆا!

له تهك کردار - بیجگه له کار - هه همیشه تاپۆی^۹ تر ههس که له واژهدا دیار نیه. نه یۆی: رۆی، یانی: فلان کهس رۆی. نهروی، یانی: فلان کهس نهروی.

۱- چه مک: تفسیر، توضیح.

۲- قاولیکریاگ: منادی.

۳- جیوار: حال.

۴- خدیبه دریاگ: مضاف.

۵- خدیبه لادریاگ: مضاف الیه.

۶- پیتهك: ردف.

۷- نهم رشیه له دهسنورمه که دا ناخوینترینه، له رانه به «یا کار» بیته. (ر - ر)

۸- کردار: فعل.

۹- تاپۆ: مضمهر.

١٥ بری کردار گهل همن، يهك تاپۆيان ها له تهكا، شهه پسي شه ميژن كردار يسه كلايي^١، وهك: رۆي، خهفت، شكيا، ياني: فلان كهس رۆي، فلان كهس خهفت، فلان چت شكيا.

١٦ بری کردار گهلی تر همن دوو تاپۆيان ههس له تهكا، نهوانسه پيسان نه ميژن: كردار دوولايي^٢، وهك: كوشتي، شكاني. ياني: فلان كهس فلان كهسي كوشت، فلان كهس فلان چتي شكان.

١٧ بری کردار گهل تر همن بيجگه له كار و تاپۆ، شهوزار^٣ كاريج نشان شهجا، وهك: سووتاني، سهري بري، خنكاني، كونا كود. ياني: فلان كهس فلان چتي به ناگر سووتان، فلان كهس فلان چتي به چتي تر (وهك چهقۆ) سهري بري، فلان كهس فلان گيانداري به دهس يا به پهت خهفه كرد، فلان كهس فلان چتي به چتي نووكدار (وهك سهه) كونا كرد.

شهمانه پيسان شه ميژن: «كردار شهوزاري». كردار شهوزاري له يه كلايي سهجا ههس، [وهك: / سووتيا، خنكيا. بۆ ناسين شه تاپۆ گهله، ياني بۆ شناسايي شه سى چته كه هان له زگ. كردار گهلا، تين به كه به كه ناو له بهر اهر بانهو دائه مين، بهم جهۆره: تاپۆي يه كم ناو شه نينه: رۆسهه، تاپۆي دوهم ناو شه نينه: مامر، تاپۆي سهيم ناو شه نينه: چهقۆ. شه ميژن: رۆسهه مامري به چهقۆ سهري بري. تاپۆي يه كم شه وينين بكهرد^٤، ياني سهري بريه. تاپۆي دوهم كريا گه^٥، ياني سهري بري گه. تاپۆي سهيم پيكره^٦. ئي سه بچ ههر بهم جهۆره ناويان شه وين. «ي» نشانه ي كريا گه، «به» نشانه ي پيكره.

ياساي واژه زاني شه مه سه كه هه ميشه كردار له دواي شه تاپۆ گه لو بى. گايي شه گهر بهرودوا بكهفن له ياساي واژه زاني به ده ره. وهك شه مه بيژي: رۆسهه مى گو ده رز سهري بري به چهقۆ. يا بيژي: رۆسهه مى سهري بري گو ده رز به چهقۆ. به بوته ي نشانه كانۆ گو زا ره ناشي بوگي، به لام واژه زان بهم جهۆره قسه ناكا.

پيكره كه متر له قسه جا شه ويژگي، فسه تر بكهرد و كريا گ ناو شه بريگي، [وهك: / رۆسهه زۆراوي كوشت، زۆراو چه ناكه ي هه لته كان، شه حه ليغه كه ي سووتان.

كردار يه كلايي يا ته نيا بكهري له تهكا شه ويژگي (ياني تاپۆي يه كم)، وهك شه ميژي: شه حه د رۆي، مه حموود هات. يا به سه ي^٧ كردار يچي له تهكا شه ميژن، وهك شه مه شه ميژي: شه حه د رۆي سو بازار، شه حه د شه رو پته بازار. يه خه كه بوو به ناو، يه خه كه شه ميژن شه حه د رۆي.

١- كردار يه كلايي: فعل لازم.

٢- كردار دوولايي: فعل متعدي.

٣- شهوزار: آلت.

٤- بكهرد: فاعل.

٥- كريا گ: مفعول.

٦- پيكره: مفعول.

٧- به سه ي: قيد فعل.

کردار یه کلایی بی کریاگه، یانی هرگیز کریاگی نیه له تهکا، چون یهک تاپۆی ههس [وهك]:
ئه هههه روی، مه ههوه هات.

«کردار بی بکهه»

بری له کردار گهل ههه، با ئه مه تاپۆی بکهه ریان ها تیا، وهلی له ته کیانا بکهه ناویژگیهت. نهوانه
پیان ئه ییزن: کردار بی بکهه^۱. وهك نه ییزی: رۆسهه کوژیا، قهله مه که شکیا.
له تهک کردار بی بکهه را ته نیا کریاگ نه ویژگی. کردار بی بکهه له کردار دوولایسی دوروس نهوی،
[وهك]: «کوژیا» له «کوژیان»، «شکیا» له «شکیان».

«پارچه»

پارچه^۲ وتمان تیکهیکه له قسه. نشانه یچی نه وهسه [که] بژنهو دوا یهاتی، نیتر گوینداری
چینی تر نهکا، وهك: رۆسهه روی.
پارچه دوو جوژه، یا کرداریه^۳ یا ناوی^۴. پارچه ی کرداری له دوو واژه که متر دوروس ناوی (ناو +
کردار) [وهك]: زۆراو هات، رۆسهه روی.

پارچه ی ناوی له سی واژه که متر دوروس ناوی (دوو ناو + یهک پیتههک) [وهك]: رۆسهه
خاسه. «رۆسهه» یهک. «خاس» دوو. «ه» سی، «ه» پی ته ییزن: «پیتههک واژه به سی»، «خاس»
نه وه سی به «رۆسهه» ه.

بۆ ئه مه بزانین قسه ییک یا یاسی چهن پارچه ی کوردی^۵ هاتی، ههچه کرداره لهو باسا شه شمیرین،
هههچهن بوو، نهوه شماره ی پارچه گه له، بۆ نمونه ئه ییزن: «نیمرۆ رویمه بازار، شه سپیکم سه ن،
هاتمه و ماله و، که می خه قتم، دوا ی نهوه هه لسانم، چوووم بۆ مه دره سه، ده رسم خون» کردار گهل
ئه مه قسه هه قتن، نه زانین ئه مه قسه هه قت پارچه هس.

۱- کردار بی بکهه: فعل بههول.

۲- پارچه: جمله.

۳- کرداری: فعلیه.

۴- ناوی: اسمیه.

۵- له ده سنووه که دا ودها نو سارد، بهلام له وانیه نوره ی به ییز «یستیتی بنورسیت»: کرداری. (و - و)

«پښتهك»

پښتهك وټان واژهيكه خوهى تهنيا گوزارهى دوروسيكى نيه، سايجى له تهكا نيه، يانئ تسا نه پښتهك تهك واژهيك دوروس، به تهنيا خوهى هيچ گوزارهيك ناداته دسهو.

پښتهك چهن جوژه، بهم رپژه:

﴿ پښتهك كار^۱: «ن، دن، تن، ائن، يا» (روك: / چون، بگردن، خفتن، پژانن، پزيان.

﴿ پښتهك كردار^۲: «م، ين، يت، ن، ي» (روك: / نه روم، نه روين، نه رويت، نه رون، نه روي، نه رون.

﴿ پښتهك خديه^۳: «م، مان، ت، تان، ي، يان» (روك: / نه سپه كه م، نه سپه كه مان، نه سپه كه ت،

نه سپه كه تان، نه سپه كه ي، نه سپه كه يان.

﴿ پښتهك نه بگردگ^۴: «نه» (روك: / نه روي، نه نوسى.

﴿ پښتهك ته نيايى^۵: «ي، ي، يك» (روك: / بياله ي، نه سپى، نه سپيك، بياله يك.

﴿ پښتهك له گه لى^۶: «و، چ، تهك، له تهك» (روك: / نه حمو مده هاتن، حمو هات، نه حمو

تهك مده حمو هات، نه حمو له تهك مده حمو هات.

﴿ پښتهك مهرج^۷: «ته گهر» (روك: / نه گهر نه يزي تا بروم. (پښتهك مهرج نه گهر بچيته سهر

كردار بگردگ، نه يكاته نه بگردگ: نه گهر هات. يانئ: نه گهر بيت).

﴿ پښتهك نه شناس^۸: «كه، كان، يا، ه» (روك: / نه سپه كه، نه سپه كان، نهو كوره كه هات، نهو

كوره يا هات، كوره هات.

﴿ پښتهك نه شناس^۹: «ي، يك، هدر» (روك: / نه سپى، نه سپيك، هدر كه س.

﴿ پښتهك هاو گهرى^{۱۰}: «ي، گ، گين، گي، ين، د، ه، ا» (روك: / تارانئ، خوازده مهنئ، بهرگ،

بهرگين، مانگي، به گانه گي، ناسنين، به كساله، گوره ي، پانا، دريژا.

۱- پښتهك كار: علامت مصور.

۲- پښتهك كردار: ضمير فعل.

۳- پښتهك خديه: ضمير متصل به اسم.

۴- پښتهك نه بگردگ: حرف مضارع.

۵- پښتهك ته نيايى: حرف وحدت.

۶- پښتهك له گه لى: حرف معييت، عطف.

۷- پښتهك مهرج: حرف شرط.

۸- پښتهك نه شناس: حرف تعريف.

۹- پښتهك نه شناس: حرف تنكيو.

۱۰- پښتهك هاو گهرى: حرف نسبت.

﴿ پیتتهك پرسا: ۱﴾ چه، كەي، كى، كام، بۆچە (رۆك: /) چه ئەمىرئىت؟، كەي شەرئىت؟، كى شەرئىت؟، كام روىن؟، بۆچە شەرئىت؟

﴿ پیتتهك دووگومانى: ۲﴾ «يا، يام، يان، شايدە، گۇيا» (رۆك: /) ئەحمەد يا مەحمۇد، يام رۆسەم، يان گۆدەرز، كاميان هاتون؟ شايدە! ئەحمەد هاتون، گۇيا رۆسەمىچ هاتون.

﴿ پیتتهك چەلتە: ۳﴾ «وەلى، بەلام، بەلان» (رۆك: /) وەلى ئەحمەد هات، بەلام خاس هات، بەلان خاس هات.

﴿ پیتتهك دوایی: ۴﴾ «تا» (رۆك: /) تا ئەسفەهان رۆيم.

﴿ پیتتهك بەرايى: ۵﴾ «لە» (رۆك: /) لە كوردسانەو رۆيم.

﴿ پیتتهك ترنگ: ۶﴾ «تر، ترين» (رۆك: /) گەوردتر، دريژتر، گەوردترين. «تر» بۇ يەك ترنگە (رۆك: /) ئەم كەسە لەو كەسە خاسترە. «ترين» ترنگىكى لە ھەرچە ترنگە زىاترە، (رۆك: /) ئەم كەسە خاستەرين كەسگەلە. پیتتهك ترنگ ئەمىرئىتە دوای نشاندارەو.

﴿ پیتتهك بووچكى: ۷﴾ «كە، چە، ل، ل، كە، لە، لانه» (رۆك: /) چورتك، نىمچە، سەقل، خرتسۆل، وردكە، مەشكۆلە، رىژلانە.

﴿ پیتتهك جىيايى: ۸﴾ «مەگەر، بىجگە، بەجگە» (رۆك: /) شاگردەكان گشتيان هاتن مەگەر ئەحمەد، بىجگە لە ئەحمەد، بەجگە ئەحمەد.

﴿ پیتتهك چەمك: ۹﴾ «يانى» (رۆك: /) بوتە يانى بىنچك، گۆزەلە يانى ئاوخوهرى.

﴿ پیتتهك ئارەزوو: ۱۰﴾ «كاشك، كاشكاي» (رۆك: /) كاشك بىخوئەنایى، كاشكاي جوانیەكەم باتاي داوۋە.

﴿ پیتتهك گەل: ۱۱﴾ «گەل، ان، كان» (رۆك: /) بىياگەل، رۆزان، بىياكان. «كان» پیتتهك ئەشناسە

۱- پیتتهك پرسا: حرف استفهام.

۲- پیتتهك دووگومانى: حرف تردید.

۳- پیتتهك چەلتە: حرف استدراك.

۴- پیتتهك دوایی: حرف غایت.

۵- پیتتهك بەرايى: حرف ابتدا.

۶- پیتتهك ترنگ: حرف تفضیل.

۷- پیتتهك بووچكى: حرف تصغیر.

۸- پیتتهك جىيايى: حرف استئنا.

۹- پیتتهك چەمك: حرف تفسير.

۱۰- پیتتهك ئارەزوو: حرف ترجیح.

۱۱- پیتتهك گەل: حرف جمع.

لەتەك پیتەك گەلا.

- پیتەك هاوچەشنی^۱: «وەك، وەسە، چمان، ئاسا، ویتسە، انە»/كروهك: وەك مەسنگ، وەسە رۆجیار، چمان مانگە، خوەی ئاسایی، ویتەیی گەلاوێژ، پیاگانە، ژنانە.
- پیتەك بەرەوژوور^۲: «هەل»/كروهك: هەلئسان، هەلپەڕین.
- پیتەك بەرەوخواز^۳: «دا»/كروهك: دانیشتن، داپەڕین.
- پیتەك فەرمان^۴: «ب»/كروهك: بڕۆك، بیتر!، بستیته!
- پیتەك قەدەخە^۵: «مە»/كروهك: مەرۆك، مەیرا، مەستیته!
- پیتەك نەبوون^۶: «نە، نا»/كروهك: نەبوخت، نائەهل. نەرووی، نارووی.
- پیتەك بوون^۷: «س، ه»/كروهك: فرەس، خاسە.
- پیتەك واوێژ^۸: «ئەری، بەلئی»/كروهك: ئەرەری؟ ئەری. ئەخویتی؟ بەلئی.
- پیتەك هێشتن^۹: «با»/كروهك: با بیژی! (یانئ: بلا بیژی!)
- پیتەك دووبارە^{۱۰}: «و، وە»/كروهك: هاتەو، هاتەو.
- پیتەك فرەیی^{۱۱}: «سان»/كروهك: دارسان، كینفسان، كوردسان.
- پیتەك جینگە^{۱۲}: «گە، گا، دان»/كروهك: بەنگە، جەنگا، قەلەمجان.
- پیتەك قار^{۱۳}: «ئەیی، ئەھا، ئەهای»/كروهك: ئەیی خرا، ئەھا پروانە، ئەهای باخەوان!
- پیتەك بیداری^{۱۴}: «ھا، ئەھا، هەلا»/كروهك: ھا ماره‌كە، ئەھا ماره‌كە، هەلا سوار بن!
- پیتەك دارایی^{۱۵}: «ن، ناك، نۆك، اوی، ون، مەن، دار»/كروهك: چلكن، گۆشتن، خەمناك،

۱- پیتەك هاوچەشنی: حرف تشبیه.

۲- پیتەك بەرەوژوور: حرف صعود.

۳- پیتەك بەرەوخواز: حرف نزول.

۴- پیتەك فەرمان: حرف امر.

۵- پیتەك قەدەخە: حرف نهي.

۶- پیتەك نەبوون: حرف نفی.

۷- پیتەك بوون: حرف ثبوت.

۸- پیتەك واوێژ: حرف جواب.

۹- پیتەك هێشتن: حرف احوال.

۱۰- پیتەك دووبارە: حرف تکرار.

۱۱- پیتەك فرەیی: حرف كثرت.

۱۲- پیتەك جینگە: حرف ظرفیت.

۱۳- پیتەك قار: حرف ندا.

۱۴- پیتەك بیداری: حرف تملیز.

۱۵- پیتەك دارایی: علامت صاحبیت.

ترسنۆك، خۇشماوى، قىينەون، دەولەتمەن، گەندار. يانئى: داراي چلك، داراي گوشت و داراي خەم... تا
پىردى.^۱

«پىتەك واژەبەس؟» («ب، ھ، بۆ، بە، لە، لى، چون، چونكە، ھەرچەن، ئەگەرچە» ئەمانە
پىتەك گەلەتەن واژەگەل ئەوئەسن بە يەكەو، بەمچۆرە: بىگرە!، چومە بازار، چوموم بىق بازار، بە من
چە؟، لە من بىگرە، لى نايى، لى ئەچى، چون تەمەللە، چونكە شىكياگە، ھەرچەنى كىرد، ھەرچەنم
كوتشا. نەگەرچە وا نىيە.



«۵»:

- ❖ گايى نشانەى خىدەس (اضافە)، وەك: مېرەدى، كورەزاگ، كەوەرار، باخەوان...
- ❖ وە گايى نشانەى نشانى (وصف)، وەك: نەپەدەتو، چورەپياگ، سەوزە، زلە، رەشتالە...
- ❖ وە گايى نشانەى كورتىيە (ترخيم)، وەك: مېرە. كە لە بەرا «مېرەئەحمەد» بووگە.
- ❖ وە گايى نشانەى شناسياگىيە (عهد)، وەك: ياروئى زلە.



«۶»:

- ▲ گايى نشانەى بۆنەويە (خطاب)، وەك: كورەكە بروانە!، براكە پروين!...
- ▲ وە گايى نشانەى شناسياگىيە (عهد)، [وەك: كورەكە، پياكە، ژنەكە]....

۱- «وان» علامت تصدى است، [مثل: باخەوان، ناسياران. «وان» نیشانەى لە نەسنۆگرنە، وەك: باخەوان، ناسياران]

۲- [پىتەك واژەبەس: حرف ربط]

گورگه گهل

بیانی نووکه گهلن که به به کنترین نه گورگینه وه

ا ← ع، ه، و، ی، ح	ل ← ل، ش، ر
ب ← و، ف، م	م ← و، ن، ب
پ ← ف، و	ن ← د، م
ت ← ط، چ، ز، ش، د، ژ	و ← ب، ا، خ، م، ع، ف، ی، پ
ث ← س	ه ← ح، س، ا، و، گه، غ، ذ
ج ← ژ، د	ی ← ع، ا، و
چ ← ت، ش	له تاتیا:
ح ← ه، خ، غ، ا	پ ← ف (به آینه: فر فرینج)
خ ← و، ا، ح، ع، غ، ق	چ ← ج، ش
د ← و، ذ، ز، ج، ن، ت	ژ ← ز، ج
ذ ← د، گه، ه، و	ت ← ت
ر ← ل، ل، س	ح ← ح
ز ← د، ژ، س، ش، ت	س ← ص (سهرد: ستردا)
ژ ← ج، ز، ش، ت	گ ← ج (گورگان: چرجان)
س ← ص، ه، ش، ر، ز	ه ← ج
ش ← ز، ژ، ت، ل، چ	
ص ← س	
ض ← ز، س	
ط ← ت	
ظ ← ز	
ع ← خ، ح، ی، و، ا	
غ ← خ، ه، ق، ک	
ف ← ب، پ، و	
ق ← غ، خ	
ک ← غ	
گ ← ه، ذ، و	
ل ← ل، ر	



- ❖ «ئ» ❖ ناو شه رمه ساری دهر دا.
- ❖ ناردی بیخ دۆك گردهو ناویتهو.
- ❖ ناو له سه رچاو كهوه لیله.
- ❖ ناردی پویگه، سو سی ماگه.
- ❖ ناو چاوی سنیاگه.
- ❖ ناسمان له بهر چامهو [چاومهو] تاریك بوو.
- ❖ ناو له دنگا نه كویتی.
- ❖ ناسمان و ریسمانه.
- ❖ ناو له سه ر من بگرد، چ یهك گهز چ سه د گهز.
- ❖ ناسن سه رد نه كویتی.
- ❖ ناوی بروی بو رۆخانه، خویش بیخوا نهك بیگانه.
- ❖ ناسیاو فره هار، وردیج نه هاری، دوستیج نه هاری.
- ❖ ناوی به ستگه سه ژیری.
- ❖ ناسیاو كار خوهی شه كا، چه قچه قه سه ر خوهی تیترته نیش.
- ❖ ناوی خراو رژیاگه.
- ❖ ناسیاو گرمه ی تی، ناردی دیار نیه.
- ❖ ناویك چوو به جۆگه یكا هه ر نه شی بروی.
- ❖ ناشتی كۆك و مشكه.
- ❖ ناوی له چاوی سه نگه.
- ❖ ناشتی كۆك و مشك، پرسه ی به قاله.
- ❖ ناوی ها به بیلهو.
- ❖ ناوشتاوه لووله ی نه كاژیک نه كه سن، بارمته نیانیان سه ساوه.
- ❖ ناوی ها به جۆگه وه.
- ❖ ناویری مانیاگ نه گسری.
- ❖ ناویری نه گه ییاگ نه وه خشی.
- ❖ ناویری نه گه ییاگ فره س.
- ❖ ناویری نه گه رنه به رده مه یه و. (حال احتضار.)
- ❖ ناویری نه گه رنه سووری، له من دووری.
- ❖ (كاتی گیان ده رچوون.)
- ❖ ناو نه زایته ده می.
- ❖ ناو نه كاته بیژنگ.
- ❖ ناو نه كاته سه وه ته.
- ❖ ناو نه كاته سه وه ته.
- ❖ ناو بی له عاوی خوار دگه.
- ❖ ناو نه سپی به چل ساله گی تسالیم به درگی، سو مه یان قیامت به كار نه خوا.
- ❖ ناو رزیا، گردهو ناویتهو.
- ❖ ناو ژیری كاس.

❖ نەگەر دەسى بىرۆي لى پىشتەو پىساگ سەر نەورې.

❖ نەگەر كاويىسى بىكردايى، گۆشتى بۆ خواردن نەشيا.

❖ نەگەر گورگ نەويت، سەگگەل نەنخوئەن.

❖ نەگەر گۆشت گرانە، نەخواردنى ھەرزانە.

❖ نەگەر گ مەلى مېوئەخوئە بوايى، مېوئە بە دارەو نەتەما.

❖ نەگەر لى جافان يەكى بېيى، ھەق بەرودوا لى گشت نەسپى.

❖ نەلفەدەيلە نەخوئى.

❖ نەم دەسەكەي لى دەسەكەي چەك نەگەر، (ما تَبَلُّ أَحَدِي يَذِيهِ الْآخِرِي.)

❖ نەمىرۆژ و سۆزى نەكا.

❖ نەمسەر كرى و نەو سەر كرى، پىسەر كرى و پىنەكرى.

❖ نەم كاسە بى ژىركاسە نىە.

❖ نەم مردگە بەم شىوئە نەزى.

❖ نەنسان قەبرى ھا بە خوئەو.

❖ نەنسان لى سەريوان گەورەدا خول بىكا بە سەرا.

❖ نەو خورما تى خواردكتە، مەن بە قىلىنچەكەي بازىم كردگە.

❖ نەو كەسە گيان نەدا، گيانىچ نەسپى.

❖ نەو گولەزەوينە پاك بىت خوەمى تىسا دانىشم.

❖ نەونە بارىك بووگە، بە كونساي دەزىيا نەپروئىت.

❖ نەونە بى و بچى، قەدىت نەچى.

❖ نەونە بچۆرە باوان، بەرى بە ژىرت بىباوان.

❖ نەونە بە شۆن دزا بىرۆ، لىتەھەنەگەر بىتەو.

❖ نەونە تىزەھۇشە بە چار راز دۆس و دوزەمن نەزانى.

❖ نەونە چار بىنى بە يە كا ھەلئەقولى.

❖ نەونە گەرياگە درياگە.

❖ نەوئە خەتەنەسوربان بوو، زەساوئەن ھا لى دواوئە.

❖ نەوئە كارپازى بوو، نەمە بەرانبازىيە.

❖ نەوئە لى كاسەدا بى، بە كەوچك دەرتى.

❖ نەوئەيا بەخت ھاوردوى بۆي، بە نەزانكارىك داينىيا.

❖ نەوئەيا خاوەنمال نەزىانى، نەگەر دز بىزانى ھىچىك نايلى.

«ب»

❖ با بى شەن نەكا، باسان بى ناسىياو نەگەرنى.

❖ باخەوان لى وەخت ھەنگوورا گوئىچەكەي نازنەوى.

❖ بار لى باج نانالى.

❖ بارە شارى تىتەو.

❖ بارىكان نەرىسى.

❖ بازگولى بە جەمال شىرو.

❖ باجان پاك نەكا.

❖ باوان شىوياگ سەر لى كار خوەي دەرناكا.

- ❖ باویشکی بۆ ئەدا.
- ❖ بەچکەگەدا مەخەرە تەما، بە چلێ کەما
تێتە سەما.
- ❖ بەدبەختی کالافە ئەکا.
- ❖ بەدژتێن لە بەد بەدترە = بەد لە بەدتر
خاسترە.
- ❖ بێدە لە ئاو، مەدە لە پردی نامەرد.
- ❖ برا لە پشت برا بێ، بەلا مەگەر لەلای خوا
بێ.
- ❖ برایسەمان برایی، کیسەمان جیایی.
- ❖ برج زەهرمار ناوتتە دلدار.
- ❖ بەرچاوتەنگی رسوایی تێری.
- ❖ بەرچاوتێر ناوڕوومەنە.
- ❖ بەرزبەرین مەل پیاگ ئەشکنی.
- ❖ برسێتێ رهگ هاری ها پیهو.
- ❖ بەر لە کاریز ناوی گەرەکە.
- ❖ بەر لە لای تەنکیه و ئەدرگی.
- ❖ بەرودوای قەسە خوەی نازانی.
- ❖ بزانه زانست لە کوێ هیلانەیی بەستگە.
- ❖ بزەن بە پای خوەی ئەکێشگیتتە دار، پەزیج
بە پای خوەی.
- ❖ بزەن گەرۆل لە سەرچاوەرە ئاو ئەخوا.
- ❖ بزەن لە حیزیا نەئەچوووە رینگەدا، ئەیانکرده
حەچەیی ران.
- ❖ بزەنقوت لە من چوو، سەرینیی بە هەزارو.
- ❖ بەزە بەر خویتتە شەوی بە سەردا بیئت!
- ❖ بەزە بەو رۆژە رەحم ناشکرا ئەوی!
- ❖ بشپۆهە لە دەمییا خێزائو ئەکا.
- ❖ بکوژی قەساو، بۆی قەساو.
- ❖ بەلا لە بۆگەن ئەوێتتەو.
- ❖ بێهەجۆی شیللیاگە.
- ❖ بەنی شلەو بووگە.
- ❖ بەر با ئەژیم لە تەرەف تۆهەو بێ.
- ❖ بۆ دەسماڵی قەیسەرییک ناگر ئەدا.
- ❖ بووگە بە ماکەرەکەیی قولیان.
- ❖ بووگەسە ئارد بیخ درک.
- ❖ بووگەسە سووکەیی بەر قەفەز.
- ❖ بووگەسە کەر گووشل خواردگ.
- ❖ بووگەسە کەر نساو جۆگە، لە هەرتک لا
ئەخوا.
- ❖ بووگەسە مووی نوک لووت.
- ❖ بۆی بشپۆهە لە دەمی رۆژی رینگە ئەروی.
- ❖ بە ئەنازەیی بەر خوەت پا داکیشە.
- ❖ بە بال یەکی تر ئەپەری.
- ❖ بە بگەر ئەگەیشنگ شوان ئەکەنی.
- ❖ بە بۆنی گوئی گەفەو هەزاران گول مسرۆر
ئاو ئەخوا.
- ❖ بە بوەو ئەروی.
- ❖ بە پف کاسەگەری دوروس ئەوی.
- ❖ بە پفی دانەگرسێ و بە نفی ئەکوژیتتەو.
- ❖ بە تاقەگوئی بەهار نایت.
- ❖ بە تەنیا دەسی چەپ ناکوتگیتت.
- ❖ بە جاریا نەچووگە.
- ❖ بە چاو خەفتگ، بە دل وریا.
- ❖ بە چاو گەرەکیه.
- ❖ بە چاو گەرەکیه دلگەل کونا بکا بزانی

- ❖ چەى ھاتىيا.
- ❖ بى سىرنا ھەلئەپەرى.
- ❖ بە ھەفت ئاۋ شوۋياگەسەو.
- ❖ بېشكەى من سەمەرەى جوانگىيە.
- ❖ بە ھەفت تەوەر مىلى ئاورگىتەو.
- ❖ بى ئا ئەيژەن، ئىسە ئايچ ھا بە دەسيەو.
- ❖ بە ھەفت قەلەم خوەى ئاراپىشت كردگە.
- ❖ بە دزى ئىزرائىلەو ئەگەرى.
- ❖ بە دەس خوەى ئاگرى بەرداگەسە گىيان خوەى.
- ❖ بە دەس مەردم مار ئەگەرى.
- ❖ پە ھەپا بە يەكەو نەروژن.
- ❖ پاجكە بەدى بە ناكەس، ھەوەس رانىيچ ئەكا.
- ❖ بە دەس دوو كالكە ھەلئانگىرگى.
- ❖ بە دەم و بە دەس تى ۋەشياگە.
- ❖ بە زوان پىياگ ئەگەرى.
- ❖ بە زوان خوەش مار لە كونا دەرئى.
- ❖ بە زوان شىر ئەكاتە رىوى.
- ❖ بە سەر ئاۋ ھەمامەو ئاشنابى ئەگەرى.
- ❖ بە سەر ۋخت گىشت كەسىكەو ئەروى.
- ❖ بە سەرى گوشادە.
- ❖ بە شەو جەردە، بە روژ مەردە.
- ❖ بە كارە كەر بىژى: «خانم!» ھەرچى كاسە و كەوچكە ئەشكىنى.
- ❖ بە كاسەيك ئەيكەن، بە كەوچكى ئەيخودن.
- ❖ بە گورىس تۆ كەفتگەسە چال.
- ❖ بە لەوز قەلەم قسە ئەكا.
- ❖ بە مېزەى كتك باران ناۋارى.
- ❖ بە نەوگ مەردوم سەر ئەوۋى.
- ❖ بە ھەر چاۋى تۆ من ئەويىنى، ھەر بەو چاۋە منىچ تۆ ئەويىم.
- ❖ بى بگار لە ئاۋ ئەدا.
- ❖ بى دەس شكائىن نگىن ئەشكىنى.
- ❖ پاش باران كەپەئك؟
- ❖ پا لە بەر خوەى دەرئى ناكە.
- ❖ پا لە ژئىرى دەرچوگە.
- ❖ پا ئال پەرت ئەكا.
- ❖ پەرشنگى لى ئەويتەو.
- ❖ پەزارە بېدەنگى كردگە.
- ❖ پىشت ھەفت كىف رەش بى.
- ❖ پىشت دەس خوەى برد بە دەما.
- ❖ پەشىمانى ئەگەر شاخى بساۋى، سەدگەز شاخى بو.
- ❖ پەشىمانى گورگ مەرگە.
- ❖ پەشىمانى نەوتن لە پەشىمانى وتەن خاسترە.
- ❖ پە لە بوۋلەمەر ئەكا. (يَضْرِبُ فِي حديدِ بادر).
- ❖ پەلەپىتاك ئەوەشنى. (كنايە مى زئسد).
- ❖ پۆسكەنە قسە ئەكا. (صراحت لھجە دارد).

/(تائە ئەدا.)/

[پیتچوپه نا له قسه کردنیا نیه.]

❖ تا ریوی قهوالسهی خودهی خون، پیسیان
کهن.

❖ پۆسی دهواخی نایی.

❖ تا توّم نهوهشنی، خهرمان ههلتاگری.

❖ پۆسی کهن. (سد بییش گفت.) [قسههی

❖ تا ژیر بیری کردهو، شیت له ناو پهریهو.

خرابی پی وت.]

❖ تاس بشکی نهک بزگی.

❖ پوول به پهرو نهکا.

❖ تا کوّسی نهپرسی کهننی پرهو ناویتهو.

❖ پوول چهرمگ بو روژ رهش خاسه.

❖ تال و سۆل دنیای فره چهشتگه.

❖ پوول مهردم کیسه نهذری.

❖ تسا مالخاون دزی گسرت، دز مالخاوانی

❖ پیاده نهزانی سوار تهنگی بهریوگه.

گرت.

❖ پیاز نهوډالآن خواردنی ههس و بردنی نیه.

❖ تا مال و یساری، مزگت جهرامه.

❖ پیانگ وهختی ماتل بی، قوم دور و قهرز

❖ تاغی قوچاخ له وهخت راوا گووی تی.

کونه نهکاته یاد.

❖ تا نهیچهشی نازانی.

❖ پهیههنی خاس کریاگه.

❖ تاوانکار ها به لای یاردهو، بیتاوان سهری

❖ پیر له پیری نیه له سهرگوزدشتهیه.

ها به دارهو.

❖ پیری و سهده عیب، پیسخه نهیان-

❖ تایی گان نهکا، دۆلوی نهیژیژی.

وتگه.

❖ ترپه نهوهرداسیهوه چه؟ هه مزه به

❖ پیس بیشرمی کیشاگه به رووی خودیا.

ههواسیهوه چه؟

❖ پیس سهگ به دهواخی پاکه ناوی.

❖ تورمه ههرچهن کونه بسی، به پاتاوه

❖ پیس قورواق به دهواخی ناوی.

ناکرگی.

❖ پیشهی خودی شکانگه.

❖ تهری و ههسی چیشت مشتیکه.

❖ پیشهی رهش نهکردگه. (یعنی جوان

❖ تف بهرهوژور تیتتهوه ناوچاو خودی.

است.) [واته گهغه.]

❖ تهقههی سههری تی. (غی فهمد.)

❖ پهپانهی تهوار پر یوگه.

[تیناگات.]

❖ تهنور تا گهرمه نان نهډا.

«تا»

❖ توانایی نهونهسه له چاوترووکانیکا شاری

❖ تا نهیژی: «هاله»، ههنگور پی تهگهی.

بشینی [بشپونی] و نارامی بکا.

❖ تا پیریك نهمری، ههزار ههزار جوان

❖ تهواو نهنامی نهکهنی.

نهمری.

❖ تهواو نهنامی ههراکام به جیا نهیژی: من

- ❖ خاسم.
- ❖ تۆپىن كەر زەماوون سەگە.
- ❖ جۆگەلە دەريا لىتل ناکا.
- ❖ تۆشەي ئاۋە.
- ❖ جۈۈجەلە ئەكوژى و ھېلىكە ھەلتىرى.
- ❖ تۆشەي مەردم برسېھتى ناشكىتى.
- ❖ جىگەي شاپازان كۆركۆرە وازان.
- ❖ توول بە تەرى نەچەمىتەو ئىتەر ناچەمىتەو.
- ❖ جىگەي سازە گەرم كەردگە، بەم زوۋ[ە]
- ❖ تۆلە ھەمدەئاشەوانى چاكتەر نازانى.
- ❖ ھەلئناكەنى.
- ❖ تۆم كەرد بە جۆلا مەكوم بەزى؟
- ❖ جىگەي گەرم نەكەرد، لىتا رۇي.
- ❖ تۆم كۆنە لە دلپا ۋەشياگە.
- ❖ «چ»
- ❖ تۆ ھەنگاۋى روو بە مەن بى، تسا مەن دە
- ❖ چارەي بېتچارە تامل و سەورە.
- ❖ ھەنگاۋ روو بە تۆ بېم.
- ❖ چارەي نەخوەر بخوەرە.
- ❖ تىخى ئىسە ئەونە ناۋرى.
- ❖ چاۋىرسى ناۋروۋى نىە.
- ❖ تىر نەخاۋ كەۋان ئەشارىتەو.
- ❖ چاۋتىر ناۋروۋدارە.
- ❖ تىر لە تركەشيا نەماگە.
- ❖ چاۋ جن دەرتىرى. (ھەرزە است.)
- ❖ تىر لە كەۋان دەرچوۋ ناگەرپتەو.
- ❖ «(ھەرزەبە.)»
- ❖ تىر ناگاي لە برسى نىە.
- ❖ چاۋ مسار دەرتىرى. (تېرانداز است.)
- ❖ تىرپك و دوو نىشانە.
- ❖ «(تېرھاۋىزى باشە.)»
- ❖ چاۋى چەرمسنگ بوۋگە. (ھىلاك شىدە.)
- ❖ «چ»
- ❖ «چاۋچوۋە»
- ❖ جەرگى بىرياگە.
- ❖ جەرخى لە چەمەر گەران.
- ❖ جەرگى سووتياگە.
- ❖ چەقۇ دورس ئەكا و دەسەي لىئاخا.
- ❖ جەرگى بۆ ھىچ كارى نىە.
- ❖ چەلئەتەۋەشپىن رەھەنەي عامە.
- ❖ جەنگ لەسەر تەنگى سجانە.
- ❖ چما ئەيىزى بۆ ناگر ھاتگە.
- ❖ جەنگ لەسەر كەمى سفەرس.
- ❖ چمان ئەيىزى گوپز ئەكاتە ھەوانە.
- ❖ جەنگ لە كۆنەقېنەۋ ھەلئەسى.
- ❖ چەن مەردە ھەلاچە.
- ❖ جەنگ زەرگەرانەس.
- ❖ چەن سالە بە دەور ئەم كارا گىچكە ئەكا.
- ❖ چەن سالە گەداس، شەۋ جمعە نازانى.
- ❖ چەن سالە گەداس، شەۋ جمعە نازانى.

❖ چنگ له دل نادا.

❖ چوكله شكین خودی شه شكینی.

❖ چپو هه لگره، سگك دز دپاره.

❖ خوا نه پۆنی به زه خمیا.

❖ خوا بار نه نی، باری گرانه.

❖ خوا پا به مار نادا.

❖ خوا دهره نه دا، دهرمانیچ نه دا.

❖ خوا سرما به قهه بهرگ نه دا.

❖ خه و ناشویاشو به خه وه ره و برون له سهر

دهرته چی.

❖ خوا غهزه شه گری له مرۆچه بالی پی

نه دا.

❖ خوا غهزه و بگری له بز نه چی نان شوان

نه خوا.

❖ خه و ته مه كوژه جهفته.

❖ خه وه تاو لهج بان دهوامی نیه.

❖ خه وشه ناگر خه وشه دوو، برا خاسه نه وهك

شوو.

❖ خه و ریشی نیه به كوژه شه كه نی.

❖ خه و گوم كردگه هه له نه پوی.

❖ خه و لی سنیاگه.

❖ خوین پر چاوگه لی بووگه.

❖ خوین تو له خوین من رهنگینتر نیه.

❖ خوین رژیاگه سه ده مورچاری. (خجالت

می كشد.) / (تهریق نه بیته وه.)

❖ خه و نه كا خوا بو بیكا.

❖ خوین له سه ده نیا نه ماگه. (ترسیده.)

/(ترساره.)

❖ خوینی با بردی. (خونش هدر رفت.)

/(خوینی به فیرو چوو.)

❖ خیر بو خویش نهك بو ده وریش.

«ح»

❖ حاشا لهو خوینه شه و به سهریا بی!

❖ حمزی شه كرد بمری و ته م قسه نه ژنه وی.

❖ حمش شه گهر بیژن؛ هیلکه می كرد. كردگیه؟

❖ حهق بز كۆك به سهر شاخداره و نامینتی.

❖ حوكم حاكمه و مهرگ مفاجات.

❖ حه نجه ره له په نجه ره دهر نه چی خاسه.

❖ حه والهی سهر په خه چاله.

❖ حه یا له م ولاته باری كردگه.

❖ حه یا ها به چاوه و، چاوه نی حه یا كوا؟

«خ»

❖ خار له ریگه می دلپاكا نیه.

❖ خار نایته ریگه می دلپاك.

❖ خاوانان ده سسی هسه لگرت، دژسه بیوت:

ته یگه نیمه حهق چیگه.

❖ خه ره مه زگی وه سه خواردوی.

❖ خه له فروش هه وال من نه پرسی.

❖ خلیسکیان جیره می په له كاره.

❖ خه مه ره هسوش شه دوشی. (الْبَطْنَةُ تُسَافِرُ

الْفِطْنَةَ.)

❖ خنجهری تریان داگه له زه خمی.

❖ خنجهری لی بده می خوینی دهرنایی.

❖ خیزاودی قین له دهر وونیا گیج نه خوا.
❖ خهیلی کار گه وره پیاگ بوو چک شه نجامی
نه دا.

❖ «له»

❖ داخو درۆش نه کا.
❖ دار له بهرا پیشه یکه.
❖ دار له تمک توّمه، دیوار بژنوه!
❖ داری داگه به رۆح حاتمما.
❖ داگیه به گهنه می ده ماخیا.
❖ داگیه له حهفت نار قولی ته ر نهوگه.
❖ دالکه! تا تۆ مۆچیار می من کردی، سه د و
سی مه گزه وه گون خه ره تاله وه شه ردم!
❖ داماگی سه ر پیاو نه کاته درگای نامهردا.
❖ دانا به درکه، کهر به نه قیزه.
❖ داوا له سه ر تهنگی سجاغه.
❖ دایک دز رۆژی سین نه خوا، رۆژی سین
نه کوئی.
❖ ده به هین کورده و گۆران نه یکا.
❖ دهر د بئی سامان دوری دیداره.
❖ دهر د دل بۆ ژیر گل.
❖ دهرزی هه له خه ینا زهوی ناکه قی.
❖ درک نه کپلی، درک تینه ریگهت.
❖ درک ههنگور ناگری.
❖ درگای کهس مه ته قنده، تا درگات نه ره قثن.
❖ درۆ به دلغو ناچه سپی.
❖ درۆزن کهم هۆشه.

❖ درۆ هیچتا له دهم ددر نه هانگه لۆقه نه کا.
❖ دهریا به دهم سهگ چه په ان ناوی.
❖ دز نه ونه یه سه تمه که له وه رهش کا.
❖ دز مه یل دزی بئی، تاریکه شهو فرهس.
❖ دز ناشی له کا دان نه دا.

❖ دژمن هه یه دیه و که، شه نجما ته پ بده ره
سه ری.

❖ ده سباد به پیشواز گه دایه و نه روی.
❖ دهس بان دهس فرهس.
❖ ده سخه ت نا هه می لدی داگه به ده سیه و.
❖ دهس و دلی سه ر ده و بووگه.
❖ دهس خوهی برد به ده ما.
❖ دهس خوهی تا نیسه نه بردگه به ده ما.
❖ دهس دوانزه نیامی بریگه، شۆن چواره
مه عسووم نه گه ری.

❖ دهس خوهی نیه ماری پی نه گری.
❖ دهس کهس پشت کهس ناخۆرنی.
❖ دهسه [دهستت] به که و گیر ده بئی، چاوه
[چاوت] به هه زار و فه قیره ره بئی.
❖ دهسه چه وره که می گه ره کیه بساوی به سه ر
مه ردمما.

❖ ده سه زانی دانیه شتگه.
❖ ده سه سه رکردن دژمنی تی ری.
❖ ده سه سه ر و په نا به خوا.
❖ ده سیج نه وه شنئی و هاواریج نه کا.
❖ ده سی حاکم بیوری خوی نی نیه.
❖ ده سی له دنیا داشتگه.
❖ دل به درۆ ناسروئی.

❖ دنیا همر میزه. (دنیا آشفته است.)

❖ [دو دنیا شیواوه.]

❖ دنیا کلاوکلاوه.

❖ دواى باران که په نك؟ (پس از مردن

نوشدارو؟) [دژه ژار پاش مردن؟]

❖ دواى نسسه و دی حهریف فه نیازه،

بی دسومشتاق چوو به ناوقه دنیا.

❖ دوو بزنی بوی، یه کیکی نه کاته یه دک.

❖ دژ تا نه یزه نی کهره ناډا.

❖ دوور برژ، دوورس بیژو.

❖ دووریینی دوا نه کا.

❖ دووریینی دوا په شیمانی نیه به شو نیه وه.

❖ دووروو و دووزوان سه ری ها به خوینته و.

❖ دووروو بی تاو رووه.

❖ دژس و دژمنه خوهی ناناسی.

❖ دژس و دژمنه له یهک جیا نه نه کریاوه.

❖ [طلوع صبح.] [سهره تاي به یانی.]

❖ دووکس له پشت بیژنگو نه روائن به یه کا،

هه رچلونی بی شو نه م نه وینی، نه میچ نه و

نه وینی.

❖ دووکال له تهوق سه ری به رزه و بوو.

❖ دژله ی پر راسی صالنه.

❖ دژم بیت و کلاش بو خوهی بکا.

❖ دوو نه فخر بچنه لای قازی، یه کیکی تیتته و

به رازی.

❖ ده بده به ههشت، ههشت بگره له مهشت.

❖ دیان ئیشان چاره ی کیشان.

❖ دیانی ئیژه و کردگه بو خواردن مال مهردم.

❖ دل به دل ریگه ی ههس.

❖ دل سفره نیه، ئینسان بو گشت که سیکی

بکاته وه.

❖ دل کوچک نیه، له گول نازگتره.

❖ دل کهسهس ریئش مه کهسه، ریشت کرد

بی تهنیش مه وه.

❖ دل له په ری گول نازگتره.

❖ دل له دل ناگاهه.

❖ دلئی پره له زووخواو.

❖ دلئی تئی به یه کا.

❖ دلئی سووتیاگه.

❖ دلئی شکیاگه.

❖ دلئی نه، هه زار دل هه سپه نی نه وی.

❖ دلئی وشکه سال هه سپه ن دیداره.

❖ ده ماخی پرویاگه.

❖ ده ماخی سازه.

❖ ده ماخی سووتیاگه.

❖ ده موچاری له تەك رژیارا شهر نه کا.

❖ ده م و ده سی یهک ناگری.

❖ ده می بوو به تاق چرادان.

❖ ده می بوو به ته له ی ته قیاگ.

❖ ده می سپه له خوین. (عزادار است.)

❖ [نازیه باره.]

❖ ده می چووگه به ناو کولاتگا.

❖ ده می سووتیاگه.

❖ ده نگ دهول له دوور خوه شه.

❖ دنیا بئی قووله. (فضا غیر منتهای است.)

❖ [گه ردیون نه پیری دیار نیه.]

❖ دیدهی بینگانه چ خاس دیاره!

❖ دیزهی دهروونی جوش نه کا.

❖ ریگهی درۆ نهزیکه.

❖ ریله خۆی تهواو پزیاگه.

❖ ریوی پیچ لی شه دا.

❖ ریوی نه نه چوو به کونادا، هسه زگیکی

بهستوو به خوهیهو.

﴿ج﴾

❖ راسی ره جهتی لی تهواری.

❖ راسی ره فنی، چدفتی کهفتی.

❖ رهتی بلاوه.

❖ رژدی رسوایی ها به شویتنهو.

❖ رهش ههر ره شه.

❖ رهگ خهوی ها له دهسیا.

❖ رهنج سهردهغیامی گهغجه.

❖ رهنگی یوو به بهفر یه کشهوه.

❖ رهنگزهردی کیشان، مایه یی دهسه لاتیه.

❖ رژژ پاک بۆ نه مه ل شه وه زهنگه.

❖ روو له نامهرد خستن له مردن سه ختیره.

❖ رژژ / رژژله / له بهر دایک هه لئه گری.

❖ رژژله له بهر مه ملک دایک هه لئه گری.

❖ رژژن رژژیاگ ته کاته خهیر باوکی.

❖ رژژن فره بی، پایچی پی تهناون.

❖ رژژن قازیان لی داگه. (خوشحال است.)

﴿خوشحاله﴾

❖ رووی قه لخانی تی کردگه. (آمادهی جنگ

است.) ﴿نامادهی شهره﴾

❖ ریش سوو به ریشهو نه شنی شانهی بۆ

هه لگری.

❖ ریشهی بهستگه، به سووسه بسا

هه لئاکنگی.

﴿ز﴾

❖ زه بوونگری شیوهی نامهردیه.

❖ زه خم شه وه شنی و تیماریچی ته کا.

❖ زه خم گولله زه خم گوللهس، له

ههر که سیکه و بیت.

❖ زک تۆشه هه لئاگری.

❖ زکی تیز له هزار زک برسی خاستره.

❖ زه مسان شهوی، پیران تهوی.

❖ زه مان / زه ماوهن / سه گ و گورگ شیوهن

شوانه.

❖ زوانباز قسهی له دلا جینگه ناگری.

❖ زوانی له تهک سهریا بازی ته کا.

❖ زوانسم بساز و سهرم

سلامسه ته. ﴿انَّ الْبَلَاءَ مُؤَكَّدٌ

بِالْمَنْطِقِ﴾

❖ زهوی ناسمانه و ناسمان بی تانه.

❖ زۆر بوئی، قهواله بهتاله.

❖ زیج له ناسمان نه وهسی.

❖ زیزایی کیشاگه سهو.

❖ زیره بۆ کرمان نهوا.

- ❖ ﴿٧﴾ سِرنا بدهيته دهس ناشيهو پف به سه ره
 گه وره كه يا نه كا .
- ❖ ﴿٨﴾ زير به نه زوان، زير ديزه ناگر .
- ❖ ﴿٩﴾ سِرنا به نونگه لي نادرگي .
- ❖ ﴿١٠﴾ سه رومالم له تو دريخ نيه، بزئم له چوارده
 شاي كه متر نيه .
- ❖ ﴿١١﴾ سه ره سه رنيان شيت پياگ باقيدار نه كا .
- ❖ ﴿١٢﴾ سه رى بو گ كاري نه خوري .
- ❖ ﴿١٣﴾ سه ري له زك دايك دهره سات، ناچيته و
 چينگه .
- ❖ ﴿١٤﴾ سه گ برسي نه كه فيته شو ن پياگ .
- ❖ ﴿١٥﴾ سه گ پاسووتياگي بي ناگه ي .
- ❖ ﴿١٦﴾ سه گ تير راو ناكا .
- ❖ ﴿١٧﴾ سه گ خاوه ن خودي ناناسي .
- ❖ ﴿١٨﴾ سه گ ده سسي نه شكسي جوو چكسي
 هه لته وه سن .
- ❖ ﴿١٩﴾ سه گ قاره و پاس قهره يان نه كا .
- ❖ ﴿٢٠﴾ سه گ له به ردرگاي خاونيا هاره .
- ❖ ﴿٢١﴾ سه گ له كوليره راناكا .
- ❖ ﴿٢٢﴾ سه گ هار دوو روژ عومريه .
- ❖ ﴿٢٣﴾ سلام كرده بي ته ما نيه .
- ❖ ﴿٢٤﴾ سم سم كه ره و چنگ چنگ ياسي، من له م
 كاروباره سه رم نه ماسي .
- ❖ ﴿٢٥﴾ سه نگاتي دهنه فهربي ها له ناو زكيا .
- ❖ ﴿٢٦﴾ سه واچي بووگه سه و نه وه جه ي نوساي نيه .
- ❖ ﴿٢٧﴾ سوار تا نه گلگي ناويته سوار .
- ❖ ﴿٢٨﴾ سه وزى پاك نه كا .
- ❖ ﴿٢٩﴾ سو كمه ژگ باريه هه وار ناچي .
- ❖ ﴿٣٠﴾ سه داي دهوله سِرنا له دووره و خوه شه .
- ❖ ﴿٣١﴾ ساونيان داگه له زير پاي .
- ❖ ﴿٣٢﴾ سه بلوتى به هبچ ناوي ناراوگي .
- ❖ ﴿٣٣﴾ سه جاقى ته نگه .
- ❖ ﴿٣٤﴾ سه بحرى به تاله و هووگه .
- ❖ ﴿٣٥﴾ سه ره نجام گا هه ر دوله .
- ❖ ﴿٣٦﴾ سه ربه سه ر بي ده رديسه ر .
- ❖ ﴿٣٧﴾ سه ر بي ده لاک نه تاشي .
- ❖ ﴿٣٨﴾ سه ر بي رزي ها له زير خاكا .
- ❖ ﴿٣٩﴾ سه ر بي كلاو نيه له دنياجا .
- ❖ ﴿٤٠﴾ سه رچاو كه ي عه قلى ليته .
- ❖ ﴿٤١﴾ سه رچوبي بده يته ده س سه گه و بو لاي
 دوله ناني نه كيشي .
- ❖ ﴿٤٢﴾ سه ر سه ساو نيه له كاري سا . (بي خبر جمله
 مسي كند) . / (سه بي ناگادار كردن سه وه هيرش
 ده كات) .
- ❖ ﴿٤٣﴾ سه ر خوه ش بي كلاو فره س .
- ❖ ﴿٤٤﴾ سه ر خوه ش قسه ي له ته كا ناكرگي .
- ❖ ﴿٤٥﴾ سه ر خوه ي نه شكانگه .
- ❖ ﴿٤٦﴾ سه ر در و بندر جاوگي كن .
- ❖ ﴿٤٧﴾ سه ر كلافه ي گوم كرده .
- ❖ ﴿٤٨﴾ سه ر كه نه فروشي . (تندخوبي مسي كند) .
 / (به دخوه) .
- ❖ ﴿٤٩﴾ سه ره گه رمي سه بي گاري سه وه له بيكساري
 خاستره .

- ❖ سەد قەل و بەردە.
- ❖ شەلم، کوێریم، ناپارێزم.
- ❖ سەری هاتگە.
- ❖ شمر بە جلەوڤار ناگرێ.
- ❖ سواری کێزکەر لە پیادەڕەوی خاسترە.
- ❖ سێ و دروی دل خوەی ئەکا.
- ❖ شۆال ناویتنە.
- ❖ سێر و پیاز بە یەكەو نایانکرگێ.
- ❖ شۆالچەپەل لە گ لای نخلە.
- ❖ سینه‌باز بۆی ئەڕوی.
- ❖ شۆال کەفتگەسە گەر قاپی.
- ❖ سێوهری دەس بکەفی پانی ئەکاتەو.
- ❖ شوان لە شوانی عاری نیبە، لە نانەوچنێن
- ❖ سێف سوور بۆ دەس کوڕ خان خاسە.
- ❖ عاریە.
- ❖ شەوان مەیلی بوی لە گون بەراننا پەنیر
- ❖ دوروس ئەکا.

«ش»

- ❖ شاتوشووت فرە ئەکا.
- ❖ شۆلەي گەورەي بە یەكجار دامرد.
- ❖ شاخەوشاخ ئەکا.
- ❖ شاپار ئەیدا.
- ❖ شارانگەشتە درۆی فرە ئەکا.
- ❖ شانازی ئەکا.
- ❖ شانەشان بە یەكەو ئەڕون.
- ❖ شانی خالی کردگە خەوەر ناپرسی.
- ❖ شایکەم بدەم بە شلاتە، دایکەم ئەیژی: ژن
- ❖ شایرێ بێرانی!
- ❖ شۆتورگاوپلەنگە.
- ❖ شۆشوی لی بیری.
- ❖ شەرەو مەفتە قازیج ئەبجوا.
- ❖ شەر لە شێف و ناشتی لە خەرمان.
- ❖ شەری بوی خەیر منی تیا بی.
- ❖ شەری رویگە و خەیری ماگە.
- ❖ شەریک دز و رەفیق قافلەس.
- ❖ شەلم شیرینی ئەکا.

«ع»

- ❖ عومر درێژ شەرمی لە کەس نیبە.

«ف»

- ❖ فکر نان بکە، خەریزە ئارە.
- ❖ فەنی! تۆ بەسەر شەرە سەگتەووە چی؟

❖ فۆتسه حماميه، هسر رۆژى ها به سهسر
كه سيكهو.

❖ «ق» ٣٧

❖ فازان گهر دوون ههر چهن ديسر تيته جوش،
ناخرى تيته جوش.

❖ فازان ميژدگه ل به چل سال تيته كون.

❖ فالو چهى كرد؟ تا قشقه چه بكا؟

❖ قاله قوولهى قسنگ داوه. (قَطَعَتْ جُهَيْزَةَ
قَوْلَ كُلِّ حُطَيْبٍ).

❖ فورنان نه دا به ته مووره.

❖ قورسى تا نه يشيونى كس گهر مهو ناكا.

❖ قهرز به قهرز دهس ئاردين نهوى.

❖ قسهى پالوودار نابار و تاله.

❖ قسهى خوله باس بلهى له ناو برد.

❖ قسهى دلسوز دل بياگ هه لته قرچنى.

❖ قسهى جه ساوى زوو سهوز نهوى.

❖ قسهى شهو وهك خهو كه متر تيته رۆژ.

❖ قسه كردنى وهسه مردگى تازو له قهور

دهرهاتوى.

❖ قسهى گه لووگير جو... ي نيه.

❖ قسه ناچوى و نه ياته دهرهو.

❖ قسهى وهسه سرب ناو كرياگ برژى به ناو

دلا.

❖ قسهى وهسه كوچسك و كوئو.

❖ قه ل به قه ل نه يژى؛ روور هشا!

❖ قه ل خانى لى هه لهو گهر انگه. (قَالَ لَهُ ظَهَرَ

الْمَجْنُ).

❖ قولف بو حه ل ل زاده لى نه درگى.

❖ قولف كه عه به كه چ ناوى.

❖ قنگر و ماس وهخت خوهى خوه شه.

❖ «ك» ٣٨

❖ كارد به پيشه گه پشتگه.

❖ كارد و كه فعهنى كردگه.

❖ كارى گرى تيكه فته گه.

❖ كاسه كهى به مل منا نه مشكنى.

❖ كاسه له ناش گهر متره.

❖ كاسه هاوسا به به كترين شه ده نه قهرز.

❖ كاشيك كه بيوانو بيشكنى ته قهى ناى.

❖ كا هين خوهت نيه، كادان هين خوهته.

❖ كاي كو نه نه كاته با.

❖ كتك بالى بو ايتى، مه ليچك له سهسر زه ويا

نه نه ما.

❖ كوتك چلپاوه.

❖ كتك ده مى نه نه گه بى سه دووگ، نه بيوت:

سو له.

❖ كتك ختكى شير نه دا.

❖ كوتك له به ده شته و هاتگه.

❖ كتك وتيان پسى: «گسووت بو دهرمان

نه شى»؛ كرده ژير خاكهو.

❖ كتبو بو ناخرى نه شى بگير گيتهو.

❖ كه چهل به قوربچه و شيرينه.

❖ كه چهل دهرمان كهر بسواى؛ دهرمان سهسر

١- دهنورد كه نه خوئيناوه. (ر - ر)

- خوهی نه کرد.
- ❖ کهس نایزی: خالو! کهرت به چهن؟
- ❖ کهچهل زهر شیرینه.
- ❖ کهرهبلیاس نهونه قسهی نه کرد زوانیان بری.
- ❖ کوچک نه دا به مل کوچکا.
- ❖ کهسی به مویژئی نه زانی، به کهویژئی نازانی.
- ❖ کوچک نه کولئی.
- ❖ کهسی پر مائی بور له رازیانه، به دلغیشه سرد.
- ❖ کوچک تا نه جوئی سه نگینه.
- ❖ کهسی ژئی بری، ژغوهیشکی له جیگه دا بوئی.
- ❖ کور نازا مائی بز چس؟، کور حیرییچ مائی بز چس؟
- ❖ کهر به کاروان چاخه و ناوی.
- ❖ کهر به په یغام ناو ناخوا.
- ❖ کهر تزییگ باری نیه.
- ❖ کهر دوریال، کویان سی قهران.
- ❖ کسه کسه پزیره شه؛ مه میان شه وی دوو شه و خوه شه.
- ❖ کهر گووشل خواردگه.
- ❖ کهر له قورارا نه گیت.
- ❖ کهر له کور بی نیسه و لووت و گوچی کهی نه کهن.
- ❖ کهر له کوی که فتگه، کوننه له کوی دریاگه!
- ❖ کهر مانیگ ته ماچار چوشه.
- ❖ کرم خوهی نه کورئی.
- ❖ کهر مردگ و خاوه نازازی.
- ❖ کرمکاره، نه زانی چه نه کا.
- ❖ کهر ناو جوگهس، له هرتکلا نه خوا.
- ❖ کهر ناو قوراره، په کی که فتگه.
- ❖ کهر که مه مره به هاره، چوز که ما دیاره.
- ❖ کهر یکم دا به کهری، سنان به بن دهسیه و دهری.
- ❖ کولتری بهش خوهی بری.
- ❖ کهر کوانسگ قه دری نیه.
- ❖ کهر له شیز برسی خوه به خهران ناوبردگه و کهس به کهس نیه، شینخه دیه.

نهوینی.

❖ کی دیکه یاران وشر به هۆله

❖ که له شیر ناوهخت بخویتی، سەری ئەورن.

❖ له دایک دەریزی بینیتە رۆله؟

❖ کلک خوهی نه کرۆزی. (له حیرسا.)

❖ کیشیاگه به سەر درکا.

❖ کلک خوهی برد به دەما. (له پەشیمانیا.)

❖ کینف به کینف ناگهیی، به لام بنیادهم به

❖ کلکی شەرع بیوپی خوینی نیه.

❖ بنیادهم نه گهیی.

❖ که له بهز هه له نه سی، سه گ نه نی شپته

❖ کینفیکه نه بری، کینفیکه تر هاته رینگهیی.

❖ جینگهیی.

❖ کی به کیه، شتخه دیه.

❖ که ما بز که نه که ئن، کهر بتوپی که ما بز

❖ کی نه که ئن؟

❖ «گ»

❖ کهم بخوه و مه چۆره سەر چه کیم.

❖ گال نه ری، گه ئم نه ری، جوه تسنه توچ

❖ که متار میردیکی چاکه، قوولی نه سمی

❖ نه ری؟

❖ دهنگ ناکا.

❖ گا و ئل نه کا و گویره که به خوی نه کا.

❖ کهم جیقلدانه.

❖ گا به ته نیا گیره ناکا.

❖ که بخوره به و دایه خوره به.

❖ که دا به گه دا، ره سمهت له خوا.

❖ که نیشکی دایک وه سپی بکا، نه شی خالۆ

❖ گه دا پالهران خواس

❖ بیخوازی.

❖ گوزهر پۆس دووکان سه راجه.

❖ کهو نه وه سه له بهرام بهر که وه بخویتی.

❖ گورگ پیر بوئ نه ویتته رشقه نه جار سه گ.

❖ کوتر له ده ماخی نه په ری.

❖ گورگ داو دیده ناکه فیتته رهت.

❖ کووزه له به نان سه کا. (از شدت گدایی.)

❖ گورگ له برسیا نه نه چوه رینگا، نه یانوت:

❖ [هینده ده سکورته.]

❖ خه مه ره ی کردگه.

❖ کۆسی که فنگه. (باوانی شیواگه)

❖ گورگ له رۆژ ته نگانسه دا پشت نه که نه

❖ کۆلنجی کردگه. (بوو شده.) [بۆر بووه.]

❖ بهک.

❖ کهو له بگارا نه گیرگی.

❖ گورگو میتش بو پیا نازا نیمه رۆزه.

❖ کویر تا شو رۆژه نه مرئ ته مادیار دوو چساو

❖ گورگه له پۆس میتشا.

❖ ساقه.

❖ گوشادبازی مایه ی پەشیمانیه.

❖ کویر سپی مشت که فنگه.

❖ گ شتی فه رزه، شادی و شیوهن قه رزه.

❖ کویر وتیان: «چەت گەرە که؟»، وتی: «دوو

❖ گول دنیای چینیگه.

❖ چار ساق.»

- ❖ گول کوشتی نه خوینتی.
- ❖ گولۆسهی که فنگهسه لیتۆی، هیسچکس خاسی پی نایژی.
- ❖ لوت لوت خوه ته هه رچه چلمن بی.
- ❖ گوم پهیدا بووگه، تازه شوئی نه گه ری.
- ❖ لووتی رهق بووگه.
- ❖ گه نمنا و جۆفۆشی نه کا.
- ❖ لووشاهای به ده ختی به دهوریا گیتچکه نه کا.
- ❖ گه هوج نه چینه بازار، بازار نه گه نی.
- ❖ له ولای بی دالده بهرزو نایینه.
- ❖ گۆزه ی تازه دوو رۆژ ناوی خوه شه.
- ❖ له ئاو ده رها تگه.
- ❖ له ئاو سهرد و گهرم نه ترسی.
- ❖ گۆزه هه میسه له کانی به ساق نایته.
- ❖ له ئاو شه و منه پارێز نه کا.
- ❖ گوشت بگه نی خرای نه کهن، خوا بگه نی چدی پی نه کهن؟
- ❖ له بهر باجی، له پشت قه چی.
- ❖ گوشت هه لایق بازه.
- ❖ له بهرچاو قالاوه چاو نه که نی.
- ❖ گوشت یهک بوخونه، پێشه یهک ناشکنن.
- ❖ له بهر چساوگه له خوهی، خوهی که نه فنت کردگه.
- ❖ گوتمه ز ههس بووگه، چییو تیا ناگه ری.
- ❖ له برسه تیا ئاو نه کولنی.
- ❖ گوتم هه رچه ن قولتر بی، مه له ی خوه شتره.
- ❖ له بهر گولۆی کیتف ناگه رارا سه رچه پی نه کیتشی.
- ❖ گویره که ی مه ردم گویره هه وسار نه وری.
- ❖ گیان تو له گیان من شیرینتر نیه.
- ❖ له بهین عاشقی و گه داییا گیری کردگه.
- ❖ له پاپ کاتۆلیکتره.
- ❖ له به شیمانیا شاخی ده رها وردگه.
- ❖ له پلنگه لانا نه خه فی.
- ❖ له پۆس میشا گورگی نه کا.
- ❖ له تهک خراسا نه چینه جوال.
- ❖ له تهک کویرا نان نه خوهی، خورا له نساوا بوینه.
- ❖ له تهک گورگا گوشت نه خرا و له تهک پهزا شیوهن نه کا.
- ❖ له چساو تروکانیتکا شسارتک نه شیونتی و

«ل»

❖ لافاو له نکتک نه خیرگی.

❖ لام و جیمه نه کا.

❖ له بجه نه سه ی ناهه میسیدی له سپجگه ل وشکه و بوو گیا پهیدا بوو.

❖ له ر خوه له چاخ مه ردم خاستره.

❖ له م ناومشته موویک هه لکه نه.

❖ له نگر ی داخستگه به م زوو هه لئاسی.

❖ له و بهر کاو رپازی بوو، نیسه به رانبازیه.

❖ له و بهر سننان بوو، نیسه پیکه.

نارامی نه کا.

نهوت: بوئفاس.

❖ له هفت ناسمان ههساره يکي نيه.

❖ له شیر بهر مەمکەي دايک هەلەنژە.

❖ له هفت ناسياو مشتتێ ناردي نيه.

❖ له شیر ترسيان مەنەع نيه.

❖ له هفت نارې داگه قولې تەر نهوگه.

❖ له قسه گەل مەن بهر شهتاوبايوه، بهلام دل نهو جوولەي تێ نهکەفت.

❖ له حيوت ناگرا پال نه دا به ناوهو.

❖ له خاک نه مينتره.

❖ له قسه گەل مەن وهها چووه يهک، چما سيخ سووره و بووگيان کرد به جهرگيا.

❖ له خاک هه نساگه.

❖ له خوهشيا پايه [پاي] زهوين ناکهفي.

❖ له قين مەل هواسا قنگي مەنەل خوهي نه دپتتهو.

❖ له خوهشيا تانوپۆي دلې هاته جهوچول.

❖ له خوهشيا وهخته بتره کي.

❖ له کزيان خوهي دهخوا.

❖ له خوهشيا هار بووگه.

❖ له گەل برياک گورگانخوارد نهوي.

❖ له خرس موويک بکه نيتهو وه ليفه ته.

❖ له گوريس ره شوبازگ نه سله ميتهو.

❖ له خورهه لات سەر نه کاته ژيتر شاوا، له خوره نشين سەر ده رتيترې.

❖ له سه گه لووي مسار ده رهانگه. (راست و مستقيم است.) (راست و ريکه.)

❖ له ديانه نالۆزه.

❖ له گون بهرانا په نيتر دوروس نه کا.

❖ له ريوي پيچتره.

❖ له گون گا رووتتره.

❖ له ريوي فه نيازتره.

❖ له مەل زاوا دا خوهري نيه، له مەل وه ويا ترينينه.

❖ له ژيتر بار ده رنه چي.

❖ له ناو کارا کاري دياره.

❖ له ژيتر نه م کاسه دا نيم کاسه يک ههس.

❖ له ههراوي له قوراوي، که سي که سي کي گاوي، له بيري ماوي؟

❖ له سايهي گولي گه نهو ههزار گول مرور ناو نه خوا.

❖ له ههرايه کهو با بيت شهن نه کا.

❖ له سهر شکسه روين په شيماني تيترې.

❖ له يليتومه جنوون ژن بوون يام پياگ؟

❖ له سهر شهو تا ده مده ماي روژ ههساره نه شيترې.

❖ له سهر مالم بده له بالم.

❖ «م»

❖ له سهري نه کاتهو. (از سر وای کنند.)

❖ مار نه کوژي و مارتووله بهخوي نه کا.

❖ (له کۆلي نه کاتهوه.)

❖ مارانگساز له گوريس ره شوبازگ

❖ له شاريکا پياگ نه ماو، به که له شيتريان

- ❖ نەسلە مېتتەو.
- ❖ مارناوای پیر نەوی، قورواق نەکا بە قنگیەو.
- ❖ مار مردگ نەخاتە بەرپای.
- ❖ مارەکە ی شیخ عومەرە ساخری نەدا بە خوہیەو.
- ❖ ماسی لە دەلیبا نەوہ خشی.
- ❖ ماسی هەر وەخت بیگری تەرە.
- ❖ مال بە پش خاوەنی قیمەت نەکا.
- ❖ مال بە مالخاوەن حەرەمە.
- ❖ مال دنیا قەزاوہ گەرتنە.
- ❖ مال قەلب سەر بە ساحیوہ.
- ❖ مالی ویران بووگە.
- ❖ مالی ها بە کۆلیەو.
- ❖ مامان لە تەک فرەسوو، سەر منال نەگێرگیت.
- ❖ مانگ دیارە، چ نەوہجە ی کلکیە.
- ❖ مانگا بە دزیو کەل نەگری، بە ناشکرا نەزایی.
- ❖ مەتیم نەگەر گونش بیایی لالتو بی.
- ❖ مەخوہ چتی تو بخوا، مەکە کساری لە پات بخا.
- ❖ مردگ نەسفەهان ناوہنە کاشان.
- ❖ مردگت نەمری، پات لە شیوہنگا نەبرگی.
- ❖ مردگ خاس زینگ نەکوژی.
- ❖ مردگ کوشتن نشانە ی ناپیاگیە.
- ❖ مردگ مرد، وەسیپەتی با برد.
- ❖ مردگ بە پەلە قازی زینگەو ناوتتەو.
- ❖ مرد مانگا بریا دۆ.
- ❖ مەرگ لە تەک هاوما لا جەژنە.
- ❖ مرۆجە خوہی چەس تا گازی چەبی؟
- ❖ مرۆجە لەم کارا بە عاسا نەچیتتە رینگەدا.
- ❖ مەژگی گەننگە نازانی چەبکا.
- ❖ مشتودرۆش نەکا، (چو ابلە زند مشت بر نیشتر).
- ❖ مشتیک نمونە ی خەرواریکە.
- ❖ مشک لە مالیبا سەفرا داگیە سەری.
- ❖ مەکە خوہش نیە مەدینە.
- ❖ مەگەر ماسە بە دەمیو دیار بی؟
- ❖ من نەیتیم: «سیر»، نەو نەیتئی: «پیار».
- ❖ من رازی، تو رازی، چیتوتک بە قسنگ قازی.
- ❖ من فیکە ی خودم نەناسم.
- ❖ من هەر گوشتکەو نەخوہم، تو هەر کاولی کاولیت بی.
- ❖ موو بە بەنیانا نابگری.
- ❖ موورگ هاوسامال مەگەر شەو بیکیەیتسە مل.
- ❖ مۆری بردگەسەو.
- ❖ مووسایی بەرشکسە شۆن قەوالە کۆنە نەگەری.
- ❖ مووگەل نەنامی گشت راسەو بوو.
- ❖ موویک لەم ناومشتە هەلکەنە.
- ❖ مینخ دووچاچە ناچی بە زوہیا.
- ❖ میریان دا بە دۆم، لەبەرا دایک خودی گا.
- ❖ مەیان ناو واژو، خاوەنمال کلاو هەلواژو.

❖ مەمبەون فرە قەشەنگ بوو، هەولەییچی
دەرھاورد.

❖ مێترە لە ئەک گەیی ئەیکەتیتەو دائەکەفۆ.

❖ «ن»

❖ ناخوێشی پیر، وەسە رەشی قیر.

❖ ناخوێشی جوان، وەسە تەکی بان.

❖ ناخوونی لێ گێر ناوی.

❖ «نازائەم»، رەحەتی گیائەم.

❖ نازائی قەنگ کەر لە کوی قشلاخ ئەگرێ.

❖ ناز بەدی بە پیاز، تیتە گازە گاز.

❖ ناز لە ئەننازە دەرچوو جەنگە.

❖ نان ئەو نانە نیسە لە خوانە.

❖ نان بەدە بە سەلۆت، مەییە بە سەیلە.

❖ نان بە یە کترین ئەدەتە قەرز.

❖ نان خوێ بەسەر سفردە مەردمەو ئەخوا.

❖ نانوفە کێکیان بە یە کەو خواردگە.

❖ نان هاری گرتگەسە دەمەو.

❖ نانێ بۆ ئەخاتە شۆروا.

❖ نانێ پیژیاگە.

❖ نانێ ها لە دۆلەئە ئەوا.

❖ نانیاان ها لە دۆلەیکە.

❖ ناوجیکەر دلێ گوشادە.

❖ ناو سەگ بۆرگی، چێو بگرنە دەسەو.

❖ ناو شا بۆرگی، قالی داخەنا.

❖ ناوئشان پەلەهەورە کەس.

❖ نەچیر خوەت لە دەس دەرمە کە.

❖ نەخش رووی ئاو سەر ناگرێ.

❖ نەزیکە لە ترسا گیان لە قەفەز لاشەیا

بەرواز بکا.

❖ نەزیکە لە خوێشیا شادبێرە ک بوێ.

❖ ئەک ئەخوا و ئەکدان ئەدۆرێ.

❖ نۆکەر بێ جیره و موابج تانج سەر

ئاغەس.

❖ نە ئەونە وشک بە بشکیت، نە ئەونە یەچە

تەر بە بگوشگیت.

❖ نە بکە، نە جۆه، توایشای سایی گەردەتی

بکە.

❖ نە مائیکم هەس رەحمان بیوا، نە دینیکم

هەس شەیتان بیوا.

❖ نێرە کەر بە بارە ئەنگرەو ئەگیت.

❖ نێرە و بیدۆشە.

❖ نەیزە لە بەرا ئەشی جینگە بکەیتەو ئەو

وێختە بیدزی.

❖ «و»

❖ وێن لە گەر کردنا یەک بگرن خوێشە.

❖ وێشان بە کتک: «گسووت بۆ دەرمان

ئەشی»، کردیە ژێر خاکەو.

❖ وێشان: «وێشتر! برات بووگە»، وێسی: «بەر

مەن هەر چل مەنە»

❖ وێشان بە کەر: «مەلأ باشی!» چل رۆژ

۱- فەکان قەدیم از چرم ساخته شده بود. [خوێنای جازان لە

چەرم دروست کرابوو.]

جۆی نه خوارد.

❖ ونيان به شيتت: «بۆچه شيتتي نه كهي؟»

وتى: «بۆم نه چلگى»

❖ وهره قى هه لگه پياگه سەو.

❖ وهسه بازه كهى نه تاخان به مامر ناو ناوايى

❖ فيرد.

❖ وهسه پيرسۆز شهوق به ريباي خوهى نادا.

❖ وهسه دهروازهى مزگت، نه نه فرۆشگى، نه

نه سووزگى.

❖ وهسه سكل سوور. (أَحْرُ مِنْ الْجَمْرَةِ.)

❖ وهسه سهگ پاسووزياگ. (نه ونه نه گه پرى.)

❖ وهسه فۆتهى حمام هسر رۆژى ها به بهر

كهسيكهو.

❖ وهسه كهه دوريش، سهه به گه مائىكا

نه كا.

❖ وهسه كهه ناو جوگه، له سهه رتك [لا]

نه خوا.

❖ وهسه كه له شير ناوهخت.

❖ وهسه گاكهى مامۆ حاجى، له جفت خوهيا

نه خهفسى و له جفت مهردما نه گه پرى.

❖ وهسه له زير نه م كاسه دا نيم كاسه يك بوى.

❖ وهسه مار خوهش خهتوخال.

❖ وهسه مار بى تيجازه.

❖ وهسه نيسك، بهر و پشتى بۆ كهس نيه.

❖ وشتر به سهه عه لاقه به نيه و چه.

❖ وشتر گاو پله نگه.

❖ وهه نه سهپى وزهنگى هه له شههى كردوى

هات به ملما.

❖ وهه كهه گووشل خواردگ گه پياوه.

❖ وهه كهه ناو جوگه له م لايىچ نه خوا و

له ولايىچ نه خوا.

❖ وهه كهه له قورباوا گه پرى كردوى په كى

كهفتگه.

❖ وهه گوژوله به فر هه رچه تله و بسى گه وهه تر

نه وى.

❖ ولات هه بيهيه و كۆسه به نى ريش.

❖ وهه زهرد هه لگه پياو، لچى وشكهو بسو،

چمان گيان له به ده نيا نه ماگه.

❖ وهى له بۆگه نه وىتهو.

❖ «هه»

❖ هات بجهفه، نه هات بجهفه.

❖ هات بۆ ريش، سمبلىچى نيا بانى.

❖ هاره كپى بۆ نه كهن.

❖ ها له بان كاي ناگر تيبهه ردر دياگهو.

❖ ها له بان ته له وهه.

❖ ها له كووردهى په ژاره دا.

❖ هالاوى له پلاوى خوهشتر.

❖ هاله به ههنگوورا نه روانى ناو نه گرى.

❖ هاله روى، ههنگوور مس، روورده شى به

باخه وان ما.

❖ هاروسا وهزه نى خراوه.

❖ هه تيم شه گريا شه يوت: «به شهه كولىتره م

كه مه»، سهگ هات كردى پيا بردى.

- ❖ هەر ئەونە پام گۆزاوه روو به ماڵ، هەرچه
دەردگەله کەفتەوه بیرم.
- ❖ هەرتکیان کوشتمە یەك تیرن.
- ❖ هەرچەن یارم لاره، وەلی راویژم راسه.
- ❖ هەرچه ئەخوا به شەو تاریک، رەنگی زەردە
و قولی باریک.
- ❖ هەرچه چەقۆز دۆرس ئەکا دەسە لی پناخا.
- ❖ هەرچه له دێژەدا بی، به کەوچک دەرتی.
- ❖ هەرچه سەرگیری وەرگیری.
- ❖ هەرچینکت هەس داینه، مله که ئەمنه.
- ❖ هەر داری نەرم بی، کرم و مار نەبخوا.
- ❖ هەردی بەسەر بەردەو نەماگە.
- ❖ هەسەر روژی با یسا بۆرانە، کەچەن
سەرەشۆرانە.
- ❖ هەر روژی کاری خوەی ها لەتەك خوەیا.
- ❖ هەرزەچەنەیان خەستە ناو ناگر ئەبیوت:
هێژمی تەرە.
- ❖ هەرەس رووی تی کردگە و به خوەی نازانی.
- ❖ هەر سەری سەوہایکی هەس.
- ❖ هەرکەس به گۆ راسا پرۆی زەوین ئەخوا.
- ❖ هەرکەس هەرچه بکیئلی سەر ئەموه تیتتە
رینگە.
- ❖ هەر کەلیمەیک له دەمی دەرتی و دەسە سێخ
سوورەویوگ.
- ❖ هەر کلکی شەرع بیوری خوینی نیه.
- ❖ هەرکه بانی فرەتر، بەفری زیاترە.
- ❖ هەرکه پەر تاوسە گەرەکه ئەشی جەور
هیندسانی بۆ بکیئشی.
- ❖ هەرکه پەز بی، گورگ نەبخوا.
- ❖ هەرکه گووگ نەوی، سەگگەل نەبخون.
- ❖ هەرکه چاوەنوار تۆشەوی مەردم بی، لە
برسیا نەمری.
- ❖ هەرکه فرە کوپە، بەختی شەرە.
- ❖ هەرکه مەردم سەرەن بکا، ئیتلەکی ئەکەن.
- ❖ هەر کەلیمەیک له دل دەری، له دلا جینگە
نەگری.
- ❖ هەرکه شەلئەسا خولەوی ئەگا، خولەبیچ
نەهات پلەوی ئەگا.
- ❖ هەرگ غدریاگ ناویکی بەسە.
- ❖ هەر گیانی له باهیتر نەجاوی.
- ❖ هەر لایی ناشە، کەچەن ئەراشە.
- ❖ هەر ملەوی سەختە برۆ بیگرە.
- ❖ هەر میژە. (بال حمار فاستبال أحمره.)
- ❖ هەزار حکیم به قەد دەردەداری نازانی.
- ❖ هەزار سووزن گاواناسنیکی تیا ناوی.
- ❖ هەزار گۆزە دۆرس ئەکا یەکیکی دەسە
نیه.
- ❖ هەزار ماری خواردگە تا بووگە به حەفی.
- ❖ هەزائی وەك ئەوم بردگەسە کانی، ناوم
نەداگە و هاوردگەسەو.
- ❖ هەلاجان ئەکا. (یعنی نشان نی زند.)
[رواته نشانه ناپیکی.]
- ❖ هەلاجی لیەو ئەکا. (بذگوییەش می کند.)
[بە خراب ناوی نەبا.]
- ❖ هەلگری لەبەر خوەی.
- ❖ هەیمان به وەیس بوو، وەیسبیچ به سوننی

❖ دەرچور.
 ❖ هه ناسه‌ی سه‌ردهو بووگسه. (از حرارت
 افتاده.) [(له گهرمی کهوتووہ.)]
 ❖ هه‌نگور به هه‌نگورا ئه‌روانی ئاو
 هه‌لئه‌گری.
 ❖ هه‌وال بووه‌ن بۆ میران: وه‌رزیز وه‌رزیز
 مه‌گیران.

❖ هه‌ورگر له ئاو که‌له‌که‌دا ئاو ئه‌خوا.
 ❖ هۆز نه‌گه‌یی، له‌ته‌چن گه‌یی.
 ❖ هه‌وه‌س نامری، گه‌یی ئه‌خه‌فی، به‌لام به
 نه‌شته‌های سافتره‌و له خه‌و هه‌لئه‌سی.
 ❖ هه‌وسار مه‌ردم دامالیاگه.
 ❖ هه‌وه‌و دوا‌ی گورگه.
 ❖ هه‌یج فۆرتی له ریگه‌یا خوه‌ی ناگری.
 ❖ هه‌یش و مه‌یشی یه‌کی گرتگه.
 ❖ هه‌یلکسه‌ی نیمسۆ له جووجه‌له‌ی سسۆزی
 خاستره.
 ❖ هه‌یلکه به‌ بنه‌گل ئه‌ورژنی.

«ی»

❖ یا کوله‌کوشتن، یا هه‌واره‌وگۆژتن.
 ❖ یام له‌ خارا، یام له‌ ناوا. (زن پسندیدن.)
 [(زن په‌سه‌ند کردن.)]
 ❖ یه‌خه‌چاکی په‌شیمانی تیژی.
 ❖ یه‌خه‌ی خوه‌ی ئه‌دژی.
 ❖ یه‌ز دووره‌ گه‌ز نه‌زیکه.
 ❖ یه‌کپالوو به‌ هه‌یج لایکا ناکه‌فی.



نَا

ك: به لئی، ندری، [به لئی]
ف: آ، ها، بلی، آری.

ع: نَعَم، بلی، جَبِيْر، اُجَلْ، اِيْ.
نَا؟

ك: چه؟ چه نديزی؟ [چی؟]

ف: چه؟، چه میگی؟، چه می گویی؟

ع: ما؟، ایش؟، ما تَقُول؟، ایش تَقُول؟

نَا

ك: نَاغِه، (نا نه حمد، نَاغِه نه حمد) [نَاغَا، به رِئِز]

ف: آقا، (آقا احمد)

ع: سَيِّد، (السَيِّدُ أَحْمَد)

نَا؟

ك: واسی؟ [به راست؟]

ف: راستی؟

ع: صدقاً؟، واقعا؟

نَا بَا

ك: نَابَاد، [ناری پیغمبر یکی عهده مه.]

ف: آباد (اسم پیغمبر عجم است)، مه آباد، آذر

هوشنگ.

ع: آباد.

نَابَاد

ك: نارده ان، ناران، [نارا، نارده ان]

ف: آباد، آبادان.

ع: مَغْمُور.

نَابَجِي

ك: خوه يشك، خوه يشكه، ميمی، [خوشك، خوشکی، پور]

ف: خواهر، آباچی.

ع: أُخْت، اُخْتَا، عَمَّة.

نَابِرَا

ك: كاكسه، برار، داشی، [بسرای به رِئِز، (سورکه لای

«نَاغِه برار» به.)]

ف: برادر، داندش! (مخفف «آقا برادر» است).

ع: أَخ، أَخِي، يَا أَخِي!

نَابِشَار

ك: تاف، تافگه، نارشار، [نَاغِه]

ف: آبشار، آوشار، آبریز.

ع: خَرَارَة، شَنَالَة، مَصَب.

وینده—نوشار

نَا تَاج ← مَوْحِتَاج

نَا تَر

ك: ناگر، ناهتر، [نار]

ف: آتش، آذر، قش، هیبر.

ع: نار.

نَا تَه شَبَازِي

ك: نَیْر، سَا، (نَیْر مَن رَحْمٍ) [جَا]

ف: دَیْگَر. (دَیْگَر مَن كَفْتَم)

ع: فَا، (فَاكَا قُلْتُ)

ناخر

ك: دَرَا، پَهی سَهَر، دَرَا جَار، دَرَا یَسی، دَرَا گَیْن، پَسَر [پَیَاش،

دَرَا یَسِیْن، سَهَر دَ جَام، كُوتَیَی (پَیَاش هَسَمَوَان هَات، پَسِی

كُوتَیَیَه)]

ف: پَس، دَنبَال، پِشْتِ سَسَر تَه، پَیَیَان، اَنجَام،

فَر جَام، فَر نَاد، سَومَه، كِرَان، آخِر. (پَس اَز هَمَه

آمَد. پَیَیَان نَدَارَد)

ع: بَعْد، عَقَب، عَقَبِ، آخِر، نَهَیَیَه، اِنْتِهَاء، غَیَیَه،

خَاتِمَه، عَاقِبَه، عَقَب، عَجَز، عَجَز، نَهَاء، (جَاء بَعْدَ

الْقَوْمِ. لَا نَهَیَیَه لَهُ)

ناخر مانگ

ك: بِن مَانِگ، [كُوتَیَی مَانِگ]

ف: اَنجَام مَاه، پَیَیَان مَاه.

ع: سَلَخ، بَرَاء، دَیْدَاء، اَرَمِیْم.

ناخر هاتن

ك: دَرَا یِ هَاتِن، تَه دَرَا یِ بَوْرِن، [كُوتَیَی هَاتِن]

ف: سِپَری شَدِن، بَه پَیَیَان رَسِیْدِن، پَیَیَان آمَدِن.

ع: اِخْتِیَام، اِنْتِهَاء، تَم، تَم، تَم، تَمَام، تَمَام، تَمَام،

تَمَامَه، تَمَامَه، (تَم، یَتِیْم)، كَمَال، كَمُول، اِكْتِمَال،

تُكَامَل، تُكَامَل، كَمَل، كَمَل، یُكَمَل، كَمَل، یُكَمَل)

ناخره ت

ك: مَرْدِن، دَرَا یِ مَرْدِن، دَرَا یِ مَسَرِگ، دَرَا جَار [بَه سَلَان،

پَیَاش پَرُوژ]

ف: وَاپَسِیْن، جَاوِیْد، جِهَان پَسِیْن، جِهَان جِسَان،

جِهَان جَاوِیْد، رُوز بَاز خَوَاسْت.

ع: آخِرَه، عَاقِبَه، قِیَامَه، مَحْشَر، السَّارُ الْآخِرَه،

أُخْرَى، عَقَبِ، اِحْجَلَه.

ناخره مین

ك: دَرَا گَیْن، دَرَا جَارِگ، قَسِرَه، دَرَا یَسِیْن، دَرَا یَسی، پَسَر گَیْن.

[ناخِرین]

ف: پَسِیْن، وَاپَسِیْن.

ع: آخِر، آخِرِ، عَقَبِی.

ناخته

ك: دَرَا یِرَان، نَاهِگَه، نَاهِگَه، [بَه نَهگَه، جَه رَهگَه]

ف: آسْتَان، آهْگَاه.

ع: قُرَان، بُحْرَان، عُقَبَه.

ناخته

ك: خَهْر مَانَه. [تَه مَر مَسْوِی بَاز نَه یِی مَانِگ ر خَوَز.

(خَهْر مَانَه یِ مَانِگ، خَهْر مَانَه یِ خَوَز)]

ف: خَر مَن، خَر گَر، سَابُود، شَابُود، شَابُود،

شَابُورَد، شَادُورَد، شَاهُورَد، شَابُورَد. (خَر مَن

مَاه، خَر مَن آفْتَاب)

ع: هَالَه، دَارَه، طَفَاوَه، اِبَاءَه، نَدَانَه، سَاهُور.

وِیْنَه

ناخته

ك: لَادَه، (دِیَوَار تَه پَالَه)، [تَه پَالَه یِ لَه سَه رِیَه لَه دَانِرَارَو]

ف: خَر گَر، تَوَارَه، لَادَه.

ع: حُواطَه، اِطَار، دَارَه.

ناخته دان

ك: گَر دَه بَوْرِن، [خَر بَوْرِن هَرَه، كُوتَیَی بَوْرِن هَرَه (بَوْرِن مَر مَر نَه: پَه پَه كَه

بَه سَتَنی مَار یَا كُوتَیَی بَوْرِن هَرَه یِ خَه لَه)]

ف: گَر شَدِن، گَر دَه آمَدِن. (حَلَقَه زَدِن مَار مَسْأَلَه)

یَا گَر دَه آمَدِن مَر دَم.)

ع: تَحَلَّق، اِسْتِدَارَه، اِسْتِكْفَاف.

ناخنین

ك: تَه پَانِن، [تَه پَه سَتَاوَرِن، بَه زَر تَه تَه رَا كَر دِن]

ف: آگَن دِن، آغَن دِن، تَه پَان دِن، اَنبَاشْتِن، آگَن شِش،

آگَن یِدِن، اَنبَاشْتِن، آگَن دِن.

ع: حَشَو، شَحْن، اِشْحَان، فَعْم، اِفْعَام، تَفْعِیْم، مَلَا،

تَمَلَّةٌ، تَلْبِيدٌ.

ناخ و تف

ك: تفه كردن. [تف كردنره، ناری دهم فریدان].

ف: آخ و تُف، تُف كردن.

ع: مِخْ، اِمْتِجَاج، بَرَقْ، بَسَقْ، بَصُقْ.

ناخوَر

ك: دهمگه، نافی. [نالفدانی نازهن].

ف: آخوَر، آخَر، آگنده.

ع: آری، مَدوَد، مِغْف، اِسْطِیل، آخوَر.

وینه <۱>

ناخوون

ك: مهلا، ماموسا. [زانای نایینی عهجه مان].

ف: آخووند، مَلَا، اُسْتَا، اُسْتَاد.

ع: مُوئَلَا، مَلَا، اُسْتَاذ، مَعْلَم.

ناغه

ك: ناغه، گهره. [ناغا، به پرتیز]

ف: آقا، بزرگ.

ع: سَنید، وکی.

ناخیز

ك: هه لسان، راسه و بورن. [ههستان، راسته بورنره]

ف: خپسز، پاشسدن، بُلَنَسْد شدن، بَر خاسست،

بَر خاستن.

ع: قیام، نُهوَض، نَسْتَن، اِنْتِعَاش، اِنْتِهَاض، نُهَضَة،

اِنْتِعَاض، اِنْتِعَاص.

ناخیه

ك: میخ ناخوَر. [سنگی ناسنی نه لقه دار که نه سپی لای

ناخوَرده! پی ده به ستنه ره.]

ف: آخیه، میخ آخوَر.

ع: اَخِيَّة، اَخِيَّة.

وینه <ناخوَر> <۲>

ناد

ك: ندر. [وی (وشه یه کی گوزانیه).]

ف: او. [گورانی است].

ع: هُو، نَا. [هی، نَبی]

نادهم

ك: باوه نادهم. [بابه نادهم: یه که مین باپری مروژس].

ف: آدم، گیسو مرت. (گیسو، یعنی: گویا. مرت،

یعنی: زنده. به معنی: زنده می گویا است.)^۱

ع: آدم، اَبُوالبَشَر.

ناده میزاد

ك: عینسان، دوپا. [مروژس].

ف: آندمیزاد، اتسان، دوپا.

ع: بَنی آدم، اِنسان، بَشَر.

ناراسته

ك: به دق، رازیا گهره. [رازاره]

ف: آراسته، زیبا، زیوا، ایوَر، ایوان، ایوازه، بَرزه،

پدرام، پیراسته، آماده، آموده.

ع: مُزین، مُحَلّی، مُنَجَّد، مُهَيَّا، مُحَسَّن.

نارام

ك: بهوش، نهرم، سهنگین، گران، نیان، سه رخو. [هیتن،

له سه رخو]

ف: آرام، نَرم، یَواش، گران، سهنگین، سه رخود،

آهسته.

ع: رَهو، مَاهِل، مُتَمَهِّل، هَین، هَین، لَین، ساکین،

مادین، حلیم، وَقوَر، رَین، مُتَانِی، فاتر.

نارام

ك: روینگ، تازشت، توانا، دفره، ستار، ناسایشت. [نوقره،

هه دا]

ف: تاب، تابش، توان، شکیب.

ع: طاقه، صَبَر، تَحْمُل.

نارام!

۱- [(وشه ی «گیسو مرت») بی فارسی. واته: زینسدوری

قهسه کمر. گیو: قسه کمر. مرت: زینسدوری]

ك: يهواش! نهرم! [لهسه ره خو به!] بهر كارى كارىكى
 ندياره، راته هتياش به! لهسه ره خو برز!]
 ف: آرام، آهسته، يواش! (مفعول فعل محذوف
 است، يعنى: آرام باش! آرام برو!...)

ع: رَهَوَا، مَهَلَا، هَيْتَا، عَلَى رَهْوِكَ، عَلَى مَهَلِكَ،
 عَلَى هَوْنِكَ، عَلَى مَهْدَنِكَ، عَلَى رَسَلِكَ
نارام پرون

ك: رهقره گرتن، ستارگرتن، ورينگ گرتن، داكاسيان،
 دامرگيان، [نوقره گرتن، هه دادان]
 ف: آرامش، رامش، رامشت، شكيب، شكيفت،
 شكيفت، شكيبايى، خُست.

ع: هَوْن، سَكُون، صَبْر، قَرَار، رَاحَة، فُتُور، دَعَة،
 تُدَعَة، مَهْدَنَة.

نارامگا

ك: ستارگا، رهقرهگا، [شوئى نارام گرتن].

ف: آرامگاه، آرامگه، آرامشگاه.

ع: مَسْكَن، مَقَر، مَأْمَن، مَأْوَى.

نارام گرتن

ك: ستارگرتن، ورينگ گرتن، رهقره گرتن، سرهوين، سرهفتن،
 هيدي پرونه وه. [نوقره گرتن، سرهوتن]

ف: آرميدن، آراميدن، آسودن، آساييدن،
 شكيفتن، شكيبيدن، خُستيدن.

ع: هَوْن، سَكُون، قَرَار، صَبْر، إِسْتِرَاحَة، هُدُوء،
 تَأْنِي، فُتُور.

نارامى

ك: نهرمى، رهقره، ورينگ، [نوقره، هه، هيمنى]

ف: آرامش، رامش، رامشت، نرَمى، آهستگى.

ع: هَوْن، هَيْتَة، سَكُون، سَكِينَة، مَهْل، مَهْلَة، تَمَهْل،
 دَعَة، تُدَعَة، هُدْنَة، مَهْدَنَة، رَفَق، تَوْدَة. حِلْم، وَقَار،

رَسَل.

ناران

ك: نهرم، هامار، [دهشت (زهوى راست و تهخت).]
 ف: نرَم، هموار. (زمين هموار)

ع: سَهْل، مُسَطَّح.

نارايشت

ك: بزرهك، دهق، لاولورسه، [رازانه وه]
 ف: آرايش، زيب، زيور، پيرايه، ژنند، سرک،
 پرمون، پايون، فُرچار، آزين، آدين، آيين.

ع: زَيْنَة، رُوئَة، رَعْمَقَة، نَجْد.

نارايشتا كردن

ك: بزرهك كردن، دهق دان، رازانه وه، [رازانده وه]
 ف: آرايش كردن، زيور كردن، پيرايه بستن،
 بزك كردن، زيبا كردن، فُشتنگ كردن، آراستن،
 آرنستن.

ع: تَزْيِين، تَخْسِين، تَجْمِيل، تَنْجِيد، تَسْرِيقِش،
 تَشْوِيف.

نارايشتا كردن

ك: بزرهك كردن، خوله دهق دان، [خو رازانده وه]
 ف: آرايش كردن، بزك كردن، خود را آراستن.

ع: تَسْرِيقِش، اِرْتِقَاش، تَزْيِين، تَشْوِيف، تَسْرِج، تَزْلُق،
 تَجْمَل.

نارايشتا كهر

ك: دهقهر، بزرهكهر، [رازينه وه]
 ف: آرايشگر، پيرايه بنند، سرآرا، سرآر، آرا،
 آراينده، آرايش كننده.

ع: مَاشِطَة، مَشَاطَة، مُزِين.

نارد

[ك: نار (ناردى گهم و شتى تر).]

ف: آرد، آرد. (آرد گندم و غير آن)

ع: دَقِيق، سَوِيق، طَحْن، طَحِين.

ناردن

ك: هارندن، [هينان (وشه يه كى هه رامييه).]

ف: آوردن. (اورامی است).

ع: اجائة.

نارد نهنه قباگ

[ك: ناردی نه بیژراوه.]

ف: خُشكار، خُشكاره. (آرد غربال نشده)

ع: دَقِيق.

ناردهورون

[ك: میوانی: چیشتیكه.]

ف: اوماج، آرد و زوغن.

ع: بَسِيسَة، عَصِیدَة، لَفِیْتَة، خُرْسَة.

نارده نشان

[ك: نارده پزانندن. ههروهه: نهر ناردی كه به ردهاش

ده بیژرینیت.]

ف: آرد آفشانسی، آرد پُرانی.

ع: نُفَی. نُفَی.

نارده ل

ك: یاسازن. [نیشكار، كیشكچی]

ف: آردل، تَرَفُون، بَسَاوَل.

ع: جلواز.

نارده مشار

ك: خاكه مشار. [بره مشار]

ف: سَبوسه، آرد آزه.

ع: نُشَارَة، نُجَارَة، بُرَايَة، خُرَاشَة.

نارده فنه

ك: رمیاگ، روخیاگ، ویران. [بروخار، رمار]

ف: بَبِران، ریخته، ویران.

ع: خُرَاب، خُرَب، مَخْرُوب، مُهَل، مُنَهَم.

ناروق

ك: نیمروز. [نهمروز (رشه یه کی گوزانیه).]

ف: امروز. (گورانی است).

ع: الیوم، هذا الیوم.

ناروقشور

ك: نالشت، ساقی و باقی. [نالوگوز]

ف: دكش، دادوستد.

ع: مُبَادَلَة، مُعَاوَضَة.

نار و موره

ك: نشاسه و موزه. [نیشاسته و نامرزی نیشاسته سارین

به كاغز و پارچه دا.]

ف: آهار و مِهَره، نشاسته و مِهَره.

ع: تَشْشِیَة.

نارده زوو

ك: نارات، خوزگه، نه لها، هه رهس، ههرا، كدلكه له، كام،

نیاز. [حز، خولیا]

ف: آرزو، كام، كامسه، هسوا، هسوس، نر خُشش،

نر خویش، بوبه، یوبسه، بژهان، بژهان، آز،

آروتد.

ع: اَمَل، اَمَل، اَمَلَة، اَمَلَة، مَامل، مَامل، مَنی، مَنیَة،

مَنیَة، اَمَنیَة، تَمَنی، هوی، بُغیَة، غِبَطَة، شَهوَة.

شوق، اشتیاق، رَجاء، طَمَع.

نارده زوو هه بین

ك: نارات دیلهاتن. [به دیهاتنی نارات.]

ف: فیروزی، نمشیدن، كام یابی، كام یافتن.

ع: فَوَز، نِیل.

نارده زوو هه ن

ك: تامارز، تاسه مه ن. [تامه زرز، ناراته خواز]

ف: آرزومند، تاسه خوار.

ع: شائق، مُشْتاق، صَب، اَمَل، مُتَمَنّی.

نارده ق

ك: خو، خوی. [چایمانی. نارده قی له ش.]

ف: خَو، خَوَة، خَوی.

ع: عَرَق، نُتِیح، نَجْد، وَكْف، هَجَم، یَصِیع، نُبِیع،

نُصِیح، نُصِیح، نُصِیح، عَصِیم، رُحْضاء.

نارده ق

ك: مهوینار. [شه راب]

ف: تاهو، مویزاب، اَرَق.

ع: عَرَق، اَلْكَوْل، نَبِيذ، نَبِيذُ الرَّيِّب، ماءُ الرَّيِّب.

ناره‌چین

ك: ناره‌چین، ژیركلار. [ته‌قله، كلار]

ف: خُوچین، اَرَقچین.

ع: عَرَقِيَّة، طاقِيَّة، سِنْدَاوَة، سِنْدَاوَة.

وینه

ناره‌ق‌چنیاک

ك: ته‌بیو بوگ، له‌کارده‌ره‌هاتگ. [رام‌کرار (ته‌سپی

راه‌تزار).]

ف: سواری شده، از کار درآمده، عرق کرده.

(اسب از کار درآمده)

ع: مَرَوْض، رَجِيل، صَلْوَد.

ناره‌ق‌تگیر

ك: ناره‌مه‌زین، ژیرزین. [پارچه‌لبادی‌تدنی‌ژیر‌زین].

ف: نمدزین، عرق‌گیر.

ع: عَرَاقَة، مَرِشْحَة، لِبْدَة، حَلْس.

ناره‌قه

ك: دیمه‌ك. [داری‌نار‌دیوار].]

ف: مَهَار، اَرَقَه. (تیر‌توی‌دیوار)

ع: عَرَقَة، مِيطْطَة.

نازا

[ك: ندرس (به‌رام‌به‌ری‌حیز).]

ف: مرد، رشگن. (ضد «حیز»)

ع: رَجُل، غَيُور.

نازا

ك: زرنگ، فرز. [زیره‌ك، چالاک]

ف: چاڤك، زَرَنگ، چَسَمِیان، زِبْرَك.

ع: جَلْد، سَرِيع، نَكِي.

نازا

ك: جوانمرد. [جوامیر]

ف: جَوَان‌مَرْد، راد‌مَرْد، راد، بَخْشْشَا، بَخْشْشَنده.

رَه‌نده، با‌دَه‌ش.

ع: سَخِي، باذَل، جَوَاد، مُعْطِي.

نازا

ك: زو، گورج، زورک. [به‌په‌له‌خیرا‌که!]

ف: زود، زو، شَتَاب، زود‌باش!

ع: سَرِيعاً، سَرَعَان، سِرَعَان، سُرَعَان، اِسْرَع!

نازاد

ك: بهره‌لا، راهی. [سهره‌ست]

ف: آزاد، رها، راهی، بهل.

ع: حُرٌّ، عَتِيق، (ضد رَقِيق). مُمْلَق، مُسَبَّل، طَالِق.

نازاد

ك: وارسه، رستگار. راهی. [رِزگار، سهره‌ست]

ف: رَسَنه، وارَسَنه، آزاد، آزاده، رَسَتگار، راهی.

ع: زَاهِد، نَارِك، مُجْرَد، حُرٌّ، عَتِيق.

نازاد‌کردن

ك: بهره‌لا‌کردن، [رِزگار‌کردن]

ف: آزاد‌کردن، رها‌کردن، بهل‌کردن.

ع: تَحْرِير، اِعْتاق، اِطْلَاق، تَمْلِيق، تَسْرِيع.

نازادی

ك: بهره‌لا‌بون، [رِزگار‌بون، سهره‌ستی]

ف: آزادی، ویل‌شدن.

ع: حَرَار، عِنَق، عَنَق، عَتَاق، طَلَاق، سَرَاح، حُرِّيَّة.

نازار

ك: درد، ناخوشی، نه‌خوشی. [نه‌خوشی]

ف: بی‌صاری، درد، ناخوشسی، آزار، آزیسر، رَسج،

آگْغَت، آگْغَت.

ع: مَرَض، داء، عِلَّة، آفَة، مِحْنَة.

نازار

ك: جه‌زورده. [بیش‌و‌زان]

ف: آزار، چَرَس.

ع: اَذِيَّة، عَذَاب

نازار جه‌رگ

[ک: نیشی جگر]

ف: آزار جگر.

ع: کباب.

نازار سی

ک: سی، دهرده باریکه. [نه خوشی سیل]

ف: آزار شش، آزار سیل

ع: سیل، سلال، دق، سحاف، هلس، هلاس. ذات

الریة.

نازاهه

ک: سوخت. [سورته منی (ردک: ته پاله و پشقل.)]

ف: سوخت. (تپاله و پشکل)

ع: ذکوة، حرأقه.

نازمایش

ک: بهر آورد، نازمایشت. [تاقی کرده ره]

ف: زون، آزمایش، زمایش،

ع: امتحان، اختبار، تجرّیه.

نازمووده

ک: بهر آورد کریگه. [تاقی کراره]

ف: آزموده، زموده.

ع: مُمْتَحَن، مُخْتَبَر، مُجَرَّب مُدْرَب، دامیه.

نازوهه

ک: تفاق. [نازورقه]

ف: امرغ، آزوقه.

ع: مان، مؤنة، ذخیره، میره.

نازورده

ک: رهنیگ، دلرهنج. [ره نجار]

ف: آزرده، تافته، آفگار، دل زنج، کوفته شده،

دل شکسته.

ع: مُکَدَّر، مَلُول، مُکَسِرِ الْقَلْب.

نازیز

ک: دلدار، دوس، خودشه ویس. [خوشه رسیت]

ف: دوست، دلدار، دلگیر.

ع: مَحْبُوب، مَعشُوق، (مَحْبُوبَة، مَعشُوقَة)، عزیز

نازال

ک: سهرزه، گیا. [پلپروش و نالف.]

ف: خاشه، خلاشه، سوخت، گیا، سیزه. (علسف

و گیاه)

ع: کنا، علوفة، علف.

«نازان»

ک: پلیس. [پولیس]

ف: پلیس، پولیس، آزان.

ع: بولیس، شُرطی، جلواز، زبانیة، زبانیة، قلاع.

نازاوله

ک: بشیوه، نازاره. [پشتوی]

ف: نگران، آشوب.

ع: اختلال، انقلاب.

نازاهه ← نازاوله

نازنین

ک: زرب کردن. [زبر کردن]

ف: آزییدن، آجیدن، آژندن، زدن، آژدن، زبیر

کردن، آژدن.

ع: تَضْرِیس، تَحْشِین.

نازنین

ک: چدقائن، (سورزن نازن) [تیره کردن]

ف: آزییدن، آژندن، آژدن، خلانیدن، آجیدن،

آژدن، آزییدن.

ع: غَرَز، تَغْرِیر، إغْران.

نازین

ک: زبری، زرب. [زبر، زبری (دهک: زبری بره‌ند و بهر دآش.)]

ف: آزین، آجین، زبیر، زبیری. (مانند زبیری

سوهان یا سنگ آسیا.)

ع: تَضْرِیس. خُشُونَة. مُتَضَرِّس. خُشِن.

نازینه

ك: ناسرازی زبرکردنی بهرداش. (چهكوشیكى ددانسه داره

كه بهرداشی پی بیراز دهكهن.) [

ف: آزیخه، كبیتهك، آسیا ژنه، آسیا ژنه، آساژن،

چكسوچ، چكسوچ. (چكشی است ددانسه دار كه

سنگ آسیا را با آن آژین كنده.)

ع: مضراس، مِخشن، مِكوس، مِلحاس، نُقار.

وینه

فاس

[ك: ناری یاریه کی به ناربانگه.]

ف: آس. (اسم بازی ای است معروف.)

ع: لَعْبُ الْأَسِّ، لَعْبُ الْكَمَائِيلِ.

فاس

ك: قائم. [گیاندار یكه له تری سموره.]

ف: قاقم، آس.

ع: قاقم

فاسا

ك: رهك. (خوهی ناسایی) [رهكوه]

ف: آسا، وار، مانند. (پلنگ آسا، پلنگ وار، پلنگ

مانند)

ع: ك، مِثْل.

فاسار

ك: بنه رت، بنچینه، بنهرا. [بناغه]

ف: آسار، آسال، بُنْیاد، بُنْیاد، واده، بُندان، بُندد،

خُسته، شالده، شالوده، بُتوره، بُتوره، پسی، لاد،

پاخیره، شستگانی.

ع: آساس، رهص، رِیض.

فاسان

[ك: سانا]

ف: آسان، زب، خوار، كُواسمه، كواشمه،

كواسیمه، كواشیمه.

ع: سهل، یسَر، یسیر، میسور، هین، رفق. سلیس.

خفیف.

فاسان بزیو

[ك: كه مخرج]

ف: آسان بزی.

ع: سهلُ الْمَعِيشَةِ.

فاسانه

ك: ته كیه، ژیر بهران. [ژیردر (ته خسته) لای خوارره ی

چوارچیره ده رگا.]

ف: آستانه، آستان، فرود، فرودین، كُوار، كُرار،

أَحْجِسْتَه. (چوب زیرین چارچوبه ی در)

ع: عَنَبَةٌ، اسْكُفَةٌ، اسْكُوفَةٌ، قَاعِدَةٌ، مَسَاحَةٌ.

وینه <۲>

فاسانه

ك: كه رشكهن، پاگه. [شوینی كه رشداكندن لای ده رگادا.]

ف: آستانه، آستان، ورسبیج، پایگاه، كفش كن،

میان در.

ع: سُدَّةٌ، عَنَبَةٌ.

وینه—فاسانه <۲>

فاسانی

[ك: سانایی (بهرامبهری سهختی و دژواری).]

ف: آسسانی، كُسه، كُشه. (ضسد سسختی و

دشواری)

ع: سهولة، یُسْر، یَسار، یَسارة، هُون. سلاسته.

فاساو ← فاسیاو

فاسایشت

ك: رهقره، ورینگ، نارام، ستار. فهرعانی. هسیانی،

هسیانده، ناسورده گه ری، وچان، شیتیه بی. [ناسورده بی،

بی خه می]

ف: آسایش، آسوندگی، آسودن، آرامش، رامش،

رامششت، رامششك، آرمیبدن، آژ، آسانی،

تن آسانی.

ع: رَاحَةٌ، قَرَار، سَكُون، رَفَاه. نِعْمَةٌ. أَمَان، أَمْنِيَّة. طَمَآنِيْنَةٌ، اِطْمِنَان، رَفَاهِيَّة، رَفَاهَةٌ، رُفُوهُ.

ناستن

ك: هَيْشَتَن، تَلِيَن. [لینگه ران (رشه به کی گوزانه).]
ف: گذاشتن، هلیدن. (گورانی است).

ع: اِمِهال، اِهْمال.

ناستک

ك: ناهو، جه بران. [مامز]

ف: آهو، جَیِران.

ع: ظَلْبِي، غَزَال، شادَن، جَیِران، ریم.

وینده - ناهو

ناسمان

ك: گه رورن، چهرخ، چه پگه رد. ههرا، ههرا، [ههلهك،
عاسمان]

ف: آسمان، سَمَان، سپهر، چرخ، گسردون، مینو،
کَرزمان، گَرزمان، آشکو، آشکوب، پُناک، نوده.

ع: سَمَاء، فَلَک، رَزَقَاء، جَنَد.

ناسمانه

ك: پُوشه، لاسه رگه. [لاژورر]

ف: آسمانه، سَمَانه، شَتَفَت، آشکو، آشکوب،
آشکو، آشکوب، پُوشه، وَرسیج، رُمو، نَزَه، سغ.

ع: سَقَف، عِماد.

ناسمانه ی دهم

ك: لاسه رگ دهم. [مدلاشوری زار]

ف: کام، نَگ، آهیانه، آسمانه ی ذهن.

ع: حَنَک، نِطع، وکف، غار، اَلْغَارُ اَلْأَعْلَى، سَقْفُ اَلْغَم.

ناسن

[ك: نِسن: کانه یه کی به ناربانگه.]

ف: آهن، سَنَی، آین.

ع: حَدید، اَنیث.

ناسنگه ر

[ك: نِسنگه ر: دستای ناسازی ناسن.]

ف: آهنگر، نُهامی، نُهامین.

ع: حَدَاد، قَین، هَالِکِي.

ناسوی

ك: تاپو، تارمایی. [ره شایی]

ف: رُهو، سیاهی.

ع: شَنیج، هِنِکَل.

ناسوی

ك: سَوما، روشنایی. [رووناکی]

ف: سَوی، رُوشنایی.

ع: اَثَر، نُور، ضیاء، ضَوء.

ناسویکا

ك: دیارگا. [نشانگه: شوتینی دیاری دان.]

ف: سوگاه، پیدانگاه، سر گزنده، جلو روشنایی.

ع: مَرئِي، مَشَهَد.

ناسوودجه

ك: قوتار. [بیخه م]

ف: آسوده، تن آسا، تن آسان، درغال.

ع: فارغ، آمین، مُرتاح، مُسْتَریح.

ناسوودجه گه ری

ك: ناسایشت، وهنره، ناسارام، ورینگ، رچان. ستار،

فه رعانی. [ناسوودهی، بیخه می، نِسراحت]

ف: آسایش، آسودگی، آرامش، رامش، رامشت،

رامشک.

ع: فَرَاغَةٌ، راحَةٌ، اِسْتِراجَةٌ، رَفاه.

ناسهر

ك: زه غره. [ناسته ر، بهر (ناسهری جلوه رگ یا شتی تر.)]

ف: آستر. (آستر لباس یا چیززی دیگر)

ع: بَطائِة، مِثَقَد.

ناسهر لیف

ك: چه كه. [بهری لیفته]

ف: آستر نهالی.

ع: خَلَّة، بِطَانَةُ اللُّحَاف.

فاسه‌ری

[ك: نهر پارچه‌په‌ی كه بز ناسه‌ر به‌كار ده‌هینریت.]

ف: آسترى. (پارچه‌ی آستر لباس)

ع: بِطَانِيَّة.

فاسیایو

ك: ناش، ناسار. [ناشی نار.]

ف: آسیاب، آسیایو، آسیا، آر، آس، آساب.

ع: طاحوئنه، مائنه، رَحَى جَرَجَارَة.

فاسیایوان

ك: ناشوران. [ناشوران]

ف: آسیابان، آسیایوان، آسبان.

ع: طَحَّان.

فاسیایونوسا

[ك: ناش‌وستا: وه‌ستای ناش دروست‌كه‌ر.]

ف: آسیا، آستناد، آستناد آسیا.

ع: طَحَّان، مَرَجِي، صَانِعُ الطَّاحُونَة.

فاسیایون‌سپی

[ك: ناشی نازه‌ن: ناشیک كه به نازه‌ل ددگه‌ریت.]

ف: آسپاس. خَرَّاس.

ع: رَحَى الحَيوان.

فاسیایوبازی

ك: فاسیایو منال‌گدل، ناسارنه. [یاریه‌کی مندالانه.]

ف: همای، هُوك، هلیسوی، گُردون بازی

(آسیاب‌په‌ی بچه‌گان) [آسیاب‌بازی بچه‌گان]

ع: نَعْبُ الطَّاحُونَة، نَعْبُ الرُّحَى، رَحَى الصَّبِيان.

فاسیویو

ك: نه‌وره، نه‌مه‌ره، تَوْرَت، وه‌ی. [كارسات، كوئست]

ف: آسپیب، نَرَد، آك

ع: صَدْمَة، لَطْمَة، مُصِيبَة، بَلِيَّة، وَيْل، آفَة، عَاهَة.

فاسی

ك: چیشته. [خوارده‌مه‌نی لیترای.]

ف: آش، شوربا، پُخْتَنَسِ.

ع: طَبِيخ.

فاسی

ك: فاسیایو، فاسیایو، فاسیایو، فاسیایو، فاسیایو، فاسیایو.

دانه‌ریله.

ف: آسیاب، آسیایو، آسیا، آر.

ع: طاحوئنه، رَحَى، مَائَة.

فاسی

ك: شو، ناهار. [ده‌قی پارچه.]

ف: آش، آهار، آهار، شوی، پت، نشاسته.

ع: نَعَاب، نَشَا.

فاسیاشه

ك: خراب، داشاخه. [خراب، رزیر (بز میوه به‌کار ده‌ریت).]

ف: زبون، نَر. [در شوکه‌ه مستعمل است.]

ع: اَلْفَوْضَة، خُصَالَة، رَدِيء.

فاسی ناشوروا

[ك: چیشته روزی عاشوروا.]

ف: آش عاشوروا، هفت‌دانه، آش مَقْبِل.

ع: طَبِيخُ العَاشُوراء.

فاسیپه‌ز

ك: ناشچی. [چیشته‌لینه‌ر.]

ف: آشپه‌ز، خَوَالِی، خَوَالِگَر، خالیگَر.

ع: طَبِيخ، شَوَاء، طاه‌ی.

فاسیپه‌زباشی

ك: ناشچی‌باشی. [سهرده‌سته‌ی چیشته‌لینه‌ران.]

ف: آشپه‌زباشی، میر‌آش.

ع: رَئِيسُ الطَّبِيخ، أَمِيرُ الطَّبِيخ.

فاسیشتی

ك: سازشت، سازیان. [ریکی، سازان]

ف: آشتنی آزرَم، سازش، دوستی.

ع: صُلح، هُدنة، هِدانة، هُدون، سِلْم، مُصالحة، اِلتِتام.

ناشچی

ك: ناشپه ز. [چیشْت لینه ر].

ف: آشپز، حُوالی، حُوالگر، خالیگر.

ع: طَبّاخ، طاهي، شتوَاء.

ناشچی باشی

ك: ناشپه زبانی. [سهردهسته ی چیشْت لینه ران].

ف: آشپزباشی، میرآش.

ع: رَئیسُ الطَّبّیح، امیر الطَّبّیح.

ناشدار

ك: شوْدار، ناھاردریاگه [دهْدار].

ف: آشدار، اھاردار، شوی دار.

ع: بَتّ، مَلعوب، لُعابی، مَنشِي.

ناشرمه

[ك: پاشبست، ناسرمه]

ف: آشرمه.

ع: تُفَر، تُفَر، حَقَب.

وینہ > ۲

ناشفته

ك: پدريشان. په كهر. [شیرزه، شله ژار]

ف: آشفته، پُريشان، افسرده، آفته، كالفته،

كالقه، آشوفته.

ع: مُشَوّش، مُخْتَل. مَلول. عاشق.

ناشوق ← عاشق [پيته كانی گوزدراوه.] [عرك «عاشق» است.]

ناشقی ← عاشقی [پيته كانی گوزدراوه.] [عرك «عاشقی»

است.]

ناشك

ك: توانایی. [هیتز، وزه]

ف: توانایی.

ع: قُدرة.

ناشكار

ك: روشن، فاش، په پيدا، ديار. [له به چار، پي پده ده، روون]

ف: آشكار، روشن، پيدا، شویدا، پدیدار، پدید،

نمودار، پروهان، آفتابی، فاش.

ع: ظاهر، باهر، واضح، لایح، صریح، بواح، جلیبی،

مُنجَلِسِي، بسادي، عِلَسَن، عَلَانِيَة، غِيَان، بَسَدِيهِي،

ضَرورِي، بَيِّن، بائِن، مَعْلوم، فاشي، مَكشوف،

ناصع. يَتِين.

ناش ماس

ك: ... دَوخوا. [دَوخه را]

ف: آش ماست، سپیدبا، ماستبا، دوغبا.

ع: رانِيَّة.

ناش منالگه

ك: گون سه گاري. [گونی سه گلار که بو ده زمان ده شیت.]

ف: آش بچه ها، آش بچگان، گند بیدستر، گُند

ویدستر، خایه ی سگ آبی.

ع: جُنْد، جُنْد بیدستر.

ناشما

ك: روشنا، درس، نه شناس. [هاروی، ناسراو]

ف: آشنا، روشناس، دوست.

ع: خَدِن، خَل، حِب، مَعروف.

ناشو

ك: چلك، كيم. [زورخی برین.]

ف: چرك، ريم، ستيم، استيم، اشتيم، خم، چخ،

پَر، فَر، هَبَر.

ع: قَبیح، صَدید، وَغِي، وَكس، غَشِيَّة، مِدَة.

ناشو

ك: ناشیر، بشیره. [نازاره]

ف: آشوب، آشسو، غوغا، هنگامه، سروتک،

سرموتک، شوروش.

ع: انْقِلَاب، ضَوْضَاء، فِتْنَةٌ، مَفْسَدَةٌ، اِجْمَاع.

ناشوپاشو

ك: هـ لیت پره لیت، [تیکه لیتیکه ل (خوری

تیکه لیتیکه ل)]

ف: آشفته، پریشان. (خواب آشفته)

ع: أَضْغَاثُ أَحْلَام.

ناشه ته نوری

[ك: ناشه ته ندوره: یاریه کی مندالنه.]

ف: خربازان، خربنده، گزیده، گزید، مسزاک،

مزیده، مزیده.

ع: تَدْبِيع، مَزَاك.

وینه

ناشیو

ك: ناشو، بشیود. [ناژارد]

ف: آشوب، آشو، شورش، غوغا، هنگامه،

سروئتک، سرموئتک.

ع: فِتْنَةٌ، فَسَاد، مَفْسَدَةٌ، اِنْقِلَاب، ضَوْضَاء.

ناغری

[ك: پارچه یکی به ناربانگه.]

ف: آغری، (پارچه ای است معروف.)

ع: اَغْرِي.

ناغزه

ك: ددمه، (ناغزی جگه ده) [ددمنه]

ف: مُشْتَوَك.

ع: مَمْصَةٌ.

ناغزی نهنگ

ك: پنهك، تیرترین. [قاسمیش یا داریکی کلوزه که به

فوربیا کردن تیری بی ده آرتین]

ف: پُنْكَ، تُنْكَ، مُتْكَ، تَزُنْكَ.

ع: مِثْفَحَةٌ، مِدْفَعَةٌ.

وینه ← پنهك

ناغوه

ك: ناخه، گهره، سه رکار. [ناغا، بهرین]

ف: آقا، آغا، شنه، شت، شپت، شید، سزور، ستر،

خواجه، بزرگ.

ع: مَوْلِي، سَيِّد، سَيِّد، رَبِّ، مَخْدُوم.

ناغه بانوو

[ك: پارچه بده که. (چیتی ناسک، به ناربانگه.)]

ف: آغه بانو، (چیت نازگ، معروف است.)

ع: شَفْ، شَفْ، شَفِيف.

ناغه جه واش

ك: پیتوکه. [گیاهه کی بوخوشه و ده خوریت. ناره که ی له

«ناقجه باش» ی تور کیسه ره ره گبراره چونکه گولته که ی

سپیه.]

ف: آغه جواش. (علفی است معروف، خوراک و

معطر، مأخوذ از «آقجه باش» ترکی است

چونکه گل آن سفید است.)

ع: ...

وینه

نافتاو

ك: خویه تار، رَجِيار، خور. [هدتار]

ف: آفتاب، خورشید، خور، مهر.

ع: شَمْس، نَکاء، يُوْح، بَيْضَاء.

نافتاوتنه ردان

ك: چادر، خیرت. [ره شمائی بچورک.]

ف: آفتاب گردان، چادر، (چادر کوچک)

ع: حَيْمَةٌ، حَيْمَةٌ.

وینه

نافتاوشان

[ك: جوړه پارچه بده که.]

ف: آفتاب نشان، آفتاوشان، خورشید نشان.

(نوعی از چلووار است.)

ع: شَمْسِيَّة.

نافتاوه

ك: مه‌سینه، [مه‌سینه، مه‌سینه، لولیتنه]

ف: آفتابسه، آبتابه، آفتاوه، آوتساوه، آبتاوه،
آوتابه، آبریسن، آبدستدان، آبدستان،
آبدسدان.

ع: ابریق.

وینه

نافتاوی

ك: ناشکارا، روشن، [له‌بدرچار، دیار]

ف: آشکارا، روشن، آفتابی.

ع: واضح، لایح، ظاهر، باهر.

ناغور ← ناهور

ناغره‌ت

ك: ژن، مایته، [میتینه‌ی مرؤس].

ف: زن، ماده، مادینه.

ع: مرأة، آنثی، عورة.

ناغه‌ت

ك: ددره، نازار، تهرده، [به‌لا]

ف: آسیب، آزار، درد.

ع: آفة، عاهة، پلاء، بلیة.

ناغهریده

ك: دوروسکه‌رده، دوسکار، [به‌دی‌هینرار]

ف: آفریده، درست‌شده.

ع: مخلوق، مصنوع، مقطور.

ناغهریده‌کردن

ك: دوروس‌کردن، [به‌دی‌هینان]

ف: آفریدن، درست‌کردن.

ع: خَلَقَ، صَنَعَ، صَنَعَ، اِنشَاء، اِيجاد، فَمَلَّ

ناغهرین!

ك: ده‌خوش، ده‌سهریزا، باره‌له‌لا [بژیت، به‌ده‌به‌ها]

ف: آفرین، آفران، زه، چنانه‌ن، به‌به، آباد،

آخوشه، خوازها، آخ، قَریش!

ع: حَبْذًا، مَرْحَبًا، مَرْحَى، طَوْبَى، أَحْسَنْتَ!

حَمْدًا لَكَ، يَارَكَ اللهُ!

ناغهرین ناغهرین!

[ك: همر بژیت!]

ف: آفرین آفرین، زهازه!

ع: أَحْسَنْتَ أَحْسَنْتَ!

نااقایا

[ك: نه‌کاکم، دارجهری (درختیکی به‌ناریانگه).]

ف: آقاایا. (درخت معروفی است).

ع: آقاایا، آقاایة

وینه

ناقشقه

ك: دورده‌ری، به‌نجسره، [جوره به‌نجره‌به‌کسه. (به‌نجره‌ری

دورده‌ری که‌لله‌دار).]

ف: آقشقه، دودری، پنجره. (دودری کله‌دار را

آقشقه می‌گویند).

ع: نَاقِذَةٌ، بَنَجْرَةٌ.

ناقیق

[ك: یاقیق (بدردیکی به‌نرخه).]

ف: عقیق. (سنگی است معروف).

ع: عَقِيق.

ناکار ← ...!

ناکام ← هه‌نجل

ناکا

ك: گه‌را، زانا، بینا. [ناگادار]

ف: آگاه با آگاهی، گواه، بنیا، دانا.

ع: عَلِيم، خَبِير، شَاهِد، بَصِير. مُنْتَبِه، مُنْتَبِه، مُطْلِع،

واقف.

ناکا

ك: ددنگ، باس، هه راز، [دهنگوباس، نوروچه]

ف: آگاهی، پَزواک.

ع: خَبَر

نَکَا

ك: ناگه، ناگهگه، ناخگه. [فه بیان (جهنگدی مهترسی

نه خوش.)]

ف: آستان. (هنگام خطر بیمار)

ع: قِران، بُجران.

نَکایی

ك: ... بینایی. سه لپقه، سه ررشته، زانسایی. [ناگاداری،

لیزانی]

ف: آگاهی. بینایی، سلیقه، دانایی، گواهی.

ع: عِلْم، اِطْلَاع، اِطْلَاه، وَقُوف، خِیرَة، بَصِیرَة.

اِنْتِبَاه. شَهَادَة.

نَکَر

ك: ناهیر، نائر، نائر، [نِنگر]

ف: آتَش، تَش، آذر، هیسر، سام، شام، وَرَزَم،

بَرزین، کاغ، مِخ، وِداغ، آذَرنگ، آذر، آیش.

ع: نار، وَقْد، وَقْد، وَاِصْنَة وَاِیصْنَة.

نَکَر

[ك: نَار]

ف: آتَش.

ع: حَرِیق، نَائِرَة، حَرَق.

نَکَر خَوهره ← قه قنه س

نَکَر دَان

[ك: هاریشتی گولله به هوی بارورته ره.]

ف: آتَش زدن، دَر کردن.

ع: اِحراق. ضَرْب، اِطْلَاق.

نَکَر زَوَان نِیژره.

[ك: ناگری زمان سویتیه رتره.]

ف: آتَش زَبان سوزنده تر است.

ع: نَارُ اللِّسَانِ اَشْدُّ اِحراقاً.

نَکَر کَرَن — نَکَری کَرَنکَه.

نَکَر کَه شاه و کهر

ك: نار له مه. [پول گه شین]

ف: آتَش روشن کُن، نابلمه، آتَش گردان، آتَش

سرخ کُن.

ع: جَوَالَة.

نَکَر کِیرَه

ك: دس ناگر، چارکه. [دسه چیلهی ناگر]

ف: آتَش گیره، پُد، پُود، پُوده، پُسد، پُود،

فروزینه.

ع: حَرَاقَة، وَقَاد، وَقُود، وَقِید، ضِرَام، ثِقَاب، ثُقُوب،

شِبَاب، شَبُوب، مِسْعَار، سَجُور، وَقُص، اُرُثَة،

حَصَب.

نَکَرَه

ك: هه رله فه رنگی. [ناگرزگ: زپیکدی چه ناکمر دهس چار.]

ف: آتَشک، آبله فرنگی، آتَش پارسسی، بساد

فرنگ.

ع: جَمْرَة، النَار الفَارِسیَّة.

نَکَر هَا له ده میا

[ك: توند قسه ده کات.]

ف: آتَش در دهان دارد، تند سخن می گوید.

ع: فِي فَمِهِ نَارٌ، طَلِیق.

نَکَرَه کِیان چوون

ك: نالوزبون، تونزون. [رهش داگیرسان]

ف: آتَش به جان شدن، تند شدن.

ع: اِشْتِعَال، اِحْتِدَاد، اِضْطِرَام، اِغْتِیَاض.

نَکَری کَرَنکَه.

[ك: ناگری گرتوره، توره بوره.]

ف: آتَش گرفته، خشمگین شده.

ع: اِشْتِعَلٌ، اِحْتَدٌ، اِضْطَرَمٌ، اِغْتَاظٌ.

ناگه

ك: ناگه، ناخگه. [قهیران (جهنگه‌ی مہترسی نہ خوش،)]

ف: آستان. (موقع خطر بیمار)

ع: قران، بجران.

نالک

ك: نالک، زركو. كارچو. [ناليك (زيانتر سو «جو» يسه ك

به كار دهيتريت كه دهرتت به چاره‌ئي.)]

ف: بزموز. كاه و جو. جو (بيشتر به جو اطلاق

می‌شود كه به مال دهند.)

ع: علوفه، عليق. قضم.

نالووده

ك: نلياك، پلكياك، بواژن. [تيره‌تلار]

ف: آلوده، آغشته، چتره.

ع: مُطخ، مروح.

نالوودگی

ك: تليان، پلكيان. [تيره‌تلان]

ف: آلايش، آلودگی، آغشته شدن.

ع: تَلطُح.

نالوودگی

ك: خدرش، كه تره، نالایش. [نانه‌وار، كه مایه‌سی]

ف: آلايش، آلودگی، رنگ.

ع: عيب، و صمة، نقيصة.

نالسی

ك: پياك‌خاس. [پياچاك]

ف: آرامگان، خوش‌بخت، فيروزمند.

ع: سعید. (أهل الخیر)

نالسی شه‌ر

ك: پياك‌خرا. [پياخراپ]

ف: دژهور، بدبخت.

ع: شقي. (أهل الشی)

نالسی كه یف

ك: خدنه‌ران، خورشورو. [وروش]

ف: خندان، خوش‌رو.

ع: نشیپ، بشوش، باغز. (أهل النشاط)

نال

[ك: سورری كان.]

ف: آل، كُرد، كُرن، كُرنده، كُران، كُرنن. كُرننگ،

كُرننگه، آلا. (سرخ نیم‌رنگ)

ع: أصفر، أشقر.

نال

ك: ... شه‌ره. [نال، ماله]

ف: آل، نبدلان.

ع: أم الصبیان. ضاغوظة.

نال ← به‌باخ (دشه‌یه‌کی کرماجیه.) [کرماجی است.]

نالایش

ك: خدرش، كه تره، [نانه‌واری، كه مایه‌سی]

ف: آلايش، آلودگی.

ع: عيب، و صمة، نقيصة.

نالایی

ك: رنگامه، زردوسور. [رنگاورنگ]

ف: زردوسرخ، رنگارنگ.

ع: ألوان، الأصفر و الأحمر.

نالوون

ك: تله، زتی. [كانزایه‌کی به‌نرخه.]

ف: تله، زر، طلا.

ع: ذهب، عسجد، عقیان، نضن.

نال خورمایی

[ك: رنگی نالی تیر.]

ف: كُرن، كُرنن، كُران، آل، آل تاریک، كُرنن تار.

ع: أصهب، أشقر قاتم.

نالشت

ك: ناروگور، داربست. [سه‌ردا و مامه‌سه. (به مانای

«نالشك» یش به‌كار دهيتريت.)]

ف: گهولې، دگش، گوهریدن، داد و ستد، (به

معنی «ناشك» هم مستعمل است.)

ع: مُعَاوَضَةٌ، مُبَادَلَةٌ، مُبَايَعَةٌ.

نالشك

ك: ررهق، خرز، تهلماسه، سسيخوار، [زرقم (شهري)

بهسترو.]

ف: لَشِك، لَشِكه، بَز، پَز، زيز، بَشَم، سَرَماريزه.
(شبنم منجمد)

ع: قَس، صَقِيع، ضَرِيب، جَلِيد، سَقِيطَةٌ.

نالف

ك: زَرَك، لَهَرِد، [ناليك]

ف: بَرَموز، سَبِزَه.

ع: عَلْف، عُلُوفَةٌ، صَاوِرَةٌ.

نالفسبرين

ك: ... كَرَكَن [كاسي نالف برين.]

ف: بَرَموز چیدن، سبزه چیدن، خَو، خَسور.

(هنگام علف چیدن)

ع: جَرَّ، جَرَز، حَشَن.

نالفسجار

ك: لَهَرِد، كدماجار، گياجار، [لهدرگه]

ف: تَابَسَه، تاوسه، سبزه زار.

ع: رَيْف، مَرَاك، مَرْتَع، مَرَعَى.

نالفسزار ← **نالفسجار**

نالغ

ك: ... مَاهَه ك [لور (گري نارگوشت).]

ف: يَاعْرَه، يَاگرَه، باغره، آغره، بَكْسَه. (مانده)

زخم = گره گوشت)

ع: نَكْفَةٌ، نَفَاخَةٌ. مَادَّةٌ، غُدَّةٌ.

نالو

ك: خَالَو، نَالَو، لَالَو، [خال (برای دايك).]

ف: دايي، خالو. (برادر مادر)

ع: خَال، أَخِ الْأُمِّ.

نالوبلاووك

ك: هَالَوْرِبَلَاوُوك، بَلَاوُوك، [نالوبالووي كيوي، ههلالووك]

ف: آووبالو، آلي بالي، قراسيا، قاراسيا، آلوي

بوعلی.

ع: جَرَّاسِيَا، جَرَّاصِيَا، قَرَّاصِيَا.

نالوبوخارا

ك: هَدَلُورچَه رَه، هَدَلُورچَه پاره يي. [هه لورزه رهد]

ف: آووبوخارا، آلوي سپاه.

ع: اِحْاص، اِلْجَاصُ الْأَسْوَد.

نالوز

ك: توره، تون، تان، زوير، ليتل، دليسي. قينسون. [سورش و

توره]

ف: آيز، آوس، آغده، ژيسان، نژند، نند،

خشمگين، خشم آلود، خشمناك، آرغده،

آرغندا، آرغنده.

ع: شَرَس، شَكْس، غَضَبَان، غَضُوب، مُحْتَد،

سَاخَط، مُرْمَعِج، مُتَغَيِّظ، مُتَنَفِّط، كَدِر، حَبْلَان،

مُضْجِر.

نالوزي

ك: توردبي، تونسي، زيربي، دليبي، قين. [قه لس بوون]

ف: آليزي، آلوسسي، آغدگي، نندي، نژندي،

خشم، خشمناكي، خدوك، اشتهم.

ع: شَرَس، شَرَّاسَةٌ، شَكْس، شَكَّاسَةٌ، سَخَط، سَخَط،

غَيْظ، غَضَب، حَنْق، تَدْمُر، تَغَضُّب، نَفْط، نَقْط،

اِحْتِدَاد، اِحْتِلَاط، تَغَيُّظ، اِزْمِجَاج، كُدُورَةٌ، اِزْمِثْرَان.

نالوش

ك: خارشت، هه كه، تنگه خورزكه. [خورروي لهش.]

ف: خارش. كون خارش.

ع: حَكَّة، حَصَف.

نالہ

[ک: گولی. (گولی نوسپ).]

ف: پیسی. (جذام اسپ)

ع: بَرَص.

نالہ

[ک: سووری کالہ (پیتی «ہ») سو ناماڑہ کردن لکناہ بہ
«نال» رہ: نمر نالہ، نالہ کہ.].

ف: کُرنده. (های اشاره بہ «نال» ملحق شدہ:

«نمر نالہ، نالہ کہ»)

ع: الْأَصْفَر، الْأَشْفَر.

نالہ ت

[ک: بیہر]

ف: کولم، پلپل.

ع: بَہار، فِلْفَل.

وینہ

نالہ ت

[ک: نالہ تہ، سوراچی. (ہر کام نمر ریزہ دارہ چہ قینراوانہی
کہ بہ شیوہیہ کی تابیہ ت خراتی کران.].

ف: پزده، اسلیمی، صُراحی.

ع: نَرَابَزُون، نَرَبَزِين.

وینہ <۲>

نالہ ت

[ک: داری باریکی تاشراو و درز و کہ لہ بہر نیتخار کہ لہ
درگا و پدجہرہ و تہ خندہ بندی سہر میچدا بہ کارہ بریت.

(نالہ تی پد پجہرہ.].

ف: آلت. (آلت گرہ سازی پنجرہ)

ع: نَرَابَزُون.

وینہ

نالہ ت چہر مگا

[ک: گیایہ کہ لہ تالیش دہ چیت.].

ف: پلپل ہستانی، اُرُتُد، پنچ انگشت. (شسیبہ

است بہ ترمس.)

ع: اُرُتُد، حَبَّ الْفَقْد. ذُو خَمْسَةِ اوراق.

نالہ تہ

[ک: نالہ ت، سوراچی.]<نالہ ت

ف: پزده، اسلیمی، صُراحی. آلت.

ع: نَرَابَزُون، نَرَبَزِين.

وینہ<نالہ ت >۲

نالہ

[ک: ہات. ہاتن. گہ پشت. گہ پشتن (وشہ پد کی گورانیہ.].

ف: اَمَد، اَمَدَن. (گورانی است.)

ع: جَاءَ، مَجِيء، مَجِيئَة، جِيْن.

نالہ دہ

[ک: قومراخ، تہ یار، کہ مہر بہ سہ، ساز.]حازر]

ف: آمادہ، آژیسر، بَسَنغَدہ، بَسَنغَدہ، ساسختہ،

پرداختہ، تیار، پا در رکاب، بَسَسِیج، بَسَسِیج،

اَسغَدہ.

ع: حاضِر، مُسْتَعِد، مُتَأَسَّب، مُتَهَيِّئ، مُنْجِهِن،
مُتَحَفِّن.

نالہ دہ

[ک: زینگ.]زیندو (بہرامبری مردو، زاراوی بہ تانیانہ.].

ف: آمادہ، گج، آستر، (ضد کشتنہ، اصلاح بنایان

است.)

ع: حَي، جِنَسِين، جَفَصِين.

نالہ دہ کردن

[ک: تہ یار کردن، قومراخ کردن.]حازر کردن]

ف: آمادہ کردن، آژیسرن، بَسَنغَدن، آژیربدن،

آمانن، آسونن، ساسختن، بَسَنغَدن، بَسَسِیجیدن،

بَسَسِیجیدن. پا در رکاب ساسختن، تیار کردن.

ع: اعداد، احضار، شَخْصِر، تَهِيئَة، تَهِيْن.

نالہ دہ کریاگ

[ک: تہ یار کریاگ، قومراخ کریاگد]تہ یار کرار]

ف: آمادہ شدہ، بسپجیدہ، بسپجیدہ، ساسختہ،

ع: وَدُّ الْعَمَّ، ابْنُ الْعَمِّ (بِئْتِ الْعَمِّ)

ناموزیاری

ك: موزیاری، موزیاری، موزج. [ناموزگاری، پەند]

ف: آموزش، آموزگاری.

ع: نُصِيحَةٌ.

نامه

ك: دایك. دایكه!، نانه! [دالك. دایه!]

ف: مادر. مادرا!، مادرا!

ع: أُمُّ. أُمَاهَا

نامه

[ك: سوركه له ناری «ئه مانوللا» بیه.]

ف: مخفف «امان الله» است، نام است.

نامه

ك: هات، ماراز. [نامه، بهخت]

ف: آمد، شگون، پیش آمد، ماراب

ع: اِقْبَالَ، بَيْخَت، طَالَع.

نامه رزیان

ك: بهخشیان، پاسابون [بهخشان]

ف: آموزش، آموزیدن، بخشایش، بخشیدن،

درس، درسته، نرشته، دامون، نرپه، آموزیده

شدن.

ع: عَفُو، عَفْرَان، مَغْفِرَةٌ، عَفُور.

نامی

[ك: سوركه له ناری «ئه مانوللا» بیه.]

ف: مخفف «امان الله» است، نام است.

نامیان

ك: نامیژەن. فریشك [هەریژەن. شیلارك]

ف: مایه، پنیر مایه. فُرشه، فُرش.

ع: مَجْنَبَةٌ. اِنْفِخَةُ، كَرِشُ الْجَدْيِ. [مَجْنَبَةٌ]

نامیژەن

نان

ك: دەم، جان [رەخت، كات]

پر داخته، آماده، آمووده، یسغدیده، یسغدیده،

آزیریده.

ع: مُهَيَّأ.

نامادە کەر

ك: قومراخكەر. [تهیاركەر]

ف: آماده کننده، آمای، پسبیچنده، یسغدنده

ع: مُعَدُّ، مُهَيَّن.

نامان!

ك: هاسا، لاله. په نا. [ده خیل!، رشە ی له بهر پارانه ره و

په نابردنه.]

ف: زههار!، زینهار!، پناه، آرامش.

ع: أَمَان!، نَحِيْلُكَ!، اِلْتِجَاء، لُجْء، لُجُوء، لُوْذ، لُوْذ،

لُوْذ، لِيَان.

نامانج

← نشانه. نه تیجه

نامانهت

ك: سپه ده، نه سپه ده. [نه مانهت، سپه ده]

ف: سپه ده، سفته، سپنج.

ع: أَمَانَةٌ، عَارِيَةٌ، وَدِيعة.

نامه رزیان

نامشو

ك: هاتوجو. [سه ره یه لاندان]

ف: آمد و شد، رفت و آمد.

ع: تَرَدُّد، مُرَاوَدَةٌ.

ناموخته

ك: فیر. لیسی، گورون [راهانور. کهری]

ف: آموخته، آمخته، رام

ع: مُعْتَاد، تَرِب، تَارِب، دَارِب، ضَسَارِي، ضَرِي.

رُؤْم، نُول، مَالُوف.

ناموزا

[ك: كورەمام، كچهمام]

ف: آخدرزاده، اوترزاده، پسر اودر، عموزاده،

پسرعمو. [دخترعمو...]

ف: نم، هنگام، گاه، آن.

ع: لَحْفَةٌ، آن، وقت، زمان، حین، طَرْفَةُ الْعَيْنِ.
نان

ك: نمك، نهدا، نین، ناز، خمزه. [نازونوز]

ف: آن، این، نمك، ناز، ادا.

ع: مَلَاخَةٌ، دِلَالٌ، ثَقْمُنْ.

نانونین

ك: نازوخه‌مزه، خمزه‌رناز، نمك. [نازونوز]

ف: ناز و غمزه، آن و این، نَمَك.

ع: مَلَاخَةٌ، دِلَالٌ، ثَقْمُنْ.

نانه (انه)

[ك: پاشگره. (وشهدی خستنه‌پاله.) رهك: درانه، مانگانه.]

ف: گانه. (دوانسه، مانگانه = دوگانه، ماهانه، حرف نسبت است).

ع: يَ، (ثَنَائِيٌّ، شَهْرِيَّةٌ)

نانه

ك: نامه، دايك، نامه، دايكه! [دالك. دايه!]

ف: مادر. مادرا! مادرا!

ع: أُمُّ، أُمَاهُ!

نانیسنك

ك: قنگانیشك. [نه‌نیشك (جورمگه‌ی نیران قول و باسك.)]

ف: آرنج. (مفصل بین دست و بازو)

ع: مَرْفُوقٌ. (المفصل بين الساعد و العضد)

نانیشك ← نانیشك

ناو

[ك: نائف]

ف: آب، آو، نا، با، سوپ.

ع: ماء، ماء، آباب.

ناو

[ك: شاره‌ت (ی پیاز یا زن).]

ف: آب، منی. (آب مرد یا زن)

ع: مَنِيٌّ، نُطْفَةٌ، ماء.

ناو

[ك: نائف. گوشراو (بو نمونه: ناری نارنج یا پیاز و...)]

ف: آب. (آب نارنج، یا پیاز مثلاً.)

ع: ماء، عُصَارَةٌ.

ناو

[ك: دژشار (وهك: ناری هه‌نار یا تری و...)]

ف: شیره، جَبَه. (آب انار یا انگور و امثال آن.)

ع: رُبٌّ.

ناو

[ك: ره‌ندق، شوق، باتوبریق، نابرو]

ف: آب، زیبایی، جوانی، آبرو.

ع: رُوْنُقٌ، طَرَاوَةٌ، طَلَاوَةٌ، لُطَافَةٌ. عِرْزَةٌ، اِعْتِبَارٌ، اِحْتِرَامٌ.

ناو

ك: نیشتك. [نیشتور، نارابور]

ف: نهان، پنهان، نشسته.

ع: غَارِبٌ، أَقْبَلٌ، غَائِبٌ.

ناو

ك: ناران. [نارهدان]

ف: آباد، آبادان، آبدان.

ع: عَامِرٌ، مَعْمُورٌ، عَمِيرٌ.

ناوات

ك: نارزور، هه‌رس، هه‌را، كام. [دلخواز]

ف: بژهان، بژهان، كام، كامسه، بویه، بویه،

درخشش، درخویش، آرزو، هوس، هوا، خواهش.

ع: اَمَلٌ، مَأْمَلٌ، مَأْمُولٌ، بُغْيَةٌ، مُنَى، مُتَيَّةٌ، اُمْنِيَّةٌ،

تَمَنِّيٌّ، هَوَى، رَجَاءٌ، مَرَادٌ، مُرَامٌ، مَقْصُودٌ، مُرَامٌ،

شهوة. شوق، اشتیاق، طمع.

ناواته‌خواز

ك: نارزورمه‌ن. نارزورکریاگ. [نارزورکهر. نارزورکرار]

ف: آرزومند، کامخواه. خواهان. درخششیده،

آرزوشده، خواسته.

ع: اَمَل، مُؤَمَّل، يَافِي، مُبْتَغِي، مُتَمَكِّي، هَوِي، رَاجِي، شَهِي. مَأْمُول، مَبَغِي، مُبْتَغِي، مُشْتَهِي، مُتَمَكِّي.

ناواز

ك: ناردار، [نارار، گه‌شاره، چايچي (به هه‌ر سى ماناي «ناردار» به كار ده‌بريت.)]

ف: آبدار، (به هه‌ر سه معني «ناردار».)

ع: طَرِي، مُتَلَبِي، مَاشِي.

ناواره

ك: تهره، ترونا، دهره‌دهر، ره‌يلان، [سهر‌گه‌ردان]

ف: آواره، ويلان، سَرگَرْدان، سَرگُشته، تَرَبْدَن، آماره، آوار.

ع: شاذب، هَانِم، هَارِب، آيِق، أَقَاق، دَوَار.

ناواز

ك: گوزاني، هوزه، دنگ، نه‌را، [ناه‌دنگ]

ف: آواز، نوا، سرود، صدا، آوا، خْتِيَا، خَنْبِيَا، چَسِر، چَسْتِه، تَرانه، رامش، آهنگ، سَنِيَل، سَنِيِر.

ع: نَعْمَة، نَعْمَة، نَعْم، نَعْم، رُءَاء، صَوْت، سَمَاع. صَفِيِر، نَعِيِر، نَعْوَة، نَعِيَة.

ناواز بولبول

ك: دنگ بولبول، [چريكه‌ي بولبول]

ف: چه‌چه، غَلْغَل، آواز بلبل.

ع: اُغْرُود، اُغْرُودَة، غُرْد، نَعْمَة، نَعْم، نَعْمَة، صَوْتُ البَلْبَل، تَنْعَمُ البَلْبَل.

ناواز مه‌ل

ك: دنگ مه‌ل، دنگ په‌له‌ره‌ر، [دنگي بالنده]

ف: سَنِيِر، سَنِيِل، آواز پرنده.

ع: صَوْتُ الطَيْر، صَفِيِر.

ناواز مه‌لانيكه

ك: دنگ فريشته، [دنگي په‌ري]

ف: سروش، صدای فرشته.

ع: طَنْين، نَوِي.

ناوازه

ك: دنگ، چار، [ناربانگ]

ف: آوازه، نَدَمَه، چاو.

ع: شَهْرَة، سُمْعَة، صَيِت، سَمَا، نَشْرَة، اِشَاعَة، اِنتِشَار، اِنْدِيَاغ.

ناوازه ← **ناواز**

ناوازه خوان

ك: گوزانيچر، خوه‌سخران، [گوزانيبيژ]

ف: آواز‌خسوان، نواگر، سرودگر، خَنْبَاگر، خَبْناگر، چَرگَر، رامشگر، خواننده، نوازنده، سَرابنده، رامشي، خوش‌خوان.

ع: مُعْتِي، مُغْرَد، مُتَمَّم، مُرْتِي، مُطْرِب.

ناوازه خويش ← **ناوازه خوان**

ناواق

ك: چول، هون، [بي‌ناره‌داني، (بياباني كاك‌ي بك‌اك‌ي يا خانوي چول ر‌گه‌رده‌را)]

ف: دوخ، ته‌ي، چول، (بيابان خالي، يا خانه‌ي خالي و بزرگ)

ع: قَفْر، قَيْهَاء، بَاشِر، غَامِر.

ناوان

[ك: هارن]

ف: هونگ، هاون.

ع: مِهْرَاس، مِيحَاز، صَلَايَة، هَاوِن.

ويته

ناوان

ك: نار، ناردان، [ناره‌دان]

ف: آبدان، آبادان، آباد.

ع: غَامِر، غَمِيِر، مَغْمُور.

ناوان

ك: رسا، گوشاد، [هه‌رار]

ف: رسا، گُشاد.

ع: وَسْبِع، فَسْبِح.

ناوانی

ك: ناودانی، [ناودانی]

ف: آبادانی، آبدانی، آبادی، لاد.

ع: عِمَارَة، عُمُرَان، مَعْمُور.

ناوایی

ك: دئی، لادئ، [گوند]

ف: آبادی، آبدانی، آبدانی، لاد، ده، دهکده،

ع: قَرِيه، كَفْر، مَعْمُورَة.

ناوباره

[ك: شيله (شور شيله پدی كه ههنگ له گولانی

دهمژیت.)]

ف: مایه. (مایه سی انگبین كه زنبور از گلها

می گیرد.)

ع: مُجَاج، مُجَاجُ النَّحْلِ.

ناوباره

ك: بهنگه، بنه بهنگه، [بهست، بهندار]

ف: بند، چل، وَرغ، وَرغ، بَرغاب، بِنْدروغ،

دارغ، وارغ، نَلنگ، بَندگاه، بَندگه. (بند آب)

ع: حَاجُور، سَنَد.

ناوباز

ك: مهله ران، [مهله زان]

ف: آب باز، شَنَاگر، شَنَاور.

ع: سَبَاح.

ناوبوون

ك: تاویانه ده، [تاوانده (ده كور: تاوانده سی سه هوزل یا كانزا.)]

ف: آب شدن، گُداخته شدن، گداختن، (آب شدن

یخ، یا فلزات مثلاً.)

ع: ذُوب، ذُوبَان، اِنْحِلَال...

ناوبوون

ك: تهرینه بوون، [خه جاله تهرون]

ف: آب شدن، شرمنده شدن.

ع: حَجَل، اِنْفِعَال، اِسْتِحْيَاء.

ناوپاش

ك: ناوپڑین، [دهفری ناوپڑین.]

ف: آب پاش، آب پاچ.

ع: رَشَاخَة، رَشَاشَة، مِضْحَة، مِضْحَة.

وینه

ناوپاش

ك: ناوپڑین، [فیچقه]

ف: آب پاش، آب زن، گُل شو.

ع: مِضْحَة، مِرْبَشَة، زَرَاقَة، مِضْحَة، مِضْحَة.

وینه

ناوپاشی

ك: ناوپڑین، ناوپڑائن، [ناوپڑین كردن.]

ف: آب پاشی، آب پاچی.

ع: نَضِیح، نَضِیح، رَش، رَشِیح.

ناوپال

ك: پالین، تورشی سافكه، كه فگی، [كه وگی]

ف: آردن، كفگیر، كفچلیز، پالا، پالونه، پالوان،

بالوان، ترشی پالا، شیب پالا.

ع: مِصْفَاة، مِزْل.

وینه - پالین

ناوپڑائن

ك: ناریشائین، [ناوپڑاندن (بو نمونه: ناوپڑاندن به

ناندا.)]

ف: آب پاشیدن. (بر نان مثلاً.)

ع: بَرَد، رَش.

ناوپڑین

[ك: ناوپڑین كردن. (چارگینکی نایاسابه.)]

ف: آب پاشی. (مصدر بر خلاف قیاس است.)

ع: نَضِیح، نَضِیح، رَش، رَشِیح.

ناوپڑین

ك: ناوپاش، [ناپازی ناوپڑین.]

ف: آب پاش، آب پاچ، آب زن.

رکیة، قَلْرَم، کُر.

ناو چاودان

ک: زاخار چار دان، تواشا کردن، سدرنج دان. [لی یورد بوونه ره]
 ف: آب چشم دادن، نگاه کردن.

ع: نُظْر، مُلاوَصَة.

ناو چاوه سه تن

ک: ترسانن، تو فغانن. [ترساندن، زراو بردن]

ف: آب چشم گرفتن، ترساندن.

ع: تَرْعِیب، تَخْوِیْف، اِحْقَاقَة، اِحْقَاقَة، اِحْقَاق، اِفْرَاج.

ناو چاینگ

ک: ناز خواهش. [ناری سازگار]

ف: آب سرد، آب گوارا.

ع: تَبَقَاح، عَذْب، سَلْسَال.

ناو چینین

ک: ناسه نُن. [نهرم کردن (وه ک: نهرم کردنی پوتلا)].

ف: آب گرفتن، نهرم کردن. (آب گرفتن از فولاد مثلاً.)

ع: تَانِیْتُ، تَلِیْن.

ناو خانه

ک: نه ده بخانه، ناوریز، که نارارو، ناورهس. [بیشار]

ف: آیشنگاه، آیشنگه، آب ریز، جایی، آب دست، آندب خانه.

ع: مَبَال، مَبْرَز، مَلَهَب، مَخْرَج، مَخْرُکَة، مُسْتَرَح.

ناو خواردن

[ک: نارنو شین]

ف: آب خوردن، آب نوشیدن.

ع: شَرْب، شَرْب، شَرْب، شَرْب، اِقْتِلَاد، اِبْتِرَاف.

ناو خوهری

ک: کاسه. جاموله. [ده فری نار خوارده ره].

ف: آب خوری، آبشخور، آبوتند، اُسکِره، راک.

(کاسه ی آب خوردن)

ع: رَشَاشَة، رَشَاحَة، مِضْحَة، مِضْحَة، مِضْحَة، مِضْحَة، مِضْحَة، مِضْحَة، مِضْحَة.
 مِزْشَة، زُرَاقَة.

وینته - ناوپاش، ناوپاش

ناو پیادان

ک: تییه لندان [تیردان (بو نمونه: نار رادانه کاسه)].

ف: آب گرداندن. (توی کاسه مثلاً.)

ع: خَضْحَضَة.

ناو نال و سون

[ک: ناری تاز و سوزیر (ایدیومیشه له ترش و تالی زیان).

(نار تاز و سوزلی خوارده گه.)

ف: آب تلخ و شور. (کنایه از رنج و محنت هم هست.)

ع: مَاج، المَاءُ الْمَرْ الْمَلِجُ.

ناو تهله

ک: نار زهر. [زهرکش]

ف: زراب، آب زر، آب طلا.

ع: نَجَال، ماء الذهب، زُرِیَاب، زُرَاب.

ناو چو

ک: ناردز. [نارده زینی برین]

ف: هو. (آب دزدیدن زخم)

ع: تَمُوَه، تَمُوَرَم.

ناو جو

ک: مزره. [بیره]

ف: آب جو، سون، بوزه، باره، یگنی، قوگان،

اُکسیه، اُخسَمه، اُخسَمه، اُخسَمه، اُخسَمه، اُخسَمه،

مَزْد، اُخسَمه.

ع: بَیْسِد، جَعَة، فَصَاع، مِرز، مَزْد، کَشْک، کَشْک

الشعیر، ماء الشعیر.

ناو چا

ک: چا. [بیر]

ف: چاه، چاه آب.

ع: بَثْر، جُب، قَلِیْب، قَلْوَد، خَسِیْف، طَوِی، عَلِیْم.

ع: مِشْرِیَّة، صَاخِرَّة، قَصْعَة.

ویننه

ناو خوهری

ك: كَوْزَه لَه. [كَوْزَك]

ف: آب خوری، آبوند، كوزه.

ع: مِشْرِیَّة، نَعَارَة.

ویننه

ناو خوهری

ك: نارخوړكه (شویینی نارخواردن سره له چه م یا له

نه ستیردا.)

ف: آب خور، آبشخور، (محل آب خوردن در

رودخانه یا استخر)

ع: عَطْن، مَطْل، مَعْطَن، مَوْرِد.

ناو خوهری

ك: كورك. [نارخوړه (كوروكی دره خت.)]

ف: آب خوری، جذب، مَغْر. (مغز درخت)

ع: حَلْب، حُمَان. [حَمَار]

ناو خوهری

ك: جَوْرَه دینا بده کی لغاره. (دینا بده عه چه می.)

ف: آب خوری. (دهنه می عجمی)

ع: شَكِیْمَة، لُجَام.

ویننه

ناو خوهری

ك: نارچایگ. نار شیرین. [ناری سازگار]

ف: آب خوش، آب گوارا، آب شیرین.

ع: لُقَاح، عَذْب، عَذْب، سَلْسَل، سَلْسَال، نَقِیص.

ناو داخستن

ك: نارگرتن، نارهل كردن، نارداشكائڼ. [نار بهردان یو سر

زوری.]

ف: آب رها كردن، آب وپل كردن، آب انداختن،

آب بستن.

ع: بَقُق، دَفُق، اِرْسَال المَاء.

ناو داری

ك: پَرِنَار (بڼ نمونه: میوه پراو.)

ف: آبدار، پُر آب، شاداب، خوشاب. (میوه مثلاً.)

ع: طَرِي، مَطْمُوَه.

ناو داری

ك: گه شاره (بڼ نمونه: پیروزه و مروری و...)

ف: آبدار، پُر آب، خوشاب، (فیروزه، مروارید، و

امثال آن.)

ع: نَاضِر، مَتَالِي، مَسْجُور، ذُو مَاء.

ناو داری

ك: جدره ردار، دوان. [تیخی به خالومیتل، دبان (بڼ

نمونه: شیر و خه خه ر.)]

ف: آبدار، جوهر دار. (تیغ و شمشیر)

ع: مَوْشِي، مَجْبُور، مَذْكَر، مَقْرَد، ذُو فِرْد، ذُو مَاء.

ناو داری

ك: چایچی، چاییدار. [چایه ز]

ف: آبدار، چایی دار، چایی پزی.

ع: مَائِي، مَاهِي، مَائِي.

ناو داری خانه

ك: چایخانه

ف: آبدارخانه، چایی خانه.

ع: مَحَلّ المَائِي، بَيْتُ الشَّاي.

ناو داری

ك: چایچی گهری. [چایچیتتی]

ف: آبداری، چایی داری، چایی پزی.

ع: مَائِيَّة، شَغْلُ المَائِي.

ناو داری

ك: خورج نار داری. [جدرالیک که پتنداریستی چالینانی

تپنده خن.]

ف: آبداری، خورج آبداری.

ع: جَرَابُ المَائِي، أَوْثَان.

ویننه - خورج نار داری

ناردان

ك: نارپندان (نارداشتنی زهوی یا ناردانی مالات.)

ف: آب دادن، (حیوان، نبات)

ع: سَنَقِي، اسقاء، اِمَاهَة.

ناردان

ك: به ناردان كردنی كانزای وک: ناسن و پولای بوز زیاتر

رهق بوونی.]

ف: آب دادن، (آهن و فولاد را.)

ع: سِقَايَة، سَنَقِيَة، اِمَاهَة، تَذْكَيرِ الْحَدِيدِ، تَلْسِيْنِ

الْفُؤْلَادِ.

ناردان

ك: نار گرتن. [نارداشتنی (كشترکال).]

ف: آب دادن، پسانیدن. (زراعت را.)

ع: سَنَقِي، اسقاء، بَرِيصَة.

ناردان

ك: ناران، رسا. [نارهدان، فراران]

ف: آبادان، آبدان، آباد، رسا.

ع: عامر، عمير، مَعْمُور، وَسِيْع.

ناردانی

ك: نارانی. [نارهدانی]

ف: آبادانی، آبدانی، آبادی، لاد.

ع: عِمَارَة، عُمُرَان، مَعْمُورَة.

ناردنکه

ك: که نار. [که ندهان]

ف: آب کنسد، فَرَكْنَسْد، فُورَكْنَسْد، سَسِيْلَابْ كَنْسْد،

آب شیب، فَرَكْن، فَرَكْن، فُورَه، كَال، دَرَه.

ع: حَوْر، مَسِيْل، جُرْف، عَقِيْقَة، حَافِشَة.

ناردن—ناردن [همه رها که سیک که نار دوزیت.] (—نارجز

و کسی که آب بدزد.)

ناردنکه

ك: دهرزی. [شربقه (ناسرازی تکاندن یا دهرزی لندان).]

ف: آب دزدک، چکه چکان، سوزن. (قطره چکان،

سوزن پزشکان

ع: مِضْحَة، زَارُوْقَة، زَرَاْقَة.

وینه

ناردو

ك: دوز، ماسار. [ماستار]

ف: آبدوغ، دوغ، ماستاب.

ع: مَخِيض.

ناردونان

ك: جورده شیرینیه کی به ناربانگه.]

ف: آبدندان. (شیرینی معروف است.)

ع: ...

ناردوهران

ك: دهلان. [تهرابی دادان (بوز نمورته: نار دهلاننی گوزهی له

گل درست کرار.)]

ف: چکره، تراوش، تراویدن. (آب بیرون دادن

کوزهی گلی مثلاً.)

ع: رَشْح، رَشْحَان، اِرْشَاح، اِرْتِشَاح، بَدْع، مَنَك، نَشْ،

نَشْح، نَضْح، ثَرَشْح. ...

ناردوسی

ك: نارپز، که نارار، چه شه، نیستنگا. (خه لا.)

(قوله تهنین.) [پیشار، هدرهها: ناروی پاک له روانگدی

شهر عمده.]

ف: آب دست، آبریز، کناراب، جایی. آبرزن، کَر.

ع: مَبَال، مَبْرَز، مَخْرَجَة، مَخْرَج، مَدْهَب، مُسْتِرَاح،

بَيْتُ الْخَلَا، قُلْتَيْن.

ناردوسم

ك: لیک. [لیق]

ف: حُدُو، حَبُو، حَوِي، گَلْبِر، لَبِر، حَلْشُك، يَفْج،

تینه، آب دهن.

ع: رَضَاب، رِبَال، نَعَاب، رِبِق، بُزَاق، بُصَاق، بُسَاق،

رُوَال، مُجَاج.

ناردویان

ك: مینا. [تویژی دهره‌بی ددان.]

ف: مینا، آب دندان.

ع: ظلم.

ناور

ك: ناگر. [نایر (رشه به کی گورانیه.)]

ف: آتش. (گورانی است.)

ع: نار.

ناورژان

ك: رهنگرژان. [رهنگرستن: نیشانه کردنی جوزی خانوبه‌ره

و بناخده‌داپشتنی.]

ف: رنگ ریختن، رنگ‌ریزی، شالوده ریختن.

ع: طرح، طراچه.

ناوروشنکهره

[ك: ناوروونكهره (گیانداریکه كه به‌رده‌رام به‌سهر ناره‌دا

دیت و ده‌چیت.)]

ف: خنس. (جانوری است كه متصل روی آب

می‌دود.)

ع: قُطْرُب، ذیب.

ناوروو

ك: شهرم. [ناورد]

ف: آبرو، شَرْم، آژرم، هَنووند.

ع: حیاء، حجاب، حِشْمَة.

ناوروو

ك: گهره‌بی. [ریز، شهره‌ف]

ف: بزرگی، آبرومندی، ارجمندی، آبرو، ارج،

أرژ، ناموس.

ع: عَرَّة، حُرْمَة، شَرَف، اِحْتِرَام، اِعْتِبَار، عِرْض.

ناورووت

ك: پاك، پاك‌كریاگ، [پاك‌كراو]

ف: رود، آبرود، روده، روده‌شده.

ع: سَمِيط، سَلِيق.

ناورووت کردن

ك: پاك کردن. [خاویز کردن: لیک‌کرده‌بی په‌ری مریشك و

بالنده به هوی ناری کوژده‌ره.]

ف: رود کردن، روده کردن، آبرود کردن.

ع: سَمَط، سَلَق.

ناورووچووک

ك: به‌دنار. [ناپروونكار، ریسوا]

ف: آبرورفته، گوهر شکسته، بدنام.

ع: مَهْتوك، مُفْتَضِح، ناضب.

ناورووچوون

ك: به‌دنار. [به‌ناپروون. [به‌یاچوون]

ف: آبرورفتن، گوهر شکسته شدن، بدنام شدن.

ع: تَهْتَك، اِفْتِضاح، خِرْطِي، كُضُوبُ مَاءِ الْوَجْهِ.

ناوریز

ك: ناره‌س، كه‌ناروا، چه‌شمه. [بیشار]

ف: آب‌ریز، آب‌دست، جایی، كُناراب.

ع: مَبَال، مَبْرَز، مَحْرُكَة، مَذْهَب، مَخْرَج، مُسْتَفْرَح،

بَيْتُ الْخَلَا.

ناوریز

ك: ناوریزگه. [جینگه‌ی رزانی ناری کتیر به‌ره‌ی بنار.]

ف: آب‌ریز، آب‌شیب، (آبریز کوه به‌سره‌ی طرف

دامنه)

ع: حَافِشَة، حَادِر، مُنْحَدِر، سَفْح.

ناوریزگه

ك: ناوریز. [جینگه‌ی رزانی ناری شاخ كه به‌ره‌ی بنار

داده‌گه‌ریت.]

ف: آب‌ریز، آب‌شیب، (آبریز کوه كه به‌سره‌ی طرف

دامنه‌ی سرازیر می‌شود.)

ع: حَافِشَة، حَادِر، مُنْحَدِر، سَفْح.

ناورینگه

ك: رینگه‌نار. [ناره‌رد]

ف: آب‌راه، آبراهه، شلکک.

ع: باووعه، اړندېه، مسيل.

ناو زاینه چار

ک: فرمیسک زاینه چار. [چار تهر بورن به فرمیسک.]

ف: آغال، اشک توی چشم آمدن.

ع: اغریراق، ثحلب.

ناو زاینه دهم

ک: دهم پارو بورن. [ته ریورنی دهم به لیک.]

ف: آب توی دهن آمدن.

ع: تلخز، ثحلب.

ناو زاینان

ک: بیگه بین، زاین، توانین. [بیگه یشتن، فامین، توانایی]

ف: رسیدن، دانستن، توانستن، دانش، توانایی.

ع: رشند، تمیین، فهم، طاقت.

ناو زیر کا

ک: کوله بنه، کوله ردیوا، [کوله رده بیاب (نازاره گتیر).

گورگبورن له پیستی مهردا.]

ف: آب زیر کاه، مادر آشوب، (منشأ فساد.

خوش ظاهر و بد باطن)

ع: لُمُ الفساد، منافق.

ناو یس

ک: زکیر، [سکیر، دوگیان]

ف: آبسسته، آبسستن، آبستان، گشتن، باردار،

آبست.

ع: حُبلی، حامله، حامل، ماخض، کُمی، نتوح.

ناو سه رکه فین

ک: نارپوش. [ناروداپوشین (داپوشرانی هر شتیک به هری

ناره،)]

ف: آب پوش، (فرا پوشیدن آب چیززی را.)

ع: غُمُر، اغْتِمَار.

ناو سیان

ک: ماسین، [ناوسان، پدنه مان]

ف: آماسیدن، باد کردن، (وَرَم کردن)

ع: انتفاخ، تَوَرَم.

ناو شار

ک: تاف، تانگه، [تافگه]

ف: آبشار، آب ریز، آوشار.

ع: خَرَارَة، شَنَالَة، مَصَنَب.

وینه

ناو وه

ک: توش، تورشیار، ته وه، [گورده]

ف: دُچار، دوچار.

ع: مُلَاقِي، مُصَادِف.

ناو وه بوون

ک: توش هانن، تورشیار بوون. [گورده بوون]

ف: دچار شدن، دوچار آمدن.

ع: قِلَاقِي، مُصَادِف، مُصَادَفَة، مُلَاقَة.

ناو کردن

ک: تارانره، [تواندنه وه]

ف: آب کردن، گداختن.

ع: اِذَابَة، تَذْوِيب، مَوْت، مَيْت، مَرُت، مَرَس، حَل.

ناو کردن

ک: شَوْراره کردن. [دارزان (ی فرمیسک له چار.)]

ف: آب ریختن، (چشم)

ع: دَمَع، دُمُوع، دَمَعَان، رَمَش.

ناو کولانک

ک: نار داخ، نار کولهانگ، [ناری کولار]

ف: آب جوش، آب جوش آمده.

ع: سَامِط، ماء سَامِط، ماء مُغْلِي، ماء حَار، حَمِيم،

سَخِين.

ناو کیش

ک: نار بهر، نارهاره. [سهقا]

ف: آبکش، آبکار.

ع: سَقَاء.

وینه ← سهقا

ناو کیش

ف: آب گردان.

ع: مَغْرَفَةٌ.

وینه

ناوگهرم

ك: گه‌زار، بلاخ- [گراو (چارگه‌ی ناوی گهرم و سویر).]

ف: آب گرم. (آب معدن)

ع: حَمَّة.

ناوگهرم

[ك: ناوی داخ]

ف: آب گرم.

ع: حَمِيم، سَخِين، ماءٌ سَاخِنٌ، مُمَهَّد.

ناوگير

ك: چالار. [سهرار، گۆم]

ف: آب گير، تسالاب، بارگين، ژي، ژيسر، شَمَر،

اوشال، آب چال. ...

ع: بُرْكَة، غُدِير.

ناوگير

ك: چالار. [گۆم (گۆلی بن درخت).]

ف: آب گير، آبن، آزير، ژير، شَمَر. (چاله‌ی پای

درخت)

ع: شَرِيَّة، حَوَيْضَةٌ، مُحَوَّض.

ناوگيری

[ك: نهرم کردن (وهك: نهرم کردنی پوئلا).]

ف: آب گيری، آب گسرفتن. (آب گسرفتن از فولاد

مثلاً.)

ع: ثَانِيَّة، ثَلْبِيْن.

ناوگيری

[ك: نه‌ندازه‌ی کوپرونه‌ری نار له چالآردا، تسانه‌ر

چيگايه‌ی که ناری تيايه.]

ف: آب گيری. (اندازه‌ی آب گيری چاه، که چه

مقدار از آن آب می‌گيرد.)

ع: مَثَابَةٌ، مَقَرٌ. [مَقَرٌ أَلْبِيْرٌ، مَثَابَةٌ أَلْبِيْرٌ]

[ك: ناوهر، نارخواز (خواردينيك که نار زور ده‌بات).]

ف: آبکش. (طعامی که آب می‌کشد.)

ع: مَسْهَفَةٌ.

ناوگرتن

ك: نيشتنه‌نار، نارنیشن. [نارتيگه‌رانی ميود. (بو نمونده:

تری).]

ف: آب گسرفتن، رسيدن. (انگور مثلاً.)

ع: تَمُوْه.

ناوگرتن

ك: گورشائن. [گورشين]

ف: آب گسرفتن، فشردن.

ع: عَصْرٌ، اِعْتِصَار.

ناوگرتن

ك: ناودان، ناربان. [نارديران (نارداشتنی زدی).]

ف: آب دادن، آب گسرفتن. (زمين را آب دادن، آب

گسرفتن بر زمين)

ع: سَقْيٌ، اِسْقَاءٌ، بَرِيصَةٌ، اِمَاهَةٌ.

ناوگرتن

[ك: جه‌سته، لاشه]

ف: کالاب، کالبد، پيکر، هستتو.

ع: جَسَدٌ، بَدَنٌ، جُثَّةٌ، قَالِبٌ، وجود، ذات، القَالِبُ

الْتَرَكِيْبِي.

ناوگرتن

ك: هدرگ، هدرگار. [تور، تورار]

ف: گلابه.

ع: سِبَاعٌ، رَيْبِكَةٌ.

ناوگوشت

ك: گوشتار. [شوربارگوشت]

ف: سوپ، آب‌گوشت، گوشتابه.

ع: مَرَقٌ، سَلِيْفَةٌ.

ناوگهردان

ك: که‌رجيز. [که‌جز]

ناو لووت

[ك: ناری کپین]

ف: آب بیینی.

ع: ذنین، ذنان، رُعال.

ناوله دنکا کوتاتین

[ك: کاری بیتهوره کردن]

ف: آب نسوی هونگ کوفتن. (کار بی حاصل

کردن)

ع: نَقُّ الْمَاءِ فِي الْهَوَانِ، ضَرْبُ الْحَدِيدِ الْبَارِدِ.

ناوله مه

[ك: نارلده مه: بیچوری نارزگی که هیتشتا خوی نه گرتوره.

(بیچوری سرفس یا گیاندار.)]

ف: آپگانه، آفگانه، آفگانه، آپگانه. (بچه‌ی نارس

حیوان، یا انسان)

ع: جَنِينٌ، جَهِيضٌ، مَلِيضٌ، جَهْضٌ، خَدِيجَةٌ، سَخْلَةٌ،

سِقْطٌ، حَبْلٌ، شَدْحٌ.

ناوله

[ك: هه‌رله، هاوتله. [خوریکه]

ف: آبله، ایئک، شرک.

ع: جُدْرِيٌّ، مَاهَةٌ.

ناوهماله

[ك: نارمالک: نهر چیلکه و پلویوشده‌ی لافار داریه‌تسه

که‌نار.]

ف: آب آورد.

ع: غَنِيمُ الْمَاءِ، اخِيذَةُ السَّيْلِ.

ناوهردار

[ك: چيامانی، چيامانی، مسرده‌نارهق. [ناره‌سه‌ی ساردی

له‌ش.]

ف: سرد خوی، سرد خو. (عرق سرد)

ع: نَسِيغٌ، الْعَرَقُ الْبَارِدُ.

ناوهروار

[ك: نارمرواری: نه‌خوشینیکی چاره.]

ف: نضر، آب مروارید، آب سیه، آب نزله.

ع: ماء النُّزْلَةِ.

ناونگ

[ك: میلاق (نهر ترییه‌ی که به هوی پته‌وره یا به هوی

لفی دارده به به‌کده‌وی دهبه‌ستن و به بنمیسچی مالد

هه‌لیده‌راسن بز زستان.)]

ف: آوتنگ، آوند، دلنگ، دلنگان، آونگان. (انگوری

که با ربسمان یا شاخه‌ی درخت روی هم

بسته برای زمستان به سقف خانه می‌آویزند.)

ع: دَالِيَةٌ، يَبِيْسُ الْعَنْبِ.

ناونه

[ك: میلاق. (لورله‌ی نیرگه‌له.)]

ف: میلاب. (میلاب قلبیان)

ع: مِيْلَابٌ.

وینه ← قلبیانوی (۲)

ناووا

[ك: ناروها]

ف: چنان، آن‌چنان، آزون، آندون.

ع: كَذَا، كَذَلِكَ.

ناوونوا

[ك: شانوشکو]

ف: آب وتاب، دارویرد.

ع: كَرَوٌ، فَرٌ، شَوْكَةٌ.

ناوونکل

[ك: قرار. هدره‌ها: مافی نیشته‌جی‌بورن.]

ف: آب و گل. آب و گل، هواپی. (حق آب و گل،

حق اعیانی)

ع: رَبِيكَةٌ، حَقُّ الْعِمَارَةِ، حَقُّ السُّكُونَةِ.

ناوهررو

[ك: زه‌هاو، ناروا. [زنه: زه‌ی تسر و ناردار. (بدرامبه‌ری

«دده‌په‌ری» به‌ا.)]

ف: آبزا، آبزه، زهاب. (خضد «دده‌په‌ری» است.)

ع: مُسْتَنْجَع، مُسْتَنْبَر، مُسْتَنْجَل، صِبْهَاء، مَسْرَّة، مَنْجَّة.

ناوه‌زا

ك: نَماری، زَنَك، [زوتنگ]

ف: آبِزَا، نَمناك.

ع: مَرْطُوب، نَدِي.

ناوه‌زا - ناوه‌رۆ

ناوه‌زیك

ك: پینگه‌بیگ، [پینگه‌یشتور]

ف: رسیده، دانشمند، توانا.

ع: رَشِيد، فَهيم.

ناوه‌سوو

ك: پوس‌كولوفت، بيشهرم، [رووه‌ئمالار (ئیدیومه)]

ف: آب‌سا، آب‌رُفت، سَخْتارو، سَنگارو، بی‌شهرم.

(کنایه است.)

ع: بَدِي، تَرِب، وَفِج، مُجَلَد.

ناوه‌سوو

ك: نەزۆك، نەشۆر، قس، [ژنی له زگ وهستار]

ف: أَهزُون، سَنزُون، أَسَنزُون.

ع: آيسَة، يائِسَة، عاقِرَة.

ناوه‌سەر

[ك: شوتنه (نار تورت نه‌دانى زەرى).]

ف: آب فرو نبردن زمین.

ع: غُدَق، إِغْدِداق.

ناوه‌كى

ك: تەر، [تراو]

ف: آبكى، نَر، پَر آب، روان.

ع: رَقِيق، مائع، سائِل.

ناوه‌نوس

[ك: نه‌بنوس: جوړه دره‌ختيكه.]

ف: آب‌نوس، شين، شينز.

ع: آب‌نوس، شينز

ناوه‌نيا

[ك: رپسته (زويه‌ك كه بو چاندن نار دراوه).]

ف: بَسارده، آب‌بسته. (زمینی که برای کاشتن

آب بسته باشند.)

ع: مُمُوّه، مَسْقِي.

ناوه‌لچن

[ك: نارە‌ئەش]

ف: آب‌چين، خُشك‌كن.

ع: تَشَاف، مَرشَف.

ناوه‌لکردن

ك: نارگرتن، نارداخستن، نارداشكانن. [ناره‌بردان بو سەر

زەرى.]

ف: آب بستن، آب گرفتن، آب رها کردن، آب

انداختن، آب و بیل کردن.

ع: دَعَق، بَثَق، سَقِي، سِقَاية، اِرْسَال الماء.

ناوی

ك: به‌راو، [به‌رامبه‌رى «ده‌بیم»].

ف: آبی، پاراب، فاراب، پاراو، فاراو، فاریاب،

فاریاو. (ضد «نیم» است.)

ع: ماهي، مَسْقِي، مَسْقَوِي، سِقِي.

ناوی

[ك: نائی (نهری له نارادا ده‌زی، گیاندار یا رودك).]

ف: آبی. (آنچه در آب باشد، حیوان یا نبات.)

ع: ماهي، مائي

ناوی

ك: كه‌رگ، ناسمانی. [شینی كال:]

ف: آبی، كبود، لاجوردی، آسمانی، ابيو.

ع: اَزْدَق، لاَزْوَدِي.

ناوی

[ك: نالۆ: تپه‌چور، تپه‌كەن، باشگه‌ه.] تو‌زاري، نماري.

ف: آلو، آلود، ناك.

ع: ندارد. [(هاروانای عه‌ره‌بی نیه.)]

ناویار

[ك: ناردتیر]

ف: آبیبار.

ع: ساقی، مُسقی.

ناویاری

[ك: ناردتیری]

ف: آبیباری.

ع: سَقِي، سِقَايَة.

ناویته

ك: تیتكَل، قاتی. [تیتكه‌لر]

ف: آمیخته، آغده، آغده، آغده، آغشته،

لیزیده، پیوسته، آمده، آمیزه، آمیزه، آمیخته،

آمیخته، شیویده، تروهِیده، خلیس، ترومیده،

به‌هم‌زده، شییان، آچار، قاتی، ماسور، ماشور.

آشکیود، سَنگَم، سَنگَمَبَر.

ع: مَمْرُوج، مَخْلُوط، مَلُوح، مُمْتَرِج، مَخْتَلِط، مَلْتَاخ.

مُرْكَب، مُشْتَرِك.

ناویز

[ك: بدردی بدرخ که هد‌لیده‌واسن به نه‌لقه‌ی گوارده‌ا.

هدرده‌ا: ناریزه‌ی هد‌لواسراو به شه‌مدانی شورشده‌ا.

(ناریزی گواره یا ناریزه‌ی شه‌مدانی.)]

ف: آویز. (آویز گوشواره «۶» یا آویز پای

لاله «۲»)

ع: سَنَف (۱)، عِلَاقَة (۲).

ویته

ناویزان

ك: دالۆچكه، دالۆزكه. [هد‌لواسراو، شوره‌کرار]

ف: آویزان، آونگ، آون، آونگان، آویخته، آگسه،

ریسنه، فروه‌شته، آگیش، دَنگ، دَنگان.

ع: دَالِيسِي، مُتَدَلِي، هَادِل، مُتَهَدَل، شَنِيق، مُعَلَّق،

مُنُوط.

ناویزان کردن

ك: هد‌لکیشان. [هد‌لواسن]

ف: آویختن.

ع: نُوَط، نُوَيط، تَعْلِيق.

ناویزان

ك: خستن، پهرت کردن، نپه‌دان. [هاریشتن (وشه‌یه‌کی

کرماجیه.)]

ف: پرت کردن، انداختن، دور انداختن، پرتاب

کردن. (کرماجی است.)

ع: رَمِي، إلقاء.

ناویستن ← **ناویزان کردن**

ناویته ← **ناویه**

ناویه

ك: ناری، برار. [به‌رامبه‌ری «دیم».]

ف: آبی، پاراب، پاراو، فاراب، فاراو، پارباب،

پاریاو، فاریاب.

ع: مَسْقِي، مَسْقُوي.

ناویه

ك: سواخ. [سواخ، توریتیه‌لسون.]

ف: گلابه.

ع: رِيكَة.

ناویه

[ك: تسامرازی جسرش و لسه‌حیم کردن. (تسامرازی

جوشکارانه.)]

ف: اوزار ل‌حیم گران است.

ع:

ناوی ها به بیله‌و.

[ك: به‌رتیر و قسه‌ره‌رایه. (تیدیومه له فه‌رمان‌پروایی و

ده‌سه‌لات.)]

ف: لُولَنگَش آب می‌گیرد. (کنایه از نفاذ امر و

افتندار است.)

ع: مُقْتَدِر، مُحْتَرَم.

ناویه‌دان

ك: سراخدان. [سراخدان، قوریتپه سورن].

ف: گلايه کشیدن، گل مالی.

ع: تُزْبِيك، تَمْلِيس.

ناها!

ك: ناخا، داخ، داخ داخاُم! [نايش!]

ف: آه، آوه، واخ، آوخ، نخ، افسسوس!

دربغ!

ع: آه، آه، آه، آه، آه، آه، آه، آه، آه، آه!

ناه

ك: هه ناسه. (ناهي نيا نه ماگه.) [هه ناسه، وزه كه م].

ف: آه، دم، دما، دمار، زهشت.

ع: تَنَس.

ناهار

ك: شو، ناش. [دوق (نهر نيشاسته يدي كه به كاغذ ر پارچه يدا دسانون.)]

ف: آهار، آهار، آش، شوي، پست. (نشاسته كه روى كاغذ يا پارچه مالند.)

ع: نُعَاب، نُشَا.

ناهار دان

ك: ناشالى. [نیشاسته لیدان]

ف: آهار زدن، آش مالیدن، نشاسته زدن.

ع: تَنَشِيْخَة، تَلْعِيْب، الْعَاب.

ناهكه

ك: ناخگه، ناگه. [جهنگه، نه يران]

ف: آستان.

ع: قِرَان، بُحْرَان.

ناهو

ك: ف، شتتي، في. [ليرهي]

ف: خُلِي، نيدلان، بي خودي.

ع: صَنْزَع، جُنُون.

ناهو

ك: كهتره. [كه ماهيه سي، ناهه راي]

ف: آك، آهو، كهپ، كهپ.

ع: غَيْب، وَصْم، شَيْن، قَذَل، أَمَة، بُجْرَة، هُجْنَة. ...

ناهو

ك: ناسك، جه يران. [مامز]

ف: آهو، جَيزان، آهي.

ع: طَبِّي، غَزَال، رِيْم، جَيزان.

وته

ناهوناته

[ك: ناخونوف]

ف: آه و ناله، داد و فغان.

ع: أَنْبِن، حَبَّيْن، خَنِين، رَنْبِن.

ناههك

[ك: تسن]

ف: آهك، آزه.

ع: كَلْس، جَير، نُورَة.

ناههتك

ك: بهراي، درامد، سهرتا. [دهستپيك]

ف: آهنگ، پيش درآمد، درآمد.

ع: مُقَدَّمَة، تَوَطُّعَة، تَمَهِيد.

ناهيتر

ك: ناگن. [نار (رشه يه كي هه راميه.)]

ف: آتش، هير. (اورامي است.)

ع: نار، وَقْد.

ناهيفروبا

ك: ناينريبا، مه گن. [ناسنكيش، موگناتيس]

ف: آهن ربا، مگم.

ع: مَقْنَاطِيْس. حَجْر المَقْنَاط.

ناها!

ك: هاي، ناخ، نواف. [نايش! (رشه ي نيش و پدشيماني

ددربرينه.)]

ف: وای، واخ، واخ، نخ، آخ، آه، او، هساي،

وي، وا، ويك! (كلمه ي تاآم و تحسر است.)

ع: وا، وِيءَا، وَيْلَكَ، أَوْهًا، وَيْلَكَ، أَهْرًا
نای!

ك: كهی رهه! (وشه‌ی بدبچورلنزاین و سه برمانه.)
 ف: وای! (کلمه‌ی استحقاق و تعجب است.)

ع: وَيْسًا، وَيْحًا، وَيَّاهُ
نای!

ك: داخو؟، داخوم؟، ساخو؟، مه‌گه‌ر؟ [تسویلی؟]
 نایاکو؟ (وشه‌ی پرسپاره.)
 ف: آیا؟، مگر؟ (کلمه‌ی استفهام است.)

ع: هَلْ؟، هَلَّا!
نای!

ك: میمی، میمك، [پورر (خوشکی بارك).]
 ف: آباحی، آغاباجی، خواهر پدر.

ع: عَمَّةٌ، صَبُوَّةٌ.
نایه‌ت

ك: بهن [به‌ند: به‌شیک‌ی دیاری‌کار له تورنان].
 ف: چمراس، فُراز.

ع: آئِه.
نایر

ك: ناگر. [ئیگر (رشدگه‌لی «نایر»، «ناور»، «ناهر»]
 هه‌رامین.]

ف: آتَش، هیسر. («نایر»، «ناور»، «شاهیر»]
 اورامی‌اند.)

ع: نار، وَقْدٌ.
نایسه

ك: ناروسور، نه‌زوك، نه‌شور، نسر. [ژنی له‌زگوه‌ستار].
 ف: أهزون، سَتْرُون، أَسْتْرُون.

ع: آيسَة، يائِسَة، عاقِرَة.
ناین

ك: نه‌ری كه دیت.
 ف: آینه، آمده.

ع: آتی، ناهی.

نابنده

ك: له‌موسا، له‌موردرا، له‌مدرا. [له‌مه‌ریاش]
 ف: آینه، پس از این.

ع: مُسْتَقْبِل، آتی، قَادِم، قَابِل، مُقْبِل.

نابنده

ك: ناین. [نه‌ری كه دیت.]

ف: آینه. (کسی كه می‌آید.)

ع: ناهی، آتی.

نایروبا ← **ناهه‌نروبا** [پشته‌کشی گزیده‌راود.] [حرک «آهن‌ریا» است.]

نایوره‌وه‌ن

ك: هاتوچوکه‌ر [

ف: آینه و رونده.

ع: مُتَرَدِّد، عابِر، مار.

نایه

ك: جام، ناینه. [نه‌بنوك]

ف: آینه، آیینه، آهینه، جام، آگینه، گینه.

ع: مَرَاةٌ، سَجَنَجِل، عِنَاس، مَآوِيَّة، وَذِيْلَة، مَحَلْس،
 مَنظَار.

نایه‌به‌نی

ك: رازاندن‌ره [

ف: آیینه‌بندی، آدین بندی، آرایش بندی،

آرایش، فَرَسَب، آراستن، زیب، زیور.

ع: تَزْوِيق، تَزْوِيق.

نابین

ك: ربه‌شت، یاسا، رفته‌ار. [شیراز]

ف: روش، یاسا، یاسه، ره‌سو، رفته‌ار، آیسین،

دستور، رسته، طَرز، آسا، تَبست.

ع: قانون، قاعده، رَسْم، رَوِيَّة، طَرِيْقَة، أُسْلُوب،

طَقْس، رَوِيَّة، نَسَق، نَمَط، وَتِيْرَة، شَاكِلَة، سِيْرَة،

سَنَن، قَدِيْنَة، هِدْيَة، مَزَن، أَهْلُوب، مِثْوَال، مِثْوَاع،

حال، عاده، وَجْه.

تایین

[ک: دین]

ف: آیین، کیش، تپسنت.

ع: دین، مذهب، معاک.

﴿فتو﴾

ک: سپهران، سپهر، بهه‌هشت، [ناسمانی نویسم به‌لای

پتشمینانه‌ره. (جنگای گیانه‌کان.)]

ف: سپهرار. (هوای اتری، جای جانان، محل

ارواح)

ع: افر، اثیر.

نشکیل

ک: پاره‌ن. نه‌له‌فه. [پتوند]

ف: اشکیل، شکیل، چدار، پابند.

ع: شکال، قید.

وینه-پاوهن

نشکیل

ک: فرمان. (ها له تشکیلیا.) [پریار. ده‌سلات]

ف: فرمان، دستور.

ع: حکم، امر، قضاء، قضی، قُدرة، اقتدار، سُلطة.

نم

ک: نیم، [نم (نیمروز)]

ف: ام، این. (امروز)

ع: آل، نا، هَذَا. (اليوم، هذا اليوم)

نم

ک: نرو، به‌لی، [نا، به‌لی]

ف: آری، بلی.

ع: نغم، جیب، بلی.

ننسان

ک: عینسان، نینزان، ناده‌میزاد، نینسان، نزان، عینسان.

[مرورث، بنیادهم]

ف: انسان، نزان، نزان، آدمیزاد، آدمی، مردم.

ع: انسان، بشر، بَنی آدم.

نوناخ

ک: ماژ، به‌رکه، هۆده. [نۆده، ژورو]

ف: خانه، بَرکه، اُناخ، اُناق، اُطاق، اُطاغ.

ع: بَیْت، اُطاق.

نوناخ هه‌و

ک: خه‌رگا، خه‌رگه، خارگه، خورگه. [ژوروی نوستن]

ف: آستان، آستانه، خوابستان، خوابگاه،

آرامگاه.

ع: مَرَقْد، مَضْجَع، مَنام.

نوناخ- [نوناخ] [شه‌به‌کی تورکید.] (در ترکی)

نوناخ- [نوناخ] [شه‌به‌کی تورکید.] (در ترکی)

نوناخ- [مه‌نهر

نوناخ]

ک: تدهخت ره‌ران. [نوتومبیل]

ف: تخت روان. (اتوموبیل)

ع: عَثَل، سِنارة.

نوناخ

ک: رجاخ، کوانگ، کوانگه. [ناگردان، کوانو]

ف: آلاوه، اُجاغ، اُجاخ.

ع: اُجاخ، وُجاخ، کائون، موقب، مدخن.

وینه‌مه‌به.

نوناخ کویر

ک: بی منان. [ره‌جاخ کویر، بی‌زار]

ف: بی‌فرزند، اجاق کور.

ع: عقیق، عقیق، عاقِر، ناکد.

نوجره

ک: مز، کرئ، ده‌همز، پامز. [مزه، هه‌فده‌ست]

ف: مَزْد، کرایه، دست‌مَزْد، پای‌مَزْد.

ع: اُجرة، اجارة، کِروة، کِراء، جُعَل، جَعيلة، جَعالة،

جَعالة، جَعال.

نوه‌ره‌ی قاسمید

ك: پالادراڻه، پامز. [کاله درانه: مزی ماندروبوونی پی].
ف: پای، مَرْد، مَرْد.

ع: جُعَل، أُجْرَة، کِراء، حَقَّ الْقَدَم، حَقَّ السَّعْي.

نوخت ← جَوْر، جِهَشَن
نُوخَر

ك: نُوخَر، رُوین، نَاخِر، دَوایسی. [سه سفر. کورتایی:
ناخروئوخرا].

ف: اَعْر، رَفْتَن، جِرْمَزَه. اَخْر، اَنْجَام، فَرَجَام.

ع: وِدَاع، نَهَاب، مُسَافِرَة، نُهَوْب، سَیْر. نِهَائِيَة،
اِنْتِهَاء.

نُوخُووَه ت

ك: برایی. [برایه تی، وک برا بورن].

ف: بَرادری، داندَری

ع: اُخُوَة.

نُوخُه ی

ك: بَس. (نوخه ی نای.) [قایل بورن]

ف: اُخَى، بَس. (بَسْتَش نیست.)

ع: حَسَب، کِفَايَة. (لَا يَكْتَفِي.)

نُوخُه ی!

ك: نوخه یچ! [نوخه یش! (رشه یه که بو دربرینی چیژ
وهرگرتن به کار دیت.)]

ف: واخ، اُخْيِش! (کلمه ی استلذاز است.)

ع: واه، وِيَة

نُورِدُوو

ك: قوشن، سپا، لهشکر. [سویا]

ف: اُردو، قُشُون، سِپَاه، لُشْكَر.

ع: جَيْش، جُنْد، نِظَام، عَسْكَر.

نُورِدُووگا

ك: سپاگه. [سپاخانه]

ف: گَرَنَك، اُردوگا، لُشْكَرگا،

ع: مَعْسَكِر، مَعْرَكَة.

نُوراسی

ك: پدنجهره. [عوروسی: جوزه پدنجهره یه که.]

ف: اُرْسِي، پَنْجِرَه، پَنْجِدْرَه.

ع: نَافِذَة.

نُورِشَه لِيَم

ك: قورس خه لیل. [قورس]

ف: هُوخ، هُوخْت، هُوخْت، دِزْهُوخْت، گَنگ دِزْ.

ع: قُدْس، قُدْسُ الخَلِيل، بَيْتُ المَقْدَس.

نُورِيَفَا

ك: شه فتور، که شوروش، لار. [لارلا، پیتجه پیتچ]

ف: اُرِيْب، اُرِيو، كِچ.

ع: مُورَب، مُورِب، مُحَرَف، مَائِل، مُتَمَائِل.

وینه >

نُوسَا

ك: وسا، مَوْجِيَار، مَوْجِكِهَر. [رستا، ماموستا، فیرکهر]

ف: اُسْتَا، اُسْتَاذ، سَاد، يَكِيْتَا، اَمُوزْگَار، اَسِيْم

(مَرْد)، اَمُوزَانْدَه، اَمُوزْتَدَه.

ع: اُسْتَاذ، اُسْتَاذ، مُعَلِّم.

نُوسَا

ك: وسا، مَوْجِيَار، مَوْجِكِهَر. [رستا، ماموستا، فیرکهر]

ف: اَنُون، اَمُوزْگَار (زَن).

ع: مُعَلِّمَة.

نُوسْتُوخُووَس

ك: گُزَه. [گیابه که]

ف: كَسَشَه، اَسْتُخُووَس، اَسْطُخُووَس،

اَسْطُوخُووَس.

ع: ضِرْم، ضِرْم، مُمَسِكُ الأرواح.

نُوسْتُورَلَاب

[ك: نامیریکه بِن نه دازه گرتن، له نه ستیره ناسیدا به کار

دهرا.]

ف: اَسْتُرَلَاب، سْتُورَلَاب، سُرَلَاب، اَسْطُرَلَاب.

ع: اَسْطُرَلَاب.

وینه

نوستقزف

ك: دادپرسی مهسیحیه كان.]

ف: اُسُقَف، (قاضی ترسیان)

ع: اُسُقَف، اُسُقَف.

نؤغز

ك: نؤغز، روبن، [سدهر]

ف: اَغز، رفتن، جَرْمَزَه.

ع: ذهاب، ذُھوب، سیر، مُسافَرَة، وداع.

نؤف

ك: نای، نؤلؤلؤ! نایش! وشه‌ی دهربرینی دهرد و نازارد.]

ف: ای وای!

ع: اَفَا، اُوه، وِیوی

نؤفه

ك: [نه‌خوشینیکه ده‌یته هوی تارسانی ددست و پیسی

مالان.]

ف: اُرْفَه، اَلْفَه، اُفَه، وِخَش، (ورمی است در پسای

مال پیدا شود.)

ع: جَرَد، قَمَع.

نؤلَخ

ك: کهر، [گوردریز]

ف: الاغ، خَر.

ع: حمار.

نؤلَخ

ك: چاروا، پاکیش، [ولاخ]

ف: الاغ، چارپا، پاکش.

ع: دَابَّة، مَلِیَّة.

نؤلَخدار

ك: خه‌ر کدار، [چاروادار، ولاخدار]

ف: الاغدار، خَر کدار.

ع: حمار.

نؤلَهت

ك: گورز بورن، خدی‌دان، [هؤگر بورن]

ف: اوتسج، دل‌بستگی، خوگرفتن، هم‌جسویی، هم‌خواهی.

ع: اُنس، اَلْفَة، مؤانِسَة.

نؤلَهت

ك: گورز بورن، خدی‌دان، [هؤگر بورن]

ف: اوتسج، دل‌بستگی، خوگرفتن، هم‌جسویی، هم‌خواهی.

ع: اُنس، اَلْفَة، مؤانِسَة.

نؤلؤلؤ

ك: نای‌نای، توف، توف! [رای! وشه‌ی دهربرینی دهرد و نازارد.]

ف: ای وای، ای وای، وای وای، وای وای! (کلمه‌ی تأثر و تألم است.)

ع: وِیوی، وِیَلک، وِیَلک، اُوه، اَفَا!

نؤلؤلؤ

ك: لای‌لای، [لایلابه (سرودی خهراندنی منان).]

ف: لایلابی، بنگره، نانو، زَمَزَمَه. (سرودی که برای اطفال می‌خوانند که بخوابد.)

ع: تَهیم، زَمَزَمَة، هَمَهَمَة.

نؤلؤلؤ

ك: نؤخولئ، قازانه‌سره، [شه‌رله‌بان: شتیکی خدیالیه بو ترساندن منان.]

ف: اولولو، لولو، کُخ.

ع: هُولَة، ضِنِغَطی.

نؤمهت

ك: نؤمهت، په‌پر، [شوینکه‌رتوانی یه‌ک نابین.]

ف: وَرَسْتان، وَرَشْتان، پَرُوشان، بَرُوسان، بَرسان، بَرشان، بَرُوشان، پَرُوشان، فَرَسنداج،

هاوش، پِیرو، هاوشت.

ع: اُمَة، جَماعَة، ثَبَة، مَعْتَدین.

نؤمهت

ك: په پرېر [شړنیکه وتوانی یه ك ناین.]

ف: وركستان، وركشنان، پروشنان، بروسنان، بروسان، بروسنان، برشان، پروسنان، فرسنداج، هاوش، بیرو، هاوشتت. گروه.

ع: اُمَّة، مُعْتَقِدِينَ، قَبِيْعَةٌ، جَمَاعَةٌ. (الإسلام، اليهود و ...)

نَوَمِي

ك: نه خورند. [نه خورندوار]

ف: بامی، ناخوانده، نخوانده، نادان.

ع: اُمِّي، عامي. جاهل.

نَوَمِيْد

ك: همی، همید، هانا، نه رج. [هیرا]

ف: اوس، پیوس، مَحَك، پَرَمَر، رو، امید.

ع: رَجَاء، مُنِيَّةٌ، مَنِیَّةٌ، اُمْنِيَّةٌ، نُوْقَعٌ، اِنْتِظَارٌ، رَجَاءٌ، رَحِيَّةٌ، اَمَلٌ، اَمَلٌ، اَمَلَةٌ، مَأْمَلٌ.

نَوَمِيْدِي

ك: گورز بورن، خور گرتن، به بدهك داکه فتن. [هورگر بورن]

ف: اُونج، دل بستگی، خو گرفتن، رام شدن.

ع: اُنْسٌ، اَلْفَةٌ، مُؤَانَسَةٌ.

نَوِي

ك: وی، توها، نوزب! [نایش!]: رشه ی دهرسیرینی دهر د و

نازارد.

ف: وای، اوها، آخ!

ع: وِي، وَا، اَفَا، اَوَهَا

نه بیرهش ← عه بیرهش

نَهْبِعَادِ سَلَامَه

ك: سی لا. (دریژا، پانا، بارسا) [سی لاکه (دریژی، پانی،

تورلی)]

ف: سه سو، سه دوری.

ع: اَبْعَادٌ ثَلَاثَةٌ. (عرض، عمق، طول)

نَهْبِلَهَق

ك: بازگ، بازده، دروردنگ. [به له ك]

ف: پیسه، خَلَنج، خَلَنگ، اَبَنگ، دورنگ، سپینه باز.

ع: اَبْلَق.

نَهْبِوَا

ك: مهشیا، نهشیا. [ده بویه، دهب]

ف: می بایستی، می بود، بایستی.

ع: لاِبَدٌ، يَلْزَمُ.

نَهْبِهَد

ك: هدمیشه، پایدار. ناداری. [به رده رام، تاهتا]

ف: همیشه، جاوید، جاویدان، بی انجام، جاودان، نوتاش، پایداری، پایندگی.

ع: اَبَدٌ، سَرْمَدٌ، خُلُوْدٌ، خُلْدٌ، مَا لَا نِهَائِيَّةَ لَهُ، لَا نِهَائِيَّةَ.

نَهْبِهَدِي

ك: هدمیشه بی، پایدار، بی دروا. [بی کوتایی]

ف: همیشگی، جاودانی، جاویدانی، مسان، جاویدی، پایدار، پاینده، نوتاشی.

ع: اَبَدِيٌّ، سَرْمَدِيٌّ، نَائِمٌ، باقي، مُخَلَّدٌ، خَالِدٌ.

نَهْبِهَرَقُو

[ك: شاریکه له عیرانی عه جهم.]

ف: اَبْرِكُوَه، اَوْرِكُوَه. (شهری است در عراق

عجم)

ع: اَبْرَقُوَه.

نَهْبِيَال

ك: په تورو، نه دیان. [به تانی]

ف: پتو، رَغْرَه، اَدِيَال.

ع: مِرْطٌ، دَرْنِيك.

نَهْبِرَهَش

ك: زارر، زات. [زهندق، زرار]

ف: باراء، زاور.

ع: جُرَيْئَةٌ، جَرَّائَةٌ، جُرَّةٌ، قُدَمٌ، قُدُومٌ، اِقْدَامٌ،

شجاعة.

نه تلهس

[ك: پارچه يكي نارریشمینی به ناربانگه.]

ف: اطلس. (پارچه ی ابریشمی معروف است.)

ع: أطلَس.

نه تهر

ك: نشان، نشانه. شون، یافت، نوتگ. [نیشانه، سوزاخ]

ف: نشان، بُنْكَ، نوژ.

ع: أثر، علامة.

نه چر

ك: مز، پاداشت. [قه ربوو]

ف: مُزْد، پاداش، داشاد، داشن.

ع: أَجْر، جِزَاء، ثواب، تَلَاوِي، مُكَافَات.

نه چرا

ك: تیکان، تیکه گهل، که لورسهل. ده سوپا. [پارچه گهل.]

نه ندماگهل، دست و پی]

ف: لُخْتَان، پاره ها، تیکه و پاره. دست و پا.

ع: أَجْزَاء، أَعْضَاء. أَعْضَاء.

نه جسام

ك: نه نان، چنان، چتگهل، نه نگهل. [لاشه گهل. شتگهل]

ف: تَنَهَا، اَبْدَامَهَا، اَبْدَامَان.

ع: أَجْسَام، أَجْسَاد.

نه چنه

ك: عه چنه، جنوکه، درنج. [جن جندوکه، فریشته.]

ف: ژن، جن. [دیو، پری]

ع: جَان، جِن.

نه جودان

[ك: یاریده در]

ف: أَجْوَدَان.

ع: مُسَاعِد، مُعَاوِن

نه چوووی؟

[ك: به هله ده نه چی؟ (پرسیار تیکه له یازی هله رو کیندا

بسه کار ده پتریت و یاریکسهری به رامبهر ده تیت:

[«ناجووری.»]

ف: کلمه ی استفهام است در بازی الک و دولک

و طرف می گوید: «ناجووری»

نه چوووی؟ ← نه چوووی؟

نه چیر

ك: مزور، مزبهر، ره نجبهر، کریکار. [به کری گیار]

ف: مُزْدور، مُزْبِر، مُزْد بَگِیر.

ع: أَجِير، عامل. مُسْتَحْدِم.

نه حشام

ك: تیل. [ك: خینل، خیلات]

ف: ایل.

ع: عَشَائِر.

نه همه ق

ك: گرج. [نه نام، گیز]

ف: حَوِيلَه، حَوِيلَه، كَمَلَه، كَهَيْلَه، كَهَيْل، كَهَيْلَه،

عُت، عُتْفَر، هُرْگ، بَرْناس، سَنْدَل، نادان.

ع: أَحْمَق، أَبْه، أَغْفَك، نُتوك، أَعْشَر، عَثُول، مَبْتَق،

مَبْتَك. (هَبْتَقَة، مَبْتَكَة)

نه هو الپرسی

ك: هه والپرسی، خه ششی و دششی، خه و پررسی.

[بسه رکرده ره]

ف: پُرسَه، چَغَر، جَاوَر پُرسِی، گزارش پُرسِی.

ع: اِسْتِخْبَار، اِسْتِخْبَاد، تَفَقُّد، اِتِّفَات.

نه هو الپرسی ناخوهش

ك: هه والپرسی، خه و پررسی. [سه ردانی نه خویش]

ف: پُرسَه.

ع: عِبَادَة.

نه چه

[ك: سووکه له ناری «نه چه»]. ناره بو پیاوان.]

ف: مخفف «احمد» است. اسم است برای مرد.

نه خا

ک: فرہنسددا، لازرو نہ کا، (کردار نہ برگد گسه.) [دہسارو.]

لازدہ کانہوہ. (کرداری رانہ بردورہ.)

ف: می اندازد. (فعل مضارع است.)

ع: یرمی، یلقی، یصنوب، یقفی، یقفی.

نہختہ

ک: خہسیاگ، [خہسار: گوندرہاتور.]

ف: آختہ، آختہ.

ع: خصی.

نہختہ کردن

ک: خہسانن، [خہساندن (گوندرہینان).]

ف: آختہ کردن. (خایہ در آوردن)

ع: خصاء.

نہختہ لات

ک: کایہ، شوخی، گہپ، گالتہ. [گہمہ]

ف: شيوخی، لاغ، لاچ، کپراس، گنگل، تبتالی،

خیتالی، تماخرہ.

ع: مَرَّح، مَرَّه، مَرَّاح، نَعَب، نَعَب، نَعِب، شَمَع،

شَموع، بَذَلَة، فُكَاهَة، ظَرَا فَة، هَذِي، هَذَا، مُدَاعَبَة،

مُلاعِبَة، مُطَايَبَة، مُهَاشَاة، مُعَاظَاة.

نہختہ لالچی

ک: شوخیبار، گالتہچی، تبتالبار. [نوکتہ باز]

ف: شوخی باز، تبتال باز، شوخ، شنگ، شنگول.

ع: ظریف، ملیح، مزیر، فکہ، مَرَّاح، مَنَاح، نَعَاب،

هَرَّال.

نہختہ و چہر

ک: بہن بورن. بہن کردن، چہر کردن. [ئی گہر بورن]

ف: بند شدن، گاز گرفتن، نیزہ بند کردن.

ع: اَخَذ، جَرَ.

نہختہ

ک: نہشخال، خاشال، دغہلہ. [خدرشخال]

ف: آخال، آشغال، دغَل، آفال.

ع: غَلَّت، غُثَاء، رُبَالَة، دَغِيلَة، دَخَلَة.

نہختہ نام

ک: موزیکان، [موسینا]

ف: موزیک.

ع: موسیقی.

نہختہ خ

ک: زیزکوا، [زیزکوا: بہرگی کہ لہ زیز کہ رازہ لہ بہر

دہ کریت.]

ف: آرخالق، زیرقبا.

ع: غلالہ.

وینہ ۲۰

نہختہ خ

[ک: سوخہ (نیمتہ نہی زنانه).]

ف: آرخالق، نیم تنہ. (نیم تنہ ہی زنانه)

ع: سُخْمَة.

وینہ ۲۱

نہختہ م

ک: تورشیان، لووتیوروت. [گرژیورون]

ف: اُخْم، تَرُش رویی.

ع: قُطُوب، کُلُوح، بُسُول، عُبُوس، بُسُور، قَبْط، حَرْد

تُرُوي، تَکُرُش، تَقْبُض، تَجْهُم، اِشْمِيزَان، اِكْفِهَار.

نہختہ کردن

ک: تورشیان، نارچار تورشانن، لووتیوروت کردن. [نارچار

نال کردن]

ف: اُخْم کردن، رو تَرُش کردن، چہرہ بہ ہم

زدن.

ع: تَقْطِيب، اِكْلَاح، تَکْلِيع، بَسْر، تَقْبِيط، قَبْسَل،

حَرْد، تَکُرُش، تَرُوي، تَقْبُض، تَجْهُم، عُبْس،

تَعْبِيس، تَقْبِضُ الوَجْه.

نہختہ

[ک: ددخوات. (کرداری رانہ بردورہ).]

ف: می خورد. (فعل مضارع است.)

ع: يَأْكُلُ، يَشْرَبُ.

نه‌خیاوان

ك: خیاوان [شەقام (كۆلانی پان، ریگدی دره‌ختدار).]

ف: خیابان. (كوچه‌ی گشاد، راه مشجر)

ع: مَخْرَفَةٌ، سِكَّةٌ، سَطْرَان.

نه‌دا

[ك: دهدات. (کرداری رانه‌بردوره).]

ف: می‌دهد. (فعل مضارع است.)

ع: يُعْطِي.

نه‌دا

ك: دایك، [دال (رشه‌یه‌کی هه‌ررامیه).]

ف: مادر. (اورامی است.)

ع: أُمُّ، وَالِدَةٌ.

نه‌دا

ك: له‌نج، لاره، [ناز]

ف: آدا، حَرَام، گرشمه.

ع: عِشْوَةٌ، غَنْجَةٌ، غَمْرَةٌ، غُلْج، تَعْمُرٌ، كَعْتَرَةٌ.

نه‌دا

ك: به‌جینگه. [حارز (به‌رامبه‌ری «سه‌زا» به له شه‌رعدا.

دەك: کردنی نوێژ له کاتی خۆیدا.]

ف: به‌جا. (ضد قضای شرعی)

ع: آداء. (آداء الصَّلوةِ فِي وَقْتِهَا.)

نه‌دا کردن

ك: به‌جینگه‌هاوردن، [به‌جی‌هینان. دك: نوێژ.]

ف: گُزاردن، گُذاردن، پِرداختن، تُوختن، دوفتن،

به‌جا آوردن، انجام دادن. (نماز مثلاً.)

ع: آداء، آدِي، تَأْدِيَةٌ.

نه‌دا کردن

ك: دانه‌ره، کارسازی کردن، جینگه‌به‌جینگه کردن، جیوه‌جی

کردن [گیرانه‌ره، نه‌نجام‌دان]

ف: پِرداختن، تُوختن، تُوختن، ئَسُوختن، ئَسُوختن،

کارسازی کردن، پس دادن، رسانیدن، دادن.

ع: قِضَاء، تَأْدِيَةٌ، تَوْفِيَةٌ، رَدٌّ، اِيفَاء، اِعْطَاء، اِيفَال.

نه‌داکریاک

ك: به‌جینگه‌هاوریاک. دریاگه‌ره، [به‌جی‌هینتار. گیت‌دراوه]

ف: گُزارده، گُذارده، گُذارده شده، پِرداختنه،

تُوختن، دُوختن، اندوختن، پِرداختنه شده...

ع: مُؤَدِي، مَقْضِي، مُؤْفِي، مُردود...

نه‌داوه کردن

ك: رتنه‌ره، واوێژ کردن. [دوربات‌کردنه‌ره]

ف: باز گفتن، بازگو کردن.

ع: تَكَرَّر، اِعَادَةٌ، تَكَرَّر، تَكَرَّرَةٌ.

نه‌درووشی

ك: زویوی تی، [نه‌بریسکیته‌ره. (کرداری رانه‌بردوره).]

ف: می‌درخشند. (فعل مضارع است.)

ع: يَتَلَأَلُ، يَتَشَعَّشَعُ.

نه‌دوب

ك: سه‌نگینی، نارامی، [شهرم، هیمنی]

ف: بُرْهَش، بُرْهَيْش، بُرْهَيْش، بُرْهَيْش، فَرْهَش، فَرْهَيْش،

فَرْهَيْش، رُوْش، فَرْهَنْگ، آندام.

ع: أَدَب، فَرْهَنْج.

نه‌دوب

ك: سه‌نگین، گران، نارام، [هیمن، به‌شهرم]

ف: با فَرْهَنْگ، با فَرْهَش، آرام، رُوْش‌دان.

ع: أَدِيب، مَثْأَدِب، مُؤَدِب.

نه‌دوبخانه

ك: نارخانه، که‌ناراو، نارده‌س، [پیتشار]

ف: آب‌خانه، آب‌شستگاه، آب‌شستگه، جابیی، کنار

آب.

ع: مَبَال، مَبْرَز، مَذْهَب، مُسْتَفْصِح.

نه‌دوب دان

ك: سه‌نگین کردن، نارام کردن، مویج کردن، مویجیاری

کردن. تەزائین. [ناموژگاری کردن. ته‌می کردن]

ف: فرهنگیدن، فرهیختن، بُرهیختن، پُرهیختن، پسرَهیختن، پسرَهیبختن، آرام کردن، نکوهیدن، نکوهش دادن.

ع: تادیب، تهدیب، تَعزیر.

نهدیب کردن ← **نهدیب دان**

نهدیب کردن

ك: سَنگین بودن، نارام بودن، مَوچ گرفتن. تَدزبان [بِه‌سَد و درگرتن. نَه‌میی بودن]

ف: فُرهیختن، پُرهیختن... فُرهنگ یافتن، فُرهنگ آموختن، آرام شدن، نکوهیدن.

ع: تَأدب، تَعزُر، اِعتزَار.

نهدو ← **نهدب**

نهدی

ك: نَهی. (نهدی چی نهدتی؟ = نهدی چه نهدی؟) [جَا،

كِه‌رَابور (رَشه‌یه‌کی كِرماجیه.)]

ف: پَس. (پَس چه می‌گویی؟) (كِرماجی است.)

ع: فَا: (فَمَا تَقُولُ؟)

نهر

ك: نَه‌گَر، گَه‌ر. [وَشه‌ی مَه‌رجه.]

ف: اَر، گَر، اِگَر.

ع: اِنْ، نُوق.

نهرابه

ك: چَه‌رَخ، پیتسچَك، خَرَتَك، نَه‌رَاده. [تایه‌ی عَه‌رَبانه، تَدگَه‌رد]

ف: گُردون، گُردونه، اَرابه، اَراده، چَرخ، عُردَه، دُولَاب، غُلُنَك.

ع: عَجَلَة، بَكْرَة، دُولَاب، عَرابه.

رینه

نهراجیب

ك: چَار، چَارور، هُوشه، هَاشه، هَاشوروش. [شَاتوشوت]

ف: دَهلیزی، بیهوده، چاو، شات و شوت.

ع: اَرَجیب، اَكاذیب، تَعانج.

نهراده ← **نهرابه**

نهرازل

ك: نَه‌لُوجِه‌لو. [هَه‌رچی‌بِه‌رچی، خَویری]

ف: لَفْتَرَه، بُلُغُنَجَك، جَلُو، پَسَنَه، فُرومایگان.

ع: اَرازل، اُویاش، اُویاش، سَفَنَة، رَعاع. [اَراذل]

نهراکمیل

ك: رَه‌یَلان، مات. [هَه‌لُوده]

ف: مات، سِرگَرْدان.

ع: مَحْجِر، حَیْران.

نهرامه‌نه

ك: هَه‌ژار، نَه‌رَامه‌نَدَه. [دَامار]

ف: بِنِنُوا، بِنِکَس، نِیازمَنَد.

ع: فَقیر، مَحْتاج.

نهرجس

ك: نَرخ. [نِیمَه‌ت، بَابی]

ف: نَرخ، اَرزَش، اَمُسُخ، اَرچ، بَهسا، اَرز، اَرچَش،

اَحْش، اَحْش.

ع: سَعُو، قِیمَة.

نهرجو

ك: هَمی، خُرابِشَت، خُوازه. [نُومِید]

ف: اُمِید، خُواهِش، خُوازه، دَرخُواهِ، دَرخُواست.

ع: رَجاء، نَمَکی، اِسْتِغْناء.

نهرشه‌وان

[ك: داریکی بدناربانگه.]

ف: اَرغوان، پَرپیر. (دَرخُتی است معروف.)

ع: اَرجُوان، فَرَفیر، بَرَفیر.

نهرخه‌وانی

ك: بَنه‌رَش، وَه‌نَه‌رَش. [رَه‌نَگِتِكِه‌لَه‌كِه‌رَه‌و سِرور پیتك

هَاتورده.]

ف: اَرغُوانی، بَنَفَش. (رَنگی است مرکب از کبود

و سَرخ.)

ع: أَرْجَوَانِي، بِنْفَسَجِي، بْرِفِي.

نهرز - نامووس

نهرزه لوئىناس

ك: تورتە. [پورتەلە]

ف: پَزْوَى، پَزْوَى، لَفْتَرَه، فرومايه، پست.

ع: سَفِيْلَةٌ، أَرْزَلُ النَّاسِ. [أَرْزَلُ النَّاسِ]

نهرزه

ك: ئەگەرچە، ئەگەرچە، ھەرچەن. (تەرسەد بىئ)

مەيلى، [ھەرچەندە]

ف: اگرچه، ارچه، هرچند.

ع: وَإِنْ، وَتَو.

نهرغون - پىنانو

نهرك

ك: دەريار، پالە، بارگا. [سەرا و ديوەخانى گەرە پىاران.]

ف: ارک، دربارە سىپرلوس، اسپرلوس، اوغس،

بارگاه، بارگاه، ستر.

ع: دَارُ الْحُكُومَةِ، دَارُ السُّلْطَنَةِ، بِلَاط.

نهرك

ك: سەرھەنجالى، رەنج، خىزان. [سەرقالى، مالىومنال]

ف: سسرگرمى، سسرھنجالى، گرفتسارى، رنج.

نان خور.

ع: مُشْغَلَةٌ، مُشَقَّةٌ، عِلَاقٌ، عَائِلَةٌ.

نهرهچ

ك: باسك، مەچەك. [لە سووكى پەنجەي بالا سەرزەه سا

تەنیشك.]

ف: آرش، آرش، رتش، ياز. (از سرائگشت ميانە تا

آرنج)

ع: ذِرَاعٌ، سَاعِدٌ.

وتە

نهره جيوم.

ك: گومان ئەكەم، گومام ھەس. [را ئەزام، (وشە يەكى

ھەرامبە.)]

ف: گمان دارم، گمان مى كنم. (اورامى است).

ع: أَظُنُّ، أَتَمَنُّ.

نهرى

ك: نم، بەلى. [نا، بەلى]

ف: آرى، بلى.

ع: نَعْمٌ، بَلَى، جَيِّرٌ، أَجَلٌ، بَجَلٌ.

نهريز

ك: پان، بەردار، پۆز. [ھەراو، بەرىن]

ف: پهن، پھناور.

ع: عَرِيضٌ.

نهرى و نهرى

[ك: بەلى و نەخىر (مەبەست پەسەند كردن و

پەسەندەنە كرنە.)] [بو ئەرى و نەرى مەردم]

ف: آرى و ئە. (مقصود قبول و رد است).

ع: نَعْمٌ و لا.

نهرز

ك: من. [رانسارى يەكەم كەسى تاكە. (وشە يەكى

كرماجىە.)]

ف: من. (كرماجى است).

ع: أَنَا.

نهرزىيە

ك: ھەزىيە، ھەزويىسە، ئەزويىسە، تەساق،

چىشتە خەشە. [ئەزولسە، داردەرمان، وشكە گىاي

بوغوش كرنى چىشت. (پىتاويستى چىشتا ئىنسان وەك:

توك، پاقلە، بىيار...)]

ف: بوزار، بوى آقزار، آقزار، بۇنشن، دىك

اقزار، دىك اوزار، سبىزى. (لوازم طبخ از قبيل:

نخود، باقلا، فلفل و...)

ع: أَنْوَيْسَةٌ، قَابِلٌ، قَابِلٌ، قَابِلٌ، قَزَحٌ، لَوَازِمُ

الطَّبْخِ.

نهرزىيە كىتەپلە

ك: ھەزىيە كىتەپلە [تەعنا كىوتلە ھەرزە]

ف: مرزەى كوهى، نەنای كوهى.

ع: صَعْتُر، اَلتَّوْبِلُ الْجَبَلِيَّةُ.

ئەزۆيە ← ئەزۆيە [سەرزوات، چ مى بىستان بىت يا كىوى بىت.] [سەزىجات، خواد بىستانى يا كوهى]

ئەزەل

ك: ھەمىشە، بى سەرەتايى، [پىشىنە تىرىن]

ف: ھەمىشە، دىرىن، بى آغازى.

ع: اَزَل، لاِبْدَايَةِ، ما لاِبْدَايَةِ نَه.

ئەزەلى

ك: ھەمىشە بى، بى سەرەتا، [ھەربور، بى پىشىنە]

ف: ھەمىشە، دىرىنە.

ع: اَزَلِي، لاِبْدَايِي، قَدْمُوس، قَدْمَاس، قَدِيم.

ئەزەيت

ك: نازار، چەرزورە، [ئىش و ژان]

ف: آزار، چەرس.

ع: اَذِيَّة، اَذَى، اَذَاة، عَذَاب.

ئەزەەر

ك: سەرەبەياخ، [سەرى ئالا]

ف: اَزَر، سَر بِيَرَق.

ع: تُغْبَانُ الْعَلَم.

ئەزەھا

ك: ھەقى، [ھەزەھا (شامار)]

ف: اَزْهَها، اَزْهَها، بَرْعَمَان، شىببا، (مار بزرگ)

ع: تُغْبَان، اَفْعَى، اَفْعُوَان، عَاضِبَه، هَلُوف.

وینە

ئەزەدەھا ← ئەزەدەھا

ئەزەنو

ك: رۇنگ، زرانى، [چوك (وشەبەكى كرماجىھ).]

ف: زانو، زونى، (كرماجى است).

ع: رُكْبَةٌ.

ئەزەفەن

ك: زەنەن، زەوین، [بىستان]

ف: شَنَفْتَن، شَنِيدَن، نىوشىدَن، گوش کردن.

ع: سَمَاع، اِسْتِمَاع.

ئەزەوا

ك: زەوا، رام، نەرمانبەردار، [بىسەر، گۆرپايدەن]

ف: شىوا، نىوشا، شىئۆندە، نىوشىدە، تاراس،

فۇرمانبەردار.

ع: سَامِع، سَمِيع، مُطِيع.

ئەزى

ك: ئەزىت، [دەھىتت، دەھىتت، (كردارى رانەبردورە سو

دووم كەس و سىيەم كەسى تال.)]

ف: مى ارزى، مى ارزى، (ھەم براى مضارع غايىب

است و ھەم مخاطب.)

ع: يَسَاوِي، يُعَادِلُ، تُسَاوِي، تُعَادِلُ.

ئەزى

ك: ئەزىت، زىست نەكا، زىست نەكەى، [زىنگى نەكا.

زىنگى نەكەيت، (كردارى رانەبردورە سو دووم كەس و

سىيەم كەسى تال.)]

ف: مى زىد، زىنگى مى كىند، زىست مى كىند.

مىزى، زىنگى مى كىنى، زىست مى كىنى، (براى

مضارع غايىب و مخاطب ھەر دو.)

ع: يَعْيشُ، تُعِيشُ.

ئەسايە

ك: كەلپور، نارمىزان، شەنگ، كەلپەل، (ئەسپار

نارمىزان، پىتال، [كەرسەتى نارمىزان.]

ف: سىپار، كاجال، كاجار، مان، مانە، خنور،

(اسباب خانە)

ع: اَتَائِيَّة، بَتَات، عُقَار، مَاعُون، نُجُود، اَثَلَةٌ، رِهَاط،

اَمْتَعَةٌ. (متاع البىت، جہاز البىت)

ئەسپ

ك: چاروا، [ھەسپ، نىرى ماين.]

ف: اسپ، سەمەند، چەرمە، رەخت، توبەن،

تکاور، یُکْران، مال، مال سَواری، سَتُور.

ع: حِصان، قَرَس.

وینہ

نہ سپار

ک: بیٹن، [یتمہرہ]

ف: بیل، اَسپار، سَپار.

ع: مِعْرَقَة، مِقْلَب، مِحْفَر

وینہ—بیٹن

نہ سپاو

ک: نهرزار، ساز، تفاق، کدلوپهل، خرتوبرت، [نامراز]

ف: اوزار، افزار، فزار، ساز، اُنْگاز، اَبزار، اُنْگازہ.

ع: اَسباب، اَدوات، اُھبَة، عُدَة، جِھاز.

نہ سپاو

ک: مایہ، بوتہ، بدھانہ، بیانک، نھسہل، گھزک، [ھو]

ھاندر]

ف: کَبو، کَبود، کَبودہ، شُوہ، شُوئد، اُنْگیزہ،

چیزہ، یوڈ، لاد، رو، روی، رون، کَبودان، شونندان،

انگیزہ ھا.

ع: سَبَب، عِلَّة، مُوجِب، باعِث، داعي، داعيَّة، مُورِث،

وَسِيْلَة، واسِطَة، اَسباب، عِلْس، بَواعِث،

مُوجِبات، دواعي، وَسائِل.

نہ سپاو بہ نابی

ک: تفاق ھمردکاری، [کدرستہی خانوردوست کردن (وہک]

بدر، خشت، ستون...]

ف: اَبزارِ گِل کاری، (از قبیل: سنگ، آجر، تیر و

غیرہ.)

ع: کَرَسَنَة، اُھبَة، مُصالح.

نہ سپاو چیشتا

ک: تفاق، نھزیہ، چیشتہ، خوشہ، [داردہرمان، وشکہ گیسای

بوغوش کردن چیشتا، پیداریستی چیشتا لیٹنان (وہک:

نوک، لہتکہ، نیسک، سارہ، بیبار، سہرزد...]

ف: اوزار، افزار، دیگ افزار، دیگ اوزار، پُٹشَن،

بُوْزار، بوی افزار، سبزی. (از قبیل: نخود، لپہ،

عدس، بلغور، فلفل، سبزی...)

ع: اَدْوِيَة، اَبْزار، قَوابِل، قِرْح، تَابِل، تَابِل، لَوازِم

الطَّبِخ.

نہ سپاو سہ فہر

ک: تفاق ریگہ، [پیداریستی سہ فہر]

ف: ساز جَرْمَزہ، ساز راہ.

ع: عَتاد، عَتاد، زَقَر، عُدَة، اُھبَة، اَحمال، اُنْقال،

لَوازِمُ السَّفَر.

نہ سپاو مال

ک: کھ لویور، پیتاک، نارمسال، شہنگ، کھ لویهل،

خرتوبرت، خرہ پورہ، [نہر شتانی لہ نار مالدا کھ لکیان

لیتورده گوردیت].

ف: سپار، کاجچار، کاجچال، مان، مانہ، خَنور،

تُوب.

ع: مَتاع، بَعات، اَثابِيَّة، نَجَد، رِھاط، ماعون، اَثنہ،

عَقار، عَقار، اَثاثُ البَیت، مَتاعُ البَیت، جِھازُ البَیت،

جِھازُ سَفاطَة.

نہ سپ باری

ک: یابور، [ھسپی بارکشان]

ف: یابو، اسپ باری.

ع: بَرْدُون.

نہ سپ تالیمدان

ک: فدنتازی، سواری فیز کردن، [راھینانی نھسپ]

ف: وَرْدان، سَواری اَموختن.

ع: رِیاضَة، تَرویض، حَظْر، حِیالَة، حَول، اِذلال،

(تَطْبِيع).

نہ سپ تالیمدہر—سوار خاس

نہ سپ تہ لابی

ک: زہری، [نہسہشی، نھسپی زہرد]

ف: جَرْدہ، طِلابی.

ع: اَصْفَر، ذَھَبی.

نہسپ تہ مہل

ک: سلپ، تہ ران [نہسپی تہ رزل]
 ف: چمڈ، اسی تڈیل، سست.

ع: ثقیل، بطی، نلج.

نہسپ چہ پھر خانہ

[ک: نہسپی پورستہ خانہ]

ف: اسک، الاغ.

ع: فرس البرید.

نہسپ دز

[ک: ہسپ دز]

ف: اسپیل، اسپ دزد.

ع: سارق الخیل.

نہسپ دوورہ ک

[ک: ہسپی دوورہ ک]

ف: جردہ، اکدش.

ع: مخضرم، مجنس.

نہسپ دہ وانی

ک: لنگداران [پیشرکتی نہسپ تاردان]

ف: اسپ دوانی.

ع: سباق، مسابقت.

نہسپ دہس

ک: دہسناو، نہسپ ریز [نہر مہودایہی کہ نہسپ لہ

غارنکدا دہیریت]. گورہ پانی غار غارین]

ف: اسپس، اسپریس، اسپریز. (مسافتی کہ

اسپ در یک دو برسد.)

ع: شوٹ، طلق. مضمار، میدان.

نہسپ سواری

ک: نہتازی، لہ کار دہراتگ. [نہسپی راہنراو]

ف: یسرخ، یسراغ، وزادہ، سواری شدہ، از کار

در آمدہ.

ع: مروض، مروض، ممرن، مدرب، موقر، موقف،

مقحف، صلود، مصلب.

نہسپ عیوہ زی

ک: یہ دک، [نہسپی یہ دک، نہسپی سپیر (ہو نمونہ: لہ

پورستہ خانہ)].

ف: یام، یدکی. (در چیرخانہ مثلاً).

ع: بدلتہ، بدکی.

نہسپ فال

ک: ماین بہراز. [نہسپی فہل کہ ماینی لی چادہ کن].

ف: بہاز، گشن، ایغری.

ع: فحل، فنیق، قب.

نہسپ ہ

ک: سورجہ. [سوریزہ]

ف: سُر خچہ، سُر خیزہ، سُر خک.

ع: حصتہ، اہہ.

نہسپ ہر

ک: نہسپ ہر. [جینگہ پی لہ بیتدا].

ف: پایہ ی بیل. (رکاب بیل)

ع: عثرہ.

وینہ—بیل (۲)

نہسپ ہر دہ

ک: سپیریگ، سپہرہ. [نہسپاردہ، نہمانت]

ف: سپردہ، سفتہ.

ع: امانتہ، ودیعتہ.

نہسپ ہر دہ کردن

ک: سپاردن، سپہرہ کردن. [بہ نہمانت دانان ناشتی

مردرو. برینی ریگا]

ف: سُر دزن، سُر دہ کردن. بُریدن.

ع: ایداع، تسلیم. دفن. طی.

نہسپ ہر زہ

ک: تسوخ سفی، گیایہ کہ تڑو کہی ہو درمان بہ کار

دہنیریت].

ف: اسپرزہ، منگو، بتگو، ساپوس، سپپوس،

سسپپوس، سسپفوس، اسپپوس، اسپسپوس،

ب
ب
ب

أسفَبُوش، أسسَبُوش، سَنَبُوش، أسسَبُغول،
أسفَبُغول، تخم سفید.

ع: أسفَرَزَة، أسفَرَزَة، بَرَقَطونَا، البَقَلَة المَبَارَكَة.
نه‌سپه‌ره ← نه‌سپه‌ر
نه‌سپه‌ره

ك: گینو. [گیاه‌رتك كه به‌نی پی‌ی رنگ ده‌كن.]
ف: أسپَرَك، بَشْتَرُخ، بَرْدَاخ، زَرَبِر، شاه آفسر،
شاه پَسنه.

ع: ورس، هردا، اِكْلِيل المَلِك.
نه‌سپه‌ره م

ك: رهبان. [رَبْحَانَه]

ف: أسپَرَم، أسفَرَم، أسپَرَعَم، شاه أسپَرَم، شاه
سَفَرَم، زَبْحَان.

ع: حَبِق، ضَبْمَرَان.

نه‌سپه‌ریز ← نه‌سپه‌ریس
نه‌سپه‌ناج

ك: جانه‌ره. [نه‌سپه‌ناغ: گیاهه‌كه.]

ف: أسپَنَاج، اسپَنَاج، اسپَنَاج، اسپَنَاج، اسفَنَاج.

ع: سَرْمُق، اسفَنَاج.

نه‌سپه‌ناج رومی

ك: گیاهه‌كه بو درمان ده‌شیت.

ف: سَرْمَج، سَرْمَك، اسپَنَاج رومی.

ع: قَطَف، السَرْمُق الرُّومِي.

نه‌سپه‌هان

[ك: نه‌سپه‌هان (پایته‌ختی كرتی نیران كه له سالی

«۱۷۸۹») زایینیدا گوئزایه‌ره بو تاران.]

ف: اسپَهان، سپاهان. (پایته‌خت قدیم ایران كه

در سنه‌ی ۱۷۹۸ میلادی منتقل به تهران

شد.)

ع: اصْفَهَان، صَفَاهَان.

نه‌سب یاال چه‌رنگ

ك: هول. [نه‌سپی یا‌سپی]

ف: چَرْمه، جَرْمه، خَنگ.

ع: اَبِض.

نه‌ستار ← شه‌سینل

نه‌ستور

ك: كوروست، قول، نه‌سهو. [ته‌ری. به‌رام‌به‌ری باریك.

(روشه‌ی‌كهی كرم‌جیه.)]

ف: كَلْفَت، سَنَبِر، اسنَبِر، گُنسده، درشت.

(كرم‌جی است.)

ع: ضَخِيم، غَلِيظ.

نه‌ستوون

ك: كورل‌كه، ستورن. [نه‌ستورنده‌ك]

ف: ستون.

ع: عَمَد، عَمَاد.

وینه ← شیروانی < ۲ >

نه‌ستوونه‌ك ← نه‌ستوون (روشه‌ی‌كهی كرم‌جیه.) (كرم‌جی

است.)

نه‌سته‌م ← سته‌م

نه‌ستی

ك: چه‌خماخ. [ستی: ناسنیکه له به‌رده‌ستی ددرت ر

پزیس‌كهی لی‌ه‌له‌كه‌كات.]

ف: چه‌خماخ، چه‌قماق، آتش‌زنه.

ع: زَنَد، قَدَاح، مَقْدَاح.

وینه ← چه‌خماخ

نه‌سحابول كه‌هف

[ك: نهر كه‌سانه‌ی كه ۳۰۹ سال له شه‌سكه‌وته‌كه‌دا

خه‌رتن.]

ف: هفت‌تنان، هفت‌مرد.

ع: اصْحَاب الكَهْف.

نه‌سر

ك: فرمیسك، نه‌سرین. [رَوْدَك]

ف: آشك، سرشك، آسر.

ع: دَمْع، عِبْرَة.

نُه سَرِين ← نُه سَر

نُه سَكْرِي

[ك: (ك: جوړه تربيۀ كه.)]

ف: اَسْكْرِي. (نوعی از انگور است.)

ع: عَسْكْرِي.

نُه سَكْنَه

ك: به نهر. [به ندر، له تګه رگا]

ف: اَسْكْنَه، بندر.

ع: مينا، اِسْكْنَه، بَنْدَر. [مينا]

نُه سَكْنَه نَاس

ك: بانګه نورت، كاغذ، شاره، [پاره كاغذ]

ف: چاو، شَهْرَوَا، كاغذ، اَسْكْنَس.

ع: كاغذ، وَرَق، وَرَقِ الْمُعَامَلَةِ.

نُه سَكْنَه

[ك: نامرزيكي دارتاشانه.]

ف: اَسْكْنَه، سَكْنَه، اَسْكْنَك.

ع: اِزْمِيل، مِيقَار. [بیرم]

وِنَه

نُه سِيل

ك: ريشه، سهره. [سهره كي، بنه رت (به رامبه ري لق.)]

ف: سره، ريشه، اَمْرُغ. (ضد فرع)

ع: اَصْل، قِدو، عِتر، سِنخ، كَمِيَّة، وَرَكِي.

نُه سِيل

ك: ريشه، رته رة، بنه توم، رگ. [ره گز، ره چه لڼك]

ف: ريشه، نژاد، نژاده، پَرُوژ، گوهر، گُهر، رگ.

ع: اَصْل، عَص، قِنص، قِنص، قِنص، عِكر، سِنخ،

نَجْر، نَجْر، نَجْل، نَسَب.

نُه سِيل

ك: بيخ، بنه وا، بن، بنه رت. [بنچينه]

ف: بيخ، بَس، پَس، لاد، بَسوده، بَيُوره، پاخيره،

اَسال، بَنِياد، بَنلاد، واده، خَسته.

ع: اَس، اَساس، رِهص، رِض.

نُه سِيل

ك: مایه، مه غز، گهره مر. [بنده ما (ماک و گهره مری

شته کان.)]

ف: مایه، واده، گوهر، بنیان. (ماده و حقیقت

اشیا.)

ع: ماده، كُنَه، حَقِيْقَه.

نُه سِلَه جِه

ك: چك. [نامرزي چنگ.]

ف: گُذر، گُذْرَك، اَنْرَم. (اوزار جنگ)

ع: سلاح (ج: اَسْلِحَة)، اَلاتُ الْحَرْبِ.

نُه سِلَه ع

ك: تاس، بی مور. [سهر روتاره]

ف: تویسل، دق، طاس، كُسرَك، دوخ، روخ، دوخ

چكاد، روخ چكاد، داغستر.

ع: اَصْنَع، اَجَهِي.

وِنَه ي ه ي ه

نُه سِنَاف

ك: دور كاندار، دور كاندار گهل، پيشه ور، پيشه ور گهل.

[كاسكاران]

ف: اَهْنوْحَوْشِي، پيشه وران.

ع: اَصْنَاف، كَسْبَة.

نُه سِه د

ك: شير. [پاشای دارستان. (هده رها: كه لوری پتجه م.)]

ف: شير، (برج پنجم)

ع: اَسَد. (بُرَجِ الْاَسَد)

نُه سِه ر

ك: نه تر، نشان، نشانه، شون، يافت، نوتگ. [نیشانه،

سَوْرَاح

ف: نشان، نشانه، بُنك، نوژ. سوسه.

ع: اَثْر، عَلامَة. رَس، رَسو، رَضْح، نَغِيَة.

نُه سِه ر

ك: سز، سوما، نيش. كار. [زان، چز (کاری کاریگر واتسه:

- شوتین‌دانه‌را.)
 ف: نوژ، نیش، کار. (کاری کارگر یعنی: موثر، اثربخش)
 ع: اثر، حُمة.
 نه‌سهل
 ک: مایه، گه‌زوک. [هوز]
 ف: شووند، کی‌بود، کی‌سو، آنگی‌زه، لاد، رون، رو، شوه، چیزه‌بوده.
 ع: باعث، موجب، سبب، عنة، داعی.
 نه‌سین
 (ک: سرورکده‌ناری (نه‌سدر(لا))، په.)
 ف: مخفف «اسدالله» است. اسم است.
 نه‌سیر
 ک: دیل، گری‌باگ، بنده، به‌نی. [به‌خسیر، گیار]
 ف: دستگیر، گرفتار، بنده، برده، بندی.
 ع: آسیر، عبد، آخیز.
 نه‌سیرینه
 ک: به‌دهشتی، سپیرار، سپیران. [به‌دهشتی]
 ف: سپهرار، سپهراری، اتیری.
 ع: افریئة، اُجریئة.
 نه‌شته‌ها
 ک: هه‌رس، تاره‌زور، دل‌بردن. [حمز، مه‌یل]
 ف: هتوس، آرزو، تاسه، دل‌بردن، دل‌خواستن، گرابش، پژوهش، پژوهه.
 ع: اشتها، شهوة، ارتخاب، رغبة، میل.
 نه‌شخال
 ک: نه‌شخال، خاشان، ده‌عه‌له، پل‌پروش. [خه‌رشخال]
 ف: آخال، أشغال، خس و خاشاک، دُغَل.
 ع: غَلت، غُناء، زبالة، دَخلة، دَعیئة.
 نه‌شهره‌فی
 ک: عه‌شرفی. [جوژیک سکه‌ی زپه. (پاره‌ی زیری تیران.)]
 ف: اشزرفی. (پول طلای ایران)
 ع: طازجة، دینار.
 نه‌شکه‌فت
 ک: تایش. [نه‌شکورت، تایش]
 ف: اشکفت، شکفت، شکاف.
 ع: غار، کُهف. شق، شَقب، شَعب، شَعبَة، شَعبَة، صَدع، فُجوة، فُلُق.
 وینه <۲>
 نه‌شکه‌له
 ک: پی‌وجه‌له، نه‌شکه‌جه. ماوش. [گیره، فدا‌قه. سزا]
 ف: آشکک، پاهک، باهک، شکنج، شک‌نجه.
 آزار، چُرس.
 ع: مِکبَس، مِکال، شِکال، دُهق. عذاب.
 نه‌شکه‌له
 ک: گیره. [افلی دهرار.]
 ف: پل، آشکک. (قفل خیمه)
 ع: زَر، شِظاظ. فلیجة.
 وینه
 نه‌شکه‌له کردن
 ک: نه‌شکه‌جه کردن، ماوش دان، پی‌وجه‌له‌نیان. [مه‌نگنه کردن، فدا‌قه کردن. سزا دان]
 ف: آشکک کردن، پاهکیدن، باهکیدن. شک‌نجه کردن، دست و پا بستن. آزار دادن، آزرده، آزار کردن.
 ع: تکیس، تدهیق، ادهاق. عذاب.
 نه‌شکه‌له
 ک: پی‌زار، کاروان‌ناشی. [گوشتریکی خسته به پی‌زاده.]
 ف: آشکته.
 ع: شوب.
 نه‌شکه‌نجه
 ک: پی‌وجه‌له، نه‌شکه‌له، مارش. [مه‌نگنه، فدا‌قه (نامرزی جهردانی تانبار.)]

ف: باهک، پاهک، اَشْکَک، شکدغه. (آلت فشار دادن گناه‌کار)

ع: مَکْبَس، دَهَق، شِکَال، مَبْکَال.
نه‌شکدغه

ک: مارش، [منگنده، گیره (نامرزی بدرگت‌گیرنده)]
ف: باهک، شکدغه. (اوزار صحافی است.)

ع: مَکْبَس.
ویته
نه‌شناس

ک: شناس، ناشنا، روشنا، دوس، [ناسراو، هاووی]
ف: آشنا، روشناس، دوست.

ع: معروف، خِدْن، حِبْ، خِلْ.
نه‌شی.

ک: نه‌وی، نه‌بی، (نه‌شی بروی)، [پتویسته].
ف: باید، بایست، بایستی.

ع: لَیْدُ، حَتْمُ.
نه‌شی.

ک: نه‌وی، نه‌بی، (نهم کاره نه‌شی یا ناشی؟)، [ده‌بی].
ف: می‌شود، شدنی است.

ع: یِکُونُ.
نه‌شی.

ک: شایسه‌س، سزارده. (بو تو ناشی)، [شیاره].
ف: شایسته است، سزاوار است، درخور است.

ع: لَایق، حَرِيٌّ، جَدِيرٌ.
نه‌شیا.

ک: مه‌شیا، نه‌بوا، [پتویست برو].
ف: بایستی، می‌بایستی، می‌بود.

ع: یَلْزَمُ.
نه‌ز

ک: په‌لگسه‌ل، نه‌نام، په‌لوپو. [نه‌ندامگه‌ل (کوی «عضو»)]
ف: اندام‌ها، پارچه‌ها، پاره‌ها، هموندان. (جمع

عضو است.)

ع: أعضاء، آراب.

نه‌مزای وه‌نپسه

ک: نه‌نام گیان، [نه‌ندامه سه‌ره‌کیه‌کانی لهدش. (میشک، دل، جگر، همدرو باتور)]

ف: اندام (زندگی، مایه‌ی زندگانی، مغز، دل، جگر، هر دو خایه)

ع: أعضاء رئیسة.

نه‌مزده

ک: گهرده‌تر، هده‌له‌ گهره، حه‌ره‌ گهره، [مه‌زتر، مه‌زترین، همدمه‌زن]

ف: بزرگتر، غراوزنگ،

ع: أعظم، أكبر.

نه‌فتان و خیزان

ک: تهبوکو، که‌فتن و هده‌لسان. [تدپوتل]

ف: آفتان و خیزان.

ع: تَرَهِيْقُ، مَثْرَهِيْقَا، مَتَعَفْرَا، مُتَصْرَعَا.
نه‌فسانه

ک: راز، دسان، سه‌رگوزده‌شت. [چیرک]

ف: افسانه، فسانه، بَرْدک، سَرُوا، اَنْدَار، اَنْگارش،

اَنْگارده، داستان.

ع: سَمَرٌ، قِصَّةٌ، حِكَايَةٌ، نَقْلٌ.

نه‌فسورده

ک: په‌شپو، دلخوهر، خه‌مین، دلسه‌رد، دلسه‌ردگ، [خه‌موک، دلسه‌ردو]

ف: افسورده، دژم، اَنْدوه‌ناک، پَزْمان، پَزْمان، اَنْدوه‌گین، غمگین، غمناک، پَزْمرده، دلمرده.

ع: حَزِيْنٌ، كَلِيْبٌ، مَعْمُوْمٌ، نَهْقَانٌ، مَكْرُوْبٌ، مَتَحَسَّرٌ، جَامِدُ الْفُوَادِ.

نه‌فسورده

ک: به‌سلوک، به‌سله‌ک، [به‌سته‌له‌ک، به‌ستور]

ف: افسرده، فُسرده، بَسْتَه‌شده.

ع: مَجْمَد.

نه‌فسوس

ك: نه‌نو، مه‌لالی، په‌ژاره، داخ. [خه‌فت]

ف: افسوس، فُسوس، نزیغ، اُنسوده، آرمان،

دژمان، دژوان، آرمان، ایرمان، بژهان، رسانه،

فیر، داغ.

ع: حُسْرَة، اَسَف، كُوبَة، اَلَم، تَحْسُر، تَأْسَف، تَأَلَم،

تَأْثُر، مَلَانَة.

نه‌فسوون

ك: جادور. [سیحر]

ف: افسون، فسون، اوسون، نمدمه، جادو،

نیرنگ، شوینست، شوینست، سُرود.

ع: عَزِيْمَة، دُعَاء، رُقِيَة، سِحْر، طَلِسْم. مَكْر، حِيْلَة.

نه‌فسوونباز

ك: جادوباز، نویشته‌نویس. [سیحرباز]

ف: افسون‌بان، افسونگر، جادوگر، نیرنگ‌بان،

سیمراخ‌نویس.

ع: رَاقِي، رَقَاء، حَاوِي، سَاحِر، مَكَاَر.

نه‌فسهر

ك: ساختمه‌نهب، چيگه‌دار. [خارهن‌پابه]

ف: دارای جاه، درجه‌دار، جاه‌دار.

ع: صَاحِبِ الْمَكْصَبِ

نه‌فشان

ك: شاش، بلار. [په‌رش، په‌خشان]

ف: افشان، فشان.

ع: مُتَخَلِّخِل، مُلْتَشِر.

نه‌فقیبا

ك: ناقابا. [نه‌کاکای، دارجدری (دره‌ختیکی به‌ناریانگه).]

ف: آفاقبا. (درختی است معروف.)

ع: اَقَاقِيَة، اَقَاقِيَة.

وینه ← ناقابا

نه‌فقه‌وان

ك: گول، چاریشه. [به‌بیرون (جوره به‌بیورنیکه).]

ف: کوبل، اکحوان. (نوعی از بابونه است.)

ع: اُقْحُوَان، فُخُوَان.

وینه

نه‌فوویری ← نه‌جوویری

نه‌فقیبانوس

ك: ددریای گهره، ددریای بی‌پدی. [توقیانوس، زدریا]

ف: دریابار، دریای بزرگ.

ع: بَحْرِ مُحِيْط، اُقْيَانُوْس كَبِيْر.

نه‌فاب

ك: ده‌ك! [حه‌ك! (رشه‌یه‌كه بز خه‌فدت ر داخ خواردن به‌كار

دیت).]

ف: آك! (کلمه‌ی تحسیر است.)

ع: آه!، آه!، واه!

نه‌فسیر

ك: کیمیا. [نایاب]

ف: اکسیر. [نایاب.

ع: اَكْسِيْر، عَدِيْمُ الْوَجُوْد.

نه‌فکوان

ك: دپو، دپوه‌کل. [ناری دپوتیکه.].]

ف: آکوان. (اسم دیو است.)

ع: عَفْرِيت.

نه‌فکال

ك: رشته. [عه‌گال، په‌تیکه عه‌رب به‌سه‌ریه‌ده‌دبه‌ستن.]

ف: اَقَال، عَقَال، رشته.

ع: عِقَال، عِقَال.

وینه < ۲ >

نه‌فگه

ك: نه‌گره‌نه، نه‌م چيگه. [نیرده]

ف: اَيْدَر، اَيْدُون، اَيْنِجَا.

ع: هُنَا، هَاهُنَا.

نه‌گره‌نه - نه‌گره

نه‌گره‌یین

[ك: خه‌لکی نیره]

ف: ایدری، اینجایی.

ع: هُنائی.

نه‌گره‌یه

[ك: بسك، په‌رچم]

ف: خُفچه، شُفشه، کُسمه «۲»، پُنچه، پُنچه،

پُشک «۳».

ع: قُصَّة، صُدُغَة «۲»، کُشَّة، نُؤَابَة، ناصیة «۳».

وینه «۲»، «۲»

نه‌گه‌ر

ك: نه‌ر، [گر]

ف: اگر، گر، ار.

ع: [ن، نو، اذما]

نه‌گه‌رچه

ك: نه‌رسد، هرچن، نه‌رچه. [هرچنده، له‌گه‌ل نه‌ره‌شدا]

ف: اگرچه، هرچند، ارچه.

ع: وَاِنْ، وَاَوْ.

نه‌گه‌ره

ك: نه‌رنه، وهرنه. [نه‌گینا، دنا]

ف: اگرنه، ارنه، وارنه.

ع: وَاِلَّا

نه‌لغانه

ك: نیسه، نیسا. [نهو، نه‌لعان، نیستا]

ف: ایسا، ایذر، ایدرون، اکنون، اهزون، کنون،

حالا، حالیا، این‌دم، این‌گاه.

ع: اَلْآن، اَلْحَال.

نه‌لغه

[ك: سورکه‌نه‌ناری «عدلیم‌وحه‌ده» ، ناره بو بیاران.]

ف: مخفف «علیم‌محمد» است، اسم مرد است.

نه‌لغزه‌ر!

ك: نه‌ها، هوشیار بده، هوشست بی، خوت لاده، دور

بگه‌ه. [خوت بیارتی‌ده، ناگاده به!]

ف: هُشیار باش، دورباش، کناربگیرا، بی‌رهیزا،

هش دارا!

ع: اَلْحَذَرُ، اِحْتِرَا

نه‌لغوه و نارینه‌وه

[ك: سروریکه له‌هه‌له‌پ‌رکیتی کوردیدا.]

ف: سرودی است مخصوص چوپی کردی.

نه‌لغه‌یازو بیللا!

ك: پنا به خوا! [بو خو پاراستن له‌به‌لا دوتریت.]

ف: ژکس، پناه بر خدا!

ع: اَلْعِيَاذُ بِاللّٰهِ

نه‌لکه

[ك: سورکه‌نه‌ناری «عه‌لیکه‌رم».]

ف: مخفف «علی‌کرم» است، اسم است.

نه‌لکه‌ین

ك: تور، گدیگیر. [لاله‌پته]

ف: تمنده، هاگره، گندزیان، تلنده، تمنده، تانسا،

هاکنه، گنگلاج، زبان‌گیر.

ع: اَلْكَنْ، قَدَمٌ، عَيْ، عَيْي، حَصْبِرٌ، حَصْبُورٌ،

ثاناء، اَلْوَتْ، مُتَلَعْتِم.

نه‌لوار

ك: مؤزه. [دره‌ختیک که به پتی نیازی دارتاشین براوه.]

ف: الوار، مهره. [درخت که به اندازه‌ی نجاری

قطع شده باشد.]

ع: نَجْبِرَة.

وینه

نه‌لواصل

ك: رسید. [رسل به‌لگه‌ی گه‌یشتمه‌جی.]

ف: یافته، رسید. [قبض الواصل]

ع: اَلْوَاَصِلِ. [سَنَدُ اَلْوَاَصِلِ]

وینه

نەلوچەلو

ك: ھەرزەدەھورزە، نەوباش، بێتەروپا، [رەشورپوت، رەجال]
ف: چلو، لُفئەرە، آباش، آباشە. كَمینە. بُلگنَجَك.

ع: اوباش، اوشاب، اُباش، هَباشة، اوتاش، أجلاف،
خُشارە، رذال، أراذل، قِفاف، رَعاع، سَفَلَة، مُسخرَة.
نەلە

[ك: سوروكە ئەناری «عەلی».]

ف: مخفف «عەلی» است. اسم است.

نەلادە

[ك: سوروكە ئەناری «تەللاد».]

ف: مخفف «الله داد» است. اسم است.

نەلامەت

ك: ھەلامەت، ڤەتا، [زوكام، نالامەت]

ف: ھەنگ، كاتورە.

ع: زُكام، صُداع.

نەلبەلە

ك: بێگومان، بێدرو، [بێشك]

ف: زەھار، كامناكام، بێگفت، بێگمان، ھەرآپنە،

زینھار.

ع: أَلبَنَة، قُطْعاً.

نەلەد

ك: گۆزبچە. [جینگەي مردور] لە بنی قەبردا.

ف: لخمە. [جای مردە]

ع: لَحْد، مَدْفَن، ضَمِيرِج.

نەلق

ك: گەلور، ناق، ئورگ، [گەرور]

ف: گلو، نای.

ع: حَلَق، حَلْقوم.

نەلقاپی

ك: دەروازە، درگای گەرور، [لقاپی مەزن.]

ف: دروازە، در بزرگ. [اعلی قاپی]

ع: رِجاج، نَرَب.

نەلقاویز

ك: ناریزان، داردریاک، پەتەتەتخریاک، [لەداردار]

ف: آویزان، دارآویز، [حلق آویز]

ع: مَصْلُوب، مَخْنُوق.

نەلقاویز کردن

ك: دار کیشان، پەت ھەتخستن، دار دان، [لەسیداردەدان]

ف: دار کشیدن، دارآویز کردن، بە دار آویختن.

ع: صَلَب، خَلَق.

وینە

نەلقە

ك: كەمە، ناخە. [گەر، ھەررەھا، ھەرشتیگی بازنەیی.

رول: نەلقەي نەنگوستیلە یا نەلقەي دەف.]

ف: گچە، پیچک. باترە، بێھون، پێھون،

[حلقەي انگشتەر یا پرواز دەف]

ع: قُحَّة، بُرَّة، خِرص، حَلَقَة، دَارَة، دَائِرَة، طَارَة،

إِطار، حِيار، كِفَة، كِفاف.

وینە

نەلقە بەگوش

ك: بەنە، بەردە، زەرخری. [کۆیلەي نەلقە لە گۆی.]

ف: بێدە، بێدە، زرخرید، کچە بە گوش. [غلام

حلقە بە گوش]

ع: عَبْد، غُلام، قِنْ، مُعْتَق، مَمْلُوك، مَوْلَى.

نەلقە بیکان

ك: نەلقە دان، ناخە دان، پەپکە دان، [خەپورنەورە و

بازنەیی بورنی مروئە یا ناژەل، یا مار.]

ف: پەرەزەن، چننبرە زەن، چننوزەن، پێھون زەن.

[حلقە زەن انسان یا حیوان، یا مار]

ع: إِسْتِدَارَة، إِسْتِكْفاف، تَحَلُّق، تَطْلُوق، تَطْوِي رَحْو.

نەلقەزیز

ك: چفت، [نەلقە و زنجیری دەرگا داخستن.]

ف: چفت، بێدینە، نرنگ، بزرنگ. [حلقە بیز در]

ع: مِزلاج، مِزلاخ، مِزلاق، زِلاج، مِرتاج، مِغلاق، غَلَق.

وینە

ته‌لقه‌ی ناخیه

[ك: ته‌لقه‌ی میخی ناخور.]

ف: كچه‌ی آخور.

ع: اُریه، حَلَقَة الاخیة.

وینه ← ناخیز < ۲ >

ته‌لقه‌ی چادر

ك: قولف چادر. [ته‌لقه‌ی ره‌شمال که میخی پیا

داده‌کوتن.]

ف: پایزه. (حلقه‌ی چادر که میخ در آن

فروکوبند.)

ع: عُرُوة.

وینه ← لافتاوگره‌دان < ۲ >

ته‌لقه‌ی دوگمه

ك: قولف دوگمه، قولف. [ته‌لقه‌ی قوتیچه]

ف: گُوانگله، آنگله، آنگیله، آنگل، آنگیل.

ع: ابریم، عُرُوة، فُخْة، بُرَة، زُرْفین.

ته‌لقه‌ی گوریس

ك: قولف، ته‌لقه. [تالقه‌ی گوریس.]

ف: آنگیل. (حلقه‌ی رسن)

ع: زَاجِل، رِبْقَة، رِبْقَة.

ته‌لماس

[ك: بهره‌یکی به نرخ.]

ف: الماس، برلبان.

ع: ماس، اَلْماس، سامور، شَمُور.

وینه

ته‌لماسه

ك: نائشك، خوریز، سیخوار، ودرق. [زرقم]

ف: بَز، پَز، بَشْم، لَشْك، زین، سرماویزه، لشکه.

ع: سَقِیْطَة، صَقِیْع، ضَرِیْب، جَلِید، قَس.

ته‌لوات

ك: هدرزه‌هورزه، نه‌لوجه‌لو. [به‌دفعه، رجال، ره‌شویوت]

ف: اوپاش، آباش، لَهْتَره.

ع: اَلْوَاط، اَرَاذِل، اوپاش، اَجْلاف.

ته‌لها

ك: هانا، که‌لکه‌له، نارزرو. [نارات]

ف: آرزو، هسوس، خواهش، ایندخت، اوزولش.

اوزول، یاسه.

ع: تَمَنِّي، قَرَجِي، تَقاضِي.

ته‌له‌جه

[ك: پارچه‌به‌کی خدخت‌ختی ناریشمینه.]

ف: آجِه. (پارچه‌ای است مخطط ابریشمی.)

ع: اَلْجَة، بَجاد.

وینه

ته‌له‌فه

ك: دسه. [دسته (دسته‌کردنی گوریس).]

ف: دسته. (دسته کردن رسن)

ع: رِبْقَة، رِبْقَة، (تَرَبِیق).

وینه‌ی هه‌به.

ته‌له‌فه

ك: تشکیل. [پیتوند (به‌ستنی دست و پیتی ولاخ بو ویرغه

بورن).]

ف: اشکیل، شکیل. (بستن چهار دست و پای

الاغ که یرغه شود.)

ع: شِکَال، (تَشْکِیل)

ته‌له‌فه کردن

ك: دسه‌کردن. تشکیل کردن. [دسته کردن. پیتوند کردن]

ف: دسنه کردن. اشکیل کردن.

ع: تَرَبِیق، جَمْع، تَشْکِیل.

ته‌هم

[ك: نامازه بو نزدیک تان (ته‌پروژه).]

ف: این. (این روز)

ع: ال، ذَا، هَذَا. (اليوم هذا)

ته‌هان

ك: به‌لام، به‌لان، وه‌لی. [ته‌ها]

ف: پِن، ولى.

ع: اَمَّا، لِكِنْ، لِكِنْ، وَكِنْ.

نهمان

ك: نهمانه، نهم كه سگه له. [نهمانه، نهم نزيكانه: نامازه بز نزيكى كۆ.]

ف: اين ها، اين كسان.

ع: اَوْلَاءِ، اَوْلَانِكَ، هَوْلَاءِ، هَذِهِ.

نهمان

ك: پنا، پنا، هانا، لاله، داد. [ده خيله. هارار]

ف: پناه، زنهار، زينهار، داد.

ع: اَمَان، نَخِيل.

نهمانه

ك: نهمان، نهم كه سگه له. [نهمانه، نهم نزيكانه: نامازه بز نزيكى كۆ.]

ف: اين ها، اين كسان.

ع: اَوْلَاءِ، اَوْلَانِكَ، هَوْلَاءِ، هَذِهِ.

نهمانه تان

ك: سپاردن. [نهم سپاردن: به نهمانه ت پيدان، به نهمانه ت دانان.]

ف: سپردن، سفته دانن.

ع: تَأْمِين، اِيْدَاع، اِعَارَة.

نهمه بيق

ك: لورله، نهميق. [ناميرى دوتپاندن.]

ف: اُنْبِيَق، اُنْبِيَق.

ع: اُنْبِيَق.

وينه <۲>

نهمه جار

ك: نهمجار، نهم كه شه، نهم باره. [نهم كه شه]

ف: اين باره.

ع: اَلْمَرَّة، اَلْمَرَّة، اَلْمَرَّة، اَلْمَرَّة، اَلْمَرَّة، اَلْمَرَّة.

نهمه جار ← نهمه جار [له گهن «ه» نيشانى ناساردا.] [با ماى

عهد]

نهمه

ك: نهمان، وتن. [ده ستور. راگه باندن]

ف: فرمان، فرمايش، فرمودن، فرمان، پروانه،

گفتن، دستور دادن، وادار كردن.

ع: اَمْر، حُكْم، قَوْل، اِيْدَان، اِعْلَام، اِظْهَار.

نهمه به مه معروف [و] نهمه له مونيكر

ك: خاس يكه و خراو مه كه، بكه و مه كه، نهمه و نه.

[نهمان دان به چاكه و بدرگري كردن له خراپه]

ف: نه، نه يو يډ، [خوب كن بد مكن.], واداشت و

بازداشت.

ع: الامر بالمعروف و النهي عن المنكر.

نهمه و نه

ك: بكه و مه كه. [را بكه و را مه كه. (سوركه له) «امر و

نهي».]

ف: كن و مكن، واداشت و بازداشت. [مخفف

«امر و نه» است.]

ع: اَمْر و نَهْي.

نهمه سا

ك: نيسا، نيسه. له مه وسا. [مه نوركه. له مه وياش]

ف: ايسسا، ايسر، ايسدون، ايسون، كسون، نسون،

اين نهم، سپس.

ع: الحال. بعد.

نهمه ما

ك: بهلام، بهلان، وهلى، نهمان. [نهما]

ف: پِن، ولى، ليك.

ع: اَمَّا، لِكِنْ، لِكِنْ، وَكِنْ.

نهمه نه

ك: نهوند، نه منده، نهم نه اندازه، په نده. [هينده]

ف: اين اندازه.

ع: هَذَا الْمَقْدَار.

نهمه نيهت

ك: هينده تى، هينده تى، نارامى. [بى ترس بوون]

ف: اِبْمَنِي، آرامش.

ع: اَمْنِيَّة.

نه‌مو

ك: پِر، فره پِر، نهمبو، نهمبو، [چِر (بو نمونه: دارستانيك كه دره‌ختي زوږي تيا بيت.)]

ف: اَنْبوه، پُر، نرغيش، كَنَشَن، مَشَت، بسيار پُر. (جنگلي كه درخت بسيار داشته باشد مثلاً.)

ع: اَثِيث، مُلْتَف، غَلْبَاء، مُكَاثِف، كَثِيْف، كَث.

نه‌مه

ك: نهم كسه، نهم چته، [به، نهم نزيكه: نمازه بو نزيكي تاك.]

ف: اين، هيچن.

ع: ذَا، هَذَا، ذِي، ذِهِ، هَذِي، هَذِهِ.

نه‌مه‌سه

[ك: نهم‌ته.]

ف: اين است، اينك، اينه، هيته.

ع: ذَا، هَذَا، هُوَ ذَا.

نه‌مه‌ها

[ك: نا نهم‌ته.]

ف: اينه ها، اينك ها.

ع: هَذَا، هَا هُوَ.

نه‌هقيق ← نه‌هقيق [سروده‌له‌كراره] [مخفف است.]

نه‌هين

ك: دوروس، دوروسكار، چيگهي يارار. [دهسپاك (چي‌متمانه)]

ف: اَسْتَوَار، سَتَوَار، اَسْتَوَان، سَتَوَان، اوستان، باښك، اوستنام، اَسْتَام، سَتَام. (محل اعتماد)

ع: اَمِين، مَأْمُون، مُؤْتَمَن، اَمَنَة، مُعْتَمَد.

نه‌هين

ك: ناسورده، هيندي، [بيته‌م]

ف: نرغال، آسوده، آرام، اَسْتَوَار، دل‌اَسْتَوَار.

ع: اَمِين، اَمِن، مَأْمُون، مُطْمَئِن، اَمِين.

نه‌ن

ك: چن، چني، چنده، نه‌ند، ورده، [ه‌ند: زماره‌يه‌كي

كهم.]

ف: اَنْد، چَنْد، خورده.

ع: نَيْف، نَيْف، بَضِع.

نه‌نازه

ك: سه‌نگاني، رهي، به‌قه‌ده. (نه‌نازه‌ي يه‌ك مسه‌ن گهم

به‌چهن‌ا.) [كيش، هاركيش]

ف: اندازه، سنگ، هم‌سنگ.

ع: مُعَادِل، مُوَاظِن، مِيْزَان، رَيْثَة، وَزْن، وَزَان، وَزَانَة، مِقْدَار، مُسَاوِي، قَدْر.

نه‌نازه

ك: به‌قه‌ده. (قده) (نه‌نازه‌ي دور گمز دور بوون له يه‌ك.)

[هيندي، به‌قه‌دور]

ف: اندازه.

ع: مِقْدَار، قَبِي، قَبَاء، قَاب، قَيْب، قَاد، قَدِي، قَيْد، قَاس، قَيْس. (بَيْتُهُمَا قَبِي قَوْسَيْن - نَرَعَيْن.)

نه‌نازه

ك: به‌قه‌ده، شماره، ژماره. (نه‌نازه‌ي ده نه‌فهرن هاتن.) [به

ژماره]

ف: اندازه، شماره، هماره، همار.

ع: نُهَاء، نُهَاء، عِدَة.

نه‌نازه

ك: به‌قه‌ده. (به نه‌نازه‌ي ده قران پورن له مشتيا بور.) [پِر]

ف: اندازه.

ع: زُهَاء، زُهَاق، زُهَاق، مَبْلَغ، قَدْر، مِقْدَار.

نه‌نازه

ك: به‌قه‌ده. (نور كوا به نه‌نازه‌ي بسالاي مسه. نهر پارچه

نه‌نازه‌ي كواس.) [به‌قه‌دهر، هارتا]

ف: اندازه، قراخور.

ع: قَدْر، قَدْر، مِقْدَار، مُسَاوِي، مُعَادِل، مِيْزَان، مِثْل، قِيَّاس، قَوَارَة، وَدَارَة.

نه‌نازه

نه‌نازه

ك: شماره، ژماره. (له‌شكرى بى‌نه‌نازه هاتگه.) [واده]

ف: شُماره، هَماره، هَمار.

ع: حَـدّ، عَـدَد، حِـسَاب، قِـيَاس، هَـنْدَاـزَه، هَـنْدَاـز، هَـنْدَاـسَة.

نه‌نازه

ك: چِنگه. (له‌ نه‌نازه‌ی خوی‌ ده‌چورگه.) [سنور، پله]

ف: انـدازه، وِزج، بـاره، فـر بـاره، دـاراب، دـارات، آـر وـند.

ع: حَـدّ، طُور، قَـدَر، شـان.

نه‌نازه

ك: پـتوانه، نه‌بـاره. [بـر، چـه‌ند پـتـی (ره‌كوو: گـهز، گـاره‌خـان، مـن، پـتوانه و...)]

ف: انـدازه، بـیـمانه، گـری، آـبـاره، (اعـم از ذـوع، جـریب، مـن، كـیـله و غـیره)

ع: مِقیاس، مِیزان، مِقدار، مِعیار.

نه‌نازه

ك: پـتوانه‌زانی. [نه‌اندازه‌زانی (زانیاری نه‌ندازه.)]

ف: انـدازه‌دانی، (علم اندازه)

ع: هَـنْدَاـسَة، عِـلْمُ الـهَـنْدَاـسَة.

نه‌ناهم

ك: گـزبان، تـن، لـش، سـه‌رتـاپا. [قـالب، گـشت گـیان.]

ف: انـدام، پـیـكـر، كـآب، كـآبـد، كـلـوب، تـن، تـوَن.

ع: بَـدَن، جُـنَّة، قـآلب، تـركـیـب، اـعـضـاء.

نه‌ناهم گیان

[ك: نـازی لـش (مـیشك، دـن، جـگـه، هـمـدوو بـاتوو.)]

ف: انـدام جـان، انـدام زـندگـی، (مـغز، دـل، جـگـس، هـردو خـایه)

ع: الـاعـضـاء الرئـیـسَة.

نه‌نجه

ك: نه‌مو، نه‌مبو، پـر. [چـر (دارستانی پـر له‌ دره‌خت.)]

ف: اَنبوه، پـر، كـشـن، نـرغـیـش، مـشـت، بـسـیـار پـر.

(جنگل پُردرخت)

ع: اَنبِث، مَلْتَف، غَلبَاء، كَث، مَلْتَاثِف.

نه‌نبیق

ك: نه‌میق، نه‌میق. [نامیتری دل‌ویاندن.]

ف: اَنبِیك، اَنبِیق.

ع: اَنبِیق.

وینه < ۱ >، وینه < ۲ >

نه‌نجام

ك: دوابی، پـه‌ر، پـایان. [كوتایی]

ف: اَنجـام، فـر جـام، فـر نـاد، پـایان، سـومـه، كـران، كـراه.

ع: نهایه، نه‌بهاء، غایه، خاتمه، عاقبه.

نه‌نجام دان

ك: بـر بـسـمـه، دوابی هـار دـن، رـیـسـك خـسـتن، سـه‌قـام

دان. [كوتایی پـته‌پـتان، بـه‌جـی هـینان]

ف: اَنجـام دـان، پـایان آـوردن.

ع: قـضـاء، اِسـعـاف، حُـتْم، اِنجـاز.

نه‌نجامه

ك: له‌لاره. [لاره‌ نامرازی لیتك قایم كردنی ده‌رگا و

پـه‌نـجـه و...]

ف: اَنجـامه، آهـن جـامه، نـولـاو.

ع: طَـرْف، مـُفـصَّلَة.

وینه < ۱ >، < ۲ >

نه‌نجه

ك: پـل، جـنكه، بـوغـون. [ورده پارچه]

ف: اَنج، اَنجه، ریز، ریزه.

ع: قَطْعَة، بَضْعَة، بَضْعَة، زَیْمَة، حُدَّة، حُدُودَة، فِـدْرَة، فِـلْدَة، مُرْعَة، حُرْدَاكَة.

نه‌نجه نه‌نجه

ك: پـل، ریزه‌ریزه، بوغون‌بوغون، جنیاگ. [نه‌نجرار]

ف: اَنجـیده، ریزه‌ریز شده، ریزه‌ریز، اَنجه‌اَنجه.

ع: مـُتـَقَطِّع، مـُفـرَط، مـُبـَضِّع، مـُخـَذَّع، مـُخـَذَّع.

نه‌نجه کردن

ك: پل کردن، جنین، ورد کردن. [نه‌جنین]

ف: ریز کردن، انجیدن، خورد کردن.

ع: تَقَطِيع، قَرط، خَدَعِبَة، خَدَعَلَة، خَرْدَكَة، تَبْضِيع، تقریظ.

نه‌نجینه

ك: چیلنگ. [تیزنگ: داری هه‌لپاچار بز سورتاندن.]

ف: انجینه، انجیده، انجین، همیزم. (ریزریز شده، پارچه پارچه شده)

ع: مَقْضَب. حَطَب.

وینه

نه‌نده‌روون

[ك: حدره]

ف: مُشْكُو، مُشْكُوِي، مُشْكُوِيه، اندرون.

ع: دَاخِل، حَرَم، خَلْوَة، بَيْت الحَرَم.

نه‌نده‌روون

ك: نارزك. نار. [هه‌نار. نارده]

ف: اُنْدَرُون، نَرُون، اُنْدُو، تو، میان.

ع: جَوْف، بَطْن. دَاخِل، بَاطِن.

نه‌نهاد

ك: روگردان برون، پشته كه‌فتن، پینه‌هاتن. [نكولی]

ف: مَنبَلِي، اَزَنْدَان، كیبید، بی‌باوری.

ع: جَحْد، حُجُود، اِنْكَار، تَحْشِي، تَحَاشِي، تَجْرِي.

نه‌نهاد کردن

ك: پشته كه‌فتن، پینه‌هاتن، روگردان برون. [نكولی]

کردن]

ف: مَنبَلِيدِن، كیبیدِن، اَزَنْدَان کردن. باور نكردن.

ع: جَحْد، اِنْكَار، تَحْشِي، تَحَاشِي.

نه‌نعام

ك: وه‌لفه‌ت، به‌خشش، ده‌ستردشه‌شانه، ده‌خوه‌شانه،

پاخه‌شانه. [خه‌لات]

ف: به‌خشش، پارنج، دست‌رنج.

ع: اِنْعَام، عَطِيَّة، مَوْهَبَة، صِلَة، جَائِزَة.

نه‌نشیه

ك: برنوتی. [سعروتی]

ف: خفدارو، بیینی‌دارو.

ع: اُنْفِيَّة، سَعُوَط، نُشُوَط، عَاطُوَس.

نه‌نقیه‌دان

ك: برنوتی‌دان. [جینگه برنوتی.]

ف: خفدارو‌دان. (جای بیینی‌دارو)

ع: حُقَّة العَاطُوَس.

نه‌نقه‌س

ك: ده‌سی، ده‌سه‌نقه‌س. [له‌سه‌س (گوزدرای «عن قصد»)]

قصده]

ف: دانسته، ستم. (محرف «عن قصد» است.)

ع: عَمْدًا، تَعَمُّدًا، عَن قِصْد.

نه‌نگار

ك: شماردن. [دانان، گری]

ف: شُمُرش، اَنْكَار.

ع: فَرَض، تَقْدِير، تَصَوُّر.

نه‌نگوس

ك: كلك. [قامك، په‌غچه (ناری په‌غچه‌كان له زمانی کوردیدا

بهم شی‌وبه: توتسه، براتوته، زهرنه‌قوتسه، دوشاومژه،

سپی‌کوژه.)]

ف: انگشت، كلك، كلیك. (نام‌های انگشتان در

کردی از قسراز زیر است: توتسه، براتوته،

زهرنه‌قوتسه، دوشاومژه، سپی‌کوژه.)

ع: اِصْبَع، بَنَان. اِنْبَلَة. اِنْمَلَة.

وینه <ه-۱>

نه‌نگوس براتوته

ك: براتوته، براتوته‌له. [قامکی پال‌توتسه.]

ف: برادرکالوج، کاکلوج.

ع: بَلْصَر.

وینه <نه‌نگوس > 4



نه‌نگوس پیچ

[ك: جوړه هه لورايه كي به ناويانگه.]

ف: انگشت پیچ، (حلوایی است معروف).

ع: لغوق.

نه‌نگوس شادوت

ك: دوشار مژه، قامكي شاده]

ف: كلك نمار، انگشت نمار.

ع: سبابة.

وینه - نه‌نگوس <۲>

نه‌نگوس ناوگین

ك: زورنه تروته، به‌زره لورته، بالا‌بهره]

ف: انگشت میانه.

ع: وِسْطَى.

وینه - نه‌نگوس <۳>

نه‌نگوسنما

ك: كلكه‌نما، ناسراو، به‌ناويانگ (له جساكي يا له

خراپيدا.)]

ف: انگشت‌نما، (به خوبی يا بدی)

ع: شهرة. مُعِين، مُشَخَّص، مُخَصَّن. عِبْرَة، نكال.

نه‌نگوسه توونه‌نه

ك: تروته، تروته‌له، قامكه چكوله]

ف: كلك، كلكي، كالوج، كابلج، كابلج.

ع: خِنَصْر.

وینه - نه‌نگوس <۵>

نه‌نگوسه كهوره

ك: سپي كوزه، قامكه گهوره]

ف: شست، انگشت نر، انگشت بزرگ.

ع: اِبْهَام.

وینه - نه‌نگوس <۱>

نه‌نگوسي

ك: كه‌مي، [توزی]

ف: انگشتی، کمی.

ع: لُمْطَة، قَلِيلًا.

نه‌نگوسيله

ك: كلكه‌رانه، [نه‌نگوسته‌ويله]

ف: انگشتري، انگشتر.

ع: خاتم، خاتم، ختم.

وینه

نه‌نگوسيله

ك: نه‌نگوسانه، [شتيكي كلارناسايه (گوره‌وي چنه‌كان له

چهرم دروستي ده‌كهن يو په‌نجه‌يان.)]

ف: انگشتانه، انگشتوانه، (جوراب بافان برای

انگشت از چرم می‌سازند.)

ع: خْتِيعة، قَلَسُوَة الاَصْبِع.

وینه

نه‌نگوسيله‌ي بي‌كاسه

ك: نه‌لقه، [ناله: كلكه‌وانه‌ي بي‌تقيم.]

ف: كچه، پيچك، انگشتر بي‌نگين.

ع: حَلَقَة، فَخْخَة.

وینه - نه‌لقه

نه‌نو

ك: پلمه، په‌زاره، [خه‌نه‌ت]

ف: اندوه، موژه، موژ، تَش، گُژم، گرفتگی، فُرم،

راخ، دل‌تنگی.

ع: هَم، حُزن، اِنْقِباض

نه‌نوا

ك: ته‌راخوا، دارایی، [شت]

ف: نوا، چيز، دارایی.

ع: مال، شيء، مَكْتَة، يَسَار.

نه‌نوخته

ك: نروته، په‌سه‌ناز، نيانه، [پاشه‌كهوت]

ف: اندوخته، دوخته، پسرانداز.

ع: ذُخْر، ذُخيرة.

نه‌نوخته‌كردن

ك: نروته‌كردن، نيانه‌كردن، [پاشه‌كهوت‌كردن]

ف: آندوختن، پس انداز کردن، دوختن.

ع: دُخْر، اِدْخَار.

نُه‌وُوخْتَه‌کَه‌ر

ک: نورته‌کەر، نیاته‌کەر، [پاشه‌کهرت‌کەر]

ف: آندوز، پَس‌انداز.

ع: دُخَار.

نُه‌نِیش

ک: ترس، باک، په‌روا، [خَوْف]

ف: آندیش، بیم، باک، ترس، هراس، آندیش‌ه،

پِروا.

ع: وَهْم، تَوَهْم، خَوْف، جُبْن، خَشِیة.

نُه‌نِیشَه

ک: بیر، هوش، نیهاد، [هَزَر، فِکْر]

ف: نهاد، سگال، اندیش‌ه، سمراد، نیرنود، پندار.

ع: نُظَر، فِکْر، رَای، صَرِیمة، عَزِیمة، خِیال، نِیة.

نُه‌و

ک: نهر کسه، [ری: راناری کسه سیه‌می تاک]

ف: او، آن، اوی، وی، آل، نس.

ع: ه، ه، (مِنَه، به) هُو، (هی) (ها)

نُه‌و [ه‌و]

ک: به، [دهس نهر دهس دهست به دهست] [او، ره‌ک:

ده‌س‌و‌دهست]

ف: به.

ع: پ، [بِدْأَبِید]

نُه‌و

ک: ها، ه‌دیَه [نهر] له‌گره.

ف: هست.

نُه‌و‌اَزَن

ک: رازن، [گۆپ‌کده‌د‌ر‌کرد‌ن‌ره‌ی‌دور‌بار‌ی‌د‌ه‌خت.]

ف: باز‌نَنز، باز‌نَنذ. (رجوع به «زریان»)

ع: تَبَرُّع، اِکْماح، تَجْدِیدُ التَّبَرُّع، اِرْتِجَاع.

نُه‌و‌اَکَل

ک: واگل، هەر، گه‌ریان‌ره، [گه‌ران‌ره]

ف: باز‌گشت، برگشت، برگشتن.

ع: رُجوع، عَوْد، رُجعة، عَوْدة، اِرْتِجَاع، اِرْتِداد.

نُه‌و‌ان

ک: وان، [ان]

ف: اوها، آنها، آنان، ایشان، اوشان.

ع: هُم، اَلاءِ، (هُنْ)

نُه‌و‌ان‌تر

ک: نهرانی دیکه، [ان]

ف: آنها‌ی‌دیگر، دیگران.

ع: سائِرین، آخِرین، غَیرِهم، سِوَاهُم.

نُه‌و‌ان‌ه

ک: وان‌ه، [ان]

ف: اوها، آنها، آنان، ایشان، اوشان.

ع: هُم، اَولَءِ، اَولِئِكَ، (هُنْ)

نُه‌و‌باش

ک: نه‌ل‌ج‌لو، هه‌رز‌ه‌ه‌رز‌ه، [بَلَج، جَلَف، رَه‌جان]

ف: آب‌اش، اوباش، لُفْتَره، آب‌اشه، اوباش، اوباشه.

(مردمان عامی و جلف و هه‌زه)

ع: اوباش، اُبَاش، اُوشاب، اُوتَاش، هُباشة،

خُشَارَة، رِذال، اَرادِل، اَجلاف، اَخلاف، قِفاف، سَفلة،

رِعا ع.

نُه‌و‌په‌ر

ک: به‌ران‌بهر، نه‌ولا، [نهر‌تسه‌ره‌ف، رووبه‌پور (به‌رام‌بهری

«نهم‌بهر».)]

ف: آن‌سو، آن‌وَر، وِران‌وَر، وِران‌بِر. (ضد «نهم‌بهر»)

ع: مُقَابِل، مُواجه، تِجاه، وِجاه، تِلقاء، قِبال، قِبالَة،

حِذاء، العُطْرَفُ المَقَابِل، الجانِبُ الآخر.

نُه‌و‌تر

ک: نهر یه‌که‌که، نهر کسه‌که، نهر یه‌که‌کدی‌تسه‌ر، [تسه‌ره‌ی

دیکه]

ف: آن‌دگر، دیگر‌ی، دیگر.

ع: الأخر، غيره، سواء.

نہوج

ک: پوٲه، کہلله، بوتونی، بهری، [تربیک، بلندی]

ف: اوگ، اوج، کلہ، چکادہ، چکاک، سچکاک، چکاه،
چہاد، بُلندی.

ع: اوج، ذرۃ، قلۃ، قلۃ، قلۃ، قلۃ، فوق، رفعة،

ارتفاع.

نہودالک: رارہسہ، بگردگ، خاسگہل، [عہردال، تہرکہ دہریا
(نہرانی واز لہ دہریا دین و لہ شاخ و کتہدا دہڑین.)]ف: زیبن، وارستہ، زیبنان، رستہ، سیامک،
ساسان، وارستگان، رستگان، (کسانی کہ تہرک

دنیا می کنند، و در کوہ زندگانی می نمایند.)

ع: ابدال، اوتاد، زاهد، مُتَجَرِّد، تارک، تارک الدُنیا.

نہودہر

ک: دہر، دہرہ، [دہرہ: بہرامبہری «نارہ»].

ف: بیرون، در.

ع: خارج.

نہوراک: برسسی، [برچی، بہرامبہری «تیر»، (وشہدیہ کی
عہد رامیہ.)]

ف: گُرسنہ، گُشنہ، گُسنہ، (اورامی است.)

ع: جانع، نائع، جوعان.

نہورام

ک: دورسی، پیشرفت، [چاک برون، بہرہدیش چون]

ف: ساز، سازگاری، دُرستی، رِوایی، روا شدن،
پیشرفت.

ع: صلاح.

نہوزار

ک: ساز، تفاق، کہ لوہل، دیش، [نامیر]

ف: اوزار، افزار، فزار، انگاز، ساز.

ع: آتہ، آداتہ، جہان، أسباب.

نہوسا

ک: لہمہدیر، جاران، نہر وختہ، [لہمہدیش]

ف: پیش، پیش از این، آن گاہ.

ع: قَبْل، قَبْلًا، سابقًا، حَبِئْتُ.

نہوسا

ک: لہودرا، لہمہدرا، (من رویم، نہوسا نہر ہسات، من

تہریم، نہوسا توبی،) [لہمہدیش]

ف: آن گاہ، سپس، پس از آن، پس. (من پیش
رفتہم، او پس آمد)

ع: بَعْد، عَقِب، اِثْر، غِبَّ، بَعْدَ ذَلِكَ، غِبَّ ذَلِكَ.

نہوقہ

ک: تروش، تروشیار، نارقہ، [گِرۋہ]

ف: دُچار، دوچار.

ع: مُصادِق، مُلاقِی.

نہو کسہ

ک: نہر، [ری]

ف: او، آن کس، آن.

ع: هُوَ، الَّذِي، (هي، أَلْتِي)

نہوکار

ک: دلریش، دلرینج، پدیشو، پدیش، پدڑو، ریش، زخمدار.

[کز و دامار، دلیرین، بریندار]

ف: پشیم، پُریشان، افسردہ، شہلیدہ، آزرده،

أفگار، سگالی، ریش، زخمی، زخمدار.

ع: مَكُول، مَحْزُون، حَزِين، مَهْمُوم، مَكْهُوف، لَهْف،

لَهيف، لَهوف، مَجْرُوح.

نہولہ

ک: زور، خوار، بہرانبہر، [نہر تہرف]

ف: آنسو، دگرسو.

ع: الجَانِبِ الأَخر، الطَّرَفِ المُقابِل، (عَلو، سَفَل.

مُواجه، تِجاه)

نہولاتر

ك: ژوروتر، خوارتر، نوبهترتر، [نہولاتر]

ف: آن سوئتر، آن سوئترک.

ع: وړاء، تِلکَ الجِهَة.

نہولاد

ك: توخم، توخمه، توّم، تووّم، تووّم، منسال، بهره، زاووزه،

فرزند، رهمن، روّله، [رهچہ تہك، زارو]

ف: فرزند، تُخَم، اژم، زاده، ئییر، ئییره، زهزاد،

نوده، نژاد، پړوژ، گوهر.

ع: نسل، نُرِّيَة، عِترَة، ضِن، نَتِيَجَة، ضَبُو، عَقِب،

عَقَب، نَجَل، وُلْد، وُلْد، وُلْد، وُلْد، اولاد، سَلِيل،

سُلالة، ذُراري، اَعقاب، وُلْدَة، السِدة، وُلْد، نَسَب،

أصل. (هُم مِّن نَّسَبٍ وَاحِدٍ. مِّنْ أَصْلٍ وَاحِدٍ)

نہولدهزا

ك: نوره، نهنوره، توخم، توّم، تووّم، تووّم، روّلهزا، كورهزا،

زاووزه، [تورهه، كورهزا، كچهزا]

ف: نوّه، نوّاده، نوّاسه، ئوّاسه، ئییسسه، ئوتدول،

ئییره، ئییر، زاد، زهزاد، تُخَم.

ع: نسل، نَجَل، حَافِد، حَافِد، ذَر، ذَرَة، ذُرِّيَة، ذُرِّيَة،

ذُرِّيَة، عَقِب، عَقِب، سُلالة، سَلِيل، اولاد، اَحفاد،

اَعقاب، ذُراري.

نہولہق ← **نہبلہق** [پیتدکانی گزدراره،] [عسرت «نہبلہق»

است.]

نہونده ← **نہونه**

نہونه

ك: یهند، نسر، نسه نازه، نهم نهنسازده، [نهنهنده، هیتسده،

نهنهنده]

ف: آن اندازه، این اندازه.

ع: ذَلِكَ الْمِقْدَارُ، هَذَا الْمِقْدَارُ.

نہو وهخته

ك: نهرسا، نهر روژه، نهر دهمه، [نهر کاته]

ف: آن نهم، آن دی، آن دون، آن هنگام، آن گام.

ع: حَيثُئذِ، ذَلِكَ الْحَيْنِ، ذَلِكَ الْوَقْتِ.

نہوه

ك: [ناماژه بو دور]

ف: آن، دس.

ع: ذا، ذاك، ذَلِكَ، (تلك)

نہوهته

ك: [نهرتا، نارته]

ف: آنت، آن را، اورا.

ع: ذاك، ذَلِكَ، (تلك)

نہوهچه

ك: بایس، گهرهك، (نهنهجهی نیسه، بایسی نیسه، گهرهکی

نیه،) [نیاز، پیوستی]

ف: بایست، خواست. (بایست نداد،

نمی خواهد)

ع: اِحْتِیاج، اِفْتِقار، نُزوم. (لا یَحْتَاجُ)

نہوهسه

ك: [خوینتی]

ف: آن است.

ع: هُوَ، هَا هُوَ، هُوَ ذَا.

نہوهل

ك: یسه کم، بهرگ، بهرگین، سهر، دم، دهه سدهما، سورک.

سهرتا، بهرای، بهر، لههزا، (سهرسویح، دم سویح، سورک

مهتلهب، سهرتای لهشکر، بهرای لهشکر،) [هههزل]

ف: نُحْسِت، نُحْسِتین، نُحْز، نُحْزین، پیش،

پیشین، آغان، فُلُخ، از پیش، (سر صبح، آغان

مطلب، آغان لشکر)

ع: أَوَّل، بَدء، اِبْتِدَاء، اَنْفَة، عُنْفوان، اَطروان، غُلواءُ

(الشَّباب). مَقْدَمَة (الجیش). أَوَّلًا، قَبلاً.

نہوهل سہودا

ك: داشت، [دشت] [هههزل فرشی روژانه].

ف: داشت، دختش، دشن، دس تلاف، دس تال.

ع: اِسْتِفْتاح.

نہول

تدوین مانگ

ک: سهر مانگ، [سهرتای هدیـ]

ف: آرْمَنْ، آغاز ماه.

ع: عَرْمَةٌ، بَرَاء.

تدوین مین

ک: بهرگ، بهرگین، به کم، [به کمین]

ف: نَحْسَتین، نَحْزین، پیشین، آغازین.

ع: اَوَّل، اَوَّلی.

تدوین هیه

ک: تهری، [تهر کسهی،...، تهرشتهی،...] [تهدیه چه پسـ کرد].

ف: او را، آن را، [آن را چه کرد].

ع: ه، ه، ه، ذَا، ذَلِكْ، (م: هَا، هَا، تِلْكَ)

تدوین هی

ک: تدهی، تهی، [ویدچی، پیوسته]

ف: می شود. باید، بایستی.

ع: یَكُونُ، یُصِیرُ، لَأُبْدَ.

تدوین هی

[ک: نهی (دروم کسهی تاکه.)]

ف: می شوی، (مفرد مخاطب است.)

ع: تَتَكُونُ، تَتَصِیرُ.

تدوین هی

ک: تهریه، [تهر کسهی،...، تهرشتهی،...] [تهری چه پیکرد].

ف: اورا، آن را، [آن را چه کرد].

ع: ه، ه، ه، ذَا، ذَلِكْ، (م: هَا، هَا، تِلْكَ)

تدوین هیج

[ک: تهریش]

ف: او هم، آن هم.

ع: هُوَ اَيْضًا، وَهُوَ.

تدوین هی

ک: تهروانی، تهروانی، چاری پی نه کفه، [دهبینیت].

ف: می بیند، می بیند، ببند، ببند، نگاه می کند.

ع: یَرَى، یَرَا، یُعَاينُ، یَبْصُرُ.

تدوین هی

ک: تهروانی، تهروانی، [تهرینا (دروم کسهی تاکه.)]

ف: می بیند، می بیند، ببین، ببین، (برای

مفرد مخاطب است.)

ع: تَرَى، تَبْصِرُ، تُعَاينُ، تَبْصُرُ.

تدوین هه

[ک: ردهی دهر پرنی وهری و شهم خوارده.

ف: آه! آوْخ! اه!

ع: آه! آه! أَلَا سَفَا

تدوین هه

ک: دها، بدخ، خوره شوره! [بدهیه! (وشه ی پسهند

کردنه.)]

ف: وه! وْخ! وهوه! وَخُوْخ! یَخ! یَخْجَخ! حَه.

[کلمه ی تحسین است.]

ع: یَخ! مَرْحَبًا! یَخْ یَخ! طُوْبی!

تدوین هه

[ک: هینی! (وشه ی بانگ کردنه.)]

ف: آها! آهه! (حرف ندا است.)

ع: آ! آ! آ! هَا، هَا، یَا

تدوین هه

[ک: هوی! (وشه ی بانگ کردنی دورده.)]

ف: آهای! (ندای دور)

ع: آ! آ! آ! هَیَا، هَیَا!

تدوین هه

[ک: ردهی بانگ کردنی دورترده.]

ف: آهای! (ندای دورتر)

ع: یَا، یَا!

تدوین هه

ک: بسر، بسوار، [سهریر کسه! ناگادار بس! (وشه ی

ناگادار کردنه.)]

ف: هان، ببین، نگاه کن!

ع: **أَنْظُرْ، تَنْظُرْ، قَنْبُرْ، قَنْبُرْ**

ته‌هریمه‌ن

ك: درنج، شه‌پتان، [شه‌پتانی زرده‌شویه‌کان]

ف: آهریمن، آهرَمَن، آهرَمَس، آهرامن، آهرَن، آهریمه.

ع: شیطان، ابلیس، حَنَاس، فَاتِن، فَتَان، طَاغُوت.

ته‌ی!

[ك: وشه‌ی بانگ‌کردنی كه‌سی دروهم‌سی نزیکه‌].

ف: آ‌ی، آ‌لا، آ‌با، آ‌های! [كلمه‌ی ندا به مخاطب نزدیک است.]

ع: آ‌، آ‌ی!، یا!

ته‌ی

ك: پس. (ته‌ی من چه؟) [تدی]

ف: پس، (پَس من چه?)

ع: ف. [فَأَنَا مَا؟]

ته‌ی

[ك: ده‌ی]

ف: دا، ده‌ها، ه‌ی!

ع: ه‌ی‌آ

ته‌یاره

ك: عه‌یاره، پیتوانه، نه‌نازه، [پیتوره، سدنك]

ف: آیاره، پیمانته، آندازه.

ع: عیار، معیار، قیاس، مقیاس، وزن، میزان.

ته‌یاله‌ت

ك: شارسان، [شارستان، شار و نارچه‌کانی دهورویه‌ری]

ف: شهرستان.

ع: ایاله.

ته‌یهورا

ك: هه‌یرزا [هارار به‌مالم؛ وشه‌ی خدَم خواردنه.]

ف: ای وای!

ع: **وَيْلَكَ، وَايَا، وَاوِيْلَاهُ، يَاوِيْلَا!**

ته‌یهزن

ك: هم‌ميسان، هم‌ميسانه‌ر، ديسان، باز، دوربارة، نه‌مجانتر.

[هدروه‌ها، ديسانده]

ف: نيز، باز، ديگر، ايدی، اندی، دگر، دگربار، بار ديگر.

ع: **أَيْضًا، مَرَّةً أُخْرَى.**

ته‌یهزی

ك: چما، چمان، چما ته‌یهزی، گومانم، [ته‌لیتی، وانه‌زانی]

ف: گویی، تو گویی، پنداری، تو پنداری، آرنگ، همانتا، گُمان بری، گُمانم، گویا.

ع: **كَأَنَّكَ، كَأَنَّهُ.**

ته‌یهه

[ك: تدی]

ف: آن‌جا، آندون.

ع: **ثُمَّ، ثُمَّ، هُنَاكَ.**

ته‌یههام

ك: هیتما، درکه، گدیانش، [تامازه]

ف: سیم، کوس، نمار، دتدش، پرخیده، زیرلیبی.

ع: اشاره، ایماء، ایباء، ایحاء، ایهام، ایماض، رمن، تلمیح، تومئة.

ته‌ی هاورا

ك: هدی دادا، هدی هاورا، [ته‌ی داد و بیدادا]

ف: آ‌ی وای! آ‌ی دادا، ه‌ی فریادا!

ع: **وَاوِيْلَاهُ**

ته‌یههوا

ك: هه‌یههوا، [وشه‌ی دهربرینی نارده‌زایی و بیتزاریه.]

ف: ده‌ها، دا!

ع: ه‌ی‌آ

ته‌یههوا

ك: هه‌یههورا، [هدیهات، دورره]

ف: ه‌ی ه‌ی!

ع: هَيْهَاتَا، هَيْهَانَ، أَيِهَانَ، أَيِهَاتَا، هَاهِيَاتَا،

هَاهِيَانَ، هَيْهَاهَا

لَهِيهَوُ هَهِيهَوُ

[ك: دورپانهی «نهیهژ» یه.]

ف: تَأَكِيدُ «ئهبهژ» است با واو سبک.

ئَهِيْسِي ← ئَهِيْرِي

ئَهِيْ

ك: هِي، هِيْن، هِيْن (ئى منده). [رُشەي ملكايه تيه.]

ف: چِيْز، أَنْ، از أَنْ. (چِيْز من است، أَنْ من

است، از أَنْ من است.)

ع: مال، ل. (هُوَ مَالِي، لِي.)

ئِيْتِيَارِي

ك: عِيَارِي، چه په ل، نه گريس، [پيس، شورم، بده بخت]

ف: مَنْدَبُور، خَوَار، پلَشْتَه، پَلِيْد، بَدْبَخْت.

ع: مَنكُوب، مَفْلُوك، مَلْهُوف، مَدْبُور، نَلِيْل، مَشْئُوم.

ئِيْتِيْدِيْد

ك: سەر، سەرەتا، بەر، بەردوا، دەس پێكردن، [پيش، دەستپێك]

ف: آغاژ، نَخْسْت، جَلُو، آغاژين، سَر، نَخْش.

ع: اِبْتِدَاء، بَدْء، اَوَّل، قَبْل.

ئِيْتِيْدَاع

ك: داهاردين، دوروس كردن، [داهيتان]

ف: غَيْبَاد، ئوساخستن، ئوسوگفتن، در آوردن، بساب

كردن.

ع: اِبْدَاع، اِحْدَاث، اِحْتِرَاع

ئِيْتِيْرِيْم

[ك: ئِيْرِيْم، بِلَه (ناره.)]

ف: پَرَاهَام، پَرَاهَام، اِپْرَاهَام، (اسم است.)

ع: اِپْرَاهِيْم.

ئِيْتِيْل ← بِلَه [سوركه له ناري «ئيسراهم».] [مخفف «ئيسراهم»]

است.)

ئِيْتَسَاعَه

ك: مِلْدَان، ئشكيل كيشان، فه زمانبه رداری، سه رسپاردن.

[گوێزپه لێ]

ف: فَرْمَانَ بَرِي، فَرْمَانَ بَرِنَارِي، فَرْمَانَ بَرِن،

فَرْمَانَ بَذِيْرْفَتَن.

ع: اِطَاعَة، اِنطِيَاع، اِنقِيَاد، اِيْقَاء، اِنقَاء، اِمْتِثَال،

اِحْتِضَاع، خُضُوع.

ئِيْتِيْسَال

ك: ئَكِيَان، چه سپيان، [ئكان، نووسان]

ف: يَكْدَش، سَنَنگَم، سَنَنگَمِيْر، چَسَسِيْدِن،

چَسَسِيْدِن، چَفَسِيْدِن، شَبَلِيْدِن، بَشَلِيْدِن،

ئُوسِيْدِن، بِيُوَسْتَن.

ع: اِتِّصَال، اَلتِّصَاق، اَلتَّرَاب، اَلتَّرَاق، تَعَلُّق.

ئِيْتِيْر

ك: جَا، (ئِيْتِيْر چه ئه بژي؟) [ئينجا، پاش ئه وه]

ف: ديگر، باز، ئييز، آيدي، آندى، سپيس. (ديگر

چه مي گويي؟، باز چه مي گويي...؟)

ع: فَا، يَغْدُ، اَيْضاً، آخِر، اِيه.

ئِيْتِيْشَاق

ك: به كيون، يه كي يورن، هاره دسي، هارپازي، [يه كيتي،

هاركاري]

ف: يگي شدن، باهم شدن، هم دسستن، هم رازي،

هم كاري، هم گفتاري.

ع: اِتِّفَاق، اِتِّحَاد، رِفَاء.

ئِيْتِيْشَاق

ك: هه لكه فتن، هه لكه فت. [رپكه رت]

ف: پيش آمد، پيش آمدن.

ع: صِدْقَة، ثَصَادُق، اِتِّفَاق، شُدُوذ، نُذُور، قَلْب، قَلْب.

ئِيْتِيْشَانِي

ك: هه لكه فت، ده گمه، كهه، نايافت. [رپكه رت، ده گمه ن]

ف: پيش آمد، كهه، كهه، ناياب.

ع: اِتِّفَاقِي، ثَصَادُقِي، شَاد، نَادِر، قَلِيْل، قَلْب.

ئِيْتِيْلِيْس

ك: رهو، دورری، [سز]

ف: زم، دوری، گریز.

ع: اجتران، نقره، ثباعد.

نیستلاع

ك: ناگایی، ناگادار بورن، زانین

ف: آگاهی، آگهی.

ع: علم، اطلاع، اطلاه، وقوف، خبره، بصیره، استحضار.

نیستیمان

ك: دلتیایی، دلگه رمی، بارو، پسهرمیان، بسایق.

[ناسوده بی، پشت پی به ستان]

ف: دلگرمی، دل آسودگی، آسایش، دل آستواری،

باور.

ع: اطمینان، امنه، اعتماد، وُوق.

نیجاره

ك: کری، کریاری، کریدان، مزه، مزدهان، باره فروشی،

مزیاری، [مز، به کریدان]

ف: مزد دادن، بهره دادن، بهره فروشی، مزد

یاری، بهره داری.

ع: اجاره، ایجار، اکراء.

نیجاره دهو

ك: به مزدهو، به کریدو. کریدگار. [نهر که سهی شت به کری

دهوات. هدردها: به کری گیار]

ف: به مزد ده، مزدبگیر، مزدور.

ع: مؤجر، مکرری.

نیجاره کهر

ك: مزیار، مزدهو، مزدهو، کریدو، کریدار، [کریدگی]

ف: مزدبیار، مزد ده، بهره دار، مزد بده.

ع: مستاجر، مکرری.

نیجازه

ك: دهسلات، گنت، دسوور، [مولهت]

ف: لهی، بار، گنت، گفتار، دستور، رواید.

ع: اجازه، رخصته، اذن، قول.

نیجازه

ك: نه فسوون، دهسهس، [فتوا، دسوور، ابو نمورنه: نیجازهی

مار گرتن.]

ف: افسون، شوینست، شوینست، فسون، اوسون،

منسروو، دمدمه، جادو، نیرنگ، (اجازه هی مار

گرفتنن مثلاً.)

ع: رقیته، غزیمه، سبخر، نعاء، طلسم، تعویذ.

نیجفاف

ك: زور، ستم، رنه، [زولم، ناهائی]

ف: ستم، چخ، زغم، بیداد.

ع: ظلم، اجفاف، ثعدی.

نیجرا

ك: رهو اکردن، ریگه خست، نه بجام دان، کارخستن، [جیبسه جی

کره]

ف: روا کردن، راه انداختن، کار انداختن، روان

ساختن.

ع: اجراء، امضاء، اتفاق، تنفيذ.

نیجماع

ك: گدله کومه، نیلجاری، [هارکاری کردنی به کومهل:

راپدربین]

ف: شورش، آشوب.

ع: اجماع، اژدحام، قیام، نهوض، نهضة.

نیجترام

ك: ناوورو، نگین، سدنگیئی، گهره بی، [ریز، حورمدت]

ف: ارجمندی، آژرم، آبرو، بزرگی.

ع: عزه، حرمة، احترام.

نیجترام گرتن

ك: ناوورو لیتیان، سدنک لیتیان، گهره بی لیتیان، [ریز

لیتان]

ف: بزرگ داشتن، ارجمند داشتن، آبرو

گذاشتن.

ع: اِعْزَان، اِكْرَام، تَكْرِيم، تَجْبِيل، تَجْلِيل، تَعْظِيم، تَقْدِير.

نیچتلام

ك: شه پتانی، [شه پتانی بورن]

ف: گوشاسپ، گوشتاسپ، گوشاسب.

ع: اِحْتِلَام، حُلْم.

نیچتبات

ك: پاریز، سول، دوری، [دوری، سول]

ف: پرهیز، دوری، باریک بینی.

ع: اِحْتِیاط، اِحْدَاق، اِحْرَم، حَوْطَة، حَیْطَة، تَبَاعُد، اِحْتِنَاب.

نیچتباچ

ك: نیاز، کهل کەفتن، نەرجە، [پیوستی، ناتاجی]

ف: نیسان، نیازمندی، چُنْدَلَسی، تَلْنَسگ، تَلْنَسه، خواهش، خواهشمندی، کار داشتن.

ع: حَاجَة، اَرْب، شَجَب، وَطَر، عَوَز، ضَرْوَرَة، بَغِيَة، اِحْتِیاج، اِفْتِقَار.

نیچسان

ك: خاسه، خاسی، خاسه کردن، [چاکه، چاکی]

ف: خوبی، نیکی، آرازش، آرازش، خوبی کردن.

ع: اِحْسَان، صَنْبِع، صَنْبِعَة، بَر، مَبْرَة.

نیچیا

ك: زینگو کردن، [زیندرو کرده (ای مردور)]

ف: زنده کردن، (مرده را)

ع: اِحْيَاء، [اِحْيَاءُ الْمَوَات]

نیچیا

ك: خورشه کردن، دهرارندن، [خوش کردنی زدی بایر]

ف: آبنسته کردن، آماده کردن، (زمین بسایر را

دایر کردن)

ع: اِحْيَاء، [اِحْيَاءُ الْمَوَات]

نیچتلات

ك: تیکه لی، هه لسان و انیشتن، [دوستایه تی، هاره لی]

ف: آمیزش، نشست و برخاست، اکدشی.

ع: اِحْتِلَاط، اِمْتِزَاج، مِعَاشَرَة، مُمَاصَحَة.

نیچتیار

ك: دهسلات، هه رس، خواست، [ریست]

ف: خواست، ملچکا، هوس، پیسایش، پیسونن.

ع: اِحْتِیَار، اِرَادَة، مَشِيَة.

نیچتباری

ك: دهسلاتی، هه رسی، دلخواز، به هه رس، به خواز.

[خوریست]

ف: خواستی، هوسی، پیسایشی، ملچکایی.

ع: اِحْتِیَارِي، اِرَادِي.

نیچتیراع

ك: درس کردن، دهارندن، دهرارندن، [داهینان]

ف: درست کردن، در آوردن، تازه در آوردن، عَیَاد.

ع: اِحْتِرَاع، اِبْتِدَاع، اِقْتِرَاح، اِهْتِجَال.

نیچد

ك: نهمه، نهم، [ورشه کی گورانیه، بو ناماز، به نریک]

ف: این، (گورانی است)

ع: هَذَا، ذَا.

نیچداره

ك: دیواخان، [دیواخانه، دادگا]

ف: آواره، (اداره ی دادستان) بَرُهون.

ع: اِدَارَة.

نیچدهها

ك: داد، دارا، رتن، خودریژی، (بو خوبی نهیژی)

[دادخوایی، سکالا]

ف: داد، ناوری، دادخواهی، خودخوانی، گفتن، خودگوی.

ع: اِدْعَاء، دَعْوَى.

نیراد

یادداشت، یاداشن، یاداشن، کُیْفَر، بادفَر، بادفَره، بادفَره.

ع: جَزَاء، ثَوَاب، أَجْر، مُجَازَات، مُكَافَاة، عَوَظ،
بَدَل، عِقَاب، عُقُوبَة، مُعَاقِبَة، عُقُوبَة، عَاقِبَة.

نیزآه

ك: رو كَهَش، رو كِش، [زیاد، سدر بار]

ف: رو كَش، أَفزُودَة، أَفزُون.

ع: اِضَافَة، حَمِيمَة.

نیزآه

ك: خَدِيه، [خستنه پاز (بهرامبهری ره‌ها كردن. وک:

غولامی زید.)]

ف: خَدِيه، خَدِيْن، خَدِيه كَرْدَن. (ضد اطلاق،

مانند: غلام زید.)

ع: اِضَافَة.

نیزآراب

ك: هَرَن، نَانَارَامِي، [شله‌ژان، شپرزایی]

ف: غَلَسَة، پَسِي آَرَامِي، كَشِيش، شُورِش، جُوش و

خَرُوش، جُوشِيدَن.

ع: اِضْطِرَاب، قَلَق، تَجَرُّم، تَضْجُر، ضَجْر.

نیزدبواج

ك: مَارَة، چَارَة. ژَن خَواستَن، پَسِيوَهَنِي، [ژَن هِيَنان، ژَن و

مِيَر دِهَتِي]

ف: چَارَة، رَناشُويِي، ژَن و شُوهَرِي، ژَن گِيبَرِي،

ژَن گِرَفْتَن، پِيوَنْدِي.

ع: اِزْدِوَاج، زُواج، تَزْوُج، نِكَاح، اِسْتِنْكَاح.

نیزرایل

ك: گِيانَكَنَكَة، [مَه لَكَة مَرُوت، فَرِيشْتِي گِيان كِيَشان].

ف: جَان سَتان، جَان شَكَار.

ع: عِزْرَائِيل، مَلَكُ الْمَوْت.

نیزگیل

ك: دَر خَتِيكَة (له تِرَهِي گُزِيش).

ف: آَرگِيل، گِيل، آَنج، آَكج، آَكج، كَنُوس. (نوعی

ك: عَهتَر، دَهقَد، دَهقَد، بِيانَك، رَدَه گِيبَرِي، [رَه خَنه گِرَتَن]

ف: دَق، خَورَدَه گِيبَرِي، رَخَنه جُويِي،

بِهانَه جُويِي، آَك جُويِي، سَخَن گِرَفْتَن.

ع: اِيراد، اِعْتِراض، اِنْتِقَاد، قَدَح، تَعْييب، تَنْقِيص.

عَنْب، عِتَاب.

نیزاده

ك: نِياز، هَدِيس، نَارَه زُور، گَهَرَك، گَهَرَك بَورَن، خَواستَن،

رِيسَتَن. [رِيسَت، خَواستَن]

ف: مَلْجَكَا، خَواستَن، هَوس، پِيسايش، نِياز،

آر زُور، آعَاز، پِيسودَن، خَواستَن، آهَنگ، آهَنج،

دَلبِستَگِي.

ع: اِرَادَة، قَصْد، هِرَادَة، عَزْم، عَزِيمَة، اِناصَة، نِيَة،

مَشِيَة، تَصْمِيم.

نیزادی

ك: دَهسَلانِي، هَهَرَه سِي، دَلخَواز، دَلخَوازِي. (هَهَرَه كَهِي

نیرادی) [خُورِيست (جُورَهِي خُورِيست.)]

ف: خَواستَن، هَوسِي، پِيسايشِي.

ع: اِرَادِي، اِخْتِياري.

نیزآك

ك: مِيوَاك، [دَارِي سِيوَاك] كَه رَه كُور فَلَچَه لَه دَه سِي

رَادَدَهَن.]

ف: پِيلُو، جَالِي، جَال سَنَا، [دَر خَت مِسوَاك]

ع: اِرَاك، شَجَرُ الْمِسوَاك.

نیزیر

ك: مِيرَات، مِيرَانِي، جِيَمَاگ، [كَه لَه پُور]

ف: مُرَدَهَرِي، مُرَدَهَرِيگ، گَاوَرَان.

ع: تَلِيد، تَرِكَة، اِرْت، وِرْت، ثَرَات، مِيرَات، مَورُوت،

أَثَلَة، أَثَال.

نیزآ

ك: عِيْرَا، پاداشت، قَهَر بَور، قَهَر بِي، سَزَا، [تَوَلَه، پاداش]

ف: دَاشْتَن، دَاشاد، شَسِيان، جِساوَر، سِزَا، پاداش،

از گویج است.)

ع: ثَفَاحِ الْبَرِّ، ثُو ثَلَاثِ حَيَاتٍ.

تیزن

ك: ددسور، ددهسات، گفٲ. [مزلت]

ف: لهی، بار، گفٲ، گفٲار، دستور.

ع: اِثْنِ، اِجَازَةِ، قَوْلِ، رُحْمَةَ.

تیزهار

ك: دهربرین، ناشکرا کردن، درکائن، وتن. [خسته‌بود]

ف: گفٲن، آشکار کردن، نندیدن، پدیدار کردن،

هُویدا کردن.

ع: اِظْهَارِ، اِشْعَارِ، بَيَانِ.

تیسا

ك: تیسه، تیسه‌تی، تیساکه. [تیتسا، تورکه]

ف: ایسا، اکنون، کُنون، نون، ایدز، ایدون،

ایسدون، آهزون، ایمسه، این‌نم، این‌زمان،

این‌هنگام، این‌انگام، این‌گاه.

ع: اَلْآنَ، اَلْحَالِ، اَلسَّاعَةِ، اَلْحَيْنِ، هَذَا اَلآنَ، هَذَا

اَلزَّيْمَانَ...، حَالًا، فِعْلًا.

تیسار

ك: به‌خشش، جوانمردی. [جوامیری (سخر گرتنه‌ره و

به‌خشین به‌خه‌لك.)]

ف: هدمان، (از خود گرفتن و به دیگری

بخشیدن.)

ع: اِیْثَارِ، فُتُوَّةِ.

تیساکه— تیسا

تیساولا

ك: له‌مدوسا، له‌مدولا، له‌مردوا، له‌گردولا، له‌گردوا.

[له‌تستد بدواره.]

ف: از این سپس، پس از این.

ع: مِنْ بَعْدِ، بَعْدَ هَذَا.

تیساولاوه— تیساولا

تیبست

ك: ریسان، له‌نگ کردن، نارام گرتن، منه‌ر گرتن، وچان

دان. [پشور، خایاندن (له‌کار یا له‌رویشندار.)]

ف: ایبست، ایستائن، ستائن، سات، درتنگ، (در

کار یا در راه رفتن)

ع: وَقْفَةَ، تَوَقَّفَ، سَكُونِ، صَبْرٍ، تَأَمَّلَ.

تیبستراهه‌ت

ك: ورینگ، وقره، ستار، حسیان، حه‌سیانه‌ره، نارام گرتن.

[پشور]

ف: آرامش، آزمیدن، آرام گرتن، آسایش،

آسودن، آسودگی.

ع: اِسْتِرَاحَةَ، سَكُونِ، قَرَارِ، هُدُوءِ.

تیبستیفا

ك: زکه‌ماسی. [تیبستیفا، نه‌خوشی ناره‌ند.]

ف: آمار، آمار، آماره، خُشکامار، خُشک آمار،

شکم‌در‌آب.

ع: حَبْنِ، اِسْتِسْقَاءِ.

تیبستیفا

ك: جیبایی، جیساره کردن، دهر کردن، هه‌لهاوردن.

[ده‌ره‌ایشتن]

ف: سواپی، جُدایی، سوا کردن، بیرون کردن.

ع: اِسْتِثْنَاءِ.

تیبستیشمام

ك: بز کردن، لووت گه‌رائن. [بون کردن]

ف: شمیدن، بُو کردن، بُو شنیدن.

ع: اِسْتِشْمَامِ، اِسْتِشْمَامُ، شَمِّمُ، تَشْتَمِیمُ،

استیرواح

تیبستیهدان

ك: ده‌مویل، پلویسا، جه‌به‌زه، حونسره. [لُیهاتن، به‌هره،

هوندر]

ف: بَران‌دگی، شایستگی، آمادگی، هوش، هنر.

ع: اِسْتِعْدَادِ، لِبَاقَةِ.

تیبستیغنا

ك: كه ناره گپړی، كه نار گرتن. [دهست لیکیشانه ور]

ف: كساره گپړی، كسارگرفتن، دست كسپیدن، ویل كردن. درخواست آمرزش، درسه خواهی.

ع: استعفاء، تَجَانُب.

نیستیقیال

ك: پړایی، بهر و پړی، پړی، پیشواز. [سه پیرده چورن، پیشوازی]

ف: پذیره، پیشواز، پیشباز.

ع: استقبال.

نیستیقیسا

ك: توار پیچورن. [لیکولینه ره]

ف: آمار، آماره.

ع: تَفْحُص، تَجَسُّس.

نیستیقیال

ك: خوږه ری، سه خوږی، پاهر جایی. [سه به خوږی]

ف: خودبسرسی، بسرسر خودی، نابسستگي، پابرجایی.

ع: استقلال.

نیسلاج

ك: دسور، پرشت، شیوه. [شیتواز، ندرت]

ف: یاسا، دستور، مروس. نزد.

ع: اصطلاح، اُسْلُوب، عَادَة، عِنْد.

نیستیقیانف - واخوای

نیسرا

ك: وړك، رك، سخت گرتن. [پي داگرتن، سور بوون]

ف: سخت گپړی، دُنبال كردن، ایستنادگی، پافشاری، پایداری، مَكاس، مَكیس.

ع: اصرار، الحاح، الحاف، اِطْرَام، سَمَاجَة.

نیسورایاز

ك: رُكْن، وړكگړ، سختگړ. [پیداگړ، سور]

ف: شلایین، آویزگن، سخت گپړ.

ع: مُصَبِّر، مُلِح، مُلِحِف. مُهْرِم، سَمِج، سَمِجِج.

نیسقان

ك: پتسه، پلان، سقان. [نيسك]

ف: استخوان، ستخوان.

ع: عَظْم، عَرَق.

نيسك ← پتسه [درسه به کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

نيسك ← عيسا [پسته کانی گوزاره ناره.] [عزک «عیسی» است، اسم است.]

نیسکان

ك: پیاله، فنجان. [گیلاس، قهدهه]

ف: استکان، پیاله، پتگان، بنگان، کلاجو.

ع: طاس، طاسة، فَيْخَة، فَنجان، قَدَح.

وینه

نیسلام

ك: ملردان. نایب موجه مده دی. موسولمانگه ل. [ملکه چی.

نایبی نیسلام. هردها: موسولمانان]

ف: گردن نهادن. آیین محمدی. مسلمانها.

ع: اسلام، اِنْقِيَاد، اِطَاعَة. الَّذِينَ الْقِيَم، مَذْهَبُ مُحَمَّد(ص). الْمُسْلِمُونَ، أَهْلُ الْإِسْلَام.

نیسلیص

ك: ناله ته، سوراچی. [هدرکام لهر ریزداده چه قینرانندی

که به شیوه کی تاییدت خهراتی کران.]

ف: اسلیصی، صُرَاحِي.

ع: دَرَبْرِيْن، دَرَبْرِيُون

وینه - ناله ت >

نیسلاج

ك: یهك خستن، نارچی كردن. یهك كه فتن، سازیان.

[ناشت کرده نه ره، گوناندن. ناشتی، گونجان]

ف: سازش دادن، میسلاجی كردن، سازاندن.

ساختن.

ع: اِصْلَاح. تَصْلُح، اِصْطِلَاح، اِصْتِلاَح، مُصَالَحَة،

صُلْح، سلم.

نیسلاج

ك: دورس كردن، دورسهو كردن، دهسکاری كردن. [چاك

کردن]

ف: ساختن، درست کردن، دستکاری کردن.

ع: اصلاح، تعمیر، ترمیم، مرمت.

نیسه- نیسا

نیسهال

ک: زکه شوره، سه ریایی، ته فله فیه. [سکچون، زهیری]
ف: بَرینش، تَرایمان، شَکْمَرُو، ریخیدن. (ریخ)

ع: اِسسهال، اِطلاق، زَحیر، مَشاء، اِسْتِمِشاء، اِسْتِطلاق.

نیسهالی

ک: فِرین، گورکه، گواوی. [رهان، زهیر]

ف: ریخن، ریخو.

ع: مُسْتَسهَل، مُسْتَطَلِق، مُتَزَحِر، مُسْتَمِشی.

نیسه-نی- نیسا

نیش

ک: کار، پیشه. [ساعات، فرمان]

ف: کار، پیشه.

ع: عَمَل، شَغَل، کَسَب.

نیش!

ک: عیش، قَخ! [کَخ] (وشه‌ی دهربرینی بیزاری و پیناخوش‌برونه.)

ف: شَه، ویکا، (کلمه‌ی نفرت و استکراه است.)

ع: ثَفَا

نیش

ک: ژان، گل، دهر. [نازار]

ف: نَرَد.

ع: اَلَم، وَجَع.

نیشاره

ک: هیتسا، درکه، درکائن، گدیائسن، چارقرتکی،

چاره‌لته کائن، نه‌یهام، کیتسه‌ک، گوتسه. [نامازه]

ف: نَمار، سیم، کوش، دندش، پرخیده، نَمودن،

نشان دادن، گوشه.

ع: اِشَارَة، اِیماء، اِیباء، اِیحاء، اِیماض، اِیهام، رَمَن، عَمَن، وَحی، تَلْمِیح، تَلوِیح، تَوَمِئَة. اِسْمُ اِلْاِشَارَة.

نیشاعه

ک: چار، چارورار، دنگ، نارازه. [ناریانگ]

ف: چاو، آوازه، ندممه، زمزمه.

ع: اِشاعَة، شَهْرَة، اِنْتِشَار، اِذاعَة، نَشْرَة، سَمْعَة، صِیت، سَمَا، اِشْتِهَار.

نیشان

ک: دهرد کردن، ژان کردن، گل کردن، دهرد هائن. [یه‌شان]

ف: دهرد کردن، دهرد آمدن.

ع: تَأَلَم، تَوَجُّع.

نیشتیاق

ک: تاسه، تاسه‌زور، تامه‌زوری، چوتیان، چوتیان دل، تینگ. [همز، خولیا، تامه‌زوری]

ف: درخوش، شادخواست، تاسه‌خسوازی، آرزومندی، تشنگی، گروس، گروش، جوش، جوشیدن.

ع: اِشْتِیاق، شَوْق، وَجَع، تَوَلُّع، اَب، اَباب، اِبَابَة.

نیشتیبا

ک: شیتیان، گوم برون، لیتسیتویان، لی‌گوم برون، سه‌رلیشتویان. [لیتیکچون]

ف: گَم شدن، سَرَدَرَنیاوَرَدن، پَرت شدن، نَغزیدن.

ع: اِشْتِیاب، اِلتِیاس، اِلتِیاب.

نیشتیباهاکاری

ک: شیتوان، پاس‌گوم‌کردن، پاس‌پوشی. [لیتیکدان]

ف: راست پوشی، هسوده پوشی، راست پوشاندن، راست‌گم‌کردن، گمراهی، پرت‌زوی.

ع: نَبَس، تَلْمِیس، تَخْلِیط، تَشْبِیه، تَلوِیث، تَوَلِیس،

ایلاس، اخداع.

نیشتیهار

ك: فَا، نَمِشْتَه، باوَر، گَرویدَن، آوَر، گَرایِش، آوَارَه.

ع: عَقِيدَة، اِيْمَان، اِعْتِقَاد، يَقِيْن.

نِيَعْتِمَاد

ك: باوَر، بايِق، [پشتپي به ستون، متمانه پي كردن.]

ف: باوَر، باوَر كَرْدَن، اُسْتوَانِي.

ع: اِعْتِمَاد، اِتْكَال، تْكَالَن.

نِيَعْتِيَا

ك: باك، پَدِروا، تَرَس، پَدِك، [ددر به س، بايهخ]

ف: باك، پَرِوا، اَنْدِيْشَه، تَرَس، بِيْم.

ع: عِيَا، عِيِيَج، اِعْتِيَا، اِهْتِمَام، مُبَالَآة، اِكْتِرَاث.

نِيَعْتِيَا نَه كَرْدَن

ك: باك نَه بُوَرَن، پَدِروا نَه كَرْدَن، پَدِك نَه كَفْتَن، نَه تَرَسِيَان.

[ددر به س نَه هَاتَن، بايهخ پي نَه دَان]

ف: باك نَدَاشْتَن، پَرِوا نَكْرَدَن، اَنْدِيْشَه نَدَاشْتَن،

بِيْم نَدَاشْتَن، تَنْدَرَسِيْدَن.

ع: عَدَم اِعْتِيَا، عَدَم مُبَالَآة، عَدَم اِكْتِرَاث.

نِيَعِيْجَاز

ك: پَدِرجَو، كَار كِه س نَه كَرْدَن، كَارِي نَانَا سِي، مَوْجِرَات

ف: فَرَجُوْد، كَار كَس نَكْرَدَه.

ع: اِعْجَاز، خَرْق عَادَة، مُعْجِزَة.

نِيَعِرَاب

ك: تَاتِي، سَهَر و بُوَر، سَهَر و زِيَر، [بزويني بيته كان (سهر و

زير و بوز و زنه «سَ، سَ، سَ» كِه نِيَشَانَهِي چَوَار

نِيَعِرَابَه كِه يَه.]

ف: زِيَر و زِيَر، (زِيَر، زِيَر، پِيْش، زَنَه، سَ، سَ، سَ

سَ) (اِيْن چِهَار شَكْل، عِلَامَت چِهَار اَعْرَابِنْد.)

ع: اِعْرَاب، (نُصْب، خُفْض، رَفْع، جَزْم - فَتْحَه، سَ،

كَسْرَه، سَ، ضَمّه، سَ، سَكُون سَ)

نِيَغْرِي

ك: فَا نَدَان، [چاك كَرْدَن (مابين له فِهْل كِيْشَان.)]

ف: اِيغْرِي، گُشْتَنِي، اِيغْرِي دَان، گُشْتَنِي دَان.

ك: چَاو، چَاوَرِيَار، دَهَنگ، نَارَاذَه، [نَاوِيَانگ]

ف: چَاو، آوَازَه، نَمْدَمَه، زَمَزَمَه، خَنْدِيْن.

ع: اِسْتِهَار، اِنْتِشَار، شُهْرَة، اَنْذِيَاغ، كُشْرَة، سَمْعَة،

سَمَا، صِيْت، اِشَاعَة.

نِيَش دَه سَوِيَا

ك: جَمگه نِيْشَه، بَه نَمگه نِيْشَه، [ددر ده جرمگه، باداري]

ف: پَك نَرْد، دَسْت و پَا نَرْد.

ع: بَدَل، وَجَع المَفَاصِل.

نِيَعْتِيَار

ك: نَاوَرُو، باوَر، پِشْتِيَوَان، [بايهخ، رِيْز، مَتَمَانَه پي كَرْدَن.]

ف: وَرَسَنْگ، آبَرُو، باوَر، هَنْگ، سَنْگِيْنِي، سَنْگ.

پِشْتَوَانَه.

ع: اِعْتِيَار، اِحْتِرَام، عِرْزَة، حُرْمَة، شَرَف، اِعْتِمَاد،

وَتُوْق.

نِيَعْتِدَال

ك: رَا سَهَر بُوَرَن، مِيَانَه، شِيْنَايِي، [رَا سَت بُوَرَنَه، هَاوَسَانِي]

ف: پَا شَدَن، مِيَانَه شَدَن، مِيَانَه رُوِي، مِيَانَه.

ع: اِعْتِدَال، اِسْتِقَامَة، قَوْسُط.

نِيَعْتِدَال هَه قِيْقِي

ك: مِيَانَه رَا سَهَر قَانِي، [هَاوَسَانِي رَا سَهَر قِيْنَه]

ف: لَهَر اَسَب.

ع: اِعْتِدَال حَقِيْقِي.

نِيَعْتِرَاز

ك: بِيَانَك، بِيَانَك گَرْتَن، دَهَقَت، دَهَقَد، عَهْتَه، رَدَه گِيْرِي.

[بِيَانُو، رَدَخْنَه]

ف: ذَق، خُوْرَدَه گِيْرِي، بَهَانَه جَوِيِي، سَخْن

گَرْتَن، نَرْجَوِيِي، اَفْتَدِيْدَن.

ع: اِعْتِرَاض، اِنْتِقَاد، اِيْرَاك، تَنْقِيْد، قُدْح.

نِيَعْتِقَاد

ك: باوَر، سَهَر سِيَارَدَن، [بَرِوَا]

(مادیان را فحل دادن.)

ع: ایداق.

نیفماس

ك: چارپوشی. [تیبوردن «اغماض» و نوخته‌های لابراوه.]

ف: چشم پوشی، آمرزش، مهربانی، گذشت، درگذشتن، بخشایش. (مصحف اغماض است)

ع: اغماض، عفو، صَفْح، عُفْران، مَغْفِرَة.

نیفت

ك: پاژینه، نه‌خشان. [بن‌سزیل، بن‌پتژنگ، خورشوخالی ده‌غل.]

ف: افت، آفال، نه‌گربالی.

ع: نُخَالَة.

نیفتار

ك: به‌رشتر، روزگ شکان. [به‌بانگ، روزور کرده‌رد.]

ف: شام، روزه‌باز کردن.

ع: فُطور، افطار.

نیفتاری

ك: به‌رشتر، به‌بانگ. [نهری روزوری پی‌ده‌شکینن.]

ف: شام. (آن چه با آن روزه باز کنند.)

ع: فُطور، فُطوري.

نیفتار

ك: نیز کردن، خرمه‌لکیتشان. [شانازی کردن]

ف: خودستایی، فیس کردن.

ع: افْتخار، مُباهات.

نیفترا

ك: ده‌دهه، ده‌سه‌لتهس، درز. [نومهت، بوختان]

ف: پلمه، سُرُو، چربک، پیغاره.

ع: افْتراء، بُهتان، قَلَسُن، قُهمَة، عَضِيهَة.

[نِيفر]

ك: به‌دهشت، سپیران، سپیرار. [ناسمانی نویسم به‌لای

پیشینانه‌ره. (له به‌رگه‌ه‌ره) به‌ره‌ژوروتر.]

ف: سپهرار. (هوای آفری)

ع: افر، اَثیر، فوق الجَوُّ.

نیفساد

ك: چوکه‌شکینی، شو‌فاری. [ناژاره‌نانه‌ره]

ف: چُقَلَس، رَسایی، چُنسویزی، هَسالگی،

سُخُن‌چینی، دویره‌م‌زتی، پالانگی.

ع: افساد، تَفْتین، تَحْرِيك، نَم، ثوریش.

نیفلا

ك: نه‌بونی، نه‌داری. [ناپوتی، مایه‌پوچی]

ف: تباهی، نداری، نابودی، ناچیزی.

ع: افلاس، اِفسار.

نیفلاک - داکاسیان

نیفلیج

ك: کوچ. [شه‌پله‌لی‌درار، گُوج]

ف: چَنگَلسوک، چَنگَلسوک، خَنگَلسوک، چَنگَلسوک،

شیک.

ع: قَالِج، مَفْلُوج، كَسحان، اَكسح، اَكع، كَع. اَكوع.

نیفلیجی

ك: کوچی. [نه‌خوشی شه‌پله. گُوجی]

ف: چَنگَلسوک...

ع: قَالِج، كَسح، كَع، كُوع.

نیقبال

ك: تامه‌د، نگین، هات، مارار. [به‌خت]

ف: آمد، ماراب، شگون، پیش‌آمد، خوش‌بختی.

ع: اقبال، بَحْت، طالع.

نیفتساد

ك: مائداری، دنیا‌داری. [که‌بیانروی]

ف: کدیوری، گوالش، مال‌داری، دنیا‌داری.

ع: اِقْتِصاد، اِثراء.

نیفتساد

ك: میانه‌ره‌دی. [مام نارنده‌یتی]

ف: میانه‌روی.

ع: اِقْتِصاد، اِعْتِدال.

تیتید

ک: شون که فتن، پشت سهر که فتن، تهک که فتن. (شون که فتنگ
«مقتدی»، شون که فیباگ «امام») [به پرهوی کردن]
ف: پیروی، پشت سر افتادن، گرویدن.

ع: اقتداء، اتباع، مُسْتَن.

تیتقار

ک: پرهان. [دان پیمانان]

ف: حُسست، مُست، کُفت، گفتار، هُست،
خستیدن... بر زبان آوردن.

ع: اقرار، اذعان، ایداح، نُخوع، اِعتراف.

تیتقراز

ک: دوابی. دوابی هاتن. [کوتابی. کوتابی هاتن، قران]

ف: انجام، فرجام، فرناد، پایان، سُومه، گران.
انجام آمدن، انجام رسیدن... فرجام رسیدن،
نیست شدن، از میان رفتن، بریده شدن.

ع: نهایة، غایة، عاقبة. انتهاء، انقراض، خاتمه،
انقطاع.

تیتقیم

ک: نارچه، ناوان، سهرزهوین. [هرتیم]

ف: کشور، کشخور، کشخر، کشخر.

ع: مَمْلُکة، اقلیم، محال.

تیتقیمیا (نه اقلیمیا)

[ک: خلتی کانراکان له کاتی توانده ده.]

ف: اقلیمیا. (دردی فلزات در هنگام گداختن)

ع: اقلیمیا.

تیتیل

ک: عیل، خیل. [هور]

ف: ایل.

ع: حَی، قَبیلة، عَشيرة.

تیتیمفات

ک: لا کرده نره، هدرالپرسی، پرسین. [نارودانه ره. باید خدان]

ف: نگاه کردن، رو کردن، چغفر، پُرسسه، آگاهی

گرفتن، نگرستن، برگشتن.

ع: التفتات، لطف، استخبار.

تیتیمفات کردن

ک: لا کرده نره، بهر کردن، هدرالپرسی. [نارودانه ره، باید خ
پندان]

ف: چغریدن، پُرسش، آگاهی گرفتن. رو کردن،

نگاه کردن، رو برگرداندن.

ع: التفتات، استخبار، مُلاطفة، تَلطف.

تیتیلجاری

ک: گه له کومه. [گه له کومه کی، رابدرین]

ف: شورش، ایلجاری.

ع: اجماع، مُجوم، نهاجم، قیام، نُهضة.

تیتیلچی

ک: بالویژ. [بالویژ، سفیر]

ف: ایلچی، فرستاده، نماینده، بالیوس.

ع: سفیر.

تیتیلچی باشی

ک: سهرتیلچی. [سهر بالویژ]

ف: ایلچی باشی، سر ایلچی.

ع: سفیر کبیر.

تیتیلهام

ک: لیره، خوربه، لیریان، خوریان. [خستنه دن، سرروش]

ف: در دل انداختن، فرداب.

ع: الهام، وحی، القاء.

تیتیلخ

ک: سهرده سیر. [کویرسان، زوزان (بهرامبهری «قشلاخ»)]

ف: ایسلاق، یسلاق، کوهسار، سردسیر. (ضد

«قشلاخ»)

ع: صرود، مفاظ، مقیط.

تیتیلک

ک: بیژن، نهرمه بیژ. [هیتله ک]

ف: اَلک، نَرَم بَبیز، تَنُک بَبیز، گَرْمه بَبیز، گَرْمه وِیز.

ع: غِرِیَال، مَنخَل.

وینه

نیم

ک: نَم. (نیمجار) [پیشگریکه بو نمازه به نزدیک].

ف: اِبِن. (ابن بار)

ع: ذَا، هَذَا، اَل. (هَذِهِ الْمَرْءَ)

نیم

ک: دَرکَه، هِتِمَا. [نمازه]

ف: نَمَار، دَنَدَش، پَرخیده.

ع: اِیْمَاء، اِشَارَة، رَمَن، کِنَايَة.

نیماله

ک: دَه سَوَر، شِیْشَه دَه سَوَر. [حوقنه، عیماله. - نامرازی -

دورمان کرده ریخته].

ف: اِمَالَه، مِیْنَا.

ع: حَقَّقَنَة، مِحَقَّقَنَة.

وینه

نیماله فوره‌نگی

ک: دَه سَوَر نَسَه رَنگی، [حوقنسه‌ی فوره‌نگی: چوره

حوقنه به که.]

ف: اِمَالَه فَرَنگی.

ع: مِحَقَّقَنَة.

وینه

نیمام

ک: پِیْشَوْر، بَه نَوْرِیْز، [پیشنویر، ریمه]

ف: پِیْشَوْر، کَچِیْر، کَچِیْر دَه، بَاژَن، پِیْشَوْر.

ع: اِمَام، مُقَدَّی.

نیمان

ک: بَاوِر، [بورا]

ف: بَاوِر کُردَن، گُرویدَن، پَذِیْر فتن، اَسْتَوَار،

اَسْتَوَان.

ع: اِیْمَان، اِیْقَان، اِعْتِمَاد.

نیمتجان

ک: بَه رَاوَر، زَمِیْن، تَاقِیَه رُکُردَن. [تاقی‌کردنمه]

ف: رَوْن، اَرَوِیْن، اَرَوِیْن، اَرَمُون، اَرَمَیْش،

اَرَمُون، رَمُون، اَرَمُون، اَرَمَیْیِدَن.

ع: اِمْتِحَان، اِخْتِبَار، اِبْتِلَاء، نَجْرِیَة، مَنَی، بَلَوِی،

مَنُو.

نیمتیزاج

ک: تِنکَه لَی، تِنکَه لَی بَوْرَن، نَارِیْتَه بَوْرَن، قَاشِی بَوْرَن.

[تِنکَه لَی بَوْرَن]

ف: یُکُشَدَش، اَمِیْزَش، اَمِیْخ، سُنُگَم، سُنُگَمِیْر،

اَمِیْخْتَه شَدَن، اَلْغَدَه شَدَن، تَرَوِیْدَن، اَلْغَدَن،

اَمِیْزِیْدَن، اَمِیْزِیْدَن.

ع: اِمْتِزَاج، اِخْتِیْلَاط، تَرکِب.

نیمجار

ک: نَه جَا رَه، نَم کَه شَه. [نَم کَه رَه]

ف: اِبِن بَار.

ع: هَذِهِ الْکَرَّة، هَذِهِ الْمَرْءَ.

نیمرو

ک: نَه رُوژ، [نَه رُوژ]

ف: اَمْرُوژ، اِبِن رُوژ.

ع: اَلیَوْم، هَذَا اَلیَوْم.

نیمزا

ک: مَوْر کُردَن، گُوزَه رَا دَن، نَه جَام دَان. رَه اِدَاشْتَن. [شَه قَل]

کُردَن، جِیْبَه جِی کُردَن، پَه سَنَد کُردَن]

ف: مَهْر کُردَن، گُذَرَانِیْدَن، اِنجَام دَان، پَذِیْر فتن،

دَاسْتِیْنَه.

ع: اِمضَاء، اِنقَاذ، اِجْرَاء، قَبُول.

نیمه

[ک: نَم، مَه (کَه سِیْکِی گَه رَه یا یَه کَم کَه سِیْ کُردَن)]

ف: مَاه، مَاهَا، (یَک نَفَر بَزْرگ، یا مَتکَلَم مَع اَلغَیْبِر).

ع: نَا، نَحْنُ.

نیمه‌گه‌ل

ك: تيمه (كوی رانوی به كدم كهسی كویده.)

ف: ماها. (جمع متكلم مع الغیر است.)

ع: نهن.

نین

ك: نان، ناز، خه مزه، نه دا. [نازونوز]

ف: آن، این، ناز، نمك، آدا.

ع: ملاحه، دلال، تغمز

نینتزار

ك: چاریاری، چاره نواری، چاره رنگه برون، گوی تسلاخی،

قه تیزی، خه ری، ده سخره ری، خه ره برون، ده سخره برون.

[چاره پرانی]

ف: برمر، برمر، برمر، برمر، برمو، برمو،

برمورا، برمور، برموز، برموز، بیوس، بیوس،

چشم به راه، چشم داشت، نگرانی.

ع: انتطار، ترقب، توجع، ترجی، ترصد، ترئص،

ترئش، تمكث.

نینتزام

ك: سه قام، سامان، یاسا. [ریكویکی]

ف: نیوراد، دهناد، سامان، یاسا، آرامش.

ع: انتظام، اتساق، نظم، نظام، نسق.

نینتقام

ك: سزا، توله. [حدهف: قهر بوی زولم سه ندنره.]

ف: سزا، كیفر، كینه خواهی، كینه كشی.

ع: دخل، ثار، معاقبه، انتقام، قصاص، جزاء.

نینتها

ك: پهر، دوا، دوا، نه جام، بریانه ره. [كوتایی]

ف: سومه، گران، گراه، آنجام، فرجام، پایان،

فرناد.

ع: انتهاء، غایه، نهایت، خاتمه، عاقبه، نهاء.

نینتچار

ك: خوکوشن [خومراندن، خوکوشی]

ف: خودكشی

ع: انتحار. اعتقاد.

نینجا

ك: نیتر، نه مه، نه مه نیتر. [نهجا]

ف: دیگر، دگر، این دگر، پس.

ع: هذا، وهذا، فهذا، ف.

نینجه

ك: فینجه، نارابشت. (نینجه و فینجه) [تهره لاهردنی

مایه رازانه به.]

ف: بیرایه، زیب، زیور، آرایش.

ع: زینة، زهنة، فضلُ التَّزِينِ، ضَمَامُ المَشْطِ،

زَوَائِدُ النُّحْسِينِ.

نینزان

ك: نینسان، عینسان، تاده سیزاد. [مرؤسا]

ف: انسان، آدمیزاد، انزان.

ع: انسان، بشر، بني آدم.

نینسان ← **نینزان**

نینسان ناوی

ك: نینسان دهلیا. [مرؤسی نه فسانه بی دریا كه نیوهی

له شی وهك ماسی وایه.]

ف: انسان آبی، انسان دریا.

ع: خیلان، الإنسان المائي.

نینشا

ك: بهستن، نوسین، هه لپهستن. [دارستن، دانان]

ف: بهستن، ساختن، درست کردن، آفریدن،

آغازیدن، نگارش، نوشتن.

ع: إنشاء، تحریر.

نینقیلاب

ك: ناشو، بشیره، فریتنه. [ناژاره، شورش]

ف: آشوب، غوغا، آشوب، شورش، هنگامه،

سرووتك، سرموتك.

ع: انقلاب، فتنه، مفسدة، اجماع، ضوضاء.

۱۰۱

نینکار

ك: نہ نعاد، پشته و کہفتن، پتسہ ہاتن، بارہ نہ کردن.

[نکورلی کردن]

ف: کبییدن، مَنبَلیدن، اُرتدان کردن. باور نکردن.

ع: جحد، انکار، جُحد، نَحاشی، نَحَشی.

نیینہ

ك: نہمہ. [وشہی نامازہ بہ نزیك. (وشہیہ کی ہورامیہ.)]

ف: این. (اورامی است.)

ع: ذَا، ہذا.

نیوارہ

ك: خوہنار، چہراکہران. [روژپہر]

ف: ایوار، سُر شَب، شبانگاہ، شام، شامگاہ.

ع: رَوَاح، عَشِي، اَصِيل، غَسَق، مَغْرِب، غُرُوب.

نیٹوہ

[ك: نہنگو: راناری کہسی دروہمی کوئہ.]

ف: شما، شماہا.

ع: كَم، اَنْتَم.

نیٹوہت

ك: بہختو، بہخوئ، خویداری. [ناگاداری کردن]

ف: پَرستاری، پَرورش، نگاہداری.

ع: خدَمَہ، مَراقِبَہ، حَوَل، حِیَال، تَوَجُّہ.

نیٹوہتہل

[ك: نیٹوہ (کوی راناری کہسی دروہمی کوئہ.)]

ف: شماہا. (جمع مخاطب است.)

ع: اَنْتَم.

نییہ

ك: یہ، نہمہ. [نامازہ بو نزیك.]

ف: این.

ع: ہذا، ذَا.

نیہتام

ك: بیاجوون. [گوی پیدان]

ف: پرداختن، کوشیدن، کوشش کردن، وِرزفتن.

ع: اِہْتِمَام، اِہْمَاء، [اِعْتِنَاء]

وینه کانی پیستی نه



تازینه



تاره فچن



تاخله



تاخور



تاجهر



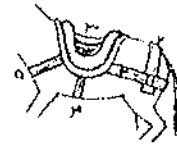
تافتا و گهر دان



تافه چه واش



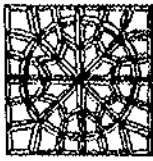
تاشه تنه نووری



تاشرمه



تاسانه



تالته C



تالته B



تالته A



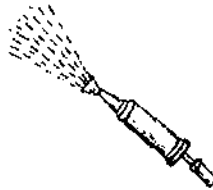
تاقاقیا



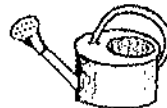
تاقاوه



تاوخوهری A



تاویاش B



تاویاش A



تاوان



ناهو



تاویز



تاوگردان



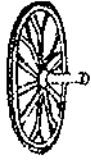
تاوشار



تاودزه ک



تاوخوهری B



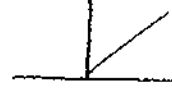
ته‌رايه



ته‌خله‌خ



ته‌وسټور لایب



ته‌وریف



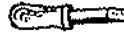
ته‌اینه



ته‌شکله



ته‌شکله‌ت



ته‌سکهنه



ته‌سب



ته‌زده‌ها



ته‌ره‌ج



ته‌لوار



ته‌گریچه



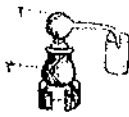
ته‌کمال



ته‌قچه‌وان



ته‌شکله‌تجه



ته‌مبیق



ته‌له‌جه



ته‌لماس



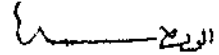
ته‌لقه‌ریز



ته‌لقه



ته‌لقاوینز کردن



ته‌لواسل



ته‌تکوسيله B



ته‌تکوسيله A



ته‌تکوس



ته‌تجینه



ته‌تجامه



ئيماله فھرەنگى



ئيماله



ئىللەك



ئىسكان

بیا

[(ك)]

نمونه

گورد

ف: د

کرد

برای

با

ك: ه

ف: ب

ع: ش

با

ك: وا

ف: ب

ع: ر

با

ك: ه

داوه، [

ف: ب

ب



بیا

[ك: وشه په که یو بهرگری کردن و گټوانه‌ره‌ی نازدن - بسو نمونه: یابور - دانراود که پیستی «ر» ی لیسوی یا «ب» ی کوردی پی‌ده‌لین و ده‌نگی - ر - ی هدی.]

ف: صدای «ر» می‌دهد، «رای لیبی» یا «بیای کُردی» می‌گویند. کلمه‌ای است وضع نشده برای نهی از یابو مثلاً.

با

ك: هوك. [هیزی جوت بورن.]
ف: باه. [توانایی جماع]

ع: شهوة.

با

ك: وا. [جوجورئی توندی هورا.]
ف: باد، واد، اوغا.

ع: ریح.

با

ك: هورا. [بی: گازیکی بی بون و بی رنگه که دوری زوری دارد.]

ف: باد، پناد، نونده.

ع: هواء.

با

ك: باد. [له‌خوتایی بورن]

ف: باد، تیوتور، دیمبار، شگفت، برتنی.

ع: غرور، کپر، نخوة

با

ك: هورا. (بای کرده). [ناوسان]

ف: باد.

ع: فُفُخ، اِنْتِفَاح.

با

ك: بلا، بلا. (با بیتا) [نیگه‌ری، بهینه]

ف: بگذار! (بگذار ببیندا)

ع: ل، ا، دَع! [لیأتی! دَعَهْ یأتی!]

با نه‌هه

[ك: له‌گهان نه‌ه‌شدا، هرچند]

ف: با این‌که.

ع: وَاو، وَاوِو، وَاوِو.

با

ك: بدن، بهش. [به‌شیک له کتیب.]

ف: در، بُند، بَخَش. (باب کتاب)

ع: باب.

با

۱- نم وشه‌یه له ده‌سنوره‌که‌دا بریتیه له پیستی «ب» که پیستی «ر» ی له‌سدر دانراود. (ر - ر)

ك: بَارَكْ، بَارَكَةٌ، بَابَةٌ، [بَابَةٌ، بَارَةٌ]

ف: بَاب، پَدَر، بَابَا!

ع: أَب، يَا بَا!

بابونه

ك: مَهْلُوتِكَه، قَرْتَاخَه، [مَهْلُوتِك، قُونَاخ]

ف: اَشْتَكْ، قُنْدَاغَه.

ع: قِمَاط، حِرَام، كِفَاس، مِلْفَاف، قُعموطة.

وینده

بابونه پیچ

ك: قَارَنَج، نَهْرَار، [لَهْفَانَهی مَهْلُوتِكَه.]

ف: نَوَار.

ع: سَبِیْبَه، طَرِیْدَه.

وینده ← بابونه < ۲ >

بابونه

ك: گول چاوتیشه، چاوتیشه، [به بیونه]

ف: بابونه، کویل، آکحوان، گاوچشم، کافوری.

ع: قُرَاص، غَاغ، حَبِيقُ البَقَر، حَبِيقُ، بَابُونِج، اَقْحَوَان،

قحوان

وینده ← نه قحوان

بابه

ك: بَاوَك، بَارَكَه، بَابَا، [بَابَه، بَارَه!]

ف: پَدَر، بَاب، بَابَا!

ع: أَب، يَا بَا!

بابهت

ك: بَارَهت، بَدَرَهتی، [بَارَه، لَهْمَه، سَه بَارَهت (له بابهت بیره

پاره کده، سَه بَارَهت به فِهْرَه کده.)]

ف: بَارَه، بَاب، بَابِت. (در باب فلان مبلغ، از بابت

فلان طَلَب)

ع: بَاب، بَابَه، مَوْضوع.

بابهت

ك: بَار، بَارَهت، پَه سَهَن، [دَاب، رَهَا]

ف: بَابِت، یاسا، دَر خَوَر، شَابِیْسَه، پَسَنَد.

ع: بَابَه، مَعْمُول، مَنَاسِب، مَطْلُوب.

بابیسی

ك: پَه تَا، دَرَم، هَه لَامَهت، [نَا لَامَهت، پَه سِو]

ف: هَنَگ، کَاتُورَه، بَادِیْبِی.

ع: رُكَام، تُوَاط، ضُنَاك، ضُنَاك، رُكْمَه، فُرْنَه، شَطَاَه،

ضُؤْدَه، ضُؤَد.

باتل

ك: پُوج، پِیخَو، پِیهورده، مَفِت، پِیكاره، لَه كَارَكَه فِتگ.

[به تاز، هِیچو پُوج]

ف: حَنَج، فُرَحَنَج، نَاجِیْب، پِیهورده، هَرَن، هَرزَه،

نَا دَرَسَت.

ع: بَاطِل، ضَمَائِح، لَعُو، عَبَث، دَاحِض، مَنَسُوخ، رِیْق.

باتلاخ

ك: زَق، زَلَفَه، [زَه لَكَار، زَوَتگ]

ف: نَبِك، بَاتَلَاق.

ع: وَرَطَه، رَدَغَه، وَقِیْعَه، صَهْوَه، مَوْجَل، مَلْفَع.

باتله ← باتل

باتله و كردن

ك: پُورچَه و كُردن، لَه كَار خَسْتَن، [هَه لَوَه شَا نَدَنده، پُورچَه ل

كُردنه ره]

ف: حَنَدَجَانَدَن، فُرَحَنَدَجَانَدَن، حَنَج كُردن،

فُرَحَنَج سَاخْتَن، هَرزَانَدَن.

ع: اِبْطَال، اِلْغَاء، نَحْض، نَسْخ.

باتله و كریاگ

ك: پُورچَه و كریساگ، لَه كَارَكَه فِتگ، [هَه لَوَه شَا، پُورچَه ل

كُردن]

ف: حَنَجِیْدَه، فُرَحَنَجِیْدَه، وَا دِیَاب، نَاجِیْب شُدَه،

هَرزِیْدَه.

ع: مَلْفَع، مِبْطَل، مَنَسُوخ.

باتن

ك: نَا، زُتَر، [نَاخ، نَهیْتی]

ف: تو، میان، زیر، نرون، آندرون. نهان، پنهان.

ع: باطن.

باتی

ك: بهرته، تهغوا، جیهی، جیهگه. [بریتی، لهبری، جیات]

ف: بهجا، بهجای، جای، رمش، گوهر، گهر.

پاداش. تاوان.

ع: عوض، بدل، عقبه، من باب. جزاء. غرامة.

بایوشکه

ك: پرورش. [بهلاش، رشکه گیا]

ف: حَس، خاشاک.

ع: غُثاء، قذی، قذاة.

بایهرو

ك: چایمانی. [سهرماپورن]

ف: چاهیدنگی، سرماخوردگی.

ع: قَرَس، بُرُداء.

بایپیر

ك: بارا. [باردگهره]

ف: نیا، بابا، پدر بزرگ.

ع: جَد.

بایپردگه‌وره

ك: بارا گهره، بارگهره. [بارکی باپیر]

ف: بابا بزرگ، نیا بزرگ، فُردیا (پدر نیا). مادر

نیا)

ع: أَعْلَى جَد، أَلْجَدُ الْأَعْلَى.

باج

ك: سبزی. رادارانسه. [مالیات، سهرانه. هسه‌وره‌ها؛ باجی

سه‌ره‌ری.]

ف: باج، باژ، واژ، سا، ساو، گزیت، چبسا.

راهدارانه.

ع: مَكْس، خَرَج، جِبَايَة، مَجْبِي، مَالِيَة. (ماليات)

باجگیر

ك: باج‌دار، رادار. [باجسین]

ف: باج‌گیر، باجبان، باژوان، واژبان، ساویان،

گزیت‌گیر، راهدار.

ع: مَكَّاس، عَشَار، مُحْصِل.

باجه

ك: واجه، کوناراجه، کونارهجه، رَچین، کونارَچین. [رَچسَه،

رَژنه]

ف: باجه، بادجه، وادجه، زُوزن، زُوزنه، پالکانه.

ع: فَحْت، كُوة، مَفْعَد، هُو، جَلِي، رُوشن، رُوزَنَة.

باجه‌وان ← باجگیر

باجی

ك: خوه‌یشک، خوه‌یشکه. [خوشک. خوشکی!]

ف: خواهر، هشمشیره، باجی.

ع: أُخْت. یا أَخْتَا!

باج

ك: بوستان. [باغ]

ف: باغ، آبسالان، بوستان، بستان، فُردوس.

ع: حَدِيقَة، رُوضَة، جَنَّة، فُردوس، بستان.

باج برین

[ك: شیخه‌ل کردن ره (باجینی داری باغ.)]

ف: پَرخُو، فَرخُو، خَساره، خَساوه، آزوغ،

پرکاووش، پَرخُویدن، فَرخُویدن، خَسُودن،

کَزَیدن، پیراستن، باغ بُریدن.

ع: شَدَب، قَسَب، قُتُوب، تَشَدِيب، تَقْضِيب،

تَشْحِيل، تَقْلِيم.

باجتن

ك: دانیان، دَرانن، بازین. [دانان، دَرانندن]

ف: باختن.

ع: خَسَار، حَرَام، حَرَم، إِضَاعَة، تَضِيع.

باخچه

[ك: باغچه]

فا: بوستان، بُستان، باغچه.

ع: حَدِيقَةٌ، بُستان.

باخله

ك: تومهدانه، [شهلگه (جنگایه کی کاتبه که توری تیدا ده چینن، تا بیته نه مام).]

فا: تخمدان، دانه‌دان، داردان، نخیسر، نخیسز.

(دیواره‌ای که برای نشا یا نهال می‌سازند و در آن تخم می‌کارند که نشا یا نهال سبز شود.)

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَةٌ، مَغْرَس، دَنَدَانَةٌ.

باخ نه مانه

[ك: خه لَف]

فا: نهاله، نواجسته.

ع: فُسیلَةٌ، فُسلان.

باخون ← بلا

باخوه

ك: مارش، بدین، کوندا، مرددا]

فا: خوا، بادخور، میانه.

ع: فُرْجَةٌ، مَشْفَد، فاصِلَةٌ، بَيْن.

باخه وان

[ك: باغوران، رزهوان]

فا: باغبان، رزبان، بُنوان.

ع: ناظور، ناظور، ناظر، آكار، كرام.

باد

ك: با، وا، [چورجولی تراندی هه را.]

فا: باد، واد، اوغا.

ع: رِبِیح.

بادار

[ك: هه خواردینیک که مروف بای پی بکات.]

فا: باددار، باد انگیز، باد آور.

ع: خَفَاح

بادار

ك: هه رادار، كه له با، بادیهه را، [قیزن، له خویابی]

فا: فُكسو، فُتوده، باددار، كله باد، خودبین، خودپسند.

ع: مُتَكَبِّر، مُتَعَرِّف، اُتوف، مَعْرُوف.

باداری

ك: بهه سیری، [مایه سیری]

فا: بَواسیر.

ع: باسُورِی، باسُور، بَواسیر. ناسُور، ناسُورِی،

نواسیر.

بادام

[ك: بائی، بهه هیف]

فا: بادام.

ع: نُوز.

وینه

بادامه تاله

[ك: بادامی تال. (مدهست بهری درهخته که یه.)]

فا: گُلوز، بادام تلخ. (ثمر آن)

ع: جَلُوز، اللُوز المَر.

بادامه تاله

ك: هه رجن، [درهختی بادامه تاله.]

فا: مَزگ، مَنج، بَحْرَك، اَرَجِن، اَرژن. (درخت

بادام تلخ)

ع: مَرَج، مَرِیج، اَرژن.

وینه

بادان

ك: تاردان، [بیج دان. رستن]

فا: تافتن، تابیدن، تاب دادن.

ع: بَرم، فُقل، جَدل، اَزم، قَلد، شَرز، ضَفَر، اِبرام.

بادان

ك: شه کردن، [هه لدان به دم باوه. (بز نمونه: هه لدانی

خه رمان هه تا «كا» ی لی جیا بیتهه،)]

فا: باد دادن. (باد دادن گندم مثلاً که از گاه جدا

شود.)

ع: ذُر، ذَرِي، تَذْرِیَّة، تَمْرِیض.

بادرُو

ك: تاج خروس، [گولی پویه که له شیره]

ف: بادروج، بوبَنگ، خُوج، خُوجِه، بۇستان

افروز، تاج خروس، گل یوسف، گل حوا.

ع: اَقْرِیط، ضُومَر، ضُنِیْمَر، **بادرُوج**، اَلْحَبَق

الْبُسْتَانِی.

بادرِهَنگ

ك: بارونه، بالنگو. [گیاهه کی بوخوشه که له گهژ نان و

پهنیدا ده بخون.]

ف: بادرنگ بویه، تَرَنگان، کزوان، بادرو، بادرونه،

بسالنگو. (علفی است معطر با نان و پنیر

می خورند.)

ع: مَلِیْسَا، تَرَنجَان، **بادرنجوبویه**، مُفْرَحُ الْقَلْبِ، البَقْلَةُ

الْأَثْرَجِيَّة.

بادرِهَنگبوویه ← **بادرِهَنگ** [به فارسی کراری «بادرنگ».]

(فارسی «بادرنگ» است.)

بادکُژِه ← **بادکُژِه****بادریاک**

ك: تادرریاک. [بادرار، ریسرار]

ف: نافته، تابیده، بَرِیخته، تاب داده شده.

ع: مَبْرَم، مَفْتُول، مَجْدُول، مَبْرُوم، مَضْفُور، مَشْزُور.

بادکیر ← **بادکیر****بادوه**

ك: کپویه. [بادره، توف]

ف: دَمَه، شورش، کولاک، بادلمه.

ع: دَمَق، زُوبِعَة، عاصِفَة، طُوفَان.

بادِه

ك: شهرار، مدی. [شهراب]

ف: باده، مَی، مَل، لَه، یکمان، شراب.

ع: راح، مُدَام، خَمَر، قَرْقَف، رَحِیْق، رَهِیْق، عُقَار،

قَهْوَة، صَهْبَاء، نَاجُود، سَكْر، غَرَب، كَمِیْت، عَاتِق،

طَلَاء، لَیْلِی، لَذَة، لَذِید، فَضْلَة، خَنْدَرِیْس، مَشْرُوب،

بَاذَة.

بادِه باده

[ك: پیروز بیست! (رشه ی پیروز بایسه که لدم سرورده و

و درگیرده]

هه ی باده باده باده

ف: بادا بادا، خَجَسْتِه بادا! (کلمه ی تبریک

است اشاره به این سرود:

«هه ی باده باده باده یا شا موارهک باده»

ع: بَرَكْلَه، بَارَك اللهُ لَكُمْ!. أَحْسَنْتَا!

بادِه چی

ك: مدهچی. [باده گپ]

ف: سرده، چَمَانِی، چَمَانِی.

ع: ساقی.

با ده رچوون

[ك: ههرا لی ده رچوون، با دان (بو نمونه: خینگه که با

ئهدات.)]

ف: باد در رفتن. (خیک مثلاً.)

ع: نَش، اِنْفِضَاش، خُرُوج الریح.

با ده رچوون

ك: لوت هاتنه خوارده، نس نیشته و. [به هیچ ده رچوونی

پاش خر مه لکیشان.]

ف: باد در رفتن، پیست نشستن.

ع: تَضَاوُل، خُشُوع، خُضُوع، هُبُوط.

با ده کردن

[ك: ههرا ده کردن، باداان (بو نمونه: خینگه، که با

ئهدات.)]

ف: باد در کردن. (خیک مثلاً.)

ع: اِلْفَاحَة، قَش.

بادهوان

[ك: چارزكهي كه شتي.]

ف: بادبان. (بادبان كشتي)

ع: شُرَاع، قُلُوع.

وینه

بادیه

ك: بایه، بایده. [كاسه‌ی مسی.]

ف: بادیه. (كاسه‌ی مسی)

ع: باطیة.

وینه—بادیه

بادیه‌وا

ك: كه‌لله‌باد، بایه‌وا، بادار. [له‌خوبایی]

ف: فُتسو، فُتسوده، بساددار، كُله‌ساده، خودبین، خودپسند.

ع: مَغْرور، مُتَكَبِّر، اَنُوف.

بادیه‌وایی

ك: كه‌لله‌بادی، باداری، بایه‌وایی. [له‌خوددرچورن]

ف: تیوتور، دیمبار، بُرتَنسی، فُتسودی، فُتسودگی، خودبینی.

ع: فُرُور، تَكَبَّر، اَنُف، تَرَفَع.

بار

[ك: كوژ (باری) رِلاخ، كوژلی گویدریژ و نیستر و یابور

و...]

ف: بار. (بار الاغ، قاطر، بابو)

ع: حَمَل، رَحَل. (ما یُحْمَلُ.)

بار

[ك: نراك (نور شته‌ی كه زیاد له مالیات له ره عیسه‌تی

ده‌سیتن.)]

ف: بار، گردن گذاشتن. (اضافه بر مالیات

چیزی از رعایا گرفتن)

ع: تَحْمیل، تَكلیف، نَائِبَة، تَحْمیلات، نَوَائِب،

تَكالیف.

بار

ك: جار، سدر، گهل، كه‌شه، واره، را. [كه‌هت]

ف: بار، وار، واره، زه.

ع: دَفَعَة، مَرَّة، كَرَّة، تَارَة، حَظْرَة.

بار

[ك: زه‌مهل (ناپوختی نار سكه.)]

ف: بار، شار. (بار مسكوكات)

ع: عَشَن، حُمْلان، عیار، دَعْل.

بار

[ك: توویژی سپی سدر زمان به هوی نه‌خوشینه‌وه.]

ف: بار، باره. (سفید شدن زبان)

ع: اِنْسِلَاق.

بار

ك: كار. (كاروبار) [نیش (له‌گهل «كار» دیت.)]

ف: بار، كار. (مرادف كار است.)

ع: شَغْل، شَغْل، شَغْل، اَمْر، اَرْب، حَظْب، عَمَل.

بار

ك: لُوز. (كه‌فتگه به بار خودیا.) [دزخ (بو‌نمونه: تریك

كه بکه‌ریت به باری خودیا.)]

ف: بار. (افتادن تیر مغلأ به بار خود.)

ع: مَائِي، وَضِع، وَضَعِيَّة، وَجِه.

بار

ك: زك، بهر، منال. [پز]

ف: بار، بچه، شكم.

ع: حَمَل، حَمَل، جَنِين.

بار

ك: ددسور. [موله‌ت]

ف: بار، لهی، نُسْتور، گُفتار.

ع: اِذْن، اِجَازَة، رُخْصَة.

بار

ك: بار کردن. (ره‌خت باره.) [بار خسته سهر پشته

بارده‌ر.]

ف: بار، بار کردن، (هنگام بار استه.)

ع: حَمَل، حَمَلان.

بارام

[ك: هه‌ساره‌ی مەریخ.]

ف: بهرام.

ع: مَرِيخ

باران

ك: رەشت، واران. [دلتۆیدی نار که له هه‌روهه دیته خوار.]

ف: باران، کاخه، کاخَر.

ع: مَطَر، غَيْث، وَدَق، حَيَاء، حَيَا، نُضِيضَة، شَائِبِي.

باران

ك: واران، وارانن. [دابسارین، بارانیدن (وَك: تیرساران، به‌رده‌باران.)]

ف: باران، بارانیدن. (تیر باران، سنگ باران مثلاً.)

ع: وَيْل، ضَرْب، نُضِج، اِمطار. رَش، رَجَم، سَيِّب.

باران تون

ك: شەس. [شەسته‌باران]

ف: باران تند.

ع: وَايِل، ناضِج، هَتَن، غَدَق، دَيْمَة، نُضَاخ.

باران دوشت (باران دشت)

ك: ره‌هێله. (باران تەك دوشت) [رێژە]

ف: باران درشت.

ع: هَامِل، وَايِل، سَخ، راضِب، غَدَق.

باران کهم

ك: تار. [تاش.]

ف: باران کم.

ع: وَاكْت، شَوْبُوپ، حَبَاة.

بارانن

ك: وارانن. [بارانیدن (به‌رد، تیر، باران.)]

ف: بارانیدن. (سنگ، تیر، باران)

ع: اِمطار، وَيْل، نُضِج، رَش.

بارانن

[ك: بارانیدن (ده‌نگی به‌رخ و مه‌ر.)]

ف: مَأْسَأُ كَرْدن، بَعْبَع كَرْدن. (صدا کردن)

گوسقند یا بره)

ع: مَأْمَاة.

باران ناوه‌شت

[ك: وارانن بی‌وه‌خت]

ف: خَمِيئنه، باران ناهه‌نگام.

ع: نُضِج.

باران نه‌رم

ك: رەشت، باران ررد. [نه‌رمه‌باران]

ف: باران ریز، باران ترم.

ع: طَل، رَش، رُهَام، طَشْتَة، طَشِيش، بَغْش، دَك،

رَك، رَشْتَة، رَنَاد، دَثَاث، هَمِيمة.

باران ورد ← باران نه‌رم

بارانن

[ك: بالاپوشی باران‌دانه‌در. (پالتوی کلادار.)]

ف: بارانن. (پالتو باشلق‌دار)

ع: بُرُئس، مِمَطَر، مِمَطَرَة.

ویننه‌هه‌یه.

بارانن

ك: کلادیوزگه. [کلادیوزه: سه‌رکلوی باران‌دانه‌در.]

ف: بارانن. (باشلق)

ع: بُرُئس، قَبْعَة.

ویننه‌هه‌یه.

باریو

ك: كۆمهك، ده‌سیاری، یاری. [ده‌سگریی]

ف: كۆمك، نەسەت‌یاری، یاری.

ع: اعانة، مَسَاعَدَة، اِمداد.

باریه‌نی

ك: كۆچ، بنه‌به‌نی، بار کردن. [بارگه تینلغان]

ف: كۆچ، پارینه‌دی، بۇنه‌بندی.

ع: رِحْلَةٌ، تَرِحَالٌ، اِرْتِحَالٌ.

بارخانه

ك: نهر پندارپستیانه‌ی كه له كوچدا ده‌گوژی‌زینه‌وه.

ف: بارخانه.

ع: حَمَلٌ.

بار خستین

ك: مانه‌وه، لادان، بارگه و بنه كردنه‌وه.

ف: بار آنداختن.

ع: حَطَّ الرَّحْلِ، تَنْزِيلُ الْبِضَاعِ.

بارزه

ك: نهنه‌رووت (جیره‌ی داربكه).

ف: بارزد. (صمغ نباتی است).

ع: قِنَّةٌ.

باربایی

ك: قلعت، كورفتی. [قه‌باره، تن]

ف: ستبری، استبری، كُفْتَنِي، گُندگي. بلندی.

ع: جِرم، حَجْم، جِسْم، ضَخَامَةٌ، اِرْتِفَاعٌ.

بارسۆنگی

ك: سۆنگباری، كه‌م كردن. [سولك‌بوونی بار. كه‌مه‌ركی]

ف: سۆنگ‌باری، كاستن، كم كردن.

ع: تَخْفِيفٌ، نَزَقٌ.

بارسه‌ویار

ك: ناربار، سه‌ربار. [نهر زیادباری كه ده‌چهنه سه‌ربار]

ف: بارسه‌ربار، سه‌ربار، میان‌بار، تَمَلِيت، تَنْزَلِيت،

بکیاسه.

ع: نُوَطٌ، عِلَاوَةٌ، ضَمِيمَةٌ.

بارش

ك: وارش. [شوینه‌وار]

ف: وارش، آس.

ع: اَنْشٌ.

بار کردن

ك: باربه‌نی. كوچ. [بارگه تێك‌نان. گواستنه‌وه‌ی كو‌مه‌لێك]

مروفت له شوئینیكه‌وه بو شوئینیکی‌تر.

ف: بار کردن، باربندی. كوچ.

ع: حَمَلٌ، رَحْلٌ، رَحِيلٌ، تَرِحَالٌ، اِرْتِحَالٌ.

بارگا

ك: چادر. [خیتوه‌تی پاشا].

ف: بارگاه، بارجاه. (خیمه‌ی پادشاه)

ع: خَيْمَةٌ.

بارگا

ك: نه‌رك، ده‌ربار. [سه‌را (خانوبه‌وه‌ی پیانگه‌رران).]

ف: آرگ، دربار، بارگاه، بارجاه، سسپۆلوس،

أسپۆلوس، أُوعُر. (عمارت سلطنتی)

ع: دَارُ الْحُكُومَةِ، دَارُ السُّلْطَنَةِ.

بارگا

ك: لاگا، لاگه. [مدزلگا]

ف: بارانداز، آرامگاه، غوشاد.

ع: مَنزِلٌ، مَرْحَلَةٌ، مَحَطَّ الرَّحَالِ.

بارگه

[ك: خورجینیکی گه‌وره‌یه كه كه‌لوپسه‌ل و نوینی

تی‌ده‌خه‌ن].

ف: بارگه، بارگاه. (خُرج بزرگی كه سه‌ربار و

رخت‌خواب میان آن گذارند).

ع: مَفْرَشٌ.

بارگیر

ك: یابو، چاروا، نولاخ. [چاره‌یی، ولاخ]

ف: بارگیر، یابو، آلاخ، چهارپا، چارپا، راه‌گستر.

ع: ماشِيَةٌ، دَابَّةٌ، نَعَمٌ، مَطِيَّةٌ، حَمُولَةٌ.

بارگیری

ك: باربه‌نی، بار کردن. [بارگه تێك‌نان. كوچ]

ف: بارگیری، باربندی، بار کردن.

ع: أَخَذَ الْحِمْلَ. حَمَلٌ، رَحْلٌ، الشَّرُوعُ فِي الرَّحِيلِ.

بارمنه

ك: گرد. [ره‌من]

باروشه‌ی بایی

[ك: باگیتی]

ف: بادقَر، بادكش.

ع: المَرُوخَة المَتَحَرَكَة.

بارووت

ك: ددرمان. [بارود]

ف: باروت، بارود، دارو، ایرون، یمسو.

ع: بارود، یمسو.

باروونه

ك: بادرنگ. [بالتنگو (سهرزه کی به ناربانگه).]

ف: بادرنگ‌بویه، بادرو، بادرونه، ترنگان، کزوان.

(تره‌ای است معروف.)

ع: مَلِيسَا، مُفَرِّح القَلْبِ، البَقْلَة الأَثْرَجِيَّة، تُرَنجَان،بادرنجیویه.

باره

ك: باره‌جه، دهرآمد، سورد، بهیر. [داهات]

ف: بهره، درآمد، سود.

ع: عَائِدَة، فائِدَة، صَرْفَة، نَفْع، دَخَل، رِبْح.

بارو

ك: بهش، رسد، مورچه. [پاز]

ف: بهره، بَخش، آبخور، آبشخور، بون، زون،

بُدوره، بَدْرزه، پَدمه، ساوَو، پَزگاله، رَسَد.

ع: سَهْم، حِصَّة، قِسْمَة، نِصْب، نِصْب، كَلْبَة، بُدَة،

شَقِص، حَق، حَظ، جَد، جُد، عَمَق، زِدب، خَلِاق.

باره

ك: جاره، جار، بار، كدشه، سهر، گهل، را. (دروپاره، سهر

باره) [كدرهت]

ف: بار، باره، وازه، وار، ره.

ع: دَفْعَة، مَرَّة، كَرَّة، تَارَة، حَظْرَة.

بارو

ك: زروخ. (بونیهرباره) [هیتز. جه‌سته]

ف: تَوَان، تَوَانایی، كَالْبُد، آفرینش.

ف: گرو، گروگان، پائندان، شالهننگ.

ع: رَهِيْنَة، مَرهونه، وثيقة.

بارن

[ك: جیگایه ك كه «با»، به‌فر یا خاكوخوله كدی

بردیتت.]

ف: بادرند، بادروبه. (جایی كه باد آن را از برف

یا خاك روپیده باشد.)

ع: مَحَك الرِّيح.

بار ناتوان

ك: بار سدنگین، بار گران. [باری فورس، ندرکی فورس]

ف: بار گران، بار سدنگین.

ع: تَكْلِيف، تَحْمِيل، نَائِبَة، تَكْلِيف ما لا يُطَاق.

بارنامه

ك: بلیست. [پسسوله‌یه ك كه لیستی باری تیتدا

ددرورسرتت.]

ف: بارنامه. (ورقه‌های كه تفصیل بار در آن

نوشته می‌شود.)

ع: تَعْرِيفَة، مَكْتُوب الحِمْل، بِرنامَج، بارنامَج.

بارو

ك: برج. [قوتگردهی قه‌لا.]

ف: بُرَج، بارو، پیواسته، ورده.

ع: بُرَج.

بینه-برج

باروینه

[ك: كدلویهدلی بارکرار.]

ف: بار و بینه.

ع: أَحْمَال، أَثْقَال، أَمْتِعَة.

باروشه

ك: باره‌شیتن. [باروشه]

ف: بادرَن، بادبَرَن، بابیزَن، بادبیزان.

ع: مَرُوخَة.

بینه

ع: بُنِيَّةٌ، جُنَّةٌ، خِلْقَةٌ، فِطْرَةٌ.

بارِه

ك: حَمَلًا (له باره‌ی من) [سه‌بارت، له‌مدر]

ف: باره، داب، (درباره‌ی من)

ع: شَان، حَدَّ، حَال.

بارِه

[ك: ده‌نگی به‌رخ و مدر]

ف: نَبْعٌ، مَأْمَأٌ. (صدای بره و گوسفند)

ع: بَعْبَعَةٌ، مَأْمَأَةٌ، هَرَهْرَةٌ، يُعَارٌ، تُغَاءٌ، ثَوَاجٌ.

[ثَوَاج]

بارِهاتِن

[ك: په‌رورده بورن]

ف: بار آمدن، پرورده شدن.

ع: تَرْبِيٌّ.

بارِه‌آوردِن

ك: بدناو هارردن، په‌رورده كردن. [بارِه‌تِنان]

ف: بار آوردن، پرورده كردن، پَروردين، فَروردين،

پرورش كردن.

ع: تَرْبِيَّةٌ، تَرْبِيْبٌ.

بارِه‌بهر

ك: به‌شهر، مورچه‌بهر. [خاردين به‌ش]

ف: بهره‌بر، بخش‌بر، هَم‌بخش، انباز.

ع: شَرِيكٌ، سَهِيْمٌ، ذَوْحَطٌ، ذَوْنَصِيْبٌ.

بارِه‌چه

ك: باره، دهرامد، به‌هرچه. [داهات]

ف: بهره، در آمد.

ع: فَاؤْدَةٌ، عَائِدَةٌ، مَنفَعَةٌ، مَحْصُولٌ، فَوَائِدٌ، عَوَائِدٌ،

مَدَاخِلٌ، مَنَافِعٌ، مَا حَصَلَ.

بارِه‌قه‌لا!

ك: نافرین! [باره‌که‌للا!، دسرخوش!]

ف: آفرین! آفر!، فَرِيش!، زه، چنانهن!، به‌به!

آنوشه!، خوانزه!، آخ!، آباد!

ع: أَحْسَنَتَا، مَرْحَى، مَرْحَبَا، طَوْبَى!، حَبْسًا!

(بارك الله!)

بارِه‌کی

ك: تَوَلَّخَ بَارًا، بَارَى. [رلاخی باره‌بر.]

ف: بازکی، پالانی، آلاغ بار، آلاغ پالانی.

ع: دَائِبَةٌ، مَطْلِيَّةٌ، مَأَشِيَّةٌ الْجَمَلِ.

بارِهه‌نک

ك: تَوَمَّ رَكِيْتَهُ، [تَوَوَى رَه‌کیتشه. (توره‌گیایه‌کی لینجی

به‌ناربانگه.)]

ف: باره‌نگ، بارتنگ، (تخمی است لعاب دار

معروف.)

ع: بَارِهَنْجٌ، لِسَانُ الْحَمَلِ.

باری ← بارِه‌کی

باری

[ك: به‌دهرحال (وشه‌ی له‌کورتی‌پریندویه.)]

ف: باری. (کلمه‌ی اختصار است، یعنی: به

هرحال، به هر جهت، در هر صورت.)

ع: الْحَاصِلُ، [اِخْتِصَارًا. عَلَى أَيِّ تَقْدِيرٍ.

بارِيزه

[ك: بساوه‌زین (سه‌ومیوه ورد و بسی‌که‌لکسی‌که «با»

ده‌یوره‌تیت.)]

ف: بسادریزه، (ثمر ریز و نامرغوب یا ثمر

نارسیده که باد از درخت می‌اندازد.)

ع: رُدَاةٌ، حُسَانَةٌ، اَنْفُوْضَةٌ، سُقَاطَةٌ.

بارِيسه

[ك: چدرم یا داریکی بازنه‌یسه له‌خپه‌کدا که به‌نی

به‌سوره‌ده‌پیت‌چیت.]

ف: پادریسه، پادریس.

ع: فَلَکَةٌ.

ویته‌ی‌هه‌یه.

بارِيسه

ك: گنگه، فریره. [داریکه که به‌نی تن ده‌خن و بای دده‌ن

ر ده بخولتنه ره.]

ف: بادقَر، باداقره، باداقره، فرنک، قَرقر.

ع: خُدُرُوف، یَرَمَع، خَرَارَة.
 وینه هدی.

بارتسمی چادر

ك: تدهلَك، سه رستورن، [کوماجه: تدهتهی سه رستورنی چادر.]

ف: بادریسه، چَناب، کماج، سپندوز.

ع: فَلَکَة، فَلَکَة الخِیْمَة.

بارتسمی دووخ

ك: چرم یا داریکسی بازته ییه له خه ره کدا که بهنی به سه ردا ده پیتجریت.]

ف: بادریسه، بسادریس، سَنگَرک، سَنگور، سَنگوک، سَنگَرک، سَنگولک، شوکل، شوکل، شَبک.

ع: فَلَکَة، فَلَکَة المِغْرَل.

باریک

ك: ... له ر. [ك: زراف. لاراز]

ف: باریک، بارک، لاغر.

ع: دَقِیق، رَقِیق، ذَبیل، ضامِر، نُحیل، هَزیل، مَشیق.

باریکان

[ك: باریک، لاراز]

ف: باریک.

ع: دَقِیق، ذَبیل.

باریکه

ك: تیلمه. [سیرمه. تیلماسک (له تی باریکی چهرم یا پارچه).]

ف: باریکه. [تیکه ی باریک از چرم یا پارچه]

ع: سَبَر، قَدَة، طَرِیْدَة. شَقَة.

باریکه ریکه

ك: ریکه باریکه، ریه باریکه، باریکه ری. [بزنه ری.]

ف: تَرَفَنج، باریک راه، راه باریک.

ع: رَقَب، مُسْتَل، شِعَب، مَلحُوج. (ملاحیج)
 بارین

ك: وارین، داگردن. [دازان]

ف: باریدن، آمدن باران.

ع: مَطَر، مَطَر، اِمطَار، نُزُول المَطَر، صَنُوب، اِنصِیاب، نُزُول.

باز

[ك: دَوَرین (ناری بکه ره، رهك: قوما باز).]

ف: باز، بازنده. (اسم فاعل است، قمار باز مثلاً.)

ع: خاسِر، حارم، حَرَم.

باز

ك: نَبَر، دویاره. [ديسان]

ف: باز، نبز، هاس، آیدی، دیگر، دویاره، بار دیگر.

ع: اَیضاً، مَرَة أُخْرَى.

باز

ك: قدلباز، پهرین، پهرش. [قدله باز]

ف: خیز، جهش، جستن، رَغند، مَنجَبک، گَنبَد، گَنبیده، گَنبیدی، فَعند، چَنبک، تَندبور، تَندیور، کوهنگ، شَنگ، جِهیدن، پَرش.

ع: طَقَر، طَقْرَة. وَثَب، وَثُوب، وَثَبَة. قَفَن، قَفون، قَفَزی. طَمَر، نَقَر، نَقَر. ضَمَر، نُزُول، نُزُولَة.

([به ترتیب:] انسان، شتر، بچه، کک، گنجشک،

آهو، اسب، بز.) [به ریز: (مروث، رشر، منال، کتیج،

چوله که، ناسک، نه سپ، بز).]

باز

[ك: بالنده یکی راجیه.]

ف: باز.

ع: باز، باز، بازی.

وینه

بازار

[ك: شویی مامده.]

ف: بازار، بازار، بازار، بازار، بازار.

ع: سوق، سوق، بازار.

بازارنیوی

ك: هه‌لخرانن، تیزه کردن. [بازارگرمی، هاندان]

ف: آغالش، آغالدن، آغار، آغالیدن، آغاریدن، برآنگیختن، برآنگیزانیدن.

ع: سَن، تُحیدید، اشارة، حَت، حَض، حَضریض، تهییج، ترغیب، نُجَش، نُجَش، ایلاغ.

بازبازان

[ك: هه‌له‌زاده‌ز، بازبازین (دك: بازبازینی ناسك.)]

ف: وِرْجِهیدن، بَرْجِستن، رَغْنَد، وِرْجِهه وِرْجِهه. (مانند آهوه.)

ع: رَعَص، وِلیف، وِلاف، طُفُور، نُفُوز، نُفُوزان، حَجَلان، قُفُوزان.

باز بردن

ك: پهرین، فه‌باز بردن. [فه‌له‌مباز بردن]

ف: جِستن، جِهیددن، جِیستن، چُنیدیدن، کُنیددن، گُنیددن، سِیستن، خِیز زَن، گُنید زَن، تَندبور، تَندیور، پَریدن.

ع: طُفُور، طُفُور، قُفُوز، قُفُوز، وُشوب، وُشوب، اُبوز...

باز په‌رین ← بازبازان، باز بردن

باز په‌رین

[ك: هه‌لخراندنی باز له‌پاره‌بازدا.]

ف: بازپرانندن، پرواز دادن باز.

ع: تَطییر البازي، اِطارة الباز.

بازخواستی

ك: بازخواست. [لیترسینه‌ره]

ف: بازخواست، بازپرس، واخواست، واپرس.

ع: مُوَخَذَة، مُعَاقِبَة، مُعَاقِبَة.

بازدهی

[ك: نامش (تازه‌کردن‌روی دیدار.)]

ف: بازدید، وادید.

ع: عود اللقاء، اعادة الملاقات، تَجْدیدُ التَّلَاقِ.

بازرگان

ك: سوره‌اگر. [مامده‌چی، تاجر]

ف: بازرگان، سَوْدَاگَر.

ع: تاجر، مُعَامِل.

بازره

ك: که‌رانه. [ویکه‌رتنی هاریژروی وک تیر له‌بهره‌ستیک

و دوباره‌دروونه‌روی.]

ف: سینه، کمانه، جِستن. (افتادن تیر مثلاً و دوباره‌برجستن آن.)

ع: حَبو، حُطَف، دُهوَه.

بازگ

ك: پیلپی، پیلپین، به‌لک، باز. [تدله‌ق، دوررنگ]

ف: حَلَنج، پیسه، دورنگ، حَلَنگ.

ع: اَبْرَص. اَبْرَق، اَبْلَق. اَرْمَد، اَخْصَف.

بازگ به‌لک ← بازگ، به‌له‌ك

بازگه

[ك: جیگه‌ی بازدان.]

ف: خیزگه، جِستنگاه.

ع: مَوْتِب، ... ← باز

بازگه‌شت

ك: به‌رگشت، هر، هاتنه‌ره، نه‌راگل، واگل. [گه‌رانه‌ره]

ف: بازگشت، بَرگشت، بَرگشتن.

ع: رَجَعَة، عَوْدَة، اَوَّل.

بازگه‌شتی

ك: به‌شیمانی، گه‌ریانه‌ره. [به‌ژیوانی]

ف: آرمان، اوگنج، بازگشتی، پِشیمانی.

ع: نُدَم، نُدَامَة، تَنُدَم، بَدَاء، سَدَم، عَوَج، رُجُوع.

تَفَلَّدُ، تَوْبَةٌ، إِنَابَةٌ، تَهَكُّمٌ، تَهَكَّنَ.

بازمان

ك: جیه مان، دامان، داماگی. [به جیمان، دواکهرتن]

ف: بازماندن، واماندن.

ع: عجز، قُصُور، تَعَطُّلٌ.

بازمه نه

[ك: جیمار]

ف: بازمانده.

ع: خَلْفٌ، بَقِيَّةٌ.

بازن ← ده سببیتسك [رشته یی کرمانیه،] [کرمانی است.]

بازور

[ك: مشكگره (بالنده یی کی سه رزله كه چوله كه رار

ده كات.)]

ف: كاك، ناركو. (مرغی است سر گنده كه

گنجشك شكار می كند.)

ع: صُرَدٌ.

وینه

بازوو

ك: باهر. [قرن]

ف: بازو، باهو، زش، آلتی.

ع: عَضُدٌ، ضَمِجٌ.

وینه (۲)

بازووینه

ك: قوئبدن، قوئله رانه، بازوین. [خشل یا دومایهك كه

دیهه ستن به قوئله ره.]

ف: كماهه، پَنام، بازویند.

ع: مِعْضَدٌ، دُمَلِجٌ، دَمَلِجٌ، دُمَلُوجٌ، قَفَازٌ، تَعْوِیذٌ.

وینه ← بازوو (۲)

بازووی درگا

ك: بازوو، باهو، لاشیپان. [دور داره دریزه كه می چوار پیتری

دهرگا.]

ف: آلتی، ككتان، بازو، باهو.

ع: عَضُدٌ، عَضُدُ الدَّرْبِ، عِضَادَةٌ.

بازه

ك: بازگ، پهلپی، ره شكوره، كهرك، بیلا. [به لهك، نه بلسق.

لیگه ری! (بهم مانایه رشه یی کی هدررامیه.)]

ف: خَلْنَجٌ، پِسییه، چِیسار، دورنگ، بگزار! (بسه

معنی اخیر اورامی است.)

ع: أَبْلَقٌ، أَحْصَفٌ. أَبْرَقٌ، أَبْرَشٌ، أَشْهَبٌ، أَرْقَشٌ،

أَحْمٌ. أَرْمَدٌ، دَعُ، بَهْ!

بازه نه ← باز [بشگری نیشانه یی بیورك بونی له گه لدایه.] [با

علامت تصغر.]

بازه نه

ك: روردار، پرورو. [بیشه رم، روهه لمارا]

ف: رویاز، پُرورو، هِرزه.

ع: جَسُورٌ، مَاجِنٌ، مَاجِعٌ، دِعْنٌ.

بازه وان

ك: بازوان، بازچی، قوشچی. [سدر كه سدی سدر پهرشتی

بازی رار ده كات.]

ف: بسازدار، بازچی، میرشكار. (قششچی،

قوشچی)

ع: بازدار، بیزار، قوشچی.

بازی

ك: كایه، گمه، [یاری، گالته]

ف: بازی، شوخی.

ع: لَعِبٌ، لَعِبٌ، لَعِبٌ، قَلْعَابٌ، مَلَاعِبَةٌ، مُدَاعِبَةٌ، مُزَاحٌ.

بازییه ن ← بازووینه

بازیچه

ك: كایه کلی. [له یستوك]

ف: بازیچه.

ع: لُعْبَةٌ، لُعْبِيَّةٌ، أَلْعُوبَةُ، لَعِبٌ.

بازین

ك: باختن، دانیان، دَوْرَانِین. [دانان، دَوْرَانِدِن: زیان كردن له

كایه دا.]

ف: باختن.

ع: خسار، حَرَام، حَرَم، تَضْيِيع، اِضَاعَة.

بازیوهن ← بازیووهن

بازیوهه‌وایی

ك: به‌رزده‌واییله، به‌رزده‌واییله، [گولاره‌ی منالان]

ف: بادبازك، بادبَرَك، بادبَر، كاغذ باد.

ع: طَيَّارَة، لَعْبُ الْهَوَاء.

وینه ← به‌رزده‌واییله

بازیظه

[ك: بازه‌له (زیپكه‌گه‌لیكسه له لاشه و پتی منال

دردیت، ا)]

ف: (جوششی است در بدن و پای بچه در

می‌آید.)

ع: ...

باس

ك: میژ، سرگوزدهشت، [لیدوان، به‌سهرهات]

ف: باس، نوسبیره، باز، سرگذشت.

ع: بَاس، بَاسْ، صُحْبَة، قِصَّة، حِكَايَة. تاریخ.

فَحْص، تَفْتِيش.

باسزان

[ك: میژورزان]

ف: باس‌گیر، بازگیر، باس‌دان، باس‌گو.

ع: مُؤَرِّج.

باسلك

ك: شان، به‌رزایی، ته‌پولكه [بلندی، گردولكه]

ف: باهو، بُلندی، تَبَه، كوه.

ع: تَل، مَرْتَفَع، سَرَاة، جَبَل.

باسلك

ك: نه‌ره‌ج. دس، باهو. [قسون: له‌سه‌ری په‌نجه‌ره تسا

نه‌نیشك.]

ف: آرش، یاز، ده‌ست، بازو.

ع: نِرَاع، سَاعِد، يَد، عَضُد.

وینه ← بان <۲>

باسمه

ك: شه‌قل، نشانه. [ندخش. شیرین]

ف: باسمه. نشانه.

ع: بُصْمَة، رَسْم، عِلَامَة.

باسنامه

ك: سرگوزدهشتنامه، میژ. [کتیبی میژرو، میژرونامه]

ف: باستان، باستان‌نامه.

ع: کتاب التاريخ.

باسوخ

[ك: باسوق]

ف: میده، مُرَاتَه. [باسنق]

ع: كَنَافَة. [فالون]

باسه‌لیق

ك: ره‌گ ژیر بان. [ره‌گی نه‌مدیری نه‌نیشك که «قیفال»

ده‌که‌ریته نه‌ر دیویه‌ده.]

ف: رگ زیر بازو (باسلیق)، (رگ طرف انسی

مرفق، که «قیفال» در طرف وحشی آن واقع

است.)

ع: باسلیق.

باش

ك: خاس. [چاك]

ف: خوب، نیک.

ع: طَيِّب، حَسَن، عَبْقَرِي.

باش

ك: سر، گهره. [سه‌روك (بهم مانایه وشه‌یه‌کی تورکیه).]

ف: سر، بزرگ (پنجه باشی). (به این معنی

ترکی است.)

ع: رَأْس، رَئِيس.

باشار

ك: چار. [ده‌بردن، خوراک‌گرتن]

ف: چار، چاره، گُزیر، گُزیره.

ع: علاج، مُقاوَمَة، مُعارَضَة.

باشلویخ

ك: بارانی، كلاربۆرگه، [سەر كلاری باران دانسه دهه، (وشه كه له بنه رتدا تور كیه،)]
 ف: بسارانی، كُلوته، كُلوتهسه. (اصل لغت تركی است.)

ع: مِمَطْر، قُبْعَة، قُبُوعَة، قُبُوعَة، طُرطُور. (اسكیم)

باشویوش

ك: خودشگوزهرانی، [رأبواردن]
 ف: بوش، خودنمایی، خوش گذرانی.

ع: عیش، نَشاط، اِنْبِساط. كَر و فَر.

باشی

ك: سهر، گهوره، [سهرۆك (وشه یه کی تور كیه،)]
 ف: ستر، بزرگ، باشی. (ترکی است.)

ع: رَأْس، رَئِيس.

باشیل

ك: كوژ، چاره كه، [كوژوانه (كوژوانه یه كه دوو گوشه ی سهرده ی به مله وه و دوو گوشه ی خواره ی به كه سهرده ده به ستن و هه چی كوژكه نه وه له چه پ و راسته ده بجه ته ناری،)]

ف: گُرده، رودوشی، (رودوشی است كه دو گوشه ی بالا را به گردن و دو گوشه ی پایین را به كمر بندند و هه چه جمع كنند از چه پ و راست میان آن اندازند.)

ع: ظهْر، حَبُوَة، حَبُوَة.

بایع

ك: دوو باز، دوو باسك، [هینده ی درژی هه دروبال: (سه تورکی په بجه ی بالا به رزه ی دهستی راسته ته تا ده گاته سه نورکی په بجه كه ی دهستی چه پ، كاتیتك هه در دوو دهست كرابیتته ره،)]

ف: آرش، شساره آرش، شساهرش، پسنج آرش. (از

سهرانگشت میانین دست راست، تا سر انگشت میانین دست چه هتگامی كه هه دو دست را از هم بگشایند.)

ع: باع

باییس

ك: بایس، نهسل، مایه، [هۆ، هاندەر]
 ف: شوه، شۆوتد، انگیزه، لاد، رو، رون، کیو، کیو، چه بیه بو، مایه.

ع: باعِث، مَوْجِب، سَبَب، عِلَّة، داعي، مَوْرَث.
 باغه

[ك: لاستیک]

ف: باغه، كاوچو، [كانوچو]

ع: مَطَاط.

بایف

[ك: چن، چنه: پاشگریكه. (وهك: قالیباف.)]
 ف: باف، بافنده. (قالی باف)

ع: نَسَاج.

بایفته

ك: نه رار. (هوتیاگ) [هۆترار، گیراره، وهك: گوریس و په لکه رشتی له چه شنه.]
 ف: بافته، نوار، سیفور.

ع: وَضْن، شَرِيط، طَرِيدَة.

بافره ← فرفره

بافكار ← چوئه

بافوور

ك: وافوور. [نامرزی تلیاك كیشان.]

ف: بافور، وافور.

ع: فوور.

وینه ی هه یه.

بایباگ

ك: چنیاگ، هوتیاگ، [چنراو، هۆنراو]

ف: یافته شده.

ع: مَضْفُور، نَسِيج، مَتَسُوج.

باقیابک

ک: هه‌تبه‌سیابک، ده‌سه‌تبه‌س، درز. [هه‌تبه‌سته، بوختان (قسه‌ی هه‌تبه‌سراو).]

ف: یافته‌شده، بسته‌شده، دروغ. (حرف بی‌اساس).

ع: مُخْتَلَق، مُخْتَرَق، کَذِب، کَذِب، فِرِیه.

باقین

ک: چنن، هوتین، هوتینه‌ره. [نه‌نین]

ف: یافتن.

ع: نَسِج، ضَفَر، مَسَد، حَوک، حِیَاک، حِیَاکَة. روایة. سَرَد.

باقانن

ک: قالاثن، قارانن. [باراندنی بز].

ف: تبع کردن. (صدا کردن بز)

ع: بَعِیْعَة، یُعَار.

باقله

[ک: باقله]

ف: باقلا، باقلی، گرگر، کوسک، کالوسک.

ع: باقلاء، باقلا، باقلی، فول، جرجر.

وینه‌ی هه‌یه.

باقله‌ی کولمیک

[ک: باقله‌ی کرلار]

ف: گرمک، باقلای جوشیده.

ع: طَبِیخِ البَاقِلی.

باقه

ک: به‌سه. [باغه (گیا یا ده‌غلی به‌سراو).]

ف: بسته. (بسته‌ی گندم، یا گیاه)

ع: حُرْمَة، رُزْمَة، جُرْزَه، حُصْلَة، کُشْتَه، کُدْرَة، (بَاقَة،

باقه، حَصِید.

وینه — باقه‌به‌س

باقه

ک: قاله، باله. [باره (دو‌نگه کارزوله).]

ف: بَعِیْع، (صدای بزغاله)

ع: بَعِیْعَة، یُعَار.

باقه‌باق

ک: قاله‌قال، باله‌بال. [بار‌بار (دو‌نگه‌دو‌نگه کارزوله).]

ف: بَعِیْع، (صدا کردن بزغاله)

ع: بَعِیْعَة، یُعَار.

باقه‌به‌س

[ک: نه‌و گیاهی با‌نه‌ی پی‌ ده‌به‌ستن]

ف: دس‌نه‌بند.

ع: مَجْرَم، کُتْنَة.

وینه < ۲ >

باقی

ک: مه‌نه، باز‌مده، نه‌رائی، نه‌واری، نه‌وان تر. [پاشماره.

نه‌رائی دیکه]

ف: مانده، بازمانده، آن‌های دیگر.

ع: باقی، فاضل، فُضائَة، فُضْلَة. سائِر.

باقی

ک: نه‌مر، پایدار، پسا‌رجی، پاینده، هه‌میشه‌یی، مساک.

[هه‌رمار]

ف: پایا، پاینده، پایدار، برجا، ماندگار، ماندنی.

ع: باقی، دائم، اَبَدِی، سَرْمَدِی.

باک

ک: ترس، سام، پسه‌را، نه‌نیش، کیمخوا، هه‌راس، بی‌یم،

خول

ف: باک، بی‌یم، ترس، آندیش، آندیشه، خواس،

سه‌م، پروا، پرواس، هه‌راس، چغەر، چَغَز، زلیف،

خَزَزک، نه‌از.

ع: خَوْف، رُعب، رُهَب، ذُهر، جُبِن، نُخب، هَوَل،

فُرْغ، وَجَل، هَلَع، فَرَق، هَلَل، خَشِیْة، رُهْبَة، خِیْفَة،

هَبِیْة، مَخَافَة.

با کردن

ك: ماسين، پهنه‌مین، [نارسان]

ف: باد کردن، بُر آمدن.

ع: اِنْتِفَاحٌ، اِحْفَاطٌ، ثَوْرٌ، حَبَطٌ.

با کردن

ك: ماسين، پهنه‌مین، قین کردن، [نارسان. پیش‌خواردن‌سوره

[نید یومه له تورره‌بورن.]]

ف: باد کردن، خشم کردن. (کنایه است از خشم

کردن.)

ع: اِنْتِفَاحٌ، ثَبْرَطٌ، اِحْتِثَالٌ.

با کردن

ك: فیز کردن. [له‌خوبایی‌بورن (نید یومه.]]

ف: باد کردن، فیس کردن. (کنایه است.)

ع: تَنْفِخٌ، تَكْبُرٌ، تَفْئِشٌ، تَعَاظٌ.

باکش

ك: باکیش [کله‌شاخ خستنه سهر پیستی له‌ش بو‌نهری

ماسیت پاشان نه‌شته‌ری لیدن.]]

ف: بادکش (کُبه زدن به محل حجامت که وزم

کرده تیغ بزند.)

ع: مَصٌّ، تَمَصُّصٌ، اِمْتِصَاصٌ، حَجَمٌ، حَجَامَةٌ.

باکش

ك: کله‌شاخ. [باکیش (کوب) ای‌خوین گرتن له‌ش.]]

ف: کُبه، کُویه، کُبه، سَمیرا، بادکش.

ع: مِمَصَّهُ، مِحْجَمٌ، قُبَّةٌ.

باکش

ك: هدواکش، دروکش، ریگه‌با. [باکیش، بابویر (نه‌گهر

بو‌دروکه‌ل بیت ده‌لین: «دروکه‌ل‌کیش»، ده‌تا پیستی ده‌لین:

«باکش».]

ف: بادکش، دودکش، وادره، (اگر برای دود

باشد دودکش، اگرته بادکش گویند.)

ع: مَنفَذٌ، دَاخِيَّةٌ.

باکا

ك: باگیر، باخون. [باگر (شوینی) که له‌سه‌مور لایه‌که‌ره

«با» بیگریته‌ره.]]

ف: بادگاه، بادخن، بادخان، بادخون، بادغر،

بادغرَد، بادگیر، بادغَد، بادغَس، بادغن، بادرس،

ادغر. (محلّی که از هر طرف باد بیاید آن را

بگیرد.)

ع: مَهَبٌ، مَسْهَجٌ، مَهَبٌ الرِّیَاحِ.

باکزه

ك: (بایه‌که ده‌که‌ریسه نیوزان شه‌ماز و سه‌با - بای

روزه‌لات - ره.]]

ف: بادگزه. (باد بین شمال و صبا.)

ع: نَكْبَاءٌ.

باکیر ← باکا

باکیر

ك: [نارازیکه له‌نیرگه‌ده‌ا. (باگیری سهر نیرگه‌له.]]

ف: بادگیر. (بادگیر سهر قلبیان)

ع: ...

رینه ← قلیانای <۲>

بالان ← باآن

بالوره

ك: جوژه‌گورانی‌وتنیکی کوردیه.]]

ف: نوعی از خوانندگی کردی است.

بالون

ك: بالون. [فورانی گهره که پری ده‌کن له‌گازی سوک و

به‌ناسندا ده‌فریت.]

ف: بالون، بآن.

ع: مُنطاد.

رینه

بالووک

ك: گه‌نمه. [بایله، بالوکه]

ف: بالو، پالو، آژخ، ژخ، آرخ، زخ، زوخ، توتسه،

گندمه، گوگ، گوگه، زگیل، باشکل، وردان.

ع: تُولُول، سَالُول، سِلْعَة، وَدَم.

بالووک رهش

ك: نشانه، تووتسه، [خال، هه‌روه‌ها: زیاده گوشتی سدر

پتلوری چار.]

ف: توتنه، گنده، چَخَك.

ع: سِلْعَة، شامَة، وَدَم.

باله

ك: قاله، بانه، [بازه (دنگی کارزده).]

ف: بَعِیْع، (صدای بَزغاله)

ع: بَعِیْعَة، یُعار.

باله

ك: باله، دهسكیش چه‌رم، دهسكیش چه‌رمین، [له‌پکی

چه‌رمین که له رازدا له دست ده‌کرا.]

ف: بَهْلَسه، نکاب، دستکش شکاری، دستکش

چرمی.

ع: خِتَاع.

وینه

بال

[ك: نامرزی فرین له بالنده‌دا. (بالی پدله‌ور).]

ف: بال، کنگ، (بال مرغ)

ع: جِنَاح، کَنَف، سِقَط.

وینه

بال

ك: قول، [نهو به‌شده جلویه‌رگ که ده‌که‌رینه سدر جومگه‌ی

دست.]

ف: آستیم، آستین، آستی، اوستیم.

ع: کُم، قُتان.

وینه—جیسقه (۲)

بال

ك: دهس، [له سهرپه‌نجه‌ره تا شان.]

ف: دست، کنگ، کبک، گشاک، بسال. (از

سرانگشتان تا دوش)

ع: یَد، جَارِحَة.

وینه

بال

ك: قول، باهو، بازور. [له نه‌نیشکه‌ره تا شان.]

ف: بازو، گشاک، رش، باهو.

ع: عَضُد، ضَبِیع.

وینه—بیان (۲)

بال

[ك: هیتده‌ی دریژی دست له سهرپه‌نجه‌ره تا لوت.]

ف: بازو، (مقدار کشش دست از سر انگشتان تا

بینی)

ع: باع.

وینه

بال

ك: نه‌ه‌نگ، [جزو ماسیه‌کی گه‌ره‌یه.]

ف: بال، نَهَنگ، (نوعی ماهی بزرگ است.)

ع: بال، تِمَسَاح، تِمَسَاح البَحْر.

وینه

بال

ك: بَدْرَن، قَهه، به‌شهن، [قام، قامه‌ت]

ف: بالا، قَد.

ع: قَامَة، قَد.

وینه

بال

ك: بان، سهر، ژورر. [لای سهرور (وهك: بالاخانه).]

ف: بالا، فراز، زَیْر. (بالاخانه)

ع: فَوْق، عُلُو.

وینه

بال

ك: چه‌رور، فره‌تر، [زیاتر]

ف: بییش‌تر.

ع: اَزِید.

بالا پووش

[ك: جلویه‌رگی سهرتا‌پادا‌گر. وهك: پالتو، عه‌با...]

ف: بالا‌پوش، پالتو.

ع: بُرُكْس، رِداء.

ویندی هه‌یه.

بالار

ك: تەزە، حەمان: [كاربەتە (كە دەری داری دارەرای دە كەربەتە

سەر].

ف: بالار، بالال، بالانگار، باشت، تەزە، فەرسەب،

شاه‌تیر، داریام.

ع: جِيسِر. (الذي يقع عليه الروافد.)

وینە ← حەمان < ۲ >

بالاشمە

[ك: داری هەردەروای مێلی تاقە كە دارگەلی سەر تاقە‌ی

بە سەردا رایەڵ دە‌كەن.]

ف: بالاشمە. (چۆب دو طرف مېیل طاقچه كە

چۆب‌های سر طاق روی آن می‌اندازند.)

ع:

وینە < ۲ >

بالا کردن

ك: هەڵچۆرن، گەشە كەرن، [گەورە بوون]

ف: بۆندە شەدن، بابێدن، قە كەشێدن، دراز شەدن.

ع: نُمُو، نُشُوء، نَشَأ، سُمُو، رُخُو، رُكُو، اِنْتِمَاء.

بالان

ك: تەلە، داو، [سامرازی راو. (بەز نمونده: گورگی بالان

دید.)]

ف: بالان، دام. (گورگ بالان دیده.)

ع: فَنَخ.

بال فشوو کردن

ك: بالەشۆزی، پەلەپەسکی، [بالن شوژ كەرنەری بالندە.]

ف: بێدواز كەرن، بال سەست كەرن.

ع: تَضْوُوع، تَطْفِيف، تَغْرِير، خَفْض الجناح، اِرْخَاء

الجناح.

وینە

بالق

ك: پێنگە‌یگ. شەبەتانی‌بەرگ، ژنكام، شووكام، لڤكام.

[پێنگە‌یشتور، بالغ]

ف: نەسێدە، شەینانی شەدە، گوشتاسەب شەدە،

ژن‌كام، شوهركام، جفت‌كام.

ع: بَالِغ، مَكْلَف، مَحْتَلِم.

بال هەكەز

[ك: بالی مێش.]

ف: پیر مگس، بال مگس.

ع: جَنَاحُ الذُّبَاب.

بالنگ

[ك: كەبات (جۆزە «ترنج» نیکه.)]

ف: بالنگ، بادرننگ، ترنگان. (نوعی از ترنج

است.)

ع: كَبَاب، اَثْرُج، بادرنج.

وینە

بالنگو

ك: بادەرنگ، باروونە. [تۆزی گیایەكە] بۆ دەرمان بە‌كار

دە‌هێنرێت.]

ف: بالنگو. (تخم نباتی است.)

ع: بَدْرُ الأُتْرَجِيَّة. (البقلة الأترجیة)

بالسنه

ك: پەلەوەر، مەل. [بالدار]

ف: بێرنەدە، مَرغ.

ع: طَيْر.

بالونه

ك: فێركە، [نەیارە]

ف: هوانۆرد، آسمان‌پیمما.

ع: طَيَّارَةٌ.

بالوون

[ك: بالرون]

ف: بالون.

ع: مُنْطَاد. (اِنطاد = صَعَد)

وینە ← بالوون

باله

ك: دوسكيش چهرمين. [باله]

ف: نهله، نكاب، دستكش چرمى.

ع: خِتاغ.

ويته - باله

باله ته پي

ك: باله ته په (بال ليكداني په لهره له زويدا.)

ف: بال به هم زدن. (بال به هم زدن مرغ در

زمين)

ع: مَلُح، ايکاب، ثرنيق، حَفَقان.

باله ته پي

ك: باله ته په، بالگرتمره (بال ليكداني په لهره له

هدراد.)

ف: بال تپش، بال طبش. (بال به هم زدن مرغ

در هوا)

ع: نَفِيف، نَدَقَف، رَقْرَقَة، حَفَقان.

باله ته پي

ك: باله ته په (بال ليكداني مه لي بالكرار.)

ف: بال زدن. (بال زدن مرغ پرکنده.)

ع: حَدَم.

باله خانه

ك: سدرخان. [زور له نهومي درومي خانوردا.]

ف: بربار، بَروار، بَرواره، بَرواره، وَروار، وَرواره،

فَرواره، جوسه، بالاخانه، پکوک، پکول.

ع: عُرْفَة، عَلِيَّة، حُجْرَة.

باله خانه ي تاوساني

ك: باله خانه. [زور له نهومي درومي خانوردا.]

ف: فَروار، فَروار، فَروال، فَربال، فَرباله، فَروانسه،

بادگير، فَرواله.

ع: عُرْفَة.

باله شورى - په له پسكى

باله وان

ك: چهرخ. [شاهين]

ف: چرخ، شاهين.

ع: سَقْر، سَقْر، رُمُج، قَطام، شاهين، قَطامي،

قَطامي.

ويته ي هويه.

باله وان

ك: شه پيوري گهره که له سر شان هه لیده گرن.)

ف: بالبان. (شبيور بزرگ که روی دوش حمل

می کنند.)

ع: بُوَق.

باله و گرين

ك: گرین، پرواز کردن. [هه لمرين]

ف: پريدن، پرواز کردن.

ع: طَيْر، طَيْران، طَيْرورة.

بالين

ك: پشکول، پشتيوان. [کومه کی ديوار و کوله که پزده]

ف: بالين، پشتيوان ...

ع: دِهامة، ظهير.

ويته - پشتيوان

بالين

ك: سهرنگيا. [سهرين، باليف]

ف: بالين، بالش، بالشت.

ع: مَنكَا، مِخْدَة، مِصْدَعَة، مِنبْدَة، مُرتَفِق، وِسَادَة،

زُرَيي، نَمْرَقَة.

ويته

باليوژ

ك: نيلچي. [بالوژ، سه فير]

ف: باليوس، ايلچي، فرستاده، نماينده. (وژير

مختار)

ع: سَفِير.

بام

ك: ناله، چه رده، رننگ، (ره شبام، ره ستاله) [نامال،

مه بلمه

ف: فام، پام، چرده، چرتنه، چرزه، رنگ، (سیه

فام، سیه چرده)

ع: ضارِبٌ، نُونٌ، (ضارِبٌ بِالسُّودِ، أَسْوَدُ اللَّوْنِ)

بامبو

[ك: جوره قامیشیکه که له ههیزه‌ران ده‌چیت.]

ف: بامبو، بانبو، نی هندی، (نیی است شبیه به

خیزران.)

ع: يَمْبُو، الْقَصَبُ الْهِنْدِيُّ.

بامبوول

ك: حرقه، كه لهك، [فیل]

ف: بامبول، نیرنگ، تَنَبُلٌ، تَبْنَدٌ، فَرْتَدٌ، تَرَكْتَدٌ،

داغو، داغول، هرنوت، خاتوله...

ع: حَيْئُهُ، مَكْرٌ، سِحْرٌ، شَعْبَةٌ، تَبْرَاجٌ.

بامجان

ك: بایمان، [باینجانه‌ره‌شه]

ف: بادنجان، بادنگان، باتنگان، کهنم، کهنبرک.

ع: حَدَقٌ، أُنْبٌ، مَعْدٌ، يَادَنْجَانٌ.

وینه

بامجان هره‌نکی

ك: تومانه، [تومانه، توماتیز]

ف: تومات، توماتیز، بادنجان فرنگی.

ع: بَدْدُورَةٌ.

وینه

بامهن

[ك: سورکه‌له‌ناری «بدهمن»، ناره بۆ پیاران.]

ف: مخفف «بهمن» است، اسم مرد است.

بامیه

[ك: بامی]

ف: بامیه.

ع: بامیا.

وینه

بان

ك: كه ئك، [سهربانی خانور.]

ف: بام، بان، پشت بام.

ع: سَطْحٌ، سَقْفٌ.

بان

ك: سهر، ژورر، [لای سهرره.]

ف: رو، روی، بَر، اَبْر، بالا، فزان، زَبْر، زَوْر.

ع: قَوْقٌ، عُلُوٌّ، عَلٌ.

بان بانه‌گا

ك: زَبْر نازك، [خوار نازك]

ف: زبر ناف، بالای بانه.

ع: هُلْبَةٌ.

بانجینه

ك: مه‌یتاری، [بایزه (سهربانی بهره‌م ژورر، چ ژیره‌که‌ی

مال بیت یا خالی بیت.)]

ف: پشت بام، مه‌تابی، پکوک، تابوک، (پشت

بام جلو اتاق، خواه زبرش خانه باشد، یا

خالس.)

ع: سَطْحٌ، كَشْكٌ، مَخَارِجَةٌ.

وینه—سه‌کۆ، ...

بان دیوار

[ك: سهر دیوار]

ف: سر لاد، بِلَكَنٌ، بِلَكْسٌ، نالکس، سر دیوار.

ع: سَطْحُ الْجِدَارِ.

بان سهر

ك: كه‌فاك، تهرقه‌ته، [ته‌پلی سهر]

ف: تارك، چكاد، چكاده، چكاه، كاجسك، هبک،

فَزَاكٌ، تارك سَر، كله‌ی سَر، (فَرَقٌ سَر)

ع: رَعَامَةٌ، فَرَقٌ، قُمَةٌ، قُمَةُ الرَّأْسِ.

بان شان

ك: قه‌لادوشان، [قه‌لادوشکان: نیوانی هردور شان.]

ف: سردوش، دوش، شانه، هوبه، هوبَر، سفت.

ع: كَتَف، عَاتِق، مَنَكِب، غَارِب، كَاهِل.

بانگ

ك: هه‌لاله، هه‌راله، چه‌ره، [جبار، بانگه‌واز (بو نمونه):

بانگه‌راز بو نويز يا بو مانگ گران.]

ف: بانگ، گلبانگ، آگاهانيدن. (برای نماز يا خسوف مثلاً.)

ع: اَذَان، اِيْذَان، اِعْلَام، نَعْب، نَعَاب، نَعِيْب، نَعَق، نَعَاق، نَعِيْق.

بانگ

ك: دهنگ، چه‌ره، چه‌رين. (مه‌ره‌ميان بانگ كرد.) [غاز، فار] ف: صدا.

ع: دُعُوَّة، دُعَاء، اِحْضَار.

بانگ

ك: فار، قورله، چه‌ره، سه‌دا. [قيمه، هه‌را]

ف: بانگ، آواز، صدا، غريو، نه‌ار، نه‌از، نه‌ساز، گلبانگ، گلبام، فرياد، پزواك، غزه.

ع: نِدَاء، صِيَاح، صَوْت.

بانگ

ك: سه‌رگ، بانگين، سه‌رگين. [سه‌رور، ژورور]

ف: بالايي، زبزين.

ع: اَلْعَلَى.

بانگ دان

ك: هه‌راله كردن. [جابه‌دان، بانگه‌واز كردن]

ف: بانگ زدن، گلبانگ زدن.

ع: اِيْذَان، تَأْذِيْن.

بانگ كردن

ك: چه‌رين، دهنگ كردن. [غاز كردن]

ف: صدا كردن، بانگ كردن، خواستن.

ع: دُعَاء، دُعُوَّة، اِحْضَار.

بانگ كردن

ك: فار كردن، قولان. [قيمه‌قيمه، هه‌را كردن]

ف: بانگ كردن، صدا كردن، دادزدن، فرياد زدن،

فرياد كردن، ده‌ار زدن، ...

ع: نِدَاء، صِيَاح.

بانگين

ك: بانگليتر. [باگردين]

ف: بام‌گلان، بام‌گردان، بام‌غلتنان، غلتنبان،

غلتنبان، غرتبان.

ع: مَلَأَسَةٌ، مَحْدَلَةٌ، مِسْطَح.

ويته

بانگ مه‌ل

ك: دهنگ مه‌ل. [خويندني بالنده]

ف: سه‌بير، آواز مرغ.

ع: صَفِيْر.

بانگه‌واز

ك: جابه‌راله، هه‌لاله. [راگه‌ياندن به دهنگي به‌رز].

ف: جابه‌راله، صدا زدن.

ع: نِدَاء، مُنَادَاةٌ، اَذَان، اِيْذَان، اِعْلَام، صُرَاخ.

بانگ هه‌ل‌دان

ك: شيون كردن. [گريان به دهنگي به‌رز].

ف: فرياد برآوردن، فرياد كردن، فغان كردن،

شيون كردن، گريستن، زاريدن، زنجيدن.

ع: نِيَاح، غَوِيْل، نَحِيْب، صِيَاح، صُرَاخ، جَزَع، نَوَاح.

بانگين

ك: سه‌رگين، سه‌رگ، بانگ. [ژورور، سه‌رور]

ف: زبزين، بالايي.

ع: اَلْعَلَى.

بانما

[ك: بايتر]

ف: بادئما.

ع: مِيْرَاةُ اَلْهَوَاء.

ويته

بان‌مال

ك: بان، كدلك. [سدربانی خاتون].

ف: بام، بان، بالا پشت بام، پشت بام.

ع: سَطْح، فوق السطح.

بانفمان

ك: به فرمان. [نهری به فر ده مالتیت].

ف: بامروب، برفروب.

ع: كَسَاح.

بانوو

ك: خانم، خاتون. [خات، یایه]

ف: خانم، خاتون، بانو، ایبشی، بی بی، بیگم، بیگم.

ع: سِنَّة، سِنِيْدَة، خاتون.

بانمگا

ك: شهرمگا. [بدر گه ده]

ف: بانه، شرمگاه، بترجا.

ع: عاتة، زهار، عورة، ركب، خشنلة.

بانه ناو

ك: سواخ. [سواخ: تور تیهه لسون].

ف: آرزو، بام آندود.

ع: سَج، سیاع، شید، نَطْخ.

بانهوسان

ك: بان نورسان. [خدرتن له سدر باندا].

ف: بام خوابیدن.

ع: ...

بان یهك

ك: سدر یهك. كه لهك، كه له كه. [له سدر یه كتر. هه لچنراو]

ف: روی هم، سرهم، بالای هم، آنبوده، پُئَده.

ع: جمعا، رتید، نُضید.

بان یهك نیان

ك: سدر یهك نیان، كه له كه كردن. [خستنه سدر یهك،

هه لچنین]

ف: روی هم گذاشتن، بالای هم نهادن،

سرهم چیدن، آنبودن، پُئَدن.

ع: رُئد، نُضد، دُكن.

باو

ك: شپوه، یاسا، ردهشت، سزارار، شایسد. [داب. شایان]

ف: بساب، یاسا، زوش، ششیوه، طُرن، کبیش.

شایسته، درخور.

ع: رَسَم، عاتة، داب، معمول، رَوِيَّة، رَوِيَّة. لابق،

حَرِي، مَلَكَة.

باوا

ك: باپیر. [باردگه ره (بارکی بارک، بارکی دایک).]

ف: باپا، نیا، پندر بزرگ، (پندر پدر، پندر مادر)

ع: جَد.

باواگهوره

ك: باپیره گه ره، باوگه ره. [بارکی باپیر].]

ف: پندر نیا، فَر نیا، بابا بزرگ. (پندر جَد، فَر جَد)

ع: اَعلى جَد، اَلجَد الاعلى.

باوان

[ك: باورباپیران (خرمی مرؤشه له بارکیه ره).]

ف: بابان، نیاگان. (خویشان پدری)

ع: آباء، اجداد، اقارب، عَصَبَات.

باواشی

[ك: جیازی بروك (شور كه لریه لهی له مسائی باركهره

له گهل بوركد اده بئیرن بو مالی زارا).]

ف: وَر دك، وَر دوک. (اسبابی كه از خانه ی پدر

همراه عروس به خانه ی داماد می فرستند).

ع: جِهاری، سَعَف، جِهان، بائنة.

باو دیان

ك: خورهن. [شیاری ددانی پیرگه ل، خواره مدنی نهرم].

ف: بساب دندان، شایسته ی دندان، خَوَرَسد،

درخور دندان.

ع: بابُ الاسنان، لِيْن.

باور

ك: بائق، [براء، متمانه]

ف: باور، آور، گرویش، گرویدن، گرایش.

ع: وثوق، یقین، ایمان، اعتقاد، اعتماد، تصدیق.

باور

ك: ناوبرو، [رژر]

ف: آبرو، ورسنگ.

ع: اعتبار، احترام، مرّه، شرف، حرمة.

باوش

ك: هیندی بارهشیتك دار یا گیا یا...

ف: بَغْل، (هیزم، یا گیاه و امثال آن).

ع: باع، حُرْمَة.

باوش

ك: بارهش، نامیزر

ف: آغوش، آگوش، آگش، کنار، هویر، بر، کُلك،

كُلك، بَغْل.

ع: حَضَن، حجر، كَنَف.

باوش گران

ك: له نامیزر گرتن، گرتنه بارهش

ف: آغوشیدن، آگوشیدن، بَغْل گرفتن.

ع: حَضَن، اِحْتِضَان.

باولك

ك: باب، بائس

ف: بابُك، باب، بابا، پدر، پیر، فَر، پد.

ع: أب، وَاِلِد، بَابِا.

باوکی

ك: بارکیتی، له بارکوره

ف: پدری، بابایی...

ع: اَبُوَة، وَاِلِدِيَة، اَبِي.

باوگه ره

ك: بارا گه ره، [بابیره گه ره]

ف: پدرنیا، فَر نیان.

ع: اَعْلَى جَدِّ.

باوگه ره بازی

ك: درزین دان، [جورین دان (به به کتر.)]

ف: دشنام دادن. (به همدیگر)

ع: تَسَابَ، تَشَاتَم، تَلَاقَس، تَنَاوُر، تَشَارُق، تَهَارُط،

تَلَاقَب.

باوه بیاره

ك: شوری دایك، [زرباب]

ف: بَخَنو، پِداندَر، پِداندَر، ناپدری. (شوهر

مادر)

ع: رَاب، زَوْجِ اَلْأُم.

باوه ت

ك: بابَه ت، به رهنی، [یاره، له مهر، سه باره ت]

ف: باب، بابَت، باره.

ع: باب، بابَة، مَوْضُوع.

باوه خون

ك: [چورتیره ی بوبك بو مالی بارکی.]

ف: باباخوان. (دعوت عروس به خانه ی بابا.)

باوه ر

ك: باهر، [به رازی یا خنه کی نیوان درو پارچه زهری که له

به کتریان جیاده کاته ره.]

ف: پُلُون، پُلوان، باهو. (بلندی یا گودی بین دو

تکه زمین که آن ها را از هم منفصل می کند.)

ع: غَضُد، طَرِيق، فَاصِلَة، ذَف. تَلَم.

وینه

باوه ر!

ك: بیتره، بیترانه! (باره ره یاده!) «باره ره یسادت!» [بهیتسه!]

(وشه یه کی هه ررامیه.)

ف: بیاز، بیاورا، باورا (اورامی است.)

ع: هَاتِ

باوه زن

ك: زَن بَارِك، [زرداپك]

ف: ماريره، ماراندر، مائندر، ماداندر، مادراندر،

ناماندر، زن بایا. (زن پدر)

ع: رايه، زوجه الأب.

باوه شين ← باروشه (رشته يه کی کرماجيه.) [کرماجی است.]

باوه توره ت

ك: سمه خرتيه. [بارعه مره]

ف: نيم تنه.

ع: زُنبل، حَنَدَل.

وينه

باويشك

[ك: بارشك: دم كرده ره له كاتي خودماندا.]

ف: خميازه، خاميازه، خاميان، باشك، پاشك،

باسك، پاسك، بياستو، فاز، آسا، آسا، كن هزه،

نهان نره، آهنبيايه.

ع: ثاب، ثوباء.

باويشك دان

[ك: بارشك دان]

ف: فازيدن، باشك زدن، خميازه كشيدن....

ع: ثاب، ثئاب.

باهان

[ك: باه لكردن]

ف: باد وزيدن، باد آمدن.

ع: هُبوب الرِّيح.

باهو

ك: بازور. [قول]

ف: بازو، باهو، زش، آلسی.

ع: عَضُد، ضَبَع.

وينه ← بازوو < ۲ >

باهو

ك: لاشيبان، بازوو. [دور داره دريژه كسي چوار چيتره]

دەرگا. [

ف: بازو، باهو، آلسی، كلتان. (دو چوب بازوی

تر)

ع: عَضُد، عَضَادَة.

وينه هديه.

باهو

[ك: قديپالی چيا.]

ف: باهو، بازو. (بازوی كوه)

ع: عَضُد، عَضِد الجَبَل.

وينه ← باوير < ۶ >

باهو

ك: باوير. [بدرزایی چوار دهوری باخچه.]

ف: باهو، پُلوان، پُلون. (بلندی اطراف باغچه)

ع: عَضُد.

وينه ← باوير < ۲ >

باهو

ك: شاهين. [شاهين (میلهی ترازو).]

ف: بازو، شاهين، ميله. (میلهی ترازو.)

ع: مَنجَم، عَمود، شاهين.

وينه ← ترازوو < ۲ >

باهوش

ك: هوشيار، دريا. [زيت، زيرهك]

ف: باهوش، هوشمند، هوشسيار، هوشسيار،

هوشچوار.

ع: لُكِي، قَطِن، ذُهين، فُهيم، لَوْرَعِي، أَلْمَعِي، قَرَّاس.

باهير

ك: چول، بوره. بوردلا، به ياز. [باير. نه كيتلدار]

ف: چول، بوره. ناكشته.

ع: بائر، بُوَر، مَوَات.

باهير

ك: سهراسيمه. (به حدت و باير) [سهرگردان]

ف: آسيمه، سراسيمه، سرگشته.

ع: باحر، مُتَحَيِّر، مَبهوت، حَيْران.

بايجان ← بامجان

بايده

ك: بایه، [كاسه‌ی مسی].

ف: بادیه، (كاسه‌ی مسی)

ع: باطیة.

وینه-بادیه

بای دهبور

ك: بای خورنشین، [بای روژنارا، یا بای باشوری روژنارا

که له کوتابی روژدا هدنده کات، به پیچهرانه‌ی بای

سه‌باره.]

ف: باد فُروردین، باد فُرودین، باد نَبور، (باد

مَغرب، یا باد بین مَغرب و جنوب که در آخر

روز می‌وزد. ضد «باد صبا»)

ع: دَبور، ریح الدَبور.

بایو-بایو [بایو (چول)]

بای زه‌مه‌ن

ك: بای سه‌خت، [گهرده‌لورل]

ف: دیو باد، تَنَد باد.

ع: عاصیف.

بایض

ك: گهره‌ك، (بایسه)، [پیتویست]

ف: دربا، دربای، دربایست، بایست، بایسته،

وایی، خَنور، سَنگول، (سَنگول دارم).

ع: لازم، لایب، واجب، لایب‌مه. (لازم لی)

بایض

ك: نه‌سه‌ل، سه‌بارت، شهرن، [هن]

ف: شَوه، شَوتند، آنگیزه، لاد، کَیو، کَیود، رون،

چبیزه‌بوذ.

ع: باعِش، سَبَب، عِلَّة، دَاعِی، مُوجِب، جَهَّة، جَهَّة،

جَهَّة، وَجِه، وَجِه، وَجِهَة، وَجِهَة.

بای سه‌با

ك: بای سه‌را، بای خوره‌ه‌لات، سه‌با، [بایه‌که که له

روژه‌لاته‌ره یا له باکوروی روژه‌لاته‌ره بهره‌و شاری سه‌با

هه‌لده‌کات، به پیچهرانه‌ی بای دهبورده.]

ف: باد برین، باد صبا، (باد مشرق، یا باد بین

مشرق و شمال که به جانب شهر سبا می‌رود.

ضد «باد دبور».

ع: ایر، هیر، صَبَا، ریح الصَّبَا.

بای سه‌خت

ك: بای زه‌مه‌ن، [گهرده‌لورل]

ف: دیوباد، تَنَد‌باد.

ع: عاصیف، ریح عاصیف

بای سه‌وا-بای سه‌با

بای سه‌هال

ك: شه‌مال [بایه‌که له باشورده سه‌رهو باکور

هه‌لده‌کات، به پیچهرانه‌ی بای زه‌لاته‌ره.]

ف: باد شمال، (بادی است از جنوب به شمال

می‌وزد. ضد «زه‌لان» است.)

ع: مَسِیع، اَزِیب، حَذَوَاء، نُعَامِی، سَلَامِی، جَنُوب،

ریح الجَنُوب

باییح

ك: بفرۆش، [فرۆشیار]

ف: فروشنده، فروختار، فرُختار.

ع: بائع، شاری.

بای فه‌ره‌نگ

ك: جوتش، [ناگه: زیبکه‌ی ده‌مرچار.]

ف: باد فرنگ

ع: جَمْرَة

باییق

ك: باور، پایداری، [بایدخ، متمانه، راره‌ستاری]

ف: باور، نیوساد، پایداری، پابندگی.

ع: اعْتِمَاد، وُثُوق، اِعْتِبَار، اِطْمِینَان، بَقَاء، دَوَام.

بایله

[ك: پارچه‌ی‌کی زۆر ته‌نکه‌که که به زۆری «بسا»

دهیدرتیتت.]

ف: پارچه‌ای است بسیار نازکی که غالباً باد آن را پاره می‌کند.

بایه قوش

ک: بور-بورم، کونه‌بور]

ف: بو، جغد، کوف، کوکو، کوکه، کوکن، کوکنک، اوکو، آکو، پُش، پُشک.

ع: بوف: بوم، صدی.

وینه

بایی

ک: بهما، ندرجس. (چهن بایی؟) [نرخ]

ف: بها، آرزش. (چند بها؟)

ع: قیمة، ثمن، سیر.

باییه

ک: بادیه، [کاسه‌ی مسی.]

ف: بادیه، کاسه‌ی مسین.

ع: **باطیة**.

باییشه‌وا

ک: که‌له‌باد، خوپه‌سن. [له‌خوبایی]

ف: کله‌باد، بادبروت، خودبین، خودبسنند.

ع: مَقْرور، مُتَكَبِّر، غَطْرِيس، عَتِي.

بیگره!

ک: بگزیره، [تپه‌ره، بپوره!]

ف: بگذرا، بیامرزا، بیخشای!

ع: اُعْبِرْ! اِنْتَهَبْ! مُرْ! اِصْفَحْ! اَعْفُوا! اَعْفِرْ!

[اَعْفَا!]

بیبا!

ک: بروا، رددوبه! [سه‌برکه، ناگدار به!]

ف: بیبا، بیجای، بیباید!

ع: اُنْظُرْ! ثَأْمَلْ! رَاقِبْ!

بیتا

ک: خودای دسکرد.]

ف: بُت، فُح، ژون، ایبک، نگار.

ع: صَنَم، وَتَن، حِبْت، بَد، طَاغُوت، ژون، زور.

بته‌زاس

[ک: بته‌رست: نه‌ر که‌سه‌ی خوی دسکرد دپه‌رستیت.]

ف: بُت پَرَسْت، شَمَن، بَرَهْمَن، ژونسی، ایبکی.

فُح پَرَسْت.

ع: وَتَنِي، عِبْدَةُ الطَّاغُوت.

بته‌خانه

[ک: جینگدی بتان.]

ف: بُت‌خانه، بُتکده، فُغستان.

ع: بَيْت الصَّنَم.

بتر

[ک: له‌زاروه‌گلی ودره‌تبارانه.]

ف: بتر. (از مصطلحات اهل گنج‌فیه است.)

بِتْرُوئَه (ده یا صورت)

ع: بَطْر، بَطْل.

بتری

ک: شیشه. (شیشه و پیاله) [بوتل، بوتری]

ف: بَطْرِي، شیشه، مینا.

ع: قَبِيئَةُ، قَارُورَةُ، نَاجُود.

وینه

بتون

ک: گشت، یه‌کهر. [هم‌مرو، تیکرا]

ف: هَمَه، هَمَغِي، هَمْگَان، هَمَاد، هَمَادِي، رُت.

أَزْمَل، أَزْدَم، شُگَالَه.

ع: كُلُّ، عُمُوم، عَمَم، عَمِيم، عَام، جَمِيع، أَسْر، أْبْتَع:

أَزْمَل، كَلَّا، طَرَا، عُمُومًا، جُمْلَةً، قَاطِبَةً، كَلِيَّةً، رُمَّةً،

كَافَةً، جَمِيعًا، تَمَامًا، بِالْكَلِّ، بِالْجُمْلَةِ، بِالتَّمَام.

بته

ک: ستک، بنچک، ده‌ون، ته‌پله، ته‌پکه، سه‌زگ، [بنجه‌گیا،

دوره‌ن (روهک یا دره‌خت).]

ف: بُتَه، بوته. (رُستنی یا درخت).

ع: بُبْتُ، أَصْلَةٌ.

بتهو

ك: گت، پر، قورس. [بتهو، نارپر]

ف: سفت، زفت، پُر، یك پارچه.

ع: مُصْنَمَت، مُصَمَد، صَمَد، أَصَم.

بتهو

ك: تات، بهسیاگ. [بهسراز: كچيك كه گوشت بهری

منالای گرتیت.]

ف: سفت، بَسْتَه.

ع: رُتْقَاء.

بچهپر

ك: بچهپر، پرتكه پرتكه، برکه برکه. [بهش بهش، به چند

جار]

ف: پاره پاره، تیکه تیکه، بُرُبر. پراکنده، از هم

گسیخته.

ع: قَطْعًا، مُتَقَطِعًا، مُتَقَطِعًا، دَفْعَات، دَفْعَةٌ دَفْعَةٌ،

مُتَقَرِّقًا، مُتَحَرِّزًا، مُتَفَرِّضًا.

بچریان

ك: بچریان، بریان، پرچیان. [پسان، چران]

ف: گسیختن، گسیخته شدن.

ع: تَقَطُّع، اِنْقِطَاع، تَحَرُّزٌ، تَفَرُّضٌ، تَفَرُّقٌ.

بخوور

ك: فانگ. دروکل. [هسر شتیک که سورتاندنی بوئی

خوشی لی بکه و پته ره.]

ف: بُوخور. (هر ماده ای که سوزاندن آن تولید

بوخوشی کند.)

ع: بَخُور.

بخوور دان

ك: فانگ دان، دروکل دان. [دروکل پیا کردن، به دروکل

درد کردن.]

ف: بخور دادن.

ع: تَبْخِير، تَدْخِين.

بخوور مریه

ك: چنگ مریه. [جزه گیاه که که گولیکی جوانی

مه یه.]

ف: بخور مَرِيْم، پنجه ی مَرِيْم، آذربویه.

ع: بَخُورُ مَرِيْم، عَرَطْنِيَّتَا.

رینه. [چنگ مریه

بده]

[ك: بده خسه! (فرماند.)]

ف: بده! (امر است.)

ع: هَاتَا، أَعْطَا!

بدهو

ك: فُرْجَاخ، پردر. [چالاک، لهش سورك]

ف: بدو، چست، چالاک، تَدَدُو، بادپا، بادپیما.

ع: خَفِيفٌ، سَعُورٌ، سَرِيعُ الْعَدُو.

بدی

ك: بهخشش، دهسه نه. [دهنده یی]

ف: بده، دهش، بهخشش.

ع: بَدَلٌ، كَرَمٌ، عَطَاءٌ.

بدیوسان

ك: دادبست، دادبسته، داربست، سهردا. [مامه له]

ف: دادوستد، خرید و فروش، ستودا، بده و بستان.

ع: مُعَاوَلَةٌ، مُعَاوَضَةٌ، مُبَادَلَةٌ.

بری

ك: کوت، تیکه، برکه، پارچه. [لهت، بهش]

ف: بُر، پاره، لخت، بُرْخ، بُرْخه، كَم، پازتاری.

ع: بَعْضٌ، جُزْءٌ، جُزْئِي، قِطْعَةٌ، حَزْرَةٌ، شَرْخَةٌ،

خُدْعَوِيَّةٌ، ضِلْعٌ، قَطِيعٌ، قِسْمٌ، فَرِيقَةٌ، عَطْبَةٌ، نَبَذٌ.

جمع، فِرْد.

بری

ك: تدی. (تدی کردن. بریه) [مهرج، به لین، برینه ره

(برینته‌وی نامه له.)

ف: بَر، (برینتن معامله)

ع: قَطَع.

پو

ك: ره‌سایی، (پو ناکا.) [گه‌یشتن، هه‌لکردن]

ف: رسایی، رسیدن.

ع: وُصُول، دوام.

پرا

ك: كاكه، [نیرینه‌ی هاریبارك یا هاردایك یا هاردایكوبارك.]

ف: بَرانز، دانز، داداش.

ع: آخ، صَبُو، صَنُو، شَقِیق.

پراووونه

[ك: په‌نجهدی پال په‌نجه‌توتوه.]

ف: برادر كالوج.

ع: بِنَصَن.

وینه - نه‌گوس >

پراده

ك: خاكه، ورده، ده‌مسوان، [خاكه‌ی كانزای پریه‌ن لی‌دارا.]

ف: رَتَدَش، سووتش، سَنَو، آواره، توپال.

ع: بُرَادَة، حُكَاكَة، سُهَالَة، فُسَالَة، سُهَالَة.

پراده‌ی ته‌آ

ك: خاكه‌زەر، زه‌پروه‌ق، ده‌مسوان ته‌آ، زه‌پسوان، [ورده‌ی

نالته‌رون]

ف: زَرَك، زرساوه، سُهَاله، سووتش زَر.

ع: اِكْلِيل، سُهَالَة، سُهَالَة.

پراده‌ی نوقره

ك: خاكه‌زیو، زیوسوان، ده‌مسوان نوقره، [ورده‌ی زیو]

ف: سیم‌ساوه، سووتش سیم.

ع: سُهَالَة، سُهَالَة.

پرازاك

[ك: پرازا: منالی پرا.]

ف: آخُذَر، بَرانزاده.

ع: وَكْدُ الْأَخ، (ابنُ الْأَخ، بِنْتُ الْأَخ)

پرازاوا

[ك: هاریکاری زاوا له كاتی بورك گواستنه‌ده‌دا.]

ف: شهابالا، شاه‌پالا، شَه‌پالا، شه‌پاله.

ع: أَخ الصُّبُور.

پرازن

[ك: زنی پرا.]

ف: بَرانزَرَن، زَن بَرانزَر.

ع: كَهَّه، زَوْجَة الْأَخ.

پراقه‌وره

ك: كاكه، [برای به‌ته‌مه‌ن.]

ف: دانزَنَد، دانزَنَد.

ع: الْأَخ الْأَكْبَر.

پراهازك

[ك: یه‌كینك له به‌ره‌كانی دارمازوره.]

ف: پُرْغَنَد، پُرْغَنَج.

ع: عَفْص، (أَخ المازُوج)

پرا‌ی‌باوکی

[ك: براباب: نیرینه‌ی هاوبارك.]

ف: بَرانزاندَر، بَرانزاندَر، پسرِ پدر.

ع: أَخ لِأَب، الْأَخ الْأَبِي.

پرا‌ی‌دایکی

[ك: نیرینه‌ی هاردایك.]

ف: بَرانزاندَر، برادراندر، پسرِ مادر.

ع: خَيف، صَنُو، صَنَوَان، أَخ لَأُم، الْأَخ الْأُمِّي.

پرا‌ی‌دایکی و باوکی

[ك: برای هاردایك و هاریبارك.]

ف: پالو، دانز.

ع: شَقِیق، أَخ شَقِیق، صَبُو.

پرا‌ی‌بایی

[ك: برابته‌ی]

ف: پَرانزَری.

ع: أُحْوَةٌ، صَنَاوَةٌ، مُعَايِنَةٌ.

برایی

ك: برایی، (دلی برایی نادا.) [به برایی، روادیتن]

ف: گسرایش، دل آوردن، یاری کردن، دل، وچسردادن دل.

ع: مَيْلٌ، رَهْبَةٌ، فَتْوَى الْقَلْبِ.

بریره

ك: مَرُوْدَةٌ، تَرَهْخْتَه، مَوْرَهْ، [بریراگی پشت.]

ع: مُهْرَه، زَوْرَه، مَازَه، مَازَن، تَرَحْتَه. (فقرات پُشت)

ع: فُقْرَةٌ، فُقْرَةٌ، فُقَارَةٌ. (فُقَار، فُقْرَات، فُقْرَات)

شَرْخُوب، قُرْدُود، قُرْدِيد، صَالِب، صَالِب، سَیْسَاء، خَرَز، خَرَزَاتِ الظَّهْرِ.

وینه ههیه.

برپیه ن

ك: سَوَان، مَوْرَه. [برپه ند]

ف: سوهان، سوهن، سان، ساوو.

ع: مِسْحَلٌ، مَبْرَدٌ، سَبْفَن.

برج

ك: مَال، بَدَش، [باز، مهزل، کهلوو: مهزلگی خور له ناسمان. (که لوری شیر، که لوری شه ک)]

ف: خانه، خان، بَخْش، خُهر، غُوشاد. (خانسه ی شیر، خُهر بَرَه = بُرج اسد، بُرج بَرَه)

ع: بُرْج، قِسْمَةٌ.

وینه

برجیس

[ك: ههساره ی موشته ری.]

ف: بُرجیس

ع: مُشْتَرِي

برد

ك: رَوین، [تیرا بَرِی (بو نمونه: تیرا بَرِی تهنگ.)]

ف: بُرد، گُله رَس. (بُرد تهنگ مثلاً.)

ع: مَسِيرٌ، مَذَلٌ.

برد

ك: بردسه، (برد و باخت) [قازانج له قوماردا یا سه رکه رتن له کاپه دا.]

ف: بُرد، بُردن. پیش رفت.

ع: غَنْبَةٌ، إِحْرَامٌ، تَحْرِيمٌ، رِيحٌ.

بردان

ك: بهر گله بردان [پیش نیرینه ره]

ف: بُردان.

ع: سَبَاقٌ، مُسَابَقَةٌ، مُبَارَاةٌ، مَنَاهِرَةٌ، مَنَاهِبَةٌ. ثَنِي، عَطْفٌ.

بردن

[ك: بَرْنٌ، بهرامبه ری «هینان»]

ف: بُردن.

ع: إِذْهَابٌ، إِمْشَاءٌ، إِمْضَاءٌ، إِجْرَاءٌ، إِمْرَاءٌ، (نَهَبٌ بِهِ، مَشَى بِهِ، مَضَى بِهِ، جَرَى بِهِ، مَرَّ بِهِ، جَرَّ، جَذَبٌ، أَخَذَ. سَوَقٌ، قَوْدٌ.

برده وه

[ك: گِیْراننده ره]

ف: پس بردن، باز بردن.

ع: إِعْآةٌ، اِرْجَاعٌ، اِئْآَةٌ.

برده وه

[ك: سه رکه رتن له کیهرکی یا له قوماردا. (بهرامبه ری «دانان».)]

ف: بُردن. (ضد باختن)

ع: إِحْرَامٌ، تَحْرِيمٌ، رِيحٌ، غَنْبَةٌ.

برده یار

ك: بار کیش. [خَوْرَاگر]

ف: بُرده یار، بارکش، جفاکش.

ع: مُتَحَمِّلٌ، سَلِيمٌ النَّفْسِ.

برژان

ك: ورژان. [برژانندن، بریان کردن (بو نمونه: برژانسدنی

گوشت.)]

ف: برشتن، برشته کردن. (برشتن گوشت مثلاً.)

ع: شَبِيّ، نَدَاء، صَلْبِي، اِنْصَاج، تَضْهِيب، حَس، حَسْحَسَة.

برزائن

ك: بردان [برزاندن (بو نمونه: برزاندنی گه نم.)]

ف: برشتن، بودادن، (برشتن گندم مثلاً.)

ع: تَحْمِيس، تَحْمِيس.

برزانهوه

ك: فرچانهوه، [خوین راگرتن به هوی درمانهوه. (بو نمونه: برزاندنهوه برین.)]

ف: برشتن، بُرِشْتِه كِرْدن، سوزاندن، (برشتن زخم مثلاً.)

ع: تَكْهَيْب، اِحْرَاق.

برزیاك

ك: رزیاك، [برزار، بریان، بودرار]

ف: برشته، فُروده، فُرود، شُگالیو.

ع: نَدِي، مَشْوِي، مَصْلَبِي، مُنْشَوِي، شَوِي، شَوَاء، شَوَاء، نَضِيج.

برزبان

ك: رزبان، [برشته برون]

ف: برشته شدن.

ع: اِتْتِدَاء، اِنْشَوَاء، اِشْتَوَاء، نَضِيج.

برزبانهوه

ك: فرچبانهوه، [سورتانهوه: گوسانهوهی خوین به هوی درمانهوه.]

ف: پخشیدن، برشته شدن، سوخته شدن.

ع: تَلْهَب، اِنْكِرَاش، اِحْتِرَاق.

برس

ك: برسینه تی، ورد، [برچینی، ناروای]

ف: گُرس، گورس، گُسن، گُشن، گُسنگی، گُشنگی، گُرسنگی.

ع: جُوع، سُعَار، قُوی، ضَرَم، سَغْب، طُوی، عَوَق، غَرَث، خَفَع.

برس به بیس چوون

ك: وردهستن. (وردهستگیه، برسی چورگه سه بهس) [دن نه بردن، ته و ابونی برستی.]

ف: گرسنگی بسته شدن، گشنگی بند آمدن.

ع: قَمَه، قَهَم.

برسی

ك: دل هالی. [ورگه تان، به رامیه ری «تیر».]

ف: گُسنه، گُشته، گُرسنه.

ع: جُوعان، سَغْبان، طَيَّان، غَرْشان، جَائِع، نَاع، هَائِي، مَقَل، هَقَم، وَبَد، خَوِي.

برسینه تی

ك: برس، ورد، [برچینی، ناروای]

ف: گُسنگی، گُشنگی، گُرسنگی، گُرس، گورس، گُسن، گُشن.

ع: مَجَاعَة، جُوع، سُعَار، قُوی، طُوی، عَوَق، سَغْب، ضَرَم، غَرَث، هَقَم.

برشت

ك: برین، [براندن (بو نمونه: برینی پارچه.)]

ف: بُرش، بُریدن، پاره کردن. (بُریدن لباس مثلاً.)

ع: قَطَع، تَفْصِيل.

برشت

ك: زَر، جورسوزه، گورسوزه، گوریزه، [دهسه لات، دهست رویشتن]

ف: بُرش، زور، نیرو، توانایی.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، حُكْم، سُلْطَة، طَوْل، بَاس، شَجَاعَة، جُرْئَة، نَفَاذِ الامر، عُرْضَة.

برشت

ك: فاش، برکه. [کورز]

ف: بُرَش، تیکه، پاره، لُخت.

ع: شَرْحَة، حَرْزَة، قَطْعَة، ضَلِيع، خُدْعُوْبَة.

برشت

ك: زَر، برین، [بیت، ریزو، گدشه]

ف: شَسَن، بُرَش، رویایی، بالندگی، فزایش،

افزودن، زور بُرَش.

ع: نُمُو، قُوَة نامیة، نَمَاء، نُزَل، نُزُل، نُزُول، نُزْل،

رُیُوع، رُكُو، رُكَاء، نُمِي، اِنْتِمَاء. قُوَة الْاِنْبَات.

برشتدار

ك: زوردار، گوربزه‌دار. [دهست‌ریزو، خاوه‌ن هیز]

ف: زوردار، یائرش، توانا، نیرومند، باگربزه، بُرَا.

ع: قَوِي، قَادِر، مُقْتَدِر، شَجِيع، جَسْرِيء، مُسَلِّط،

بَنِيَس، ذُو الطُّوْل، اُولَى الْبَاس، نَافِذُ الْاَمْرِ.

برشتدار

ك: زوردار، نه‌خت. [به‌بیت، به‌ریزو (دهك زوی برشتدار).]

ف: زوردار، پُر زور، بسائرش، رُویا، رُویَنده.

(زمین)

ع: مُنْبِت، مَنِسَعَة، قُصَارَة، مِثْبَات.

برشتدار

ك: زوردار، همراه. [به‌گدشه، به‌بیت (به‌هری زوی).]

ف: زورمند، زوهمند، پُر زور، یاز، یازره، بالیده،

شَسَن، بالنده. (زراعت)

ع: نَامِي، سَامِق، سَرِيع النُّمُو.

برفتن

ك: رَفْتِن، [رفیندر، ناپیندر]

ف: رُبا، رُباينده، کاپنده.

ع: مُخْطِيف، مُقْتَطِيف، مُزْدَلِيع، مُزْدَقِيف، مُسْتَلِيب،

مُخْتَلِس.

برفتن برفتن

ك: گورگوتار. [تالان و برز]

ف: بچاپ‌بچاپ، چاپیدن، قاپیدن، کپیدن،

رُبودن، اُسُو، اوسه.

ع: نُهَب، غَارَة.

برك

ك: كده‌نگ، كوتنج، [نیشانی پشت و نارشان]

ف: كسولنج، كسولانج، كوتنگ، باد كنجی، درد

پَهَلو.

ع: قُولنج

برك

ك: ژان، دلّه‌درده. [سك‌نیشه]

ف: كوتنج، كولانج، درد شكم، شكم درد.

ع: شَوْصَة، قُولنج، وَجَعُ الْبَطْن.

برك

ك: كوله‌برك، برکه. [پلاریك كه ده‌یگرنه درخت هه‌تا

میوه‌كه‌ی بو‌ریت.].

ف: چوب...، (چوب کوتاهی كه بر درخت

می‌اندازند تا ثمر آن بریزد.)

ع: مِحْدَقَة، مِزْرَاق.

برك دان - پهرت کردن

بر کردن

ك: گه‌بین، گه‌یشتن. [ره‌سین]

ف: رَسْمِیدن.

ع: وَصُول، اِنْتِهَاء، بُلُوغ.

بر کردن

ك: برین. [کهرت کردن (بو نمونه: به‌شیتك له میتگهل).]

ف: بُریدن، بُر کردن. (قسمتی از گله مثلاً.)

ع: قَطْع، تَجْرِیَة.

برکه

ك: برک، كوله‌برك. [پلاریك كه ده‌یگرنه درخت هه‌تا

۱- له‌واندیسه مه‌به‌ستی نووسه‌ری به‌ریز «زور برین»

میوه‌های بوهریت. [

ف: چوب کوناهمی که بر درخت اندازند تا ثمر آن بریزد.

ع: مَحْدَافَةٌ، مِزَاقٌ.

پرکه

ك: بر، پرشت، تیکه، بچر، کدرت، لَت [

ف: بُر، بُرَش، تیکه، لَخت، پاره.

ع: قِطْعَةٌ، حِزَّةٌ، شَرْحَةٌ، ضَلِيعٌ، خُدْعُوِيَّةٌ. بَعْضٌ، حِزٌّ، عَطِيَّةٌ. قِسْمٌ. نَبْذٌ. قَطِيعٌ.

پرکه پرکه

ك: برپ، برپره، تیکه تیکه، بچر بچر، واردهاره، پرتکه پرتکه.

[لَت لَت، که کم کم]

ف: بُرْبُرٌ، پاره پاره، تیکه تیکه، لَخت لَخت، کَم کَم.

ع: قِطْعًا، مُتَقَطِّعًا، مُتَفَصِّلًا، مُتَفَرِّقًا، اِبْعَاضًا، دَفْعَاتٍ، دَفْعَةٌ دَفْعَةٌ، اَفْسَاطًا، مُتَسَدِّجًا، قَلِيلاً قَلِيلاً، شَوِي شَوِي.

برمه

[ك: ناله‌ی تادار.]

ف: نالَش تَب دَار.

ع: تَصَلَّقُ.

برمه برمه

[ك: ناله و نرگه‌ی تادار.]

ف: (نالهِی تَب دَار)

ع: تَصَلَّقُ.

برنواخ

ك: کونالورت، لوروت، [گونه که پور، که پور]

ف: سوراخ بینی، بینی.

ع: مَنخَرٌ، مَنخَرٌ، مَنخُورٌ، مَلَمُولٌ، مَنشَقٌ، خَيْشُومٌ.

أَرْنَبِيَّةٌ، كِنْبِرَةٌ، أَنْفٌ.

برنج

[ك: دانه و تله‌یه کی سپی به ناربانگه.]

ف: برنج، گرنج، بُج.

ع: رُزٌّ، أُرْزٌ.

وننه

برنجکوت

[ك: دنگچی: که سی که چه لَتووك نه كوتیت.]

ف: برنج کوب.

ع: رَزَانٌ.

برنجکوت

ك: پادنگ، دنگ، [نامرزی چه لَتووك کوتان.]

ف: پادنگ، پادنگه، برنج کوب.

ع: مه‌راس.

وننه

برنجه

[ك: زرد (تیکه تیکه له مس و زینک.)]

ف: برنج، بُرَنز، پرنگ، (مخلوطی است از مس و

روی.)

ع: صَفْرٌ، شَبَهٌ، قَلْرٌ، قَلْرٌ، قَلْرٌ، قَلْرٌ، قَلْرٌ، نُحَاسٌ أَصْفَرٌ.

برنگه دان

ك: پهرت کردن، فریدان، [تورودان]

ف: پُسرَت کسردن، پُرتاب کسردن، دورآنداختن،

آنداختن.

ع: رَمِي، قَذَف.

برفشه

ك: تَبْرٌ، تَبْرٌ، به پرشت]

ف: تَبْرٌ، بُرَنده، بُر، سبیز.

ع: حَادٌ، قَاطِعٌ، بَاتِرٌ، بَاتِلٌ، بَاتِكٌ، جَادِمٌ، حَاسِمٌ،

صَارِمٌ، هَادِمٌ، هَذُومٌ، بَتَسُوكٌ، هِذٌ، هَسْدَاكٌ، هَسْدَاءٌ،

هَذَاذٌ، مُؤَسِّلٌ.

برنوتی

[ك: سعروتی]

ف: بینی دارو، داروی بینی.

ع: أَنْفِيَّةٌ، عَطُوسٌ، عَاطُوسٌ، سَعُوطٌ، نَشُوعٌ، نَشُوعٌ،

نَشْوِق.

برو!

ك: بچو! (هرمانه.) [

ف: برو! (صیغه امر است.)

ع: اِذْهَبْ، اِمْشْ، اِمْضْ، رُحْ، سِرْ، مُرْ،

برو!

ك: پروانه، توشاگه! (سه برکه، بتواره)

ف: بیبا، بیبای! نگاه کن!

ع: اَنْظُرْ، تَنْبَصُرْ، رَاْ

برو! ← **پلوه** (رشته یکی کرماجیه.) (کرماجی است.)

بروایی

ك: یاری، هارون، (دن) (دلی بروایی نداد، دلی نابری،

دلی یاری ناکا.) [رهوادیتن]

ف: گسرایش، آوزدن، یساری کسردن، وچسردادن.

(دلش وچسردن می دهد، دلش نمسی گرایسد، دلش

نمی آرد، دلش یاری نمی کند.)

ع: مَیْل، رَغْبَة، فَتْوَى الْقَلْب.

برو په یوه سی

[ك: برز جورت]

ف: پیوسته ابرو.

ع: آقرن.

برو قرانن ← **برو فرهدان**

برووسك

ك: پرووسك، پرووسك، [پزیسك، نارونگ]

ف: خدره، جرقه، سئینچر، آبیژ.

ع: شَرَاة، شَرَّة.

برووسكائین

ك: تیره کیشان، [ته زوی به ژان پیداهاتن، (سو هورسه:

تیره کیشانی برین.) هدرهها، بریقه دان]

ف: تیسرک زدن، کنشک کشیدن، درخشیدن،

سئینچر زدن. (زخم مثلاً.)

ع: تَوَجَّع، تَأَلَم، تَفَجَّع، بُرُوق، اِسْلِنِقَاع.

برووسكه

ك: تیره. [ته زوی به ژان]

ف: تیسرک، کنشک.

ع: وَجَع، أَلَم.

برووسكه

ك: چه خامه. [تریشقه]

ف: دَرُخَش، دَرُخَش، دَرُفَش، دَرُخَش، آدَرُخَش،

آدَرُخَش، آدَرُخَش، بَیِر، سَیْنَجِر، اَرْتَجَك.

ع: بَرَق، سَلْنَقَع، سِلْنِقَاع، صَاعِقَة.

برووسكیان

ك: تیره کیشان. چه خامه ره شائین، بروسكائین. [ته زوی

پیداهاتنی به ژان. هدرهها: تریشقه دان]

ف: کنشک زدن، تیسره کشیدن، درخشیدن،

دَرُخَشیدن، دَرُفَشیدن، آدَرُخَش زدن، سَیْنَجِر

زدن.

ع: تَوَجَّع، تَفَجَّع، تَأَلَم. بُرُوق، بَرِیق، بَرَقَان، لَمَعَان،

تَنَالُوق، اِسْلِنِقَاع.

برویش

ك: برویش. [ساره]

ف: بُلَعوز، بُرَعسول، پُرَعسول، بَروش، بَروشه،

فَرُوش، فَرُوشه، فَرُوشك، أَفْشَه، دَلِیده

ع: جَرِیش، جَشِیس، رَضِیض، بُرْغَل، بُرِیور.

برویش

ك: برویش، گزنیزه، ته زوی لورکه. [ته زوی ورد.]

ف: زیز، تگر گچه.

ع: اِرْزِین، قِطْط، عَضَارِیس، حَاصِب.

برویشین

ك: برویشین. [جیشی برویش.]

ف: ریس، ریش، آش بُلغور.

ع: جَرِیش، مَرَق البُرْبُور.

بره

ك: دسه، بهرد. كم. [كومهل، كومهل، نهخت: بهرانبهري «زتر»].

ف: دسته، بَرخ، بَر، تیکه، كَم، لَخت، پاره.

ع: جَمع، عِدَّة، بَعْض، قِطْعَة، قَلِيل، حِصَّة.

بره

ك: گوترمه، بریه، دهمپ. [گوتره (به سی دیاری کردنی کیش یا پیوانه).]

ف: گوتره، نَسَنجیده. (بدون تعیین وزن یا مقیاس)

ع: جَرَف، جَرَف، جَرَف، هَمَط، تَحْمِین، قَطَب.

بره

ك: تَمی، مَخْتَه، بریه. [مهرج، به لَین]

ف: بَر، سامه، پَیمان، هَرْتِیز، نَشَاخت. (قرارداد)

ع: شَرَط، قَرَار، عَهْد، مَعَاطَة، مَقَاطَعَة.

بره

ك: نارگهره. [نارگهر (به یاری نیوان دور زدی کینلار که دهک جوگه له به کترین جیا ده کاتوره).]

ف: پُلوان، پُلون. (بین دوشخم که مانند خوب هر دو را از هم جدا می کند.)

ع: قَاصِئَة.

وینده - باور (۲)

بره بره

ك: دسه دسه. كم كم. [كومهل، كومهل، ورده ورده]

ف: بَرَبَر، كَم كَم، پاره پاره.

ع: جَمَاعَات، عِدَّةَا، قِطْعَا، اَبْعَاضَا، قَلِيْلَا قَلِيْلَا.

بره بی

ك: مَارَز، رَسْكَارِی، رَهَابِی. [نازادی]

ف: رَسَنكَارِی، رَسَن، رَهَبِدِن، شَسْكَالَه، پَرَمَاس، آزادی، رهایی.

ع: نَجَاة، فَلَاح، خَلَاص. مُهَلَة.

بره و

[ك: رواج]

ف: بَرَو، رَوَا.

ع: رَوَاج، نَفَاق.

بره وی

ك: بی بره، [بی رواج، بازاری نیه.]

ف: بَرَو نَدَارِد، نَاوَا اَسْت.

ع: كَاسِد، خَائِس، غَار، نَاعِس.

بره وی هه بی

ك: خَرَش بره، بره بره، [رواجی هه به، بازاری گهرمه.]

ف: بَرَو دَارِد، رَوَا اَسْت، سَرَه اَسْت، نَمَاك اَسْت.

ع: مَرْعُوب، رَائِج، نَاقِئ.

بریاك

[ك: برار]

ف: بَرِدَه، بَرِدَه شَدَه.

ع: مُذْهَب، مَذْهُوب بَه.

بریاك

[ك: برار، پچارا. (ده کو: برانی تهناف، مورچه، کراس، نار.)]

ف: بَرِیْدَه، بَرِیْدَه شَدَه، پاره پاره شَدَه،

گَسِیخْتَه، گَسِیخْتَه شَدَه. (ریسمان، مقرری،

جامه، آب مثلاً.)

ع: مَقْطُوع، مَقْدُود، مُعَيَّن، قَرَض. مُفْصَل، مُنْقَطِع.

بریان

[ك: بردن، بران]

ف: بَرِدِن، بَرِدَه شَدَه.

ع: ذُهَب، ذُهَاب (به)، مَذْهُوبِیَّة.

بریان

ك: بریانی. [گوشتی برزاور، برزاور]

ف: بریان، پخته، بریانی.

ع: نَضِیج، نَدِی، سَمِیط، حَمِیط.

بریان

[ك: لهت بوون، لهت کران (بو نمونه: برانی جلویه رگ.)]

ف: بریدن، بریده شدن. (لباس مثلاً.)

ع: تَفْصُلٌ، اِنْفِصَالٌ، اِنْقِطَاعٌ، اِنْقِدَادٌ.

بریان

ك: بچریان، [بچران، پسان]

ف: بُریدن، بُریده شدن، پاره شدن، گسسیخته شدن.

ع: اِنْقِطَاعٌ، اِنصِرَامٌ، اِنْبِطَاتٌ، اِنْبِتَاتٌ، اِنْبِتَاكٌ، اِنْبِتَالٌ، اِنصِرَامٌ. (رجوع به عربی‌های «برین») [← مانا عذرریدگانی «برین».]

بریان

ك: پرووستیان، [بزرگان، تیکچورونی شیر و ماست و...]

ف: بُریدن، بُریده شدن.

ع: تَقَطُّعٌ، تَمْدُرٌ، فُتَا، اِرغیداد، اِقْنَاءٌ، اِفْسَادٌ، تَفْلِيقٌ.

بریانوه

[ك: برین، برانه‌وه، (هه‌لپاچینی خوری مه‌ر).]

ف: بُریدن، بریده شدن، چیدن، چیده شدن. (پشم گوسفند)

ع: جِرَازٌ، اِنجِرَازٌ، جِرَازٌ.

بریانوه

[ك: پسچران، پسچرانوه (وهك: پسچرانوه‌ی گنورپس و ته‌زیتج).]

ف: پاره شدن، گسسیخته شدن، دانه شدن، بُریده شدن. (ریسمان، تُسبیح)

ع: اِنْقِطَاعٌ، تَفْصُحٌ، اِنْفِصَاحٌ.

بریانوه

[ك: جیگیر بون، یه‌کلابرونه‌ره (ی مامه‌له، په‌یمان).]

ف: بُریده شدن، سامیده شدن، کَش‌ساخته شدن. (قرارداد)

ع: تَعْيُنٌ، تَقَرُّرٌ، تَبْوَتٌ.

بریانوه

ك: بریان، دوابی هاتن، [برانه‌ره (ته‌وار بونی مورچه،

ته‌من...)]

ف: بُریده شدن، انجام رسیدن. (تمام شدن)

(مقرری، عمر...)

ع: اِنْقِطَاعٌ، اِحْتِطَامٌ، فَرَاغٌ، نَفَادٌ، نَفَاقٌ، فُرُوغٌ، نَفْدٌ، نَفَقٌ.

بریانوه

[ك: گرتنه‌ره (بو نمونه: گرتنه‌ره‌ی بیچور له شیر).]

ف: بریدن، بریده شدن، بازداشتن، بازداشته شدن. (بچه از شیر مثلاً.)

ع: اِنْفِصَامٌ، اِنْفِطَامٌ، اِنْفِصَالٌ.

بریانسی

[ك: گوشتی برزار، برزار]

ف: بُریان، بُریانسی، بُریان شده.

ع: نُضِیجٌ، نُذِیءٌ، سَمِیطٌ، خَمِیطٌ.

بریانسی

[ك: به‌رخ له شیش‌دراو و برزار.]

ف: گَرْدَنَّا، گَرْدَانٌ، گَرْدَانِیْدَه، بره بریان.

ع: سَمِیطٌ، گَرْدَنَاجٌ.

بریه

ك: بریکه، وریشه، دروشه، [تروسکه]

ف: بَرَنگ، بَرَنْد، نَرُخَش، نَرُخَش، نَرُخَش، نَرُخَش.

نَرُخَشَنْدِگی، کُنُخَت، فُرُوغ.

ع: بَرِیْقٌ، بَصِیصٌ، فَرِنْد، لَمَعَانٌ، تَلَالُؤٌ، تَلَعْلَعٌ، كَوَکَبٌ.

بریکه ← بریه

برین

ك: زخم، زام، ریش، [کوان و شویی شنی تیژ له له‌شدا.]

ف: زخم، ریش، چرک.

ع: جَرِحٌ، فَرِحٌ، كَلَمٌ، لَمَمٌ، جِرَاحَةٌ.

برین

ك: روین، [ته‌ی کردن، گه‌ران (بو نمونه: برینی ریگنا).]

ف: بریدن، رفتن. (راه مثلاً.)

ع: قَطْع، مَلَى.

برین

ك: پهل کردن. بچرین، کوت کردن. [په‌راندن به تیخ. لهت

کردن]

ف: بُریدن، گسسیختن، فُتالیدن، فُتاریدن، بُرش

کردن، بُرینش کردن.

ع: قَطْع، حَزْ، حَرَم، صِرَام، قَصْن، بَضْع، مَر، لَحَب،

قَصَب، هُدْ، هَذَا، هَذَم، حَذَم، مَتَح، مَتَخ،

مَسِج، فَصَل، قَرَض، تَفْرِیض، تَحْرِیز.

برین

[ك: لیکرده‌ره. رین، چین. (بو نمونه: برینی تری و میوه

و...)]

ف: بُریدن. چیدن. (انگور، میوه و امثال آنها.)

ع: قَطْف، جَنَبی، جَرَم، جَزْ.

برین

ك: دوررائن. [دورینه کردن (ی گم، نالغ)]

ف: چیدن. (گندم، علف)

ع: جَزْ، حَصَد، حَضَد.

برین

[ك: لهت کردن، جیا کرده (بو نمونه: برینی پارچه.)]

ف: بریدن، پاره کردن. (لباس مثلاً.)

ع: قَطْع، تَفْصِیل، قَدْ.

برین

[ك: دهره‌تینان (بو نمونه: دهره‌تینانی هه‌نگوین له پلوروی

هه‌نگ.)]

ف: بُریدن، نر آوردن. (انگبین مثلاً از خانه‌ی

زنبور.)

ع: شَوْر، بَشْتِیَار، نَزْع، اِسْتِخْرَاج.

برین

ك: پاکو کردن. [هه‌لپاچین، رتک کردن (ی باخ، دهرخت،

بسك)]

ف: بُریدن، خُشمودن، پیراستن، زدن،

پیرایش‌دادن، پیرایش، کردن. (باغ، درخت،

زلف)

ع: شَدَب، قَضَب، هُدَب، تَشْدِیْب، تَقْضِیْب، تَهْدِیْب،

تَخْصِیْل، تَنْقِیْح، تَنْقِیَّة.

برین

ك: برشت. [بیت، ریژر، گه‌شه. (بو نمونه: توریك كه یهك

به پیتج برشته‌تی.)]

ف: فزودن، آفزودن، فزایش، شَسَسن، بُرش،

رویایی، بالندگی، زور بُرش، بُریدن. (نخم، كه

یك بر پنج مثلاً می‌بُرد.)

ع: نُزَل، نُزُول، نُزَل، رُبُوع، فَضَل، زُكُو، زُكَاء، كُمُو،

نَمَى، نَمَاء، قُوَّةُ النَّماء، قُوَّةُ الرِّیوْع.

برین ← **مالین**

برینگ

ك: وشك. (وشك و برینگ) [به‌رانبه‌ری «ته‌ری».]

ف: خُشْكَ. (ضد «تر»)

ع: یابِس.

برینگ

ك: هه‌رتنگ. [مقه‌ستی خوری هه‌لپاچین.]

ف: دوکارده، دوکاردی. (قیچی پشم بُری)

ع: مَجَزْ، جَنَم، جَلْمَان.

برینه

برینه

ك: به‌ردژان. [ده‌ردی منالپورن.]

ف: بُرینه، بُرینش، درد زادن.

ع: طَلَق، مَخَاض، تَصَلُّق.

برینه‌وه

ك: قه‌یچی کردن. [هه‌لپاچین (بو نمونه: هه‌لپاچینی خوری

مه‌ری.)]

ف: بُریدن، چیدن. (پشم گوسفند مثلاً.)

ع: جَرَّ، جَرَم، قَصْن، عَفُو، كَشَط، تَرْقِيق.

برینه‌وه

ك: تَسَدَى كَرْدَن. [مهرج به‌سستن، به‌ئین دان، یه‌كلاهی كرده‌ره]

ف: بُرِیْدَن، سَسَامِیْدَن، نَسْشَاخْتَن، نَسْشَاخِیْدَن، سَامَه‌كَرْدَن، هَرَنْبِزِ نَمُودَن، پِیْمَان‌كَرْدَن. (قَسْرَار دَاڤَن)

ع: مَقَاطَعَه، تَقْرِیْر، تَعْيِیْن، اِفْتِرَان، اِشْتِرَاط، مَعَاهَدَه.

برینه‌وه

ك: چِنْگِیْر كَرْدَن، دِیَارِی كَرْدَن (بۆ نَمُورِنه: بَرِیْنه‌رِی مَانْگَانَه یَا رُوزَانَه.)

ف: بُرِیْدَن، پَایِیْدَار كَرْدَن. (بِرَقْرَار سَاخْتَن مَاهَانَه یَا رُوزَانَه مَثَلًا.)

ع: قَطْع، فَرَض، تَعْيِیْن، اِسْتِیْقَار، اِسْتِمْرَار.

برینه‌وه

ك: گَرْتَه‌رَه (گَرْتَه‌رِی بَیْتِیْوَر لَه شِر.)

ف: یَاَز دَاشْتَن، بُرِیْدَن. (بَچَه رَا اَز شِیْر بَرِیْدَن)

ع: قَصْم، قَطْم، قَسَل، قَسَل، قَلْو، اِفْلَء، فِصَام، فِطَام، فِصَال، فِصَال.

برینه‌وه

ك: بَچَرِیْن [فَرْتَاڤَن، پَسَاڤَن]

ف: پَارَه كَرْدَن، كَسِیْخْتَه كَرْدَن، كَسِیْخْتَن.

ع: قَطْع، قَسِخ.

بریه

ك: تَه‌ی، بَرَه، مَه‌خْتَه. [مهرج، پدیمان، به‌ئین]

ف: بُر، بُرِی، سَامَه، هَرَنْبِز، نَسْشَاخْت. (قَرَار دَاڤ)

ع: شَرَط، قَرَار، اِشْتِرَاط، مَقَاطَعَه.

بریه

ك: بَرَه، گُوتَرَه، دَه‌مِیْر. [گُوتَرَه]

ف: گُوتَرَه، نَسْجِیْدَه.

ع: جِرَاف، جِرَاف، هَمَط، قَطْب، تَحْمِیْن، تَحْمِیْنَا،

قَطْبَا، جِرَافَا.

بزان

ك: بَزِیْر، زَانَا. [دانا]

ف: دانا، دَانَشْمَنْد، دَانَشْوَر، دَانَشْگَر، قُرَازَنَه.

ع: عَارِف، عَالِم، عَلِیْم، فَهِیْم، عِلْمَه.

بژك

ك: شِیْلَان. [مهرجان]

ف: بَسْتَام، وِسْد، كَامَه، خَرُوهَك، قُرُول.

ع: مَرْجَان، بَسْد، قُرُول.

بژكیله

ك: تَه‌یْفَه، شَه‌سْتَه‌یْر

ف: كَجُومَن، عَرُوس پِشْت پَرْدَه، كَاكْج.

ع: قَطِیْفَه، حَبَا كَاكْج، سَالِفِ الْعَرُوس.

بزن

ك: گَدِی. [نازَه‌ئِیْكِی بِنَارِیَانْگَه.]

ف: بُز، بُز، بُز، بُج، بُج.

ع: مَعَز، مَعِیْن، مَاعَز (لِلْوَاڤَد)، ثِیْس، (سُر) [نِیْسَر].

عَنْز، مَاعِزَه، (مَادَه) [مِی].

وینه

بزنه‌ز

ك: قَوْمَتُومَه. [بزن‌مشك]

ف: بُزْمَجَه، بُزْمَزَه.

ع: وِزَل.

وینه‌ی هه‌یه.

بزنه‌كیشی

ك: بَزْنَه‌كِیْوَرِی

ف: پَاژَن، بَزْكُوه‌ی. شُوكَا.

ع: وُعَل، فُذْر.

وینه

بژوك

ك: زُكُوزَكَه‌ر. [بهرام‌په‌ری «ته‌زوك»]

ف: زاوو، بار آور.

ع: وُلُود.

بزولماجی

ك: گیتسه. [نانیکی نه ستوروه، وهك كویتره ایده كه تریتی

ده كه نه نار روتیش.].

ف: چپاتی، چپاتی، (نانی است كلفت شییه به

گرده كه توی روغن هم ترید می کنند.)

ع: رَغِيف، جَرْدَق.

بزووین

ك: جوین، جورلیانه ده. [جورلانده، همجسوز (وشه یه کی

كرماجیه).]

ف: جُنْبِیدن، جنبش کردن. (كرماجی است.)

ع: حَرَكَة، تَحْرُك، تَفْرُز.

بزوولك

ك: بزوی، زرنگ، كرژ. [گورج، چالاك]

ف: چُست، چالاك، زرنگ، خُبارِه، شُكرده،

و شُكرده، چاپك.

ع: جَلد، عَمْرَط، فاره.

بزه

ك: زرده خنه، زرده. [بزه خور]

ف: لُبْخَنَد، نَزده خَنده، نیم خَنَد، شُكر خَنَد.

ع: تَبَسْم، كَشَش، اِهْلَاس، بَشَش، اِیْمَاض، اِنْكَال،

اِكْتِلَال، اِهْتِلَال، اِنتِدَاغ، اِفتِرَار.

بزه

ك: تروكه. (بزه چاری تی.) [چار لینكان]

ف: چشم زدن، به هم زدن چشم.

ع: طَرْفَة.

بزه ن

ك: لیدر، بکور. [کوتر، نازار که سی که لیدر دات.]

ف: بزَن، دلبر، جَنگجُو، بهائز، سَلَحشور.

ع: ضَرَاب، أَحْوَس، شُجَاع، قَتَال، مُبَارِز.

بزه ن به هاندور

ك: بله ریه زین. [چارنه ترس، نازا]

ف: بزَن بهادر، جَنگجُو، دلبر.

ع: ضَرَاب، مُبَارِز، شُجَاع.

بزیو

ك: بزوك، زرنگ، كرژ. [گورج، چالاك]

ف: چُست، چالاك، زرنگ، خُبارِه، شُكرده،

و شُكرده، چاپك.

ع: جَلد، جَلید، عَمْرَط، فاره، جُسُور.

بزار

ك: دوزین، بزاره، خوزان. [پشکنین، پاك كرده ده. (بز

نمونه: خَو دوزینی مریشك.)]

ف: وجین. (وجین کردن مرغ مثلاً خود را.)

ع: فَلَایَة، تَفْلِي، تَفْلِيَة.

بزار

[ك: گیسای خراب که له ناز زرعاندا ددویت و

هه لیدر که نن.]

ف: خَو، خَنار، خُشارِه، خُشاوه. (گیاه هرز که

در میان زراعت روید و آن را می چینند.)

ع: خُشار، خُشارَة.

بزاردن

ك: تاوان دان، بزاره دان. [زیان دان: قهر دور کرده می هه له.]

ف: تاوان دادن.

ع: عَرْم، عَرْم، عَرْمَة.

بزار دنده وه

ك: خمر گه رانده ده. [گترانه دهی خمرن]

ف: خَوَاب گفتن، باز گفتن خَوَاب.

ع: حِكَايَة الرُّوْيَا، نَقْل الرُّوْيَا.

بزار کردن

ك: بزاره کردن، دوزین، خوزان. [پشکنین، پاك كرده وه (بز

نمونه: خَو دوزینی مریشك بو لابرده می هه سپی.)]

ف: وجین کردن، خازانیدن. (شپش جویبی مرغ

مثلاً خودش را.)

ع: فَلَایَةِ، تَفَلَّیَةِ، تَفَلَّی.

بِزَارُ کَرْدَن

ك: پاكه و كردن. [پاك كردن روی كیلكه یا ساخ له گیسای هورز هدا زهرعانه كه باش گهشه بكات.]

ف: پازش، پَرخَسُو، فَرخَسُو، خَتسار کردن،

خَشسار کردن، خَشساره کردن، خَشساوه کردن،

وجین کردن. (پیراستن زمین یا باغ از گیاه‌های

هرز تا زراعت درست نشو و نما کند.)

ع: حَشَس.

بِزَارَه

ك: بزار، خوددوژین، خودخوژان، [پشکنین، پاك كردن روی]

ف: وجسین، خودخارانسدن، خودجُستتن،

خودجویی.

ع: فَلَایَةِ، تَفَلَّیَةِ، تَفَلَّی.

بِزَارَه

ك: تاران. [جرید، زبانانه، قهره‌بوری هده.]

ف: تاوان.

ع: غَرَامَةِ، دِیَةِ، حَمَانَةِ.

بِزَارَه

[ك: ره‌گیران، تهرجه‌مه]

ف: پَچو، نورند، وستی، دازه، پایخوان، همیراز.

ع: فَرَجَمَةِ، تَفْسِیر.

بِزَال

ك: هدرگ، پزال. [هده‌لاش، نه‌وگه‌لا و چلوچیودی كه به‌سدر

داره‌ایدا ددهن.]

ف: آنبیره، خلاشه.

ع: شَذَب، سَلِیق.

بِزَالَك

[ك: بزوانگ، مژول]

ف: مژَه، مژ، مژَه‌گان، مژگان.

ع: هُدَب، هُدَب، هُدَب.

بِزَانِش

ك: بزین. [هده‌بِزاردن]

ف: گزیدن، بَرگَزیدن، به‌گَزیدن، پسندیدن، برچییدن.

ع: اِنْتِخَاب، اِصْطِفَاء، اِخْتِیَار.

بِزَانِیَاك

ك: هده‌بِزنیاك، هده‌لچنیاك، بزنیاك. [هده‌بِزیردار]

ف: گزیده، گزینه، بَرگَزیده، به‌گَزیده، برچییده، پسندیده.

ع: مُنْتَخَب، مُصْطَفَى، مُخْتَار، مُصْنَف.

بِزَانِین

ك: هده‌بِزین، هده‌لچنین. [هده‌بِزاردن]

ف: گزیدن، بَرگَزیدن، به‌گَزیدن، برچییدن، پسندیدن.

ع: اِنْتِخَاب، اِخْتِیَار، اِصْطِفَاء.

بِزَانِین

ك: چنن، پاك کردن، دوژین. [پوخت کردنسی دانه‌ریسه.

هده‌ره‌ها: پشکنین]

ف: پاك کردن، وجین کردن.

ع: تَخَل، تَنخُل، اِنْتِخَال، تَصْفِیَةِ، تَنقِیَةِ، تَمْرِیْح.

تَفَلَّیَةِ.

بِزَهَن ← **كَلِیل**

بِزِنِیَاك ← **بِزِنِیَاك**

بِزِیُو

ك: زیوار، زی، گوزران، زینگانی. [مایه‌ی زیان.]

ف: زیست، زندگانی، گذراندن.

ع: مَعاش، مَعِیْشَةِ، نَفَقَةِ.

بِیَسِت ← **بِیَسِكس** [رشد‌به‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

بِیَسِك ← **نَه‌گَویِه** [رشد‌به‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

بِیَسْمَار

ك: میخ. [بِیَسْمَار (ی) ناسنین.]

ف: میخ. (آهنی)

ع: مسمار، سَکِّي، وَقْد.

بسماره

[ک: بزماره، میخه که (برینیکی بنجاره که له په نجه دی

دهست و پيدا په پيدا بیت.)]

ف: کَزَنَمه، خوی درد، میخچه، (زخمی است

ریشه دار که در انگشتان دست و پا په هم

می رسد.)

ع: دَاخِيس، دَاخُوس.

بسه

[ک: پسته، بسته]

ف: بسته، پسته.

ع: فُسْتِق.

وینه

بستین

ک: خریدار، [کریار]

ف: خریدار، ستاننده.

ع: مُشْتَرِي.

بستینه وه

ک: هاردهنگ، [که سی که بو گوزاییش یا شینگیتر

ده سینته وه.]

ف: همگر، هامگر. (کسی که جواب نوحه خوان

یا آوازخوان را بدهد.)

ع: مُسْتَفِقَة.

بشکاین

ک: گه ریان، گه ران، [شکنین]

ف: جستن، کافتن، گشتن.

ع: فَحْص، تَفْحُص، تَجَسُّس.

بشکیان

[ک: شکینرار]

ف: کاویده شده، جسته شده.

ع: مَفْحُوس.

بشکیان

ک: شکوفیانه وه، [شکورتن]

ف: شکفتن.

ع: فُغُوم، تَفْتُح، تَفْرُج.

بشپونه

ک: وه پشومه، کوله بنه، کوله ویرا، [ناژاردچی]

ف: آشوب انگیز، شورش انگیز، مردم به هم زن،

به هم زن.

ع: مُفْسِد، مُفْتَن، مُنَاس، مَمَاس، مَثَر.

بشپوه

ک: ناژوله، ناشو، [ناژارد]

ف: آشوب، آشو، غوغا، هتگامه، شورش،

سرووتک، سرووتک.

ع: فِتْنَة، اِنْقِلَاب، مَفْسَدَة، ضَوْضَاء، نَهْضَة، اِجْمَاع،

قیام.

بغه

ک: گغه، بغه، راروا، [بریندار بورن و مه ترسی (زمانی

منالته.)]

ف: بُریدن، زخم، زخمی، خون آلود. (زبان

بچه گانه است.)

ع: حَزْ جَرَح، جَرِيح، مَجْرُوح، مَدْمُوم، مَدْمِي، ذَبِج.

بغه بغ

[ک: له باتی «ر»، «غ» و تن.]

ف: بغیغ. («ر» را «غ» گفتن.)

ع: رَفْخ.

بفروش

[ک: فروشیار]

ف: فُروشدده، فُروختار، فُروختار.

ع: بائع، شاری.

بکارت

ک: بن، که نیشکی، [کچینی]

ف: دُخترى، دُختره، دوشیزگی.

ع: بَكارَة، عُدْرَة، كُعبَة.

بِكُوژ

ك: خهیرا، فُوچاخ، لیدر. [چالاک، له‌ش‌سوک (بِرَ نمونه):

تاجی بکوز.]

ف: بگش، بگبیر، گبیرا. [تازی شکاری مثلاً.]

ع: ضبرو، ضارِ.

بِكُوژ و بُووِژ

[ك: بکوز و بی، ته‌واو سه‌ریه‌ست.]

ف: بگش و بئر، کُشنده و بُرنده، فرمان‌روا.

ع: مُخْتار، فَعَالٌ لِمَا يَشَاء.

بِكِيل

ك: جفتیار، دَرزِيار، [جوتیار، دَرزِیر]

ف: کارنده، کشت‌کار، کشتگر، خنور، وِرزگر،

وِرزکار، شَمیز، شُوریز، خیش‌کار، کُشاوِرز،

وِرزی، بازیار، بَرزگر، بَرزِگر، نَسودی.

ع: حارث، حرّاث، زارع، زَرّاع، فَلَاح، اَكار.

بِكِيلَكه

ك: كیلگه، زهرین. [زهری‌زار]

ف: کشتزار، کَرْد، زَمین، کشتگاه، وِرزگاه.

ع: مَزْرِع، مَزْرَعَة، عَقار، نَشَب.

بِكار

ك: رُوژ، رِيزار، گوزدگا، بوار، گوزار. [دوار، رِيزار]

ف: گُدار، گُذر، گُذرگاه، ره‌گذار، ره‌گذر. آورده،

آبره، پایاب، پیناب، پایگاه، پایگه.

ع: مَعْبَر، شَجَن، مَوْرِد، مَمَر، مَسِير. مَجازَة، مَخاضَة.

بِكارِدن

ك: بگیران. [پتکپتیا، چینه‌چی کردن]

ف: گُذراندن، انجام دادن.

ع: قُضاء، اِسعاف، اِسقام، ثَمَشِيَة، اِمْران.

بِكارِدن

ك: بگیران. [راست کرده‌وه، هینانه‌وه (بِرَ نمونه): بگاردنی

شایه‌ت.]

ف: گُذراندن، گُذرانیدن. (شاهد مثلاً.)

ع: اِقامَة.

بِكارِدن

ك: بگیران. [هدرس کردن (تپیه‌راندنی خوراك له گه‌ده).]

ف: گُذراندن، گُذرانیدن. (طعام از معده.)

ع: هَضْم.

بِكارِدن

ك: بگیران. [وازلتپتیا، لینگه‌ران، پشت‌گوی خستن]

ف: گُذاشتن، جا‌گُذاشتن، فرو‌گُذاشتن، فرو‌گُذار

کردن، فراموش کردن.

ع: تَرَك، رَقَض، نَسِي.

بِكاره

[ك: رابردن] [بگاری داگه.]

ف: گُذشتن. [گذشته [است].]

ع: تَجاوَز، عُدُول.

بِكارِ بَر

[ك: فرمان‌دان به گرتن و به‌ندکردنی پدیتاپه‌یتا.]

ف: بگبیربگبیر، بگبیر و بِنْدن.

ع: الاِخْذُ و التَغْلِيل، حُذْ هَذَا وَاغْلُ ذَاكَ!

بِكارِ ك

[ك: رابوردهور. پتشین]

ف: گُذشتنه. پبشپین.

ع: ماضِي، سالف، مُتَقَدِّم.

بِكارِ ك

[ك: لیتپوره، پتپوست، براره]

ف: سَمناك، سَنگول، آوری، بوش، گُذشتنه.

ع: قُضاء، حَتْم، حَتْمِي، قَطْعِي، فَرَض، واجِب.

بِكارِدن

ك: گوزدشتن، رده‌بورن. [تپیه‌رین]

ف: گُذشتن، رُدشدن.

ع: عُبُور، مُرور، عُدول، تَجاوز، اِنقِضاء، مُضَي.
بگردن

ك: گوزه‌شتن، به‌خشین، [لیبوردن]

ف: گُذشتن، بِخشیدن.

ع: عَفُو، صَفْح، مَغْفِرَة، غَفْر، غَفِير، غَفِيرَة، غُفُور، غُفْران.

بگره و بوهسه

[ك: بگره‌بوهسه: فرمان‌دان به گرتن و به‌سنه‌ره.]

ف: بگير و بپند.

ع: خُذْ هَذَا وَ شُدْ ذَلِكَ!

بگره‌بوه‌رده

[ك: فرمان‌دان به گرتن و به‌ردان.]

ف: بگير و ويل كن، بگير و برده.

ع: خُذْ هَذَا وَ اَطْلِقْ ذَلِكَ!

بگيران

ك: بگارد، [رازی لی هینا، پشت گویی خست. (رابردره).]

ف: گُذاشت، جا گُذاشت، فرو گُذاشت، فراموش

کرد. (ماضی است.)

ع: تَرَكَ، رَفَضَ، نَسِيَ.

بگيران

ك: بگاردن، [برینه‌ره، تیپه‌راندن. راست کردن‌ره، هدرس

کردن]

ف: گذراندن، گذرانیدن.

ع: قَضَاء، اِمْرار، اِذْهَاب، اِقَامَة، هَضْم.

بلا!

ك: بلا، بِلَا، بِلَا، بِلَا، بازه، بلاه [لیگه‌ری، بهیله]

ف: بل، بِل، بِلَه، بِلْگارا!

ع: نَعَا، نَزَا، اَمَهْلَا، بَلَه!

بلانه ← بلا!

بلاو

[ك: دانه لغار (ته‌لقه‌ی لغار).]

ف: بلو، (حلقه‌ی دهنه)

ع: مِرْوَد، مَلْوَب.

وینه (۲)

بلاو

ك: بوژ، [شینگیژ]

ف: موشگَر، مویه‌گری، زنجان.

ع: راثی، نَوَاح، نَوَاه. راثیة، نَوَاحَة، نَوَاهَة.

بلمشیتو

ك: بلبش، [نازاره]

ف: آشوب.

ع: اِنقِلَاب، اِخْتِلال.

بلج

ك: گوژ، [گوژ]

ف: گُوژ، گُوپج، کویژ، کوهیج، کوهج، کوهی،

کَیَل، کَیَلو، آکَج، زَلزَلک، کَالنج، گُرَجیل، اَزْدَف.

ع: زُعرور، تَفَاح البَر، ذو ثَلَاثَة حَبَاب، زَلزَلخت.

بلچه‌زهرده

[ك: گوژ‌زهرده]

ف: گوپج، گوپژ، کویژ، کویج، کوهیج، کوهج،

آنچ، زَلزَلک، عَلَف شیران، عَلَف شیلان.

ع: زُعرور، تَفَاح البَر، ذو ثَلَاثَة حَبَاب، زَلزَلخت.

وینه

بلچه‌سووره

ك: گوژ، [گوژ‌سووره]

ف: گوپج، گوپژ، کَیَل، کَیَلو، کَیَلک، کَالنج، کَهِیر،

کَهِین، کوهی، نُمَتک، نُمَتک، گُرَجیل، عَلَف

شیران، عَلَف چیلان، عَلَف شیلان.

ع: زُعرور، تَفَاح البَر.

وینه

بلوق

ك: گوزالَه، [تلوق]

ف: تاول، شوغ، شوغه، شَغَر، شَغفه، دُزک،

خجوله.

ع: نَفَط، نَفَطَةٌ، نَفَقَةٌ، كَنْب، مَكُو، نَبِيخ، نَبِيخ، مَجَل،
مَجَلَةٌ، جَدْر. (بَقِيوَقَةٌ)

بلوور

[ك: بهردیکی شروشه ناسابه.]

ف: بَلُور، آبگونه، آبگینه.

ع: بَلُور، بَلُور.

بله

[ك: سورکه له ناری «نیراهیم».]

ف: مخفف ابراهیم است.

بله! — بلا!

بله ربه زین

ك: تو شمان، دیواندر، [چارته ترس، نازا]

ف: بَرَن بهادر، دلیر، سَنَاحشور.

ع: شُجَاع، ضَرَاب، أَحْوَس، جَسُور.

بلهوهوس

ك: هوكی، هه وه سران. [هه ره سباز]

ف: بَلَهووس، آژور، هوسران، هوسناک، پُر آرزو،

هرچییز خواه.

ع: نَقِيس، أَبُو الهوى.

بلیت

[ك: پسروله]

ف: بلیت، پارنامه.

ع: جَوَان، بَلِيط.

بلیت تواساخانه

[ك: پسروله ی پيشانگا، بلیتی شانز]

ف: پارنامه، بلیت تماناخانه.

ع: جَوَان، بَلِيطُ الْمَسْرَح.

بلیته ت

[ك: گالته جار]

ف: بَلُگَنجک، بولنجک، تترَبو.

ع: اَضْحُوکة، مَضْحَکة، مَسْحَرَة، ضَحْکة.

بلیتیه

[ك: له گه له خلیته دا دیت.] خلیته و بلیتیه: که ینوبه ین.]

ف: ردف «خلیتیه» است.

بلاؤ

ك: بلائه، بیللا، بیتلانه، بلا، بلانه [بهیلله، لینگه ری!]

ف: بل، بهل، بگزارا

ع: دَعَا، دَرَا، اَمَهْل، بَلَه

بلاخ — تهر او

بلاؤووک

[ك: نالو بالور]

ف: آلوبالو، آلی بالی، قاراسیا. (آلوی بوعلی)

ع: قَراسیا، قَراصیا.

وینه

بلاؤووکه کینیلیه

[ك: به لالروکه کتیرله]

ف: شرزدک، آلوی کوهی.

ع: تَنک، تَنک، قَمَلَب.

بیلانه!

ك: بیتلانه، بلا، بلا، بلانه [بهیلله، لینگه ری!]

ف: بل، بهل، بگزارا

ع: بَلَه، اَمَهْل، دَعَا، دَرَا

بلاؤ

ك: پرز، پرش، پهخش، پژیگه. [پهرش، پزار]

ف: وَلُو، وِلَاو، پَخِیح، پَخِش، پَخِت، پَهِن، افتنال،

پِراگنده، پاشیده، شه ریده، آفشان.

ع: مُنْتَشِر، مُنْتَشِر، مُتَفَرِّق، مُتَشَت، شَتیت، شَعِیت،

مُنْذِث، مُتَوَرِّع، ذَائِع، مُتَخَلِّج.

بلاؤ

ك: گوشاد. [فراوان. (رهك: کلار، بیابان.)]

ف: گُشَاد، فَرَاخ. (کلاه، صحرا.)

ع: فَرِیغ، رَسِیع، وَاسِع، فِیحاء، فَارِغ، فَاض.

بلاؤ کردن — بلاؤوه کردن

بلاوه

ك: بلاوه بورن. [بلاوه بورنه ره، بهرام بهری (خوبورنه ره)]

ف: افتال، پیراگندگی.

ع: تَفَرُّق، تَشْتِیْت، شُرود، اِنْتِشَار، اِنْتِشَار، تَبَدُّل،

تَنَاد، تَوَزُّع، ذِیوع، شُیوع، تَشَعُّت.

بلاوهو بوون

ك: پرژیان، په خشهر بورن. [بلاوه بورنه ره، ته نینه ره]

ف: وِلوشدن، ولاوشدن، اِفْتالییدن، پیراگنده

شدن، پُخج شدن، پُخس شدن، پُخت شدن،

پهن شدن. پاشیده شدن، شه ریده شدن.

ع: اِنْتِشَار، اِنْتِشَار، اِنْتِشَات، اِنْتِشَات، تَشَعُّت، شَعُّت،

تَشَعُّت، تَفَرُّق، ذِیوع، ذِیعان، اِنْدِیاع، تَوَزُّع.

بلاوهو بوون

ك: فاش بورن. [در کیتران، ته نینه ره (بسز نمونه):

بلاوه بورنه ره (هرال)]

ف: فاش شدن، پیراگنده شدن، (خبر مثلاً)

ع: ذِیوع، شُیوع، ذِیعان، شُیعان، فِیضان،

اِسْتِفاضة، اِنْتِشَار.

بلاوهو بوون

ك: پرژانن، پرشانن، پزژانن، په خشهر کردن. [پرژانندن،

ره شانندن]

ف: وِلوش کردن، ولاو کردن، پُخج کردن،

پُخجیدن، پُخس کردن، پُخت کردن، اِفْتالییدن،

پاشیدن، شه رییدن، اَفشانندن، پیراگنده کردن،

پهن کردن.

ع: نَشْر، نَشْر، بَشْ، تَشْتِیْت، تَفْرِیق، تَفْرِیْق، تَبَدِید،

شُهرید، تَمْرِیغ، تَمْرِیغ، تَمْرِیغ، اِنْدِیاع، اِشاعه،

تَشِیغ، تَنَدِید، بَسَط.

بلاوهو بوون

ك: بهر بوون. [بهردانه ره (رهك: برتی خوش یا ناخوش)]

ف: پیراگنده شدن، وِلوش شدن. (بوی خوش یا

بد

ع: سَطوع، اِنْتِشَار.

بلاوهو کردن

ك: فاش کردن. [در کاندن، بلاوه کرده. (رهك: بلاوه کرده ره)

هرال].

ف: فاش کردن، پیراگنده کردن. (خبر مثلاً)

ع: اِفْشاء، اِشاعه، اِنْدِیاع، تَشِیغ، نَشْر، نَشْر، نَشْی،

اِفاضة.

بلاوهو کردن

ك: داخستن. [راخستن (رهك: راخستی فرش)]

ف: وِلوش کردن، پهن کردن، گُستردن،

گُسترنایدن. (فرش مثلاً)

ع: فَرش، فَرش، بَسَط، نَشْر، تَبْسیط.

بلیاس

[ك: هوزیکی كورده.]

ف: بلیاس. (طایفه ای است از كُرد.)

ع: بلباس.

بلج

ك: گیل، گنج، حه پدنگ، سه پول. [گیز]

ف: گبج، بی هوش، کم هوش، بی خرد، خُل.

ع: بَلِید، غَبِی، ضَبِیس، اَبَله. (ج: بَله)

بلق

ك: گومزه. [گولویی سه ره له مهنی.]

ف: کویله، کُبه، قُبه، آب سواران.

ع: حَبَب، حَبَاب، فُقَاعَه، فُقَاعَه، جُعْدَبَه، كُعدَبَه،

قَارِحه، یَعْلول، عُران.

بلفاو

ك: گومزه. [گولویی سه ره نار.]

ف: کویله، کُبه ای، قُبه ای، آب سواران،

اَفراسیاب، اَفراس آب، اَفراز آب.

ع: حَبَب، حَبَاب، فُقَاعَه، فُقَاعَه، قَارِحه، جُعْدَبَه،

کُعدِيَّة، عُرَان، يَعلُول.

بَلُوک

ک: گدل، بر. [کهرت]

ف: بَرخ، بَرخه، گَنه.

ع: بَعْض، قَطْع.

بَلُون

ک: بهرز، دريژ. [بلند (چيا، درهخت، بالا، کورا و...)]

ف: بُلُند، فَرَا، اَفْرَا، دراز، والا. (کوه، درخت،

قامت، قبا و امثال آن.)

ع: شامخ، شاهق، سامي، سامک، سَنِي، رَفِيع،

مَدِيح، مَدِيْف، باسِق. طَوِيل، مَدِيد.

بَلُون

ک: بهرز، قوت، قُوْر، گت. [دربهر يو، قوتز، بلند]

ف: بُلُند، بَر جَسْتَه، برآمده.

ع: نَاتِح، نَاشِر، نَاشِع، مُرْتَفِع، عَلِيّ، عَلِيّ، عَلَايَة.

بَلُونايي

ک: بلونی، بهرزایی، بهرزی، گسایی، قوزایی، کوسایی.

[بلندی، دربهریوی، قوتزی]

ف: بُلُندِي، بَر جَسْتَنگِي، آنَخ، فَرَا، فَرَايِي.

ع: نُتُو، نُشَر، سَمَك، نُبو، نُبُوَة، عَلُو، اِرْتِفاَع، نُجَد.

بَلُونه و بُوون

ک: بهرزه و برون. بهرزه و زور و برون. [بهرزه و برونه]

بهرزه و سهرون]

ف: بُلُند شُدَن، بَلا اِرْفَتَن، سَر اَبالاش شُدَن.

هواگرفتن

ع: صُعُود، قَصَاعُد، رُفُو اِرْتِفاَع، رَقِي، رَقِي، تَرَقِي،

رَفِعا، رَفَاعَة، اِرْتِفاَع، ثَمَك.

بَلُونه و بُوون

ک: بهرزه و برون، کيشيان. [گه شه کردن، بالا کردن]

ف: بُلُند شُدَن، بَالِيْدَن، بَالُوْدَن.

ع: نُتُو، رُشَد، نُمو، تَبَسُّق، تَطْوُل.

بَلُونه و کُردن

ک: بهرزه و کُردن. [هه لگرتن. هه لدان]

ف: بُلُند کُردَن، بَالايِر دَن، فَرَاخْتَن، اَفْرَاخْتَن،

فَرَاشْتَن، اَفْرَاشْتَن، اورا شْتَن.

ع: رَفِع، تَرَفِيع، تَرَفِيعَة، تَصْعِيد.

بَلُونِي

ک: بلونایی، بهرزی، بهرزایی، کوسایی. [بلندی: چيگهي

بهرزی دهک کوسپ و گرد ...]

ف: بُلُندِي، فَرَا، بَر جَسْتَنگِي، آنَخ.

ع: يَفِيع، يَفَاع، نُجَد، تَل، رِبُوَة، هَضْبَة، اِرْتِفاَع.

بَلُونِي

ک: بهرزی، بهرزایی. [بلندی: له سهرون]

ف: بُلُندِي، فَرَايِي، فَرَا.

ع: رَفِعا، عَلُو، سَمَك، عَلِيّ، نُتُو، سُمُو.

بَلُووچه

[ک: کهپوله (پدیمانیه که له کاسه بچور کته).]

ف: بِيْمَانَه ي کُوچکِي اِسْت اَز کاسَه کُوچکْتَر.

بَلَهيل

ک: زوان دريژي. [چنه بازی]

ف: زَبان دَرَايِي.

ع: تَلْمُظ، نَفْلَقَة، نَضْبَة، مَضْمُضَة، اِطَالَة اللِّسَان.

بَلِيسه

ک: کلپه، گر، شوله، زوانه. [بلیزه]

ف: شَسْبَر، اَبِيْز، اَبَلِگ، کُخْتَه، خُدْرَه، شِوْلَه،

اَفْرَازَه، تَف.

ع: شَرَر، شَرَارَة، لَطِي، حَدَم، حَدَمَة، لَهِيْب، اَجِيْج،

لِسَانَة، شَعْلَه، رَقِيْر.

بَلِيسه بَلِيسن

ک: کلپه کلپ، سوله سول، [بلیسه سندنی ناگر].]

ف: گُرگُر. (شعله کشیدن آتش)

ع: اِلْتِهَاب، اِلْتِهَاب، اِحْتِدَام، اِسْتِحَال، حَسِيْس،

رَقِيْر، اَجِيْج، قَلْطِي، زَمْرَمَة.

بَلِيْن

ف: بچلاتیدم، بچلاتم، بمالیدم، بمالانم، مرا

بچلان، مرا بمال!

ع: اُدلکنی، اُدعکنی!

بمکهره زوخال!

[ك: بمکه به خه لورزا، به تهراری مسورتینه!]

ف: زغالم کن، زغالم کنیدا، بکنم زغال، زغالم

بکن!

ع: صبرنی فحما!

بمکه زوخال! ← **بمکهره زوخال!**

بمکهره

[ك: مودستینه، بدندم که!]

ف: بگیرم، بگیریدم، مرا بگیر!

ع: خُذنی!

بملاوتینه!

[ك: دلّم بدهره، نازم بکیشه!]

ف: بنوازم، بنوازیدم، مرا بنوازا!

ع: دَللنی!

بمینه!

[ك: بخایه نه، بزّی!]

ف: بمان، بزّی!

ع: ابق!

بن

ك: دوابی، بیخ [کوتایی]

ف: بن، بون، پایان.

ع: نهاییه، شایه، آمد.

بن

ك: بیخ [بهرهت، بنك]

ف: بَن، بون، بیخ، نه، نك، پایاب، پیاب، ننگ.

ع: قعر. أصل، أساس، بُنك، است، ساقله، أس.

غور، غوری، نَبَط، عمق.

بن

[ك: یا ناری دیوه یا تیدیومه له دیوه، رشی «هلّین» یش

هرروایه، له کرماجیشدا به مانای «سه بکن!».]

ف: یا اسم دیوار است یا کنایه است از دیوه،

چنان که «هلّین» نیز همین حال را دارد و در

کرماجی به معنی «بگو بیدا» است.

بم

[ك: نامرزی نهرتیه و لکاره به «مسم»ی کهسی

به کهسی تاکوه به پیسچهرانهی «مسم»: بگره،

مه مگره!.]

ف: حرف اثبات است داخل میم متکلم شده

برخلاف «مهم»: «بمگره!»، «مه مگره!».

بمکه!

[ك: بمد به زویدا!]

ف: بیندازم، بیندازیدم، مرا بینداز!

ع: اَلقِتی، اِصرَعنی!

بمیره!

[ك: گیانت درچیت!]

ف: بمیر!

ع: مُت، فُذ، فُز، فُظ!

بمزانیای

[ك: مزانیایه (نه گدر مزانیایه).]

ف: بدانستمی. (اگر بدانستمی)

ع: كُنْتُ اَعْلَمُ، لَوْ كُنْتُ اَعْلَمُ.

بمستیرهو!

[ك: بمکره، زرگار که!]

ف: بازم خَریدا، بازم بخریدا، مرا باز بخریدا،

بازم خَر!

ع: خَلصنی، اِشترنی، اِشترنی، صبرنی عَبدک!

[اِشترنی!]

بمشیله!

[ك: بهدنورا!]

ك: كه نيشكى. [كچيتى]

ف: دختری، دختره، دوشبیزگی.

ع: بکاره، عذرة، كعبه.

بنار

ك: بنهرا، دابنه. [دارینی کتو.]

ف: راغ، کودر، دامن، دامنه.

ع: سَفْح، وَكْف، ذَبَل، حَضِيض، مُنْحَدِر، مُخْفِض،

سَفَل، سَافِلَة، سَفِيل. عَرْض.

بنارس

[ك: پارچه‌ی‌کی له لوزکه دروس‌کراوی زوز ناسکه.]

ف: بنارس. (پارچه‌ای است نخ‌خیلی نازک.)

ع: **بِنَارِس**

بنافه

ك: بندرت. [بنچینه (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: بَنُورِه، پَى ... (کرماجی است.)

ع: رِهص، رِيض، أساس.

بنافاته

ك: گه‌لور، بنه‌خ، مل، بن‌مل. [گه‌رور (رادیاره ندم وشه‌یه

له بندرتدا «بنافاتا» بوره.]

ف: گلو، نای، بیخ گلو. (أصل لغت گویا «بُن

قهقهه» باشد.)

ع: حَلَق، حِلَاق، حُلُقُوم، مَبَلَع.

بنا گویچکه

ك: بن‌گوتیچکه، بنگوی. [بناگوی، پدناگوی]

ف: بَنَاگوش، بُن‌گوش.

ع: رَأْفَة، لِهْزَمَة.

بنا له‌سه‌ر له‌سه

ك: بدم پیته، که‌رابور.

ف: لاد بر این.

ع: علی هذا.

بناو

[ك: ره‌شه‌دار، دارن‌رفانه]

ف: بِنَاو، آهر، زبان گنجشک، بنجشک‌زوان.

ع: ذَرْدَار، لِسَان العَصَافِر، بِنَاوِج.

بناوه‌توم

[ك: روه‌کیتی‌کی به‌ناربانگ و گه‌لاپانه.]

ف: رستنی است معروف برگ پهن.

ع: ...

وینه‌ی‌ه‌یه.

بنپال

ك: بنک‌ش، بندس، بنه‌گل، زَیرِبان [بن‌ه‌نگل]

ف: بَغَل، بُن‌بَغَل، زَیرِبَغَل، بیخ‌بَغَل، بیخ‌بال، کَش،

خَش، لَر.

ع: اِبْط، ثَحْت الجَنَاح.

بنپیر

ك: بنبری، بیخ‌بری، ریشه‌کن، ریشه‌بر. [تر، ریشه‌کیش]

ف: بیخ‌بُر، بیخ‌کُن، ریشه‌کُن، بُن‌کُن، ریشه‌بُر،

بَیخُشت.

ع: قَلَع، قَمَع، قَعِر. مُنْقَرِض، مُسْتَأْصَل، مُنْقَطِعُ

الأصل، مُنْظَم

بنپه‌خه‌ل

ك: بنک‌ش، بندس، بنک‌لیشه، بنه‌گل، بنقولتخ، زَیرِبال

[بن‌ه‌نگل]

ف: بُن‌بَغَل، زَیرِبَغَل، بیخ‌بَغَل، کَش، خَش، لَر،

بَغَل.

ع: اِبْط، ثَحْت الأِبْط.

بنپال

ك: بنته‌ك، که‌لین، لا. [کن، پدنا]

ف: نَزْد، پهلو، پیش. پناه.

ع: عَدَد، جَانِب، كَتَف. كِن.

بنپال

ك: پال، لا، تهنشت. [که‌نار، روخ (ره‌ك: بنپالی دیوار).]

ف: بن، بیخ، لا، پناه، کنار. (دیوار مثلاً).

ع: لِحْف، جَانِب، جَنْب.

بن پزائش

ك: كه نیشکی هه لگرتن. [كچینی لابردين]

ف: دختری برداشتن.

ع: افتراع، اِزَالَةُ الْبَكَارَةِ.

بنجواو

ك: بندار. [كوتنه بهشی خوارهوهی قهوی درهخت.]

ف: ئین، فرسب، بُندار. (قسمت پایین تنه‌ی درخت)

ع: جِذَع، أَصْلَةُ، ساق.

بنجواو

[ك: بنتا (لق و پویی تازه كه له بنهوهی درهخت ده‌رویت.)]

ف: رَسْتَاك، سَتَاك، رَشْتَاك، شَسْتَاك، رَسْتَاخ، سَتَاخ (شاخه‌ی تازه كه از بیخ درخت روید.)

ع: رَيْد، فَسِيل، شَطَا.

بنتل

[ك: به كه مین گويز له یاری «تلان».]

ف: اولین گردوی بازی «تلان» است.

بنتل

ك: تله، دیانه. [به‌رده‌ی بچوك كه ده‌بخته ژیر به‌دهی

گه‌وره هه‌تا تلیر نه‌بیته‌ره.]

ف: دندانه. (سنگی كوچك كه زیر سنگ بزرگ

گذارند تا نخلطد.)

ع: قَلْع.

بنته‌له

ك: بنپاز، كه لیتن، ته‌نشت، لا. [به‌نا، پان]

ف: پهلو، په‌لوی دست، لای دست، بُن دست.

ع: كَنْف، جَانِب، جَنْب.

بنج

ك: ریشه، بیخ. [رهگ]

ف: ریشه، بیخ.

ع: أصل، بِنَج.

بنجو

ك: بنه‌جو، بنجوگه، بنه‌جوگه. [سه‌ره‌تای جوگه‌له. بنکی جوگه‌له]

ف: ئین جووب، بیخ جووب.

ع: أصلُ الْمَذْنَب، قَعْر الْمَذْنَب.

بنجوری

ك: بنگیری، په‌بجوری، په‌یدا كردن. [كوتینه‌ره]

ف: یوز، یوش، پیجویی، ریشه‌جویی،

كُنْجَاوِی، حُسْتَجُو، حُسْكَانَان، حُسْكَامَار.

ع: فَحْص، تَفْحُص، تَجَسُّس، تَفْتِيش. اِسْتِقْصَاء.

ادراك.

بنجوگه ← بنجو

بنجووچكه

ك: فلیتچك، فلیتچكه. [كلیتچكه (بنکی كلك).]

ف: غزه، غازه، بیخ دم.

ع: قَمِيع، عَجَب، أصلُ الذَّنْب.

بنچاخ

ك: قه‌راله كوته. [قه‌باله‌ی قه‌دی.]

ف: بُنْچَاك، بُنْچَاك، قباله كهنه، پیش تیلك.

ع: أصلُ الصَّنْكَ، الصَّنْكَ الْأَصْلِي.

بنچك

ك: بته، متك، ده‌زن. [ده‌زن]

ف: بُتْه، بُوتْه، برسته، رستنی.

ع: نَبْت، نَبْتَةٌ، نَبَات.

بنجل

ك: بنلق. [بنلق (بهشی خوارهوهی لقی درهخت كه به قه‌دی

درهخته كوره ماره‌تاره.)]

ف: سَسْتَاك، شَسْتَاك، سَتَاخ. (شاخه‌ی بیخ

شاخه‌ی درخت.)

ع: جُدْمور.

وَبْنَه—نَاقِیَا (۲)

بَنجِنِه

ك: بَنَه رَت، بَنَه رَا، نَاسَار، [بَنَاغَه]

ف: پِي، لَاد، حُسنَه، وَاده، آسَال، بَنُورَه، بِيِورَه،

پَاخِيرَه، شَالَدَه، شَالودَه، سُنلَاد، بُنيَاد، بُندَاد،

بُنْدَاد، بُنچِنَه، شَسَنگَانِي.

ع: رَهص، رِيض، أَسَاس، أَس، اِسْت.

بِن خَهِرْمَان

[ك: بِن جَوخِين، بِن كَوِي خَهِرْمَان.]

ف: بِن خَرْمَن.

ع: حُصَالَة.

بِنْدَار

ك: بِنْتَار. [كوتَرَه (بَه شِي خَوَارِدَه ي قَدِي دَرَه خَت.)]

ف: بِن، فَرَسَب، بُندَاد.

ع: جِذَع، أَصْلَة، سَاق.

بِنْدَار

ك: بِيخْدَار، [زُيْرِدَار (بَو نَمُونَه: كَاسِي بِنْدَار.)]

ف: بُندَاد، بِيخْدَار. (بَادِيَه مَثَلًا.)

ع: لُو اِسْت.

بِنْدَه س

ك: بِنكَه ش، بَنَه كَه ش، بَنَه كَل، زُيْرِيَال، بِنسَال، بِنبَه خَسَن،

بِنخَسَن، بَنَه خَسَن. [بِن هَه نِگَل]

ف: كَش، حَسَن، لَر، بَغَل، بِن بَغَل، بِيخ بَغَل، زِيِسَر

بِغَل، تَنگ گَاه.

ع: اِبْط، أَسَل الِيد، حَزِيم.

بِن قَوْلِخ

ك: بِنكَه ش، بِنْدَه س، بَنَه كَل، بَنَه خَل، بِنبَه خَسَن، بِن كَه لِيِشَه،

زُيْرِيَال. [بِن هَه نِگَل]

ف: كَش، حَسَن، لَر، بَغَل، بِن بَغَل، زِيِسَر بَغَل، بِيخ

بَغَل.

ع: اِبْط، تَحْتِ الأِبْط، ضِيِب.

بِنخَرِي

[ك: خَوَارِدَه سَه نِي سَوْرَتَاوِي بِنِي مَه نَجَدَن وَ تِيَانَد.]

ف: بُكَرَان، بُنكَرَان، دَلْگَر، جَانَجَان، تَه دِيگ.

ع: قُرَة، قُرَرَة، قُرَرَة، قُرَرَة، مَشِيْط.

بِنكُول

[ك: پَاشَمَارِي چِيْشْت، بَه رَامبَه رِي (سَه رَكُول.)]

ف: تَه مَانَدَه. (تَه مَانَدَه ي آش، ضِد «سَه رَكُول»)

ع: عَفَاوَه.

بِنكَه ش ← بِن قَوْلِخ

بِن كَه لِيِشَه ← بِن قَوْلِخ

بِنكَسِي

ك: بَسْت، [بَو سَت، بِنكُوس]

ف: وَجْصِب، بَدَسْت، گَدَسْت، گَدَسْت، أَوْدَسْت،

أَوْدَس، پَنگ، وژَه، وَجَه.

ع: شِيِب، فِتْر.

بِن كَوِيچِكَه

ك: بِنَاگَوِيچِكَه، [بِنَاگَوِي، پَه نَاگَوِي]

ف: بُنَاگَوِيش، بِن گَوِيش.

ع: لَهْرِمَة.

بِنكَبِرِي

ك: بِنجَوَرِي، پَه بِيْدَا كَرْدَن، بَنَه، سَوْرَاخ، [كَوَلِيْنَه رَه]

ف: جَسْتَن، يَافْتَن، پِيْدَا كَرْدَن، سَرَاخ.

ع: اِدْرَاك، وَجُود.

بِنطَه قِي

ك: بِنچَل. [بِنِي لَق (كَه بَدْرَه خَتَرَه مَايْتَه رَه.)]

ف: سَنتَاك، شَتَاك، سَنتَاخ، بِيخ شَاخَه. (كَه بَر

دَر خَت مَانَدَه بَاشَد.)

ع: جُدْمور.

وَبْنَه—نَاقِیَا (۲)

بَنَه

ك: بَارگَه. (كَه لَوِيه لِي سَه فَر.)]

ف: بُنَه، بارگه، بارگاه، (رخت سفر)

ع: (عَفْشَة، عَشَقَة)، (حَفْض، رَحَل)، اَشْقَال،
بنه

ك: سَوْرَاخ، بِنِگِرِي، بِنِجَوْرِي، [كَوْلِينَه رَه]

ف: سَرَاغ، يَافَتَن، جُسْتَن، پيدا كردن.

ع: اِدْرَاك، جِدَة، وُجْد، وُجُود.

بنه جو

ك: بِيخِي، بِيخِي، رِيشَه بِي، [فِي، رِيشَه كِيش]

ف: بِيخِي، بِيخِي، رِيشَه بُر، رِيشَه كَن، بِن كَن،
بِيخِي شَت.

ع: مُقْتَلِع، مُنْقَلِع، مُنْقَلِع، مُنْقَمِع، مُنْقَمِع، مُنْقَرِض،
مُسْتَأْصَل، مُنْقَطِعُ الْأَصْل.

بنه به نكه

ك: بَدَن، بَه نِگَه، نَارِيَارَه، [بَه سَت، بَه نَدَار]

ف: بِنَسِد، رُوع، وَرَغ، بَسْرَغ، دَرِغ، دَارِغ، وَاَرِغ،
بُرْغَاب، بَنْدَرُوع، بَسْت، دَنْدِگ، بَنْدِگَه، بَنْدِگَاه،
بَنْدِ آب.

ع: حَا جُور، سَد.

بنه توهم

ك: بِنَه تَو. [تَو (اثر تَوِيهِ كه ده بِيچِي تَن).]

ف: تَخَم. (كه مِي يَاشَنَد).

ع: بَذَر، بَزَر.

بنه توهم

ك: رَه تَوِه، رِيشَه، رَه گ. [رَه جَه لَه ك]

ف: نَزَاد، نَزَادَه، رِيشَه، پَرُوز، گُوهَر، گُوهَر، رَگ.

ع: أَصْل، عَص، قَبْض، قَبْض، قَبْض، قَبْض، سِيخ، عِكْر،
نَجْر، كُجَار، نَسَب، نَجَل.

بنه جو

ك: بِنِجَو، بِنِجَو گَه، بِنَه جَو گَه. [بِنَارَانِي جَو گَه لَه. بِنِكِي
جَو گَه لَه.]

ف: بِن جَوِب، بِيخ جَوِب.

ع: أَصْل المَذْنِب، قَعْر المَذْنِب.

بنه هل

ك: بَنَه گَل، بِنَه خَه ن، بِنِكَه ش، بِن كَه لِي شَه، بِن قَو لِي شَخ،
بِن دَه س، بِن هَد ن گَل. [زَبْر يَا خَه ن]

ف: كَسَش، حَسَش، نَسَر، بَغَل، بِن بَغَل، بِيخ بَغَل،
زَبْر يَغَل.

ع: اِبْط، ضَبِر، عِطْف، ثَحْتِ اَلِ اِبْط.

بنه هل

ك: گِرْدَه نَه، خَشْتَه ك. [گِرْوَن: پارچه ي سِي سَوْرُجِي بِن يَا خَه ن
لَه چَو غَه دَا.]

ف: سَوِزَه، سَوِزَه، سَوِجَه، خَشْتَه، خَشْتَه ك،
خَشْتَه رَه، بَغَلَك.

ع: لِبْنَة.

وِنْدَه ← خَشْتَه ك < ۲ >

بنه پوهت

ك: بِنِچِينَه، بِنَه وَا، نَاسَا، [بِنَاغَه]

ف: بِي، لَاد، وَا دَه، خَسْتَه، بِن دَا دَه، بِن دَد، بِن يَاد،
بِن لَاد، بِن چِينَه، يَا خِيرَه، شَالَدَه، شَالَوَدَه، بِن سَوْرَه،
بِيوْرَه، آسَال، شَسْتَن گَانِي، بِنَه لَاد.

ع: رَهْض، رِبْض، أَسَاس، أَس، اِسْت، أَصْل.

بنه كدار

[ك: بَا زَر گَان]

ف: بِن دَار، بِن كَدَار، بَا زَر گَان.

ع: تَا جِر، صَا جِب اَل مَال.

بنه كردن

ك: سَوْرَاخ كَرْدَن، بِن گِرِي كَرْدَن. [كَوْلِينَه رَه]

ف: سَرَاغ كَرْدَن.

ع: جِدَة، وُجْد، وُجُود، اِدْرَاك.

بنه كه ش ← بِن كه ش

بنه گا

[ك: مَه نَزَل (بِن گَه ي بَار گَه وَبِنَه خَسْتَن).]

ف: بُنْگاه، بُنْگه. (جای بُنه)

ع: مُحْفِض، مَعْشِش، مَعْشِش. مُحْط، مَنْزِل، (مَحْطُ
الرُّجَال)

بنه گل ← بنه گل

بنه مال

ك: خانه راده، خانه دان، گهرده مال. [بنه ماله، هوز]

ف: خانواده، خاندان، دوده، دودمان، دودخانه،
تُبار.

ع: قَبِيلَة، طَائِفَة، سِلْسِلَة، قَوْم، حَقْدَة. نَسَب، نُبَل.

بنه مال

ك: گهری مال. [ریش سپی بنه ماله، سدره لهرز]

ف: بزرگ دوده، بزرگ خاندان، بزرگ دودمان،

ع: رَئِيس القَوْم، شَيْخ القَبِيلَة.

بنه وا ← بنار، بِنَجْوْگه، بنه بهنگه، بنه پره تا

بنه وان

ك: بنه وان، بنیوان. [بناران (چاردیری بنه «۱» یا که لویه لی

نارمال «۲»].

ف: بُنْوان، بُنْه وان، بنه سان. (نگاهدارنده ی

بُنه «۱» یا اسباب خاته «۲».)

ع: رَيْضُ «۲». حَفَاضُ «۱».

بنیاد

ك: بنچینه، بندرت، ناسار. [بنافه]

ف: بُتْیاد، بُتْلا د، بُنه لاد، بُتْداد، بُتْدد، بُتْواد،

واده، بُنوره، بُبوره، بُنچینه، پاخیره، شالوده،

شالده، آسال، پُی، لاد، خُستنه، شسنگانی.

ع: رَهْص، رَيْض، اَساس، اِسْت، اُس، اَصْل، بُتْیان.

بنیاد هم

ك: تینسان، عینسان، ناده میراد. [مروث]

ف: اَذْمی، اَذْمیراد، مَرْتَم، اِنْسان، دوپا.

ع: اِنْسان، بَشَر، بَنی اَدَم.

بنیچه

[ك: باج و مالیاتیک که له خاردن مرتک و پیشه سازانی

دستین.]

ف: بُنْیچه، بُنْچه. (جمعی بر املاک و اصناف.)

ع: اِتاوَة، خَرَج.

بنیشت

ك: چاچکه، ریژن. [بنیشت، چاچکه]

ف: سَكْر، سَقْر، زار، زازه، كُنْدُرْک، قُنْدُرُون.

ع: عِلْک، عِلْک، عِلْک، عِلْک اَلْبَطْم، صِمْعُ البَطْم.

بنیوان

ك: بنه وان [بناران (چاردیری مال و که لویه لی نارمال).]

ف: بُنْوان، بُنه وان، بُنه بان. (نگاهدارنده ی خانه

و لوازم آن.)

ع: رَيْض.

بنیه

ك: باره، زروخ، توانا. [هیزر. جهسته]

ف: تَوان، تَوانابی، تاب. کالبد، آفرینش، پیکر.

ع: بُنْیَة، قُدْرَة. جُنَّة، خِلْقَة، فِطْرَة.

بو

[ك: بون]

ف: بو، بوی، له.

ع: رِيح، رائحة، شمیم، بَنَة، فَوْحَة، فَوْعَة، فَوْغَة،

فائِغَة، نَفْحَة.

بو

[ك: هی، نی: رشی تهرخان کردنه.] [بو تهر]

ف: بَرای، اَز بَرای، بَهر، اَز بَهر، پُی، اَز پُی، اَز

آن، واسه ی.

ع: ل، ل، ل، لِیْزِر، لِائَة، له.

بو

ك: له بدر. [بو تهره، له بدر تهره] [سهو بو تهره، چونکه

(نامرزی هودر خستنه).]

ف: برای، اَز برای، بَهر، اَز بَهر، واسه، زیبرا.

(حرف تَعْلِيل است.)

ع: اذ، ل، لائهُ، لِاجِل، كَيْ، بِسَبَب.

بوار

ك: بگار، رهز، ريسواز، گوزرگا، [ددراری په پرينسره له كتيوا له ناردا.]

ف: گدار، گڈر، آوزه، آبزه، پياب، پاياب، پايگه، پايگاه، گڈرگاه. (محل عبور در كوه يا در آب.)

ع: مَعْبَر، شَجَن، مَخَاضَة، مَجَازَة.

بوازو

ك: بوژه. په سمه نه، پاشناخوړ، [بوژو. پاشخوان]

ف: بوژنه. پس مانده.

ع: مَرُوح، مَرِيح، سُور.

بوايي

[ك: بوايه، با]

ف: می بود، بودی.

ع: يَكُن، اِنْ كَان.

بوايي

[ك: بوايه يت، باي]

ف: می بودی، بودی.

ع: تَكُن، اِنْ كُنْتَ.

بويا

[ك: بوژگرتو (بوژنمونه: بويابوونی رڼن كه بوټی نساخوښ دهیټ.)]

ف: بويا، بوگرفته، گنديده. (سو گرتن روغن مثلاً كه بدبو می شود.)

ع: وَضَرَ، ثَمَه، سَنَخ، رَنَخ، نَمَس، مَرِيح، مُرِيح.

بويايي

[ك: بويايون، بوژگرتن (بوژنمونه: رڼن.)]

ف: بويايي، بدبو شسدن، سوگرتن، گنديسدن.

(روغن مثلاً.)

ع: وَضَرَ، ثَمَه، سَنَخ، رَنَخ، نَمَس، اَبْرَاح.

بو بردن

[ك: بوژن پټوه كړن.]

ف: بوژردن.

ع: اِسْتِشْمَام.

بو بردن

ك: گومان بردن. [بوچون، خه ياز كړن (تيديويمه.)]

ف: بوژردن، گمان بردن. (كتابه است.)

ع: ظَنَ، تَصَوَّرَ، تَوَهَّم.

بوياهرامه

ك: بهرامه. [بوټی بلاروه بوړ.]

ف: بوی روان.

ع: الرِيحُ المُسْرِي، الرِيحُ المُعْدِي.

بو بهرودان

ك: بوژ دانه ره. [بلارونه ره ی بوژ.]

ف: بو دادن.

ع: ذَقَر، فَوَح، نَفَح، نُفُوح، تَضَوَّع.

بوپرووز

[ك: بوکرووز. (بوټی خوری سورتار.)]

ف: خنجير، بوی پشم. (بوی پشم سوخته)

ع: شَيْطَان.

بوته

[ك: بوته ی زرينگر كه شتی تيا دا دهوتينه ره.]

ف: گاه، گه، بوته. (بوته ی زرگری كه اجساد

در آن ذوب كنند.)

ع: بُوطَه، بُوطَقَه، بُوتَقَه.

وينه

بوچال

[ك: بوټی چال كه خه له خراب دهكات.]

ف: ناه، بوټم. (بوی چاله كه گندم را مثلا خراب

كند.)

ع: اُسْن.

بوچان

ویندی هید.

بوختان

ك: ده‌له‌سه، دس‌هه‌لپه‌س، دورۆ، چه‌فته. [تۆمه‌ت]

ف: پلمه، چفتنه، سړو، چَرَبَك، بِيغاره.

ع: بُهتان، تُهْمَة، اِفْتِرَاء، عَضِيهَة، بُهت.

بوخچه

[ك: پارچه‌یه‌کی چوار گوشه‌یه که جلوه‌ی رنگی تێدده‌خن و

ده‌بیه‌ستن.]

ف: بُقچه، بوخچه، نیفه، جامه‌دان. (پارچه‌ای

است چارگوشه‌ لپاس را میان آن می‌گذارند و

محکم می‌ببچند.)

ع: صُوان، عِکام، رِبْطَة، صُرَّة، مِعْوَن، مِیداعة،

بُقْجَة، بُقْشَة.

بوخچه

ك: به‌سه. [به‌ستار، پیتچار]

ف: بُقچه، بوخچه، بسته، پِرَونده.

ع: رِزْمَة، حُرْمَة.

بوخچه‌گردان

[ك: یاری‌کی منالانه که به شیوه‌ی بازنه‌یی و دور له

یەك داد‌نیشن و دەس‌رۆكه‌یەك دەسه‌ده‌س بۆ یەك فیرۆ

دده‌ن، مندالیکیش به‌ ده‌ریاندا ده‌گه‌ریت و دەس‌رۆكه‌ی

له‌ هه‌رکەس وەرگرت هه‌لدە‌ستیتت‌ره و له‌ بانی مندالی

پیشور به‌ دوری بازنه‌که‌دا ده‌گه‌ریت.]

ف: بقچه‌گردان. (یک قسم بازی بچگان است

که به فاصله به‌ طور حلقه می‌نشینند و

بسته‌ای را دست به‌ دست برای همدیگر پرتاب

می‌کنند، یک نفر هم به‌ دور حلقه می‌گردد،

بسته را از دست هر کس گرفت او بلند می‌شود

و به‌ جای اولی به‌ دور حلقه می‌گردد.)

ع: ...

بوخل

ك: بوچکلانه. [بچکلانه (ناری پیاریشه.)]

ف: کوچولو، کچلو. (اسم مرد هم هست.)

ع: صَغِير.

بوچکلانه

ك: تووله، تووله‌که. [بچکلانه. بی‌نرخ]

ف: کوچلو، کهینه.

ع: صَغِير، حَقِير، مُهِين. صَغِير، حَقِير، مُهِين.

بوچه

[ك: بوچی؟]

ف: چرا؟، برای‌چه؟. مگر.

ع: لم؟، کیم؟، (لمه؟، کیمه؟). هَلا، نَولا.

بوچه‌که‌وۆز

[ك: بوچروک (بوتی سورتانی چه‌روی.)]

ف: خنجیر، بوی‌چربی. (بوی سوختن چربی)

ع: قَنار، شِیاط.

بوهران

ك: ماژ، فیه‌بران. [جەنگە‌ی توند‌رتیژی نەخۆشی.]

ف: آستان.

ع: بُهران، قَبْران، عَقَبَة.

بوهار

ك: بوخ، هه‌لم، مه‌لم، مه‌لم. [بوخ]

ف: خۆزَم، نَف، نَزَم، نَم، نَمَسَن، مه‌، وِشَم، گان،

جوهر آتش، نَزَم، نَزَم، نَزَم، نَم، نَمه.

ع: بُخار، عَكاب، غان.

بوهاری

ك: رجاخ، ئوجاخ. [کوانو]

ف: آلاوه، بخاری.

ع: مَذْحَن، داخۆتَة.

بوهاری هه‌ره‌نگی

ك: سوپا، [زوپا، سوپه]

ف: آلاوه، بَخاری فونگی.

ع: داخۆتَة.

ك: رژدى، چنگر شكى، بهر چارته نگی. [چروكى]

ف: رشك، سيمتاخ، ژكورى، ژفتى، سيئه كاسنگى، ژفت، آزاد.

ع: بخل، ضبئة، ضفينة، شح، شح، امساک، دنوق، شکاسة، شکس، ضنيس، لوم، لامعة، حقد، حسد، غبطة.

بۇھوز

ك: خه فوك (نه ر گايه كى كه له وهختى كار كرندا ده خه ريت.)

ف: بخسپ. (گساوى كه هنگام كار كردن مى خوايد.)

ع: جتوم.

بۇھوشى

ك: بوتى خوش. (بهرامبهرى «بوتى ناخوش».)

ف: بوى خوش. (ضد بوى گند)

ع: سكا، عطر، عرف، طيب، ارج، وهج، شذا، غالية.

بۇھوشى

ك: بز خوشى.

ف: بوخوشى. (عطريات)

ع: ذريرة، طيب.

بۇد

ك: هدير (بهرامبهرى «نابود».)

ف: بود، هسته. (ضد «نابود».)

ع: موجود.

بۇدار

ك: بوتدار، خاردن بون (بهرامبهرى «بى بو».)

ف: بويا، بويان، بودار. (ضد «بى بو».)

ع: ريح، ذو رائحة.

بۇدان

ك: برژانن. [برژانن (بو نمونه: بۇدانى گه نم.)]

ف: بودادن، برشتن. (گندم مثلاً.)

ع: حمس، حميمس، شميص، قلى.

بۇدانه وه

ك: بز بهر اردان. [بزون بلاو كرنه وه. (بوتى خوش يا

ناخوش «۲».)]

ف: بودادن. (بوى خوب يا بد «۲».)

ع: دُفر «۲». قَضُوْع، فَعْ، فُوح، فُوج، نَفْح، لُفُوح،

فُوار، فُوران، تُوهُج.

بۇدین

ك: بوى بنه گل، بۆكليه. [بوتى لهش، بوتى ينبان]

ف: بوى بدن، بوى بگل.

ع: دُفر، دُفر، سَهك، نَتَن، لَحْن، صُنان.

بۇدووهان

ك: بون كادور (بو نمونه: گوشتى بۆدرو كهان.)

ف: بودود. (گوشت دودزده مثلاً.)

ع: دُخُن، عَتِن.

بۇز

ك: كه رگ. [خوله ميشى (رهنكى كه روى مهيله رسور.)]

ف: بوز، خاكسترى، كبود. (رنگ كبود مايل به

سرخى.)

ع: عَبْر، كَدِر، اَعْبَر، اَكَدِر.

بۇز

ك: بهر، زمه — .

ف: پيش. (س)

ع: ضَمَّة، رَفْعَة.

بۇز

ك: ته ريق. [شهر مزار]

ف: بوز، شرمسار، شرمنده، سراقنده.

ع: خَجَل، مُتَفَعِل.

بۇز

ك: راکيشانى گوى بو ته مى كردن.)

ف: گوشتاب، گوشمال، گوش گش. (کشیدن

گوش برای تأدیب)

ع: مَرَش، نَقَش، ثَاذِین، عَرَك، عَرَك الْأَذْن، فَرَك، تَفْرِیک.

بوراق

ك: زاق، واق، دمهق، [مؤلفهق، سهراسیمه. (دهرودایت بدین ندره شتیك ببینیت.)]

ف: خیره، دمق. (می نگرد بدون اینكه چیزی ببیند.)

ع: بارق، خُبران، مُخَیِر، مَبهوت. اَبَج، اَجْطَ. اَبْحَق، اَعور.

بوراق

ك: زیت، زیج، [موز (بومرزه له کانی تسه داپیندا.)]
ف: زیج، بُراق، چشتم تیز کرده، چشتم تند کرده. (در هنگام قهر مثلاً.)

ع: اَجوس، اَحْدَق، اِراشِم، مُرَشِق، مُبَرَق، کالِج، مُکَلِج، مُهْصَص، مُورور، مُحْمَلِق.

بوراق

ك: دل سردگ، [دل مردور، دل آسورده] (کسی که همه مور شتیك دبینیت و هیچ ناخوازیت.)

ف: دل آرام، دل مرده. (کسی که همه چیز می بیند و هیچ چیز نمی خواهد.)

ع: مُطْمِنُ النَّفْس.

بوراق

ك: نَسور نَسپه تیزدوی لسه شهوی میعراجسدا پیغدمبر (دخ) ای گواسته ره.]

ف: زه آنجام، راه آنجام، ره سبُر.

ع: بُراق، مَرَكَب، النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّة.

بوراق

[ك: جوړه پشیله یه که موره کدی دریزه.]

ف: بُراق. (نوعی از گریه است که پشتم بلند دارد.)

ع: بُراق، حَنْطَل.

بوراق بوون

ك: زاق بوون، واق بوون، دمهق بوون، زیتو بوون، زیچه بوون، [مؤلفهق بوون، سهراسیمه بوون، موز بوونه ره]

ف: خیره شسندن، دمق ماندن، بُراق شدن، زیچه شدن، تُند نگریستن، چشتم تُند کردن، چشتم تیز کردن.

ع: بَرَق، بَرُوق، حَیرة، تَحْیِر، بَهت. جُحوظ، بَحَق، عَور. ثَبْرِیق، جَوسَة، بَرِشْمَة، رَشَق، اِرشاق، تَحْدِیق، تَهْصِیص، وِرَوزَة، حَمَلَقَه، كَلُوح.

بوران

ك: شلیوه، [توف، کرپوه]

ف: بوران، کولاک، نمه.

ع: نَمَق، دَیمَة، طُوفان.

بورانی

ك: سورده بووگ، سورده کریاک، [سورده کراو]

ف: بورانی، سرخ شده، مُسَمَا.

ع: سَمِیط، حَمِیص، حَمِیس.

بورانی باهجان

ك: باهجان سورده کریاک، [باینهجانی سورده کراو]

ف: تباهاه، بورانی بادنجان، تواهه.

ع: سَمِیط البَاذِنجان.

بورچین

ك: بوزچیل، رشکوره، [رهشی مه یله وشین، خوله میشتی]

ف: چپار، بور.

ع: اَشْهَب، اَبْرِش، اَرَقَش، اَبْرِق، اَحْم.

بورغو

ك: مهته فدرنگی، مهته. [ناصرای سمن.]

ف: مَنَه فَرَنگی، مَنَه، یَر ماهه.

ع: بَزَال، بُرَغی.

رینه ی هدی.

بورو

[ك: برژ، نه برژ]

ف: بَرُو، اَبِرُو.

ع: حاجِب.

بورژ فرهدان

ك: بورژ قرتائڻ، بورژ هه لته كانڻ. [نه برژ هه لته كانڻ]

ف: اَبِرُو اَنداختن.

ع: اِخْلَاج، غَمَز، كَسَر. (الحاجِب)

بورژ هه لته كانڻ

ك: بورژ قرتائڻ، بورژ فرهدان. [نه برژ قرتائڻ]

ف: اَبِرُو اَنداختن.

ع: غَمَزُ الْحَاجِبِ، اِخْلَاجُ الْحَاجِبِ، كَسَرُ الْحَاجِبِ.

(م: «حواجب» هم مي گويند.) [«حواجب» یش به

كار دهيتريت.]

بورژ — نان ره ووهني

بورژ

[ك: ره شكه وه كه. «هي» ناصرازي پيناسه.]

ف: بوره، چپاره. «ها» حرف عهد است.

ع: الأبرش، الأشهب....

بورژ

[ك: دننگي به رزي وهك دننگي گا و حوشتر «۲».]

ف: جنج. (صدای گاو یا شتر «۲» مثلاً.)

ع: عَجِيج، جَوَار، خَوَار، صَحَق، أَطِيط، بَخِيخ، هَدِير

«۲».

بورژان

ك: نه سهل. [به لگه]

ف: فَرَنود، آوند، نَخشه، رَهَبِر، رَهَنُما.

ع: بُرْهان، سُلطان، فُرْقان، حُجَّة، دَكِيل، بَيِّنَة.

بورژ پينه

ك: نالاره بورژ پينه. [نه له سابورنه]

ف: كِلاغ، زَاغ.

ع: غُرَاب، زَاغ.

وينه — هالاره بورژ پينه

بورژ پياك

[ك: بورژ پيار: پيارى ره مه كي و كه سر نه ناس.]

ف: ناكس، بي نژاد، پَدنژاد، پَسْت، كَسَنَدَن.

ع: غَنَدُور، قَنو، حُفَالَة، مُزْدَم، نُدال، رَدل، نَدِي،

هَلَكَس، مُخَفَّل، اُوياش، خَسِيَس النَّسَب.

بورژ

ك: كه وگي. [كه ردي]

ف: بورى، كبودى.

ع: غَبْرَة، كَدْرَة.

بورژيش

ك: پرويش. [ساره]

ف: بَرُوش، بَرُوشه، فَرُوش، فَرُوشه، فَرُوشَك،

بُلغور، بُرغول، پُرغول، أَفشه، دَلبيده.

ع: جَرِيش، جَشِيش، بُرغُل، بُرغول، بُرپور.

بورژيشين — پرويشين

بورژيه

ك: كه رينا. [جوزه شه پيوريكه.]

ف: كَرْنَا، خَرْنَاى، ناي روبيين، ناي، كَرْنَاى.

ع: بُوق.

وينه — كه رينا

بورژ

[ك: دننگي شيني مه پله و سپي.]

ف: بورژ. (رنگ تيلي ماييل به سفيدى.)

ع: اَبَرِش، اَشْمَط.

بورژ

[ك: پيارى ريش و سيمبل ماشورنجي.]

ف: بورژ. (مرد ريش و سبيل بورژ.)

ع: اَشْمَط، كَت.

بورژه — «هي» پيناسى كه گه لدايه. [به انضمام هاي

عهد.]

بورژن

[ك: زور به بورژ. (كه سيك كه له دورره هه ست به بورژ —

وَك: بوتي خواردن - بکات، []

ف: بوزن. (کسی که از دور بسوی طعام را مثلاً احساس کند.)

ع: آرشم، آرشن، مُسْتَرُوح، مُتَشَمَّم،
بوزّه

ك: بواز، [بوزّه] گیای بوتگرتور که نسیب نایزوات، []

ف: بوزده. (علف بوزده که اسب نمی خورد.)

ع: مَرُوح، مَرِيح، سُور.

بواس ← بواسه

بوسار

[ك: بوسارد، بوتگرتور (هسر خوارده منیسهك كه بون

بگریت، []

ف: بوسار، بودار. (هسر خوراکی که سو پیدا کند.)

ع: مَرُوح، مَرِيح.

بوسان

ك: باغ، [باغ]

ف: بُسْتَان، بوستان، باغ، آبسالان، فردوس.

ع: رُوضَة، حَدِيقَة، بُسْتَان، جَنَّة، فردوس.

بوسو

ك: بوی سورتیاگ، [بوتی لوكه یا پدیزی سورتار،]

ف: بوگند، بوی سوخته، بوی کهنه.

ع: شیاط.

بوسولمان ← موسولمان

بوسه

ك: ویسان، بوس، مدندر. (بوسه و پدیغام، بوس و مهگر)

[رهستان، مانده]

ف: ایست، ایستاندن، درنگ، مات، ماندن، درنگ

کردن.

ع: سَكُون، وَقْفَة، قُوقِف، صَبْر، تَأَمَّل.

بوش

ك: کونا، پوچ، قرزل، [کون، کلوز (وشه یه کی کرماجیه.)]

ف: سوراخ، تهی، پوچ، پوک. (کرماجی است.)

ع: ثُقْبَة، مَثْقُوب، مَجُوف.

بوشکه

[ك: بهرمیل]

ف: چلیک، پیپ، بوشکه.

ع: دَنْ، پرمیل، بَتِيَّة.

وینه

بوغاز

ك: تنگ، تنگ، [جنگه ی تنسك بورنه دی دریا.]

ف: بُغَاز، بوغاز، تَنگ، تَنگ.

ع: بوغاز، مَضِيق.

بوغمه

ك: تاس، خنه، مله خره [نه خوشی دروشاخه، ئیشی مل.

ناوسانی مل]

ف: حُنَاك، سَرَف، عُر، چخش.

ع: حُنَاق، حُنَاق، حُلَاق، هُنَاع، عُدْرَة، ذُبْحَة، عُدَّة.

بوغون

ك: نهجه، تیکه، [پل، ورده پارچه]

ف: أَنج، أَنج، ریز، تیکه، پاره، لخت.

ع: قَطْعَة، بَضْعَة، زَيْمَة، حُدَة، فِدْرَة، فِلْدَة، مَرْعَة،

شَرْحَة.

بوغون بوغون

ك: نهجه نهجه، تیکه تیکه، [نهجنرا]

ف: أَنج، أَنج، ریز ریز، لُخْت لُخْت، تیکه تیکه،

پاره پاره، ریزه ریزه.

ع: مَثْقَطِع، مَقْرَط، مَبْضَع، مَخْدَعَب، مَخْدَعَل، قِطْعَة،

شَرَائِح، اِرْبَا اِرْبَا.

بوق

ك: تهم، هدلم، دم، [بوخ: تهم کردن له گهرمادا.]

ف: وشم، خوزم، تَف، گاز، دم.

ع: بُخَار، عُكَاب، غَاز، وَهْر.

بۇق

ك: شاخ نه فير. [كەپنا]

ف: بوق، شاخ نفيير.

ع: صۇر، ناقۇر، **بۇق**.

رئە

بۇق

ك: چاودەريپىگ. [چارزوق (چاودەريپىو)]

ف: بۇك، خيبرە. (بىرجىستە چىشم)

ع: **بۇق**.

بۇق ← **بۇرۇق** [بۇرۇقى كىرمايە. (كىرمايە است.)]

بۇق زەوين

ك: ھەلم. [ھەلم و بۇغى زورى كە لە كاتى گەرمادا

ھەلدەستىت و ھەپۇل دەدات.]

ف: تەف. (بىخار زەوين كە در ھەسەي گىرم بۇند

مى شود و موج مى زند.)

ع: ياخۇر.

بۇقلە مووت ← **بەقلە مووت**

بۇق مەل ← **بۇقلە مە**

بۇقلە مە

ك: پىشتە مەل، بۇق مەل. [پىشتە مەل، بۇقى مەل]

ف: پىس گەردن، پىشت گەردن.

ع: كاھل، قفا، قفا، ققن، قاقايە، ققن، ققاد، ققال.

بۇقلە موون ← **بەقلە مووت**

بۇكرىك

ك: ... گەنىگ. [گەنىر، بۇگەن كەردو]

ف: بۇكرىك، گۇندىدە، گۇندا، خۇستە.

ع: مۇرىج، دۇر، دۇر، نۇن، نۇس، نۇن، نۇت، كىپىت،

ئۇن، زۇج، ...

بۇكرىد

ك: ... گەنن. [گۇنخان، بۇگەن بورن]

ف: بۇكرىد، گۇندىدە، خۇستەن، سۇيستەن.

ع: دۇر، نۇن، نۇن، نۇت، دۇر، خۇموم، بۇسۇل، ئمە،

تۇم، ئۇن، ئۇغ، زۇج، خۇلوف، ئىنتان، مۇخ، ايراحە،

ايرواح، قىساد، نۇس.

بۇكرىن

ك: بۇن بۇرە كەردن، بۇرە نۇن

ف: بۇبۇن، بۇكرىن، شۇمىدەن، سۇمىدەن.

ع: شۇم، ائىشمۇم.

بۇكرىك

[ك: بۇن چىشتى سورتار لە بۇنى مەجەلدە كە تىمى

ناخوش دەكات.]

ف: بۇنى دىگە. (بۇنى سۇخۇتن آش در تە دىك

كە آش را بدمزه مى کند.)

ع: شۇمىدەن، مۇرىج.

بۇكۇشە

ك: بۇكرىن، بۇكرىنە، بۇنى پە. [بۇنى بۇكرىنە، بۇنى پە]

ف: بۇنى بۇكرىن، بۇنى پە، بۇنى پە.

ع: سۇك، سۇك، لۇن، دۇر، دۇر، سۇن، نۇن.

بۇكەن

[ك: بۇن ناخوش]

ف: بۇگۇدە، گۇندە، بۇرە، فرغۇدە، فرغۇدە، بۇنى گۇدە،

بۇگۇندا، بۇنى بۇد.

ع: عۇن، نۇن، بۇن، بۇن، بۇن، نۇن، بۇن، عۇن،

بۇن، بۇن.

بۇكەنكە

[ك: گىيا بۇكەننىرە (گىيايە كە نە گەر دەستى تىپە بۇكرىت،

بۇكەننى دەكات.)]

ف: كۇرۇف، بۇگۇدە، بۇگۇندا. (گىيايە است دەست

بە آن مى زندند دەست را بدبو مى کند.)

ع: دۇر، دۇر، دۇر.

بۇلوق

ك: بۇنگە بۇن، (زۇن كامى، شۇر كامى) [بۇنگە بۇن، بۇن

بۇنگە بۇن تە مەنى شەپىتە بۇن.]

ف: رَسِيدِن، (بە حد بلوغ).

ع: بُلُوغ، اِدْرَاك، اِحْتِلَام، حُلُم.

بُولۇك

ك: مەرتىم، (بەشىككە لە نارچەيەك كە چەند لادى لە خو دەگرتت.)

ف: بُلُوك، (يەك قىسىمى از ولايت كە مىشتەمل بىر چىند قىرىيە است)

ع: كُورَة.

بۆلە

ك: بە خەمە، چىل، خىل، سەپۇل، (گەلوز، كەودەن)

ف: پېپە، پىخەمە، لىش، چىل.

ع: مەھمىل، نەج، بىكىد.

بۆل

ك: گە، گلى، (دەنكە تىرى).

ف: غَزْم، غَزْب، گە، وشىگە، آنگۇرە، (انگوردانە)

ع: هُرُور، هُرُور، هُرُورَة، قَطَافَة.

بۆلەن

ك: بۆلە كىردن، خوتە كىردن، (پىرتە كىردن، بۆلەندىن)

ف: ئۇندىيىدىن، زىكىدىن، غُرغۇر كىردن، ئۇندىيىدىن،

زىكىدىن، زىكىدىن.

ع: تَرَعْم، دُنْدَنَة، دَمَمَة.

بۆلۈپۈل

ك: بۆلۈپۈل، بىلبىل

ف: بۆيۈر، تۇندۇر، تۇندۇر، واف.

ع: غُنْدَاكِيي، بَلْبَل، كَعِيْت، نَغْر.

ۋىنە

بۆلۈسك

ك: تەردەرە

ف: بُلُسك، بُلُسك.

ع: كَلْب، قَطْب، قَطْب، مِحْوَر.

ۋىنە

بۆلە

ك: خوتە، (پىرتە رورتە تۇرۇپى).

ف: زَك، زَك، زَك، زَك، غُرغُر، غُرغُر، ئۇندۇند، ئۇندۇ،

ئۇندە، ئۇندە.

ع: زُعِيم، طَنِين، نَوِي، دَمَمَة، دُنْدَنَة.

بۆلەپۈل

ك: خوتە خوت، (پىرتە پىرتە تۇرۇپى).

ف: غُرغُر، ئۇندۇند، غُرغُر، زَكَرَك، زَكَرَك،

زَكَرَك.

ع: دُنْدَنَة، دَمَمَة، نَوِي، طَنِين، زُعِيم.

بۆلەكۈردن

ك: خوتە كۈردن، بۆلەن، (بۆلەندىن، پىرتە كۈردن)

ف: زىكىدىن، زىكىدىن، زىكىدىن، ئۇندىيىدىن، ئۇندىيىدىن،

غُرغۇر كىردن، ئۇندۇند كىردن.

ع: تَرَعْم، دَمَمَة، دُنْدَنَة، نَوِي، طَنِين.

بۆلى

ك: دەنكە تىرىيەك.

ف: غَزْم، يەك گە، يەك دانە انگور.

ع: حَبَبَة، عِنْبَة.

بۆم

ك: قۇمپارە، (بۆمبى)

ف: بۇمب، خۇمپارە.

ع: قُنْبَلَه، حَرَاقَة.

بۆمارانە

ك: گىياھكى تالە بۆ دەرمان بەكار دىت.

ف: بوماران، بوماران، اُنَيْس، اُنَيْس، زَايِيش،

بَرْتاشك، بَرْتاشك، رىل، بَشْنِيز، بَلنجاسپ،

بىرنجاسپ، بىرنجاسپ، بىرتاسك.

ع: قَيْصُوم، شُويلا، شُويلاء، مِسك الجِن، حَبَق

الرَاعِي، بَرنجاسپ، بَرنجاسف.

بۆمچە

ك: بۆتكۈرۈر لەبەر شىدارى، (ۋەكۈر: گۈزۈتۈك كە لەبەر

شیداری بۆتی کردیبت. [

ف: بۆناه. (گردو مثلاً که از رطوبت بو پیدایا کرده باشد.)

ع: قَنِم، نَمِس، اَسِن.

بۆ مەن

[ك: لىبەر مەن، هى مەن]

ف: بَهِرْمَن، اَزبَهِر مەن، بَراى مەن، اَزبَراى مەن، واسەى مەن، اَز آن مەن.

ع: لِي، لِيئَا.

بۆ مە چەوہ ← بۆ مە چەو

بۆن

[ك: بِن]

ف: باشند، بۆند.

ع: يَكُونُوا.

بۆن

[ك: بِن]

ف: بۆيدا، باشيد.

ع: كُونُوا، تَكُونُوا.

بۆن

[ك: بۆ، بۆ، بۆن (رشدەكى كرماجىه.)]

ف: بۆ، بۆى. (كرماجىي است.)

ع: رَائِحَةٌ.

بۆن

ك: بِيانَك، دَسارِيز، بۆنە. [بِيانور، هۆ]

ف: بېھانە، دىست آويز.

ع: وَسَيْلَةٌ، واسِطَةٌ، سَبَب.

بۆ نەماوى

[ك: بۆتى جېگە يا شتى شیدارا.]

ف: ناه، بو نەم، نەمبو، بۆى نەم. (بۆى جاي

نەمناک، يا چىز نەم زەدە.)

ع: اَسْنٌ، عَقْنٌ، اَسِنٌ، عَقِن.

بۆنە

ك: بۆن، بِيانَك، دَسارِيز. [هۆ، بِيانور]

ف: بېھانە، دىست آويز.

ع: وَسَيْلَةٌ، واسِطَةٌ، سَبَب، اَجَل.

بۆو

ك: بايە قوش. [كوند، كۆنە بۆر]

ف: بو، بۆم، بۆف، آكو، اوكو، كوكو، بۆش،

بۆشك، بۆسك، كۆنگر، جۆغد.

ع: هَامَةٌ، نُھام، صَدْي، بۆم، بۆف، بوہ.

وینە

بۆو

[ك: ھەبۆر]

ف: بوود.

ع: كَان.

بۆو

[ك: راي لىھات، وانگە راي]

ف: نۆد.

ع: صَارَ.

بۆوتىمار

ك: خەمە خۆرە. [شىنە شاھۆ]

ف: غەم خۆرك، بۆتىمار.

ع: يِمَامٌ، بَلشون، مَالِكِ الْحَزِينِ، بۆتىمار. (م: يِمَامَةٌ.)

بۆوچك

[ك: بچورك]

ف: كوچك، كووشك، كھين، كە، كھينە.

ع: صَغِيرٌ، حَقِيرٌ، قَوَشِقٌ، دَقِيقٌ، مَهِينٌ.

بۆوچكتر

[ك: بچوركتر]

ف: كوچكتر، كووشكتر، كھتر.

ع: اَصْغَرٌ، اَحْقَرٌ، اَمْهِنٌ.

بۆوچكە و بۆوون

[ك: بچورك بۆنەردە.]

ف: کوچک شدن، کوشک شدن.

ع: حَقْر، اِحْتِقَار، تَضَاعُل، مُبْوَط

بووره

[ك: نه کیلزار (زهری بایر).]

ف: بوره. (زمین بوره)

ع: بور، بائِر، سبِاخ.

بووره

[ك: بۆرهك: نارینه‌یه‌یه‌یه کی کیمیاییه له پیشه‌سازیدا به کار

ده‌هیتیریت. (بۆزه‌کی زئیرکاری.)]

ف: بوره، کفشبیر. (بوره‌ی زرگری.)

ع: بورق، نظرون.

بووش

[ك: له گه‌ل «باش» یا پیتکه‌وه دین. «باشو بورش».]

ف: مرادف «باش» است که با هم استعمال

می‌شوند، در «باشو‌بورش» گذشت.

بووک

ك: رهری. [ژنی تازه شووکردوو.]

ف: بیوک، ویو، سَنار، سَنه.

ع: عَرُوس.

بووک

ك: ... بوچه؟، (بووک و مه‌گەر) [تۆ بلیتی، بوچی؟]

ف: بوک، بود که، باشد که. چرا؟، بپرا چه؟

(بوک و مگر؟)

ع: لَیْت، لَعْل، عَسَنی. لیم؟، هُنا.

بووک و مه‌گەر

[ك: خۆزگه و ئومید]

ف: بوک و مگر. (بود که و مگر)

ع: لَیْت و لَعْل.

بووکه

[ك: بوره (رابردوی دورره).]

ف: بوده. (ماضی بعید است.)

ع: كان، كانِ كَانِتا.

بووکه به ماس

ك: بورگه به مه‌لهم. [پلیشاره‌ته‌رد.]

ف: له‌شده، ماست شده، مَرهم شده.

ع: تَهْزِي، تَمْرَهَم.

بوول

ك: ... سووتك. [خۆله‌میش]

ف: خَل، خاکستر.

ع: رَمَاد، صِنِّي، صِنَاء.

بوولاو

[ك: خۆله‌میش و ناری تینکه لکراو.]

ف: خُلاب، خُلايه، آب‌خاکستر.

ع: ماء‌الرَمَاد، ماء‌القلي.

بوولته‌مر

ك: بوول گهرم. [ژبله‌مو، خۆله‌میشی گهرم.]

ف: خُزبِر، خاکستر گرم.

ع: مَلَّة، مَلَا، حال.

بووم

ك: زید. [نیشتمان. سه‌رزه‌مین]

ف: بوم، خُهر، مِهْن، مِهین، آرامگاه. خاک،

زمین.

ع: وَطَن، ماوِی، مَسْکَن، مَکان، مَحَل، مَعان. کُرَاب،

أرض.

بوومه‌له‌رزه

ك: زه‌ری‌له‌رزه، له‌رزه‌ك. [بورله‌رزه، زه‌له‌له]

ف: بوم‌هَن، بوم‌هین، زمین‌لرزه، لَسْرزک،

زمین‌لرزک.

ع: زَلزَلَة، زَعزَعَة، هَزْمَرَة، رَحْفَة.

بوومی

[ك: خۆمالی]

ف: بومی، مِهْنی، مِهینتی.

ع: وَطَنِي.

بِوُون

ك: هه برون، بوریتتی]

ف: بوئتن، بوئش، بوش، بود، هستی.

ع: وُجُود، كُون، كیان، كینونته.

بِوُون

ك: مان [بهرده دام برون، خایاندن]

ف: بوئتن، پایسداری، همیشه بوئدن، مانسدن،

زیستن، پاییدن، بود.

ع: بَقَاء، دَوَام، ثُبَات، قَرَار.

بِوُون

ك: هه برون، خاوتیتی]

ف: داشتن، نارابودن.

ع: كُون، حُصُول، مُلْك.

بِوُون

ك: گهریان، لیتهاتن، گهران، واپور، واگهرا، وای لیتهات.]

ف: شُدن، گُشتن، بوش، بوئدن.

ع: كُون، صَبْرُورَة، وَقُوع.

بِوُون

ك: نهران هه برون.]

ف: بوئند، بیئند.

ع: كَأُووا.

بِوُونه وه

ك: پهیدا بوئنه ره، ناشکرا بوئنه ره (بو نمونه: پهیدا بوئنی

شتی ونبور.)]

ف: پیدا شدن، پیسدا پیش. (پیسدا شسدن گمشده

مثلاً.)

ع: وُجُود.

بِوَه

ك: بیه، بگه ری! [بهره به حاکم]

ف: باش، بشوا، شو! (حاکم باش، حاکم بشوا،

حاکم شو!)

ع: كُنْ، صِرَا

بِوَه

ك: بیته، بوئسه، بیه، بوئسته] (له گره بوه)

ف: بمان، به ایست، باش، مول، درنگ کن!

ع: قَفَا، اِصْبِرْ، تَوَقَّفْ، تَأَخَّرْ!

بِوِی

ك: بوئ نهو، بهرهو نهو.] (دوسی برد بوئ.)

ف: برایش.

ع: نَهْ، اِلَیْه.

بِوِی

ك: بوئی نهو.] (بوئی خودشه.)

ف: بوئیش.

ع: رَا لِحْتَه، رِیحَه، شَمِیمَه.

بِوِی

ك: بویت، بیسی، بییت. بگه ری ت]

ف: باشد، بشود.

ع: یَكُنْ، یَصِرْ.

بِوِی

ك: بویت، بیسی، بییت. بگه ری ت]

ف: باشی، بشوی.

ع: تَكُنْ، تَصِرْ.

بِوِی نارهق

ك: بوئرن، بوکلیشه. [بوئی بنبال، بوئی بی، بوئی لهش)]

ف: بوئی بَغْل، بوئی پا، (بوئی بدن.)

ع: سَهْک، صَنْق، لَخْن، ذَفَر، صُنَان.

بِوِی بنهکل

ك: بوئرن، کدلیشه. [بوئی بنبال]

ف: بوئی بَغْل.

ع: سَهْک، صَنْق، صُنَان، ذَفَر، لَخْن.

بِوِیت

ك: بوئی، بییت. بگه ری ت]

ف: باشد، بشود.

ع: يَكُنْ، يَصِرْ.

بوتیت

ك: بوی، [بیت، بگه ریت]

ف: باشی، بشوی،

ع: تَكُنْ، تَصِرْ.

بوی خوهش

[ك: بوتی خوش]

ف: بوی خوش.

ع: سَلَكْ، عَطِرْ، عَرَفْ، شَدَا، قَدَا، نَشَا، شَمِيمْ.

بوی دهم

[ك: بوتی زار]

ف: غَشَاك، اَسْكُنْج، سَكُنْج، بِيَاستو، بوی ذهن.

ع: بَخْر، نَكْهَة.

بویژ

ك: بَلَا. (عه زاخوان) [شسینگیژ که تاییه تم ندیده کانی

مردر هه لده دات و ده یلاریتته ره.]

ف: رَنجَان، رَنجِگَر، موشِگَر، مویه گَر. (نوحه گَر

که میت را به اوصاف ذکر می کند و مرثیه

می خواند.)

ع: رَاثِي، رِثَاء، نَوَاح، قَوَال، قَوَالَه، تَقْوَالَه، تَقْوَالَة.

بویژ

ك: قسه كهر، [بگۆ، که سی به که م.]

ف: گوینده، دُرآینده، سُرآینده، سَخْن سُرآ، گویا.

ع: مُتَكَلِّم، نَاطِق، نَطَاق، قَاص، حَطْلِيْب، وَاِعْظ،

مِعْن، كَارِز، كَارُون، شَاعِر.

بویژه

ك: بِيژَه، بِيژَا، بَرِيژَا، [بلی، آ، قسه بکه! (فرمانه.)]

ف: بگوا، گوا، واج! (صیغه امر است.)

ع: قُلْ، تَقْوَه، تَكَلِّمْ، تَنْطَلِقْ!

بوتیس

ك: بوئسه، بیسه، بیس، [اراسته!]

ف: بایست، وایست، بایسه، وایسه، بیسا،

ببای!

ع: قِفَا، اُمُكْثَا، اَلْبُثَا، اِصْبِرْ، تَوَقَّفْ، تَمَكُّثَا،

تَلَبُّثَا، تَرَبُّصَا، تَرَبُّثَا، عَلِي مَكَانِكَا، قُمْ، اسْتَقِمْ!

بوتیسه!

ك: بیته، بُره، مه ندر که!، [اراسته، بیته!]

ف: بایست، وایس، وایسه، یمان، باش، مول!

درنگ کن!

ع: قِفَا، تَوَقَّفْ، اِصْبِرْ، تَأَخَّرْ، اُمُكْثَا، تَمَكُّثَا،

اَلْبُثَا، تَلَبُّثَا!

بوتیسه ← بوتیس!

بوی کردنه.

[ك: بزرگن بوره. (← بزر کردن)]

ف: بوکرده، بوگرفته، بونیساک شده، سپسته،

سپست شده، گندیده، خویسته... (← بزر کردن)

(رجوع به لغت «بو کردن».)

ع: اَنْتَن، تَعَفَّنْ، نَفِرْ... (← بزر کردن)

بوی گوشت

[ك: بوتی گوشت (که بزرگن بوریت.)]

ف: بوی گوشت. (که متعفن شده باشد.)

زهمت.

ع: زُهْمَة، زُهْمَة، زُهْمَة، زُخْمَة، قُتَار.

بوی که ن

ك: بزرگن. [بوتی ناخوش]

ف: بوی گند، بوی بد، بوگندا، بوگند.

ع: نَسْن، عَفْن، عَفْوَنَة، اَنْجِن، زُهْم، زُهْمَة، تَهْمَة.

(الرَّائِحَة الكَرِيهَة)

بویه

[ك: بویاخ (که پیلاری پی بویاخ ده که ن.)]

ف: كَرْف، كَرْف، كَرْف، كَشْف. (واکس که به

کفش می زنند.)

ع: وَقَسْ.

بویهرا ← بیکوره! [درشده کی گزانیه.] [گورانی است.]

به

ک: وه. (وه راسی، به راسی) [نامرازیکه به زوزی ده که ویتسه پیش وشده.]

ف: به، ب، با. (به راستی، بر راستی، یا راستی، به او بگو.)

ع: ب، بی، ل. (بالصدق، صدقاً، قُلْ لَهُ)

به نلگرا گرتن

[ک: لهسر ساگر پاگرتن (بزو نوره نه: دار، ههتا نه نرم بیته.)]

ف: روی آتش گرفتن. (چوب مثلاً که نرم شود.)

ع: تُصَلِّيَةُ.

به نه م جوژه

ک: به م جوژه. (به م شیوه)

ف: به این جور. این جور، آیدون، این چنین.

ع: هَكَذَا، كَيْتَةً.

به نه و جوژه

ک: بهر جوژه. (بهر شیوه)

ف: به آن جور، آن جور، آن چنان، آن سان، آن دن، آن دن.

ع: كَذَلِكَ.

به بیان

ک: به به گه، مانگه ل. [مندالان]

ف: بچه گان، بچه ها.

ع: أطفال.

به بر

ک: بدر. (درنده به که له نیتان شیر پلنگدابه.)

ف: بَبر. (درنده ای است در بین شیر و پلنگ.)

ع: بَيْر، بَيْر.

وینه

به یله

ک: به چکه، به به. [سارا (بچورک کراری «به به»)]

ف: بچه، بچه ی کوچولو. [تصغیر «به به» است.]

ع: طِفْل، طُفَيْل، وُتَيْد.

به یله به بیان

ک: منال، به چکه. [سارا (مندالی شیر خورده.)]

ف: بچه. (بچه ی شیر خواره.)

ع: طِفْل، رَضِيع.

به یلی به بیان ← به یله به به

به به

ک: منال، بدیله. [سارا (مندالی شیر خورده.)]

ف: بچه. (بچه ی شیر خواره)

ع: طِفْل، رَضِيع.

به به

[ک: گتیرانه روی دهنگی سارابه.]

ف: به به. (حکایت صدای بچه است.)

ع: بَيْه.

به بهر

[ک: لهبر: خویندتیره به بی سه بر کردن.]

ف: از بر، از یاد.

ع: حِفْظاً، عَن ظَهْرِ الْقَلْبِ، عَرْضاً.

به پشته و هفتن

ک: به پشته و کفتن. [به پشتند خورتن]

ف: از پشت خوابیدن.

ع: اسْتِلقاء.

به پشته و کفتن ← به پشته و هفتن

به ت

ک: سوته، مرای. [مراهی]

ف: بت، مرغابی، آرناک.

ع: بَطْ، حَذْفَةٌ.

ویندی هه به.

به ت

ك: مراری، سوتنه. [مراثی، نوزدهك]

ف: بَت، مَرغابی.

ع: بَطَّ.

وینده ← سَوَته

به تاره

ك: فلسچه، گزکچه، لیفه، پزنجه. (لیسف ناهار مسالی جولایی) [فرچه: نامرازیکه جولای نیشاسته‌ی بی دسارایت به پارچه‌دا.]

ف: بَناره، سَمَر، سَمه، پَشَنجه، گُرند، گُرنده، گُرنده، گُرنگه، گَزنده، غرواشه، لیف، لیفه.

ع: فُرَشَمَه، شَوَكَة الحائِك.

وینده ← هَلْچه

به تال

ك: پوچ، بیهورده. [نارهوا، نادرست]

ف: بیهوده، پوچ.

ع: باطل، فاسد، لغو.

به تال

ك: ویساک، بیکار. [بی نیش]

ف: بیکار، اَزگان، اَزگهان.

ع: بَطال، عَطال، مِیَط، فارغ، مُهَمَل، عاطل.

به تالی

ك: پوچی، بیکاری، ویسان. [بیهورده‌یی، بی نیشی]

ف: بیهودگی، بی کاری، ایست، فَر ویش.

ع: بَطل، بَطول، بَطلان، لغو، فساد. بَطالَة، ثَبَطْل، عَطالَة، تَعَطْل، تَعطیل.

به تانویوا هاتن

[ك: په سن کردن]

ف: ستایش، سپاس، سَوَن، ستایش کردن.

ع: ثناء، مَدح، حَمْد، تَوْصیف.

به تانه

[ك: لغو سریش و ناره‌مشاره‌ی که دارتاشه‌کان پتکهره تهریان ده‌کن و بو گرتنی درز و کونی ده‌سکرده‌کانیان

به کاری ده‌پتن.].

ف: بَتانه، (سسریش و آرداره با هم خسیس

می‌کنند و نجاران برای گرفتن درز و سوراخ

کار استعمال می‌نمایند.)

ع: بَطالَة.

به تروه ف

ك: که له‌لا، خراب، [خراب]

ف: پَد، دَز، دَن، خَراب.

ع: سَبَبی، رَدی، مَنکَر، فاسد، خَراب، ضائع.

به تروه ف

ك: له‌کیس‌چورگ، له‌ده‌س‌د‌ر‌چورگ. [به‌فر‌چورگ]

ف: بَرطَرَف، از دست رفته.

ع: تالِف، ثَلیفَة.

به تیه

[ك: عه‌بایدکی هارینه‌یه که زیر ده‌پتن.]

ف: بتیه. (نوعی است از عبای تابستانی که

زبر می‌بافند.)

ع: بَنَسَبی، بَنَسَبَة. (مَنَسوب الی البَسْت و هوالشوب

الخَشین.)

به چارتیکا ← پاچا

به چگه

ك: بیچگه. [جگه، به‌بی]

ف: جُن، بَجُن، غلاوه.

ع: سَوی، سَوی، سَواء، غَی، ال. علی.

به چو

ك: پاره‌چی. [چیگیر، دام‌زرار]

ف: پایدار، پابرجا، پایسته.

ع: ثابت، مُسْتَقَر.

به چینگه

[ك: به‌جا، گوبجار (له جتی خودبا).]

ف: به‌جا، (به موقع)

ع: حَقٌّ، بِحَقٍّ، بِمَوْقِعِهِ. أداء.

به چنگه

ك: در روس. [رورا، شیار، (بهرامبهری) «بی چنگه»]

ف: به جا، آؤن، نُرُسْت، (ضد «بی چنگه»)

ع: حَقٌّ، صَحِيحٌ، وَاقِعٌ مَوْقِعَهُ.

به چنگه هاوردن

ك: به جی هاوردن [به جی هینان، کردن]

ف: به جا آوردن، گذاردن.

ع: أداء، تَأْدِيَةٌ، أُدِي، اِنِوَاءٌ، تَنْوِيَةٌ، قَضَاءٌ، اِيْقَاءٌ.

اِنْجَانٌ، نَجْن.

به چنگه هاوردن

ك: به جی هاوردن [به جی هینان، نسه نامدان (ردك):

به جی هینانی نوپژا.]

ف: به جا آوردن، گذاردن، انجام دادن. (نماز

مثلاً.)

ع: أداء، أُدِي، تَأْدِيَةٌ، اِنِوَاءٌ، تَنْوِيَةٌ، اِيْقَاءٌ، قَضَاءٌ.

به چنگه هاوردن

ك: به جی هاوردن [به جی هینان، بردنه سهر (سو) نمونه:

بردنه سهری پهمان.]

ف: به جا آوردن. (وعده مثلاً.)

ع: نَجْن، اِنْجَانٌ، اِيْقَاءٌ، ضَرْبٌ، اِقَامَةٌ.

به چ

ك: به چنگه. جورجه له، جورچك. [مندال، بیچور]

ف: بیچ، بچه. جوجه.

ع: وُلْدٌ، فَرْخٌ، فَرْوَجٌ.

به چنگ

ك: سه کوت. (سهر و به چك) [بیچم]

ف: روی، چهره.

ع: سِيْمَا، بَشْرَةٌ، صُوْرَةٌ، سِيْمَاءٌ.

به چنگه

ك: به چ، کون، کوله، زاپن. [مندال]

ف: بچه، زاك، زاق، زه.

ع: وُلْدٌ، صَغِيْرٌ.

به چنگه

ك: به چ، جورچك، جورجه له. [بیچور]

ف: بیچ، بچه، جوجه.

ع: فَرْخٌ، فَرْوَجٌ.

به چنگه ناھوو

[ك: کارماز]

ف: آھو بزه.

ع: شَادِنٌ، طَلَا، غَزَالٌ.

به چنگه خووک

[ك: پهلخ، کرده له]

ف: بچه گراز.

ع: خَدْوَصٌ.

به چنگه ریوی

[ك: بیچور، ریوی]

ف: بچه روباه.

ع: هَجْرَسٌ.

به چنگه سهگ

ك: توتك، توتته کوله. [توتكه، توتته له]

ف: توله، توله سهگ.

ع: جِرْوٌ، جِرْوٌ، جِرْوٌ، عُسْبُوْرٌ.

به چنگه شیر

ك: شیر کول، شیر کوله. [شیر کول، بیچو شیر]

ف: شیر بچه، بچه شیر.

ع: شَبِلٌ.

به چنگه کتک

[ك: به چنگه پشيله، بیچوری پشيله]

ف: بچه گریه.

ع: شَبْرِقٌ.

به چنگه کوتر

[ك: بیچوری کوتر]

ف: بیچ، جوجه ی کبوتر.

ع: جَوْرَل.

به چکه که و

ک: گوار، کوبار.

ف: فُرّه، جوجه‌ی کَبک.

ع: سَنُج، سَنُف، سَنُک.

به چکه که و ریشک

[ک: بیجوری که رویشک]

ف: بچه خرگوش.

ع: خَرِنِق.

به چکه مار

ک: مارتورله، [تورله مار]

ف: مارتوله، بچه مار.

ع: حَرِیش، عَثمان.

به چکه مشک

[ک: بیجوری مشک]

ف: بچه موش.

ع: دِرِص.

به چکه مه‌یچک

[ک: زهرنه قورته، بیجوره چوله که]

ف: بچه گنجشک.

ع: نُغَر، فَرُخُ العُصْفُور.

به چکه مه‌یموون

ک: قه‌شهر، [بیجوری مه‌یموون]

ف: بچه میمون.

ع: قَشْتَه.

به چکه ورج

ک: پارکوله، [بیجوری هرچ]

ف: بچه خرس.

ع: دَیسَم، جَیس، جَیبِیس.

به چووله

[ک: سارا (بیجورک‌رادی «بهج»)،]

ف: بچه کوچولو. (مصغّر «بهج» است.)

ع: وَلِید، طَفِیل، جِرُو.

به چه

ک: بی‌ریش، لوسکه، [لاری بی‌مرد]

ف: بچه، نَکَل، نَگَل، نَکَل، نَگَل، نَگَل، نَگَل، کَلوک.

دیدنک، بی‌ریش، ساده.

ع: اَمَرَد، غَلام.

به چه باز

ک: لوسکه باز، بی‌ریش باز، [منالبا، هه‌تیوباز]

ف: بچه باز، نَکَل باز، بی‌ریش باز.

ع: لاطی، لوطی.

به چه بازی

ک: لوسکه بازی، بی‌ریش بازی، [منالبا، هه‌تیوبازی]

ف: بچه بازی، نَکَل بازی، بی‌ریش بازی.

ع: یواط.

به چه دان

ک: منالدان، [یزدان]

ف: بون، تون، بوهمان، بوگان، پَرگام، پَرگام.

زه‌دان، زاقدان، زاکدان، بچه‌دان.

ع: رَحَم، مَشِیمَه، مَهَبَل.

به هت

ک: باهتر، مات، گتج، [سەرگه‌ردان]

ف: سَرگَشته، مات، واله.

ع: مَههوت، باحر، مَتحَیر.

به هت

ک: پاک، رشک، [یه‌تی]

ف: پاک، موکده، خُشک.

ع: بَحت، صَرف، مَطلق، خالِص.

به هر

ک: ده‌لیا، ده‌ریا، [زهریا]

ف: دریا، نَریاب، زو، زراه.

ع: بَحر، یَم، نَجَه، دَمام.

به هر خزر

ك: ده‌ریای مازندران. [ده‌ریای کاسپین]

ف: آسکون، آیسکون، آکفوده، آیسگون، آسگون، دریای خزر، دریای مازندران.

ع: بَحْر الخَزْر.

به هر موهبت

ك: ده‌ریای گوره، ده‌ریای بی‌بسی. [نوقیانوس، زه‌ریای داگر.]

ف: دریاوار، دریای بزرگ.

ع: اقیانوس، الأقیانوس الكبير، البَحْر المُحیط.

به هس

ك: باس. [لیدران]

ف: نوسیره، باس، جستن، کاویدن.

ع: بَحْث، باث.

به حفت نوا شوریاگه وه

ك: بی‌شهرم، بی‌تارو، کارلی، چه‌نه‌هر، داشوریاگ،

کوله‌ش، قوئته‌ش، دامالیاگ. [رووه‌ناروا، بی‌ندهب]

ف: بی‌شرم، بالابه، بلایه، دول، لول، خلولیا،

کلوک، چیره، لگام، بی‌آبرو.

ع: بَدِي، شَرَس، شَكْس، وَقْج، نَرَب، عُنْطُوَان،

شَمْلَاح، فَحَاش. (م: فَاحِشَة، سَبِيحَة)

به خ!

ك: به‌ها، به‌خ! (رشی په‌سند کرده، هندی جار بۆ

سهرزدهشت کردنیش به‌کار ده‌بتریت.)

ف: به‌ها، به‌ها، به‌خ!، خسه!، خوش!، آخ!، خوشا!

(کلمه‌ی تحسین است، گاهی در مقام توبیخ

هم استعمال می‌شود.)

ع: بَيْخ!، طُوبَى!، وَاها!، وَاها!، وَاها!

به خ

ك: خوه‌لکیشان، فیز. [به‌خواده‌لگوتن، ده‌عیه]

ف: خودستایی، بالیدن، ناییدن، پُغار، گُراز،

دیمیاک، نیوتور، بادبروت.

ع: تَفَاخُر، مُبَاهَاة، اُنِّيَّة، اَنَاثِيَّة، تَشَخُّص، تَكْبُر.

به خ به خ!

ك: کش‌کش!، خوه‌ش‌خوه‌ش!، [به‌ه به‌ها!]

ف: به‌به‌ها، به‌به‌ها، به‌خ!، خوش‌خوش!، وخ‌وخ!

وه‌وه!، آخ‌آخ!، شاد زیاد!

ع: بَيْخ!، طُوبَى!

به خبت

ك: چاره، سه‌نوشت، نگین، فریشته، هه‌ساره. [چاره‌نوس،

نیقیان، ناله]

ف: بَخْت، هور، آوزند، ماراب، تاخیره،

سرتوشت، فرشته، ستاره، اختر.

ع: اِقْبَال، طَالِع، بَخْت، حَطَّ، نُصَيْب.

به ختان

[ك: بریاری چاره‌نوس.]

ف: بَخْت‌آور، آوزنده.

ع: طَالِع، حُكْم الطَالِع.

به ختندار

ك: خوه‌شبه‌خت. [به‌نیقیان، به‌خته‌ور]

ف: بَخْتُور، بَخْتُور، خوش‌بخت.

ع: ذُو اِقْبَال، سَعْدُ الطَالِع.

به خته

ك: چوارخرت. [امدی چوارساله.]

ف: بَخْتَه، [گوسفند چهارساله]

ع: جَذَع.

به خته باران

[ك: نهر بارانی که گوله‌دغلن‌ده‌سه‌و دکات. (بارانی

جوزدردان.)]

[ف: باران در خردادماه]

ع: بُفَضَة، مَوْهَبَة.

به خشان

ك: به‌خشین، ته‌خشان، به‌خشش. [ده‌سند: دانسی بی

ته‌ره‌ور.]

ف: بِخَشَشِش، دِهَشِش، دِيشِش، داشَساد، داشاب،
درهشسته، بِخَشَايشِش، بِخَشِيدين.

ع: بَدَل، عَطَاء، كَرَم، جُود، سَخَاء، نَوَال، مِئْحَة،
نِحْلَة، اِلِي، هِبَة، فَنَع، فُضْل.

به‌خشايش ← به‌خُشس

به‌خُشس ← به‌خُشش

به‌خُشش

ك: بدخشان، به‌خُشس، ده‌سَهه، [دانی بی‌فهره‌بور].

ف: بِخَشَشِش، دِهَشِش، دِيشِش، بِخَشَايشِش، داشَساد،
داشاب، درهشسته، بِخَشِيدين، داشَن.

ع: بَدَل، كَرَم، عَطَاء، اِلِي، نِعْمَة، عَطِيَّة، جُدُوِي،
جُود، مِئْحَة، نِحْلَة، نِحْلَة، هِبَة، مَوْهِبَة، مَوْهِبَة، نَال،
نَوَال، فَنَع.

به‌خُشس

ك: به‌خُشش، دان، [ده‌سَهه]

ف: بِخَشِيدين، دَانَن، دِهَشِش، دِيشِش.

ع: بَدَل، عَطَاء، اِعْطَاء، وَهَب، وَهَب، تَبَرُّع، قَطُوع،
كَرَم، جُود، نَوَال.

به‌خُشس

ك: نامه‌رزین، [عه‌فر، لی‌توردين]

ف: بِخَشِيدين، اَمُرُيدين، اَمُرُشِش، بِخَشَايشِش.

ع: عَفْو، مَغْفِرَة، رَحْمَة.

به‌خُوه به‌سَن

[ك: خَر گُورِيَن، كَارِي نَابِه‌دل كَرْدَن.]

ف: به‌خُوه بَسَنَن.

ع: تَكْلَف، تَصْنَع.

به‌خُوه‌يَه

[ك: له‌خُورَه]

ف: خُودبِخُود.

ع: مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِه.

به‌خُوه‌يَه وَهْوَ نَهْوَئِسِي.

[ك: خُوي ده‌گُورِيَت، كَارِي نَابِه‌دل ده‌كَات.]

ف: به‌خُود مِي‌بِنْدَد.

ع: يَتَكَلَّف، يَتَصْنَع.

به‌خُوي كَرْدَن

ك: به‌خُوي كَرْدَن، به‌ناهار دَرْدَن، خُوي‌سَدَارِي كَرْدَن.

[په‌ره‌ره‌كَرْدَن، باره‌يَتَان]

ف: پَرَسْتَارِي كَرْدَن، نِگَاه‌دَارِي كَرْدَن، پَرُورْدَن،

پَرُورَانْدَن.

ع: خِدْمَة، تَرْبِيْب، تَرْبِيَّة، حَضَانَة، حَوْل.

به‌خُهن

ك: باوَش. بِنَكه‌ش، بِن‌به‌خَه‌ن، [نَامِيَز، بِن‌هِنْدَن‌گَن]

ف: آغُوش، آغُش، كُنَار، بَر، كُلك، كُلك، بَغْل.

كَش، لَر، زِيَر بَغْل.

ع: حِضْن، اِيط.

به‌خَه‌ن فُورُوش

ك: رده‌فُورُوش، جامتافُورُوش، [رده‌واله‌فُورُوش، چه‌رچِي]

ف: بَغْل فُروش، خُورده فُروش، پِيله‌وَر، جُنْتَا

فُروش.

ع: خُرُزِي، خُرْدَجِي، شَنْتِي.

ويته

به‌خُيَل

ك: رَزْد، چِنْگ‌رَشَك، به‌رچَارته‌نْگ، ده‌سَرَشَك، [چِرووك،

چه‌كَل]

ف: رَزْد، رَزْد، رَشَكَن، رُكُور، رُفْت، سِيَاه‌كَاَسَه.

ع: بَخِيْل، ضَمِيْن، دَنِيْق، مَسِيْك، مُمَسِيْك، شَحِيْح،

شَكْس، نُئِيْم، ضَمِيْس، حَقُود، حَسُود، غَايِط.

به‌خُيُو

ك: نِيْتُوت، خُوي‌دَارِي، [سه‌ره‌رَشْتِي]

ف: پَرَسْتَارِي، نِگَاه‌دَارِي.

ع: حَضَانَة، حَقَاظَة، مُرَاقِبَة.

به‌خُيُو كَرْدَن ← به‌خُوي كَرْدَن

به‌د

ك: خُراب، گَهَن، چه‌پَدَل، [خُراب، نَابِه‌سَه‌نَد]

ف: بُد، دز، دژ، دُش، دُشت، دُشت، نکوهیده.

ع: سَبَّی، رَدِی، کَرِیَه، فُسَیْد، سَوَاء، نُکْر.
به‌دا!

ک: به‌زدا [به‌لام، ت، ی، ...] لی دا!]
ف: بُدا، خها!

ع: تَبَّأ، وِیْل!

به‌دینه‌خم

ک: نارچاره‌ترشیگ، [رورگرژ، مَوْن]

ف: بَدَاخِم، رُمُخْت، رُمُخِک، دُزَخِی، دُزَخِیْم،
دُزَخِیْم، دُزَخَوِی، تَرُش‌رَوِی.

ع: عَبُوس، عَابِیْس، قَاطِب، بَاسِر، صَبُور، مُتَشَرِّز.
به‌دینه‌سَل

ک: به‌دِرَسَدَن، بَدِیْنَه‌تَرَم، نَاکَس، به‌دِرَه‌تَرَه، [ناجِسَن]

ف: بَد نَزَاد، بَد گُوهر، فَرُو مایه، بَد فَرُوژ، نَاکَس.

ع: دَنِی، حَسِیْس، رَذِیْل، لُثِیْم، دَنِی، الْأَصْل،
وَضِیْع.

به‌دیدی

ک: رام‌کویر، [فهرز کویر]

ف: بَدیده، بَدوام.

ع: سَبَّی التَّائِبَة.

به‌دیبسان ← به‌دیبسین

به‌دیبسین

[ک: پَیْدَاگَر لَه‌سَمِر وەرگرتنه‌ری قهرز.]

ف: بَدِسْتَان.

ع: شَدِیْدُ الْمُطَالِبَة.

به‌دیو

ک: بُوژدَن، دِرندار، [له‌ش‌بوژگَن (ژنیک یا بیاریک که لاشه‌ی
بوئی ناخوشی لی بیت.)]

ف: شَمَغَنْد، شَمَغَنْدَه، شَمَاغَنْدَه، شَمَغَنْد،
شَمَغَنْدَه، شَمَاغَنْدَه، بَدبو. (زن یا مرد که بدنش

بو داشته باشد.)

ع: ذَفِر، ذَفِر، ذَفِر، سَهْک، أَلْحَن. (م: لُخْء، سَهْکاء،
ذَفِرَاء)

به‌دیه‌خمت

ک: رُوژدَش، به‌دچاره، به‌دنگین، کولژل، سیاتاله، سیاچاره.
[چاره‌دَش]

ف: بَدبَخْت، سِیَاه‌رَوِژ، سِیَاه‌رَوِژ، سِیَاه‌گَلِیْم،
بَدَاخْتَر، بَدنْگِیْن، مَندَبُور، سِیَاه‌رَوِژگَار.

ع: شَقِی، نُحِیْس، نُحِیْس، نَبِیْل، ذُو عُسْرَة، خُزْیَان،
شُؤْم.

به‌دیه‌ضی

ک: ناسه، رُوژدِشِی، به‌دچاره‌یی، به‌دنگینی، کولژلی،
سیاتالهی، سیاچاره‌یی، [چاره‌دِشِی]

ف: بَدبَخْتِی، سِیَاه‌رَوِژِی، سِیَاه‌رَوِژِی، سِیَاه‌رَوِژِگَارِی،
بَدَاخْتَرِی، بَدنْگِیْنِی، مَندَبُورِی.

ع: شَقَاوَة، نُحُوسَة، ذَلَة، نُکَبَة، شَامَة، عُسْرَة، شِدَة،
وِیْل، اِدْبَار.

به‌دیوژ

ک: به‌ده‌سه‌کوت، به‌دیوژ، [به‌دشکل]

ف: بَدپیوژ، دُزَخِی، دُزَخِیْرَاز.

ع: مَوَام، شَقِیْع.

به‌دپه‌سن

ک: دَژِیْه‌سَیْن، دَژِیْه‌سَیْن، [دروژ لَه‌په‌سه‌ند کردنی
شتیکدا.]

ف: بَدپِیْسَنْد، دُزْیِرَاز، دِیْر پِیْسَنْد، دِشِوَار پِیْسَنْد.

ع: مُطَلَب، مُطَلَب، مُطَلَب، مُحْتَاط، مُتَأَمِّل، عِیَاب.

به‌دپه‌سن

ک: که‌ج‌سه‌رشته، [بی‌سه‌لیقه: که‌سی که سه‌لیقه‌ی
هله‌بژاردنی نیه.]

ف: بی‌نیماک، کج‌سه‌رشته، بَدپِیْسَنْد، بَدنیماک،
بَدگُزِیْن.

ع: سَبَّی الْاِنْتِخَاب، رَدِیْ الْاِنْتِخَاب.

به دژتاله

ك: سياناله، به دبهخت، رزژهش، كولژن [چاره‌پهش]
 ف: بَسْدَبَحْت، بَدَاخْتَر، مَنَدَبُور، سَيَه‌رُوز،
 سَيَه‌رُوزگار.

ع: شَقِي، خَرِيان.

به دژتاهم

ك: به دمه‌زه، [تام‌ناخوش]
 ف: بَدَمَزَه.

ع: بَشِيْع، رَدِيءِ الطَّمْع.

به دژتيهت

ك: به دسرشت، [نالهاربار]

ف: بَدَسَرِشْت، بَدِگَل، بَدِگُوهر، اَنبِير، سَتْرُوك،
 جَلُواد.

ع: دُنِيء، شَرِس، جَافِي، فَط، غَلِيظ، رَدِيءِ الطَّيْنَة.

به دژچيره

ك: به دبوز، به ددومه‌ن، به دشپيره، به دگل، ناشيرين.

[به دشكل]

ف: بَدِجِهْرَه، بَدِرُو، بَدِرُخَسار، بَدِگَل، زَشْت،
 نازيبا، هُوذِر.

ع: شَقِيح، شائِه، مَؤام، كَرِيه، بَشِيْع، قَبِيح (م)
 (شوهاء...)

به دژحان

ك: به دژبار، [شروژ، په ريشان‌حال]

ف: بَدِجَاوَر، بَدَنُود.

ع: بَد، بَاد، وَيْد، سَيُّ الحَال. (م: بَدَة، بَادَة)

به دژحالي

ك: به دژباري، [شروژي، په ريشان‌حالي]

ف: بَدَنُودِي، بَدِجَاوَرِي.

ع: بَدَاذَة، وَيْد، ضَرُّ، سَوءِ الحَال.

به دژخو

ك: به ددنه‌خم، [نالهاربار، نه گونهار]

ف: بَدَخُو، بَدَمَنَش، تَدَخُو، لَدَخُوِي، لَدُخِيْم،
 دَزْخِي، لَدُخِم، اَنبِير، سَتْرُوك، جَلُواد.

ع: زَعِر، عَسِر، عَسِر، شَرِيْس، جَعِيظ، فُلُق، جَافِي،
 غَلِيظ، فَط، صَمَلُوك، جَلَف، شَدِيْدُ العَرِيكَة.

به دژخوا

ك: به ددل، دژمه‌ن، به دنيهاد، [دلپيس، نهيار]

ف: بَدِخِوَاه، بَدَسْگال، بَدَاك، اَزْگات، نَشْمَن،
 بَدَانْدِيْش، بَدِدل، بَدَنْهَاد، فُلُوك، فُلِيْدَه.

ع: زُمَّل، شَانِي، اِحْقِيل، خَصْم، عَدُو، بَاغِض،
 نُخِيْب، زُمَّل.

به دژخه‌يال

ك: به ددل، به دنيهاد، [دلچپه‌ن، دلپيس]

ف: بَدِدل، بَدَنْهَاد، بَدَسْگال، بَدَانْدِيْش، اَزْگات،
 بَدَاك.

ع: زُمَّل، سَيُّ القَلْب.

به دژخه‌يالي

ك: به ددلي، به دنيهادي، [دلچپه‌لي، دلپيسي]

ف: بَدِدلي، بَدَنْهَادِي، بَدَسْگالِي، بَدَانْدِيْشِي،
 بَدَاكِي، اَزْگاتِي.

ع: شَدَائَة، سَوءِ الخِيال، سَوءِ الظَّن.

به دژدل

ك: به دنيهاد، [دلچپه‌ن]

ف: بَدِدل، بَدَنْهَاد، بَدِخِوَاه، اَزْگات، بَدَاك، فُلُوك،
 فُلِيْدَه.

ع: زُمَّل، زُمَّل، نُخِيْب، اِحْقِيل، سَيُّ القَلْب، شَانِي،
 عَدُو.

به دژدول ← ترسمؤلك

به دژدوعايي

ك: نفرين، [نه‌فرين، نژاي خراب]

ف: بَنَنَه، بَنَنَه، فَرَنَه، نَفَرِيْن.

ع: لَعْن، لَعْنَة.

به‌دِزِوَر

[ک: که‌سِی که له رۆژدا بیه‌دخووه و له سه‌ه‌ردا نا‌کارباش.]

ف: بَدروژ. (کسی که در روز بدخو و در شب خوش‌خو باشد.)

ع: سَيِّئُ الْيَوْمِ.

به‌دِزِسه‌ن

ک: به‌دینه‌تۆم، ناکه‌س، به‌ده‌ته‌وه. [ناجسن]

ف: بَدگۆهتر، بَدنَزاد، بَدفَرۆز، ناکس، فرومایه.

ع: دَنسِيءٌ، خَسِيْسٌ، كَيْسِيْمٌ، سَيِّئُ النَّسَبِ، دَنسِيءُ الْاَصْلِ، رَدِيءُ النَّسْلِ.

به‌دِزِفتار

ک: به‌کردار، به‌دخۆ. [نالەبار، نه‌گۆنجاڕ]

ف: بَدزِفَتار، بَدکردار، بَدخۆ، دَرخِيْم، دَرخۆ، زشت، خَشِن.

ع: جَاقِي، جَائِرٌ، فَظٌ، غَلِيظٌ، سَيِّئُ السُّلُوكِ.

به‌دِزِه‌هه

ک: روانه، رانمایی، رانسا. [به‌رێ کردن، شارەزا کردن، شارەزاکەر]

ف: بَدزَهه، زوانه، بدروود، زه‌بیری، راه‌نمایی، زه‌بیر، راه‌نما.

ع: مُشَايَعَةٌ، هِدَايَةٌ، هَادِي.

به‌دِزِه‌هه‌کردن

ک: روانه کردن. [به‌رێ کردن]

ف: بَدزَهه‌کردن، زوانه‌کردن، بدروود‌کردن، بدروود‌گفتن.

ع: تَوَدِيْعٌ، مُشَايَعَةٌ.

به‌دِزِزان

ک: زوان‌تان، تالۆژ، زمان‌پیس، قسه‌ره‌ق]

ف: بَدزَبان، بَدگۆ، تلخ‌زبان.

ع: مَلَاغٌ، لُدَاغٌ، سَيِّئُ اللُّسَانِ، مَرُّ الكَلَامِ.

به‌دِزِه‌هه

ک: گۆشتتان، به‌ده‌خه‌م، به‌دگل. [رەزاقورس]

ف: گوشت‌تلخ، بَدخۆ، بَدآخه‌م، بَدگل، بَدسرسشت، آنگل.

ع: كَاسِفٌ، يَاسِرٌ، قَاطِلٌ، عَاطِسٌ، عَبُوسٌ.

به‌دِزِستان

ک: به‌دستین. [بێ‌داگر له سه‌ر وەرگرتنه‌وه‌ی قه‌رز.]

ف: بَدستان، سَخَت‌گیر.

ع: شَدِيْدُ الْمُطَالَبَةِ.

به‌دِزِسرسشت

ک: به‌دخۆ. [نالەبار]

ف: بَدمَنش، بَدسرسشت، بَدگۆهتر، آنبیر، سترۆک، جَلَواد، بَدخۆ، دَرخِيْم.

ع: دَنسِيءٌ، شَرِيْسٌ، زَعِيْرٌ، عَسِيْرٌ، غَلِيْقٌ، جَعِيْظٌ، فَظٌ، غَلِيْظٌ، رَدِيءُ الْمَطِيئَةِ.

به‌دِزِسۆبج

ک: به‌دسه‌یان. [که‌سێ که له سه‌ه‌ره‌تای رۆژدا بیه‌دخووه بیت.]

ف: بَدیامداد. (کسی که اول روز بدخو باشد.)

ع: سَيِّئُ الصُّبْحِ.

به‌دِزِسه‌ر

ک: سه‌ر‌کیش، به‌دلغار. [سه‌ر‌سه‌خت، چه‌مورش]

ف: بَدسه‌ر، سَركَش، بَدلنگام، سَنگین‌سه‌ر، سَخَت‌لنگام.

ع: جَمُوْحٌ، شَدِيْدُ الشُّكِيْمَةِ، أَبِي، أَبِي الْعِيَانِ.

به‌دِشکل

ک: به‌دگل، به‌دشپۆه، به‌دسه‌کووت، ناشپیرین، به‌دچپیره.

[به‌ده‌ده‌ن، نا‌قۆلا]

ف: بَدگل، بَدچه‌ره، زشت، نازیبا، گسست، آنگل، پَرغونه، آوارین، سَننهبه، آسَننهبه، دیو.

ع: كَرِيْمٌ، قَبِيْحٌ، بَشِيْحٌ، شَقِيْحٌ، دَمِيْمٌ، مُشَوِّةٌ،

مُكَرَّفَحٍ عَفْرِيت. (م: شَوْهَاء، سَوْءَاء، عَفْرِيتَة)

به‌دشوه

[ك: كه‌سى كه له شه‌ردا بد‌خوړ بى و له روژدا ناكارباش.

(به‌رامبه‌رى «به‌دريژ».)

ف: بد‌شَب، (ضد «به‌دريژ».)

ع: سَيِّئُ اللَّيْلِ.

به‌دشوماش

ك: به‌دريخت، به‌دشيوه. [به‌دشکل]

ف: بدريخت، بدقماش، بدگل.

ع: شَقِيحٌ، دَمِيمٌ، مُشْوَهٌ. (م: شَوْهَاء)

به‌دقه‌واره

ك: به‌دريخت، به‌دقه‌لافه‌ت. [ناټولا]

ف: بدريخت، چنډره، ناټراشپيده.

ع: شَقِيحٌ، مُشْوَهَةٌ. (م: شَوْهَاء)

به‌دقه‌ول

ك: به‌دگفت، به‌دگوفتار، بى‌گوفتار. (به‌دگفتار، بى‌گفتار)

[به‌دقه‌ول، پدیمان‌شکين]

ف: بى‌گفتار، بدپیمان، پیمان‌گستل، پیمان‌شکون،

زندهارخوار.

ع: غَمُوضٌ، مُخَلِّفٌ الوَعْدِ، كَذُوبٌ، كَذَابٌ.

به‌دقيافه

ك: به‌دريخت، به‌دقه‌لافه‌ت. [ناټولا]

ف: بدريخت، چنډره، ناټراشپيده.

ع: شَقِيحٌ، مُشْوَهَةٌ. (م: شَوْهَاء)

به‌دکار

ك: دز، حيز. [خرابه‌کار]

ف: نژد، بدکار، سپاه‌کار، بدنام.

ع: فَاجِرٌ، فَاسِقٌ، عَتْرِيْفٌ، شَهَادَةٌ. خَائِنٌ، خَبِيْثٌ.

(حرامى) (م: فَاجِسَةٌ)

به‌دگل

ك: به‌دريخت، ناشيرين. [ناحه‌ز، به‌دشکل]

ف: بدگل، بدريخت، بدچهره، زشت، نازيبا.

ع: كَرِيْهَةٌ، بَشِيْعٌ، قَبِيْحٌ، مُشْوَهٌ. (م: شَوْهَاء، سَوْءَاء)

به‌دگو

ك: به‌دريژ، به‌دزوان. [زمان‌پيس]

ف: بدگو، بدزيان، ترش‌گو، سرکه‌فشان.

ع: اَلْخُنُّ، فَحَّاشٌ، مَلَّاعٌ، لَدَّاعٌ، عَيَّابٌ، غَيَّابٌ، هَاجِي.

به‌دگوشت

[ك: كه‌سى كه گوشتى له‌شى ناشيرين بيت، يا بيرينى

له‌شى دير ساريژ بيت، يا دير قه‌لهر بيت.]

ف: بدگوشت. (كسى كه گوشت بدنش نازيبا

باشد يا زخم بدنش دير به‌بود حاصل كند يا

دير چاغ شود.)

ع: رَدِيْءُ اللُّحْمِ.

به‌دگومان

ك: دل‌چپه‌دل، دل‌كرموت. [دردوتگ، به‌گومان]

ف: بدگومان، رويژمند.

ع: سَيِّئُ الظَّنِّ، ظَنِيْنٌ.

به‌دگوماني

ك: دل‌چپه‌لى، دل‌كرموتى. [دردوتگى، به‌گومان بورن]

ف: بدگوماني، رويژمندى.

ع: سَوْءُ الظَّنِّ.

به‌دگويى

ك: به‌دريژى، به‌دزوانى، خوسپ. [زمان‌پيس]

ف: بدگويى، بدزيانى، ترش‌گويى،

سرکه‌فشانى، نکوهش.

ع: اَلْخُنُّ، فَحَّاشٌ، مُلَوِّغَةٌ، لَدَّاعٌ، نَمٌّ، هَجْوٌ، تَعْيِيْبٌ،

سَعَايَةٌ.

به‌دله‌عاب

ك: به‌دگو، به‌دخو، به‌دزوان. [زمان‌پيس]

ف: بدگو، بدخو، بدخلم، بدزيان، انگل.

ع: عَبْسٌ، بَاسِرٌ، قَاطِبٌ. اَلْخُنُّ، مَلَّاعٌ، مُرُّ الكَلَامِ،

رديء البيان.

به دله غاو

ك: به دهر، [سهر سخت، چه مورش]

ف: بدلگام، بدستر، سخت لگام، سنگين ستر.

ع: جموح، آبي، شديد الشكيمة.

به دمه س

[ك: به دمست، زور سه خوش].

ف: بدمست، گرسنت، گلست، سپاه مست، بدخو.

ع: طا فح، عربيد، مغربد.

به دمه سي

ك: پيله، [عهر به ده]

ف: بدمستى، بد رفتارى، بد گفتارى، بد خوبى.

ع: عربده.

به دناو

ك: ترو، ريسوا، [ناوزار، بين نابور]

ف: بدنام، رسوا.

ع: خازي، مهتوك، مفتضح، مشنوع.

به دناوى

ك: تروى، ريسوايى، [بين نابور]

ف: بدنامى، رسوايى، شكرش.

ع: خزى، تهتك، افتضاح، مشنوعية.

به دنكين

ك: به دبه خت، سپاچاره، كورون، روژرهش، سپاتاله، [كلول،

چاره رهش]

ف: بد بخت، بداختر، مندبور، سپه روزگار،

سپه روز، سپاه گلیم.

ع: شقي، نحس، نحس، منحوس، شووم، مشووم.

به دنما

ك: ناشيرين، ناهه موار، [ناور]

ف: بد نما، نازيبا، دژيراز، ناگوار، ناهه موار.

ع: قبيح، غير مستحسن.

به دنمه ك

ك: سپله، پي تهزان، [بين تدمك]

ف: بدنمك، ناسپاس، نمك ناشناس.

ع: غامص، غامط، سفلة، سفلة، نذل.

به دنمه هاد

ك: به ددل، [دل چه بدل]

ف: بددل، بدنهاد، بدخواه، بدسگال، بداندیش،

بدآك.

ع: زمل، سنين القلب.

به دواوه رويك

ك: دراره رويك، [پاشه كشي كردور]

ف: پس رفتسه، پس نشسته، پس نشين،

فزيرون، فزارون.

ع: مقهر، متقهر.

به دواوه روين

ك: دراره روين، [پاشه كشي كردن]

ف: پس رفتن، پس نشستن.

ع: قهقره، قهقرى، تقهقر.

به دويژ

ك: به دوزان، زران تال، [زمان پيس، تسه رهق]

ف: بدگو، بدزيان، نكوه، نكوهنده، ترش گو.

ع: الخن، كواء، عياب، حاجي، ملاغ، لداغ، قحاش.

به دويژى

ك: خوښ، به دوزانى، [زمان پيسى، تسه رهقى]

ف: بدگويى، بدزبانى، ترش گويى، نكوهش،

سرکه فشانى.

ع: لخن، فحش، ملوغه، لداغ، دم، هجو، تعيب،

سعاية.

به دهر د خواردن

ك: به كار خواردن، به كار هاتن، [به كه لك هاتن، به سورد

بورن]

ف: به درد خوردن، به کار آمدن.

ع: افادَة، اغناء. (مفید، مَغْن)

به دس نارخواردن

[ک: به مشت نارخواردنه]

ف: با دست آب خوردن.

ع: مَبِیح، اِغْتِراف.

به دس ریکه روین

ک: سدرچسنگانه. [لهسهو ددست روپشتن. (به ددست

به ریتد اچورن.)]

ف: پِشْتَنک، (با دست راه رفتن)

ع: اِنْتِحاس، اِنْتِکاس.

وینه

به دسهو بوون

ک: گریبان. (پاچه که ها به دسهو، بیله که گریباگه.) [له

کاردا بوون (ی ناسرازیک.)]

ف: دم دست بودن. (اسباب مثلاً.)

ع: فِي شَعْلٍ، بَيْنَ الْأَيْدِي.

به دسهو بوون

ک: نه زیک بوون. (زه مانه ونه که ها به دسهو، جل پرانه که

نریکه بووگه.) [ره دخت گه پشتن (ی کاریک.)]

ف: نَر نَسْت بودن، نَزْدِیک بودن. (کار مثلاً.)

ع: قَرِيبُ الْمَوْعِدِ، قَرِيبُ الْحَصُولِ، قَرِيبُ الْوَصُولِ.

به دهق

[ک: وازاده، جوان کراو]

ف: آراسته، ایواز، بَرَره، پدram.

ع: مُحَلِّي، مُهَيِّأ.

به دهل

ک: جدله ب. [ناعه سل]

ف: بَدَل، جَدَل، ساختگی.

ع: مُخْتَلَق، صِنَاعِي.

به دهل

ک: جیه، چیگه، باتی، تهغوا، به چیگه، جیهی. تاران.

[بری، جیانی. بژاردن، زیان]

ف: به جا، به جای، گوهتر، گهنر، زمش، جاور.

تاوان.

ع: عَوْض، بَدَل، عُقْبَة، غَرَامَة.

به دهن

ک: لاشه، تن، نه نام، جهسه، نارگل، تورش. [لهش، قالب]

ف: تَن، تَوْن، بَر، پَیکَر، کالب، کالبَد، اَندام، توش.

ع: بَدَن، جَسَد، جُنَّة، جِسْم، قَالِب، طُن.

به ددهمهوروین

ک: سدرنگری، بهسهرو روین. [ردت دان]

ف: بهسهو در آمدن، سکندری خسوردن،

شکو خیدن، سگر فیدن.

ع: کَبُو، ثَعْس، عَثْر، عِثَار، وَعَك، نَکَس.

به ددهمیه که و

ک: په یوهس. [پیکه ده لکار]

ف: پَیوَسْتَه.

ع: مُتَّصِل.

به دهورا که ریان ← به دهورا هاتن

به دهورا هاتن

ک: سهه رگرد بوون. گردگه ریان، به دهورا چه رخیان. [به

قوربان بوون، له دهر گه ریان، به دهورا سوورانه ره]

ف: سترگرد شسدن، گردگردیدن، نورگردیدن،

گراگرد گردیدن. از راه کج آمدن.

ع: طَوْف، طَوَاف، طَوَقَان، دَوْر، دَوْرَان.

به دجی

ک: خرازی. [خرایی، ناپه سندی]

ف: بَدِي، زَسْتِي.

ع: سُوء، بُوس، قُبْح، شَر، رَدَاة، شِنَاعَة، قُبَاة.

به دبعثت

ک: تازه داهانگ، تازه گی. [نوئی]

ف: تازه، تازگی، نو در آورده، نو آیین، میدن.

ع: بَدْعَةٌ، مُبْتَدِعٌ، مُحَدَّثٌ.

به‌دیرمن

ك: شورم، [چاره‌ریش، بی‌ته‌ر]

ف: شوم، بَدْفَرِ جام.

ع: شُوْمٌ، مَشُوْمٌ، مَشُوْمٌ، مَشُوْمٌ، مَشُوْمٌ، شُوْمٌ، شَائِمٌ، شَكِيْسٌ.

به‌دیره

ك: هاكو، سدرسدری، [له‌ناكار، كتیوری، بی‌رامان]

ف: ژبوده، آنده، نااندیش.

ع: بَدِيْهَةٌ، بَدَاهَةٌ، بَدَائَةٌ.

به‌ر

[ك: ره‌رگر، باشگره، (ره‌ك) جیره‌بهر]

ف: بُر، بُرندَه، (جیره‌بهر)

ع: أَخَذَ.

به‌ر

ك: به‌ردهم، [پیش، (به‌رامبه‌ری «درا»)]

ف: پِيش، جَلَو. (ضد «دوا»)

ع: اَمَامٌ، قُدَامٌ، قَبِيْلٌ، قَبِيْلَةٌ، قَبِيْلٌ، قَبِيْلٌ. سَابِقٌ، مُقَدَّمٌ، اَوَّلٌ.

به‌ر

ك: لا، لان، (له‌مبه‌ر، له‌ره‌ر) [ته‌ره‌ف، ره‌خ]

ف: سو، اَسْو، جَن، یَر، زى.

ع: جَانِبٌ، طَرَفٌ، جِهَةٌ، صَوْبٌ، سَمْتٌ، نَحْو.

به‌ر

ك: پانا، [پانی، (به‌رامبه‌ری «دریژی»، وه‌ك، به‌ری کراس)]

ف: پهنّا، (پهنای جامه مثلاً)

ع: عَرَضٌ. (ضد الطول)

به‌ر

[ك: جیا، چچراو] (به‌ریون)

ف: پاره، گُسیختنه.

ع: قَطَعَ. اِنشِقَاقٌ، اِنْفِتاحٌ، اِنْفِصالٌ.

به‌ر

[ك: له‌ش] (كوام کرده‌بهرم)

ف: بَر، تَن.

ع: بَدَنٌ، جُذْءٌ، جَسَدٌ.

به‌ر

ك: بار، [به‌ره‌م]

ف: بَر، بار.

ع: ثَمَرٌ، قِطْفٌ.

به‌ر

ك: زك، مانا، [بی‌چور، پز]

ف: بار، بچه، شَكَم.

ع: حَمَلٌ، حَبْلٌ.

به‌ر

[ك: یاد، ره‌ك: شیعه‌که‌م له‌بهر کرد]

ف: بَر، اَزْبَر، زَبْر، اَزْبَرَم، زَبْرَم، اَزْبِیر، زَبِیر، یسّا،

نَهون.

ع: حَقِظٌ، عَرَضٌ، عَن ظَهْرِ الْقَلْبِ.

به‌ر

ك: درگا، [درکه (وشه‌به‌کی هه‌ورامبه‌ی)]

ف: نَر، (اَورامی است).

ع: باب.

به‌ر

ك: گلیم، [به‌ره، په‌لاس (چنراویکی له‌ستوره له‌خوری یسا

له‌خوری و به‌ن ده‌پنن بو‌راخسان)]

ف: گلیم.

ف: گلیم، (منسوجی است کلفت از پشم یا پشم

و نخ می‌یافتند برای فرش).

ع: مَرطٌ، كَرٌ، فَشٌ، كَسَاءٌ، بَسَاطٌ، بَجَادٌ.

به‌ر

ك: وشکی، زهرین، خاك، [به‌ژ، وشکانی]

ف: حَسْکِی، رَمِین، حَاک.

ع: بَر، اَرْضٌ، قُرَاب.

بهرناوردان

[ك: خستنه بهر تار. (شتيك بنه بهر تار تا تاري

بهسردا تپه ریت.)]

ف: جلو آب گرفتن. (چیزی را جلو آب بگیرند که آب بر آن جاری شود.)

ع: اقتناع، اقبال.

بهرابهري

ك: ريك، ترازور، چوبه چوبی [به كسان، هارسهنگ، و لك بهك]

ف: براتر، زیوار، مانند.

ع: مساوي، مُساوي، مُطابق.

بهرابهري

ك: میمن، هارزور، هاون بهرد، هاور ترازور. [هارشان،

بهرهنگار]

ف: براتر، دشمنی، هم خوند، هم نبرد، هم زور،

هماورد، هماوین.

ع: مُقابل، مُقاوم، مُبارز، حریف، كُفُو، قَرین،

تقیض، ضد.

بهرابهري

ك: بهرانبهر، دهساندهس، رو به رو، [هم بهر، هه بهر]

ف: براتر، برانبر، ورا نوز، هم بر، روبه رو.

ع: مُقابل، قبال، مُقابل، مُواجه، تجاه، وجاه،

مُحاذی، حذاء، مُناحر، مُتناحر، مُوازی، ازاء، مئا،

تلقاء.

بهرابهري

ك: ريكی، چوبه چوبی، ترازویی، [به كسانی، هارسهنگی،

و لك بهك]

ف: براتری، زیواری، مانند.

ع: نساوي، سوئیة، مُطابقة، مُطابق، مُساواة.

بهرابهري

ك: هارزوری، هاون بهردی، هاور ترازویی، میمنی. [هارشانی،

بهرهنگاری]

ف: براتری، دشمنی، هم خوندی، هم نبردی،

هم زوری، هماوردی، هماویزی.

ع: مُقابله، مُقاومة، مُبارزة، مُحارفة، مُكافأة،

مُقارنة، مُناقضة، مُضادة، مُناقض، مُضاد، مُقابل.

بهرابهري

ك: بهرانبهری، دهساندهسی، رو به رو، [هم بهری،

هه بهری]

ف: براتری، برانبری، ورا نوزی، ورا نبری،

رو به رویی، همبری.

ع: مُقابلة، مُواجهَة، مُناحرَة، مُحاذاة، مُوازاة،

مُماناة، مُقابل، مُواجه، مُناحر، مُحاذی، مُوازی،

تفاني.

بهرات

ك: چك. [كاغزی حداثی پاره.]

ف: برات، چك، چك.

ع: براءة، صك، سُفحة.

بهرات

ك: بهش خرابی. روز بهرات، روز آزادی. [رسق و روزی

دابهش کردن له لایمن خود اده. روزی رسق دابهش کردن

(روزی پانزدهمی شهعبان.)]

ف: چك. روز چك، روز آزادی، روز برات. (روز

پانزدهم شعبان.)

ع: براءة، يوم البرائة.

بهراز

ك: خورگ، گوراز، [وراز، گاکول]

ف: خوک، گُراز، وراز، بغرا.

ع: خنزیر، قباغ، هلو ف.

بهرازه

ك: كه لبه. [كه لب]

ف: نیش، دندان نیش.

ع: ناب.

بهراق

ك: بریکه دار، وریشه دار. (بریکنه، وریشنه، دره خشنه)

[بریکه دار، پرشه دار]

ف: درخشنده، نسوی.

ع: بَراق، دَکّاص، لامع، وایص. اَمّس.

به راکردن

ك: به فران [به فرکان، به لهز]

ف: توان نوان، بانویدن.

ع: عادیا، راکضاً، ساعیا.

به راهه

ك: بوته راهه. [بوته بلار بودا]

ف: بوی روان.

ع: ریح مُسب، ریح مُعبر.

به ران

ك: تَگَل، فَوَچ [مه ری نیرا]

ف: قوچ، غوچ، خوچ، راک، غرم، وشکل، تَگَل،

تَگَل.

ع: کَبَش، شاة.

وینه

به رانبازی

ك: به رانده جه تگی. [شه ره به ران]

ف: قوچ بازی، تَگَل بازی.

ع: مُنَاطِحَة، نِطَاح، تَکَافُح.

به رانبهر ← به راهبهر [همه مور ماناگانی] (به تمام معانی

«به راهه» است.)

به رانبه رکی

[ك: بزره هه لماتینتیکه که له به راهبهر به کسه ره

دادنیشن.]

ف: برابر بازی، (قسمی از گلوله بازی است که

در بزابر همدیگر می نشینند.)

ع: مُرَامة، مُقَابَلَة، لَعِب المُقَابَلَة.

به رانبه ری ← به راهه ری [همه مور ماناگانی] (به تمام معانی

«به راهه ری» است.)

به رانچیز

[ك: لوت تَچ]

ف: برجسته بینی.

ع: أَقْنَى.

به راننه نگی

ك: به رانبازی. [شه ره به ران]

ف: قوچ بازی، تَگَل بازی.

ع: نِطَاح، مُنَاطِحَة، تَکَافُح.

به راو

ك: نای، نایه، پاراو. [زهریه ك که له به ردهم نای کسان،

کاریز یا رویار اید.]

ف: پارباب، پارباو، پاراب، فاراب، فارباب، فاراو،

فاریاو، آبی. (زمینی که در جلوی آب چشمه،

قنات، رودخانه واقع شده باشد.)

ع: ماهی، مَسْقِي، مَسْقَوِي، بادِئِ الشَّرِب.

به راوینشت

ك: به راوینشت. [نه دیو نه دیو، هه لاوگه رار]

ف: پس وینش، پینش، پس وینش، وارو.

ع: مَقْلُوب.

به راورد

ك: تاقی. [ته زمون، هه له سه نگاندن]

ف: بر آورد، سسنجش، سسنجیدن، زون، آزمون،

آزمایش.

ع: تَحْمِين، تَقْدِير، تَجْرِبَة، اِمْتِحَان، تَجْرِيْب، اِخْتِيَار،

فَرَض، تَصَوُّر، مَقَابِلَة.

به راورد دان

ك: به راورد کردن. [هه له سه نگاندن، نرخاندن]

ف: اوگر، بر آورد کردن.

ع: قِيَاس، مَقَابِلَة، تَقْدِير، فَرَض.

به رانواره

ك: خودره زهره، درای نیمه رن. [رژ داگه ران، عه سر]

ف: ایوار، آفتاب‌زرد.

ع: عَصْر.

به‌رای

ك: سهرنا، [ده‌سپتک، پیشه‌نگ]

ف: پیشین، نخستین، جَسَوی، پیشرو،

پیش‌آهنگ، قَلَاوَز.

ع: مُقَدِّمَة، قَادِم، عُنُون، شَيْفَة، طَلِيحَة، عِنوان.

به‌ریاد

ك: تورنا، تده‌رتورنا، [تیاچورن، تیاچور]

ف: برباد، داغان، پِراگنده،

ع: تَلَف، ضَيَاع، تَالِف، ضَالِع، مُتَفَرِّق، مُتَفَضِّل.

به‌ریاد بوون

ك: تورنا بوون، تده‌رتورنا بوون، لهنار چورن، [تیاچورن]

ف: برباد شدن، داغان شدن، پراگنده شدن، از

میان رفتن، نقله شدن، پراشیده شدن.

ع: تَلَف، ضَيَاع، تَفَرُّق، تَبَدُّد.

به‌ریاد کردن

ك: تورنا کردن، تده‌رتورنا کردن، له‌نار بردن، [له‌به‌ین

بردن، تیا بردن]

ف: برباد کردن، داغان کردن، پراگنده کردن،

پراشیده کردن، از میان بردن، نقله کردن،

پَرشیدن، برباد دادن.

ع: اِتْلَاق، اِضَاعَة، قَضِييع، تَبْدِيد، ذَوَع.

به‌ریانگ

ك: به‌رشیتو، سهرشیتو، [رژژور کرده‌ده، خواردنی پیش

شیتو]

ف: آب چرا، پیش‌خورد، پیش‌شام.

ع: سَلْفَة، لُجَة، لُمَجَة، فُطُور، اِطْطَارِي.

به‌ربوون

ك: ترازان، هه‌لدریانه‌ره، [ترازان، درانی حی‌تده‌ل]

ف: گسیخته شدن، پاره شدن، شکافته شدن.

ع: تَفَسُّو، تَفَسُّخ، اِنْفِصَاح، اِنْفِصَال، تَشَقُّق، تَفْتُّق،

اِنْتِقَاض.

به‌ربوون

ك: به‌ره‌ل‌بوون، ویل‌بوون، نازاد‌بوون، [ره‌ها بوون، سهر‌به‌ست

بودن]

ف: رها شدن، ویل شدن، آزاد شدن.

ع: اِنْتِطَاق، اِنْسِيَاب، اِنْسِيَال، اِنْسِيَام، اِنْسِيَاب،

اِنْهَمَال، اِنْسِيَال، سُرُوح، تَكْفُّش.

به‌ربوون

ك: به‌ره‌لا بوون، روشنه بوون، [ناشکرا بوون (بس‌نمونه:

ناشکرا برونی خور پاش خورگیان)]

ف: زوشن شدن، (آفتاب مثلاً از حال کسوف.)

ع: اِنْجِلَاء، اِنْمَاحِص.

به‌ره‌ره‌کاسی

ك: حده‌ره‌مزئ، شیبیزان، [ملمانی]

ف: اَشْتَلَم، دادوبیداد، هیاهو، خنجال.

ع: مُنَاقِضَة، مُنَاقِضَة، مُعَاكِسَة، مُخَالِفَة، مُنَاقِشَة،

مُعَانِدَة، مُضَادَة، مُحَاجَة، مُبَارَزَة. ضَمُوضَاء.

به‌ربه‌س

ك: به‌ربیتج، به‌ربهن، [پیشگری]

ف: جلوگیری.

ع: مَنَع، سَدُّ البَاب، مُمَانَعَة، كَوء، كَأَو.

به‌ربهن

ك: به‌ربهن، به‌ربیتج، به‌رگل، [پیشگری]

ف: جلوگیری.

ع: مَنَع، سَدُّ البَاب، مُمَانَعَة.

به‌ربهن

ك: به‌ریان، به‌ن، به‌نگه، به‌رهن، [به‌ست، به‌ند]

ف: بَنَد، بَرُخ، بَرُغَاب، دَلَنگ.

ع: سَدُّ، رَدَم، حَاجُور، نَبْهَاء.

به‌ربهن

ك: چیه‌ه‌سیتل، چیه‌کیش، کیش، به‌رهن، [به‌رده گرنجه

تَرْغِيب، تَهْيِيج، تَشْجِيع، تَجْرِيفَة، حَضْن، حَفْ، اِنْخَاء،
ايلاع، بِنَاء.

به‌ریا کردن

ك: هه‌لسائِن، به‌رزو کردن، [هه‌ستادنن (بِسْ مومونه:
هه‌ستادنن ته‌پوتوزا].

ف: برپا کردن، برانگیختن، بلند کردن، (گرد و
غبار مثلاً).

ع: اسطاع، تَهْيِيج، اِنَارَة.
به‌ریه‌چ

ك: بیانك، په‌رچ، [بیانور]
ف: تَهانَه، اَنگیزَه، مَس.

ع: عُدْر، عِلَّة، مانع.
به‌ریه‌چ دانه‌وه

ك: بیانك هاورده‌ره، بیانك دررس کردن، [بیانور هیناره]
ف: تَهانَه‌جویی، اَنگیزَه‌تَراشی.

ع: اِعْتِذَار، تَعْلَل.
به‌رییچ

ك: به‌رگل، به‌ربن، به‌ریه‌س، [پیشگیری]
ف: جَلَو‌گیبری.

ع: مَنَع، مُمَانَعَة، دِفَاع.
به‌ره‌ر

[ك: زووتر، پیشتر]
ف: پیشتر، جَلَو‌تر.

ع: اَسْبَق، اَقْدَم، سَابِقًا.
به‌ریئیل

ك: به‌ریئیل، پیشکش، ژیرزان، زوان‌گوشادانه، [رشوه]
ف: بَر‌کند، بَل‌کفد، پیشکش، لاج.

ع: رِشْوَة، اِتَاوَة، نُجْوَى، تَعَارُف، بَرطیل، تَقْدِیْمَة.
به‌ریئلانه

ك: دیاری، [به‌رته‌لانه (دیاری مالی زارا بسْ مالی بسوك،
به‌په‌چه‌واندی «نار نیئلانه»)].

ف: فرسته، کریسه. (چیژه‌هایی که از خانه‌ی

[دارتک که غوجی نه‌ستیری پی‌ده‌گرن.])

ف: دَلَنگ، کَش. (چوبی که جلو استخر را با آن
ببندند.)

ع: صِنَاعَة، صِنَاع.
به‌ریئل

ك: به‌ره‌جفت، [داهات]
ف: دست‌رنج، ویژه.

ع: خَالِصَة.
به‌ریا

ك: هه‌لساگ، هه‌لدِریاگ، سه‌ریا، [هه‌ستار، هه‌لدرار]
ف: برپا، افراخته، افراشته.

ع: قَائِم، مُنْتَصِب، مَضْرُوب.
به‌ریا بوون

ك: هه‌لسان، هه‌لدِریان، [هه‌ستان، هه‌لدران]
ف: بَر‌پاشدن، افراخته‌شدن، افراشته‌شدن، بُلُند
شدن.

ع: قِیام، اِنْتِصَاب، اِرْتِفَاع.
به‌ریا بوون

ك: هه‌لسان، به‌رزو‌بوون، [هه‌ستان (بسْ مومونه: هه‌ستانی
ته‌پوتوزا)].

ف: بَر‌پاشدن، بَر‌خواستن، بُلُند‌شدن، (گرد و
غبار مثلاً).

ع: سَطْوَع، تَهْيِيج، هِنِجَان، ثُورَان، اِبْنِثَاث، تَبَثُّث.
به‌ریا کردن

ك: هه‌لسائِن، هه‌لدان، هه‌لخرائِن، هه‌لخست، [ساز کردن،
به‌رز کرده‌ره، دنه‌دان]

ف: بَر‌پا کردن، افراختن، افراشتن، اوراشتن،
بُلُند کردن، برانگیختن، وادار کردن، آغالییدن،
آغاردن، وژولبدن.

ع: نَصَب، اِقَامَة، تَرْفِيع، اِغْیاء، ضَرْب، اِغْرَاء،
اِغْوَاء، اِغْرَاءَة، تَحْرِيك، تَحْرِيش، تَهْرِيش، تَحْرِيص،

ف: رَزْد، رَزْد، رَس، چَشْم تَنگ، تَنگ چَشْم،
کوتاه بینش.

ع: لَئیم، حَسِیس، ذَبِیء، بَرَم، مَسِیک، مُمَسِک، قَرَم،
قَرَم، جِلْر، غَس، حَرِیص، ذَنیق، قاتِر، بَخیل،
ضَنین، قَصیرُ الْمَنظَر.

بهرچاوه

[ك: به‌چاوبله: پارچه‌ی به‌چار یا قایشی ریشه‌داری
به‌چار (که بزِ رلخی درست ده‌کن.)]

ف: چشمک، چشم‌آویز. (که برای الاغ درست
می‌کنند.)

ع: غَمَامَة.

وینه

بهرچاوه

[ك: سایه‌بانی چار (که بزِ مروئی درست ده‌کن.)]

ف: چشمک، آفتاب‌گردان. (که برای انسان
درست می‌کنند.)

ع: غَمَامَة، شَمْسِیَة.

وینه

بهرچه‌سپ

ك: مَلْوَز، مِیمل- [سدره‌خهر]

ف: برچسپ، دشمیر، کیاگن، بدگو، آخشبیج،
آخشبیگ.

ع: ضَبْد، نَقِیض، مُخَالِف، رَقِیب.

بهرخ

ك: ... کارِ [کافر] (بیچوری مهر که تازه زاوه.)

ف: بَره، ثَغْلی، ثَقْلی. (بچه‌ی گوسفند که تازه
زاییده باشد.)

ع: حَمَل، بَدِج، بَرِیق، حَرُوف، عُرْس، فَصِیل، سَخَلَة،
بَهْمَة، رِخَلَة.

وینه- «۲»

بهرخ نامو

ك: به‌چکه‌نامو. [بیچوره ناسک]

داماد برای خانه‌ی عروس فرستاده می‌شود، و
به عکس «نارتیلانه».

ع: هَدِیَة، اِتَاوَة، بِرطِیل.

بهرتیلان

ك: زوان گوش‌آدانه، ژیرزان، پیشکش، رشفه‌ت. [رشوه]

ف: پیشکش، بَرکند، بَلکَند، لاج، سوغه، ساره،
پاره.

ع: رِشْوَة. اِتَاوَة، تَعَارُف، نَجْوِی، بِرطِیل، تَقَدِمَة.

بهرچ

ك: بارو. [قوتگری قه‌لا]

ف: بُرج، بارو، وَرده، پیواسته.

ع: بُرج، مِحْرَاب.

وینه- برج

بهرچ

[ك: خدجی ناناسایی.]

ف: بُرج. (خُرج غیر عادی)

ع: مَصْرُف.

بهرجه‌وه‌ن

[ك: دپهن]

ف: چشم انداز، دیدگاه.

ع: مَنظَر، مَنظَرَة.

بهرچاو

[ك: پیتش چاف. دپهن]

ف: پیتش‌چشم، جلو‌چشم، چشم‌انداز.

ع: مَنظَر، مَحَلُّ الْمَنظَر، مَوْقِع الْمَنظَر.

بهرچاو تاریک بوون

[ك: پیتش چاف. ره‌ش بوون: نیدیومه له نانومید بوون،

زۆر تورپه بوون...]

ف: پیتش‌چشم تار شدن.

ع: مَدَش، اِدْرَه‌مَامِ الْبَصَر.

بهرچاوه‌نگ

ك: رَزْد، نه‌گریس. [به‌خیل، چروک]

ف: آهو بَره.

ع: غزال، طُلا، شادن.

بهر خستن

ك: زبان كردن. [بهر او بزنن]

ف: بچه انداختن.

ع: سقط. قعر، تقعر.

بهر خستن

ك: بهره خستن. [پیش خستن]

ف: جلو انداختن، پیش انداختن.

ع: تقدیم.

بهر خواردن

ك: باره خواردن، باره سَنَن. [مزه سندن]

ف: بار خوردن، بهره خوردن، بهره خریدن.

ع: [استجارة]

بهر خواردن

ك: تروش بودن، تروشبار بودن. [رود به رود بودن]

ف: دُچار شدن، دوچار شدن، بَر خوردن، راست

آمدن.

ع: مُصَادَف، مُصَادَفَة، تلاقِي.

بهر خواردن

ك: تینگه بین، تینگه بشتن. [حالی بودن]

ف: بَر خوردن، دانستن.

ع: تَفْهَم، تَفْهَم، تَفْهَم، تَفْهَم، تَفْهَم.

بهر خواردن

[ك: نارهت بودن له سوکاپه تی کردنی که سیتک.]

ف: بَر خوردن.

ع: وَهَن، تُوْهِن.

بهر خواردن

ك: سه فرز، سه بولون. کاسه را. [سه که تورو. سه شاران

که یشتور]

ف: بَر خوردار، کامیاب، بَرومند.

ع: نَاجِح، نَجِیح، مُنَجِح. مُبَاهِي، مُفْتَخِر.

بهر خورد کردن

ك: گه بین، تروش بودن. [رود به رود بودن]

ف: بَر خوردن، دُچار شدن، رَسیدن، راست آمدن.

ع: مُصَادَف، مُصَادَفَة، تلاقِي.

بهر خهل

ك: بهر غدل. [گه له بهر خ]

ف: گله ی بَره.

ع: حُمْلان، سَخْلان.

بهر د

ك: كوچک. (هرد و بهرد). [سندگ، تهرن]

ف: بُرد، سَنَنگ، سَنِي، دُسته، لَهته.

ع. حَجَر، صَخْر، جَلَمَد، جَلَمُود، اَوَكْح، صِيخُود،

صَفَا، صَفَاة، صَفْوَان، صَفْوَاء.

بهر د

ك: له بهرا. [له پیشدا، پیشور]

ف: از پیش، نُخُست.

ع: اَوَّل، اَوَّلًا، قَبْلًا.

بهر دار

ك: باردار، زکیر. [خاودن بهر، ناس]

ف: باردار، بَرومند.

ع: مُتَمِر، ثَامِر، حَامِلَة. [حامل]

بهر دار

ك: سه لگیر. [رازه سین (ده) سه بهردار]، په سه ندکه

[خوابهردار]

ف: بَسردار، بَر دار نَسده، بَسذیر، پَذیر نَسده.

(دست بردار، خدا بردار)

ع: قَابِل، مُتَقَبِّل.

بهر داشت

ك: دیواچه، سه رتا. [پیشه کی]

ف: برداشت، پیش در آمد، دیباچه، روگاه.

ع: عُنْوَان، مُقَدِّمَة، فَاتِحَة، دِیْبَاچَة، شُرُوع.

بهر داشت

ف: نُوْدارانه، نُوْدارانی، نُوْداران، داشاب، داشاد، داشن. (چیزی که هنگام پوشیدن لباس نو به دوستان بخشند یا به خیاط یا شاگرد خیاط دهند.)

ع: دَاشِن، تَدشِن.

بهردرگانه ← بهردرگا

بهردان

ك: بهرقلیانی، ناشتا. [قارلتی، بهرچایی]

ف: نهاره، نهاری، نهاری، پیش خورد، آب چیر، پیش قلبیانی، پیش قلبیان، ناشتا.

ع: سَلْفَه، صَبْحَه، نُهَجَه، لَهْنَه، عَلَقَه، عَلَاق، عَدْف، صَبُوْح، لَمَمَه الصَّبَاح.

بهردان خستن

ك: بهرقلیان خواردن، ناشتا کردن. [بهرچایی کردن،

قارلتی خواردن]

ف: نهاری خوردن، پیش خوردن، آب چیر کردن، پیش قلبیان خوردن، ناشتا خوردن.

ع: تَصْبِيْح، تَسْتَف، تَعْدَف، تَلْهَج، تَلْهَن، تَعْدَف.

بهرد و بهستی

ك: كوچك و چه نماخ. [نامرزی ناگر كرده له كوندان.

(وشدیدی كرماسیه.)]

ف: سنگ و چقماخ، سنگ آتش زنسه. (كرماسی

است.)

ع: الزَنْد و الزَنْدَة، القَدَاح و القَدَاحَة، قَدَاحِيْن،

زَنْدِيْن.

بهردوله

ك: دوله. [تهشت]

ف: تَخارچه، لاکچه.

ع: قَعْر، قَعْن، جَفَنَة.

بهردوگ

ك: ... دورگ، [پستی دورگ. پاشدلی مدر.]

ك: دهسگیر. (بهرداشت کردن، دهسگیر برون) [دهسگوت]

ف: برداشت، دریافت، دریافتی.

ع: عَائِدَة، مَأْخُوذَه، مَأْخَصَل.

بهردان

ك: تَرارائِن، هَدَلِرِيْنسَه، هَدَلِرِيْنسَه، هَدَلِرِيْنسَه، هَدَلِرِيْنسَه

(هَدَلِرِيْنسَه، هَدَلِرِيْنسَه، هَدَلِرِيْنسَه، هَدَلِرِيْنسَه)

ف: گُسیختن، شکافتن، واگردن. (دوخته را

شکافتن)

ع: فَتَق، نَقْض، فَسَخ، تَفْسِيْطَه.

بهردان

[ك: هانته بر]

ف: باردان، بردان.

ع: تُمور، اِثمار.

بهردان

ك: وِیْلَن کردن. [رها کردن]

ف: سَرْدان، بردان، زهاکردن، ویل کردن،

واگردن.

ع: اِطْلاق، سَرَح، تَسْرِیح، فَتَح، تَخْلِيْطَه السَّبِيْل. اِذْن،

رُخْصَة.

بهردان

ك: دانه بهر. (دایه بهر.) [لیخوپین]

ف: راندن، جلوآنداختن.

ع: سَوَق، اِرْكَاض.

بهردان

ك: نه گرتن، چی هیشتن. [لینگه ران]

ف: هیشتن، واگذاشتن، نگرفتن.

ع: تَرَك، اِهمال.

بهردیکانه

[ك: بهردپانه (نه نو فلانه بی که له کانی له بهر کردن)

جلوبه رگی نویدا ده بیه خشن به هه فالان یا به بهر گدورو یا

به شاگرده که ی.]

ف: پوستِ دُنْبِه. دُنْبِه.

ع: جِلْدُ الْأَلْمِيَّةِ. أَلْمِيَّةٌ.

به‌رِدَه

ك: زِدِخْرِي، بَهْنَه، [بَهْنَه، كَزِيلَه]

ف: بَنْدَه، بَرْدَه، بُلُون، مَرَا، آغوش.

ع: عَبْد، مَلَام، قَبْن، مَمْلُوك، مَوْلَى، مَوْلَى، أَسِير. (م)

أَمَّة، جَارِيَّة)

به‌رِدَه!

ك: رِيْلْ كَه. (بِگَرِدِه‌رِدَه) [لِيْگَرِي:]

ف: وِيْلْ كَن، رَهَاكَن!

ع: أَطْلِقْ!، خُلْ! (سَبِيْلَه، سَبِيْلِي.)

به‌رِدِه‌رِگَا

ك: بهر درگانه. جلدِ رِخَان [نَاسَانَه، به‌رِدِه‌رِك]

ف: آسْتَانَه، آسْتَان، دَمِ دَر، جِلْدِ دَر. جِلْدِ رِخَان،

جِلْدِ رِخَانَه، رِوَاق، پِيْشِگَاه، خُورْتِگَاه، جِلْدِ رِوَازَه.

ع: سُدَّة، عَقْبَة، أَسْكُفَة، سَاخَة، قَاخَة، قَاعَة، سَاخَة

الدَّرْب. فُسْحَة، رُكْحَة، صَرْحَة، فُجُوه، فِنَاء، عَرَاة،

بَاعَة، بَاهَة، سَاخَة الدَّار.

به‌رِدِه‌رِوَازَه

ك: جِلْدِ رِخَان، بهر مَال. [نَاسَانَه، به‌رِدِه‌رِك]

ف: جِلْدِ رِخَان، جِلْدِ رِخَانَه، جِلْدِ دَر، رِوَاق، جِلْدِ

دَرِوَازَه، پِيْشِگَاه، خُورْتِگَاه، خُورْتِگَه، دَمِ دَر.

آسْتَان، آسْتَانَه.

ع: فُسْحَة، فُسْحَة الدَّار، فِنَاء، عَرَاة، فُجُوه، رُكْحَة،

صَرْحَة، بَاعَة، بَاهَة، سَاخَة الدَّار. سُدَّة، عَقْبَة،

قَاخَة، قَاعَة.

به‌رِدِه‌م

[ك: پِيْش]

ف: پِيْش، جِلْدِ.

ع: أَمَام، قُدَام. قَبْلَة، قَبْل، قَيْدُوم، قَيْدَام.

به‌رِزِيْيه

ك: رَشْكِي، زِدِيْن، خَاك. [بِهَز، رَشْكَانِي]

ف: خَشْكِي، زَمِيْن، خَاك.

ع: بَرز، بَرِيَّة، يَابِس.

به‌رِز

ك: بَرزُون. [بَلَنْد]

ف: بَرز، بَرز، فَرَاز، بَلَنْد، بَرَجَسْتَه، أَفَرَاز.

ع: عَالِي، رَفِيْع، شَاهِق، سَنِي، سَامِي، مَنِيْع، مَنِيْف،

شَاْمَخ، بَاسِق، بَاذِخ، بَرز.

به‌رِزَا

ك: به‌رِزْگَا، نَوَزْگَه. [بِه‌كَمِيْن مَنَا:]

ف: نَحْزِي، نَحْزِيْن، نَحْزِيْن، نُوَزَاد.

ع: بَكْر، أَوَّلْ مَوْلُود.

به‌رِزَاخ

ك: به‌رِكَا، كَه‌مَه‌ر. [گِه‌رِه (نَاوَقَه‌دِي كِيُو).]

ف: كَمَر. (كَمَر كُوه)

ع: سَفْح، سَنَد.

به‌رِزَاو

[ك: يَارَا (زِدِيْه‌ك كَه لَه به‌رِدِه‌م نَاوَدَا بِيْت، به‌رَامِيْه‌رِي

«نَزْمَار».)]

ف: بَلَنْد آب، فَرَاز آب، فَاَرِيَاب، فَاَرِيَاب، فَاَرِيَاو،

فَاَرَاو، فَاَرَاب، فَاَرَاو، فَاَرِيَاب، فَاَرِيَاو. (زَمِيْنِي كَه

جِلْدِي آبِ وَاَقَع شُدِه بَاشِد. ضِد «نَزْمَار» بَه

مَعْنَى پَايِيْن آب.)

ع: قَرِيْبُ الْمَشْرَبِ، رَفِيْعُ الشَّرْبِ، بَادِيُ الشَّرْبِ،

عَالِي الشَّرْبِ، أَعْلَى سَقِيَا.

به‌رِزَايِي

۱ - نَمِ دَرُو وَشَمِي كَزَتَايِيه لَه ده‌سَنُو سَه‌كَه‌دَا لَه خَه‌تِي

نُوسَه‌ر نَاجِيْت، وَا دِيَاَرَه كَه سِيْكِي تَر بَه بُوْجُوْنِي خَزِي بَه

سَه‌رِيْدَا چِرُوْدَه‌رِه. (ر - ر)

ك: بهرزی، بولوتنی، بولونایی، [بلندی، بهرزایه‌تی]

ف: بُلندی، فَرازی، افرازی، بَرَجَسنگی،
یَرآمدگی.

ع: رَفَعَة، عَلُو، سُمُو، نُثُو. نَل، هَضْبَة، قَلَعَة.

بهرز پهرین

[ك: بهرز پهری]

ف: بُلند پَرِوازی، گَزاف گویی، فزون گویی،
شَنگ.

ع: مُبَالَعَة، اِفْجاس، صَلَف.

بهرزه چوره

ك: جَرَجِه، [بهرزه چره، شپشپه]

ف: جَراسَنگ، جَراسَنگ، جَرِواسَنگ، جَرخ ریسسه،
جَرخ ریسَنگ، جَزَد، چَزَد، چَزو.

ع: زَین، زُتَة، صَرار.

وینه

بهرزه چره ← بهرز چوره

بهرزه هه‌وایله ← بهرز هه‌وایله

بهرزه خ ← هاله‌م بهرز خ

بهرزه و بوون

ك: بولوتنه و بون، بهرز زورده و بون، [به‌دوسه و چورن، به
حدادا چورن]

ف: بلند شدن، بالا رفتن. به هوا رفتن.

ع: رَفُو، اِرْتِقاء، تَرَقِّي، رَقِي، رَقِي، عَفَن، تَصعید،
صُعُود، تَصاعُد، اِرْتِفاع، نوه، تَنُوَه، نُتُوَه، اِنْتِفاع،

اِنْتِبار.

بهرزه و بوون

ك: بولوتنه و بون، کیشیان، [گه‌شه کردن، بالا کردن]

ف: بُلند شُسدن، بَسالودن، بالیدن، گوالیدن،
بالا کردن.

ع: رُشد، رُفُو، رُكُو، تَطُول، تَبَسُّق.

بهرزه و کردن

ك: بولوتنه و کردن، هه‌لدان، [بلند کردن، ساز کردن، به‌ریا

کردن]

ف: بُلند کردن، بالا بُردن. اُفراشتن، اُوراشتن،
اُفراختن.

ع: رَفَع، تَرَفِيع، تَرَقِيَة، تَنُوِه، تَصعید، نُبِر، ضَرْب.

بهرزه هه‌وایله

ك: بازی‌ه‌وایی، بازی‌ه‌وایله، [کولاره‌ی منالان]

ف: بادبانک، بادبَرک، بادبِر، کاغذباد.

ع: طَيَّارَة، لَعِب الهُواء.

وینه

بهرزه هه‌وایله

[ك: بهرد فَریدن به حدادا.]

ف: غُلْغُلَاج. (سنگ به هوا پرتاب کردن)

ع: تَعَقِيَة، قَدِيْفَة، قَدُوْفَة، نُبِي، نَابِيَة.

وینه

بهرزی

ك: بولوتنی، بولونایی، بهزایی، [بلندی]

ف: بُلندی، بُرزی، بُرزی، فَرازی، اُفرازی،
بَرَجَسنگی، بالا، اَنخ.

ع: نُثُوَه، نُبُو، نُبُوَة، رَفَعَة، اِرْتِفاع، عَلُو، نَشْتَر،
سَمَك، نُتُوِب، صُعُد، عَلُو.

بهرزیلان

ك: شسیران، [شسیرخه‌ت (چورده قوماریکه به سکه‌ی
شسیرخه‌نداره‌کریت.)]

ف: شسیر یا خط. (نوعی است از قمار که با
سکه‌ی شسیر و خط دار بازی می‌کنند.)

ع: شِیرِخَط.

وینه

بهرسام

[ك: ناربه‌نگ (نارسانی سنگ.)]

ف: بَرسام. (وَزَم سینده)

ع: بَرسام، بَرصام.

بهرش

ك: به ننگ، چدرس. [حدشیشه]

ف: چرس، بنگ، كذب، كَنُو.

ع: بِرَش، حَشیش، اَسرار، بِنَج، قُتَب، كُتِب، وَرَق الخیال.

به رشکسه

ك: لِیَقْرِمَاگ، لِیَقْرِمَاو، مایه پورچ]

ف: بَرَشكسنته، وَرَشكسنته، وَرَشكسنت.

ع: موكس، مُنكسِر، مُفلس، غُرْماء.

به رشینو

ك: به ربانگ، سرشینو. [روژور کرده، خواردنی پستیشیتو.]

ف: شام، آبچرا، پیش خورد.

ع: سَلْفَه، لُمَجَه، لُهَجَه، فُطُور، اِفْطَارِي.

به رَهَل - به رَهَل

به رِق

ك: بروسکه، چه خاخه. [هوره تریشقه]

ف: نَرَحْش، نَرَحْش، نَرَفْش، اَنَرَحْش، اَدَرَحْش،

اَزَرَحْش، بَیر، كَنُور، سَیْدَجِر، اَرَنَجَك.

ع: بَرِق، سَلْنَقَع، سَلْنَقَاع، صَاعِقَه.

به رِق

ك: بریقه، بریکه، وریشه. [ترسکه]

ف: پَرَنگ، كَنَخَت، شُرُوع، جَلَا، دَرَحْش، زَرَحْش،

دَرَحْشَنَدگی.

ع: بَرِیق، بَصِیص، لَمَعان، تَلَالُؤ، تَلْعُع، فَرِند،

كُوكَب، ضُوء، ضِیاء، سَنَى، سَنَاء، صَنِیقَل، جَلَاء.

به رَقلیان

ك: به ردل، ناشتا. [قاره لئی، به رچایی]

ف: نَهارة، نَهاری، ناهاری، پیش خورد، آبچرا،

پیش قلیان، پیش قلیانی، ناشتا.

ع: سَلْفَه، لُمَجَه، لُهَجَه، لُهْتَه، صُبْحَه، عُلْقَه، عَلاق،

غَدَف، صَبُوح، لُقْمَه الصَّبَّاح.

به رَقلیانی - به رَقلیان

به رکاو

ك: به رزاق. [گهوه (فدی کیر).]

ف: كَمَر، (کمر کوه)

ع: سَفْح، سَنَد.

به رکردن

[ك: لهبر کردن: خوئندنه به بی نوسرار.]

ف: بَر کردن، از بر کردن، زبر کردن.

ع: حَفْظ، اِسْتِظْهَار.

به رکردن

ك: پوشین، پوزشان. [لهبر کردنی جلویه رگ.]

ف: بَر کردن، تَن کردن، پوشیدن. پوشاندن.

ع: لُبْس، تَلْبَس، اِلْبَاس.

به رکو

ك: پَشكُوه، زینکوه. [لوتکه ی پیشی زین.]

ف: زین کوه، زین کوهسه، زین کوده، جلوزین،

پیش زین. قارپوز، قاربوس

ع: قَادِمَه، قُدَامُ السَّرْج. قَرِیوس، قَارِیوس.

وینده - زین > (۲)

به رکوات

[ك: به رکوی ده غل. (گه م، جو)]

ف: پیش کوب. (گندم، جو)

ع: سَلْفَه.

به رقول

ك: سهر کول. [ته روانه کولاری چیشت.]

ف: پیش پُخت، سر جوش، سر پُخت.

ع: عَفَاوَه.

به رکه

[ك: مال، هوده]

ف: بَر کِه. (اتاق، خانه)

۱- له ده سنوسه که ده ختی به سهردا کیشراوه، لهوانه به

نوسهر پاکی کرده بیتنهوه. (ر - ر)

ع: باب. (بیت)

بهرگه‌فت ← بهره‌وگه‌فتن

بهرگه‌فتن

ك: بهره‌رگه‌فتن، بهره‌گه‌فتن، [پیش‌گه‌رتن]

ف: جلو‌افتادن، پیش‌افتادن.

ع: تَقَدُّمٌ، سَبَقَةٌ، اِسْتِیَاقٌ، تَأَمُّمٌ.

بهرگه‌فتن

ك: لِيَكْهَ فِتْنٌ، به‌ش‌گه‌فتن، [به‌ش‌بردن]

ف: بخش‌افتادن، رَسَدَ شدن.

ع: قِسْمَةٌ، نَصِيبٌ، سَهْمٌ، سُمْهَةٌ، حَقٌّ، جِصَّةٌ،

شَقِصٌ، بُدَّةٌ، اِقْتِسَامٌ، اِسْتِیْهَامٌ، اِنْتِصَابٌ، اِحْتِطَاطٌ،

اِحْتِصَاصٌ....

بهرگ

ك: ... خَلِيفٌ، [قه‌باخ، توپ‌كَل (رهك): به‌رگی‌كتیب‌ر

ده‌مان‌چهره‌ساعات و...]

ف: برگ. (برگ‌کتاب‌برگ‌طپان‌چسه‌برگ

ساعت، و امثال آن.)

ع: جلد، عِقَاضٌ، غِلَافٌ.

بهرگ

ك: جل، پُوشاك. به‌رگ‌مه‌رگ، [پُوشه‌ن. كفن]

ف: بَرگ، جامه، رَحَت، پُوشه‌نه، پُوشیدنی،

پُوشاك، مَرگ‌جامه.

ع: لِبَاسٌ، لَبَاسٌ، لَبِيسٌ، مَلْبِيسٌ، مَلْبِيسٌ، مَشْرَءٌ،

كِسْوَةٌ، كِيسَاءٌ، كَفَنٌ.

بهرگ

ك: به‌رگین، به‌رین، [پیش‌ور، یه‌که‌مین]

ف: پیشین، آغازین، نُحْزِین، نُحْصِین، جَلُوبِین،

جَلُوبِی.

ع: سَابِقٌ، مُقَدِّمٌ، اَوَّلٌ، اَوَّلِی.

بهرگرتن

ك: بارگرتن، [میره‌دان]

ف: بارگرفتن، بَرگرفتن.

ع: ثَمُورٌ، اِثْمَارٌ.

بهرگرتن

ك: رِئِیْنِگرتن، پیش‌گرتن. (پیش‌گرتنی‌توربه‌بی‌یا

پیش‌گرتنی‌نار.)

ف: جلو‌گرفتن، پیش‌گرفتن. (جلو‌خشم‌یا‌جلو

آب‌گرفتن)

ع: كَلْمٌ، مَنَعٌ.

بهرگ فانوس

ك: كِرَاسٌ فَاوَسٌ، [به‌رگه‌چرا]

ف: لَكُنٌ.

ع: لَقِنٌ.

وینه ← فَاوَزٌ

بهرگل

ك: به‌رپیچ، به‌رین، به‌رپس، به‌رگری، [پیشگیری]

ف: جلوگیری، پیش‌بندی.

ع: مَنَعٌ، ثَنِيٌّ، عَطْفٌ، قَلْبٌ، اِقْلَابٌ، مُمَانَعَةٌ.

بهرگل‌دانه‌وه

ك: بردان، به‌رپیچ‌کردن، [پیش‌لی‌بریندوه]

ف: بُرداندن، جلوگیری‌کردن، برگرداندن.

ع: سَبَاقٌ، ثَنِيٌّ، عَطْفٌ، قَلْبٌ.

بهرگن

ك: كُورَك (خوری‌به‌رخ.)

ف: تَبَتٌ، تَبَدٌ، تَقْتِيكٌ، بُزْنَمٌ. (پشم‌بره)

ع: مَرَعٌ، مَرَعِيٌّ، مَرَعِرَاءٌ.

بهرگوزیده

ك: هَدَلْزِيَاگ، تَهَلْ، هَدَلْچِيَاگ، بَرْنِيَاگ، پسه‌ن‌کریاک.

[هَدَلْزِيَاگ‌دراو]

ف: بَرگَزِيَاگ، گَزِيَاگ، گَزِيَاگ، جَلُوبِيَاگ، بَرچِيَاگ،

پسندیده، خَنِيَاگ.

ع: نُحْبَةٌ، رُبْدَةٌ، صَفِيٌّ، مُصْطَفِيٌّ، مُنْتَخَبٌ، مُقْتَابٌ،

مُخْتَارٌ، نُقَايَةٌ، نُقَاوَةٌ، مُنْقَى، نُقُوَةٌ.

بەرگه

ك: تار، تارشت، [رزه، تاقەت، دەبردن]

ف: تاب، تابش، توان، توش، توانایی.

ع: طاقت، قُوَّة، قُدْرَة.

بەرگەردان

ك: كاغەزی وێنەدار كە بە هەوی گوشارهوه وێنەكە

دەگۆزێتێت.

ف: برگردان. (عكس های برگردان)

ع: عكيس، قَلِيب.

بەرگەشت

ك: هەر، هاتنهوه، بازگەشت. [گەڕانهوه]

ف: بَرگشت، بازگشت، بازآمدن.

ع: رجعة، عَوْدَة.

بەرگە ئەهێنن

ك: تار ئەهێاردن، تاوشت ئەهێاردن. [دەرنه بردن، بێ تارنا

بودن]

ف: تاساب ئیباوردن، تاسابش نداشتن، نَتوانستن،

ناتوانی.

ع: عجز، عَدَمُ الطَّاقَة، عَدَمُ القُدْرَة، عَدَمُ التَّقْوِي.

بەرگێر

ك: دەسگیر، پاگیر. [لەمپەر، میروودەر]

ف: مُس، حَشَكاب، جَلوگیر، پاگیر. بارگیر.

ع: مانع، عائق، مَحْذُور، حِظَار، صَارِف، مُثْمِر.

بەرگێری

ك: بەرگل، بەرپێچ، بەریهس. [رێلێگرتن]

ف: جَلوگیری، پێشبندی.

ع: مَنع، ممانعة، عَوق، صَرَف، ثَبَط، حَظَر، تَحْذِير.

بەرگین

ك: بەرگ. [پێشوو، یەكەمین]

ف: جَلووی، پێشین، نُحْسَنین، آغازین، نُحْزین،

جَلوین.

ع: سَابِق، مُقَدَّم، أَوَّل، أَوَّلِي، أَدَم.

بەرمان

ك: بەردەرناوه، جلهرخان. [پێش مان، بەردەرگا]

ف: جَلوخان، خوزنگاه، پێشگاه، جَلو خانسه،

جلو نرواژه،

ع: سَاخَة، فُسْحَة، رُكْحَة، صَرْحَة، فُجْوَة، باعَة،

باهه، قاغَة، قَاخَة، فِئاء، عَرَاة، سُدَّة.

بەرمان

ك: جارماز، جانماز. [دوگرد: ئەو رابەخە ی نوێژی لە سەر

دەكەن.]

ف: جانماز، تسليخ، تسليخ.

ع: رداء، سَجَادَة، مِسْجَدَة.

بەر مه جێل

ك: دەرمەجێل، دەرمەجێله. [چەپەر (لە شورول دروست

دەكرێت.)]

ف: غَلْبَكُن، غَلْبَكِين.

ع: نَرَب. (يُصْنَعُ مِنَ الأَغْصَانِ)

بەر مه غار

ك: هان. [نەشكەرت]

ف: نَهال، داه، دهار، كان، كازه، گاباره، گویه.

ع: غار، كَهْف.

وێنه: نەشكەرت

بەر نهه

ك: براوه. (لە هەر شتێكدا یا لە قوماردا.)

ف: برنده. (هر چیزی را با قمار را.)

ع: مُذْهَب، مُحْرَم.

بەرنوویی

ك: پێشنوویی، نیمام

ف: پێشوا، پێش‌نماز.

ع: إمام، مُقْتَدِي، مُؤْتَسِي.

بەرنوویی

ك: پێشنوویی، نیمامەت

ف: پێش‌نمازی، پێشواپی.

بهر وو

[ك: بهری دار بهر وو. دار بهر وو.]

ف: بَلُو، بَلُوَط، قُسَطَل، سَسَنَدِيَانَه، (ثَمَر بَلُوَط.

درخت بلوط)

ع: بَلُوَط، سَسَنَدِيَانَه.

وینه

بهر وهن ← بهر بهن

بهره

ك: هَيْلَمَه، [تورک (رهك) تورکی گزوهی.]

ف: ایلمه، (ایلمه‌ی جوراب)

ع: حَلْمَه، حَمْنَه.

بهره

[ك: سامان کردن (ی پاش باران).]

ف: هواخوشی، (پس از باران.)

ع: صَحْو.

بهره!

[ك: بگه‌ریزه! (زاراره‌یه که جوتیار بو گتیراندنه‌هی گابه

کاری ده‌هیتت.)]

ف: پایین، رو بیه پایین، برگردا! (اصطلاح

جفت‌بنده است که گاو را بر می‌گرداند.)

ع: اَلِي سَفَل، اَلْ، اِرْجِعْ!

بهره ← دَرَكَا (دشه‌یه‌کی هه‌ورامیه.) (ارامی است.)

بهره

ك: دسه، بیره، بیره، جوق، کومه‌ان (بهره‌بهره =

دسته‌دسته.)]

ف: دسته، جوقه، جوق. (بهره‌بهره = دسته دسته.)

ع: جَمْع، عِدَّة، بَعْض.

بهره ← نه‌ولاد

بهره‌بهره

ك: دسه‌دسه، بره‌بره، جوق جوق، کهم‌کهم، کومه‌ان کومه‌ان.

ورده‌ورده]

ف: دسته‌دسته، جوق جوق، جوقه جوقه، کم

ع: اِمَامَه، قِدْوَه، قُدْوَه، قُدْوَه، قَدِيَه، قَدَه، اَسْوَه،

اِسْوَه.

بهر واپشت

ك: بهر واپشت، [بهراره‌ژوو، پشته‌رپوو (جلوبه‌رگیک که

به‌شی پشته‌ره‌ی که‌وتیته پیشه‌ره.)]

ف: پس و پیش، برگشته، وارو. (لباسی که وارو

شده باشد، یعنی پشت آن جلو آمده باشد.)

ع: مَقْلُوب.

بهر واتک

[ك: به‌روان: سنگ‌پوشی مندانان.]

ف: سینه‌بند.

ع: عِلْقَه، عِلْقَه، مِلْعَبَه، فَرُوج.

وینه <۲>

بهر و بووم

ك: سه‌رزوین، نارچه، [مه‌لبدند، هه‌رتیم]

ف: بوم‌ویر، سرزمین، نمیک، آرتا.

ع: وَطَن، نَاحِيَه، (نَواحي، اَمَاكِن، اَرَاضي، مَحَال)

بهر و دوا

ك: شون بهك، [بهك له دواي بهك]

ف: پس و پیش، پشت سر هم.

ع: تَشْرِي، مُتَعَاقِب، مُتَابِع، مُتَلَاوِق، مُتَعَاقِب،

مُتَابِعاً، مُتَلَاوِقاً.

بهر و دوا که فتن

ك: شون بهك که فتن، [ریچکه به‌ستن، دواي بهك که‌وتن]

ف: پس و پیش افتادن، دنبال هم‌دگر افتادن،

پشت سر هم افتادن.

ع: تَتْرِي، تَتَابِع، تَعَاقِب.

بهر و دوا که فتن یا

ك: پاره‌پا کردن، درودن برون، [رارایی، ناخترجه‌می]

ف: دو دل شدن، پایه‌پا کردن، پس و پیش

افتادن پایها.

ع: دَعَلَجَه، تَقْدُمُ رَجُلٍ وَ تَأَخَّرُ اُخْرَى، تَرِيد.

کم.

ع: جماعات، عداداً، جمعاً جمعاً، جمعاً بعد جمع.
قَلِيلاً قَلِيلاً.

به‌ره‌پو

[ك: به‌شی سهره‌ره و خواره‌ره‌ی قالی یا سجاده که
هیلمه-توک-ی نیه.]

ف: گلیمه. (پایین و بالای قالی یا سجاده که
هیلمه ندارد.)

ع: مَرِيطَة.

به‌ره‌تی

ك: باتی، بابت. (له جینگه‌ی، دهرباره‌ی)

ف: به‌جای، درباب، از بابت.

ع: عَوْضٌ مِنْ بَابٍ مِنْ بَابَةٍ.

به‌ره‌ج ← **هه‌لاج** [رشه‌یه‌کی هه‌رامیه‌ی] (ارامی است.)

به‌ره‌جفت

ك: به‌ریژن. [داهات]

ف: گاوزنج، دست‌رنج.

ع: خَالِصَة.

به‌ره‌هر

[ك: مروفت یا تازه‌تیک که هه‌میشه بی‌چوریان به
مردوبی دپیت.]

ف: بارانداز. (انسان یا حیوانی که همیشه
حملش را سقط کند.)

ع: مِسْقَاط.

به‌ره‌هت

ك: رت. [چالیکه‌ی دهرگاداره که له سهر ریسی نی‌چیردا
ناماده‌ی ده‌کن.]

ف: چاله‌دام. (چاله‌ای است دردار که در معبر
صید تعبیه کنند.)

ع: رُبِيَّةٌ، وَجْرَةٌ، وَجْرَةٌ، قُرْمُوصٌ، مَعْبَاةٌ.

به‌ره‌زا

[ك: گیاه‌کی بوخوش و به‌ناریانگه‌ی].

ف: علفی است معروف معطر.

ع: ...

رینه‌ی هه‌یه.

به‌ره‌زوانه

[ك: نارزونه: نه‌تسه‌ی ددانه‌دار بو داخستنی کهوش و
نایش ...]

ف: برازوان، برازبان.

ع: اِبْرِيْمٌ، اِبْرَامٌ، عَقْرَبٌ، كَلْبٌ.

رینه‌ی ۲۰

به‌ره‌زه

ك: ریزن، تهره، به‌ره‌لا، به‌ره‌دوا. [ساواره، دهربه‌دور، گه‌راوه،
پاشگه‌ز]

ف: ویل، یله، ویلان، لریدر، سرگشته، برگشته.

ع: هانم، تائه، طانج، نوآر، ساکع، منطلق، مهمل.

آتل، منصرف، منقلب، منعطف.

به‌ره‌زان

ك: برینه. [دردی منالبورن.]

ف: بُرینه، نرد زاییدن، بُرینش.

ع: طَلِقٌ، مَخَاضٌ، تَصَلِقٌ.

به‌ره‌زه

[ك: جیوی «هه‌نگران»].

ف: آنقوزه، آنگوزه، آنگژده، کسنی، (صمغ گلپس

است.)

ع: حِلْتِيْتٌ، حِلْتِيْتٌ.

به‌ره‌سی

ك: بیسی. [به‌له‌کی]

ف: بَهْک، سَرچَپ.

ع: بَرَصٌ، وَضَحٌ، بَهَقٌ.

به‌ره‌ک

ك: به‌رسینه. [باروک]

ف: سیخه، جلو سیخه.

ع: صَدْر، بَرَك، بَرَك.

بهره‌ك

ك: سينه‌به‌ن. [بهره‌ي نه‌سپ كه به ته‌نگدزبنه‌ره‌يه.]

ف: بَرَك، سينه‌بُند.

ع: سِنَاف، بِنِيقَّة، بِنِيقَّة، بِنِيقَّة. (بِنِيقَّتَان)

بهره‌ك

ك: نه‌ستيره‌يه كه.

ف: بَرَك، حواهر اُگست.

ع: شِعْرَى، شِعْرَى الشَّامِي، شِعْرَى الغَمِيصَاء،

شِعْرَاء.

بهره‌كه‌ت

ك: پیت، فیت، ریژن. [فه‌ر]

ف: ریز، ریزش، فزونسی، فزایش، فیروزی،

همايونی.

ع: بَرَكَة، يُمن، نَمِيَاء، خَيْر، زِيَادَة، كَثْرَة.

بهره‌كه

ك: سه‌ره‌ي‌گه. [گوزه‌ر، ريباز]

ف: سه‌راه، رفت‌وآمدگاه.

ع: مَغْيَر، مَطْرَق، مُسْتَطَرَق، مَذَهَب، مَمَر، مَحَلّ

العَبُور.

بهره‌لا

ك: ريل، بهره‌زه، نازاد. [ره‌ها، بهره‌لدا]

ف: ويل، بِل، يله، زها، آزاد.

ع: مُنْطَلِق، طَالِق، سَاكِع، سَكْع، مُهْمَل. دَوَار، ثِيَاء،

ثِيَهَان. هَامِل، سَارِح، هَمَل، نَفْش، سَدَى، مُنْجَل،

مُسْجَل، مُسْوَم، مُسَيَّب، مُسَبَّل. بَهْرَج.

بهره‌لا كردن

ك: ريل كردن، بهره‌زه كردن، نازاد كردن، به‌ردان. [ره‌ها

كردن]

ف: ويل كردن، يله كردن، رها كردن، سردادن،

آزاد كردن.

ع: طَلَّاق، اِطْلَاق، سَكْع. اِهْمَال، تَطْلِيْق، تَسْرِيْح.

تَخْلِيص، اِفْلَاق. اِرْسَال، اِسْجَال، اِمْرَاج، اِمْدَاء،

اِنْفَاش، مَذَى، تَسْيِيْب، تَسْوِيْم. اِسْدَاء. تَعْطِيْل.

بهره‌لا كرايك

ك: بهره‌لا، نازاد. [ره‌ها كرار (بهرامبه‌ری «فوزخ»، بو-

نمونه: له‌ره‌ي‌گه‌يه‌ك كه بو‌ هه‌مران نازاد كراييت.)]

ف: رها، آزاد. (علقزار مثلاً كه براي همه كس

آزاد باشد. ضد «فوزخ» [فوق])

ع: بَهْرَج، مُسْجَل، مُسَبَّل.

بهره‌موم

ك: خه‌رشوخالی نار پلوره هه‌نگ.

ف: بَرْمُو، بَرْمُوْم، موميايي. زنبوری.

ع: عَكْبَر، وَسْخ الكَوَارِير.

بهره‌نگار ← **توووشيار** [ره‌يه‌ي كرم‌جيه‌ها.] [كرمايي

است.]

بهره‌و

ك: به‌ر، به‌رده‌م. [پيشه‌ره]

ف: پيش، جلو.

ع: اَمَام، قُدَام، قَبْل. قَبِيْلَة.

بهره‌ويا

ك: رووبه‌با، رووبا. [هه‌رشتي‌ك روي له شوي‌ني هه‌ل‌كردنی

«با» بيت.]

ف: رو به باد.

ع: مُوَاجِه الرِّيح، تِجَاه الرِّيح، فِي مَهَب الرِّيح.

بهره‌وووون

ك: بلا‌وه‌ر بوون، تله‌ر بوون، ليزه‌ر بوون. [به‌لاق بوون. قَلَب

بوونه‌ره. تلير بوونه‌ره (بو‌ نمونه به ريز: بو‌ن، نار، يا شتيك

له سه‌ره‌ه.)]

ف: ولو‌شُدن، ولاوشُدن، پراكنده‌شُدن.

ويل‌شُدن، ره‌اشُدن، سه‌رازير شُدن. (بو، يا

چيزی از بالا يا آب مثلاً.)

ع: سَطْوَع، اِنْتِشَار، هُبُوَط، نُزُول، حُدُور، تَحْدُر، تَدْحُرَج، اِنطِلَاق، اِنصِيَاب، تَصْنِيْب، اِنْفِتَاح.

بهره‌ویبری

ك: پیرایی، پیتشواز، [به‌پیره‌چوون]

ف: پیشواز.

ع: اِسْتِقْبَال.

بهره‌ویبری

ك: روره‌ویبری، [به‌سالآچوون]

ف: رو به پیری، رو به سال‌خوردگی.

ع: اِشْمِيطَاط.

بهره‌و خستن

[ك: پیتش‌خستن]

ف: پیش‌انداختن، جلو‌انداختن.

ع: تَقْدِیم.

بهره‌و خوار

ك: سه‌ره‌خوار، سه‌ره‌ره‌خوار، سه‌ره‌ژیر، سه‌ره‌ره‌ژیر،

بهره‌وژیر، [زوره‌خوار، سه‌ره‌ره‌خوار]

ف: سرازیر، سرانشیب، سراپایین، روبه‌پایین.

ع: حَدَر، مُنْحَدِر، حُدُور، هُبُوَط، نُزِل، مُنْحَفِض، اِلِی سَقَل.

بهره‌و خوار روین

ك: به‌ره‌وژیر روین، [زوره‌خوار رویشتن]

ف: سرازیر شدن، فرود آمدن، پایین‌رفستن،

سرانشیب‌رفتن.

ع: حُدُور، هُبُوَط، نُزُول، هَوِی، تَسَاغَل.

بهره‌و خوار که

ك: سه‌ره‌خواره، سه‌ره‌وژیره، به‌ره‌وژیر که، سه‌ره‌ره‌خواره،

سه‌ره‌ره‌وژیره، سه‌ره‌ره‌وژیر که، سه‌ره‌ره‌ولیتز، به‌ره‌ولیتز.

[روره‌نشیتو]

ف: سس‌سرازیری، سس‌سراششیبی، سس‌سراپایینی،

سس‌سراششیب، سس‌سرازیر، سس‌سراپایین.

ع: حُدُور، حُدُور، هُبُوَط، نُزِل، مُنْحَدِر، مُنْحَفِض، تَلْعَة، سَفْح، سُنْد.

بهره‌و خواره — بهره‌و خوار که

بهره‌و خواره و بوون

ك: به‌ره‌وژیر بوون، [سه‌ره‌ره‌وژیر چوون، ده‌گه‌ران]

ف: سرازیر شدن، فرود آمدن، پایین آمدن.

ع: حُدُور، نُزُول، هُبُوَط، هَوِی، تَسَاغَل.

بهره‌و دان

ك: ویل‌کردن، رژانن، [بهره‌لا کردن، رشتن]

ف: ویل‌کردن، رهاکردن، ریختن.

ع: اِطْلَاق، اِمْعَال، تَرْك، صَبْ، سَكَب.

بهره‌و دوا

ك: گه‌ریا گه‌ره، به‌ره‌زه، [زوره‌گه‌رار، گه‌راره، پاشگه‌ز]

ف: برگ‌گشته.

ع: رَاجِع، عَائِد، آئِب، نَائِب، آئِل، مُنْصَرَف،

مُنْعَطِف، مُنْخَلَب، مَقْلُوب.

بهره‌و دوا کردن

ك: به‌ره‌زه کردن، [گتیراندن‌ده، گه‌راندن‌ده، دان‌ده]

ف: برگرداندن، پس‌فرستاندن.

ع: اِعَادَة، اِرْجَاع، تَصْرِیْف، صَرَف، قَلْب، عَطْف.

بهره‌و ورو

ك: روره‌رو، [هه‌فرور، به‌ران‌به‌ر]

ف: روبه‌رو، رو‌بارو، تورو.

ع: مُوَاجِهَة، مُشَافِهَة، حَضُور.

بهره‌و روین

ك: به‌ره‌و که‌نتن، [پیتش‌که‌رتن]

ف: جلو رفتن، پیش رفتن، پیش افتادن.

ع: تَقْدَم، سَبَق، قُدَم، قُدُوم.

بهره‌و ژوور

ك: سه‌ره‌ره‌ژوور، [روره‌ره‌بلندی]

ف: سس‌رابالا، سس‌رابالا، رو به بالا.

ع: تَلْعَة، صَنْعُود، عَقْبَة، مُرْتَفِع، حُدُور، اِلِی عُلُو.

بهره‌وژووور بوون

ك: به‌ره‌وژووور روین، به‌ره‌و بوون، [هه‌نگه‌ران]

ف: سراپالارفتن، رو به‌یالا شدن، بالا رفتن، بلند شدن.

ع: صُعُود، تَصَاعُد، رُقِي، رُقِي، رُقِي، رُقِي، اِرْتِقَاء، تَرَقِّي، عُرُوج، تَعَالِي.

بهره‌وژووور روین

ك: سه‌ره‌كه‌فتن، سه‌ره‌و بوون، [هه‌نگه‌ران، سه‌ه بلندیدا سه‌ره‌كه‌رتن]

ف: بالا رفتن، سراپالارفتن، بلند شدن.

ع: صُعُود، تَصَاعُد، اِرْتِقَاء، تَعَالِي، عُرُوج، عَلُو، رُقِي، رُقِي.

بهره‌وژوووركه

ك: به‌ره‌وژوووره، سه‌ره‌به‌ره‌وژوووره، [هه‌ره‌راز]

ف: سراپالا، سراپالا، سراپالایی.

ع: صُعُود، تَلْعَةُ، عَقِبَةُ، حُدُور، سَنَد، سَنَف.

بهره‌وژوووره**بهره‌وژوووركه**

ك: به‌ره‌وژووور، سه‌ره‌به‌ره‌وژووور، [رو به‌خوار]

ف: سراپاییین، سراپاییب، سراپاییر. رو به پایییین.

ع: حَدَرَ، حُدُور، حُبُوط، نَزَلَ، مُنَحَدِر، مُنَحْفِض. اِلَى سَفَل، تَسَافَلَ.

بهره‌وژوووركه

ك: به‌ره‌وژووور، به‌ره‌وژووور، سه‌ره‌وژوووره، به‌ره‌وژوووركه.

[روورنشوو]

ف: سراپاییب، سراپاییین، سراپاییر، سراپایییبی، سراپاییری، سراپاییینی.

ع: حَدَرَ، حُدُور، حُبُوط، نَزَلَ، مُنَحَدِر، تَلْعَةُ، حُدُور.

بهره‌وژوووره**بهره‌وژوووركه****بهره‌وژوووركه****بهره‌وژوووركه**

ك: به‌ره‌وژوووركه، [هاتن، گه‌بستن]

ف: رسیدن، فرارسیدن.

ع: قُدُوم، وِرُود.

بهره‌وژووور

ك: كهج، لار، [خوار، جه‌نت]

ف: كَچ، كُز.

ع: مُنَحَرَف، مَغُوج، مُنَعَطَف.

بهره‌وژووور**بهره‌وژووور****بهره‌وژووور****بهره‌وژووور**

ك: روور، مال، [روور له‌مال]

ف: رو به‌خانه.

ع: اِلَى الدَّارِ، اِلَى المَنْزِلِ.

بهره‌وژووور**بهره‌وژووور**

ك: شه‌له‌گا. [شوینی هه‌لرینی جوگه‌نار له‌ جوگه‌ یا له

جه‌مدا.]

ف: بَند، شَله‌گاه. (محل شکستن آب در چوب

یا رودخانه.)

ع: سَدًا، مَيْشِل، مَدَعَق، مَفْجَر.

وینته—بهره‌وژووور >

بهره‌وژووور

[ك: شوینی هه‌لرینی جوگه‌نار له‌ کیلگه‌دا.]

ف: ناو. (محل شکستن آب در زراعتگاه.)

ع: بَئِق، مَيْشِل، مَدَعَق، مَفْجَر، فَرَضَةُ، فَرْتَةُ.

وینته >

بهره‌وژووور

ك: به‌رگ، به‌رگین، [بیشوو، به‌که‌مین]

ف: نَحْسَتِيْن، نَحْرِيْن، بِيْشِيْن، جَلُوْبِيْن، جَلَوِي،

آغازین.

ع: سَابِق، مُقَدَّم، أَوَّل، أَوَّلِي.

بهره‌وژووور

[ك: پارچه‌بیک که ده‌یدروون به به‌خدا بو پتەر کردنی.]

ف: کرج، کوچ. (پارچه‌ای برای استحکام بر جلوی گریبان دوزند.)

ع: بَدَّة، لَمِين، بَنِيْقَة.
وینه ۲۰

بهز

ك: دروگ، چه‌ری. [پیو]
ف: دَنبِه، پیه، چَرَبی.

ف: وَاك، شَحْم.

بهزاز

ك: پارچه‌فروش، کورنال‌فروش. [گه‌فروش]
ف: جامه فروش، پارچه فروش.

ع: بَرَاك، قَمَاش.

بهزاق

ك: شكائَن. [به‌زاندن، شکست پیدان]

ف: شَكْسَتَن، شَكْسَت‌دَاكَن، پَس‌نَشَاكَن.

ع: كَسِر، هَزَم، نَطَح، نَلْبَة، غَلَب.

بهزاق

ك: به‌زین، مه‌لوه‌ن‌کردن، وِزین، هه‌لداك، ره‌شمال لیدان.

[خیره‌ت هه‌لداك]

ف: چادرزدن، جایگاه‌کردن، آرامگاه ساختن.

ع: اِقَامَة، ضَرْبُ الخِيَام.

بهز چاو

[ك: گزشتپاره له پیتلوی چاردا.]

ف: شَرْنَاق. [گوشت زیادی در پلک چشم]

ع: بَخْص، بَقِي.

بهزور

ك: تَوَم، تَوَز. [تَوَز (توری که ده‌چیتن.)]

ف: نَخْم، مَنج، دَاكَن. (پاشیدنی)

ع: بَنْدَر، بَزَر. (ما بُزَرَع.)

بهزوهك

[ك: تَوَزی كه‌تان. (گیاكسه‌ی به‌ناریانگسه و گوله‌كه‌ی

خوله‌می‌شیه و گه‌لاكانی باریكه.)]

ف: زَغِير، بَزْرَك. (بوتسه‌ی آن معروف و گل آن

سفید خاكستری است و برگ آن ریز است.)

ع: بَنْدَرُ الكَثَاك.

بهزوم

ك: شادی، شَهْرَق. [كه‌یف]

ف: بَزَم، شادی، ماژ.

ع: عَيْش، نَشَاط، عَشْرَة، قَلَس، مَسْرَة.

بهزمهكا

ك: شادینگا. [كۆزی كه‌یف و شادی.]

ف: بَزْمَاك، شادینگا، ماژگه.

ع: مَعَاش، مَحَلُّ العَيْش، مَكَاك السُّرُور، مَجْلِس

الفَرَح.

بهزور سه‌ئین

[ك: به زور لیسه‌ندان (به زور شت ره‌گرتن له خه‌لكی.)]

ف: أَشْتَلَم، با زور گرفتن. (به زور از مردم چیز

گرفتن.)

ع: تَعْدِي، تَغْلَب.

بهزه!

ك: به‌دا! خودگه! (به‌زه به‌و روزه روم ناشكرا نده‌ی!)

[ه‌ارارا، چ خراپسه، به‌ه به‌ه، چ باشه! (له رشه

دژیه به‌كه‌كانه.)]

ف: بَدَا، خَهَا، زه‌ا، به‌ا، نیکا، خوشا، زه‌ی،

زه‌ا، خوشا، خَنَك، خوبا، په‌ا (از افسداد

است.)

ع: وِي، تَبَا، وِيل، طوبی، مَرَحَبَا، وَاها، بَخ!

حَبَّدا!

بهزهك

ك: تارایشت، لالروسه، دهق. [رازانه‌ره]

ف: آرایش، بَزَك، زیب، زیور، پیرایه.

ع: زینة.

به زهوی

ك: دلسوزی. (به زوی پیامات.) [میهربانی، دلنرمی]

ف: مهر، مهربانی، دلسوزی. (دلش بسراپش

سوخت.)

ع: زحم، رَحْمَة، مَرَحْمَة، شَفَقَة، رِقَة، عَطُوفَة، أَوْیَة،

أیَة، مَأویَة، مَأوَة.

به زهویا چوون

ك: رزچورن (بۆ نمورنه: رزچورنی نار.)

ف: فرورفتن. (آب مثلاً.)

ع: غور، نَش، نَشیش، نُصوب.

به زهویا دان

ك: به ندرزا کوتان]

ف: زمین زدن، به زمین کوفتن.

ع: صرع، رذع، وَطش، اِقتراش.

به زهویا کوتان ← به زهویا دان

به زیان

ك: ترازبان، شکیان. [شکست خوردن]

ف: شکستن، شکست خوردن، پس نشستن.

ع: انکسار، انهزام، قَرْنَسَة.

به زین

ك: شکیان، ترازبان. [شکست خوردن]

ف: شکستن، شکست خوردن، پس نشستن.

ع: انکسار، انهزام، قَرْنَسَة.

به زین

ك: ره زین، به زین، هه لدان، ره شان لندان، مه لودن کردن.

[خیرت هه لدان]

ف: چادر زدن، جایگاه گزیدن، آرامگاه گزیدن.

ع: إقامة، صَرَب الخيام.

به زن ← به آة [رشدیه کی کرماجیه] (کرماجی است.)

به زهوا دان

ك: به زهر کردن [به زهر کرده ره (بۆ نمورنه: به زهر کرده روی

ددانی کۆن له لایهن ددانی نوێو.)]

ف: بلند کردن. (دندان ناز، دندان کهنه را مثلاً.)

ع: انتاض.

به زیر چاوهو روانین

ك: له زیر چاوهو سهیر کردن]

ف: از زیر چشم نگاه کردن، زیر چشمی

نگریستن.

ع: اِمّاح، اِتّمّاح.

بهس

ك: پهنا [دالده]

ف: بست، پناه.

ع: حِصن، مَلجأ، مَأْمَن، مَعاد، حِرز، كَنَف.

بهس

ك: به سیاه. (برسی چورگه سه بهس.) [داخراو، به سراو]

ف: بستن، بند. (گشنگیش بند آمده.)

ع: مُسَنَد، مَسَدود، (اِنسَد جُوغه.)

بهس

ك: بن. (دربهس نیه.) [په بوئندی]

ف: بند، بست.

ع: قید، علاقه، صَدَد.

بهس

ك: بهسه، به نویسهس. [که بنویهین، په بیان]

ف: پیمان.

ع: عهد، شرط.

بهس

ك: پهس. [پاشان. که واته]

ف: پس.

ع: فَا.

بهس

ك: گری. (بهستن) [به تند، گره]

ف: گره، گری، بند، بست. (بستن = گره زدن)

ع: عَقْدَة، عَجْرَة، أُرْبَة، فُرْزَة، اُنشوطَة، رُبْطَة.

بهس

ك: تهنك، نه‌نامه، بدن. [پارچه‌کانزاییه‌ك كه سو پینه
کردن یا پتەر کردن به كار دهینتیت. سه‌روها: لاولاره.
(بو نمونه: بهسی تهننگ یا سنووق.)]
ف: بست، بندن، بئش. آهن جامه. (بست تهننگ،
یا صندوق مثلاً.)

ع: كَتَيْفَة، قَوْنَة. طَرْف، مَفْصَلَة.
بهس!

[ك: چیتنا، کانیه] (به‌سه‌ه)

ف: بس، وس، بسندا! (مرا بس است.)

ع: حَسْب، كَافٍ، فَحَسْب. قُدَا، قُدْن، قَطَا، فُقَطَا،
قَطَاطَا، بَس!

بهسا ← ره‌سا

بهستن

[ك: شه‌ته‌ك دان (بو نمونه: بهستنی بار.)]

ف: بستن. (بار مثلاً.)

ع: شَدَّ، شَوَّق، شَقِيق، رَبَط، صَرَّ، تَوَثَّق، اِثْثَاق.

بهستن

[ك: پیته‌وه گری دان. (بهستنی شتیك بهشتیکی تره‌وه.)]

ف: بستن. (چیزی بر چیز دیگر)

ع: تَشْرِيط، تَعْلِيق، اِنَاطَة، اِيقَاف، رَبَط.

بهستن

[ك: گرتن (بو نمونه: بهستنی ریگا.)]

ف: بستن. (راه مثلاً.)

ع: سَدَّ، لَقَم.

بهستن

[ك: هاتنه‌ره‌یه‌ك، په‌ترز بهستان (بو نمونه: بهستنی

برین.)]

ف: بستن. (زخم مثلاً.)

ع: لَمَّ، تَلَمَّيم.

بهستن

ك: ژهن. [داختن (بو نمونه: بهستنی درگا.)]

ف: بستن. (در مثلاً.)

ع: سَدَّ، اِغْلَاق، اِتْرَاس، تَسْكِیر.

بهستن

ك: گری دان. [گره‌دان]

ف: بستن، گره زدن.

ع: عَقَد، تَعْقِید، تَارِيب، تَشْط.

بهستن

ك: وتن، نویسن، دورس کردن. [دانا، پینک‌هینان (ی شیعر،

تار، نوسار، نامیلکه، کتیب و...)]

ف: بستن، گفتن، نوشتن، درست کردن. (شعر،

خطبه، مقاله، رساله، کتاب، و امثال آن.)

ع: اِنْشَاء، تَأْلِيف، تَمْصِيف، اِصْطِنَاع.

بهستنه‌وه

[ك: ره‌هستن: قایم کردن شتیك بهشتیکی تره‌وه. (بو

نمونه: بهستنه‌وهی نه‌سپ.)]

ف: بستن. (اسپ مثلاً.)

ع: شَدَّ، رَبَط، صَرَّ، تَوَثَّق، اِثْثَاق.

بهستنه‌وه

ك: پیچانه‌وه، پیچانسه‌وه... [به دره‌ه پیچان. دوریاره پیچان.

(بو نمونه: پیچانه‌وهی میتره.)]

ف: بستن، پیچیدن، باز بستن.

ع: لَفَّ، عَصَب، طَمَّ، لَمَّ، لَوَّي. العَصَبُ ثَانِياً.

بهستوه

ك: کوزی. [هومه (کووه‌ی سه‌ر به‌سراو.)]

ف: کوزه. (کوزه‌ی روکشیده.)

ع: رَاقُود.

بهستکی

[ك: په‌یوددی]

ف: بستگی، پیوستگی.

ع: عُلُقَة، تَعَلَّق، اِرْتِبَاط.

بهسته‌نی

ك: به‌سه‌له‌ك. [نایسکریتم: شیر و شه‌گری سه‌هول‌ک‌ر‌د‌و‌و‌.

[به ناربانگه.]

ف: بستنی، (معروف است.)

ع: بوز، بُوزة، مَجْلُودَة.

به س رویین

[ک: پنا بردن]

ف: بست رفتن، بستنی شدن، پناه بردن، پناه‌دهنده شدن.

ع: تَحْصُنُ، التَّجَاء.

به سفایه

[ک: گیاه که (ریشه‌های به ناربانگه) و بو درمان به کار

ده می‌نیرت.]

ف: بسپایه، بسپایک، (بیخی است معروف.)

ع: بَسْفَایِج، اَضْرَاسُ الْکَنْبِ، ثَاقِبُ الْحَجَرِ، کَثِیرُ الْأَرْجُلِ.

به سله ک

ک: به‌سته‌نی. [نایسکریم: شیر و شه‌کری سه‌هونگ‌کردو.

[به ناربانگه.]

ف: بستنی، (معروف است.)

ع: بُوزَة، مَجْلُودَة.

به سله ک

ک: یخ، یخ‌بن. [به‌سته‌له‌ک]

ف: یخ، بستن، خُسْر، هُنْسَر.

ع: جَمَد، قَرَّت، صَبْر، مُنْجِمِد.

به سوتو

ک: به‌ته‌نگ، ستو، مانگ، هراس، هراسان. [وردز]

ف: به‌ستوه، به‌تسگ، ستوه، خسته، مانده، هراسان.

ع: عاجز، ضَجْر، تَعِب، کَل، کَال، عَی.

به سه

ک: برخچه، به‌ن، پیارزگ، [پارچه یا دهرزگی تاییدت بز

شت تینان. (بو‌مورته: به‌سه‌ی پارچه.)]

ف: بستنه، پَرُونده، پَرُونده، پَلُونده، بوغچه،

بُغْچِه، بِنْد. (جامه مثلاً.)

ع: رِزْمَة، حُرْمَة، رِبْطَة.

به سه

ک: دسه. چه‌یک، چه‌یکه [باغه، گورزه (رشکه‌ن. گول،

گیا. کتیب، قوماش ...]

ف: بستنه، هیزم، پلونده، برونده. (هیزم. گل،

گیاه. کتاب، قماش و امثال آنها.)

ع: حُرْمَة، حُرْزَه، اِبَالَة، اَبِیْلَة، بَاقَة، قَبْضَة، وَزِیْمَة،

رِزْمَة، کَارَة، اِضْبَارَة.

به سه

ک: رابه‌سه، کس، خویش. [کسوار، خزم]

ف: بستنه، اوبس، هاوش.

ع: مَنْسُوب، مُتَعَلِّق، تَابِع، لِف. اَتْبَاع، اَقَارِب.

به سه

ک: به‌س، به‌نوبس. [که‌بنوبدین، په‌یمان]

ف: بند، بند و بست، پیمان.

ع: عَهْد، مِثَاق.

به سه

[ک: چیرنا، کافیه!]

ف: پس است، وس است!

ع: کَافِیَا، حَسْبُ!، قَدْ!، قَدْ!، قَدْ!

به سه

ک: هه‌لبه‌سه، هه‌لبه‌سیاک. [هونراوه، چامه]

ف: بزبسته، چامه، چکامه.

ع: شِعْر، غَزَل، قَصِیْدَة.

به سه

ک: گوزاره، چه‌م، چه‌مک، ریگه. (هیچی تیا به‌سه نیسه.)

[مانا، واتا]

ف: چیم، آرش، خواسته.

ع: مَعْنَى، مَدْلُول، مَذْهَب، فِحْوَى، فُحْوَاء، مِعْرَاض،

مَقَاد، مَحْصُول، حَاصِل.

به‌سرا‌هاتن

ك: به‌ملا‌هاتن. [به‌سردا‌تیی‌ه‌رین، تروش‌بوون (بو‌نمونه):
به‌سرا‌هاتنی‌به‌لا.]

ف: به‌سر آمدن. (مصیبت مثلاً.)

ع: اِصَابَةٌ، اِعْتِرَاء.

به‌سرا‌بردن

ك: دوا‌یی‌هاردن. [راپه‌راندن (بو‌نمونه): به‌سرا‌بردنی
به‌ئین.]ف: به‌سَر‌بُردن، به‌انجام‌رسانیدن، به‌پایان
رسانیدن. (موعد مثلاً.)

ع: اِتِّمَام، اِكْمَال.

به‌سرا‌بردن

ك: سازیان، سازگاری‌کردن. [سازان، گوجان]

ف: به‌سَر‌بُردن، بسازگاری‌کردن، ساختن،
سازش‌نمودن.

ع: رَفَق، مُدَارَاة.

به‌سرا‌بردن

ك: به‌جی‌گه‌هاوردن. [به‌جی‌هیتان، پیل‌هیتان (بو‌نمونه):
به‌سرا‌بردنی‌په‌یمان.]

ف: به‌سَر‌بُردن، انجام‌دان، به‌جا‌آوردن.

(قول، وعد)

ع: وَقَاء، اِیْفَاء.

به‌سرا‌وه‌و‌پوین

ك: به‌ده‌وه‌روین، سر‌دنگری. [ردت‌دان]

ف: به‌سسر‌در‌آمدن، سسکندری‌خسوردن،
سر‌سکندری‌خوردن، شکو‌خیدن، سسکرفیدن.

ع: كَبُو، تَعَس، نَكْس، عَثْر، عِثَار، وَعَكَّة.

به‌سرا‌ری

[ك: به‌راستی، هدر‌خوی]

ف: به‌درستی، به‌سری.

ع: شَخْصًا، رَأْسًا.

به‌سیا‌ریانی

[ك: له‌سدرده‌می] (به‌س‌رینی‌من)
ف: در‌هنگام.

ع: فِي عَهْدٍ، فِي حَيَاةٍ. (فی‌حیاتی)

به‌سی

[ك: په‌نا‌بدر]

ف: بستی، پیخت، پنا‌هنده.

ع: مُتَّخِصِّن، مُلْتَجِي.

به‌سیا‌گه

[ك: به‌سرا، گر‌درا‌ر]

ف: بستی، پیسته‌شده، بَند‌آمده، گره‌زده، گره
داده، گره‌زده‌شده.ع: مَسْدُود، مَشْدُود، مَرْبُوط، مَصْرُور، مَوْثُوق،
مَنْوُوق، مَعْلُوق، مَوْقُوف، مَعْقُود، مَارُوب، مَوْرُوب.

به‌سیا‌گه

[ك: به‌سترا، (پیا‌ریک‌که‌نه‌توانیت‌بیت‌به‌زارا.)]

ف: بستی. (مردی‌که‌نتواند‌داماد‌بشود.)

ع: مَسْخُور.

به‌سیا‌گه

ك: به‌وه، تات. [زینک‌که‌په‌رده‌ی‌کچینه‌که‌ی‌پته‌ر‌بیت‌و
پیا‌ر‌نه‌توانیت‌بی‌بیت.]ف: بستی، سفت. (زنی‌که‌بکارت‌او‌سفت‌باشد
که‌مرد‌نتواند‌بر‌دارد.)

ع: رَتَقَاء.

به‌سیا‌گه

[ك: به‌سترا‌به‌شتی‌گه‌وه. (بو‌نمونه: نه‌سپی‌به‌سرا.)]

ف: بستی، بَند‌شده. (آسپ‌مثلاً.)

ع: رِبِيْطَةٌ، جَمَام، مَرْبُوط.

به‌سیا‌گه‌وه

ك: مه‌نتر، مه‌نتر‌رکیا‌گ. [به‌سترا‌وه، پا‌به‌ند‌کرا‌ر]

ف: بستی، پیسته‌شده، پای‌بند.

ع: مُقَيَّدٌ، مَرْبُوطٌ.

به‌سیان

[ك: به‌ستان، داخران. په‌یروست برون]

ف: بسته شدن. بند آمدن. گره خوردن.

ع: اِنْسِدَادٌ، اِرْتِثَاقٌ، اِنْشِدَادٌ، اِرْتِبَاطٌ، تَعْلُقٌ، تَوَقُّفٌ، اِنْتِثَابٌ، اِنْتِغَادٌ، تَعَقُّدٌ.

به‌سیان

[ك: به‌ستان، بی‌بره‌برون، که‌ساد برون (بازار، مامه‌له)]

ف: بسته شدن، بند آمدن. (بازار، دادوستد)

ع: بَوْرٌ، كَسَادٌ، غِرَانٌ، اِنْتِعَاسٌ، تَنَاعُوسٌ.

به‌سیان به‌یه‌گه‌و

[ك: پیچان به‌یه‌گه‌و. په‌یروست برون، پیکه‌ره به‌سران]

ف: به‌هم بسته شدن.

ع: لُرُومٌ، ثَلَاثُومٌ، مَلَاوَمَةٌ، تَعْلُقٌ، اِرْتِبَاطٌ، تَسْلُسُلٌ، نَوْرٌ.

به‌سیته

[ك: ساده، [ساكار (به‌رامبیری «ناریته».)]

ف: کامود، کاموس، آپاره، ساده، نامبغ. (ضد «مُرْكَبٌ»)

ع: بَسِيْطٌ، سَاطِحٌ.

به‌ش

[ك: موجه، رسد، پشك، [پار، پاژ]

ف: بَخْشٌ، رَسَدٌ، بَهْرٌ، بَهْرَةٌ، زَوْنٌ، بَوْنٌ، سَاوَةٌ، بَدْمَةٌ، بَدْوَرَةٌ، بَدْرَزَةٌ، پَزْگَالَه، آب‌خور، آبش‌خور، پَرگَالَه، طَرْفٌ.

ع: سَهْمٌ، قِسْمَةٌ، بِنَصَبٍ، نَصِيْبٌ، جِصْمَةٌ، كَلْثَةٌ، شَقِيصٌ، جَدٌّ، جَدٌّ، حَطٌّ، حَقٌّ، بُدَّةٌ، زِدْبٌ، عَمَقٌ، خَلَاقٌ.

به‌شبه‌ر

[ك: به‌شدار، هاریه‌ش، موجه‌بهر، هاریه‌شك. [خاره‌بده‌ش،

شهریک

ف: بَخْشِشْ بَر، هَمبَخْش، هَامبَخْش، هَمزَوْن،

بَوْنِ بَر...

ع: سَهِيْمٌ، قَسِيْمٌ، شَرِيْكٌ، ذُو نَصِيْبٍ...

به‌ش به‌ش

[ك: موجه‌موجه. [پاژیاژ، پشك‌پشك]

ف: بَخْشِشْ بَخْشِشْ...

ع: مُنْقَسِمٌ، اَقْسَامًا...

به‌ش به‌ش کردن

[ك: موجه‌موجه کردن. [پاژیاژ کردن، پشك‌پشك کردن]

ف: بَخْشِشْ بَخْشِشْ كَرْدَن.

ع: تَقْسِيْمٌ، اِقْتِسَامٌ، تَسْهِيْمٌ، تَحْصِيْصٌ، تَحْصَاصٌ،

تَوَزِيْعٌ.

به‌شخو

[ك: چاره‌نورس، خوانورس]

ف: سَمْنَاكٌ، سَنَكُوْلٌ.

ع: مُقَدَّرٌ، اَلْقِسْمَةُ اَلْاَزَلِيَّةُ.

به‌ش خوا

[ك: پاژ، خرد، زه‌کات]

ف: بَخْشِشْ خِدا.

ع: زَكُوَّةٌ.

به‌شدار

[ك: به‌شهر، هاریه‌ش. [شهریک، هاریه‌شك]

ف: بَخْشِشْ بَر، هَمبَخْشِشْ.

ع: سَهِيْمٌ، قَسِيْمٌ، شَرِيْكٌ.

به‌ش کردن

[ك: دابه‌ش کردن]

ف: بَخْشِشْ كَرْدَن.

ع: تَقْسِيْمٌ، تَسْهِيْمٌ، تَحْصِيْصٌ، تَوَزِيْعٌ، تَحْصَاصٌ،

اِقْتِسَامٌ.

به‌ش کردن

[ك: ره‌سای کردن. [پیاگه‌یین]

ف: رسیدن، رسایی کردن.

ع: کفایة، عُموم، شمول.

به شکو — به شکم

به شکم — به شکم

به شکم

ک: به شکم، بد لکه، به لکه، بد لکه، [به شکر، خوابکا]

ف: بشکه، شاید، باشد که.

ع: عَسَى، لَعْلُ.

به شکا

ک: به شکم، عدلیم، مدهم، [جینگهی دابهش کردنی نار.]

ف: طراز. (جای تقسیم آب)

ع: قائم، مقسیم، مقسیم الماء.

به شکم — به شکا

به شوینا روین

ک: شوین پی هه لگرتن، به دوادا چورن]

ف: دنبال رفتن، دنبال کردن.

ع: اِقْتِفاء، اِئْتِثار، تَعْقِیب.

به شهن — به

به شه و کردن

ک: به خشینتوره، دابهش کردن]

ف: بخشش کردن، به همه دادن.

ع: تَقْسِیم، تَوَزیع، تَمَزیع، تَبْذِید، تَفْرِقَة.

به عز

ک: بر، کم، چمن، [هیند]

ف: لخت، بَرخ، بَرخه، پاره، چَند، کَم.

ع: بَعْض، قِسم، تَبْذِ، جُزء.

به فر

ک: [دور]

ف: بَرَف، لَبِوَنَدَک، هَلَنَک، هَلَنَک.

ع: تَلِیح، ظَلَم، ضَحَک، هُلَهل، عَضْرَس، عَضْرَس.

به فراو

ک: ناری به فر.

ف: آب برف، برفاب.

ع: ماء التَّلِیح.

به فر داسی

ک: به فری دسکرد.

ف: یده، برف ساختگی.

ع: التَّلِیحُ المَصْنوعِی.

به فر فروش

ک: نهر که سوی به فر دد فروشیت.

ف: برفی، برف فروش.

ع: تَلِیح.

به فره چال

ک: چاله به فر: جینگهی به فر.

ف: برف گاه، جای برف.

ع: مَطَّلِیح، مَطَّلِجَة.

به فره سهر

ک: رچه. [به فری سه هوژ به ستور (که بیی تیناچه قیت.)]

ف: برف بستنه. (که پا در آن فرو نرود.)

ع: خَشَف، خَشِیف، جَلَدَة، جَلِیدَة. مَزَلِج، مَزَلِجَة.

به ق

ک: نیر، کهر، پادار. [کهری نیر، کهری راد]

ف: خروشه، کبک نر، کبک شکاری.

ع: مِلْواح، دَرِیَة، یَعْقوب، حَجَل، قَنِیح.

وینه ی به یه.

به قا

ک: بایق، پایداری، مان. [راوه ستای، مانه ره]

ف: نیوساد، پایداری، پابندگی.

ع: بَقَاء، دَوام، دَیمومَة.

به قال

ک: نازوخه فروش. سه روزی فروش. [نفاق فروش. سه روزه فروش.

(سه به سه رتدا به اتای سه روزه فروش سه به لام سه سه ریشی

خه لکیدا به واتای نازوخه فروشش به کار ددیریت.)]

ف: آزوقه فروش، آمرغ فروش، سسبزی فروش،

تره فروش، (اصلاً به معنی تره فروشی است
عرفاً بسه معنی آسرخ فروشی استعمال
می‌شود.)

ع: بَقَال، مَثَان، قَوَات.

به قبه قوو

ك: گَرمه، گَرمائِن، گَمه، گماندن (دنگی کوترا.)

ف: بَغَبَعَو، (صدای کیوتر)

ع: قَرَقَرَة، هَذَهْدَة، وَكوكَة، هُدِير، هُدِيل، تَغْرِيد.

به قله مووت

ك: بَوْلَه، قَه لَه مورن]

ف: شَسَوَار، شَسَوَال، شَسَوَات، پِيرُوج، پِيل مُرُج،

فِيل مُرُج.

ع: بُوَقَلَمُون، أَبُو بَرَاقِش.

وینه

به قغلا خستین

ك: پَشْتِگَرِي خَسْتِن]

ف: ول کردن، کارنداشتن.

ع: اِهْمَال، تَعَطِيل.

به قشگه و که فتن

ك: به پَشْتَدَا کِه رَتِن]

ف: از پشت افتادن، از پا در آمدن، زمبین

خوردن.

ع: تَكْدُش، تَبْرُكُج.

به قهم

ك: دره خنیکه رنگی لی در نه هینریت.]

ف: بَکَم، بَگَم.

ع: بَقَم، عَنَدَم. (دَمُ الْأَخْوِين)

وینه

به قیه

ك: تَه قَه ل (درونی وردی پیکه لکار.)

ف: بَقِيه، بَخِيه، نَگَنده، کَله، کَن. (دوخت ریز

متصل)

ع: كُتِبَة، خُرْزَة.

به قیه

ك: مَهَنه، ناتواری، [ماره، پاشاره]

ف: مانده، بازمانده، دینا.

ع: بَقِيَة، باقی، ما بَقِي، مَثَم.

به کار خواردن

ك: به در در خواردن، [به کدلک هاتن، به سوود بوون]

ف: به درد خوردن، به کار آمدن.

ع: اِفَادَة، اِغْنَاء.

به کام که یین

ك: سَه رَه رَتِن، به نارات گه بشتن]

ف: فیروزی، به کام رسیدن.

ع: قُوَز، نِيل.

به کره

ك: سَوَكَه لَه نَارِي «نهبوبه کر».]

ف: صَخْف «بویکر» است. اسم است.

به کسمات ← به کسمات

به کهرم نه مان

ك: لَه کِه رَه م کِه فتن، به در در نه خواردن، له کار کِه فتن،

کار نه خواردن، به کدل نه مان. [له که لک کِه رتن]

ف: به درد نخوردن، از کار افتادن، تپاه شدن،

تپست شدن.

ع: فَسَاد، ضِيَاع، بُطْلَان.

به که ش و قشگا هاتن

ك: به در در دا گِه ران، په سن کردن]

ف: گِر دا گِر د گَشْتِن، ستابش کردن.

ع: طَوْف، تَوَصِيْف.

به کدل نه مان

ك: لَه کار کِه فتن، به کار نه خواردن، به در در نه خواردن،

به کهرم نه مان. [له که لک کِه رتن]

ف: از کار افتادن، به درد نخوردن، تپاه شدن،

تَبَسَّتْ شدن.

ع: فُساد، ضُیاع، بُطلان

به‌کمیف

ك: خورشحال، دلخوش، [ساز، به‌ده‌ماخ]

ف: شادمان، خوشحال، دلشاد، خوش جاور،

شادان.

ع: نُشیط، مُسرور، فَره، فَرِح، مَرِح، غَضِب، غاضِبی

(غاضب)، بَهِیج، مُشعوف.

به‌ک

ك: گه‌ره، [سردار، پای‌بدرز]

ف: بَگ، بیگ، بَزُرگ.

ع: بَیك، بَیك، كَبیر، رَئیس، شَیخ

به‌کژاده

[ك: به‌چکه‌بگ، ره‌سن]

ف: بیگ‌زاده، نَزاده

ع: نُجیب، نُسیب، اَصیل.

به‌کژاپه‌رین

ك: به‌کژاپه‌رون، [ناوقه بورن]

ف: در افتادن، درافتادگی کردن.

ع: نِزاع، جِدال، مُنارَعَة، تَنارُع، مُناقِصَة، مُناقِصَة،

مُنَاقِصَة، مُناقِصَة، مُناقِصَة، مُشاحَة،

مُصانَة، خِصام، مُخاصِمَة، نِزاع، هِراس.

به‌کژاچوون

ك: به‌کژاپه‌رین، به‌رزه‌بوون، [ناوقه بورن، هه‌لگه‌ران]

ف: در افتادن، ... بالا رفتن، روی درخت رفتن.

ع: نِزاع، ... نَمَل، صُعُود.

به‌کسمات

[ك: جزده نانیکی نه‌ستوره،]

ف: بَکسمات، بَکسمات، کاک، (نوعی است از نان

که ضخیم است.)

ع: بَشماط، بَشماط، بَشماط، طُرموس، جِرَّة، مُلی،

مَلی، طُرموش، اُفُود، مَضَبَاة، كَعَك. (حَبْرُ المَلَّة).

به‌کوشه‌ی چاو‌روانین

[ك: به‌تیل‌ی چاو‌سهر کردن له‌بهر توره‌بی یا ناز

کردن.]

ف: آغول، آوس، اساسه، آغولیدن، آوسیدن،

اساسیدن. (به‌کنج چشم‌نگریستن از خشم یا

از ناز)

ع: لُحظ، لَمَح، لَمَاح، حَزَر.

به‌کویچکا‌دان

[ك: به‌گویندا‌دان]

ف: گوش‌زد کردن، به‌گوش آشنا کردن.

ع: اِسماع، فَرَعُ السَّمع.

به‌کویچکا‌هاوردن—> به‌کویچکا‌دان

به‌ل

ك: کسج، راس، [هه‌ستاو، رپ (سو‌نمونه: به‌ل بسورنی

نه‌ندامی نیریتی.)]

ف: ستیغ، ستیخ، راست، سرپا، پاشده. (آلت

مردی مثلاً.)

ع: مُنتَعِظ، قائم، مُنتَصِب.

به‌لا‌دا‌که‌فتن

[ك: به‌لا‌دا‌کوتن، له‌سر لا‌راکشان]

ف: از لا‌افتادن، به‌پهلو افتادن، از پهلو‌دراز

کشیدن.

ع: اِنحاء، اِبْتِحاء.

به‌لا‌ده‌ت

ك: گیلی، کویره‌وشی، که‌رده‌نی، [سازیره‌کی (به‌رام‌به‌ری

«زیره‌کی».)]

ف: تپماو، گونتی، گم‌هوشی، کور‌هوشی.

(ضد‌ذکاوت.)

ع: بِلَادَة.

به‌لا‌غمت

ك: خۆرەشزوانسى، شیرین و تىشى، زواندارى، نەرزوانى.

[رەوانىيىتى]

ف: سَخَنَوْرِي، شىوايى، خوش گُفتارى،

شیرین زبانی، زبَانِ أَوْرِي.

ع: بِلَافَةٌ، فِصَاحَةٌ.

بەل بوون ← بەلە و بوون

بەلە لە گۆشى

ك: گۆی لە مەشت. [گۆت پرايەن، خوشبارە]

ف: خوش گۆش، دست آموز، رام، خوش باور.

ع: أَدْن، مِيقَان.

بەلۆچكە

[ك: قَيْتِكە، مَيْتِكە. (گۆشت پاره بەكە لە سەردەتای زێى

ناردەدا.)]

ف: چُچُكَلە، بُلُوچَك، بُلُوچ، خُرُوسَك، خُرُوسە،

خُرُوهە، تِلاق. (گوشت پاره یی است در مداخل

فرج.)

ع: بَطْر، قَنْب، عُنَاب، رُقْرَف.

بەلە بووچە

[ك: بەروولە. (دازۆكە پەكە لە زێى كە ئەمەدا، پەكێكە لە

نامرازەكانى كشتوكال.)]

ف: بُلُوچَك، (چوێكى است در وتر چنبر جزو

ادوات فلاحى است.)

ع: ...

وینە ٢٠

بەلە پارێكە

[ك: چالاک و لەر.]

ف: وشكول. (زۆنگ لاغر)

ع: جَلِيد، جَلَد.

بەلە پاقە

[ك: نەخۆشپێتێكى بزە كە بەر دەرام دەبارتێت.]

ف: مرضى است عارض بُز مى شود و متصل

بەبەج مى كند.

ع: ...

بەلە پا

ك: قَوچاخ، (باله پا) [چالاک، كز]

ف: بادپا، بادسار، تَندَرَو، پویان، تیزرَو، چابَك،

چالاک.

ع: جَوَال، سَاع، سَرِيع السَّيْرِ، رَاكِب الرِّيح.

بەلە چەك

ك: كە لە بچە، دەسپەسە. [دەست بەسار]

ف: كَت بَسْتە.

ع: كَلْب.

بەلە چەك

[ك: تاسە (گۆشتى كۆلەكە كە لەت لەتەتە دەكەن و

رشكى دەكەن بۆ زستان.)]

ف: كَدَوى خَشَكِيدە. (گوشت كدو كە پاره پاره

مى كند و برای زمستان مى خشكانند.)

ع: يَبِيسُ الْقَرَع.

بەلە سان

[ك: درەختێكى بە ناربانگە.]

ف: بِلَسَان. (درختى است معروف.)

ع: بِلَسَان.

وینە

بەلە شووانە

ك: بە ناشوانە. [گیایە كە لە «مەنى» دەچێت.]

ف: عِلْفى است شبيه به بنا.

ع: ...

وینە ى هەبە.

بەلە ك

[ك: مېكروك (گیایە كى شیرەدارى بە ناربانگە.)]

ف: بَلَك. (گیاهى است معروف شیرەدار.)

ع: ...

وینە

بدله کناجین

ك: زنده‌نگه. [ژنانی، خسه ژنانی] (پیاریک که رفتاری
ژنانه‌یه.)

ف: زن خو. (مردی که کارهای زنانه بکند.)

ع: ائیث، مُثَاث، مُؤكث.

به‌له‌م

ك: قایخ، دسه‌كشتی. [لوتكه]

ف: سَنَبَك، قایق.

ع: قارب، زورق، قُلُوکَة.

وینه‌ی‌ه‌یه.

به‌له‌ویوون

ك: بل بوون، قنجه‌ویوون، راسه‌ویوون. [هه‌ستان، رپ

بوون (بو نمونه: به‌ل بوونی نندامی نیریتی.)]

ف: سستیخ شدن، سستیخ شدن، راست شدن، پا

شدن. (آلت رجولیت مثلاً.)

ع: اِنْتِصَاب، اِنْتِعَاز، قیام، اِسْتِقَامَة.

به‌لیغ

ك: زاندار، تهرزان، دهم‌ه‌راش، قه‌لوه‌ل. [رورانیت]

ف: شیوا، خوش‌گفتار، شیرین‌زبان، نرزبان،

زبان‌آور، گوینا، سَخَنُور، سَخَن‌سَنج،

سَخَن‌پَرْدَاز، سَخَن‌پَرُور، شیرین‌سَخَن.

ع: فَصِيح، بَلِيغ، ذَلِيق، ذَرِب، مِصْطَع، مِصْطَع،

مِصْقَع، مِصْقَع، مِصْلَاق.

به‌لا

ك: وی، تهمه‌ره، سه‌مه‌ره، دورد. [کارسات]

ف: آسیب، درد، گزند، آفت، پتیاره.

ع: بَلَاء، بَلِيَّة، حَادِثَة، نَارِئَة، آفَة، عَاقِبَة، قَارِعَة،

فَاجِعَة، فَادِحَة، دَاهِيَة، مُصِيبَة، رَزِيئَة، وَيْل، وَيْلَة.

به‌لاجه‌وی

ك: خوروك. كدین. (به‌لاجه‌وی لی تی - خوروكی لی تی،

كدینیی لی تی.) [گالته‌جار، سه‌یروسه‌مه‌ره، پیتکه‌نین]

ف: بُلْدَجْکِی، بولنجکی، بُلْگَنجْکِی، خنده.

ع: عَجِيب، اُضْحُوکَة، بُوَالْعَجِيبِ. ضَحْک.

به‌لکه‌گردان

ك: دهره‌رگه‌رین، ربه‌رگه‌رین، [قه‌زاره‌گیر]

ف: آسیب گردان. (بلا گردان)

ع: فِدِيَة، صَدَقَة.

به‌لام

ك: به‌لان، نمان، ده‌لی. [نمان، ده‌لینکان]

ف: بِن، وکی.

ع: اَمَّا، لکن.

به‌لان ← به‌لام

به‌لخ

[ك: کهروو (توی‌الی سهر سرکه و ناو‌توره و شراب و...)]

ف: سَیِّچِه. (سرتوی سرکه و آب غوره و

شراب و امثال آن.)

ع: كَرَّج، حُضْرَة، (طَفَاوَة)

به‌لخ کوهنک ← کله‌وه‌رز

به‌لخه

ك: یه‌کانه. [به‌ک (نیره‌به‌رازی پیر).]

ف: ساد، کاس. (نره‌خوک پیر)

ع: دَوْبَل.

به‌لغهم

ك: چلم، چلم‌دهم. [تقی خه‌ست. (چلمی لورگ).]

ف: خیم، بَلْغَم. (عن‌دماغ گلو)

ع: نُخَاعَة، نُخَامَة، قُشَاعَة، نُفَاثَة، بَلْغَم.

به‌لک

ك: به‌لکو، به‌لکه. [به‌لام]

ف: وَن، وَنکِه، بَلکِه.

ع: بَل.

به‌لکم

ك: به‌لکه، به‌لکو، به‌لک. [به‌لام]

ف: وَن، وَنکِه، بَلکِه.

ع: بَل.

به لکه

ك: به شكده، به لكو، به لكدم، به شكو، به شكدم. [لدوانده به،

خوابكا]

ف: بشكه، باشد كه، شايد، بلكه.

ع: لَعْلُ، عَسَى، عَسَى أَنْ.

به لکه ← به لکم

به لک

ك: گهلا. بدل، په لسه، په ربه، په لگ. [په لکی دار و گیا.

هه رده ها: پینلور]

ف: بَرگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ.

ع: وَدَقَّ، جَفَن.

به لگ چاو

ك: پيله، پینلور، په له، په لگ. [په لکی چار]

ف: بَلگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ.

ع: جَفَن.

به لک کوپچکه

[ك: نه رمه ی گوی]

ف: بَلگ، گوش.

ع: زَنَمَةٌ، رُوم، رُوم، حَجَّةٌ، شَحْمَةُ الْأُدُن.

به لکه لوروت

ك: نه رمه ی لوروت. [به شی کو کرا گه داری سه رده تایی لوروت.

(به په رده ی نار هراست ده لئین: «په رده ی لوروت».)]

ف: بَلْجَس، بَلْجَس، بَلْجَس، بَلْجَس، بَلْجَس، بَلْجَس، بَلْجَس، بَلْجَس، بَلْجَس، بَلْجَس.

می گویند.)

ع: مارِن، خُنَابَةٌ.

به لکه

[ك: پالپشت، نارویشان (بۆ نمونه: نارویشانی دزرار.)]

ف: بَلگه، برگه. (نشان دزدیده مثلاً.)

ع: مَدْرَكَ.

به لکم

[ك: گه لاژ لاسکی برنج.)]

ف: بَلَم، (برگ و ساقه ی برنج.)

ع: أَيْافُ الرُّز.

به لکه پيش

[ك: مروزی ریشیان و پرمو.]

ف: یامه، یامه، ریش، یلمه ریش.

ع: هَلُوف، مَغْشَن، كَثِيثُ اللَّحِيَّةِ، كَثِيثُ اللَّحِيَّةِ، كَثِيثُ اللَّحِيَّةِ،

كثيف اللحية.

به لکم

[ك: رشه ی ولامدانهوه - بدلی - به، به تور و به رده.]

ف: کلمه ی رد کردن (بدلی) است در حال غیظ

و غضب.

به لکه د

ك: شاره زا. [رینوین]

ف: بَلْد.

ع: مُطْلِع، مُسْتَحْضِر، خَبِير، بَصِير. ناكيل، هادي،

خزيت، مسلح.

به لکه ک

ك: بازگ، پیللی. [نه بلهق، دور رنک]

ف: بیسه، خَلَنگ، خَلَنگ، دور رنک.

ع: أَبْلَق، أَبْرَق. أَبْرَص، أَرْمَد، أَخْصَف.

به لکه به لکه ک

ك: پیللی، پلنگی، له که له که، بازگ. [نه بلهق، خال خان،

په له په له]

ف: لَك، لَك، لَك، لَك، لَك، لَك، لَك، لَك، لَك، لَك.

بیسه، پُلنگی.

ع: أَبْلَق، أَبْرَق. أَبْرَص، أَرْمَد، أَخْصَف. مُنْقَط، أَرْقَط.

به لکی

ك: تم، ته ری، واسه. چه؟ [رایه چی؟]

ف: بلی، بهم، آری، چنین است، چه؟

ع: بلی، نَم، أَجَل، بَجَل، جَبِر، إِي. (إي والله.)

به لئین

ك: گف. [په بیان]

ف: گُفَت، توله، سَحْن، گُفْتار.

ع: قَوْل، عَهْد.

بەم

ك: زل، گەرە، (سەدا) [دەنگی قەبە و زىر. (بەرامبەرى

دەنگی زىر يا نزمە.)]

ف: يَم، گُندە، (ضد صدای زير.)

ع: يَم.

بەم

ك: نَش، بەرزو بووگ، [شەه] (بەرامبەرى «پتەر».)]

ف: گُندە، سىست، برآمد. (ضد سفت)

ع: فَشْفَاش، مُتَخَلِّجِل، سَحِيل، مُتَبَيِّر، مَزْبِيْن،

مُحْتَلِل.

بەمانە

[ك: بە ئەمانە (بەرامبەرى «بەرانە».)]

ف: بە ايتهئا. (ضد «بەرانە».)

ع: بَهْؤَلَاء.

بەمبو

ك: بەمبو. [قامیشى هیندى.]]

ف: بنبو. (نى هندی)

ع: بَمْبُو.

بەمبوول

ك: چاچۆلە، ئیئل، كەئەك، دار. [تەلەكە]

ف: بامبوول، ئىئل، ئیرتنگ، بازى، بازىچە، زرق،

شید.

ع: حَبْلَة، مَكْر، نَسْبِيَسَة. سِحْر، شَعْبِيَذَة، اِفْتِرَاء.

بەمبۆرە

ك: بە ئەمبۆرە. [بەمشۆرە]

ف: بە این جور، این جور، ایندون، این چنین،

بە این یاسا،

ع: كَيْتَه، هَكَذَا.

بە مژدان

[ك: بە كرى دان]

ف: بە مژد دادن.

ع: اِكْرَاء، اِجَارَة.

بەمژدەر

[ك: بە كرىدەر]

ف: بە مژد ده، بە مژد دهنده.

ع: مُكْرِي، مُوجِر.

بە مین چه؟

[ك: بە من چی؟، پەیرەندى بە منەرە نیه.]

ف: بە من چه؟

ع: ما لي؟، ما علي؟

بەمو

[ك: بەمبو (قامیشى هیندى.)]

ف: بنبو. (نى هندی)

ع: بَمْبُو.

بەمه

[ك: بە ئەمە] (بەمە بیژە)

ف: بە این.

ع: بَهَذَا، لِهَذَا.

بەن

[ك: هەردای لە خوری ریسراو.]

ف: بن، ریسمان. (پشمریسیده)

ع: غُرْل، خَيْط.

بەن

ك: جگە، رەنگ، قەف، بەنگە، گە، جومگە. بەند

(جومگەى پەنجە، قەفسى قامیش.)]

ف: بَند، پَك (بند انگشت، بند ئى).

ع: بَرَجْم، فِقْرَة، مَفْصِل. كَعْب، مَعْقِم.

بەن

ك: بەس. [پەیرەندى، دەربەس (دەربەسى ئەو کارنیه.)]

ف: بست، بند. (دربند فلان کار نیست.)

ع: قید، رباط، عَلاَقَة، تَعْلُق، اِرْتِبَاط، صَدَد.

به ن

ك: بهسه، [بهسته، گورزه (بز نمورنه: كاغذ هر به نیتکی ده دسته به.)]

ف: بَند، بَسته، پَروند، پَرونده، پَلوونده، بَروونده، بَقچه، بوغچه، (كاغذ مثلاً هر بندی ده دسته است.)

ع: رِزْمَة.

به ن

[ك: بهش (بهشيك له كتيب.)]

ف: بند. (قسمتی از كتاب)

ع: فَصَل. باب. بَند.

به ن

ك: زینان، [زیندان، گرتورخانه]

ف: بَند، چَرَس، زندان.

ع: حَبَس، قید، وِثَاق، بَند.

به ن

ك: دابهستن. [بهستنه ره، راگرتن (ی نه سپ، ناژان.)]

ف: بَند، بَستن. (اسپ، حیوان)

ع: رِبَاط، بِن. مَرِبَط.

به ن

ك: بهس، تهنکه. [پارچه كانزایهك كه بز پینه كردن یا پشه كردن به كار دهه تیریت. (روك: بهسی سنروق یا تهنهنگ.)]

ف: بَند، بَست، بَش. (بست صندوق یا تفنگ مثلاً.)

ع: قُوْنَة، كَتِيْفَة.

به ن

[ك: سدر بهند (نوع شیعری كه پش چهند شیعر به سدرایه کی تر ده یلین.)]

ف: بَند. (شعری كه پس از چند شعر به

قافیه ی دیگر گویند.)

ع: تَرَجِيع، تَرَكِيب.

به ن

ك: بهنگه، بنه بهنگه، ناربارده [بهست (بهندار)]

ف: بَند، بَست، بَرغ، وَرغ، دَرغ، وارغ، دَلنگ، بَرغاب، بَندروغ، بَندگه، بَندگاه، (سد جلو آب)

ع: سَد، حَاجُور.

به ن

[ك: بهت، رشته (بز نمورنه: بهی ته زیج.)]

ف: بند، رشته. (بند تسبیح مثلاً.)

ع: سَلَك، حَيط.

به ن

ك: مه ن. [مه ندی (گیاهه كه ره كور كه ما كه ده پیژینن و ده یژن.)]

ف: بنا. (علفی است خوراکی شیبیه به كُما كه بریان کرده می خورند)

ع: ...

ویننه هه به.

به ن

ك: گلکار. [دستای خانور.]

ف: راز، زاو، زاوبسل، غلیگر، غلیغر، گلکار، گلکسار، آرزوگر، آندایشگر، گلیگر، گلگر، گلغر، سفتکار.

ع: بَنَاء، طَيَان.

به ن

ك: بهله شوانه. [گیاهه کی به ناربانگ و بزغوشه و ده خوریت.]

ف: علفی است معطر، معروف [و] خوردنی.

به ن

[ك: بهندان، سه هول بهندان، سه رما]

ف: هوا بندان، یخ بندان، سرما، هوا سردی.

ع: وَقَفَ، وَوَقَفَ، تَوَقَّفَ، مَكَثَ، اسْتَقَرَّ، سَكُنَ، لَبِثَ.

به‌ن‌بوون

ك: لَيْسَ نَنْ [لِيْ كُيُورِن، لِيْ بِن‌بوون]

ف: بَند شدن، نيزه‌بند کردن، چيزی گرفتن.

ع: أَخَذَ، جَرَّ، اسْتَفَادَه.

به‌ن‌تفنگ

[ك: قايشی تفنگ]

ف: بَند تفنگ، دوال تفنگ.

ع: حَمَّالَةٌ، حَمِيلَةٌ، حِمَالُ البَاروَةِ.

وینده > ۲

به‌ن‌درکای جوال

ك: دَهْرِيْن [زاريئنی جه‌را]

ف: بَندور، بَند جَوَال.

ع: شِنَاق، وَكَاء.

به‌ن‌درکای خيگ

ك: دَهْرِيْن [زاريئنی هيژه]

ف: بَندور، بَند خيگ.

ع: شِنَاق، وَكَاء.

به‌ن‌دل

ك: رِيشِي دَل، رِيشِي جَهْرگ، بِن جَهْرگ. [زه‌گی دل].

ف: بَند دل، رِيشِي دل، رِيشِي جَان.

ع: نِيَاط، وَتِيْن، عِرْقُ الفَوَاد، عِلَاقَةُ القَلْب.

به‌ن‌دل

ك: نَارَامِي دَل، نَارَامِي گِيَاَن. [به‌ندی دل، خوتشه‌ريست

(نيديزومه).]

ف: بَند دل، آَرَام جَان، آَسَايش جَان. (كنايه

است.)

ع: مَحْبُوب، مَعْشُوق، حَبِّ، حَبِيْب، عَشِيْق، عَزِيْن.

به‌ندول

[ك: زَمِيَهْرَك]

ف: بَندول.

ع: بَرَد، حَصْن، قُر، مَرَد.

به‌ناو

[ك: له رور، به‌رامبه‌ری «له‌به‌ر». (له روي كتيب‌ه‌كوره).]

ف: اَز رور. (از روي كتاب)

ع: فِي الكِتَاب، عَن وَجْهِ الكِتَاب.

به‌ناو خوا

[ك: به‌ناری به‌زدان. (بوس سوئند خواردن يا يارمه‌تی

خواستنه).]

ف: به‌نام خدا، به‌نام ايزد. (قسم، يا استعانه

است.)

ع: بِالله، بِاسْمِ الله.

به‌ناو‌هاوردن

ك: به‌ناو‌هاوردن، ناو‌هاوردن، باره‌هاوردن، په‌ره‌ره‌ده کردن.

[بارهيئان]

ف: بار آوردن، په‌رورده کردن، په‌روردن،

په‌روردين، فه‌روردن، په‌رورش کردن، په‌رستاری

کردن.

ع: تَرْبِيَّة، تَرْبِيْب، حِدْمَة، حَضَانَة.

به‌ناو‌هاوردن

ك: نارهاردن، باره‌هاوردن، په‌رورده کردن. [بارهيئان]

ف: بار آوردن، په‌رورده کردن، په‌رستاری کردن،

په‌روردين، په‌روردن، فه‌روردن، په‌رورش کردن.

ع: تَرْبِيَّة، تَرْبِيْب، حَضَانَة.

به‌نير

ك: چَندِر، [كارد]

ف: چاقو، بَندِير.

ع: سَبْكِيْن.

وینده > چه‌نو

به‌ن‌بوون

ك: رِيْسَان، مَدَنه‌ر كَرْدن. [مانه‌ره]

ف: ماندن، آرام گرفتن.

ع: نابِض، رُنْبِرْكَ.

وینه

به ن رو به نه

[ك: به نى پدچه]

ف: بِنْد رو بِنْد.

ع: شِبَات، شِبَام.

به ن شمشير

[ك: قايشى شمشير]

ف: بِنْد شمشير.

ع: حَمَالَة، حَمِيْلَة، ثَوْبَة.

به ن كه وش

[ك: ته پتان]

ف: بِنْد كفش.

ع: شِبَع، شِبْرَاك، شِرْع، زِمَام، قِبَال، نَعْفَة، سَعْدَانَه،

رُغْبَانَة.

وینه <۲>

به ننگ

[ك: چرس، كدنه، [حه شيشه]

ف: بِنْدگ، كَنُو، كَنَب، بَرش.

ع: حَشِيْش، اَسْرَار، وَرَقُ الْخِيَال، بِنَج، بَرش، قَنَب،

كَنَب.

به ن گوروا

[ك: به نتيك كه گوزروي به پوروزه راده گزيت.]

ف: بِنْد جوراب.

ع: مُخَدَّم، زِمَام، رِبَاطُ السَّاق.

وینه <۲>

به ننگه

[ك: بدن، نارباره، بنده ننگه، [به ست، بندار]

ف: بِنْسَد، بَرْع، وَرْع، دَرْع، بَسْت، وَارْع، دَارْع،

بَرْعَاب، بِنْد رُوغ، دَنْدَنگ، بِنْد گه، بِنْد گاه، بِنْد آب.

ع: حَاجُوْر، سَنَد.

به ننگه

[ك: چمگه، به ن، وهنگ، [جومگه، گه (جومگه پدچه).]

ف: بِنْد، پِك، (بِنْد انگشت)

ع: بُرْجُم، فِقْرَة، مُفْصِل، مَعْقِم، كَعْب.

به ننگه

[ك: به ن، [به ندى هيشره تری.]]

ف: بِنْد، كَانَا، كَانَا، كَنْز. (بِنْد خوشه ی انگور)

ع: مُفْصِل، مُفْصِلُ الْعُنُقُود.

به ننگه نيشه ← چمگه نيشه

به ننگه ی نه نكوس

[ك: بيخ نه نكوس، [جومگه ی بنى پدچه].]

ف: بِنْد انگشت، بيخ انگشت.

ع: اَشْجَع، اَشْجَع.

به ننگه ی شاخ

[ك: گزى، [گرنگه لى شاخى نازوان.]]

ف: بِنْد شاخ، گره شاخ. (برجستگى هاى شاخ

حيوانات)

ع: حَيْدَة.

به ننگه ی ناخون

[ك: جومگه ی پان نينوك، [جومگه ی سهر پدچه.]]

ف: بِنْد ناخن، (بِنْد سر انگشت)

ع: رَاچِبَة.

به ننگه ی ناوگين

[ك: جومگه ی ناو دراستى پدچه.]]

ف: بِنْد ميانه، (بِنْد وسطى انگشت).

ع: بُرْجُمَة.

به ن مووناوى

[ك: ههردای مورپيسى.]

ف: بِنْد دور، كَرَش، كَرسه.

ع: غَزَل.

به ننگه

[ك: به رده، زرخريد، غولام، [به نده، كزيله]

ف: بِنْد ده، بَرده، بَلُون، گَرَا، آغوش، زَر خَرِيد.

ع: عَبْد، قَبْن، غُلَام، رَقِيْبَة، مَمْلُوك، مَوْلَى، مَوْلَى.

(مُعْتَق، مُحَرَّر)

به نوبه س

ك: ساخت و ریخت، ساز و باز. [که نوبه بین، به میان]

ف: پیمان، بند و بیست، ساخت و ریخت، سازش.

ع: شُروط، میثاق، مُعَاهَدَة، مُوَاضَعَة، مُعَاوَدَة،

مُرَابَطَة، ثَبَاتِي.

به نه

ك: گریخته، نه، جوئیاری، درو گای جووت پیکره

دهبسته تیره. [ناری بکهره.]

ف: بَنَدَه، بَنَد. [جُفْت بَنَدَه] (اسم فاعل است.)

ع: رَابِط، (رَابِط الْفَدَان)

به نه ر

ك: له نگه رگا، نه سکه له

ف: فُرَز، فُرَزَه، بَنَدَر.

ع: مَبِينَا، مَبِينَاء، مَرَسِي، مَرَقَا، مَكَلَا، بَنَدَر،

اسكَلَة.

به نه ر

ك: وِسان، مَهَنَر، به ن بورن. [مانه ره، خایاندن]

ف: اَبِست، اَبِستادن، ماندن، درنگ.

ع: وَقُوف، تَوَقَّف، تَمَكُّث، وَقَف، مَكَّث، ثَبَّت، لَبَّث،

ثَبَات، سَكُون.

به نه ری

ك: كهز چهرمگ، كهز سواری. [گویدریژی سپی به نده ری

بز سواری بورن.]

ف: كوژه، بندری، مصری. [الاغ سفید بندری

سواری]

ع: مِصْرِي، بَنَدَرِي، اَقَمَر.

به نه ن

ك: نَبْلَاخ، كَبِسان، [به نده ن، كوسار]

ف: كوهسار، ایلایق، كوهستان.

ع: صُرُود، مَقْبِظ، جِبَال.

به نه ویش

ك: وِنهوش. [وِنهوشه بی (رهنگی وِنهوشه بی.)]

ف: بِنَفَش. (رَنگ بِنَفَش)

ع: اَدْمَس، بِنَفْسَجِي، سَمَنجُونِي.

به نه ویش

[ك: مَوْر بُونِي ده مرچار.]

ف: بادز، بادش، سرخ باد. [بِنَفَش شدن رخسار]

ع: كَمُودَة، دُهَسَة.

به ن شه لكردن

ك: هه لكردن [پتچانه ره، گلونه كردن]

ف: نور دیدن، گلونه كردن.

ع: لَف، طَي،

به نه ی

[ك: گیار، تارانبار (که به توری «تاخ» بی پیتدالین.)]

ف: بنده، گناهکار. (که تُرک (بی تاخ) گویند.)

ع: مَحْبُوس، مَقْبُود.

به نیوان

ك: زینانه ران، درساچی. [زیندانوان: چاردیری زیندان.]

ف: بَنَدِیوان، بَنَدِیبان، دُرُخسی، زِنَسْدَانِیان

نَسْتاخچی.

ع: سَجَان، حَدَاد.

به و

ك: به نهر. (به ریژه!) [به + که سی سیه می تالک.]

ف: به او. (به او بگوا)

ع: نَه. (قُلْ نَه!)

به وچوره

ك: به نهر جوژه. [به ریژه، تارهها]

ف: آن جور، آن چنان، آن دون، آنون.

ع: كَذَلِك، كَذَا.

به ور

ك: به بر. [درنده به که له پلنگ ده چیت.]

ف: بَر. [درنده ای است شبیه به پلنگ.]

ع: بَبْر، بَبْر.

وینه—به بر

به ویش

[ك: نامرازیکی جولاییه.]

ك: آههجه، پهناکش، (افزار جولاهی است).

ع: ...

بهون

ك: بوره، (بایر زوری نه کینلار.)

ف: بوم، بوره، (زمین شیار نشده)

ع: بُور، یاثر، سیباخ.

بهوه

[ك: به نهر، به نهره] (بهره بیژا)

ف: به آن، به او.

ع: به، ئه، (بها، لها)

بهوه سیری

ك: باداری، (مایه سیری)

ف: بواسیر، نواسیر، کون باد، یاد پیری.

ع: بواسیر، باسوری، باسور، نواسیر، ناسوری،

ناسور.

بهها

ك: بهخ! (رشه‌ی په‌سه‌ند کرده، هه‌ندی جبار سو)

سه‌رزه‌نشیش به کار ده‌یتریت.]

ف: به، آه، آخه، آخ، خوش! (کلمه‌ی تحسین

است، گاهی در توبیخ هم استعمال می‌شود.)

ع: طویی، آخ

بهها

ك: بایی، ندرجس، [نرخ]

ف: آرج، آرن، آخش، آخش، آرنش، آرجش، بها.

ع: ئمن، بدل، قیمة، سیر.

بههار

ك: ره‌هار، (به‌کدمین ره‌زی سال.)

ف: بهار، نوبهار، بهسامین، (چمن‌آرا، گل‌آور،

جان پرور).

ع: ربیع.

بههار

ك: شکوئه، خونه، [گولی دار، گولی نه‌پشکوتنور.]

ف: شکوفه، غنچه، بهار.

ع: نُور.

به‌هارین

[ك: شویی به‌سته‌وی چواریی له به‌هاردا.]

ف: بهاریند.

ع: مویط.

به‌هانه

ك: بهنه، بیانک، لام، ده‌ساریز، گه‌زه‌ک، [بیانور، هوز]

ف: بهانه، انگیزه، دست‌آویز.

ع: وسیله، واسیطة، سبب.

به‌هه‌چه

ك: بارچه، درامده، [داهات]

ف: بهره، درآمد.

ع: نفع، نخل، فائده، عايدة، منفعة، منافع، مداخل،

فوائد، عوائد، محصول، ماحصل.

به‌هق

ك: پیسی، [به‌له‌کی]

ف: بهک، سرچپ.

ع: بهق، برص

به‌هه‌شت

[ك: باخانی نهر دنیا.]

ف: بهشت، گشتا، آجماج، مینو، منو، پردوس.

ع: جته، فرندوس، روضه.

به‌هه‌شت

ك: سیران، سیران، [ناسمانی نویم، هه‌لمیک که برشایی

ده‌ره‌ی زوری پرکردورته‌ره. (هه‌وای نیستی: هه‌وای

خوش.)

ف: سپه‌زار، (هوای اتزی: هوای لطیف، هوای

خوش.)

ع: آثیر، افر.

به‌هه‌واچا روین

[ك: به دم باره چورون (بۆرئورنه: به ههوادا چورونی

پورشوپه لاش.)]

ف: به هوا رفتن. (خس و خاشاک مثلاً.)

ع: نَرَو.

بهی

[ك: میوهی دار بهی.]

ف: به، بهی، آبی

ع: سَفَرَجَل.

وینه

به یات

ك: شهرومانه. [شهویاته]

ف: شَبْمانده، شَبْزده، شَنه.

ع: بائت، بیات، بیوت، غاب.

به یانه ← به یات

به یاخ

ك: بهیداخ، دروش، نالا. [عالا]

ف: بیره، درفش، دروش، اختر.

ع: عَلم، رَایة، غَایة، لَواء، عَقاب، هَیرَنة، مَطارد،

بَند، درفش، سنجق، بَیرق

وینه

به یاخدار

ك: بهیداخدار، نالادار. [نالچی، نالهدلگر]

ف: بیره دار، درفشدار، اختردار.

ع: چِلَواز، بَیرقدار.

به یاز

ك: باهیر، نه کیلیاک، باهر، نه کیلزار.

ف: ناکشته.

ع: بائر، غَیر مَزروع.

به یاز

[ك: کهشکول: دهفتیری شاعر و بیهوری.]

ف: جَنگ، کَشکول.

ع: بیاض، کُنَاشة، وَضیعة، مَجموع.

به یازده

[ك: داری سهر قرتینرار.]

ف: سهر بیده.

ع: عَقَلَه، فَسیل.

به یان

ك: شهوکی، بهیانه کی، به یانی. [سپیده]

ف: بسام، بامسداد، پَنسگ، پَگاه، شَسبگیر، سَحَر،

سَحَرگاه.

ع: صَبُح، لَیاح، لَیاح، سَحَر.

به یان

ك: رتن، قسه. [دهریرین، دران]

ف: گفتن، گفتار، سخن.

ع: بیان، تَقْرِیر.

به یانه کی

ك: شهوکی، به یان. [سپیده]

ف: بسام، بامسداد، پَنسگ، پَگاه، شَسبگیر، سَحَر،

سَحَرگاه.

ع: صَبُح، لَیاح، لَیاح، صَبَاح، صَبیحة، أَصْبُوحة،

سَحَر.

به یانی ← به یانه کی

به یانی ← یارشینو

به ییتال

ك: درمانگر چاروا، تیمارچی. [به ییتار: پزشکی نازدن.]

ف: پزشک چاروا، پزسک چاروا، پزشک چاروا،

پزسک چاروا، تیمارچی.

ع: بَیطار.

به ییتال

ك: نه سپناس. [به ییتار: پزشکی نازدن.]

ف: پزشک چاروا، پزشک چاروا.

ع: بَیطار.

به یوتوله سیده (بیت الفصیده)

ك: تهل. [بی هارتا، باشترین دیزی هوتراد.]

ف: تک، بهین جامه.

ع: عُر، بَيْتُ الْقَصِيْدَةِ.

بهیتولوقدهدس (بیت المقدس)

ک: تَورشلیم، تَورشلیم [تورس]

ف: هُخت، هوخت، هوخ، دژهوخت، دژهخت، دژهخت، گَگَدژ.

ع: بَيْتُ الْمَقْدَس، أُرْشَلِيم. [اورشلیم]

بهیداج

ک: بهیخ، درهش [نالآ]

ف: دَرَفَش، دَرُوش، أَخْتر، بَیره.

ع: لَبَواء، رَایة، عَلم، غَایة، عَقاب، هَیزَنَة، مَطارِد،

بَند، دَرَفَش، سَنجَق، بَیرَق.

وینه ← بهیخ

بهیداجدار

ک: بهیخدار. [نالچی، نالاه لگر]

ف: دَرَفَشدار، بَیرهدار، أَخْتردار.

ع: چِلوان، بَیرَقدار.

بهیدانه

ک: دان بهی. [توری بهی]

ف: بَهدانه، دانه ی به.

ع: حَبُّ السَّفَرَجَل.

بهیر

ک: باره، سود، درامه. [داهات]

ف: بَهره، سود، نَرآم.

ع: صَرَفَة، عَائِدَة، قَائِدَة، نَفَع، دَخَل.

بهیره

ک: نوزیل، چلمیره. [لوتسه، باری]

ف: بَیرَم، أَهرَم، مِینین.

ع: مَعْدَن، عَنَلَة، مُخَل.

وینه

ع: حِیادَة، اِعْتِزَال، سِطَة.

بهیج

ک: سهردا، فروتن، فریش. [مامده. فرشتن]

ف: سودا، فروختن، فروش، گهولی. نادوستد.

ع: بَیْع، مَبایِعَة، مَعَاوَضَة، مَبَادَلَة.

بهیجان

ک: پَیشدکی، فریشانه. [بیع، عهه بیرون]

ف: چَک، رَمون، رَیون، سَبغانه، پَیشکی.

ع: عَریون، عَریون، عَریان، اَریون، رَعَبون، رَیون.

أریان.

بهیج فزولی (بیج فضولی)

ک: دردوکی، پهرتسیتی، پهرت فروشی، سائن دردوکی،

فروتن دردوکی. [کسرین یا فروشتن بۆ خه لکی به بی

رهزامندیان.]

ف: مَشته.

ع: بَیْع فُضُولِي، شِراء فُضُولِي، شِری فُضُولِي.

بهیجهت

ک: سهرسپاردن، دست دان. [پهیمان دان]

ف: سهرسپاردن، دست دادن، گرویدن،

فرمان برداری.

ع: بَیْعَة، تَسْلیم، اِطاعة، اِنقیاد.

بهین

ک: میانه، کهین. [کهینویدین]. [پهیره ندی]

ف: میانه.

ع: اِرْتِباط، رابطة.

بهین

ک: دوری، جیایی، باخور، نار، نارجه، مارل. [مهرد]

ف: میان، میانه، بادخور. جدایی، دوری.

ع: بَین، بُون، فَرَج، فُرَجَة، خُصاصَة، فاصِلَة.

مَسافَة، مَسیرَة، بَعد، بُون، مَنفَرَج.

بهین

ک: نار، تو، ناوراس، دوژ، دومهی، دومی. [نیوان]

ف: میانه، میان، تو، لا.

ع: وَسَطٌ، وَسَطٌ، عَقْرٌ، بَيْنٌ، قَتْرَةٌ، خَلَلٌ.

بهین ناسمان و زهویں

ك: ناسمان، هوا، حدرا، [پوشایی]

ف: نیوار، آسمان، هوا.

ع: جَوْءٌ، سَمَاءٌ، هَوَاءٌ، بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ.

بهینهات

ك: په میان، [وفا، نهمهك]

ف: پیمان، دوستداری.

ع: وِفاءٌ.

بهینعی

ك: چینی، گایی، [مارویهك]

ف: هنگامی، چندی، گاهی.

ع: بَيْنَمَا. حِينًا، وَقْتًا.

بهیه هه جا کینشان

[ك: گرتنه خوی منال. (به کوری خو کردنی منالی

خه لکی.)]

ف: پسر خواندن، به یخه کشیدن، (پسر

دیگری را پسر خود ساختن.)

ع: تَبَّي.

به یه هه جا کیشیاك

[ك: به کوری ره گیرار.]

ف: پسر خوانده.

ع: مُتَبَّئِي، مُلْتَاطٌ، مُسْتَلْطِطٌ، دَعِيَ، رَتِيمٌ.

به یه کاهوون

ك: تهبیان، چوون به یه کا، [له یهك تالان، چر بورن

(به یه کاهوونی گیا، نائف و...)]

ف: به هم رفتن، انبوه شدن. (گیاه، علف، و

امثال آن.)

ع: اُنُوْثٌ، وَشَجٌ، اِلْتِكَاكَ، اِلْتِفَافٌ، تَدَاخُلٌ.

به یه کاهوون

ك: چوون به یه کا، [چوونه نار یهك، له یهك هه پینکران

(رهك) به یه کا چوونی دیانه ی چهرخ.]

ف: به هم رفتن، توی هم رفتن. (دندانه ی چرخ

مثلاً.)

ع: اِسْتَبَاكَ، تَشْتَبِكُ، تَشْتَبِصُ، تَضَامٌ، اِسْتِمَاجٌ،

تَدَاخُلٌ، وَشَجٌ.

به یه کاهان

ك: نارینه کردن، [تیکه ز کردن]

ف: به هم زدن، آمیخته کردن، قاتی کردن،

آغشتن.

ع: رَبِكَ، مَزَجٌ، تَخْلِيْطٌ، تَرْكِيْبٌ.

به یه کاهان

ك: رمانن، هلرورشانسره، تیکدان، داغان کردن، رخائن.

[رماندن]

ف: به هم زدن، رُخاندن، داغان کردن.

ع: نَقَضٌ، هَدَمٌ، تَخْرِيْبٌ، تَقْلِيْبٌ.

به یه کاهه یستن

ك: به یه کاهه یستن، [به یهك شاد بورن، دیدار کردن]

ف: به هم رسیدن.

ع: وِصَالٌ، مُلَاقَاتٌ.

به یه کاهه دان

[ك: به یه کاهه کوتان (به یه کاهه دانای دورشت.)]

ف: به هم زدن. (دو چیز را به همدیگر زدن.)

ع: سَكَ، صَكَ، صَنَمٌ.

بی!

[ك: وره!]

ف: بیاه، آ!

ع: تَعَالَا، جِيْءَا، هَلْمَا، هَيْتَلْكَ!

بی

[ك: به بی، بیجگه (بی کس و بی شت.)]

ف: بی، بی. (بی همه چیز)

ع: پِلَا، پِدُوْن، مِيْنِ دُوْن، پَغِيْرٍ مِيْنِ غِيْرٍ.

بی

ك: بِيْت [بيت، بیّت] (را بی)

ف: باشد. (چنین باشد)

ع: يَكُنْ، يَكُونُ. كَانُ.

بی تارام

ك: بی تار. [تارام، بی توره]

ف: بی آرام، بی تاب.

ع: مُضْطَرَبٌ، مُتْرَجِرَجٌ، مُتَهَيِّجٌ، غَيْرُ مُسْتَقَرٍّ.

بی تارامی

ك: بی تاری. [تارامی، بی توره بی]

ف: بی آرامی، بی تابی، تپ، تپش، تپساک، تاسه،

تلاسه.

ع: اِضْطِرَابٌ، تَرْجُرُجٌ، تَهَيِّجٌ، عَدَمُ اِسْتِقْرَارٍ.

اِشْتِيَاقٌ.

بی تانکا

ك: بی خدره، ناگا. [بی خه بدر، ناناگا]

ف: بی آگاه، نا آگاه، بَرَناس، فَرَناس، فَرغوك.

ع: غَافِلٌ.

بی تاوروو

ك: بی شهرم، دامالتیاگ. [بی خه یا]

ف: بی آبرو، بی شرم، بی آزرَم، بلايه، بلايه، نُكّام،

كُلوك، خُلوليا.

ع: بَذِيءٌ، وَقِيحٌ، وَقِيحٌ، وَقَاحٌ.

بی تاینین

[ك: بی دین، بی باره]

ف: تَرَوْدٌ، بُلُقُنْدَرٌ، بُلُقُنْدَرٌ، بُلُقُنْدَرٌ، نافرمان.

ع: كَافِرٌ، مُلْحِدٌ، فَاسِقٌ، فَاجِرٌ.

بی تانک

ك: په تپ، ورك. [بیانور]

ف: بهانه.

ع: اِصْرَارٌ.

بی تانک

ك: گدزك. [پاکانه، بهانه (به لگه بهك كه گوناه ناسان

[بکات،]

ف: بهانه، گَزْک. (دلیلی که گناه را آسان کند.)

ع: عُدْرٌ، عِذْرٌ.

بیانک

[ك: روخته گرتن]

ف: بهانه، خورده گیری.

ع: اِعْتِرَاضٌ، اِپْرَاكٌ.

بیانوان

ك: یاران، سارا، دهشت، چول. [دهشتورده، چولگه]

ف: ساد، ساده، تَرَن، تیما، هامون، بیابان،

دهشت، گویر، چول.

ع: صَحْرَاءٌ، بِيْدَاءٌ، فَيَافَاءٌ، تَيْهَاءٌ، بَرَاكٌ، قَرَاكٌ، قَفْرٌ،

قَارَةٌ، فَلَاقَةٌ، مَرْتٌ، بِلْقَعَةٌ، مَفَارَةٌ.

بیانوان

ك: بیخز. (دلَم بیاران بود.) [بیخز (دل بورین)]

ف: بی خود. (رفتن دل)

ع: مَدْهوشٌ، نَهْشٌ، غَمِيٌّ، مَغْمِيٌّ، مَغْمِيٌّ.

بی نه دیب

ك: هرزه، قرت، سوک. [جلف]

ف: لُکّام، هرزه، قرت، سَبْک.

ع: جَسورٌ، خَفِيفٌ، خَشِنٌ.

بی نه دیب

ك: قرتی، سوکی، هرزه گری. [جلفی]

ف: زیف، لُکّامی، هرزه گی، قرتی، سبکی.

ع: جَسَارَةٌ، خَشْوَةٌ، عِصْيَانٌ.

بی نه مه

[ك: به بی نه مهی] (بی نه مه من بیژم)

ف: بی اینکه.

ع: مِنْ دُونِ أَنْ، مِنْ غَيْرِ أَنْ.

بی نه نو

ك: ههزار. [نه دار]

ف: بی نوا، بی چیز.

ع: فقیر، لاشیء، مقلِس.

بی تنوایی

ك: مه زاری. [نداری]

ف: بی نوایی، بی چیزی.

ع: فقْر، فاقة، افلاس.

بی تنووه

[ك: به بی ندری] [بی نره من بیتم]

ف: بی آنکه.

ع: من دون آن، من غیر آن.

بی نیشیاری

ك: دلنه خواز، دلنه خرا. [خوته ریست، ناچار]

ف: آخواستنه، نخواستنه، بی خواست، ناچار،

دلنخواه.

ع: بلا اختیار، بلا ارادة، غیر مختار، مجبور، مکره.

بی نیشیاری

ك: دلنه خرا، دلنه خرابی. [ناچاری]

ف: آخواستنی، نخواستنی، بی خواستی،

ناچاری، دل نخواه، دل نخواستنی.

ع: لا اختیار، غیر ارادی، جبر، کره، کره.

بی بار

ك: بی بار، نرس. [بی بهره م]

ف: بی بار، بوه. [بی ثمر]

ع: غیر متمر.

بی بیار

[ك: بی بهار]

ف: بی بار.

ع: قِلْقُل، قُلْقُل، بهار.

وینه

بی باره

ك: بی بهار. [به شیوا]

ف: بی بهره، بی بخش، بی رسد، بی دون.

ع: محروم، خائب، محجوب.

بی بیاک

ك: نه ترس، بی پروا، [چاره ترس، گوینده در]

ف: بی یاک، بی پروا، نترس، ماسی.

ع: جریء، جسور، شجاع، شجاع، مقحام، متهور.

بی باولک

ك: زول، [بیژور (کستیك که بارکی نه ناسراو بیتا).]

ف: آشوخ، خشتوک، داغول، غول، سند،

سندره، سندراه، بی پدر. (کسی که پدرش

معروف نباشد.)

ع: طامر، صفاقره، نعی، زئیم، نغیل، لقیط، نیمید،

منبوز، ملقووط، قرعة، خلط، مجهول النسب. وکد

الزنا.

بی بکار

ك: بی پدر، قول، بی پی، بی بن. [بی بار]

ف: بی گذار، بی نه، بی بی، بی بن، بی بیخ، بندور.

(غرقاب)

ع: بلا شجن، بلا مجازة، عمیق، زوراء، عدیم القعر،

بعید القعر.

بی بن

[ك: نافرانی بی کچینی.]

ف: غرید، غرود، غرید. (بی بکارت)

ع: ثیب، ثیبة.

بی بن

ك: بی پی، قول. [پی نه در، بهرام بهری «ته نك».]

ف: بی بن، بی نه، بی بی، بندور، بی بیخ، گود،

بی نک، نکدور.

ع: عمیق، زوراء، عدیم القعر، بعید القعر. غیر

مقناهی.

بی بو

[ك: بی بون (هر شتیك که بوئی نه بیتا).]

ف: بیجاده. (یاقوت پست)

ع: بیجاده، بیجاد.

بی جقه

ک: بی نشان، ساده. [ساکار]

ف: بی جقه، بی نشان، ساده.

ع: عدیم العلامه، سادج، بلا نیشن.

بیجگه

ک: بیجگه. [جگه، بهی]

ف: جز، بجز، علاوه.

ع: سوی، سواء، غیر، علی.

بی چہ تہ

ک: بی سہارت. [بی ہو]

ف: بلا.

ع: بلا چہ، بلا سبب.

بی جگہ

ک: بیجا. [ناہجی]

ف: بی جا.

ع: بلا مورد، غلط، خطل.

بیچارہ

ک: ہزار، دامگ، بی بہخت، بی تالہ. [بی درہ تان، دامار]

ف: بی چارہ، بژند، زبون، درماندہ، دردمند.

ع: عاجز، مضطر، لا علاج، معطل.

بی چرکہ

ک: نارام، بی سہا، پاچرکی. [بی سرتہ]

ف: آہستہ، ندانستہ، بی صدا.

ع: قور.

بیچوون

ک: تک، تاک، بی چشن، تاق. [بی وینہ]

ف: بی چون، بی مانند، تک، تاک، تاق.

ع: فرد، فرد، فرید، مُنْفَرِد، مُنْفَرِد، مُنْفَرِد، وُحید،

أوحد، وقر.

بیحال

ک: بیخود، مہلنگ، بیہوش، مانیگ. [کاس، ری، ماندرو]

ف: بیخود، ملنگ، بیہوش، مانده، خستہ.

ع: معشوه، مبلود، خامد، مُتَحَيِّر، حَیران، عَی،

عَیان، عاوی، کسبل، کسیر.

بیہالی

ک: بیخودی، مہلنگی. [کاسی، ری]

ف: بیخودی، ملنگی.

ع: عتہ، حُمود، هُقع.

بیخس

ک: بی ہیز، بی خود، شلہ پتہ. [لاوا، سی، گوج]

ف: ناتوان، ستہ، ترعدہ، چنگوک، چنگوک.

ع: عاجز، عدیم الحس، فاقد الحركہ.

بی حد

ک: بیشمار، بیشمار، فرہ. [زور، بی کوتاہی]

ف: بیمر، بی شمار، بی شمار، بسیار، بی پایان.

ع: کثیر، دخیس، لا یتناہی.

بی حدق

ک: درزن، مفتربز، [درزگر]

ف: دروغ گو، بی ہستو، بیہودہ.

ع: کاذب، غیر مُحق.

بی حدقیقہ ت

ک: ناراس، نادررس، بی تہمان. [چہوت، ناپاک]

ف: بیوتند، دوپل، دوریل، ناراست، نادرست،

بی پیمان.

ع: غدر، غدار، طرف، مُتَلَوْن، مُتَقَلَب.

بی حدیا

ک: بی شہرم، بی سارور، کسالی، دہسہرہ، چہ نہرہ،

کولہش، قولتہش، داشورباگ. [ناہ سو، روہہ لمارا]

ف: بی شرم، بی آبرو، دول، لول، لُکام، کُلوک،

بلایہ، بلایہ، چیرہ، پُرو.

ع: بَیْء، شَرس، شَکس، نَرب، وَقح، شَطَاح،

فَحَاشِ، عُنْطُوَانِ- سَكْلِيْطَه.

بی‌حدهایی

ك: بی‌شهرمی، بی‌آبرویی، دمه‌دردی، چسبندگی،
کارلیگری، داشوریگی، کولاشی، قولته‌شی. [داشوری]
ف: بی‌شهرمی، بی‌آبرویی، دولی، لولی، لکامی،
کلوکی، پُرویی، بلاگی، بلاگی، چیرگی.
ع: بَدَاةٌ، شَرَاةٌ، شَكَاةٌ، ذَرْبٌ، وَقَاةٌ.

بیخ

ك: بن، په‌ی. [بنك، قولایی]
ف: بیخ، بُن، نَك، نَك، تَك، تَه، پایاب، بیاب، پی،
بون.

ع: قَعْرٌ، عُمُقٌ، غُورٌ، غُورِيٌّ، نَبَطٌ.

بیخ

ك: بن، بنه‌وا. [بندرت، بنك]
ف: بن، بی، بیخ، ته، لاد، بَنوره.
ع: أَصْلٌ، أَسٌ، إِبْتِ، بُنْكٌ، سَاقِلَه.

بیخ

ك: بن، دابی. [کوتایی]
ف: بُن، بون، پی، پایان.

ع: غَايَةُ، نِهَايَةُ.

بیخ

ك: ریشه. [ردگ، بنج]

ف: بیخ، ریشه.

ع: أَصْلٌ، شَاقَةٌ.

بی‌خار

ك: بی‌درك. [بی‌چقل]

ف: بی‌خار.

ع: عَدِيمُ الشُّوكِ.

بیخاوه‌ن

[ك: بی‌ختی، بی‌ساحتی]

ف: بی‌خداوند.

ع: عَدِيمُ الْمَالِكِ. مَجْهُولُ الْمَالِكِ.

بیخبر

ك: بنه‌بر، ریشه‌کن. [قر، ریشه‌کیش]

ف: بُن‌کُن، ریشه‌کن، بیخ‌نُر.

ع: مَقْطُوعُ الْأَصْلِ، مُنْقَطَعُ الْأَصْلِ.

بیخ به‌استن

ك: بنج به‌استن. [ریشه‌داکوتان]

ف: بیخ بستن، ریشه‌کردن.

ع: تَأَصَّلٌ، تَثْبُجٌ.

بیخ پهر

ك: ساق پهر. [بنجی پهر که به لاشی بالندره لکاره.]

ف: پَرغاله، پَرگاله، پَرغازه، پَرغَزَه.

ع: صَنْمَةٌ، أَصْلُ الرَّيْشِ.

وینده ۲۰

بیخ جووچکه

ك: بن جووچکه، بن دور، بیخ دور. [بن کلك]

ف: بیخ دَم.

ع: عَجَبٌ، عَجْرٌ، عُجْمٌ، عُصْعُصٌ.

بیخ درخت

ك: کوتره. [کوله، بنی دار]

ف: کُر، بیخ درخت.

ع: أُرُومَةٌ، أَصْلُ الشَّجَرِ.

بیخ دیان

ك: هارو. [پروک]

ف: آره، آرواره.

ع: لَنَّهُ.

بیخ دیوار

ك: بن دیوار، بندرت، ناسار. [بنجینه]

ف: بُنْيَاك، بُنْلَاك، بُنْدَاك، بُنْدَاك، آسَال، پاخیره.

بَنُورَه، بِنُورَه، پی، لاد، واده، شالده، شالوده.

ع: أَسٌ، أَسَاسٌ، رَهْصٌ، رُيْضٌ.

بیخ ران

ك: بن ران. [کوتایی ران]

ف: بیخ ران، بن ران.

ع: اُرْبِیَّة.

بیخ ناخون

ك: نازد، بن ناخون. [بنی نینوك]

ف: بیخ ناخُن، بَنَدْرَجَا، بِنِ ناخون.

ع: اصل الخُفَر.

بیخ نشین

ك: بیخ نشین. [که‌رتنه‌بن]

ف: تَه‌نَشَسْتَن، تَه‌نَشِین شدن.

ع: رُسُوب.

بیخ نشین

ك: تاشین، نیشتگ. [نیشتور]

ف: تَه‌نَشِین.

ع: راسِب.

بیخو

ك: پورج، بیهورده، فِیْرِد. [هیجوپورج، بی‌ناهرۆك]

ف: بیهورده، بیخود، خَنج، فَرخَنج، فلاد، فلاده،

پرهوده،

ع: لَفُو، واهبی، هَواهبی، باطل.

بیخو

ك: بیاران، خه‌رش، بیهوش. [پوراره، له‌سه‌رخوچور]

ف: بی‌خود، بیهوش، بی‌خویش، شمپیده،

فراپوش.

ع: مَعْتَوَه، مَدَهوش، مَعَشِیَّ عَلَیْه، مَعْمِیَّ عَلَیْه،

مَعْمِیَّ عَلَیْه.

بیخو بوون

ك: بیاران بون، دلزورین، بیهوش بوون، له‌سه‌رخوچورین.

[پوراره]

ف: بیخود شدن، از هوش رفتن.

ع: عَتَه، نَهَش، غَشِی، غَمِی.

بیخودی

ك: بیارانی، دلزورین، له‌سه‌رخوچورین، بیهوشی. [پوراره‌سه‌وه،

له‌هوش چورن]

ف: بیخودی، بیهوشی.

ع: عَتَه، نَهَش، غَشِی، غَمِی.

ع: خَلَف، صَقَصَاف.

بیخه‌م

ك: بوی‌په‌ژاره، ناسورده. [خاترجه‌م]

ف: بی‌اندوه، بی‌غم.

ع: فَاوَرغ، فَاوَه، فَرَه، رَافَه، رَقِیبه، رَقهان.

بی‌خه‌م

ك: راس، ساف. [راست (به‌رامبه‌ری «که‌ج»)]

ف: راست، خوار، نَبِیو، سَهی، سَسْتِیخ، بی‌خِمْ،

(نَقِیض «که‌ج»)

ع: قَویم، مَسْتَقِیم، بِلَا عَوَج، مَعْتَدِل.

بی‌خه‌و

ك: رویا، خه‌ور. [بیدار، نه‌خه‌رتور]

ف: بی‌خواب، بیدار.

ع: سَاهِر، سَهْران، سَهْر، سَهْد، اُرُق، اُرُق.

بی‌خه‌وی

ك: وریشایی، خه‌وره‌بوون، بیداری. [خه‌بسه‌ر بوسون،

خه‌رئینه‌که‌رتن]

ف: بی‌خوابی، بیداری،

ع: سَهْر، سَهْد، اُرُق.

بی‌خه‌یال

ك: بی‌بیر، بی‌تیار، بوی‌په‌ژاره. [خاترجه‌م. ناسورده]

ف: بی‌اندیشه، بی‌تیار.

ع: فَاوَرغ، فَاوَه، رَافَه، فَاوَرغ البال، فَاوَه الخیال، رَقِیبه

الحال.

بی‌خه‌یال

ك: هاگۆ، کتورپ. [ده‌سپه‌جۆ، بی‌ئیکدانه‌وه]

ف: زبوده، نا‌اندیش، ستر ستری، بی‌اندیشه.

ع: رَجِيل، مُرْتَجِل، اِرْتِجَالًا، بَدَاهَةً، بَدِيهَةً، بَادِرَةً،
بِدُونِ فِكْرٍ، مِنْ دُونِ قَصْدٍ.

بی‌خبر

ك: بی‌نهر، بی‌سور، [بی‌سورد، بی‌کدك]

ف: بی‌سود، بی‌بهره.

ع: عَيْثٌ، بَيْسٌ، اُنْبِقِرُ، لَاطَائِلٌ، عَدِيمُ النَّعْمِ.

بی‌داد

ك: زَرَّ، سَتَمٌ، [ناهه‌ئی]

ف: زور، ستهم، بی‌داد، آواز.

ع: ظَلَمٌ، جَسُورٌ، تَعَسُّدٌ، ضَمِيمٌ، غَشَمٌ، عَسْفٌ،
اعْتِسَافٌ.

بی‌داد

ك: فَرِهٌ، بِيَشْرٍ، بِيَشْمَارٍ، [زَرَّ، له زماره به‌دور]

ف: بسپار، بی‌بصر، بی‌شمار.

ع: كَثِيرٌ، وَافِرٌ، غَيْرُ مَعْدُودٍ.

بی‌دار

ك: رَوِيَا، خَرَوَرٌ، [نه‌خه‌توو، هوشیار]

ف: بی‌دار، هوشیار.

ع: يَقْظَانٌ، سَهْرَانٌ، سَاهِرٌ، اُرْقٌ، مُشَيِّقٌ، مُتَّقِيهٌ،
سُهُدٌ.

بی‌دار

ك: بی‌درخت، [جنگای بی‌دار در درخت].

ف: بی‌درخت.

ع: بِلَا شَجَرٍ، غَيْرُ مُشَجَّرٍ.

بی‌داره و کردن

ك: خَهْرَهْوِ كَرْدَن، رَوِيَا رَهْوِ كَرْدَن، [له‌خه‌ر هه‌ستاندن]

ف: بی‌دار کردن، از خواب بلند کردن.

ع: اِبْقَاطٌ، اِهْبَابٌ، ثَنِيَّةٌ، ثَانِيَّةٌ، ثَقِيَّةٌ، ثَارِيْقٌ،
اِيرَاقٌ، اِسْهَارٌ.

بی‌داری

ك: رَوِيَايِي، شَهْوَرِيَايِي، [بی‌خه‌دی]

ف: بی‌داری، بی‌خوابی.

ع: سُهَادٌ، سَهْدٌ، سُهْدٌ، سَهْرٌ، اُرْقٌ، هُبُوبٌ، يَقْظَةٌ.

بی‌دان

ك: بی‌توّم، [بی‌توّر]

ف: بی‌دانه، بی‌نخم، بی‌چنجه.

ع: بِلَا حَبٍّ، بِلَا لُبٍّ.

بی‌دانه ← بی‌دان

بی‌دانه‌ت ← به‌دانه‌ت

بی‌دل

ك: بی‌جهرگ، بی‌زارو، ترسنوك، [خویری، ترسنوك]

ف: بی‌دل، كمدل، ترسو.

ع: جَبَانٌ، رَمَلٌ، خَائِفٌ، دَالِهٌ، ضَعْفُ النُّفْسِ.

بی‌دلی

ك: بی‌جسه‌رگی، بی‌زاری، ترسنوكی، [خویری‌ه‌تی،

ترسنوكی]

ف: بی‌دلی، كمدلی، ترسوایی.

ع: جَبْنٌ، خَوْفٌ، دَلَهٌ، دُلُوهُ، رَمَلٌ، ضَعْفُ النُّفْسِ.

بی‌دلی

ك: بی‌هه‌رسی، دل‌شكائن، [بی‌مه‌یلی، دل‌نیشان‌دن]

ف: بی‌هوسسی، دل‌شكنی.

ع: فَنَاءُ الْقَلْبِ، فَقْدُ الْأَمَلِ، خِلَافُ الْمَيْلِ، مُخَالَفَةٌ
النُّفْسِ.

بی‌دوا

ك: بی‌پایان، [هه‌تاهه‌تا، هه‌میشه]

ف: بی‌پایان، بی‌انجام.

ع: اَبْدِيٌّ، سَرْمَدِيٌّ، فَيْرٌ مُتْنَاهِي.

بی‌دوایی

ك: بی‌پایانی، [هه‌میشه‌یی، هه‌تاهه‌تایی]

ف: بی‌پایانی، بی‌انجامی.

ع: اَبْدِيَّةٌ، سَرْمَدِيَّةٌ، عَدَمُ التَّنَاهِي.

بی‌بدر

ك: بی‌مه‌لردن، بی‌کس، [بی‌مه‌نزل، بی‌کس و بی‌بدر]

ف: بی‌خانمان، بی‌کس، بی‌واره.

ع: زرم، صنوبر، عَدِيمُ المَأْوَى.

بی‌ده‌س

ك: دس‌پریاگ. [بی‌دست، دست‌برار]

ف: بی‌دست، دست بُریده.

ع: أَقْطِعْ، أَشْطَلْ، مَيْدِي، مَقْلُوعُ الْيَدِ، عَدِيمُ الْيَدِ.

بی‌ده‌س

ك: هیچ لینه‌هاگ، دامآگ. [بی‌ده‌لات، دامار]

ف: بی‌دست، ناتوان، درمانده.

ع: عاجز، ذلیل.

بی‌ده‌سنوویژ

[ك: ده‌سنوویژ شكار، ده‌سنوویژ نه‌گرتور]

ف: بی‌دست‌نماز.

ع: مُحَدَّث، غَيْرُ مُتَوَضِّعٍ.

بی‌ده‌سنوویژی

[ك: ده‌سنوویژ شكان، ده‌سنوویژ نه‌بورن]

ف: بی‌دست‌نمازی.

ع: حَدَّثَ، عَدِمَ الوُضُوءَ.

بی‌ده‌موویل

ك: کم‌دهمن. [کم‌رسه، لینه‌هاترو]

ف: کم‌دهن، ناشایسته، لَفْتَرَه. کم‌گفتار.

ع: مُهْمَلٌ، فَاقِدُ الْإِسْتِعْدَادِ، عَدِيمُ الْإِيْقَاعَةِ، قَلِيلُ

النُّطْقِ.

بی‌ده‌نک

ك: بی‌سدها، نارام. [بی‌چرکه]

ف: بی‌صدا، آهسته، آرام.

ع: سِرًّا، خَفِيَّةً، نِجَاءً.

بی‌ده‌نکا

ك: رسا، بی‌سدها. [وستا]

ف: بی‌صدا، بی‌سخن!

ع: صَمًا، صَمَامًا، أُسْكِتًا

بی‌ده‌نک کردن

ك: بی‌سدها کردن، نارام کردن. [بی‌تسه کردن، چرکه

لینین

ف: بی‌صدا کردن، آرام کردن، خاموش کردن.

ع: إِسْكَاتٌ، إِصْمَاتٌ، إِعْوَاصٌ، إِفْحَامٌ، إِزْجَامٌ، هَدْنٌ،

تَهْدِينٌ، إِرْضَاءٌ.

بی‌ده‌نکی

ك: بی‌سدهایی. [نارامی، وسکتی]

ف: بی‌صدایی، بی‌گفتاری.

ع: سَكُوتٌ، سَكْتٌ، سَكَاتٌ، سَاكُوتَةٌ، صُمُوتٌ،

سُمُوتٌ، صَمٌّ، إِطْرَاقٌ.

بی‌ده‌نکی

ك: بی‌سدهایی، نارامی. [به هیواشی، بی‌چرکه]

ف: بی‌صدایی، آرامی، آهسته.

ع: سِرًّا، خَفِيَّةً، نِجَاءً.

بی‌دیان

[ك: بی‌دان، بی‌دان]

ف: بی‌دندان.

ع: فَاقِدُ الْأَسْنَانِ.

بی‌دین

ك: بی‌تاین. [کافر، بی‌برو]

ف: يُلْقَسَدِرُ، يُلْقَسَدِرُ، يُلْقَسَدِرُ، دُرُونْدِ، بِيْ آيِيْنِ،

بِيْ كِيْشِ.

ع: كَافِرٌ، مُلْحَدٌ، فَاسِقٌ، زَنْدِيْقٌ، لَامَذَهَبٌ.

بیر

ك: چا، چانار، نارچا. [چالار]

ف: چاه، بیل، چاه آب، کرود.

ع: بِئْرٌ، حُبٌّ، كَرٌّ، قَلِيْبٌ، قَلُودٌ، طَوِيٌّ، عَيْلِمٌ، قَلْزَمٌ،

خَسِيْفٌ، رَكِيَّةٌ، زَوْرَاءٌ.

بیر

ك: هوش، یاد. [هرز، فکر]

ف: بیر، ویر، یاد، هوش، نُهون، ازیبیر، ازیبیر.

ع: خَاطِرٌ، ذِكْرٌ، فِكْرٌ، حِفْظٌ.

بیرا!

ك: بیرانه [بهنه]

ف: بیارا، بیاورا، باورا

ع: هاتا، هاءا

بیژا

ك: بی‌پرشت، بی‌تاین، [بی‌یزدان، بی‌نسان]

ف: بی‌ریواز، بی‌آزم، بی‌آیین، ستمگر.

(بی‌انصاف، بی‌وجدان)

ع: ظلام، غدار.

بیرانه ← **بیژا**

بیرچوون

ك: له‌بیرچوون، فه‌راموش‌سرون، فه‌راموش‌کردن،

له‌یادروین [له‌بیرنه‌مان، له‌یاد کردن]

ف: فه‌راموش‌شدن، فه‌راموش‌کردن، از‌یاد رفتن،

از‌بیر رفتن.

ع: نسیان، ذھول.

بیر خستن

ك: یاد خستن [بیره‌تانه‌ره]

ف: یاد انداختن، بیر انداختن.

ع: انکار، اخطار.

بیر قوول

ك: بیر فرقه‌قول [چالاری بی‌بن]

ف: گرو،

ع: زوراء.

بیر که‌فتن

ك: یاد که‌فتن، یاد هاتن [بیره‌تانه‌ره]

ف: یاد افتادن، یاد آمدن، بیر آمدن.

ع: ذکر، تذکر، خطور.

بیرگا

ك: یادگا، یادگه، بیرگه [خدیالگه (گه‌نینه‌ی خدیال).]

ف: بیرگاه، یادگاه، هوش‌گاه.

ع: مخیلة، خزانة الخیال.

بیرمشك

ك: بی‌مشك [بیشك: جوژه «بی» به‌گه.]

ف: بیدمشك، مشك‌بید، شاه‌بید، گله‌موش،

گربه‌بید، پنجه‌گربه، گریگو، کبوده، بهرامه،

بیدطبری.

ع: رنف، **بهرامج**، خلاف بلخی.

بیرنامه

ك: یادنامه [ده‌فته‌ری بیرداری].

ف: یادنامه. (دقتر خاطرات)

ع: خاطرة.

بیرو ← **ولین** [رشیدی کی کرمجید.] [کرمجی است.]

بی‌روو

ك: که‌مرو، شهرمدار [شهرمن]

ف: بی‌رو، کمرو، باشرم.

ع: خشیم، محشتم، خجل، خجلان، مغضبی،

غاضبی، مستحیی.

بیروونی

ك: دیواخان [دیواخانه، دیودخان]

ف: بیرونی، دیوان‌خان.

ع: بهوت، ماین، محکمة.

بیره‌بیره

ك: راره‌اره، که‌م‌کم، یه‌که‌به‌که [دانه‌دانه، رده‌رده]

ف: کم‌کم، واره‌واره. دانه‌دانه، یک‌یک.

ع: دفعات، اقساط، متدرجا، کرات، شوی‌شوی،

أبعاضاً.

بیره‌نگی

ك: بی‌چرونی [بی‌شتره‌یی، بی‌چوتیه‌تی]

ف: بی‌رنگی، بی‌چونی.

ع: ذات‌بخت، هوئے مملقة.

بیره‌و کردن

ك: به‌زاره [به‌روشی (یاد‌کرده‌ی رابردو).]

ف: انگاره. (یاد‌گذشته‌کردن).

ع: تَدَاكُر، تَفَكَّر، تَرَوَى.

بیرهوه

ك: له‌بیر بوون. (به بیرودی من.) [له یاد بوون]

ف: یادآور، یاد داشتن.

ع: مُدَّة العُمُر.

بیریش

ك: لورسكه، دكل: [لاری بی‌مور، دهمرورت]

ف: دكُل، نَكَل، نَكَل، نَكَل، ریسدك، كُلوک،

بیریش، بچه.

ع: أَمْرَد، وَصِيف، غَلام.

بیرینکه

ك: هَدَث، [لاری]

ف: باخسه، بیغوله، پیغله، بی‌راهه.

ع: مَعْمِيَّة، مَعْسِف، (تَعْسَف)، مَحِيد.

بیزا

[ك: گیاهی‌کی بوغوشه و ده‌کریته نار ترشیان.]

ف: بیزا، زلنگ، ششاک، (علفی است معطر

مخصوص ترشی.)

ع: قَرِصَنَّة.

بیزات

ك: بیزا، ترسنوك، كه‌مدل. [بی‌جهرگ، خویری]

ف: ترسو، کم‌دل.

ع: جَبَان، خَائِف، دَالِه، زَمَل، ضَعِيف النَّفْس.

بیزار

ك: همراس، [رپرز]

ف: بیزار، گریزان، ستوه.

ع: مُتَنَقِّر، مُتَقَرِّز، مُتَكَدِّر، مُشْمَبِّر، مُسْتَكِرِه، مَلُول.

بیژنگ

ك: مژن [بیژرد]

ف: ویار، کیارا، ناس، ناسه، ناسه، تلواسه،

تالواسه، بیار.

ع: وَحَم، وَحَام.

بیژکه‌وان

ك: مژنه‌وان، [بیژروکه‌ر]

ف: ویارمند، کیارا.

ع: وَحِم، وَحْمَى.

بی‌زوان

ك: لال، [لال]

ف: لال، بی‌زبان، گنگ.

ع: أَحْرَس، أَبْکَم.

بیژیاک

ك: که‌فنگره، هه‌که‌فنگ. [بیژرا، له‌به‌چارا‌که‌رتو]

ف: ورافتاده، از چشم افتاده.

ع: مَنفُور، مُسْتَقَرِّز، مُسْتَكِرِه، مَرغُوبٌ عَنَه، مَمْلُول،

مَلِيل.

بیژیان

ك: که‌فنتره، که‌فتن، هه‌که‌فتن. [بیژران، له‌به‌چارا‌که‌رتن]

ف: ورافتادن، از چشم افتادن، بیزار شدن،

بی‌زیدن.

ع: نَفَرَة، اِسْتِقْرَان، اِسْتِكْرَاه، مَلَاة، سَام.

بیژان

ك: ته‌فان، بیژنگ‌کردن. [له‌بیژنگ‌دان]

ف: بیختن، گریال کردن.

ع: نُخَل، هَلْهَلَة، غَرِيْلَة، كَرِيْلَة، نَسْف.

بیژان

ك: بیژپیگ، قازاخ. [سه‌لت، ره‌بن]

ف: بیوه، بیوه‌مرد، بی‌زن، بی‌ژن، هیرسا.

ع: أَيْم، ثَيْب، عَرَب، بَتُول، صَارُور، صَرُور، مُكْسَع.

بیژن

ك: سه‌رن. [که‌ر (دابیژری گه‌ره.)]

ف: خاک‌بیژ. (غریال بزرگ)

ع: مَذْرَاة، مِيسَاح، مِيسَف.

بیژنگ

ك: سهرن. [بیژن، قه لیر]

ف: بیژن، بریزن، پریژن، پرویزن، پروزن، پرویز، پریز، غریژن، غرویزن، غریزان، گریبال، گرمیسل، غلیبر، ماشو، ماشوب، ماشوه، ستخسه.

ع: مُنْخَل، مُنْخَل، مَنَسَف، سَلْسَال، هَلْهَال، غَرِبَال، كَرِبَال، حَرَبَة.

رینه

بیژنی

ك: تازاخ. [سه لئی، ره بنی]

ف: بیژنی، بیوگی، بیوه سردی، هیرسایبی، بیژنی.

ع: أَيْمُوسَة، ثَيْبُوسَة، عُزُوبَة، ثَيْبُل، صَرُورِيَة، مَكْسَعِيَة.

بیژه!

ك: بریژه! [بلی!]

ف: بگو، واج، واج!

ع: قُلْ، تَكَلَّمْ، سَلْ، إِسْأَلْ!

بیژه

ك: رالا، که تان، نهرمه بیژ. [نالا: پارچه‌ی شاش بو دابیژان.]

ف: نرهمه بیژ، کتان، زکو.

ع: مُنْخَل، مَنَسَف، حَرَقَة.

بیژیاک

ك: تدهیاگ، بیژنگ کریاگ. [له بیژنگ درار، بیژراو.]

ف: بیخته، بیخته شده، گریبال شده.

ع: مَنْخُول، مَنَسُوف، مُغْرِبِل.

بیس

[ك: بیست]

ف: بیست.

ع: عِشْرُون، عِشْرِين.

بیسات

ك: مایه، ساز، زهرینه. (بیساتیکی بو بارهاتگه.) [هر، بارودرخ]

ف: ساز، مایه، زمینه. (زمینه‌ای برایش درست شده، مایه‌ای برایش گرفته شده، سازی برایش آماده شده.)

ع: أُمِيَة، عُدَة، هَيْأَة، أَمْر، صَنْبِيع، هَيْئَت لَهُ أُمِيَة، أَعْدَت، لَهُ عُدَة، هَيْئَت لَهُ هَيْأَة، صُنْع لَهُ أَمْر، صُنْع لَهُ صَنْبِيع.

بیسات

ك: ژیره‌خه. [رایه‌خ]

ف: گسئردتی، بوب، آنبوب، بوب.

ع: فَرَش، بِسَاط.

بی‌سامان

ك: بی‌یاسا، بی‌سقام. [شپرزه]

ف: بی‌سامان، بی‌یاسا، بی‌آسا.

ع: مُخْتَل، غَيْر مُنْتَظَم.

بی‌سامان

ك: فراه، بیسوا، فراوان، پیداد. [بی‌ژمار]

ف: بسیار، بی‌شمار، فراوان، بی‌سامان، بی‌متر.

ع: كَثِير، عَظِيم، جَزِيل، غَيْر مَعْدُود.

بیستان

[ك: بیستان]

ف: جالیز، پالیز، فالیز، بیستان.

ع: غَيْط، مَبْطَحَة، بُسْتَان.

بیستانه‌وان

[ك: سهرپه‌رشتیکه‌ری بیستان.]

ف: جالیزبان، پالیزبان، فالیزبان، بیستان‌بان.

ع: أَكَار، بُسْتَانِي.

بیستن

ك: زنده‌تن. [گویی لیبورن، شنه‌تن (وشه‌یه‌کی کرم‌جیه).]

ف: شنیدن، نیوشیدن، شنفتن، گوش کردن.

(کرماجی است).

ع: سَمَاع، اِسْتِمَاع.

بیسه!

ك: بوئسه [راسته، بوسته]

ف: به ایست، بایسه، وایسه، وایست!

ع: قَفَا، عَلَى مَكَانِكَ، اِنْتَصِبْ، قُمْ، اِسْتَقِمْ،

اصْبِرْ!

بیسه روین

ك: همیشه بی، [هربرو و هرمار]

ف: همیشگی، بویاش، جاوید، جاودان،

بی سروته، پایدار.

ع: دَائِم، باقی، سَرْمَدِي، اَزَلِي و اَبَدِي.

بیسه روین ← بیسه روپا، موزه خرف

بیسه روپا

ك: بیسه ردم، بیسه روتا، بیسه رده، [بیسه روین،

تیکه لوییکه، (تسه بی مانا)]

ف: بی سروته، بی سروتم، بیهوده، بیهده،

پرهوده، بی یاسا. (حرف بی معنی)

ع: لَعُو، مَرْخَرَف، غَلَط، هَذَر، سَقَط، هَذِيَان.

بیسه روپا

ك: ندرجه لو، [رده رویت، خویری]

ف: بیسه روپا، هشتنگ، چلسو، لفتسره، آباش،

کمینه، آباش، آباشه.

ع: اَرَاذِل، اَجَلَاَف، قَفَاَف، اَخْلَاَط، خُشَارَة، رَعَاَع،

سِفْلَة، سَفْلَة، اُوبَاش، اُنَاش، هُبَاشه، اُوتَاش، رَدَال.

بیسه روتا ← بیسه روپا، موزه خرف

بیسه روتا

ك: بی بهایی، همیشه بی، [هربرو، بی پیشینه]

ف: دیرینه، بی آغاز، دیرین.

ع: اَزَلِي، لا بَدَائِي، بِلا اَوَّل.

بیسه تایی

ك: همیشه، [هربرو، بی پیشینه برون]

ف: همیشگی، بی آغازی، دیرینگی.

ع: اَزَل، لا بَدَائِيَة، لا اَوَّلِيَة، بِلا اِبْتِدَائِيَة.

بیسه واد

ك: ندره نه، نومی، [ندخوتندوار]

ف: بامی، ناخوانده، نه خوانده.

ع: عامي، اُمِّي.

بیسیم

ك: بیتل، [لاساکی (تله گرافی بیتل)]

ف: بیسیم، (تلگراف بیسیم)

ع: لا سِلِك.

بیسنک

ك: بیگومان، [بیسم، بی دوردلی]

ف: بی گمان، بی جگاری.

ع: بَنِي، قَطْعِي، بِلا تَرْدِيْد.

بیسنک

ك: بیشکه، گزاره، [لانک]

ف: گهواره، گاهواره، گاواره، گاخواره، گوواره.

ع: مَهْد، مِزْر.

وینه

بیسنکه ← بیسنک

بی شو

ك: بیتداد، بی سامان، بی شمار، فراران، [بی شمار]

ف: بسیار، بی شمار، بیمر، فراوان.

ع: كَثِيْر، عَظِيْم، جَزِيْل، غَيْر مَعْدُوْد.

بی شوو

ك: بیروژن، [ژنی شور مردور یا ته لاقدرار]

ف: کالم، طُل، بیوه، بی شوهر.

ع: اِيْم، بَتُوْل، عَوَان، عَزِيَة، ثَبِيَة.

بیسه

ك: دارسان، چنارسان، [لپردوار، دارستان]

ف: بیسه، ایسه، غیسه، ویشه، تیماس.

ع: غاب، غایبه، ایکه، اجم، اجمه، غیل، خیس،
عربین، زاره، غیضة، وکمه.

بیشترم

ک: بی‌ساورو، کسالی، روش، قولتسه‌ش، کولسه‌ش،
داشرزیگ. [بی‌حیا]

ف: بی‌شرم، بی‌آبرو، دول، لول، کلوک، بلایه،
بلایه، لکام، خلولیا، چیره.

ع: بڈی، بڈی، شگس، شرس، درب، وقیح.

بیتعار

ک: هرزه، بیشترم، بی‌تارور. [بی‌حیا]

ف: سنزوک، هرزه، بی‌شرم، بی‌آبرو.

ع: وقیح، بڈی، بڈی.

بی‌عقل

ک: گوج، نادان. [نه‌فام]

ف: خویله، خویله، هرگ، غت، برناس، غتفسر،
سنذدل، بی‌خرده، نادان، بی‌دانش.

ع: ابله، احمق، آهوچ، غیبی، جلف، لا یعقل، لا
یشغر.

بی‌فایده

ک: بی‌باز، بی‌سود. [بی‌که‌لک]

ف: بی‌سود، بی‌بهره، بی‌هوده.

ع: لغو، عبث، لا طائل، فاقد النتيجة.

بیشتر

ک: بیکاره، به‌کارنه‌خواردگ. [له کاره‌وتور، سه‌قت]

ف: بیکاره، آخال.

ع: سقط.

بیشتر آری

ک: بی‌تاری، بی‌تارشت، بی‌تارام، نانسورده. [بی‌تاب،
هدراسان]

ف: بی‌تاب، تیپ، بی‌تابش، بی‌آرام، ناسوده،
شنتاب‌زده.

ع: مضطرب، منزعج، قلق.

بیشتر آری

ک: بی‌تاری، بی‌تارشتی، بی‌تارامی، نانسورده‌گه‌ری.

[بی‌تابی، هدراسانی]

ف: تپ، تپاک، تپش، ناسه، نلواسه، تالواسه،
بی‌تابی، بی‌تابشی، بی‌آرامی، شنتاب‌زادگی،
ناآسودگی.

ع: اضطراب، جزع، زعج، انزعاج، قلق.

بی‌قیمه‌تا

ک: گران. [به‌نرخ]

ف: آشنا، گران‌بها، گران‌مایه.

ع: غالی، یتیمه.

بی‌قیمه‌تا

ک: بی‌تهرجس، هیچ‌نه‌زیباک، ناشایس، بی‌شایسه. [بی‌نرخ]

ف: بی‌بها، هیچ‌نیرزیده، ناشایسته، کم‌بها.

ع: لا شئیء، غیر قابل، سقط.

بیکار

ک: به‌تان. [بی‌تیش]

ف: سنزوک، بی‌کار، هنجام.

ع: بطال، عطال، میاط، باطل، عاطل، متعطل،

معطل، فارغ.

بیکاره

ک: له‌که‌نته، له‌کارته. [ته‌مه‌ن، له‌شگران]

ف: ازهان، ازگان، جمنده، بی‌کاره.

ع: ذبیح، مهمل، هممل.

بیکاره

ک: زولدهک، بی‌نفر. [له کاره‌وتور، سه‌قت]

ف: پسرکم، آخال، آفسال، خماش، خماشه،

خلاشه، بی‌کاره، آفگندنی، به‌کارنیامده،

به‌کارنیامدنی.

ع: قشپ، سقط، سقاطه، بائق.

بیٹکاری

ك: بدتالی، [بی تیشی]

ف: بیکاری، سنٹروکی

ع: بَطَالَة، تَعطیل، تَعَمُّل

بیٹکھہ

ك: بیٹدر، [تنہیا، بی یادر]

ف: بیوارہ، بی کس

ع: زَرَم، صُنْبُور، عَدِیم النَّاصِر

بی تہ یف

ك: تہمین، خدمین، پھشیو، خدیمار، [دل تنگ]

ف: انسدوہناگ، غمناک، غمگین، آندوہگین

أفسردہ، نژند

ع: حَزین، شَجِی، کَسِب، کَسِیل، مَہموم، مَعَموم

مَحزون

بیٹگار

ك: خوٹرای، مفتہ، [سوخرد، کاری زورہ ملیز]

ف: مَجْرَک، مَجْرَک، شاکر، آلاخ، شیگار، بی مُرد

بیگار

ع: سُخْرَة، کُلفَة، مَجَانِی

بیٹکاری

ك: خوٹرای، مفتہ کی، [کاری زورہ ملی کردن]

ف: مَجْرَک، مَجْرَک، شیگاری، شاکری، آلاخی

بیگاری

ع: سُخْرِی، تَکلیفی، مَجَانِی

بیٹگانہ

ك: غدرارہ، نہ شناس، [نہناس، بیانی]

ف: بیگانہ، ناشناس

ع: أجنَبِی، أجنَب، وکیجہ، آغبار

بیٹگری

ك: راس، ساف، [راست، بی گریج]

ف: راست، بی گره

ع: مُسْتَقِیم، مُعْتَدِل، بِلَا حَبْرَة

بی گونا

ك: بی تناوان، ناتوان، پاک، [دور لہ ہلہ، روسور]

ف: بی گناہ، پاک، پاک نامن، پاسادگار، پارسا

پرهیزگار

ع: مَعصوم، غَیر مُجْرِم، طَاهِر، بَرِی، مُبْرَأ

بیلانہ شہی

ك: دور لہ روی تئو، [بی تہدی نہییت، پھر زینی قایم

ییت]

ف: دور از روی شما

ع: بلا تشبیہ

بیلفہرز (بالفرض)

ك: کردم، گرم، [گرم، وام دانا]

ف: شَمَرش، گبیرم

ع: بالفرض، فرضاً، تقدیراً، عَلی تقدیر (کذا)

بیئل

ك: نہ سپار، نہ سپہر، [بیتسہر]

ف: بیئل، سپار، اسپار

ع: مَحْفَر، مَقْلَب، مِعْرَقَة

وینہ

بیٹلا

ك: بیلانہ، بلا، [بہنلہ، لنگہری]

ف: بل، بہل، بگذار، مان

ع: أَمْهَل، نَخ، ذَرَأ

بیلانہ! — بیٹلا!

بیٹچہ

ك: بیٹکار، [مہسیہ: بیٹاسنی بچوک]

ف: بیٹچہ، بیئل کار

ع: مِجْرَقَة، مِکاش

وینہ

بیٹکار — بیٹچہ

بیٹلڑ

ك: كانى، [كوپره كانى (چاۋگەي بەھارى)،]

ف: چشمه، (چشمه‌ي بهارى،)

ع: يَنْبُوع.

بیتله‌هەر

[ك: گياپه كى وەك «هەنگوان» واپە، تامى تالە،]

ف: علفى است شېبە بە «گلبەر»، طعم آن تلخ

است.

بېيەم

ك: ترس، سام، پەروا، باك، [خوڤ]

ف: ترس، ھراس، بېيەم، سەھم، پىروا، پىرواس،

نھاز، شكوە، زلبف، خوواس، چەسر، چەز، نھيو،

خزوك، باك، أنديشە.

ع: خوڤ، رُعب، رُهب، دُعر، جُبِن، كُخب، فُرق،

وَجَل، ھول، فُرع، خُشبية، خيفة، رُهبَة، ھيبَة،

مُخافة، ھُلع، ھُلل، ھَم.

بېمار

ك: ناخووش، ناساق، ناساز، خەسە، دەردەدار، [نەخووش]

ف: بېمار، ناساز، ناخووش، خەستە، مار، مۇدە.

ع: مَرِيض، عَلِيل، سَقِيم، وَصِيم، وَصِيب، نَوِي،

نُذْف، حَوْض، داء.

بېمارپەرسى

ك: پەرسار، [سەستەر، نەخووشكار: چاۋپىرى نەخووش،]

ف: زوار، پىرستار، بېمارپىرست.

ع: مُدَوِي، حاضِن، خالِم.

بېمارپەرسى

ك: پەرسارى، [نەخووشكارى]

ف: زوارى، پىرستارى، بېمارپىرستى.

ع: إِدواء، خِدْمَة، حِضَانَة.

بېمارسان

ك: خەسەخانە، [نەخووشخانە]

ف: مارسان، مارسان، بېمارسان، بېمارستان.

(مريض‌خانه)

ع: دارُ الشُّفاء، دارُ المَرَضِي، مَارِسْتان.

بېماری

ك: ناخووشى، ناساقى، ناسازى، دەردەدارى، [نەخووشى]

ف: ماری، بېماری، ناخووشى، ناسازى،

خەستىكى، مۇدگى.

ع: مَرَض، سَقَم، سَقَم، سَقَام، حَرَض، نُذْف، نَوِي،

وَصِيب، وَصَم، داء.

بېمان

ك: فېسار، فلان، [كابرا (لەگەن «فلان» دا دەيت: فلان ر

بېمان)]

ف: بېمان، باھمان، بېستار، فلان. (مرادف فلان

است،)

ع: فلان

بى‌مايە

ك: نەتەر، [ھەلنەھاتو (ھەويرى ھەلنەھاتو،)]

ف: خۇشكو، خۇشكفا، بى‌مايە.

ع: قَطِير.

بى‌مىشك ← بېرمىشك

بى‌موباللات

ك: بى‌تاين، [گوینەدەر]

ف: بى‌آيىن، بُلغُنْدِر.

ع: فاسق، فاجر، لايبالي.

بى‌مەجنون

ك: شۆرپى، [شەنگەبى]

ف: بېدمولە، بېد مجنون.

ع: خِلاف مجنوني.

بېمەزە

ك: بېتام، [بى‌چىز]

ف: بى‌مەزە.

ع: قُف، قُرف، مَلِيخ، مَسِيخ، سَلِيخ.

بى‌مەزگ

ك: گنج، گهرج، بی‌مغز، [بی‌میشک]

ف: بی‌مغز، سپک‌مغز، بی‌خرد، دنگ، دنگل،

نیماو، کالیوه، کالیو، گنج.

ع: غبی، بلید، ابله، اهوچ، لا یعقل، لایشعر.

بیتھنا

ك: بی‌دیر، بی‌چور، بی‌سروتا، [پورج، بی‌مانا]

ف: بی‌چم، بی‌آرش، بی‌سروته.

ع: لغو، مهمل، لا معنی.

بی‌مه‌فوز ← بی‌مه‌ژگا

بی‌مه‌ایل

ك: بی‌همروس، سرد، [دلسارد، بی‌داز]

ف: بی‌هوس، بی‌آرزو، سرد.

ع: فاقد المیل، غیر مایل.

بی‌مه‌یلی

ك: بی‌همروسی، سردی، [دلساردی، بی‌وازی]

ف: بی‌هوسسی، بی‌کامی، سردی.

ع: عدم الرغبة، عدم تمایل، فقد المیل.

بین

ك: لورت، [که‌پز]

ف: بینی

ع: آنف

بین

[ك: نیره ورن، هدره‌ها: نهران بگه‌نه به‌رود.]

ف: بیاییدا، بیایند.

ع: ائتوا، یاتوا.

بین

ك: بو، [بوژ (وشه‌یه کی کرماجیه.)]

ف: بو، بوی، (کرماجی است.)

ع: رائحة.

بینا

ك: رینا، ناگا، [چارساخ، شاره‌زا]

ف: بینا، دیده‌ور، آگاه.

ع: بصیر، خبیر.

بیناو ← عالم موکاشه‌فه

بی‌ناو

ك: بی‌تاره، [نه‌ناس]

ف: بی‌نام، گمنام.

ع: خامل، نكرة، معتزل، حقیق، ذبی.

بی‌ناوکه

ك: ناچیز، نه‌دار، [که‌سیک که به روالت ده‌رله‌مهند و له

ده‌رونده ده‌زار بیت.]

ف: ناچیز، گدا، بی‌چیز، (کسی که ظاهراً دارا و

باطناً گدا باشد.)

ع: معسر، فقیر.

بی‌ناوه ← بی‌ناو

بینایی

ك: چار، دید، [دیه، چدم]

ف: چشم، دیده، بینایی.

ع: عین، بصیر.

بینایی

ك: سوما، وینایی، سوما‌ی چار، [همستی بینین.]

ف: بینش، بینایی، دیدار.

ع: باصيرة، قوّة باصيرة.

بی‌نسیو

ك: بیتوری، بیتیش، بیتاره، [بده‌شیرار]

ف: بی‌بهره، بی‌بخش.

ع: محروم، خائب، بلا نصیب.

بینک

ك: همناسه، [پشور]

ف: دم، زهشت.

ع: نفس.

بی‌نوویژ

ك: پیسار، خوین‌که‌فتگ، [نافرنتیک که له عوزردایه.]

ف: دشتان، پدیساری.

ع: حائِض، طَامِث، عَاذِرَه.

بی تویزی

ک: پیساری، خوین که قتن [حمیر (عادتی زنانه)].

ف: نَشْتَانِی، پَدِیسار، خُونِ افْتَادَن. (عادت زنانه)

ع: حَیْض، طَمِث، عُدْر.

بی نه زیر

ک: بی تجور، بی جفت، بی مانه ند. [بی زینه]

ف: نَهْم، نَشْخ، نَسْخ، نَسْجُوق، بی جور، بی جفت، بی مانند.

ع: عَدِیمُ النُّظَرِ، عَدِیمُ المِثْلِ، فَرْد، مُتَّفَرِّد.

بی نیاز

ک: دارا. [دوله مند]

ف: بی نیاز، دارا، تَوَانْگَر.

ع: غَنَبِی، غَانِی، مُسْتَعْنِی. مُتْمُول.

بی نیازی

ک: دارایی، دارابون. [دوله مندی]

ف: بی نیازی، تَوَانْگَرِی، دارایی، دارا بودن.

ع: غَنَاء، غَنَبِی، غَنَبِیَان، ثَمُول.

بی واده

ک: نه خوازباگ، بی دنگ، بانگ نه کریگ، دنگ نه کریگ.

[خولگنه کراو، نه خوازارو]

ف: ناخوانده، ناخواستنه.

ع: وَاغْل، اَوِشْن.

بی واده هاتن

ک: بی دنگ هاتن. [بی خولگ هاتن]

ف: ناخوانده آمدن.

ع: وَرَش، وُرُوش.

بیوهر ← نه وهر [دوشه به کی کرماجیه،] [کرماجی است.]

بیوه بیات

ک: ره بن، بی زن. [سهلت]

ف: هبیرسا، بیوه، بیوه مرد، بی زن، بی زن.

ع: اَیْم، ثَیْب، عَرَب، بَتُول، حَلْبِی، مُجَرَّد.

بیوه همت

ک: ناگا، کتیرپر. [ناکار، نارهخت]

ف: ناگاه، ناهنگام، بی گاه، بی هنگام.

ع: بَغْتَه، غَفْلَه، بِلَا مَوْع، غَیْر مَوْع.

بیوه همت

ک: نیتاره. خوره زرده. [نیتار، روزیپر]

ف: بی گاه، ایوار، سرشب، شام، ناهنگام.

ع: غُرُوب، بَعْد العَصْرِ.

بیوه همت

ک: بی پمردن، بی دهرس. [بی درنهت]

ف: بی رست، بی دسترس.

ع: عَدِیمُ الفُرْصَة، فَاوِد المَجَال.

بیوه ری

ک: بیتهش، بیباره، پادهرهرا. [بهشپراو]

ف: زیهر، مخیده، پرمخیده، پرمخیده، بی بهره.

ع: بی بخش، پانزهوا.

ع: عاق، محروم، خائب، بلا نصیب، محجوب.

بیوه زن

ک: بی شور. [نافرته شور مردور یا نه لاندراو.]

ف: بیوه، کالم، طل، بی شوهر، بیوه زن.

ع: اَیْم، عَوَان، عَاهِل، بَتُول، ثَیْبَة، عَرَبَة، حَلْبِیَة،

ثَرِیْکَة، مُقَلَّمَة، حَانِیَة.

بیوه زن کوشی

[ک: دانیشن به لای منالره به بیوه زنی.]

ف: بیوه کوشی، بیوه تشینی. (نزد اولاد نشستن)

بدون شوهر.)

ع: اَشْبَال، حُنُو، اِحْنَاء، حَنَّة، حَنَان، عُكُوف.

بیوه‌ها

ک: بی بهینهت. [بی نه مهک]

ف: بیوند، دوپل، دوریل، بی بیمان.

ع: غَدْر، غَدَار، هُمْلَع، عَدِیمُ الوَفَاء.

بیژدایی

ک: بیژدینه تی. [بیژده کی]

ف: بیژندی، دویلی، دوریلی، بی پیمانی.

ع: عُدْر، عَدْم الوُفَاء.

بیژدیره

ک: بی نارام، جیکه نه. [بیژدیره، نارام]

ف: نارام، جَنَبَان.

ع: نُر.

بیژدهی

ک: بی نازار. [بیژیان]

ف: بی ژیان، بی آزار، بی آسیب.

ع: سلیم الطلیع.

بیژوش

ک: بی بیر، فراموشکار، بی یاد. [بی فکر]

ف: بی هوش، بی یاد، فراموش کار.

ع: نَسَبِي، نَاسِي، سَاهِي.

بیژوش

ک: بیژده. [بورزده]

ف: بی هوش، بی خویش، بی خود، شَمبیده،

فَرایوش.

ع: مَدْهُوش، مَغْشِي، مَبْهُوت، مَسْمُوت، مَعْمَى عَلَيْهِ.

بیژوشی

ک: بی سیری، بی یادی، فراموشکاری، فراموشی.

[بی فکری]

ف: بی هوشی، بی یادی، فراموشی، فراموشی،

فراموش کاری.

ع: نِسِيَان، سَهْو، رَفْض.

بیژوشی

ک: بیژدیدی. [بورزده]

ف: بی هوشی، بی خویشی، بی خودی، فرایوشی،

شَمبیدگی.

ع: دَهْش، غَشِي، بَهْت، بَهْت، غَشِيَان، غَمِي، صَعْقَة،

سَبْت، غَمِي.

بیژووده

ک: بیژوده، هه لیت، بی سه روتا، پوچ، بی چور، [بی مانا،

تیکه لوییکه]

ف: فُلَاد، فُلَادَه، پِرهُودَه، بیهوده، بیهوده،

وادیساب، پسوچ، بی سسروته، بی یاسا، خَنج،

فَرخَنج.

ع: هَذْبَان، لَعْو، هَذْر، غَلْط، سَقَط، لا طَائِل، وَاهِي،

هَوَاهِي.

بیژه نَجیر

ک: کَرَنگ. [گهرچک]

ف: بیدانجیر، طَمْرَا.

ع: حَزْوَع، طَمْرَاء.

بیژینز

ک: بی کُور، بی کُورِک، بی کُور، ناتران. [لازار]

ف: سته، نُرغده، چنگوک، انگشتال، ناتوان.

ع: ضَعِيف، نَحِيف، حَرِض، خُدْر، کَلِيل، لَغْب،

مُضْئِي، شَل.

بیژینزی

ک: بی گُورِی، بی گُورِکی، بی گُورِی، نه تانی، ناتوانی.

[لازازی]

ف: سَتْگِی، نُرغسَدگی، چنگسوک، انگشتالی،

ناتوانی.

ع: ضَعْف، ضَعْف، نَحَافَة، حَرِض، خُدْر، کَلَال،

کَلُول، شَلَل.

بیی

[ک: داربی.]

ف: بید. (درخت بید.)

بیی کؤل

ک: بیی. چتر، سدربریاک. [بی. هه پچارا]

ف: بید، سدربریده.

ع: خِلَاف، عَرِيَسَه.

وینہ کانی پیتی لب



باروشه



بادیه



بادهوان



بادامه تاله



بادام



بادولکه



باله



بالون



باقه بهس



بازوو



بازور



باز



بال فشهو کردن



بالاشمه



بال C



بال B



بال A



بامیه



بامجان فهرهنگی



بامجان



بالتین



بالتک



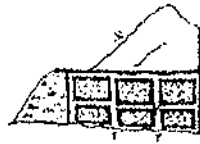
بتری



بایه قوش



باوه گوزرت



باور



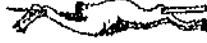
بانما



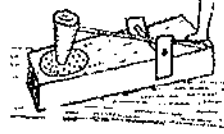
بانگلین



برینگ



برانی



برنجکوت



برنج



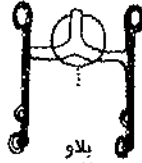
برج



بلچه سووره



بلچه زهرده



بلاو



بسه



بز نه کئینی



بزن



بوئوسک



بوئولون



بووق



بوئشکه



بوئنه



بلائووک



بهران



به خهل کوروش



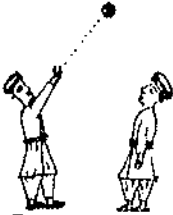
به خهل کوروش



به بر



بوو



به رزهه وایله B



به رزهه وایله A



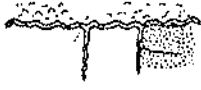
به رزه جوره



به رچاوه B



به رچاوه A



بهریان



بهره‌زوانه



بهروو



بهروانک



بهرزیلان



به‌له‌سان



به‌لووجه



به‌قهم



به‌قله‌مووت



به‌ری‌خه



به‌ی



به‌ن‌گۆروا



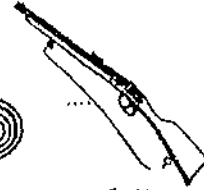
به‌ن‌که‌وش



به‌ندۆل



به‌ن‌تفه‌نگ



به‌له‌ک



به‌یزنگ



به‌یخ‌به‌ر



به‌یبار



به‌یره‌م



به‌یاخ



به‌یچه



به‌یل



به‌یبتک



پ

پا
 ك: قاج، قزل، لاق، [پین]
 ف: پا، پای.
 ع: رجل، ساق، قَدَم.
 پا
 ك: رکیف، نامه. [قه‌دهم (قه‌ده‌خیر، پی‌به‌خیر)]
 ف: پا، شگون، آمد. (خوش پا)
 ع: قَدَم، قُدوم، اقبال.
 پانه‌وشار
 ك: پاگیره. [تخته‌ی جولایی].
 ف: پاگیره، پافشار، پآوزار، پساوزار. (تخته‌ی
 جولاهی است.)
 ع: مَقْدَم.
 پابازی
 [ك: عیش‌بازی له ریگی «پین» و].
 ف: پابازی.
 ع: مُرَاجَلَة، تجمیش، مُنَاغَات، مُعَاشَقَة.
 پابه‌رجا
 ك: پاره‌جی، پابداری. [رازه‌ستار، جیگیر]
 ف: پدرام، نیوساد، پابرجا، پایدان، جاودان،
 هَمیشَه.
 ع: ثابِت، دائم، باقی. وَطید، وَاطِد.
 پابه‌ره

پا
 ك: قاج، قزل، لاق، [پین]
 ف: پا، پای.
 ع: رجل، ساق، قَدَم.
 پا
 ك: پاچکه، پایه. [پیتچکه (سو‌نمونه: پیتچکه‌ی میز و
 کورسی)].
 ف: پا، پایه. (پایه‌ی میز، صندلی مثلاً.)
 ع: رَجَلَة، قَائِمَة، (أرجل، قوائم)
 پا
 ك: پله. [پلیکه. (پله‌ی په‌یزه)].
 ف: پایه، پله، پُغنه. (پله‌ی نردبان)
 ع: دَرَجَة.
 پا
 ك: سیبه، ماشه. [په‌له‌پیتکه (ره‌ك: ماشه‌ی تفنگ)].
 ف: پا، ماشه. (ماشه‌ی تفنگ مثلاً.)
 ع: ضامیة.
 وینه ← تفنگ (۲)
 پا
 ك: لا، سا، بن، بیخ، ژیر، پال، سیبهر (ره‌ك: بنی دیوار،
 درخت، کتیر...)
 ف: بُن، بیخ، زیر، سایه. دامنه. (پای دیوار،
 پایه‌ره

ف: پایوش، پایزار، پاآزار، پااوزار، پاچیلنه،
کفش، پالتنگ. (← کهرش)

ع: حِذَاء، كَوْتُ، قُقُش، بَابُوح.
پایه‌نی

ك: پتخاس، پتخاس، بی‌پتلاز
ف: پابرهنه، برهنه‌پا.

ع: حَافِي، (حَافِي)
پایه‌جانی

[ك: پاپوچ (كهرشی مندالانه).]
ف: پایه‌جانی، چاچله. (كفش بچگانه)

ع: قُقُيشنه، بَابُوحه.
وینده‌ی هه‌یه.

پایهل

[ك: بن‌گه‌لا (بهرام‌بهری «سه‌ریهل»). واته: گه‌لاگه‌لی
خوارده‌ی درخت.]

ف: پابرگ، پایین برگ. (ضد «سه‌ریهل». به معنی
شاخه‌های پایین درخت.)

ع: سَوَاقِل. (الأغصان)
پایه‌ی

ك: په‌پوز، لیکرلهر، تویرلر]

ف: جویا، پنبحو، پنبجور، کنجکاو، یوز، یوش،
پژوه، کاوتده، پژوهنده، خواهان.

ع: مُتَجَسِّس، مُتَفَحِّص، مُفْتَش، طَالِب، مُسْتَقْصِي،
ناشد.

پایه‌ی

ك: په‌بجوزی، لیکرلینه‌ره، تارتوی کردن]

ف: پنبجویی، پنبجوری، یوزه، یوزی، یوزش،
یوشه، یوشی، یوزیدن، یوشیدن، جویاشدن،
کاووش، کابش، کافش، کافتن، پژوهش،
کنجکاو‌ی، خواستن.

ع: نَشِد، نَشِدَة، نَفْحُص، نَفْتِيش، نَجَسُّس، نَعْقِيبُ

ك: پاره‌ره، پاردرئ، شوال: [شهران (وشه‌یه‌کی هه‌رامیه).]
ف: ازار، شلوار، شوال، تَنبان، پاجامه. (اورامی
است.)

ع: سِرْوَال، سِرْوَل، شَبَان، سِرْوِيل.
پا به زوی نه کفتن

ك: خوهد، دماخی، شادی، [خوشحالی (نید یومه).]
ف: شادمانی، خرسندی، پا به زمین نیفتادن.
(کنایه است.)

ع: مَسْرَة، فَرَح، اِنْبِسَاط، نَشَاط.
پا به په‌کا هاتن

[ك: سه‌ریشتیان]

ف: پا به هم پیچیدن.

ع: حَظَل.

پاییل

[ك: برشتی یدک پیمه‌ره. (پاییل کردن)]
ف: پاییل، (پاییل کردن)

ع: تَرَكُل.

پاپ

[ك: زانای پایه‌برزی مه‌سیحیه‌کان. (جنگری عیسا).]
ف: پاپ، پاپا. (نائب عیسی)

ع: بَابَا.

پاپاخ

ك: شه‌که، [جوزه‌کلاریکه].

ف: شکه، پاپاخ، کلاه قلمی.

ع: نَبِيَّة.

وینده ← شه‌که «۱»

پاپوژ

ك: کهشتی، [کهشتی هه‌لم].

ف: پاپور، کشتنی، کشتنی آتشی.

ع: باخِرَة، بَابُور.

پاپوش

ك: کهرش، پالا، پینلا، [پینلاز]

الأثر، طَلَب.

پایه‌ی

ك: ددر بهس، ددر بهن، [خواز یار]

ف: در بند، خو اهان، جو یا.

ع: مُتَقَيِّد، مُتَعَلِّق، مُعْتَلِق، مُجِب، هُوِي. (هُو)

پایباده

ك: پیاده، [کسی که به پی دورات، بدرامبری (سوار)].

ف: پیاده، پایباده، پاسوار.

ع: راجل، رَجَل، مُتَرَجِّل، رَجَالَة، ماشی (ج: مُشاة)،

فُجج، فُیَادَج، بِنَادَة.

پایبساوین

ك: پوشین، په نام کردن، شاردنره، پوشان. [دپوشین]

ف: پوشیدن، پنهان کردن، نهان کردن،

پَنام کردن، آبنستن، نهفتن. چشم پوشیدن.

ع: كَتَم، سَتَر، اخفاء، اسرار، اغماض.

پایبیج

ك: مووس پیج، مووس پیج. [پارچه‌ی کی باریک که ده پیچین

به دوری جو مگی «پی»].

ف: پایبیج، پالیک، مَج پیج.

ع: پایبیج، رُساغ

پایبیج

[ك: فشفشه، فیشه که شسته (نامرازیکی ناگریزه)].

ف: پایبیج، فشفشک، (اسباب آتشبازی است).

ع: فِشْفِشَة.

پاتاوه

ك: پایبیج [کاله]

ف: پایبیج، پاتاوه، پالیک.

ع: پایبیج

پایته‌خت

ك: شانشین، [پایته‌خت]

ف: پای‌تخت، شاه‌نشین.

ع: عاصِمَة، مَرَكَز، دَارُ السُّلْطَنَة.

پاتیل

ك: پاتیل، پاتیله، تازان. [مه‌جی گهره‌ی سر هدرار].

ف: پاتیل، پاتیله، پاتله، کوبید. [فَرَعَان بزرگ

دهن گشاد]

ع: طنجیر، هِجَاب.

وینه

پاتیل ← پاتیل

پاتیل ← پاتیل

پاچا

ك: یه کهر، پاچا، به‌جاریکا. [کتوپر، به‌یه‌کجاری]

ف: یکباره، بَکَهو، پَهو، همه.

ع: مَرَة، نَفَعَة، بِالْمَرَة، كَلَّا، بِانْکَل.

پاچه‌له

ك: فریره. [چیرجه‌له]

ف: پاهک، باهک، آشکک، شکنجه.

ع: دَهَق.

پاچ

ك: پارچ. [قه‌زمه: قولنگی یه‌دهم].

ف: پاچ.

ع: مِحْفَر، مِحْفَار، مِعْرَق، مِعْوَل.

وینه

پاچال

[ك: پتچال (قولکه‌ی چینگه‌پیتی جولاً، قه‌ساب، ناسنگر

و...)]

ف: پاچال، پاچاهه. (چاله‌ی جای پای جولاهه،

قصاب، آهنگر، و امثال آن.)

ع: مَطِيط.

پاچرا

[ك: پیچرا: پایدی تاییدت بو چرا له‌سر داتان.]

ف: چراغیا، چراغیایه، چَرَعْنَد، چَرَعْنَدَه.

ع: مَائِلَه، مِشْکَاة، مَسْرَجَة.

وینه <۲>

پاچرکئی

ك: بی چرکه. [بی سرته]

ف: پاوڑ چین، آهسته.

ع: تَأْرُج، قُوْر.

پاچکه

ك: پا، پایسه. پاچه که. [پیتچکه (بِسَ نَمُونَه: پیتچکه‌ی

کورسی.)]

ف: پا، پایسه. (پایه‌ی کرسی مثلاً.)

ع: رَجُل، قَائِمَة.

پاچکه قورسی

[ك: پیتچکه‌ی کورسی.]

ف: پای کرسی، پایسه‌ی کورسی.

ع: رَجُلُ الْكُرْسِيِّ، قَائِمَة الْكُرْسِيِّ.

پاچکه و ناوژك

[ك: پی ررگ]

ف: پاچه و روئه.

ع: سَلْب.

پاچه

ك: پا، پاچکه، پاچه که. [پین]

ف: پا، پاچه، پازه.

ع: كِرَاع.

پاچه قورسی

ك: پشته پا، پادان. [پاشقول]

ف: سسابو، سسابور، سسابوره، کولنگ، سربید،

سَرَبَد، پُشت پا.

ع: شَعْرِيَّة، شَعْرِيَّة، شَعْرِيَّة، عَقُول، اِعْتِقَال.

پاچه که

ك: پاچکه. پا، پاچه. [پین (سدرپین، که له پاچه)]

ف: پا، پاچه، پازه. (کله پاچه)

ع: كِرَاع.

پاچه‌ی شوال

ك: ده‌ریاچه. [ده‌رلنگ]

ف: بَدَاق، بادره، پاچه‌ی شلوار.

ع: رَجُل، رَجُلُ السَّرْوَال.

پاچین

ك: تاشین، هه‌لپاچین. [هه‌لپاچینی لقی درخت یا

سدرتاشین.]

ف: بریدن، تَرَاشیدَن. (بریدن شاخه‌های

درخت یا تراشیدن سر)

ع: شَدَب، جَز، حَلَق، قَرَض.

پاخشتن

ك: مانیان، کوترهارردن، له‌پاکه‌فتن، جیسه‌مان.

[له‌پین‌که‌رتن، دواکه‌رتن]

ف: از پا افتادن، خسته شدن، واماندن، ماندن،

جاماندن.

ع: عَي، حَبُو، تَفْهِيْر، وُقُوْف، قُصُوْر.

پاخلیسکیان

ك: پاخریان، خزیان. [پین‌خلیسکان، خزان]

ف: پا نغزیدن، نغزیدن.

ع: رُزَّة الْقَدَم، عَثْرَة، رَلَة.

پاخلیسکیان

ك: نه‌زانکاری، گونا. [له‌پیترازان (نیدیمه.)]

ف: گناه، پانغز، (کنایه است.)

ع: عَثْر، رَلَة، رُل، حَطَا.

پاخوا

ك: تەب. [پیتخوین (بریک قور یا گه‌م یا...)]

ف: پاخواه، تپه. (مقداری از گل یا گندم مثلاً.)

ع: كَتَلَة.

پاخوه شه

ك: پاشیتل. [پیشیتل (زوریدک کد بوویته قور و پاشان له‌بهر

هاتوچ و پیشیتل کران پته بوویته و وشک بوویته‌ره.)]

ف: پای‌خوشمه، پاکوب. (زمین گل شده که از

کثرت تردد و پا خوردن سفت و خشک شده
باشد.)

ع: مَدْعُوسٌ.

پاخه سوو

[ك: پینغه سوو، به ربووك]

ف: پَنگه.

ع: شَبِيئَةٌ، اَشْبِيئَةٌ

پادار

[ك: خارون پی (بهرامبهری «پی-پا»)]

ف: پادار. (ضد بی-پا)

ع: ذُو رَجُلٍ.

پادار

[ك: كوله كهی گهوره یا كوتهره درخت، واتسه بهشی
خواره‌ری.]

ف: پالار. (ستون بزرگ، تنه‌ی درخت، یعنی
قسمت پایین آن.)

ع: عِمَادٌ، دِعَامَةٌ، جِذْعٌ.

پادار

ك: پایدار، پاره‌جی، [راوستار، چنگیر]

ف: پادار، پایدار، نیوساد، پایا، پاینده، جاودان.

ع: ثَابِتٌ، دَائِمٌ، بَاقِيٌ.

پادارانه

[ك: باجینکه که له بهرامبهر مانه‌ری سهر بازوره له
دوره‌گی دسیتن.]

ف: پادارانسه، (پسولی است برای باقی بودن
سرباز از مالک می‌گیرند.)

ع: حَقُّ الْبَقَاءِ.

پاداری

ك: پانشاری، [پیداگرتن]

ف: ایستادگی، پافشاری

ع: اِسْتِقَامَةٌ، ثَبَاتٌ.

پاداش

ك: قهره‌ری، قهره‌ری، نیتزا، پاداشت، سزا، عیتر، [قهره‌ری]

کردنه‌ری چاکه یا خراپه.]

ف: پاداش، پاداشت، پادان، جاور، سزا، کبفسر،

پاداشن، بادآفره، داشاد، بادافراه، بادقر، ششیان،

آفراه.

ع: جَزَاءٌ، أَجْرٌ، عَوْضٌ، بُدَلٌ، مُكَافَاتٌ، ثَوَابٌ، عِقَابٌ،

عُقُوبَةٌ، مُعَاقِبَةٌ، مُجَازَاتٌ، عُقُوبِيٌّ، عَاقِبَةٌ.

پاداشت ← پاداش

پاداشت به‌جی

ك: سزا، [توله، پاداشی خراپه]

ف: سزا، کبفسر، بادقر، بادآفره، بادافراه، آفراه.

ع: عِقَابٌ، عُقُوبَةٌ، عَاقِبَةٌ، عُقُوبِيٌّ، مُعَاقِبَةٌ، جَزَاءٌ،

مُجَازَاتٌ، مُكَافَاتٌ.

پاداشت خاسی

ك: نیتزا، قهره‌ری، قهره‌ری، [پاداشی چاکه]

ف: پادان، پاداش، پاداشت، جاور، پاداشن،

ششیان، داشاد، کبفسر.

ع: جَزَاءٌ، أَجْرٌ، ثَوَابٌ، عَوْضٌ، بُدَلٌ.

پادان

ك: پالیدان، که‌مان، دزین، [له بهشی خه‌لکی گرتنه‌ری]

ف: پاردن، کم‌دان، دزدیدن.

ع: بَخْسٌ، سِرْقَةٌ.

پادان

ك: پاچه‌لولی، [پاشقول]

ف: سسابود، سسابور، سسابوره، کولنگ، سرتند،

سرتید، پشت‌پا، پادان، پشت‌پازدن.

ع: شَعْرِيَّةٌ، شَعْرِيَّةٌ، شَعْرِيَّةٌ.

پادانه‌گز

ك: پاداری، خوله‌ری، چاگه‌زدان، [پیداگرتن]

ف: پاداری، ایستادگی، خودداری، پافشاری،

پافشردن.

ع: ثَبَات، تَحْفَظ، تَأَيِّي، اِنْضِبَاط، اِزْمَاع، اِسْتِقَامَةٌ.

پاداو

ك: بَدَق، [كهری پارو. (كهری پان دارو).]

ف: خَرُوَهه، خَرْخَسسه، خَرخَسْتَهه، پَسادام،
پابه‌دام. (كپك پابه‌دام)

ع: مِلْوَاخ.

پاداو

[ك: جَزْد دَارِيَكه، بَهْرَامبَهْرِي «دده‌دار»].

ف: داس، پَسادام. (تسوعی از نام است، ضد
«دده‌دار».)

ع: شَرِك، تَصْيِب.

پادشا

ك: شَا، پاشا. [سولتان، دده‌لاندان]

ف: شَه، شاه، رِيَهه، پادشاه، پادبان، پاسبان،
خداوند، نگاهبان، اَفْسَر.

ع: مَلِك، سُلْطَان، شاه.

پادشایی

ك: شَائِي، پاشایی. [پاشایدتی، دده‌لالت]

ف: شَهِي، شاهي، پادشاهی، پادبانی، پاسبانی،
ريَهگی، خداوندی.

ع: مَلِكَة، سُلْطَة، قُدْرَة، سَلْطَنَة، عَقْلَمَة، جَبْرُوت،

مَلِكُوت، كَبْرِيَاء.

پادنگ

ك: دَنگ، بَرَجُكُوت، [نامرزی چه‌تورك كوتان].

ف: پادنگ، پادنگه، بَرَنج كُوب.

ع: مِهْرَاس.

وینه—بَرَجُكُوت

پاده‌ره‌وا

ك: بِيْتَهْرِي، بِيْتَهش، بِيْتَهه. [به‌شپار]

ف: زِيَهْر، مَخِيده، پَرْمَخِيده، بَرْمَخِيده، بِيْتَههه،

بِيْتَهش، پانزه‌وا.

ع: عَاق، مَحْرُوم، خَائِب، مَحْجُوب، خَارِج، پَسلا

تَصْيِب.

پاده‌شتی

ك: دِهشتایی، دِهشت. [ته‌ختان، پیده‌شت]

ف: جُلگه، هامون.

ع: هَيْب، سَهْل.

پاده‌و

ك: پاكار. [به‌رده‌ست]

ف: پادو، پاكار، پايكار.

ع: سَاعِي.

پار

[ك: كَلَفَه]

ف: پار، نَسْتَه، كَلَفَه، كَلَفه.

ع: رِيْبَقَة، مُرْبِق.

وینه—پازکه <۲>

پار

ك: پارسان، پاره‌كه. [سالی پیتشور].

ف: پار، پارسال.

ع: السَّنَة الْمَاضِيَة.

پارازتن

ك: پارستن. [تاگاداری کردن]

ف: پرهیزاندن.

ع: وَقَايَة، حِفْظ، حِرَاسَة.

پاراستن—پارازتن**پاراو**

ك: تَهْر. [ته‌رجك، تیراو]

ف: پاراب، پُر آب، تُر.

ع: مَرطُوب، مَبْلُول، مَسْقِي.

پاراو

ك: به‌راو، پایناو. [ناری (زه‌یهك كه له خوار ناره‌ده بیت).]

ف: پاراب، پاریاب، پاریاو، فاراب، فاریاب، فساراو،

فاریاو. (زمینی است که در زیر آب واقع شده باشد.)

ع: ماهی، مَسْقِيّ.
(پارتی)

ك: لاکوشکه، ههراخرا. [لایبنگر]

ف: دوستدار، هواخواه، کُمک.

ع: مُحِبّ، حامی، مُدافع.
پارچ

ك: پاچ. [قزمه: قولنگی یدک دم].
ف: پاچ.

ع: مِحْفَر، مِحْفَار، مِعْرَق.
وینده - پاچ
پارچه

ك: تیکه، کوت، برکه. [لدت]

ف: تیکه، پارچه، پاره، لُخت، لُشک، لُشکه.

ع: قِطْعَة، فِلْقَة، فِلْدَة، كِبْرَة، مِرْقَة، كِبْسَة، كَسِيفَة، جُمْلَة.
پارچه

ك: کورتال، کالا. [توماش]

ف: پارچه، کالا، جامه، قُمّاش، اُروس، خواسته.

ع: بَزّ، مَتَاع، عَرْض، سِلْمَة، بِضَاعَة، ثوب.
پارچه فروش

ك: بازارگان. [کورتال فروش]

ف: پارچه فروش، بازارگان.

ع: بَزّاز، ثَوَاب، سَنَاع.
پازدو

ك: پالدو، رانه کی. [پالدو: گویسی بن کلکی یدکسم.]

ف: پاردُم، پالدُم، گوزبان، رانه کی.

ع: ثَفَر.

وینده - نشومه < ۲ >

پارده

ك: کهنک، خندق، زیواره، دیوار. [خندک. دیواری کورت.]

ف: کنده، کُنْدک، نُرک، کالار، اَنک، مورچال.
نیه، دیوار.

ع: حَفِیر، حَنْدَق. اِطَار، جِدَار.
پارسه

ك: گدایی، سَوان، لنته چنی. [خوزه لوزکی]

ف: پارسه، پُرسه، نرپوزه، نرویزه، نرویزه، نرویزه،

نرپوزی، نرویزی، نرویزی، نرویشی، چُنْبِلِسی،
گدایی، ساسی.

ع: تَكْدِي، تَسْوَل، تَسْوَل، تَكْفُف، اِسْتِكْفاف،
صَلْعَة، مَسْكَنَة، اِفْتِيَاق. [صَعْلَة]
پارسه نگ

[ك: بدریک که ترازوی پین هارسه نگ دهکن.]

ف: پارسنگ، پاسنگ، پاهنگ، پالکانه، ورسنگ.

ع: صَابُورَة.

پارک

ك: دسگا، کوشک. [تسرس]

ف: پارک، پَرگوک، دستگاه، آرام، آرام بن.

ع: اُنْج، قَصْر.

پارکوله

ك: کوله. [بیتچوری دو ساله ی بهراز و درنده.]

ف: نوله، بچه، پارتوله. (بچه ی پارسال خوک

و درندگان.)

ع: چرو، وند.

پارکهر

[ك: کلانه گر]

ف: پارگیر، کلانه گیر.

ع: مَرَبِق.

وینده

پارگه

ك: کورت، باردر. [کورد (بهرایی نینوان «تالانه».)]

ف: پُلوان، کُرت، کُرد، کُرن، کُرسزه. (پلنسدی بسین

«تالانه»)

ع: کُرد.

وینه-بارور > ۲۰

پارو

[ك: بیلی دارین.]

ف: خویه، پارو، پاروب.

ع: مَر، رَفش، مَرَفشه، مِجَرَفَه، مِقحَاة، مِسحَاة.

وینه

پارو

ك: تیکه. [پارو، لوقمه (سوئمنورسه: پارچه‌بیک نان.

رشه‌بیک کرماجیه.)]

ف: پاره، تیکه، لخت، تکه، گُراس. (لختی از نان

مثلاً، کرماجی است.)

ع: قطعه، رُیَلَه، لُغْفَه، نُیْرَه، لُقْمَه، لَبْکَه، کِسْرَه.

پاروکلَه

[ك: چیشیتیک که به بوتی پیگرتنی منالته لیدنریت.]

ف: آشپا. (آشی که برای پا گسرفتن بچه

می‌سازند.)

ع: تِمشاویّه.

پاروکلَه

[ك: پتروکه (مندالی تازه پیگرتو.)]

ف: بچه‌ای که تازه پا گرفته باشد.

پاروی که شتی

ك: چه، [سه‌ولی که شتی]

ف: چپه، خله، بیله، بیلک، فه، پاروی کشتی.

ع: مِقْدَاف، مِجْدَاف، مُرْدِی.

وینه

پاره

[ك: دراری ولاتی تورکیایه، چل پاره ده‌کاته بسک

قرورش.]

ف: پاره، (پول دولت ترکیه است، که چهل پاره

یک فروش است.)

ع: مصریّه، بارَه.

پاره

ك: بسورن، [درار (هسه‌مو جوزده دراویسک. وشه‌بیک

کرماجیه.)]

ف: پول، (مطلق پول. کرماجی است.)

ع: نَقْد، وَجَه، قُلُوس.

پاره

ك: تیکه، کورت، پارچه، برکه، بر. جزم. [لخت، بهش]

ف: تیکه، پاره، شکسته، لخت، بَرخ، بَرخه.

پَلْمَه، فرشیم، ورشیم.

ع: قِطْعَه، کُسَاَرَه، فِلْقَه، فِلْدَه، شَقْفَه، کِسْفَه، مِرْقَه.

رُقْعَه، بَعْض. جُزْء، نَبْذ، کُرَاسَه.

پاره

ك: لاله، [له‌به‌پارانه‌وه]

ف: لایه، تابوغ، خواهش، نیایش، زنهار.

ع: لُوب الِّمَاس. اسْتِغَاثَه، اسْتِثْمَان.

پاره‌پوس-پوسپاره

پاره‌خشت

ك: کونه‌خشت، [لته‌تاجوز]

ف: زاو، پاره‌خشت.

ع: کُسَاَرَه الِّبِن.

پاره‌سی

ك: پدی، پاگا، [بوار]

ف: پسی، فرناد پایساب، پیساب، پایگه، پایگه‌س،

پایگان.

ع: شجن، مَجَازَه، مَخَاضَه.

پاره‌که

ك: پار، پارسال، [سالی پتسور.]

ف: پار، پارسال.

ع: السَّنَه المَاضِیَه.

پاره‌کبری و پینه‌کبری

[ك: کسپک که ددریت و پینه‌ده‌کات، چاککر]

ف: درا دوزا.

ع: مُزِيل، مَزِيل.

پارمه لکەر

ک: خَوَيْكَل، کلافمه لکەر. [پارکەر، کلافه گر]

ف: چرخه، جهره، کلافه، کلابه.

ع: حَمَّالَه، دولاپ المِقْرَل.

وینه

پاریان

ک: لالیان، لالیانه ره، لاله. [پارانه ره]

ف: لابه، تابو، خواهش، نیایش، زنهار.

ع: التَّمَّاس، اِسْتِدْعَاء، اِسْتِغَاثَة، تَذَلُّل، ضَّرَاعَة،

لُوب، لُوب، لُوب، اِسْتِثْمَان.

پاریانه وه ← پاریان

پاریز

ک: خولادان، لادان، دژکامی. [پاریزگاری]

ف: پارساد، نیناد، ویزش، پرهیز، خودداری،

دژکامی.

ع: وَرَع، وَرَع، وَرَع، وَرُوع، رَعْسَة، ثَقْوِي، حَضْر،

اِحْتِرَاز، كَفَّ النَّفْس. [كَفَّ النَّفْس]

پاریز

[ک: پهرهیز (پاریزی نه خوش.)]

ف: پرهیز. (پرهیز ناخوش)

ع: حِمْوَة، حِمِيَة.

پاریز

ک: نه رول، نشان. [کهمین، بۆسه]

ف: کهمین، نشان.

ع: تَرَصُّد، تَرَقُّب، طَمُوح.

پاریز چوون

ک: قه رول روین، نشان گرتن. [کهمین کردن، بۆسه نانه ره]

ف: کهمین کردن، نشان رفتن، قراول رفتن.

ع: تَرَصُّد، اِطْمَاح، تَرَقُّب، تَسَدِيدُ الْهَدَف، تَوَجُّه

الْيَيْشَن.

پاریز روین ← پاریز چوون

پاریزکەر

ک: لادەر، له به د لادەر، خویساریز، دژکام. [پاریزگار،

له خواترس]

ف: پرهیزگار، جیواد، دژکام، دژکام، دژکامه،

دژکامه، شاهنند، پارسا، نیکوکار، نیک کردار.

ع: ثَقِي، مُتَّقِي، وَارِع، وَرَع، زَاهِد، حَضْر، مَعْصُوم،

عَفِيف.

پاریزگا

ک: سهنگەر. [حهشارگه]

ف: پرهیزگاه، کهمین گاه

ع: مَأْمَن، حِصْن، مَكْمَن، قَرْمُوص.

پاریزگار ← پاریزکەر

پاریزگاری

ک: پاریزکساری، خویساریزی، خولادان، دژکامی

[له خواترسان]

ف: جیواد، پاسادی، نیناد، ویزش، پارسایی،

شاهنندی، پرهیزگاری، دژکامی، دژکامی.

ع: ثَقْوِي، اِتِّقَاء، رُهد، وَرَع، وَرَع، وَرُوع، رَعَة، عِفَة،

عِصْمَة، حَضْر، اِحْتِرَاز، اِحْتِرَاز، تَجَنُّب.

پارینه

ک: گویره که. [پارین (گویره کهی دورساله.)]

ف: پاینه، گوساله. (گوساله ی پاری)

ع: لُبُون، عِجَل.

پازار

[ک: بهر دیکه سهرزی کانزایه.]

ف: بازار. (سنگی است سبزرنگ معدنی.)

ع: فَاذَار، حَجَرُ الْيَيْشَب.

پازار

[ک: دژوار (دژواری له نازهل دهرهتروا.)]

ف: پازهر، پادزهر، ریخهر، آنزرو. (پازهر

حیوانی گویند.)

ع: ثَرِیَاق، حَجَرُ الثَّیْسِ، یَاذِرْهَر، فَاذِرْهَر.

یازده‌ند

[ك: رَاهِی كِتَبِی «زنده».]

ف: یَاژَنَد. (تفسیر زنده)

ع: زَنْدِه، فَاژَنْد.

یاز

[ك: بِهَش (بهرامبهری «گشت».)]

ف: یَاژَتَار. (ضد «كل».)

ع: جُزْء.

یازنه

[ك: یَاژَنَر]

ف: یِل، بِل، پاشنه، پاشنا.

ع: عَقَب، عَقِب.

وینہ <۳>

یازنه‌نه‌خاو

[ك: كه‌رَشِیَك كه یازنه‌كه‌ی نه‌خو‌وِیت «۳». هه‌روه‌ا: قَش]

كه له پشته‌مِلدا به‌رو سه‌ر لورل بووِیت «۴».]

ف: پاشنه‌نخاب. (در زلف، شك‌ل ۲ - در كفش،

شك‌ل ۳.)

ع: مُنْتَصِبُ الذَّنَاب.

وینہ <۲>، <۳>

یازنه‌هه‌لكیش

[ك: نام‌رازی كه‌وش له پی‌ی كردن.]

ف: پاشنه‌كش.

ع: مِعْقَاب، مِذْبَنَة.

وینہ‌ی هه‌یه.

یازنه‌ی دركا

ك: گیتجه‌نه. [گریژنه]

ف: كواده، پاشنه‌ی در.

ع: ذَنَاب، فُرْضَة، نَجْرَان، نَجْرَانُ الثَّيَاب، رِجْلُ الثَّيَاب.

(«رِجْلُ الثَّيَاب»، «یازنه» است، «نَجْرَانُ الثَّيَاب»،

«گیتجه‌نه» است، اما حالا در کردی «یازنه» و

«گیتجه‌نه» بر همدیگر اطلاق می‌شوند. [«رجل

الثَّيَاب» یازنه‌یه ر «نَجْرَانُ الثَّيَاب» گیتجه‌نه‌سه، به‌لام

نیستا له كوره‌یدا «یازنه» و «گیتجه‌نه» له ساتی به‌كتر

به‌كارده‌هیتترین.]

یازی

[ك: كه‌م، به‌شی (بهرامبهری «تیکرایبی».)]

ف: یَاژَنَارِی. (ضد «كلی».)

ع: جُزْئِی. (← كوللی)

یازینه

ك: دان. [بن‌زیل، بن‌بیزنگ (خه‌رشوخال و گه‌م بیتكوره.)]

ف: دانه، نه‌گریالی، سَبُوسِه. (گندم و آشغال)

ع: طُعْم، نُخَالَة، قُصَارَة، رُذَالَة، نُفَايَة، رُؤَان، غُغْسی،

قِرْضِب، كُعبُرِه.

پاس

ك: پاسه‌وانی، چاریاری، كیشك. [ناگاداری، چاردیری]

ف: پاس، پاده، بهره، بانسبانی، نگاهبانی،

چشم‌دازی، كشیک.

ع: حِرَاسَة، وَقَايَة، حِمَايَة، حِفْظ، مُحَافَظَة، نَظَارَة،

تَرْقُب، اِرْتِبَاء.

پاس

ك: په‌سایورت، په‌ته. [پاساپورت]

ف: گُذَرنامِه، پاسپورت، پاس، پینه.

ع: جَوَان، تَشْكَرَة، بَسَابُورَة، بَزَابُورَة، بَاسِیُورَة،

فَسْح.

پاسا

[ك: پامال، پهنام، پوتشیده. گوزشت، چاریوشی، داپوشراو.

لیتوردن]

ف: پای‌سه، پای‌مال، پنهان، پهنام، پوشیده.

گذشت، آمرزش، چشم‌پوشی.

ع: كَتَم، سَتَر. هَدَر، غَفُو، اِغْمَاض.

پاسا

ك: پینه، سه‌پوش، [دابوشه]

ف: پوشنده، پای‌سا کننده، پای‌مال کننده، نهان‌ساز.

ع: ساتر، كَفَّارَة، غُفْرَة، غِفَارَة، غُفْرَة، غَافِر. **پاساخور**

ك: پدسمنه، پدساختور. [بهرمار (بهرماوی) تالف که رلاخ ناپذرات.]

ف: نشخوار، نشخور، پاش‌آخور. (پس‌مانده‌ی علف که الاغ نمی‌خورد.)

ع: سُور، ثَمَّالَة، ثَبَّالَة، ثَمَّالَة الْمُعْتَف، سُورُ الدَّوَاب. **پاسار**

ك: کله‌که پاسار، پاساره. [گرتسوانه]

ف: پُکوک، نابوک، قابوک، قسبول، قاپول، لبه، پالانه.

ع: طَنْف، طَنْف، زَيْف، اَفْرِين، مُخَارِجَة. **وینه**

پاساره ← **پاسار** [پاساره به‌هم‌مو لیتوارده‌ک دوتریت. چ لیتواری بان بیت یا کلار یا شتی تر.] [یعنی مطلق لبه، خواه لبه‌ی بام، یا کلار یا غیر آن.]

پاساری

ك: مه‌لیچک، مه‌لورچک. [چوله‌که]

ف: گُنْجَشْک، بَنْجَشْک، چُگُگ، چُگُگُک، چُگُگ، چُغُوک، چُغُوک، چُغُوک، چُغُوک، وَتْج، مَرْتْکُو.

ع: رَهْمَنْ، فِرْفِر، فِرْفِر، فُرْفُر، صُفْصُف، نُفْرُور، عُصْفُور. **پاسی کردن**

ف: ودرین، گه‌فین. [روین: حبه‌کردنی سه‌گ.]

ف: نوْفیدن، لایبیدن، غوغسو کردن، غغ‌غف کردن، پاسیدن.

ع: عَوَاء، نُبِیح، نُبُوح، نُبَاح، نُبَاح، تَنْبَاح، وَعَوَعَة، وَقَوَقَة، مَهْبَهَة.

پاسه ← **وهسا** [دشه‌به‌کمی مهرامیه.] [اورامی است.]

پاسه‌نیا

ك: شون‌که‌قتن، شوتاروین. [شورین که‌رتن]

ف: دُنْیال کَرْدن، دَرِی رَفْتن.

ع: تَعْقِیب، تَعَاقُب، قَفُو، تَقَوَف، اِقْتِیَاف.

پاسه‌وان

ك: کیشکچی، چساربار، نرگه‌چی، دیدوران، گه‌شتی.

[پاسگر، چارودیر]

ف: پاسبان، پادبان، بَهره‌دار، دیده‌بان، دیده‌ور، کَشْکْچِی، دیده، پساد، نگاهبان، چشمدار، دیده‌دار.

ع: حَارِس، حَافِظ، وَفِی، عَیْن، حَامِی، نَاطِق، مُرَاقِب، رَیْبَة، نَیْدِیَان، عَسَس، جِلْوَان، رَئِد، رَاصِد. **پاسه‌وان قوشن**

ك: پیش‌قهرور، پاسه‌وان. [دیدبانی پیشروی له‌شکر.]

ف: یَزْک، قَلَاوَز، پاسبان، دیده‌بان، پادبان، پاد، دیده، پیش‌قراول.

ع: جِلْوَان، طَلِیغَة، قَرَاغُول، نَیْدِیَان، رَیْبَة. **پاش**

ك: دوا. [بهرامبه‌ری «پیش».]

ف: پَس، سَمِیس، پَس، پیش‌تستر.

ع: بَعْد، عَقِب، غِیْب، اَثَر، حَلْف، دَیْرَة، وَرَاء، دُبُر. **پاش**

ك: پُزَین. [نارپاش] [پرزین (ناری بکه‌ره).]

ف: پاش، پاشنده، پاچ. (اسم شاعل است.)

ع: رَاش، رَاش، رَاش.

پاشا

ك: پادشا، شا، مه‌لیک. [سولتان]

ف: پادشاه، شاه، شه، ریهه، پادبان، پاسبان، نگاهبان، آفسر.

ع: مَلْک، سُلْطَان، خَاقَان، شَاه.

پاشاراو

ك: په‌سار، چلکار، پاشورار. [پاشار. نارورز]

ف: پَسَاب، پَسَابِه.

ع: غُسَالَة، مُوَاصَة، رُحَاصَة. مَدِي.

پاشام ← پاشیتو

پاشاو

[ك: پاشاوری نار له بنی کاسه دا.]

ف: بشخور. (پس مانده ی آب در ته کاسه.)

ع: نُبَل، سُور، ثَمَالَة، صُبَايَة، شَفَاة، قُعرَان.

پاشبهن

ك: پاشهون. [پتوهندی پاشوری ته سپ که له زنجیر یا

گوریس دروست دکریته.]

ف: پاش بند چدار. (پاشبند اسپ که از زنجیر

یا زین می سازند.)

ع: رُساغ.

پاشخوانه

ك: پاشمه، په سمدنه. [به رمار]

ف: پس مانده، غاب. (پس مانده ی خوراک)

ع: حُتَارَة، حُتَا مَة، قُشَا مَة، حُشَارَة، حُتَالَة، حُسَا فَة،

ثُمَلَة، بَقِيَة، سُور، ثَمَالَة. نَسِي، نَسِي.

پاشخه نه

[ك: پاشاوری خنده.]

ف: رقون. (پس مانده ی حنا)

ع: نُضَاوَة، سَلَا تَة.

پاشکو

ك: لَسَرَك، خُورجِن، پاشه خورج. [هه گبه بهرام بهری

«پیشکو» بیه.]

ف: تَرَك، خُورج، خُورجِن، پاشکو، خُورجِن.

(ضد «پیشکو» هم هست.)

پاشمه نه ← پاشخوان

پاشور

[ك: پیتشور]

ف: پاشو، پاشویه، سَلِيس، سَتِيس، حَا ز.

ع: نَسْفَة، نَسْفَة، فَيْتَك، قِهَر.

پاشور او

ك: پاشارار. [ناری پیس. (ناورن)]

ف: پسابه، لیه ریز. (فاضلاب)

ع: مَدِي، مَدِي، فَضَلُ الْمَاء.

پاشوره ← پاشور

پاشوهن ← پاشبهن

پاشه خورج ← پاشکو

پاشه که فته

ك: نیاته، نورته، په سمناز. [پاشه که رت]

ف: سَتَنج، بَلْخَفْتَه، قَلَنْجَبِدَه، کَوَالِبِدَه، نهاده،

أندوخته، پس انداز، یخنی، آمرغ.

ع: نَخْر، نَخِيْرَة، غَبِيْرَة، مَبِيْرَة، بَغِيْرَة.

پاش هه لنگیر

[ك: پاشکه لنگر، خومه تکار]

ف: ترک بردار.

ع: مُلَا زَم، مَاهِن، نَاصِف.

پاشیتل

ك: لَه قه شیل، پاکوت. [پیشیتل]

ف: پای خَسْت، پای مال، پای خوش،

پای خُویش، پای خُوِشسه، پاسسپار،

پس سپار، پی سپر، لَکَد کوب، لَکَد مال، پای کوب.

ع: نَعَس، نَوَس، وَطَا، وَهَس، وَظَب، تَلَك. مَدْعُوس،

مَدُوس، مَوَطُوع، ... نَعَس ...

پاشیتو

ك: شپو، پاشام، بدیانی. [پارشپو]

ف: پاشام، پگاهنی، پس شام.

ع: سَحُور، سَحْرِي، سَحْرِيَة.

پادشاری

۱ - هه رچهنده ناوردو به مانای «ردهندی ناوی پیس»

به لام به مانای «ناری پیس» بیش به کار دهینتریت. (ر - ر)

ك: خۆداری، پاداری، پاگه‌زدان. [پیداگرتن]

ف: ایستادگی، پافشاری، پاداری، خودداری، پافشردن، ایستادن.

ع: استقامت، ثبات، انتصاب، ازماع.

پاقلینچکانه

[ك: گیایه‌که له «په‌لپینه» ده‌چیت و بو خواردن به‌کار ده‌هێرتیت.]

ف: پادمچه، پایهنه. (علفی اسنت خوردنی شیبیه به پریهنه.)

ع: رجلة، سَطَّاح، بَقْلَةُ الْحَمَّاءِ الْبَرِّيَّةِ وَهِيَ

پاقلۆخ

ك: سم، س‌موچکه. [سمی نازده‌ئی دروسم (سمی بز و مس‌ر و ناسک).]

ف: ژنگله، سُمب. (سُم بُز و گوسفند و آهو)

ع: ظَلْف.

پاله

ك: ته‌میس، پاکیزه. [خاوین]

ف: پاک، پاکیزه، بیژ، ویز، ویزه، اویژه.

ع: زَكِي، نَقِي، طَلِيْب، طَاهِر، نَظِيْف، نَزِيْه، مُنْزَه، مُنْزَر، مُطَهَّر، مُقَدَّس، مُهَدَّب.

پاله

[ك: حه‌لال، ره‌را]

ف: پاک، زنده‌آور.

ع: حَلَال، طَلِق.

پاله

ك: ساف، روشن، په‌تی. [رون، بیگه‌رد]

ف: پاک، بیژ، ویز، ویزه، اویژه، مژد، مژد، مازد، روشن.

ع: صَافِي، خَالِص، زَلال.

پاله

ك: بی‌گونا، دور، (دور له گونا) [بی‌تاوان، دورسور، دور

له هه‌ته.]

ف: پاک، بی‌گناه، دور، آشو.

ع: مَعصوم، بُرِيء، طَاهِر، بَعِيد

پاك

ك: گشت. [تیکرا، هه‌سور]

ف: پاک، همه.

ع: كُلٌّ، عُموم، مَجْموع، ثَمَام، طَرَأ، جُمْلَةٌ، بِالْکُلِّ.

پاکار

ك: گزیر، نوکه‌ر، پادو، [به‌رده‌ست]

ف: پاکار، پای‌کار، پادو، پیش‌کار، گویر، نوکر، گزیر، کزیر.

ع: سَاعِي، خَادِم، عَامِل.

پاکانه

ك: پاک، بی‌گونا. [بی‌تاوان بوون، خاوین بوون.]

ف: پاک، بی‌گناهی، ویزگی.

ع: تَقَدُّس، تَطَهَّر، تَشْرَه، تَشْرُر، تَهْدَب، اِعْتِصَام.

استعصام

پاکردن

ك: په‌ی‌کردن، پاپیرین. [قدله‌م کردنی بی.]

ف: پی‌کردن، پا‌بریدن.

ع: قَطَعَ رِجْل.

پاکردن

ك: کوتر کردن. [کورت هینسان (نه‌گه‌یشتنی تیر به نیشانه).]

ف: پا‌زدن، پایین‌زدن، کوتاه‌زدن. (کوتاه آمدن

تیر به نشان.)

ع: حَيو، قُصُور، نَبو، نُبو.

پاکردنه‌وه

ك: پاک‌وشایی. [بانگه‌یشتنی که‌سینک که‌خوی له هاتن

ده‌پارزیت.]

ف: پاک‌شودن، پاک‌شدان. (دعوت از کسی که از

آمدن خودداری می کند.

ع: فَتَحُ الْبَابَ، اِفْتَتَاحُ الْقُدُومِ.

پاک کردن

ك: تَوَكَّلْهُرْ كَرْتَن [تویكسل لیکردن] ره ورك: پاك كردنى

خه یار، همان، باینجان.]

ف: پاك كردن، پوستت كندون. (خيار، انار،

بادنجان، مثلاً.)

ع: قَلَّفَ، قَحَفَ، شَذَبَ.

پاکه کردن

ك: بَرِّزْنِ، بَرَّزْنِ. بادان [له بیژنگ دان. شهن کردن]

ف: پاك كردن، بوجارى كردن. بادادن.

ع: غَرَبَيْتَهُ، كَرَبَيْتَهُ، تَمَرِيحَ، نُحِلَ، تَنْقِيَةً. قَحَفَ، تَذَرِيَةً.

پاکه کردن

ك: پاكه كردن، پاكيزه كردن، پاك كردن ره، ته ميس كردن.

[خاویز کردن]

ف: پاك كردن، پاكيزه كردن.

ع: تَهَذِيبَ، تَنْظِيفَ، تَطْهِيرَ، تَزْكِيَةً، تَنْقِيَةً.

پاکل

ك: پاكه [مه لگرسنهر، مه ژنهر]

ف: فروزنده، فروزینه. آغالنده.

ع: ضَرَامَ، مُحْرَكَ، مُهَيِّجَ.

پاکل

ك: پا، پایه، پاكه. [پایه ی پرد.]

ف: پایه. (پایه ی پل)

ع: سُنْدُ، قَاعِدَةٌ، دَعِمَةٌ.

پاکه ← **پاکل** [مه ره رو ماناگه.] (به هر دو معنی)

پاکوت

ك: پاشیل، له قه شیل. [پیشیل]

ف: پای کوب، پای خست، پای مال، پای خوشش،

پای خوبش، پای خوشه، پاسپار، پی سپار،

پی سپر، لکدکوب، لکدمال.

ع: مَدُوسٌ، مَدْعُوسٌ، مَوْطُوءٌ، مَوْطُوبٌ، مَوْهُوسٌ،

مَنْكُوكٌ، نَعِيسٌ، نَوسٌ، وَطِيٌّ، وَطِبٌ، وَهِسٌ، تَكَ.

پاکونه کنی

ك: به هد لبهز و دابه زره.]

ف: پای کوبان، چنپان و خیزان.

ع: دَاعِيسًا، وَاهِيسًا، وَاظْبِيًا، زَامِيًا، مُدْرَقِلًا، مُهْمَجِلًا.

پاکوره

ك: کورده پا. [بیجروی کوله.]

ف: ملخچه. (بچه می ملخ)

ع: حَرَشَفٌ، غَوَّغَاءٌ.

پاکه

ك: پاکى، ته میسی. [خاویزی]

ف: پاکى، ویژش، پاکیزگی.

ع: طَهَارَةٌ، نَزَاهَةٌ، نُزْمَةٌ، قُدْسٌ.

پاکه ات

ك: دهر. [جنگه ی شت تیگردن.]

ف: پاکت، آوند.

ع: ظَرْفٌ، مَدْرَجَةٌ.

پاکه فتن

ك: پیش هانن، هه لکه فتن. [ریکوتن، هه لکه رتن]

ف: پافتنساندن، پیش آمدن، پیش آمدن کردن،

پیش آمدن.

ع: اِنْفَاقٌ، تَصَادُفٌ، صَدَقَةٌ.

پاکه می

ك: مانگی، کوتری. [ماندوربون. کورت هیتان]

ف: خستگی، مانسدگی، پُششلنگی، روزنگسی،

کوتاه آمدن، مانده شدن.

ع: مَيِّ، حَبِيٌّ، قَبِيٌّ، كُوسٌ، بُلُوحٌ، لُغُوبٌ، عِجْنٌ،

قُصُورٌ، طَلَاحَةٌ.

پاکه می کردن

ك: مانیان، کوتر هارردن. [ماندوربون. کورت هیتان]

ف: مانندن، مانده شُندن، پُششلنگ گشتن، رزده

شدن، کوتاه آمدن.

ع: لَعِبَ، لَعُوبٌ، لُعُوبٌ، كَلُومٌ، اِعْيَاءٌ، عَيٌّ، بُلُوحٌ، قُصُورٌ، عَجَزٌ، طَلَاخَةٌ، حَبُوٌّ، نَبُوٌّ، نُبُوٌّ.

پاکه و بوون

ك: ته میس برون، پاکیزه برونه. [خارین برون]

ف: پاک شدن، پاکیزه گشتن.

ع: تَزَكَّى، تَهَذَّبَ، تَنَطَّفَفَ، تَطَهَّرَ، تَنَقَّى.

پاکه و بوون

ك: کاتو برون، رنگ نه مان. [کال برونه (بو نمونه: کال برونه دی خه نه.)]

ف: پاک شدن، رنگ رفتن، رنگ پریدن. (حنا مثلاً.)

ع: نُصُولٌ، دُثُورٌ.

پاکه و کوهن

ك: ته میس کردن، [کراندن، خاوین کردن، کسانزا و شوشه و...]

ف: پاک کردن، زدودن.

ع: مَقَوْ، صَقَلَ، صَقَالٌ، تَنَقَّيَّةٌ، جَلِيٌّ.

پاکه و کردن

ك: سرین [نه سترین (نارهقی لهش و لوت و ...)]

ف: پاک کردن. (عرق بدن یا عن دماغ و امثال آنها.)

ع: تَكْفٌ، اِتِّكَافٌ، مَخَطٌ.

پاکه و کردن

ك: دهر دان، گزگ دان، مالین، ته میس کردن. [لیتار لابردهن.

پارو دان، گسک دان (پساک کرده نه دی کاریز، به فر، رایه خ.)]

ف: روفتن، روبیدن، جاروزدن، پاک کردن. (پاک

کردن فنانه، برف، فرش.)

ع: تَنَقَّيَّةٌ، جَرَفٌ، تَجْرِيفٌ، كُنَسٌ، كَسَحٌ، تَنظِيفٌ.

پاکه و کردن

ك: برین، رشکه ل کردن. [هه لپاچین (بو نمونه: برینی باخ،

درخت و...)]

ف: بریدن، پیراستن. (باغ، درخت مثلاً.)

ع: مَذَبٌ، شَذَبٌ، تَشَذَّبَ، نَقَحَ، تَنَقَّيْحٌ، تَنَقَّيَّةٌ.

پاکه و کردن

ك: لابردهن، هه لگرتن. [سپره ده دهك: سپره ده دی رنگ یا مهره ده ف.]

ف: پاک کردن، برداشتن. (پاک کردن رنگ، یا مرکب مثلاً.)

ع: مَحَوٌ، سَلَتٌ، تَطْلِيسٌ، مَسَحٌ، اِزَالَةٌ.

پاکه و کریاک

ك: ته میس کریاک. [خارین کرار (ناری بهر کاره.)]

ف: پاک شده، زوده، رومینسا. (اسم مشغول است.)

ع: مَجَلِيٌّ، مَقَوِيٌّ، مَصْقُولٌ، مُنْقَى.

پاکه و کریاک

[ك: هه چوار مانا که دی بکه می «پاکه و کردن» ده دات.]

ف: به چهار معنی دیگر که در «پاکه و کردن» گذشت.

پاکی

ك: ته میسی، پاکه، پاکیزه بی. [خارینی]

ف: پاکی، ویژش، پاکیزگی.

ع: طَهَارَةٌ، نَزَاهَةٌ، نَزَاهَةٌ، نُهُمَةٌ، قُدُسٌ، نَطَافَةٌ، هَذَابَةٌ، زُكُوٌّ، نِقَاوَةٌ، نِقَاةٌ.

پاکیزه

ك: پاک، ته میس. [خارین]

ف: پاک، پاکیزه، بیزه، ویزه، اویزه، بیزه، ویزه، مازد، مزد.

ع: زَكِيٌّ، نَقِيٌّ، نَقِيحٌ، نَزِيهٌ، نَظِيفٌ، طَاهِرٌ، طَيِّبٌ، طَاهِرٌ، نَزِيحٌ، مُقَدَّسٌ، مُتَبَارِكٌ.

پاکیش

ك: پایداری، پادانه‌گز، سفت‌ویسان، پافشاری. [پیتداگرتن،

سوربرون، راه‌ستان]

ف: پافشاری، ایستادگی، پاداری، پایداری.

ع: ثبات، اِزْماع، اِسْتِقَامَة، اِتِّصَاب.

پاگیر

ك: گیر، گرفتار، دهریه‌س، [گیرده]

ف: گبیر، پاگیر، پامَس، بامَس، بشار، گرفتار،

پای‌بند، دربند.

ع: مُقَيَّد، فِي قَيْد.

پاگیره

ك: پانه‌رشار. [درو ته‌خته به له نامرازی جولایان.]

ف: پاگیره، پافشار، پافشار، پای‌افزار، پای

أوزار. (دو تخته است از اوزار جولاهی.)

ع: مَقْدَم.

پاسمه

ك: شنگ. [جوزیک نه‌سپنگی گه‌لپانه.]

ف: شنگ، زغارچه. (نوعی است از شنگ که

برگش پهن است.)

ع: رِجْلُ الْغُرَاب.

وینه

پا له په‌یین دان

[ك: گهرالی، خویری بون]

ف: پا به په‌یین زدن، پهن پا زدن.

ع: عَفْس.

پاله ژیرده‌رجوون

ك: گلیان، خزیان، که‌فتن. [گلان، کهرتن]

ف: ازپسای درآمدن، نغزیدن، شسکو‌خیدن،

لخشیدن، شخیدن.

ع: رَلَق، اِنْصِرَاع، اِنْثِلَات.

پاله‌قه

ك: له‌قه. [پتله‌قه، جوته]

ك: نولاخ. [ولاخ]

ف: الاغ، چارپا.

ع: دَابَّة، مَطِيَّة

پلگا

ك: بگار، پارس، پهی، پاگه. [بور]

ف: پاگاه، پایگاه، پایاب، گذار، بیاب، فَرْناد، پَس،

پایگه، پایگان.

ع: شَجَن، مَجَازَة، مَخَاضَة.

پلگرتن

ك: ریگه‌رین. [پلگرتن‌ای منان]

ف: ناظرقتن، راه رفتن. (بچه)

ع: تَمَشِي.

پلگره ← دانولفیل

پلگوشادانه

[ك: به‌رتیلک که بو‌هاتن پیتشکه‌شی میوانی ده‌کن.]

ف: پاگشادانه. (رشوه‌ای که برای آمدن به

مهمان تقدیم کنند.)

پلگوشایی

ك: پاکردنه‌ره. ← [پاکردنه‌ره] (به پیتی پیتوانسه دهبوا

«پابورنه‌ره» بوایه، به‌لام «پاکردنه‌ره» به کارده‌هتیریت.)

ف: پاگششایی. (قیاس، «پابورنه‌ره» بود، ولسی

«پاکردنه‌ره» مستعمل است.)

ع: فَتْحُ الْبَاب، اِفْتِتَاحُ الْقُدُوم.

پلگون

ك: نشان، سردوشی، سه‌رشایی. [پارچه‌یه‌کی زرد یا

سور که چه‌کداره‌کان دیدن له سه‌رشانیان.]

ف: پاگون، رودوشی، سردوشی. (پارچه‌ی زرد

یا سرخ که نظامیان روی دوش می‌زنند.)

ع: غِيار، غِيارَة، شِعار، رَدُوشَة.

پلگه ← پلگا [سورکه‌له کراره.] [لخف است.]

پلگه‌زدان

ف: نَکَد، پَالِکَد.

ع: ضَنَق، لَطَع، رَفَس.

پالیدان

ک: پادان. [دزین، له به شی خه لک گرتنه ده.]

ف: پارَتن، دزدیدن.

ع: بَخَس، سِرَقَة.

پالیدان

ک: پاچه قولی، پادان. [پاشقول گرتن]

ف: سازدن، پششت سازدن، سابود زدن، سابور

نمودن، کولنگ کردن، سَرَنَد زدن.

ع: اِعْتِقَال، شَغْرَبِيَّة، شَغْرَبِيَّة.

پال

ک: لا. [پال کتبو] [ته نیست]

ف: لا، پهلو.

ع: جَنِب، جَانِب، كَنَف. ضَمِيمَة.

پال

ک: پالوو، که له که، پروته گا. [خالگه، ته نیست]

ف: پهلو، کش، تهیگاه، آبگاه.

ع: اِطْل، خَصْر، خَاصِرَة، شَاكِلَة، مَسْقَلَة، طَرَة،

ذَف، كَشْح، حَقْو، قُرْب، جَدْب، جَانِب

پال

ک: پشت. [پالی لی دودا.] [به شی دولوی له ش له که ممر

به در زور]

ف: پُشت.

ع: ظَهْر.

پال

ک: لاپال، لاپا. [ته پالی کتبو.]

ف: پهلوی، لیزی، سرازیری. [پهلوی کوه.]

ع: سَفْح، سَنَد، لَوْد، لَوْدان، جَانِب، نَاحِيَة، مُنْحَدَر،

مَرْكَة، مَرْجَة.

پال

ک: پاپوش، کهوش، پیلا. [پیلار]

ف: پاپوش، پافزار، پایزار، کفش، چمناک،

پاهنگ، چاچله.

ع: قَفَش، كَفَش، كَوْت، نَعْل، حِذاء، غَرِيْقَة، مَداس.

پالادیرانه

ک: رنگه، پامز، قولوغ. [کاله دیرانه: مزی مانه درو بونی

بی.]

ف: پای مُزد، پای رنج، قَلْع.

ع: حَقَّ السَّعْي، حَقُّ الْقَدَم، جُعِل، جَعِيلَة، جَعَال.

پالان

ک: کوبان. [کورتان]

ف: پالان.

ع: اِكاف، وِکاف، رِجْل، رِبِيخ.

ویننه - ناشره

پالانچه

ک: خره کوچک. پاره ناجور. [چهر. له ته خشت]

ف: پاره سنگ، پاره آجر.

ع: حَصَى، كَسَارَة الأَجْر.

پالان قه جهری

ک: کوبان قه جهری. [کورتانی قاجاری]

ف: پالان قَجْرِي، پالان سِنواری.

ع: قَر، بَرْدَعَة، مَعْرَكَة.

پالتاو

ک: پالتاوش. [پالتو]

ف: پالتو، پالتاوش.

ع: بُرُئْس، رِداء.

ویننه

پال خست

ک: دروژ کیشان. [راکشاندن، راخستن]

ف: دراز کشاندن، دراز کشیدن.

ع: قَطْل، اِضْجَاع، اِفْرَاش، تَلْبِيْط.

پالذدان

ک: پشتدان، پشتدانه، پالذانه. [پشت به پالپشته ده]

دان.]

ف: پشت دادن.

ع: اِتْكَاء.

پال‌دان

ك: هه‌سپاردن. [هه‌لپه‌ساردن]

ف: سپردن.

ع: دَعَم، اسناد، ايکاء، شوق.

پال‌دانهوه ← **پال‌دان**. [هه‌ردو ماناکه‌ی] (به هر دو معنی

«پال‌دان» است.)

پال‌داینه

ك: خوار داینه. [پال‌دایین: ته‌شکی دایین.]

ف: پای دامن، پایین دامن.

ع: كَفَّة، حُدْل، حُدَالَة، دُذُل، دِلْدَل.

پال‌داینه

ك: داینه، بنار، بنه‌وا. [دایین.]

ف: دامن، دامنه، دَمَن، راع، تَنبِزَه، پای‌دامنه،

کوز.

ع: صَوْح، سَفْح، وَكْف، ذَيْل، حَضِيض، مُتَحَبِّب،

أَسْفَلُ الْجَبَل، سَافِلُ الْجَبَل.

پال‌دو

ك: پارو، رانه‌کی. [پالو: گوریسی بن کلکی یه‌کسم.]

ف: پالدم، پادم، گوزبان، رانگی.

ع: ثَفَر.

وینه ← ناشره < ۲ >

پال‌دیوار

ك: په‌نای دیوار، بن دیوار، پای دیوار. [لای دیوار]

ف: پای دیوار، بِن دیوار، پناه دیوار.

ع: لِحْف، عِنْدُ الْجِدَار، تَحْتُ الْجِدَار.

پال‌دیوار

ك: قه‌ناس. [چوارده‌ری ماژ.]

ف: پهلوی دیوار، پیرامون خانه، گرداگرد

خانه.

ع: حَرِيم، مَرِيد، كُنَاسَة، جَنْبُ الدَّار، جَانِبُ الْجِدَار.

پال‌شمت

ك: پشتیوان. [سه‌رین، بالیف]

ف: بالش، بالشت، بالین.

ع: وَسَادَة، مُتَكَا مُرْتَقِق، مِرْفَقَة، مَنبِذَة، نَمْرَقَة،

مَخْدَة.

وینه ← بالین

پال‌فته

ك: بیژیاگ، والاریت، نیله‌کی. [هیله‌که‌دراو، داییزار]

ف: بییخته.

ع: نُبَاغ، مُنْبِغ.

پال‌فته

ك: ساف‌کریاگ. [پال‌یوار]

ف: پالیده، پالوده، پالفته.

ع: مَرُوق، مُصْفَى.

پال‌فته کردن

ك: بیژان، نیله‌ک کردن، والاریت کردن، پالوان، ساف

کردن. [دلییزان. پالوتن]

ف: بییختن، از پارچه درکردن، پالودن، پالادن،

پالفتن.

ع: اِنْبَاغ، نَخْل، تَصْفِيَة، ثَرِيْق.

پال‌که‌فتن

ك: درپژکیشیان، هه‌لاژیان. [راکشان]

ف: لمیدن، لَمَزْدَن، دراز کشیدن، به پهلو افتادن،

ع: قَلْبَط، اَضْطِجَاع.

پال‌که‌فتن

ك: هه‌لاژیان، پشت‌که‌فتن، پشتا‌که‌فتن. [به پشتا راکشان]

ف: از پشت افتادن، دراز کشیدن.

ع: اِنْسِرَاح، اِنْسِدَاح، اِنْسِدَاق، اِسْتِلْقَاء، تَخْفُص،

۱- دست‌وسه‌که ناخوینرتینهوه، به‌لام وادیاره «پال‌دیوار»

تَنْبُطٌ، اِسْتِئْجَاءٌ.

پال لیدانه و

ك: پشت لیدانه و، ناسوده بوون. [داسه كنان، ئیسراحته كردن]

ف: آرمیدن، آسودن.

ع: تَضَجُّعٌ، اِسْتِرَاحَةٌ، اِطْمِئْنَانٌ.

پالوانن ← پالفته كردن [درايین مانا.] (به معنی اخیر «پالفته كردن» است.)

پالوانه

ك: سافی، كلزبزرگه. [پالزینسه (سدر کیسه یه ی که شله مهنی پی دپالتون.)]

ف: پالا، پالوته، پالاون، پالاوان. (کیسه های که مایعات را با آن بپالایند.)

ع: غُفْلٌ، مِزْلٌ، مِصْفَاةٌ، رَاوِقٌ.

وینه ← تورش سافه

پالوو

ك: كه له كه، ته مور، ته نشت، لا. [خالگیه]

ف: پهلو، كُش، آبگاه، تهیگاه.

ع: جَنْبٌ، دَفٌّ، كَشْحٌ، حَقْوٌ، قُرْبٌ، اِطْلٌ، خَضِرٌ،

خَاصِرَةٌ، طَرَّةٌ، صَقْلَةٌ، شَاكِلَةٌ، سَقْلَةٌ.

پالووبه ن

ك: پشتیوان، لاكوشكه، كومه ك. [یارمه تیدر، لایه نگی]

ف: كَمْسَكٌ، بَسَاوَرٌ، پَسایمَرْدٌ، نَسَسْتیَارٌ، نَسَسْتِگِیَرٌ، پایداره.

ع: مُعِينٌ، مُسَاعِدٌ، مُعَاوِدٌ، عَوْنٌ، غُوْثٌ، رِذَاءٌ، عَضُدٌ،

مَدَدٌ، مَعْوَانٌ، نَصِيرٌ، نَاصِرٌ.

پالووبه نی

ك: كومه کی، پشتیوانی، لاكوشكیدی. [یارمه تیدان، لایه نگی]

ف: كَمَكِي، كَمَكٌ، یاوَرِي، پَسایمَرْدِي، پایدارگی،

دستیاری.

ع: مُعَاوَنَةٌ، مُسَاعَدَةٌ، مُعَاوَدَةٌ، اِعَاثَةٌ، اِغَاثَةٌ، اِمْدَاكٌ،

رِذَاءٌ، نَصِرٌ.

پالوودان

ك: پشت دان. [پالذانه و]

ف: لَمَزْدَنٌ، پُشْت دَاْدَن.

ع: اِثْكَاءٌ.

پالووچه

[ك: فسالورده: خواردنیكه كه به شه ریبت و رشتی نیشاسته دروست ده كریت.]

ف: پالوده.

ع: سَبْرَطْرَاطٌ، فَاوُوْجٌ.

پاله

ك: شار. دربار. [باژیتر. هدروها: دیو خانی پاشا.]

ف: شَهْرٌ، نَه، گُرد، پَهله، پَهلو، شار، شهر، ویل،

بیل، كُنْدَرٌ، نَسَكْرَه. دربار.

ع: بَلَدٌ، مَدِيْنَةٌ، كُوْرَةٌ، دَارُ السُّلْطَنَةِ.

پاله کی

[ك: كه ژاره ی بچو کی سه رنه گیار.]

ف: رِيْمَلَه، پالکی.

ع: شِجَارٌ، مِشْجِرٌ، رِجَازَةٌ، عِمَارِي.

وینه

پاله نك

ك: مه هار. [جلد، هدرسار]

ف: پَالَهَنَگٌ، مَهَار.

ع: مَقْوَدٌ.

وینه ← پاله کی < ۲ >

پاله وان

ك: پالوان، یل، زَرْدَارٌ. [قارمان، ززان باز]

ف: گُرد، گُمو، یِل، نَبسو، پَهَنَوان، كُشْتَنِي گِیَر،

كُنْدَاوَرٌ، دَلبِیَر.

ع: بَطْلٌ، مُصَارِعٌ، مُكَافِیْحٌ، مُبَارِزٌ.

وینه ← زوران

پاله وان که چهل

ك: شاهه سَلِيم بازی، [بی بی جان خانم؛ یاریه که به بورکله ده کَرِت].

ف: خیمه شب بازی، خیمه شه بازی، شاه سلیم بازی.

ع: لَعْبُ الثَّمَائِل، لَعْبُ الخَيْمَةِ. وینه

پالی لی داوره.

ك: پشته لی داوره، ناسوره دانیشست. [داسه کتا، سه نیراحت لی دانیشست.]

ف: آسود، آرمید، آسوده نشست.

ع: اسْتِرَاح، اِطْمَأْنَنْ، تُضَجِّع. (عنه)

پالین

ك: نارپال، تورشی سافکون. [اگر گری گوره.]

ف: کَفْجَلِيز، آردن، تَرشِی پالا، شسیب پالا، پالا، پالونه، پالاوان، پالاون. (کفگیر بزرگ)

ع: مِصْفَاة، مِزْل، راوروق.

وینه

پاماسی

ك: پاماسه. [یاگره: نه خوشی قاج نه ستور بورن.]

ف: پاغره، کُتِن، پیل پا.

ع: داءُ الغیل.

پامال

ك: زُریا، لهقه شیل. [پیشیل]

ف: پامال، پامی مسال، پامی خُست، پامی سپار،

پامی خوش، پامی خوتشه، پامی سپار، پامی سپیر،

نُکدکوب، نُکدمال، زبون.

ع: مَدَعوس، مَوْطوء، مَدوس، مَشْتَوْع، مَوْطوب، مَوْهُوس، مَتَكوك، دَعِس، نوس، وَطِب، وَطِب، وِهِس، تَك. مَهْدور، هُنر.

پاهز

ك: پالادانه، ریگه، قولوغ. [کاله دانه: مزی مانسدروبرونی

پت].

ف: پامی مُرد، پامی رتج، قُلُغ.

ع: حَقُّ القَدَم، حَقُّ السَّعِي، جَعَل، جَعَال، جَعِيلَة.

پاموره

[ك: لیزگه موروروی قولاپه.]

ف: پاموره.

ع: قُفَّاز، خَضَمَض الرَّجُل.

وینه—پان، خِرْجَال

پامه موری

[ك: نهو لارینه روی که له بهردهم مینهردا شیعر

ده خرتیتتهرد.]

ف: پامنبیری، پامی خوان.

ع: صِلَوَاتِي، مُبَلِّغ، نَوَاح.

پان

ك: پوز، پلج. [ههراو: بهرامبهری «تهسك»، ههروهها:

راخرا]

ف: پهن، پخت، فخت، پُخج، پُخش.

ع: عَرِيض، فَرِيغ، بَسِيط، مَبْسُوط، فِرطاس.

پان

[ك: بان (درختی که له هیندرستان.)]

ف: بان، تامول، تامبول، تانبول. (درختی است

در هندوستان.)

ع: **بان**.

پانا

ك: پانی. بدر. [به رینی]

ف: پهننا، پهنه، پهنی، بر.

ع: عَرْض، قَطْر.

پاناوه

[ك: نهو که سدی دولاش پر ده کات.]

ف: پاناوه. (کسی که ناوه را پر می کند.)

ع: عَوْنُ النُّقَيْرِي.

پانتول

ك: شهروان. [پانوزن، شهلوار]

ف: پانتول، پانطول، شروال.

ع: سیرول، سبرول.

وینہ

پانزہ

[ک: پازہ]

ف: یازده، سبّنج، سه پَنج.

ع: خَمْسَةَ عَشْر.

پانہوہوون

ک: پلچہو ہون، پلیجیان، [پان ہونہرہ، پلیشانہرہ]

ف: پَہن شُدن، پَخت شُدن.

ع: تَعَرَّضُ، اِعْتَرَاض.

پانہوکردن

ک: پلچہو کردن، پلچان، [پان کردنہرہ، پلیشانہرہ]

ف: پَہن کردن، پَخت کردن.

ع: تَعْرِیض، قَطِیح، فَلَطْحَة.

پانہوکردن

ک: داخستن، [راخستن (رہ:ک) راخستی فرہش.]

ف: پَہن کردن، گُستردن. (فَرِش مَثَلًا.)

ع: بَسَط، تَعْرِیض.

پانہوکردن

ک: کردنہرہ، داخستن، [بلاوکردنہرہ (رہ:ک) پان کردنہرہ]

[دار.]

ف: پَہن کردن، گُشودن، وا کردن، اُنداختن.

(پَہن کردن دام مَثَلًا.)

ع: بَسَط، تَعْرِیض.

پانی

ک: پانا، ہار، [ہرینی]

ف: پَہنا، پَہنہ، پَہنی، بَر.

ع: عَرَض، قَطْر.

پا نیان بہ کیانا

[ک: گیان بہ خشین]

ف: از جان گذشتن.

ع: اِسْتِقْتال، اِسْتِقْبالُ المَوْت، بَدَلُ الحِیاء.

پاویل

ک: پلویا، پرریا، پا، [ہیز، کارامہ بی، قاچرتول]

ف: پاویژ، پروپا، توانابی، پا، پای.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، لِبَاقَة، اِسْتِعْداد (قُوَّة السَّعی). رجل.

پاوشک

[ک: ہدقدہم، پیڑش (کہ سیک کہ قدہم و «پی» ہی پیست

و فہری نیہ.)]

ف: خشک پا، خشک پی، (کسی کہ پایش میمنت

ندارد.)

ع: بَابِسُ القَدَم.

پاوہ یا

[ک: درودلی]

ف: پایہ یا.

ع: تَرَدید، تَقْدیمُ رِجْلِ و تَاخِرُ اُخری.

پاوہ یا

ک: دہسی دہسی، [تہرہ دان، سستی]

ف: سپوز، ویدانگ، ویلان.

ع: تَقَاعَس، تَلْکُت، طَفْرَة، مُمَاطَلَة، نَسوِیف،

تَاخِر، تَاخُر.

پاوہ یا

[ک: نوزہ کردن لہ ہیز خستہ سہر ناچدا]

ف: پا بہ پا.

ع: مُرَاوَحَة، تَرویح.

پاؤہ جی

ک: پارہ جینگہ، پایدار، [جنگیر، دامہ زرار]

ف: پا بَر جا، اُسْتوار، پایا، پایدار، سر پا.

ع: ثابت، ساکن، راکن، راسیخ، راصیخ، ماکن، مُحکَم،

مُسْتَقَر، مُنْتَصِب. باقی.

پاؤہ جی کردن

ک: پارہ جینگہ کردن، [جنگیر کردن، دامہ زراندن]

ف: پا بَر جا کردن، اُسْتوار کردن.

ع: اثبات، تحکیم، تقریر.

پاوه جینگه ← **پاوه جین**

پاوه ره ← **پابه ره** [رشدیه کی ممرامیه.] [الرامی است.]

پاوه مانگ

ك: نومانگه [ژنی سکی له مانگی خویدا.]

ف: پابه ماه، نه ماهه. [ژنی که پا به ماه ولادت نهاده باشد.]

ع: مشورة. (الدَّائِلَةُ فِي شَهْرِ وِلَادَتِهَا.)

پاوه ن

ك: بخار. [پتون: زنجیری پی.]

ف: شگل، شگال، شکیل، شکال، زورانسه، زولانسه، توره، تاتوره، پابند، پاوند، چدار.

ت: بخاوا.

ع: قید، **شکال**. شجّة.

وینه

پاوه ن

ك: پارنده. [پاوانه، خرخالی پی.]

ف: پای بـرنجن، بـرنجین، پای بـرنجین، پاورنجن، پاورنجن، پای اورنجن، پای بند، پاهنگ، پاهنگه.

ع: خُخلال، خُلخل، خُدّمة.

پاوه نه ← **پاوه ن**

پاوه لکه فتن

ك: کدفتن، بده مبروین. [کهوتن، گلان، هه له نگوتن]

ف: پا بر زمین خوردن، افتادن، به سر در آمدن، سکندری خوردن.

ع: کبوی، عثار.

پاوه لکه فتن

ك: پاکدفتن. [ریکورت، هه لکه رت]

ف: پا افتادن، پیش آمدن.

ع: صدقه، تصادف، اتفاق.

پاوه لکرتن

ك: گورجه ربوون، توزرین. [به له کردن]

ف: پابرداشتن، تند رفتن، چالاک رفتن.

ع: اسراع، سعی، غدو.

پاوه لکیر

ك: نولاخ، چاروا. [ولاخ، چوارپی]

ف: یاکش، راه نورد، راه گستر، آلاخ، چاریس، چاروا، آسپ.

ع: مرکب، ماشیه، نغم.

پایا

ك: پاینه، پایدار. [بهره دار، همیشه پی]

ف: پایا، پاینده، پایسته...

ع: باقی، دائم، مؤید...

پایان

ك: درایی. [کوتایی]

ف: پایان، انجام، فرجام، کران، سومه.

ع: نهایت، انتهاء، آخر.

پایدار

ك: پاوه جی، پابه رجا، پایا. [جنگیر، همیشه پی]

ف: پابرجا، پایدار، پاینده، پایسته، نیوساد، جاوید، پدram، جاودان، پایا، همیشه.

ع: ثابت، دائم، باقی، آبدی، مستقر، مخلص، مؤید.

پایداری

ك: پاگه زدان. [پیداگرتن]

ف: پایداری، ایستادگی، پافشاری، پافشردن.

ع: ثبات، ازماع، استقرار.

پایز

ك: خه زان. [سیتیم ودرزی سال. (سی مسانگی ره زبهر،

خه زه لوه، سهرماوه ز.)]

۱- وا دیارد مهبستی نووسر له «ت» زمانی تورکی

ف: پاییز، پایز، برگ‌ریزان، خزان. (سه ماه

دژم خوی، باران‌ریز، آندوه‌گین.)

ع: حَرِيف.

پایزه‌ریز

[ک: شه‌لته‌لین‌دار]

ف: پاییززده، سرمازده.

ع: مَحْرُوف.

پای من

ک: له پای من، به گهردن من. [له نه‌ستوی من، نه‌سه‌ر

من]

ف: پای من، به‌گردن من.

ع: عَلِي ذِمَّتِي، عَلِي عُهُدْتِي.

پایناو

ک: پاراو، نزار، نرمسار. [زدریسه‌ک که له خوار ناره‌ریسه.

(به‌رامسهری «به‌راو».)]

ف: پاراب، شاراب، پارباب، پارباو، پارباد،

فاراو.

ع: سَقِير، مَسْقَلَة، سَافِنَة السَّقِي، مُنْتَهَى الشَّرْب.

قُر، قُر.

پاینده

ک: پاره‌جی، پایدار. [به‌رودام، همه‌میشه‌بی]

ف: پاینده، پایسته، پایا، پایدار، پابرجا،

دبرنده، پسدرام، جاوید، جاودان، نیوساد،

همیشه.

ع: باقی، دائم، لایزال، اَبَدِي، مُؤَبَّد، مُخَلَّد، ثَابِت،

مُسْتَقَر.

پایه

ک: پا. [ستورن (پایه‌ی پرد یا خانور).]

ف: پایه. (پایه‌ی پل یا عمارت)

ع: دِعْمَة، دِعَامَة، قَاعِدَة، رَافِعَة، رُكْن، سَنَد.

وینه

پایه

ک: پا، پله. [پیتلیکه‌ی قادرمه.]

ف: پایه، پلّه، پایگه، پایگاه.

ع: دَرَجَة.

وینه ← پله‌کان

پایه

ک: پله. [پله‌ریایه، ناست، راده، ریز، گهره‌بی]

ف: پایه، پایگه، پایگاه، آرج، ورج، آرز، نیسا،

بزرگی، پلّه.

ع: رُتْبَة، مَرْتَبَة، مَنزِلَة، مَقَام، قَدْر.

پایه ← پایگه

پایه‌دار

ک: بولون، بهرز، گهره. [خاوه‌زیله، پایه‌به‌رز]

ف: پایه‌دار، پلّند‌پایه، آرج‌مند، بزرگوار.

ع: ذُو مَرْتَبَة، عَلِي القَدْر، رَفِيعُ المَنْزِلَة، سامي،

رَفِيع.

پایه‌ناز

[ک: پایه‌نداز؛ نه‌ر دیاریه‌ی که ده‌جده‌ن به‌ریتی که‌سینک.]

ف: پای‌انداز.

ع: قُدُومِيَة، قَدِم، تَقْدِمَة، مَقْدِمِيَة.

پاییز ← پایز

پایین

ک: چاریاری. [چاره‌پیری]

ف: پاییدن، چشم‌داشتن، چشم‌داری کردن،

چشم‌داری.

ع: نَظَر، نَظَارَة، رِيَاء، رَمِيِيَة، تَرَقَّب، تَرَصُّد، رِعَايَة،

مُرَاعَاة، مَلاَحَظَة.

پتر

ک: فراه. [زور، فراوان (رشته‌په‌کی کرماجیه).]

ف: بسیار، فراوان. (کرماجی است.)

ف: نیکه کردن، پاره کردن، گسیختن، گسیخته کردن، اهمه کردن، انکار کردن.

ع: قَطَعَ، حَزَّ، تَفَرَّضَ، تَصَرَّيْمَ، تَقَطَّعَ.
پچه

ك: چید، چقه، نته، [سرتَه]

ف: بیخ گوشی، سرگوشی، دندنه، پُجُج، پیچ، پیچ.

ع: نُجَوِي، نِجَاء، كَتَّ، مُسَارَّة، مُنَاجَاة، فَتْفَتَّة،
دُندَنَة.

پچه پیچ

ك: چیه چپ، چفه چف، فته فت، [سرتَه سرت]

ف: پُجُج، پُجُج، پُجُج، دُندَنَسَه، بیخ گوشی، سرگوشی.

ع: نُجَوِي، سِرَار، نِجَاء، فَتْفَتَّة، فَنَافَت، دُندَنَة.

پخ

ك: سهر برین، [جبار دهنه ی سهر به تیغز]

ف: سهر بریدن، کشتن.

ع: ذَبَح.

پخ

ك: پیدارو، [له حیم - جوشکه به - ی ده فری گلین، که له سپیندی هینکه و قسل و لوکه، یا له پیو و قسل و لوکه دروست ده کرت.]

ف: پنخ، پیه دارو، [لحیم ظسروف گلی که از سفیده ی تخم مرغ و آهک و پنجه یا از پیسه و آهک و پنجه می سازند.]

ع: عَجَبِنَ الْكَلَس.

پخ

[ك: وشدی ترساننده.]

ف: پنخ! [کلمه ی ترساندن است.]

ع: هِجْ

پو

ك: تیکمه، [دارمان، لیوانلیو]

ع: كَثِير، وَفِير، وَفِر.

پتريوز

ك: دهموقه رچه، دهموقلج، [دهمولوچ (دهورویه ری دهم).]

ف: پَنغوز، [پیرامن دهان]

ع: حَطَم، فَنطِيسِيَّة، فِرطِيسِيَّة.

پتوييارنگ

ك: پیارنگ، [پریاسکه: بوخچی بچوک].

ف: پیروزه.

ع: صُرَّة.

پتيله - فتيله

پچائن

ك: چپائن، چقائن، بندسی، [سرتَه کردن، چپه کردن]

ف: بیخ گوشی، سرگوشی، بیخ گوشی گفتن.

ع: نُجَوِي، نِجَاء، نُجَوِي، مُنَاجَاة، مُسَارَّة، كَتَّ،

اِكْتَاة، اِكْتَاة.

پچریچر

ك: پچریچر، برکه برکه، تیکه تیکه، [بهش بهش، به چه ند جار.]

ف: ویلان، ویدانگ، پاره پاره، از هم گسیخته، تیکه تیکه.

ع: مُنْقَطِع، مُتَحَرِّز، مُتَفَرِّض، مُتَجَرِّي، مُنْبِعِض،

مُنْبِت، مُنْصَرِم، مُتَفَرِّق.

پچریاک

ك: پچریاک، بریاک، تیکه، [پچرار، یسار]

ف: تیکه، پاره، اهمه، انکار، پاره شده، گسیخته.

ع: قَطْعَة، قِسْمَة، مَقْطُوع، مَفْرُوض، نَاقِص.

پچریان

ك: پچریان، بریان، پچریان، [پچران، یسان]

ف: تیکه شدن، پاره شدن، گسیخته شدن.

ع: اِنْقِطَاع، اِنْصِرَام، اِنْبِتَات، تَقْلُوع، تَفَرُّض، تَحَرُّز.

پچرین

ك: پچرین، برین، پچرائن، [پچراندن، یساندن]

ف: پُر، آمون، لبریز، کِبالب.

ع: مَالِبِ، مَلْئَان، طَافَ، فَعَم، فَائِض، دَيْسَق، مُمْتَلِبِ، مُتَوِّزٌ، مَشْحُون.

پِر

ك: سَفَت، پَتَه، [پَتَه، ناپِر (بهرامبه‌ری «كلور»)]
ف: پِر، سَفَت، (ضد نهی).

ع: مُصِبت.

پِر

ك: تِيكِمَه، داگِريَاگ، [تَوَكِمَه، ناخِراو، تَوِيه‌سَتراو]
ف: پِر، اَنبَاشَنَه، مَشَت، بِيَا، آگَنَدَه، آمودَه، آگَنَد، آگِين، آگَنَج.

ع: مُجَمَّم، مَمْلُو، طَافِج، فَهَق، نُزُق، طَاف.

پِر

ك: نَهْمو، زَرْدَار، پَرزَوَر، بَدِيَه‌كَاچِرَوگ، [چِر (دارستان، گُزَوگِيا، رِيش، كَوِي)]

ف: پِر، اَنبُوَه، مَشَت، دَرغِيش، پَرزَوَر، بَسِيَار.
(بِيَشَه، عَلف، رِيش، مَجَلَس)

ع: غَلْبَاء، اَثِيث، مُلْتَف، كَث، كَثِيْف، مُتَكَثِف.

پِر

ك: نَه‌نَازَه، [پِرْمَشَت] [هِنَدَه، نَه‌نَدَه]

ف: پِر، اَندَازَه.

ع: مِلِي، مِقْدَار.

پِر

ك: فَرِزَان، زَانَا، [زَرزَرِزَان]

ف: پُسر، فَرَجَاد، فَرَسَاد، كِيَاچَو، سَسَرَتَبِر، دانِشْمَنَد، پُرْدَانِش، پَرهِيز، دَانَا.

ع: مَنَاء، فَاضِل، نِقَاب، مُتَبَحَّر، مُتَضَلَع.

پِرَاش

ك: پَرِيش، رَد، دَاغَان، [لَه‌تَوِيهَت]

ف: پَرِاش، رِيز، خَوَرَه، پَرَاگَنَدَه، رِيزَه‌رِيزَه، دَاغَان.

ع: مُتَكَسِر، مُتَجَرِّي، مُتَقَطِع، مُشْتَبِت، مُتَفَرِّق.

پِرِيار

ك: پِرِيار، [دَارِيَك كَه مِيوِي زَوِي گَرْتَبِيَت].

ف: پُرَبَار، پُرَبَر.

ع: خَصِيْب، خَصِيْبِ، مُخَصِيْبِ، ثَمَرَاء، كَثِيْرُ الثَّمَر.

پِرِيَه‌دَل

[ك: لَه‌نَاخِي دَلَه]

ف: اَز تَه‌دَل.

ع: عَن صَمِيْمِ الْقَلْبِ. (مَلِيْقُ الْقَلْبِ).

پِرِيَه‌ر ← پِرِيار

پِرِيَر

ك: تِيكِمَه، لِچَان، لِيِيَان، [تَوَكِمَه، لِيَوَانَلِيَو]

ف: لَبَرِيز، اَنبَار، مَالَمَال، آگِين، سَرِشَار، مَشَت، بِيَا، آمودَه.

ع: فَهَق، طَافِاف، نُزُق، طَافِ، مُجَمَّم، طَافِج، فَائِض.

پِرِيَوَل

ك: شَل، پَوَخَل، [خَوَنَه‌گَرْتَوَر، سَسَت]

ف: سَسَت، بِي‌بِنَوَرَه، بِي‌بِنِيَاد.

ع: فَلَئَثَه، وَاهِن.

پِرِيَوَلَه

[ك: چِيَشْتِيَكَه هِسَوَرِي خِرَوَكَه‌ي تِيَدَايِسَه. («نَاش

زَوَالَه» بِي‌دَه‌لِيِن.)]

ف: اَوَسَاچ، بَغَرَا، بَغَرَاخَانِي. («آش‌زَوَالَه» هَم

مِي‌گويِنَد.)

ع: قَطِيْفَه، مَرَقُ الْقَطَانِف.

پِرِيَوَلَه

[ك: زَوَالَه (خِرَوَكَه‌هَسَوَرِي نَوَل‌نَاسَا كَه بَو چِيَشْتِي پِرِيَوَلَه

نَامَادَه‌ي دَه‌كَه‌ن.)]

ف: زَوَالَه، (گَلَوَلَه‌ي خَمِيَر مَانَدَنَد نَخَوَد بَرَاي

آش بَغَرَا آمَادَه كَنَدَنَد.)

ع: قَطَانِف. (قَطِيْفَه)

پِرِنَاف

ك: فِرْد، پَدَرَت، هَدَوَا، تَوَوِر. [فِرْدِي: به‌شی پدكسه‌می رَشه‌ی

«فِرْدِيان».]

ف: پَرْتَاب، پَرْت.

ع: قَذَف، رَمِي، طَرَح، نَبَذ.

پرتافان

ك: رَفَائِن، فِرْدِيان، پَدَرَت‌كردن، [فِرْدِيان، تَوَوِرْدان]

ف: رِبُودن، پَرْتَاب‌كردن.

ع: اِخْتِطَاف، اِسْتِمِهَاء، رَمِي.

پرتافان

ك: تَارَائِن، تَهَرْدَرانِيان، [تَهَرْدَرَكردن، رَاوانان]

ف: گُرَبِرانْدن، نَوانْدن.

ع: اِبْدَاء، اِحْاشَة، تَعْقِيْب.

پرتافيان

ك: رَاكردن، «دَرِچوون»، [هَلاتِن]

ف: گُرَبِيخْتن، نَوِيدن، شَتافْتن.

ع: عَدُو، فَرار، هَرَب، اَبَق، هَيْف.

پرتافين—**پرتافيان**

پرتاو

ك: غَار، تَهَرَات، [دَوَر، رَاكردن]

ف: تَاخْت، نَو.

ع: عَدُو، رَكْض، اِهْمَاج.

پرتكه

ك: قَرْتَكه، رِيْزَه، پَرْتَوَكه، [وَرْدَه، بَه‌ش]

ف: رِيْزَه، خَوْرْدَه، جَوْنَدَر.

ع: قَطْعَة، قَلْدَة، نُرَة.

پرتكه پرتكه

ك: قَرْتَكه پَرْتَكه، بَرَكه بَرَكه، [وَرْدَه وَرْدَه، بَه‌ش بَه‌ش]

ف: رِيْزَه رِيْزَه، پَارَه پَارَه، تَبِكَه تَبِكَه، بُرَبُر.

ع: اَبْعَاضاً، قَطْعاً، مُنْقَطِعاً، مُنْقَصِلاً، دَفْعَات، دَفْعَةً،

دَفْعَةً.

پرتوكه

ك: پَرْتَكه، قَرْتَكه، [وَرْدَه، بَه‌ش]

ف: رِيْزَه، خَوْرْدَه، جَوْنَدَر.

ع: جُرْء، نُرَة، قَلْدَة.

پرتووكياك

ك: پَرُوياك، فَرَفَوْت، [پَرْتَوَرَكار، پَوَار]

ف: پَوَسِيْدَه، فَرَسُوْدَه، فَرْتَوْت، كَهْنَه، دَاشْتَه.

ع: بَالِي، نَاخِر، مَنخُور، رَمِيْم، قَضِي، عَنَت، فَاسِد،

وَاهِي، خَلَق.

پرتووكيان

ك: پَرُوِيان، فَرَفَوْت‌بُورِن، [پَوَان، پَرْتَوَرَكان]

ف: پَوَسِيْدِن، فَرَسُوْدِن، فَرْتَوْت شُدِن.

ع: بَلِي، نَخِر، رَم، رَمِيْم، قَضِي، عَنَت، فَسَاد، خَلَق،

اِخْلَاق، وَهِي.

پرتَه

[ك: دَدَنگِي كَوْرانَه‌وِي چَرَا.]

ف: پَرْت پَرْت، گُل‌گُل. (صَدایِ خَامُوش شُدِن

چَرَاخ.)

ع: اِفْتِرَار، تَطْفُؤ.

پرتَه پَرْت

[ك: چَارَتَرَوَرَكانْدن]

ف: رَعْنَكه. (چِشْم زَدِن)

ع: اِرْءَاء.

پرتَه قَال

[ك: مِيْرَه‌وِي كِي بَه‌نَاوِيانگَه.]

ف: پُرْتَقَال، پَوَرْتَقَال.

ع: بُرْتَقَان، نَارِنِج.

پرتَه وُو

ك: شَهْرَق، رَزْشَانِي، [رَوْنَاكِي (تِيَشَكِي پَه‌رِچَدَرَاوَه لَه

شَوْرْتِيَتِكِي تَرَه‌وِي).]

ف: پَرْتَو، فَرُوع، رُوشَنِي. (نُور مَنعَكْس از جَايِ

دِيْگَر.)

ع: ضَوء، ضِيَاء، نُور.

پوچ

ك: قنر. [موری دریزی سر]

ف: گیس، زلف، گیسو، کوپله، بسوته.

ع: لمة، عقوة، قروة، وفرة، شعر.

پرچائن

ك: قرتائن، پچین، برین. [لغت کردن، چراندن]

ف: گسیختن، گسیخته کردن، پاره کردن.

ع: قطع، فصل.

پرچین

ك: قزین، پرچنه، قزنه. [قزدریز]

ف: گیسو، گیسردار، زلفدار.

ع: أشعر. (م: شعراء)

پرچنه ← پرچین

پرچه

ك: قرته. [دندگی پچرانی گوریس و تهل و...]

ف: پرت، قوت. (صدای گسیختن ریسمان مثلا

یا سبیم)

ع: قرطة.

پرچه نه

ك: دلو، همرزه چنه، دریزریز. [رزربلی، چنه باز]

ف: پُرچنه، پُرچانه، بسیار گو، دلو، درازگو.

ع: ذرب، ثرثار، هذار، بقباق، وعواع.

پرچیمان

ك: قرتیان، پچریان، بریان. [پچران، قرتان، لغت برون]

ف: گسیختن، گسیخته شدن، پاره شدن.

ع: انقطاع، انفصال.

پرچه

ك: مرخه. [پرخ]

ف: خَرخَر، خَرَاخَر، خَرَاک، کَرش، بَخَسْت.

ع: نُخر، خَریر، غَطیط، فُحیح، فُخیح، کُخیح.

پود

ك: پیل. [پر]

ف: پُل، پُول، پُرو، نهله، خذک.

ع: حِسر، قَنْطَرَة.

وینه

پوره سه لآت

ك: دینه رور. [پردی سیرات]

ف: خَنیور، جَنیور، جَینه وِر، خَنیور، خَنیور.

خَنیور، خَنیو، چنود پُل.

ع: صِراط.

پردل

ك: پر به دل. [له ناخی دله ره.]

ف: از ته دل.

ع: عَن صَمِيمِ الْقَلْبِ. (ملئ القلب)

پردل

ك: دلیر. [نازا، به جهرگ]

ف: پُردل، دلیر، دلاور.

ع: شَجِیع، شُجاع.

پردوخیات

ك: پرورزیگ. [پرورزاو (پارچه‌ی نیوسورتاوی)]

ف: پُرهوده، بَرهوده، بَیهوده، بَیهود، هوده.

پید. (پارچه‌ی نیم سوخته.)

ع: مُتَفح، مُتکَرش، مُتَشِیط.

پردوخیان

ك: پرورزیان. [پرورزان (نیوسورتانی پارچه).]

ف: پُرهودن، بَرهودن، بَیهودن، بَیهودن.

هودن. (نیم سوخته شدن پارچه.)

ع: التَفح، تَشِیط، انکِراش.

پودوو

ك: سرمیچ، لیتشمه. [پهردور (دابوتشهری سر دار برای

خانور که زل و قامیش و لقی درخت دهخنه سری).]

ف: قُدره، پُدره، پوشه، زسو، اَنبیره، (پوشش

بالای تیر خانه که نی یا حصیر یا شاخه‌ی

درخت می‌اندازند.)

ع: غَمَا، غَمَاءُ، وَشَبِيعَ.

پرده ۹۹

ک: بَدُو، بَدُو، بَدَدُو، قُوْجَاخ، خِيْتِرَا، بَدْگُوْر، چَالَاک (وَهک: نَهسِيِي پرده ۹۸)

ف: بَدُو، پُرْدُو. (اسپ تنددو)

ع: سَعُوْر، سَرِيْعُ السَّيْرِ.

پرده ۱۰۰

ک: رُوْدَاْر، [بِيْشَهْرَم]

ف: پُرُو، رُوْدَاْر.

ع: مَاجِن، مَاجِع، دَعْن، شَرِيْس، جَسُوْر.

پرده ۱۰۱

ک: رُوْدَاْر، [بِيْشَهْرَمِي]

ع: مَجُوْن، مَجَانَّة، مَجَاعَة، دَمَانَّة، شَرَاْسَة، جَسَاْرَة.

پرده ۱۰۲

ک: پُرْدَه، کُوْلک، رُوْشَاْل، [رِيْشَاْل]

ف: پُرُو، پُرْدَه، کُلک.

ع: وَبِر، زُعْب.

پرده ۱۰۳

ک: زُرْدَاْر، تُوَانَا. [بَدَهِيْت]

ف: پُرُوْر، زُوْرَدَاْر، نَبِرُوْمَنْد، تُوَانَا، شَسِيْرزَه، زَاوُر، زُوْرْمَنْد.

ع: قُوِي، قَادِر، بُئِيْس، بُئِيْس، ذُوَالطُوْل، مُسَلَط.

پرده ۱۰۴

ک: پُر، زُرْدَاْر، نَهْمُو. [چِر (وَهک: دَارِسْتَان ر کِيْلگَهِي چِر)]

ف: کَشْتِن، نَرغِيْش، پُر، اَنْبُوَه، دَرهْم رِفْتَه، (بِيْشَه، زِرَاعَت مَثَلًا)

ع: اَثِيْث، مُلْتَف، غُلْبَاء، مُتْكَاتِف.

پرده ۱۰۵

ک: رِيْزَه، پُرُوْئَه، [وَرْدِيْلَه، زُوَالَه (وَهک: خِرْدَه هَهوِيْرِي بِي تَرخ)]

ف: پُرْدَه، پُرْدَک، رِيْزَه، کَم، زُوَالَه. (چِيْز نَاقَابِل

از خَمِيْر مَثَلًا)

ع: زُعْب، وَبِر، نُرَّة، قَلِيْل. فِرْزَه، فِرْزَه قَه.

پرده ۱۰۶

پرده ۱۰۶

ک: پُرُو، کُوْلک، کُوْلکَه، رِيْزَه، [رِيْشَاْل، وَرْدِيْلَه]

ف: پُرْدَه، پُرُو، کُلک، رِيْزَه.

ع: وَبِر، زُعْب. فِرْزَه.

پرده ۱۰۷

ک: بَلَاْر، پَهْرَش، [پَهْرُوْبَلَاْر] (پَهْرُو، پَزَاْر)

ف: پَرَاْش، پَخَش، پَخَج، وِلَاو، پَرَاگَنْدَه، شَهْرِيْدَه.

ع: شَتِيْت، شَتَات، مُتَقَرِّق.

پرده ۱۰۸

ک: پَرَسِيَاْر، تَوِيْزِيْنَهْرَه، لِيْکُوْلِيْنَهْرَه

ف: پُرْسَنَش، کَنْگَاْش، پَزُوْهَش، جُسْتَجُو.

ع: شُوْر، سُوَال، تَجَسُّس، تَفْحُّص، تَفْقُّش.

پرده ۱۰۹

ک: جُوِيَا، [پَرَسِيَاْرکَهْر، تَوِيْزِيْر، پَشکَنْدَه]

ف: پُرْسَا، جُوِيَا، پَزُوَه، پُرْسَنْدَه.

ع: مُتَفْحُّص، مُتَجَسُّس، مُتَفْقُّش، مُسْتَفْهَم، سَابِل، طَالِب.

پرده ۱۱۰

ک: پَرَسِيْن، (پَرَسَا کِرْدَن) [پَرَسِيَاْر کِرْدَن، تَوِيْزِيْنَهْرَه، پَشکِنِيْن]

ف: پُرْسَنَش، پُرْسَه.

ع: فَحْص، جَسَس، فُتَش، تَفْحُّص، تَجَسُّس، اِحْتِسَاس، تَفْتِيْش، سُوَال، اِسْتِفْهَام.

پرده ۱۱۱

[ک: نَهْر دِيَاْرِيْهِي کَنْدَه پَرَسَه کِهَرَاْن يَزُو خَاوَهْن پَرَسَهِي دِهَبَن.]

ف: زَارِيَانَه. (چِيْزِي کِه تَعزِيْه کَنْاْن بَرَاِي اَهْل

عزَا مِي آْرَنْد.)

ع: مَآئِمِي.

پرسگه ← مه سه له

پرسه

ك: شيونهنگا. [تازيه، نازيهت]

ف: پُرسسه، پُرسش، سوک، زاری، زاریانسه،

سوکواری، مَاتم.

ع: عَزَا، مَاتم، مَناخه، مَعاد، مَعادَه، شَعْرِيَه.

پرسه

ك: خوهدی دشی. (نه حوالی پرسی بیسار) [سهردانی نه خوش].

ف: پُرسه.

ع: عِيَادَه.

پرسین

ك: جویابون [پرسیار کردن، پشکین، توژیینه ره]

ف: پُرسیدن، جویا شدن، پُژوهش، پُژوهیدن.

ع: فَحْص، جَسَن، قَسْتَش، تَفْحُص، تَجَسُّس،

اِحْتِسَاس، تَفْتِيش، تَصْفُح، سَوال.

پرشنگ

ك: پزروسکه، پزروسک، پرشه. [پزيسك]

ف: پرشسه، جرقه، خُدره.

ع: شَرَارَه، نَحَاس، زُخِيخ.

پرشه

ك: پژه. [پژَه (وهك: پژهی نار).]

ف: پشسه. [پشسهی آب مثلاً.]

ع: رَشْحَه، رَشَاش.

پرشه ← پرشنگ

پړکردن

ك: لچان کردن. [لچوانلئو کردن]

ف: پُړکردن، لُبریز کردن.

ع: مَلا، تَمَلِيَه، فَم، اِعْمام، تَعْمِيم، طَفْح، اِطْفَاح،

تَمْلِيح، اِفَاضَه، تَجْمِيم.

پړکردن

ك: داگرتن، تديانن. [ناخین، په ستاوتن]

ف: پُړکردن، آگندن، آغندن، تپاندن، طپاندن.

ع: شَحْن، حَشْو.

پړکیتشی

ك: پړرویی، گوساخ، [پشهرمی، رووه لماراوی]

ف: پُړوویی، گُستاخ.

ع: جَسَارَه.

پړگ

ك: گهرا. [تۆم. کرم (بیچوره کرم).]

ف: کرم. [بچه کرم]

ع: دود، سُرء، مارن.

پړگه

ك: توه. [نهر خاكو خولهی كه دهیژینن به سهر به فردا

هدتا بتویته ره.]

ف: تو، پاشه. [خاکی كه روی برف می باشند

تا آب شود.]

ع: اِذْواب، طِلاوَه.

پړهاسن

[ك: پړمه کردن (پژمینی و لاخ و نه سپ).]

ف: خَفیدن، باد بینی در کردن. (خفیدن الاغ و

اسب)

ع: نَثِير، كُدَاس، عِطَاس.

پړمه

[ك: پړمهی نه سپ و رلاخ.]

ف: خَف. (ستوسه ی اسپ و الاغ)

ع: نَثِير، كُدَاس، عِطَاس.

پړمه ی کړیان

ك: پلمه. [شیوهن، زاری]

ف: توف گریه.

ع: عَوِيل، شَهَاق، شِدَّة البكاء.

پړنو

[ك: به لگه]

ف: فَرَنود.

ع: دَكِيل، حَجَّة، بُرهان.

پروائین

ك: دس لیتدان، بده‌ساده‌ان. [کِراندن. به یک‌دکدا هیتسان به گوشاره. (وهك: پروانسدنی قسوری جلویه‌رگ به په‌نجه‌ی ده‌ست.)]

ف: پلانندن، پُرزاتسندن، مالانسدن، پساییدن، پساویدن، مالییدن. چلانندن، (گِل از لباس با انگشتان دست مثلاً).

ع: فَرک، حَتّ. فَتِخ.

پروائین

ك: رده کردن، تریت کردن. [ولین، تیکوشین (وهك: تریت کردنی نان.)]

ف: خورد کردن. (نان مثلاً).

ع: کَسَم، تَفْتِیت، تَثْرِید.

پروویا

ك: پلویا، یارپل، توانا. [هَیژ، کارامه‌یی]

ف: پرویا، توانایی، شایستگی، برازندگی.

ع: قُوّة، قُدرة، لیاقة، اِسْتِعداد.

پروویا

ك: ته‌لویا، که‌نو‌کو، تارتو، پلویا. [هه‌ول، تیکوشان]

ف: کوشش، تلاش.

ع: سَعی، جَهْد.

پروویا‌شته

ك: پوشته. [جلویه‌رگی باش له‌به‌ر‌کرده‌و.]

ف: پوشته. (ملبّس به لباس فاخر)

ع: بَهیج اللّباس، فاخر اللّباس.

پروویوچ

ك: هیچ‌ویوچ (قسه‌ی بی‌مانای وهك: کوسه‌ی ریش‌یان.)

ف: پوچ، بیهوده. (حرف‌های بی‌معنی مانند

کوسج ریش‌پهن.)

ع: لَعو، باطل، هَذَر. (مَمْتَنع، اِجْتِمَاع الضّمدین)

پرووز

[ك: سورتانی خوری و مور.]

ف: خنجیرا، پُخس، پُخسش. (سوختن مو یا

پشم)

ع: شَوط، کُرش، لُفج.

پرووزان

ك: پرد‌خانن، هه‌لپرووزانن. [اسورتاندنی مور و خوری و

[...]]

ف: خنجیراندن، پُخساندن. (سوزاندن مو پشم

و امثال آن.)

ع: تَشْیِط، اِکْراش. اِشْاطة، لُفج.

پرووزه

ك: سوزیان. [سورتان]

ف: سوزش، خنجیر.

ع: حَرِیق، لُفحان، شَوط.

پرووزیان

ك: پرد‌خیان، هه‌لپرووزیان. [اسورتانی خوری و مور...]

ف: خنجیریدن، پُخسیدن. (سوختن پشم، مو

و امثال آن.)

ع: تَشْیِط، اِکْراش. اِلْتِفاَح.

پرووستیان

ك: برین. [بزرگانن (وهك: پرووستاندنی شیر).]

ف: بریدن، (بریدن شیر مثلاً).

ع: اِفْتاء، اِفساد، تَفْلِیق، تَمْذِیر، تَقْطِیع، تَرْغِید.

پرووستیان

ك: بریان، پهرین، پهرینه‌و. [پرووستیان (وهك: پرووستانی

شیر، کاتیک خراب ده‌ییت.)]

ف: بُریدن، بُریده‌شدن. (بُریدن شیر مثلاً که

فاسد شود.)

ع: فُتأ، فُساد، تَفْلُق، تَمْدُر، تَقْطِیع، اِرغِیداد. تَخْتُر.

پرووستیان

ك: پسرین، هه‌لپرووستیان. [بزرگان (وهك: هه‌لپزرکانی

ددم‌چار له ترسان.)]

ف: پريدن، سفيد شدن. (رنگ چهره از ترس
مثلاً.)

ع: انده‌اش، اِصْفَران. (اصْفَرانُ الوَجْه).
پرووسك

ك: پرووسك، پرشنگ، [پزيسك، نارينگ]
ف: خُدْره، چَرَقَه، سَبْجَر.

ع: شَرَاة، شَرَر، شَرار.
پرووسك ← پرووسك
پرووش

ك: پرووسك، سكل، [پزيسك (پزيسكى ناگر).]
ف: خُدْره، اُخْگَر. (دانه‌ی آتش)

ع: جَدْرَة، بَصْوَة، شَرْرَة.
پرووشه

ك: تووکه، پرووکه. [بارینی له‌سه‌رخوی به‌فرد تووکه.].
ف: دانه‌دانه، (آهسته آمدن برف ریز).

ع: ثرد، قَطِط.
پرووشه ← پرووش
پرووشه پرووش

ك: تووکه‌تووک، پرووکه‌پرووک. [بارینی هیتواش و
ده‌نکه‌ده‌نکه‌ی به‌فر یا زوقم.].
ف: دانه‌دانه، (آمدن برف بطور آهسته و دانه
دانه یا آمدن سرماریزه)

ع: ثرد، قَطِط.
پرووكان

ك: برین به‌دن، [پساندن، ماندرو کردن هتا مردن.
(پساندن ریخته).]

ف: برین، (بریدن روده).

ع: اِسْحار، اِغْراب.
پرووکه

ك: پرووشه، تووکه. [بارینی له‌سه‌رخو و ده‌نکه‌ده‌نکه‌ی
زوقم یا به‌فر.].

ف: دانه‌دانه، (آمدن سرماریزه یا برف به‌طور

آهسته و دانه‌دانه.)

ع: ثرد، قَطِط.

پرووکه ← فینگه
پرووکه پرووک

ك: فینگه، فینگه‌فینگ. [گریانی هیتواش.].
ف: فذگ فذگ. (گریه‌ی آهسته)

ع: ثَبَاكِي.

پرووکه پرووک ← پرووشه پرووش
پرووكان

ك: بریاگ، [پرووکار، پساو: ماندروکار هتا مردن].
ف: بُریده، بُریده شده.

ع: سَحِير، مُغْرَب.
پرووكان

ك: برسان، [پسان، پسران (وَك: پسرانی ریخته له
ماندرویدان).]

ف: بریدن، بریده‌شدن. (بریدن روده از مشقت
مثلاً.)

ع: سَحَر.
پروويك

ك: ده‌سادریاگ، [پرویتراو]

ف: پرویده، پلیده، مالیده.

ع: مَفْرُوك، مَحْتوت.
پروويك

ك: ورد کریاگ، تربیت کریاگ، [تیکوشراو، تربیت‌کراو]

ف: خورد شده، تربیت شده، تربید شده، تربید
شده، تلبیت شده.

ع: قَتِيْت، كَسِيْم، ثَرِيْد.
پروهو و پرووک

ك: نالوژیاگ، [رق‌هستار]

ف: پُر شده، دلپُر شده، آغالیده، آلو سیده.

ع: مَغْطُوي، مَحْطُزِب، مَغْطَاظ.
پروهو و پرووک

ف: پراش پراش، ریز ریز، خوردوزیر، پراگنده.

ع: مُتَشَتَّت، مُتَكَسَّر، مُتَفَرَّق، مُتَجَرِّي، مُتَقَطِع.

پریقوهوژ

ك: پریكوهوژ، كدین، زهقین، تریقوهوژ. [تریقه، قاتا]

ف: خنده، خندیدن، قاه قاه.

ع: قَهْقَهة، زَهْرَقَة، زَهْرَقَة، هَرْمَة. كَتَكْتَه.

پریقه ← پریقوهوژ

پریكوهوژ ← پریقوهوژ

پریکه

ك: پریقه، تریقه، پریقوهوژ. [قاتا]

ف: خنده، قاه قاه.

ع: قَهْقَهة، هَرْمَة، كَتَكْتَه، زَهْرَقَة، زَهْرَقَة.

پریکه پریك ← پریقوهوژ

پزكا

ك: هوجده گا، جیگه هوجده نه. [بزر (جیگه ی بده خوین).]

ف: نیقه. (جای بند ازار)

ع: حُجْرَة، حُبْكَة، حَباك.

پزووسك

ك: پزوسك، پرووسك، برووسك، پرشنگ. [پزیسك،

ناروینگ]

ف: ابیز، خُد ره، جرقه، سَبِنَجُر، آتش پاره.

ع: شَرَارَة، شَرَرَة، شَرَر، شَرار.

پزووسك ← پزووسك

پژ

ك: لهق، پز، پژال. [پزپز (پزپز).]

ف: آزغ، آزغ، آزوغ، آزوغ، شاخه، انبیره.

ع: جُلْمَة، جُلْمَة.

پژال

ك: پژ، پژال. [هه لاش: گه لا و چلوچیوی سهر داره را.]

ف: انبیره، آزوغ، آزوغ.

ع: سَلِيق، شَدْب، جُلْمَة.

پژانن

[ك: پریسوره: هه لکه سدرای تژی بروره. (وهك: چائی

پریسوره.)]

ف: پرشده. (چاله مثلاً.)

ع: مُنَطَم، مُنَكَبِس.

پره و پوون

[ك: پریسوره، تژی بروره]

ف: پرشدن.

ع: اِنطام، اِنكباس.

پره و پوون

ك: نالوزیان، دل پریون. [رق ههستان]

ف: آغالییدن، آوسیدن، دل پرشدن.

ع: اِغْطَوِي، تَحَطُّرِب.

پره و کردن

[ك: تژی کرده، تی به ستارتن]

ف: پُر کردن، تپاندن.

ع: طَم، كَبِس، ثَعْوِير.

پره و کردن

ك: دل پُر کردن. [رق ههستان]

ف: آغالییدن، دل پُر کردن.

ع: اِغْواء، اِغْضاب، اِغْعام، حَظْرَة.

پریان کرنگه سهو

[ك: تووردیان کرده. (فالنه که سیان تووره کرده.)]

ف: آغالییده اند، پُر کرده اند. (فلان کس را.)

ع: حَظْرَة، اِغْضَبَة.

پریسك ← پزووسك

پریش

ك: پراش، تیکه، ریزه، ورد. [له تپهت]

ف: پراش، ریز، خورد، تیکه، پراگنده، پراشیده.

ع: مُتَكَسَّر، مُنَقَطِع، مُتَفَرَّق، مُتَشَتَّت.

پویش ← پرشنگ

پویش پویش

ك: پراش پراش ووردوخان. [هه لاهلا، ووردوخاش]

ف: ستوسسیدن، شنوشسیدن، اشوشسیدن،
خفیدن. (باد بینی در کردن.)

ع: عَطَس، عَطاس. (اخراج هواء الأناف.)
پژنجه

ك: فَلَجَه، كَرَجَه، بهتاره، [فرجهی جولا].
ف: بَت، بَتاره، پَتاره، سَمه، سَمَر، غرواشه،
پشجه، پَشَدجه، لیف، كُرنگه، كُرنده، غرواش.

ع: فُرْشَة، شَوْكَة الحَاك. **پژویو**
وینه-فلجه

ك: پَرژَو، پَر، پَرژان. [لقویروپ (نهرلقانسهی كه
مه‌لده‌پاچرین).]
ف: آرْغ، آرْغ، آزوغ، آزوغ، آنبیره. (شاخه‌های
بریدنی.)

ع: جَلَمَة، جَلَمَه. سَلِيق، شَدَب. **پژویول**

ك: پَرژَو، پَرژوبلار. [پهرش، پَرژاو]
ف: پَشپول، پَشپول، پراگنده، پریشان.

ع: مُشَوَش، مُتَفَرَّق، مُخْتَل، مُشْتَت.
پژوین

ك: پَشتوین، پَشتبمن، قَدَلِبَن، پَشتین، [پژیتین، كسربند]
ف: كَمَر، كَمَرَبند، پَشتَبند، نَكَبند.

ع: مِطْطَق، نِطْطَق، حِجَاز، وِشَاح، حَزَام، زُنْجَب.
پژه

ك: پشه، [پرژه]

ف: پشه، شپپخه، پشنگ.

ع: رَشْحَة، رَشَة.

پژیاگ

ك: پشیاگ، وِشیاگ، [پرژاو، بَسره‌اکراو (سار و شتی لبر
چشنه).]

ف: پاشیده، اشپوخته، شپپخته، پشنجبیده،

ك: وهشائن، [پرژاندن (وهك: پرژاندنی نار).]

ف: پاشیدن، شپپختن، اشپوختن. (آب مثلاً.)

ع: رَش، رَشح، نَضْح، نَضْح، نَفْض. شَن.

پژانن

ك: وهشائن، [بهسره‌دا كردن (پرژاندنی دهرسانی وشك
بهسره بریندا یا خون بهسره كه‌سیكدا).]

ف: پاشسیدن، پاشاندن، پشاندن. (سقوط بر
زخم یا خاک بر كسی مثلاً.)

ع: ذَر، اِذْرَاء، تَذْرِیَة، شَفْشَفَة، هَمِل، تَهْمِل.

پژانن

ك: پرژانن، بلاره‌و كردن، [پرژو بلارو كردن]

ف: پشاندن، فشاندن، افشاندن، اوشاندن،
افتالیدن، پراگنده كردن.

ع: نَفْش، نَشْر، نَشْر، هَشِي، حَشِي، حَشْو، شَن، بَدْر،
نَشْتِیت، تَشْعِیث.

پژبول

ك: پَرژَبول، پَرژوبلار. [پهرش، پَرژاو]

ف: پَشپول، پَشپول، پراگنده، پریشان.

ع: مُشَوَش، مُتَفَرَّق، مُشْتَت، مُخْتَل.

پژدهر-پشكول

پژك

ك: پشك، [پژك: پینهی دارینی مه‌شكهو خبگه.]

ف: چوبك، چوبك‌خبگ.

ع: راجل، اُسكویه.

پژك-هه‌ژك

پژمه

ك: خف، [پشمه (بای لورت).]

ف: ستوسه، ستوسر، شنوشه، اشنوشه، خَف،
خَفَه، (باد بینی)

ع: عَطَسَة، عَفِیط، نَثِیر.

پژمین

ك: خه‌فین، [پشمین (ددرچورنی با له لورته‌وه).]

پاشبیده شده. (آب و امثال آن.)

ع: مَرشوش. مَدْرور.

پزیان

ك: پشيان، پرژيان، وشيان، بلاه و برون. [پرژان،

به سردا کردن]

ف: پَشیدن، پاشبیده شدن، شپییخته شدن، اشپوخته شدن، پشنجیدن، پراگنده شدن.

ع: قَرشش، اِنْتِضاح، اِنْتِضاح. تَدْرِي. تَشَعْتُ.

تَشَعْتُ. تَشَعْتُ. تَنَاش، تَنَاش، تَدْرِي، تَهَيْل. اِنْتِشَار.

پزین

ك: پزائن. (ناوپزین) [پرزاندن (ناوپرزاندن)]

ف: پاشی، پاشیدن. (آب پاشی)

ع: رَش، نَضَح، نَضَح.

پزین

ك: پاش. [پرزینهر (ناوپرزین، داپشته‌ی بگه‌ره.)]

ف: پاش. (آب پاش، صیغه‌ی فاعل)

ع: رَشاش، نَضاح، نَضاح. نَرار. نَنار.

پسیان

ك: داپسیان. [فردادان (فس دادانی بالندی می بو نیر.)]

ف: خوابیدن، پست شدن. (خوابیدن مرغ ماده

برای نر.)

ع: جَلوم، نَجَلْتُ.

پسیان

ك: کراس فِه‌رنگی. [پستان، فستان]

ف: پستان، پیراهن زنانه.

ع: فُستَان، فُسطان.

پسکه

ك: باله فرِه (رهك) باله فرِه بیجوری کوتتر بو دواکردنی

دان.)

ف: بدوازه، (بال گشودن بچه کبوتر مثلاً برای

طلب دانه.)

ع: رَوغان، کَسحِبَة، تَضَمُوع.

وینته‌ی هه‌یه.

پسکه

ك: هیراش هیراش (رهك: رویشتنی له سه‌رخوی راوچی

به‌رهو نیچیر.)

ف: آهسته، نرم نرمک. (آرام راه رفتن شکارچی

مثلاً برای شکار)

ع: مُراوَعَة، مُخائَلَة، کَسحِبَة، تَدْرَة، حَیدِی، ضَرَاء،

كَأَکاء.

پسکه پسیان ← پسکه [هه‌رهو ماناکی] (به هر دو معنی آن.)

پسکیان

ك: باله فرِه کردن. رویشتنی هیراش]

ف: بدوازه کردن. نرم نرمک رفتن.

ع: تَضَمُوع، کَسحِبَة، رَوغان، تَدْرَة، مُخائَلَة، حَیدِی،

ضَرَاء.

پسیان

ك: داپسیان. شله‌وبورن. [خاوبورنسه‌ره، دانسه‌وین (رهك:

فس‌دانی بالندی می بو نیر.)]

ف: سَسست شدن، پَسست شدن، حَمیدن،

خوابیدن. (خمیدن مرغ ماده برای نر مثلاً)

ع: تَجَلْتُ، کُیون، جَلوم، لَطِی، تَلْبُد.

پش

ك: پشی! (وشه‌ی بانگ کردنی پشیله‌به.)

ف: پش!، پُژ! (کلمه‌ی صدا کردن گربه است.)

ع: پس!

پش پش

ك: پشی‌پشی! [دوو یادی «پش!»]

ف: پش پش!، پُژ پُژ! [تکرار «پش!» است.]

ع: پس پس!، پس پس!، پس پس!

پشت

ك: مازه. [پاش، درآ، مازی]

ف: پشت، فُراک، مازن، مازه، مازو.

پشتدار

ك: كولوٲ، ٲول، ٲهٲور، مهٲزدار، ٲتهٲور، نهٲتورور (روك:

ٲالی ٲشتدار.)

ف: سٲٲبر، سٲٲبر، اسٲٲبر، ګنده، ګلٲٲ، ٲٲشت‌دار.

(ٲالی مٲلاً.)

ع: ضٲٲم، ٲٲٲن، ګلٲٲ.

پشتدار

ك: مایه‌دار، ٲهٲت (روك: ٲای مایه‌دار.)

ف: ٲشت‌دار، مایه‌دار، رنگ‌دار، (ٲایی مٲلاً.)

ع: ګلٲٲ.

پشتدار

ك: باراندار، ٲارن‌ده‌سوكار.]

ف: ٲشت‌دار، ٲوٲشاونددار، ٲر ٲوٲشاوند.

ع: ٲوٲشاوند، ګٲٲر ٲوٲشاوند، ګٲٲر ٲوٲشاوند.

پشت‌ده‌ری

[ك: نه‌ٲه‌ٲٲری ده‌رگا.]

ف: ٲٲٲ، ٲٲٲٲه.

ع: ٲٲٲ، ٲٲٲٲ، (سٲٲٲٲ.)

وٲنه—نه‌ٲه‌ٲٲری

پشت‌ریش

ك: ٲشت‌ریش، نارکه‌ریش، ٲشت‌زه‌ٲم، (ولاٲٲك كه به

زه‌ری بار—بٲ نمونه — ٲشتی بریندار بوٲٲت.)

ف: ٲگسال، ٲگسال، آوگسال، ریٲش ٲشت،

ٲشت‌ریش. (ٲوانی كه از صدمه‌ی بار مٲلاً

ٲشتش زٲم شده باشد.)

ع: صرد، مکتوف.

پشت‌سهر

ك: ٲشت‌سهر، (ٲشته‌سهر، ٲشت‌سهر)

ف: ٲشت‌سهر، ٲشت‌سهر، ٲس ګردن.

ع: ٲشا، ٲشا، ٲشا، ٲشا، وراء الرأس، عقب

الرأس.

پشت‌سهر

ع: ٲهر، مٲن، ٲٲ، آرز، صلب، صلا، ٲرا، وراء.

پشت

ك: ٲینه، ٲوٲٲٲ، ٲشته، (ٲزم له ٲوٲٲٲ.)

ف: ٲشت، ٲوٲشاوند، (ٲوٲشاوندان ٲدري)

ع: صلب، عصبٲه، عاٲله، عٲیره، آقارب، ٲاٲٲه،

ٲبٲه، ٲی.

پشت

ك: ٲنا، ٲشتیوان، ٲار، ٲاٲٲ

ف: ٲشت، ٲناه، كاروگر، آندٲس، ٲشتیوان.

ع: مٲا، مٲا، مٲا، مٲا، ٲهر، مٲن.

پشت

ك: ٲته، ٲٲ، ٲس! (ٲه‌رمانه بوٲ ده‌رکدنی ٲشله.)

ف: ٲشت، ٲٲ، ٲٲ! (ٲر به رٲتن ګرٲه

است.)

ع: عس

پشتاو

ك: ده‌رانه، (ده‌رانه)

ف: ٲبانه، ٲوانٲه.

ع: ٲٲٲٲ.

وٲنه—شه‌ش‌نار

پشتاویشت

ك: ٲشته‌ردا، (ٲٲٲٲٲه‌رانه روٲٲن)

ف: ٲس ٲس.

ع: ٲه‌ٲه، ٲه‌ٲه، ٲه‌ٲه.

پشت‌سهر

[ك: ٲشتی‌سهر]

ف: ٲرٲش، ٲرٲش، ٲرٲش.

ع: ٲهر ٲرٲش، مٲن ٲرٲش.

پشت‌سهر

ك: ٲوٲٲٲ، (دارٲك كه ٲشتی ٲی ده‌رٲٲن.)

ف: ٲشت‌سهر، ٲشت‌سهر، ٲرٲسهر.

ع: مٲك، مٲك.

ك: پشت‌سهر، پدی‌سهر، پتوار، پشت‌ملی. [پاشله]

ف: پُشت سَر.

ع: غیاب، غیبه، خَلْف، وِراءَ الظَّهْرِ.

پشت‌سهریه‌ك

ك: په‌سای‌س، په‌سای‌په‌س، پدی‌سهریدک، شوون‌په‌ك،

یه‌كه‌شوون‌یدك. [یدك له درای یدك]

ف: پی‌درپی، پشت‌سهرهم، پیدوسته.

ع: تَتَابِع، تَعَاقِب، تَلَاخِق، تَوَالِي، تَوَاتُر، وِلاء،

تَتْرِي، تَسَائِل، اِنْتِثَال. مُتَتَابِعاً، مُتَعَاقِباً، مُتَلَاخِقاً،

مُتَوَالِياً، مُتَسَاتِلًا، مُخْتَلِفًا، مُتَوَاتِرًا، تَتَالِيًا.

پشت‌كۆم

ك: كومی، كۆم، قۆز. [پشت‌كوری]

ف: كوز، كوژ، قوز، كنج، زونگ، زونگل، زونزك.

ع: أَحْنَى، أَحْذَب، أَذْفًا، أَهْتًا، أَجْنَف، أَقْطَن، أَحْضَب،

مُحْتَب.

پشت‌گرتن

ك: درپشته‌کی. [نهو سواریه‌كه‌سیکی تر له پشت

خۆبیره سوار ده‌كات.]

ف: پشت‌گرفتن، دوپشتی. (سواری كه دیگری

را پشت خود بگیرد.)

ع: اِكْتِفَال، اِحْتِقَاب، اِرْتِدَاف، اِرْدِمَال.

پشت‌گورد

[ك: (داری پشت‌ره‌ی تهرن.)]

ف: پشت‌گرد. (چوب پشت نون را می‌گویند.)

وینه-گورد

پشت‌گوچكه

[ك: نهر‌دویی گوی.]

ف: پُشت گوش.

ع: خَلْف الأُذُن، وِراءَ الأُذُن.

پشت‌گوچكه‌خستن

[ك: گوی پینه‌دان.]

ف: پشت‌گوش انداختن.

ع: تَظْهِير، تَوَلِيَّة، جَعَلَ (الشَّيْءَ) ظَهْرِيًّا، جَعَلَهُ وِراءَ

الظَّهْرِ. جَعَلَهُ دَبْرَ الأُذُنَيْن.

پشت‌گین

ك: دواگین، دراین، قه. [ناخرین، پاشین]

ف: پَسین.

ع: أَخْلَف، آخَر، آخِر.

پشت‌مازه

ك: ماز. [مازی، بربری پشت. هدرره‌ها: گزشتی نه‌ملازلای

بربری پشت.]

ف: ماز، مازن، مازو، فُراک.

ع: حَصِير، صَلْب، قَرَا، وِراءَ الصُّلْب.

پشت‌مال

ك: په‌ستور. [خه‌لوتی]

ف: پستو.

ع: خَادَعَة.

پشت‌ماله

ك: ... هارسا، هارسامان. [هارستی پشت‌ره.]

ف: هویه. همسایه. (همسایه‌ای كه در پشت

خانه واقع باشد.)

ع: ظَهْرَة، ظَهْرَة. جَار. (ظَهْرَة البَيْت)

پشت‌مل

ك: بوخته‌ته، بوخته‌ته‌ی مل، پشت‌سهر. [پشته‌مل، پشت

گه‌ردن]

ف: پس‌گردن، پُشت‌گردن، پُشت‌سر.

ع: قَفَا، قَفَاء، قَفْن، قَافِيَة، مَقْد، قَذَال، كَاهِل.

پشت‌وپه‌نا

ك: پدنا، پشتیوان، كۆمەك. [یارەر]

ف: پُشت‌وپه‌نا، پشتیوان، كساروگر، اُنْدَحْس،

كَمَك، نَسْتَنگِير، پَشْتِيوان.

ع: ظَهْرَة، ظَهْرِين، مَعِين، سَنَد، عَوْن، رَدء، حَامِي،

مُؤَيَّد.

پشتووری

ك: پست‌سورری، پشته‌یوانی، کومه‌کی، پشته‌گه‌رمی.

[پشته‌ستن. هاریکاری]

ف: پُشتت گرمی، پُشتت‌نیبانی، پُشتت‌نیوانی، دل‌گرمی، کمک.

ع: اطمینان، استظهار، اِتْکاء، اِتْکال. رَدء، مُظَاهَرَة، مُعَاوَنَة.

پشته

ك: پشت، چینه، فنگه‌زه. [خزم و خریش، هوز]

ف: پُشت، خویشاوند، خانواده.

ع: صُلْب، عَشِيرَة، عَصَبَة، جَبَل، قَوْم، قَبِيلَة، اَقَارِب، حَي.

پشته

[ك: تَوَكَّلْ فَرِيدَانِي نَارَه.]

ف: پُشته. [پوست انداختن آبله]

ع: اِنْقِشَار.

پشته

[ك: مەودای نیوانی دور کوزله‌کی بیر.]

ف: پُشته. [فاصله‌ی بین دو تیر چاه].

ع: ...

پشته‌یا ← پاچه‌قولی

پشته‌ریشه

[ك: برینی پستی ولاخ به هوی باره.]

ف: فگاری، فگالی، افگاری، اوگاری، پُشت‌ریشه.

[زخم پُشت‌اللاغ از اثر بار.]

ع: صَرْد، جُرْل، دَبْرَة. [فَهْو صَرْد]

پشته‌سهر

ك: پیوار، پشته‌ملی. خوسپ [پاشمله]

ف: پُشت‌سهر. پُرتاد، دُشت‌یاد، زُشت‌یاد.

ع: غِیَاب، غُیْبَة، فُفُو. غُیْبَة، اِغْتِیَاب، نَمِیْمَة، هَمَن.

وشایه.

پشته‌ملی

[ك: نِیشت: زلدی پشته‌مل.]

ف: پس گردنی، پُشت گردنی.

ع: لَك، قَفْد.

پشته‌ملی

ك: پشته‌سهر، پیوار. [پاشمله]

ف: پُشت‌سهر.

ع: غِیَاب، غُیْبَة، قُفُو، ثَقَافِي.

پشته‌ودوا

ك: پشته‌رِیشت [پتجه‌رانه رُیشتن. هدره‌ها: شو که‌سه‌ی

پشته‌رِیشت دهرات].

ف: پس‌پس.

ع: قَهْقَرَة، قَهْقَرِي، ثَقَهْقَر. مَثَقَهْقَر.

پشته‌وسوور

ك: پشته‌سور، پشته‌گه‌رم، [پشته‌ستوو، دل‌گه‌رم]

ف: پشته‌گرم، امیدوار، دل‌گرم.

ع: مُتَكِي، مُسْتَظَهَر، مُتَكِل.

پشته‌وقه‌فا

ك: پشته‌ردوا، به‌پشتاکه‌فتن، به‌پشته‌فتن، به‌پشته‌که‌فتن.

[له‌سدر پُشت راکشان.]

ف: آستان، از پُشت خوابیدن.

ع: تَسَلَّق، اِسْلَمْتَاء، اِسْلَمْتَاع، اِسْلَمْتَاخ، اِسْلَمْتَاخ، اِنزِزاق.

پشته‌وکه‌فتن

ك: نه‌ما‌کردن. له‌گوب دان. [حاشا کردن]

ف: کیبیدن، مَتَجَلِبِدِن، اَزَنْدِیدِن، سرباز زدن.

ع: اِنكَار، اِبَاء، جَحْد، جُحود، قَآبِي، تَحَاشِي، تَبْرَاء.

پشته‌ه‌لکردن

ك: رروه‌لچهرخانن. روین. [رورودرگیتران، رُشتن]

ف: پُشت کردن، روبوگرداندن، رفتن.

ع: اِشَاحَة، تَصَعَّر، تَوَآبِي، اِدْبَار، اِسْتِدْبَار، تَوَلِيَة.

۱- له فرهنگ‌گی عه‌میددا «پشته» ناوا مانا کراوه‌توره:

معه‌دای نیوان دور چالی کارتیز. (ر - ر)

دُبور، کُصوم، لُولَا، ذَهَاب.

پشتی

ك: پالشت. [سهرين، باليف]

ف: پُشتنى، بالش.

ع: وَشِيرَة، مُنْكَأ.

پشتی

ك: كومهك، پشستيوانى، پالوربه نى. [لايه نگرى، يارمه تيدان]

ف: پُشتنى، پُشتنيانى، پُشتنيوانى، پُشت گيرى، برناپشتى، نَسْت باري، كَمَك.

ع: حَمَايَة، تَقْوِيَة، مُوَازَة، مُسَاعَدَة، مُعَاوَدَة، مُعَاوَنَة، رِدء، مُظَاهَرَة.

پشتی

[ك: پلوروى هتنگ.]

ف: پُشتنى، كندو، كَبَارَه، گُوارَه، كوزَه ي انگيبن.

ع: خَلِيَة، قَفِيْر، مَشَار، شُورَة، مِشَوَارَة. خَشَاء، خَشْرَم.

پشتی

پشتير ← **تويله** [رشه ي كرمجيد.] [كرماي است.]

پشتين

ك: پشتوين، پزوين. [پزوين، كه مهربند]

ف: كمر، كَمَر بَند، پُشت بَند، تَك بَند.

ع: نَطَاق، مَبْلَق، مَبْلَقَة، وِشَاح، حِجَار، رُنْجَب، حِرَام.

پشتيوان

ك: كومهك، پالوربه ن، لاكوشكه. [ياره، ياريدر]

ف: پُشتنيان، پُشتنيوان، اُنْد خَس، برناپشت، پُشت گير، نَسْت گير، كَمَك، هواخواه.

ع: سَنَد، عَوْن، رِدء، مَدَد، غَوْث، عَضَد، مِعْوَان، ظَوِيْر، نَصِيْر، مَعِيْن، مَقْوِي، مُمِد، مُظَاهِر، مُوَازِر، مُسَاعِد، مُعَاوِد، مُوَيَّد، مُعَاوِن، نَاصِر، حَسَامِي، مُنْجِد.

پشتيوان

ك: پشتكول، تهنگ، شه معدك. [راگير كهرى ديارى شكار.]

ف: پُشتنيوان، پُشتنيبان، پُشتون، يادير، يازير.

ع: كَلَب، رُكْن، سَنَد، رِدء، ظَنِيْرَة، ظَهِيْرَة، زَافِرَة، دِعَامَة، اِزَار، مَجْر.

پشتی**پشتيوان**

ك: پالشت، پالين. [سهرين، باليف]

ف: بالش، بالين، بالشت.

ع: مُنْكَأ، وَسَادَة، مَبِيْدَة، مُرْتَفِق، نَمْرَقَة، مِصْدَعَة، مَخْدَة، زَرِيِي

پشتی**پشتيوانى**

ك: كومهكى، پشتورى. [يارمه تى]

ف: پُشتنيانى، پُشتنيوانى، كَمَك، همراهى، هواخواهى، برناپشتى، اُنْد خَسى، پُشت گيرى.

ع: رِدء، اِمْدَاك، تَقْوِيَة، اِغَاثَة، نَصْر، تَأْيِيْد، حَمَايَة، اِنْجَاد، مُعَاوَنَة، مُعَاوَدَة، مُظَاهَرَة، مُوَازَة، مُسَاعَدَة.

پشت

ك: بهش. [ياژ، قورعه]

ف: پشك، بخش.

ع: قُرْعَة، سَهْم، نَصِيْب، حِصْهَة، قِسْمَة، حَظ، شَقِص، خَلَاق.

پشت

ك: پزگ. (چوكله خيگه) [پينه ي داري سى خيگه ر

پشت

ف: چوبك، (چوبك خيگ)

ع: زاجل، اُسكويه.

پشكو ← **سكل** [رشه ي كرمجيد.] [كرماي است.]

پشكول

ك: پشتكول، پالين، پزدر. [دارى درگا داخستن.]

ف: ماهه، پِسکله، نَسستور، تَدیه، تَبندز، پِژنَر،
فَزَنر، فَزَنره، فَزوره، پِژوند، پِژاوند، پِراوند.
فِرَنر، فِراندز، فِرندره، فِرود، فِروده، فِدوند،
فِروند، فِراوند، فِروتسده، فِدرتگ، نِریواس،
پِشتیوان، پِشتیبان، مَترس.

ع: شِجار، فُنَاح، لَزَز، دِعامَة، مَترَس، مَترَسَة،
مَتراس.
وینهای هدیبه.

پشکول

ک: کول، کولر، کولر، [زبه لاج (بیماری زل و نه ستور)]،
ف: پشکول، بَزکول. (مرد گنده و کلفت)

ع: جَحْرَب، بَحْری.

پشکول

[ک: پشکل]

ف: پشک، پشکر، پشکل، پشکله، پُچشک.

ع: بَعْر، بَعْرَة، ذَبْلَة، فَناء، أُو.

پشکیل

[ک: نهنگوستیله بی نقیم که یاری پی دهکن.]
ف: کَجَه. (انگشتر بی نگیب که با آن بازی
کنند.)

ع: خاتام، خاتم.

پشکیلان

ک: کاله مشت. [یاری کاکله مشت. (که به همدور دست
دهیکن.)]

ف: کَجَه بازی. (با هر دو دست بازی کنند.)

ع: فِئال.

پشکیلان

ک: تاقمانه جفت. [یاری تاقمان له جووت (که به بهک
دست دهیکن.)]

ف: تاق جَفْت. (با یک دست بازی کنند.)

ع: رُوج فَرْد، لَعْبُ الرُّوج و الفَرْد.

پشه — پژه

پشی

[ک: جوز، کولیر به که.]

ف: پشی، بُرساق.

ع: بَسِیسَة، قَطِیْقَة.

پشی

ک: کتک. [پشیله]

ف: پشی، گریه.

ع: پِشْی، هِرَة.

وینهای هدیبه.

پشیان

ک: پزبان، رهشیان. [پزبان]

ف: پاشیده شدن، شیبخته شدن، اشپوخته
شدن، پِشَنجیده شدن.

ع: تَرشَش، تَرشُح، اِنْتِضاح، اِنْتِضاح.

پشیله

ک: به چکه کتک. [به چکه پشیله. پشیله]

ف: بچه گریه. گریه.

ع: شَبْرَق، هُریرَة. هِرَة.

پفا

ک: فور. [با ده کردن له دهموه.]

ف: پفا، فوت، فوب، پوک.

ع: نَفخ.

پفپاگردن

[ک: ماشینه ره: به تهرای خواردن. به تهرای تالان کردن.]

ف: همه را خوردن. همه را بردن.

ع: قَعَف، قَعْر، اِشْتِفاف. غارَة.

پفا دان

[ک: نور تینکردن]

ف: پفا دادن.

ع: نَفخ.

پفدریاگ

ك: فورتیكرار]

ف: بف داده شده.

ع: مَنفوخ.

بفدك

ك: تیرترین، ناغزی نهدنگ. [قامیش یا داریکی کلوره که به فورییا کردن تیری پینده هاریین.]
 ف: پُفُک، تَفُک، فُتُک، تَرُنک.

ع: مَنفَحَة، مَدْفَعَة.

وینه

پل

[ك: چه قنده]

ف: اَنگَشَتَك، بَشَكَن.

ع: نُقَر، ضَرْب.

پل

ك: تیره، برروسکه. [پل ندره سنی.] [ته زوی به ژان. [پل
 وه شانندی نیش.]

ف: تیرک، کَنَشک. (جستن درد.)

ع: ضَرْب، تَوَجُع.

پل

ك: نهغه، جنکه. [ورده پارچه. (رهك: پلی گزشت.)]

ف: آنچه، پاره، تیکه. (گوشت مثلاً.)

ع: شَرَحَة، قَطْعَة، بَضْعَة، زیمه، حُدّه، حُدوّه، فِدْرَة،
 فِلْدَة، مُرْعَة، خَرْدَلَة.

پل

ك: تار، خول، سور، با. [اسورهانی تهشی یا تیروک.]

ف: تاب، چرخ، (تاب دادن دکلان یا تیر نان.)

ع: رَدْنَة.

پل

ك: كلك، نهگوس. (دوسویل، دوهویل.) [بهغدی دست.]

ف: انگشت. (انگشت دست.)

ع: اصْبِع، اَنْمِلَة.

پلانن

ك: تلانن، گلائن. [تل دان، تلاندن]

ف: غلناندن، گُرداندن، غلاندن.

ع: دَحْرَجَة، دِحراج، دِخار، دَهْدَمَة، رَحْلَفَة.

پلانن

ك: تسلانن، پلكائن، سارین. نارین. [تیبه ژوندن،
 تیبه لسون]

ف: آغشتن، آگشتن، آگستن، آلودن، جُتراندن،

آغشته کردن، آلوده کردن، جُتره کردن.

ع: نَطخ، نَطخ، نَطی، نَطل، نُوث، نَطیخ، نَطیخ،

نَطلیه، نَطمیل، نَطوِث، ضَرْج، نَضْرِیج.

پلاننه وه

ك: پلانن. [هه ردوو مانا که ی. که پستی «وه» ی
 درویات کرده ی خوارته سه.]

ف: پلانن. (به هر دو معنی آن، که «وه» ی

عودت بر آن افزوده شده.)

پل پل

ك: نهغه نهغه، جنکه جنکه. [جنار، نهغن نهغن]

ف: آنچه آنچه، پاره پاره، تیکه تیکه،

پارچه پارچه.

ع: مَنقَطِع، مَنبَضِع، مَنحَدِي، قَطْعاً، شَرَحَات،

خَرادِل، زیمه، اریا اریا.

پل پل کردن

ك: نهغه نهغه کردن، جنکه جنکه کردن. [نهغنن]

ف: آنچهیدن، آنچهین کردن، آنچه آنچه کردن،

پارچه پارچه کردن، تیکه تیکه کردن.

ع: نَقَطِع، نَضْرِیج، نَأْرِیب، نَهْرِیم.

پلیلی

ك: پلیلین، به له که له له، بازگ. [دوو پدنگ، به له به له]

ف: پیسه، خَلَنگ، خَلَنج، لُک لُک، لُک لُک، لُک لُک،

دورنگ، نُهک دار، سَرچپ دار.

ع: اَبْرَش، اَبْرَص، اَبْلِق، اَنْمَش، بَهق، نَمَش، ذو

بَهَق.

پلتوک

ک: پلتوک، [پته: به پشتی پهغه له شت دان.]

ف: تلنگ، تلنگر، تلنگور.

ع: نَقْفَه، نَطْبَه، نَقْرَه، نَقْر، نَقْف، نَطَب.

پلته قانین

[ک: چهغه نه لیدان]

ف: انگشت زدن، بشکن زدن.

ع: نَقْر، اِنقار.

پلته قین

ک: چهفانه ژون، [سه ماکه ری چهغه نه لیده.]

ف: یافر، دست افشان.

ع: نَقَار، رَقاص.

پلج—پان

پلجانن—پانه و کردن

پلکان

ک: تلائن، پلائن، [تیته لژندن، تیته لسون]

ف: آغشتن، آلودن، آگستن.

ع: نَطِخ، طَلِی، طَمَل، نَطِیخ، نَطِیة، نَطْمیل،

نَضْرِیج، نَلوِث.

پلکیان

ک: پلبان، تلبان، [تیته لژنان، تیره چورن]

ف: آغشته شدن، آگسته شدن، آلوده شدن،

جُتره شدن.

ع: طَمَل، نَطْمَل، نَطِخ، نَطِیخ، نَطْمَلِی، نَضْرِیج،

نَلوِث.

پلویا

ک: پروپسا، پارپل، توانا، [قولوقچاق، هیتز (وهک: پلویای

رویشان.)]

ف: توانایی، پرویا، (راه رفتن مثلاً.)

ع: قُوَّة، قُدْرَة، اِسْتِعْدَاد، لِبَاقَة.

پلویا

ک: ته لاش، کوشش، [هه رلدان، ته یار کردن]

ف: تلاش، کوشش.

ع: سَعِی، جَهْد، نَهِيَّة.

پلوپووش

ک: پروشوپلاش، پروشال، خاشال، [در کودان]

ف: خس و خاشاک.

ع: غُثَاء، قَش.

پلوور

ک: پلورسک، [لورس، لورسارک]

ف: نیو، سُر، سلک، شلنگ، ناوه، ناودان.

ع: مَعْعَب، مَرَاب، مَرِزَاب، مِيزَاب.

وینه

پلوور

ک: لورله، شمشال، [بلویر]

ف: نئی، نای، توئک، غسرو، دورای، دوزای،

نئی نیک.

ع: مَزَمَر، مَزمار، شَبَابَة، یَرَاع، نای.

وینه—پلوورژون (۲)

پلوورژون

ک: لورله ژون، [بلویرژون، بلویر لیده]

ف: نئی ژن، توئک ژن.

ع: زَمَار، قَصَاب.

وینه

پلووسک—پلوور

پله

ک: پله کان، پا، [پلیکانه، قادرمه]

ف: پله، تله، پایه، پُک، شپل، شپنت، آرچین،

پایگاه، زینه.

ع: دَرَجَة، قَصْمَة، قَصْفَة، مَرَقَة، قَصْفان.

پله

ک: پایه، [دهرجه، ناست، فدر، ریز]

ف: پله، پایه، پایگاه، پایگسه، نیسا، درج، آرچ، آرز،

در رفتن. (غفلتاً گلوله از بین انگشت رها شدن.)

ع: تَرَلَجُ (تَرَلَجُ أَلْبُنْدُقُ عَنْ يَدِهِ).

وینه ← پله

پله تسیان ← پله ترازیان (له پله ده‌رچوون)

پله زیقان

ك: خوشی‌خوشی [شادی کردن (به دم چه‌قدنه لیتدانه‌وه)].

ف: شادی، شادمانی، خوشی‌کردن، شادی کردن. (با انگشتک زدن.)

ع: زَعَقُ، زَجَلُ، عَشْرَةُ، مَسْرَةُ. (مَعَ الْفَرْقَةِ)

پله کان

ك: پله، [پلیکانه، قادرمه]

ف: پله، پُلْکان، پَغنه.

ع: قَصْفَةُ، قَصْمَةُ، قَصْفَانُ، مِرْقَاةُ، دُرْجَةُ.

وینه

پله کان هه‌وز

ك: پله‌کان [قادرمدی‌هه‌رز]

ف: پله، پایاب.

ع: دُرْجَةُ.

پله مه‌ته

[ك: سه، مه‌ته، دریل]

ف: پرمه، پرمه‌ه، پرمه‌ه، پرمه‌ه.

ع: مَحْقَبُ.

وینه

پله نییان

ك: پاکله‌نییان، هه‌تخرائن [هه‌زاندن، هان‌دان]

ف: آغالییدن، اغاریدن، برانگیختن، شورانیدن، فزولش.

ع: إِغْرَاءُ، إِغْوَاءُ، تَحْرِيسُكُ، تَحْرِيسُ، تَحْرِيشُ، تَوْرِيشُ.

توریش

پله‌ی پدینجه

بلندی، بزرگی.

ع: قَدْرٌ، مَنْرِيَّةٌ، مَرْقَبَةٌ، مَقَامٌ، عِزَّةٌ، كِرَامَةٌ.

پله

ك: پا. [درفه‌ت]

ف: پا، رُستنی، ویل.

ع: فُرْصَةٌ، نَهْرَةٌ.

پله

[ك: تیل: به په‌نجه له هه‌للمات دان. (زاراوده‌که له هه‌للماتیدا.)]

ف: اَنگَشْتَكُ، تَلَنْگُ، تَلَنْگُورُ. (اصطلاح

گلوله‌بازی است.)

ع: نَطْبَةٌ، نَقْرَةٌ، نَقْفَةٌ.

وینه

پله به ناوا دان

[ك: خراپه‌کاری، نیدیومه.]

ف: پل به آب زدن. (کار خراب کردن.)

ع: تَخْرِيبُ الْأَمْرِ، هَدْمُ الطَّرِيقِ.

پله پورتکی

ك: پله، پهل‌پهل، پهل‌فرتکی. [پله‌پروسکی: زور په‌له کردن.]

ف: شتاب، فُرْفَرُه، حُجْلُبُه.

ع: عَجَلَةٌ، سُرْعَةٌ، مُبَادَرَةٌ.

پله ترازیان

ك: شله‌بروون، په‌شیمان‌بروون. [په‌ژیوان‌برونده]

ف: سُسُست شدن، پشیمان شدن، پسه از جا در آمدن.

ع: نُدَامٌ، سَدَامٌ، اِتْرَاجٌ.

پله ترازیان

ك: له پله ده‌رچوون، پله تسیان. [له پله تسان (ده‌رچوونی خوته‌ویستی هه‌للمات له نیوان په‌نجه‌وه.)]

ف: اَنگَشْت رها شدن، اَنگَشْتَكُ در رفتن، تَلَنْگ

[ک: پلیکه‌ی پدیژو]

ف: پله‌ی نردبان.

ع: ضِلَع، اَضْلَاعُ السُّلْمِ.

پلیان

ک: تلیان، گلیان، [تل‌خوردن، تلان، گلان]

ف: غَلْتِیدِن، گَرْدِیدِن، تَلِیدِن، تَلُو خورْدِن.

ع: تَدْحَرُجْ، تَدْهَوْر، تَدْهَدَه.

پلیته

ک: فْتِیلَه، [پلیته]

ف: پَلْتَه، فْتِیلَه.

ع: دُبَالَه، فْتِیلَه.

«پلیس»

ک: شاگرد داروغه، پاسه‌ران، [پولیس]

ف: پاسبان، شاگرد داروغه.

ع: جِلْوَان، شُرْطَه، شُرْطِی، زَبَانِیَه، قَلَاع، شَحْنَه،

بولیس**پلیسرتک**

[ک: پدیسیلک]

ف: پَرَسْتَو، پَرَسْتَوک، پَرَسْتَنک، فَرَسْتَو،

فَرَسْتَوک، فَرَسْتَوک، فَرَاشْتَرَو، فَرَاشْتَرَوک،

فَرَاشْتَنک، فَرَشْتَوک، فَرْتَوک، چَلْچَلَه، بَلَوایَه،

بالوایه

ع: حَطَاف، حُطْف.

وینه**پل**

ک: جَوْر، زَوَان، رَوْر، [زَمَان، شِیَوَه، «دروپل» واته: دوزمان،

دورپرو]

ف: جَوْر، رَو، زَبَان، «دروپل» یعنی دوزبان،

دورو.

ع: وَجْهَه، وَجْهَه، خِلْف، لِسَان، (ذو وَجْهَیْن، ذو

خِلْفَیْن)

پلاس

[ک: جامی سیی،]

ف: پَلاس، گوردین، (جاجم سفید)

ع: کِیْسَاء، مِرْط، مِیْسَع، پَلاس.

پلادش

ک: پورش، خاشاز، [رشکه‌گیا]

ف: خَلَّاشَه، خاشاک.

ع: غُثَاء، قَش، حَشِیْش.

پلان

ک: پیشه، سفان، [پستمان]

ف: استخوان، ستخوان.

ع: عَظْم، عَرَق.

پلاو

[ک: چیشتی برنجی پالتیرار]

ف: پَلَو، پلاو.

ع: رَز، (تَمَن)

پلاوینتو

ک: قه‌لاقله، [پرکروی به‌رز «برود»]

ف: پِلَاوِیْر، مالامال.

ع: جَمَام، جَم.

وینته‌یه.

پلاوسافکر

ک: پلارپالا، [برنج پالتیر]

ف: اَرْدَن، اَرْدَن، ماشو، ماشیوه، پالوته، پالوانه،

پالوان، پلویالا.

ع: غَلَل، مِبْزَل، مِصْفَاء.

پلپ

ک: سَلْپ، شَل، پِرِپْزَل، [خزنه‌گرترو]

ف: سَمْسَت، شَل.

ع: قَلَقَه، رَحُو، مَخْشُوب، مَخْضُود، قَلَع.

پلپ به ستون

ک: سفته‌برون، [مه‌ین، خوگرتن]

ف: سفت شدن.

ع: اِسْتِحْكَام.

پلپله

[ك: پلپله، پیلله (خشاینگی ژنانه به که له شهرفی یا

شایی زیو دروست ده کړیت.)]

ف: زیوری است ژنانه، از اشرفی یا شاهلی نقره

می سازند.

ع: ...

پلتولك

[ك: پته: به پشتی په نجه له شیتیلدان.]

ف: تلنگ، تلنگور.

ع: نَقْفَة، نَطْلَة، نَقْرَة.

پلمه

ك: پرمه. (پرمه ی گوریان) [شیوه، زاری]

ف: توف، گریه.

ع: شَهَاق، عَوِيل، شِدَّة البكاء.

پلنگ

[ك: درنده به کی به ناربانگه.]

ف: پُلنگ.

ع: نَمِر، عُسْبُر، اَبْرَد، اَرْقَط.

پلنگی

ك: پللی. [په له پله، خال خال (رنگینکه که خالگه لیکلی

له رنگینکی تر نیندایه، به زری له کوترده به دی

ده کړیت.)]

ف: پلنگی. (رنگی است که نقطه ها از رنگ

دیگر در آن باشد که بیشتر در کبوتر فراهم

می شود.)

ع: اَرْقَط، مُرْقَط، مُنْقَط.

پلوچ

ك: پیچ، ناراس، نادوروس. [چروت، خواروختیخ]

ف: پیچ، ناراست، نادرست.

ع: مَعْوَج، مُنْقَلِب.

پنار ← له نکار

پناشت ← پنداشت

پنداشت

ك: پناشت. [گومان، بچورن]

ف: گمان.

ع: رَعَم، ظَن، تَصَوَّر، تَوَهَّم.

پنر

[ك: نفت (تامی گیر، وک: تامی مازور.)]

ف: زکش، زُمخست. (طعم گیرنده، مانند طمع

مازوج.)

ع: عَفِص.

پنری

[ك: تفتی (تامی گیر.)]

ف: زکش، زُمخستی، گیری. (طعم گیرنده.)

ع: عَفُوصَة.

پنه

[ك: میزیک که نانی له سر پان ده که نه وه.]

ف: پهنه. (میزی که نان روی آن پهن کنند.)

ع: طَلَم، طَبْلِيَّة، لُوح، لُوحَة، خُوان.

پو

[ك: تالی بهری پارچه که به رامبهری «تان».]

ف: پوده، بود، فود. (رشته ی عرض جامه که

ضد «تان» است.)

ع: لُحْمَة، نِبِر، نَابِل.

پو

ك: لهق، پهل. (له لویو) [لقویوپ]

ف: شاخه، آزغ.

ع: غُصْن، قُضيب.

پو

ك: پهر، پهل. (په لویو) [تووی بالنده.]

ف: پَر، (پر مرغ).

ف: پوپ، پوپه، جوج، خوج، خوچه، بلوج،
لالک، خوراهه.

ع: ریش.

پو

ک: پدِرز، پیفُو (پوشوی بهرد و نهستی).]

ع: عُرْف، مَغْفَر، تاج.

وینه > ۲)

ف: پُسد، بُسد، بُسد، پُرهازه، آتَش‌گیره،
(کهنه‌ی سنگ و چفماق).

پوپه

ع: خَف، حِرَاقَة.

ک: قه‌له‌پَریه، کلاره، چیه. [تَرَبِک، لوتکه]
ف: کَلَه، چکاده، چکاد، چهاد، چکاه، سَپکاد.

ع: قُلَّة، نُروَة، اُوج، قُلَّة، قِلَالَة، شَعْفَه، فُوق.

پواز

ک: هُوزَه، زوانه، [سَنگِیکه بَو قَلِشاندنی دار].

ک: سهرنناز. [سهرپوش (له خوری ددیچنن و زور تهنکه).]
ف: دامک، سرانداز. (از پشم می‌بافند و خیلی

ف: بُران، بُران، بسواز، بُفاز، بُفاز، پانسه،
پَهانه، فانه، فَهانه، زوانه، زفانه.

ع: سَقُوب، شَبْکَة، لُسیبَة. مَشَط.

تَنک است.)

وینه

ع: مَقْدَعَة.

پوپ

پوانین

ک: قَز، زلف، پَریز، [سک]

[ک: جُوزَه پِنلاریکه. (نیوچه کمه)]

ف: گیس، گیسو، زلف.

ف: پوتین. (نیم چکمه)

ع: لِمَة، شَعْر.

ع: فُوطین، بَوطین.

پوپ چه رنک

پوچ

ک: قَزچه‌رَنگ، خزمه‌تکار، [سهرسپی، کاره‌کَر]

ک: پَرتِخ، [کَرزکی برین].]

ف: گیس‌سَقید، خدمتکار.

ف: پیله، مغز. (مغز زخم)

ع: شَمطاء، جَمَمرِش، عَجُوزَة، خادِمَة.

ع: مَحْ الخُراج.

وینه > ۲)

پوشت

پوپر

ک: پوپ، قَز، (سهر و پوپر) [سک]

ک: کول، کولان، [کولاندن، لیتان]

ف: گیس، گیسو، بسوتنه، زلف.

ف: پَخت، پَختن، پَزیدن.

ع: شَعْر، لِمَة.

ع: طِبِخ.

پوشت

پوپل

ک: چِششته‌کولین، سه‌ش چِششتی. [بَرِیسک خساردنی

[ک: بهری دره‌ختیکه له فندق ده‌چیت].]

دیاری کرار بَو لیتان].]

ف: پوپل

ف: پَخت، (مقداری معین برای طبخ).

ع: فُوقل.

ع: طِبِخ.

پوپه

پوشتاوپهز

ک: کلارنه، پوپ، [پوپنه]

ک: ... دسوپوخت، [چِششت لیتان]

ف: پخت و پز.

ع: طَبِخ، طِبَاخَةٌ، طِهَائِيَّة.

پوخت و پز

ك: ساخت و پاخت، ساز و باز. [كه ينويه ين]

ف: پخت و پز، ساخت و پاخت.

ع: ثَبَانِي، مُوَاضَعَةٌ، مُعَاهَدَةٌ.

پوخته

ك: كوليگ، برزياگ، [كولاو، برژا]

ف: پُخْتِه، پَزِيْدِه.

ع: مَطْبُوخ، مَشْوِي.

پوخته ده سي

ك: كوليگ، [كولاو: نموي بوليناں ددهيت].

ف: پُخْتِنِي، پَزِيْدَتِي.

ع: مَطْبُوخ، مَائِطَبِخ.

پوختل

ك: شل، نه گه بيگ، نه پوخت، خام، كال. [پينه گه بيو

(بدره سي خوته گرتوو).]

ف: سست، نارس، نا پُخت، خام، كال. (كار

نارس)

ع: نَيْسِي، فَيْج، غَضَن، فَلْتَةٌ، غَيْرُ مُسْتَحْكَم.

پوختكار

ك: سسكار، بوله، په خه، پريون. [سه پزل]

ف: سُسْتِكار، خامكار.

ع: غَشِيم، غَمَر، أَخْرَق، مُهْمَل، مُرْمَق.

پور

ك: پان. (پانوپور) [به رين]

ف: پهن، پخت، پخج، پخش.

ع: عَرِيض، بَسِيط، فِرطاس، فَرِيغ.

پور

ك: پي، خه، [چر (رهك) دارستاني پي].

ف: اُنْبُوِه، خَفِه. (بيشه سي انبوِه مثلاً.)

ع: اَثِيث، مَضِيْق.

پور

ك: زړه كهر، [زړه كهر]

ف: پور، تُرَاج، كَبِك كز.

ع: حَقِيْقَتَان، لُرَاج.

پور

[ك: پشك]

ف: پشك.

ع: قُرْعَةٌ.

پورا روين

ك: به پورا روين. [رايينه: چار نووقاندي سوفيِه كان سو

په بوندی کردن به شتخ و ریحی پيارچا كانه وه.]

ف: فرزندشاد.

ع: مُرَاقَبَةٌ، رَابِطَةٌ.

پورتخ

ك: پوخ. [كزكي دومه ن.]

ف: پيله. (مغز دنبل.)

ع: مَخُّ الخُرَاج.

پورتك

ك: كلاو و ده سماں. [شده (ی ژنان).]

ف: كلاه و دستمال. (زنانه)

ع: عَمَامَةٌ، مِدْمَاجَةٌ.

وينه ← پوپ چه رنگ >

پورخز

ك: زهلام، زل، زله. [زه لاج]

ف: پورخز، فَرخز، فُرخز، فَرِبِه، گنده، نهمار.

ع: ضَخِيم، جَسِيم، قَطُور، قَيْلَم، قَوِيُّ الهَيْكَل.

پوزك

۱- نم وشه په له په راوړيږدا نووسراوه، له ژيتر شم وشه دا

نساوا نووسراوه: «...ب استير فصل ۳-۱-۷» كه

سهرده تاكهي داكوتروه و پوم ساخ نه كرايوود. (ر - ر)

پۆس

ك: چەرم، پیتستی خۆشە کرار.

ف: پوست، چرم، پوس.

ع: جلد، اهاب. (أديم)

پۆس

ك: پۆس، [كاز] پیتستی ناسك کرار بۆ نۆرسین یا بۆ ددف.

ف: پوست. (پوست نازک شده برای کتاب یا

داریه.)

ع: رقی، سحاء، قضیم.

پۆس

ك: پۆسه، چەپەر، [پۆسته]

ف: پست، پوسته، چاپار، اسك، اسلدار.

ع: بريد، سگي.

پۆس

ك: نەردۆن، كیشسك، [پاسەران]

ف: پست، یزك، قلاوژ.

ع: ربيضة، جلاوژ.

پۆسان

ك: پرتوركانن، پیراندن، رزاندن]

ف: پوساندن، فرسوده کردن.

ع: تلبیة، اخلاق، افساد.

پۆسپاره

[ك: پارچه كۆل]

ف: زغراش، پوست پاره. (تیکه‌ی پوستین)

ع: قطعة الغرو.

پۆس پەنیتر

[ك: خيگه‌ی پەنیتر.]

ف: پوست پنیر، خيگ پنیر.

ع: شكوة، سقاء الجبن.

پۆس پەنیتر

ك: خيگه، زهلام، [زه‌بلاح (خوازیه).]

ف: فربه، گنده. (مجاز است.)

ك: پەتروكە، پەتروژ [قرقماخ، سەربەین]

ف: تو، پوست تازه، پوست زخم، پوست دنبل.

ع: قرفة، جلبة، غلاف الخراج.

پۆریان

ك: گۆنجیان، چلیان، [راستهاتن، گۆنجیان]

ف: گۆنجیدن، درست آمدن.

ع: صلوح.

پۆژ

ك: پۆژ، ئەپۆژە، [دەمەلەوس (دەرووبەری دەمی مەروژ) یا

ناژەل.]

ف: بوز، بوزه، فون، فوزه، فوس، بَریوز، بَرفون،

تَبفون، فُریش، نُس، فُدرنجک، تَبفور. (پیرامون

دهان. خواه انسان یا حیوان.)

ع: حطم، فَنطیسة، فَرطیسة، فُطیسة.

پۆژە ← پۆژ

پۆژە پەن

ك: پۆژپەن، دەمەس، قەمەتەر، پۆژپەن، [زارپینی ناژەل.]

ف: پۆژپند، دهن بند.

ع: غمامة، كمامة، مَكَمَة.

وینه

پۆس

ك: پۆس، تۆك، [پۆست (هوك: پیتستی لەش).]

ف: پوست. (پوست بدن مثلاً.)

ع: جلد، غشاء.

پۆس

ك: تۆك، تۆكل، [تۆیکل (هوك: تۆیکلی هیلکه).]

ف: پوست. (پوست تخم مرغ مثلاً.)

ع: قشر، قشرة، قیض.

پۆس

ك: تۆك، تۆكل، [تۆیکل (تۆیکلی دار).]

ف: پوست. (پوست درخت.)

ع: لحاء، قشر، قُرافة.

ع: قَيْلِم، ضَخِيم، قَطُور، شَكْوَة.

پۆس خورما

ك: ریشال و لڤكهی دارخورما.]

ف: پیشن، پیشند.

ع: مَسَد.

پۆس هه‌ته‌نه‌گا

ك: خورسه، [چورك (پیتستی خه‌ته‌نه‌گا که سوننه‌تی

ده‌کن.)]

ف: خوروسک، خورسه. (پوست خه‌ته‌نه‌گاه که

بریده می‌شود.)

ع: قَلْفَة، غُلْفَة، غُرْفَة، عُدْرَة.

پۆس کرانه‌وه

ك: توکڵ کرانه‌وه. [ئیکردنه‌وی پیست به‌دان.]

ف: پوست به‌دندان کشیدن.

ع: تَعْرُق، تَرْم، اِنْتِشال، اِنْتِهاس، عَرَق، عَرَم،

تَحْض، جَلْف، لَفُو، نَهْس، لَفَا.

پۆس کرانه‌وه

ك: خوسپ‌کردن. [غه‌یه‌ت کردن، پاشله‌ باس کردن.

(خوارزیه.)]

ف: پرتاد، دُشت‌یاد، زُشت‌یاد. (مجاز است.)

ع: غَبِيَّة، اِغْتِيَاب، وِشايَة، هَمَز.

پۆس کلفت

ك: [پیتسته‌ستور.]

ف: پوست کلفت.

ع: ضَخِيم الجِلْد.

پۆس کلفت

ك: بیتشهرم، بی‌تارپور. [بچه‌یا]

ف: بلا‌به، بی‌شهرم، بی‌آبرو، پوست کلفت.

ع: مُجَلَّد، بَدِي، وَقِيح، بَدِيه، شَرَس، شَكِس، نَرَب.

پۆس که‌ن

ك: گورپین، که‌رل کردن]

ف: پوست کندن.

ع: سَلَخ، دَرَع، لَحِي، مَلَع، رَق، تَرْقِيق.

پۆس که‌ن

ك: پۆس کرانه‌وه. [پاشله‌ باس کردن (خوارزیه)]

ف: پرتاد، زُشت‌یاد، دُشت‌یاد. (مجاز است.)

ع: غَبِيَّة، اِغْتِيَاب، وِشايَة، هَمَز.

پۆس که‌نه

ك: ناشکرا، بیتپه‌رده. [روڤ، بی‌پیتچوپه‌نا]

ف: پوست‌کنده، آشکار، بی‌پرده.

ع: وَاضِح، صَرِيح، مُقَشَّر.

پۆس گرتنه‌وه

ك: پۆس که‌نه‌وه. [پاک کردن، توکڵ لیکردنه‌وه]

ف: پوست کندن، پوست باز کردن.

ع: قَش، تَقْشِير، كَشَط، لَحِي، شَدْب، فَرَك، حَتَّ.

پۆس لکیان به‌پیشه‌وه

ك: له‌پورن، له‌یری. [آراز پورن الکیانی پیست به

ئیسفاندا.]

ف: چسپیدن پوست با استخوان، لاغرشدن،

لاغری.

ع: لُصُوع، لُصَف، ضَمُور.

پۆس لیکردنه‌وه ← **پۆس گرتنه‌وه**

پۆس لیکه‌نه‌وه ← **پۆس گرتنه‌وه**

پۆس لیکرتنه‌وه ← **پۆس گرتنه‌وه** [تاسرازی په‌یوه‌ندی و

پاناری «ی» خراوته‌ سه‌را.] [به‌اضافه‌ی حرف جَر و پای ضمیر]

پۆسه ← **پۆس** [اهم‌ر حەرت ماناکە.] [به‌هر هفت معنی که

ذکر شد.]

پۆسه‌خانه

ك: چده‌رخانه، پۆسخانه. [پۆسته‌خانه]

ف: پُست‌خانه، پُسته‌خانه، چاپارخانه،

اسک‌گاه، اسک‌دارخانه.

ع: سَكَّة.

پۆسیان

ك: پرتوکیان، داریان. [پورن، رزین]

ف: پوسیدن، فُرسودن.

ع: بَلِي، قَضِي، نَحْر، اِنْخِلَاق، عَمَّت.

پوشین

ك: كهرن، كه لپوس [نهر]

ف: پوستن، كُول، كَبَل، گُرگینه، دیو جامه.

ع: فَرُو، مُسْتَقَّة.

پوشیان

پوش

ك: پوشه [تهخته پوش، قات، نهر]

ف: پوش، پوشه، آشكوب، آشكو، رُمو، نزه.

ع: سَقَف، عَمَا، عَمَاء، مَرْتَبَة، طَبَقَة، نَرَجَة.

پوشاك

ك: جل، سیبال، پوشه ن، [جلوبه رگ]

ف: جَسَل، رَحْت، جامه، پوشیدنی، پوشن،

پوشنی، پوشنه، پوشاك، پوشش.

ع: لِبَاس، كِسْوَة، ثُوب.

پوشان

ك: پوشین، بهر کردن، [له بهر کردنی جلوبه رگ]

ف: پوشیدن، بر کردن.

ع: لَبَس، تَلْبَس، اِكْتِسَاء.

پوشانن

ك: بهر کردن، [جلوبه رگ کردنه بهر کسی تر]

ف: پوشاندن، پوشانیدن.

ع: لَبَس، اِلْبَاس، اِكْسَاء، كَسُو.

پوشانن

ك: پوشین، به نام کردن، شاردنره، [داشارین، حه شاردان]

ف: پوشانیدن، آبستن، آبستن، نهان کردن،

پنهان کردن، پوشیدن، پنام کردن.

ع: كَتَم، سَتَر، غَفَر، غُفُور، غُفْرَان، مَغْفِرَة، تَغْطِيَة،

تَغْشِيَة، ثُورِيَة، اِحْفَاء.

پوشته

[ك: جلوبه رگ له بهر گردور]

ف: پوشته.

ع: كَاسِي، مُلْبَس.

پوشه

ك: پوش، تهخته پوش، [تهخته بدندی سهرمیچ، هدره ها:

قات، نهر]

ف: پوش، پوشه، پوشه، آشكو، آشكوب.

ع: سَقَف، عَمَا، عَمَاء، مَرْتَبَة، طَبَقَة، نَرَجَة.

پوشن

ك: پوشاك، سیبال، [جلوبه رگ]

ف: پوشن، پوشته، پوشنی، پوشیدنی، جامه.

ع: لِبَاس، دِثَار، كِبْءَاء، كِسْوَة، ثُوب، قِطَاء.

پوشیده

ك: پهنام، شاریا گهره، [دابوشار، شاراره]

ف: پوشیده، پنام، نهان، پنهان، نهانی، راز،

رازه، نهفته، آبشته، آبشته.

ع: مَخْفِي، مَسْتُور، مَكْتُوم، خَفِي، سِر، مُغْطَى،

پوشین

پوشین

ك: بهر کردن، پوشانن، [له بهر کردنی جلوبه رگ]

ف: پوشیدن، بر کردن.

ع: لَبَس، تَلْبَس، اِكْتِسَاء.

پوشین

ك: پوشانن، شاردنره، پهنام کردن، [دابوشین، حه شاردان]

ف: پوشیدن، پنام کردن، نهان کردن، پنهان

کردن، نهفته کردن، آبستن، آبستن.

ع: كَتَم، سَتَر، اِحْفَاء، غَفَر، اِلْبَاس، تَغْطِيَة، تَغْشِيَة،

پوشین

پوشین

[ك: جوزه سهرمیچگی زنانه به كه له هدریشمی رهش

دروستی ده كه ن.]

ف: پوشین، (نوعی است از كلاغی زنانه كه از

حریر سیاہ می سازند.)

ع: ...

پوک

[ک: مژ: مه لژی بینی دور که لی جگه ره یا نیرگه له.]

ف: پُک.

ع: نَفَس، اِسْتِشَاق.

پوله

[ک: پَیله: لیزگه موور و پوک که بز جوانی له سه ری

ددهن.]

ف: ...

ع: ...

وینه <۲>

پول

ک: پول، پوُل، تیپ، گدل. [دهسته]

ف: جوق، جوقه، دسته، گله، جفاله.

ع: سرب، جمع، تُکَنه.

پولاد

[ک: پولاد]

ف: پولاد، سَنی، شایِرُن، شاپورُن، شاپورگان.

ع: دُکَر، فُولاد، شاپورقان.

پولادخوهر

ک: شمشیر کرور. [نارا، دلیر]

ف: پولادخای، دلیر، دلاور.

ع: شَجِیع، خاضِعُ السَّیْف.

پولانیا

ک: دمه زرد. [سه رنیا]

ف: دمه زرد.

ع: تَذکیر، دُکَره.

پولک

ک: پول، پوُل، تیپ، گدل. [دهسته (وک: پولی بالنده).]

ف: جوق، جوقه، تیپ، گله، دسته، جفاله.

(جمعی از طیور مثلاً.)

ع: سرب، تُکَنه، جَمع.

پونگه

[ک: پورنگ، پنگ]

ف: پودنه، غاغه، رافونه، راقوته.

ع: حَبَق، غَاغَة، فُودَنج، بَقَلَة القُدس.

وینه

پونگه کتفیه

[ک: جزره پورنگه به کی خورسکه.]

ف: رُنک، مُشک ترا مُشِیع، مُشک مُشِیع.

ع: بَقَلَة الغزال، مِسکُ المَطْر مُشِیع، فُودَنج جَنبلی.

پووت

ک: پورتهل، پووج، پووجهل، هولول، بوش، کلوز]

ف: پوک، پوچ، کزو، کاک، کاوک، کاواک،

بی مغز، تُهی.

ع: حَشَل، آجوف، خالی.

پووتهک

ک: خوره، کفت. [خوره (کرانه ری نوند، که به شیکه له

گولی.)]

ف: لوری، خُوره، کوفت. (سوزاک سخت، که

قسمی است از پیسی.)

ع: جُدام، اَکَله.

پوونهکا

ک: پالور. هدنگل، کله که، بنه گل. [تدشت، خالیگه]

ف: کش، نُهلو، تهیگاه، آگاه.

ع: اطل، خاصره، خَصِر، دَف، حَقو، قُرب، جُنُب،

جانِب، سُقَله، طَره، شاکَله، صَقَله، کَشع.

پوونهل ← پووت

پووج

ک: بیهورده، بیخور، بیخور. [بی تارهرزک (سهی بیهورده و بی

مانا. خوازه یه.)]

ف: بیهورده، پوچ، قُرخنج، بی چَم. (حرف لغو

بی معنی. مجاز است.)

ع: نُغُو، هَذَر، باطِل، واهِي.

پووج ← پووت**پووجهل** ← پووته ل**پووجه و پوون**

ك: له نار چورن. [پووجهل بورنوره، تياچورن]

ف: نبيست شدن، نابود شدن، از ميان رفتن، نفله شدن.

ع: فساد، بطلان، اِنِمْجاء، اِنِمْدام، فناء.

پووجه و كردن

ك: له نار بردن. [پووجهل كردنوره، تيا بردن]

ف: نبيست كردن، نابود كردن، از ميان بردن، نفله كردن.

ع: افساد، ابطال، محو، اِمحاء، اِعدام، اِفناء.

پوور

ك: ميمك. [تاباجي، خامباجي، [تاباجي، خوشكي بارك]

خامباجي، خوشكي دايك.]

ف: آغباجي، خواهر پدر. خانم باجي، خواهر مادر.

ع: صِنْوَة. (عمّة. خانه)

پووره

ك: ههنگ، دسه. [كومهان]

ف: ههنگ، دسته، توده.

ع: حَزْب، جَمْعِيَّة.

پووره

[ك: كومه لئی ههنگ.]

ف: توده می زنبور.

ع: حَشْرَم، ثُول.

وینه

پووره دان

[ك: بیتوره ههنگ که پلوره بهجی دههیلت و پلوروی

نوی ساز دهکات.]

ف: توده زدن. [پرواز کردن بچه زنبور از لانه و

تشکیل جدید آن.)

ع: تُطَارِد. طَرِد.

وینه ← پوره

پووز

[ك: به لَهك (نهر می ساقپا).]

ف: حَزَن. (نهر می ساق پا)

ع: حَمَاة.

وینه

پووزه وان

[ك: به لَهك پیچ (اشتیکه رهك ساقی گوردی که شاتردکان

له پیتی دهکن.)]

ف: بادبج، وادیج، (چیزی است مانند ساق

جوراب که شاطران پاکند.)

ع: مِسْمَاة.

وینه

پووش

ك: پورشان، پلاش، خاشال، پورشاك. [رشكه گيا]

ف: حَسَس، حَسَسَك، حَسَش، حَسَشَك، خاشاك،

خاشه، خَلاشه.

ع: عُنَاء، قَشْ، حَشِيش، قَذِي، قَذَاة، قَزَع.

پووشاك ← پووش**پووشال**

ك: پوروش. ريشول. [رشكه گيا]

ف: حَسَس، حَسَسَك، حَسَش، حَسَشَك، خاشاك،

خاشه، خَلاشه، پریچه.

ع: عُنَاء، قَشْ، حَشِيش، قَذِي، قَذَاة، قَزَع. لِيَف.

پووشانه

[ك: نهو باجی که ناغا له بهرامبدر كه لك ودرگرتن له

سورته مه نی و پوروش و پهلشی دهشته ره له ردعیسه نی

دهسینیت.]

ف: پول حَسَنَك. (پولی است که مالک از رعیت می‌گیرد در مقابل اینکه سوخت و خلاشهی صحرا به مصرف می‌رساند.)

ع: غُثَايِيَّة.

پووش دیان

ك: دیان‌پا که وکمر. [دان‌نازن]

ف: خلاشه، دندان پَرِيز، دندان آپَرِيز، دندان بَرِيز، دندان پَرِيش، دندان آفَرِيش، دندان قَرِيز، دندان آفَرِيز، دندان کاو.

ع: خَلال.

وینه—دیان‌پا که وکمر

پووشله

[ك: پروشی لو که پیدایی‌چراو که زهنگی ناو گویی پی پساك ده که نسه‌ره و رهك لو که سی درمان تیره دراو ده‌ری ده‌هیتن.]

ف: پرزه. (خلاشهی پنجه پیچیده که با چربی گوش آلوده مانند شاف بردارند.)

ع: فَرزِجَة.

پووشوبلاش

ك: پل‌پروش، پروش. [رشکه گیا]

ف: حَس و حاشساک، حَس و حاشش، حَس و خلاشه، خلاشه و حَسَنَك.

ع: اَلْقَشُّ و العُثَاء.

پووشوو—پَشَك [روشه‌ی کی کرم‌جیه.] [کرم‌جی است.]

پوولك

ك: پروکارل، به‌غزله. [چه‌مزله]

ف: تال، پَنجول.

ع: وكر، افاصَة. (أفاص في وجهه.)

وینه—پروکارل

پوولك

ك: پورت، پورته‌ن، هولون. [پورچ، پوش]
ف: کاواک، کاوک، کاک، کرؤ، پوک، تھی.

ع: حَخل، أحوَف، مُجوَف، خالی.

پوولك

ك: هارور. [پدو: گوشتی ده‌ری ردان.]

ف: آره، آرواره.

ع: بَيْتَة، مَورم.

پوولك

ك: پورک، چنگارن. [چه‌مزله]

ف: تال، پَنجول.

ع: وكر، افاصَة.

وینه

پوولك

[ك: نوکه (گریان به دهنگی نرم).]

ف: گریه، (گریستن آهسته)

ع: ضَرَاعَة، بُكاء.

پوولك

[ك: نوکه‌نووک (گریان به دهنگی نرم).]

ف: گریه، گریستن. (گریه‌ی آهسته)

ع: ضَرَاعَة، بُكاء.

پوول—پوول [سروکه‌له‌کراهه] [خفت است.]

پوول

ك: درار. [پاره]

ف: پول، درم.

ع: نَقْد، عَيْن، نَضْر، ناض، وَجْه، قُلُوس. دینار.

درهم، درهام.

پوول رهش

[ك: پاره‌ی ورده، پاره‌ی مسی.]

ف: پَشی، پَشیز، پَشیزه، پول سیاه.

ع: قُلُس، قُلُوس.

پوولتهك

ك: پورته‌کد. [پورلکی ماسی.]

انطواء، استدارة، استكفاف، تطوي، انقباض.

په پښه دان - په پښه به استن

په پښه مه ايچكانه

ك: توله كه. [كوليزه چهره: گيايه كه.]

ف: پښيرك.

ع: خټارزي، ملوكيئة.

وینه - توله كه

په پوو

ك: په پورگه ره، په پورسليمانه. [شانه به سر]

ف: پويو، پويه، پوب، پوپك، پويش، پوبو،

بويه، بويويه، بُدبُذك، شانه سر، كوكله، مرغ

سليمان.

ع: همد.

وینه

په پوو نه خوینی.

ك: چوله، ناراقه. [چول و هوله. (نيديوتمه.)]

ف: نهی است. (كنايه است.)

ع: خالبي، مُخلي، بائري، غامر، خافق، خاوي، خالي

السكنة.

په پوو سليمانه - په پوو

په پوو كه ره - په پوو

په پوو له

[ك: پدروانه]

ف: پروانه.

ع: فراشته، خرطيط، فرفورة.

وینه

په پوو له

[ك: په پورله هه لټينان (نه خو شينكي بزن و مه ره.)]

ف: مرضی است در بز و گوسفند پيدا می شود.

ع: ...

په په

ك: كوليزه. [نه ستوروك (رشه يكي هه راميده.)]

ف: گزنه. (اورامي است.)

ف: كچ، پشيزه، پُولك. (پولك ماهی)

ع: فلس، سف، حَرشَف.

وینه

پووله ك

ك: پورته كه. [بريقه (خشيلكي ژتانه له ته نه كه یی

رديگاردينگ دديرون له ته رتلي ددهن.)]

ف: پونك، پشيزه. (زيذت ژتانه است از حلبی

رنگارنگ می بوند و به پيشانی می چسپانند.)

ع: فلس، فلسة، حوط.

وینه

پووله كه - پووله ك [اهر دو ماناگه یی.] (به هر در معنی

آن.)

پوويك

ك: پرتوكياگ. [پوار، پرتوكار، رزيو]

ف: پوده، پوسیده.

ع: ناخر، مَنخُور، نَخر، بالي، هامد، مُتَفَنَّت، قَضِي،

عَنَت، واهي، رَميم، فاسد.

پوويان

ك: پرتوكيان. [پوان، پرتوكان، رزين]

ف: پوتن، پوسیدن، پوسیده شدن.

ع: نَخر، بَلِي، هَمَد، هَمُود، قَضِي، واهي، عَنَت،

تَفَنَّت، رَميم، رَم، فُساد، اِنخلاق، تَحْرِق.

پوه - كه ره پوه

په پښه

ك: گونك، گرموله، گرتكه. (په پښه بدستن مار.) [گونكه.

هه رده ها: پاپوكه، چه مهر.]

ف: چونه، گنده، گرده، گردكه، چنبره، چنبرك.

ع: قُرصَة، شَوِيَة، كُعبِرَة. حَلَقَه، رَحَة.

په پښه به استن

ك: په پښه دان. [گرموله بورن (رهك: په پښه به استنی مار.)]

ف: گرد شدن، چَمبَر زدن. (مار مثلاً)

ع: تَقْرُص، اِسْتِقْرَاص، تَحْوِي، تَلْسوِي، تَرْحُسي،

ع: قُرْصَة.

پهت

ك: پهټك، په لهټك، [گوریسی نه ستور.]
ف: پټ. (ریسمان زمخت)ع: شِنَاق، شَنَق، وِکاء، رِبَقَه، رَسَن.
پهټاك: درم، هدلامت، [نالامدت، په سیو]
ف: پتا، هنگ، کاتوره.

ع: زُکام، غَمَام، نَزْلَة.

پهټیه تی

[ك: مه لهدم]

ف: لایه، کُهاب، کُهاب.

ع: ضَمَاد، مَرَهَم.

پهټیه تی

ك: که تن. [شهرمه زاری (نیدبومه).]

ف: پلشتی. آنچه ته بدتره.^۱ [کتابیه است.]

ع: سَنِيَّة، هُنِيكَة، قُضِيحَة، خُرِي.

پهټرو

ك: پهټر زُکسه، پهټر زُخسه. [قرتماخسه (کیم و زورخی
وشکه و بهوی سهر برین.)]ف: کرسنه، قرسنه. (چرک و ریم روی زخم که
سخت شده باشد.)

ع: قَرَف، جُلِبَة، رِیم.

پهټرو

ك: گوشته و زورن. [گوشته و زورنه (لهو گوشته نوییدی که له
کاتی چاکپورنه له برین په پیدا دهیت.)]ف: تو، گوشت تازه. (گوشت تازه که زخم
هنگام بهیودی پیدا می کند.)

ع: قَرَفَة، جُلِبَة، قِشَر.

پهټروهه ← پهټرو

پهټروهه ← پهټرو

پهټنه ← پهټ

پهټنه

[ك: گد می نیوه کولار.]

ف: پټله، پاتله. (گندم نیم پخت)

ع: خَضِمَة.

پهټوو

ك: نایان. [بدانی]

ف: پټو، و غزه، ادبال.

ع: مِرط، دِرَنِيك.

پهټه

ك: پاس. [په ساپورت]

ف: پټه، پاسپورت.

ع: جَوَان، تَذَكْرَة، فُسَخ، فَنَة.

پهټه ری

ك: شِيَت، گه رج. [کیر]

ف: دیوانه، خُل، شپیل.

ع: سَفِي، سَفِيه، مَجُون، مَمْسُوس، اَبْلَه، مُمْسُوس.

پهټ هه اخسن

ك: داردان، دارکیشان، تاسان، خنکان. [له سیداردان]

ف: دازدن، ریسمان آویختن. خفه کردن.

ع: خَنَق، شَنَق، صَلَب.

ویته ← دار

پهټی

ك: رورت، ساده. [ناتیکه لار، ساکار]

ف: زاو، ویژ، سارا، ناب.

ع: خَالِص، زَلال، مُطَلَق، بَحْت، مَحْض، صِرْف،
مُجَرَّد.

پهټی

ك: رورت. (پای په تی) [خارس، خواس، بی داپوشه رز]

ف: لخت، برهنه.

ع: عاری، عُریان.

پهټیاره

۱- له دستروسه کهدا و انوسراوه، بزم راسته که رایره. (ر-ر)

ك: دټو، بسه‌جه‌نهب، به‌دسه‌كوت، ناشیرین، [ناجوان
(ناټولاً)]

ف: پټبیاره، بټیاره، نازیبا، دبو، بدشپوه،
پُرغونه. (بد شکل)

ع: كړپه، بشع، شائه (سوءاء)، مهبیب، أبوالهلول،
عُول.

په‌چه

[ك: چټگه‌خوری مدر و مالیات.]

ف: آغل، انگزوا.

ع: ریض، مریض.

په‌چه‌خوز

ك: په‌چه‌خوس. [خهرانندی میتگه‌ل له کیلگه‌دا سو
به‌بیت‌کردنی.]

ف: انگزوا، [خوابانیدن گل‌ه در زمین زراعتی
برای رشوه‌ی زمین.]

ع: ریض.

په‌چه‌خوس ← په‌چه‌خوز

په‌چه‌ك

[ك: په‌نیر په‌چه‌ك: جوړه په‌نیركه.]

ف: پچك، پیرچك، [پنیر پچك: نوعی از پنیر
است.]

ع: ارټه.

په‌هعا!

[ك: په‌ككورا (رشه‌ی سه‌سورمانه.)]

ف: په‌ها! په‌! [كلمه‌ی تعجب است.]

ع: بَرَحی!، الْعَجَب!

په‌خ

ك: پان، داشکیاگ، [داشكار: هدرشتیک که لټواره‌ک‌ه‌ی

ساف کرایت و تیریه‌ک‌ه‌ی لایرایت. هه‌روه‌ها: تهنیشت]

ف: پخ، پهن، شکسته، په‌لو.

ع: مُنکسر. ضلع.

په‌خش

ك: بلاړ، په‌ریشان، په‌رش، پزار. [اخراړ]

ف: پخش، پخش، ولاړ، پریشان، پراکنده،
شهلیده، شه‌ریده، پهن.

ع: نټر، نټس، مټسور، مټسور، مټسور، مټسور، مټسور،
شټی، شټیت، مټفوق، مټسوط.

په‌خشه

ك: توفانه، میتسوله، [پیشکده]

ف: پشه، نارده، سارخک، سارخک.

ع: بوق، برغش، خموش، بعوض، ناموس، فسافیس.

په‌خمه

ك: پوخل، بوله، سه‌پول، فل، [گه‌لور، که‌ودن]

ف: پخمه، چل، پچه، نټس.

ع: دټع، بلید، مهمل.

په‌ړ

ك: په‌ل، [تورکی بالنده.]

ف: پر.

ع: ریش.

وینه ← بیغ‌په‌ړ

په‌ړ

ك: فهاخ، سر، [ته‌په‌ړ، په‌رائه‌ړ] [جه‌مسهر، لټوار]

ف: پُر، وُر، کټار، کران، پایان، سُر، سون، سومه.

(آن ور، آن سر)

ع: نه‌ایه، مټنهي، طرف، حد، تخم. (الطرف الآخر)

په‌راسوو

ك: دنك، په‌ره‌که، که‌له‌که، [په‌راسی، تهنیشت]

ف: دټد، دټده، پُر، په‌لو، استخوان په‌لو.

ع: ظلع، (ضلع، أضلاع، جوائح)

وینه

په‌راش‌په‌راش

ك: وردوخان، داغان، [وردوخاش، هه‌لاه‌ه‌لا]

ف: پراش‌پراش، ریزریز، پراکنده، داغان.

ع: مُتَكَسِّرٍ، مُتَجَرِّبٍ، مُتَفَرِّقٍ.

پهراش کردن

ك: وردوخان کردن، ورد کردن. [له توپهت کردن، وردخاش کردن]

ف: پراشیدن، پراگنده کردن.

ع: تَشْتِيت، تَكْسِير، تَجْزِیة، تَفْرِیق.

پهراپهر

ك: دوراندور، سهراستدر. [سهرتاسهر، هدمو]

ف: سرتاسر. گرداگرد، زهازه.

ع: حَوَالِي، اطراف. مِنَ الرَّاسِ إِلَى الرَّاسِ، مِنَ الْبَدَنِ إِلَى الْخَتَمِ.

پهراش

ك: كِشَانَن، سدرخستن. [لینان، پهراندن (سوار کردنی تیسر له می)]

ف: پراندن، گشنی، ایغری دادن. (انداختن تر بر سر ماده.)

ع: إِسْفَاد، إِزَاء، فُحْل.

پهراش

ك: فران، باله‌دان. [هله‌فراندن]

ف: پراندن، پرواز دادن.

ع: اطارة، تطيير.

پهراویز

ك: سجاف. [كه‌نار، حاشیه]

ف: پراویز، پرویز، پریز، پروژ، فراویز، فرویز، فریز، پروژ، برور، سجاف، سنجاف، وزنگ.

ع: عَطْف، كُفْ، حَاشِیة، سجاف.

په‌رپووت ← فه‌رفووت

په‌رت

ك: برنگ، فیه، توور، سوور، رزاق، هه‌را، هه‌را. (په‌رت دان) [فری: بهشی یه‌که‌می رشی «فری‌دان»]

ف: پرت، پرتاب، انداختن.

ع: قَذْف، رَمِي، طَرْح، نَبْذ.

په‌رت

ك: په‌رش، بلار. (په‌رت و بلار) [په‌رتشان، پرژوبلار]

ف: پرت، پراش، پراگنده.

ع: شَتِيت، مُتَشَتِت، مُتَفَرِّق، مُتَشَعِب.

په‌رت

ك: وِیل، غه‌له‌ت، نادرورس. (وِیلن نسه‌کردن) [بی‌مانا، هه‌له]

ف: پرت، ناپیوسته، نادرست، ناروا.

ع: غَيْر مَرْبُوط، غَلَط، خَطَا.

په‌رتا به‌ستن

ك: نه‌رانچه‌برون، هه‌رانچه‌برون. [هه‌له‌دیران]

ف: پرت شدن.

ع: سَقُوط.

په‌رتا دان

ك: تووردان، هه‌رادان، فیه‌دان، په‌رت‌دان. [هاریشتن]

ف: پرت دادن، پرتاب کردن.

ع: قَذْف، رَمِي، طَرْح، نَبْذ، رَفْض.

په‌رتا بیستی

ك: وِیلخری. [ك: کرین بو‌خه‌لکی به‌بی ره‌زامه‌ندیان]

ف: مشتته، پرت‌خری.

ع: بَيْع فُضُولِي.

په‌رت کردن

ك: په‌رت‌دان، تووردان، هه‌رادان، فیه‌دان، برکه‌دان.

[هاریشتن]

ف: پرت کردن، دورانداختن، پرت دادن، پرتاب کردن.

ع: قَذْف، رَمِي، طَرْح، نَبْذ، رَفْض. وَحْش، تَوْجِيش.

په‌رتگا

ك: تورش، لیژایی، خزگه، هه‌له‌ت. [هه‌له‌دیژگه]

ف: پرتگاه، لیژگاه، خیزیگاه.

ع: رَلَق، رَلِج، رَلَل، رُل، مَرْلَقَة، مَقْدَفَة، قَذْف، وَعَر،

مَرْلَجَة، مَرْلَخَة.

په‌رتوبه‌لا

ك: هه‌لټېر به‌لټ، كه‌لټه‌تره، شروږ، [تېكه‌لوټېكلن]
ف: پرت وټلا، كلټېتره، لكالكه، بیدلا، قلماش، باوه،
پراكلنده.

ع: شذر، مذر، شسَطحات، شسماریج، أباطیل،
خُرافات، هذیان، لوی، مَخْلَط، مَثْفَرَّق.

په‌رتا ووتوی

ك: وټلوټی، [قسه‌ی نارېك و نه‌گوښار كړدن].
ف: پرت‌گویی.

ع: قُضُولِي.

په‌رچو

[ك: موزجات، دهرناسا]

ف: قَر جود.

ف: مُعْجِزَه، كَرَامَة.

په‌رچ

ك: په‌رچين، [په‌رژين (دبویاری دركودال) به‌دوری باغ و شتی
لهر چه‌شنددا].

ف: پرچين، برهون، فلغند، تواره، خارېست.
(حصاری كه‌ از خار و خلاشه‌ در اطراف باغ
مثلاً می‌سازند.)

ع: وَشِيع، سِيَّاح، تَشْوِيك، خَز.

په‌رچ

ك: خه‌فائن، خه‌فيان، [خوار كړدنه‌ره، خه‌واندن، نوشتانه‌ره
(وهك: خه‌واندنې توروکې بزماړی ناستين).]

ف: پسرچ، پسرچين، خه‌وابانندن، (خه‌وابانندن لُك
میخ آهنی مثلاً).

ع: عَطْف، ثَنْنِيَة.

په‌رچ

ك: به‌رپه‌رچ، بيانك، [بيانور، هو، به‌رپه‌ست]

ف: بَهانه، انگېزه، مُس.

ع: عُدْر، عِلَة، مانع.

په‌رچانن

ك: په‌رچ‌دانه‌ره، خه‌فائن، [خوار كړدنه‌ره، خه‌واندن (وهك):
په‌رچ‌دانه‌ره‌ی سدری بزماړ].

ف: پُرچانندن، پُرچين كړدن، (خه‌وابانندن پسر
میخ مثلاً).

ع: عَطْف، ثَنْنِيَة.

په‌رچ‌دانه‌وه

ك: به‌رپه‌رچ‌دانه‌وه، دورسه‌وه‌كړدن، [راسه‌ت كړدنه‌وه،
رافه‌كړدن، لټكدانه‌وه]

ف: سَفَرَنگ، درست كړدن.

ع: تَاوِيل.

په‌رچ‌دانه‌وه ← په‌رچانن

په‌رچين

ك: په‌رچ، [په‌رژين]

ف: پُرچين، برهون، تواره، فلغند، خارېست.

ع: وَشِيع، سِيَّاح، خَز، تَشْوِيك.

په‌رچين كړدن

ك: په‌رچ‌كړدن، [په‌رژين كړدن]

ف: پُرچين كړدن، برهون كړدن، تواره كړدن،
خارېست كړدن، فلغند كړدن.

ع: تَرَجِيب، تَوْشِيع، تَسْبِيح، تَشْوِيك، خَز.

په‌رخاش

ك: نالوژی، جده‌نگ، [ده‌مه‌فاله، شهر]

ف: پُرخاش، قُرخاش، ناوژد، نُندي، جَنگ.

ع: نِزَاع، جِدَال، اِحْتِدَاك، تَغْيِير، وَغَا.

په‌رد

ك: فدر، ته‌دق، [روپه‌ر، لاپه‌ره (وهك: ته‌دقی كاغذ).]

ف: پرد، فرد، (كاغذ مثلاً).

ع: وَرَق، (طَبَق)

په‌رد

ك: تا، تاك، [تاق]

ف: تَك، تاك، لَنگه، تا، پك.

ع: فَرْد، وَحِيد.

پهرداخ

[ك: سانولوروس]

ف: پَرْدَاخ، پَرْدَاخ، زْدَايِش.

ع: صِبْق، صِبْقَال، سِقْل، سِبْقَال، جَلِي، جَلَا، جَلَاء، شَوْق.

پهرداخ

[ك: لورسكەر، سافكەر]

ف: پَسْرَدَاخ، پَسْرَدَاخ، بَسْرَدَاخ، زْدَايِنْدَه، پَسْرَدَاخ، پَسْرَدَاخ.

پَسْرَدَاخ.

ع: مِصْقَل، مِصْقَل، مِصْقَلَة، مِصْقَلَة، مِصْقَل، مِصْقَل، مِصْقَل، مِصْقَل، جَلَاء.

پهرداخ كردن

ك: پاكَر كَرْدَن، ژَنگ لَابَرْدَن [شهرقدار كَرْدَن، لوروس كَرْدَن]

ف: پَرْدَاخ كَرْدَن، پَرْدَاخ دَاغَن، پَرْدَاخْتَن، زَدُوْدَن، زْدَايِيدَن.

ع: صِنَقَل، سِنَقَل، صِبْقَال، سِبْقَال، جَلِي، جَلَاء، تَمْلِيْس، تَجَلِيَة.

پهرداخ

ك: وچان، دهرس، دهرسپهژ، [هدل، دهرهت]

ف: رُستِي، دست رَس.

ع: فُرْصَة، مَجَال، فِرَاغَة.

پهرده

[ك: قوماشی داپوشهري دهرگار پهغهره]

ف: پَرْدَه، باشام، پَرَس، تَنَق، سَار، سَادَه، پَوْش، پَوْشَه.

ع: سِتَر، سِتَار، سِدَن، سُدَل، خِدَر، جِبَاب، حَائِل، سُرَادِق.

پهرده

[ك: داپوشهري]

ف: پَرْدَه، پَوْشَه، پَوْشَن.

ع: غَشَاء، غِطَاء.

پهرده

ك: تَو، تَوَك، پَهْرَه [لاپهْرَه، رُوپهْر، نوئ]

ف: پَرْدَه، پَرَه، تَوِي، نَاه، لَای.

ع: وَرَق، صَفْحَة.

پهردهدري

[ك: رازمه لَمَالِيْن (ناشكرا كَرْدَنِي رَاز)]

ف: زِيْمُور، پَرْدَه دَرِي، (گفتن پَوْشِيْدَه)

ع: هَت، هَت، هَتَك، مَزَق، تَمَزِيْق.

پهردهی بهياخ

ك: به يَاخ، بَال به يَاخ [پارچه ي نَال]

ف: مَنجُوق، دَسْتَار چه، دَسْتَمَال.

ع: كَلْثُوم، عِلْم، ثُوبُ الْبِيْرَق.

وَيْتَه—به يَاخ

پهردهی دهروازه

ك: سَهْرَا پَهْرَه [پهْرَه يه كِي گهْره يه به دهرروازده يا ديوانی مِيرْدَا هَدَل دهراسرِيْت]

ف: دَرَسَار، دَرَسَارَه، سَرَا پَرْدَه.

ع: سُرَادِق، رِوَاق، فُسْطَاط.

پهردهی زان

[ك: پِيْسْتِي نارهري سَك]

ف: پَرْدَه ي شَكَم.

ع: صِفَاق.

پهردهی زير پوس

[ك: پِيْسْتِي نارهري (پِيْسْتِي نارهري مَرُوْت يا نازَهَل)]

ف: پَرْدَه ي زِيْر پَوْسْت. (پَوْسْت بَدَن اِنْسَان يِا

حَيْوَان)

ع: صِفَاق.

پهردهی ساز

[ك: مَهْدَام، هَهْر كَام لَه نَارَاه كَانِي مَوْسِيْقَا]

ف: بَاشَام، پَرْدَه ي سَاز.

ع: مَقَام.

پهردی کت

[ک: کتو پهردیهی به دوری قهره رتله دا ده پکتشن.]

ف: تخت‌سار، پرده‌ی تخت. (پرده‌ای کسه دور تخت‌خواب کتشدن.)

ع: نَخْدَار.

پهردی لووت

[ک: پهردی لووت (پهردی نئون هردور کونه لووت.)]

ف: پرده‌ی بینی، (پرده‌ی بین دو سوراخ بینی.)

ع: وَتِیْرَة، وَتِیْرَة الْأَنْف.

پهردی مزال

[ک: ویلاش، پهردول]

ف: پرده‌ی بچه.

ع: سَلَا، سَلَى، غِرْس، مَاسِکَة، مَشِیْمَة.

پهردی وهوی

[ک: پهردور، پهردی بویک و زاوا.]

ف: سرشکوان، سرشکون، پرده‌ی دامادی.

ع: کَلَة، حَجَلَة، مَنَصَة.

پهردی بی

[ک: پهردنشین، شاراره]

ف: پردگی، پرده‌نشین، درپرده، نهان، پنهان، پوشیده.

ع: مَسْتَوْر، مَكْتَوْم. مَسْتَوْرَة، مَخْدَرَة، مَحْجُوْبَة.

پهردیان

[ک: پهردیان. ده‌س‌گدین، ده‌سرس، ده‌سپرژ. پهردی‌زانه‌سەر،

پیتوه‌ریک‌بورن. همل، ده‌رهدت]

ف: رُسْتَبِدِن، دَسْت‌رَسِیْدِن. رُسْتی، نَسْت‌رُس،

ع: نَفْرُس، اِفْتِرَاص، فُرُوغ، فُرَاغ، تَفْرُغ. فُرَصَة، فُرَاغَة، مَجَال.

په رُس

[ک: په‌رست (به مانای «په‌رستەر») به‌لام هه‌میشه لگه‌ل:

رشی تردا به کار ده‌پتریت: خوابه‌رُس.]

ف: پَرَسْت. (بمعنی پرستنده است، منتها همیشه با اضافه استعمال می‌شود: خداپرست.)

ع: عَابِد. (عَابِدُ اللَّهِ)

په رَسسار

[ک: بیمار په‌رُس. [سسته‌ر، نه‌خوش‌کار: چاردپری نه‌خوش. (نگه‌ر نافرودت بیت له فارسیدا «پرسته» پی ده‌لین نه‌ک «پرستار».)]

ف: پرستار، زوار، زاور، بیمارپرست. (اگر زن باشد در فارسی پرسته می‌گویند نه پرستار.)

ع: مُدَوِي، مُدَاوِي.

په رَسسار

[ک: سه‌په‌رُس، فرمان‌کهر، خزمه‌ت‌کار، نوکەر، به‌خویدار.

[کاره‌کەر، خولام، خیتو‌کەر]

ف: زوار، زاور، روزدار، روجدار، بُد، فرمان‌بُر.

ع: خَادِم، مُسْتَخْدِم. حَاضِن، مُتَوَكِّل.

په رَسساری

[ک: بیمار په‌رُسسی. [نه‌خوش‌کاری]

ف: پرستاری، زاورِی، زواری، بیمارداری، بیمارپرستی.

ع: اِدْوَاء.

په رَسساری

[ک: سه‌په‌رُسی، نوکسری، فرمان‌کردن، خزمه‌ت‌کاری، خویداری. نواهردن. [به‌خیتو کردن. کار بو کردن]

ف: زواری، زاورِی، روزداری، روجداری، فرمان‌بُرداری.

ع: خِدْمَة، حَضَانَة.

په رَسسه ← مه‌عبوود**په رَسسین**

[ک: په‌رستی، به‌ندایتی کردن]

ف: پهړسنش، پهړستیدن، پهړستنش کردن.

ع: عبادة.

پهړ سۆنه

[ك: پهړی کلکی مراری که سهرده کی چه ماره تهرده.]

ف: كزك، كجك. (پهړنم مرغابی که سر آن كج است.)

ع: ريشة البَط.

وینه ← سۆنه < ۲ >

پهړ سیاوه هشی

ك: پهړ سیاوش، گیایه که.

ف: پهړ سیاوش، پهړ سیاوشان.

ع: وصيف، شعر الأرض، شعر الجن، لحيّة الحمار.

پهړش

ك: بلاو، پهړ، پهړیاگ، [پهړبلاو، پهړا]

ف: پهړاش، پهړش، پهړج، ولاو، پراگنده، شهریده.

ع: شتیت، شتات، متفرق، متلاشی.

پهړش

ك: پهړین، پهړواز، [فرین]

ف: پهړش، پهړیدن، پهړواز، پهړباز، پرواز کردن.

ع: طیران.

پهړش ← پهړشت

پهړشت

ك: پهړش، پهړشه، [دانه ریله بده که.]

ف: پهړنج، جوگندم، جویره نه، برهنه جو.

ع: دتشیسش، سلت، خرطل، خرطال، بهمی،

قرطمان، هرطمان.

وینه

پهړشه ← پهړشت

پهړشین

[ك: چیتشتی پهړشه.]

ف: آش پهړنج.

ع: دتشیفته، شیشه.

پهړکیشیاگ

[ك: بالکراو (بالتدی توك مه لکیشراو).]

ف: باولی، (پهړنده ی بال کنده شده)

ع: منزوع، مقلوع الریش.

پهړگا

ك: دهزگ، بهن، [دهزرو (بهنی گیوه).]

ف: نخ، [نخ گیوه]

ع: خیط، سلك.

پهړگار

[ك: پهړگا: نامرانی که له «نه اندازه» دا.]

ف: پهړگار، پهړگال، پهړدال، پهړدال.

ع: نواز، فرجار، پهړکار، پهړکار، بیکار.

وینه

پهړ گهردهن

ك: پهړمل، [توکی مل (پهړی گهردهنی بالنده).]

ف: پهړگردن، (پهړگردن مرغ)

ع: برائل.

پهړگه ما

[ك: پهړکه ما: نهختی که ناری کلاش (که جینگهی بهستنی

بهنگلی کلاشه).]

ف: نخ بندن، [نخ بندن گیوه.]

ع: مخیط، مرتبط.

پهړمل ← پهړ گهردهن

پهړمیان

ك: بار، همی، [پهړمورنه ده. نومید]

ف: باور، دل گهرمی. امید، چشم داشت.

ع: اطمینان، اعتماد، انتظار، توقع.

پهړننه

۱- تم دور وشعه له ده سنووه که دا خه تیکی به سردا

کیشراوه، لهرانه به نووسری به ریز سربیتیمه ده. (ر - ر)

ك: مر، په‌له‌ور، مه‌ل، [بائنده]

ف: پرنده، مُرغ.

ع: طَیْر، طائر.

په‌رنیان

[ك: جزره پارچه‌ی‌دی ناریشمینی نهرم و ناسکه.]

ف: پرنیان، پرتا، پرنون، پرنس. (دیسیایی است)

لطیف و نازک.)

ع: دیبیاج، فرنیا.

په‌رو

ك: شره، په‌رز کونه. [پارچه قوماشی کون.]

ف: زکو، رگو، رگویی، رگوه، رگوک، لته، کهنه.

ع: خِرَقَة، مَبْدَلَة، مِعْوَن، رِفَادَة، عِصَابَة.

په‌روا

ك: باك، کیمخوا، بیم، ترس، [سام، خوف]

ف: پروا، باك، بیم، ترس، هراس، پرواس.

ع: خَوْف، جُن، وَجَل، زُهْب، نَضْب، مَلْع، اِعْتِنَاء، مَبَالَة.

په‌روار

ك: دابه‌سیاک، [دابه‌سته (ناژدلی دابه‌سار بَن قه‌له‌دیرون).]

ف: پروار، پرواری، پرورده. (حیوان بسته شده

که فربه شود.)

ع: مُزَيْر، مُسَمَّن، اَكُوْه.

په‌رواز

ك: په‌رین، په‌رَش، با‌له‌وگرتن، [فرین]

ف: پرواز، پرواز، پرش، پریدن، پرواز کردن.

ع: طَیْران.

په‌روازه

[ك: با‌له‌فره (بیچوری با‌لنده که تازه نیره هه‌لقرین

ده‌ییت.)]

ف: پروازه (بچه‌ی پرنده که تازه پرواز کند.)

ع: شَاهِض.

په‌روازه بوون

[ك: با‌له‌فره بورن (ی بیچوری با‌لنده).]

ف: پروازه شدن. (بچه‌ی طیور.)

ع: نُهْوَض.

په‌روانه

[ك: په‌پورله]

ف: پروانه.

ع: بَشَارَة، رَعَاشَة، فَرَاشَة، فُرْفُور.

وینه

په‌روش -- په‌ریشان، په‌زاره

په‌روکردن

ك: پینه‌کردن. [پارچه‌دیورین به‌سه‌ر درآرد.]

ف: پینه‌کردن.

ع: اِصْلَاح، تَصْلِيح، تَرْقِيع.

په‌روکردن

ك: پینه‌کردن. [ساخ‌کردنده، دورینه‌ده. لیکدانه‌ده]

ف: پینه‌کردن، رفو کردن.

ع: تَأْوِيل، تَلْفِيح، تَرْمِيم.

په‌رو کونه

ك: په‌رز، شره، کونه. [لته قوماشی کون‌دیور.]

ف: کهنه، زکو، رگو، رگوک، رگوه، هود، لته.

ع: خِرَقَة، مِعْوَن، مَبْدَلَة، رِفَادَة، عِصَابَة، رَثِيث، رَث.

(شروطوطة)

په‌روه‌رنگار

ك: خوا، خودا، [خودئ، یه‌زدان]

ف: پروردگار، آفریدگار.

ع: رَبَّ، اِله.

په‌روه‌رده

ك: به‌نا‌هارریاک، [به‌خیتوکرار، باره‌یتاران]

ف: پرورده، فرورده، پرورش‌شده.

ع: مُرَبِّي، رَضِيْع.

په‌روه‌رده بوون

ك: به‌نا‌هارریان، [به‌خیتوکران، باره‌یتاران]

ف: پَرورده شدن، پَرورش یافتن، فَرورده شدن.

ع: رَبو، تَرَبی.

پهروورده کردن

ك: به نارهارردن [بارهینان، به خینو کردن]

ف: پَروردن، فَروردن، پَرورش دادن.

ع: تَریبب، تَریببَة، حَضَانَة.

پهرووی بؤسو

[ك: پهرووی تازه سورتار بؤ گوسانه روی خوینی برین.]

ف: هود، لته. لته سوخته.

ع: حَرَاقَة.

پهرووی بیتوویزی

[ك: پهرووی حه بیز]

ف: بشله، شننگه.

ع: حَيْضَة، مَحِيضَة، رِبْدَة، مِعْبَة.

پهرووی درکای شیشه

ك: سهره بس [سهرقاپ]

ف: لته ی شیشه، (کهنه ی در شیشه.)

ع: عِفَاص، غُلَّة.

پهرووی دهور زه خم

ك: پهرووی زه خم، زه خپیچ. دس مه لبه بس [پیتچار، برین پیچ]

ف: مَریشم، خَسْتَه بَنَد، لته زخم.

ع: سَبِيْبَة، عِصَابَة، لِفَافَة، طَرِيْدَة، ضِمَاد، دِسَام.

وینه

پهروویز

[ك: ناره بؤ پیاران و به مانای «سهرکه تورو» بشه.]

ف: پَرویز، اُپَرویز. (اسم مرد است، به معنی

متنصور هم هست.)

ع: فَرُوِيْز. مَنصُوْر، مَطْفَر.

پهرد

ك: پهرد، فهد، پهله [روریه، لاپهرد، توئی]

ف: پره، پرد، فرد، تا، لا، رو.

ع: وَرَق، صَفْحَة، صَحِيْفَة.

پهرد

ك: پهردگه. [دیانه، ددانه. هدرشتیکی پهرتاسا. (رهك:

پهردی ناش.)]

ف: پره، دنده. (پره ی آسیا.)

ع: ضَبْرَس، جَانِحَة.

پهرد

ك: پهله، داینه. (پهردی بیوان) [داوینه]

ف: پَره، دامنه، راغ.

ع: سَفْح، حَضْبِض، فَلَادَة.

پهردپا

[ك: پهردپایی (کوتریک که «پایی» پهردار بیت.)]

ف: پریا، پریایی. (کیوتری که پای آن برداشته

باشد.)

ع: مُسْرَوَك، مُسْرَوَكَة.

پهردپهرد

ك: توتو. [توتوئی]

ف: پَره پَره، توتو، لانبولا.

ع: مُورَق، مُصْفَح.

پهردکا

[ك: لاسکی وشکی ددغل. (گه لای کا)]

ف: پره کاه، پرکاه. (برگ کاه)

ع: تَبْنَة.

پهردکه

ك: پهرد. [دیانه، ددانه. هدرشتیکی پهرتاسا.]

ف: پره، دنده.

ع: ضَبْرَس، جَانِحَة.

پهردکه

ك: پهراسور. [پهراسی (تیشقانی که له که.)]

ف: پره، دنده. (استخوان پهلوی)

ع: ضَبْع. (أضلاع، جَوَانِح)

وینه ← پهراسور

پهردگی ناسیوار

[ك: په‌ردگه‌لی توپیی ناش.]

ف: پره‌ی آسیا.

ع: اضراس الرّحی، جوانج الرّحی.

په‌ره‌گه‌ی قوئف

[ك: زماندگه‌لی قفل.]

ف: پره‌ی قفل.

ع: اضراسُ القفل.

په‌ره‌گه‌ی کولوم

[ك: زمانه‌ی تفللی دارین.]

ف: کوزنووک، کوزانووک. (پره‌ی کلیدان)

ع: لسانُ الغلق.

په‌ره‌گه‌ی ماسی

[ك: باله‌ماسی]

ف: پره‌ی ماهی.

ع: زَمَنَقَة، جوانجُ الحوت.

په‌ره‌ی بیباوان

ك: په‌له‌ی بیباوان. [دارینی دهشت]

ف: پره‌ی بیباوان، دامنه‌ی بیباوان.

ع: سَفْح، ذیلُ الفلّاة، جَنحُ الفلّاة.

په‌ره‌ی لوویت

ك: به‌لنگ لوت، نهرمه‌ی لوت. [په‌رده‌ی ناره‌راستی

لوت.]

ف: بُجَس، پره‌ی بیینی، پر بیینی، نرمه‌ی بیینی،

بلگ بیینی. (پرده‌ی وسطی)

ع: مارن.

وینه— په‌رزی دور زخم <۲>

په‌ری

ك: فریشته. [مه‌لایکه]

ف: پری، پرشسته، پره‌نشسته، فرشته.

ع: مَلَك.

په‌ری

ك: پیتره‌که، پیتر. [دوو روژ پیتش. (وشه‌یه‌کی گوزانیه.)]

ف: پری. (گورانی است.)

ع: قَبِلُ الأَمَس.

په‌ری

ك: بَسَ: (په‌ریو نه‌جمه‌دی) [له‌بهر خاتری (وشه‌یه‌کی

گوزانیه.)]

ف: برای. (گورانی است.)

ع: ل، لِاجِل.

په‌ریپر

[ك: مندالیک که خه‌ته‌نه کردنی ناریت. (خه‌ته‌نه‌ه‌کرای

خواکرد.)]

ف: بی‌خروستک. (مادرزاد)

ع: مَخْتُون، (مَخْلَقًا، فِطْرَتًا)

په‌ریجان

[ك: ناره بو ژنان.]

ف: اسم زن است.

په‌ریز

[ك: گیارشتر: روه‌کیکه.]

ف: پریز، قریز.

ع: أَدْحَر.

په‌ریش

ك: په‌شپو، په‌ریشان. [بیربار، خه‌فه‌تبار]

ف: پِریش، پِریشان، پِریشن، آشسفته،

آندوه‌گین.

ع: مَلُول، مَشْوُوش، مَهْموم، مُكْدَر.

په‌ریشان

ك: په‌ریش، په‌شپو. [بیربار، خه‌فه‌تبار]

ف: پِریشان، پِریش، پِریشن، آشسفته، آشوقته،

شکولیده، کُشُفْتَه، کُراشپیده، افسرده.

ع: مَلُول، مَشْوُوش، مَهْموم، مَحْزُون.

په‌ریشان

ع: مَلُول، مَشْوُوش، مَهْموم، مَحْزُون.

په‌ریشان

ك: پراش. [له‌توپه‌ت، پرزوبار]

ف: پهريشان، پراشیده، پراگنده، آشفته،
آشوفته، شسکولیده، پاشیده، کراشیده،
شهریده، شهليده، کُشفته.

ع: شتیت، مُشْتَبِت، مُتَفَرِّق، مُتَشَوُّش.

پهريشان

ك: زړولياگ، په ژيو، په ريش، [شيوار]

ف: برشان، پريشن، پريش، ژولیده، شولیده،
جولیده، آشفته، شهریده، شهليده.

ع: مُسْرَج، مُتَفَرِّج، مكدوح.

پهريشانی

ك: په ريشی، په شتوي، په ژتوي، [په ريلوون، له تربيه ت
بون، شتوي او (ماناكانی تری «پهريشان» له
«پهريشانی» شده هديه.]

ف: پهريشانی، پريشانی، پريسی، آشفتهگی،
آشوفتهگی، فنگ، شکول، شوپست، (سایر
معانی مذکور در پريشان، در پريشانی نیز
جاری است.)

ع: مَلَالَة، بؤس، عُسْرَة، تَشَوُّش، فَلَاکَة، تَشْتُّت،
تَفَرِّق.

پهريکه

ك: پيره که، پير، [دور روژ پيش.]

ف: پری، پریروز.

ع: قَبْلَ الْأَمْسِ.

پهريين

ك: بازیدن، [ته له مجاز بردن] «باز»]

ف: پريیدن، جهیدن، جستن، برجستن،
مُنْجَکِيدَن، چنېکيدن، گُنْجَکِيدَن، شَلَنْگِيدَن،

خيزیدن، وزجهیدن. «باز»]

ع: طَفْر، طَفْرَة، وَتَب، وَتُوب، وَثِيَة، قَفْز، قَفْزُون،
قَفْزِي، طَمْر، نَقْر، نَقْر، ضَمْر، نُزُو، نُزْوَة. «باز»]

پهريين

ك: په رواز کردن، باله رگرتن، فرين، [هه لفرين، بال
گرتنه ره]

ف: پريدن، پرواز کردن، پرياز کردن، هوا گرفتن.

ع: طَيَّران، طَيَّرَة.

پهريين

ك: کيشيان، سهرکه فت، [سواربوني (نازل) ای نيسر له
می.]

ف: پريدن، سرافتادن، گشني، ایغری.
(حیوانات)

ع: ضراب، سقاد، ققط، کوم، نُزُو، نُزُو، نِزَاء.

پهريين

ك: فيچقه کردن (ای خوین، یا پلوسک.)

ف: پريدن. (خون یا ناودان)

ع: هَرَج، نَعير، نَعار، اَزب، اِنْدَار.

پهريين

ك: نيشتن، ناروبن، [داجوبن (ره) ناروبوني خوړ.]

ف: پريدن، نشستن، رفتن. (غروب کردن آفتاب
مثلاً.)

ع: غُرُوب، اُفول.

پهريين

ك: پرووستيان، بريان، پهريسه ره، [لاچرون، بزکان (ودک:
پرووستانی شير.)]

ف: بُرِيدَن، بُرِيدَة، شسدن، پريدن، (بُريدن شير
مثلاً.)

ع: فُتَا، فُساد، تَفَلُّق، تَمُثَّر، تَقَطُّع، اِرغِيدَاد، تَغْيِير.

پهريين—زينا

پهري ناو بال

ك: تروکی نار بالی باندده.]

ف: پر میان بال.

ع: مَنَاكِب، خَوَاقِي.

ويته هديه.

پهريشه خواره و

- ك: داره‌زین، دابه‌زین. [هاتنه‌خوار]
 ف: پایین پریدن. پایین آمدن.
 ع: طُمور، نُزُول.
په‌رینه‌تورگ
 ك: مه‌لكه‌فتن. [له‌گه‌روودا گه‌رانی شله‌مه‌نی (وهك: نار.)]
 ف: پریدن در گلو. (آب مثلاً).
 ع: زُلُوج، شَرَق، شَجَا، غُصَص، غُصَّة.
په‌رینه‌تورگ
 ك: سواره‌بوون. [چوونه‌سه‌ر و لاخسی سواری یا سه‌ر
 گوێزده‌ده‌یهك.]
 ف: گُرده‌پَردیدن، سوار شدن.
 ع: دَام، رُكُوب.
په‌رینه‌وه
 ك: په‌رین. [چوون (رویشتی تام، رنگ یا بوئی سه‌ر
 شتیك.)]
 ف: پریدن، رفتن. (رفتن طعم یا رنگ یا بوی
 چینه‌ها.)
 ع: زَوَال، تَغْيِير، فَسَاد. (الطَّعْمُ اَللَّوْنُ، اَلرَّائِحَةُ)
په‌رینه‌وه
 ك: رشك بوون. [ته‌رایی لی‌بران. (وهك: رشك بوونی شاخ یا
 گیا.)]
 ف: خُشكیدن، خُشك شدن. (خُشكیدن كوه یا
 علف مثلاً).
 ع: هَبِج، هَبِج.
په‌رینه‌وه
 ك: بازبردن، په‌رین. [ئه‌له‌سه‌مباز بردن (وهك: په‌رینه‌وه له
 جوگه‌).]
 ف: پَردیدن، جَهَبَسدن، جَسَسدن، خیزبیدن،
 مُنْجَكیدن. (از روی جوپ مثلاً).
 ع: تَوَثُّب، نُزُو، طُفُور، قُفُور.....
په‌رینه‌وه
- ك: گوزه‌شتن، رده‌بوون. [تپه‌پین (له‌سار و شتی له‌سار
 چه‌شنه.)]
 ف: گُذُشتن، رَدشدن. (از آب و امثال آن).
 ع: عُبُور، خَلَاص، نُجَاة.
په‌زێان
 ك: كولاژن. [كولان، لیتان]
 ف: پَزاندن، پُختن.
 ع: طَبِخ، قَلو، قَلِي، سَلَق، تَهْرِیة، شَبِي.
په‌زێ
 ك: مه‌ر. [په‌ز، می: ناژه‌لیکی ماله‌یه].
 ف: گوسفند، میش.
 ع: ضَان، ضَائِن (لِلوَاهِد)، شَاة، نَعِجَة، غَنَم، ضَنَّان.
 وینه
په‌زێان
 ك: په‌زێ. [مه‌رێ سی ساله‌ز]
 ف: بخته. (گوسفند سه‌ساله)
 ع: تَشِي.
په‌زه‌كێفی
 ك: شكار. [مه‌ره‌كێوی]
 ف: عُرْم، شُكَار، گوسفند كوهی.
 ع: اُرُویة، اِرُویة، هَشْمَة.
 وینه
په‌زێان
 ك: كولاژن. [كولان، پینگه‌پین]
 ف: پَزدیدن، پُختن.
 ع: اِنطِیَاخ، اِنقِلَاء، اِنسِیلاق، اِنشِوَاء، تَهْرِی.
په‌زێرا
 ك: گوارا، هموار. [به‌ردن، په‌سندكرار]
 ف: پَذیرفته، گوارا، هموار.
 ع: قَبُول، مَقْبُول، مَطْبُوع.
په‌زێرای
 ك: مه‌بانداری، خزمه‌ت. [میوانداری]

ف: پَذیرایی، مهمان‌داری.

ع: تَضَيِّف، تَقْرِي، تَلْقِي. قَبُول، خِدْمَة.

په‌زیره

ك: شهرمنه، په‌سمنه. [بديات، شهرپاته]

ف: مانده، پس‌مانده، شبيینه، سته، شب‌مانده.

ع: غاب، مَغْب، مَغْبِي، بائِت، بَيوت.

په‌زیره

ك: كوزه، شهرمنه. [بديات]

ف: مانده، پس‌مانده، شب‌مانده.

ع: عَتِيق، بَيوت.

په‌زين—په‌زان، په‌زيان. [اهم تبيده، هم تبيده.] (اهم لازم است، هم متعدی.)

په‌زاره

ك: په‌روژ، نه‌نو. [خرفت (برگردنده) له خه‌مگه‌لی رابردور.]

ف: انډمه، اندوه، موژه، موژ، پُژم، انگاره. (فکر غم‌های گذشته.)

ع: حَسْرَة، اَسَف، اَسَى، لَهْف، كَمَد، سَدَم، حُزْن، ضَحْر، كَرَب، كَوْب، كَاثَة، بَث.

په‌زاره

ك: بیره كسردن، هوشه‌و‌كردن. [ساد كرده‌وی رابردور. (كه‌رتنه ناو فكر و خه‌يال.)]

ف: سسگال، انديشنه، انگار. (نمودار نشدن خيالات)

ع: فِكر، خِيَال، وَسْوَسَة.

په‌زمرده

ك: سيس، زاكيگ، [ژاكار]

ف: پُژمرده، پُژمريده، پُژمان، پُخسيده، پُخبيده، افسرده.

ع: ذَاوِي، ذَبِيْب، ذَابِل، ضَامِر، كَابِي.

په‌زمرده

ك: په‌شيو، خه‌مين، ته‌مين، خه‌مبار. [خه‌فته‌بار]

ف: غمگين، غمناك، غمنده، پُژمرده، پُژمريده،

پُژمان، نژند، آزرده، افسرده، اندوهگين.

ع: حَزِين، شَجِي، مَعْموم، مَهْموم، مَكروب.

په‌زمينه

ك: كه‌رژن، كه‌ره‌كينه. [كه‌روو]

ف: بوز، بوزك، كَيَك.

ع: حَشْن، قَنَم، كَرَج، نَمَس.

په‌زيو

ك: په‌شيو، په‌ريشان، په‌ريش، ژوولياگ، [پربلاو، شيوار]

ف: سگالی، پُريشان، پُريشن، آشفته، ژولیده.

ع: مَلول، مَشْوَش.

په‌س

ك: نرم، چال، نيسته، داکه‌فتگ، داکه‌تگی. [نشيو، نه‌وی]

ف: پست، نشيب، افتادگی.

ع: ساقِل، مُنخَفَض، هَجَل، وَهْدَة، حَضِيض، وَطِن.

په‌س

ك: بوچك، بي‌تارو. [بچوك، خوټری]

ف: پست، كمينه، فرومايه، ژبون، ناكس.

ع: دُون، دَنِي، رَذَل، رَذِيْل، حَقِيْر، حَسِيْس، وَخْش،

نَذَل، سَفَلَة.

په‌س

ك: باختگ، [دژار (به‌رامبه‌ری «پيش»، واته: دواكه‌وتور

له فرمادار.)]

ف: پس، باخته. (ضد «پيش» يعنى: عقب مانده

در قمار.)

ع: حَاسِر.

په‌س

ك: نيتر، به‌س. [كه‌راته، تينجا]

ف: پس.

ع: فَا، اِذْن، اِذَا، بَعْد.

په‌س

ك: زوانگور، كوژوان، [پسك، تور]

ف: ککنه، تمنده، گنگلاج، گندزبان.

ع: ثمتام، تختاج، الکن.

پهسا

ک: ... پاخوا. [پيخوړی (نه‌ندازه‌په‌ک لور که پيشتر تهر

کرايبت.)]

ف: پستنا، خازه، سرشته. [مقداری از گل که

قبلاً خييسانده باشند.]

ع: کتله، رکه.

په‌سايورت

ک: پاس. [پاسپورت]

ف: گذرنامه. (پاسپورت)

ع: جوان، تذکرة. [پسابورط، بزبورط]

په‌سايه‌س

ک: په‌ساي‌په‌س، په‌پاي‌په‌س، مه‌پناه‌په‌س، پشت‌سهر‌په‌ک.

[په‌پناه‌په‌س]

ف: پياپي، پي‌درپي، پشت‌سهرم.

ع: مُتَعَاقِب، مُتَّصِل، مُسْتَسَل. مُتَّاعِباً، مُتَّاعِباً،

مُتَوَاتِرًا.

په‌ساخوړ

ک: پاساخوړ. [به‌رمار (به‌رماری نالف.)]

ف: نشخوار، تشخوړ، پاش‌آخور. (پس‌مانده‌ی

علف)

ع: سؤر.

په‌ساکردن

ک: خوړسانن. [خوړساندن، نمندن]

ف: خييسانيدن، سرشتن.

ع: مَرث، مَرَس، تَقَع، رَشَف، تَفْرِیة، تَنْدِية، تَبْلِيل.

په‌ساو

ک: پاشارو. [چلکار]

ف: پَسَاب، پَسابه، پَساوه.

ع: مَوَاصِة.

په‌سايه‌س ← په‌سايه‌س

په‌سايوون

ک: دانيان، دوزانن. [به‌زين، دوزانن (له قوماردا.)]

ف: باختن، پس‌شدن، بازیدن. (در قمار)

ع: حَرَم، حَرَام، حَسَار، اِضَاعَة، تَضْيِيع.

په‌سپه‌سه‌کوله

ک: ميشه‌گړه. [جال‌جالوکه (جوزه جال‌جالوکه په‌که.)]

ف: زرزور، زرزوره، کلاش، مگس‌گیر. (نوعی

است از عنکبوت.)

ع: نَيْث، عَنكَبُوت.

ويته

په‌ستوو

ک: پشت‌مان. [خه‌لوتی]

ف: پستو، توان‌درتو.

ع: خَادِعَة، خَالِفَة النَّيْت.

په‌سیدان

ک: دواو‌دان. [گيراندن‌ره، بردن‌ره، هيتانه‌ره]

ف: پس‌دادن.

ع: رَد.

په‌سايووين

ک: دواو‌روين. [دراکه‌رتن]

ف: پس‌زفتن.

ع: تَأَخَّر، تَخَلَّف، تَعَقَّب.

په‌سسويوون

ک: چال‌چال، چال‌چولن. [به‌روزنرم، نارنگ]

ف: پز، پزه، پست و پند.

ع: عَقَبَة.

په‌سايه‌س

ک: سه‌ننډه، دواو‌سه‌نن. [سه‌ننډه، وهر‌گرته‌ره]

ف: پس‌گرفتن، پس‌سه‌ستاندن، بازگرفتن،

بازستاندن.

ع: اِسْتِرْجَاع، اِسْتِرْجَاع.

په‌سسوی

په‌سايه‌س

ك: دانیان، [دزاندن (وهك: دانان له قوماردا.)]

ف: پِستی، باخت، باختن. (در قمار مثلاً.)

ع: حَسار، حَرَم، إِضَاعَة.

په‌سیسی

ك: چالایی، داکه‌فتگی، [نشپو، نرمایی]

ف: پستی، نشیب، گودی.

ع: هَجَل، سَفَل، حَفْض، وَهْدَة، حَضِيض.

په‌سیسی

ك: ناکه‌سی، ئیکه‌فتگی، [ناره‌سینی، ئیکه‌وته‌یی]

ف: پستی، پست‌گوهری، پست‌آفرینشی،

زیبونی، فرومایگی، ناکسی.

ع: دَنَائَة، سَفَالَة.

په‌س فتره‌تا

ك: ناکه‌س، ناپیاک، به‌دبته‌را، [ناره‌سین، ناکه‌س]

ف: پست‌گوهر، پست‌آفرینش، ناکس، نامرد.

ع: دَنِي، دَنِي الْفِطْرَة، دَنِي، دَنِي الْفِطْرَة.

په‌س فته‌هول

ك: دواجنگ، [دوایی له‌شکر، (پاش‌فته‌هولئ له‌شکر،

به‌رامبه‌ری «پیش‌فدروئ».]

ف: چغذال، چغنداؤل، چنداؤل، پس‌قراؤل. (پس

قراؤل لشکر، ضد «پیش‌قراؤل»)

ع: خَلِيفَة، سَاقَة.

په‌س که‌فتن

ك: په‌س‌نیشتن، دواکه‌فتن دانیان، [دواکه‌رتن، دزاندن]

ف: پس‌افتادن، باختن.

ع: تَأَخَّر، تَخَلَّف، تَرَاخِي، تَعَرَّق، تَكْبَط، إِضَاعَة،

إِخْسَار.

په‌سسه‌نه

ك: پاشخونه، پاشمه‌نه، [پاشاره]

ف: پس‌مانده.

ع: ثَمَلَة، حَتَامَة، حُشَارَة، نِيسِي، حُشَار، قُشَامَة،

سُور.

په‌سسه‌نه‌ی نائف ← پاشاخور

په‌سسه‌نه‌ی ناو

ك: پاشمه‌نه، په‌سسه‌ناو، پاشار. [پاشاره‌ی نار.]

ف: پشخور. (پس‌مانده‌ی آب)

ع: سُور، ثَبَل، ثَمَالَة، صُبَابَة، شَقَافَة، عَفَّة، قَعْرَان.

په‌سسه‌نه‌ی نان ← پاشخوانه

په‌س‌نشتن

ك: دوا‌نشتن، دوا‌که‌فتن، [تیکشکان، پاشه‌کشی کردن]

ف: پس‌نشستن.

ع: اِنْهَزَام، دَبْرَة، اِسْتِطْرَاد.

په‌س‌نشتن

ك: دوا‌که‌فتن، خواره‌هاتن، [داب‌ه‌زین (دس‌به‌درا‌یورنی

پیشه‌ر په‌لویایه.)]

ف: زیه‌یدن، پایین آمدن. (پس‌نشستن از شغل

و مقام.)

ع: تَنَزَّل، سَقُوط.

په‌س‌نشین

ك: به‌ر‌دروا، [کشاره (به‌رامبه‌ری «به‌ر‌پیش».)]

ف: قَسْرَارُون، قَرِيْرُون، پَس‌نشین. (ضد روز

افزون)

ع: مُتَقَهَّر.

په‌س‌نیشتن ← په‌س‌نشتن [ه‌دروا مانا‌که‌ی.] (به‌هر‌در

معنی آن.)

په‌س‌وایه‌س

ك: پشت‌پشت، پشت‌دروا، [پنجه‌وانه‌ر‌ویشتن]

ف: پَس‌پَس.

ع: فَهْقَرَة، فَهْقَرِي، تَقَهْقَر.

په‌سهریترا ده‌که

ك: سِي سَال له‌مه‌وبه‌ر.]

ف: پَس‌پیرارسال.

ع: قَبْلَ الْعَامِ الْمَاضِي بِسَنَتَيْنِ.

په سه ریتره شو

[ك: سى شو له مده بره.]

ف: پس پریشاب.

ع: قَبْلُ الْبَارِحَةِ الْاُولَى.

په سه ریتره شه

[ك: سى روز له مده بره.]

ف: پس پریروز.

ع: قَبْلُ الْاَمْسِ الْاُولَى.

په سه ك

[ك: په سته ك، چو غك]

ف: پستك، پشتك، پشتنى.

ع: فُسْتَك.

په سه ن

ك: گوزیده، په سندیده. [به ردن]

ف: پستند، پستندیده، برگزیده، گزیده.

ع: مَقْبُول، مَطْلُوب، مُنْتَخَب، مُسْتَحْسَن.

په سه ن کردن

ك: خوه هاتن. [پنخوش بورن، به ردن که برتن]

ف: پسندیدن، خنیدن، گزیدن، برگزیدن،

پذیرفتن.

ع: اسْتِحْسَان، اِنْتِخَاب، اِصْطِفَاء، قَبُول.

په سه نغاز

ك: نرته، پاشه كفت، نیاته. [پاشه كهرت]

ف: پس انداز، ستنج، یخنس، امرغ، آندوخته،

نهاده، كوالیده، فلندجیده، بلخفته.

ع: نَخْر، نَخْبِرَة، بَنْبِرَة، غَبْرَة، مَبْرَة.

په شام

ك: په نام، ماس، با. [نارسان]

ف: باد، آماس، هواکشیدن زخم.

ع: جَرْد، وَرَم.

په شمان

ك: دهسه ملان، مله ما. [دهسته ریخه، دهست له ملان]

ف: گلاویز، دست به گردن.

ع: عِنَاق، عِتْنَاق، تَعَانِق، مُعَانِقَة، تَشَانِق، مُشَانِقَة.

په شم

ك: خوری، توك، كوك. [كوكه ی مهر و رشت و...]

ف: پشم.

ع: صوف، ویر.

په شمه ك

[ك: (شیرینی کی به ناربانگه) له خوری سپی شیکراوه

د چیت.]

ف: پشمک. (شیرینی معروف است.)

ع: لِحِيَّةُ الشَّيْخ، شَعْرُ البَنَات.

په شمیمینه

ك: به نین. [پارچه ی له خوری دروست کراوه، وهك بهر،

پدلاس. بهرامبهری «دهزگین».]

ف: گوردین، پشمینه. (پارچه ی پشمی از

قبیل: گلیم، پلاس. خلاف «دهزگین»)

ع: صُوفِيَّة، صُوفِي، غَرَلِيَّة

په شوک

ك: پزپول، شهره. [پربلاز]

ف: پرویش.

ع: مُشَوِّش، دَهْشَان، مُضْطَرِب.

په شوکیان

ك: ههروسیان، شپرزبان، جورپان، شهپوکیان.

[سه رلیشتیان]

ف: شپلیدن، پلمیدن، آج واج شدن.

ع: سَهْو، خَطَا، اِخْطَا، تَخْطُؤ، اِضْطِرَاب.

په شه

ك: په شه، ترفانه، میثوره. [پتسکه]

ف: پشه، سارخک، سارشک، نارده.

ع: بَق، بَرَعَش، خَمُوش، فُسَافِس، نَامُوسَة، بَعُوض،

بَعُوضَة.

په شه بهن

ك: كه‌تو كه‌تان، كه‌تان و كوان، [كولله، په‌رده و كوله]

ف: پِششه‌يَنَد، پِششه‌دان، سَنَنار، سَنَناره،
خبيش‌خانه.

ع: كَلَّة، ناموسَّة.

وینه-كه‌تان و كه‌وان

په‌شهن

[ك: نـاړی بساړکی «نه‌فراسیاب» ر بساړکی
(مه‌نورچهر) شایه.]

ف: پِشَن، پِشَنگ، (نام پدر افراسیاب است و
پدر منوچهر شاه.)

ع: فُشَنج، فُشَن.

په‌شیمان

ك: بازگه‌شته‌ریوگ، [په‌ژیوان، گه‌راوه]

ف: پِشیمان.

ع: نَدَم، نَدَمان، سَدَمان، مُنَدَم

په‌شیمانی

ك: بازگه‌شتی، گه‌ریانه‌وه، هه‌لگه‌ریانه‌وه، [په‌ژیوان بورنه‌وه،
گه‌ریانه‌وه]

ف: آرمان، اوگنج، پِشیمانی.

ع: نَدَم، نَدَمَة، نَدَم، بَداء، سَدَم، تَوِيَة، اِنَابَة، عَوَج،
تَهَكَم، تَهَكُن، تَقَنَد.

په‌شیتو

ك: په‌ژیو، په‌ریش، په‌ریشان، په‌که‌ر، [خه‌فته‌تیار، بیریلو]

ف: پِشیم، آشُفته، آفته، افسُرده، شَسپلیده،
سگالی.

ع: مَلول، مَحْزُون، مَهْموم، قَلِق، سَدَمان، مُنْرَعِج،
مُشَوِّش، مُخْتَلِ الخاطِر.

په‌ك

[ك: به‌به‌ست، ته‌گه‌ره، ته‌فرد]

ف: شَه، بَرَكَم، بَرَكَم، بازماندن.

ع: طَفْرَة، عَوِق، مَنَع.

په‌لکا هسستن

[ك: دواخستن، ته‌گه‌ره تی‌خستن]

ف: پِس‌انداختن. واگذاشتن.

ع: تَاخِر، تَعَوِق، تَعطيل.

په‌لکا هفتن

ك: ... دامان، [ده‌سهران مان، لینه‌وتن]

ف: واماندن، بازماندن. پِس افتادن، درست
نشدن.

ع: تَعَطَل، تَثْبُط، تَأخُر، عَجَز، عَجُوز.

په‌لکا هه‌ك هفتن

ك: دانه‌مان، باک نه‌بورن، [ده‌سهران نه‌بورن، گوی نه‌دان]

ف: وانماندن، بازماندن. بساک نداشتن، پروا
نداشتن.

ع: حَزَم، تَهَوْر، عَدَم اِعْتِناء، عَدَم مَبالاة.

په‌که‌ر

ك: په‌شیتو، په‌ژیو، په‌ریش، [خه‌فته‌تیار، بیریلو]

ف: پِشیم، افسُرده، آشُفته، آفته، شَسپلیده،
سگالی.

ع: مَلول، مَحْزُون، مَهْموم، قَلِق، مُنْرَعِج، مُشَوِّش،
مُخْتَلِ، سَدَمان، مُخْتَلِ الخاطِر.

په‌بهر

ك: گه‌میره، [گه‌میره (شیاکه‌ی پته‌ر بورای به‌زویدا لکار.)]

ف: به‌رک، (سرگین سفت شده.)

ع: ذِیرَة.

پهل

ك: په‌ر، [تروکی بالنده.]

ف: پر، (پر مرغ.)

ع: ریش.

پهل

[ك: باز]

ف: پارچه.

ع: عُضْو، ارب.

پهل

ك: دَس، [دست، قَوْل]

ف: دَسْت، پازو.

ع: يَد، عَضُد، عَضِد.

پهل

ك: كَوْت، تِيكِه، لَهْت، كَهْل، [پارچه]

ف: تِيكِه، پارچه.

ع: قِطْعَة، قُطْعَة، قُطَاعَة، كِسْرَة، كُسَارَة، كَسِيْس.

پهل

ك: بَدَلِگ، پَدَلِه، [سوی، پارچه‌ی دریغ، (سوز نمونه:)

نیروی‌کی قدیسی وشك گرا،]

ف: بَلِگ، بَرِگ، پَرِه، (بِک نصف زردآلو خشک‌ه

مثلاً.)

ع: شَرْحَة.

پهل

ك: لَهَق، چَل، شاخه، پُؤ، [لقویویی درخت.]

ف: شَاخِه، (شَاخِه‌ی درخت)

ع: عُصْن، شُعْبَة.

پهل

ك: دَرَل، دَوَار، دَوَره، [شیو]

ف: دَرِه، زَاو.

ع: شَعْب، وَادِي.

پهل‌مار

ك: هَدَلَمَت، شَاتَان، شَلَنگ، [شالار (هیرشی پال‌هوان یا

نه‌زدهای تورپه.)]

ف: نَهِيْب، جَهِيْش، پَرِش، دَم، كوشش، (حمله‌ی

پهلوان یا اژدهای دمان.)

ع: حَمَلَة، صَوْلَة، سَطْوَة، جَوْلَة، بَطْشَة، عَكْرَة، كَبَة،

كِرَة.

پهل‌مار دان

ك: هَدَلَمَت دَان، شَاتَان دَان، شَلَنگ دَان، [شالار بردن]

ف: نَمِيْسِدَن، جَهِيْدَن، پَرِيْدَن، نَهِيْب دَان،

کوشیدن.

ع: صَوْل، سَطْو، جَوْل، بَطْش، عَكْر، كَر، حَمَلَة،
وَتُوْب.

پهل پسکیان

ك: بَال شَوْرَه برون، [بال دانه‌برین]

ف: پَلْمِيْدَن، بَال سَسْت شدن، يَدَوَازِيْدَن.

ع: تَضْوَع، تَطْلُف، حَفْض جَنَاح، اِرْتِخَاء جَنَاح.

وَيْنَه—[بال‌شاهه‌وکردن]

پهل‌پهل کردن

ك: تِيكِه تِيكِه كَرْدَن، [لَهْت‌لَهْت كَرْدَن، تَوِي تَوِي كَرْدَن]

ف: پَارِچِه پَارِچِه كَرْدَن، پَارِه پَارِه كَرْدَن، تِيكِه

تِيكِه كَرْدَن.

ع: تَارِيْب، تَقْطِيْع، تَشْرِيْح، تَهْرِيْم.

په‌لک ← په‌لکه

پهل‌کردن

ك: كَهْل كَرْدَن، قَهْل كَرْدَن، بَرِيْن، [لَهْت كَرْدَن به تیغ.]

ف: بَرِيْدَن، پَارِه كَرْدَن.

ع: قَطْع، قَصْر، قَصْو.

پهل‌کوتانن

ك: هَمَوَلْدَان، دَس كَوْتَانِن، تَه لَاش، پَه‌ل‌وَشَانِن، [تینکوشان،

ته‌قالادان]

ف: تَلَاش، دَسْت‌یَازْدَن، كوشش كَرْدَن، كوشیدن،

تَلَاشِيْدَن.

ع: سَعْي، جَهْد.

په‌لکه

ك: پَه‌لَك، [برچی گیراره]

ف: چَغْد، چَغْدَن، گِيْس، دُنْبُوْقَه.

ع: ضَغِيْرَة، عُدْبِيْرَة، عِقْصَة، عَقِيْصَة، جَعْد.

وَيْنَه

په‌لکه

ك: گَسُوْجِي، [تسه‌ر په‌تدی که که‌هوار و کراس و... یسان

پس‌ده‌ست.]

ف: کُرج. (بند قبا و پیراهن و امثال آن).

ع: ریاط.

په‌ل‌پیتسکیان ← **په‌ل‌پسکیان**

په‌لویو

ک: په‌ر(ی بالنده).

ف: پرو بود. (پرنده)

ع: ریش.

په‌ل‌وه‌شان

ک: په‌ل‌کوتائن، په‌له‌کوتی، په‌له‌فازئی، [په‌له‌فرتکی،

په‌له‌فازد]

ف: دست و پا زدن، چخیدن.

ع: نحض، نحص.

په‌ل‌وه‌شان

ک: په‌ل‌کوتائن، ته‌لاش کردن، کوشش کردن، کوشین،

ه‌رل‌دان. [تیکوشان]

ف: کوشیدن، تلاشیدن، تلاش کردن، کوشش

کردن، دست بازدن.

ع: سعی، جهد.

په‌ل‌وه‌شان

ک: تیره‌کیشان، جوین. [بروسکه‌پیتد هاتن.]

ف: نویدن، تیره‌کشیدن، جنبیدن.

ع: ضرب، توجع.

په‌له

ک: په‌له، دسوبرد، دسواکرد، تالوکه، زور. [خیرایی، لهز]

ف: زو، زود، شتاب، فَرَفَر، فَرَفَره، چَلْبَله.

ع: عَجَلَة، سُرْعَة، سُرَاعَة، مُبَادَرَة، بدور.

په‌له

ک: په‌ره، داینه، دامنه، بنا. [دارینه]

ف: پره، دامنه، دامن، دامن، راغ، تَنبِزَه، کونار،

کوه‌پایه.

ع: سَفْح، مَلْف، وَكْف، مَبْطَة، مُنْحَدَر، حَضْبِض.

په‌له

ک: چاک، داینه. (په‌له‌ی‌کوا) [داوین]

ف: دامن، چاک.

ع: ذیل، رفل.

په‌له

ک: په‌ره، تو، به‌لگ، لا، تا. [لاپه‌ره، تو، رورپه]

ف: پَرَه، تو، تو، تو، تا، لا، لای، پَرده، بَرک، بَلک.

ع: صَفْحَة، وَرَق.

په‌له

ک: تا. (تای‌ترازور) [لایه‌کی‌ته‌رازور]

ف: پَله، پَله، تا.

ع: كَفَة.

په‌له‌پسکی

ک: باله‌شورئی، باز فشه و کردن. [باز دانه‌راندنی بالنده.]

ف: بدواز.

ع: تَضَوُّع، تَطْقِيف، تَغْرِير.

په‌له‌په‌ل

ک: په‌له، په‌له، هه‌له، په‌له، په‌له و په‌له، تالوکه.

گوره‌گور. [هه‌له‌داران]

ف: شتاب، چَلْبَله، فَرَفَر، فَرَفَره، زود.

ع: عَجَلَة، سُرْعَة، مُبَادَرَة. (سَرِيعاً)

په‌له‌په‌له

ک: په‌ره‌په‌ره، تو، تو. [تو، تو]

ف: پَسَره‌پَره، تاه‌تاه، تو، تو، لای‌بَرلای،

پَرده‌پَرده.

ع: مُتَوَرِّق، مُتَصَفِّح. (أوراق، صَفَائِح)

په‌له‌پیتسک

ک: پیتسک. [په‌له‌پیتسکه (فریسانی به‌ردی ردی نیران

ه‌ردور په‌بجی دوشارمه‌).]

ف: چلنک. (سنگریزه را در بین هر دو سنجابه

پرتاب کردن.)

ع: حَصْب، حَصْبِي، حَذْف، قِذَاف، تَكْثِيف، تَطَاوُخ.

ف: کُلْجَجِه، (ابخره و ادعيه ی مخصوصی است
برای بجهی نوزاییده.)

ع: تَعْوِذ، تَبْخِر.

په لپینه

[ك: گیای پریره، په لپین]

ف: پَرِپِنَه، پَرِپَهَن، پَرِپَهَن، پَرِپَهَن، بُوخَل، بُوخَلَه، بُوخَلَه، بُوخَلَه،

جکوک، توژک، نَدانَسا، خُرَفَه.

ع: رَجَلَه، بَقْلَه اَلْحَمَقَاء، كَفَّ، فَرْفِين، فَرْفِينَج، فَرْفِيَج،

فَرْفَجِين، خُرْفِيَج، خُرْفَه.

په لخورډ

ك: نيمكوت. [په لخورډ: نالقی نیوه جارار به له كاريس

کردن.]

ف: نلیده، نُرَم شده، نيم كوفته، نيم خورد.

ع: جَرَبِش.

په لځه گاميش

ك: ... نه مه ل. [ناره زه لی زبه لاسی نه وسن.]

ف: كَنْتَبِر، كَنْتَبِل، كَنْتَبِل، كَنْتَبِل، تَنْزَدَه، (كاهل ضخميم

شکم پرست.)

ع: ثَقِيل، كَسِيَس، تَار، تَنْبِل، تَنْبُول، طَنْبِل.

په لځ

ك: به لځ. [پتلوری چار.]

ف: پَلځ، پَلځ، پَلځ، (پلځ چشم.)

ع: جَفَن.

په لځ

[ك: په لځ: داریکه له تیری چنار.]

ف: پَسَد، پَسَدَه، پَلَسگ، وَسَسگ، وَزَك، سَسپیدار،

اسپیدار، سفیدار، اسفیدار.

ع: غَرَب.

په لژشه

[ك: پنچی گیایه کی سانهت نه ستوره که «گادمه» یی

په لژشه.]

حَصْبَه، حَذَفَه، حَصْبَاء، حَصَاة.

په له تک

ك: په ت. [گوریسی نه ستور.]

ف: پَت، (ریسمان رُخْت)

ع: رَسَن.

په له فرنگی ← په له قازی

په له قازی

ك: په له کونځ، هه لژتیویان، هه لقلیقیمان، ده سپاره شانس،

په لره شانس. [په له فرنگی (ره ک: جوړولی سه بریار.)]

ف: چَخیدن، دست و پاژدن، کوشش کردن.

ع: نَحْص، نَحْض، سَعِي، بَحْث. (حَرَكَة المَدْبُوح)

په له وهر

ك: بالتده، مه ل، مر، په رنده. [بالدار]

ف: پرنده، بالدار، مَرغ.

ع: طَير طَائِر.

په ل

ك: هوټه ل. [توپه ل (نور «بهرد، کلس، گل، به فزه» ی که

ده بهار پزین.)]

ف: توبال. (سنگ یا کلوخ یا گل یا برف که

پر تاب کنند.)

ع: جَعُو، لَيْقَه، كَثْبَه، حَذَفَه، مَدْرَه، تُوْفَال.

په لآپ

ك: بیانك، رك. [بیانور، به هانه]

ف: بهانه، رَك.

ع: اِبراد، اِعْتِرَاض، اِصْرَار، اِعْتِدَار.

په لپه لآن

ك: په له شه ری، په له فرکی. [شدر بهرد]

ف: کلوخ اندازی، سنگ اندازی.

ع: حَذَاف، مَخَانَفَه، مَخَاسِنَه، مَقَانَفَه، مَرَاجِمَه،

مَلَاطَسَه، مَلَاطَفَه، مَرَامَاة.

په لپین

[ك: بخور و دزغای تابه ته بو کوزیه.]

ف: پلوشه. (بیخ علفی است ساق درشت که آن

را «گادمه» گویند.)

ع: فلوسنج.

وینه

پهله

ك: له كه. تهرتهن، تیکه. (پدله‌ی هه‌رر، په‌له‌ی گه‌م)

[پارچه]

ف: لکه. نیکه.

ع: قَطْعَة، كِسْفَة.

پهله

ك: هه‌له، په‌له. [له‌ز، ده‌سورد]

ف: شتاب، فرقر.

ع: عَجَلَة، بُدور، سَرَاة.

پهله

[ك: بارانیک که لانی کهم تا قورلابی یه‌ك گری زوری تهر

كات.]

ف: په، باران شخم. (بارانی که اقلأ یک گره

زمین را بخیساند.)

ع: مُرُوع، ماعون، كُفِي، صَفْرِي، خَرِيف، رَبِيع.

په‌له‌فرنگی

ك: په‌له‌فرکی، په‌له‌شهری، په‌له‌لان. [شهرده‌ر]

ع: کلوخ اندازی، سنگ‌اندازی.

ع: خِذَاف، مُخَاذَفَة، مُقَاذَفَة، مُرَاجَمَة، مُخَاَسَنَة،

مُلاطَسَة، مُلاطَسَة، مُرَا مَة، ثِ حَا صُب.

په‌له‌فرکی ← په‌له‌فرنگی

په‌لیت

ك: مه‌لیت، شروزی، که‌لیه‌تره. [وراده، قسه‌ی پروپوچ.]

ف: بساوه، بییدا، پسر و پسا، کلپتره، لکلکه،

قَلماش.

ع: شَطْحَات، خَرافات، شَماریج، أباطیل، هَذیان،

سَفَساف.

په‌م ← په‌مگ

په‌مگ

ك: په‌مه، لوکه. [په‌مور]

ف: پنبه، لوکه، ساویس، کَرشَف. (طوط)

ع: عُطْب، قُطْن، بُرس، قُور، تُقُق، هَیْم، كُرْفَس،

كُرْسُف، كُرْسُوف.

په‌مه‌پوی

[ك: تفه‌نگیک که به باروت و په‌مور پرکرایت، سه‌بی

گولله.]

ف: پنبه، پنبه‌پر^۲. (تفنگی که با باروت و پنبه

پر شده باشد. بدون گلوله.)

ع: قُطْنِيَة.

په‌مه ← په‌مگ

په‌مه‌دانه

[ك: په‌مرانه: ده‌کی نار لوکه.]

ف: ککچه، خیشفوج، پنبه‌دانه.

ع: فُرُوع، حَبُّ القُطْن.

په‌مه‌یی

ك: ده‌زگین. [پارچه‌ی له لوکه دروست‌کرار.]

ف: پنبه، نخ، (پارچه‌ی پنبه‌ای)

ع: سَحْل، قُطْنِيَة.

په‌مین ← په‌نه‌مین

پهن

ك: مویج، مویجاری، ناموزیاری. [پند، ناموزگاری]

ف: پند، آندرز، آموزش، آموزگاری.

ع: وَعظ، مَوْعِظَة، تَلْقِين، نُصِيْحَة، مَثَل، عِبْرَة.

پهن

۲- له ده‌سنروسه‌کی چاپی نه‌رتنه‌شدا شه‌م دور وشه‌په

خه‌تیکیان به سه‌ردا کیشراود، نازام له لایه‌نی نووسه‌رده‌په

بیان نا. (ر-ر)

۱- ۱۶/۱ گزی بیوان. (ر-ر)

ك: كه تن، كه لهك. [کاری خراب]

ف: كُنْكَ، آلايش، آلودگی، کار بد.

ع: كَتَن. فَن. حَيْلَة.

پهنا

ك: دالده، سایه، كه لَين. [هاناگه]

ف: پناه، سایه، سامه، زنهار، زینهار، کاروگر.

پُشت.

ع: مَلْجَا، مَلَان، مَلَان، مَلَاث، مَعَاذ، عِيَاذ، عَوْدَ، لَجَا،

مَلْخَص، نَرِي، وَال، أَمَان، مَأْمَن، مَرْكَأ، مَوْبِل، وَحَج،

جَمَاء، حِرْن، كَنْف، كِن، ظِل، حِمَايَة.

پهناپا

ك: پهنا، پهناگا. [نور شومعه له كاتی با هلكردندا

پهناي پی دهبند.]

ف: پناهپاد، بادپناه، پناهگاه. (جایی كه هنگام

باد پناه به آن برند.)

ع: مُكَلَّا.

پهناپاد

ك: نیمهقران، دهشایی. [پهنابات، نیوقران]

ف: پناپاد، نیمقران، پانصد دینار، دهشاهی،

نیمهزاری.

ع: نِصْفُ الْقُرَان.

پهناپردن

ك: خوسایهخستن. [چورنه بهر دالده.]

ف: پناه بردن، خود را به سایه انداختن، زنهار

خواستن.

ع: التَّجَاء، اِعْتِصَام، تَشْرِي، تَعَوُّد، اِسْتِعَاذَة،

اِسْتِمْنَان، اِسْتِزَاء، لَوْذ، لَوْن، لَوْث، عَوْدَ، عِيَاذَ،

اِسْتِجَارَة.

پهناگا

ك: دالده، سایه. [هاناگه]

ف: پناهگاه، سایه.

ع: مَلْجَا، مَلَان، مَلَان، مَلَاث، مَعَاذ، مَلْخَص، مَأْمَن،

مَرْكَأ، مَوْبِل، كِن، كَنْف، حِرْن، ظِل، وَال، وَحَج.

پهناگردن

ك: نیشتن، نارابون. [ونیسون (ودك: نیشتنی خور و

مانگ.)]

ف: نهان شدن، نشستن. (نشستن آفتاب یا ماه

مثلاً.)

ع: غُرُوب، اُفُول.

پهناگردن

ك: دالدرین. [خو پاراستن له باران و... له زیر بهرد یا

درختدا.]

ف: پناه گرفتن، پنهان شدن، کنارگرفتن. (خود

را از باران مثلاً حفظ کردن در زیر سنگ یا

درخت.)

ع: لَطُو.

په نام

ك: پوشیده، شاریاگ. [نادیار، شاراره]

ف: پنام، پنهان، نهان، آبشت، آبشته، آبسته،

نهفته، پوشیده.

ع: مَخْفِي، مَكْتُوم، مَسْتُور. حُفِيَة، سِر.

په نام

ك: پیوار، پهیسه، پشتهسر. [پاشله]

ف: شَسپ، رَنُود، پشتستر.

ع: غِيَاب.

په نام

ك: پهشام، ماس. ههلاتن. [تارسان، ههلماسین]

ف: آماس، آماه، برآمدگی، پنام، باد.

ع: وَدَم، اِصْمِئَكَ.

په نام ← دهسمال شهرمه

په نامان ← مه غیبات

په نام کردن

ش

ك: پوښان، شاردن‌ره، پوښين. [حشار دان]

ف: آبښتن، آبښتن، آبښتن، نهفتن، نهان كردن، پنهان نمودن، پوشيدن، پوشاندن، پنام كردن.

ع: كتم، ستر، غطلي، غمر، غطو، نس، كفر، كمون، اكمان، اخفاء، (سرار، اضبا، غطپية، ثورپية، مؤارة، تكتم، اکتتام، كتمان، كتمه.

په ناهنگاه

ك: ... مه‌كو. [حشارگه]

ف: پنامگاه، نهانگاه، آبښتگاه، آبښتگاه، آبښتگاه، آبښتگاه، مكو.

ع: مكم، مكم، مدمه، كافت.

په ناهنگاه

ك: پوشيدن. [راز، نهني]

ف: پنامي، پنهاني، نهاني، پنام، نهفته، راز، رازه، پوشيدن.

ع: سر، خفي، مخفي، مکتوم، مستور، سري.

په ناهنگاه

ك: دسه‌داينه، پناه‌بر، دسه‌رداوين

ف: پناهيد، پناهنده، زنهاري، دست به دامن.

ع: ملتجي، معتصم، متذري، مستامن، مستعين.

په نجه

[ك: پتيج]

ف: پنجه.

ع: خمس، خمسه.

په ناهنگاه

[ك: پتيجي: ژماره‌ی پاش چل و نو.]

ف: پنجاه.

ع: خمسون. (خمسین)

په نجه چاوکه‌ی دل

ك: په نجه گنج، په نجه گه‌غينه [پتيج همسته‌که (پسین، بیستن، بوژ کردن، چشن، بارگه‌وتن)]

ف: پنج گنج، پنج چشمه‌ی خرد.

ع: حواس خمسة، مشاعر، مدارك، حواس، حواس (باصيرة، سامعة، شامة، ذائقة، لامسة)

په نجه‌ره‌ی

[ك: ژوریک که پتيج درگای به‌ره‌ی حشره یا به‌ره‌ی کولان هبیت.]

ف: پنج‌دري. (اطاقی که پنج در به حیاط یا به کوچه داشته باشد.)

ع: پنج‌ریه.

په نجه‌ره‌ی

[ك: پتيج روژي جهان. (له‌حفته‌که‌دا روژي له‌دايك برون و روژي مردن حساب ناکه‌ن.)]

ف: پنج روز جهان. (از هفته روز آمدن به دنيا و روز مردن را حساب نمی‌کنند.)

ع: الأيام الخمسة.

په نجه گه‌غينه — په نجه چاوکه‌ی دل

په نجه‌ره‌ی

ك: په نجه، چدپوله، دس، چچ، [چدچد]

ف: پنجه، دست، پنج انگشت.

ع: كف، أصابع. قنب، مقنب.

په نجه — په نجه‌ره‌ی

په نجه‌ره‌ی

په نجه‌ره‌ی

ك: په نجه‌ره. ناقشه، دود‌دري. [رووناكيدري نار ديوار.]

ف: پنجره، پنجره، دودري، آقشسته، پنجره، آرسو.

ع: نافذة، كوه، طاقة، بنجرة.

وينه < ۲ >

په نجه‌ره‌ی ناسن

ك: په نجه‌ره‌ی شه‌وه‌که. [په نجه‌ره‌ی له شيش دروست‌کراو (په نجه‌ره‌ی توژداری ناسن.)]

ف: بالکانه، بادکانه، آژگن، غلبگن، غلبگين. (در)

مشبک آهنی،

ع: فَاكُوْرَة.

په‌نجه‌ری شه‌و‌که

[ك: په‌نجه‌ری توژدار (په‌نجه‌ری توژدار، ناسین یا دارین.)]

ف: غَلْبَكُن، غَلْبَكِين، بالکانه، بادکانه، آژگن. (در

مشبک خواه آهن یا چوب.)

ع: فَاكُوْرَة.

په‌نجه‌کشیده

[ك: جوژه کولیره‌کی لاکتسه‌یه.]

ف: پنجه کشیده. (نوعی است از گرده که

مستطیل می‌سازند.)

ع: رَغِيْف، مَرْقُق.

وینه

په‌نجه‌آپینگان

[ك: په‌نجه کردن به ناو په‌کدا.]

ف: پَشَلِيْدَن. (پنجه در از هم گذراندن.)

ع: مُشَاجِبَة.

په‌نجه‌ی بیچاره

[ك: پینج هساره سهرسامه‌که. (که یوان، هورمز، سارام،

ناهد، زاوه.)]

ف: پنجه‌ی بیچاره. (زحل، مشتتری، صریخ،

زه‌ره، عطارد)

ع: حَمْسَة مُشْحِبَة.

په‌نجه‌ی پشت—پشت خورین

په‌نجه‌ی تار

ك: په‌نجه‌ی دزیگ. [پینج دزراوه‌که: پینج روزی کوتسایی

ساز.]

ف: فَرُوْرْدِگان، پنجه‌تار، پنجه‌ی دزدیده.

ع: حَمْسَة مُسْتَرْقَة.

په‌نجه‌ی دزیگ—په‌نجه‌ی تار

په‌نجه‌ی مریم

ك: چنگ مریم. [خورر مریم. (گیاه که له‌په‌نجه

ده‌چیت.)]

ف: پَنجِه‌ی مَرِيْم، چَنگ مَرِيْم. (گیاهی است

شبیبه پنجه.)

ع: بُخُوْر مَرِيْم، كَف مَرِيْم، بُخُوْر الْاَكْرَاد.

وینه—چنگ مریم

په‌نچ‌یه‌ئ

[ك: پینج‌یه‌ك: یه‌ك له پینج.]

ف: پَنج‌بَک، پَنج‌بوْده.

ع: حُمَس.

په‌نوشکه

ك: سهرواله. [نوسه‌که (در کیکه دل‌کیت به جلوسه‌رگ و

کلاشدا.)]

ف: دوزه، سَنگ، سَنگک، اَجْهَره، اَدْهَجَا، سَرِوَاله.

(خاری است که به لباس و گیوه می‌چسپد.)

ع: حُرْشُوْن، قَطْرُب.

وینه

په‌نشه‌مه

ك: په‌نشه‌مه. [پینجشده‌مه]

ف: پنجشنبه، روز هرزد.

ع: حَمِيْس، يَوْمُ الْحَمِيْس.

په‌نگ

ك: ماش. مدن. [مدند، مه‌نگ]

ف: پنگ، کُر، مات.

ع: رُكُوْد، قُوم، قُومَة، قِيَام، تَرَادُد، اِرْتِدَاد. رَاكِد،

كُر.

په‌نقاو

ك: مدن. ماش. [مدند، مه‌نگ]

ف: کُر، مات، پنگاپ.

ع: رَاكِد، مُتْرَادِد، مُرْتَد، قَائِم، مُتْرَابِط.

په‌نگله‌میش

ك: مان، پیش. [داگیزان له‌بهر تینی تویره‌یی.]

ف: حَشَم، نَش، گُزَم. (گرفنگی از شدت غیظ.)

ع: وُجُوم، حُرُون، اِنْقِيَاض، اِكْتِيَاظ، اِغْتِيَاظ.

په ننگه مووس ← په ننگه مینش

په ننگه مینش ← په ننگه مینش

په ننگه و خواردن

ك: مهنن كردن، ماش كردن، [پهنگ خوارده نره (راوه ستانی

نار یا ناپوزه)]

ف: پنگ كردن، مات كردن، گر كردن، ایست

كردن، (ایستادن آب یا جمعیت)

ع: قوم، قیام، ركود، تراط، ترداد، ارتداد.

په نه میان

ك: په نه مین، ماسین، هه لائن، هه لهاتن، په نام هارودن،

با كردن، [نارسان، هه ماسین]

ف: آماسیدن، آماهیدن، باد كردن، بر آمدن.

ع: حَبِط، قَوْرَم، اِنْتِفَاح، اِنْتِيار، اِنْتِفَاش، نَتَا، طَمَر.

په نه مین

ك: ماسیگ، هه لنگ، هه لهاتنگ، په نام هارودنگ، با كردنگ.

[نارسار، هه ماسیو]

ف: آماسیده، آماهیده، بر آمده، باد کرده.

ع: مُتَوَرَم، مُنْتَفِح، مُنْتَبِر، مُنْتَفِش، نَائِب، مُتَحَبِّط.

په نه مین

ك: خه دتن، پهنگه مورس كردن، [نوسن (خه رتن به

توره بیه ره، نیدیه مه)]

ف: خوابیدن، گز میدن، (با خشم خوابیدن،

کتابه است.)

ع: اِنْتِفَاح، اِنْتِفَاش، نوم.

په نه مین ← په نه میان

په نیر

[ك: په نیر (شیری به سترو)]

ف: پنیو، (شیر بسته).

ع: جَبِن، جُبِن.

په نیر تازه

ك: په نیر ته، [نور]

ف: نور، لورا، پنیو تازه.

ع: اُرْتَه، حالوم.

په نیره ← تو له که

په وچی

ك: بۆ تهود، بۆ نه مه، په رکه، [له بهر تهود، له بهر نه مه]

ف: برای آن، از بهر آن، از آن رو، برای اینکه.

ع: لَذَا، لِهَذَا، لَذَلِكَ، لَأَنَّ.

په وکه

ك: په وچی، بۆ تهود، [چونکه، له بهر نه ره]

ف: برای آن، از بهر آن، از آن رو.

ع: لَذَا، لِهَذَا، لَذَلِكَ، لَأَنَّ.

په ی

[ك: دهمار (ره گی سپی)]

ف: پسی، (رگ سفید)

ع: عَصَب.

په ی

ك: شون، نه سه، [شوینده رار، نیشانه (ره: جیگه پی)]

ف: پسی، رن، نشان، رهو، چشپو، چشفر، (جای

پا مثلاً.)

ع: اَنْر، نَعْس، تُرْتَبَه، سَلَاق، غَلامَه، قَرِيْنَه.

په ی

ك: بن، بیخ، (په نیه)، [بنك]

ف: پسی، پیاب، پایاب، پایگه، پایگاه، پایگان،

فرناد.

ع: شَجِن، مَجَارَه، قَعْر، عَمَق.

په ی

ك: جدق، بن، بیخ، [بندهت (ره: بیخی دیوار)]

ف: پی، بیخ، بن، (پی دیوار مثلاً.)

ع: عِرَاق، قَعْر.

په ی

ك: پا، [جومگه پی.]

سی و لاخدا په پيدا دبيت.) [

ف: پی دادن. (مرضی است که به واسطه‌ی سنگینی بار مثلاً در پای ستور پیدا می‌شود.)

ع: قَفْد، نَخَس.

په پیدره‌په‌ی

ک: په پیاپه‌ی، مه پتاه پتا، زور زور. [په پتاپه پتا]

ف: پی در پی، پیایی، پشت سر هم، هار، زود زود.

ع: ولاء، توالی، ثقافت، مَوَالِیَا، مَعَاقِبَا، مَتَنَالِیَا، مَتَّصِلَا، مَسْتَسَلَا، تَتْرَی.

په‌ی دیوار

ک: پای دیوار، بن دیوار، [بیخی دیوار، بندر پی دیوار]

ف: پی دیوار، پای دیوار، بن دیوار، بیخ دیوار.

ع: عِرَاقُ الْحَائِطِ، اَصْلُ الْجِدَارِ.

په پیره‌و

[ک: شرتکه‌وتور]

ف: پییزو، پییه، وژستان، وژشنان، پروشنان،

بروشان، یرشان، یرسان، یروسان، پروشنان،

فَرَسْتَنَدَاج، هاوش.

ع: تابع، اَمة، مَقْلَد، مُرید.

په پیره‌وی

ک: چارلی برین. [شرتکه‌وتن]

ف: پیرو، وژستانی، وژشنانی، پروشنانی.

(← په پیره)

ع: مَتَابَعَة، اِتِّبَاع، اِئْتِمَام، تَقْلید، اِقْتِدَاء، تَأْسِی،

اِكْتِسَاء، تَسَكُّن، اِقْتِیَاس.

په پیسه‌ر

ک: پیوار، پشته‌سەر. [پاشله]

ف: پشت‌سەر، دنبال.

ع: غیاب، قَفَا، خَلْف، عَقِب.

په پیغام

ک: په پیغام، په پیام، سفارشت. [راسپیتری]

ف: پیغام، پیام، اَلام، سپارش، سفارش.

ع: رِسَالَة، اِنْهَاء، اِبْلَاح.

په پیغه‌سەر

ک: په پیغه‌سەر، په پیغام‌سەر، سفارشت‌سەر. [راسپارده،

په پیام‌ر]

ف: پیغمبر، پیغامبر، پیَمبر، پیَمبر، پیغام‌ر،

وځشور، فرخشور، چرگر، فرسته، فرستاده.

ع: رَسُول، نَبِی، نَبِی، نَبِی، مُنْهَی، مُنْبَغ.

په‌ی کار

ک: شون‌کار. (روپه په‌ی کاری.) [به درای کاردا، به شونین

نیشدا]

ف: پی کار، دنبال کار.

ع: لِلْأَمْرِ، عَقِبَ الْأَمْرِ.

په پیکان

[ک: سهری نورکتیزی کانزایی تیر و رم و عاسا و...]

ف: پیکان.

ع: نَصْل، مَعْبَلَة، سَبَان، رُج.

په پیکان چیوده‌س

ک: سهره‌نیزه، په پیکان‌نیزه. [نورکی کانزایی عاسا.]

ف: بن‌نیزه، سرنیزه، پیکان‌نیزه.

ع: رُج.

ویننه ← په پیکان‌نیزه

په پیکان‌نیزه

ک: سهره‌نیزه. [سهره‌رم]

ف: ته‌نیزه، بن‌نیزه، پیکان‌نیزه.

ع: رُج.

ویننه

په‌ی کردن

ک: برین، فه‌لم‌کردن. [په‌راندن به تیتخ]

۱- نازا تم بوجی نووسه‌ری په پیریز «چیوده‌س» ای به «نیزه»

مانا کردووته‌ود؟ (← چیوده‌س) (ر - ر)

ف: پی‌کردن، قَلَم‌کردن، بُریدن.

ع: قَطَع، حَزَّ، صَرَم، فَصَل، قَصَّ، بَضِع، هَبَّ، لَحَب، حَذَم، خَذَم، هَذَم، هَذَّ، هَذَّ، مَتَح، مَتَّح، فَرَض، قَلَم.

په‌کردن

ك: پارپین، قه‌له‌م‌کردن. [قاچ‌په‌راندن]

ف: پی‌کردن، پابُریدن.

ع: قَطَع الرَّجُل.

په‌یکول

ك: خَسَسَك. [په‌یکول: د‌ر‌ک‌ین‌ک‌ی‌ س‌ی‌ س‌و‌ر‌چ‌ه (په‌ری گیایه‌کی‌ به‌نا‌ری‌ان‌گه).]

ف: خَنْجَك، خَسَنَك، خَارِخَسَنَك، سَه‌كوهَسَك، سَه‌كوهَسَك، شَكوهَسَنَك، شَكوهَسَنَك، شَكوهَسَنَك، (ئمر علفی

است معروف).

ع: حَسَنَك، سَكوهَسَنَك، شَكوهَسَنَك، شَكوهَسَنَك.

وینه

په‌یکه‌ره

ك: ره‌شت، یاسا. (←ره‌ویه) [رَبِيز، شِتوَز، شِتوَه]

ف: پیکه‌ره، رَوْش، یاسا، رُه‌و، آسا، طَرز، تَرز، (←ره‌ویه)

ع: رَوِيَّة، رَوِيَّة، رَوِيَّة، وَتِيْرَة، سِيْرَة، نَسَق، اُسْلُوْب، اَهْلُوْب، نَمَط، مِثْوَال.

په‌پیمان

ك: شەرت، په‌یران، په‌یوه‌ن. [مه‌رج، به‌ل‌ین]

ف: پیمان، سامه، عَنوَنَد، پیغان.

ع: اَلْ، عَهْد، عَقْد، شَرَط.

په‌پیماننه

ك: پیماننه، که‌ریژ، نه‌یاره. [نایه‌ره، پتوهر]

ف: پیماننه، کَوِيژ، کَفِيژ، کَفِيژ، نَرُون، اِبَارَه.

ع: كَيْل، مِكْيَال، كَيْلَة، مَد، صَاع، قَفِيژ، مَقْيَاس، عِيَار، مَعْيَار، مِيزَان، مِقْدَار، صُوْع، نَاطِل، نَيْطَل.

په‌پنجه

ك: پله، نه‌ر‌ده. [په‌یژه]

ف: لاتو، پاشیب، زینه‌ه، ه‌دیسه، زینه‌پا، پله، نَرْدَبَان، نَوَزْدَبَام.

ع: سَلْم، قَسَمَة، مِرْقَاة، مِرْقَنَة، دَرَجَة، مِعْرَاج، مَطْلَع، مَصْعَد، مِرْبَا.

وینه

په‌پینکه

[ك: ئه‌ر تاردی که ده‌په‌پینن به سفره‌ه ه‌تا ه‌و‌یری پیا نه‌ل‌ک‌یت.]

ف: پِرَسْم. (آردی‌که‌ بر سفره‌ه پاشند که خمیر به آن نه‌چسپد.)

ع: لُوَافَة، لُوَاثَة، ثُوِيْنِي.

په‌ی‌نه‌بوون

[ك: بی‌ن بوون، قول بوون]

ف: پی‌ندا‌شتن، نه‌ندا‌شتن.

ع: عُمُق، غُور، عَدَمُ الْقَعْرِ.

په‌ی‌نه‌دان

[ك: زَرز قول بوون]

ف: پی‌ندا‌دن، پای‌ندا‌دن.

ع: عُمُق، بَعْدُ الْقَعْرِ.

په‌یوان ← په‌پیمان

په‌یوه‌س

ك: ل‌ک‌ان، چ‌سپانن. [ل‌ک‌انن (و‌ک: پ‌ن‌ک‌ه‌ره ل‌ک‌ان‌ن‌ه‌ره‌ی ده‌فری ش‌ک‌ار).]

ف: پیوست، پیوند، چ‌سپاندن. (به‌هم چ‌سپاندن ظرف ش‌ک‌سته مثلاً.)

ع: رَاب، وَصَل، اِلْحَاق، اِلْحَاق.

په‌یوه‌س

[ك: نارینه، ل‌ک‌دار (به‌رام‌ه‌ری «ت‌ک».)]

ف: پیوسته. (ضد مفرد.)

ع: مَرْكَب.

په‌یوه‌ن

[ك: په‌یوه‌ن، متوربه (په‌یوه‌ن کردنی درخت).]

ف: پَبووتد، پَرور، پَرور. (پَبووتد کردن درخت)

ع: اَبَر، اَبار، تَطعیم، نَقح، تَلقِیح، وَصل.

وینه

په‌یین

ك: تەرس، قەرسەقول، [شیاكه، تەرسەقول (پیسایی نەسپ

و رِلاخ و دشترا)]

ف: پَهِن، سەرگین. (مدفوع اسپ و الاغ و شتر.)

ع: زَبَل، رَوَش، خُرء، بَعَر، سَرچین، سَرقین.

په‌یینکیش

ك: تورنه‌ران، [په‌یینچی، زبل‌فریدەر]

ف: کلج‌کش، پَهِن‌کش، نونبان، سەرگین‌کش.

ع: کَناس، زَکال، رَوَاث.

پي

[ك: پيو]

ف: پيه.

ع: عَسَن، عُسَن، رَعَم، شَهَم، نِي.

پي

ك: [بەر، به‌نەر. له‌گه‌ئیدا] [پي-پيژ، نەسپي پيه.]

ف: بِييش، به‌او، با‌او.

ع: يه، له، مَعه.

پي

ك: پا، [قاچ (وشه‌به‌كي كرم‌جيه.)]

ف: پا، (كرم‌جی است.)

ع: رَجَل.

پيا ← پياك [سروكه‌نه‌كراره.] [خفف است.]

پيا بردن

ك: پيا كردن، چه‌فانن، [تينخستن، تينچه‌فانن]

ف: تو كردن، فُرو بردن، خَلانیدن، شَخالانیدن.

ع: اِدخال، اِبلاج، اِتلاج، غَرَن.

پيا په‌ريك

ك: شيت، [ديوانه]

ف: وِر پَر بده، شيت، ديوانه.

ع: مَمسوس.

پيا چوون

ك: پيارين، چه‌فان. [چورنه‌نار، تينچه‌فان]

ف: فـرورفتن، تورفتن، خَلبیدن، شَخالیدن،

شَخانیدن.

ع: دُخول، وُلوچ، تُلُوچ، اِنغِزان.

پيا چوون

ك: پتوره‌خه‌ريك برون، گروي پيدان]

ف: بيبيش وورفتن.

ع: اَهْتِمَام، اِعْتِناء.

پيا چوونه‌وه

ك: دەر کردنه‌وه، دوربات‌کردنه‌وه]

ف: باز‌خواندن، دوباره‌خواندن.

ع: دَوَر، تَكَرار.

پيا ده

ك: پاياگ، پاياده، [به پيژ رويشتن، به‌رامبه‌ري «سوار».]

ف: پياده، پايپاده، پاسوار.

ع: راجِل، رَجِل، مُتَرَجِل، رَجَلان، رَجِيل، رَجانة،

ماشِي، فَيِج، فَيَادِج، بَيَادَه. (مُشاة)

پيا ده

[ك: شه‌ش داشي ريزي پيشه‌وه‌ي شه‌ترنج.]

ف: پياده. (پياده‌ي شطرنج.)

ع: بَيِدِيق، فَيِدِج.

پيازرت

ك: گرتان. [پرسياكه (هەر شتيك كه له نار په‌رژ يا ده‌سماي]

به‌ساردا هه‌ليگرن.)]

ف: پيرزه. (چييزي كه نسوي كهنه‌ ييا دستمال

بسته‌ نگه‌دارند.)

ع: صُرة، عِكم، نَمَط.

پياز

[ك: پياز]

ف: سوخ، پیاز.

ع: بصل.

پیاز

ك: سەلك. [ریشه‌ی خری هەندێ روک].

ف: پیاز، بیخ.

ع: أصل.

پیازو

ك: نەشكەتە. [گۆشتاوێکی خەستە بە پیازەرد].

ف: پُپُلَس، اشكە، پیاس.

ع: شوب.

پیازە خووکانه

ك: گۆنگۆنە سەگانه: روکێکە.

ف: پیاز موشی، پیاز دشتی.

ع: عُصَل، بَصَلُ القَار، اسقيل، اشقيل.

وینه

پیازک

[ك: پیاز]

ف: مرد، کاک، ابر، رسیده.

ع: رَجُل، مَرء، أَمْرء، أَمْرء.

پیازک

[ك: نێردراو، پەیاوەرد]

ف: فرستاده، پیغامبر.

ع: رَسُول، مُرْسَل.

پیازک خاس

ك: جوانەرد. [جوامیر، پیازچاک]

ف: نیک‌مرد، رادمرد.

ع: فَتَى، غَطْرِيف، غَطْرُوف، غَطْرَاف، حَسَن، كَرِيم،

ظَرِيف.

پیازک خوا

[ك: دەلی، پیازخوا]

ف: نرسی، آبتین، مرد خدا، آشو.

ع: وکبی، واصل بالحق.

پیازکە تەس

ك: پێنگە بێگی، پێنگە بێن. [پێنگە بێوی، بالغ بوون]

ف: مَرْدی، اَبْری، رَسیدن.

ع: رُجُولِيَّة. بُلُوغ، اِحْتِلَام.

پیازکە تەس

ك: جوانمەردی. [جوامیری، پیازەتی]

ف: مَرْدی، مَرْدانگەسی، مَرْدمی، آژرم،

جوان‌مردی. (آدمیت)

ع: مَرُوَّة، اِنْسَانِيَّة، سَمَاحَة، غَيْرَة.

پیازکە بێن

ك: وارەسی، رەسیدە گەری. [لینکۆلینەرد، پشکین]

ف: رسیدگی، وارسی، پزوهش.

ع: تَحْقِيق، تَفْتِيش، فَحْص، اسْتِفْسار.

پیاله

ك: نيسكان، فنجان. [کورپ]

ف: پیاله، استکان، پنگان، بنگان، کلاجو.

ع: طاس، طاسة، فَيْخَة، فَنْجَان.

وینه ← نيسكان

پیاله

ك: گیللاس. [گیلالی، پیالە ی، خوارە نەردە.]

ف: گیللاس، (شراب‌خوری)

ع: طاس.

پیان

ك: پاگەل. [فانچگەل (کوی «پا» بە.)]

ف: پاها. (جمع «پا» است.)

ع: أَرْجُل، أَقْدَام.

پیان

ك: بەوان، بەمان. ئە تەکیان. (پیان بێژە، پیان بوو.)

[پیتیان، ئە گە لیاندا]

ف: بە‌ایشان، با‌ایشان، با‌انها، با‌اینها.

ع: نَهُم. مَعَهُم.

پیانۆ

ك: نه رغون، [نامیریکی موسیقاییه]

ف: ارغُن، ارغُن، ارغُنون.

ع: ارغُن، ارغُنون.

بیت

ك: نیت، فیر، [بهره کت]

ف: فر، آروند، سپاوه، ارمگان.

ع: سَعَة، بَرَكَة، سَعَادَة.

بیتاک

ك: خرتیرت، [که لویه لی نار مان،]

ف: خَنُور، کاجار، کاجال، مسان، مانسه، سپار.

[اسباب خانه.]

ع: بَنَات، مَنَاع، أَثَابِيَّة، ماعون، جهان.

بیتاوه

بیت دانه وه

ك: نیت دانه وه، [خیر دانه وه]

ف: فَرْدَاشْتَن، آروند داشتن، سپاویدن.

ع: اِبْتِرَاك، اِنْسَاع، شَسْعَد، اَزْدِيَاك، اِنْتِمَاء.

بیتک

ك: پدله بیتک، مورره، خلیره، [پدله بیتکه، چهر]

ف: ریگ، زاغوک، زالوک، غالوک، غابوک، زواه،

زواله، چلنک.

ع: حَصْبَة، حَذْفَة، قِصَّة، کوفان، بُنْدُق.

بیتک خستن

ك: پدله بیتک فریدن، [پدله بیتکه خستن: فریدانی بهره

ورده به هردو په نجهی دوشارمه.]

ف: ریگ انداختن، چلنک انداختن، زاغوک

انداختن.

ع: حَصْب، حَذْف.

بیتوکه

ك: ناغه جسه راش، [گیایسه کی بوغوش و به ناربانگه و

ده خوریت، رشی ناغه جهراش له بندره تدا تورکیه.]

ف: آغه جواش، [آقجه باش علفی است معروف

خوراکی واصل لغت ترکی است.]

ع: ...

وینه - ناغه جواش

بیته بیته

ك: واردراره، رسه رسه، ورده ورده، کدم کدم، [توزه توزه]

ف: خورده خورده، کم کم، باره باره.

ع: اَقْسَاطًا، اَبْعَاضًا، قَلِيْلًا.

بیته ک

ك: وردک، [جباری بوردک، مشه خور، نامراز له ریزماندا،]

ف: همپا، وردوک، وردک.

ع: جِهَارِي، تَبِيْع، مُعَاْفِر، حَرْف.

بیج

ك: ناراس، نادرورس، چدف، [گریکار، چهرت]

ف: بیج، ناراست، نادرست، کج.

ع: مُتَقَلَّب، رَوَاغ، مُرَاوِغ.

بیج

ك: گتپ، نه صج، ناراس، کهج، لار، چدف، [چهرت، خوار]

ف: کج، ناراست، چم، حَم، چَمِيْدِه، حَمِيْدِه، کژ،

خَهْل، خَهْلِه، خَوَهْل، کَبُوس.

ع: مُعَوِّج، مُعَوِّج، اَعُوِّج، مُلْثَوِي، مُنْحَنِي.

بیج

ك: تار، لورل، پینچیاگ، [بار، کرژ، بادار]

ف: بیج، تَنج، تاب، تاو، نُورَد، پینچیده.

ع: قَتْل، نُوي، مَثْنَاة، مُلْثَوِي، مُلْثَوِي.

بیج

ك: با، [سور، خول]

ف: بیج، تاب.

ع: حَلَقَة، دُور، اِسْتِدَارَة، تَحَلُّق.

بیج

ك: جهر، [بورغر]

ف: بیج.

ع: نُولِب، بُرغِي، بُرغِي، حَلْوَنَة.

وَيْه

پیچ

ك: له لار، [لار لار]

ف: پیچ، پیچه، پیچک، پرسیان، چلبوب، پَنجه.

ع: عَشَقَة.

پیچان ← **پیچان**

پیچان

ك: هه لپیچان، جهران، پیچدان، هه لکردن، لورل کردن، [بادان]

ف: پیچانییدن، تنجانییدن، پیختن، نوردیدن، پیچ دادن، تاب دادن.

ع: طَبِي، لَفَا، فَتَل، شَدَا، بَرَم، اَزَم، جَدَل.

پیچانه وه

ك: لور له کردن، برخه کردن، هه لپیچان، به سته ره، [هه لکردن، لورل کردن]

ف: پیچانییدن، تنجانییدن، تنج، نوردیدن.

ع: لَفَا، طَبِي، لَفِي، نُوي، لُوْش، اِدماج، اِدراج، عَكَم، تَكْوِيم.

پیچ پیچ

ك: قه مچه مچه، پیچوقه مچه، [لار لویز، خواروخچ]

ف: پیچ پیچ.

ع: مُلْثَوِي، مُفْتَوِل.

پیچ نار

ك: پیچ [دار یکی بچوکه که تالی تالی پیوه دهبستر ر جهری ددهن هه تا کۆک دهیتت.]

ف: گردنا، [چوبکی است که سیم تار به آن بندند و بگردانند تا ساز شود.]

ع: مَجْرَة، مَشْدَة.

پیچ خواردن

ك: با خواردن، کرزبورن]

ف: پیچ خوردن، تاب خوردن، تنجیدن.

ع: تَلَوِي، تَغْضُف.

پیچ دان

ك: پیچان، [بادان، پیچان، کرزکردن، باییدن]

ف: پیچانیدن، تنجاندن، پیختن، پیچانیدن، تنجانییدن، پیچ دادن، تافتن، تابیدن، تاب دادن.

ع: فَتَل، بَرَم، اَزَم، جَدَل، لَفِي، نُوي.

پیچ ره زله

ك: ره زله پیچ، [گیاهه کی ره کور لار لاره بو درمان دهیتت.]

ف: بَرَوَانیا، هزارافشان.

ع: حَالِق الشَّعَر.

پیچک

[ك: گیاهه که وه ک سیر بوئی تیزه و گه لاله سی سورچه

که له باتی «پیاره که لانه» دهیژن.]

ف: تلخه پیان، موسیر، (علفی است شسیبه به سیر تندبو و برگ آن سه پهلو که آن را عوض

«پیاز کلانه» کرده می خورند.)

ع: بَصَلُ الدُّثْب.

پیچکه

ك: خرته ک، [خلزکه، به کره، چهرخ]

ف: چرخ، غَلْتَنَك.

ع: بَكْرَة، عَجَلَة.

پیچ له خودان

ك: خو پیچان، پیچ خواردن، [گینگله دان، تلانه ره]

ف: به خود پیچیدن، منگییدن.

ع: تَلَوِي، تَصَلَق، تَضَوْر، تَضَوُع.

پیچ لیدان

ك: چفتی، نادروسی، [گه ربازی، گزیکاری]

ف: پیچ زدن، کج روی، نادرستی.

ع: تَعْرُج، اِعْوِجَاج، تَقَلْب، رَوْغَان، مُرَاوَعَة.

پیچن ← **سوداب**

بیجیولوج

[ك: خواروخیج]

ف: بیج و خم، بیج و تاب.

ع: اِجِجَاج، تَقْلَب، تَعْرُج، مُرَاوَعَة، رَوَاعَان.

بیج و مؤره

[ك: بورغو ر سه مورنه]

ف: بیج و مهره.

ع: بُرْغِي، بُرْغِي، نُوب.

بیجیون

[ك: کارتیکران، هدست جورلان]

ف: توهم رفتن، به هم رفتن، از رو رفتن.

ع: تَأَثَّر، اِنْفِعَال.

بیجیون

[ك: تیاچون، لاراز بون]

ف: ناتوان شدن، نزارشیدن، زار شدن،

لاغر شدن، باریک شدن.

ع: مُزَال، نُفُوهُ، نَحَاقَة، ضَعْف. (الْبُيُئَة)

بیجه

[ك: روربه نه، [به چه (روربه ندی رهش.)]

ف: بیجه، بیچک، کُرس، گُرس، گُروس، آیازی،

آیاسی، چشم آویز. (رویند سیاه.)

ع: بُرُقَع، لُغْم، قَرُوَة.

وینه--<دولاج > (۶)

بیجه لك

[ك: گلرته، [بهنی هد لكرار. (گلرته ی هد ریشم.)]

ف: گروهه، (گروهه ی ابریشم)

ع: لُفِيفَة، كُبَة.

بیجه ن

[ك: داریکه ده یخه نه نار گوریس بر بیج دانسی.]

ف: بیجان. (چوبی است که توی ریسمان کنند

تا آن را ببیجانند.)

ع: مِدْمَاج، مِلْوَاَة.

وینه**بیجه وانه**

[ك: چه پیرانه، [دژ، ودرگه رار، ناروژور]

ف: وارو، باژگونه، واژگونه، واژونه، وارونه.

ع: مَعكُوس.

بیجیاك

[ك: لورله بورگ، شتیویاگ، [بیچرار، هد لكرار، نالوزار]

ف: بیچیده، تنجیده، بیخته، ویشیده، نوشته،

نوردیده، آشفته.

ع: مُلْتَوِي، مُلْتَف، مَلْفُوف، مَطْوِي، مُشْوَش، مُفْلَل.

بیجیاكه پیا

[ك: یتی نالره،]

ف: به او در آویخته، به او گلاویز شده.

ع: اِنْتَفَّ بِه، اِنْتَوَى بِه، عَانَشَه، اِعْتَشَه.

بیجیان

[ك: لورله بورن، شتیویان، [بیچران، هد لكرار، بادران،

نالوزان

ف: بیچیدن، تنجیدن، بیخستن، بیخسته شدن،

بیچیده شدن، تنجیده شدن، تنج.

ع: تَلَوَى، اِنْقَوَا، اِنْقَاف، اِنْدِمَاج، اِنطِوَا. تَغْضُن،

تَجَعُد.

بیجیان به یه كا

[ك: بهسیان به یه كهو، [پیکره بهسران، پدیوست بون]

ف: به هم بسته شدن.

ع: لُزِم، تَلَزَم.

بیجیانوه

[ك: هد لپتچیان، لورله بورن، [هد لپتچران، بادران،

هد لكران

ف: بیچیده شدن، تنجیده شدن، بیخسته شدن،

ویشیده شدن، نوشته شدن، نور دیده گشتن.

ع: اِنطِوَا، اِنْدِمَاج، اِنْقَاف، اِنْقَوَا، تَلَوَى.

پیتاوس

ك: پای پدتی، [پیتخواس، بی پیتلار]

ف: پای برهنه.

ع: حافی.

پیتخوهر

ك: نان خورشت، [پیتخوز]

ف: نان خورش.

ع: ادام.

پیتخهف

ك: سهره خدر، [نویز، داپوشه ری خدرتوو]

ف: نواج، شادیچه، نهالی، روپوش، سرانداز،

رخت خواب.

ع: مَنامة، دثار، دقاع، نیم، شوژ، لحاف.

پیتخه مهر

ك: پدیغامیسه، پدیغه مهر، سفارشتیهر، [په یامیسه،

واسپارده]

ف: پیدغامبر، پیدغامبر، سپارش بر، سفارش بر،

پیدغامبر، پیدغامبر، و خشور.

ع: رسول، نبی، نبیین، منهی، مبلغ.

پیداروو

ك: پنج، پیسو و قسلی سازه گیراره و لوكه به نه ندازی

پیویست له سر ناگردا ناریتسه ده کهن و سو پینه کردنی

لورله ی سواتهت و گوزی شکار به کاری ده هیتن، [

ف: پیه دارو، (پیه و آهک نوشکفته و پنبه به

مقدار معین در روی آتش قاتی کنند و برای

وصل تنبوشه و کوزه ی شکسته به کار برند.)

ع: عَجَبُ الْكَلَس.

پیتدان

[ك: پیتبه خشین]

ف: به او دادن، ببیش دادن.

ع: الْعَطَاءُ بِهِ، الْإِعْطَاءُ بِهِ.

پیر

ك: كوهه نسان، [به سالچور]

ف: پیر، کهن، کهن سال، بنسساله، سال خورده،

سال خورد، کمپیر، زربان، زرفان، زرمان،

فرتوت.

ع: هَرم، شَیخ، طَل، هَم، ناکس، مَسین، مَعَسر،

مُدَهَم، شایب، قحوم، فانی، کونی.

پیر

ك: نوسا، [فیزکمر، ریهر]

ف: پیر، استاد، راهنما.

ع: مُرشد، استاد.

پیر

ك: نیر، [له ره گدا] نر گیایه که له بهر پیری رهق بووه

و گولی کردووه.]

ف: پیر، [از نباتات.]

ع: نَکَر.

پیر

ك: شه خس، [مهرقهده (قه بری مروقی پیوزر).]

ف: پیر، (مدفن شخص متبرک،)

ع: مَطَاف، مَزار.

پیتو

ك: پتیه که، په ریکه، [دوو روز پیتش.]

ف: پری، پیر، پری روز.

ع: قَبْلَ الْأَمْس.

پیتوار

ك: پیترا که، [درو ساز پیتش.]

ف: پیرار، پیرار سال، پارار، پارار سال.

ع: قَبْلَ الْعَامِ الْأَمْسِي.

پیترا که ← پیترا

پیراسسه

ك: پاکه و گریگ، [هه لپاچار]

ف: پیراسته.

ع: مُثَدَّب، مُثَقِّح.

پیران

ك: فەرغان، تاس، [هه‌ناسه بران]

ف: زه‌رباد.

ع: خُنَاق، خُبُوع، نَشِيع، خَلَاق.

پیران

ك: پيشان، [ميشه كردن (ميشاندنی ته‌سپ - بۆ ئه‌موره - له كاتی چالاک بووندا).]

ف: سوناك زدن، بادبيني نر كردن. (صدا كردن اسپ مثلاً از بينی در هنگام چالاخی.)

ع: قُبِع، نُخِر، زُنِر، نُخِر.

پیرایی

ك: پیری، به‌ره‌پیری، ده‌مه‌ومرچون، [پیشوازی كردن]

ف: پیشواز، پذیره.

ع: اِسْتِقْبَال، تَلْقِي.

پیرسوژ ← پيسوژ

پیرایکردن

ك: كوته‌بوون، [دوژیه‌كیشان (ی نه‌خوشین).]

ف: كهنه شدن، (ناخوشی).

ع: اِزْمَان، زَمَانَةٌ، ضَمَنْ، ضَمَانَةٌ، ضَمَان، ضَمْنَةٌ.

(فَالْمَرِيضُ زَمِينٌ، أَوْ ضَمِينٌ، أَوْ ضَمِينٌ، وَالْمَرَضُ مَزْمِينٌ.)

پیرۆز

ك: خو‌ش، خو‌شتان، [مبارەك]

ف: پيسروز، فيروز، به‌روز، فُسْرُخ، فُرْخَنَسَدَه،

خُجَسْتَه، هَمایون، باشگون. (← موارەك)

ع: مَبَارَك، مَسْعُود، مَيْمُون، سَعِيد.

پیرۆز

ك: پيشه‌خو‌ره، [بالتە‌به‌یه‌کی نه‌فسانه‌ییی ئیستقان‌خۆزه‌ که

سێبه‌ری بکه‌رتته‌ سه‌ر هه‌ر که‌س ده‌ییت به‌ پاشا.]

ف: زُخ، هَمای.

ع: رَحْمَةٌ

وێنه - پيشه‌خو‌ره

پيروزه

[ك: به‌رێکی به‌ نرخی ئاسمانی رهنگه.]

ف: پیروزه، فیروزه، به‌روزه.

ع: فِیروزِج، فِیروز.

پیروزی

ك: خو‌شی، خو‌شه‌رۆژی، [مبارەکی، موارەکی]

ف: پیروزی، فیروزی، به‌روزی، شگون، هراتی،

خوش‌بختی، فُرْخَسِي، فُرْخَنَسِي، خُجَسَنَسِي،

هَمایونی.

ع: سَعَادَةٌ، بَرَكَةٌ، مَيْمَنَةٌ، اِقْبَالٌ، نُصْرَةٌ، ظَفَرٌ.

پیروك

[ك: پیرەك (زیر و پیرۆنی ده‌ست و پیر).]

ف: پیر. (دست و پا که پیر و زیر می‌شوند.)

ع: حَرَشٌ، شَاذِبٌ.

پیره

ك: پيشه. [ميشه]

ف: باد بينی در كردن، سوناك.

ع: نُخِرٌ، قُبِيعٌ، زُنِرٌ.

پیره‌زا

[ك: مندائیک که دایک یا بارکی پیره.]

ف: پیرزاد. (بچه‌ای که پدر یا مادر او پیر

باشد.)

ع: اِبْنُ هِرْمَةٍ، وَادُ هِرْمَةٍ.

پیره‌ژن

[ك: ژنی به‌سالاجور.]

ف: پیرزن، سابوته، پاراو.

ع: عَجُوزٌ، عَجُوزَةٌ، هِمَّةٌ، قَلْعَمٌ، عَرُومٌ، شَهْلَةٌ، شَيْهَمَةٌ،

هَرِشْفَةٌ، هَرْدَبَةٌ، شَهْبَرَةٌ، حَيْرَبُونٌ، جَحْمَرَشٌ، هَرْمَةٌ.

پیره‌شه‌و

[ك: درو شه‌و پيش.]

ف: پِریشَب، پِرَندوش، پِرَندوار.

ع: اَلْبَارِحَةُ الْاُولَى.

پیره‌که ← پیتر

پیره‌مه‌رد

[ک: پیره‌پیار، پیاری به‌سالاجور]

ف: پیرمرد، پیرزال، زال. (← پیتر)

ع: شَیخ، هَم، هَرَم، طَل.

پیری

[ک: به‌سالاجور]

ف: پیروی، سال‌خوردگی.

ع: هَرَم، کَبِر، هُمومَة، شَیخوخَة، کُهولة، مَهْرَمَة.

پیری

ک: پیرایی، به‌روپیری، پِشواز. [به‌دهمه‌ره‌چورن]

ف: پِیشواز.

ع: اِسْتِقْبَال، تَلْقَى.

پیری

[ک: ریتمایی]

ف: پیروی، راه‌نمایی.

ع: اِرشَاد، هَدَى، هَدَايَة.

پیرزل

[ک: پیرزل (گیاهی‌کی به‌ناریانگه).]

ف: پِیْزِر. (عَلْفَى است معروف.)

ع: بُرْدَى.

پیزوکه

ک: جوش [زیپکه]

ف: جوش، پروش.

ع: بَشْر، بَشُور، بَشْرَة، غَمَلَة، قَطَاطَة، شَرَبَى.

پیزه

ک: ریزه، توژ، نه‌خت، که‌م. [نه‌ختان، توژفان]

ف: ریزه، کم، تک، خورده.

ع: ذَرَّة، فِلْدَة، هَبَاء.

پیزه

[ک: ماک، ره‌گهز (گه‌ره‌دی تاقانه).]

ف: تَک‌گُوهر، جُوهر، گُوهر.

ع: جُوهر فَرْد.

پیزی

ک: قَنگ، تِرِیزه، [کۆم، قوون]

ف: کون، پیزی.

ع: اِسْت، مَقْعَد.

پیزان ← پیزان

پیزان

[ک: دارشتن، له‌قالب‌دان (وه‌ک: پیزاندنی خشت).]

ف: زدن، (خشت مثلاً).

ع: ضَرْب.

پیئس

ک: پۆس، پِشمه، تۆکۆن، تۆوک، [پِست (پِستی گیاندار یا

رره‌ک).]

ف: پوست. (پوست حیوان یا نباتات.)

ع: قَشْر، جِلْد، اِهَاب، صِفَاق، قَبِیض.

پیئس

ک: چه‌په‌ل [نایاک]

ف: پلید، پلشت.

ع: حَبِیث، کَثِیْف، قَبِیْح، نَجِیْس، نَبِیْس.

پیئس

ک: گۆل [خۆره‌لینکه‌وتور].

ف: پیست، بیس، لور.

ع: مَجْدُوم، مَبْرُوص.

پیسار

ک: پِشوتزی. [حه‌یز]

ف: پِدیسه‌ر.

ع: حَبِیْض، عَادَة.

پیئس خوه‌شه‌کەر

ك: چرمچی، [دهباخچی]

ف: پوست پیرا.

ع: دیاغ.

پیش کثیر

[ك: پستی نندامی زارویی نیر.]

ف: پوست کبیر، غلاف خَرزِه.

ع: ثیل.

پیش کون

[ك: پستی باتور.]

ف: پوست خایه، دیه‌ی خایه.

ع: صَفَن، جراب.

پیسوز

[ك: چرای پلیته‌داری کون که به پیو ده‌گرا.]

ف: پیسون، پیه‌سوز، متیل.

ع: سراج، مَسْرَجَة.

وینه

پیتسه

[ك: رها، [نارها (رشه‌یه‌کی هه‌ررامیه.)]

ف: چنبن. (اورامی است.)

ع: کذا، هکذا.

پیتسه ← پوین

پیتسه به‌رخ

[ك: پستی کار.]

ف: غفه، پوست بره.

ع: شکوة.

پیتسه ریوی

[ك: پستی ریوی]

ف: پوست روباه.

ع: مُسک.

پیش هه‌نگوور

[ك: تلف، [پلته‌ی تری.]]

ف: اَنگاله، اَنگاره، پوست اَنگور.

ع: نُطَل، شَمَاج.

پیشی

[ك: گولی، [نه‌خوشی «خوزه»].]

ف: پیشی، پیستی، لوری، خَوَرِه.

ع: بَرَص، جُدَام.

پیش

[ك: بهر، به‌ردهم، [به‌رانبه‌ری «پشت» و «پاش»].]

ف: پیش، جلو.

ع: قُدَام، مُقَدَّم، قَیدُوم، قَیدَام، قَیل.

پیش

[ك: سه‌رکه‌فتگ، [براره، سه‌رکه‌ترو، له‌پیش (بو نمونه):

براره له تو‌مارا.]]

ف: پیش، جلو اقتاده، بُرده، (در قمار مثلاً)

ع: رایج، غالب، مُحَرَم، مُحَرَم.

پیش

[ك: مان، [گرزی، خدمت]]

ف: نُش، گُرم، موژ، موژه، گرفتگی، دل‌تنگی.

ع: اِنْقِیَاض، اِکْتِیَاض، وَجُوم، نُتِیت، فُصَّة، فَم،

خُن.

پیشانگ

[ك: پیشه‌نگ]

ف: پیش‌آهنگ، پیش‌زو، پیش‌وا.

ع: عَنُون، کَرَان، قَادِم، قَدَمَة، مُقَدَّم، قَائِد.

پیشاثن

[ك: پیراثن، [میشاندن (هه‌ناسه‌دانی توند له لورته‌ره.)]

ف: دمیدن، باد بینی در کردن، سسوانک‌زدن.

(نفس دادن تند از بینی.)

ع: نُتِیت، نُخِر، قَبِیع.

پیشاثن

[ك: پینگه‌یاندن به‌گه‌رمای راسته‌رخوی ناگر (وه‌ك):

پیشاندن له ژیر خوله‌میشدا.]]

ف: بختن، بریان کردن، (پختنه کردن در زیر

خاکستر مثلاً.)

ع: نداء، فاد، نَس.

پیشانی

ك: توپل، نار توپل. [توپل]

ف: پیشانی، چکاک، چماچم، پُنجه، چهاد.

ع: ناصیة، جَبْهَة، طُرَة.

پیش بوخاری

ك: رایه‌خی به‌ردم سوته.

ف: پیش بخاری.

ع: مَنْصَب.

پیش جه‌نگ

ك: سهره‌نگ، پیش‌قهره‌ول. [سهره‌تای له‌شکر.]

ف: پیش‌جنگ، پیش‌زو.

ع: طَلِیغَة، نُدْبِرَة، مَنَسَر، مَنَسِر، مَقْدَمَة الْجَيْش،

رَبِیئَة.

پیش‌خانه

ك: جینگه‌ی نوکه‌ر. [شوینی خزمه‌تکار له‌مالدا.]

ف: پیش‌خانه.

ع: ما بَین.

پیش‌خو

ك: سه‌وزخو. [سه‌له‌م؛ مامه‌له‌یه‌كه.]

ف: آرمون، رَمون، پیش‌خو.

ع: سَلَم، سَلَف.

پیش‌خمه‌تا

ك: خزمه‌تکار.

ف: پیش‌بُد، نوکر، چاکر، پیش‌خدمت.

ع: نُدَل، خَدَم. (خَادِم)

پیش‌خوهر

ك: پیشه‌کی. (به‌بعانه) [عه‌ر بیرون، په‌ی]

ف: زبون، رَمون، آرمون، اسبغانه، پیش‌خور،

پیش‌کی.

ع: عَرِیون، اَرِیون، سَلَم، سَلَف، کالی، کالی.

پیش‌داد

[ك: یه‌كه‌مین سكالاکه‌ر.]

ف: پیش‌داد. (اول عارض.)

ع: السَّابِقُ فِي التَّظَلُّمِ، اَلْمَقْدَّمُ فِي الشُّكَايَةِ.

پیش‌ده‌رامه‌ج

ك: به‌رداشت. [پیشه‌کی، سهرتا]

ف: پیش‌درآمد، آهنگ.

ع: مَقْدِمَة.

پیش‌ده‌سی

ك: ده‌س‌به‌رخستن. [ده‌س پیش‌که‌ری]

ع: سَبَقَة، تَقْدَم.

پیش‌روو

ك: به‌رده‌م. [پیش]

ف: پیش‌رو، جلو.

ع: وَاجِهَة، وَجِه، قُدَام، مَقْدَم.

پیش‌رفت

ك: نه‌ورام. [چاک بون، به‌ره‌پیش‌چون.]

ف: پیش‌رفت، روایی.

ع: جَرِيَان، نُفُوذ، صَلاَح.

پیش‌فروش

[ك: فرودشتن به‌ر له‌پینگه‌یشتن.]

ف: پیش‌فروش.

ع: اِجْبَاء.

پیش‌فان

[ك: فیشه‌کردن.]

ف: ...

ع: شَخَر

پیش‌قلیانی

ك: به‌ردن. [ناشتا]

ف: نه‌اری، پیش‌قلیانی.

ع: سَلَفَة، سَفَكَة، عَدَف، لُقْمَة الصَّبَاح.

پیشه

[ك: فیشقه (دندگی لورتنی نەسپ له كاتێ تورەبووندا.)]

فە: صدای بینی اسپ هەنگام خەشتم.

ع: شخیر.

پیش‌فەرەوژن

ك: پاسەدان، پیش‌چەنگ، (سەردەتای لەشكر)

ف: بێزك، قلاوژ، پاسیان.

ع: جلواز، طیبة، قراغول، شیفە، دیدیان.

پیشكار

ك: پاكار. [بەردەست]

ف: كۆبەر، گوپەر، پیشكار، پیشگەر، پیشیار، پاكار.

(مەدگار)

ع: مۇمە، مۇعین، مۇعان، عون.

پیش‌کردن

ك: مسان کردن. [پیش خواردنەره (بەا کردنە لوروت لە

تورەبیدا.)]

ف: ئۆش کردن، گڕفەنە شدن، گڕفەنگی. (بەاد کردن

در بینی از خەشتم.)

ع: انقباض، اكتیظ، وُجوم، نَفَث، نَتِيت، تَنَفُّع،

إزبزار.

پیشكۆ

ك: بەركۆ، بەرزین، زینكۆ. [لوتكە ی پیشەره ی زین.

(قارپوز)]

ف: پیش‌زین، جلوزین، زینكۆ، زین‌كۆهسە،

زین‌كۆدە. (قارپوز)

ع: قادمة، قدام السرج. (قارپوس)

وینە—زین > ۲)

پیشكەش

ك: بەرتیل، ژیرزوان، زوان‌گوشادانە، رشنەت. [رشود]

ف: پیشكەش، بەرگند، بلكفند، لاج، سوعە، ساره،

پاره، بەدگند، بلكفدە.

ع: هدیة، تقدمة، رشوة، اتاوة، نجوى، برطيل.

(تعارف)

پیش

[ك: زۆر مشەمشكەر لە تورەبیدا.]

ف: دمان، گۆمان، ئۆشمان.

ع: نفاس، نفاث، نكات، نتوت، نات.

پیشواز

ك: پیری، پیرایی، بەرەپیری. [بەپیرەچوون]

ف: پیشواز، پیشباز.

ع: استقبال. تقبیس.

پیشولە

ك: بیفوك. [پیشوكە (سەلکی گیایەكە، دەخوریت.)]

ف: هاپلوك، زیر. (پباز علفی است خوردنی.)

ع: بصنك الذئب.

وینە

پیشە

ك: پلان، سوقان، ئیسقان، ئیسقان، ئیسك

ف: استخوان، ستخوان.

ع: عظم، عرق.

پیشە

ك: ناركە، جنجك. [دەنگی رەقی نار مێوه.]

ف: هەستە، آستە، خەستە، هەستو.

ع: نواة، عجم، عجام، عجمة.

وینە

پیشە

ك: كار. [پیشە، ئیش]

ف: كار، پیشە.

ع: شغل، حرقه، خطب، صناعة، صنعة، كسب.

پیشە

[ك: مشە]

ف: دم، ئۆش، گۆم، سونانك.

ع: نفس، نفث، نتیت.

پیشەاتن

ك: پاكه فتن، پشامهه [هه لکهرت]

ف: پیش آمدن، پاهتادن، پیش آمد.

ع: صدقة، تصادف، اتفاق.

پیشہ خورہ

ك: پریژر، بالنده به کی نه فسانه بی نیتان خورده که سیبه ری

بکهریته سهر هدر که س دهیته به پاشا.

ف: رُخ، همای، استخوان خوار.

ع: رَحْمَة، اَنوَق.

ویند

پیشہ کی

ك: پیشخور. (به یعانه) (عمره بورن، په ی)

ف: پیشخور، پیشخور، آرمون، آرمون، رُمون،

زبون، پیشکی، پیش مَرَد، دستاران، سَبغانه.

ع: سَلَف، سَلَم، کالِبی، کالِبی، اَرِبُون، عَرِبُون.

پیشہ ناز

[ك: پارچیهك که له بهردهم سفردها به سهر نه ژنوبدا

ددهن.]

ف: پیش انداز، کندوره، کندوری، (پارچه ای که

در جلو سفره روی زانو اندازند.)

ع: مَنَدیل.

پیشہ وا

ك: ... بهرنوژ. [پیشنوژ، نیام]

ف: پیشوا، کچیر، کچیرده.

ع: اِمَام، مُقْتَدَا، قُدُوَة، اَسُوَة.

پیشہ ی لووت

[ك: نیتکی لووت]

ف: استخوان بینی.

ع: خیشوم، عرنین، عَضاض. (قَصْبَة الْأَنْف)

پیشیاک

[ك: پیشار (له ژیر خوله میشتدا).]

ف: بریان شده، (در زیر خاکستر).

ع: نَدْبِی، نَسِیس، فَنَید، مَشوِی.

پیشینی

[ك: هاوره گیزی رابردور.]

ف: پیشینی، نیا.

ع: سَلَف.

پیشینیگه

[ك: پیشینیان]

ف: پیشینیان، نیاکان.

ع: اَسَلَف، مُتَقَدِّمِین، سَابِقِین، اَوَّلِین.

پیش

[ك: نارساری فشه ن.]

ف: سَسْت، پوک، باد کرده.

ع: خَشَل، قَلْب، قَلْب، لَیْن، مُتَلَفِّخ، رَحِیص.

پیفک

[ك: پیفور]

ف: پُذ، پود، پد پود، پُد، بَدَه، هود، پَرهازه،

آتش گیره، سیوخته.

ع: خَف، عَطْبَة، صوفان، حَرَاقَة، مَرخ.

پیفله

[ك: نارسان]

ف: باد.

ع: وَرَم.

پیفوک ← پیشوک

پیفیاک

[ك: نه مکردور، کهرواری (رهك: گوژر ر پسته و سادام که

تام و برتبان خراب دهیته.)]

ف: اور، اَرغ. (گردو و پسته و بادام مثلاً که تنند

و قاسد می شوند.)

ع: حَشِن، حَمِت، حَامِت، خَشَل.

پیغیان

[ك: تدم هیتان، کهروو هیتان]

ف: اوریدن، اورغیدن.

ع: حَشِن، خَشَل، حَمِت.

پیک

[ک: پتکی ناسن]

ف: پتک، پتوک، پلوک، کوپن، کوپین، گزینسه،
خایسک.

ع: فطیس، مطراق، مطراقه، مطاس، مسخته،
مطله، مقله، مقراع، شاقوف، صاقور.

وینه

پیکان

[ک: لیدان، شکان، ته‌نگارتن، له نیشانه دان]

ف: زدن، شکستن، نشان‌زدن، نشان‌شکستن.

ع: اصابه، خصل، اخصال، صیب، نطع، لعط،
خزق.

پیکان ← پیکان

پیکردن

[ک: سه‌رزه‌نشت‌کردن، سه‌رکوتنه کردن]

ف: سسرزنش، نکوهش، سسرزنش‌کردن،
نکوهش‌نمودن.

ع: ملامه، نوم، ذمر، عدل، توییح، تکدیر.

پیکردن

[ک: به اندازه‌بودن، گونجاو بودن، پر به پر بودن (ره‌ک):

[ک: نه‌اندازه‌بودن، گونجاو بودن، پر به پر بودن (ره‌ک):

ف: بیبیش آمدن، به‌اندازه‌بودن. (اندازه‌بودن
کفش مثلاً به پا.)

ع: وقع.

پیکه‌فتن

[ک: خاس‌بودن، سازبان، پیکه‌وتن، گونجان (گونجاو‌بودن)
دورمان بز نه‌خوش.]

ف: ساختن، خوب‌بودن، خوب‌آمدن. (ساختن
دوا به‌مریض.)

ع: وفق، موافقه، قما، نُجوع.

پیکه‌فتن

[ک: پیکه‌وتن، لی‌جوان‌بودن (ره‌ک): جوان‌بودن جلوسه‌رگ

[له‌بهر که‌سینکدا.]

ف: بیبیش آمدن، خوب‌آمدن، زیبیدن. (خوب
آمدن لباس به‌اشخاص مثلاً.)

ع: لیاقه، لباقة، شُبوب. (لیق‌یه - شُبوب له)

پی‌که‌نین

[ک: که‌نین. (پی‌که‌نینم تی.)] [پیکه‌نین به که‌سینک یا شتیک،

[پی‌پیکه‌نین (له روی گالته پیکه‌نده‌ره.)]

ف: خنده، خندیدن. (از روی تمسخر)

ع: انناغ.

پیکیان

[ک: ... شکیان، لیدریان، پیکران، نه‌نگیوران]

ف: زده‌شدن، شکسته‌شدن.

ع: خصل، اصابه.

پیکه‌یشتن ← پیکه‌بین

پیکه‌بینگ

[ک: گدیگ، پیکه‌یو، گه‌یو]

ف: رسیده.

ع: بالغ، یانغ، واصل، نائل.

پیکه‌بین

[ک: گدین، (ره‌ک): پیکه‌بینی میوه.]

ف: رسیدن، (میوه مثلاً.)

ع: ینع، یئوع، ادراک.

پیکه‌بین

[ک: گه‌بین، تروش‌بودن، توشیار‌بودن. (گه‌یشتن به که‌سینک،

[یا پیکه‌یه‌ک، یا بابه‌تیک.)]

ف: رسیدن، دچار‌شدن، (رسیدن به کسی، یا به

محل، یا به مطلبی)

ع: وُصول، بُلُوع، ئیل، ادراک، تَصَادُف، تَلَاقِی.

اصابه.

پیکه‌بین

[ک: پیاگه‌تی، (بائع‌بودن)]

ف: رسیدن. (به حد بلوغ).

ع: بُلُوغ، ادراك.

پیلوو

ك: پینه، به‌لگ، [پیتلوی چار]

ف: پلگ، پلگ چشم.

ع: جَفَن.

پیهله

ك: بدمه‌سسی. [عده‌بده: نیره و هدرای مرزئی مه‌ست].

ف: بدمستی، عُرُش، عُرُیدن.

ع: عَرَبْدَة.

پیهله

ك: پینه، فَرَزَاخه. (كرم هدریشم.) [مالی كرمی

هدریشم.]

ف: پیلسه، پُله، دویسل، غسوزه، بادامه. (كرم

ابریشم.)

ع: صُلْجَة، شَرِئَقَة، خَرِیْطَة، جَوْرَقَة، فِیْلَجَة، فِیْلَجَة،

فِیْلَقِ.

ویند

پیل—پورد

پیتا—پالا (پاپووش)

پیتلوو—چیتوسیواله

پینه

[ك: نه‌ستور بونی پیتلوی چار.]

ف: پیهله. (سطلبری [ستری] پلگ چشم.)

ع: بَخْص، لَخْص، لَخْص، عَطْف.

پینه

ك: کیس، پیهله. [ناوسانی پورک.]

ف: پیهله، برآمدن.

ع: وَرَم.

پینه

ك: به‌لگ، پیلوو. [پیتلوی چار.]

ف: پلگ. (پلگ چشم.)

ع: جَفَن.

پینه—پیمله (قوزاخه)

پینگ

[ك: پیش (هناسه هه‌لکیشان له رقدا.)]

ف: پنگ. (فرو بردن دم از خشم)

ع: وَرَى، كِظَاظ، وَقْفَة.

پینگاش

ك: پینگ‌برنده، پینگ‌خوارنده، [پیش خوارنده]

ف: پنگ خوردن، نَم‌فُرو بردن.

ع: وَرَى، اِكْتِیَاظ.

پینگیا‌نه‌وه

ك: خوداری. [خو گئیرانه‌وه، نه‌ویستن]

ف: خودداری.

ع: تَوَقَّف، اِسْتِئْكَاف.

پینه

[ك: پنی (پینه‌ی جلویه‌رگ و پارچه.)]

ف: پینه، كَزْنه، نَرِبه، نَرِیسی، نَرِبه، نَرِیسی،

نَرِبین، نَرِبین، لآخه، پاره، پرگاله، براز، پَرُوژ.

(پینه‌ی لباس و جامه)

ع: وَصْلَة، رُقْفَة، خَرِقَة، لِدَام، جُوْة.

پینه

[ك: درزگرتن، چاك كرده‌وه (پینه‌ی كاشی و ده‌فر.)]

ف: پینه. (پینه‌ی كاشی و ظروف)

ع: رُوْیَة، لِدَام.

پینه‌بوون

[ك: له‌گه‌ل نه‌بوون، له لا نه‌بوون]

ف: نداشتن، همراه نداشتن.

ع: عَدَمُ الْكُوْن، عَدَمُ الْوُجُوْد.

پینه‌چی

[ك: پینه‌دوز]

ف: پینه‌دوز، پاره‌دوز، لآخه‌دوز، نَخْت‌دوز.

ع: مُرْدَم، مُرْمِم، مُرْقِع، رَاتِیْق، رَافِی، رَافِی، رَفَاء.



خَصَاف، نَدَام.

پینه‌زان

ك: سپله. [ناسویاس، بی‌نمه‌ك]

ف: ناسپاس.

ع: سفینه.

پینه‌کردن

[ك: پارچه به‌سهرداگرتن، چاك كرده‌ره]

ف: پینه‌کردن، كژنه‌کردن.

ع: رَقِيع، ثَرَقِيع، رَاب، رَفَا، رَافُو، اِصْلَاح، ثَصلِیح، تَفْجِید.

بی‌نمه‌کردن

[ك: نه‌گوجان (وك: نه‌سدازه نه‌بورنی پیتلر له‌گه‌ل

«بی» دل.)]

ف: نیامدن، بیبیش نیامدن. (نیامدن كفش مثلاً

به پا.)

ع: ضِدُّ الْوَقْعِ، عَدَمُ الْوَقْعِ.

پینه‌کی

ك: چورت، ره‌وز، خه‌برده‌ره]

ف: چرت، پیدئگی، ناو، ناوش، ناویدن.

ع: نُعَاس، دُكَاس، وَسْن، سِنَّة، سُبَات، كَرَا.

پینه‌که‌بیک

ك: منان. [پینه‌گه‌یشتور (نابالغ)]

ف: نارسیده، بچه. (نابالغ)

ع: صَبِيءٌ، صَبِيَّةٌ، حَلْفَل، غَيْرُ بَالِغ.

پینه‌که‌بیک

ك: کال، نه‌گه‌بیک، نه‌کولیاگ، [نه‌گه‌بیر، نه‌کولار]

ف: نارسیده، نارس، نُهْخَنه، ناپخته‌سه. (مبوه‌ی

نارس یا آش نپخته‌سه.)

ع: غَيْرُ يَانِعٍ، فَيْحٌ، نَبِيءٌ، نَبِيءٌ، مَلْهُوجٌ، غَضٌّ، فَنِيءٌ.

پیتوار

ك: په‌نام، په‌بیسر. [پاشمله (به‌رامبهری «حزور»)]

ف: شسپ، رنود، پشت‌سر. (ضد «حضور»)

ع: غِيَاب، وِرَاء.

پیتوان

ك: پیتوان. [پیتوانه‌کردن]

ف: پیمودن، پیمانه‌کردن.

ع: كَيْسَل، عِيَار، قَدْر، مُقَادِرَة، تَقْدِير، قِيَاس،

مُقَايَسَة، صُوع.

پیتوانن

[ك: گه‌ز کردن، به‌گه‌ز پیتوان]

ف: گز کردن.

ع: نَرَع.

پیتوانن ← **پیتوان**

پیتوانه

[ك: پیتوره، ناپه‌رد]

ف: پیمانه.

ع: كَيْسَل، مَكِيَال، كَيْلَة، صَاع، صُوع، مَدَّ، قَفِيْن،

عِيَار، مَعِيَار، مِقْدَار، مِقْيَاس. نَاطِل، نَيْطَل.

پیتوانن

ك: رتن. [پیتگوتن]

ف: به‌اوگفتن، گفتن.

ع: قَوْل، تَعْلِيم، تَلْقِيْن، نَشْخ، اِنْشَاع.

پیتوینس

ك: پیتگه‌ره‌گ، گه‌ره‌ك، پیتوینست، بایس، [پیتداریست

(ره‌یه‌کی کرماجیه.)]

ف: بایسته، بایست، دربایست، دربا، سَخْگول،

خَنْوَر، دَایِی. (کرماجی است.)

ع: لَازِم، وَاجِب، لَا يَدُّ مِنْهُ.

پیتوینست ← **بایس** (ره‌یه‌کی کرماجیه.) [کرماجی است.]

پیتهاتن

[ك: دازیبانان]

ف: گفتن، بر زبان آوردن.

ع: اِقْرَار، اِذْعَان، اِعْتِرَاف.

پیه‌وتلیان

[ك: پیوه‌تلان]

ك: آغشته شدن، آلوده شدن.

ع: تَلَطَّخَ، تَلَوَّثَ.

پیه‌ودان

ك: دانه‌ده، جفت کردن. [پیوه‌دان، بهستن (دهرگاه‌های له‌سهر

پیوه‌دا.].

ف: بستن، جفت کردن، پیدش کردن، پس کردن.

ع: سَدَّ، سَكَّ، سَكَرَ، سَدَمَ، سَطَمَ، سَفَقَ، صَفَقَ،

اَطْبَقَ، تَسَكَّرَ، رَدَّ، ضَرَبَ. (ضَرْبٌ عَلَيْهِ الْبَاب)

پیه‌ودان

ك: چه‌سپانن. [پیوه‌نورساندن، پیوه‌لکاندن]

ف: چه‌سپانندن.

ع: الصَّاقُ، الزَّاقُ.

پیه‌ودان

ك: گه‌زتن، چزانن. [پیوه‌دان، چزاندن، گه‌ستن]

ف: گزیدن، نبیش‌زدن.

ع: نَذَعَ، (نَذَغَ)، نَدَخَ، نَسَعَ، نَسَبَ، نَزَبَ، نَسَنَ، نَكَعَ،

نَشَطَ، ضَرَبَ، كَتَى، اِقْصَادَ.

پیه‌وژه‌تن

[ك: پیوه‌ژندن (وهك: سیخ‌ورمه لیدان یا نه‌فیزه ژندن).]

ف: رساندن، زدن. (رساندن انگشت یا چوب

مثلاً.)

ع: نَخَسَ، نَخَنَ، وَخَنَ.

پیه‌وکردن

[ك: پیسه‌کردن (وهك: لسه سیخ‌دانی گوشت و به

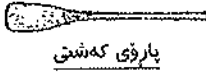
ده‌زوره‌کردنی مورورو).]

ف: زدن، کشیدن. (زدن گوشت به سیخ، کشیدن

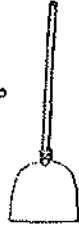
مهره از نخ مثلاً.)

ع: شَنَّ، اِسْلَكَ.

ویننه کانی پیستی پ



پاروی که شتی



پارو



پار کهر



پاچرا



پاچ



پاتیل



پاقلینچکانه



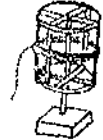
پاسار



پازنه نه خاو



پازنه



پارهه تکر



پالین



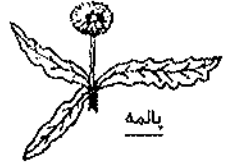
پالهوان که چهل



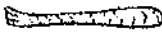
پاله کی



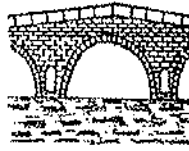
پالتاو



پالمه



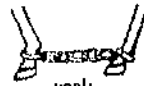
پشت خورین



پرد



پایه



پاوون



پانتول



پلوورژمن



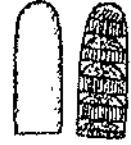
پلوور



پفہ ک



پشتیوان



پشتی



پواز



پانگ



پلیسرک



پلمہ تہ



پلہ کان



پلہ



پونگہ



پولہ



پوژہ بن



پوہ



پوہ چہر مگ



پوولہ ک B



پوولہ ک A



پووکاوں



پووزہ وان



پووز



پوورہ



پہر گار



پہر شت



پہر اسوو



پہ بوولہ



پہ بوو



په سپه سه کوله



په زه کيفی



په ز



په روى ده ور زه خم



په روانه



په يکان



په ترشکه



په نچه کيشی



په نچه ره



په لوشه



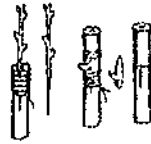
په لکه



په نچ



پياز ه خو و گانه



په يوهن



په پنجه



په يکول



په يکان نيزه



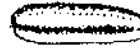
پيله



پیک



پيننه خوهره



پيشه



پيشوک



پيسوز



پينچهن

ت

ك: جفت، جور، لف، لنگه، [هارتا، چه‌شن]
 ف: جُفت، جور، تا، مانند، لنگه، هُمال، هُماس،
 انبان، همباز، هُمتا.

ع: مِثْل، مَثِيل، قَرْن، قَرِين، نَمِيط، كُفوء.
 تا

ك: دوولا، تو، دورتو. [قهه (رهك: دوولا كردنى كاغذ).]
 ف: تا، تاه، دوولا. (تا كردن كاغذ مثلاً).

ع: ثَنِي، طَيّ، عِطْف.
 تا

ك: بن، بيخ، (تاجهك) [بنه‌پوت]
 ف: ته، بن، بيخ. (ته‌چك، بِن چك)

ع: أصل، أَس.
 تا

ك: همتا، هدرتا، تاكه. [بو]
 ف: تا، فايد.

ع: حَتِي، اِلِي.
 تا

ك: لا، په‌له، په‌ره. [په‌ره‌توي]
 ف: تا، لا، پره.

ع: صَفْحَة، صَفِيحَة، صَحْفَة، صَحِيْفَة، وَرَق.
 تا

ك: په‌له. [لايه‌كى شاين (رهك: تاى ترازو).]
 تا

ك: جِيْتَسَارِي لِكَاو (ي كه‌سى دوره‌سى تاك). [(كه‌له‌مه‌كه‌ت).]
 ف: ت. (خطاب مفرد: قَلَمْت).
 ع: ك. (قَلَمُك).
 تا

ك: تال. (تائاي زولف يار) [هردا]
 ف: تار، تاره، رشته، كُشاغ، نَخ.
 ع: حَيْط، سِلَك، شَعْرَة.
 تا

ك: همرته‌رنده، هينده [تا رتگته..]
 ف: تا، تاه، نُويم. (تا گفته‌اي..)
 ع: بِمَحْض، بِمَجْرَد.
 تا

ك: همتا، بَر نهره [من رتم تا نهريج بيژن].
 ف: كه. (من گفتم كه او هم بگويد).
 ع: ل. (لِيَقُول)
 تا

ك: تاك، تاق. [تهك، ته‌نيا، تاقانده]
 ف: تا، تاه، تاى، تَك، تاق، تاك. (طاق)
 ع: فَرْد، وَتَر، وَجِيْد، فَرِيْد، وَاجِد.
 تا

ف: تا، پَنَه، پَلَه. (تای ترازو مثلاً).

ع: كَفَّة، كَفَّة.

تا

ك: كَنگ. [لاپار، تاك (روك: تاي بار يا تاكي پيتلار).]

ف: تا، تاي، لنگه. (تاي بار يا تاي كفش مثلاً).

ع: عَدَل، شِق، حُزْمَه.

دینه

تا

[ك: تاك (روك: تاكي ددرگا).]

ف: تا، لا، لنگه. (لنگه‌ی در مثلاً).

ع: مِصْرَاع، صِفْق، صَفْق، نَرْفَة.

تا نیسه

ك: هیتچتا، هیتشتا، هیتشامه‌کی. [تا نیستا، هیتشاکور]

ف: تاکنون، هنوز، هتیز.

ع: اِلَى الْآن، اِلَى الْحَال.

تا بلیق

[ك: ته‌خته‌پش، هدره‌ها: نیگار یا نورسرای هه‌لو‌اسراو.]

ف: تا بلو

ع: سَبَّوْرَة

تا بوون

ك: دارودسه، تاین. [ده‌سپوئوده، شرتیکه‌توران]

ف: تاراس.

ع: تَبَعَة، أَتْبَاع. (تابعون)

تا بوون

[ك: ریز، سوپا.]

ف: تا بور. (نظام)

ع: فلیق. [فلیق]

تا بوون

ك: درولا بوون، چه‌میان‌هوه. [قهد بورن، نوشتانه‌وه]

ف: تا شدن، تاه شدن، دولا شدن، چه‌میدن،

خمیدن.

ع: تَنْطَوِي، اِنْتِئَاء، تَطْوِي، اِنطِواء، اِنعطاف.

تا به نه هل

ك: چویه‌چق، روك يه‌ك، به‌را به‌ر. [ته‌با، جورث، بین‌جی‌ارزی]

ف: برابر، مانند‌هم.

ع: مُطَابِق، مُساوي، طَابِقُ النُّعْلِ بالنُّعْلِ.

تا به نه‌ی

[ك: بن‌دورین، شیرازه‌چین (روك: بن‌دورینی کتیب).]

ف: ته‌بندی، (ته‌بندی کتاب مثلاً).

ع: ضَمير، حَبِك.

تا بین

[ك: سه‌راز]

ف: تابین، س‌ریاز.

ع: عَسْكَر، جُنْدِي، نِظَام. (تابعین)

تا باز

ك: زلام. [زبه‌لاح]

ف: تا پاس، گنده، نه‌مار.

ع: فَيْلَم، فَيْئُخْر، بَادِن، عَظِيم، كَبِير، جَلُنْدَح.

تا یال

ك: هه‌پشه، هه‌شه‌که، گاله. [گوره‌شه، گه‌ف]

ف: توپ، قپوز، شاخ‌شانه. توپیدن، ترساندن.

ع: ذَمْر، وَعِيد، تَوَعُّد، اِيْعَاد، تَهْدُء، تَهْدِيد، اِرْعَاد.

[تا یلق]

ك: ته‌خته. [دپ]

ف: تَنگ.

ع: لَوْحَة، لَوْح.

تا پو

ك: تارمایی، ناسو. [ره‌شایی]

ف: زهو، سپاهی.

ع: شَخْص، شَنْج، ظَل، جُنَّة، هَامَة، عَامَة، طَيْف،

نَدَح، خِيَال.

تا پو

ك: توپل. [ته‌زوی و زاره‌ی که میری به‌شپویدکی کاتی

ده‌یدات به‌که‌سپک.]

ف: تاپو، یابر، تُیول، توپل. (ملکی که از طرف دولت به کسی موقتاً داده می‌شود).
 ع: اقطاء، تَوَی.
تات
 [ک: عه‌رب]
 ف: تات، تاجیک، تازیک، تان، تازی.
 ع: عَرَب.
تات
 ل: بتو، سفت. [پتەر (کچیک که گوشت یا تیسک بهر منالائی گرتییت.)]
 ف: سفت، بَسْتَه. (دختر سفت).
 ع: رتقاء. قَرْناء.
تاترازو
 ل: تا، په‌له. [تای شایه‌ن].
 ف: پله، پله، تایی نرازو.
 ع: کَفَّة، کَفَّة، کَفَّةُ الْمِيزان.
تاتووله
 [ک: خواربوونی ددم.]
 ف: تاتوله، تاتول، تاتوره، داتوره. (کچ شدن دهن)
 ع: لَقْوَة.
تاتووله
 [ک: روه‌کیکی زهراربه.]
 ف: تاتوله، تاتول، تاتوره، داتوره، گوزگنا.
 ع: جَوَز ماثل، جَوَز مُقَابِل.
تاته
 ل: تاتی. (شوری دایان) [میردی دایه‌ن، باوکی شری]
 ف: تاته. (شوهر تابه).
 ع: رُوجُ الظَّنِّ، رُوجُ المَرْضِعَة، النَّابُ الرُّضَاعِي.
تاته
 [ک: نوک‌ری پیر.]
 ف: دادو، دادوک، بده‌ی پیر، پیر غلام.
 ع: مَوَلِي.
تاقس
 ل: سەررۆژێر. [سەر و ژێر و بۆری پسته‌کان. (سَـسـسـسـس)]
 ف: زیروژبر. (سَـسـسـسـس)
 ع: اِعراب.
تاقی
 [ک: سەررۆژێردار کردنی پسته‌کان.]
 ف: فراهم.
 ع: نَشْکِیل.
تاقس ← تاته
تاج ← تانج
تاج خرووس ← بادریو
تاجر
 ل: بازرگان، سرداگر. [مامه‌له‌چی]
 ف: بازرگان، سوداگر، سوداؤر، دادوستدگر.
 ع: تاجر، مُعامل، رِقاحي، مُسْتَبْضِع، بازرگان.
تاجیک
 [ک: به‌عه‌جه‌پور. (که‌سیک که به زمان فارسه به‌لام به ره‌چه‌له‌ک عه‌ربه.)]
 ف: تاجیک، تازیک، تیزی. (فارسی زبان عربی نژاد. یعنی: کسی که از نژاد عرب باشد و فارسی سخن بگوید).
 ع: مُتَعَجِّم.
تاجه‌ک
 ل: بنجاخ. [قدواله کوته].
 ف: تَه‌چَک، بَن‌چَک، پَرَد.
 ع: أَصْلُ السَّنَد.
تا چهن؟
 [ک: هه‌تا کی؟]
 ف: تا چهند؟ تا کی؟

ف: تاپو، یابر، تُیول، توپل. (ملکی که از طرف دولت به کسی موقتاً داده می‌شود).
 ع: اقطاء، تَوَی.
تات
 [ک: عه‌رب]
 ف: تات، تاجیک، تازیک، تان، تازی.
 ع: عَرَب.
تات
 ل: بتو، سفت. [پتەر (کچیک که گوشت یا تیسک بهر منالائی گرتییت.)]
 ف: سفت، بَسْتَه. (دختر سفت).
 ع: رتقاء. قَرْناء.
تاترازو
 ل: تا، په‌له. [تای شایه‌ن].
 ف: پله، پله، تایی نرازو.
 ع: کَفَّة، کَفَّة، کَفَّةُ الْمِيزان.
تاتووله
 [ک: خواربوونی ددم.]
 ف: تاتوله، تاتول، تاتوره، داتوره. (کچ شدن دهن)
 ع: لَقْوَة.
تاتووله
 [ک: روه‌کیکی زهراربه.]
 ف: تاتوله، تاتول، تاتوره، داتوره، گوزگنا.
 ع: جَوَز ماثل، جَوَز مُقَابِل.
تاته
 ل: تاتی. (شوری دایان) [میردی دایه‌ن، باوکی شری]
 ف: تاته. (شوهر تابه).
 ع: رُوجُ الظَّنِّ، رُوجُ المَرْضِعَة، النَّابُ الرُّضَاعِي.
تاته
 [ک: نوک‌ری پیر.]

ع: الام؟، ائی این؟

تاخت ← تهرات

تاخستین

ك: نشتن، نیشتن، زلال برون، روشنه برون، [برون برونه

(ره)ك: تاخستنی فرار.]

ف: تَه انداختن، زلال شدن، روشن شدن. (آب

گل آلود مثلاً.)

ع: رُسوب، تَصْفِي.

تادرکا

[ك: تاگی درگا.]

ف: تاي ذر، لنگه ی ذر.

ع: دَرَقَة، مِصْرَاع، صَفَق، صِفَق.

وینه

تاده وهاوردن

[ك: کولینود، چورنه بنج و بناوان.]

ف: تَه در آوردن، جستجو کردن، کنجکاوی،

خُسکانان.

ع: تَحْقِيق، تَفْحُص، تَجَسُّس، اِسْتِقْصَاء.

تار

ك: رامال، تهره در، اور. [شورین گهرتن بز گرتن.]

ف: رانش، راندن، دور کردن، دنبال کردن،

گریزانندن.

ع: طَرْد، دَاب، تَبْعِيد، كَسْع، تَعْقِيب، اِحاشَة.

تار

ك: تال، تاريك، رهش. [تيل، مات، ته تخ.]

ف: تار، تاره، تير، تيره، تاران، تازون، تاريك،

پَشام، سپاه، درورغ.

ع: اَغْبِر، كَدِر، اَسْوَد.

تار

[ك: ناميريكی موسيقايه.]

ف: تار، زواو، زواوه، رباب، شاشسك، شارشسك،

شاشسنگ.

ع: عَوْد، طَار، طَارَة، رِيَاب.

وینه

تار ← تان (واييل)

تاران

[ك: پایتهختی ولاتی تیرانه له «رهی».]

ف: تَهْران، تَهْرُون، تَيْرُون، (پایتخت مملکت

ایران است در زی.)

ع: طَهْران، رَي.

تارانش

ك: تارنیان، رهسائن، رهائش، روائش، رامال نیان. [تارانندن،

تهر کردن]

ف: راندن، گریزانندن، دور کردن، دنبال کردن.

ع: طَسْرَد، دَاب، كَسْع، تَبْعِيد، تَعْقِيب، تَعْقِيط،

احاشَة.

تارجه ← ویالون

تارزه

[ك: تارلیندر]

ف: تارزن، شاشسکی.

ع: عَوْدان، رِيَابِي.

تاروف ← تهمعاروف. [پسته گانی گزیده راود.] [مُصَنَّف (محرک)

«تهعاروف» است.]

تارك

ك: دهر ویش، وارسه، كه ناره گیر، گوشه گیر. [دور و دنیا

(تهر که دنیا)]

ف: ساسان، سیامک، زینن، زهیده، رسته،

وارسته، درویش، گوشه گیر، کناره گیر.

ع: تَارِك، زَاهِد، مُجَرَّد، مُنْزَوِي، مُنْعَزَل. (تارک

الدنيا)

تارم

ك: بر، دهسه، جهلهب. (تارمی سوار.) [کومه ن]

ف: دستنه، بُر. (یک دستنه سوار)

ع: جَلَب، قَطِيع، عِدَّة، جَمْع.

تارم

ك: چادر، تارمه. [خیمه]

ف: تارم، تاره، چادر، خرگاه.

ع: مَضْرَب، خیمه.

تارم

ك: كهبر، دالوت، تارمه. [سابات]

ف: تارم، تاره، چوببندی، خانه‌ی چوبی.

ع: خیمه، ساباط، طارم.

تارم

ك: گومز، تاق. [گومت: سهربانی قوچق].

ف: تارم، تاق، حَم، حَمب، حَنب، حَنبِه، كُنَبِد.

ع: قُبُه، طاق.

وینده—تاق

تارمایی

ك: رهشایی، تاپو، ناسو. [شهبنگ]

ف: سیاهی، رُهو.

ع: سَواد، ظَل، شَنج، شَخص، جُنَّة، طَیف، خِیال،

هامة، عامه، نَدج.

تارمه—**تارم** [دهرچار ماناکی.] [به هر چهار معنی «تارم»

است.]

تارمی

ك: شده‌که. [دیواری نزمی مهبوان (نرده‌ی دار یا ناسن یا

خشت.)]

ف: تارمی، تارم، پَکوک، دارفرین، دارافرین،

داریزین، دارافزین. (محجر چوبی یا آهن یا

آجر.)

ع: مُشَبَّک، مُحَجَّر، دَرِیزین، دَرِیزون.

وینده—**مه‌محجر**

تارنیان

ك: تارنیان، رانیان، تهره‌دانیان، شورن‌نیان، شوتاروین،

رامان‌نیان. [اران، شوین‌که‌رتن بو گرتن.]

ف: رانیدن، دور کردن، گریزانیدن، دُنبال کردن.

ع: طَرَد، دَاب، تَعْقِیب، تَعاقب، تَبَعِید، اِحاشة.

تارومار

ك: رمیان. تهرتورنا، داغان. [پروژوبلاو. تیکورینک (رهك:

خانوری رمار یا لهشکری تهرتورنا.)]

ف: تارومار، تال‌ومال، زیرورژیر. پراگنده، از هم

پاشیده، (بنا یا لشکر مثلاً.)

ع: مُنْهَدِم، مُنْهَزِم، مُتْفَرِّق، مُتَشَتَّت.

تاره‌تکا

ك: دسار، ناردهس، نارخانه. [شهر جینگه تاییده‌سی له

نارده‌سته‌کاندا بو نار دروست ده‌کرتیت هه‌تا به دست

تارته‌ی لی‌بگرن.]

ف: آب‌ریز، آب‌خانه، آب‌گاه، دستاب، دستابه.

(جایی که برای آب در مستراحها می‌سازند تا

با دست از آن طهارت بگیرند.)

ع: مَطْهَرَة.

تاره‌دوا—تاره‌دوا

تاریخ

ك: باس، میژ. [میژرو]

ف: باس، باستان، تاریک، یاز، ماه‌روز، ماه‌روزه،

مه‌روزه، روزمه، سال مه.

ع: باث، بَیْث، قِصَّة، حِکَایَة، تَأْرِیخ.

تاریخان

ك: باسزان، میژویژ، میژویژ. [میژورزان]

ف: باس‌دان، باس‌گیر، بازگیر، دهقان، دهگان.

ع: بَوَاث، مُسْتَبِیْث، قاص، مَوْزَخ.

تاریف—**تاره‌عرف** [پیتسه‌کاتی گوتارو.] [عسرت «تعریف»

است.]

تاریک

ك: نورته‌که [ناروشن]

ف: تاری، تارین، تاریک، تار، تیره.

ع: مُظْلَم، داجی، قاسم، قاسسی، غاسسی، غاسیم،

تازیانه

ك: شه‌لاخ، قه‌مچی، [شه‌لاق، قامچی]

ف: تازیانه، شلاق، قَمچی.

ع: سَوَط، جَدَمَة، دِرَة.

وینه ← شه‌لاخ

تازییم ← **ته‌هزیم**. [پیتسه‌کانی گزدراره.] [عسک «ته‌هزیم» است.]

تازییه ← **ته‌هزییه** [پیتسه‌کانی گزدراره.] [عسک «ته‌هزییه» است.]

تازییه‌خانه

ك: شیوه‌نگا. [شویته‌پرسه‌دانان.]

ف: گَزَن، شسیونگاه، غَرَنگساره، سووک‌خانه، زاری‌خانه.

ع: مَنَاحَة، دَاكُ العَزَاء، دَاكُ العَزْوَة.

تاس

[ك: قاپی قورلی مسین.]

ف: تاس. (آبگیر مسی)

ع: طاس.

وینه

تاس

ك: پیران، فدرقان. [ه‌ناسه پیران]

ف: زهریاد، خَفْگی.

ع: خُنَاق، حُنَاق، حُلَاق، نُشبیج، اِخْتِنَاق، غُصَة.

تاس

ك: بی‌سور. (سهر بی‌سور.) [سرفتی سهر رورتاره.]

ف: تاس، نَغ، نَق، دوخ، روخ، نَویسل، كُرَك.

نَغسَر، دوخ چكاد، روخ چكاد. (سر بی‌مو.)

ع: أَصْنَع، أَجْهی.

وینه، هه‌یه.

تاس

ك: مَوْرَه. [زار (زاری تارله.)]

ف: تاس، مهره. (مهره‌ی نرد)

ع: كَعْب، (كعبتین)، طاس.

غاسیق، مُغسیق، غاسیف، مُغسیف، غَمیس، غُدراء، ظَلَماء.

تاریک شهو

ك: شه‌ره‌زنگ. [شهری تاریک و نه‌نگرسته‌چار.]

ف: تیره‌شِب، شِب تار، نَبگور.

ع: نَبجور، نَبجوج، نَبیل، مَظَلَم، نَبیلَة ظَلَماء.

تاریکی

ك: نورته‌کی. [ره‌شایی هه‌را]

ف: تاریکی، تیرگی، تاری، کیکن، سیاهی.

ع: ظَلَمَة، ظلام، غَسَف، غَسَق، غَسَم، غَسَمی، نَجسی، غَیْهَب، غَیْهَم.

تازه

ك: نوئی، نفت. [نهر، نور]

ف: تازه، نُو، نَوینه، مَبْدَن.

ع: جَدید، بَدیع، بَدعَة، حَادِث، حَادِث، حَدِث، حَدِث، طَارِف، طَرِیف، طَرَفَة.

تازه‌په‌یدا بووتک

ك: چله‌دار، منان. [کوزیه]

ف: بچه، تازه پیدا شده، نوزاد.

ع: طِفْل، صَدِیع، رَضِیع، وِلید، جَدید، اَلْوَلادَة.

تازه‌په‌یدا بووتک

تازه‌ده‌اهاتک

ك: تازه‌په‌یدا بووتک، تازه. [نوئی، تازه‌ده‌اهاتور]

ف: نُو، نُوَه، نُوذر، نُوذر آَمْدَه، تازه‌در آَمْدَه، غَبَاد، بَلْک، کُنْجَک.

ع: بَدعَة، بَدیع، حَادِث، حَادِث، حَدِث، حَدِث، مَحْدَث، مَسْتَحْدِث، طَارِف، طَرِیف، طَرَفَة، جَدید، وِلید، مَوْلُد.

تازه‌کی

[ك: تازه‌بی]

ف: تازگی، نَوی.

ع: جَدیدی، جَدیداً، حَدِثاً، بَدیع، حَدِث، طَرِیف.

تاسانن

ك: خنكسانن، خه فسه كردن. پسه تهنه گنسن، داردان، داركيشان. [خنكاندن. له سپداره دارن.]
ف: خفه كردن. داركشيبدين.

ع: خفق، شفق. صئب.

تاسف

ك: مءالئ، نه فسروس. [داخ خواردن.]

ف: دزمان، دزوان، ذربغ، آفسوس، رسانه، آندوه.

ع: آسف، خسرة، آلم، ملاءة، لهف، تأسف، تَألم، تَأثر، تَلْهُف.

تاس كردن

ك: پيران كردن، فهران كردن. [هه ناسه بران]

ف: زهرياد كردن، خفه شدن.

ع: تَفَجُع، اِفْتِصَاص، غُصَص، نُشِيح، اِخْتِنَاق.

تاس كلاو

[ك: خورده، كلارناسن]

ف: تاس كلاه، كلاه خود، خود، خوچ، خوى، ترك، ليرت.

ع: بَيْضَة، بَصَلَة، مِغْفَر، خُوْدَة، تَرْكَة
وینه

تاسكه واو

ك: قارلمه، قابلمه. [جزره ده فرىكى چيشت ليتانه.]

ف: تاس كباب، قابلمه.

ع: مَزَادَة.

تاسكه واو

[ك: تاسكه باب (گوشتاوى ليمو عوماني يا قوزه.)]

ف: تاس كباب. (آب گوشست ليمو عَمَّانِي يِسا غوره.)

ع: مَرَقُ اللَّيْمُون.

تاسوخ

ك: نارزور. [نارات، حنز]

ف: آرزو، نر خوش.

ع: اِشْتِيَاق، مُنِيَة، اُمْنِيَة، اَمَل.

تاسوخ

ك: نايافت. [نایاب، ناره زور كرار]

ف: ناياب، آرزو شده.

ع: عَزِيْز، مَطْلُوْب، مَأْمُول، مُشْتَأَقِ اِلَيْه.

تاسه

ك: كه لكه له. په زاره. [خوليا، پهرش]

ف: تاسه، تاسا، تاس، تلواسه، تالواسه، ياسه،

آياسه، پالواسه، بديه، خبه، آرزو، آرزومندى. آندوه.

ع: ظَمَأ، ظَمَأ، ظَمَاء، ظَمَاءَة، اِشْتِيَاق، شَوْق، مَلَأَة.

تاسه خوار

ك: نارزورمه ن، تامارزور. [تاسه مند، تاسه زورز]

ف: تاسه خوار، آرزومند.

ع: مُشْتَأَق، ظَمَان.

تاسيان

ك: خنكيان، خه فهورن. [تاسان، خنكان]

ف: خفه شدن.

ع: اِخْتِنَاق.

تاش

ك: تراش، تاشين. [تراشين]

ف: تراش، تراشيدن.

ع: جَرَّ، نَحْت، بَرِي، نَجَز.

تاش

[ك: نيشانه ي نارى بكه ره وهك. بهرد تاش.]

ف: تَراش، تاش، تراشنده. (علامت فاعل است:

سنگ تاش.)

ع: ندارد. [هارواتاي عمره يي نيه.]

تاش

ك: زهر، سخت، كيف، كه مهر. [تاشه بهرد (تیشه شاخ)]

ف: كوه، كَمَر. (كوه سنگي)

ع: طَوْد، صَخْرَة.

تاشه کورچک

ک: ته خخته کوچک. یاس، [ته خخته به رد]

ف: تخته سنگ، سنگ نازک.

ع: بِلَاط، قَضَف.

تاشین

ک: پاچین [لابردنی موو به تیخ. (رهک: تاشینی سهر.)]

ف: تراشیدن، سستردن، آسستردن، آسستورزدن.

(سر مثلاً.)

ع: حَلَق، حَلَت، وَسِي، اِبِساء، مَوَس، اِحفاء.

تاشین

ک: دادن [تیز کردن (ی دار یا قه لثم) به تیخ.]

ف: تراشیدن. (چوب، قلم)

ع: نُحَت، بُرِي، نُجَر.

تاشین

ک: برین، دروین، دورانشن [دورینسه ره (ی سهرزه، نائف

و...)]

ف: تراشیدن، چیدن، درویدن. (سبززه علف و

امثال آن.)

ع: جَر، حَضد، حَصد.

تاشین

ک: خراشین [کراندن (رهک: کراندنی خهت.)]

ف: تراشیدن، خراشیدن. (خط مثلاً.)

ع: حَلَك.

تاشین

[ک: تراشین (رهک: تاشینی چهرم.)]

ف: تراشیدن. (چرم مثلاً.)

ع: ذَلک، عَرک، مَأَس.

تاهوون

ک: زه قته، درۆم، [چاره قورله، نه خوشی رشانه ره.]

ف: زقته.

ع: طاعون، ذَبَل.

تاهه ی

ک: نهرمان بهرداری. [گوریا به لی]

ف: نبوشش، نبوشیدن.

ع: طاعَة، عُبُودِيَّة.

تاف

ک: تافگه، تارشار. [تافگه]

ف: آبنشار، آبریز.

ع: خَرَزَة، شَنَالَة، مَصَب.

ویننه ← ناوشار

تاف

ک: توف، زور. (تاف جوانی، تاف دهر) [گور، گهرمه،

ههرهت]

ف: توف، زور، تندی، تاخت.

ع: شِدَة، مَوَعَة، مِيعَة، قَوْرَة، عِنْفَوَان، طُغِيَان.

تافته

ک: دیوا، هریر. [جزره پارچه یه کی ناریشمه.]

ف: تافته، دبیبا، دبیبا، دبیبه، دیوا، بَرَسو، پَرَسد،

خریر.

ع: حَرِير، دِيباج، نَيبِق.

تافگه ← ناوشار**تافه**

[ک: هازه (دهنگی با، دهنگی نار)]

ف: صدای آب. صدای باد.

ع: حَرِير، رَبِين.

طاق

[ک: تاقه، ده لاقه]

ف: تاقچه، طاقچه.

ع: دَقَة، رَقَة، سَهْوَة، مَشكَاة، طَاق.

تاق

ک: گومه ز. [سهریانی قوتز.]

ف: تاق، طاق، گُنَبد، حُنَبه، حُنَب، حُصَب، حُم.

تازم، پورکند.

ع: قُبَّة، طاق، قَنْطَرَة، عَقْد.

وینه <۲>

طاق

ك: تاك، تەك، تەنیا، تەز. [تاقانە]

ف: تاق، تاق، تاك، تُك، تا، تاه، تاي، تَه، تَنها.

ع: فَرْد، فَرْد، فَرِيد، وَاحِد، وَحِيد، تَو، وَكْر، حَسْبِي، مُنْفَرِد، مُتَّفَرِد.

طاق

ك: تاك، بی تا، بی هارتا. [بی تینه]

ف: تُك، تاك، بی تا، بی همتا، بی همال.

ع: فَرْد، وَحِيد، فَرِيد، نادر، عَدِيم النَّظِير.

طاق

ك: تاك، واز. [درگا مەسە لەن. (كراره)]

ف: باز، واز، گشاد، گشوده، گشفتە.

ع: مَفْتُوح، مُنْفَتِح، مَهْرُوج، مَنهَرَج.

طاق

ك: خەم. [سەرمیچی كەوانەیی]

ف: تاق، خُم، خُنْب.

ع: طاق، هلال، قَنْطَرَة، سَطْح مُنْحَنِي.

وینه

تاق تاقه ره

ك: بایه قوش. [قاز كه (چۆرە كونه بوویه كه كه ده ئیت: حەق.)]

ف: چَرَك، چوك، خَرَبور، خَرَبوز، خَرَبوز،

خَرَبیواز، خَویوز، شَباویز، حق گو، حق گوی،

جُعد. (بیک قسم از جعد است که می گوید:

حق.)

ع: بُوْف، عَقَق.

تاقچه

ك: تاق. [تاقه، ده لاقه]

ف: تاقچه، طاقچه.

ع: دَقَّة، مَشْكَاة.

تاقم

[ك: ددسته]

ف: تیپ، دسته.

ع: سِرْب، تُكْنَة، عِدَّة، جَمَاعَة.

تاقمانه چفت

ك: پشکیلان. [تاقمان له جورت (یاربیه کی به ناربانگه و به یهك ده دست ده کَریت، به پیچه رواندی «کاله مشت»)» که به هردو دست ده کَریت.]

ف: تاق چفت. (بازی است معروف که با

یک دست بازی کنند به عکس «کاله مشت») که با

دو دست می شود.)

ع: فِئال، مَخَاسَة. [أَحْسَا أَمْ زَكَا؟]

تاقمه ← له کمه

تاقنما

[ك: رورکاری دیواری حەرشه كه وەك تاق دروستی

ده كەن.]

ف: تاق نما. (تاقنمای نور حیاط)

ع: رَواق، مَرَسَح.

تاقنه سرهت

[ك: تاقنك كه به فهرش و پارچه بو میوانداری دروست

ده كَریت.]

ف: خوازە، كوێله. (تاقی كه از فرش و پارچه

برای تشریفات می سازند.)

ع: مَرَسَح، طاق نُصْرَة، قوسُ النَّصْر.

تاقوته نیا

ك: تەنیا. [تاك ر بی هاردهم]

ف: تُك و تَنها، تَنها.

ع: وَحِيداً، مُنْفَرِداً.

تاقه

ك: توپ. [نوماشی به سەر به كەدا قەد كرار. (یهك توپ

پارچه‌ی هوریشم.)]

ف: تاقه. (یک «توپ» پارچه‌ی ابریشمی)

ع: طاقت.

تاقه

ک: له‌قه، له‌ق، تهل، تله، تاکه. («تاقه‌گول» مه‌سه‌له‌ن.)

[تاک، تاتانه]

ف: تک، تاه، تاک، یک. («تاقه‌گول» مثلاً.)

ع: طاقت، فرد، واحد، أحد.

تاقه‌ت

ک: تاق، توانا، توانایی، وه‌قره، ورینگ، رده‌ت، [وزه، هیز]

ف: تاب، تاو، تیو، توان، توانایی، پی، پیاب.

ع: طاقت، طوق، قدرت، مقدرة، جهد، قبل، استطاعة،

قدار، قدار، مقدرة، مقدرة، قدارة، قُدورة، قُوَّة.

راحة... .

تاقه‌ت‌کردن

ک: تاق کردن. (نەسپ تاقه‌ت کردن مه‌سه‌له‌ن.) [هیدی

کردن‌ره]

ف: آرامیدن، آرمیدن، آرام کردن.

ع: اراحة.

تاقه‌ت‌گرتن

ک: ورینگ‌گرتن، تاقه‌گرتن، [دانه‌خو‌داگرتن، به‌رگه‌گرتن]

ف: شکیب، نیناد، ژکفری، تاب آوردن.

ع: طاقت، صبر، تحمّل.

تاقی

ک: کلار. [جزوه کلاریکی ژنانه‌یه.]

ف: تاقی، تاقیه، کلاه زنانه. (نوعی است از کلاه

زنانه.)

ع: طاقت، تخفیف.

وینه‌ی هه‌یه.

تاقی

ک: به‌راورد. [نه‌زمون]

ف: به‌راورد، آزمایش، آزمون، زون. سنجش.

ع: تحقیق، امتحان، اختیار، تجربه، تجرّیب.

تاقی‌زه‌ی

[ک: کلارزه‌ی (کلاریک که پارهی نالتون یا زیوی پییدا

ده‌درون.)]

ف: تاقی‌ژر، کلاه‌ژر. (کلاهی که پول طلا یا نقره

بر آن دوزند.)

ع: طاقت.

وینه‌ی یونه (۲)

تاقیق

ک: دوررسی، راستی، دل‌نیایی (به‌رامبه‌ری «گومان».)

ف: آوز، ذروا، ذروای، ذرواخ، درست. (ضمد

گمان)

ع: تحقیق، یقین.

تاقیق‌کردن

ک: تا ده‌هاروردن. [لیکولینه‌ره، چورنه بنج و بناران.]

ف: ته در آوردن.

ع: تحقیق.

تاقیه‌و‌کردن

ک: به‌راورد کردن. [تاقی‌کردن‌ره]

ف: آزمودن، بر آورد کردن، سنجیدن.

ع: امتحان، اختیار، تجرّیب، عجم، قطع.

تاک

ک: تک، تاق، تهل، تهنیا. [تاقانه، بی‌هارتا]

ف: تاک، تک، تاق، تاه، تاقی، ته، تنها، بی‌تا،

بی‌همتا، بی‌همال.

ع: فرد، فرد، فرید، فرید، مُنْفَرِد، مُتْفَرِد، فَرْدان،

وحد، واحد، وحد، وحد، أحد، وحید، أوحد، وّس،

خَسّی، قو، عَدِیمُ الطَّنْی.

تاک

ک: تاق، واز، کریاگه‌ره. [کراوه]

ف: باز، واز، گشوده، گشاده، گشفته، بازشده.

ع: مَفْتُوح، مُنْفَتِح، مَهْرُوج، مُنْهَرَج.

تاکاژنموده

ک: ... جیاره کردن، تاکه رکردن، [تهنیاخستن، جیارکردنه ره]

ف: تک کردن، جدا کردن.

ع: افراد، تفرید، توحید، ایحاد، تفریق.

تاکانه

ک: ته نیابان، [تاکانه (مندالی بی خوشلوربا).]

ف: یگانه، یکانه، (فرزند منفرد)

ع: اهور، اوحد، فرید، منفرد، وحید.

تاکردن

ک: قه کردن، پیچانمود، [نوشتانده ره. لورله کردن]

ف: تا کردن، نه کردن، نوزدیدن.

ع: تثنیة، ملوی، طی، لوی، ئی، لف.

تاکوتووک

ک: یه کیه که، دانه دانه، [تاکوته را]

ف: تک تک، تک توک، تک و توک، بسک بسک،

دانه دانه.

ع: فرداً فرداً، واحداً واحداً، فرادتی، وحاد، احاد،

موحدة، فراد، فراد، فرادی.

تاکولو

ک: دریز و کوتا، [کورت و دریز، ناریک]

ف: کوتاه و بلند، دراز و کوتاه.

ع: متفاوت.

وینه

تاکه

ک: تاک، تاکه، [تهنیا]

ف: تاک، تک، تاه، یگانه.

ع: منفرد، واحد، فرد، فرد، فرید، وحید.

تاکه

ک: تا، [هدتا]

ف: تا، فاید، تاکه.

ع: حتی، ای، ای آن.

تاکه و بوون

ک: تاکاژنموده، جیاره بوون، [تهنیا که رتن]

ف: تک شدن، جدا شدن.

ع: فرود، تفرُد، انفراد، وُخود، تَوُحد، اِفْتِراق،

تَفَرُّق، اِنْفِصال، خُد، خُدل.

تاکه ی؟

ک: تا چهن؟ [هدتا که ی؟]

ف: تا کی؟ تا چنده؟ تا چه هنگام؟

ع: الام؟، ای آین؟، ایی ای وقت؟

تاکاژنموده ← تاکه و بوون

تاکید

ک: سه ختی، [جهخت]

ف: مکاس، مکیس، فدغن، غدغن.

ع: تاکید، توکید، تشدید، توثیق، تقریر، احکام.

تالیملوعلیم

ک: دانشخوا، دانشخواز، [زانستخواز، قوتابی]

ف: دانش خواه، دانش پژوه، دانشجو.

ع: طالب العلم.

تالیف

ک: بهستن، هد تپهستن، لکاستن، نویسن، دوروس کردن.

[ریک خستن، دانان]

ف: بستن، پیوستن، نوشتن، درست کردن.

ع: تألیف، تصنیف، ترتیب، تنظیم.

تالیم ← **تسهعلیم** [پیشه گانی گوردردار.] [عمرک «تسهعلیم»

است.]

تال

ک: ته حل، بهرانبهری «شیرین».

ف: تلخ.

ع: مَر، أجاج.

قال

ک: ناخوش [عه یشمان تال بو.]

ف: تلخ.

ع: مُنْغَص، مُکْدَر.

تال

ك: تار، ریش. [تال داگه پریان] [تاریک]

ف: تار، تیره، تاریک، سیاه، پشام.

ع: کدر، آغیر، آسود.

تال

ك: لیزگ. [مهردا]

ف: تار، تاره، نخ، ریشنه، کناغ.

ع: سبکة، سبک، حیط، سدی.

تال

ك: مازگ. توکل مه نار. [مازور]. توچکله هه نار (رشتی له ر)

چمشنه که له دهباخیدا به کار ددریت.)

ف: مازو، پوست انار. (و امثال آن که برای

دباغی به کار می رود.)

ع: عَفَص. قِشْر الرُّمَان.

تالان

ك: چه پار. [راورورت]

ف: تالان، تاراج، یغما، چپاول.

ع: نهب، غارة، أَخِيذَة، بَكِيئَة. فَيء، فَيء، غَنِيْمَة،

عُوف.

تالانه

ك: ... باغچه. [تالانسه]. پارچه به ك زدی بر چاندن.

مه روهما: باغچه

ف: کرد، کرت، کرتسه، کُرز، کُرزه، مَرَج، مَرز،

مَرزو، مَرزوی، پِل، کُنا، کُرا، کوار. باغچه.

ع: دَبْرَة. حَدِيْقَة، مَسْكَب.

تالانی

ك: چه پاری. [به تالان برار.]

ف: تالانی، تاراجی، یغمایی، چپاولی، پروه،

یغما.

ع: غَارِي، نَهَبِي، مَنُهوب، أَخِيذَة، بَكِيئَة، عُوف،

فَيء، فَيء، غَنِيْمَة.

تالو

ك: نارو، زورخار. [ناخوشی، مهینه تی]

ف: تلخی، زاری، زهراب.

ع: مَرَارَة، مُصَيَّبَة، كُرْبَة، كُرْب، مَشَقَّة، مَشَقَّة،

مِحَّة، عَنَا، عَنَا، عَنِيَة، تَعَب، نُرْج، نُصَب، غِيَاظ،

بُؤْس، بَأْسَاء، ضَرْاء.

تالپ

ك: پاپی، په یوز، خوازگار. [خوایار، داواکر]

ف: خواهان، خواستار، خواستگار، جویا،

جوینده، خواهنده، پزوه، پزوهنده، پوینده،

یوشنده.

ع: طَالِب، مُسْتَدْعِي، هَوِي، مُحِب، مُشْتَاق.

تال داگه پریان

ك: رهشور بورن. [رهش داگرسان، رهش هدنگه ران]

ف: سیاه شدن، تیره رنگ شدن، خشمناک شدن،

ریختن خون به رخسار.

ع: كَدْر، كَدَارَة، كُدور، كُدورَة، كُدْرَة، كُدْر، اِغْتِيَاظ،

اِحْتِدَاك، تَغَضُّب، اِسْتِغْضَاب.

تالشاری

[ك: تالشاری: ددرمانیکی رهش و تاله.]

ف: ألوا، جُدْرُوا، شَبِيَار.

ع: صَبْر سَقُو طَرِي.

تالغ

ك: تاله، سدرنویش، چاره، بخت، هاتوندهات. [شانس،

چاره نروس]

ف: أوزند، تاخیره، بخت، هور، ریک، سرآمد،

برآینده، سرنوشت. اختر.

ع: طَالِع، اِقْبَال.

تالنگ

ك: تالگه. [تالیشك (گیاهه کی به ناربانگه.)]

ف: تَلْحَك. (علفی است معروف.)

ع: ...

وینه

تالگهر - تالنگ

تالوتورس

ك: تالار. [دژواری، گیزدهیی]

ف: تلخ و ترش، تلخی، سختی.

ع: محبسة، مَشَقَّة، أَلْمُرُ وَ أَلْحَامِضُ، أَلْبَاسَاءُ وَ الصُّرَاءُ.

تالوتون

[ك: تفت و تورن]

ف: رُمُخت، تلخ تندمزه.

ع: جَفِص، عَفِص، حَامِز، حَرِيف.

تالوکه

ك: پدله، پدله پدل. [هدهده داران، عهجه له]

ف: شتاب، شتاو، شتنا، أَشْتَاب، أَشْتَاو، أَشْتَاو، باتیمار، پاتیمار، تَنْدی.

ع: عَجَبَة، تَعَجِيل، إِسْرَاع، إِشْتِدَاد.

تالوکه

ك: دارا، گهرهك بورن. [سوربورون لهسه ر داخواز]

ف: درخواست، درخواست کاری، سخت گیری.

ع: مُطَالَبَة، تَطْلُب، إِطْلَاب، تَشْدُد.

تاله

ك: ردش، رهشپام. [مهیلره رهش]

ف: سیه، سیه فام، تلخ رنگ.

ع: أَسْوَد، كَدِر.

تاله

ك: بام، چهرده. [رهشاله] [نه سه مری مهیلره رهش]

ف: فام، فام، چپرده، رنگ. (سیه فام، سیه چپرده،

سیه رنگ)

ع: ضَارِب (ضَارِبٌ إِلَى السُّوَادِ).

تاله

ك: تال. [بادامه تاله] [تهحل، ناخوش]

ف: تلخ.

ع: مُر، أُجَاج.

تاله

ك: بهخت، نگین، سهرنویش، چاره. هه ساره. [چاره نروس]

ف: بَخْت، تساخیره، اوزند، هور، نگین،

سرنوشت، ریک، آختر. برآینده.

ع: طَالِع، اِقْبَال، كَوَكَب. شارقی.

تاله - تالو

تاله تال

ك: بهد تاله، بهد بهخت، بهد چاره. [کلون، بی ثقیبال]

ف: بدبخت، بههور، بدننگین.

ع: شَقِي.

تاله که

ك: مرور. [دندکیکه تیکه لی گهم ده بیت.]

ف: تَلْحَک، سیهک. [دانه ای است که قاتی گندم

می شود.]

ع: خَافور.

وتنه

تال هه وریشم

[ك: هه رده ای ناریشم.]

ف: رشنه، پناخ.

ع: خَیْط.

تالی

[ك: تهحلی (تامی تال.)]

ف: تلخی. (طعم تلخ.)

ع: مَرَارَة، أُجُوج.

تالی

ك: سهختی. [دژواری]

ف: تلخی، ناگواری.

ع: شِدَّة، مَرَارَة، لَوْلَاء.

تام

ك: چدشه، مزه، میلاک، چهشکه. [چیتز]

ف: خوا، مزه، چشمه.

ع: ذَوْق، طَعْم، لَذَّة.

تام

ك: چهری، رَوَن. [چهرایی (که دیکه‌نه نار چیشْت.)]
 ف: چربی، روغن. (که توی آش کنند.)

ع: دُسُومَة، دَسِم، دُهَن، زَبِت، سِمَن، تَبَارِیق.

تامات

ك: تارات، هدایت، په‌ئیت. چاخان، درز، دله‌سه. دار.
 خوه‌شامه‌د. [قسه‌ی پرپوچ. (بنه‌ره‌تی نهم رشه‌ید و شه‌ی
 «دام» که کَو کراره‌ته‌ره و بوره به «دامات»، پاشان کراوه
 به عه‌ره‌یی و بوره به «گامات».)]

ف: پرت‌ویلا، سخن‌های پریشان، سخن‌های
 پراکنده. لاف، گزاف، خوش‌آمد، سخن‌های
 فریبنده. (ریشه‌ی این کلمه از «دام» است که
 آن را جمع کرده «دامات» شده، بعد معرَب شده
 «طامات» گشته است.)

ع: خُرَافَات، شَطَطَات، شَمَارِیخ، طامات، اباطیل،
 آکاذیب، أَخادِیج.

تامازو

ك: تاسه‌خوار، نار‌زورمه‌ن. [تامه‌زور]

ف: تاسمَند، تاسه‌خوار، تلوسه‌خسوار،
 تلواسه‌مند، آرزومند.

ع: وَلَع، مُشْتاق.

تامل

ك: سدر، مه‌نر، وچان، نیست. [پشور]

ف: ایست، مول، درنگ، تیناد، شکب، شکیبایی،
 ع: صَبْر، تَأْمَل، لُبْث، مَكْث، تَوَقَّف.

تامل

ك: بردباری. [شان‌دانه‌بر، خور‌اگرتن]

ف: بُردباری، پذیرفتن.

ع: تَحْمَل، قَبُول.

تامل‌کردن

ك: مه‌نر کردن، نیست کردن، وچان‌گرتن. [خایاندن]

ف: ایست، درنگ کردن، مول نمودن، مولش،
 مولیدن، شکیبیدن، نیناد کردن.

ع: صَبْر لُبْث، مَكْث، تَوَقَّف، تَأْمَل.

تامل‌کردن

ك: هوش‌پیدان، وره‌بوون، سه‌رلینگرده‌ره. [تیبینی،
 وردبوونه]

ف: باریک شدن، هوش‌دادن.

ع: دِقَّة، نَظَر، تَأْمَل، تَعَمُّق.

تاموخوا

ك: [به‌هارات، بَوَن و به‌رامه]

ف: روغن و نمک، اوزار.

ع: تَوَابِل، أَبازِیر.

تاموخوا

ك: [چِش، شیرینی (تاموچیزی قسه).]

ف: نمک. (مزه و نمک سخن.)

ع: مَلَاخَة، حَلَاوَة.

تان

ك: تیره. (خوتان) [خوتان (چیناری لکاری که‌سی درومی
 کو‌یه).]

ف: تان، شما. (خودتان، خود شما، ضمیر جمع
 مخاطب است.)

ع: تُمْ، أَنْتُمْ، كُمْ. (كُنْ، تَنْ)

تان

ك: [کد، بر] [تانیکه [تانیکه] کرتا.]

ف: لخت، کم.

ع: قَلِيل، بَعْض.

تان

ك: رایسل. [راهیل] (تالی درژیایی پارچه).]

ف: تان، تانه، فسرت، فلات، بالواسه، تسار.
 (رشته‌ی طول جامه.)

ع: سَدَى، سَدَاة، سَتَا، سَتَاة، حَابِل.

تاج

ك: تاج. [كلاری پاشایان.]

ف: افسر، ذی‌هیم، داهیم، داهم، داهول، ذی‌هول،
لالک، تاج. (کلاه سلاطین)

ع: اکلیل، تاج.

تاج خروس

ك: بادرز. [گولی پوپه که شیره.]

ف: خوچ، خوچه، بوئنگ یادروج، تاج خروس،
بستان افروز، گل بوسف.

ع: آق‌ریط، ضومر، ضیمر، مُفْرُحُ الْقَلْبِ، الْحَبْوُ
الْبِسْتَانِي، يَادْرُوج.

وینه

تاج ده‌وریشی

ك: کلاری ده‌وریشانه: جوره کلاریک بوره.

ف: بَرکی، کلاه درویشی.

ع: بُرُئْس، مَوْلُوبَه.

وینه

تاج زاوا

[ك: تاجیک که له گول و ریحانه سو زاوا درست
ده‌کن.]

ف: بُساک. (تاجی که از گل و ریاحین برای
داماد می‌سازند.)

ع: تاجُ الْخَتْن.

وینه

تاج کوله‌که

ك: سه‌رکول: [داری نیوان کوله‌که ر بان.]

ف: سرستون، تاج ستون.

ع: تاجُ الْعُمُود.

وینه

تاج که له شیر

ك: پوپ، پوپه. [پوپنه‌ی که له شیر]

ف: پوپ، پوپه، جوج، خوچ، خوچه، بلوچ،

خوراوه، لالک.

ع: عُرْف، مَغْفَر، تاج.

وینه—پوپه

تاج که یاسی

[ك: تاجی پاشایان.]

ف: کَرزن، گَرزن، گُرزین.

ع: قَنْقَل.

وینه‌ی هدی.

تاجی

[ك: تاجی (سه‌گی پارا).]

ف: تازی. (سگ شکاری)

ع: سَلُوقِي، سَلَاقِي، مَجْرَع، جَارِحَة.

وینه

تان ده‌رکه‌فتن

ك: کوته‌بورن، روش‌ه‌لدان. [تساکیش بیون (ره‌ک) روش

ه‌لدانی جلو‌برگ.]

ف: تاربرآمدن، کهنه شدن. (لباس مثلاً.)

ع: غَفْر، اغْفِرَار.

تانشین

ك: لت، جرم، خلت. [خلته، نیشتر]

ف: نُرْد، نُرْدَه، نُرْدی، خَرَه، خَرْد، ته‌نشین،

لای.

ع: رَاسِب، خَلَط، كُدَارَة، نُرْدِي.

تانشین بیون

ك: نیشته‌بیخ. [که‌رتنه‌بن]

ف: تَه‌نشین شدن، نُرْدی‌دانن، خَرَه‌پابین

دانن.

ع: رُسُوب، رُكُود.

[تَانَكه] [تَانَلَه]

ك: ره‌اندز. [ده‌بابه (قه‌لای ره‌وان).^۱]

۱- ره‌وان: نه‌ومستار، بزتیو + دز: دژ، قه‌لا. (ر-ر)

ف: روان دز، روان دز. (قلعه‌ی متحرک.)

ع: دَبَابَة.

وینه

تانه

ك: له كه. [په له په لیدی په ی و شورتی و...]

ف: لگه، تفسه، تفسه، تفسه، كُلك، (لکه‌ی په و

هندوانه و غیره.)

ع: كَلْف، هَزْمَة.

تانه

ك: ته شهر، سهرزه‌نشت، ته‌رس. [توانج]

ف: كواژ، كواژه، تَرخَنده، بېغار، بېغار، بېغار، بېغار،

گرفت، گرفته، پلکه، غنیه، تفسه، تفسه، كُلك،

تَشَر، سینه، نکوهش، سسرزنش، سرکوبی،

سرکوب.

ع: طَعْنَة، طَنْز، كَرْط، تَشْنِيع، قُدح، نَوْمَة، وِتِيع.

تانه‌ی چاو

ك: له كه‌ی چار، ناخونه‌ك. [په له‌ی سهر چار]

ف: خَجَك، ناخنده، خَرْمُهَره،

ع: كَوَكَب، ظَفْرَة، عَفَاء.

تانی

ك: كه‌می، [تانیکی کوتا]. [هندیك]

ف: لَخْتی، كَمی، بَرخی،

ع: مَقْدَار، قُدْرَة، قَلْبَان، بَعْضًا.

تانیین

ك: توانین، توانا، توانایی. [هیتز، وزه]

ف: تانسستن، توانستن، توانش، تسوان، تاب،

تابش.

ع: قُوَة، قُدْرَة، مَقْدِرَة، مَقْدِرَة، مَقْدِرَة، طاقه، وُسع.

تاو

ك: گری، سوله، هالار، گهرما. [تین، بلتسه]

ف: تاو، تاب، تابش، تَف، گرمی، آلاو، آلاو، آلو.

ع: شَرَر، شَرَارَة، خَرَارَة، لَهیب، وَهَج، شُوبوب.

تاو

ك: شه‌رق، روشنایی، خورده‌تار. [رووناکی، هه‌تار]

ف: تساب، تاو، تسابش، فَرُوغ، پَرَتَسو، روشنی،

آفتاب.

ع: ضَموء، ضیاء، نُور، سَنَاء، شُعاع، شَمس.

تاو

ك: حه‌یروت، ترس. [سام]

ف: تاب، تاو، غَزَم، تَرس.

ع: هَبِیَة، سَطْوَة، خَوْف.

تاو

ك: تارشت، ریننگ. [هیتز، تاقه‌ت]

ف: تاب، تاو، تابش، تَوَش، تَوَش، توان، توانایی،

آزرم.

ع: قُوَة، قُدْرَة، طاقه، صَبْر.

تاو

ك: دم، گا. [تارتار] [کاتیکی که‌م.]

ف: دم، گاه. [گاه‌گاه]

ع: لَمَحَة، لَحْظَة، جِین. [أحیائنا]

تاو

[ك: ریزسه (بارانیك که چه‌ند دقیقه‌یه‌ك به توندی

دباریت.)]

ف: ریزش، باران تُند، باران کم. (بارانی که چند

دقیقه تند می‌بارد.)

ع: فَبَاءَة، شُوبوب.

تاو

ك: توننی. (به تار هاتگه.) [توندی، په‌له]

ف: تاب، تُندی، زور.

ع: شِدَّة.

تاو

ك: یار. [له‌رزتا]

ف: تَب، جَشَن.

ع: حُمَى، صَابِ، نَافِض.

تاو

ك: پِيچ، يا. (بادان) [گَرژ، لورل (پيچدان)]

ف: تاب، تاو، پيچ. (تافتن)

ع: فُتَل، بَرَم.

تاو

ك: لَنگ، غار، تهرات، دور، چوارنال. [راکردن]

ف: تَك، تاخت، دو.

ع: رَكُض، عَدُو، قَبِصَى.

تاو

ك: خول، گيچ. (تارله سه) [سورِر (روك) سورِراندنره]

«پول گه شين».

ف: تاب، تاو، گيچ. (گرداندن تابلمه مثلاً)

ع: جَوْل، جَوْلان، اِدَارَة.

تاوان

ك: بزاره، پاداشت. گوناسا. [جهرمه، زيانسه، قهره بوي

هدله]

ف: تاوان، چاور، پاداش. گُخه سا.

ع: دِيَة، غَرَامَة، مَغْرَم، حَمَالَة، عَوْض، بَدَل، جُرْم.

تاوان

ك: گونا، قَزَن، خَراره، كَالَه، گوناع. [هدله، سهرينچي]

ف: گناه، تاوان، رِيژَك، بَرَه، كُشود، نَافَرَمَاتِي.

ع: ذُنْب، حَمَلًا، حَطِيئَة، حَطِيئَة، اِشْم، وِز، جُرْم،

عَصِيان، مَعْصِيَة، تَقَاصُر، تَقْصِير.

تاوان دان

ك: بزاردن، پاداشتدان. [قهره بوي كرده، زيانندهان]

ف: تساوان دان، چاوربیدن، چساوردادن، پساداش

دادن.

ع: غَرَم، غَرَامَة، اِغْتِرَام، تَغْرَم، وَدِي، وَدِيَة.

تاواندهر

ك: بهژير. [قهره بوي كه ره، زيانندهر]

ف: بابيژان، بابيژن، پايندان، شالنگ، تاوان بده.

ع: ضَامِن، غَارِم، غَرِيم.

تاوانن

ك: تارائنه، نارکردن. [تواندنه ره]

ف: گداختن، آب كردن.

ع: هَم، تَذْوِيب، اِدَابَة، اِسَالَة، تَسْيِيل.

تاوت

ك: تهته، داره تهرم، تهرم، لاش كيش. [تابوت، جده نازه]

ف: كاهو، كاهو كُتَب، مرده كُش، لاش كُش.

ع: نَعَش، جَنَازَة، حُدَبَاء، نَيْط، تَتُو، تَابُوت.

رينه

تاوانو كردن

ك: ته لويار كردن. [ته پار كردن، ناماده كردن]

ف: فراهم كردن، بَسِيحِيدِن، بَسْتغِيدِن.

ع: تَهْيِيئَة، تَقْيِيَة، تَعْبِيَة، تَدَارُك.

تاودان

ك: لنگدان، تهراتنيان. [غاردارني توند]

ف: رانندن، دويدن، دوانيدن، تاخت كردن.

ع: رَكُض، عَدُو.

تاودان

ك: خولدان، گيچدان. [هدلسورِداندن]

ف: تاب دادن، چرخ دادن، گيچ دادن، گردانيدن.

ع: اِجَالَة، اِدَارَة.

تاودان

ك: يادان، پيچدان. [كرژ كردن]

ف: تاسب دادن، تاييدن، تافتن، پيچانندن،

پيچ دادن.

ع: بَرَم، اَزَم، فُتَل، جُدَل.

تاودان

ك: سورره كردن. [داختن، هه لگرساندني توند].

ف: تاختن، تاب دادن، سُرخ كردن.

ع: تَحْمِيَة، اِحْمَاء، تَسْعِي، اِسْعَار.

تاوس

ك: بالنده په كی جوانی به ناروانگه.

ف: فیسا، تاووس، تاوس.

ع: طاووس.

وینه

تاویسان

ك: هارین. [هاسن: ورزی دواى به هار. (له «تساب» وه

دهر گبراده. وهك: «ریگستان». كه سى مانگ ده خایه نیت.]

ف: تاویستان. (از «تاب» است. مانند «ریگستان».

و آن سه ماه است.) گرماخیز. آتش بییز.

جَهان بخش.

ع: صیف، قیظ.

تاوشت

ك: تار، توانا، ورینگ، بهرگه. (تارم نیه، توانام نیه.

ورینگ ناگرئ. بهرگه ناگرئ.) [هتر، تاقهت]

ف: تاب، تاو، تابش، تاوش، توان، توانایی.

ع: طاقت، قُوَّة، قُدرة.

تاوگرتن

ك: داگرسیان. سورده بورن. [هه لگرسان، داخران]

ف: تاب گرفتن، افروخته شدن، گرم شدن، سرخ

شدن.

ع: اصقار، اصطِقار، اِنقاد، حُمِي، حُمُو، تَسْعُر.

تاوله مه

ك: ناگرگه شه ركه، ناگرباده. [پول گه شین: دفریکى له

تهل دروست کراوى دهسه داره، خه لوز و پشکوی تینه کسه و

سووری ددهن تا بگه شیتته ره.]

ف: تايلمه، آتش روشن کن.

ع: جَوَالَة.

تاویتهانن

ك: ههول لیتهانن، بی تارام بورن. [توقره لیتیران]

ف: غله، بی آرامی، بی تاب شدن، بی تابى، تپاک.

ع: اصطِرَاب، هَيِجان.

تاوله

ك: گزنیوه، گشنیزه. [گزنیژ: گیاهه كه.]

ف: گشنیزه، گشنیز، کشنیج، کسیره، کزیره.

ع: جَلْجَلان، كُسْبَرَة، كُزْبَرَة.

وینه

تاوله کتفیله

[ك: گزنیژى خورسك.]

ف: گشنیز کوهی.

ع: مُخْلِصَة.

تاویهان

ك: تار نیان، ته ره دوا نیان. لنگدان. [شوین که رتن بژ گرتن.

هه ره ها: غاردان]

ف: راندن، دنبال کردن، تااختن، تاخت کردن،

دواندن.

ع: طَرْد، دَاب، اِحاشَة، تَعْقِيب، تَعاقِب، رَكْض،

عَدُو.

تاوه

[ك: ده فریکه بۆ سور کرده ره.]

ف: تاوه، تابه.

ع: مَقْلَى، مِقْلَة، طابِق، طابَة.

وینه

تاوه تا

ك: تابه تا، ناجور. [تا که و تاك، نه گونجار]

ف: لنگه به لنگه، تابه تا، ناجور.

ع: مُتَخَالِف، غَيْرُ مُطَابِق.

تاویار

[ك: نه ندازه به كه گه نم - سو نمونه - كه له تارویه كدا

دهر بژ پیریت.]

ف: تاوه. (مقداری گندم مثلاً كه در بیک تابه

پیرشته شود.)

ع: طابَة.

تاویان

ك: ناربورن. [توانه‌ره]

ف: پَخَس، پَخَسَش، گدازش، گداز، گداختن، گداخته‌شدن، آب‌شدن.

ع: ذوب، ذوبان، سئیل، سئیلان.

تاویانهوه

ك: ناربورن. [توانه‌ره]

ف: پَخَسَس، پَخَسِیدن، پَخَسِیدن، گداختن، گدازش، آب‌شدن.

ع: ذوب، تَذُوب، حَل، اِنْحِلال، تَسائیل، انهمام.

تاویژه

ك: خه‌یانه. [به‌نی بادراری هه‌وریشم.]

ف: تاویژه، تاییده. ابریشم.

ع: حَیط، ابریسَم، فَنییل، نِصاح.

تاویژر

ك: هه‌تار. [به‌دی گه‌وری تلیروه‌کراو له شاخه‌ره.]

ف: فندبیره. («هه‌تار» بزرگ.)

ع: قَلْعَة، شَنْظِیرَة، شَنْظُورَة.

تاوین ← **تاویان**

تاویه‌تی

ك: تایه‌تی. [تایه‌تی، نه‌نه‌ست]

ف: ویژ، ویژه، به‌ویژه، دانسته.

ع: مَخْصُوص، خُصُوصِی، بِالْخُصُوص، خُصُوصًا.

عَمْدًا، قَصْدًا.

تایه‌تی ← **تاویه‌تی**

تایر فودس

ك: فرشته. [به‌ری]

ف: فرشته، پرشته، پره‌شته.

ع: طائِرُ الْقُدْس.

تایفه

ك: تیره، هوز، فنگه‌زه، نارپشته، بنه‌توم، گروز، ریشه.

[خَیْل، بنه‌ماله]

ف: تیره، رشته، دوه، دودمان، گروه، خانواده،

خاندان، دودمان.

ع: حَی، رَهط، قَوْم، فَرِیق، قَبِیلَة، عَشِیرَة، شُعْبَة، طائِفَة، شَعْب.

تایله

[ك: دره‌ختیکه له فه‌رستاندا ده‌نیژن و به‌ده‌کهی ره‌ک]

[«بنه‌ک» رایه.]

ف: بُنْگَل، بُنْگُلْک. (درختی است در مقبرستان غرس می‌کنند، ثمر آن شبیه است به «بُنْگ.»)

ع: بِن.

وینه

تایچه

ك: تایچه. [ده‌فریکی له به‌ره دروست‌کراوه که دوو «تا»ی]

ده‌بسته یه‌ک «بار».]

ف: تایچه. (ظرفی است از گلیم که دو لنگه‌ی

آن یک بار است.)

ع: كُرْز، فَنِیقَه، سَفِیحَه.

وینه

تایه

[ك: گیشه (کومه‌تیک باه‌ی له‌سه‌ریه‌ک دانراو.)]

ف: تایه، نرزه، نرزه. (پس‌شته‌ی علف که روی

هم می‌چینند.)

ع: کُومَة، کُومَة.

تجاره‌ت

ك: شاره‌به‌ره، دادوسسه، کاروان کردن، [مامه‌له‌کردن،

کرین و فرۆشتن]

ف: سَوداگری، بازارگانی، دادوستد، بده‌وبستان.

ع: تِجَارَة، اَلْبِیع و الشَّرَاء.

تخل

ك: که‌نه‌ذت، نه‌گه‌ویس. [که‌سه‌ریه‌ست]

۱- بنه‌ک: تاوی فارسی به‌ری دره‌ختیکه. له عمره‌بیدا

(الحبة الخضراء) و «بطم» پی‌ده‌دلین. (ر.ر.)

ف: شبست، از چشم افتاده، ورافتاده.

ع: مَكْرُوهُ، مَتْفُور.

تر

[ك: نیشانه‌ی پسه‌ند كرده.] (خاستر)

ف: تر. (علامت تَفْضِيل است: خویتر.)

ع: أ. (أَحْسَن)

تر

[ك: ديكه] (به‌كي‌تر)

ف: ديگر. (يكي‌ديگر)

ع: آخِر، سَوِي، غَيْر.

تر

[ك: باي دهنگداری كرم.]

ف: تيز، كوز.

ع: ضَرْط، حَبَق، حُبَاق، حَبِج.

تر

ك: مارش، گيره، نه‌شكته، [مه‌نگنه]

ف: گيره، گير، فشار، شكندجه.

ع: نَهَق، مَكْبَس، ضَغَط، مَضِيقَة.

تر

[ك: ته‌راز (نام‌رازی خانورده‌روست كرده).]

ف: تراز. (تراز بَنَائِي)

ع: طِرَان.

ويته

تراز ← په‌شكا

ترازو

[ك: شايه‌ن: نام‌رازی كيشانه‌كردن.]

ف: ترازو.

ع: مِيزَان، مِيعَار، قِسْطَاس.

ويته

ترازو

ك: به‌رانبه‌ر. [هارسه‌نگ، هارشان]

ف: بَرَاتِر، زِيوَار.

ع: مُتَسَاوِي، مُتَوَازِي.

ترازو

ك: ته‌خت، ساف، هامار. [رَبَك، بِي به‌رزی و نزمی.]

ف: ترازو، ساف، هموار.

ع: مُسْتَطِح، مُسْتَوِي.

ترازو

[ك: دوانه، جورته: كدلوری ستيه‌م.]

ف: ترازو، دو‌پيكر.

ع: مِيزَان، جَوَاز، جَبَّار، تَوَامَان.

ترازو و مسقال

ك: ترازو، زِرْكَيش، [ته‌رازو نالترون كيشان.]

ف: زرسنج، ترازوی زرگری.

ع: مِيعَار، مِيزَان.

ترازيان

ك: چورتیان. [ترازان، درچون]

ف: دررفتَن، از جا دررفتَن.

ع: رَاق، اِنْرَاق، تَنْحِي، تَجَاوَز، عُدُول.

ترازيان

ك: به‌زيان، شكیان، په‌سپيشتن. [به‌زين، تيكشكان]

ف: شك‌ستن، شك‌سست‌خوردن، گُريختن،

پس‌نشستن.

ع: اِنْهَازَم، اِنْكِسَار، اِنْفَال، دَبْرَة، هَزِيمَة، فِرَار.

تراش

[ك: تاشراو.]

ف: تراش. (تراشیده شده)

ع: مَنَحُوت.

تراشه

ك: تَرَاشَة. [ته‌لزم]

ف: تراشه.

ع: لِحَاثَة، حُكَاكَة، كُشَاطَة، قُشَارَة.

ترافانن

ك: رَفَانَن، شَارده‌ره. [فراندن]

ف: ربودن، پنهان کردن.

ع: حَطَف، اِحْتِطَاف، اِحْفَاء.

ترافیده

ك: ترافیاگ، تاریاگ، [فرینرار، تاریرار]

ف: رانده، رانده شده.

ع: مُغْرَب، مُبْعَد، مُطْرُود.

ترب

ك: زرم، [گرم (دنگی كه رتنی شت.)]

ف: ترب، گُرمب. (صدای افتادن چیزى)

ع: لَدَم.

ترب

ك: تورر. [نقر: گیاهه كى سه لكداره.]

ف: تُرْب، تُرْب، تُرْبِز.

ع: فُجَل، فُجَل.

وینه

تربوکه ← سه له مه

تربه

ك: زرمه، تربه. [گرمه (دنگی دا كه رتنی شتیتك له

بهرزاییه ره.)]

ف: تُرْب، گُرمب. (صدای افتادن چیزى از

بلندی)

ع: لَدَم.

تربه ترب

ك: زرمه زرم، تربه تربه. [تربه تربه]

ف: كُم كُم، تراب تراب.

ع: تَلَادَم.

توت

ك: كلك، ننگوس. [په بجه]

ف: انگشت، كلك، كلیك.

ع: اصْبِع، بَنان، اَنْمَلَة.

وینه ← ننگوس

ترته بان

ك: سلپ، تهمه ل. [تهدره ل (كه سیک كه له كار و رهفتاریدا

له شگرانه.)]

ف: سُسْت، تَنْبِل. (كسی كه در كار و رفتار

سست باشد.)

ع: ثَقِيل، رُخو، طَنْبِل.

توخینه

ك: شه له مین. [چیشتیكه له شیلمی ته ره دروست

ده کړیت.)]

ف: تَرْخِيْنه، تَرْخَانسه، تَرْخَوَانسه، آش شلغم.

(آش است از شلغم نخشکیده می سازند.)

ع: طَرْخَانَة.

ترس

ك: بیم، باك، سام، بهررا، نه نیش، هراس. [مه ترسی]

ف: تَرْس، بیم، باك، سَهْم، پَرَو، پَرَواس، هراس،

نهاز، نهیو، خواس، شكوه. اندیش، اندیشه،

چغز، چغز، زلیف، خَزْرَك.

ع: خَوْف، خَيْفَة، مَخَافَة، رُعْب، رُهْب، رَهْبَة، فَرْع،

هَلْع، هَلَل، فَرْق، هَيْبَة، جُن، نَضْب، دُعْر، وَجَل،

خَشْيَة، هَوْل، خَطَر.

ترس

ك: بیمگا، سامناك. [مه ترسیدار]

ف: بیمگاه، سهمگین، اندیشناك، بیمناك.

ع: مَخُوف، مَهُول، مَهَال، مَهُوب، مَهَاب، مُذَكَّر،

مُعَوَّر، مَحْذُور، مَهْلِكَة، مَقْلَنَة.

ترسانن

ك: هدره شه كردن. [توقاندن، مه ترسی خستنه بهر]

ف: ترساندن، ترسانیدن، شاخشانه.

ع: اِحْافَة، اِزْهَاج، اِيجَال، اِقْلَاق، اِنْدَار، اِنْدَار، اِفْرَاز،

اِفْرَاز، رُجْر، اِهَابَة، دُعْر، تَخْوِيف، تَهْدِيد، تَهَاد،

تَخْذِير، تَرْعِيب، تَهْوِيل، تَهْوِيل، اِحْشَاء.

ترسۆك

ك: بیدل، كه مدل، كه مزار، كه مزارت، بی زات، [خویری،
نهری]

ف: ترسو، ترسا، ترسنده، چغرو، چغرنده،
زلیفن، هراسان، بزدل، بی دل، غردل، كم دل،
هراسنده، بیمناک، سهمناک، سهمگین.

ع: جبان، جبون، خائف، و جل، و همل، مُستوهل،
ذاعر، مذعور، مرعوب، رعبوب، هائب، هیوب،
هیاب، هیبان، هیبان، خاشی.

ترسیان

ك: كه دلی، بی زوری، [ترسان، نهریان]

ف: ترسیدن، هراسیدن، چغریدن، چغزیدن،
سهنستن، شکوهیدن، پرواسیدن، بیمداشتن،
کم دلی.

ع: جبن، خوف، مخافة، و جل، و هل، قلق، رعب،
ارتعاب، خشية، اهتبال، نعر.

ترسین

ك: زاتبهر، زاربه، سامدار، [ترسینهر، سامناک]

ف: ترسنده، ترسانده، هراسنده، هراساننده،
چغرنده، چغراننده، ترتر، سهمگین.

ع: موجل، مقلق، مزعج، مخیف، مذعر، منذر،
مزع، فزع، فزاعة، مهیب، مرعب، هائل، مهیل.

ترشته

[ك: ته شوی]

ف: تش، تیشه، آهران.

ع: قدوم، لت، منحة، منحت.

ترشته‌ی گلکاری

[ك: ته شویی قوره کاری]

ف: تیشه‌ی گلکاری.

ع: قلع، لت.

ترشقه

ك: بروسکه، چه خماخه، [هه روره ریشقه]
ف: درخش، آدرخش، آزرخش، آدرخش، آدرخش،
درخش، درفش، بیر، کُور، سینه چر، آرتجک.

ع: برق، سَلْنَق، صاعقه، رعد.

ترفان

ك: تلفار، تلف، سلف، [پلته]

ف: آر، خسره، چم، کزبسه، کسبه، کنجاره،
کنجیده.

ع: ثفل، فکر، کزب، کسب.

ترمس

[ك: هه رزه، تالیش]

ف: ترمس، ترمش.

ع: ترمس.

ترین

[ك: ترکه ن.]

ف: گوزو، گوزی.

ع: ضسروط، ضسراط، فرقاع، ناضیف، خضوف،
خضیف، خضاف.

ترنجان

[ك: تنگ پی هه لچین.]

ف: ترنجانیدن، تَنجانیدن، ترغدانیدن.

ع: تشمیص، ثقلیص، ثقیبض.

ترنجیان

ك: گور کردن، [ترنجان، زور بر هاتن]

ف: ترنجیدن، تَنجیدن، ترغدیدن.

ع: تشمُص، ثقلُص، تكُمُش، لُحج، لُصَب، تكوُی.

ترنگ

ك: پله، چنگه، [پله ریابه، درجه]

ف: پله، جاه، جایگاه.

ع: رُتبه، نرجه، منصَب، شغل، مقام.

ترنگ

ك: پلٽوڪ، [پته: به پشتی پدغه له شتيك دان]
ف: تلنگ، تلنگور، اُنگشتڪ.

ع: ثَقْفَةٌ، فَرْقَعَةٌ.

ترنگان

ك: دنگ لپهينان (روك: دنگ هينان له تير يا له تالي
تار.)

ف: تَرَنگاندن، تَرَناساندن. (به صدا در آوردن
تير يا سيم تار مثلاً.)

ع: اِنْبِاض، تَنْبِيض، تَرْنين.

ترنگای ترنگ

ك: دنگ دنگ (دهنگی پدینایه پتای که وان يا تالی
تار.)

ف: تَرَنگان ترنگ. (صدای پی در پی کمان يا سيم
تار.)

ع: تَرْنُن، تَنْبُض، تَهْرَم، تَهْرَج.

ترنگه

ك: دنگ (دهنگی تير يا که وان يا تالی تار.)

ف: تَرَنگ، ترناس. (صدای تير يا کمان يا سيم
تار.)

ع: رَنْين، نَبِيض، نَبِيْم، رَدَم، هَرَم، هَرَج.

ترنگه

ك: پل. پلٽوڪ. [چه قه نه. پته]

ف: تلنگ، تلنگور. اُنگشتڪ.

ع: ثَقْفَةٌ، فَرْقَعَةٌ.

ترووفه

ك: به دنار، روسوا، بی ناورو. [ناور پار]

ف: بدنام، رُسوا، بی آبرو.

ع: خازِي، خَزِي، مَهتوك.

ترووفج

ك: كه بات، نارنج

ف: دَبال، دَباله، باتو، بادرنگ، تَرَنج.

ع: كَبَاد، تَرَنج، اُتْرَج، اُتْرَج، تَفَاح مَاشِي.
وينه

ترووفی

ك: تَرِيَسُو، خسه يار چه مەر (له فارسيده به دره ختی

«فلوس» يش ده لَين: خه يار چه مەر.)

ف: تَرَبُز، كَرَبُز، شنگ، شنگيار، نوارس، خيارزه،

خيار چنبر، شوشه خيار. (درخت فلوس را نيز

خيار شنبير می گویند.)

ع: قَتَاء، قُتَاء، شَعْرُو، خيار شنبير.

وينه

ترووسکان

ك: ترووكان. [چاو ترووكاندن]

ف: رَعَنگ، چَشَم به هم زدن.

ع: طَرَف، غَض، اِرءاء.

ترووف کردن - ترووف

ترووفم

ك: رِهَسَن. [ره گز، نه زاد]

ف: گونه، نَزاد، رَسَن.

ع: چِنَس، نُوَع.

ترووسکیانه وه

ك: بَرِيَقَه دانده (روك: ترووسکانه وهی برروسکه.)

ف: جهيدن. (برق مثلاً.)

ع: حَقُوق، حَقُوق، لَمُوع، قَبُوع.

ترووفان

ك: روتان. [غار دان]

ف: تازاندن، دواندن.

ع: اِعْداء، اِسْتِعداد.

ترووفه

ك: شَكِيان، شَكْس. [به زين، تيكشكان اراكرديسی

له شکر.]

ف: شَكِسْت، گَرِيَز، گَرِيخْتَن. (گريختن لشکر)

۱- فلوس: ناوی فارسی دره ختی «خيار چه مەر». (ر - ر)

ع: هَزِيمَةٌ، اِنْهَازِم، فِرَار، تَعَادِي، اِنْكِبَسَار.

تروویان - شکیان

ترووکائین

ک: ترووسکائین، چلائین. [چاوترووکاندن]

ف: زَغْنُک، چشم‌به‌هم‌زدن.

ع: طَرْف، طَرْفَةٌ، غَضَن، اِرْءَاء.

ترووکه

ک: چله. [ترووکاندن]

ف: زَغْنُک، به‌هم‌زدن.

ع: طَرْفَةٌ، اِرْءَاء.

تره‌خته

ک: سرّوخه. [بربروی پشت.]

ف: ترخخته، مازن، مازه، زوره. [فقرات پشت.]

ع: فُقَار، سِيسَاء، صَلْب، شُرْخُوب.

تروه‌ترووق

ک: ته‌توتوق. [ته‌توتوق]

ف: تَرَاقُ وَتُرُقُ، تَرَاقُ تُرُقُ.

ع: طَقْطَقَةٌ، طَرَاقُ طُرُقُ.

تروه‌قه

ک: تَرِيْقَه، فَلَکَه (دنگی پیکه‌نیا.)

ف: خنده. (صدای خنده.)

ع: قَهْقَهَةٌ.

تروه‌قیان

ک: زه‌قیان، کدین، زه‌نین. [تریقانه‌ره، فلکه‌کردن]

ف: خندیدن، کرکرکردن، هرهرکردن.

ع: ضَحْک، هُنُوف، اِکْشَاف، کَتَّکْتَه، کَرکَرَه، هَرهَرَه،

خَنین.

تروه‌له

ک: درز، شوق، شکانت. [قلیش، قه‌لش]

ف: تَرک، تَرَاک، دَرز، شِکَاف.

ع: شَقُ، صَدَع، سَلَع، فُلَع، فُلُق، لُحُق، لُوق، هَزَم،

وَصَم، صیر، قَادِح، فُصَم.

تروه‌کائین

ک: درز نیبردن. [ته‌قاندن، قایشاندن]

ف: تَرکَاندن، درز توش کردن.

ع: شَقُ، فُلُق، فُلَع، سَلَع، فُصَم، وَصَم.

تروه‌کائین

ک: تره‌کین، گورکردن. [درزبردن، چروکردن]

ف: تَنْزیدن، تَنْدیدن، جانه‌زدن. [جوانه‌زدن]

ع: تَبْرَعُم، اِزْمَاع.

تروه‌له‌یا

[ک: قلیشی پی.]

ف: تَرک، یا.

ع: بَدَح، شَقُ.

تروه‌کیان

ک: تره‌کین، درزبردن. [قلیشان]

ف: تَرکیدن، دَرزبردن، شکافته‌شدن.

ع: اِنشِیقَاق، اِنصِیدَاع، اِنسِیلَاع، اِنفِیلَاع، اِنفِیلَاق،

اِنلِخَاق. اِنهَوزَام. اِنفِصَام.

تروه‌کیان

ک: تره‌کین، گوئیته‌کردن، زریان. [چروکردن، گوئیته‌کردن]

درخت به‌له‌گه‌لا کردن.]

ف: تَنْزیدن، تَنْدیدن، جانه [جوانه] زدن. (دگمه

کردن درخت که می‌خواهد برگ در بیاورد.)

ع: تَبْرَعُم، اِنفِصَاد.

تروه‌کیان

ک: تره‌کین. [قلیشان، درزبردن (وک: تره‌کینی دست‌ر پی)]

یا ترووکائی هیلکه.]

ف: تَرکیدن، شکافته‌شدن. (دست و پا مثلاً یا

تخم مرغ.)

ع: سَلَع، فُلَع، زَلِیع، سَقْف، تَشَقُّق، اِنفِیلَاق، اِنفِیَاق،

اِنتِرَات، اِنفِیَاقَس، اِنفِیَاقَص، اِنفِیَاقَش، اِنقِیَاب، تَقُوب،

تره کین

ك: تره کیان، درزبردن، [ته قین، قلیشان]

ف: ترکیدن، نرز بردن، شکافته شدن.

ع: اِنْسِشِقَاق، اِنْصِداَع، اِنْسِلاَع، اِنْفِلاَع، اِنْزِلاَع، اِنْلِخَاق.

تره کین

ك: تره کیان، زاین، [بیتسچوو هینانی سدگ و گیانمداری درند.]

ف: زاییدن، بچه آوردن، ترکیدن. (زاییدن سگ و سیب)

ع: اِزْدِحَام، اِنْضِغَاط.

تره کین

تره کین ← زریان

تره کین ← شره قیان

تره نیمین

[ك: ترجه بین: شیر و ناروگی و شترخوره.]

ف: تَرَنگَبِین، تَلَنگَبِین.

ع: مَن، تَرَنجَبِین.

تره وواوی

ك: وراج، وریلندر، [زرزبلی، چنده باز]

ف: وراج، پُرگو، بسیارگو، درازگو.

ع: مِهادار، هَذار، هَذارام، حَداق، ثَرثار، مِهمار، هَمّار،

هَمّات، زَغاف، قَبَقاب، بَقَباق، وَعَواع، هُراء.

ترئ ← هه نگوور [ارشه یکی کرماجیه.] [کرماجی است.]

تریاق

[ك: دزه زار.]

ف: تَرِیاق، نَرِیاق. (ضد سمومات.)

ع: تَرِیاق، دَرِیاق، نَرِاق.

تریانه

[ك: تلیاک]

ف: تَرِیاک، نَرِیاک، نَارکوک، اَپیون، اَبیون،

هَنیون، بیسون، مَهائِل، مَهانول، زامهران،

زامهرون، نارخوک، شیرهی خشخاش.

ع: اُفیون، لُبِنُ الحَشْخاش.

تروت

[ك: نانی رده کرار له چیشتی تراره.]

ف: تَروت، تَرید، تَلیت.

ع: فَنَیت، تَرید، لُجین.

تروت کردن

[ك: تی کوشین]

ف: تَرید کردن، تَلیت کردن، خورد کردن،

اَنجیدن.

ع: فَت، هَشَم، تَثرید.

تریزه

ك: پیزی، کومی، [کوم، قون]

ف: سَربین، سَرون، کون، شیب، بَترجا.

ع: اِسْت، سَته، سَبه، مِنتَجه، مِنتَجه، مِنتَحه، مَقَعد.

تریفه

[ك: گوشتی نازدلی نه خوش.]

ف: تریفه. (گوشت حیوان ناخوش.)

ع: تَریفَه، تَلیفه.

تریفه

ك: وریشه. [دره شانه ره (تیشکی مانگ یا رومه ت)]

ف: فِسرِوع، پَرَسِنگ، کُنْخِست، درخشندگی.

(ماهتاب، رخسار)

ع: تَنالُق.

تریق تریق

ك: تَرِیق تَرِیق. [قانا، فلکه تلک]

ف: قاه قاه، قَهَقَهه، قَهَقَهه، قَهَقَهه، قَهَقَهه.

ع: قَهَقَهه، قَهَقَهه، قَهَقَهه.

تریقوهوژر

ك: بریکوهوژر، زوقین، تروقین. [قانا، فلکوهوژر (بیتکه نینی

به کومه ن.)]

ف: قاه قاه، خنده ی بلند. خنده کنان. (خنده ی

(جمعیت)

ع: قَهْقَهه، قَحْقَحَه، مَتَقَهْقَهَا، مَتَنَشَطَا.

تَرْيَقَه

ك: تَرَقَه، پَرِيقَه، پَرِيكَه. [نَلِكَه]

ف: قَاهَقَاه، قَهَقَهه، هَرُهَرُه، حَخْدَه.

ع: قَهْقَهه، قَحْقَحَه، زَقْرَقَه، زَمْرَقَه، هَمْرَه، كَتَكَتَه.

تَرْيَقِن

[ك: تَر كَهْدَن]

ف: گوزیدن.

ع: ضَرْط، حَبِيح، حَبِيق، حَزَق.

تَرْيَقِن نَسِي

ك: بَزَم، شَادِي، خَوْشِي. [نَاهَنگ]

ف: بَزَم، شَادِي، خَوْشِي.

ع: عَيْش، عَشْرَه، تَرْيَقِنَه.

نَسِي

ك: [بَاي بِيْدَهَنگِي كَوْم]

ف: تَوْس، چَوْس.

ع: فُسُو، فُسَاء، فُسُوَه، حَبَق، حُبَاق، نُجُو، فُوخَه.

تَسْقَل

[ك: تَسْقَل (بَهْرِيكِي دَارْمَارُوَه)]

ف: تَسْكَل، تَسْقَل. (تَمْرِي اسْت از ثَمْرَهَايِ

دِرَخْت مَارُوَج.)

ع: تَسْقَل.

تَسَهَك ← كَهْوَش

تَسِين

[ك: تَس بَهْرَدَان]

ف: تَسِيدِن، چَسِيدِن.

ع: فُسُو، فُسَاء، تَفْسِي.

تَف

ك: تَفْلِيك، نَارْدَهَم. [نَارِي دَهَم]

ف: تَف، تَفُو، تَه، تَهُو، حَوِي، حَبِيو، حَخْدُو، بَفَج.

ع: بُزَاق، بُسَاق، بُصَاق، تَف، تَفُل، أَف.

تَفَا!

[ك: رَشَهِي بِيْزَارِي دَه بَرِين و دَوْر رُخْسْتَنَه وَهِيَه.]

ف: تَفَا! (كَلِمَهِي تَبْعِيد اسْت.)

ع: تَفَا لَك!، تَفَا!

تَفَاق

ك: نَازُوخَه، نَهَسَاو. [نَازُووَه (زَه خِيَهِي بَزِيوِي زَسْتَان وَهَك]

شَه لَهَم، سَاوَر، كَدَشَك، گَوِيْز، مِيُوْز...].

ف: كَاچَا، كَاچَال. (لَوَاژَم زَمَسْتَانِي از قَبِيل:

شَلغَم بَلغُور، كَشَك، گَرْدُو، مَوِيْز، و غَيْرَهَا ...)

ع: نَخِيْرَه، مَدْحَر، مَدْحَر، مُدْحَر، مُهْبَه، مُوْنَه، تَهِيْئَه،

مِيْرَه، غِيْرَه، عَتَاد، عُنْدَه.

تَفَاق

ك: اسسِيَاو، خَوْشَسَه، چِيْشَسْتَه خَوْشَه، چِيْشَسْتَه كَوَلِيْن.

[دَارْدَهْرَمَان، دَانَه رِيْلَه (بِيْدَاوِيْسْتِي چِيْشْت لِيْتَان).]

ف: بُنَشْن، اُوْزَار، دِيكَا اُوْزَار، دِيك أَفْزَار. (لَوَاژَم

آش)

ع: تَوِيْل، تَابِل، تَابِل، تَوَابِل، اُوْزَار، اَبْزَار، حُبُوِيَات،

قَزَح، تَبَارِيْق. (لَوَاژَم الطَّبِيخ.)

تَفَاق

ك: سَهْرُوِي، نَهْزِيْسَه. [سَهْهَارَات (سَهْرُوِي رَشَكِي

نَاوِچِيْشْت).]

ف: بُوْزَار، أَفْزَار، بُوِي أَفْزَار، سَبْزِي. (سَبْزِي

خُشَك تَوِي آش)

ع: دُقَه، اَدُوِيَه، فَوَابِل، اَبْزَار.

تَفَاق رِيْگَه

ك: كَدَلِيْدَل رِيْگَه. [بِيْدَاوِيْسْتِي سَهْفَر]

ف: سَاز رَاه، سَاز جَرْمَزَه.

ع: عَتَاد، زَفَر، لَوَاژَم السَّفَر.

تَفَانِئَه دَهَم يَهَك

ك: يَهَكِي بُوْرُن، پَال بَه يَهَكَه رَان. [تَفِيْسَهْرَه دَهْمِي يَهَكَه:

بِيْدِيُوْرِمَه لَه يَهَكَه بُوْرُن].

ف: یکی شدن، باهم شدن، یک سخن شدن، همسخن شدن.

ع: اِتِّفَاقٌ، اِتِّحَادٌ. (مُتَّفِقٌ الْقَوْلُ) تفائمه وه

[ك: تف کرده]

ف: تَفَّ كَرَدَن.

ع: تَفَّلٌ، تَتَفَّيْفٌ.

تف کردن

[ك: تف ماریستن]

ف: تَفَّ كَرَدَن، تَفُّو كَرَدَن، خُدو انداختن.

ع: تَتَفَّيْفٌ، تَفَّلٌ، بَرَقٌ.

تفهك

ك: پَهْدَك، تَبْرَبْرَبْرَبِن، تاغزی تفهك. [قامیش یا داریکی کسوره

که به فوریسا کردن تیری پی ده ماریستن]

ف: پُفَك، تَفَك، مُتَفَك، تَزَنَك.

ع: مِئْفَحَةٌ، مِدْفَعَةٌ.

وینه—پَهْدَك

تفهنگ

[ك: تَفَدَن: جوزه چه کینکه.]

ف: تَفَنَنَك.

ع: بَارُودَةٌ، بُدْقِيَّةٌ.

وینه

تفه و کردن

ك: تَفَائِمُهُ. [تف ماریستن]

ف: تَفَّ كَرَدَن، آب دهن ریختن.

ع: مَجَّ، بَرَقَ، بَسَقَ، بَصَوَ، اِعْقَاءٌ.

تفلیك

ك: نَارُ دَهْمٍ. [لِيك]

ف: تَفَّ، خُدو، خيو، بَفَج، آب دهن.

ع: بُرَاقٌ، بُسَاقٌ، بُصَاقٌ، رُضَابٌ، لُعَابٌ، مُجَاجٌ، رِيْقٌ،

عَصِيْبٌ.

تفَل—تلف

تلك

ك: چك، تكه. [دَلْوَبٌ. كه م، تَوَزَنَان]

ف: چك، چكه، تَك، كَم، اَسْدَك، يوجِه، پَنْدِه، سرشك.

ع: قَابَةٌ، نِزْعَةٌ، قَطْرَةٌ، قَلِيلٌ.

تكا

ك: خَوَائِشَت. [دَاخَوَاز، پارانه ره]

ف: رَفَاتِي، پاي مردی، دست سردی، خواهش، اوزولش، بخشایش خواهی، آزادی خواهی.

ع: شَفَاعَةٌ، اِسْتِعْفَاءٌ، اِسْتِغْفَارٌ، اِسْتِدْعَاءٌ، رَجَاءٌ.

تکائین

[ك: دَلْوَيَانَدَن]

ف: چکاندن، تکاندن.

ع: تَقَطَّرَ، تَنَذِيعٌ.

تلك باران

[ك: دَلْوَيِي باران]

ف: چك، زَك، زِيك، زَنَك.

ع: قَابَةٌ، نِزْعَةٌ، قَطْرَةُ الْمَطَرِ.

تلك تَك

[ك: تَكِه تَك (رَك) دنگی تکه کردن (نار).]

ف: چك چك، تَك تَك. (صداي چكيدن آب مثلاً)

ع: وَكَفٌ، تَقَطَّرَ.

تکه

ك: تَك. [دَلْوَبٌ، قه تره]

ف: چكه، چكله، چك.

ع: قَطْرَةٌ، قَابَةٌ، نِزْعَةٌ.

تکه

ك: دَلْوَيِي. [دَلْوَيِي]

ف: چكه، چكله، ژوه، ژوه.

ع: وَكْفَةٌ، وَكْفُ النَّيْتِ.

تکه کردن

ده که نهره، ههتا گویزی یه کیکیان ددها له گویزه تلیر
کراوه کان و همموری ده باتره.) [

ف: تلویازی. (دو نفر از سرازیری پشت سر
هم گردو رها کنند، تا اینکه گردوی یکی از
ایشان به یکی از گردوهای رها شده بخورد که
همه را می برد.)

ع: استداد، مُسَادَة.

تلانن

ک: گلانن، پلانن، پلاننمه، تلیرو کردن، خلیترو کردن.
[تلوز کرده]

ف: گرداندن، گردانیدن، غلناندن، غلنانیدن،
غالاندن، غالانیدن، تلو دادن، چرخ دادن.

ع: دحراج، دَحْرَجَة، دَهْدَهَة، دَهْدَهَة، رَحْلَفَة،
وَكُوَكَة، كَرْكَسَة، تَحْرِيك، تَدْوِير.

تلانن

ک: پلانن، پلکانن. ناوین. [تیته لژندن، تیته سورن]
ف: آگستن، آگشتن، آغشتن، آغشته کردن،
آلودن، آلوده کردن، جتراندن، جتره کردن.

ع: اُتخ، لَطخ، قَطِطِخ، لُوث، تَلْوِیْث، ضَرْج،
تَضْرِیج، طَمَل، طَلِي.

تلاننهوه ← تلانن

تلاوتل

ک: تلراتل، گلاگل، خرته گل. [له سر لا روشتن]
ف: غلناغلت، غالاغال، گردان گردان، تلوواتلو،
یوزه.

ع: دحراج، دَحْرَجَة، دَهْدَهَة، دَهْدَهَة، رَحْلَفَة،
تَوَكُوَك.

تلاوتل کردن

ک: تلواتل کردن، خرته گل کردن. [له سر ته نیشته گهران.
(شاهه شان کردن.)]

ف: غلنیدن، غالییدن، یوزیدن، تلو زدن، تلو

ک: دلژیبه کردن. [دلژیبه کردن (دک: تکه کردن بان.)]
ف: چکه کردن، چکیدن، چکلیدن، ژوهیدن،
ژوهیدن. (چکه کردن بام مثلاً.)

ع: وُكف، وُكُوَف، وُكْفَان، اِیْكَاف، تَوُكُف، تَقَطَّر.
تَقَطَّر

ک: ته رزه. [ته روزه: بارانی به ستور.]

ف: تَنگَرگ، یَخْچَسَه، سَنگَسَه، سَنگَرگ،
شَخْکاسَه، شَهَنگانه، ژاله.

ع: عَب، مَهو، بَرْد، سَقِیْطَة، حَبُّ الْعَمَام.

تکل

ک: بهران. [توچ جهنگی.] [مهری نیر]
ف: تَنگَل، تَکَل، وشکل، راک، غَرم، قوچ، خوچ،
غوچ.

ع: کَبش، شَاة.

ویته ← بهران

تکه

ک: ته که، چه چه. [سابرین (بزی نیر) که ده بیته
سه رجه له.]

ف: تَکَه، دَکَه، باژن، نُهان. (بز تر که پیشرو گله
است.)

ع: تَیْس، کَران.

تل

ک: خل، گل، پل، تلیر، خلیتر. [تلوز (خولانسه و روشتنی
مه رشتیک.)]

ف: غَلت، غَال، تَلو، یوزه. (گردیدن و رفتن هر
چیز)

ع: دَحْرَجَة، دَحْرَجَة، دَهْدَهَة، دَهْدَهَة، رَحْلَفَة،
وَكُوَكَة، كَرْكَسَة. حَدَر.

تلان

ک: تلیران، گلان، گلیران، خان، خلیران. [تیلین به گویز.
(دو کهس له لیژاییه کوره به شوین به کدا گویز تلیر)

خوردن. (پهلوی به پهلوی کردن.)

ع: تَمَلُّمٌ، تَدَحْرُجٌ، تَدَهْمُورٌ، تَدَهْدَهْ، تَزَحْلُفٌ.
«تَلْفُؤُن»

ك: دوروزی. (تله نوزن)

ف: دورگو.

تلواتل ← **تلواتل**

تلور

ك: پال، پال، دورلور، دورلوره. (تنگه تلور) [ته‌نیش]ت

ف: دَمَر، دَمَرَو.

ع: ضَمَج، جَجْ.

تلورکه‌فنن

ك: پال که فنن. [لسهر ته‌نیشت راگشان.]

ف: دَمَر افندان، دَمَرَو شدن.

ع: جَجْ، اِضْطَجَاع.

تله

ك: دون. (لسهر تله و تسیاگه.) [باری وستانی گابه‌رد -

بۆ نمونه - به شیتوبیه‌ك كه نه‌گهر بچوئیت داکه‌رتسه

خواره‌ه.]

ف: دنده. (وضع ایستادن خرسنگ مثلا به

طوری که اگر تکان بخورد بیفتند.)

ع: اِشْرَاف.

تله

ك: دیانه بن‌تل. (تله‌ی نیاگه.) [دانه شتیک که ده‌خرتسه

زیر گابه‌رد - بۆ نمونه - هه‌تا نه‌تلیت.]

ف: تله، پله، دنده. (چیژی که زیر خرسنگ

مثلاً می‌گذارند که تلو نخورد.)

ع: قَلْع.

تله

ك: بن‌تل. [به‌که‌مین گوئز له «تیلین» (x)].

ف: بَسَن تَلَسُو. (در «تلان».) (گردوی اول در

تلوبازی.)

ع: أَوَّلُ الْجَوْنِ.

تله‌ویبون

ك: خله‌ویبون، گله‌ویبون، تلیره‌ویبون، خلیره‌ویبون.

[تل‌خوردن]

ف: غَلْتِیْسِدَن، غَالِیْسِدَن، گِردِیْسِدَن، چِرْخِیْسِدَن،

تَلُو خورْدَن، تَلِیْدَن.

ع: تَدَحْرُجٌ، تَدَهْمُورٌ، تَدَهْدَهْ، تَوَكُوكٌ، دَوْرَان.

تله‌ویبون

ك: به‌ره‌ویبون، گله‌ویبون، خله‌ویبون، خلیره‌ویبون،

تلیره‌ویبون. [سهره‌خوار تلور بونه‌ره.]

ف: سِرَازِیْر شَدَن، پَایِیْن تَلِیْدَن.

ع: تَكْرُكْسٌ، تَزَحْلُفٌ، تَدَهْدَهْ، اِنْجِدَارٌ، تَدَحْرُجٌ اِلَى

السُّفْلِ.

تله‌و کردن

ك: خله‌و کردن، گله‌و کردن، تلیره‌و کردن، خلیره‌و کردن.

[تل‌دان]

ف: تَلَانْدَن، غَلْتَانْسِدَن، گِردَانْسِدَن، چِرْخَانْسِدَن،

تَلُو دَاْدَن.

ع: دَحْرَجَةٌ، دَحْرَاجٌ، دَهْدَهْمَةٌ، دَهْوَهَةٌ، اِدَارَةٌ، تَقْلِیْبٌ.

تله‌و کردن

ك: به‌ره‌دان، خله‌و کردن، تلیره‌و کردن، خلیره‌و کردن.

[سهره‌خوار تلور کرده‌ه.]

ف: سِرَازِیْر كِرْدَن، پَایِیْن تَلَانْدَن.

ع: دَحْرَجَةٌ، زَحْلَفَةٌ، كِرْكَسَةٌ، دَهْدَهْمَةٌ، حَدَر.

تلیاگ

ك: پلیاگ، پلکیاگ. [تیبه‌لژنراو، تیبه‌نلار]

ف: آگسته، آگشته، آغشته، آلوده، جُتْره.

ع: مُلْتَخٌ، مُلْطَخٌ، مُلْطَطٌ، مُصْرَجٌ، مُلُوْتُ.

تلیاگ

ك: گلیاگ، تله‌کریاگ. [تلار، تلیره‌کرار]

ف: غَلْتِیْدَه، گِردِیْدَه، چِرْخِیْدَه، تَلُو خورْدَه.

ع: مُدَحْرَجٌ، مُدَهْوَرٌ، مُدَهْدَهَةٌ، مُوَكَّوَكٌ، مُكْرَكَسٌ.

تلیان

ك: گلیان، گله‌برون، تله‌برون [تلان، تلیربرونه‌ره]

ف: غلتیدن، گردیدن، چرخیدن، تلوخوردن.

ع: تَدَحْرُجُ، تَدَهْوَرُ، تَدَهْدَهَةٌ، تَوَكَّوَكٌ، تَحْرُكٌ، تَرَحْلَفُ.

تلیان

ك: پلیان، پلکیان [تیبه‌لوزران، تیبه‌چورن]

ف: آلودن، آلوده‌شدن، آگستن، آگسته‌شدن،

آگشتن، آگشته‌شدن، آگشتن، آغشته‌شدن،

چتریدن، چتره‌شدن.

ع: تَلْتُخُ، تَلْمُطُ، تَلْمَطُ، تَضْرُجُ، تَلْوُثُ، التَّبْطَاخُ،

التَّبْطَاطُ.

تلیر

ك: گلیر، خلیز، [تلز، گلز]

ف: غلت، غال، تلو، گردیدن، چرخ، سرازیر

شدن.

ع: دَحْرَاجٌ، دَهْوَرَةٌ، دَهْدَهَةٌ، وَكَّوَكَةٌ، كَرَكَسَةٌ، حَدْرٌ،

حُدُورٌ.

تلیران - تلان

تلیره و بیرون

ك: خلیزبرون، گله‌برون، تله‌برون [تلزبرونه‌ره]

ف: غلتیدن، غالییدن، تلوخوردن، سرازیر شدن.

ع: تَدَحْرُجُ، تَدَهْوَرُ، تَدَهْدَهَةٌ، تَوَكَّوَكٌ، تَكْرَكَسُ،

تَرَحْلَفُ، اِنْحِدَارٌ.

تلیقان

ك: شلیقان. [فلیقانده‌ره (ره): تلیقانده‌ره‌ی تری.]

ف: شکستن، لهانیدن، چکاندن، له‌کردن. (انگور

مثلاً.)

ع: فَضِخٌ، اِفْلَاقٌ.

تلیقیاک

ك: شلیقیاک. [تله‌قاره، فلیقاره]

ف: چکاک، چکیده، شکسته، زبون، لهیده،

له‌شده.

ع: مُنْقَضِخٌ، مُنْقَلِقٌ، ضَائِعٌ.

تلیقیانه‌وه - تلیقیاک

تلیقیان

ك: شلیقیان. (ه‌نگور مه‌سه‌له‌ن.) [فلیقانده‌ره، تله‌قانه‌ره]

ف: لهیدن، لهیده‌شدن، چکدن، چکیده‌شدن،

شکستن، شکسته‌شدن، زبون شدن.

ع: اِنْفِضَاخٌ، اِنْفِلَاقٌ، اِنْمَاحٌ.

تلیقیانه‌وه - تلیقیان

تل

ك: چل. [تله‌تل] [تله (سورتانه‌ره‌ی برین).]

ف: سوزش. (سوزش زخم)

ع: حُرْقَةٌ، اِحْتِرَاقٌ، مَضٌ، مَضِيضٌ، تَقْصِيعٌ، تَبْيِغٌ،

اِحْتِدَامٌ، اِحْمِرَانٌ.

تلف

ك: تلفار، سلف. [پلته، تلته]

ف: آر، چم، خزه، کزیه، کسه، کنجاله، کنجیده.

ع: عَكَرٌ، نَطْلٌ، شَمَاجٌ، كُزْبٌ، كُسْبٌ.

تلف

ك: منال، زارزله. [مندال، زارزک]

ف: بچه، کودک.

ع: صَبِيٌّ، صَغِيرٌ، زُعْلُولٌ، صُنْبُورٌ، وَكِيدٌ، طِفْلٌ.

تلفار

ك: ترقان، تلف، سلف. [پلته، تلته]

ف: آر، چم، خزه، کنجال، کنجاله، کزیه، کسبه.

ع: عَكَرٌ، نَطْلٌ، شَمَاجٌ، كُزْبٌ، كُسْبٌ، ثُفْلٌ.

تلف زهیموون

[ك: پلته‌ی زهیموون پاش روزن لیگرتن.]

ف: زیتار، زیتاره.

ع: عَكَرُ الزَّيْتِ.

تلف کونجی

[ك: پلته‌ی كوچی پاش رۆن لیگرتن.]

ف: تَسْح، كُنْجَار، كُنْجَارَه، كُنْجَال، كُنْجَالَه،
خِرَه‌ی كُنْجَه.

ع: كُسِبُ السُّمِّمِ.

تلف ههنگور

ك: پِيس ههنگور. [پلته‌ی تری]

ف: اَنگاره، اَنگاله، خِرَه‌ی انگور، پوست انگور.

ع: شَمَاج، نَطَل.

تلوخ

ك: كارلی. [رووه‌ئمالراو (ژنی بیشرم).]

ف: بی شرم، بی آبرو، چغاز. (زن بی حیا)

ع: مِنداص، سِبَلَقَة، ذَرِیة، سَكِیطَه.

تلوخ

[ك: سه‌به‌ته‌ی چه‌رمین كه سه‌هۆلی بی‌ده‌میتن.]

ف: یخدان. (سبذ چرمی كه با آن یخ می‌آرند.)

ع: حَفْص، مِحْفَصَة.

وینه

تله

[ك: سوتانه‌ری برین.]

ف: سوزش، برافروختن.

ع: اِحْتِرَاق، اِحْتِدَام، مَض، مَضِیض، تَقْصُوع، تَبِیغ.

احمرار.

تله‌تل

ك: زله‌زل، چله‌چله. [سوتانه‌ری برین به هۆی پر بوون له

كیم، یا كزانه‌ری له‌ش به هۆی ناگه‌وه، به سورتانی ناگر

و ناستیش ده‌ئین: «تله‌تل».]

ف: سوزش، برافروختن. (سوزش زخم از پر

شدن چرك، یا سوزش عضو از آتش، سوختن

آتش و آهن را هم «تله‌تل» می‌گویند.)

ع: اِحْتِرَاق، اِحْتِدَام، تَقْصُوع، مَض، مَضِیض، تَبِیغ.

احمرار.

تلیش

ك: تهر، خووسیاگ. [خورسار]

ف: تر، خیسیده.

ع: مَرشوف، مَبُول.

تلیسان

ك: خورسائن. [نماندن: له ناردا نهرم كردن.]

ف: خیسانیدن، خوسانیدن.

ع: رَشَف، تَرشِیف، مَغَث، اِنقاع.

تلیسانه‌وه - **تلیسان**

تلیسیاک

ك: خورسیاگ. [خورسار]

ف: خیسیده.

ع: مَرشوف، تَقِيع.

تلیسیان

ك: خورسیان. [خورسان]

ف: خیسیدن، خوسیدن، خیسیده‌شدن.

آب‌شدن.

ع: تَرشَف، اِرْتِشَاف، تَمَرُث، تَمَرُس، نُقوع. اِنحلال.

تلیسیانه‌وه - **تلیسیان**

تلیش

ك: نه‌شكه‌فت، چاك، تهره، درسیاگ. هان. [درز، تلیش،

دپار. نه‌شكه‌رت]

ف: شكاف، اشكفت، زهار، چاك، تَرَك.

ع: شَق، شَقَب، صَدَع، خَرَق، فَت، لِصَب، فِرْزَة،

شعب، شَعْبَة، غَار، كَهْف.

تلیشان

ك: شكافتن، درین، چاك كردن. [تلیشان، دادرین]

ف: شَكافتن، كَافتن، كَافِیْدن، لَرِیْدن،

چاك‌كردن، پاره كردن، باز كردن.

ع: شَق، شَقَب، صَدَع، خَرَق، فَت، لِصَب، فِرْز، بَج،

فَلَق، فَاو، فَاي.

تلیشیان

ك: دریان، شكافیان، چاك‌بوون. [تلیشان، دادران]

ف: کَفْتَن، کَفِیدَن، کَافِیدَه شَدَن، شِکَافَتَه شَدَن،
پارَه شَدَن، دَرِیدَه شَدَن، اَز هَم پاز شَدَن.

ع: تَشْتَقُّ، اِنْشِقَاق، اِنْشِقَاب، اِنْصِدَاع، اِنْخِرَاق،
اِنْفِطَات، اِنْفِرَاز، اِنْجِاج، اِنْفِلاق، اِنْفِصال، اِنْفِئَاء.
تَظَن

ک: هِيشْتَن، نَاسْتَن، نازْتَن، [لِنگِه ران]
ف: گِذاشْتَن، گِذارَدَن، گِسارَدَن، هِيشْتَن، هَلِیدَن.
ع: تَرَك، اِهمال.

تماشا

ک: تَواشا، چارِیَنکَه فَن، رَوانِیَن، نَوارِیَن، رَدَه پِسوون،
سَدَه نَجه، دِین، [سَدِیر کَرَدَن]
ف: تَماشَا، دِیدَن، نَگاه کَرَدَن.

ع: مُشَاهَدَة، مُعَايَنَة، مُلَاحَظَة، مُطالَعَة، سَیَاحَة،
نَظَرَة، رُویَة، شَهود.
تماشا!

ک: تَواشا، بِروا، بِروانِده، بِسَوارا، بِسَوارِه، رَدَه پِسه!
[سَدِیر کِه! (دَارِشْتَه ی نَفر مانِه لِه «تِه ماشَا کَرَدَن».)]
ف: بِبِیا، بِبِیَن، تَماشَا کَن! نَگاه کَن! (صِبغَه ی اَمَر
اِسْت اَز «تَماشَا کَرَدَن».)

ع: اُنظُر، اِرءَا، لَاحِظْ، طالِعْ، شَاهِدْ، عَایِنْ!
تماشا کَرَدَن - تماشا [مانای یه کِه م] (بِه معنی اول «تماشا»
اِسْت.)

تَو

[ک: تَه: راناری کَسی دَرِوه می تا کِه.]
ف: تَو.

ع: اُنْت، کَ، تَ.

تَو

ک: تَوژ، تَوژِگ، تَوژِک، سَدَه تَوژ، [سَدَه تَوژِگ (تَوژِگالی سَدَه
شِیر و شِتی لِهو چَه شِنه.)]

ف: تَو، سَرتَو، تاشِک، شِسمه، چَرابِه، قَمِیاق،
(بِرَدَه ای کِه رَوی شِیر و اَمثال آن پِیدا شَوَد.)

ع: طَهاوَة، دَوايَة، طَظَرَة، طَلاوَة، قَسطَة، کُتَعَة،

هادر.

تَو

ک: پَهَرَه، پَه لِه، [رَوِی پَهَرَه، لَپَهَرَه، تَوی]
ف: تَو، تَوَه، تَه، تاه، تَوی، لَ، لَای، پَرَه، پَرَدَه.

ع: وَرَق، صَفَحَة.

تَو

ک: نَار، [نَاف، نِیو، نِیوان]

ف: مِیَان، تَو، تَوی.

ع: بَیْن، طَی، عِطْف، ثِنی، خَلَل، فِی.

تَو

ک: تَوَم، [تَوو (کِه دَه پِژِیَن.)]
ف: تَخْم، مَنج، دَانَه، (بِرَای پَاشِیدَن.)

ع: بَدَر، بَزَر، حَب، عَجَم.

تَو

ک: قَراش، [تَوی (وَه: تَوی گَوشْت.)]

ف: بَرگ شَدَه، اَنجِیدَه، کاردَزَدَه، (گَوشْت مَثَلًا.)

ع: وَرَق، شَرَحَة، خَدَعَة، مَثَوِرَق، مَنشَرِیح، مَوشَوِق،
مُتَحَرِّج، مَتَحَدَج.

تَواشا

ک: تَماشَا، سَدِیر، [رَوانِیَن، گَوشْت]

ف: تَماشَا.

ع: نَظَر، سَیَاحَة، سَیَوِج.

تَواشا

ک: دِین، رَوانِیَن، نَوارِیَن، تَماشَا، سَدَه نَجه، رَدَه پِسوون،
چارِیَنکَه فَن، خَوَدَن، [بِیَن، رَوانِیَن، خَوِیَندَنه رَه]

ف: تَماشَا، دِیدَن، نَگاه کَرَدَن، پَایِیدَن، خَوانَدَن.

ع: مُلَاحَظَة، مُشَاهَدَة، مُعَايَنَة، مُطالَعَة، عَیْر، نَظَر،
رُویَة، تَبصُر، اِبصار، قَراَة.

تَواشا!

ک: تَماشَا، بِروا، بِروانِده، بِسَوارِه، [سَدِیر کِه! (نَفر مانِی
«تِه ماشَا کَرَدَن».)]

ف: تَماشَا، بِبِیا، بِبِیَن، نَگاه کَن! (اَمَر اِسْت بَه

تماشا کردن.

ع: اَنْظُرًا، اِرَاءً، قَبْصَرًا، عَايِنًا، لَاحِظًا، شَاهِدًا،

طَالِعًا

تواشاخانه

ك: تماشاخانه، سدیرانگا. [تیارنو، شانو]

ف: تماشاخانه، نمایشگاه، آنگامه، بازی‌خانه.

ع: مَسْرُوح، مَنظَر، مَسْهَد، مَعْرُض، مَلْعَب، مُمَثِّل، مَنزَهَة.

تواشاکردن ← **تواشا**

تواکردن

ك: قراش کردن. [توی کرده]

ف: برگ کردن، آنجیدن، تیغ زدن، کار زدن.

ع: تَوْرِيق، تَشْرِيح، تَخْذِيع، تَحْرِيز، تَشْقِيق، تَقْدِيد، وَشَق.

توانا

ك: تار، تازشت، تهرانشت. [هیز، تاقهت]

ف: تاب، توان، توانش، توانایی، تابش.

ع: طَاقَة، قُوَّة، قُدْرَة.

توانا

ك: تاردار، تازشتدار، کاری. [کارا، بههیز، به تاقهت]

ف: توانا، تابشدار، کاری، کارگر.

ع: مُقْتَدِر، مُطِيق، فَعَال.

توانایی

ك: تار، تازشت، توانشت. زور، هیز، گیر، پرشت. [رزه،

کارایی]

ف: تاب، تابش، توان، توانش، توانایی، توش،

توس، نیرو، چمک، کرکام، تتوه.

ع: طَوْق، طَاقَة، قُدْرَة، قُوَّة، وَسْع، اِسْتِطَاعَة، جُهْد، جِدَة.

توانشت ← **توانایی**

توانین ← **توانین**

تویه

ك: گه‌ریانه‌ره، بازگه‌شتی، په‌شیمانی. [گه‌ریانه‌ره، په‌ژیوانی]

ف: مول، پنت، پتفت، بازگشت، پشیمانی.

ع: نُوب، نِیَاب، اِنَابَة، نَدَم، نُدَامَة، نَوْبَة، اِسْتِغْفَار، رُجُوع.

تویه‌رنو

ك: توتو، پد‌پد‌ره. [لوز، توی له‌سر توی]

ف: توب‌رنو، لایزلا، تاپرتا.

ع: مُتَوَرِّق، مُتَصَفِّح.

توب

[ك: نام‌زای گه‌ره‌ی گولله‌هاریشتن.]

ف: توب، دنگ، دیگ، کشکنجیر.

ع: مِدْفَع، طُوب.

وینه

توب

[ك: نه‌ر تویه‌ی که مندان و ورزشی پنده‌کن.]

ف: توب، گو، سترگل. (توبی که بچه‌ها با آن

ورزش کنند.)

ع: كُرَة، طَابَة.

توب

[ك: تاقه، تزیی پارچه.]

ف: برونده، برونده، نت، نخت، شوله، شله.

ع: رَزْمَة، كَارَة. طَاقَة.

توب‌نکردن

[ك: توب ته‌لاندن، توب‌هاریشتن]

ف: توب‌درکردن، شلیک توب.

ع: ضَرْبُ المِدْفَع.

توبان

[ك: توبین، فنبولین]

ف: توب بازی، گوبازی.

ع: مَقْم، كَرَو، كَرِي، لَعِبُ الطَّابَة.

توبانین

ك: کوشتن، لیدان. [ته‌می کردن (لیدانی زور).]

ف: زدن، (زدن زیاد)

ع: ضَرْب، لُخْف.

تویان

ك: مران، گوشن، [سه‌گت كردن (مراندنی گیانداری ناپاك، وهك، سه‌گ).]

ف: كشتن، ميراندن، (چپیزهای نجس مانند سگ).

ع: اعدام، اِتلاف، اِماتة، قَتْل.

تویانو

[ك: نهر گوجانهی له گمه‌دا له تویی ددهن.]

ف: پهنه، توپ‌تاب، توپ‌انداز.

ع: طَباطَبَة.

تویچی

[ك: توپ ته‌تین.]

ف: توپچی، توپ‌انداز.

ع: مَدْفَعِي، طُوبِجِي.

تویز

ك: گورز، كوته‌ك، [گوتیان]

ف: توپوز، چُماق، كُتَك، گُرز.

ع: قَضِيب، عَمود، مِقْمَعَة، جُرز، دَبُوس.

وینه

تویقار

[ك: توییین، تویقارین]

ف: تویبال، فوتیبال.

ع: كَرُو، كَرِي، لَعْبُ الطَّبَاتِبَة.

تویلاخه

[ك: تویهل (تویهل ناسا).]

ف: گلوله، (گلوله مانند).

ع: كُتْبَة، هُلْبَة.

تویلاخه‌ی جوجكه

[ك: پیزه‌ی كلك.]

ف: سَر دُم.

ع: هُلْب، هُلْبَة.

تویوخ

ك: سه‌ره‌نگری، ساقه، [ردت بردن، هه‌له‌نگورتن («تویوق»

و «ساقه» درو وشه‌ی تورکین).]

ف: اَشسكوخ، سسكندزی، تویوق، ساقه.

(«تویوق» و «ساقه» هر دو ترکی هستند.)

ع: عَثَر، عَثَر.

تویهل

ك: هویهل، [فرر یا به‌فری به دست خیرکار.]

ف: تویال، توبال، توفال، (گلوله‌ی برف یا گل.)

ع: جَعُو، كُتْبَة، لَيْقَة، توفال.

تویه‌له‌شهری

ك: هویهلان، هویهل‌شهری، [شهره‌تویهل، شهره‌به‌فر]

ف: تویال‌بازی، برف‌بازی.

ع: مَكَاثِبَة، مَقَالِجَة، مُجَاعَة.

تویبگ

ك: مرداره‌ویوگ، [تویبو، مرداره‌ویوو (مردوی گیانداریك

که گوتشی ناخوریت).]

ف: مردار، (مرده‌ی حیوان حرام).

ع: مَيْتَة، جَيْفَة، نَافِق، طَفْس.

تویین

ك: مرداره‌ویوون، [مردار بوونه: (مردنی ولاح، سه‌گ و

نازلی لدر چه‌شنه).]

ف: مردارشدن، (مردن الاغ، سگ و امثال آن).

ع: تَلْف، طَفْس، طَفُوس، نُفُوق، تَحْجِيف.

تویین

ك: خُزْیْن، داخُزْیْن، لیتخُزْیْن، تیتخُزْیْن، هه‌ره‌شه‌کردن،

ترسانن، غورشت‌کردن، [گه‌فین، گوره‌شه‌کردن]

ف: توییدن، غُریدن، غُنْییدن، غُرش‌کردن،

غُرش‌کردن، شاخشانه‌زدن.

ع: ذَمْر، تَلْمُر، تَغْیِظ، تَشْدُد، تَهْدِيد، اِبْرَاق.

توتو

ف: اَسْبِرْزَه، تَخْم سَفِيد، اَسْبِغُول، اَسْبِغُول، اَسْفِيُوس، اَسْفِيُوش، سَسْبِيُوس، سَسْبِيُوس، سَبِيُوش، سَابُوس، اَسْبِيُوش، مَنگُو، بَنگُو.

ع: اَلْبَقْلَةُ الْمُبَارَكَةُ، بَزْرَقُطُونَا، اِسْفِرْزَه، تَوْخَمَه

ك: خه مِهْرَه. [نینه تَهلا، گرت (نه خوشینتیکی به ناربانگه.)]
ف: تَخْم، تَخْمَه. (مرضی است معروف.)

ع: بَشْم، بَغْر، زان، هَيْضَه، تَخْمَه.
تَوْخَن

ك: قَهْرَه، قَهْرَخَه، نَهْزِيك، دَوْن. [نزیک، تخون]
ف: گِرْد، نَزْدِيك.

ع: حَوْل، قُرْب.

تَوْدَه رَتَو- تَوْتَو
تَوْر

ك: گِه گِر، زانگِر. [لانه به تَه، زمانگر]

ف: گَنگَلَج، نانا، تَلَنده، تَمَنده، تَمده، هَاكِرَه، هَاكَلَه، زَبان گِر.

ع: اَلْكَنْ، قَدَم، عَيْ، عَيْي، حَصْبِر، حَصْبِر، حَصُور، تَاتَا، فَا فَا.

تَوْر

ك: جَوْنگ، لَوْت گِر تَن. [فدلس بورن، لوت کردن]
ف: تَوْر، تَوْر، رَم، سَهْسَت.

ع: فِرْك، رَم، كُكُوف، اُكُوف، قَهْر، غَيْظ، تَشْمُخ.
تَوْر

ك: دَاو. [نامرزیکی راو کردند. (تَوْر ماسی گرتن.)]
ف: تَوْر، دَاو. (دام ماهی گیری)

ع: شَرَك، شَبْكَة، مِجْرَفَة، طَوْر.

وینَه

تَوْر

[ك: پارچه ی شاش چنار.]

ف: تَوْر. (پارچه ی زنبوری)

ع: شَف.

تَوْر

ك: تَوخَس. [قاتر تَوْر.] [چه مَرُوش، به بیدس]

ف: تَوْر، چَمُوش، رَمُوك.

ع: شَمُوس، شَمُوص، صَعْب، شَارِد، شَامِس.
تَوْرَاغ

ك: خِيگ، خِيگَه، تَه جِهْرَه. [هیزه (تَوْرَاغی ماست).]

ف: سَجَك، خِيگ، تَوْرَاغ، دَوْرَاغ. (خَبِگ ماست)

ع: سِقَاء.

تَوْرَاغَان

ك: تَوْرَاغْدَان، تَه جِهْرَه. [دَه فَرِيك كه تَوْرَاغی ماست ده خه نَه ناری و خه لکی رَه مَه كی به مانای تَوْرَاغیش به كاری ده هیتن.]

ف: كَيْفَر، تَوْرَاغْدَان، دَوْرَاغْدَان. (تَغاری كه

تَوْرَاغ ماست در آن گذارند. و عوام بر تَوْرَاغ

هم اطلاق کنند.)

ع: مِرْكَن، وَطْب، زَق، سِقَاء.

وینَه

تَوْرَان

ك: نَالْوَز كِرْدن، رَه مَانَن. [زَوِر كِرْدن، بَیْراندن]

ف: تَوْرَانْدن، تَوْلَانْدن، رَمَانْدن، رَم دَانن، سَهْسَتَانْدن.

ع: تَكْدِير، تَنكِيْف، تَانِيْف، تَشْمِيخ، تَغْيِيظ، اِسْنَام.

تَوْرَات

[ك: شَتِيك كه خِیْرَا ده شَكِيْت.]

ف: تَرْد، شَكَنْدَه.

ع: قَضْم، قَضِيْم، قَصِيْم، قَصِيْم، نَدِر، هَش.

تَوْر تَوْر كَاو

ك: جِهْر تَار، ناره كی. [ههر شَتِيكی تَه ر تَرَار.]

ف: تَر، اَبَكی. (هر چیز تر و اَبَكی را گویند.)

ع: رَقِيْق، مَانع.

تَوْر تَه مَال

ك: لاپا، لاپال، توتنه، لیژایی، [سه‌ره‌لیژ (سه‌ره‌خوارک‌ه‌ی
لمدار.)]

ف: لیزی، لیزگاه، سرازیری. (که ریگ نداشته
باشد.)

ع: مُنْخَدَر، خَدَر، خَدور، خادور، خَدراء، مَزْلَه،
مَزْلَجَة.

توریره

ك: تورغا؛ چوره نیشانه‌یه‌کی رهك: مۆر و نیمزا رایسه که
له نامه‌ی پیارگه‌وران و له سکه ددرار.]

ف: چَرغان، پَش، گمانچه.

ع: طَرَه، طَغری، طَغراء.

وینه

تورش

ك: تون، تیز، [ترش]

ف: تَرَش، تَدَد.

ع: حَامِض، حَاد.

تورشان

ك: ترشاندن، ترش کردن]

ف: تَرَشاندن، تَرَشانیدن.

ع: اِحماض.

تورشکه

ك: ترشینه‌ك. [ترشوك (گیاهه‌کی به‌ناربانگه.)]

ف: تَرَشْک، تَرشه، تَروشه، تَرَشینْک. (علفسی
است معروف.)

ع: حُمَاض، حُمِیض.

وینه

تورش و شیرین — میتخوش

تورش‌ی

ك: تورنی، [ترش (نامی ترش.)]

ف: ترشی، تخدی. (طعم تَرَش)

ع: حُمُوضَة.

تورش‌ی

ك: ترشیات (پتنداریستیه‌کانی ترشی، وک: خسه‌بار،

بیسهر، باینجان، گه‌ره‌وز، حدفته‌بیچار و ...)

ف: آچار، بَنبیل، بُوارد. (ترشی‌آلات از قبییل:

خیار، بییار، بادمجان، کرفس، بیوزا، آنبه، هفته

بیچار و ...)

ع: حُمَاضَة، حُمُوضَة.

تورشیاک

ك: گه‌نیگ، [ترشار، گه‌نیو (شووئی و کالسه‌ک که زور

مابنه‌ره و ترشابن.)]

ف: آب‌خَسَمَت، آب‌زُرفَسَت، ژَفِیسه. (هندوانسه و

خریزه که زیاد مانده و ترشیده باشد.)

ع: مُتَخَمَّض، فاسد.

تورشیاک

ك: نارچار تورشیاک، [نارچار تال، رووگرژ]

ف: تَرَش‌رو.

ع: عَبَسوس، تَرَش، قَطُوب، سَبِیئُ الخُلُق، بَسور،

بَسول، ...

تورشیان

ك: هه‌لهاتن. [پیتگه‌بشتنی هه‌ریر.]

ف: تَرَشبیدن، ژَفِیدن.

ع: تَحْمُض، مُضور، تَخُوضَة.

تورشیان

ك: بۆکردن. [بۆن ناخوش بوون (وهك: ترشانی هه‌ناسه یا

گه‌ده.)]

ف: تَرَشبیدن، ژَفِیدن، بو پیدئا کردن. (نَقَس یا

معه)

ع: قَمَدَر، فساد.

تورشیان

ك: نارچار تورشان، دۆکردن. [روو گرژ کردن]

ف: تَرَش‌رو شدن، روبه‌هم‌زدن.

ع: قَطُوب، بَسور، بَسول، عَبَسوس، سُهُوم، کَلُوح،

قَبِط، تَجْهَم، تَسْرُوِي، تَقْبِيض، تَكْرُش، اِكْفِهْرار،
اِشْمِيْزَان، تَقْبِيض. (الْوَجْه)

تورشی سافکر

ك: پالوانه، كلارپورگه. [تورشی پالوان]

ف: ترشی پالا، ترشی سافكن، پالونه، پالوانه،

پالاون، پالوان، پالا.

ع: غَلل، مِصْفَاة.

وینه

تورشیننه ك ← **تورشكه**

تورفه

ك: تازه، قه‌شنگ، شیرین، كه‌میانته. [نایاب، دانسقه،

سه‌پروسه‌مه‌ره]

ف: نَغز، بولنجك، بُلگنجك، بَلَك، زيبا، كمیاب.

ع: طُرْفَة، طَرِيف، عَجِيب، مُضْحِك.

تورفه‌توله‌بین

ك: ترروكه، چارترروكائن، چارترروسكائن، چساره‌یه‌گانیان.

[لینكدانی پیلور]

ف: زَغنگ، چشم‌زدن.

ع: طُرْفَة الْعَيْن.

ع: تُرْك، وَدَع، وَدَر.

تورنك

[ك: نه‌توره‌یه‌كن.]

ف: تُرْك، تُرْكَمَنْ، تَمُود.

ع: تُرْك.

توركمان

[ك: نه‌توره‌یه‌كن.]

ف: تُرْكَمَان، تُرْكَمَنْ، تَمُودَان.

ع: تُرْكَمَة.

توركه‌ش

ك: تیركیش، تیردان، کیش. [هه‌گه‌دی تیر-]

ف: تُرْكُش، تیركُش، کیش، شَغَا، شَغَا، شَغَا،

شَغَا، شَغَا، خوله، تیردان.

ع: جَعْبَة، وَقْضَة، كِنَاة، رِبَاة، قَرْن، جَفِير.

وینه

توره

[ك: شالی کشمیری، جوزه شالینکی به‌ناریانگه.]

ف: توره، شال کشمیری.

ع: كَشْمِيرِي.

تورن ← **چوچینکانی**

تورومیا ← **توآومیا**

تورومته

ك: هه‌له‌كه، هه‌له‌كه‌سه‌ما. [مشك‌گره، تورمته]

ف: تُرْمَتَا، تُرْمَتَاي، سَنگَك.

ع: جَلْم، يُؤِيُو.

تورونج

[ك: له‌پزینه‌بی]

ف: تُرْنَج.

ع: مُعِين

وینه

توره

ك: پاسار. [جوزه‌گوتسوانده‌یه‌كه.]

ف: طَرَه. (نوعی تابوک است.)

ع: مُخَارَجَة.

وینه

توره‌وان

ك: ماسیگیر. [نهر كه‌سه‌ی به‌ توپ ماسی رار ده‌كات.]

ف: دامسی، دامیسار، دام‌افكن، ماهی‌گیسر،

ماهی‌فروش.

ع: جَرَأَف، صِنَاد، سَمَاك.

توری

ك: گدیگیری. [لا‌له‌په‌ته‌بی]

ف: گَنگَلَجِي.

ع: لُكُن، رُتَه، نَجَلَجَة، تَمْتَمَة.

توریان

ك: جونگ‌کردن، لووت‌گرتن. [له‌لس بوون، لووت‌کردن]

ف: توریدن، تولیدن، رمیدن، رُم کردن.

ع: قَهْر، كُف، رُم، فِرک، سَام، سَام، اَنف، تَشْمُخ، تَنْفُر، سَخَط، اِغْتِيَاب، سَخَط.

توز

ك: تم، گهر، گهردان. [تهپوتوز]

ف: رشت، گرد.

ع: نَقع، رَهج، مَور، رَغام، عَجاج، غُبَار، غُبَاء، هَبَاء، مَبَاب، عُكَاب، عَكُوب، قَتام، عَفْر، سَبَهَلَك، قَضَض، قَتان، هَبِج.

توز

ك: كه، نهخت. [توزقان]

ف: كم، كماس، دید، آندك.

ع: قَلِيل، رَزَه، نُزِر، نُزِر، نُزِر.

توزال

ك: كه، نهخت. [توزقان] [توزی ورد و ناسك.]

ف: كم، كمك، اندك. (گرد نازك.)

ع: قَلِيل، نُزِر، قَضَض، عَفْر.

توزاوی

ك: توزابین. [خولای]

ف: گرد آلود.

ع: مُغْبِر، مُغْبِر.

توزاوین - توزاوی

توزکردن

[ك: تهپوتوز بهریا کردن]

ف: گرد کردن.

ع: اِغْبَار، اِعْجاج، اِثَارَه، مَور، اِرْهاج، اِهْبَاء، اِهْبَاب.

توزکردن

ك: دروژیندان. [چوین دان (تیدیومه).]

ف: بَدگفتن، بَدگویی، پَرخاش کردن. (کتابه

است.)

ع: شتم، سَب، فُحش، نَقع، اِرْهاج، غَضَب.

توزلانه

ك: توزان، كه، نهخت. قنچكه، قرتكه. [توزقان]

ف: كم، كمك، آندك، تك.

ع: قَلِيل، نُزِر، مُزْجاة.

توزن - توزاوی

توزی

ك: كه می، نهختی، توزالی، توزلانه می. قنچكه می،

قرتكه می. [توزقالبین]

ف: كمی، كمكی، آندکی، تکی.

ع: قَلِيل، نُزِر، قَلِيلاً.

توزی لی هه لئاسی.

[ك: هیچی نیه. (تیدیومه له نهداری).]

ف: گردی از او بر نمی خیزد، چیزی ندارد.

(کتابه است.)

ع: لا فائِدَة فیه، ما فیه شَیْءٌ، لا یَبْتَرِشُحُ مِنْهُ نَدَى.

توسج

ك: نویك. [یهك بهش له نو بهش.]

ف: نه یك، نه بوده.

ع: تُسَع.

توسی

[ك: گیایه کی به ناربانگی دیکاریه.]

ف: زوله، توسی. (علفی است معروف خاردار.)

ع: عَكُوب.

وینه

توشمال

ك: دیواندر. [پیشهوا، پیشهنگ]

ف: پیشهوا، پیش آهنگ، توشمال.

ع: مُقْتَدَا، مُطاع، رَئِیس، جَسُور.

توشه

[ك: توشرو]

ف: توشه، پَدْرزه، پَدْرزه، پَبِرزه، پَرِوازه، بَرِوازه،

پَدمه، پَدوره، راه آورد.

ع: زاد، زَلَه، سَفْرَه، كُفیه، راحِلَه.

تۆشەبەرە

ك: تۆشەدان، چارداكه، سفره، هوانسه. [تۆشوربەرە، تۆشورەدان]

ف: تۆشەدان، پدەمدەدان، رومال.

ع: خۇرب، چىراب، سۇوان، سۇقن، سۇقنە، مېزۇد، مۇزادە، مېمىلە.

تۆشەي دەۋرىش

[ك: نەر خواردەي كه هەزاران لە مېوانىيە گىشتىيە كاندا دېيەنە نار دەسمال و دېيەن.]

ف: قۇز، قۇزىگ، (خۇوراكى كىسە گىدايان در دعوت‌های عمومي ميان دستمال كرده بېرىند.)

ع: مېمىلە، ئىمالە، خۇتامە.

تۆشورا - تۆشورە

تۆشوران

ك: سەركىشى، سەركىشان، تۆشوران، سەرهان، كەفەرئىش، [سەربۇزى، هەلچۇرۇن]

ف: سەركىشى، بالا آمدن، از سر رفتن.

ع: طۇغيان، قۇيضان. مۇ.

تۆشۇب

ك: كۆپتۈ، تۆشۇب، بادىرە. [كۆپتۈ (با سەرمەي سەخت).]

ف: توف، دمە، فۇنجا، آرزۇخش. (باد و سرماي سەخت)

ع: زۇبۇغە، طۇف، طۇفان.

توف

ك: تاف، توفيان. [ھەرىت (ھەرىتى لارى).]

ف: توف، زور، ئۇدى. (توف جوانى)

ع: شىدە، مۇغە، مېغىغە، فۇرە، عىنقوان، طۇغيان، طۇغان.

توفال

[ك: توفال (تۆشەي تەنكى مىس كە لە كاتى چە كوش ئېداندۇ دەرىت).]

ف: توبال، تۇپسال، توفال. (پوست مىس كە از

چىكىش پىس مى دەھد.)

ع: قۇسائە، سۇقائە، تۇبال، تۇبالئۇخاس.

توفال

[ك: تۇرى پتەر كە لە سەرمىچى خانورى ددەن و كاگلى

بە سەردا دەسارن.]

ف: سۇفالى، تۇبال، تۇبال، توفال. (گىل سەفت كىسە

بە سەسقىف خانسە مى زىنىند و كاھىگىل روى آن مى مالند.)

ع: طوفال، توبال.

توفان

ك: توف، كۆپتۈ، بادىرە، [بادىرە (گەردە لورل).]

ف: توف، دمە، فۇنجا، آرزۇخش، شورش، بادىمە،

توفان. (تمۇچ هوا)

ع: انقلاب، عاصفە، طوفان.

توفان

ك: فەرتىنە، شىتەرە. [بۇزان (فەرتەنە و گەردە لوى دەريا).]

ف: كولاك، كولاپ، توفان، آشوب، شورش.

(تمۇچ دريا)

ع: مۇر، انقلاب، طوفان، تمۇچ.

توفانە

ك: پەخشە، مېشۇولە، ھورۇدە. [پېشكە]

ف: پىشە، تارە، سارخۇك، سارخۇك.

ع: بۇق، بۇغۇز، خۇمۇش، بۇغۇش، قۇساقس، نامۇسئە، بۇغۇسئە.

توفە - كۆپتۈ

توفەنگىچى

ك: تېرەنداز. [تېرەھارز، چەكدار]

ف: تۇفۇنگىچى، تېرەنداز.

ع: كۆكۇب، شۇرطى، زۇبانئە.

توفەبىلى

[ك: مېشەخۇز، لارگە (كەسىك كىسە دواي مىران

ده که ریت.) [

ف: اَنگَل، ابرمان، بشتام، بشتالم، ناخوانده.
 (کسی که تابع مهمان بشود.)

ع: راشن، طَفِيلِي، ضیفن، معافر.

تَوْفِين

ک: کویوه کردن، باده کردن، بساده کردن (با و سهرمای
 سدهت.) [

ف: توفیدن، دمبیدن، شورش کردن. (باد و
 سرمای سخت)

ع: عَصُوف، اِنقِلاب، طَوْفَان.

تَوْفَان

ک: ترسانن، تره کائن. [مه ترسی خسته بهر.]

ف: ترساندن، ترکاندن.

ع: ابرعاب، افرع، اِخافَة، تَهَيْب، اِقلاق، افران،
 تَهویل، اِزعاج، اِيجال، اِذعار.

تَوْفَان

ک: تره کائن، درگا دان. [ته فاندن (تره کاندنی برین، چار یا
 دهر به هوئی ناگره.)]

ف: شکستن، ترکاندن، ترکاندن. (ترکاندن زخم
 یا چشم یا طرف از آتش.)

ع: فقا، فقا.

تَوْفِيَان

ک: ترسیان. [توفین، ترسان]

ف: ترسیدن، ترقیدن.

ع: رُعب، رُهب، فَرَع، خُوف.

تَوْفِيَان

ک: تره کیان، تره کین. [تدقین (تره کانی برین، یا دهر به هوئی
 ناگره.)]

ف: شکستن، ترکیدن، ترقیدن. (ترکیدن زخم یا
 ظرف از آتش.)

ع: تَفْقُوقُ، اِنفِقاء، اِنفِصاخ، اِنفِتاح، اِنفِجار، تَبَس،

تَجْوُح، اِنشِقاق، اِنصِداع، اِنسِلاع، اِنفِلاع، اِنشِراث،
 اِنفِقاَس، اِنفِقاَص، اِنفِقاَش.

تَوْفِيَان

ک: تَوف، تَاف. که نه پَیژ، سهرهاتن، زَره سارِردن.

[هدلچورن، سهر پَیژ کردن]

ف: تَوف، زور آوردن، بالا آمدن، سسر آمدن.
 از سر رفتن.

ع: طُغِيَان، طُغُوَان، غُلُوَان، غُلُوَاء، غُلُوَاء، غُدُقُوَان،
 شِدَّة، هَيْجَان، مَوَعَة، مِيعَة، قُورَان، قُورَة، تَغْلَب.

تَوْفِيَان ← تَوْفِيَان (مانای یه کم و دروهم.) [به معنی اول و دوم
 «توفیان» است.]

تَوَك

ک: نورك، تَبَش، سهر. [تیزایی سهری هدر شتیک.]

ف: تَک، نَک، نوک، تَبَش.

ع: رَأْس، شَوك.

تَوَك

ک: توکل، پوس، پَيس. [تویکل، پیست (پیستی درخت یا
 میوه یا نه نداسی لهش و...)]

ف: پوست، (پوست درخت یا میوه یا اعضای
 بدن و غیر آن.)

ع: قَشِر، لِحاء، نَجَب، جِلد، غِشاء.

تَوَكَّل

ک: پوس، توك. [پیست، تویکل (پیستی گوویژ و هه نار و
 بادام و کالهک.)]

ف: پوست، سَبِيَال، سَفَال. (پوست گردو، انار،
 بادام، خربزه)

ع: قَشِر، قَرَف، قِلَف، سَنَف. ذِوَاة، خِپَاء، لِحَاء.
 قُنُوع، قُشَارَة.

تَوَكَّل

ک: پوس، توك. قوتراخه. چه تَتوك. [پیست، تویکل (پیستی
 خاشخاش، هه نار، برنج، گهم، په مورو، چر...)]

ف: گوزه، غوزه، سَبِيَال. (پوست خَشخاش، انار،

برنج، گندم، پنبه، شكوفه و امثال آن.)

ع: كُمْ، خَرِيْطَةٌ، جُمْرَةٌ، قُنْبُوعٌ، خِيَابٌ، قَشَارَةٌ، حُسَانَةٌ.

تۆكل خاشخاش

ك: كۆكەنار. [بەرى گىياھە كە بو دەرمان بە كار دىت.]

ف: گوزە، غوزە، كوكنار، ناركوك، ناركيو.

ع: رُمَانُ السُّعَالِ، خَرِيْطَةُ الْخَشْخَاشِ.

تۆكلە وكرتن

ك: تۆكەرگرتن. [تۆيكل دامالين (روك) تۆيكل گرتنەرى

درەخت.]

ف: پوست كندن. (درخت مغلد.)

ع: لُحْيٌ، قَشْرٌ، نَقْفٌ.

تۆكل هەنار

[ك: تۆيكلە هەنار]

ف: سېپال، سۇفال، ناسپال، نارسپال، نارپوست،

پوست انار، نارسفال.

ع: قَرْفَةٌ، قَرْفُ الرُّمَانِ، قَشْرُ الرُّمَانِ.

تۆكل هېكلە

[ك: تۆيكل هېك]

ف: پوست تخم.

ع: قَيْضٌ، كَرْتِيٌّ، كَرْفِيٌّ، قَوْبٌ، قَبْشُ الْبَيْضِ.

تۆك هەولە

ك: پوتس هەولە. [پېست ئاولارى.]

ف: پوست آبلە.

ع: غُضْنَةٌ، غُضْنَةٌ.

تۆلوو

ك: ھەلاتن، ھەلھاتن، ھەرھاتن. [دەركەرتن لە ئاسۆرە.]

ف: دەمىدن، برآمدن، در آمدن.

ع: طَلُوعٌ، شُرُوقٌ، ظُھُورٌ.

تۆل

[ك: تۆلە (جۆرەسە گىكى رادە).]

ف: تۆلە، يوز، (نوعى از سگ شكارى است.)

ع: ضَبْرٌ، قَطْرُبٌ.

تۆل

ك: تەر. (تەر تۆل) [تراو (لە گەل) «تەر» دا بە كار دەبریت:

تەر تۆل.]

ف: نر. (با «تەر» استعمال مى شود.)

ع: رَقِيْقٌ، مَانِعٌ.

تۆلەش

ك: تۆلەش. دەمە ترشە. [تە ئەزم، تە لاش]

ف: خاش، خلاشە، تراشە، زند، زندە، دم تېشە.

ع: نُخَاثَةٌ، خُرَاطَةٌ، بُرَايَةٌ، لُجَارَةٌ، جُرَارَةٌ، خُشَارَةٌ،

خُسَانَةٌ، كُسَانَةٌ، كُسَارَةٌ.

تۆلەش

ك: تۆكل دار. [تۆيكلە درەخت (كە لىكرابىتە رە).]

ف: پوست درخت. (كە كندە باشتد.)

ع: قَرْفٌ، لِحَاءٌ، قَشَارَةٌ.

تۆلەشە ← تۆلەش (ھەر دەر ماناكە.) [بە ھەر دو معنى.]

تۆلوميا

ك: تۆلوميا. [بەمپ، نىچقە]

ف: ناموس، تلمبە.

ع: مِضْحَجَةٌ، طُلْمِبَةٌ.

تۆلۈنكى

ك: بېشەرم، بى ئاورو، لوتى. [بىھدىا]

ف: تۇنگى، كۇنگى، لوتى، بى شەرم، بى آبرو،

بى ياك. نيزە باز.

ع: دَاعِرٌ، فَاجِرٌ، بَدِيٌّ، شَرُورٌ، أَخَاذٌ، طَمَاعٌ، لَوَطِيٌّ.

تۆلە

ك: قەرى، پاداشت. [قەرىبەر، ھەق سەندەرە]

ف: سزا، ناشاد، داشن، پاداش، كىفر.

ع: جَزَاءٌ، تَلَاْفِيٌّ، تَدَارِكٌ، جُبْرَانٌ، قَبْصَاصٌ، اِنْتِقَامٌ،

عَوْضٌ، رَمَصٌ.

تۆلەك

[ك: كاتى دەرىنى پەرى باز و بالئە كاتى تر.]

ف: توئك، كُريز، كُريزه، كُريج، كُريخ، پريزي، پريزيختن. (هنگام پريزي باز و ساير طيور.)

ع: ائسال، انحصار.

تولهك كردن

[ك: توك وهراندن]

ف: توئك كردن، كُريزه كردن، پريختن

ع: ائسال، انحصار.

تولهكه

ك: په نيد، په يگمه له چكانه، [كولتيره چوره]

ف: پنيژك، پنييره، هسوره، نان كلاغ،

آفتابگردك،

ع: خُبازي، مُلوكيئه.

ويته

تۆم

ك: ناركه، [نارك: ددكي نار ميره].

ف: تخمه، تخمك.

ع: حَب، عَجَم.

تۆم

ك: تَو، دان. [تَو (كه ده پيژنين).]

ف: تخم، منج، دانه. (كه مي پاشند).

ع: بَدْر، بَز.

تۆم

ك: تَوَم، تَوَم، [ره چلهك، تَوَمه، نه زاد]

ف: تَخْم، تَخْمه، دوده، تَزاد.

ع: بَدْر، نُطْقَة، نَسَل، نَسَب، سِلْسِلَة.

تۆماته

ك: باجان فهدنگي، [ته ماته]

ف: تومات، توماتيز، بادتجان فهدنگي.

ع: بِنْدُورَة.

ويته - باجان فهدنگي

تۆمار

ك: لورسه، دريژدار، پيچياگه ره. [نوسراوي دريژي

لورلدارا].

ف: تومار، توله، پيچيده. (نوشته ي دراز)

ع: طُوي، نُرَج، طُومار، طامور.

تۆم بي شهنجير - كَرَنَك [اماني دروم]. [به معني درم].

تۆم پياز

[ك: تَوِي پياز]

ف: تخم پياز.

ع: قِرَح.

تۆم تهره نيزه

ك: خهردل. [خهردله]

ف: سَپَنَدان، اسپندان. (تخم تره تيزك)

ع: حُرْف، حَبُّ الرُّشَاد.

تۆم قاخلي

[ك: تَوِي كاژيئه، تَوِي شملي كه بو رنگ كردن به كار

ده مي ريت].

ف: خسك دانه، تخم كاژيره.

ع: قُرْطُم، قُرْطَم.

تۆم كولهكه

[ك: ناركه كولهكه]

ف: تَخْمه، تَخْمَك، تخم كدو.

ع: حَبُّ القَرَع.

تۆم كولهكه

[ك: كرمي شريتي: كرمي كه له ريخوله دا ده زي ر جاران به

ناركي خاوي ناركه كولهكه دهرمان ده كرا].

ف: كدودانه، كرم يمينه.

ع: حَبُّ القَرَع، دَوْدُ المَعِدَة.

تۆم گول

[ك: تَوِي گول]

ف: كلبيك، تخم گل.

ع: بَزْر الوَرْد.

تۆمه

ك: تَوَم، دان، [تَو، دانه]

ف: تخم.

ع: بزر، حب.

تۆمەدان

ك: مئالدان، [پزدان]

ف: بچه‌دان، زهدان. (← مئالدان)

ع: رُحْم، مَشِيمَة.

تۆمەدانه

ك: داردان، باخه. [شه‌تلگه (چيگابه‌كي كاپيه كه توږي

تيدا ده‌چيئَن تا ده‌بيته نهمام).]

ف: نُخيسر، نُخيز، نُخمدان، دانهدان، داردان.

(جايي كه در آن براي نشا تخم بكارند.)

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دُدَانَة.

تۆمەز

ك: تۆمەز، تۆمە‌بۆز، تۆمە‌س، تۆمە‌ئى]

ف: تو نگو.

ع: وَ، (واو حاليّه)

تۆمەز

ك: تومەز، تۆمە‌بۆز، [تومە‌س، تۆمە‌ئى]

ف: تو نگو.

ع: وَ، وَلَا تَقُلْ، (أَلَهُ ...)

تۆمە‌بۆز — تۆمەز

تُون

ك: سَنَت، سَخْت، [پتەر]

ف: سفت، زَقَت، سَخْت، تُنْد.

ع: غَلِيظ، مُصَمَّت، مُلْتَك، مُحْكَم، مُرَبَّم، قَرَص،

صَلْب، مَتِين، مَرِير، شَدِيد، شَبِيح، صَفِيح، وَثِيق.

تُون

ك: دَوخ، [تورن (ودك: تامى ييبەر).]

ف: تندا، دُزَن، دُزَنْد، تېر، زَقَت، گزنده، سوزنده.

(طعم فلفل مثلاً.)

ع: حَرِيْف، حَامِر، (فَح)

تُون

ك: تورش، گدزَنه، تَيْز، [قرش (ودك: تامى سرکه).]

ف: تُنْد، تَرش، سوزنده، گزنده. (طعم سرکه

مثلاً.)

ع: حَذِي، حَامِض، حَادِق، ضَارِس، قَارِص، لَادِع،

كاي، حَدِيد.

تُون

ك: نَالُوژ، شېرەت، تىرۇش، رۇوش، تىرۇرە، زۇيىر، [مىرۇئى

نە‌سازاۋ.]

ف: تُنْد، آليىز، آلوس، نُزَنْد، آغسده، زيان،

خشمگين، خشمناك، خشم‌آلود، دز‌آلود،

دز‌آهنگ، دز‌آگاه، دز‌خو، دز‌كامه، درشت،

سەھمگين.

ع: شَرِس، شَشِكِس، مُحْتَد، غَضُوب، غَضبان،

طَائِش، مُتَغَيِّظ، مُتَسَقِّط، مُزْمَنِّج، شَرِير، شَدِيد

الْعَرِيكَة.

تُون

ك: تَيْز، گورج، چاپوك، كرژ، [چالاک]

ف: تندا، تېز، نَجَا، دُزَنْد، خَوْنَد، چُست، چاپُك،

چالاک، وشكرده، زرتگ، شتابان.

ع: جَلْد، جَلِيد، سَرِيح، سَعُور، نَكَط، شَدِيد، قَعَطَل،

حَدِيد.

تُون

ك: توتە، لِيژ، لِيژايى، [سەر‌وخواركە]

ف: تندا، ليز، سرازير، سراسيب.

ع: مُنْحَدِر، مُنْخَفِض، مَرْقَة، حَدَر، حَدُور، حَادُور،

حَدَرَاء، مَرْجَة، مَرْقَة، هَبُوط.

تُون‌بۇون

ك: نَالُوژبۇون، توربېرون، [نَالُوژان، قەئس بۇون]

ف: تۇنديدن، آغسَدَن، آليىخستَن، تۇند شۇدن،

پرخاش‌کردن، خشم‌کردن، خشم‌ريختن،

ع: اِحْتِدَاد، اِغْتِيَاظ، تَغْيِيْظ، تَغْضُّب، تَشَقُّق، اِزْمِجَاج.
تونکه

[ك: پانتوئی کورتی زۆرانباران.]

ف: تَنكە، توبان، تَنبَان. (شلوار پهلوانان)

ع: تُوْبَان

وینه-زۆران

تونکه

[ك: تونگه: ده فری مل باریك.]

ف: تَنگ، تِك، كواز، كوازە.

ع: قارورة، كِرَاز.

وینه

تونگ بلوور

[ك: تونگهی شورشە.]

ف: صُراحي، تَنگ بلور.

ع: نَاجُود، صُراحيَّة، اِبْرِيْق.

وینه

توننه

ك: توننى، تونن، لِيئِزى، لِيئِزايى، سهره بهر خوارة،

سهره بهر خواری [سهره خواری كه]

ف: تَنده، تَندى، لِيئِزى، سرازيرى، سرازيببى.

ع: خَدَر، خَدُوْر، خَدُوْر، خَدراء، نَزَل، مَبْسُوط،

مُنْحَدِر.

توننى

ك: تِيْزى، فِرزى، گورجى، كَرزى. [چالاكى]

ف: تَندى، تِيْزى، دَرْتَدى، خَوَندى، چُستى،

چايكى، چالاكى، هنگار، هنگارد، اتوت.

ع: حِدَّة، سُرعة، سُراعة، شِدَّة.

توننى

ك: سهختى، تەژشك. [سهختى سرما يا گه سرما.]

ف: تَندى، سهختى، شَسْجَام. (سهختى سرما، يا

گرما)

ع: شِدَّة، حِدَّة، سَوْرَة، فَوْرَة، شَوْران، هَيْجان، هَيْج،

شَسْجَام.

توننى

ك: نالوْزى، توْرهى، [زورى، فەلسى]

ف: تَندى، آليْزى، آلبوسى، نَزْندى، آغْدنگى،

دَرشتى.

ع: اِحْتِدَاد، اِشْتِغال، اِغْتِيَاظ، اِزْمِجَاج، شِرَاسَة،

شَكاسَة، طَيْش، خُشُوْنة، سَوءُ الخُلُق.

توننى-توننه

تونونال

[ك: نامى تون و تال، وەك: نامى بيبەر.]

ف: دُرَن، دُرَند، رُفت، رُمخت، (تند تلخ مزه مانند

بببەر.)

ع: جَفْص، عَفْص، حَامِز، حَرِيْف.

تونوئيز

[ك: كه سكون (ترشى سورتنەر.)]

ف: تَند، سوزنده، تَرش، گزنده، (ترش گزنده)

ع: قارص، ضارص، كاو، لَانع، حَذِي.

تونوئيز

ك: گورج، قوچاخ، چالاخ، زرنگ، كرز، فِرز، بَرزير.

[گورجوگزان، چالاك]

ف: چاپك، چالاك، تَجَا، دُرَن، چُست، تَند،

كِرَمَند، كِرَمَند، شَتابان، شَتابكار، وشكرده،

زرنگ، تَندوتيز.

ع: جَلد، جَلِيْد، سُرِيْع، سَعُوْر، حَدِيْد، مُحْتَد، نَكِظ،

عَجُول، قَعَطَل، شَدِيْد.

توننه و بوون

ك: سفته بوون. [تونده بوونه، رفق بوون]

ف: تَندشدن. سفت شدن.

ع: اِشْتِدَاد، اِغْتِلَاط.

توننه و كردن

ك: سفته و كردن. [پنه و كردن، توند كرده]

ف: تندکردن، سفت‌کردن.

ع: شَدَّ، احکام، ایرام.

تونیانه‌وه

ك: توژیانه‌ره، کاریانه‌ره. [تورزانه‌ره، برزانه‌ره]

ف: تَنَدیدن، سوختن.

ع: تَحْرَف، اِكتَوَا.

توو

[ك: تور، تفتی]

ف: توت، تود.

ع: فُرصاد، توت، توٹ.

توو به‌ره

ك: توره‌كه، تومبه‌ره. [توربین (توره‌كدی توژ).]

ف: تخمدان. (توربه‌ی تخم)

ع: مِبْدَرَة.

تووناش

ك: دواش، سهرسه‌رنیان. [هینانه‌سه، ره‌سه‌هینان]

ف: به‌سخن آوردن، سر به‌سرگذاشتن.

ع: تَكْلیم.

توونك

ك: توره‌كوله. [بیچوره‌سه‌گ، توره‌له]

ف: توله، توله‌سه‌گ.

ع: جِرْو.

تووتم

ك: توتوم، سماق. [داری ترش.]

ف: تَتَم، تَنَری، سماق.

ع: نَش، عَرَب، طُمَطُم، سُمَاق.

تووتن

ك: تماکو. [گیای نار جگه‌ره.]

ف: توتون، تَنبَاقو.

ع: تَبغ، تَنَن، تَنبَاق.

وینه ← تماکو

توووه

ك: ره‌شه‌بالورک، بالورک ره‌ش. [زیاده‌گوشتی سهر پیتل‌روی

[چار.]

ف: توته، گنده. (گوشت زیادی بر پلک چشم)

ع: وَدَم، سِلَعَة.

توووه ← **توونك**. سه‌گ [ره‌شه‌ی گوزینه.] [گورانی است.]

توووه ← **توووه‌له**

توووه‌ك

ك: توتی. [بالندی سه‌گه‌ره.]

ف: توتک، توته. (توتی سخنگو)

ع: بَبغَاء، طُوَطُك.

توووه‌كوله

ك: توتك، توله‌سه‌گ. [توته‌له، بیچوره‌سه‌گ]

ف: توله، توله‌سه‌گ.

ع: جِرْو، جِرْو، عُسْبُور.

توووه‌له

ك: توته. [قامسه‌چكوله (په‌نجدی بچورک).]

ف: کالوج، کابلج، کابلج. (انگشت کوچک)

ع: خَنَصِر.

تووتی

[ك: بالندی سه‌گه‌ره.]

ف: توتی، توته، توتک.

ع: بَبغَاء، طُوَطُی، طُوَطُك.

وینه

تووچی

ك: توژی، بالوره‌کردن، به‌شبه‌ننی. [دابه‌ش‌کردن، بدش‌به‌ش

کردن]

ف: توژی، پُخش‌کردن، پُخش‌کردن،

پُخش‌بندی.

ع: تَقْسیم، تَوَجیه، تَوَزیع، تَسهیم. تَقْسیط.

تووړائش

ك: فیرائش. [تووړاندن]

ف: ریخیدن، ریخ‌کردن.

ع: سلخ، نُجو، كُتْث، اِطْلَاق.

تووردان

ك: فرېدان، پەرت كړدن، [فرېدان، هارېشتن]

ف: پەرت كړدن، پرتاب كړدن، پياختن، دورانداختن.

ع: رَمِي، قَذاف، حَذَف، طَرَح، نَبَذ، اِلقَاء.

توورك

ك: تەمشك، [تورتوك (دەختي توورك)].

ف: تَمَش، تَمَشك، تَموش، كېهه، سەگُل. (درخت تمش)

ع: قَصَد، عَلِيْق، غوسېچ، شوكل، مُصَع.

وینه

توورك

ك: توردرك، [تورتوك (بەري توورك، «توردرك» سووكەتەي «توروك»)].

ف: ذر، كېهه، (يار تەمشك)، (اول مخفف دوم است).

ع: مُصَع، ثَوْت العَلِيْق.

تووره

ك: تالۆز، قوشقى، كەللەبى، [رۆقه ستار]

ف: تەند، آليز، آتەشى، خەشمگين، خەشمتاك، آلوس، آغده.

ع: مُحْتَد، مُحْتَدِم، مُضَيبان، مُتَمَمِّر، وَجَاد، مُعْتَاط، غَضَبَانِي.

تووره كە

ك: توريه، توريه، [توروك]

ف: توپره، توپره، توربه.

ع: مِخْلَاف، عَلِيْقَة.

وینه

تووره كە ي مه تاري

ك: دەرماندان، كيسه، [دەفري دەرمان فروشتن].

ف: تېنگو، تېنگو، كُكُدان، قُكُدان، (كيسه ي

دوافروشى

ع: جَوْتَة، رِبْعَة، قَسِيمَة، قَسِيمَة، قَسِيم.

تووره كە ي گە دايى

ك: توره كە، [كيسه ي سوال كړدن].

ف: چُرَسدان، توريه، (توريه ي گدايي)

ع: فُرُوة، حَقِيْقَة، شَلَاق.

تووز

ك: تهور، خز، (تهررتووز) [رەفتار، رەشت]

ف: خو، تور، تۆز، زۆش.

ع: خَلْق، شَيْمَة، سَحْبِيَة، رَوِيَة، دَاب، نَيْدَن، مَلُور،

تَوَز، مَلَز، طَبِيْعَة، شَيْشِيَة، هَجِيْر.

تووز

ك: تير، بالا، كەلافەت، [قەلافەت، لەش، بەژن]

ف: توس، بالا، بېز، تن، اندام، (ترك و توز)

ع: قَد، قامة، هَيُولَى، جُنَّة، جَسَد، بَدَن.

تووز

ك: چورز، رهج، [القي تازه ي دار].

ف: شتاك، ستاخ، استاخ، (شاخه ي تازه)

ع: غُصَن، شطاء، مَشْرَة، شَكِيْر.

تووزاش

ك: كاراشن، هەلبېزاشن، كزانن، سولاشن، [كزاندهره،

تووزاندهره (بۆ نۆرنه: به هۆي قامچي لېداندهره).]

ف: سوزاندىن، سوزاش آوردن، درد آوردن، (از

زدن شلاق مثلاً).

ع: احراق، ئاليم.

تووزن

ك: كزن، [تووزينه ره (رهك: شورل)].

ف: سوزنده، سوزش آور، (تركه مثلاً).

ع: مُحْرِق، مَوْلِم.

تووزيان

ك: كاريان، هەلبېزيان، سوليان، سولياندهره، [تووزاندهره (بۆ

نۆرنه: به هۆي قامچيه ره).]

تورپدان

ف: سوزش کردن، درد آمدن. (از شلاق مثلاً.)

ع: احتراق، تأثر، تألم، حرقة، نعیج.

توووزیانهوه ← **توووزیان**

توووز

ك: تۆ، تووژگ، تووشك، سهرتۆ. [سهرتۆیز (قدیمایخ)]

ف: تو، سرتو، شمه، تاشك، چرابه. (قبماق)

ع: طهاوة، دواية، طثرة، جثورة، قشطه، كخعة، هادر، طلاوة.

توووزال

ك: سهرتۆی نازك. تووژگ بهخ. [توووزال (سهرتۆیزی

ناسك).]

ف: سرتۆی نازك، كاشه.

ع: طهاوة، رقیقة.

توووزك ← **توووز**

توووزك بهخ

ك: توووزال، تۆ. [توووزی سههۆل: سههۆلی تهنگی سه ناز.]

ف: كاشه، تو.

ع: چكید، طثرة.

توووزی

ك: تووچی، بلاوره كردن [دابهش كردن، بهش بهش كردن]

ف: تووژی، پخش كردن، پخش بندی،

ع: تقسیم، تووژیع، تووچیه.

توووش

ك: سهخت، سهختان، چههه، پهرنگا. [ههلدیرگه]

ف: سهخت، تُند، تُتسده، پرتگاه، سسنگلاخ،

ناهموار.

ع: وعر، صنعب، صلعب، لوب، جبرة، جبرول، غدر،

شان، مزلقة.

توووش

ك: تون، شیرت، گولش، روش. [بهدهر]

ف: تند، تندخو، بدخو، دول، لول، بی شرم،

دزآلود، خشمناک، دزخو.

ع: شرو، شرس، شکس، تریب، وقیح، بَدِي، مُحْتَد،

مَرِيْد، قَلْطِي.

توووش

ك: تهن، نه نام. (تهنوتووش) [لهش]

ف: توش، تَن، پيكر، تَوْن، كالكيد، أندام.

ع: بَدَن، جِسْم، جَسَد، جُنَّة، طُن.

توووشال ← **توووزال**. **شیرهت**

توووش بوون

ك: تووشیاربوون، بهیهك گه یین. [پینك گه یشتن]

ف: دُچارشدن، دوچار شدن، بههمرسییدن.

ع: تَصَادُف، تَلَاقِي.

توووشك ← **توووزك**

توووشیار

ك: تووش، دوچار، بهیهك گه یین، بهیهك گه یشتن. گرفتار.

[پینك گه یشتن. گیرده]

ف: دُچار، دوچار، بههمرسییدن، گرفتار.

ع: تَصَادُف، تَلَاقِي، مُلَاقِي، مُصَادِف، مُصَاب.

توووشیاربوون ← **توووش بوون**

توووك

ك: كوك، پرز، پرزه، كوككه، تيسك. [تووكی فالی،

خارلی و...]

ف: پشم، كلك، پُرز، پُرزه. (پُرز قالی یا هوله و

امثال آن.)

ع: وَبَر، حَمَل، رَعَب، دَبَب، زَبَبَر.

توووكان

[ك: ترووكاندن (ترووكاندنی گوله بهروژه).]

ف: شكستن. (شكستن تخمه)

ع: كَزْم، مَطْع، مَطْوَع.

توووكروین

[ك: تان دهركه رتن (بۆ نمونه: تووك روینی مدخه ن).]

ف: پشمرفتن، پُرز برآمدن، سساییده شدن.

(مخمل مثلاً.)

ع: اِسْتِقْرَاع.

تووکن

ک: کولکن، تیسکن. [زَرز به مو، به کولکه]

ف: کُنکین، پشمین، پُرزو.

ع: وِبَر، مُرْغَب، مُخْمَل.

تووکنه

ک: زهینه قوتنه. [جووجه لَمی تازه پوره رکردور.]

ف: سیخ پَر. [بچه پرنده که تازه پر در آورده

باشد.]

ع: رَاشَن.

تووکنه ← تووکن**تووکه**

ک: پرووشه، پرووکه. [باران نهرم] [مَمی باران، ورده باران]

ف: نَم نَم، تک تک، چک چک.

ع: تَقَطُر، تُرد.

تووکه تووک

ک: پرووشه پرووش، پرووکه پرووک، توه توه. [باران نهرم]

[مَمی باران، بارانی هیدی هیدی.]

ف: نَم نَم، تک تک، چک چک.

ع: تَقَطُر، تُرد، اِثْراد.

تووکه کردن

ک: پرووکه کردن، پرووشه کردن. [مَمی بارین، له سه رخو

بارین]

ف: نَم نَم آمدن، تک تک باریدن.

ع: تَقَطُر، اِثْراد، تَشْرِید.

توول

ک: درِیژی. [به رانه ری «پانی».]

ف: درازا، درازنا، درازی.

ع: طُول.

توول زه مان

ک: درِیژی رُزگار، بگردن زه مان، سالیان سال. [نتیسه ریئی

رُزگار، درِیژی کات.]

ف: دیرسد، دیربان، سالیان دراز، دیرکشیدن،

درازی روزگار.

ع: طُول المَدَّة، اِمْتِدَاد الرِّمَان.

توول کیشان

ک: خایان، فره پینچون. [درِیژه کیشان]

ف: درنگ کشیدن.

ع: تَطُول، اِمْتِدَاد.

تووله

[ک: درو مسقال ر نیو.]

ف: توله. [دومثقال و نیم.]

ع: تُولُج.

تووله که ← بووچکلانه**توول**

ک: خامه، تهرکه. [شورن]

ف: شاخه، ترکه، خَبچه، کَر دو.

ع: شُغُوب، خُرغُوب، حُوط، أُغُلُوج، غُض، قُضِب،

غُصن.

توول

ک: چری. [په ردور]

ف: فُد ره، اُنْبیره.

ع: غَماء.

تووله

ک: توره سسگ، توره کولسه، توتسگ. [توتسکه،

بدچکه سگ]

ف: توله، توله سگ.

ع: جِر، عُسبُور.

توول شه لاجی

ک: شه نشه. [شورنی هه لاجی]

ف: شَنش، کُندش.

ع: حُوط، مِنجَدَة.

توون

[ک: ناگردانی گهرماو.]

ف: گُلْحَسَن، گولْحَن، گولْح، تسون، توشکان.

(آتشگاه حمام)

ع: قَمین، اَتون.

توونا

ک: ناراره، وِیل، تهره، وِیلان، دربه در. [گه رُک]

ف: آوار، آواره، وِیلان، دربدر، تون به تون.

ع: شاذب، اَفاق، دَوَار، مُتْعَرِب.

توونا کردن

ک: سواره کردن، وِیل کردن، تهره کردن، دربه در کردن.

[رهیلان کردن]

ف: آوار کردن، آواره کردن، دربدر کردن.

ع: تَشْدِیب، تَغْرِیب، تَبْعِید.

(توویل)

ک: چه پکه ن. [توریل]

ف: رَهْگَنْد، رَهْگَوِیه، تَنَل.

ع: تَفَق، سَرَب، دِیماس.

وینه

توه

ک: برگه. [تهو خاکو خولهی که ددیژینن به سه به فردا

هدتا بیتورینته ره.]

ف: تو، سرتو. (خاکی که روی برف می پاشند

تا آب شود.)

ع: طِلَاوَة.

توه توه

ک: توره توره کسه، پرورسه پرورشسه. [نم (وه)]:

پرورسه پرورشی باران.]

ف: تک تک، دانه دانه، کم کم. (باران مثلاً.)

ع: قَطْرَات، تَرْد.

توه ره شه

ک: شاتور، توری رهش.]

ف: سیاه توت، توت سیاه.

ع: التُّوتُ الأَسْوَد.

وینه

توه سووره

[ک: توری سوور.]

ف: توت شامی، توت سرخ.

ع: التُّوتُ الحَامِض.

وینه

توه مهیت

ک: چه فته، درو، ده له سه، به سه، ده سه له سه. [تومت]

ف: پلمه، چه فته، بسته، سرو، چریک، پیغاره.

ع: تَهْمَة، قَرْفَة، قَفْوَة، ظَنَّة، ظَنَانَة، بَهْتَان، اَتْهَام.

توویل

ک: نارچار، پیشانی. [تهویل]

ف: پیشانی، چکاک، چهان، پُنجه، چماچم.

ع: ناصیة، جَبْهَة، جَبین.

توویل

ک: تاپو. [تهو زوی ر زاری که میری به شیوه یه کی کاتی

ده بدات به که سیک.]

ف: توویل، تبویل، یابر.

ع: تَوَلَّی، اِقْطَاع.

تویلبه ن

[ک: تهویل پیچ]

ف: پُنجه بِنْد، پیشانی بِنْد.

ع: عَصَابَة.

تویلدار

[ک: دره دگ]

ف: یابردار، تیولداز.

ع: مَوَلَّی.

تویل نیانه زهوی

ک: خاک که فتن، خال بوسی. [کرنوش بردن، چه مانه ره]

ف: خاک بوسی، زمین بوسی، پیشانی بر زمین

گذاشتن.

ع: سَنجَة.

توتیله

ك: توتیله، گهژ، پیشتیز. [تهریله]

ف: دَرش، توتیله، استپیل، آخُر.

ع: اسطیل، اصطیل، طویله، مریط.

ته نسیر

ك: کاری بون، کاریگر بون، کارکردن، دلگیربون.

شون خستن. [شون دانان، کارتیکردن]

ف: نرایش، هنبایش، نوژیدن، کاری شدن، کارگر

شدن، دل نشین شدن. دل چسپ شدن، جاگیر

شدن، پی انداختن، رهو گذاشتن.

ع: تاثیر.

ته نویل

ك: دیلماس، پینه کردن، پهژ کردن، پهسچ دانسه،

گوزار ریژی، هلمرگه رانن. [لینکدانسه، رافه کردن،

گیراندنره]

ف: سفرنگ، گزاره گویی، برگرداندن.

ع: تاویل، ترجیع. تفسیر.

ته یاهت

ك: دهرناسی، دهرمانزانی، دهرماندان. [پزیسشکی،

چاره سرکردنی نه خوش.]

ف: پزیشکی، پجشکی، بجشکی، دردشناسی،

درمان کردن، دوادادن.

ع: طبابة، معالجة، مداواة، علاج.

ته بیج

[ك: کوتاندنره و پتسه کردنی بنه رتی دیوارتیک که

خراب بوویت به هوی گل و خشته ده.]

ف: تپانج. (تپاندن بیج دیوار با گل و خشت که

خراب شده باشد.)

ع: دُماج، تدمیج.

ته بیج نه ریه

ك: چوار سرشت. [گهرما، سه رما، نه ری، وشکی.]

ف: کیسا، کیانا. (حرارت، برودت، رطوبت،

بیوست)

ع: طبایع اریعة.

ته بخاله

ك: یارنشان. [یارمز، تامیسك]

ف: تبخال، تبخاله.

ع: حَلا، عُقبول.

ته بدیل

ك: نازوگوز، گوزان، گوزانسه، نالشت کردن. [نالوگوز،

گوزینه ره]

ف: زمش، جزیدن، گوهریدن، جاویسدن،

جاورکردن.

ع: تَبْدیل، تَعویض، تَغییر.

ته بریک

ك: شاش، نافهرین، خوشیاد. [پهژبایی]

ف: آفرینه، آفرین، خُجسته، فرخنده، به باد،

خُجسته باد، فرخنده باد، شاپاش، شادباش،

خوش باش.

ع: تَبْرِیک، تَهْنِیة.

ته بیج

ك: سرشت، خن. [سرشت، خورسك، خور، نه ریت]

ف: منش، سوسن، سرشت. خو، خوی.

ع: طَبیع، مُشاش، طَبِیعة...

ته بیج

ك: دل، مرخ. قیز. [حز. بیژ]

ف: جهش، سوس.

ع: طَبیع، نَفَس.

ته بیج

ك: هوش، زرنگی. [لیهاتویی، زیره کی]

ف: هوش، زیرکی.

ع: طَبیع، ذوق، قَرِیحة.

ته یج ← جاب**ته به روك**

ك: وه لفته، نیاز، [پیروزی، مباره کی]

ف: پاره، نیاز.

ع: بریکه، برکه، یمین، میمنه، تبرک، تئمن.

ته به قه

ك: ژیردسه، داردهسه، تاین، [شورینکه، توران، دهسپیره]

ف: تاراس، بروسان، ورستان، زبردستان، همراهان، فرمانبران.

ع: قیغه، اتباع، تابعین.

ته به قه

ك: نه دم، [قات]

ف: آشکو، آشکوب، آشکوبه، آشکوب.

ع: طقغه، مرقغه.

ته بیات

[ك: باروردن خگدل]

ف: احوال، آداب، وضعیات.

ته بیب

ك: دزدناس، دزمانزان، دزماندر، دزمانکس، [پزیشک]

ف: پزیشک، بجشک.

ع: طیبب، نقرس.

ته بیغه تا

ك: سرشت، خور، [سروشت، خورسک، خور، نهریت]

ف: منش، سرشت، سوس، أبرهام، جهش، سوم، خیم، خو، خوی.

ع: طبیغه، ضریغه، سچیغه، جیغه، سچیغه، سلیغه، سلیغه، شمیلیغه، غریزه، نمیشه، نخیله، نجیره، نجیره، شریغه، خلیغه، قطره.

ته بیستی

ك: سرشتی، [سروشتی، خورسک، خواگرد]

ف: منشی، سرشتی.

ع: طبیعی، غریزی، جبلی، فطری.

ته ب

ك: ته بولکه، گرد، ته به، [گردولکه]

ف: تپه، پشته، بوندک، بلنددی.

ع: قل، ریوه، زبیه، اکمه، مضبه، راییه.

ته ب

ك: پاخوا، کوگا، کومه له، [کوما]

ف: تپه، توده، کود، خرمن.

ع: کتنه، کئنه، کئنه، کومه، تله، صوبه، کوده.

ته پال

ك: ته پلژن، ته پلکرت، [ته پلیندر]

ف: تبال، تبلزن، تبیره زن، تبیرزن، تبیره کوب.

ع: طبال،

ته پالان

ك: کوشکده لان، [جینگه ته پالهی زه خیره کرار بو زستان.]

ف: تپاله دان، پاچک خان، [جای تپاله که برای زمستان ذخیره کنند.]

ع: مواله.

ته پاله

ك: ته پله، [شیاکی وشک.]

ف: تاپال، تاپاله، تکه، پاچک، پاوچک.

ع: واته.

ته پانج ← ته پانج**ته پائئن**

ك: ناخین، چه پائئن، [خنین، په ستارتن (وگ) ناخینی سه رین به لوکه.]

ف: تپاندن، آگندن، آغندن، انباشتن، انباردن، آغستن، چپاندن، [تپاندن پنجه مثلاً در بالش.]

ع: حشو، تلید، ثملیه.

ته پائین

ك: ناخین، چه فائئن، [تتیرین (وگ) دارچه فاندنه رپیره ی نار.]

ف: تپاندن، سُوپوختن، نرسُوپوختن، خَلانیدن.
 (تپاندن چوب مثلاً در مجرای آب.)

ع: ادماج، ادخال، تَدْخیل.

ته پیه ← ته پ

ته پیه پان

ك: ته پته پ، [ته پته پ، تر پته پ]

ف: تپ تپ کردن.

ع: لِدَام، تِلَادُم، مُلَادَمَة.

ته پدان

ك: ته پدان، كوگدان، خرِه ددان]

ف: توده کردن، خرمن کردن، روی هم ریختن،
 فراهم کردن.

ع: تَكْوِم، تَكْتِيل.

ته پدان

ك: گه بین. (ته پی داسری.) [گه شتن، زال بورن]

ف: رسیدن.

ع: وَصُول، تَغْلِب، حَر، هُجُوم.

ته پش

ك: ته پین، لیدان، پلدان]

ف: تپش، تپیدن، زدن، گُزان.

ع: ضَرْبان، اِضْطِرَاب، اِخْتِلَاج.

ته پکه

ك: ته پله. (ته پله گه زن.) [بنجه گیا]

ف: بُنّه، بوته.

ع: تَبْطَة، نَبْط.

ته پله

ك: ته پی. (ته پله کلاو) [جوړه کلاویکی ژانده.]

ف: تپه. (تپه کلاه زنانه.)

ع: تَبْقَة، طَبْقَة.

وینه

ته پله ← ته پکه

ته پیل

ك: دابدیم. [نامیریکی به ناربانگی موسیقاییه.]

ف: تپیل، تپیل، تپیل، تپیر، تپیره.

ع: طَبِيل، طَبِيْلَة، دَبْدَاب.

وینه

ته پیل سوار

[ك: جوړه ته پیلک.]

ف: تپوراك، تپیل سوار.

ع: طَبِيل.

وینه

ته پله قوو

[ك: داریکی به ناربانگی رهنگ سورره، که تیری لسی

دروست ده کن.]

ف: تپیر خون، اُن یبیر. (چوبی است معروف

سرخ رنگ که از آن تیر سازند.)

ع: نَبْع، طَبْرَخُون.

ته پله ك

ك: بهس. [پارچه ناسنیک که تخته ی شکاری - بو نمونه

- پی پته ده کن.]

ف: بست، بند. (آهن پاره ای که بر تخته ی

شکسته مثلاً می زنند.)

ع: كَتْبَفَه، قَوْنَة.

وینه

ته پله ك

ك: کو ماسه. [باریسه (تخته ی بازندی سرستونی

خیمه.)]

ف: سپندوز، بادریسه، شنگور، شنلوک، کلیچه،

گلیچه، کماج، چناب، جاتاغ. (تخته ی مُدور

بالای ستون خیمه.)

ع: فَلَکَة، كَرْبَة.

ته پله ك

[ك: ته پلک، پهل، فلهن (وهك) هه توتینی کاکلی دیوار

که خه ریکه داده دیریت یا زوی پان روبر که نار که ندی

کردیتت.]]

ف: تپله، نپه. (برآمدن کاهگل دیوار مثلاً که
بخواهد بیفتند، یا کنار رودخانه که زیرش را
آب... کرده باشد.)

ع: هاری، هائر، جُرْف.

ته پنه کوتان

ک: نه دین. [سمر لیه رنه کردن]

ف: ندیدن، راه ندیدن، راه نبردن.

ع: عَدَمُ الاِصْصَار.

ته پوتوز

ک: گهره لولول، تَوَز. [تَوَز و خَوَل]

ف: گردوخاک، گرد.

ع: مُور، غُبَار. رَهَج، عَثْن، سَنِيَهَك، قَسْطَلَان.

ته پودول

ک: ته پزلکه ته پزلکه. [گرد گرد: شویی پر له ته پزلکه.]

ف: بُسْتَاوَنْد، بُسْاَوَرْد، گُردَر، دره و مساهو،
تُریوه، ریژ.

ع: مَهْضَنَة.

ته پودووکه ل

ک: ته مردور، دور که. [دور که، کادور]

ف: تَم و دود، تَم و دود، دود.

ع: دُخَان، تَدَخِين، عَثْن.

ته پوکو

ک: که فتق و هه لسان. [ته پ و تل]

ف: افتان و خیزان.

ع: تَرَهِيُو، تَسَاْقَط، قَزْلَان.

ته پولکه

ک: گرد، ته پ. [گرد لکه]

ف: تپه، پشته، گریوه، بَرُنْدَك، بَرُنْدَك، بَرُنْدَك.

ع: قَل، اَكَمَة، رِبْوَة، رَابِيَة، نَجَف، نَشْن، نَشَان، طَلَل،

اَكْوَل، رُيِيَة، هَضْبَة، كَثِيْب.

ته پولکه ته پولکه - ته پودول

ته پوله - ته پولکه

ته په

ک: ترپه. [زرمه (دنگی داکه رتنی شتیک).]

ف: گُرْم، گُرْمَب. (صدای افتادن چیزی)

ع: لَدَم.

ته په - ته په کلاو

ته په ته پ

ک: ترپه ترپه. [زرمه زرم (دنگی «ته په ته پ».)]

ف: تپش، تَسپ تَسپ، تپیدن، گُرْم گُرْم. (صدای

«ته پ ته پ»)

ع: اِقْتِرَاع، تَلَادُم، تَوَاعُع، طَبِيْش.

ته په دان

ک: کوگانان. [خره لدان]

ف: توده کردن، حَرَمَنْ کردن، فراهم نمودن.

ع: جَمْع، تَكْوِيْم، تَكْتِيْل.

ته په کلاو - ته په

ته په گوو

ک: ته پک. [پیسایی له سه ریه ک رزگراو.]

ف: سَنَدَه، (تپه ی گه)

ع: فَضْلَة. (غَاظ)

ته پیمان

ک: قوپیان، ته پین. [قوپیان، چان برون]

ف: فرورفتن، گودشدن.

ع: تَقْعُر، تَعْوُر، اِنْقَار.

ته پیمان

ک: ناخیمان، گریان، [خبران، گبران]

ف: تپیدن، تپیده شده، آگنده شدن، آغنده شدن،

آغشته شدن، سپوخته شدن، انباشته شدن،

گرفته شدن.

ع: اِدْمَاج، اِنْسِيْدَان، قَلْبُد.

ته‌پیی لئی ناکوتی:

ک: نایزانی: [سه‌ری لئی ده‌رناکات.]

ف: نمی‌داند، ازیش [از آن] سر در نمی‌کند، سر در نمی‌آورد.

ع: لایفه‌مه، لایعه‌مه.

ته‌پیین

ک: ته‌پیان، چال‌داکه‌فتن، [چال‌بورن، قویان]

ف: فرورفتن، گود شدن.

ع: تَقَعْر، اِنْقِيَار، اِنْحِسَاف، تَعْوَر، اِنْحِبَاز.

ته‌پیین

ک: لیدان، دله‌ته‌پین، [پلدان، دله‌کوته]

ف: تپیش، تپیدن، زدن، گُزاز، دل‌تپیش.

ع: طَبْش، اِضْطِرَاب، ضَرْبان.

ته‌ته

ک: گوب، گوتا، [کولم]

ف: گونا، گونه.

ع: وَجَنَّة، وَجَنَّة، وَجَنَّة، حُدَّ، صَفْح، وَاقِد.

ته‌ته‌میران

ک: کایه، شوخی، [گالته‌رگه‌پ]

ف: تتره، تتربو، تترسبو، لاغ، بازی، شوخی،

خوش‌مزه‌گی.

ع: لَعِب، لَعِب، مَزَاح، مُدَاعَبَة، ظَرَا فَة، تَتْرَه.

ته‌ته‌میران

ک: شوخی‌باز، [گالته‌چی]

ف: تتره، شوخی‌باز، خوش‌مزه.

ع: اَلْعَوِيَّة، مَزَاح، ظَرِيْف.

ته‌ته‌میران

[ک: ته‌ته‌له‌میران (کومده‌له کرم‌یکن له تیره‌ی کرمی

نارویشم که له دروده‌شتدا به نار به کدا دین و ده‌چن.)]

ف: کرم توده. (نوده‌ی کرم از جنس پيله که در

صحرا روی هم می‌جنبند.)

ع: جُرْثُومَة.

ته‌ته

[ک: جزره له‌یستوکیکی مندالانه. (شیتوی گیانداران که

له هه‌ویر دروستی ده‌کن.)]

ف: تَتی، تَتی، تَتی، (شکل جانوران که از خمیر

می‌سازند.)

ع: لُعبَة.

ته‌ته

ک: مِسْكَ، [پورر: خوشکی دایک یا باوک]

ف: ... [عمه. خاله]

ع: عَمَة، خَالَة.

ته‌ته

ک: ته‌خته، [ده‌پ (داری ناسک)]

ف: تخته، (چوب نازک.)

ع: لُوح.

ته‌ته

ک: لیس، ماله، [ته‌خته‌ی کی ناسکه که گوزه یا دیواری

مالی پی‌ده‌نارن.]

ف: آنداوه، ماله. (یک تخته چوب نازک که با

آن کوزه یا خانه را می‌اندایند.)

ع: مِسْجَة، مَالِجَة.

ته‌ته‌به‌شی

ک: ته‌ته، [جزره له‌یستوکیکی مندالانه. (شیتوی میسرو و

نازه‌ن که له هه‌ویر دروستی ده‌کن.)]

ف: تَتی، تَتی، تَتی، (صورت جانوران و حیوانات

که از خمیر می‌سازند.)

ع: لُعبَة.

ته‌ته‌ر

ک: تورکسان، [تاتار: تیره‌ی کن.]

ف: تتر، تاتار، تاتار، ترکستان.

ع: تَتْر، تَاتَار، تُرْكِيَّة.

تہ نشور

ک: مہر دہشور، [مرد درشور] (شہر تہ ختہ پیدی کہ مرد روی

لہ سہر دہشور.)

ف: تَن شوی، مَرده شوی. (تختہ کہ در روی آن

مردہ می شویند.)

ع: مَغْسَلَة.

تہ جاوڑ

ک: بگارہ، بگردن، ترازیان، [تیبہ پین، دستدر پڑی]

ف: گُذشتن، از اندازہ نر رفتن، از اندازہ بیرون

رفتن، در رفتن.

ع: تَجاوُز، عَدل، عُدول، حَیذ، حُود، حُیود، قَسط،

قُموط، مَیل، ضَیف، جَوْر، تَعَسُف، تَعَدُّی.

تہ جہوہ

ک: زمین، برارہ، تاقیہ کردن، [تہ مورن، تاقی کردنہ رہ]

ف: رون، آروین، آروند، اروند، آزمایش.

ع: تَجْرِبَة، اِمْتِحَان، اِخْتِبَار.

تہ جہرہ**تہ جہ سوس**

ک: بشکائن، پھیوڑی، چارہ چار، سا دہر سار دہن، گہریان.

[پشکنین، لیکوئینہ رہ]

ف: یوز، یوش، یوزش، آمار، پڑوہنش، کاوش،

خُشکامار، خَسکامان، یوزیسدن، یوشسیدن،

آماریدن، پڑوہسیدن، کاویدن، کاوش کردن،

جستجو، جستجو کردن، جستن، گشتن.

ع: تَجَسُّس، تَفْحُص، فَحْص، اِفْتِحَاص، تَفْتِيش.

تہ جیر

ک: پہرہ، تزییر، ختہوت، [دیواری چادر.]

ف: تَجیر، پَرده، تاژ پَرده، [دیوار خیمہ]، تاژیر،

تزییر.

ع: تَحجیر، حَاجِر.

تہ حیبت**تہ حیبتہ**

ک: قولتسہ خورہ، کہشتی ژیرن سار، ژیرن ساری، [کہشتی

ژیرنار گہر.]

ف: پاغوش، غوتہ ور، زیر آبی.

ع: غَوَاصَة.

تہ حیبتہ

تہ ہور - تہ روج [پتہ کانی گوزہ راوہ.] [مصحف «طرح» است.]

تہ حریک

ک: ہہ تحرائن، پلہ نیان، پاکلہ نیان، نہ فیژہ دان، ختکی دان،

وادار کردن، نہنگیزہ، ہازدان، [وروزاندن، دنہ دان]

ف: آغار یسدن، آغالیسدن، انگیزن، شسورانیسدن،

برانگیختن، گرایاندن، فزولاندن، فزولش، وادار

کردن.

ع: تَوریش، تَحْرِيش، تَهریش، تَحْرِيص، تَحْرِيك،

تَرغیب، اِغراء، اِغواء، اِرغام، حَض، حَت.

تہ حسیل

ک: دہس ہار دہن، پیداکردن، [سہ دہست ہیتسان، دہست

خستن]

ف: دست آوردن، فراہم کردن، یافتن، نریافتن.

ع: تَحْصِيل، جَمْع.

تہ حسیلدار

ک: باجہ ران، باجگیر، باج سین، [باجگر]

ف: بَختہ، پاکار، گزیت گبیر.

ع: عَشَار، مَكَّاس، مُحْصَل.

تہ حقیق

ک: پہ پیوڑی، سا دہر سار دہن، چیتوہ لہ قی، وارہسی.

[لیکوئینہ رہ]

ف: تہ در آوردن، رسیدگی کردن.

ع: تَحْقِيق، فَحْص.

تہ حیبتہ

ک: تہ ندر رسیسی، پاییداری، [یتوہی سون، بہرہ و ام سون

«ہہر بڑی» کردن.]

ف: درود، ژندش، [ژندہ باد گفتن]

ع: سلام، تَحِيَّةٌ. (حَيَاهُ اللهُ.)

تَهْضُبْت

ك: كَدَتْ. [كورسى پاشا.]

ف: تَحْت، گاه، پات، آرشيا، آماج، أوزنگ، أولنگ،

أولنج، أوزند، شادورد. (تخت پادشاه)

ع: عَرِش، سَرِير، أَرِيكَّة، كُرْسِي، تَحْت. (كُرْسِيُّ

الْمَلِكِ

وَيُنْه

تَهْضُبْت

[ك: دسته بهرى بورك.]

ف: تَحْت، (تخت عروس.)

ع: مِرْقَءٌ، أَرِيكَّة، مِحْفَةٌ، تَحْت.

وَيُنْه

تَهْضُبْت

ك: رِيك، ترازو، ساف، هامار. [بى بهرزي و ترمى.]

ف: تَحْت، لُشْن، هموار، ساف، ترازو.

ع: مُسَطَّحٌ، مُسْتَوِي، مُسَاوِي.

تَهْضُبْت

ك: پَر، لُجَان، [لِيَوَاتِلِيُو]

ف: پُر، تَحْت، لِبَالِب.

ع: مَنَان، طَفَاف.

تَهْضُبْت

ك: بَورَم، [زديينه: رهنكي سه ردى. (دهك: تدختى قالى له

بهرامبدر نيگارى گول و بنچكه كانه ر.)]

ف: تَحْتَه، بوم، زَمِينَه، (تخت قالى مثلاً مقابل

كل و بُنْدَه)

ع: سَطْح، صَحْن.

تَهْضُبَان

ك: هامارى، سافايى. [تدختايى]

ف: تَحْتِي، لُشْن، لُشَان، همواري.

ع: سَوَاء، مُسْتَوِي، سَطَّحٌ، اِسْتَوَاء.

تَهْضُبَاو

ك: كَدَتْ. [چدريا، قهروريله]

ف: تَحْت، تَحْتِ خَوَاب، يَلْدَنگ.

ع: سَرِير، سَرِيرُ الثُّوم.

وَيُنْهَى مَهْرَه.

تَهْضُبْت رَهْوَان

[ك: تدختى بورك كه له سر و لاخ دانراوه.]

ف: تَحْتِ رَوَان. (تخت عروس كه بر روى الاغ

باشد.)

ع: حِدَاجَه، مِحْفَةٌ، مَحْمَلٌ، تَحْتِ رَوَان.

وَيُنْهَى مَهْرَه

تَهْضُبْت رَهْوَان

ك: گَالِيَسَكَه، گَالِيَسَكَه. [كالييسكه (به عهد بناسه ر

نوتومبيل و شتى له و چه شنه ده لئين: تدختى روان.)]

ف: كَالِيَسَكَه، (درشكه و اتومبيل و امثال آن را

نيز تخت روان گويند.)

ع: سَيَّارَةٌ، عَرَبَةٌ.

تَهْضُبْت كَرْدَن

ك: هامار كردن. پر كردن. يسه كروو كردن. [ريك كردن.

دارمال كردن. چرن يهك كردن]

ف: هموار كردن، پُر كردن، پُكرو كردن.

ع: تَسْطِيحٌ، تَمْلِيَةٌ، تَسْوِيَةٌ.

تَهْضُبْتَه

ك: تَهْتَه، (تدخته. تدخته كوچك) [دهب، هه رشتينيكي

پان.]

ف: تَحْتَه، پَهْنَه.

ع: لَوْحٌ، صَفِيحَةٌ، بِلَاط.

تَهْضُبْتَه

ك: تِيكَه، [پارچه (دهك: تدخته زورى.)]

ف: تِيكَه، تَحْتَه، (تيكه زمين مثلاً.)

ع: قَطْعَةٌ.

تَهْضُبْتَه

تەختە زەنگ

ك: گەرنال. [پارچە بەكى مەفرەئىنە كە بە شوئىتىكى بەرزەزە ھەلپەدەئاسن و بە پىشى تىپەرىنى كائىزەمىز لىنى دەدەن.]

ف: گریال. (تەختەى ھەفت جوش كە در بىلندى آویزەند، ھەرچە سەاعت گەزشتە باشەد بىر آن زەند.)

ع: ناقوس.

وئە

تەختە شەترنج

[ك: دەپى شەترنج]

ف: تەختە شترنج.

ع: رُقْعَةٌ، رُقْعَةُ الشَّطْرَنْجِ.

وئە ← شەترنج

تەختە ئاقىس

[ك: نىشتە جى، ئارابى نىشىن، بەراسەرى «كۆچەرى».]

ف: خاك نىشىن.

ع: تَنْوِيس، تَانِيس، اَيْنَاس، اِقَامَةٌ.

تەختە قىمە

[ك: ئەر تەختە بەدى گۆشتى لەسەر توي دەگەنەرە.]

ف: تەختە قىمە.

ع: مَخْذَع، مَخْذَعَةٌ.

تەختە كوچك

ك: تەلە سەنگ. [تەلە بەرد]

ف: تەختە سەنگ، تەلە سەنگ.

ع: لَوْح، بِلَاط، صَفِيحَةٌ، قَضْف.

تەختە كەلە ← كەنە

تەختە مەشق

[ك: تەتەلە، تەختە پەش]

ف: تەنگ، تەختە.

ع: سَبْوَةٌ، لَوْح.

تەختەى ئاسن

ك: تىكە...^۱ [پارچە، لەت (رەك: چادىر دورتەختە).]

ف: تەختە، تىكە. (چادىر دورتەختە مەنلأ.)

ع: لَفِيق، شَفِيق.

تەختە

ك: بەسپاگ، ھەلچىياگ، [بەسراو (رەك: بازار و دوركانى بەسراو).]

ف: بىستە، پىرچىدە، گەزارە. (بازار و دكان مەنلأ.)

ع: مَرْدُوم.

تەختە

ك: نەرد، نەردان، [تارلە]

ف: تەختە، نرد.

ع: نَرْد.

وئە

تەختە بەن

[ك: گرتتە بەن دەستى شىكاو بە تەختە ھەتا

نەجورلەيت.]

ف: تەختە بەن. (بىستەن دەست شىكەستە مەنلأ بە

تەختە كە حەركەت نەكەند.)

ع: جَبْر، جَبْرَةٌ.

تەختە پۇش

ك: پۇش، پۇشە. [تەختە بەندى سەرمىچ. (تەختەى سەد

دەرپا).]

ف: پۇش، پۇشە، أشكوب، أشكو، پۇوار، پۇوارە،

گەزارە. (تەختەى روى تىر)

ع: سَقْف، غَمَا، غَمَاء، غَمَاء.

تەختە دەرز

ك: رەر، تەختە. [تەتەلەى وانە تىندا نوسىن.]

ف: وُر، پلمە، سەم.

ع: لَوْحَةٌ، سَبَق.

تەختە پىسمانى ← كەنر

۱ - نەم وشەدە نەخوئىنرا بەدە. (ر - ر)

ك: پليتي ناسن، په‌ره‌كي ناسن]

ف: تخته آهن.

ع: صفيحة.

ته‌هر

ك: هيشتن، جيه هيشتن. لاپردن، تدخ. [سه‌جی هيشتن،

ليگه‌ران]

ف: هشتتن، بدرد، واگذاردن، واگذاشتن،

گذاشتن.

ع: ترك، ودع.

ته‌خسير—ته‌فسير [پسته‌گانی گوزاره‌ا] [عمرک «تخصير»

است.]

ته‌خشان وپه‌خشان

ك: به‌خشان، به‌خشس. [به‌خشینه‌ره، به‌خشش]

ف: بخشش، داددهش، داشاد، داشاب.

ع: بذل، عطاء، گرم، جود، جدوی، منحة، نحة،

نحلة، الی، فنع، فضل، نوال، هبة.

ته‌فشه‌لاکوم

ك: جوته، جس. [بزورتن، جورلانده]

ف: جندبش.

ع: حرکة.

ته‌خفيف

ك: بارسوكی. [داشكاندن، ناسان كردن]

ف: كاستن، سبک كردن، كم كردن، سبک‌باری.

ع: تخفيف، تقليل، تسهيل.

ته‌خمين

ك: گوتره، دهمبر. [گوترمه: بری‌پيوانه.]

ف: گوتره، نسنجيده.

ع: تخمين، حزر.

ته‌خمين

ك: به‌رورد. [هه‌سه‌نگاندن، ترخاندن]

ف: برآورد، سنجش.

ع: تخمين، امتحان، تقدير.

ته‌داره‌ك

ك: تفاق. [نازورقه، پيدايست (پاره و نازول و كه‌لويه‌ل).]

ف: خوانسته. (زر و مال و اسباب)

ع: تهيه‌تة، تهيه‌ء، اعداد، تدارك، اهبه، عده، مونه.

ته‌داره‌ك كردن

ك: تفاق گرفتن، تفاق خستن. [نازورخه داخستن]

ف: آماده كردن، بسيجيدن، بستغيدن، فراهم

كردن.

ع: تهيه‌تة، تهيه‌ء، تاهيب، تجهين، اعداد، تدارك.

ته‌ديبر

ك: راويژ، راويژی. کارزانی. [ته‌گير]

ف: بيارش، جگاره، راه‌جويی، چاره‌جويی.

کاردانی.

ع: تدبير، تفکر، اصلاح.

ته‌ر

ك: نماي. [ناردار (به‌رامبه‌ری «وشك».)]

ف: تر، ژف، تمدار. (ضد «وشك»)

ع: رطب، رطيب، مبلول، ندي. ملتوت.

ته‌ر

ك: ناردي. (ته‌روتول) [ترار]

ف: تر، روان، آبکی.

ع: مائع، رقيق، سايل، جاري.

ته‌ر

ك: سموز. [پارار، ته‌رچك (وهك) گيا و دره‌ختی ته‌ر.]

ف: تر، سبز. (گياه، درخت مثلاً.)

ع: رطب، غص.

ته‌ر

ك: سه‌رزه. (نسه‌پ ته‌رخواه.) [گزرگيا]

ف: تر، تره، سبز.

ع: بقل، رطيب، رعي، كلا.

ته‌رات

ك: سه‌تد، لنگداران، تسار، تارده‌ان، رتاسن، چوارنال.

[غاردان]

ف: ناخت، تاز، چهارنعل.

ع: خَبَب، خَبَب، غَدو، رَكض، قَبِصَى، كَرْدَخَه، مَمْلُجَه.

تہرایی

ك: رَهنگِرِژان، شیتو سازی، [پلان کیشان، گه لاله دارستن، وینه کیشان]

ف: رَهنگِرِیزی، زَمودگری، شَسالودہریزی، بَیرنگ سازی.

ع: طُرَح، رَسَم.

تہرار

ك: کیسه بر، گِرَفانِبِ. [دزیک که گِرَفان دہریت و پاره دہدزیت.]

ف: کیسه بُر، جیب بُر.

ع: طُرار.

تہراف

ك: پِراسور. [تہراد (گوشتی ناسک و سپی سنگ).]
ف: گوشت سینہ، (گوشت نازک سفید سینہ)

ع: خَلِب.

تہراف

ك: سَمَت، لاتِراف، گه فِہَل، [نہستورایی بہرکہ مہری
یہ کم.]

ف: سَرین، سَرُون، سَرُو، کَپَل، کَفَل، فُرَحش، آلسَت، آلسَت.

ع: اَلیَّہ، وَرک، کَفَل.

تہرال

ك: سَلَب، تہ مہَل، [نہسپی سست کہ خِیرا کہف
دچہریتیت.]

ف: سَمَسَت، تَنبَل، فُرغوک، تَن زَدہ. (اسپ تنبل
کہ زود کف کند.)

ع: دَلِج، ثَقیل، تَنبَل.

تہرائہ - روباہی

تہراوت

ك: تہری، تازگی، [پاروی، تازہی، تہرچی]
ف: تری، تازگی، شادابی.

ع: طُرَاوَة.

تہربوون

[ك: نماری بوون]

ف: تر شدن.

ع: اِبْتِلال، تَبَل، تَندُی، تَلتُق، تَدُ.

تہریہتا

ك: فِتر کردن، بارہارودن، مَوچ کردن، یاد دان، مَوچیار
کردن. [پہرورده کردن، بارہتان]

ف: فُرہیختن، فُرہیختن، فُرہیختن، فُرہیختن، فُرہیختن، فُرہنجیدن، بار آوردن،
یاد دادن.

ع: ثَریَّہ، ثَریبت، ثَریب، تادیب، تَعَلیم.

تہریہت کریاک

ك: مَوچریاک، مَوچریاک. [پہرورده کراو، بارہنرا]
ف: فُرہیختسہ، فُرہختسہ، فُرہنگیدہ، فُرہنگیدہ،
فُرہنجیدہ، بار آمدہ.

ع: مَرَّی، مَرَّیت، مَرَّیب، مَدَّب، مَعَلَم.

تہریہنکەر

ك: مَوچریکەر، مَوچدەر، لہ لہ. [بارہنہر، فِترکەر]
ف: اَرَمگان، فُرہختار، فُرہختار، فُرہنگار،
پَرورندہ، لالا.

ع: مَرَّی، مَرَّیت، مَرَّیب، مَدَّب، مَعَلَم.

تہرپوش

ك: خودشپوش، [جلوبہرگی باش لہبەرکەر].
ف: خوش پوش، خوش پوشاگ.

ع: نَبُوق.

تہرتیب

ك: سہ قام، سامان، یاسا. [رِیکویتیکی]

ف: جور، نَسُود، مانند، ہمرنگ، اُرد، اُخت،
جُفت.

ع: مثل، شبہ، طَبِیق، وُفِق، شَبِیہ.

تہ‌رج

ک: شِیْرہ، چہ‌شن، سیاتہ‌لہ‌م، [گہ‌لآہ، وِتہ، نیگار]

ف: بَیْرَنگ، نَیْرَنگ، گَزار، سیاہ‌قلم.

ع: طَرَح، رَسَم.

تہ‌رج

ک: رَنگ‌رِزائِن، [گدالآہ داریشَن]

ف: رَنگ‌ریختن، شالوودہ‌ریختن، زموڈگری.

ع: طَرَح.

تہ‌رج

ک: تہ‌حر، شِیْرہ، چہ‌شن، دِہِن، [شِیْرَاز، بیچم]

ف: بَیْنگ، فُتَن، یازتد.

ع: شَکَل، هَيْئَة، سَيْمَة، سَوْمَة، سَيْمَاء، صُورَة.

تہ‌رج

ک: دہ‌رِخسْت، پہرت‌کردن، [وہ‌دہ‌رَنان، دہ‌راویشتن]

ف: دُور انداختن، پِرت‌کردن، پرتاب‌کردن.

ع: طَرَح، حَذَف، تَرَك.

تہ‌رخ

ک: تہ‌خ، هَيْشْتَن، جیدہیشتن، [یدجی‌ہیشتن، لینگہ‌ان]

ف: هِشْتَن، ہسدرود، واگ‌ذاردن، واگ‌داشتن،

گذاشتن.

ع: تَرَك، وَدَع.

تہ‌رخان

[ک: لہ باج نازاد کران.]

ف: تَرخان.

ع: مُعَاَف، تَرِيك، طَرِيخان، مَرْفُوعُ الْقَلَم.

تہ‌رخون

[ک: جُورہ سہ‌رِزِہ کد، دہ‌خوریٹ.]

ف: تَرخون، تَرخوان.

ف: نیوارد، نیوراد، دُھَناد، ساز، سِیچ، سامان،
یاسا.

ع: نَظْم، تَرْتِيب، نَسَق، اِنْتِظام، اِنْتِساَق.

تہ‌رتیب دان

ک: سہ‌قام‌دان، سامان‌دان، یاسادان، بے‌ک‌خسْتَن، [رِیکوپیٹک

کردن]

ف: نیواردن، نیورادن، سسیچیدن، سازدادن،

سامان‌دادن، یاسادادن.

ع: تَرْتِيب، تَنْظِیم، تَنْسِیق، تَهْيَة، تَهْيَة.

تہ‌رجمان

ک: تہ‌رِزمان، تہ‌رِزان، زوانزان، زوانیژ، [وہ‌رگیز]

ف: تَرزبان، تَرزبان، تَرزبان، تَرجمان، تاجران،

پچواک، پای‌خوان.

ع: تَرجمان، مُترجم.

تہ‌رجمان

ک: گرناسہ، تاران، [زیاناسہ، جہ‌ریسہ (نہ‌پارہ‌یہی لہ

بہ‌رامبہری تارانہ لہ تارانباری دہ‌سین.)]

ف: گنہ‌سا، گناہ‌سا، تاوان. (پولی کہ در مقابل

گناہ از گناہ‌کار گرفته می‌شود.)

ع: جُرْم، جَرِيْمَة.

تہ‌رجمہ

ک: بژارہ، زواندیزی، زوانذانی، [وہ‌رگیزان، رائہ]

ف: پچوہ، نورتد، ونستی، نازہ، پای‌خوان،

ہمسیراز، پچوہیدن، پای‌خوانی.

ع: تَرجمَة، تَفْسِیر.

تہ‌رجک

ک: تہ‌روتازہ، [پارار، سہ‌رزگیای تازه. (بہ‌رامبہری «پیر».)]

ف: تَر، تَر، تَر، تروتازہ، جوان، تری. (ضد «پیر»)

ع: غَض، شادخ، شدخ، طَرِي، رُود، حُر.

تہ‌رج

ک: چہ‌شن، جُور، نِواخت، دِہس، [ہاوشیْرہ، وِک]

ع: رُعُول، طَرِيحُونَ.

وئە

تەردەس

ك: زىنگ، چابك، [چالاک]

ف: تىرەست، چۈست، چالاک، چابك، زىنگ.

ع: جَلْد، حَقِيف، نُدِيّ الْيَد.

تەردەسى

ك: شاپازى، چارەسى، جادور. [سىجر]

ف: تىرەستى، چىشم بىندى، شاھبازى، فۇرەت، جادو.

ع: شَعْبَدَة، شَعْوَدَة، أَخْذُ الْعُيُون.

تەردەم

ك: تەرزوان، زواندار. [زمان پاراز]

ف: تىرەھن، تىرۇبان، تىرۇفان، زىبان آور.

ع: فَصِيح، طَلِيق، نَلِيق.

تەردىپ

ك: دوگومانى، پارىپا. [دوردلى]

ف: دوگومانى، جىگارى، جىلكارى، بىرۈبىرگىردى.

ع: قُرَيْد، شَكْ، شَبْهَة، لُبْسَة، اِرْتِيَاب.

تەرز

ك: ... سەرتەرز، پىنج مېتو، پىنج. [القى تەرجىكى مېتو.]

ف: خۇردىستان، خۇردىستان، خۇدۇستان،

خۇردوستان. پىچ. (شاخەى تازەھى مۇ. پىچ

مۇ)

ع: رُعْلَة، عُسْلُوج، نَامِيَة. حَالِق، عَتَم، لَفُ الْكَرَم.

سېرە.

تەرز

ك: تەور، رەشت، ياسا. [شېراز، ناكار، رىسا]

ف: تىز، زوش، رىستە، رەھو، يىنگ، يار، بىرىست.

ع: طَرِن، طُور، رَوِيَة، نَسَق، طَرِيقَة، أُسْلُوب، قَاعِدَة،

شەمىللە.

تەرزوان

ك: تەردەم، زواندار. [زمان پاراز]

ف: تىرۇبان، تىرۇفان، تىرەھن، زىبان آور.

ع: فَصِيح، طَلِيق، نَلِيق، بَلِيق.

تەرزە

ك: تىگر. [تەپرۇك: بارانى بەستور]

ف: تىگر، يىخچە، سىنگچە، سىنگك، سىنگوك،

شەخگاسە، شەنگانە، ژالە.

ع: بَرْد، سَقِيط. عَضْرَس.

تەرزەلۈۈكە

ك: بىرۈش. [تەرزى ورد.]

ف: زىن، تىگرچە.

ع: اِرْدِيْن، عَضْرَس، حاصِب.

تەرس

ك: سەنىتەر، پەين، قەرسە قول. [شىپاكە، تەرسە قول]

ف: سىرگىن، يېھن.

ع: رُوت، خُرء، بَغْر، سِرْجِيْن، سِرْقِيْن.

تەرسا

ك: عيسايى، [مەسىھى]

ف: ترسا، عىسيوى.

ع: نُصْرَانِي، عَيْسَوِي، مَسِيحِي. (نصارى)

تەرشا

ك: سور، بارە. [سورد، قازانچ]

ف: سود، بەرە، طۇرف.

ع: نَفْع، فَائِدَة.

تەرشا بەستىن

ك: سوۋىردىن، بارە بردىن. [قازانچ كىردىن، كەلك رەرگىرتىن]

ف: سوۋىردىن، بەرە ياقىتىن، طۇرف بەستىن.

ع: اِنْتِفَاع، اِسْتِفَادَة.

تەفرۇشى

ك: سەرفرۇشى. [فرۇشتى كىشتوكا: بە سەرزى.]

ف: تەفرۇشى، سېزەفرۇشى. (فرۇختىن زراعت

(تر)

ع: اجبَاء، مُحَاقَلَةٌ.

تەرگه

ك: چەشنى، چاشنى، [تەرەئە]

ف: چاشنى، تۇرقە،

ع: صاروخة، طُرُقَةٌ.

تەرگه

ك: پاشكون، مەگبە]

ف: تۇرك، قۇتراك، خۇرج.

ع: نُوَط، حَقِيْبَةٌ.

تەرگه

ك: خۇشل، تىتە، [زىور]

ف: رخت، زىور، ستام، اُسْتَام، اوستام، يىراق،

ئىھودە.

ع: حَلْبِي، حَلِيْبَةٌ، حَشَل.

تەرگه

ك: چەك، [ئامرازى شەپ]

ف: گۇر، داروئىد، يىراق، اوزار جنگ، اَدْرُم.

ع: سِلَاح.

تەرگه

[ك: پارچە گەلى كۆلرى دىرويشى.]

ف: تۇرك، (بخشهای كلاه درویشی)

ع: تَقْسِيم، قِسْمَةٌ.

تەرگه

ك: تەرخ، تەخر، هېشىتن، جى هېشىتن، [لىنگەران،

واز لېھىتان]

ف: بىدرو، گۇدارىن، گۇداشىتن، واگۇداشىتن،

رەھاكردن، وپىل كردن، دست كىشىدن.

تەرگه

ك: شەھەز، خامە، تەركە، [تورول (لقى تەرى درەخت.)]

ف: تۇركە، شاخە، شەشە، خۇچە، ئوبە، شاخە،

نَزْه، (شاخەى تر)

ع: رَطِيْب، سَقَب، سَرَع، شَعْنُوْب، خُرْعُوْب، غُصْن.

تەرگه

ك: پاشكۆبەن، [بەنى سامۆرتە]

ف: قۇتراك، سۇموت، تۇرك بىند.

ع: سَمَط، سَمُوَط.

تەرگه

ك: گۆشە گېرى، [دوررەپەزىزى لە دۇنيا.]

ف: رىبوجام، گۆشە گېرى.

ع: تَرْكُ الدُّنْيَا، تَرْكُ الشَّمُوَات، تَرْكُ اللِّدَائِد.

تەرگه

[ك: بىچم و رەگەزى سەردكى ھەرشىتىك.]

ف: تۇرك و تۇس، (رخت و پىكۇر)

ع: هَيُوْلَى، هَيْكَل.

تەرگه

ك: شەھەز، خامە، تورول، [شورل]

ف: تۇركە، شاخە، شەشە، خۇچە، ئوبە، نَزْه،

خامە.

ع: غُصْن، سَرَع، سَقَب، خُطُوَط، شَعْنَةٌ، فُصْن،

شَعْنُوْب، خُرْعُوْب، اَغْلُوْج.

تەرگه

ك: تەشك، قۇغ، گۇل، سرشت، [بىچم، تەلەت]

ف: گۇل، گۆھەر، رىخت، سرشت، اُنْيِر، اَمِيْغ.

ع: تَرْكِيْب، طَيْبَةٌ، مَاهِيَةٌ.

تەرگه

ك: ئارىتە كردن، تىكەلە كردن، شىوانن، سوار كردن.

[بىتكەردەن، تىكەلەردن]

ف: اَمِيْغ، اَمِيْرَش، اَمِيْخْتن، اَمِيْخْتە كىردن،

شىواندن، سوار كردن.

ع: تَرْكِيْب، تَخْلِيْط، مَرْج.

تەرگه

ك: تەركەبەن، [پاشكۆبەن، بەنى سامۆرتە]

ف: سَموت، فتراک، تُرک‌بند.

ع: سَمط، سَموط.

تهران

ك: شاپاز. شازاز، گه‌وره، [شه‌هین، مه‌زن]

ف: شاهپاز، بزرگ.

ع: شاهین. کامل، کاهل.

تهرم

ك: دازه‌تهرم، لاشکیش، [تابورت]

ف: کاهو، کاهوکب، مرده‌کش، لاش‌کش.

ع: تئو، حَزَج، جَنَازَه، نَعش، تابوت.

وینه ← دازه‌تهرم

تهرم

ك: لاش، لاشه، مردگ، [مردور، جه‌نازه]

ف: لاش، لاشه، مرده.

ع: مَبَّت، نَعش، جَنَازَه.

تهروال

ك: هه‌رزان، [بیرک (ته‌خته‌به‌ندی نار خانور)]

ف: تلیوار، تلیبار، تلمبار، (چوب‌بندی که در

میان خانه کنند.)

ع: عزبال

تهرواله ← تهروال

تهرونازه

ك: ته‌رچک، [نازه (وهک: گوشت یا خدیاری ته‌رونازه)]

ف: ترونازه، تری، نَزه، تَزْ. (گوشت یا خیار

مثلاً.)

ع: شادخ، طَری، رُوْد، غَض، حُر.

تهروئووشی

ك: باران و قورار.

ف: گل و باران، گل‌ولای.

ع: رَافَعَه، حَمَاة، مَطَر، مَطیر.

تهره

ك: ناراره، توونا، به‌رهزه، ده‌که‌فته، دهریه‌دهر. [هه‌ئو‌دا]

ف: آواره، دریدر.

ع: طَرید، طَریسَدَه، دَریکَه، شَرید، شازاب، هائِم،

هارب.

تهره

ك: سه‌رزی، (ته‌ره‌کال)، [گزوگیا، سه‌ره]

ف: تره، سبزی.

ع: یَقْل، کَلَا.

تهره‌بار

ك: میسره و سه‌ره‌زی جورا-جور. (به‌رام‌به‌ری

«رشکه‌بار».)

ف: تره‌بار، (ضد خشکه‌بار)

ع: ...

تهره‌بنه

ك: گیایه‌کی به‌ناربانگه که بنسچکه‌که‌ی له بنسچکی

بلالوکه کتیوله ده‌چیت.)

ف: علفی است معروف که بنسه‌ی [یوتسه‌ی] آن

شسبیه به‌بتسه‌ی [یوتسه‌ی] آلوبالوی کوهی

است.)

ع: ...

تهره‌توله‌که

ك: کولتیره‌چهره‌ی تهر. (توله‌که به سه‌رزی به‌ر له‌ره‌ی

رشک بیت.)

ف: پَئیرک، نان کلاغ، (درحال تری که

خشکیده نشده باشد.)

ع: حَبَازِي، مُلُوكِيَّة.

وینه ← توله‌که

تهره‌توله‌که

ك: هه‌رزان، [که‌نرخ (نیدیومه له هه‌ر شتیکی زور و کسم

نرخ)]

ف: شفت، ارزان، بی‌بها، (کنایه از هر چیز

فراوان کم بها است.)

ع: رَخِیص.

تمره‌تیزه

[ك: تمره‌تورره]

ف: تَره تیزك، تَره تَنسَك، تیزك، وِنده، اَسداو، كیگر، كَكش، كَكش، كِیکیش، كِیکیر، كَهزك، كَهزَل.

ع: رَشاد، جَرَجِيرُ الْبَرِّ.

وِنده

تمره‌دوا

ك: تار، رامال، رار، شوَن‌نیان، [تارانندن، شوین كهوتن بز گرتن].

ف: رانش، راندن، گریزانندن، دوركردن، دتبال كردن.

ع: تَعْقِيب، تَبَعِید، طَرْد، كَسْع، ذَاب، اِحاشَة.

تمره‌زه

[ك: گیایه‌کی به‌ناربانگه.]

ف: علفی است معروف.

تمره‌زه‌ن

ك: تازه‌شیر. [مَرُوَس یا تازه‌لی تازه‌شیری تازه‌زارو.]

ف: تازه‌شیر. (انسان یا حیوان تازه‌شیر كه تازه زاییده باشد).

ع: حَدِيثُ الْوَلَادَة.

تمره‌زه‌ن - تمره‌زه‌ن (تازه‌شیر)

تمره‌س

ك: بی‌نابین، بی‌دین، بی‌تباری]

ف: تَرَس، مَنبَل، لَزكیش، بَد آیین.

ع: كافر، لامَذْهَب.

ع: رَطْب، رَطُوب.

تمره‌سال

[ك: سالی پرباران.]

ف: حُرْم، حُرْم‌سال، تَرَسال. (ضد خشك‌سال)

ع: حِصْب، حِصْباء، مُمَطِر، ماطر، مَطِر، مَطِير.

تمره‌سلیتمانه

[ك: گیایه‌کی به‌ناربانگه.]

ف: گیاهی است معروف.

تمره‌شخ

ك: ده‌لیان، ده‌لتن، دهردان، [ته‌رای دادان]

ف: تَرَاوش، تَرَاویدن، تَراب، تَرابیدن، شُریدن، پَشَنگ.

ع: تَرَشْخ، اِنْتِیاح.

تمره‌ف

ك: لا، لان، بهر، بهر، پالور، گهره‌ك، [ره‌خ، كن، نالی]

ف: سو، آسو، جن، زی، سَر، فَرَا، پهلو، تنبزه، كنار.

ع: طَرْف، جانب، جِهَة، طَرْ، صَوْب، قُطر، رجاء، ناحیة، ضاحیة، قَبَل، عِنْدَ عَن.

تمره‌ف

ك: دژمن، [دوژمن، نه‌یار]

ف: دشمن، دشمن، آخشینگ.

ع: طَرْف، ضِد، نِد، مُعاند، مُخالف.

تمره‌ف‌ا‌چ‌ه‌پ

ك: لای چ‌ه‌پ، پالوری چ‌ه‌پ، [لایه‌نی به‌رامبه‌ری راست]

ف: سوی چ‌ه‌پ، زی چ‌ه‌پ.

ع: یَسْرَة، طَرْفُ الْیَسار.

تمره‌فداری

ك: پشتیوان، كُزَمَك، دُتسَخوار، پالویه‌ن، [لایه‌نگر]

ف: پشتنیبان، كمك، فرادار.

ع: ظَهیر، ظَهْرَة، عَوْن، مُعین، مُجِب، مُدافع، مُحامی، حامی، نُصیر، مُمد، مُساعد، مُنجِد، رَد، مُعاضِد.

تمره‌فداری

ك: پشتیوانی، پالویه‌نی، لاگیر، لانگیری، [لایه‌نگیری،

ده‌سارگیری

ف: پشتنیبانی، سوگیری، سوداری، فراداری.

ع: تَعَصُّب، ظَهَار، مَظَاهِرَة، مُحابَسَة، مُحامِسة.

حمايكة، مُسَاعَدَه ...

تصرفه راس

ك: لایراس، پالوری راس. [لایهنی بهرانبهری چهپه.]

ف: سوی راست، پهلوئی راست.

ع: يَمَنَة، طَرَفُ الْيَمِينِ.

تصرفه قسی

ك: بالآ ورین، بهرزو بیون جلوند بیون، پایه دار بیون.

[بهردوسر چوون، گهسه کردن]

ف: بالآ رفتن، بلند شدن، بالیدن، بالودن،

گوالش، فزایش، پیشی، برتری، پیش رفت.

ع: تَرَقَّى، رَفَعَة، اِرْتِفَاع، تَمَكَّن، مَكَائَة، تَصَاعَدَ،

تَعَالَى، نُمُو، اِنْتِمَاء.

تصرفه کال

ك: سهوزی کال، سهوزی کیتل. [بهردهمهینهری سهوزه.]

ف: تره کار، سبزی کار.

ع: بَقَالَ.

تصرفه ماش

[ك: ماشی سهوز]

ف: ماش، ماش تر.

ع: زَيْنَ، نِشَ، مَيْجَ، مَاشَ، رَطِيْبُ الْمَيْجَ.

تصرفه مالیه

[ك: دووباره مالیه کردنه، وهك: تهردهمالیه کالگی

نماری.]

ف: ترمالش. (کاهگل نمناک را مثلاً دوباره مالیه

زدن.)

ع: ...

تصرفه مالی ← **تصرفه مالیه**

(تصرفه ن)

ك: ماشین، قهتار. [شهمه ندهر]

ف: ماشین، ماشین بخار، قنار.

ع: قَاطِرَة.

تصرفه وکردن

[ك: شل کردنه، نماری کردن]

ف: تر کردن، شل کردن.

ع: تَرطِيْب، اِرطَاب.

تصرفه وکردن

[ك: لهورداندنی نازهل و ولاخ به لهوردی سهوز.]

ف: تر دادن. (تر دادن به مال و الاغ.)

تصرفه هات

ك: ور، وراه، پروپروچ، هسه لیت. [تورپدهسات، نسهی

هچپروچ]

ف: یاوه، بیهوده، بی مغز، قلماش، بیدلا، لککسه،

کلیتره، پرتو پلا.

ع: فُرْهَات، شَمْلَحَات، خُرَافَات، مُهْمَلَات، اَبَاطِيْل،

شماریچ، شندرمدن، هذیان، لوی. تَجَاوُف، مُجَاوُفَه.

تصرفی

[ك: نارداری، شیداری، بهرانبهری «وشکی».]

ف: تری.

ع: رَطْوِيَّة، نُدَاوَة، نُدُوَّة.

تصرفی یا سال؟

[ك: تهر یا وشك؟ (سه کائی دستپتکردنی یاریدا

لایهکی بهردیک به تف تهر دهکن و فریسی ددهن به

ناسماندا و دهلین: تهر یا وشك؟ لایهنی بهرانبهر تهر یا

رشك ههله بهزیریت. کانتیک بهرده که دهکویتسه سهوز زوی

نهگهر بهر باردها کهوتبور که ههلیبژاردبوو نهوا یازیه که

دهست پین دهکات، ددها لایهنی بهرامبهر یازیه که دهست

پین دهکن.)]

ف: تر یا خشک؟ (هنگام شروع به بازی یک

طرف ریگی را با آب دهن تر کرده به هوا

می اندازد و صدا می زند: تر یا خشک؟ حریف

اگر تر خواست یا خشک هنگام افتادن ریگ بر

زمین اگر مطابق درخواست حریف افتاد بازی

را او شروع می کند اگر نه طرف مقابل.)

ع: اَرْطَبًا أَمْ يَابِسًا؟ رَطْبٌ أَمْ يَابِسٌ؟ قَرَعَةٌ.

ته ویب

[ك: ته لَهْزَنٌ لِیَدَانِی گهرری شه فتور (جوزه دروونیکه.)]

ف: كَلَه، دُوخْت. (نوعی از دوخت است.)

ع: تَضْرِيبٌ، غُرْزٌ، دَرَزٌ، حَيْطٌ، شَلٌ.

ته ریذه

ك: جه رده، رازدن، مله زدن. [ریگر]

ف: زه زن، راه زن، نژد گردنه.

ع: قَاطِعُ الطَّرِيقِ، طَرِیْدَةٌ، طَرَادَةٌ، لِصَنٌ.

ته ریق

ك: شهرمه سار. [شهرمه زار]

ف: شهرمنده، شهرمسار، سرافگنده.

ع: حَجَلٌ، مُخْتَجَلٌ، مُنْقَعِلٌ.

ته ریقه و بوون

ك: شهرمه ساری، له خورتوره، سهره فگه ته بوون، ته ریقی.

[شهرمه زاری]

ف: ششرمندگی، شرمساری، سرافکندگی،

سرافگنده شدن، چکس، شوره، طیره، خدوک.

ع: حَجَلَةٌ، اِحْتِجَالٌ، اِنْفَعَالٌ.

ته ریقی - ته ریقه و بوون

ته ریک

ك: جیا، جیاگار. [دورره پریز (له «ته ره» دروست کراره، رهک

چون «چهریک» له «چهره» و «چهریان» دروست کراره.]

ف: جدا، جداگانه. (از «ته ره» دروست شده مانند

«چهریک» که از «چهره» و «چهریان» دروست شده.)

ع: حَلْبِيٌّ، حَلْبُوٌّ، حَلْوَةٌ، فَارِغٌ، مُمَيَّنٌ، تَرِيكٌ، عَلِيحِدَةٌ.

ته ز

ك: سَرِيٌّ، گوستی. مورچرک. [بی هه ست بوون، ته زرو،

مورچرکه]

ف: كَرْخٌ، كَرْخَتٌ، تَرْغَدَةٌ.

ع: حُدْرٌ، حَبْلٌ، كَسْحٌ، مَذَلٌ، ثَقَلَةٌ، دَعَثٌ، رَسٌ.

ته زانن

ك: سِرْكَوْدَن، گوت کردن. [بی هه ست کردن]

ف: كَرْخَانْدَن، كَرْخَانْدَن، تَرْغَدَانْدَن.

ع: اِخْدَارٌ، اِخْبَالٌ، اِكْسَاحٌ، اِمْدَالٌ، تَمْدِيْلٌ، تَخْدِيْرٌ.

ته زانن

ك: ده مكو دان، چهرمه سهری دان. [سهره زهشت کردن،

ده مكووت کردن (نیدیومه.)]

ف: نكوهییدن، نكوهش دادن، سسرنش دادن،

گوشمال دادن، آژردن. (کنایه است.)

ع: تَادِيْبٌ، تَعْزِيْرٌ، تَكْدِيْرٌ، تَوْبِيْحٌ.

ته زیبح

ك: ده سیخ. [ته سیخ]

ف: هار، گریوازه، دست بیید.

ع: سَبْحَةٌ، مِسْبَحَةٌ. (تسبیح)

ته زکار

ك: بیروهری، یاداره ری، بیخست. [بیرکه رتنه ره، بیرخستنه ره]

ف: یساد آوری. یساد آوردن، گوش زد، گوش زد

کردن، دوباره شنواندن.

ع: تَذْكَارٌ، ذَكِرٌ.

ته زکهره ی توپوور

ك: پاس، بلیت. [په ته، په ساپورت]

ف: پاس، پاس نامه، گذرنامه.

ع: حَسَوَانٌ، فَسْحٌ، تَسْخِيْحٌ، تَسْذِكْرَةٌ، بَاسْطُوْرٌ،

باشیورت.

ته زویر

ك: چاپ، روپازی، رواله تبازی. [ریاکاری]

ف: پُجَبُو، سالوسی، ساخته کاری، روپازی.

ع: تَزْوِيْرٌ، رِيَاءٌ، رِيَاءٌ.

ته زویریاز

ك: چاپیاز. [ریاکار]

ف: سالوس، پُجَبُو یاز، ساخته کار، روپاز.

ع: مُزَوْرٌ، مُرَاءٌ، كَذَابٌ.

ته زهرو

لک: قه قارلن، چۆز، [چوریۆز (که له شیره کیتی.)]
 ف: جور، چور، جوزبور، چورپور، پور، ندو،
 ندرو، ندرُد، تُرنَگ، تورَنگ، قُرُقاسول، خروس
 کوهی.

ع: تَدْرِي، تَدْرُج.

ته زه ککور

لک: بیرهاتن، بیرکهفتن. [بیرکهترهه]

ف: دَسْتوم، یاد آمدن.

ع: تَذْکَر، اِسْتِذْکَان.

ته زه لولوم

لک: داد کردن، دادخواهی. [سکالا کردن، دادخوازی]

ف: گَرَزش، داوری، دادخواهی.

ع: تَطْلَم، تَشْکِي.

ته زیگ

لک: گۆت، سڕ. [ته زیو، بی ههست]

ف: کُرْخ، کُرْخَت، سسر، کُرْخِیدِه، کُرْخِیدِه،

تُرْغَدِیدِه، تُرْغَدِه شُدِه، خواب رفته، ناسیده.

ع: مَذَل، خَدَر، خَبَل، مَخْبُول، کَسَح، ثَقِيل، وَثِيء.

ته زین

لک: گۆت برون، سپرون. [بی ههست برون]

ف: کُرْخِیدِن، کُرْخِیدِن، تُرْغَدِیدِن، ناسیدِن،

خواب رفتن.

ع: مَذَل، مَذَالَة، اِمْدَال، اِمْدَال، خَدَر، خَبَل، کَسَح،

ثِقْلَة، وَثُوء، وَثَا، وَثِي، وَصْمَة.

ته زه

لک: هه ماڵ، بالاڕ. [ستورن (کوژله که ی گه ره که به باری

دریژی خانوردا دایده نین.)]

ف: تَزَه، بالاڕ، بالاڕ، بالاگَر، فَرَسَب، شاه تیر.

(تیر بزرگ که از طول خانه می اندازند.)

ع: جِسْر.

وینه ← هه ماڵ

ته زه

لک: زهلام، دریژ. [بالا بهرزی ناوژا. (تیدیومه.)]

ف: بلند، تَزَه. (کنایه است.)

ع: شَوذِب، قوق، قیق، عَشْنَط، طَوِيلُ الْقَامَة.

ته زه

لک: تینگ. [تینور]

ف: تشنه.

ع: عَطْشَان، صَدِيَان، هَجْفَان، هِيْمَان، ظَمَان، ظَمِين،

ظَامِي، غَلِيل، مُغْتَل، نَائِع، هَائِف، هُو.

ته سادوف

لک: بدرخوردن، بهر خورد کردن. [پێ گه یشتن، توش هاتن]

ف: بَرخوردِن، بَرخوردِن.

ع: تَصَادُف.

ته سانه

لک: ناشتی، له دل پەك دەرچورن. [ناشت بۆنهره، له دل

دەرکردن]

ف: آشنی، سازش، از دل همدیگر در رفتن.

ع: تَصَالُح، مُصَالَحَة.

ته سبیج

ته سبیحات

لک: نار خوا بردن. [ستایش کردنی خود.]

ف: درود، نام خدا بردن.

ع: تَسْبِيح.

ته سبیج

لک: خۆش کردن، شه له تگیری. [راست کردنه ره، هه له چن

کردن]

ف: غلت گیری.

ع: تَصْحِيح.

ته سخیر

لک: گرتن. دهسگیر کردن. لینی کردن، رام کردن. [دپیل کردن.

مائی کردن]

ف: گرتن. دستگیر کردن. رام کردن.

ع: تَسْخِیر، تَصْخِیر، تَذَلِیل.

ته‌س‌دیق

ك: باؤز كۆردن، مۆز كۆردن، [په‌سه‌ند كۆردن]

ف: باؤز، آور، آوار، هستو، خستو، باؤز كۆردن، پذیرفتن.

ع: تَصَدِیق، قَبُول، تَسْلِیم.

ته‌سه‌لك

ك: كه‌م‌بەر، كه‌م‌پانا. ته‌نگ، كوتنا. [نا «پان»، كورت (به‌رام‌بەری «پان».)]

ف: كم‌په‌نا، تَنگ، كوتاه. (ضد عَرِیض.)

ع: قَصِیر، قَصِیرُ العَرَض.

ته‌سه‌كینی

ك: نارامی، ئاسورده‌گی، ره‌قره. [نوقره، هه‌دا]

ف: آرامش، آسایش، شكیب، دل آرامی.

ع: تَسْلِی، سَكُونُ الخَاطِر، اسْتِرَاحَةُ القَلْب.

ته‌سه‌لیم‌بوون

ك: رام‌بوون، نارام‌بوون، داكه‌فتن، [خوبه‌ده‌سته‌ده‌دان، گۆزایه‌لی]

ف: رام‌شدن، آرام‌شدن، فُرمان‌بُردن، سَرنه‌ه‌ادن، سرسپردن، تاراسیدن، خیریدن.

ع: اطاعة، انقیاد، امثال.

ته‌سه‌لیم‌بوون

ك: مردن، [گیان‌ده‌چوون (ئیدیومه‌).]

ف: مُردن، (کنایه است.)

ع: قُوت، مَوْت.

ته‌سه‌لیه‌ت

ك: دل‌داری، دل‌سه‌رای، [دل‌دانه‌وه (دل‌جویی کردنی دل‌شکار).]

ف: نَعُوسه، نَعُوشه، نَوازش، دل‌داری، (تسکین دل‌شکسته)

ع: تَسْلِیة، نَعْرِیة، تَسْکِین.

ته‌سه‌له

ك: قَائِش، [سیرمه (چهرمی باریک).]

ف: تَسْمه، نَوال. (چرم باریک)

ع: سَبْر، اسار، قَد، لَبَب.

ته‌سه‌نیف

ك: به‌ستن، لکائن، دوروس‌کردن، [رَبَلَك خستن، نوسین، دانان]

ف: بَسْتن، به‌هم‌بَسْتن، پیوستن، به‌هم‌پیوستن، نوشتن، درست‌کردن.

ع: تَصْنِيف، تالیف.

ته‌سه‌سو

ك: چاره‌ك، چواره‌ك، ته‌سوج، [چاره‌كه دانگیك].]

ف: تَسْو، چازك، چهاریک، (چهار یک دانگ)

ع: طَسُوج، رُبع.

ته‌سه‌ویب

ك: رجوا دین، رجوا داشتن، روا دین، روا داشتن، [په‌سه‌ند كۆردن، قایل‌بوون]

ف: ویزش، پذیرش، روا دیدن، روا داشتن.

ع: تَصْوِیب، تَجْوِیز.

ته‌سه

ك: دۆله، [ته‌شتی هه‌ریر شیلان].]

ف: تَغَار، لاک.

ع: مَعَجَن، مَرکَن.

وینه‌ی هه‌یه.

ته‌سه‌ل

ك: تَبِیر، [تَبِیر و ته‌سه‌ل (به‌رام‌بەری «برسی».)]

ف: سَبِیر، (ضد گرسنه.)

ع: مَلّ، نَاهِن، شَبَعان، كَزمان.

ته‌سه‌لسول

ك: زه‌خیره، به‌یه‌كه‌ر به‌سیان، [یه‌ك له درای یه‌ك هاتن، ریچكه به‌ستن (برای «دور».)]

ف: زنجه، هار، گریوازه، زنجیره، پیوستگی.
[برادر «نور»].

ع: تَسْلَسُل.

ته سه وور

ک: نه نگار، بهرورد، گومان، ریتا، بهدلاهاتن. [خه یان، بیر]
ف: انگار، ناوار، نوریت، گُمان، پُندار، پُنداش،
پنداشتن، انگاشتن، گمان کردن.

ع: تَصَوَّر، خِیَال، فِکْر.

ته سه وور کردن

ک: نه نگار کردن، گومان کردن، بهدلاهاتن، بهرورد کردن،
ریتا کردن. [بوچون، به بیراهاتن]
ف: انگاشتن، پنداشتن، گمان کردن، انگار کردن،
نوریتن، ناوار کردن.

ع: تَصَوَّر، تَخَيَّل، تَفَكَّر.

ته شاری

ک: کونارهجه، دربیچه، ته شه. [رژچه، کلاررژچه (کونی
سه ربان یا دیوار)].

ف: باجه، بادجه، روشندان، روزن، روزسه،
(سوراخ بام، یا دیوار)

ع: مَنفَذ، كُوَّة.

ته شیبی

ک: ته شیبی ترانه. [تارانی ترکه نندن].

ف: گوزلق. (جَرم گوزیدن).

ع: ضَرْطِيَّة.

ته شیبی ترانه - ته شیبی

ته شیبی

[ک: ده فری بچوک له گل یا دار یا کانزا].

ف: تَشْبِي. (طببچه ی گلی یا چوبی یا فلزی).

ع: زَبْدِيَّة، طَبْبِيَّة.

ته شست

[ک: سوینه. جزره ده فزیکی گه روه به (که له گل یا له مس

دروست ده کرا)].

ف: تَشْت. (از گل یا مس می سازند).

ع: صَحْن، صَحْفَة، اِحَانَة، طَسْت.

وینه

ته شست چتوین

ک: ته شیبی. [ته بهق، ته شتی دارین]

ف: ط شست چوبین.

ع: عُلْبَة، عُرْفَة، قَادُوس.

ته شخه له

ک: دبه، ته له کد، چاچوله، گیتچه، شه لتاخ، گهر.

[ته شقه له، شلتاغ]

ف: دَبَه، شَغَل، شَلْتَاق.

ع: ضَعُو، خِيَانَة، اِقْتِرَاء.

ته شک

ک: ته لاندت، قَلْع، شه واره، ریخت. (به ده ته شک) [بیسچم،

دیمه]

ف: اَنبِر، رِبِخْت، سِرِشْت، گِل، گوهر، اَندام.

ع: هَيُولِي، هَيْكَل، تَرْكِيْب.

ته شه

ک: ته شاری، کونارهجه. [رژچه، کلاررژچه (کونی سه ربان

یا دیوار)].

ف: باجه، روشندان، روزن. (سوراخ بام یا

دیوار)

ع: كُوَّة، مَنفَذ، نَافِذَة.

ته شه شووم

ک: قران. [ره شیبی، نوخشانه ی خراب]

ف: مَرَعُو، فال بد.

ع: تَشْتُوْم، تَطْيِير.

ته شه خخوس

ک: فیز، خنمای، بهخ. [خو تواندن، له خنمای برون]

ف: قُغَار، گُراز، دیمیا، پُندار، شگفت، نیوتور،

بادپروت، ناییدن، خودنمای.

ع: تَشْتَحُصْ، تَكْبُرُ، تَفْخُرُ، تَفْخُرُنْ، تَفْرَعُنْ، تَعَطِّمُ،
تَجْبُرُ، تَفْرَعُنْ، تَأْبَهُ، تَخَائِلُ، اِخْتِيَالُ، زُهْوُ، زُهَاءُ،
صَلْفُ، خَيْلَاءُ، نَضْوَةٌ، عَجِبُ، غُرُورٌ، اَنْفَةٌ، اُبْهَةٌ،
اَنَانِيَّةٌ.

تہ شہ خوئوس

ك: قَنَجِي [زرقی]

ف: بَرَجَسْتَكِي، كَسَايِي.

ع: تَشْتَحُصْ، تَعِينُ.

تہ شہ خوئوس فروش

ك: فَيُزْفِرُشْ، خُوْتَمَا، بَهْخَكَر. [خوتوپن، له خوبایی]

ف: بَادِبَرِ، بَادِبَرِ، بَادِبِرَانِ، بَادِبِرُوت.

ع: مُتَشَحُّصْ، مُتَكْبِرُ، مُتَفَكِّرُ، مُتَفَكِّرُنْ، مُتَعَطِّمُ،

مُتَجْبِرُ، مُتَأْبَهُ، مُتَغْرِبُ، مُتَغْرِبُنْ، مُتَخَائِلُ، فَضُورُ،

مُخْتَالُ، نَاجِي، مُتَنَجِّي، زَاهِي، مَزْهَوُ، مَزْدَهِي.

تہ شہر

ك: تَهْرَسْ، تَوَبْ. [تانه، تواج]

ف: تَشْرُ، تَوَبْ، كَوَاژَه.

ع: طَنْزُ، طَعْنُ. (طَعْنَةٌ)

تہ شہ ككی

ك: دَادِ، بِيَدَادِ، دَادِ كَرْدَنِ. [سكالا، داد خورازی]

ف: گَرُزَشْ، دَاوَزِي، دَادْخَوَاهِي.

ع: تَشْكِي، تَظْلَمُ.

تہ شہ نه ك

ك: پَهْ نَامِ، هَمَوَاكِيَشَانِ. [زه م] [نارسان، تہ شہ نا] [ساگردن و

نارسانی برین.]

ف: سَتَبِمِ، گَزَكِ، هَمَوَا كَشِيْدِنِ. (هَمَوَا كَشِيْدِنِ

زخم كه متورم می شود.)

ع: تَوْرُمُ، مَارُ، طَمْرُ، اِنْتِيَارُ، اِسْمِغْدَادِ، اِضْمِنِكَاكِ.

تہ شہی

ك: لَهْ تَهْرَه. [نامرازیکي ساكاري بدن بادانه.]

ف: دَوَكَلَانِ، نُوكرَانِ، كَرْتَلَانِ.

ع: مِرْدَنُ، مِغْرَلُ، مَغْرَلُ، عِرْنَاسُ، قِرْنَاسُ، مِكَبُ،

عَكْوَةٌ.

وینه

تہ شہی شه انكهر

ك: حِيْگَهِي تَهْشِي (كه له گل دروستی ده كهن) بَوَ بَهْ نِ

له سهر هه لكردن.]

ف: نُوكلَانِ بِيَاهِ. (از گل می سازند.)

ع: رَجَامَانِ، سَنْدُ الْمِرْدَنِ.

وینه

تہ ماروف

ك: رَشْفَتِ، وَهْ لِيَسْتِ، بَهْ رَتِيْلِ، ژِيْرُوزَانِ، پِيْتَشَكِهْشِ.

[رشره]

ف: بَرَكَنْدِ، بُوْكَنْدِ، بُوْكَنْدَهْ، بَدَكَنْدِ، سَوَغَهْ، سَارَهْ،

پَارَهْ، لَاجِ، پِيْتَشَكِشِ.

ع: رِيْشَوَهْ، بَرَطِيْلِ، سَحْتِ، تَعَارُفِ.

تہ عام

ك: خَوَارِدَهْمَهْنِي، خَوَدِرَاكِ، خَوْرَاكِ، تَهْرَهِي بَوَ خَوَارِدَنِ

ده شيت.]

ف: خَوْرَاكِ، خَوْرِدَتِي، خَوْرَا.

ع: طَعَامِ، اُكُلِ، غَذَاءِ.

تہ تعبیر

ك: گُوزَارَشْتِ. [لِيَكْدَانَهْرَهْ (لِيَكْدَانَهْرَهِي خَهْرَه).]

ف: گُزَارَشْ، گُزَارَهْ. (تعبیر خواب)

ع: تَعْبِيْرِ، تَاوِيْلِ.

تہ تعبیر كهر

ك: خَاوَزَانِ، گُوزَارَشْتِ بَرِيْژِي. [لِيَكْدَهْرَهْرَه]

ف: گُزَارَشْ گَرِ، گُزَارَهْ گَوِ.

ع: مُعْبَرُ، مُوْوَلُ.

تہ تعبیر نامه

ك: خَاوَزْمَا، خَاوَزْمَاهِ. [خَوَزْمَاهِ، كَتِيْبِي خَهْوَلِيَكْدَهْرَهْرَه].

ف: گُزَارْمَاهِ، گُزَارَشْ نَامَه.

ع: كِتَابُ التَّعْبِيْرِ.

تہ عتیل

ك: بزرگ داشتن، بر آمدن، برخاستن، پاشیدن.
سرفروود آوردن، سرخم کردن، خشم شدن،
دوتاشدن، دولاشدن، به خاک افتادن، گرنش.

ع: تَعْظِيم، تَكْرِيم، تَوْقِير. اِنْجِنَاء، خَفْضُ الرَّأْسِ.
سُجُود، خُضُوع.

ته هزیه

ك: شیون، شین، سیندزنی. [خوزین (شینگیری بو
هزردتی حسین.)]

ف: كَزَن، كِذَن، سوگواری، (عزاخوانی امام
حسین)

ع: عَزَاء، عَاشُورَاء.

ته عقیب

ك: شَوْنِ كَسَفْتَن، شَوْنِ تَارِیْن، تَارِیْن، تَارِدِ تَارِیْسَان.

[شَوْنِ كِه رِئِن، شَوْنِ یِی هِه لَگَرْتَن.]

ف: دَنبَالِ كِرْدَن، رَانْدَن، پِیگَرْد.

ع: تَعْقِیْب، تَعَقَب، اِسْتِعْقَاب (عِقَاب، مُعَاقِبَة)، تَتَّبِع.

ته علیم

ك: فِیْر كِرْدَن، مَوْج كِرْدَن، مَوْجِیَارِی كِرْدَن، یَادِدَن.

[رَانِدِ پِیگَرْتَن، رَاهِیْتَرَان]

ف: آموختن، وِرْدَان، یَسَادِدَان. آموزش،
آموزگاری.

ع: تَعْلِیْم، تَفْهِیْم، تَدْرِیْب، تَدْرِیْس. رُوض، تَرْوِیْض.

ته علمیدر یاکا

ك: فِیْر كِرِیَاگ، مَوْج كِرِیَاگ، مَوْجِیَارِی كِرِیَاگ، یَادِدِ رِیَاگ،

فَهْتَنَازِی، نَامُوخْتَه [فِیْر كِرَار، فَوْتَابِی، رَاهِیْتَرَان]

ف: آموختنه، وِرْدَادَه.

ع: مَعْلَم، مُدَرِّب، مَرْوُض، مَرْوُض.

ته علمیدر

ك: فِیْر كِهَر، مَوْج كِهَر، مَوْجِیَارِی كِهَر، یَادِدِر، نَامَوْزِیَار،

نُوسَا، فَهْتَنَاز. [مَامُوسْتَا، دِهَر زَوِیْت، رَاهِیْتَر]

ف: آموز، آموزگار، وِرْدَه، اَسْتَاد، یَادِدَه.

ك: بَسَه تَالِی، بَیكَارِی، تَوْتَسَارِی، بَسَه رَه لَایِی. فَوْتَسَارِی بَوْرِن،
بِه رَه لَایِی بَوْرِن. بَسَتَن، خَه فَن. پَه كِه كِه فَن، دِه سَلَه كَار كِیْشَان.

[پَشُورِدَان، بَی تِیْشِی]

ف: فَرُویْش، اِیْمَسْتَه، اِیْمَسْتَان، بَیكَارِی، بَیكَار
شَدَن، اَز كَار مَانْدَن، اَز كَار دِسْت كَشِیْدَن.

ع: تَعْطِیْل، عَطَالَة، بَطَالَة. عَطْلَة، تَعَطُّل.

ته عجل

ك: پَه لَه، پَه لَه پَه لَه. [خِیْرَا، دِه سِرِد]

ف: شَتَاب، شَتَاو، شَتَاو، اَشْتَاب، اَشْتَا، پَاتِیْمَار.

ع: تَعْجِیْل، تَسْرِیْع.

ته عداد

ك: هِه لَدَان، هِه لَشْمَارْدَن. [بَزَارْدَن، ژْمَارْدَن]

ف: شَمْرْدَن، بَر شَمْرْدَن.

ع: تَعْدَاد، تَعْدِیْد، عَدَّ، اِحْصَاء، كَتَّ.

ته هریف

ك: شِنَاسَان، نِشَان زَوِیْی، وِه سَب كِرْدَن. [نَاسَانْدَن،
پِیْتَسَه كِرْدَن. پَه سَن كِرْدَن]

ف: سِنُودَن، سِنَایِش كِرْدَن، شِنَاسَانْدَن، پِرَانِیْدَن.

ع: تَعْرِیْف، تَهْرِیْف، هَرْف، مَدْح، ثَنَاء، تَوْصِیْف.

ته هریفگه

ك: نِشَان زَوِیْی. [نَاسِنْدِر. پَه سَن كِهَر]

ف: سِنَایِنْدَه، یَادِخْوَان.

ع: مَعْرِف، عَرَاْف، هَرَاْف، وَصَاف، مَدَاْح.

ته عزیر

ك: دِه مَكُو، تَه زَان، چِدْر مِه سِرِی، سِه رَه نِشَت. [دِه مَكُوت

كِرْدَن، سِه رَكُوتَه كِرْدَن]

ف: نَكُوهْش، نَكُوهِیْدَن، نَكُوهْش دَادَن، سِر زَنْش.

ع: تَعْرِیْر، تَكْدِیْر، تَوْبِیْح.

ته هزیه

ك: پَایِسه دَان، لَه بَه رَه لَسَان، سِه رِدَانُوسَن. خَاك كِه فَن.

[بِه گِه رَه گَرْتَن، رِیْز لِیْگَرْتَن]

ع: مُعَلِّمٌ، مُدَرِّبٌ، مُدَرِّسٌ، مُرَوِّضٌ.

تَهْمَم

ك: تَامٌ، چَهَشَه، [چِزْ]

ف: مَزَه، چِشْمَه، مَزِيدَن، چِشِيدَن.

ع: طَعْمٌ، ذُوقٌ.

تَهْنِئ

ك: تَهْرَسٌ، تَهْشَرٌ، تَانَه، سَهْرَهْ نَشْتِ، [تَوَاجِج]

ف: تَفْشٌ، گُوشَه، كُوازَه، كُوارٌ، يَبْغَارٌ، يَبْغَارٌ،

يَبْغَارَه، يُلْكَه، گُرفَتٌ، گُرفْتَه، سَبِنَه، نَكُوهَشٌ.

سِرْزَنَشٌ.

ع: طَعْنٌ، طَعْنَةٌ، طَنْزٌ، تَوْبِيخٌ، تَكْدِيرٌ.

تَهْوِيْر

ك: دَهْمَهْ سَ، چَارْچَلَه، بَازِيَهْ، بَازِيَهْ، [چَاوَهْ زَار (دَوْعَا ر

نُوشْتَهْ ي چَاوَهْ زَار)]

ف: پَنَامٌ، كَمَاهَسَه، دَهَانْ پَنَدٌ، لَامْچَه، لَامٌ،

چِشْمْ زَخْمٌ، چِشْمْ آرُو، چِشْمْ زَدٌ، چِشْمْ پَنَامٌ،

چِشْمْ وَهْمٌ، چِشْمْ وَهَامٌ، (دَعَا ي چِشْمْ زَخْمِ)

ع: تَعْوِيْذٌ، عَوْدَةٌ، مَعَاذَةٌ، حَبْرٌ، دُمَلْجٌ، رُقِيَهْ، نُفْرَهْ،

حَوَطٌ، اَنْجَاسٌ، تَعْوِيْذُ الْعِيُوْنِ.

تَهْمَهْ جَوُوْبْ كَرْدَن

ك: دَهْمَهْ قَمان، دَهْمَهْ قَبُوْنِ، [سَهْرَهْ سُوْرِيْمَان]

ف: اَنْدِيْدٌ، شَكْفَتْنٌ، شَكْفَتِيْدَن، شَكْفَتِيْدَن،

شَكْفَتْنِ كَرْدَن، شَكْفَتْ كَرْدَن.

ع: تَعَجُّبٌ، تَحْيِيْرٌ، تَهْكُرٌ.

تَهْمَهْ دَدِي

ك: زَرٌ، سَتَمٌ، دَهْمَدِرِيْزِي، [بَهْ لَامَار دَان، مَاف خُوارْدَن]

ف: چَخٌ، زُورٌ، سَتَمٌ، بِيْدَادٌ، دَسْتْ دَرَازِي.

ع: تَعْدِي، اِعْتِدَاءٌ، ظَلْمٌ، تَطَاوُلٌ، تَجَاوُزٌ.

تَهْمَهْ تَقْوِل

ك: هُوشْ پِيْدَان، بِيْرِيْتِدَان، تِيْبِرِيَان، بِيْرَهْ كَرْدَن، [تِيْرَامَان]

ف: هُوشْ پِيْدَن، اَنْدِيْشِيْدَن.

ع: تَعَقُّلٌ، تَفَكَّرٌ، تَخْيُلٌ، تَصَوُّرٌ.

تَهْمَهْ مَهْوُوْق

ك: تِيْبِرِيَان، هُوشْ پِيْدَان، [قُوْرُوْ بُوْرَهْ، تِيْرَامَان، رُوْرِيْنِي]

ف: زُرْفِيْدَن، زُرْفٌ اَنْدِيْشِي، كَاوَشٌ، خُوْرَدَهْ بِيْنِي،

بَارِيْكَ بِيْنِي.

ع: تَعَمُّقٌ، تَقْوُرٌ، اِسْتِقْصَاءٌ.

تَهْمَهْ عِيِيْن

ك: نِشَانْ كَرْدَن، جِيْسَارَهْ كَرْدَن، كَلْكَهْ نَمَا كَرْدَن، نَاوِيْرَدَن،

نَاوِيْگِيْر كَرْدَن، بَرِيْنَهْ، [دِيَارِي كَرْدَن، دَهْ نِيْشَانْ كَرْدَن]

ف: هَرْنِيْزٌ، نَشَاخْتَن، نِشَانْ كَرْدَن، جِدَا كَرْدَن،

اَنْگِشْتْ نَمَا كَرْدَن، نَامْ بَرْدَن، بَرِيْدَن.

ع: تَعْيِيْنٌ، تَشْخِيْصٌ، تَخْصِيْصٌ، تَنْصِيْصٌ، تَوْسِيْمٌ،

تَعْلِيْمٌ، اِعْلَامٌ، قَطْعٌ، تَقْرِيْرٌ.

تَهْمَهْ غَار

ك: تَهْخَارٌ، سِيْ مَهْنٌ، [كِيْشَانَهْ يَهْ كِيْ خَدَلَهْ كِيْشَانَهْ].

ف: تَغَارٌ، سِيْ مَن.

ع: طَغَارٌ، ثَلَاثُوْنٌ مَنًا.

تَهْمَهْ شَدِيْرٌ، [تَهْمَهْ شَدِيْرٌ] [بِيْتَهْ كَانِيْ گُوْرَدَارَهْ] [عَسْرَتٌ «تَقْدِيْر»

اِسْتِ]

تَهْمَهْ يِيُوْر

ك: نَالُوْزِي، تَسُوْنِي، گُوْرِيَان، [تَسُوْرَهْ بَسُوْرِن، هَدَلْچُوْرِن،

گُوْرِيَان]

ف: تَنَسُدِي، تَوِيْپِيْسَدَن، غُرِيْدَن، جَزِيْدَن،

دِگَر گُوْنْ شَدَن.

ع: تَنْفِيْظٌ، اِغْتِيَاظٌ، اِحْتِيَادٌ، تَنْقَطٌ، سَخَطٌ، تَخْيِيْرٌ،

تَبْدَلٌ.

تَهْمَهْ فَيِيْر

ك: گُوْرِيْن، گُوْرَانِن، جِيْگَهْ نِيَان، نَاوِيْگُوْر كَرْدَن، نَالِشْت

كَرْدَن، [نَالُوْگُوْر كَرْدَن، لَهْ بَرِيْ دَانَان]

ف: جَزِيْدَن، جَزَانِيْدَن، گُردَش، جَاوُر كَرْدَن،

بَهْ جَاْ آوَرْدَن، دِگَر گُوْنْ كَرْدَن.

ع: تَغْيِير، تَجْدِيل، تَعْوِيض.

ته‌غییر ← ته‌تَدْيِير [بیت‌گانی گۆزده‌اره‌ا] [عزب «تَدْيِير» است.]

ته‌غییر زانیقه

ك: چه‌شتن، زوان‌لیدن. [تام کردن]

ف: شگار، چشبدن، زبان‌زدن.

ع: ذوق، تَذَوُّق، اِسْتِذَاقَة، تَطْعَم، اِسْتِطْعَام.

ته‌فانول ← ته‌فَهْلُول [بیت‌گانی گۆزده‌اره‌ا] [عزب «فَهْلُول» است.]

ته‌فانخور

ك: بدخ کردن، فیز کردن، خوه‌له‌كیشان [له‌خۆ‌بابی بون،

شانازی کردن]

ف: نیوتور، ناییدن، خودستایی، فیس کردن،

دیمیاد، گُزان.

ع: تَفَاخُر، تَفَخَّر، تَكْبُر، تَشْتِخُّص، تَبَاهِي، مُبَاهَاة،

تَعْظَم.

ته‌فاوه‌ب

ك: ته‌رفیر، دوری، جیایی. [جیازای]

ف: دوری، جدایی، پرهیز.

ع: تَفَاوُت (بِتَثْلِيثِ الْوَاوِ)، اِخْتِلَاف، تَبَايُن، تَبَاعُد،

فُرْق، بَوْن.

ته‌هفت

[ك: جوړه‌سه‌به‌ته‌یه‌که (که بو میریو درست ده‌که‌ن.)]

ف: هفت. (که برای میوه می‌سازند.)

ع: شَكِيكَة، وَفِيْعَة، كُنْثَة.

وینه

ته‌هفتیش ← ته‌چه‌سسویس

ته‌هرووونا

ك: به‌رده‌باد، نه‌ره، دهره‌ده‌ر، توونا. [تیکوینیک، ویلان]

ف: بریاد، داغان، پراگنده، پراشیده. آواره،

دربدر.

ع: مُتَفَرِّق، مُتَفَضِّل، مُتَشَعَّب، شَاذِب، اَفَاق، نَوَار.

ته‌هرووونا کردن

ك: بدریاد کردن، داغان کردن، توونا کردن، دهره‌ده‌ر کردن.

[تیکوینیکدان، ویلان کردن]

ف: بریاد کردن، داغان کردن، پراگنده کردن.

آواره کردن.

ع: تَفْرِيق، تَفْضِيض، تَبْذِير، اِسْرَاف. تَغْرِيْب،

تَجْعِيْد، تَشْذِيْب، طَرْد.

ته‌فهره

ك: ته‌گه‌ره، ده‌سه‌رده‌س، پانسه‌وپا، ده‌سی‌ده‌سی،

نیم‌رزو سۆزی. [دراختن، به‌قتگدا خستن]

ف: ویدانگ، ویلان، سپوز، امروزو فردا، تفره.

ع: تَفَاعُص، تَلْتُلْت، تَأَخَّر، مُمَاطَلَة، تَسْوِيْف، طَفْرَة،

تَعْلَل، تَمَاطَل، تَسْوُف، تَسَامُح.

ته‌فهره‌باز

ك: ته‌گه‌رده‌باز. [دراخر، ماتلکه‌ر]

ف: سپوزگار، ویلان‌باز.

ع: طَافِر، طَفَّاس، مُتَعَلِّل، مُتَمَاطِل، مُتَسَامِح،

مُتَسْوِف.

ته‌فیسیر

ك: گسواره، چه‌م، چه‌سه‌سك. روشنه‌و کردن. [رائسه.

روون کرده‌ره (ی مانای نایه‌تی فورنان.)]

ف: سَفَرَنگ، گزارش، گُزاره، زوشن کردن. (معنی

آیه.)

ع: تَفْسِيْر، تَبْسِيْن، بِيَان، تَوْضِيْح، اِبْضَاح، شَرْح،

كَشْف، تَعْبِيْر، تَأْوِيْل.

ته‌فه‌نول

ك: توفلانه. ترائن، مروا. [توخشانه‌ی باش یا خراب.]

ف: مروا، مَرغوا.

ع: تَفْوَل، اِفْتِنَال، تَطْيِيْر.

ته‌فه‌ررۆج

ك: گه‌شت، گه‌ریان، گه‌شتوگیتل، ده‌شتوده‌ر کردن. [سه‌یران،

گه‌شتوگوزار]

ف: غوش، گشت، گردش.

ع: سیاحت، سیر، تفرُّج.

ته قه قو

ك: چارداشت، همی، نه‌جو. [چاره‌روانی، هیوا]

ف: پیوس، پرمو، آنچه‌خت، امید، چشم‌داشت.

ع: انتظار، رجاء، تَوَقُّع.

ته قه ککو

ك: بیه‌کردن، روتسز، سهره‌ارودن و سهربردن. [رامسان،

هوش‌پیدان]

ف: هوشیدن، بیدیدن، ویریدن، باریک شدن.

ع: تَفَكُّر، تَعَقُّل، تَدَبُّر، تَعَمُّق، اِمعان.

قه ق

[ك: ده‌نگی له‌یه‌كدانی دور شستی روق. (روك: ده‌نگی

داكه‌رتنی به‌رد.)]

ف: تَق، (صدای افتادن سنگ مثلاً.)

ع: طَق.

ته قازا

ك: خویشت، نه‌ها، هانا، دارا، خواستن. [داخوازی]

ف: اینفست، خواست، خسواشت، درخواست،

اوژولیدن.

ع: تَقاضی، اِسْتِیْضَاء، طَلَب، تَمَكِّي.

ته قالا

ك: كوشس، كوشش، هدرن، تلاش، دوسویا. [تیکوشان]

ف: كوشش، جوشش، چخبیدن، تلاش، چغیدن.

ع: جَبْد، جَهْد، سَعْي، كَدْح، فَشَقْ، تَغْلِي، مَغَالاة،

اهتمام.

ته قانن

ك: لیدان. [ته‌قه لیه‌لساندن (روك: له‌ده‌رگا دان.)]

ف: زدن. (زدن در مثلاً.)

ع: قَرَع، طَرَق.

ته قانن

ك: توقانن، تره‌كاسدن، ده‌رکردن، ناگر دان. [قلیشاندن.

ته‌فاندن‌ده‌ره. هاریشتن (هیلکه، تره‌قه، نه‌نگ و...)]

ف: تره‌كاسدن، تره‌فاندن، دركسردن، آتش‌زدن.

(تخم مرغ، نه‌قه، تره‌قه، تفنگ و امثال آنها.)

ع: فَلَغ، فَلَاق، فَلَاق. حَدم. ضَرْب. اِطْلَاق. اِحراق.

ته قانن

ك: بیژنگ کردن، بیژانن. [له‌بیژنگ دان، كه‌رکردن]

ف: بیختن، غربال کردن، بوجار کردن.

ع: نَخَل، سَفْسَفَة، غَرَبَلَة، كَرَبَلَة.

ته قانن

[ك: فرجه‌ه‌لساندن له‌جومگه‌ی په‌نجه.]

ف: مَنگ، شگستن. (مفصل انگشت را به صدا

آوردن.)

ع: فَتْح، اِنْقَاض، تَفْقِيع، صَرَقَة. فَرَقَة، تَفَرُّع.

ته قانن

ك: لكائن. (ته‌فانی پیه‌ر.) [نورساندن، خستندپان]

ف: چسپانندن، په‌لو‌گذاشتن.

ع: اِضْمَام، تَضْمِيم، اِصْطَاق، وَصَل.

ته قانن

ك: بشكانن، گه‌ریان، جو‌بابورن. [گه‌ران، پشکنین]

ف: جُستَن، كاویدن، جو‌یسا شسدن، گُشتَن،

گردیدن.

ع: فَحْص، ذِهَاب، جَوْلَان، غَرَبَلَة.

ته قانوی

ك: دوسام. [مال به مال گورینه‌ره. (به‌هرزده‌انی كالا به

كالا.)]

ف: تَقَاوِي، دَسْت‌وَام. (قرض دادن جنس به

جنس)

ع: تَقَاوِي، اِقْتِوَاء، تَبَادُل، مَبَادَلَة.

ته قه ق

[ك: شوی ده‌یه‌می ریبه‌ندان.]

ف: شَب سَدَه. (شب دهم بهمن)

ع: اَبِيْلَة الصَّدَة.

ته‌تدیر

ك: سه‌نویشته، تهره، سه‌مه‌ره، [چاره‌نورس، به‌لا]
ف: بوش، سمناک، سه‌نویشته.

ع: تَقْدِير، قَضَاء، قَدْر.

ته‌تدیس

ك: پاکویتی، پاکه وئین، [به‌پیروز راگرتن، به‌پاک له‌قه‌له‌م دان].

ف: ویزیدن، پاکه‌گفتن.

ع: تَقْدِيس، تَطْهِير.

ته‌تسیر

ك: کوتایی، سه‌ریچی، [که‌مه‌رخه‌می]

ف: سه‌رویش، سه‌ریچی، فروگذارایی، کوتاهی.

فرویشتن، فروگذار کردن، کوتاهی کردن.

ع: قُصُوْر، تَكَاهُل، قِصْر.

ته‌تسیر

ك: گونا، تاران، ئورن، [سه‌ریچی]

ف: گناه، گناه، نافرمانی.

ع: تَقْصِيْر، ذَنْب، عِصْيَان، قَصْر، قَصَار، قُصُوْر، قُصْرَة.

ته‌تسیم

ك: به‌ش کردن، به‌ش‌به‌ش کردن، به‌شبه‌نئی، سه‌وجی.

[دابه‌ش کردن]

ف: بخشش کردن، بخش‌بخشش کردن،

بخش‌بندی، توژی.

ع: تَقْسِيْم، تَشْهِيْم، تَوْزِيْع، تَحْصِيْص، اِنْصَاب.

ته‌تسیمه‌ر

ك: به‌شکه‌ر، به‌شده‌ر، [دابه‌شکه‌ر]

ف: تباه، بخش‌گر، بخش‌کن، بخش‌ده، ساژو‌ده.

ع: قَاسِم، سَهَام، مُنْصِب، مُوَزَع.

ته‌تلبید

ك: سه‌پیروی، لاسایی، چارل‌تیرین، [سه‌وین‌کسه‌رتن،

چارل‌تیردن]

ف: سه‌پیروی، نوس.

ع: تَقْلِيْد، اِتِّبَاع، تَأْسِي، اِقْتِدَاء.

ته‌تلبیدباز

ك: لاساییباز، نه‌داباز، [لاساکه‌ر، گالته‌چی]

ف: نوس‌باز، بُلگَنجَك‌باز.

ع: هَارِج، مُمْتَل، مُمَايِر، مُحَاكِي، مَسْحَرَة، مَزَاح، اَضْحُوْكَه، مُقَلِّد.

ته‌تلبید دهره‌واردن

ك: لاسایی کردن، تده‌دهره‌واردن، [لاتری‌تیرکردن]

ف: نوسیدن، خمانیدن، خندانیدن، ادا در آوردن.

ع: تَقْلِيْد، تَمَثَّل، تَمَسَّخُر، بَوِي، مُحَاكَاة، مُمَايِرَة، مَزَاح.

ته‌تلبید کردن

ك: په‌په‌روی کردن، چارل‌تیرین، لاسایی کردن، [سه‌وین‌کسه‌رتن،

چارل‌تیردن]

ف: تیر آوردن، سه‌پیروی کردن، نوسیدن.

ع: تَقْلِيْد، تَأْسِي، اِتِّبَاع، اِقْتِدَاء.

ته‌توا

ك: پاریزگاری، [له‌خوا ترسان]

ف: تَبَسُّاد، نیناد، جی‌واد، پاساد، ویژش،

پارسایی، پرهیزگاری.

ع: تَقْوَى، وَرَع، زُهْد، عِفَّة، عِصْمَة، تَجَنُّب، حَذْر، اِحْتِذَار، اِنْقَاء.

ته‌تویوق

[ك: ته‌توتوق (ره‌ك: ده‌نگی تهن‌نگ.)]

ف: تَوْبُق، شَرَاقْ شَرُقْ، (صدای تهن‌نگ مثلاً.)

ع: مَطْطَقَة، قَعْقَعَة.

ته‌تول

[ك: به‌ده‌ر تیریک له‌نیچیریک دان.]

ف: تَقْوَتَلُو، (به‌هر تیریک شکار زدن.)

ع: ضَرِيَا وَ دِحْرَاچَا.

ته‌تولوق

ف: پاکي، ويژه، ويژش، پارسايي، پرهيزگاري،
خداپرستي.

ع: تَقْدُس، تَوْرُع، تَطَهْر، زُهْد.
تہ قہ فويرہ

ك: زكہ شورہ، زكچون، [سكچون، زهيري]
ف: ريخ، بُرُنِيش، شكمرو، ترايمان، ريخيدن.

ع: اسهال، اطلاق، زُحِير.
تہ قہ كردن

[ك: تہ قين (رہك: تہ قيني كاريز يا درزيردني شورہ.)]
ف: تكييدن، تركييدن، (تكييدن قنسات، تركييدن
شيشه مثلاً.)

ع: انهدام، انهيان، انهيانك. [انشفاق.
تہ قہ ل]

ك: دورخت، [دورون]

ف: كن، كلہ، دوخت.

ع: عُرْزَة، حُرْزَة، حُصْفَة، حَيْطَة، حِيَاطَة، تُخْيِيط،
دِرَز.

تہ قہ ل به ريوون

ك: دورخت به ريوون [هدلوه شانه رة]
ف: كن وانشدن، درز وانشدن، درز شكافته شدن.

ع: انفساخ.

تہ قہ ل به س

ك: كوك [تہ قہ لي درشت].

ف: سردوز.

ع: حَوْص.

تہ قہ ل به

ك: جريت. [جليت: سووگه له داري جليتبازي].

ف: جريت، جليت.

ع: جليت، مَضْرَاب.

تہ قہ ي ديان

[ك: دانه چوقه]

[ك: تہ قہ تہ قی زور].

ف: تاق تُق، تراق تُرُق، تراپ ترپ.

ع: طَعَطَقَة.

تہ قہ وودو

[ك: راگردن، هدله داران]

ف: تَسْک و نُو، تَسْک و تَساز، تَسْکاپو، دوادو، دوان
دوان.

ع: عَدُو، رَكْض. عَدُو، رَكْضَا

تہ قہ وويم

ك: سالنامه، سالنوما. [روزژمير]

ف: سالنامه، گاهنامه، سالنما.

ع: تَقْوِيم.

تہ قہ وويم

ك: نرخهستن، نرخه نني، [هدلوه نگاندن، نرخاندن]

ف: سنجيدن، نرخ كردن، نرخ بستن، نرخ بنددي،
بهاگذاري، بهاگذاشتن.

ع: تَقْوِيم، تَسْعِير.

تہ قہ

[ك: دنگي له به له داني دور شتي روق].

ف: تَقَّه، صدا، دنگ.

ع: طَقَّة، طُق. تَقْيِض، صَوْت.

تہ قہ

[ك: ترده و فيشه كه شيته.]

ف: تَقَّه، تَرَقَّه. (تقه و پاييج.)

ع: صَارُوخَة، طَقَّه.

تہ قہ له ق

[ك: تہ قہ ي زور].

ف: تَقْتَنُق، تراق تراق، تراک تراک.

ع: طَقَطَقَة، تَكْتَكَة، قَعَقَة، تَصَوْت.

تہ قہ ددوس

ك: پاكي، پاريزگاري، خوايه رُسي، [خاويني، خوز پاراستن
له گوناھ.]

فه: چک‌چک.

ع: قَبْبَةٌ، فَعْفُفَةٌ.

ته‌تیابگ

[ک: ته‌تینرا، له بیژنگ درار، کەر کرار]

فه: تکیده، ترکیده، بیخته، بیژن شده، گریال شده، بوجار شده.

ع: مُنْهَدِمٌ، مُنْهَبِكٌ، مُنْهَارٌ، مُنْشَقٌ، مُغْرِبَلٌ، مَنْخُولٌ.

ته‌قیین

ک: ته‌یین، [داچون، داروخان]

فه: تکیدن، آمدن، فروریختن.

ع: انْهِيَامٌ، انْهِيَارٌ، انْهِيَاكٌ، تَجْوُحٌ، تَجْبِيحٌ، سَبِيخٌ، حُسُوفٌ، انْقِيَارٌ.

ته‌قیین

ک: توقین، ترکین، [ته‌قیینه‌ره، ته‌قه‌کردن، شان، قلیشان]

فه: ترکییدن، تراکییدن، تراقییدن، تراقییدن، شکستن، صدا کردن.

ع: انْفِجَاءٌ، تَفْقُؤٌ، تَجْوُحٌ، انْفِجَارٌ، انْفِتَاحٌ، ثَبْرٌ.

حَدْمَةٌ، احْتِدَامٌ، انْقِضٌ، انْشِقَاقٌ.

ته‌ک

ک: له‌ته‌ک، گهر، له‌گهر، [ته‌ک ترمه‌هه]، [له‌گه‌ن]

فه: با، ابا، (با توأم).

ع: مَعٌ.

ته‌ک

ک: بته‌ک، بندس، که‌لیشه، [هاته‌بن‌ته‌کیه‌ره]، [بن‌بال،

بن‌هه‌نگل]

فه: په‌لو، سوی دست، بیخ‌دست، (آمد په‌لوی

دستش).

ع: جَنْبٌ، جَانِبٌ، اِبْطٌ.

ته‌ک

ک: ته‌نیا، تاک، [تاقانه]

فه: نک، تاک، ننه‌ا.

ع: مُنْفَرِدٌ، قَرْدٌ، وَحِيدٌ.

ته‌ک

ک: تیجه، [نانه‌شان سه‌سیری] [سه‌له]

فه: کوبین، ئرنیان.

ع: مَعْدَلٌ.

ته‌کان

ک: شه‌کائن، هوزم، [له‌رزه]

فه: تکان، تپش.

ع: رَجَّةٌ، هَرَّةٌ.

ته‌کان

ک: شه‌کان، خۆریه، چله‌که، [بزووتنی به‌تورزم]

فه: تکان، یکه، واخوردن.

ع: رَعَقَةٌ، رَوَعَةٌ، شَرُودٌ.

ته‌کان خواردن

ک: داخۆرییان، داچله‌کیان، [داخۆریان، راپچله‌کین]

فه: تکان خوردن، یکه‌خوردن، واخوردن.

ع: انْزِعَاقٌ، شَرُوعٌ، تَفْرُوعٌ.

ته‌کان

ک: شه‌کائن، ته‌کان لیدان، [راوه‌شاندن (وه‌ک) ته‌کاندنی

درخت یا جلویه‌رگ،]

فه: تکاندن، تکان‌دادن، افشانندن، گلاتییدن.

(تکاندن درخت یا لباس مثلاً).

ع: نَفْضٌ، هَشٌّ، هَزٌّ.

ته‌کان

ک: پاژدان، [چورته‌پان]

فه: په‌لودان، په‌لونشستن، په‌لو خزییدن،

چسپیدن، لای‌دست نشستن، سوی دست

خزییدن.

ع: انْضِمَامٌ، التِّصَاقُ، اِخْتِطَاطٌ.

۱- له‌دسنروسه‌که‌دا را نوسراوه، به‌لام وادیاره مه‌به‌ستی

نوسره «شه‌کان» بوویت. (ر-ر)

تەك دانە دواوہ

[ك: كسانەرد]

ف: پەس رەفتن، پەس نەشتەن.

ع: نَكص، اِنْتِكَاص، تَقَهُّقْر، تَزْجُرْح.

تەك گەرا

ك: دوربەرە كەردنەسەرە، رەتسەرە، كسورائەسەرە، گەراائەسەرە،

واگوز كەردنەرد. رینگانئەرد. [دوربەرە كەردنەرد]

ف: دوپسارە كەردن، پەسزگەفتن، پەسزگەویی، واگو

كەردن، واگویی، واگو، واپو، پەسزپو.

ع: تَكَرَّار، اِعَانَة، تَجْدِيد.

تەك كەفتەك

ك: هامرا. [هامرئ]

ف: همرا، همپا، همراەشەدە، پەشت سەر افتادە.

ع: رَفِيق، مُقْتَدِي، تَابِع.

تەك كەفتن

ك: هامراپورن، لەتە كارپورن. [هامرپئ]

ف: همراەشەدن، همپاگەشتن. پەشت سەر افتادن.

ع: رِفَاقَة، تَرَاق، اِرْتِاق، تَابَعَة، اِتِّبَاع، اِقْتِدَاء.

تەك كەفەك

ك: هامراپورگ، بەردەكەفتەك. [هامرپئئ كرار. سەرچەلە]

ف: همراەشەدە، همپا شەدە. چلو افتادە.

ع: رَفِيق، مَتَّبِع، مُقْتَدِي.

تەك كەف

ك: گەسەردەن پەسەن. [شەستی لەسورس] خەستەنەستەن،

خەستەنەسەرەن]

ف: گەردن گەداشتن. [چەپەز دەسوار]

ع: تَكْلِيْف، تَحْمِيْل، تَجَشِيْم، اِحْشَام.

تەك مە

ك: سەلتە، نائەمە. [فەردەئئ ئولە]

ف: تەكە، سەلتەخ، نەبەتە.

ع: سَلْطَة.

وینە <۲>

تەك دەوہ

ك: تەقەردەن. [را كەردن، هەلە داوان]

ف: تەكودو، تەكوتان، تەكادو، تەكاپو، دوادو.

ع: رَكْض، عَدُو.

تەكە

ك: كەچە، تەكە. [سابرئین (بەزئئ نەز كە دەبەتە سەجەلە.)]

ف: تەكە، دكە، پازن، نەهاز. [بەز ئر كە پەسشرو گەلە

است.]

ع: تَيْس، كَرَّان.

تەكە

ك: شەكە، شەكەیانەرە، هاتوچسور، ئەملا ئەرلا. [سەرە.

لەرینەرە]

ف: جەنبەش، آمد و رەفت، این سو و آن سو.

ع: نُوْسَان، ذَبْذَبَة، حَطْرَان، مُرَاوَحَة.

تەكە

ك: جورئە. [تەكە تەكە بەكەن.] [بەزوتن]

ف: جەنبەش، جابجا.

ع: حَرَكَة، تَحْلُل، زَحْرَحَة.

تەكە بیور

ك: فیز، خۆنایی، خۆنە زلزانن، لەخۆنایی پورن]

ف: فەیس، دیمبەد، نیوتور، پەغار، پەسدار، شەگەت،

مەنی.

ع: تَكْبِيْر، تَغْرِغْس، تَفْخَاخ، تَشْتَحْص، تَغْجِرْف،

تَغَطْرُس، كَبِر، غُرُور، عَجْرَقَة، غَطْرَسَة، عَجَب،

خَيْلَاء.

تەكە تەك

ك: شەكەشەك، هاتوچو. [لەرینەرە]

ف: جەنبەش، اینسو آنسو.

ع: نُوْسَان، حَطْرَان، ذَبْذَبَة، مُرَاوَحَة.

تەكە تەكە

ك: تەكە، جورئە. [بەزوتن]

ف: جەنبەش، جابجا.

ع: حَرَکَة، حَظْلُ، زَحْرَجَة.

تہ کی لغت

ک: تہ دزین، تہ رمہ زین، تہ رفگیں۔ [پارچہ لہادی تہ نکی زین زین.]

ف: آدَرَم، آدَرَم، آدَرَم، پُون، تَرَمَه، تَکَلتَو، کون پوش، نمد زین.

ع: حِلَس، حِلَس، حَدِيَة، کُنْبُو ش.

وینہ - زین (۱)

تہ کی لغت

ک: شہ کی تی، ہاتھ پورہ تہ کا۔ [دہ لہ رتہ رہ.]

ف: می جنید، این سو آن سو می کند.

ع: يَتَنُوْسُ، يَتَدَبِذِبُ، يَتَحَرِّكُ، يَشْرَاوِحُ.

تہ کی دا داواہ.

ک: تروویہ درارہ، بردیہ درارہ، [کشایہ رہ، کیشایہ رہ.]

ف: پس رفت، پس نشست، پس برد، پس نشاند.

ع: تَقَهَّرَ، تَنَحَّى، اِنْتَكَصَ عَلٰى عَقْبِيهِ. زَحَهُ، نَحَاهُ.

تہ کی

ک: خانہ گا، خانہ قا، [خانوی درویش (تہ کی سہی

درویشان.)]

ف: تکیہ، خانگاہ، خانگاہ. (تکیہ ی درویش.)

ع: رِبَاط، زَاوِيَة، صَوْمَعَة، تَكِيَة، خَانَقَاه.

تہ کی

ک: دسہ تناز، چتودس، [دارہس (عہ سایہ کی کورتہ کہ

مورتازہ کان' خویانی بہ سہردا دہدن.)]

ف: دستگاہ، دستگاہ، (عصای کوتاہی کہ

مرتاضان بر آن تکیہ کنند.)

ع: مَحْضَرَة.

تہ کی

ک: دسہ تناز، (تہ کی سہی پہنجرہ)، تہ کی گا، [داری خوارہ رہی

پہنجرہ، ہر وہا: پالپشت.]

ف: دست انداز، تکیہ گاہ.

ع: عَتَبَة. (عَتَبَة النَّافِذَة). مُتَكَا.

تہ کی ہدان

ک: سہنگدان، لا دان، بہ لادا کسہفتن، [پال دانہ رہ،

شان دادان، ہیزخستہ سہر]

ف: سنگدان، پهلودان.

ع: تَكَا، اِتْكَاء، قَوَكُو، تَوَكَّر، اِسْتِنَاد، اِعْتِمَاد،

اِرْتِفَاق، اِنْشاء.

تہ کی ہکا

ک: تہ کیہ، پالوہن، پشتیان، [پالپشت]

ف: دست انداز، پهلویند، پشتیان، تکیہ گاہ.

ع: تَكَاة، مُتَكَا، سَنَد، ظَهْر.

تہ کی ہ ی درکا

ک: ناسانہ، سکپ، سکف، [ژیردر]

ف: آستانہ، فرود، گوار، گرار، آستانہ ی در،

آسکاپہ، آسکاپی.

ع: عَتَبَة، اِسْكُفَة، اِسْكُوفَة. (عَتَبَة الْبَاب.)

تہ کی ہرہ

ک: تفرہ، دسی دسی، تورت، [دواختن، بہلا]

ف: ویدانگ، ویلان، سپون، تفرہ، آسیب.

ع: تَلْتَلْت، تَقَاعُس، تَأَخَّر، تَسْوِيف، مُمَاظَلَة، طَفْرَة.

حادثہ.

تہ کی ہرہ

ک: تہرہ (داری دا کورتار بہ نارہ راستی بہر دانشی

خوارہ رہدا.)]

ف: تَگَرَك، (چوبی کہ میان سنگ آسیب

کوبند.)

ع: مِحْوَر.

تہل

ک: سیم، [تیل]

۱- مورتاز: تہو کہ سہی دروینی خوی باردہ ہینیت، بہ

زوری بہ تہر کہ دنیا کانی ہیندوستان دوترتیت. (ر - ر)

ف: سبیم.

ع: سِلَك. مَقْتُول.

تہل

ک: تہلگراف. [تہلہ گراف: نامرازی برووسکہ ناردن.]

ف: سخن رسان، تلگراف.

ع: مُخَابِرَة، تلغراف.

تہلایسم

ک: بشیرہ، ہہشتیوان، ناشن. [ناژادہ، پیکدادان]

ف: شورش، جنبش، آشوب، بہہم خوردن.

ع: اِنْقِلَاب، تَلَابُط، تَلَاطُس، تَلَاطُم.

تہلار

ک: ہیوان. [ہہیوان (ہہیوانی سہرگیاری بہرہمی ژور.)]

ف: کَنام، تالار، ایوان (ایوان سرپوشیدہی جلو

اتاق.)، چَفَت، شیروانی.

ع: ساباط، طالار، ایوان.

وینہ—شیروانی

تہل درکدار

ک: تہل درکین، سیم خاردار. [تیلی درکاری]

ف: حَسَنک، سیم خاردار.

ع: اَلْسَلُکُ الْمَشْوُک.

تہل درکین—تہل درکدار

تہلج

ک: شسکوفہی خورما. [بہری دارخورمسا کہ تازه

ددرہ کہریت.]

ف: حَرَب، شکوفہی خورما.

ع: طَلَع.

تہلعت

ک: روالت، دہمن. [بیجم]

ف: روانی، رخسار، چہرہ.

ع: طَلَعَة، حُسْنُ الْمُنْظَر.

تہلہسہنگ

ک: تہختہ کوچک. [تہلہبہرد]

ف: تَلْهَسْتَنگ، پلہسنگ، سنگ پلہ، پرنیج.

ع: لُوح، بَلْطَة، بِلَاط، صَنْفِیْح، صَنْفِیْحَة.

تہلایسم

ک: جادوو. [سیجر]

ف: جادو، سپہرہبند، طلسم.

ع: طَلِسم، تَعْوِیْذ.

تہلایسم

ک: جادوبہن. [زبیر و زبیری سکہناسا کہ نوشتہی تیسدا

ہہلذہ کہن.]

ف: پَتَر. (تذکہ طلا یا نقرہ کہ تعویذ در آن نقر

کنند.)

ع: طَلِسم.

تہلایسم—جادوویہن

تہلایسم

ک: شوپایی. [نہر بارہ بچورکہی کہ لہ بارہبہر نراہ و

سواری دہن.]

ف: تَمْلِیت، تَنْبَلِیت، شوپایی. (بار کوچک کہ

روی آن سوار شوند.)

ع: حَمِیْلَة.

تہل

ک: لہق، چن. [لق (چلی گول و میو و شتی لہر چہشنہ.)]

ف: آزغ، شاخہ. (از گل یا مو و امثال آن.)

ع: قُن، غُصْن، سَعْفَة، عِرْدَام، جَلْمَة.

تہل

ک: تاک، بی.تا. [بیوتنہ، تاقانہ]

ف: تک، بی.مانند، بی.ہمتا.

ع: قَرِید، وَحِید.

تہل

ک: دیری ہہرہباشی ہوترارہ.]

ف: بہین جامہ، گزینہ.

ع: عَقْر، بَيْتُ الْقَصِيْدَةِ.

تەل

ك: ھەلپىزنىڭ، ھەلپىزنىڭ. [ھەلپىز ئىزدەر، سەرتەل]
ف: گزىدە، گزىنە، جىلپوز، بىرگزىدە، بىرچىدە،
پىسنىدە.

ع: نُحْبَةٌ، مُنْتَحَبٌ، مُقْتَابٌ، مُخْتَارٌ، صَنْفِيٌّ، مُصْطَفَىٌّ،
نُقَايَةٌ، نُقَاوَةٌ، مُنْقَىٌّ.

تەل

ك: زەر، زىر، ئالتۇن. [كانزايە كى بەنرخى بەناربانگە].
ف: زىر، تىلا، تىلە.

ع: نُهَبٌ، تَبِرٌ، اِبْرِيْزٌ، نَحْصٌ، عَيْنٌ، عَسَجِدٌ، عَقِيَانٌ،
زَبْرَجٌ.

تەلۇش

ك: كوشس، دەسوپا، تەلۇپا، تەقالا، ھەول. [خەبات]
ف: كوش، كوشش، چىخ، چىغ، نۇرد، تىلاش.

ع: سَعْيٌ، جَهْدٌ، كَهْدٌ.

تەلۇش كىردىن

ك: ھەولەدان، دەسوپا كىردىن، تەقالادان. [تىكۆشەن، خەبات
كىردىن]

ف: كوشىدىن، چىخىدىن، چىغىدىن، تىلاش كىردىن.

ع: سَعْيٌ، جَهْدٌ.

تەلۇش

ك: چىرە، ئەرەرى، تەدەرە، پاداش، تۆلە. [ھەق كەتسەرە،
سزادان، بۇاردىن]

ف: سزا، چەرە، داشاد، داشىن، كىفەر، پاداش.

ع: تَلَاغِيٌّ، تَدَارِكٌ، جُبْرَانٌ، اَجْرٌ، رَمَصٌ، جَزَاءٌ، بَدَلٌ،
عَوَضٌ.

تەلۇق

ك: ھەلپىزنىڭ، نازاد، بەرەلا، جىيايى. [سەربەستى، رەھايى]

ف: فۇرۇز، فۇنور، پىرماس، چار، رەھايى، آزادى،
جىيايى، بىزارى.

ع: طَلَاقٌ، فِرَاقٌ، سِرَاحٌ، خُلْعٌ.

تەلۇقدان

ك: ھەلپىز كىردىن، نازاد كىردىن، بەرەلا كىردىن، جىيايى بىرون. [رەھايى
كىردىن]

ف: فۇرۇزدىن، فۇنوردىن، پىرماسىدىن، زەھاكىردىن،
ھەلپىز كىردىن، آزادىدىن، پىگىشادىن، جىيايى كىردىن،
ھەشتىن.

ع: تَطْلِيْقٌ، تَفْرِيقٌ، تَسْرِيْحٌ، مُخَالَعَةٌ.

تەلۇقنامە

ك: نامەسى ئىزاىدى، نامەسى جىيايى، نازادى نامە.

[بەلگە نامەسى تەلۇق]

ف: فۇنورنامە، كۇشادنامە، كۇشادنامە، ھەشتە نامە،
آزادنامە، رەھاننامە، جىيايى نامە.

ع: مَكْتُوبُ الطَّلَاقِ، سُنْدُ التَّفْرِيقِ، صِكُّ الخُلْعِ، سِجْلُ
التَّسْرِيْحِ.

تەلۇقكارى

[ك: زەركەش، رووكەش كىردىن بە زىر]

ف: تىلاكارى.

ع: تَذْهِيْبٌ.

تەلۇقكىت

[ك: زەركەش: رازىنار بە زىر].

ف: تىلاكوب، زىرنشان، بىشار.

ع: مَدْهَبٌ، مَرْصَعٌ.

تەلۇقزىن

[ك: ھەلپىزاردىن]

ف: سىرگىزىن.

ع: اِبْتِخَابٌ، اِصْطِفَاءٌ.

تەلۇقزىن

ك: ھەلپىزنىڭ. [ھەلپىز ئىزدەر]

ف: گزىدە، گزىنە، جىلپوز، بىرگزىدە، بىرچىدە.

ع: نُحْبَةٌ، مُنْتَحَبٌ، مُقْتَابٌ، مُصْطَفَىٌّ، نُقَايَةٌ.

تەلۇم

ع: عَضْبَةٌ، سِبَاح.

ته لوكه - تالووكه [سروكه ته كراره.] [مخفف «تالووكه» است.]

ته له

[ك: نامرزی رار كه له ناسن و ته له دروست ده گریت.]

ف: تله، لاتو، بالان، نُونگ.

ع: فَخْ، لُبِجَةٌ، قِشْعَامَةٌ.

وینه

ته له ب

ك: رام. [ته رز]

ف: وام.

ع: قَرْض، ذَبِن، طَلَب.

ته له بكار

ك: رامكار. خوازگار. [خاړه نقره رز. خوازيار]

ف: وامكار، وام ده، وامخواه، خواستار، خواهان.

ع: مَقْرَض، دَائِن، غَرِيم، طَالِب.

ته له به

ك: دانشخوا، خوښه رار. [فوتسابی، زانستخواز (رشي

«ته له به» بۆ تاك و كۆ به كار ده بریت.]

ف: پڙوهان، دانش پڙوهان، دانش خواهان،

دانش جویان، دانشجو. (بر جمع و مفرد اطلاق

می شود.)

ع: طَلَبَةٌ، طَلَّاب.

ته له فو بوون

ك: له نارچوون، به ریا بوون. [تیاچوون]

ف: نیست شدن، نابود شدن، از میان رفتن،

برباد شدن.

ع: تَلَف، عُدَم، عُدْم، فُتَاء، هَلَاك.

ته له كه

ك: ته شخه له، چاچوله، گهر، دبه. [ته شقه له، شلتاغ]

ف: دڼه، شلتاق، دغلی.

ع: ضَعْف، خِيَانَةٌ، اِعْتِدَاء، تَعَدِّي، اِفْتِرَاء.

ته له مشك

ك: چل. [ته له زم (پارچه ی دار كه به هوی له ت كړنده

په یدا ده بیت.)]

ف: تیزه، شاخه. (شاخه ی هیزم كه بواسطه ی

شكستن پیدا شود.)

ع: فَلَاقَةٌ، شَطِيطَةٌ، كَسَارَةٌ، شُعَاع.

ته له ق

ك: ورفق. [په ردي - یا تویزی - زیږین كه به رازاندنه

به كاری ده میتن.]

ف: تَلَسك، وَرَق، پَرَقَك، اِیرسون، فَرَسلون،

زوروق.

ع: طَلَق.

ته له قین

ك: موچ كړدن، موچساری كړدن، نیر كړدن، بیاه دان.

[درس دادن، نینگه یاندن]

ف: باد دادن، آموزش، آموختن

ع: تَلَقِن، تَعْلِيم، تَفْهِيم.

ته له میت

ك: كوچوبار، كوچوماز. [ماله كوچ]

ف: کوچ وبار، خانه کوچ.

ع: رَحَل، رَاحِلَةٌ، رَحِيلَةٌ، عَائِلَةٌ.

ته له واز - ته رواز

ته له ویا

ك: ده سویا، پلویا، كه نوکو، تارتو، تداش، ته قالا.

[مه رلدان، ته یار كړدن]

ف: كوشش، تلاش، درست كړدن، چڅیښدن،

چغیښدن.

ع: سَعْي، جَهْد، تَهْيِئَةٌ، تَدَارِك، صَدَد.

ته له لوكه

ك: درك. [درگه زی (چوړه درك ټكه ده یكدن به پدژین.)]

ف: تلو، خار. (يك قسم است از خار كه آن را

پرچین كند.)

ك: نام‌رازی مشكه‌راو.]

ف: تله، تله‌موش.

ع: مِصَلَاة، مِصِيْدَة.

وینه

ته‌له‌و

ك: سَوزَاخ، په‌یوژی، [به‌دواداچورن، پشکنین]

ف: سَراغ، جِستجو.

ع: طَلَب، فَحْص، تَقْضِي.

ته‌له‌و

ك: سَوزَاخ، (چرومه ته‌له‌ری)، [به‌ه‌رولا چورن، به‌

شورینداگه‌ران]

ف: نَزْد، پِیش، بَر، سَراغ، جِستجو.

ع: عِنْدَ، نَحْو، فَحْص، طَلَب.

ته‌ه‌م

ك: بوٚق، [مژ، هه‌لم، بوٚخ]

ف: تَم، تَمَن، تَزْم، مِه، نارمِیغ.

ع: ضَبَاب، بُخَار.

ته‌ه‌م

ك: تَوَز، [ته‌پوتوز]

ف: گُرد، رَشْت.

ع: غُبَار، غَبَاء، هَبَاء، هَبَاب، عُكَاب، عُكُوب، رَغَام،

عَجَاج، نَقَع، رَهَج، مُور، غَفْر، قَضَض، سَبِيح.

ته‌ه‌م

ك: ته‌نر، په‌شیری، په‌زاره، خه‌فدت، [که‌سه‌ر]

ف: تَش، گُزْم، مَوژ، مَوژَه، اندوه، گرفتگی،

دل‌تنگی.

ع: هَم، غَم، حَزْن، اِنْقِیَاض.

ته‌ه‌م

ك: لیتلاری، [لیتلی (تاریکایی چار)]

ف: تَم، تاری، (غبار چشم)

ع: عِشَاوَة، رَمَد.

ته‌ها

ك: همی، ناره‌زور، گه‌ره‌ك، (گه‌ره‌کسه، ته‌مامه)، [هیوا،

ویست]

ف: انچِخت، الحِخت، آرزو، آز، نیوسوم، بیوس،

امید، چشم‌داشت، چشم‌داری، خواست،

خواستن.

ع: عَشْتَم، قَسْد، غَرَض، نِیَة، عَزْم، اِرَادَة، طَمَع،

اِنْتِظَار، حِرْص، وَلَع، شَرَه.

ته‌ها‌دار

ك: ناره‌زورمه‌ن، گه‌ره‌کسه‌ن، چساره‌پنگه، نومیه‌دار.

[هیوادار، چاره‌پران]

ف: چشم‌دار، چشم‌دارنده، آزمند، آرزومند،

امیدوار، انچِخت‌مند، انچِخت‌مند، نگران.

ع: مُنْتَظَر، مُتْرَضِد، مُتْرَقِب، مُتَحَيِّن، مُتَوَقَّع.

ته‌ها‌تار

ك: تسرِگ درِیساگ، گه‌ره‌ککار، همیوار، ناره‌زودار.

[به‌رچاته‌نگ، تیره‌خوژ، هیوادار، خوازبار]

ف: آزو، آزور، آزمند، آژو، آژور، آژور، بِلکامه،

رژه، ورنج، نَخْجَم، کادمند، ارغنده، ارغنده.

بیوسا، خواستار، آرزودار، امیدوار.

ع: حَرِیص، طَمَاع، شَرَه، جَشِيع، وَلَع، هَلُوع.

ته‌ها‌تو

ك: تورین، [گیای جگه‌ره].

ف: تَنبَاکو، توتون.

ع: تَبِغ، تَنبَاك، تُنُن، دُخَان.

وینه

ته‌ها‌ن

ك: دیاری، دیاربورن، [ده‌ره‌رتن، ناشکرا بورن]

ف: پیدایش، پیدایی، پیدابودن، نمودار بودن.

ع: ظَهُور، لُوح، بَدُو، بَدُو، بَدَاء، بَدَاءَة، جَبَاء،

وُضُوح، لَمَح، نُوص.

ته‌مه‌راق

ك: گهردهیی، برزبرز، [شانوشكو، بیاورز]

ف: شكوه، بزرگی، تمسراق، ترنوب تراق، خدیشی.

ع: عظمة، اُبَهَّة، شوكة، جلال، جبوت، كبرياء.

ته متعراق

ك: تدمتراق، برزبرز، گهردهیی، تهنه نه. [شكو، بیاورز]

ف: طمتراق، طمطراق، طرنوب و طراق، ترنوب و

طراق، شكوه، خدیشی، بزرگی، خودنمایی.

ع: شوكة، اُبَهَّة، جلاله، كبرياء، عظمة، جبوت، كز

و فر، طنطنة.

ته متهمه

ك: مهنه. [پاشاره]

ف: دینا، مانده

ع: ثقة، بقیة.

ته هر

ك: خوجه، [خورمای هندی (تدمهیند)]

ف: خبچه، اُنْبَله. (تمر هندی)

ع: ثمر.

وینه

ته منسك

ك: توروك، دری. [تورتوك]

ف: تمش، تمشك، كیهه.

ع: عوسج، علیق، قصد.

وینه—توروك

ته مشیه ت

ك: بگاردن، روبه را كردن. [به پز كردن، رایی كردن]

ف: گذرانیدن، انجام دادن، روبراه كردن.

ع: تمشیة، اجراء، اسعاف.

ته مكنین

ك: ملدان، گهرده كه چی. [گوپرایه لی]

ف: فرمان بری، فرمان برداری، فرمان بردن،

گردن دادن.

ع: تمکن، اطاعة، انطباع، انقیاد، امتثال.

ته مکنین

ك: سهنگینی، گرائی، نارامی، [هینسی، شكرداری]

ف: هنگ، زریو، مهستی، برهش، برهیش،

پرهش، پرهیش، فرهش، فرهیش.

ع: مكائة، وقر، وقار، ادب.

ته موقیز—ته نشه نه

ته موو

ك: تهنشت، پالور، لا. [كن، پان]

ف: لا، پهلو، کنار.

ع: جنب، جانب، ضمیمه.

ته مووره

ك: دمووره، که مانچه. [نامیریکی موسیقیه.]

ف: دنبره، دنپوره، تندور، کمانچه.

ع: طنبور، طنبار.

وینه

ته مهره

ك: تهوره، وهی، قوزت. [به لا، کیشد]

ف: آسیب، سختی.

ع: ابده، ازمه، ازل، بزله، بجزی، مصیبه، بیله،

باقعه، واقعه، قارعه، حادثه، دهیه، نازله، نایبه،

حاقه، طامه، صاخه.

ته مه لوق

ك: سفته، جامه لوسی. [زران لوسی، ماستار كردن]

ف: چاپلوسی، چاپلوسی، کرس، کریس،

کریسه، کرش، پلوسی، پلواس، فروتنی،

آشمالی، سبغود.

ع: تملق، دهن، خصوصیه، مدارا، مدالا، مداهنه.

ته مه ل

ك: تهنه رهر. [سست، له شگران]

ف: چمتد، فرغوك، هندجام، تنبل، تن زده،

تن پروز، آسایش دوست.

ع: تَنْبُل، کَسَلان، مُسْتَرْبِح، تَنْبُل، تَنْبَال، تَنْبَل،

تَنْبُول، تانبول، طَنْبَل.

ته‌مه‌ن ← هه‌هر

ته‌مه‌نما

ک: خَواشْت، نارزور، نَدَلْها. [داخواز، هیرا]

ف: اَيْنْفَت، یاسه، اوزول، اوزولش، اوزولیدن،

خواست، خواهش، درخواست، آرزو.

ع: تَمَي، تَرْجِي، تَقَاضِي، اِسْتِعا.

ته‌مه‌نه

[ک: نیشتر، پاشماره]

ف: تَه‌مانده.

ع: بَقِيَّة. اَوَاخِر.

ته‌هس

ک: نَهَسَق. [ته‌دب کردن]

ف: نَسَق.

ع: تَأْذِيْب، جَزَاء، تَنْبِيْه.

ته‌هیمان

ک: داته‌مین، به‌شیتوورن. [دَرشدامان، خه‌مبار بورن]

ف: موژیدن، موژگین‌شدن، آندوهناک‌شدن،

کَرخیدن.

ع: تَحْزُن، اِغْتِمَام.

ته‌هیز

ک: شناسایی، شناسن. [ناسینه‌ره، جیا‌کردنه‌ره]

ف: نیماد، شناسایی، شناختن.

ع: مُمَيِّزَة (اَلْقُوَّةُ الْمُمَيِّزَة). تَمْيِيْن، تَشْخِيْص، تَعْيِيْن.

ته‌هیس

ک: پاک، خازین. [پاکژ]

ف: تمیز، پاک، پاکیزه.

ع: طَاهِر، نَقِي، تَطْطِيْف، نَزِيْه، نَزِيْن.

ته‌هیین

ک: خه‌مین، داته‌مییاگ، به‌شیتو. [خه‌مبار، دَرشدامار]

ف: کَرخ، موژگین، آندوهناک.

ع: مَحْزُون، مَغْمُوم، مَهْمُوم، حَزِيْن.

ته‌هیین ← ته‌هیمان

ته‌ن

ک: لاشه، نه‌ننام. [له‌ش]

ف: تن، پیکر، اندام، کالبد، بَر، تَوْن، اَبْدَام، لاشه.

ع: جَنَّة، بَدَن، جَسَد، نَفْس، شَخْص، جِسْم، طَن:

قَالِب، رُوْق، جُثْمَان.

ته‌ناباز

ک: ... دارباز. ته‌ناباز. [په‌تياز]

ف: تَناباز، رَسَن‌باز، سَازوباز (سازو: رسن).

دارباز.

ع: بَهْلَوَان.

وته

ته‌ناب

ک: گوريس، پەت. [گوريس]

ف: رَس، رَسَن، ريسمان، چاتو، سازو، تناب.

ع: حَبَل، رِشَاء، جَدِيْل، رَسَن، طُنْب، طَنَاب.

ته‌ناب

ک: پەت. [گوريسی میرغه‌زەب که تاوانباری پی له

سیداره دەدات.]

ف: بند، چاتو، ريسمان. (تناب میرغه‌ضب که

مقصر را با آن به دار آویزد.)

ع: حَبْل، حَبْل، حَبَل.

وته ← دار

ته‌ناب پووش خورما

ک: شريت، بارپيچ. [کشته‌ک (له‌ره ته‌نافه‌ی له ريشال و

لفکه‌ی دارخورما دروستی ده‌که‌ن.)]

ف: سازو، بارپيچ. (طنابی که از لیف خرما

می‌سازند.)

ع: شَرِيْطَة، شَرِيْطَة.

ته‌ناب جل‌ه‌ل‌خست

ک: گوريس، پەت، ته‌ناف. [نه‌و گوريسه‌ی جل‌وبه‌رگی

شۆردراوی بەسەردا ھەلەدەخەن.]

ف: رَزْه، رَزْه، رَجْه، رَاوَتَد، اَوُنْدَگ، اَوُسْنَدَگ.

ع: مِغْلَاق، شَرِیْط.

تەنەف چادەر

[ك: گوریسی خیتوت]

ف: پایزە.

ع: شَرِیْط، طَنَاب.

وینە—چادەر

تەنەف شەیتان

ك: مەچیر شەیتان، مەچیر روجیسار، [تەر داو بەنەسی لە

كاتی گەرما دا وەكسور تالی جالبالۆكە لە ھەرادا

دەینۆت.]

ف: نَخ شەیتان. (نخی كە ھتگام گرما مانند تار

عەنكبوت در ھوا پیدایەتی شوو.)

ع: سَهَام، سُمْهَى، خَيْتَعُور، مُخَاطُ الشَّمْسِ، مُخَاطُ

الشَّيْطَان، لُعَابُ الشَّمْسِ، خَيْطُ بَاطِل.

تەنەف كەشتی

ك: گوریسی پاپۆز]

ف: سازو، تئاب.

ع: جُمْل، قَلَس، شَرِیْط

وینە

تەنەف مێعماری

ك: تەنەف، بەن، پەت. [پەتی بەنایی]

ف: تَر، رَزْه، رَزْه، رَجْه.

ع: مِطْمَر، مِطْمَار، اِمَام، زَيْج، زَيْق، تَر.

وینە

تەنەف ھون

ك: گوریسەز، پەتەباف. [گوریسەز]

ف: شەھلەنگ، ریسمان باف.

ع: لَوَاف، حَبَال.

تەنەف

ك: تەنگەل. [لاشە كان (گۆی «تەن».)]

ف: تَنان، تَنها، كَسان. (جمع «تەن» است.)

ع: اَجْسام، اَبْدان، اَجْساد، اَشْخاص، نُفوس.

تەنەنە

[ك: تەنەنەت]

ف: ھَم، تا.

ع: حَسَى.

تەنەنە روو—تەنەنە

تەنەنە

ك: تەمتراق، تەموفز. [شانۆكۆ، بیاریز]

ف: شكوه، سەپاوه، آیین.

ع: شَوْكَة، عَظْمَة، اُيْهَة، جَلالَة، حَشْمَة، كَبْرِیاء،

طَنَطَنَة.

تەنەنە

ك: سەرمایە. [دەسما]

ف: تَنخواه، سَرمایە.

ع: رَأْسُ اَلمال، مال.

تەنەنە

ك: جیه، جینگە، باتی، بەرەتی. (تەنەنە تو) [بیریتی، لە

جیات]

ف: جای، بە جای.

ع: عَوْض، بَدَل، مَكان.

تەنەنە سەسی

ك: خوێشی. [تەندروستی، لەشەساخت]

ف: بیهسی، خۆبوی، خوێشی، درستی، شەھند،

بَدروود، پَدروود، دوروزی، تەندروستی، بەبۆدی،

تەنەنە.

ع: صِحَّة، سَلَامَة، عافِیَة.

تەنەنە دەردان

ك: مەلەكێشان، دێخوێش برون. [رەزەمەندی]

ف: تَن نەدان، دێخوێش شدن، ھوش پیدایەتی،

خۆشەند شدن، دادستانی، خوێشەند شدن.

ع: رضایه.

ته‌نشت

ك: لا، ته‌موو، پالوو. [خالیکه، نریك، پان]

ف: لا، بهلوا، کنار.

ع: جَنَّب، جَانِب، طَرْف.

ته‌نك

ك: شاش، [بلاو، پارچه‌ی شل‌ته‌تراو- فشه‌ل (به‌رامبه‌ری

«پته‌و»]

ف: تَنَك، (ضد سفت)

ع: مُتَخَلِّص، مُنْفَرَج.

ته‌نك

ك: نازك، ناسك. [به‌رامبه‌ری «ته‌ستوو»]

ف: نازك، تاز، پاز، تَنَك.

ع: شَفِيف، لَطِيف، رَخِيف، رَقِيف، دَقِيف، سَخِيف،

سَب، رَق، غَض، رَخَص.

ته‌نك

ك: ته‌ر، ناروکی. [تراو، شل]

ف: تر، آبکی، نازک.

ع: رَقِيف، مانع.

ته‌نكاو

[ك: تازك كه قوون نیه.]

ف: آب تَنَك، آب کم.

ع: ضَحَضاح.

ته‌نكه

ك: جه‌ته‌بی. [ته‌نه‌كه (ناسنی ناسك).]

ف: تَنَكه. (آهن نازک).

ع: تَنَك، كتیف.

ته‌نكه

ك: به‌س. [پارچه‌ کازا به‌ك بۆ پینه‌ کردن یا پته‌ و‌کردن.

[روك: به‌سی ته‌نگ.]

ف: بَسْت، بَش، بِنْد. (بست تفنگ مثلاً).

ع: كَتِيفَة.

ته‌نكه‌ساز

ك: جه‌له‌بیساز. [ته‌نه‌كه‌چی]

ف: ته‌نكه‌ساز.

ع: تَنَكِي، تَنَكْجِي.

ته‌نك

[ك: كه‌مه‌ره‌ندی ولاخ.]

ف: ته‌نك، كَشَه. (ته‌نگ الاغ)

ع: حَقْب، لَبَب، غُرْضَة، بِطَان، حِرَام.

وینه‌ی هه‌یه.

ته‌نك

ك: دهره، نه‌شكه‌فت، ته‌نگه‌ره‌ری. [دوژ، دهره‌ن (نیبوانی دور

کتیو).]

ف: ته‌نگ، ته‌نگه، نره، ته‌نگنا. (مایین دو کوه)

ع: مَضِيق، شِعْب، وَادِي.

وینه‌—ته‌نگه

ته‌نك

ك: جر، ستو، هه‌راس. [ره‌زی]

ف: جر، ستوه، هه‌راس.

ع: عَجَز، مَلَاة، كَلَاة، عَي.

ته‌نك

ك: پشتیوان. [ته‌ر کوله‌که‌یه‌ی دور دیواری پس‌ شه‌ته‌ك

ده‌ده‌ن.]

ف: پشتیوان، پشتنیبان. (نیبری که دو دیوار را

با آن ته‌نگ دهند.)

ع: زَاْفِرَة.

ته‌نك

[ك: ته‌سك (به‌رامبه‌ری «گوشاد، هه‌را»).]

ف: تَنَك، جُفْت. (ضد فراخ).

ع: ضَيْق، ضَيْق، ضَيْق، ضَيْق، ضَيْق، ضَيْق، ضَيْق، ضَيْق، ضَيْق، ضَيْق.

ته‌نگانه

ك: قایمه، سه‌ختی، تیگیریان. [بی‌ده‌رتانی (ته‌نگه‌به‌ر)]

ف: ته‌نگنا، سه‌ختی. (موقع ته‌نگ)

ع: عُسْرَةٌ، شِدَّةٌ، ضَيْقَةٌ، مَضِيقَةٌ، دَاهِيَةٌ.

تنگدان

[ك: تنگه کیشانی یکسم. (به ستنی تنگی ولاخ.)]

ف: تَنگِ دَان، تَنگِ بَسْتَن. (تنگ الاغ)

ع: احْزَام، احْقَاب، البَاب.

تنگدان

ك: پشوزدان. (به کوله که شه تَنگ دَان. (دک: تنگدانی

[دیوار.]

ف: پشْتیبَان زدن، بادبوزدن. (دیوار مثلاً.)

ع: زَقَر، رَدء، دَعَم.

تنگدان

ك: گورشان. (گوشین، په ستارتن)

ف: فشردن، فشار دادن.

ع: ضَغْطَةٌ.

تنگداسی

ك: تنگی، دستدنگی، نهداری. [هزاری]

ف: تَنگِ دَسْتی، تَهی دَسْتی، بسی چیززی،

ناچیزی، نَداری.

ع: فُقْر، عُسْرَةٌ، ضَيْقَةٌ، مَسْكَنَةٌ.

تنگز

[ك: چالوك (دره ختیکی در کاریه.)]

ف: تَنگَز، تَنگَس. (درخت خاردار)

ع: عَضَاه.

تنگه

ك: دَرِنَال، دِرْگه، تَنگه لَان. [دربین، گه لی (شوینی تهسك

بورنه روی دریا.)]

ف: تَنگ، تَنگسه، بوغاز، کانال. (جای تنگ از

دریا)

ع: مَضِيق، بُوغاز، ثَرْغَةٌ.

وینه/وینده—دِرِنَال

تنگه هاتن

ك: جِرِهَاتَن، به ستوهاتن، هراس بورن. [ویرس بورن]

ف: تَنگِ آمَدَن، به ستوه آمدن، خسته شدن،

آزرده شدن.

ع: ضَيْقَةٌ، عِجْزٌ، عِيٌّ، ضَجْرٌ، اِمْتِلَاءُ الْجَرِيَّةِ. (ضاق

عَلَيْهِ الْأَمْرُ.)

تنگ هاوردن

ك: جِرِهَارْدَن، به ستوهاردن، هراسان کردن. [ویرس کردن]

ف: تَنگِ آوَرْدَن، به ستوه آوردن، خسته کردن،

آزرده کردن، هراسان کردن.

ع: تَضْيِيقٌ، تَعَجِيزٌ، اِعْيَاءٌ، اِضْجَارٌ، اِتْعَابٌ.

تَنگه لَو—هه وشه. هه لیبیتجان

تَنگه تیکله

ك: که چیقلدان. [که مدرسه له]

ف: تَنگِ زَاغَر، زودرنج. (تنگ حوصله)

ع: وَاغَزٌ، جَزْوَعٌ.

تنگه لَان

ك: تَنگه روی، تَنگ، دِرْگه. [دربین، گه لی]

ف: تَنگِنَا، تَنگ. تَنگه، بُوغاز.

ع: مَضِيقٌ، بُوغازٌ، لِصْبٌ.

تنگه نه نه سی

ك: هه ناسه برکی، تَنگی هه ناسه. [هه ناسه سواری]

ف: سَنَجِج، سَنَجِج، رَنج، شَم.

ع: رُبُو، ضَيْقُ النَّفْسِ. اُنُوَه.

تنگه نه نه سی

ك: هه نکه هه تک. [پشوسواری، هه نسکه برکی]

ف: خَسَنَج، سَسَوَاتَاک، رَحِيْدَن، شَمِيْدَن،

هِن هِن کُردَن.

ع: بُهَر، اَنِبَهَار، اُنُوَه.

تنگه وکهره

[ك: دهرمانیکه زتان بِن تهسك کردنه روی زیتان به کاری

دهیتن.]

ف: قَرَم. (دارویی است که زن ها برای تَضْيِيق

شرح استعمال کنند.)

ع: ...

تهنگه‌ووری

ك: تهنگ، درگه، درناز، تهنگه‌ووری، [ده‌ریسه‌ن، تهنگه‌بهر،

کندار]

ف: تنگ، تنگه، کانال، نال، بُغاز، تنگنا.

ع: بُوغاز، كَنال، كَانال، قُنال، خَیلج، ثُرعة، مَتَقَبَة،

مَضِیق.

وینه - تهنگه، درناز

تهنگه‌ه‌لچنین

ك: به‌سترهارردن، نه‌زیکه‌بوورن، [ده‌رستان لیس‌پین، نریک

بوورنه‌و]

ف: تنگ آوردن، به‌ستوه‌آوردن، نزدیک شدن.

ع: بَك، تَضِیق، مُزاحمة، تَقَارُب.

ته‌لنگی

ك: سه‌ختی، ته‌نگانه، [ته‌نگرچه‌له‌مه]

ف: تنگی، سخنی، تنگنا.

ع: ضِیقَة، شِدَّة، عُسرة، مِحنة، مَشَقَّة، اَزْمَة، مَازِم،

مَازِق، شَطَف، اِغْتِضاض.

ته‌نغاز

ك: خه‌رامان، شوخ، [له‌غبه‌ولارکه‌ر]

ف: تَنان، تَن‌ناز، خرامان، شوخ.

ع: اَباز، مُهتَر، مُتَجَلِي.

ته‌نوه‌ن

ك: زل، زه‌لام، که‌له‌گه‌ت، گوشتن، [چوارشانه]

ف: تنومند، تنه‌مند، گنده، کُلفت، فَرسه، نهمان،

لَمَتَر، لُنَبَر.

ع: بادن، بدین، جَسیم، ضَخیم، لُحیم، قَطور، قَلَجَر.

ته‌نوور

[ك: ته‌ندور]

ف: بَتنگه، نَور.

ع: وَطیس، حَمیس، رُبیة، رَجَم، ساغور، تَنُور.

ته‌نوور کولووچه‌په‌زی

ك: کوره، کوماج، [فرن]

ف: بُریجَن، کوره، داش.

ع: فُرن، کور، مِحَم.

وینه - کوره

ته‌نوور شیتوین

ك: کولسژ، کوله‌رژ، کوله‌بریژ، [کوله‌وژ: داری ته‌نوور

شیتوین]

ف: کَبچه، کَمچه، تَنور آشون.

ع: مِحراك، مِحراث، مِشواع، مِشیاع، مِفَاد، مِسَعَر.

ته‌نووره

ك: ناخله، نه‌لقه، [گهر، هه‌روه‌ها: هه‌رشتیکی بازنه‌بی]

ف: تَنوره، بَرهون، پَرهون، پَره.

ع: عُكُوف، تَحَاوُش، تَحَلُّق، اِحاطة، اِسْتِدَارَة،

اِجْتِماع، حَنَقَه، دَارَة.

ته‌نووره

ك: لورل، چهرخ، گگیج‌خواردن، [خسول خواردن (و‌ك:

گیژ، لورکه.)]

ف: تنوره، چرخ، گگیج‌خوردن، چرخیدن. (مانند

گردباد.)

ع: مَوْر، تَمَوْر.

ته‌نووره

ك: لورل، [لور بورنه‌ره (هیرش کردنی بالنده بهره‌خوار یا

بهره‌ژور.)]

ف: ستونه، (حمه‌ی پرتده رو به پایین یا رو

به بالا.)

ع: خَوْت.

ته‌نووره

[ك: زارکی دولاش.]

ف: تنوره، (تنوره‌ی آسیا)

ع: تَنُور.

ته‌نه

[ک: له ش]

ف: ټن، ټنه، ټوټه.

ع: چټه، بدن، جسم.

ته نه زړول

ک: په س نیشتن، خواره اتن، [دابه زین (دک: دابه زین له

کار و پیشه.)]

ف: زبهدیدن، فرود آمدن، پایین آمدن. (از شغل
مثلاً.)

ع: انحطاط، تترل، سقوط، هبوط. انفصال.

ته نه کار

ک: بوروی کانی، [بوراکس]

ف: تنکار، بوره ی کانی، (یخک، یرفک)

ع: شکار، زبد البورق، لحام الذهب.**ته نه کما**

ک: تاک، تنیا، تاق، [تانه، تک]

ف: ټک، تاک، تنها، یگانه.

ع: منفرد، فرید، جریده، وحید.

ته نه وی

[ک: ژوروی پشت مه یوان.]

ف: طنبی، (اتاق پشت ایوان)

ع: طنبی**ته نه ی دار**

ک: تنه، [کوټره، قده ی درخت].

ف: تنه، تاپال، ترد، پوره، ستونه، تنه ی درخت.

ع: جذع، ساق.

ته نه ی دره ختا ← **ته نه ی دار****ته نیا**

ک: تاک، تاق، تنه کما، [تک، تاقانه]

ف: ټک، تاک، ټنسا، یگانه، باخویش، بیوه.

یک ټنه.

ع: منفرد، فرید، وحید، وحد، مفرد، مزاج.

ته نیا

ک: بهس، هر، [ته نیا]

ف: همان، بس.

ع: فقط.

ته نیابال

ک: تاکانه، [تاقانه (مندالی بی خوشک و برا.)]

ف: یگانه، (فرزند منفرد)

ع: أعور، فرید، وحید، منفرد.

ته نیاتک

ک: چنیاک، هوتیاک، به به کاجسورگ، [تسه تران، چس تران،

تیکچران]

ف: تنیده، بافیده، ټنیده شده، بافیده شده،

درهم رفته.

ع: منسوج، موشج، مشتبک.**ته نیان**

ک: چس نیان، هوتیان، به به کاجسورن، [تسه تران، چس تران،

تیکچران]

ف: ټنیده شدن، بافیده شدن، درهم رفتن.

ع: وشج، قوشج، اشتباک، انتساج.**ته نیایی**

ک: تاکی، تنکه یایی، [ته کی، تاقانه یی]

ف: تنهایی، بیوگی، تاکی، ټکی، باخویشی.

ع: وحده، انفراک، حده.

ته نین

ک: چنن، هوتین، بائین، [هوتینسره، ودین، تهرن کردن]

ف: ټنیدن، بافتن.

ع: نسج، حوک، حیاک، حیاکة، وصد، ټو صید،

ټوشیج، ټشبیک.

ته نینه وه

ک: بلاو بورون، [بلاو بورونه، داگرتن (ته نینه وه هم واز،

borax - ۱: نایته یه کی کیمیایه و له سروشتیشدا
دست ده کویت و بو له جیم کردن به کار ده هیتیت. (ر - ر)

تەۋرەن (چەرى)، [

ف: درگير شدن، و لوشدن، پراگنده شدن،
پهن شدن. (خېر يا ويا يا چرى)ع: سَرَايَة، اِنْتِشَار، اِسْتِمَال، تَسْلَسُل، تَجَاوُز،
تەۋ

ك: تار، يار. [تا، لەرزتا (رەشە يەككى گۆزايە).]

ف: تې، چىش، (گورانى است).

ع: حُمَى، صَالِب، نَافِض.

تەۋا

ك: زاىە، نابور، لەكەل كەفتىگ. [لە كەلك كەرتور، لە

كيس چور]

ف: تَبَاه، تَبَه، تَوَا، تَوَاه، تَوَه، نابود، ازكارافتاده.

ع: فَاسِد، ضَائِع.

تەۋا-تەھا

تەۋاتى

ك: باز مەنە، مەنە. (مارە، پاشمارە).

ف: ماندە. (باقى ماندە).

ع: باقى، بَقِيَّة، بَقْوِي.

تەۋاشۋا

ك: تەنۋا، دارايى، چت. [شت، مولىك]

ف: نۋا، چىز، دارايى.

ع: شىء، مال.

تەۋار

ك: ما، ماباز. [مىچكە، مېيىنەى باز. (مىچكەى بالتەدە

بە گىشتى و مىچكەى باز بە تايىسەتى. بەرامبەرى

«جورە».]

ف: تۋار، مادە. (مادەى پرنده عمومأ و مادەى

«باز» خصوصأ، ضد «جُرْه».)

ع: بازە، اُنْثَى الطَّيْور.

تەۋازۋە-فروتنەنى

تەۋاسانن

ك: دلتەردەردەن، رەمانن. [بىزانن]

ع: اِيئاس، اِحْجَال، اِحْشَاء، تَنْفِيْر، تَشْرِيد.

تەۋاسيان

ك: سەردەردەيون، دلتەردەى، رەميان، رەمىن، رەم كەردن.

[بىزان]

ف: دلتەردەردەن، رەمىدن، رەم كەردن.

ع: يَاس، جُفول، شَوْحُش، نَقْرَة، شَرُود، تَجْنُب،

تَجَانِب.

تەۋاسيانەۋە-تەۋاسيان

تەۋاشىر

[ك: دەرمانىتىكى بەناربانگە و بە شىۋەى خسارە بە

سەردەنەى ھەر شتىك دەرتتە.]

ف: تېباشىر، تېباشىر. (دۋايى است معروف و

مجازاً اول ھر چىز.)

ع: تَبَاشِيْر، تَابَاكِيْر.

تەۋانچە-دەۋانچە

تەۋاو

ك: گىشت، درروس. پى. يەكجار. [ھەمور]

ف: ھەمە، ھەمگى، ھەماد، شىگالە، درىست، پىر.

يەكجا، رىسىدە، رىسا، بەاندازە.

ع: تَمَام، كَمَال، كَمِيْل، كَمَل، تَام، كَامِل، كُل، كَلِيَّة،

جُمْلَة، عَمِيْم، مَجْموع، جَمِيْع.

تەۋاو

ك: قەشەنگ. [شۋخوشەنگ]

ف: قىشنگ، زىبا.

ع: مُطَهَّم.

تەۋاو

ك: نامادە، تەيار. [ساز، حازر]

ف: آمادە، آژىر.

ع: مُهَيَّأ، حَاضِر.

تەۋاو

ك: دۋايى، نابور. [كورتايى]

ف: پايان، سىپرى، أسىپرى.

ع: خِتَام، نِهَائِيَّة، مُنتَهِي.

ته‌واو بوون

ك: پرپوون، برپانه‌ره، دوابی‌هاتن، کوتابی‌هاتن، سه‌رهاتن، ئولایی، سه‌چوون، نه‌بجام‌هاتن، [گه‌یشتنه‌ناکام، دورماهی هاتن]

ف: راست‌شدن، شگاله‌شدن، به‌پایان‌رسیدن، سه‌سرا‌مدن، انجسام‌رسسیدن، سه‌سپری‌شدن، سه‌سپری‌شدن، نیست‌شدن، مُردن، نابود‌شدن.

ع: ثَم، ثَمَام، كَمُول، ثَكَمَل، اِكْتِمَال، اِخْتِتَام، اِنْتِهَاء، اِنْعِدَام، هَالَك، فَنَاء.

ته‌واو کردن

ك: پر کردن، برپانه‌ره، دوابی‌هارردن، سه‌ره‌اردن، سه‌ره‌اوردن، ئولایی‌هارردن، نه‌بجام‌هارردن، نه‌بجام‌دان، [گه‌یانده‌ناکام، دورماهی هیتان]

ف: راست کردن، شگالدن، سه‌پایان‌رساندن، سه‌سرا‌وردن، انجام‌دادن، سه‌سپری کردن، سه‌سپری کردن، نیست کردن، نابود کردن، میرانندن.

ع: اِنْتِمَام، اِكْتِمَال، ثَكْمِيل، خَتْم، قَطْع، بَزَل، اِمْضَاء، اِنْعِدَام، اِفْنَاء.

ته‌واوی

ك: دوررسی، سه‌که‌جاری، گشت، سه‌مای، [سه‌مور، تینکرا]

ف: درستی، یکه‌جا، همه، همه‌دی، پایان، انجام.

ع: كَلَاء، كَلِيَّة، جُمْنَة، جَمِيْعًا، ثَمَامًا، كَامِلًا، نِهَائِيَّة، خَاتِمَة.

ته‌واو خال

ته‌هور

ك: خو، ته‌رز، تووز، یاسا، ره‌وشت، سه‌دا، جزر، [ره‌فتار، ره‌وشت، شیواز]

ف: ئور، ته‌رز، خو، روش، طرز، خسوی، جور.

گونه.

ع: خُلُق، شِيْمَة، سَجِيَّة، رُوِيَّة، دَاب، نَبِيْدَن، طَوْر،

طَرَن، اُسْلُوْب. نوع، ضرب، قِسم.

ته‌هور و ته‌رز

[ك: نه‌دا و نه‌توار، شیواز، ره‌فتار]

ف: طور و اطوار، ته‌رز و خو، ته‌رز و ادا.

ع: طَوْر. اَطْوَار، اُسْلُوْب، اَخْلَاق.

ته‌هوریز

[ك: شاری ته‌بیز]

ف: ته‌بیز، آذربایگان، آذربایگان، آذربادگان،

آذربادگان، آذرباد.

ع: طَوْرِيْس، آذَرْبِيْجَان، آذَرْبَايْجَان.

ته‌وایج

ك: ره‌شنه کردن، ناشکرا کردن، [روون‌کرده‌ره]

ف: دیماس، روشن کردن، آشکار کردن، نمایان کردن.

ع: تَوْضِيْح، تَصْرِيْح، تَلْوِيْح.

ته‌وسعه

ك: په‌رپیتان، گه‌ره کردن، [فراوان کردن]

ف: گشاد کردن، بزرگ کردن.

ع: تَبْسُط، تَوْسِيعَة.

ته‌وشك

ك: سه‌ختی، سه‌ردی، [ده‌زاری زستان]

ف: شُجَام، سَخْتِي، سه‌روی، [سختی زمستان]

ع: شِدَّة، سَوْرَة، بُرُوْدَة.

ته‌وفیر

ك: جبابی، دوری، [جباوازی]

ف: جُدایی، دوری، په‌رهیز.

ع: فَرْق، تَفَاوُت، اِخْتِلَاف، مُعَايِرَة.

ته‌وق

ك: گه‌ردن‌به‌ن. که‌لنه، [ملوتینک، نه‌لته‌دی دوری مه‌ل ر

گه‌ردن]

ف: تَوْق، چنبر، په‌رگار، گه‌ردن‌بند.

ع: طُوق، غُل، حَوَط، زِنَاق، قِلَادَة، عُلْطَة، مِخْنَقَة،
مِخْنَقَة.

وینہ

تہوق ← تہوقہ تہ

تہوق سہر ← تہوقہ تہ [رشدی «تہوق سہر» بہ بیج «سہر» بہ کار
ناہیتریت،] («تہوق سہر» بدون «سہر» استعمال نمی‌شود.)
تہوقہ تہ

ک: کہ ناک، تہوق سہر [تہپلی سہر]

ف: چکاد، چکادہ، چکاہ، کاجک، کاج، تارک،
ہنباک، پَرَاک، فَرَاک، فَرَاک، فَرَق، فَرَق سَر.

ع: رَعَامَة، قُمَة الرَّأْس، فَرَق.

تہوقہ ن

ک: پدلہ، [پارچہ (پارچہ بیک لہ کینگہ یا لہ زری)،]

ف: تیکہ. (یک قطعہ از زراعت یا زمین)

ع: طَظْعَة، مَحْوُطَة، قِسْمَة.

تہوقہ تہ ← تہوقہ ن

تہون

[ک: خوری و مروی چنراو.]

ف: تُون، بافیدنی.

ع: مُسْتَسَج.

تہوہر

[ک: تہرر]

ف: تَبْر، تَوْر.

ع: تَم، لَت، فَاَس، کَرَزَم، کِرَزِيم، خَصْبِين، مِکْشَاح،
طَبْر.

وینہ

تہوہر داس

ک: دہسہ داس، داریاچ، [تہرراس]

ف: دہرہ، داسخالہ، داسخالہ.

ع: مِسْوَل، مِحْطَب، مِعْضَد، مِقْضَب، مِشْدَب، بُزْغَة.

وینہ

تہوہر زہ

[ک: بہ پارچہ نہبات و شہ کر و خوی سپی دہلین] کہ بہ

تہر دہیان شکنین.]

ف: تَبْرَزَه، تَبْرَزِد، (نبات و قند و نمک سفید را

گویند.)

ع: تَبْرَزِد.

تہوہر زین

[ک: نامرازیکی کوتی شہرہ کہ لہ تہر دہچیت.]

ف: تَبْرَزِين.

ع: فَاَس، طَبْر، طَبْرَزِين.

وینہ

تہوہرہ

ک: رہی، تہمہرہ، جہرہرہ، چوتورمہ، [دہردیہلا]

ف: اَسِيْب، كَزْد، مَوْز، مَوْزَه، سَخْتِي.

ع: حَادِثَة، نَارِلَة، نَائِيَة، قَارِعَة، قَاجِعَة، مُصْبِيَة،

بَلِيَة، اِدَة، دَاهِيَة.

تہوق

[ک: لہنگہری: سینی دارینی گدہم پاک کردن.]

ف: تَبْک، تَبُوک، تَبُوْرَاک، تَبْک، تَبْک، تَبْکُو،

تَبْکُو، بَتْنِي، بَتْنِي، پَاتِينِي، بَتُوک، حَبْبِين،

تَریان. (طبق چوبی گندم پاک کردن.)

ع: طَبَق.

وینہ

تہوق

ک: پەرد، پەلە، فەرد، پەرد، [رورپەرد، لاپەردە (رەک) پەردە

کاغەز.]

ف: تَبِق، پَرَه، پَرِد، (تَبِق کاغذ مثلاً.)

ع: وَرَق، صَفْحَة، (طَبَق)

تہوہر قوع

ک: نەرچو، نومیڈ، چاردنوار، دہم لارہو کردن، [ہیسواداری،

چارہروانی]

ف: پیوس، بَرَمَر، پَرَمَر، پَرَمور، اوس، رو، مَحْت،

اَنچَخت، چشم داشت، امید.

ع: تَوَقُّع، تَرَصُّد، اِنْتِظَار، رَجَاء، رَجِيَة، تَمَنِّي.

تہوہ قوف

لک: نیست، مہنر، لہنگ کردن، بدن برون، گل خوار دهنہ رہ،

ویسان، [ورستان، خایاندن]

فک: ایست، ایستادن، ماندن، بازماندن، بازمان،

درنگ کردن.

ع: قوَّق، بُت، مکت.

تہوہ تہ

[لک: برینی دہمی نازن.]

فک: زخم دهن حیوانات.

ع: ...

تہوہ ن ← کوچک [رشہ پدکی مہر رامیہ ما] [اورامی است.]

تہوہ ہ

لک: کوملہ، [پرابی خد لک.]

فک: تودہ، کَمپِلہ.

ع: سرب، نُتہ، جمع، عُصبہ.

تہوہ ندادن

لک: کوملہ پیکان، [خرپور تہ رہ]

فک: تودہ زدن، کَمپِلہ زدن، گرد شدن، چنبر زدن.

ع: اجتماع، ازدحام.

تہوہ ہھوم

لک: گرمان، [بہ بردہ اتن]

فک: زویز، سَمَراد، گُمان.

ع: تَوَّم، تَحْمِل، تَصَوُّر، ظَن.

تہوئی ← نہ شی

تہوئی ← گہرہ لک

تہ ہارہ ت

لک: پاک، پاکیزہ، [پاکو خارینی، پاکزی]

فک: پاک، پاکیزگی.

ع: طہارۃ.

تہ ہدیہ

لک: ہرہ شسہ، گورہ شسہ، ہشہ شسہ کہ، تاپسال، [گسہ فین،

بہ قسہ ترساندن]

فک: زلیفَن، شاخشانہ، توپیدن، ترساندن،

زلیفانندن، ہراسانندن.

ع: تَہدِید، تَخویف، تَرعیب، ذَمَر، اِرعاد، اِبعاد.

تہ ہنشین

لک: نانشین، نیشنگ، بیخ، [نیشتر، خلتہ]

فک: تہ نشین، نَرَد، نَرَدہ، نَرَدی.

ع: خَلط، راسِب، راکِد، نَرَدی.

تہ ہہوور

لک: ملہوری، بیباکی، [چارنہ ترسی، گوی تہ دان]

فک: تیسوای، سرکشسی، بسی باکی، دلیری،

بی پروایی.

ع: تَہوُر، جَسارۃ.

تہ ہہیہ

لک: تہ لویا، تارتو، دہسویا، پلویا، [تہ یار کردن، نامادہ

کردن]

فک: بسبجیدن، بستغدیدن، سازدان، فسراہم

کردن.

ع: تَہیئۃ، تَدَارک، تَعْبیئۃ، تَعْبیئۃ.

تہ ی

لک: بر، بریہ، برین، مہختہ، [مہرج، بہ لَین، بریہ رہ]

فک: بَر، بریدن، سامہ، پیمان، پیغان، پیغون،

نشاخت، غُتوُند.

ع: قَطع، مَقاطعۃ، قَرار، شَرط.

تہ ی

لک: رام، لہ کار دہراتگ، تہ پدہ بووگ، [لینی، راہینراو]

فک: رام، ساغونی، ازکار در آمدہ.

ع: مَرُوض.

تہ ی

لک: برین، روین، ریگہ کردن، [ریگا برین، ریگا گرتنہ بہر]

فک: زَفَنن، بَیمودن، نَوَر دیدن، زہ سپردن.

ع: طَی، قَطع، سَیر.

ته‌یاخ

ك: تیتلا، گارام، گالوك (دارده‌ستی دریز و نه‌ستور.)

ف: چنبه، خاده. (چوب بلند)

ع: مپرد، مپیخه.

ته‌یار

ك: ناماده. [ساز، حارز]

ف: آماده، ساخته.

ع: مهبیا، حاضر.

ته‌یاره

[ك: لیس‌تاییه‌تی ناماده‌گراو بو نیشته‌ره‌ی باز.]

ف: بتوان، بدوان، بدوازه، چكس، چكسه.

(نشیمتگاه باز)

ع: مجثم، میقعه، طیارة.

وینه‌ی هه‌یه / - تووتس

ته‌یاره

ك: فرزكه، بالته، بالدار، بالون. [بالاف، فرزك]

ف: هواپیما، هوانورد، آسمان‌پیما، آسمان‌نورد.

ع: طیارة، رفرف، رفراف.

وینه

ته‌یاره

ك: كده‌ستی چه‌په‌ری. [گه‌میدی تیژره‌ی شه‌ر.]

ف: ناو تندرو. (كشتی سریع‌السیر)

ع: طیارة، طرادة، رفرف.

وینه

ته‌یجه

ك: ته‌ك. (ناه‌شان زه‌لین) [سه‌به‌ته‌ی له زه‌ل ته‌نراو.]

ف: کوپن، تیجه، تریبان.

ع: معدل، طریان.

ته‌پیر

ك: په‌له‌ره‌ر، په‌رنه، بالدار. [بالنده]

ف: مرغ، پرنده، بالدار.

ع: طیر، ذوالجناح.

ته‌ی‌کردن

ك: برین، نه‌سپه‌رده‌کردن، ریگه‌کردن، روین. [ریگه‌برین، ریگه‌گرتنه‌به‌ر.]

ف: رفتن، سپردن، نوشتن، نوردیدن، پیمودن.

ع: طی، قطع، استطراق.

ته‌ی‌کردن

ك: برینه‌ره، برسه‌کردن، برین، مه‌خته‌کردن. [سه‌لین‌دان،

یه‌کلایی‌کردنه‌ره (پریار‌دان)]

ف: بریدن، بسامه‌کردن، پیمان‌کردن. (قرار

دادن.)

ع: قطع، مقاطعه، مقاوله، شرط، قرار.

ته‌یله‌سان

[ك: عابای سه‌رشانی و تاربیژ یا ته‌رکه‌دنیاکان.]

ف: تالسان، تیلسان. (سردوشی خطیب یا

ریاضتکاران.)

ع: طیلسان.

ته‌یماس

ك: ته‌یمز. [ناره بو پیاران.]

ف: تهماس. (اسم مرد است.)

ع: طهماسب.

ته‌یمان

ك: چه‌په‌ر. [تامان (دیواری له شول دروست‌گراو.)]

ف: چپز، تواره. (دیوار چوبین)

ع: حباك، كنیف، عریش.

وینه

ته‌یهمز - ته‌یماس

ته‌یوانه

[ك: پنداریستی موربه‌ق كه مالی زاوا بو مالی بووکی

ده‌تیرن.]

ف: تیوانه. (خرج مطبخ كه از طرف داماد به

خانه‌ی عروس فرستاده می‌شود.)

ع: ...

ته‌یه‌بووگ

ك: له كار درهاتگ، فهنتازی. [راهیتزار]

ف: ساغونی، رام‌شده.

ع: مرووض، مرووض، ممرن، مصلب، مدرب، مؤقف، مؤقر، مقحط، صلود.

تهیه و برون

ك: له كار درهاتن، فهنتازی برون. [راهیتزار]

ف: ساغونی شدن، رام شدن.

ع: ریاضه، ارتیاض، تمرن، تصلب، توقر.

تهیه و و

ك: سوسك. [سویسكه]

ف: تبهو، سوسك، شوشك، شیشك، شیشیک،

شاشك، شارشك، شیشور، نموسك، نموشك،

فرقیر، فرفور، فرفوز، فرفور، فرغور، سرخ‌بال.

ع: طیهوج.

تی

ك: ناری. (بیکه تی!) [تیی، تیوانی (تیی که!)]

ف: توش، میانش، توی آن، میان آن، در آن.

ع: فیه، داخله.

تی

ك: یار. [نا، له‌ررتا]

ف: تب، جشن.

ع: حمی، صالب، نافض، سباط.

تی

ك: تیت. [دیت، دی]

ف: می‌آید.

ع: یاتی، یجیی.

تیا بردن

ك: له‌ناری بردن. [فهرتاندن]

ف: از میان بردن، تباه‌کردن، نیست‌کردن،

نابود کردن.

ع: افناء، اهلاك، اعدام.

تیا تر ← تواساخانه

تیا چورن

ك: له‌ناری چورن. پی‌چورن. [فهرتان، قیسورن. کاریتیکران.

هدست‌چورلان]

ف: از میان رفتن، تباه‌شدن، نیست‌شدن،

نابود شدن. توهم رفتن، از رو رفتن.

ع: هلاك، هلوك، هلكه، عاهه، انعدام، انقراض.

بطلان، فساد، حبوط. فناء، نفوه، تاكر، انفعال.

تیانه

ك: نازان. [مه‌ته‌لی گهره.]

ف: دیگ، تیان، تنگیره، قزغان.

ع: قدر، حله، خلقین، مرچل، تنجیره، طنجیره.

طنجیر

وتنه

تیاچه

[ك: مه‌ته‌لی بیچورك.]

ف: دیگچه، تیاچه. (دیگ کوچک)

ع: کفت، قدیر.

تیبیرین

ك: تیکرتانن. [تبخین]

ف: سیوختن، خلاییدن

ع: ادخال، ادماج.

تیبهردان

ك: به‌ره‌لا کردن. [ره‌ها کردنی سه‌گ بز گرتن. (بز نمورنه:

به‌ردانی تاجی بز گرتنی نیچیر.)]

ف: ره‌ها کردن. (رها کردن تازی برای شکار

مثلاً.)

ع: اشلاء، توصید.

تیبهردان

ك: هشدان. [هان‌دان، روزاندن]

ف: هشدان دادن.

ع: هتس، هتس، ته‌ریش، تح‌ریش.

تیپ

ك: پوژ، گدل، [دهسته]

ف: تیپ، جوق.

ع: سرب، تُكَنَّة.

تیپه یکردن

ك: بگاوردان، له ننازه ددرچوون. [له سنورر) ددرچوون، رابردن]

ف: دررفتن، بیرون رفتن. (از اندازه)

ع: عُدول، تُعْدِي، اِعْتِدَاء، تَجَاوُز، اِفْرَاط.

تیپه رین

[ك: په ریښه نار (خو هملكو تاندنه نار شتیك یا كاریك.)]

ف: پریدن، خَلبیدن، سپوزیدن. (نوی چیژی یا

کاری پریدن)

ع: تَتَايِع.

تیپت

ك: تی، [دی، دیت. (رانه بردود.)]

ف: می آید، (مضارع است.)

ع: يَأْتِي، يَجِيئُ.

تیفت

ك: تی، تو، تی. [دیت، تو، دی؟ (ده کریت هه وال یا پرسیار

بیټ.)]

ف: می آبی، تو می آبی.

ع: تَأْتِي، تَجِيئُ. (اِخْبَارًا وَ اِسْتِفْهَامًا)

تیتال

ك: تیز، رشقن، شوخی. [گالته وگه پ]

ف: تیتال، خیتال، خُرش، خُرش، خُرش، لاغ، شوخی، ریشخند.

ع: مُرْتَه، اِسْتَهْزَاء، سَخْر، سُخْرَة، مَسَخْر، مَسَخْرَة،

مَزَاح، هَزَل، مُطَايَبَة.

تیتال باز

ك: لوده، شوخی باز، رشقه باز، رشخه باز، تیز باز.

[گالته چی]

ف: تیتال باز، خیتال باز، شوخی باز، خُرش باز،

خُرش باز، لاغ باز، ریشخند باز.

ع: مُسْتَهْزِء، مُسْتَسَخِر، سُخْرَة، مَزَاح، هَزَال.

تیتالی

ك: تیتال، تیز، رشقن. [گالته وگه پ]

ف: تیتسالی، خیتالی، خُرش، خُرش، خُرش،

خنده ریش، ریشخند، لاغ، تیتال، خیتال،

شوخی.

ع: مُرْتَه، سُخْرَة، هَزَل، مَزَاح، مُطَايَبَة.

تیتسه

ك: خشل. (تیتسه و گوشواره) [زبور]

ف: زیور، تهوده.

ع: حَلِي، حُلِي، حَلِيَة، خَشَل.

تیتیل و بیبیل

[ك: چیروکنکی مندالنه (تیتیل) په یکه ری پیاره و

«بیبیل» په یکه ری نافرته که له هور یا تور بو

مندالنی دروست ده کن و چیروکیان بو ساز کردود.]

ف: تیتی و بیبی. («تسی نی» مجسمه می مرد

است، «بی بی» مجسمه می زن، که از خمیر یا گل

برای بچه ها می سازند و قصه برای آنها

ساخته اند.)

ع: حِكَايَة تَيْتِيل، قِصَّة بَيْبِيل، قِصَّة بَيْبِيل و

تیتیل**تیتخ****تیتخوین**

ك: تیتخوچون، توین، نالوزبوون، لیتخوین. [دواندن به

توروریهود.]

ف: توپیدن، اَنُغْدن، اَنوسیدن، آلیزیدن،

ترساندن، خشمناک شدن.

ع: ذَمَر، تَهْدِيد، اِرْعَاد، تَغْلِيظ.

تیدان

[ك: کارنیکردن (گرم تنیداره.)] (گرم تیداگه.)

ف: زدن. (گرم زده.)

ع: اُخَذَ، قُدِحَ. (قُدَحَ فیه.)

تیر

[ك: نامرزی شهری یا رازگردانه که به کهوان دهیاریژن.]

ف: تیر، تیج، اثبا، ناوک، خَدَنگ.

ع: سَهْم، نَبَل، قَدِح، فَاس، نَشَابَة.

وینه ← تیروکهوان

تیر

[ك: گولله (نهری له گهله ته فاندنی همر جارهی سوپ یا

تفهنگدا درده چیت.)]

ف: تیر، گلوله. (هر مرتبه که سوپ یا تفنگ

درکنند تیر گویند.)

ع: ضَرْبَة، بُدْقَة.

تیر

ك: تووز، بالا، قهواره، نهنازه. (هاتیر) [به زن، بالا]

ف: تیر، بُرژ، بالا، اندازه. (هام بالا، همال)

ع: قَدَّ، قَامَة.

تیر

[ك: هه ساره زاره.]

ف: تیر

ع: عطارد.

تیر

ك: تهسهل. [هدرامبهری «برسی».]

ف: سیر. (ضد گرسنه)

ع: مَل، ناهین، كَرَمَان، شبعان.

تیر

ك: چیر، مَوْر، لاتییر. (تیر کرده نوره، تیردوسون.) [روانین به

تیلهی چار له تورپیدا.]

ف: نهور، آغول، آلوس. (به گوشه‌ی چشم از

خشم نگرستن)

ع: شَرَر، خَرَر، خُرْزَة، اِرْزاق، تَغْیِظ، تَغْضَب.

تیر

ك: جوان. [جوان]

ف: جوان، نهنج، ایزغنج.

ع: غِرَارَة، وکیجه، لَمید، مِخَلَة، جَوَال، شَوَال.

تیر

ك: خورج. [شوله: خورجینی دورتابی.]

ف: خورج، بارجامه.

ع: اَوْتِین.

تیراو

[ك: ناتینو]

ف: سیراب.

ع: رِیَّان، ناهین.

تیراویوون

[ك: تیراوی: تاسه‌شکان له نار.]

ف: سیراب شدن.

ع: رِی، تَرَوِی، نَهَا.

تیراوی

[ك: تیراویوون: تاسه‌شکان له نار.]

ف: سیرابی.

ع: رِی، نَهَا.

تیراوی

[ك: ناسور (برینیک که کزن بووه و هیشتا بهردرام کسیم و

زورخی لی دیت.)]

ف: ناسور. (زخمی که کهنه شده و از آن

متصل چرک بیاید.)

ع: ناصور، القَرْحُ المَزْمِن.

تیراویژ

ك: تیررس. تفسه‌نگ‌ناویژ. (نهو مه‌ودایسه‌ی که تیری

هاویژاوی ده‌گاتی.)

ف: تیررس.

ع: غَلْوَة.

تیراویژ ← چمکه‌نیشه

تیرباران

ك: شيلك، شيلك كورژ. [تیرهاريشتن به تیکرا. کوزران له

لايهن دهسته به ك تیرهاريزه ده.]

ف: تیرباران، شليک کُش.

ع: نُضِج، اِمطار. [الْقَتْلُ نُضْجًا.]

تیربوون

ك: تاسه شكان له خوراك.]

ف: سیر شدن.

ع: شَبَع، شَبِيع.

تیربوون

ك: بی تیربوون، بیزاربوون، [تاسه شكان، و دپس بوون

(نیدیومه).]

ف: بی نیاز شدن، بیزار شدن، سیر شدن. (کنایه

است.)

ع: شَبَع، اِسْتَعْنَاء، تَنَقَّر.

تیره لیر

ك: روبرو، به رانبه، [همبهر، هه لیر]

ف: بُرَائِر، روبرو.

ع: تَجَاه، مُوَاجِه، مُقَابِل، تِلْقَاء، مُحَادِي.

تیرلیره

ك: قومومه [بزمزه]

ف: بُرْمُجَه، بُرْمَزَه.

ع: حِرْدُون.

وینه - قومومه

تیرتیرین - ناغزی قهنگ [رشدیه کی کرماجیه] (کرماجی

است.)

تیردان

ك: کیش، تورکش، [مه گبهی تیر.]

ف: تَرکَش، تیرکش، تیردان.

ع: جَعْبَة، رِبَابَة، كِنَابَة.

وینه - تورکش

تیر دوکمه دار - دوکمه تیر

تیرشه هاو

ك: شوئه. [نه ستهی كشار.]

ف: نُیْزَك، شوئه، شَمَله، نَخ، شُخَانه. (نُیْزَك)

ع: شَهَاب، نُیْزَك. (نُیْزَك)

تیر کردن

ك: هه ئخرانن، داموچانن، داسپاردن، وادار کردن، [هان دان]

ف: تیر کسردن، وادار کردن، بسرانگیختن،

شورانیدن، آغالییدن.

ع: تُحْرِيك، تُحْرِيص، تُحْرِيش، اِغْرَاء، اِغْوَاء.

تیرکیش - تیردان

تیروچ

ك: چاروخ. [بهشی بناخه تی که را - بو نمونه - که

سیگوشه ییه.]

ف: تیریح، تیرج، تیریز، تیریز، تیر، سوزه،

چاقق. (زیر بغل قبا مثلاً که شکل مثلثی دارد.)

ع: تُحْرِيص، دُخْرِيص.

تیروکه وان

ك: نامرازیکی شهر کردن یا رار کرده.]

ف: تیر و کمان.

ع: سَهْم و قوس.

وینه

تیره

ك: سیرمه چهرمی باریک. (رهك: تیره ی کلاش.)

ف: تسمه. (تیره ی گیوه مثلاً.)

ع: سَوَط، سَبْر.

تیره

ك: هوز، فنگه زه، گوروز. [تایه فه، خیل]

ف: تیره، گروه، رشته، دوده.

ع: شَعْب، رَهْم، قَوْم، حَي، بَمَلن، فُخْد، فَبِيق، فِرْقَة،

قَدَة، عِمَارَة، قَبِيلَة، فُصَيْلَة، عَشِيرَة، طَائِفَة.

تیره

ك: بروسکه، پل. (پل نه دوشنی.) [ته زوری به ژان]

ف: تیرک، کنشک، چسستن نرد، (تیرک

می‌کشند.)

ع: ضَرْبٌ، تَوْجَعٌ.

تیره‌جا

ك: چارانه. [بیری راستی ستونی.]

ف: تیر چاه، چاه. (چاه راست عمودی)

ع: جُبُّ، أُكْر.

تیره‌شان

ك: شان، یاز، تیغه‌شان. [لمه‌ی کتو (به‌شی سه‌رودی

شاخ.)]

ف: یال، تیغه‌شان. (بالای کوه)

ع: سَرَاةٌ، رَأْسٌ، حَدٌّ، شَفْرَةٌ، شُوبُوبٌ.

وینه ۲۰

تیره‌ك

ك: شه‌مەك. [شەو كۆلەكەیسە دەیدەنە بەر بنمیچی

دیواری شكار.]

ف: یازیر، شمع، نَبَازَش، چُفَت. (ستونی که به

زیر سقف دیوار شکسته زند.)

ع: دِعَامَةٌ، عَمُودٌ.

تیره‌ناز

ك: جهان‌پەنا. [سەنگەر، مەتەریز]

ف: آنگ، تیرانداز، سنگ‌انداز، جهان‌پناه.

ع: مِتْرَاسٌ.

وینه «جهان‌پناه»

تیره‌ناز

ك: ... تەهەنگیچی. [تیرهاریز. چه‌كدار]

ف: تیرانداز، تَفْتَنگچی.

ع: نَابِلٌ، شَرْطِيٌّ، زَبَانِيَّةٌ.

وینه

تیره‌نازی

[ك: تیرهاریشان.]

ف: تیراندازی.

ع: نِضَالٌ، رِمَاءٌ، مُرَامَاةٌ، مُبَارَاةٌ، مُسَابَقَةٌ، رِمَايَةٌ.

تیره‌نان

[ك: تیرۆك]

ف: تیر، تیرنان، چوبه، چوجه، نَفْرُوج، نَفْرُوج،

نَسُورده، بیواره، نیواره، نَسُورِد، وُرْدَنه، وارْدَن،

گُرْدَنه.

ع: مِطْمَئَةٌ، مِطْمَئَةٌ، مِدمَك، كَرِيب، مِرْقَاق، مِلْطَاط،

مَحُورٌ، مِحْلَاجٌ، شُوبُوكٌ، شُوبُوكٌ، صُوبُجٌ.

وینه

تیره‌ویوون

ك: چیرەویوون، مۆزەویوون. [بە تورە‌بیسەرە روانین بە

گۆشە‌ی چار.]

ف: آغولیدن، آوسیدن، نُهوریدن.

ع: حَزْرٌ، شَزْرٌ، شُوسٌ، كَلْجٌ، اِزْرَاقٌ، تَغْفِیْظٌ، تَغْضُوبٌ.

تیره‌وکردن**تیره‌هیش**

ك: تیره‌هیش، داره‌هیش. [داری نامور: به‌شیکه له نامرازی

جورتی چاران.]

ف: سَبَنجٌ، تیر خبیش.

ع: سِلْبٌ، مَیْسٌ.

وینه «چفتیار، یەرئق»

تیره‌هیش**تیری**

[ك: نانی به تیرۆك کرار.]

ف: تیری، نان تیری.

ع: مِدمَكِيٌّ، اَلْحَبْرُ المِدمَكِيٌّ.

تیزی

[ك: تاسە‌شکان له خۆراك. (به‌رامبەری «برستی».)]

ف: سیری. (ضد گرسنگی)

ع: شَعْبٌ، شَعْبٌ، قَمٌّ، بَشَمٌ، كَزَمٌ.

تیز

ك: تیتالی، رِشخەن، شۆخی. [گالته‌وگەپ]

ف: تیتالی، خیتالی، خَرسش، خَرسش،

خنده ریش، ریش خند، لاغ، شوخی.

ع: هُرْمَةُ، سَخْرَةٌ، هَزْلٌ، مَزَاحٌ، مُطَابِقَةٌ.

تیزانگ

ك: گمیزدان [میزه لان (نندامیگی له شه. هه وردها:

فوردان كه مندالان یاری پی ده كهن.]

ف: یُك، آبدان، باد كُنك.

ع: مَثَانَةٌ، فَوْفٌ، (فَوْفَةٌ) بُفَاخَةٌ، مَوْضِعُ الْبُولِ.

وینه

تیزاو

ك: تیزاو. [تیزاب: ناروگی بیزهنگ و بوتیژه كه زۆربدی

كانراكان ده توییتیه ره.]

ف: تیزاب، تیزاو.

ع: أَلْمَاءُ الْأَكَالِ، أَلْمَاءُ الْغَالِبِ.

تیزاوا

ك: رشخه نه جار. [گالته جار]

ف: خَسْرَش، خَسْرِيَش، خَسْدَه ریش، تیتالی،

خینتالی، ریش خند.

ع: هُرْمَةُ، سَخْرَةٌ، مَسْخَرَةٌ.

تیزه

ك: نووك. [تیزایی سه نووكی شت. (وهك: تیزه ی تاق.)]

ف: تیزه، تیزی، نوک. (تیزه ی تاق مثلاً.)

ع: حَادَةٌ.

تیزه

ك: قوتكه. [تۆپك، زهقی (وهك: قوتگره گه لی سه دیوار.)]

ف: تیز، كُنْغَرَه. (بلندیهای روی دیوار مثلاً.)

ع: شَرْفَةٌ. (شرفات)

وینه

تیز

[ك: تیز، به برشت (وهك: تیخی تیز.)]

ف: تیز، سیز، بُرَا، بُرُنْدَه. (تیغ مثلاً.)

ع: حَادٌ، حَدِيدٌ، قَاطِعٌ، بَاتِرٌ، حَادِمٌ، حَاسِمٌ، ذَرِبٌ،

لَهْدَمٌ، شَحْوَدٌ، شَحِيدٌ.

تیز

ك: تون. [تیز، زمان سووتین (وهك: سرکه.)]

ف: تند، سوزنده، تُرَش. (سرکه مثلاً.)

ع: حَادٌ، مَضٌ، قَارِصٌ، لَذَعٌ، كَايٌ، مُوجِعٌ، حَامِضٌ.

تیز

ك: گرج، قوتجاخ، تون، چابك، [چالاک، گورجوگون]

ف: تَند، تیز، چابك، چالاک، چُست، نَجَامٌ،

نُزْنٌ، كَرْمَنْدٌ.

ع: حَدِيدٌ، مُحْتَدٌ، جَلْدٌ، جَلِيدٌ، شَدِيدٌ، سَرِيعٌ، سَعَوٌ،

نُكْطٌ، قُطْعَلٌ.

تیزاو ← تیزاو

تیزکردن

[ك: به برشت کردن، له هه سان دان.]

ف: تیز کردن، بُرَا کردن.

ع: شَحَذٌ، ذَرِبٌ، اِذْرَابٌ، اِحْدَاكٌ، تَحْدِيدٌ، سَنٌ.

تیزکردن

ك: تون کردن. [خوش کردن، گردار کردن (وهك: تیز کردنی

ناگر.)]

ف: تَند کردن. (آتش مثلاً.)

ع: نَمِيٌّ، نَمِيَّةٌ، تَحْدِيدٌ، تَشْدِيدٌ، اِضْرَامٌ.

تیزهوش

ك: زیرهك، هوشیار. [بیرتیز]

ف: تیزهوش، هوشمند، هوشیار، زرنگ،

تندهوش.

ع: لَوْذَمِيٌّ، أَلْمَعِيٌّ، فُطِنٌ، ذَهِنٌ، ذَهِينٌ.

تیزه وکردن

ك: هان دان، هه خراش. [دندان]

ف: آغابدن، برانگیختن.

ع: تَحْرِيكٌ، تَحْرِيَشٌ، تَحْرِيصٌ، تَحْدِيدٌ، سَنٌ، اِقْرَاءٌ.

تیزی

ك: توننی. [توندی]

ف: ههنگار، تندی، تیزی.

تیسہتریان

ك: زلیبون، کولڈتیبورن، [نہستور بورن]
ف: گندہ شدن، کلفت شدن، لڈبوشدن، لمترشدن.
ع: ضَبْحَم، ضَخَامَة، تَحْنَبِل.

تیشک

ك: لیزگ، [تیشک، تیریز]
ف: تیغ، پرتو.

ع: شعاع.

تیغ

ك: تیغ، کافرمان، [گوزان (موسی سدرناشین)]
ف: پساکی، اُسْتَرَه، موسْتَر، تیغ، (تیغ
سرتراشیدن)

ع: مِحْلَاق، مِشْرَط، مَوْسَى.

تیغ

ك: تیغ، کارد، [چداق] (هر شتیکی به پرشت وک: کارد،
خنجیر، قمه، قه‌اره ...)
ف: تیغ، درنسه، دُرْقَشْتَه، برنسه، (هر چییز
برنده‌ای، اعم از کارد، خنجر، قمه، قداره و غیر
آن...)

ع: سَكِین، عَضْب، صَارِم.

تیغ لیز

ك: تیغی پرشدار

ف: تیغ تیز، تیغ برنده، تیغ بُرَا، برنده.

ع: صَارِم، حَاسِم، حَاذِم، بَاتِر، قَاطِع، شَحْوَذ.

تیغہ

ك: دمه، [لیوی تیغ، (وک: دمه‌ی شمشیر)]

ف: تیغہ، دمه، (تیغہ‌ی شمشیر مثلاً)

ع: شَفْرَة.

وینہ ← دشه (۲)

تیغہ

ك: لچ، لیسوار، کسه‌ناره، هه‌زاره، [لیسوار (وک: کسه‌ناری
حه‌زارا)]

ع: حَدْ، حِدَّة، سُوْرَة، طَبَّة، دُبَاب، شِبَابَة.

تیسک

ك: توك، كوك، [كوكه: خوری و مور].

ف: كُلك، كُرَك، پُشَم، پُرز، پُرزه.

ع: وِبَر، شَعْر، شَعْر، زَغَب.

وینہ‌ی هه‌یه.

تیسک

[ك: زهنگه‌ته، تیسک (وک: هیشوری بچوکی تری که
لکاره به هیشوریه کی گه‌وره‌ترده.)]

ف: تلسک، تلنگ، بیتک، پیتک، زینگره، زنگره،
زینگله، پاشنگ، پاشنگنه، فُرشک، کانا، وکانا.
(خوشه‌ی کوچک انگور مثلاً که به خوشه‌ی
بزرگ متصل است).

ع: خَصَلَة، عَسْكَبَة.

تیسکن

ك: تورکن، کولکن، [کولکنه: خاوه‌ی مور یا خوری دریز].

ف: کُلکِبِن، کُرکِبِن، پُشَمِبِن، پُرزو.

ع: وِبَر، زَغَب، مُزَغَب، أَشَعْر.

تیسکه

[ك: تیزه، تیز (کونی خواره‌ی توپ یا تفنگ که له‌ویزه
ناگری ده‌ده.)]

ف: جامکی، (سوراخ پایین توپ یا تفنگ که از
آنجا آتش زندد.)

ع: مَوْقِد.

وینہ ← توپ (۲) / قه‌ره‌بنا (۲)

تیسکه نیان ← هه‌لخوآن

تیسهتریانک

ك: که‌توکولفت، چوارشانه، زه‌لام، زل، کول‌پره، [توکمه:
مروقی پته‌وی نه‌ستور.]

ف: گنده، عَک، لَمَتَر، لَنَبِر، پَک‌وَلک، کَت‌وَكُلْفَت،
چارشانه.

ع: جَحْرَب، حَنْبَل، حَبْجَاب، قَطْلور، ضَخِيم.

ف: لبه، تیغه، کناره. (کناره‌ی حوض مثلاً.)

ع: شَقْر، حَرْف، حَافَة، نَاحِیَة.

تِیغِه

ك: له‌مپه‌ری ناسك. (دیواريك كه خشته‌كانی به باری

دریژیدا خوارده‌ته سهریه‌ك.)

ف: تیغه، آره. (دیواری كه خشت را از لبه روی

هم می‌گذرانند.)

ع: سَمِیط، حَاجِز، حَاطِط.

تِیغِه‌شان

ك: تیره‌شان، یال، شان. [لاشانی چیا.]

ف: یال، تیغه‌شان، تیزه‌ی کوه، بالای کوه.

ع: سَرَاة، رَاس، حَدَّ، شَقْرَة، شَوْبُوب. (شَقْرَة الْجَبَل)

وینه—تیره‌شان

تِیگان

ك: تیکه، گول. [به‌شگدل، پارچه‌گول (کویه).]

ف: لَخْتان، پاره‌ها، تیکه‌ها. (جمع است.)

ع: اَجْزَاء.

تِیك چوون

ك: شتوبیان. [شپرزهبورن، به‌یه‌کاهاتن (دل به‌یه‌کاهاتن).]

ف: به‌هم‌خوردن، آشفتنه‌شدن، شسولیدن. (حِصَال

به‌هم‌خوردن)

ع: تَشْوُوش، اِشْمِئْزَان.

تِیك‌دان

ك: روخائن، شتوانن، له‌یه‌ك‌دان، به‌یه‌ک‌دان. [روروخاندن.

تیکرتیک‌دان]

ف: به‌هم‌زدن، ویران‌کردن، رخاندن.

ع: هَدَم، نَقْض، تَخْرِیب، تَشْوِیْش.

تِیكرا—ده‌سجه‌م

تِیكردن

[ك: رشتنه نار (روك) نار رشتنه نار گوزه.]

ف: تسو‌کردن، تسوربختن، كسردن، ریختن. (آب

توی کوزه مثلاً کردن.)

ع: مَلَا، ثَمْلِیَة، صَبَّ، اِدْخَال، وَضِع.

تِیكردن

ك: چاخ‌کردن، دورس‌کردن. [ناماده کردن (سازدانی

تیرگه‌له.)]

ف: چاخ‌کردن، درست‌کردن. (چاخ‌کردن قلیان)

ع: عَمَل، تَهْیِیَة.

تِیكردن

[ك: تیتلبه‌ربورن، مشتومر کردن]

ف: جنگیدن، پرخاش‌کردن، درهم‌افتادن.

ع: نِزَاع، خِصَام، دَوَكَة، مَبَارَزَة، مُضَاجَعَة.

تِیكله

[ك: مه‌غله‌لکه (ی مسین).]

ف: دیگچه، دیزی. (مسی)

ع: طَنْجَرَة.

وینه

تِیكله

ك: هالژ. [کیتله (ی گلین).]

ف: کوزه، دیزی. (گلی)

ع: جَرَة، كُوز.

وینه—هالژ

تِیكمه

ك: پیر. [تو‌کمه، نارپر (به‌رامپه‌ری «خالئ»).]

ف: پُر، آمون، آگنج، آگند، آگین، مسشت، کُیبا،

آموده، آگنده، آذباشسته، لُبَالَسِب، لُبْرِیْز. (ضد

«خالئ»)

ع: مَالِی، مَلْئَان، مُمْتَلِی، فَعَم، فُهَق، نُرُق، نِیْسَق،

مُتَوْرَة، طَاف، طَفَاف، طَافِج، فَايْض، مَمْلُوق، مَجْمَم،

مَشْحُون.

تِیكوتان

ك: تیکرتانن، تیرین. [ناخین، تیپه‌ستارتن]

ف: سپوختن، خلانیدن.

ع: اِدْخَال، اِدْمَاج.

تیکوتان ← تیکوتان

تیکوتان

ک: تیریان، تیکوتران، تیناختران

ف: خَلَس، سپوزش، خَلیدن.

ع: دُخول، اِدْخال، اِنْدِخال، اِنْدِمَاج.

تیکوتاسین

ک: کوشین، ته‌قالادان، [مه‌رلدان]

ف: کوشیدن، چغیدن، چخیدن، تلاش کردن.

ع: سَعی، جُهْد، اِهْتِمَام، کَدْح، جِدَّ، فَشَق.

تیکه

ک: پارو، [تیکه‌ی نان] [پارو]

ف: تک، تکه، تیکه، پاره، لخت، گُراس.

ع: لُقْمَة، لُبْرَة، رُبْلَة، لُغْفَة، لُبْکَة، لُؤَسَة.

تیکه

ک: کوت، لهت، لرتکه، برکه، [بش، پارچه]

ف: تکه، تیکه، پاره، پارچه، لَشْک، لَشْک، لَخْت،

پرگاله.

ع: قِطْعَة، فِلْفَة، فِلْدَة، مِرْقَة، کِسْرَة، کِسْفَة، کَسِيفَة،

رُؤْعَة، شَقْفَة، بَنَکَة، اِرْب، جُزْء.

تیکه

ک: نوخته، [نرخته]

ف: تکه، تیکه، نکتَه.

ع: نَقِيفَة، مَضْمُون، نَكْتَة، لَطِيفَة.

تیکه‌ی پوس

ک: پوس‌پاره، [پارچه‌گردن]

ف: زَغْرَاش، [تیکه‌ی پوستین]

ع: قِطْعَة الفُرو.

تیکه‌ی تیکه

ک: کوت‌کوت، لهت‌لهت، [پارچه‌پارچه]

ف: تیکه‌تیکه، پاره‌پاره، پارچه‌پارچه،

لَخْت‌لَخْت، لَشْک‌لَشْک.

ع: اِرْبَا اِرْبَا، قِطْع، کِسْف، مُتَقَطْعَا، اَجْزَاء.

تیکه‌تیکه کردن

ک: کوت‌کوت کردن، لهت‌لهت کردن، [پارچه‌پارچه کردن]

ف: تیکه‌تیکه کردن، پاره‌پاره کردن،

پارچه‌پارچه کردن.

ع: تَقْلِيع، تَكْتِيع، تَارِيب، تَمْرِيق، تَحْرِيق، تَجْرِیَة.

تیکه‌گوشت

ک: کوت، بر، [پل، کوبه گوشت]

ف: بُکْسَه، لَخْت.

ع: شَرْحَة، قِطْعَة.

تیکه‌ی

ک: ناریته، قاتی، شویاک، [تیکه‌لای، لیکدرار، شتوار]

ف: اکدش، یکدش، آمیخته، آمیغته، آمیغده،

آمیزه، آغده، قاتی، درهم، شیویده.

ع: مَمْرُوج، مَخْلُوط، مَخْتَلَط، مُمْتَسِّج، مَرْکَب،

مُتْرَكَب، مَشِيع، مَشِيع، مَشُوب، مَشُوش، مَغْشُوش.

فَوْضَى، مُشْتَرَك.

تیکه‌ی

ک: ناریته‌برون، قاتی‌برون، [تیکه‌لای‌برون]

ف: آمیغ، آمیزش، آمیخته‌شدن، قاتی‌بودن.

ع: شُوب، مَشِيع، اِمْتِزَاج، اِخْتِلَاط، تَرْکَب، اُلْفَة،

خَلْطَة، عِشْرَة، صُحْبَة، مُخَالَفَة، مَعَاشِرَة،

مُصَاحَبَة، مَوَاسَة، اِشْتِرَاك.

تیکه‌ی پاره

[ک: له‌توبت، ورده‌شت]

ف: تکه و پاره.

ع: جُدَاذَة.

تیکه‌ی زل

ک: نواله، [بابوله (تیکه‌ی گرده)]

ف: لَب، [تیکه‌ی کلان]

ع: رَهْیَطَة، مَرْمَط.

تیکه‌ی گریاک

[ک: پاروری گیار (پاروری له‌گه‌رودا گیار)]

ف: غُلُول. (لقمه‌ی گرفته در گلو)

ع: غُصَّة، خُذَقَة.

تینگه‌یشتن

ك: حالی‌بورن. [فامین، تینگه‌یشتن]

ف: دانستن، حالی‌شدن.

ع: تَفَهَّم، تَفَقَّهُ، تَعَلَّم، عَلِم، فَهَم، حَدَس.

تینگه‌بین ← تینگه‌یشتن

تینگریان

ك: گریبان. [گیر کردن (اشتیك له نوار شتیکی‌تره]

گیربکات.]

ف: گیر کردن. (چیزی نوی چیز دیگر گیر

بکند.)

ع: اِحْتِباس. لَحْج.

تینگریان

ك: تهنه‌گانه. [بی‌ده‌تانی، تهنه‌بهر]

ف: تَنَدَگی، تَنَدَگنا، سَخْتَنی.

ع: عُسْرَة، شِدَّة، ضِیقَة، مَضِیقَة.

تیل ← خویل

تیلمه

ك: باریکه، نوار. [سیرمه، تیلماسک، شریت]

ف: نوار، باریکه.

ع: سَبِیَّة، شَرِیطَة، وَضَن.

تیله

ك: رشتانه. [گه‌نهرنگ، نه‌سدر]

ف: تیره، سیاه‌فام.

ع: كَدْر، اَسْوَد.

تیله ← تیل

تیلل

ك: تدیاخ. [گاتوك]

ف: چَنبِه، خاده.

ع: مِطْرَد.

وینه‌ی‌هیه.

تیماج

[ك: سَخْتیان (پستی خوشه‌کراوی بز).]

ف: پَرَسدَاخ، پَرانَسدَاخ، پیرانَسدَاخ، اَپَرَسدَاخ،

اَپیرَنَدَاخ، سَخْتیان. (پوست بز دباغی شده)

ع: سَخْتیان، سَخْتیان.

تیمار

ك: شال و قاشار کیشان. [رنه‌ک کردنی چواری].]

ف: تیمار. (تیمار کردن چاربا)

ع: حَس.

تیمار

ك: چار، چاره. [چاره‌سهر کردن (درمان کردنی برین یا

نه‌خوش).]

ف: تیمار، چاره. (مداوای زخم یا بیمار)

ع: اَسْو، عَلاج، مُعالِجَة، مُداوَة.

تیمچه

ك: کاروانسرا. [کارمسرا: جینگه‌ی پشوروانی فائله.]

ف: تیمچه، سَرا، کاروان‌سَرا.

ع: فُنْدُق، سَرا، خَان.

تیمسال

ك: شیوه، دروژم. [وینه]

ف: تَنَدَس، تَنَدَسَه، تَنَدِیس، شیوه، مانند.

ع: تَمثال، صُورَة، تَصویر، عَکس، شِبِه، مِثال.

تین

ك: گهرمی. [تار (گهرمایه‌ک که دست نه‌سوروتینیت).]

ف: گُرمی. (که دست نسوزاند.)

ع: سَخُونَة، حَرارة.

تینسک

ك: ته‌ژنه. [تینو (له «تینه» به‌درگیراره که له فارسیدا

مانای «لیک» ده‌دات.]

ف: تَنَشَنه. (از «تینه» است به معنی «آب دهن».)

ع: ظَمی، ظامی، ظَمَان، مَوی، هائِف، هیمان،

صَدیان، هَجفان، غَلیل، مُغْتَل، نائِع، عَطشان.

تینسگی

ك: ته زنه گی. [توریتتی، تینریتی]

ف: ننش، نشتنگی.

ع: ظَمًا، هَيْف، هَيْام، أَوام، جَواد، هُوام، صَدَي،

عَل، غَلَّة، نُهَبَة، هَيْئَة، نُوح، نُوع، عَطَش. هَوَى.

اشتیباق.

تینه ت

ك: سرشت. [خُورسك، ناروگل]

ف: گل، گوهر، سرشت، مَنش.

ع: طَبِيخَة، فِطْرَة.

تینوه ساتن

ك: ته كائِن. [راوه شاندن (ته كان دانی جلوه رگ له سه ر

ته نوردا - بو مورنه - هه تا شه سپیكه ی داكهریت.)]

ف: تكان دادن، تكاندن، آفشاندن. (تكان دادن

لباس در روی تنور مثلاً كه شپش بیفتد.)

ع: نَفْض.

تینوه شیان

ك: لیوه شیان. (به دوس و به دم تینوه شیاگه.) [تیبسه برون،

سه رقاب برون]

ف: توش افندان، سرگرم شدن.

ع: اِشْتِغَال، اِسْتِغْرَاق، اِنْهَمَاك، اِهْتِلاَك.

تینوق

ك: گورد. [به گویره ی، به پیی]

ف: بزابر.

ع: طَبِيق.

تینوله

ك: توبله، پیشتر، گهر. [ته ربله، پشتیر]

ف: درش، آخَر، توبله، استیل.

ع: مَرِيط، اِسْطِیْل، اِصْطِیْل، طَوِيْلَة.

تینه لچوون

ك: تور به برون، تیخرین. [رق ههستان، لیگوراندن]

ف: توپیدن، آغدن.

ع: ذَم، اِغْتِیَاظ، تَهْدِید.

تینه لیدان

ك: شه پیادان. [شه لیدان، له شه لیدان]

ف: اُردنگ زَن، نُكپازَن، یُشت پازَن.

ع: رَكَل، نُكع، كَسع.

تینه لیدان

ك: نار پیادان. [نار تیرادان (وهك) نار پادانه نار ده فر.]

ف: آب گرداندن. (توی ظرف مثلاً.)

ع: خَضْخَضَة.

تینه لیدان

ك: دهر کردن. [وده رنار]

ف: بیرون کردن، دور کردن، راندن.

ع: دَع، دَاعَت، قَعط، رُح، رُج، نُكَم، نُجَر، طَرَد.

تینه له لده

ك: ده ری که، دهر کریاگ. (تینه لده کریاگه.) [وده ده ری نی.]

مه روه ها: رده رنار]

ف: بیرون کنیسا، دور کنیسا، بیرون شده،

رانده شده.

ع: دَع، اِدْعَت، اُطْرُدَا. مَدْعوع، مَدْعوت، مَطْرُود.

تینه لکردن ← تینه لچوون

تیی [تی]

[ك: پاشگریکه كه ناری پیش خوی ده كاته چارگ. وهك:

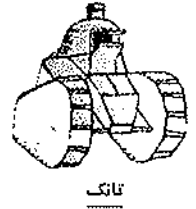
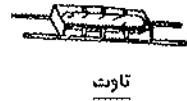
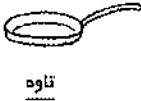
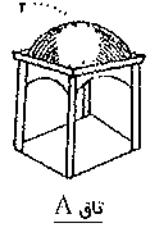
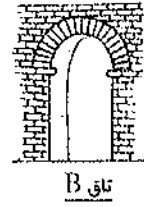
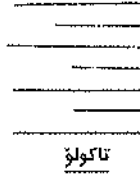
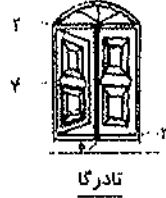
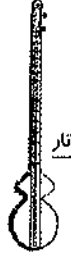
پیاده تی.] [پیاگه تی]

ف: گسی. (علامت حاصل بالمصدر است:

«مردانگی».)

ع: ة. (مَرُوءَة)

ويته کانی پيشی تا





تلۆخ



تفەنگ



ترونج



تروزی



ترمس



تۆرانغان



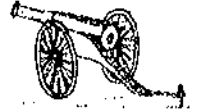
تۆز



توتوم



تۆیز



تۆپ



تورومتە



تورکەش



تورشى ساقكەر



تورشكە



توررە B



توررە A



تووتى



تۆنگ بلوور



تۆنگ



تۆلەكە



تۆسى



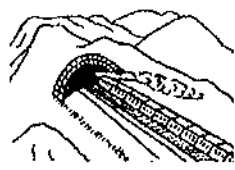
تورونج



توہ سوورہ



توہ رەشە



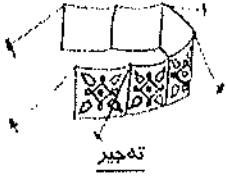
توونل



توورەكە



توورك



ته‌چیر



ته‌پله‌ک



ته‌پیل سواری



ته‌پیل



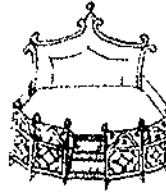
ته‌پنه



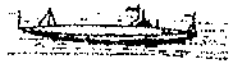
ته‌خته



ته‌خت B



ته‌خت A



ته‌خته‌لیه‌حری



ته‌شی



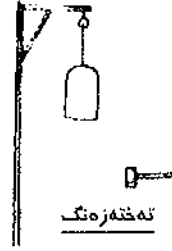
ته‌شت



ته‌ره‌نیزه



ته‌رخون



ته‌خته‌زه‌نگ



ته‌لمشک



ته‌له



ته‌کمه



ته‌فت



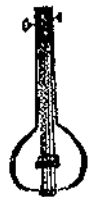
ته‌شی‌هه‌لکمر



ته‌ناف‌کەشتی



ته‌ناباز



ته‌مووره



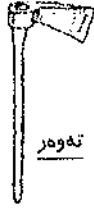
ته‌مر



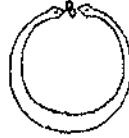
ته‌ماکو



تهوهر داس



تهوهر



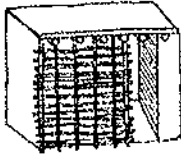
تهوق



تهتگه



تهنافک ميعماري



تهيمان



تهياره B



تهياره A



تهوق



تهوهر زين



تيزانگ



تيره نان



تيره ناز



تيره شان



تير و كهوان



تيانه



تيگه



تيزه



ج

جا

ك: نيتر. (جا به من چه؟) [ئينجا]
ف: دگر، ديگر. (دگر بمن چه؟)
ع: فَا. (فَمَا لِي؟)

جا

ك: جيگه. پله. [شوين، دره جه، ناست]
ف: جا، جاي، جايگاه. جاه.

ع: مَحَلّ، مَكَان، مَعَان. مَقَام، رُتَبَة.
جاهه ره - نه سپه ناخ

جاجة تاله

[ك: بيشته تاله]

ف: سقز خام.

ع: كُنْدُر، عَك.

جاجم

ك: پارچسپه يه كي نه - تور و زبره. (په لاسي
ره نگاره ننگ.)

ف: جاجم. (پلاس الوان)

ع: بُرْجُد.

وينه

جاجكه

ك: بنيشته، ويژون. (ژازكه) [جاجكه]

ف: سَسْكَر، سَقَز، بَسَنَك، بَنَاسَنَت، ژَاژ، ژَاژه،

كُنْدُرَك، قُنْدُرُون.

ع: عَك، عُلَك، عُلَاك، عِلَكِ الْبَطْم، صَمِغُ الْبَطْم.
جاجكه خوه شه

[ك: بيشته خورشه]

ف: سَقَز پُخْتَه.

ع: عَك، صَمِغُ الْبَطْم.

جاج

ك: زَيْد. هِين. [مَوْلَك، مَال: شتي تاييده تي كه سيك].
ف: اَلْكَا، اَن.

ع: مُلْك، مَمْلُوك.

جاجار

ك: جيگه دار، جيگه نشين. [جيتگر، جيتشين]

ف: بوران، پيره، جادار، جانشين. ياور، بابيزان.

ع: خَلِيفَة، قَائِم مَقَام. مُعِين، مُعَاوَن. كَفِيل.
جادوو

[ك: سِجَر]

ف: جادو، فَرَهَسْت، سپهره بندي.

ع: سِجَر، صَنِيعُ التَّوَايع.

جادووباز

[ك: سِجَرِيَاژ]

ف: جادووباز، جادوگر، فَرَهَسْت بَاژ، فَرَهَسْتَنَگَر،

اَفَسُونَگَر.

ج

ج

ج

ع: ساحر، تابع، تابعه.

جادووبه‌ن

ل: ته‌لیسم. [پارچه نالئون یا زیو که نوشته‌ی تئیدا نورساره.]

ف: پتُر. (تکه طلا یا نقره که در آن تعویذ نقش کتند.)

ع: طلسم.

جادوونگر

ل: جادووباز. جادوونویس. [سیحریاز]

ف: جادوباز، جادوگر. جادوونویس، افسونگر.

ع: ساحر، تابع، راقی.

جاده

ل: رتکه. [شه‌قام، ریباز]

ف: راه، جاده.

ع: صِراط، طَریق.

چار

ل: که‌شه، سمر، را، گل. [چهن چار و تم.] [که‌پت]

ف: بار، وار، واره، زه.

ع: کَره، مَره، دَفعه، خَطره، مَرثبه.

چار

ل: گا، [چار جاری.] [ودخت، کات]

ف: گاه، هنگام.

ع: وقت، چهن.

چار

ل: بوررد. [بایر (زوری نه‌کیتراو).]

ف: بوم، بوره، چار. (زمین شیار نشده)

ع: سببخ، صَلب، بُور، بان.

چارچی

ل: که‌رشن. [په‌نگجاری.] [کیتلگه، کیتلراو (به‌رامبهری

«بوررد» به به نه‌تیا به‌کار ناهیترتت.)]

ف: زار، کَفشَن. [پنبه‌زار] (ضسد «بوررد» و تنها

استعمال نمی‌شود.)

ع: سبات، مَرَت، جُرَز. حَقَل، قَرَح، مَشاره.

چار

ل: راسایی، هاماری. [زوری راست و تاخت.]

ف: همواری. (زمین هموار.)

ع: مَیدان، عَرصه، فضاء، ساحة، قاعة، باعة، بَقعة.

چار

ل: چلچرا، [چرای چهند لئ.]

ف: چار، چهل چراغ. (لاله‌ی چند شاخه)

ع: کُرَیا.

چار

ل: هه‌لاله، هه‌راله، بانگه‌راز. [راگه‌یاندن به ده‌نگی به‌رز.]

ف: چار، سلا، صلا، آگاهی، گُلپانگ.

ع: نداء، مُشاده، نُشد، صُراخ. اَذان، اِیدان، اِعلام، اعلان.

چاران

ل: نه‌رسا، له‌مه‌وبه‌ر. [له‌مه‌وبیش]

ف: پیش، پیشتر، پیش‌از‌این.

ع: سابق، قَبَل، مَن قَبَل.

چار جاران

ل: جاران، له‌مه‌وبه‌ر. [جاری جاران، رۆژگارانن زور.]

ف: پیش‌از‌این، پیشترها، هنگام‌پیش، پیشتر.

ع: سَوابق، سَوابقُ الأیام.

چار چهن چاره

ل: چهن‌دمین چار

ف: بار چند باره، بار چندم.

ع: الكَره الأخری.

چارچی

ل: که‌رلیاس، هه‌لاله‌که‌ر. [راگه‌ی‌نه‌ر، فارکه‌ر]

ف: چارچی، چارکُش.

ع: مُنادی، ناشد، نُشاد، صاخیخ، هاتف، مُؤدُن.

چارماز ← جانماز

چاروو

ك: (ك: مه‌ویری خوله‌می‌ش و فسلاز) بۆسواخذان.]

ف: چارو، چسارو، سسارو، سساخن، (خمیر
خاكستر و آهك)

ع: چپ، چیار، مَمَمَمَة، ساروج، صاروج، صهروج،
شاروق، عَجِين الكلس.

چاروو

ك: گزگ، [گسك]

ف: خاره، خاده، چاروب.

ع: مِكْنَسَة، مِكْسَحَة، مِقْمَة،
وینه

چاره‌چاره

ك: وارره‌اره، [چارچار]

ف: باربار، گاه‌گاه.

ع: اَقْطَاط.

چاره‌وچاره

ك: چاره‌چاره، گاه‌گایه، [چارچاره، هه‌ندی کات]

ف: گاه‌گاهیه.

ع: حِينَا فَحِينَا، أَحْيَانَا.

چاره‌چاره

ك: چاره‌چاره، [ئیتستا لیگه‌په‌په!]

ف: باشده، (حالا باشده).

ع: اِصْبِرْ!، فِعْلًا، حَالًا.

چاره‌چاره

ك: كه‌شه‌ی تر، رابه‌ك تر، [كه‌په‌په‌تگی تر]

ف: بار دیگه.

ع: كَرَّةٌ أُخْرَى، مَرَّةٌ أُخْرَى.

چاره‌چکان ← چاره‌چاره

چاره‌چاره

ك: گپ، کیش، بکیش، زور، [کیش‌هیز، راکیشان]

ف: کشایی، کش، کشنده، زبانه‌نده، زور.

ع: جاذبه، قُوَّةُ الْجَذْب.

چاره‌چاره و دافعه

ك: گپ و گوریز، [راکیشان و پالشان]

ف: کش و گریز، کشنده و گریزاننده.

ع: الْجَذْبُ وَ الدَّفْع.

چاره‌چاره زه‌وین

ك: زور زه‌وین، گپ زه‌وی، [کیش‌هیزه‌ی زه‌وی، زه‌مین‌کیش]

ف: گاو زه‌مین، زور زه‌مین.

ع: جاذبه، جاذبه‌الارض.

چاسوس

ك: باسه‌ره، قسه‌به‌ره، شوفار، [زرانگپه، خه‌ره‌ره‌ره‌ره]

ف: آیسشه، آیششه، آیششه، آیششه، آیششه، آیسسه،

آبسنه، چویا، پُرسا، سخن‌چو، سخن‌نویس،

نهان‌نویس، چاسوس، نور.

ع: رائد، فائور، نَمَام، نُجِث، نَجَاث، فَخَاص، اَسَاس،

جَسَاس، جاسوس، داسوس.

چاسوس‌باشی

ك: باسه‌باشی، قسه‌به‌باشی، [سه‌روکی شوفاره‌کان.]

ف: سرنور، چاسوس‌باشی.

ع: رَيْسُ التَّقْتِيش.

چاسوسی

ك: باسه‌ری، قسه‌به‌ری، شوفاری، [زرانگپه]

ف: دوری، چاسوسی، چغلی، سخن‌چینی،

نهان‌نویسی، چویایی، پرسایی.

ع: تَقْتِيش، نَمَم، نَمِيمَة، تَحْسُس، تَحْسِيس.

چاش

ك: هولی، هولی‌که‌ر، [به‌چکدی که‌ر که‌هیشتا نه‌په‌په‌ته

باره‌به‌ره.]

ف: کُره، هولی، (که‌ره‌خر که‌ باری نشده‌ باشد).

ع: جَحْش، هِنْبِر، قِلو، قِلو، تَوْلِب.

چاش

ك: کورگ، نه‌گپه‌گپه، [جوانوری نه‌سپ که‌هیشتا زین

نه کراوه.]

ف: نَجَار، نَجَارَه. (کره اسپ که هنوز زین نشده باشد.)

ع: فُلُو، فُلُو، مُهْر، قِلُو.

جافا

[ک: (تیره‌یکن له نه‌زادی گورد که له همریمی نیوان دور رووباره که دا نیشته جین.)]

ف: جِاف. (تیره‌ای است از نژاد کرد که در بین‌النهرین هستند.)

ع: جاف.

جافری

[ک: (سوکه له‌ناری «جده‌عفر».)]

ف: مخفف «جعفر» است، اسم است.

جافری

[ک: مده‌نورس (سدرزه‌یکی به‌ناربانگه و ده‌خوریت.)]
ف: شایبی، جَعْفَری. (تیره‌ای است معروف

خوردنی)

ع: حَزَاء، حَزْی، حَزْفَس، رُومِی، بَقْدُوئَس.

جانِه

[ک: (نم رشه‌یه‌ش سوکه له‌ناری «جده‌عفر».)]

ف: آن هم مخفف «جعفر» اسم است.

جانگه‌ش

ک: کوسکه‌ش، ماسکه‌ش، ده‌ریت. [گه‌رواد، بی‌تامورس]
ف: جاکش، کس‌کش، دست‌کش، ماست‌کش،

زَن‌بَمَزَد.

ع: فُوَد، دَنَال، دُیُوْث.

جانگه

ک: جینگه. [شوپن]

ف: جا، جای، جایگاه.

ع: مَحَل، مَكان، مَعان.

جان‌جالوکه ← تاکله مووشان [رشه‌یه‌یکی کرماجیه.]

(کرماجی است.)

جاناله ← هه‌تاز [رشه‌یه‌یکی کرماجیه.] (کرماجی است.)

جام

ک: نارخوهری. [قایی بچووکی یاخسه‌ئی یا قسایی به‌رده‌م سه‌ماور.]

ف: جام. (جام آب‌خوری کوچک جیبی یا پای سماور.)

ع: جَام، کَاس، مِصْحَاة، صِوَاع، صِوَاع.

وینه

جام

ک: ناینه. [نارینه]

ف: آینه، آهینه، آیینه، جام.

ع: مِرَاة، عِنَاس، مَویَّة، وَذِیْلَة، مَجَلِی، مِظْطَار.
وینه... ناینه

جام

ک: وه‌دیگ. [شورشه (یه‌ک ته‌یه‌ق شیشه.)]
ف: جام. (یک قطعه شیشه)

ع: لُوح، طَایِق، طَایِق، زُجَاج.

جامباز

ک: نه‌سپ فروش. [ده‌لالی و لایخ فروشن]

ف: جامباز، جانباز، اسپ‌فروش.

ع: حَیَال، بائِعُ الخَیْلِ.

جامتا

[ک: جانتا]

ف: جانتا، جنته.

ع: شَنْتَة، قِمَطَر.

وینه‌یه‌یه

جامتافروش

ک: ورده‌فروش، به‌خه‌ل‌فروش. [ورده‌واله‌فروش]

ف: پیلهور، بَغْل‌فروش.

ع: حَزْرَی، حُرْدَجِی.

وینه ← به‌خه‌ل‌فروش

جامد

ك: كوچك، رچياگ، رشك، [رهق، بي گيان]

ف: بېسته، نرېسته، اُنېسته، افسرده، فسرده.

ع: جامد، جماد.

جامدانه

ك: جامانه. [سندووقی جلویه رگتېنده لگرتن.]

ف: جامه دان، جامه دانه.

ع: عيېنه.

جاموله

ك: باديې كوك، [جامی بچروك.]

ف: جام، باديې.

ع: جام، كاس. جُويمه، كُويسه، صُويعه.

ويته

جامه كهن

[ك: چنگه ي جلويه رگ گوزين.]

ف: جامه كن.

ع: مَخَد، مُشَلَج.

جامه لووس

ك: سفته كهر، ته رزان. [دهمته، زمانلورس]

ف: پلواس، پلوس، پلوس، لوس، چاپلوس،

چالپوس، چاپلوس، آيشه، آيشنه، آيشتنه،

اُنيشه، اُنسته، اُنسته، اشمال، چرب زبان،

ترزيان.

ع: داچن، مَدهن، مُمَلَق، دالي، داري.

جامه لووسي

ك: سفته. [چاپلورسي، كلکه سوته]

ف: پلواس، پلوسي، گريس، گريس، كرس،

كرش، سيغود، چاپلوسي، چاپلوسي، اشمالي،

فرونني، خوش آمد.

ع: دحن، تَمَلَق، مَدهنه، مَدالاه، مَدالاه.

جانانه

[ك: دلبر (ياري بزيوي دلفرين).]

ف: جانانه. (معشوقه ي زرنگ دل ربا)

ع: فُتَاة، جَدَابَة، مَحْبُوبَة.

جانپ

ك: لا، لان، بهر، پال. [ته نيشت]

ف: سو، آسو، چن، بر، زي، رُخ، تَنِيزه، وِر، لا،

نزد.

ع: سَمَت، صَوْب، نَحْو، نَاحِيَة، جِهَة، جَانِب، قَبْل،

طَرَف، لَدَى، لَدُن.

جانپداری

ك: لاکوشکه، لاکوشکی، داکوشکی، لاکوشی، لان گرتن،

هراخوايي. [لايه نگري]

ف: دوستداري، کَمکي، هواخواهي، سپرشدن.

ع: حماية، دفاع.

جاندار

[ك: پاريزر، چه دار]

ف: جاندار، جاندار، ژاندار، سلاهدار،

سنحشور، نگاهبان.

ع: شَرَطِي، زَبَانِيَة، سَلاحدار، جَندار. نظام.

جانقوليباز

[ك: فروفينلکهر، گزيکار]

ف: جنغولک باز، جامغولک باز.

ع: مُحِيل، مُتَقَلِب، نَسَاس.

جانقوليبازی

[ك: فروفينل، گزيکاري]

ف: جنغولک بازی، جانغولک بازی،

جامغولک بازی.

ع: حَيَلَة، تَقَلِب، نَسِيَسَة.

جانگی

[ك: لاجانگ (نيران چار و گوي).]

ف: آهيانه. (بين چشم و گوش)

ع: صَدَع، شَقِيقَة، عِذار.

ويته ي هه به.

جانماز

ك: بهرمان، [هگرگد: رابدهخی نويز لهسهركردن.]

ف: تسليخ، تشليخ، جانماز.

ع: كَر، مِحْرَابِي، رِءَاء، سَجَادَة، مِسْجَدَة. (مَدْيَل)

وَيْتَه

جانه‌وهر

ك: گياندار، گيانه‌وهر. [ميترو]

ف: حَسْبَتَر، خِرَاسَتَر، جانوَر، جاندار، خزنده.

ع: حَشْرَة، أَحْرَاش، أَحْنَاش، خِشَاش، هَوَام، سَوَام،

قَوَام، دُوَيْبَة.

وَيْتَه ← حَشْرَات

جانبخاشی - جوان**جاوَت**

[ك: جار، جانگ، كرراس]

ف: كُرْبَاس، گَزِيْنَه.

ع: سَحْل، خَام، كُرْبَاس.

جاوین

[ك: جوين، ژاوين]

ف: جايبدين، خايبدين، نيبدين، حَسِيدِن.

ع: حَضْم، مَضِغ، نَوَك، عَلَك، تَمْرِيْث، تَمْلُق، لَجَلْجَة،

تَجْنِجَة، نَرْدَرَة، هَرْمَرَة.

جاهيل

ك: جَيْل، جوان. [هه‌ره‌كار، لار]

ف: جوان، بُرْنا.

ع: شَاب، فَتِي، مُرَاهِق.

جاهيل

ك: نه‌خوته. [نه‌خوته‌رار]

ف: نَخْوَانْدَه، ناخوآنده، كانا، نادان.

ع: جَاهِل، عَامِي، أَمِي.

جايز

ك: ره‌را، رجوا. [شيار، ريه‌رار]

ف: رَوَا، شَايَا، شَايَان، شَايِسْتَه.

ع: جَائِز، سَانِخ.

جايزه (جانيزه)

ك: ده‌سخوشانه، ده‌مخوشانه. [خه‌لات]

ف: بادان.

ع: جَائِزَة، صَبْئَة.

جبرائيل (جبرائيل)

ك: گيان پاك، گه‌ررائيل. [جوبره‌ئيل، گياني پيردز]

ف: گَبْرَائِيْل، سَروش، روان، نوش‌سپين،

نوشپين‌روان، نوش‌سپيروان، روان‌بخش، روه‌پاك،

جان‌پاك، جان‌شپيرين، فرشته‌ی‌دانش،

پرورنده‌ی انسان.

ع: رُوحُ الْقُدُس، رُوحُ الْأَمِين، جَبْرَائِيْل.

جيه

ك: يائتاو خه‌ز. [پالتوي خه‌ز.]

ف: جَبْهَة، بالاپوش خه‌ز.

ع: مُسْتَقَّة، جَبَّة.

وَيْتَه

جيه‌خانه

ك: قورخانه، قوره‌خانه. [هه‌ماری ته‌قه‌مهي، تفائي شهر]

ف: جَبْهَة‌خَانَه، قورخانه.

ع: مَسْلَحَة، مَوَادُّ الْحَرْب. تُرْسَخَانَه، مُسْتَوْدَعُ

الدَّخَائِرِ.**جدو**

[ك: له‌كار كه‌رتور، خراب (ره‌ك: فوفلي جدو).]

ف: جَدْو. (تقل جدو مثلاً.)

ع: مَعْيُوب، خَرَاب.

جر

ك: جرت. [تريلدان به‌دهم.]

ف: جر، گوز دهني. (با دهن گوز رها كردن)

ع: فَعْنَجَرَة، تَضْرَط.

جر

ك: ته‌نگ. (به‌جر هاتن) [بهي‌زي]

ف: جر، ستوه، تنگ.

ع: عَجَز، تَضْيِيقُ الخَوْصَلَةِ، اِمْتِلاءُ الحِرْيَةِ.

جرا

ك: شسرا، هسرا، جرهما، شرها، [شسرا] (رشه‌ی

گالته‌پیکردنه.)

ف: جرا (کلمه‌ی تمسخر است.)

ع: بَرَحی، جِرا

جرت

ك: قرت، هدرزه، [جلف، بیشه‌رم]

ف: جرت، قرت، هدرزه، بیسیاس.

ع: جلف، عَتَل، بَزیان.

جرچره

ك: به‌رزجره، [شپشیر، به‌رزجره]

ف: جِراسَنسَك، جِراسَنسَك، چِسرخ ریسسه،

چِسرخ ریسَنسَك، جَزَد، جَزَد، جِرِواسَك،

ع: زَلَّة، زین، صَرَار.

وینده ← به‌رزجره

جرچونگانی

ك: جرچینگانی، زورتوز، [لوتن، دلناسك]

ف: تورو، زودزنج.

ع: قَتَب، حِيفَس، سَرِيحُ النُّكْدُر.

جرچینگانی ← جرچونگانی

جر داهیشتن

ك: شپَر كیشان (تولیدان به‌دهم.)

ف: جرژندن. (با دهن گوزیدن.)

ع: عَنجَرَةٌ، تَضْرُط.

جرز

ك: گوزشواره، سووچ، [قوزین، گوشه (زارادی به‌نایبه.)]

ف: جرز، گوشواره، گوشه، گُنج، کُویز.

(اصطلاح بنایی است.)

ع: زاویة، رکن.

جرقه

ك: پرشه، پزوسکه، پرووسکه، [پزيسك]

ف: جرقله، پُرشه، خُدَره، سَيِنْدَجِر.

ع: رُخِيخ، شَرارَةٌ.

جرم

ك: تَلَف، تَلْفار، سَلَف، [پلته، تله]

ف: خَرَه، آر، جُم، كُنْجاره.

ع: عَكْر، نُفَل، كُزَب، كُسَب.

جرم

ك: خَلت، تانشین، [خلته، نیشور]

ف: دُرد، دُردی، دُرده، لای، نُه‌نشین.

ع: كُدَارَةٌ، خِلط، راسِب، دُردی.

جرم

ك: بارسایی، [قه‌بارد، تن]

ف: تَنابِی، استبیری، نُن، اُبدام.

ع: جِرم، حَجْم، جِسم، ضَخامة.

جرنگه

[ك: جرینگه (دنگی له یه کدانی سکه‌ی ره‌ک پاساری

چه‌توروی.)]

ف: جرنگ، چرنگ، (صدای پول چتوروی مثلاً.)

ع: صَلْمَنَةٌ، خَشْخَشَةٌ.

جرها

ك: شَرها، [شرا] (رشه‌ی گالته‌پیکردنه.)

ف: جیمباوا! (کلمه‌ی تمسخر است.)

ع: بَرَحی

جرهاتن

ك: ته‌نگ هاتن، به‌سته‌هاتن، [بی‌هینز بیرون، ته‌نگ

بیته‌لچنران]

ف: جرآمدن، تنگ‌آمدن، ستوه‌آمدن.

ع: عَجَز، فَضْب، اغْتِیاط، شَراسَةٌ، اِمْتِلاءُ الحِرْيَةِ.

جریب

ع: مُضْهَبٌ، مَعْرُضٌ، مُشْنَطٌ، نَدِيٌّ، رَضِيْفٌ، حَنِيْدٌ،
شَوَاةٌ، مَحْسُوسٌ.

جزم

ك: پاره، (سی پاره، شش پاره،) [سه ش، پاژ (به شیک له
کتیبتیک یا له قورنان که له سر ته خسته یا کاغزه دا بز
متدالی دهنوسن هه تا بیخوتیتت،)]

ف: پلمه، ورشیم، فرشیم، (مقداری از کتاب یا
قرآن که روی تخته یا کاغذ برای اطفال
نویسند که بخواند،)

ع: كُرَّاسٌ، كُرَّاسَةٌ، سَبَقٌ، جُزءٌ، قِسْمَةٌ، نُصِيْبٌ،
جِزْمٌ.

جزه

ك: كزه، [دنگی برزان، (وهك: دنگی که باب له کاتی
برزاندا،)]

ف: جز، (صدای کباب مثلاً،)

ع: نُشِيْشٌ، نُضِيْضٌ، فَرْعَرَةٌ،
جِزِيَةٌ

ك: سهرانه، [ندو باجی که میری له تان تاکی هارلاتیانی
دهستیتت،)]

ف: گزینته، گزید، سرانه، سا،

ع: ضَرِيْبَةٌ، جَبَايَةٌ، مِيْرِيٌّ، خَرَاجٌ، جِزِيَةٌ.

جسوجو (جوسوجو)

ك: په بیوزی، پایه، ملوموش، گردی سهر، کونجکاری،
[لینکولینهوه، پشکنین]

ف: جُستجو، کاوش، کائش، کافش، پَسژوهش،
کنجکاو،

ع: فَحْصٌ، تَفْحُصٌ، تَجَسُّسٌ، نُشْدٌ، تَفْتِيْشٌ.

جسوجو کردن

ك: پابهی برون، په بیوزی کردن، کونجکاری کردن،
[لینکولینهوه، پشکنین]

ف: جُستجو کردن، پی جستن، پی جویی کردن،

ك: جریو، گارهخان، [روربه ریک زوی که چوار قه فیژ گه می
پیتدا بو ده شیتیریت، = ههزار گهزی چوار گوتشه =
۳۳ گهز × ۳۳ گهز.]

ف: جریب، (بذرافکن چهار قه فیز گندم = هزار
ذرع مربع = ۳۳ × ۳۳ ذرع،)

ع: جَرِيْبٌ.

جریتا

ك: تهقه له، [جلیت: داری جلیت بازی،]

ف: جلیت،

ع: مَضْرَابٌ، جَلِيْتٌ.

جریتان

ك: تهقه له دا کوتان، [جلیت بازی: یاریه کی جارانه،]

ف: جلیت بازی،

ع: جِلَاتٌ، مُجَالَتْهٌ.

جریکه

ك: جرروکه، زروکه، [دنگی مه لی بچروک، (وهك: دنگی
چرله که،)]

ف: چاو، ماژموژ، (صدای گنجشک مثلاً،)

ع: رَقْرَقَةٌ، صُنِيٌّ.

جریکه جریک

ك: جرروکه جرروک، [زروکه ی زور،]

ف: چاوچاو، ماژموژ،

ع: رَقْرَقَةٌ، صُنِيٌّ.

جریو ← جریب**جز**

ك: جسزه، [دنگیکه (وهك: دنگی ناسنی سورودوبور
له ناری ساره،)]

ف: جز، (صدای آهن داغ در آب سرد مثلاً،)

ع: نُشِيْشٌ، نُضِيْضٌ.

جزه

[ك: گوشتی برزار (له سهر ناگر یا به رده،)]

ف: گوشت برشته، (در روی آتش یا سنگ)

ع: ازدواج، اِرْتِصَاص، اِلْتِصَاق.

جفت خوهن

ك: جفتی. [هاردهنگ بوون له گۆزانی وئندا.]
ف: فرودست. (صدا جفت کردن)

ع: تَطْلِيق الغناء.

جفت قوشه

ك: شوق رهشین. []
ف: جفت قوشه.

ع: نَطِیح.

جفت کردن

ك: پیه و دان. [به سق (وهك) پتودهانی ده رگا.]
ف: جفت کردن، پیش کردن، بستن. (در مثلاً.)

ع: سَك، صَنَك، تَسَكِر، سَدَّ.

جفت کردن

ك: لكانن، چه سپانن. [جوت کردن، پیکره نوساندن.]
ف: جفت کردن، به هم چسپاندن، پیوند کردن.

ع: رَص، ضَم، اِلصَاق، كَرِبَشَه.

جفت کردن

ك: شیف برین. [جوت کردن، زهری کینلان.]

ف: شیاریدن، شخم بریدن.

ع: حَرَث، اِحْتِرَاش.

جفتگیری

ك: جفت بوون، لکیان، لڤگیری. [جوت گرتن، جوت بوون
(جوت بوونی بالنده ر نازل.)]

ف: جفت شدن، پیوستن، به هم چسپیدن،
(جفت شدن طیور و حیوانات مثلاً.)

ع: اِزْدِوِاج، مُقَارَبَة، جِماع.

جفتگیری

ك: ... جفت کردن، سفته و کردن. [لیسک قسایم بوون،
نارینه بوون، پته و کردن]

ف: جفت گیری، سفت کردن.

ع: دُمُوج، اِنْدِمَاج، تَرْكَب، تَسَاوِی، رَص، ضَم.

کاویدن، کابیدن، کافیدن، کافتن، بوزیدن،
یوشیدن، پزوهش، خواستاری، کُنْجِکاوِی
کردن.

ع: تَفْتِیْش، تَفْحُص، تَجَسُّس، نِشْدَة.

جفت

ك: دران. [جوت (به رامه ری «تاق».)]

ف: جفت، توه، تووه، تودوه، توروه، تروه،
ترووه. (ضد «تاق».)

ع: رُوج، شَفَع، فَرْدَتَان، رُكَا.

جفت

ك: جور، لف، رهك بدهك، تا. [هارتا]

ف: جفت، آرد، اُخت، چفته، مانند، بَرابِر، تا،
همتا.

ع: قَرِین، مَثِیل، نَطِیر.

جفت

ك: شیف. [جوت: کینلانی زهری.]

ف: شخم، شیار.

ع: حَرَث.

جفت

ك: گاجفت. [جوتته گای زهری کینلان.]

ف: جفت، ورزاو. (گاو جفت)

ع: فَدَاك، فَرْدَان، عَواْمِل.

وینه

جفت

ك: لکیاگ، لا بهك. [پیکره نوسار، له پاژ به کدا.]

ف: چسپیده، پهلوی هم، جفت.

ع: مُرْتَص، مُتَلَصِیق.

جفت بوون

ك: لکیان، چه سپیان، لف گرتن. [جوت بوون، پیکره
نوسان]

ف: جفت شدن، پیوستن، به هم چسپیدن.

احکام.

جفته

ك: له‌ئه. [جورته]

ف: جَفْتَه، جَفْتَك، شِفْتَك، سَكَبِن، آلِبِز، لَكَد.

ع: رَفْس، لَطْع، ضَفْن.

جفته

ك: جفته‌باز. [جورته باز: به جورته‌پی باز بردن.]

ف: جَفْتَك، جَسْتَن.

ع: حَجَل، عَفَد، قَفَن.

جفته

[ك]: جورته (دور بائنده‌ی نیسر و میتین که هدریه‌که‌ی

بالیکیان هدی، له‌سدر زوریدا جیسا ده‌بنسره و له‌ه‌رادا

جورتن.)]

ف: جَفْتَك، (دومرغ تر و ماده‌اند که هر کدام

یک بال دارند، در زمین جدا می‌شوند و در هوا

جفتند.)

ع: ثَوَامان، لَیْتَفَك.

جفته‌وه‌شائن

ك: مه‌تیزائن، مه‌لخستن. [جورته‌هاوریشن، له‌قه‌وه‌شاندن]

ف: آلِبِزیدن، اسکیزیدن، جَفْتَك‌انداختن.

ع: رَفْس، لَطْع، ضَفْن.

جفته‌ه‌لخستن ← جفته‌وه‌شائن

جفتی

ك: جفت خورتن. [هارده‌نگ کردنی نارازریکه‌ه‌گورانی

رتن.]

ف: فرودست. (جفت کردن آواز که با هم

بخوانند.)

ع: تَطْبِيقُ الغناء.

جفتیار

ك: بکیل، جفتکر، ره‌زیر. [جورتیار]

ف: جفتیار، جفت‌بنده، بززرگ، شُخْمگر.

ع: حارث، حَرَاث، فُلَاح.

وینه

چق

ك: مزه. [چتر، تام (همیشه له‌گه‌ل و شدی «شیرین» دا

به‌کار ده‌هینریت، ره‌ك: «شیرین‌چق».)]

ف: مزه. (همیشه بسا «شیرین» استعمال

می‌شود: «شیرین‌چق»؛ شیرین مزه.)

ع: ضارِب. (ضارِبٌ إِلَى الخُلُو.)

چقه

ك: نشان. [نیشانه (نه‌ه‌په‌وی که پاشا و خدکی دیکه‌ش

له‌س‌ری خو‌یانی دده‌ن.)]

ف: کلل، کلکی. (پری که برسر می‌زنند، اعم از

شاه و غیر شاه.)

ع: عَلامَة، نِيشان، نِيشَن.

چقه

ك: گول‌بادام. [نیگازیکه له‌بادام ده‌چیت، (گولی

بادامی.)]

ف: چقه، بادامی. (كُل بادامی)

ع: لَوْزِيَة.

وینه

جگ ← قَاق (رشدیه‌کی کرماجیه.) [کرماجی است.)

جگر

ك: جهرگ. [که‌زوب: نه‌ندامیتی له‌شه.]

ف: پوت، جگر.

ع: كَبِد.

جگره‌دولمه

ك: سوار، دولمه‌جهرگ. [خواردیتیکه به‌ریخولسه‌ی مهر

دروست ده‌کریت.]

ف: جگر آگند. (←موار)

ع: عَصِيب، فُتَابِق.

جگر گوشه

ك: فرزند. [منال]

ف: جگر گوشه، جگر گوش، فرزند.

ع: رخت سوک، جامه‌ی مساتم، مساتم جامه، سیاه.

ع: سیلاب، لباسُ العزاء.

جل شتن

ک: جل شوری. [جل‌برگ شوردن.]

ف: رخت شوری، جامه‌شستن.

ع: خورا، تحویر، قِصارة، تقصیر.

جلشور

[ک: گازر]

ف: گازر، کازر، رخت‌شو.

ع: قِصار، غَسال.

جلشور

ک: جلکوت. [کوته‌کی جل شوردن.]

ف: کُدین، کُدینه، کُدنک، کُدنکه، کُدنک، کوننگ،

کُونک، فُدرنگ، جامه‌کوب، رخت‌کوب.

ع: بَیژر، وِییل، مِدَقَّة، مِجَنَّة، مِقصَرَّة، مِعْفَجَة،

مِعْفاج، مِحْضاج، مِرْحاض، مِحْباط.

وینه

جل کار

[ک: جل‌برگی تیش.]

ف: شاماک، رخت‌کار. (جامه‌ی کار کردن)

ع: بَذَلَة، مِبدَلَة، فِضَلَة، فِضال، مِفضَلَة.

جگلا

[ک: جل: که لویه‌لی سهر پستی باره‌ره.]

ف: جُگاو، جُج.

ع: جُج، قِرطالَة.

جگلا

[ک: (ک: جوړه ماسیه‌که.)]

ف: نوعی از ماهی است.

ع: ...

جگله

ک: دهشت، دهشتایی، سارا. [چولدرانی، ته‌ختان]

ع: ثَمْرَة الفؤاد، ثَمْرَة الأکباد، وُلد.

جگهره - سیکار

جل

ک: پوشاک، بهرگ، کویتال. [پوشدن، نوماش]

ف: جل، جامه، رخت، پوشاک، پوشش، پوشیدنی.

ع: کِساء، کِساءة، لباس، بُر، ثوب.

جل

ک: جل نه‌سپ. (مه‌سه‌له‌ن.) [که لویه‌لی سهر پستی

باره‌ره. (ره‌ک: جلی نه‌سپ.)]

ف: جُل، جل اسپ. (مثلاً.)

ع: جُل، شِعار، بَرْدَعَة، بَرْدَعَة، قِرطالَة.

جل نه‌سپ - جِل [دما‌سای دودم.] [به معنی «جل» دوم

است.]

جلبران

[ک: کوزی جل‌برگ برین بز بوک.]

ف: رخت‌بری.

ع: مَجْلِسُ اللباس.

جلبه‌نی

ک: جامتا. [جانتا]

ف: جُلِبَنَدی، جانتا.

ع: شِنَنَة.

جلپوش

ک: داپوشان. [داپوشین به پارچه.]

ف: جل‌پوش، رخت‌پوش.

ع: قَمَل، غَمَن، تَزْمیل.

جلدروو

[ک: بهرگ‌دروو]

ف: نَرزِی، دوزنده، جامه‌دوز.

ع: حَیْاط، نَرزِی.

جل ره‌ش

ک: قدلاخی، فاللاخی، ره‌ش. [جل‌برگی ماته‌م.]

ف: جُلُگه، نَشْت، همواری.

ع: هَمِير، دَارَة، فَلَاة.

جلومل

[ك: كه لويهل]

ف: رخت و پخت.

ع: بَنَات.

جلوه

ك: نمايش، [نواندن]

ف: پَرُويز، نَمَيش.

ع: جَلْوَة، اِسْتِعْرَاض.

جليسقه

ك: شهرخف، سينه پوش، [سهدريه: سوخه ي بي قولتي

پيارانه.]

ف: جَلتکه، جَلِسقه، سبینه پوش.

ع: صُدْرَة، صُدْرِيَة.

وَيَنه

جَلَف

ك: هَرزَه، قَرْت، سَوَك، [سووكه سر]

ف: جَلَف، شَفْكَ، شَفْكَ، سَبْكَ، هَرزَه، خُو دَسَر،

ندان.

ع: جَلَف، سَفِيَه، اَبْلَه، رِيْض.

جَلَقَاو

ك: پاشارار، [چلكار]

ف: پَسَاب، پَسَابَه.

ع: مُوَاصَة.

جَلَهو

ك: بَدَر، بَه رَدَم، [پيش]

ف: جَلو، پيش.

ع: قَبَل، قُدَام، اَمَام، نُجَاه.

جَلَهو

ك: دَهسه جَلَهو، [هه رسار، لغار]

ف: جَلَو.

ع: لِحَام، زَمَام، عِنَان، مَقُوْد.

وَيَنه ← لَه غَاو

جَلَهو خان

ك: بَه رَدَه رَوَازَه، دَه رَمَان، [بهدرگا]

ف: جَلو خَسان، جَلو خَانسه، جَلو دَرَوَازَه، زَوَاق،

پيشگاه، خورنگاه، دَم نَر.

ع: سَاخَة، بَاهَة، بَاعَة، قَاعَة، فَنَاء.

وَيَنه < ۲ >

جَلَهو چار

[ك: جَله رَكِيش، رِيْبه ر]

ف: جَلو دَار، جَلو كَش، [زمامدار، ركا بدار]

ع: قَائِد.

جَلَهو شل كردن

[ك: دَه رَه ت پِيْدَان.]

ف: جَلو شل كردن.

ع: زُوْع، اِرْحَاءُ الْعِنَان، اِرْسَالُ الْعِنَان.

جَلَهو كيش

ك: سَه رَدَه سَه، سَه رَكْرَدَه، [جَله دَار، رِيْبه ر]

ف: سَه رَدَه سَه، جَلو كَش، جَلو دَار.

ع: رَكِيْس، قَائِد.

جَلَهو كيري

ك: بَه رِيْسه س، بَه رِيْج، دَه س هَار دَه رِيْگَه، [پيشگيري.

بهدرگري]

ف: جَلو كيري پيش بندي.

ع: مَنَع، مُمَانَعَة، دِفَاع.

جَلَهو هه لته كاتن

ك: جَله وهه لکیشان [ري لينگرتن، سه ر كوت كردن]

ف: بَار دَاشْتَن، جَلو بَار كَشِيْدَن، جَلو تَكَا ن دَا دَن،

جَلو سَفَن ت كِرْدَن.

ع: قَدَع، قَرَع، اِقْرَاع، وَقَم، شَنْق، رُوْع، كَمِيْح، كَفْح،

كَمْح، كَمْح، جَذَبُ الْعِنَان.

جَلَهو هه لکیشان ← جَلَهو هه لته كاتن

جمعه ← جمعه

جنس

ك: جوړله، جمه، زيوه، [بزورتن]

ف: جنښ.

ع: حركه، ډيښ، هيټ، جوړه، جوړه.

جمشرك

ك: مدهك، موج دس، [جشريك: جومگه ددست].

ف: مچ، مچ دست.

ع: كوڅ، رُسخ.

ويته ← ساتون

جمه

ك: جمه، هدينه، [هدينه (روزي جومه)].

ف: آدينه، (روز آدينه)

ع: جمعه، حربه، عرويه.

جيمكوت

ك: جيمكوت، جهنال، [تهربالغ]

ف: پير، جنجال.

ع: مملو، ازدهام.

جمگه

ك: بدنگه، بدن، خرتك، درده له. [جومگه، بدندي ټيسك

(جومگه په نجه).]

ف: ټند، پك، (ټند انگشتان)

ع: برجم، مفصل.

ويته هه به.

جمگه ټيشه

ك: تيراويز، جگه دردد، [جومگه ژان]

ف: پك درد.

ع: ټقرس، وِجَعُ الْمَفَاصِلِ.

جمگه جمگه

ك: بدن بدن، بدنگه بدنگه، [بدنبدندي نه ندام].

ف: ټندټند، پك پك،

ع: بُرْجَمُ بُرْجَمُ، مَفْصِلِ مَفْصِلِ.

جموچوول

ك: جوړله جوړول، [بزورتنی زور].

ف: جنښ، جوش، جنښ.

ع: حركه، رُعي، قَلق، نُهضه، نُحْرُك، اِرْتِعاَج، اِرْفَنَة.

جمه

ك: هورزه، جوړله، جس، [تهربالغی زور كه ددئتي شه پول

ده دات].

ف: آشوب، جنښ، جنجال.

ع: ازدهام، ارتعاج، ابتعاش، تراحم، تراكم، تنغش،

تموج، تممل، تحرك.

جمين

ك: جوړين، [بزورتن]

ف: جنښيدن.

ع: حركه، تحرك.

جين

ك: جنوكه، عهجنه، فژنه سهره، درنج، [جندرکه]

ف: جن، اجنه.

ع: جن، جن، خافي، خافياء، شياطين.

جيناس

ك: توژم، توژم، توژم، توژ، [رهگه ز، توخم]

ف: گوته، تخم.

ع: جنس، شرح، ضرب.

جنجك

ك: پيشه، ناره، [نارك: ددئكي نار خورما و ميوه].

ف: جنجه، هسته، هستو، خسته.

ع: نُوي، نُواة، عَجْم، عَجْمَة، عُجاَم، لُب.

جنجك

ك: ريزه، تيكه، كم، [بر، نخت]

ف: تيكه، پاره، لخت، كم.

ع: قِطْعَه، قَلِيل.

جنجك ← جنجکان

جنجکان

ك: جنجكه، جنجك، جنجکان، هه ټنووتيان، كزكوله، دن.

[جیچکان، هه‌ترووشکان]

ف: چنبیانمه، (سریانشستن).

ع: قَعْفَرِي، قَرْفُصِي، قَرْفُصَاء.

وینه

جنجک ← جنجکان

جنس

ک: تۆرم، تۆرم، جوز، جناس [ره‌گه‌ز، توخم]

ف: گونه، جور.

ع: جنس، شرح، ضَرْب، قِسْم، نَوْع.

جنس

ک: پارچه، کورتان. [قوماش، کالا]

ف: پارچه، جامه.

ع: بَرِّ، مَتَاع، (جنس)، عَرَض، عَرَض.

جنکه

ک: نه‌جیه، پل، ریزه. [روده، پارچه]

ف: آنچه، ریزه، پاره.

ع: شَرْحَة، حُدّه، زِيْمَة، بَضْعَة، مُزْعَة، قِطْعَة.

جنگیر

[ک: جنکه‌گر]

ف: جنگیر، دیوگیر.

ع: جَنْبِي، وَقَاق، سَاحِر.

جنه

ک: نه‌ردن، هه‌شهری، سوژمانی، گاندەر، حیز، سازنده.

[قه‌جیه، سوژانی]

ف: جه، جاف، غَر، شَلَف، جَلَسِب، جنده، زنجیه،

گُلنده، بِلَابه، بِلَایه، بِلَاده، سِبیه، روسی، زغاو،

زغاو، راکاره، بَدکار، نابکار، کُسه‌ده، سازنده،

نوازنده.

ع: هُلوك، قَحْبَة، عَاهِرَة، فَاحِرَة، هَيْعِرَة، مُوسِسَة،

شَلَاقَة، فَاحِشَة، شَهَادَة، زَانِيَة، غَانِيَة.

جنه‌باز

ک: خامباز، ژنباز. [دارتیرپیس، پیاری زیناکار.]

ف: جنده‌باز، ژنباز، خانم‌باز.

ع: زَانِي، طَانِي، عَاهِر، فَاحِر، فَاسِق.

جنه‌خانه

[ک: قه‌جیه‌خانه]

ف: لَهَر، زَغَاو، زَغَاو، زَغَارَو، جُنْدِه‌خَانِه.

ع: مَاخُور، بَيْتُ الْقَحْبَة، مَكْسَقَة.

ع: جَنْوِب، ثِيْمَن، يَسَار.

جنوکه

ک: جن، عه‌جیه، درنج، قۆنه‌سه‌ره. [جندزکه]

ف: جن، ژن.

ع: جَنْ، حِنْ، شِيْطَان.

جفه شماره‌نوشار

ک: شارانگه‌ر. [قه‌جیه‌ی گه‌پال.]

ف: راکاره، شهران‌گردد. (جنده‌ی ولایات‌گرد)

ع: قَلْقَانَة، شَهَادَة.

جنیبات

ک: گونا. [تاران («جینایه‌ت» و پسته‌کانی گۆزاره.)]

ف: گناه. (محرّف «جنیبات» است.)

ع: جِنَابَة، وَز، جُنْحَة.

جنیبات

ک: پل‌کریباگ، قیسه‌کریباگ. [جنراو، قیسه‌کراو]

ف: آنچه‌سیده، آنچه‌جینه‌سه، ریزریز، قیسه‌ه،

آنچه‌آنچه‌شده.

ع: مَقْرَط، مَحْرَص، مَحْدَد، مَقْلَع، مَخْدَع.

جنین

ک: پل‌پل‌کردن، نه‌جیه‌نه‌جیه‌کردن. [نه‌جین، وره‌پین]

ف: آنچه‌جین، ریزریز‌کردن، آنچه‌آنچه‌کردن.

ع: قَرَط، حَرَص، خَذَعْبَة، خَذَعْلَة، خَرْدَلَة.

جو

[ک: جه: دانه‌ویله‌یه‌که.]

ف: جو.

ع: سَلْت، شَعِي، قَضِيْم.

جو

ك: جویا [خسرا: پاشگره. (سره خز به كار ناهیتريت:

جنگجو.]

ف: جو، جویا، جوینده. (تنها استعمال

نمی‌شود: «جنگجو».)

ع: طالب. مُتَّفَخَص.

جوال

ك: تیر. [جمران (که کای پی ده‌گزینه‌ره.)]

ف: گوال، جوال، نهنج، ایزغنج، باردان. (که کاه

با آن حمل کنند.)

ع: نپید، مِخْلاَة، وِکِیْجَة، غِراَة، سُوال، جِوال،

جِوالِی، جِوالِی.

جوال مووتاوی

ك: جانی‌خانی، جواز. [جوزه جهالتیکی گهره‌یه.]

ف: جانی‌خانی، جوال موتابی، جوال، باردان.

ع: غِراَة، مِخْلاَة، جِوال.

جوان

ك: لار. [گنج]

ف: جوان، بُرنا، بُرنا، بُرنا، بُرنا، بُرنا، ورنما،

ترانه، نُوجه.

ع: قُتْی، قُتْی، شَاب، غُلام، حَدَث.

جوان

ك: خاس، قه‌شنگ، شیرین. [شنگ، چاک]

ف: خوب، نیک، نیکو، زیبا، نُغز. [—خاس]

ع: حَسَن، طَیْب، جَیْد، بَهِی، طَریْف، طَرفَة، زَیْن،

عَبْقَری.

جوانکله

[ك: تازه‌لار]

ف: جوانک، نُوجه.

ع: غُلیْم، قُتْی.

جوانمرد

ك: دسره‌لدار. [جوامیری]

ف: راد، رادمرد، جوانمرد، بخشنده، دلاور.

ع: قُتْی، قُتْی، قُتْی، غُطَریْف، سَخْی، کَرِیْم، سَری.

جوانمردی

ك: دسره‌لدار. [جوامیری]

ف: رادی، همدان، رادمردی، جوان‌مردی،

دلاوری، سَمناک، کِیْفوس، بخشایش.

ع: قُتْوة، غُطَرفَة، سَراَة، سَخاَة، کَرا مَة، سَمناحَة،

ایثار.

جوانی

[ك: رازندن (وهك: رازندنی بیشکه.)]

ف: لاندن، جُنبا نیدن. (جنبانیدن گهواره مثلاً.)

ع: هَدْهَة، تَحْرِیک.

جوانی

ك: جورلان، زیوانن. [بزواندن]

ف: جُنبا نیدن.

ع: اِقْلاق، تَحْرِیک، ثِقْلَة، ضَعْفَة، دَا دَاَة.

جوانی

ك: له‌رائن، شه‌کائن، له‌قائن. [راه‌شاندن]

ف: جُنبا نیدن، نُوزانیدن.

ع: نَقْض، هَرَج، رَج، اِقْلاق.

جوانی

ك: ته‌کان‌پندان، چنگه‌به‌چنگه‌کردن. [گوزانه‌وه (راگواستن

له‌شویی نیتساره بؤ شوینتیکی تر.)]

ف: جُنبا نیدن، جابجا کردن. (از جای خود به

جای دیگر بردن.)

ع: اِبْرَاح، اِزَالَة، نَقْل، حَمْل، اِشَاَة.

جوانو

ك: کورگ، کورگ چاروا. [بیتجوری ناسپ و مابین.]

ف: کُره، کُره‌اسپ.

ع: مَهَر، بَکَر، فُصیل، قَعود، فُریس.

جوانه زره

ك: زره. [جوانه زره (زيبكده كه به هوى گهواره درست دهيتت.)]

ف: شپرونه. (جوششى است از حرارت پيدا مى شود.)

ع: بُئور. (بُئُر)

جوانى

[ك: لارى]

ف: جوانى.

ع: شَبَاب، قُتُوَّة.

جواو

ك: چور، راوريز، سه ننهوه. [رهلام، يو سه نندهره]

ف: پاسخ، پاگو.

ع: جَوَاب، رَجْع.

جواو جوى

[ك: زمان پيسى]

ف: پاسخ جويى، پاگو جويى.

ع: بَدَاة.

جواودان

ك: ناهى كردن. [هيروبار كردن (جواب كردن)]

ف: نوميد كردن، ناميد كردن. (جواب دادن.)

ع: رَدَّ، وَكْم، اِقْطَا، اِيْقَام، تَوْقِيم، اِيْنَاس.

جواوهودان

[ك: وهلام داندهره]

ف: پاسخ دادن، پاگودادن.

ع: رَدَّ، تَرْجِيْع، اِيْنَاب، اِتْنَاب، تَلْبِيَّة، اِجَابَة.

جواهير

ك: گه رهسهر، دانسه. [جه راهيرات (ههر جوژه بهرديكى

به نرخ.)]

ف: گوهر، جواهر، دانه. (هر سنگ گران بها)

ع: جَوَاهِر. (جَوَهْر)

جواهير بهن

ك: گه ره نشان، دانه نشان. [نه خشينترار به گه رهسهر.]

ف: گوهر نشان، جواهر بند، گوهر نگار،

دانه نشان، جواهر نشان.

ع: مُرْصِع، مُكَلَّل، مُجَوِّه.

جواهير نشان ← جواهير بهن**جويار**

ك: جوگه بار. [پر له جوگه. (شريتيك كه جوگه زوى

تيدايه.)]

ف: جوييار. (جايى كه چوب زياد داشته

باشد.)

ع: مَدَنبَة، مَدَانِب.

جويبار

ك: روخانه. [روبار]

ف: رود، رودخانه.

ع: نَهْر، طَبِيع، وَاْدِي.

جودان

[ك: رهشايى دداني پيشه وهى نه سپ كه له پريدا ساف

دهيتت.)]

ف: جودان، جودانه. (سياهى دندان جلوى

اسپ كه در پيرى صاف مى شود.)

ع: قَضَم.

چۆر

ك: جفت، سف، چهشن، دوس، وهك، تا، نوخت. [شيوه،

هارتا، وهك]

ف: جور، جوهر، أرد، جفت، أخت، چون، مانند،

تا، لنگه.

ع: مِثْل، مَثِيْل، قَرِيْن، مُطَابِق، مُوَافِق، نَظِيْر.

چۆر

ك: ياسا. (بهم جوژه) [شيتراز]

ف: جور، سان، كواس، كواسه، كواش، كواشه،

گواش گواشه، زوش، آرننگ، گونه.

ع: وَجْه، طَوْر، اُسْلُوْب، مِوَال.

جۆر

ك: تۆزۆم، [رهگهز، توخم]

ف: جور، گونه، باک، در، سُرده.

ع: نُوْع، صِنْف، شَرْح، لَوْن، ضَرْب، قِسم، بَاج، فَن، اُفتون.

جۆراو

[ك: جورده كلاشئىكى بنچهرمه.]

ف: جوراب، گيوه، (نوعى از گيوه است كه زيـر

آن چرم آزيـنه است.)

ع: جَوْرَب.

جۆراو جۆر

ك: جورجور، جۆراجور، [هممه رنگ، هممه جور]

ف: جورجور، جوراجور، جورواجور، گوناگون،

گونه گونه.

ع: مُتَنَوِّع، مُتَفَنَّئِن، مُتَشَرِّح، مُخْتَلِفُ النُّوع، مُخْتَلِفُ النُّون.

جۆرته ت

ك: زاور، زات، نه ترهش، ويران، يارا، دل، [زار، ره]

ف: يارا، زهره، زاور، دل، دلبرى، دلاورى.

ع: جُرْتَة، جِرَاة، شِجَاعَة، قُوَّةُ الْقَلْب.

جۆريزه

ك: گوريزه، برشت، [ليته تويى]

ف: گُرْبِيْزه، جُرْبِيْزه.

ع: عَرْضَة، لِيَاقَة، اِسْتِعْدَاد، جُرْبِيْزَة.

جۆراو جۆر

جۆرم

ك: تاران، گوناسه، رنه، [جهرمه، زيانانه، بژاردن]

ف: تاوان، گُنه سا، گُناه سا.

ع: جُرْم، جَرِيْمَة.

جۆراو جۆر

جۆرووكه

ك: زرووكه، [چروركه (رؤك: دهنگى مشك.)]

ف: ماژموز، چاو، (صدای موش مثلاً.)

ع: صُنْبِي، عَزِيْف، زُجَل، مَدْمَد.

جۆرووكه جۆرووكه

جۆره

[ك: بالنده كه.]

ف: ژوله، چكاو، چكاوك، چاوك، چل، خُجو،

كَبُوْك، هوژه، مانوك، مانورك، فرغور.

ع: قُنْبِرَة، قُنْبِرَة، اَبُو الْمَلِيْح.

ويته

جۆره

ك: نَبْرَه، [نَبْرِيْنَه ي بالنده و نازن.]

ف: جُرّه، نُرينه، (نرینه ی طیور و جانوران)

ع: ذَكَر، مَذَكَرُ الطَّيْرِ.

جۆره نه سب

[ك: نه سبى چالاك.]

ف: جُرّه اسپ، اسپ چهار دانگ.

ع: قَرَس.

جۆره باز

[ك: بازى نَبْرَه.]

ف: جُرّه باز، باز نر.

ع: بَاز، (مؤنث: بَازَة).

جۆره پياك

[ك: پياري پيارانه.]

ف: جَره مرد، مرد چهار دانگ.

ع: زُجَل، مَرء، مَشِق.

جۆره كلاونه

ك: جورده، جورده كاكوندار، [جوره پويينه]

ف: چل، فرغور.

ع: قُنْبِرَة، قُنْبِرَة، اَبُو الْمَلِيْح.

ويته ← جوره

جۆره كهو

ك: نېزە كەو. [كەرى نېزە].

ف: جۆرە كۆبىك، كۆبىك نۆر.

ع: جىجىل.

جۆزى

ك: پەيدا كەردن. (تەلە جۆزى) [بۆگەرەن]

ف: جويى، جىستىن، پەيدا كەردن.

ع: طَلَب، تَفَقُّد.

جۆزىيان

ك: گۆزىيان، جۆزىيە جۆزىيەن. [ئالگۆزىيەن. جۆزىيە جۆزىيەن]

ف: جۆزىيەن، جاورىيەن، زىمىش، گۆهرىيەن،

جۆرە جۆرە شۇن. گۆنە گۆنە شۇن.

ع: تَغْيِير، تَبْدِيل، تَحْوِيل، تَنْوُوع، تَفْئُكُن، اِخْتِلَاف.

جۆز

[ك: جگە. [جۆز نەمەسە].

ف: جۆز.

ع: غَيْر، بَيْد.

جۆز

ك: بە جگە، يېتەك. [جگە (جۆز مەن كەس نەھاتتورە).]

ف: جۆز. (جۆز مەن كەس نەھاتتورە).

ع: غَيْر، سَبْوِي، بَيْد.

جۆز

ك: پاژ. [بەش (بەرامبەرى «گشت»)].

ف: پاژتار. (ضد «كل»).

ع: جُزء.

جۆز

ك: جۆز. تېكە، پارە. [بەش. بەشەك لەقورنان.]

ف: قُورَشِيْم، وُرَشِيْم. پارە، بېر، لىخت.

ع: كُرَاسَة، جُزء، بَعْض، قِسْمَة، نَصِيْب، جِزْم.

جۆزىيى

ك: پاژى، شۆرتەك، بىر، بىر، تېكە، كۆت. [بەشى، كەرتىتەك

(بەرامبەرى «گشتى»)].

ف: پاژتارى، لىختى. (ضد «كلى»)

ع: جُزْئِي.

جۆزىيات

ك: پاژىيان، پاژىگەل، بىرگەل، تېكە گەل، كۆتەگەل.

[بەشگەل، كەرتەگەل (بەرامبەرى «كولىيات»)].

ف: پاژتارىيان، لىختىيان. (ضد «كلىيات»)

ع: جُزْئِيَات.

جۆزىيۇيا

ك: جۆزىيەوا. [دەرەختىكە.]

ف: گۆزىيۇيا، جۆزىيۇيا.

ع: جُوزْئِيَا.

جۆزىرە

ك: جۆزىرەسان. [جۆزىرەدان (مانگى جۆزىرەدان).]

ف: جۆزىرەسان. (ماە خۇداد)

ع: جُوزَاء.

جۆسە

ك: جەسە، تەنە، تەن، ئەنام. [لەش]

ف: تىن، تىنە، يېكەر، ئىندام، كالىبە.

ع: جُجَّة، جِسْم، جَسَد، بَدَن، قَالِب.

جۆش

ك: يېزىكە، زەر، ھەللىرىيان. [زىيەك]

ف: جۆش، پىرۇش.

ع: حُرْص، حُرْص، بىش، بۇشور، حَصْف.

جۆش

ك: كۆلپەر، كۆل، قولى، جۆشيان، كۆلىيان، قولىيان. قىلت،

قالتە. [كۆلان. قولى ئارى گەرم.]

ف: جۆش، جۆشىدىن، قۇل قۇل.

ع: جَيْشَان، غَلِيَان، قُورَان، قُور. [زىين

جۆش

ك: قولىقۇلە. [فېچقە، قۇارە]

ف: جۆش، قۇوارە، قۇارە.

ع: قُورَة.

جوش

ك: چه‌سپ [له‌حیم: پینکوره نورساندن کازرا.]

ف: بریزه، بَریزه، بَیْرزه، بَیْرزْد، کَبْد، کَبْدَا، کَبیید، کَبیید، کَبیید، کَبیْدَن، چَسپ، چَسپ، پَیووند.

ع: لَحیم، مَغْمَة.

جوش

ك: بنتار [لقویبی تازه که له بنه‌وی درخت ددرویت.]

ف: ستاک، زخاره، شاخه. (شاخه‌ی تازه که از بیخ درخت می‌روید.)

ع: فَسیل، قَضیب، عُصن.

جوش

ك: خَرَکان [خرکانه، خرتک (زیبکی ده‌موجاری منان).]

ف: سپرک، جوش. (جوش صورت بچه.)

ع: سَعْفَة.

جوش

ك: بای فَره‌نگ [ناگره: زیبکی ده‌موجار.]

ف: باد فرنگ.

ع: جَمْرَة.

جوشان

ك: کولانن [کولانن، که‌لاندن]

ف: جوشاندن، جوشانیدن.

ع: غَلی، اَز.

جوشانه

[ك: درماتی له نار ناردا کولار.]

ف: آخ، آخ، آخ، کَهَاب، جَلاب، جوشانه.

ع: سَلَاقة. نُطول.

جوش خواردن

ك: کول خواردن، کول‌دان [هاتنه کول (له تورره‌بیدا).]

ف: جوش خوردن. (از خشم)

ع: غَبِط، اِغْتِیَاظ.

جوش دان

ك: چه‌سپانن، چه‌سپ کردن [له‌حیم کردن: پینکوره

نورساندن کازرا.]

ف: جوش‌دانن، بریزه‌کردن، کَبییدن‌موندن، چَسپاندن پبوستن، پبوند کردن.

ع: لَحْم، اِلْحَام.

جوشیان

ك: کولیان، قولیان، قول‌دان، قَلتیان، قَلست‌دان.

[هاتنه کول، کول‌پدان (وهک: جوشیانی تیانه).]

ف: جوشیدن. (دیگ مثلاً.)

ع: غَلی، غَلبان، جَیش، جَیوش، جَیشان، عَکُوب، اَزین.

جوشیان

ك: هه‌لقولیان [هه‌لقولین (وهک: جوشیانی نار).]

ف: جوشاک، جوشیدن، (آب مثلاً.)

ع: قُورَان.

جوشیان

ك: هه‌لشوتیان، هه‌لشوتیان [سوزان، فه‌رتنه (وهک:

جوشیانی دریا).]

ف: جوشیدن، آشوب کردن، توفان کردن،

شورش. (دریا مثلاً.)

ع: هِیاج، هِیجان، اِنْقِلَاب، اِضْطِرَاب.

جوشیان

ك: تاسه کردن [تاسه‌زرز برون]

ف: جوشیدن، تاسه‌خواری.

ع: اِشْتِیاق، شَفَقَة، ظَمَأ.

جوگه ← جوگه‌له

جوگه‌بار

ك: جو‌بار. [جینگایه که جوگه‌ی ززی تیدایه.]

ف: جو‌یبار. (جایی که جو‌ی زیاد باشد.)

ع: مَدْنَبَة، مَدَانِب.

جوگه‌له

ك: جوگه. [جو، جوگای نار.]

ف: جو، جووب، جوی، لُر، ارغبا، ارغساو، ارغاب، فُرکن.

ع: جَدول، مَذئِب، ساقیة، نهر.

جوگه له

[ك: چالایه كه له نارکی خورما و پشتی نه سپی قه لهر و...دا دهینریت.]

ف: نساو، ناوچه، چوئك، (گودی ای كه در هسته ی خرمما و پشت اسپ فربه و امثال آن است.)

ع: جَدول، ساقیة.

جوگه ی نازه

[ك: جوگه له ی نوی]

ف: فُرکن، فُرکن، فُرکن.

ع: ساقیة، جَدول.

جولانی ← هه لوورک

جولآ

[ك: شالیاب، چهر]

ف: جولاه، جولاهه، جیشیر، جیشیره، جیشیر، جوشیر، جوشیره، همگَر، کوفشانه، بافکار، بافنده.

ع: حانك، وِصَاد، نَسَاج.

وینه ← دسگای جولایی

جولاییکه ره

ك: كاكله مورشان، [جالالزك]

ف: جولاهك، جولاهه، زجال، كارنسه، تَندو، دیوپا، عَنكَبود.

ع: عَنكَبوت.

وینه

جومال

[ك: خازین كرده ی جوگه له قور و لیته.]

ف: جووب مالی، جوی مال.

ع: ثَاتیة.

جومله

ك: بر، تیکه، پارچه. [رسته، برگه، بَند]

ف: زوره، فَران، پارچه.

ع: جُملة، فِقْرَة، سُوْرَة.

جوئدیه یه سته

ك: گرن سه گاری، [گونی سه گلاو كه بو دهرمان ده شیت.]

ف: گُندبیدسَتر، گُندویدسَتر، هَسز دگُند،

آش پچه گان، خایه ی سگ آبی.

ع: جَند قوئی، جَندبیدسَتر، (خُصیة القضاة)

جوئك

ك: تَرز، قین، قار، لورت کردن]

ف: تور، تول، خشم.

ع: قهر، غیظ، اُنف، فِرک.

جوئك كردن

ك: تَورِیان، قین کردن، [قار کردن، لورت کردن]

ف: تَوریدن، تَولیدن، رَمیدن، خشم کردن.

ع: قهر، نكف، زَم، فِرک، سَام، اُنف، تَشَمُخ، سُخَط،

اِغْتِیَاض.

جوئك جوئك

ك: میزه میز، ویزه ویز. [نورز نورز، بوله بول]

ف: لُندلند، وِزوز، عُرُغَر.

ع: خَئِن، دَئِن، دَندَنَة.

جوو

ك: جوولده، مورسای، [یه هودی]

ف: جَهوود، یهوودی، یهود.

ع: اسرائیلی، موسوی، یهوودی.

جوووت ← جفت [رشه یه کی کرماییه.] [کرمایی است.]

جوو جوو

ك: جانه ره. [میزرو (جانه ره ی ورد.)]

ف: جو جو. (جانور ریز)

ع: هَوَام.

جووچه له

ك: جووچك، جووچك، [جووچكه]

ف: جووچه، جووژه، جووژه، كرىشك، فروگ.

ع: فرخ، قوب، جووژة، فووج، نقف، نقف، وینه

جووچك ← جووچه له

جووچكه

ك: درو، دروچكه، كلك، قلیتچكه. [نهدامیكي لهسی گیاندارانه.]

ف: دم، دُنب، دُنبال، دُنباله، شَم.

ع: مُرُخ، زَمَك، زِمَكی، دُنِب.

جووچكه

ك: دروچكه، قلیتچكه، شوَن، دوا، [كلكه]

ف: دُنبال، دُنباله.

ع: تابع، دُنِبَة، دُنَابَة، عَقِب، عَقِيب.

جووچكه ← جووچه له

جووچكه برباك

ك: درو برباك، دوا برباك، [دوا برباك، بیوچه]

ف: كَبِج، كَبِجه، گَنجه، بَكَنگ، دَم بَریده.

ع: اَبْتَر، مَرُحَم.

جووچكه له سی

[ك: كلكه سووته، زمانلوسی]

ف: دَم لَابِه، دَم جُنْبَانْدَن.

ع: مَصْع، بَصْبَصَة، قَبْصَبْص.

جووچكه ناوگه ل كرتن

[ك: كلك خستنه نارگه ل]

ف: دَم به خود گرفتن، دَم میان پا گرفتن.

ع: كَشِخ، اِسْتِنْفَار.

جووچر ← جووچه

جووچه

[ك: جووژه (دنگی باریك).]

ف: صدای باریك.

ع: صَرِيف، صَرِير.

جووچیان

ك: په شوکیان، شه پوکیان، هرهسیان. [سهرلیشویان]

ف: زَمَرَك، رِبَزَك، شَبَلِیدَن، پَلَمَسِیدَن، دَانَسْتَه، گفتن.

ع: سَهو، خَطَأ، فُهو.

جووژ

ك: جووژ، شیب، جووژه. [دنگی باریك (روك) دنگی تر.]

ف: جووژ، گوز، شر. (صدای گوز مثلاً.)

ع: جُوژ.

جووژه

ك: جووژه. [دنگی باریك (روك) دنگی تر.]

ف: گوز، جووژه. (صدای گوز مثلاً.)

ع: جُوژ.

جووژه جووژ

[ك: نوروز نورز (گریان به دنگی نرم).]

ف: زوزه، ژوبه. (گریه با صدای ضعیف)

ع: مَرِير، عَوَاء.

جووژه له ← دووژه له

جوووق

ك: جوووق، گهل، دسه، گورز. [تیپ، دسته]

ف: جوووق، جوووق، گروو، دسته، فووج، جُفاله.

ع: جَمْع، جَمَاعَة، عِدَة، فِرْقَة، جَوِق، جَوِقَة، فُوج، فُود، فِند.

جوووق جوووق

ك: گهل گهل، دسه دسه. [تیپ تیپ]

ف: جوووق جوووق، جوووقه جوووقه، دسته دسته،

گروه گروه.

ع: اَفْنَاد، اَفْنَاد، اَفْوَاد، فِرْقَاء.

جوووقن

ك: فیقن، له رَك. [لازای بیتهیز.]

ف: ریقو، لاغرک.

ع: ضَوْبِمِ، رُوْبِيلِ.

جووک

ک: جورکی، جاه‌روپاز، [سیحرباز]

ف: جوکی، جادوگر، افسونباز، نیرنگباز، افسون‌نویس.

ع: ساحر، راقی، حاوی، رقاء، جوکی.

جووک ← جووکه

جووکن

ک: مین، [نورزه‌نورزکەر، بۆله‌بۆلکەر]

ف: وزوزو، وزوزکن.

ع: خَنان.

جووکه

ک: جرورک، چیکه، جریکه، [ورده‌دنگی‌بالدار، (بۆ نورنه: دنگی‌چۆله‌که.)]

ف: چاوچاو، جیک‌جیک، (صدای‌گنجشک مثلاً.)

ع: رُؤْبِيَّة، زَقْرُقَةٌ، صَنْبِي.

جووکی ← جووک

جووله ← جووله

جووله‌که

ک: جور، مرسایی، [یده‌وردی]

ف: جهود، یهود، یهودی.

ع: اسرائیلی، بَنِي إِسْرَائِيل، موسوی، یهود، جوولتین

ک: جوانن، زیوانن، [بزواندن، ته‌کان‌پیدان]

ف: جُنْدانندن، جُنْدانیدن.

ع: قَلْقَلَةٌ، دَادَاةٌ، ضَعْفَعَةٌ، اِقْلَاقٌ، تحریک.

جوولک ← جووجه‌له

جووله

ک: جس، جسم، زیوه، لهره، [بزوتن]

ف: جُنْبش.

ع: هَيْث، دَبِيبٌ، جَوْلَةٌ، جَوْلَةٌ، حَرَكَةٌ.

جوولیان

ک: جوین، زیویان، [بزوتن، جورلان]

ف: جُنْبیدن، جُنْبش.

ع: دَبِيبٌ، تَحْرُكٌ، اِجْتِيَالٌ.

جوولیان‌وه

ک: جوینه‌ره، [جورلان‌ره، بزوتن]

ف: جُنْبیدن.

ع: تَحْرُكٌ، اِجْتِيَالٌ.

جوهرووته

[ک: جوی‌بی‌تویکل.]

ف: برهنه‌جو، جو برهنه.

ع: سَلْت.

جوویا

ک: پایه‌ی، پرسا، جۆینه، [خوازیار]

ف: جویا، جوینده، پُژوه، پُژوهنده، خواهان، پُرسا، پُرسنده.

ع: مُتَفَحِّصٌ، مُتَجَسِّسٌ، طَالِبٌ، مُنْشِدٌ، مُلْتَمِسٌ، مُسْتَقْصِيٌّ، سَائِلٌ، مُسْتَفْهِمٌ.

جوویابوون

ک: پرسین، پایه‌ی‌بوون، بشکائین، [خوازیار بوون، داراکردن]

ف: پُژوهی‌سندن، جوپساش‌سندن، خواست‌سندن، جَنَسْت‌جوکردن، کافتن، پرسیدن.

ع: تَفْحُصٌ، تَجَسُّسٌ، طَلَبٌ، سُؤَالٌ، اِسْتِقْصَاءٌ، اِسْتِفْهَامٌ، نَشْدٌ، اِلْتِمَاسٌ.

جوین

ک: جورلیان، جورلیانه‌ره، زیویان، دا‌جوین، [بزوتن]

ف: جُنْبیدن، جُنْبش، تَویدن، رَقَتن.

ع: حَرَكَةٌ، تَحْرُكٌ، ضَرْبٌ، اِخْتِلَاجٌ، رَحِيلٌ، اِرْتِحَالٌ.

جوین

ک: دۆزین، دژمان، [جنیتر]

ف: دُشْنام، دژنام، بدگویی، ناسزا.

ع: سَبٌّ، شَتْمٌ، شَتِيْمَةٌ، خُنْيٌ، فُحْشٌ، قُدْحٌ، قُدْعٌ.

قذیغه، رقت، اښک.

جوړين منال

ک: جوړين، جوړليانه وه. [پروتنی کوزپه.]

ف: جنبیدن. (جنبیدن بچه)

ع: قمس، شصوص، ټهټیچ، اړتکاض، امتخاض،
تحرک.**جوړينه ← جوړيا**

جه

ک: له، (جه تره له تر)، [ل، ژ، نامرازی پټونه ديد.]

ف: از، (از تو)

ع: من، عن. (منک)

جهير

ک: زور، زوره کی، بی هوسانه. [ناچاری، خوته ریست]

ف: گير، زور، زورکی، آخواستی.

ع: جهير، غير ارادي.

جهيري

ک: زور، زوره کسی. [ناچاری، خوته ریست، (بهرام بهری

«نیختیاری».)]

ف: شمیوری. (ضد «اختیاری»)

ع: قسري، جهيري، غير ارادي، غير طبیعي.

جه بهرووت

ک: گهرویی. [دهسلات، شانوشکور]

ف: بزورگی، خدیوی، گی آباد.

ع: جهیروت، عظمت.

جه هه نم

ک: دوزخ. [دوزخ]

ف: دوزخ، نمگه، گهنم، جهنم، جهنم، دمنندان،

مرزغان، مرزغن.

ع: سقر، صقر، سعیر، فلق، جحیم، هاوییه، نهاب،

جهنم**جه خت**

[ک: باش بزمائن (پژمهی دوره م.)]

ف: جهد. (عطسه هی جفت)

ع: کدس. کادس.

جه خت

[ک: په له. هورن]

ف: جهت، زود، چسپان. کوشش.

ع: سريعا، جهد، سعې.

جهه

ک: بارا، بارکه گهروه، [پاره گهروه (بارکی بارک. بارکی

دايك.)]

ف: نیا، بابا، پدريزرگ. (پدر پدر. پدر مادر)

ع: جهد. (أبوالأب، أب الأم)

جهه ل

ک: شیبوران، قسه زوزان دان. [دهمه قاله مشتمل]

ف: مزی، اردب، ستنیز.

ع: جهدل، جهدل، نهادل، نهاع، مخصصه، مریه،

جهاري**جهه وي**

ک: گیتسک. [کارزه له (که لوری دده م.)]

ف: بزغاله. (برج دهم)

ع: جهدي، غناق. (برج الجدي)

جهر

ک: پیچ. [بورغور]

ف: پیچ. (میخ پیچ)

ع: لوب، برغي.

جهه ونه**جه راج**

ک: درمانگر، شکسه بهس. [یرینکار. نیتسک گهروه]

ف: کرتسو، پزشکی، پزشکی، خسته چس،

خسته بند، شکسته بند.

ع: جراح، جراحي. معالج.

جه راهت

ک: زخم، زوخ، چلک. [یرین. کیم]

ف: ريش، زخم، ولانه، ريم، چنخ، نلج، شوخ، ستيم، آستيم، آزيخ، چرك، خم.

ع: جرج، جرج، جراحة، قبيح، صديد، غثيث، غديذ.

جهرائن

ك: جهردان، سفته‌ر كردن، پيچ‌دان. [توند بادان، كرژ كردن]
ف: پيچ‌دادن، سفت‌كردن، تاب‌دادن.

ع: شذ، قتل، جدل، نشط، احكام.

جهره‌به‌ره

ك: جهره‌به‌ره. [ناميزي مه‌لگوزيني نار له بير.]

ف: جرجر، چرخ، چرخاب، خربله، دولابه.

ع: عكم، قامة، منجور، محالة، بكرة، دولاب.
ويته

جهردان

ك: جهرائن، پيچ‌دان، سفته‌ر كردن. [توندبادان، كرژ كردن.]

ف: پيچ‌دان، سفت‌كردن، تاب‌دادن.

ع: شذ، نشط، احكام، قتل، جدل.

جهرده

ك: چهته، رازن، تهريده، خواره‌كه، گهرده‌نه‌گير. [ريگر]

ف: زهزن، راهزن، منگل، سالوك، راهدار، راه‌بنس، دزد گردنه.

ع: قماط، عمروط، سبنمار، اطلس، جريده، شص، لسن، قاطع الطريق.

جهرگه

ك: جگر. [نه‌نداميكي نار له شه.]

ف: پوت، جگر.

ع: كبد، كبد، كبد.

جهرگه

ك: جهله. [كومه‌ل.]

ف: جرگه، كرنگه، كرنك، كرنده، كرنده.

ع: جمع، جماعة، حلقة، صف، رديف.

جهرويچهن

ك: پيچ‌دان. [باپتچهن] [توندبادان، كرژ كردن]

ف: پيچ‌دادن، تاب‌دادن.

ع: ادماج، جدل، قتل، برم، شذ.

جهره‌هاو

ك: تور‌توركار، نارە‌كي. [تراو، تهر (ههر شتيكي تراو).]

ف: آبكي، تر. (هر چيز آبكي)

ع: رقيق، مانع.

جهره‌بان

ك: گه‌ريان، جهرخيان، بگردن، دابگردن، گوزارشت. [رهرت،

تيته‌بين]

ف: گذارش، گردش، گذاشتن.

ع: جريان، سريان، مضو، مضوي.

جهريه

ك: گوناسه، رنه، ستم، زورە‌كي، تاران. [زيانانه. قهره‌بوري

هه‌له.]

ف: گنه‌سا، گناه‌سا، ستم، تاوان، زوركي.

ع: جريمه، جرم.

جهزا

ك: ياداشت، ته‌لافي، سزا. [تونه، پاداش، قهره‌بوري]

ف: سزا، پاداش، داشاد، داشن، كيقر، شيان.

ع: جزاء، مكافاة.

جهزاب

ك: گير، كيش، كيشه، كيشان. [راكيشان]

ف: كشش، كشايي، كشدن.

ع: جذب.

جهزبوده‌نج

ك: گيره‌كيشه، گيروگوريز، كيشوپهرت، كيشه‌به‌برده.

[راكيشان ر پالنان]

ف: گيروگرين، كشش‌وگرين.

ع: الجذب و الدفع.

جهزر

ك: ريشه. [رهگ («سي» ره‌گي «نو» به‌ا).]

ف: ریشه، ریشه‌ی مال. (۳ جذر ۹ است.)

ع: جَذْر، جَذْر، اَصْل.

چهر

ك: نیشتره، نیشتر، كفت. [كشانه‌وی نار (بهرام‌بهری

«مهدد: خیزار».]

ف: آب‌نشین. (ضد «مَد») (مَد)

ع: جَزْر.

چهره

ك: نیشتر و خیزاو، كفتو كسو، نشت رختیز. [همستان و

كشانه‌ری ناری دریا.]

ف: آب‌نشین و آب‌خیز، نشست و خیز.

ع: جَزْر و مَد.

چهره

ك: نازار، رنج، [سزا]

ف: آزار، چَرَس، سزا، رنج.

ع: اَذِيَّة، اَذِي، عَذَاب، ضَجْر، ثَعْب، مِحَّة، عَنَّا،

عَقَاب.

چهره

ك: به‌خته. جوارخرت. [به‌رانی دوساله یا چوارساله.]

ف: بخته. [گوسفند نر دوساله یا چهار ساله]

ع: جَذَع.

چهره

ك: گِزار، [دوررگه]

ف: جَز، ببله، خواست، خواست، ادراك، آداك.

ع: جَزِيرَة.

ویند (۲)

چهرن

ك: جِزْنَة (روزی شادی.)

ف: جشن.

ع: عید، یوم السُرور.

چهرانه

ك: خلات به هوی روزی جه‌زنده.

ف: جشنانه، دست‌لاف.

ع: عیدي، عیدیه.

چهرات

ك: هرزده‌گی، پرکیشی، ده‌لی، نه‌ترسی، گوساخی،

پروردی. [بی‌پروایی، زات‌کردن، پیشه‌رمی]

ف: هرزگی، پُرویی، گُستاخی، نیواد، نَدَرسِی،

بی‌باکی، بی‌پروایی، پُردلی.

ع: جَسَارَة، اجْتِرَاء، اِقْدَام، تَطَاوُل، تَهْوُر.

چهره

ك: دل، دلیر، گوساخ، ده‌سور، بازه‌سه، پِرور، هرزه،

[بی‌په‌روا، پیشه‌رم]

ف: پُرو، گُستاخ، روپان، بی‌باک، بی‌پروا، دلیر.

ع: جَسور، جَریء، شَجَاع، مُتَهْوُر.

چهره

ك: لاشه، نه‌نام، نه‌ن. [لش، قالب]

ف: تَن، تُون، اَبْدَام، اُنْدَام، بَر، بَیْكَر، كَالْب، كَالْبُد.

ع: جِسم، جُنَّة، جُنْمان، بَدَن، جَسَد، رُوق، طُن،

قالب

چهره

ك: جِری، سَنُوق. [سندوق]

ف: جَعِبِه، صَنْدُوق، صَنْدُوقِچِه.

ع: سَفِیْطَه، صَنْدُوق، صَنْدُوقَه، دُرْج.

ویند - سَنُوق

چهره

ك: فِیْشِه كَگِیر. [فیشه‌کدان]

ف: جَعِبِه، فِشَنگ كَیر، جَای فِشَنگ.

ع: جَعِبَة، كِنَانَة.

ویند

چهره عتاری

ك: دهرماندان. [سنورلی دهرمانگر]

ف: نَبَنگُو، كَنْدَان.

ع: جَوْتَة.

ح

خ

جہفا

ك: ہدی، بہدہفتاری، دل نازاری، نازار، جہور، زورخار.

[ستم]

ف: ہدی، زشتی، لُزشتی، آزار، ستم، دل آزاری، جفا.

ع: جُور، جُفاء، ظلم.

جہفت

[ك: تویكلی بہرور و کلکاف.]

ف: جُفت، (ہوست بلوط و کلکاف)

ع: غُص.

جہفہنگ

ك: ہہلیت، [ورادہ، قسہی بی سہرین.]

ف: جہفنگ، بیخود، بیہودہ، چرند. (سخن

مزخرف)

ع: شُدُر، ہُدُر، ہُذاء، ہُدیان.

جہفہنگ

ك: درکہ، گوشہ، [ہیما، نیدیوم]

ف: سیم، کوش، نمار، دندش، پرخیدہ.

ع: وُدس، وُدص، کِنایۃ، [شارۃ، تُعریص، اشعار.

جہلا

ك: پرداخ، [ساق و لورس]

ف: پرداخ، پرداخ، پردان، پرداس، زدایش.

ع: جلاء، صیقُل.

جہلا دان

ك: پرداخ دان، [لورس کردن، شہرقدار کردن]

ف: پرداخ دان، پرداختن، زدودن.

ع: جلی، جلو، جلاء، صَقَل، شوف.

جہلال

ك: گہرہیی، تہمتہراق، [شانوشکور]

ف: بزرگی، شکوہ، سُرگش، برآشفتن.

ع: عَظْمۃ، کِبریا، جَبَبُوت، جَلال.

جہلالہ

ك: نار خوا، خوابی، [ناری خودا، خوابہتی]

ف: خدا، نام خدا، خدایی.

ع: اللہ، اَلوہیۃ.

جہلاو

ك: نہسہتچی، [جہلالہ، سہری، بکور (میرغہزہب)]

ف: دژخیم، نسخچی، (میر غَضَب)

ع: جَلاد.

جہلب

ك: کیشان، [راکیشان]

ف: کشش، کشیدن.

ع: جَلَب، جذب، جَز.

جہلابلہ

ك: چہپہ نخور، [پیسخور (بالندہ یا نازہن)]

ف: وژن خوار، پلبید خوار، پاچاہ خوار، (مرغ یا

حیوان)

ع: جَلالۃ.

جہلا

ك: پرداخ، [ساق و لورس]

ف: پرداخ، پرداخ، پردان، پرداس، زدایش.

ع: صیقُل، جلاء.

جہلد

ك: بہرگ، [دیوی دہرہی ہنسہتی شت کہہ پاریزہری

ناروہوتی، (وَدک، بہرگی کتیب،)]

ف: برگ، (برگ کتاب مثلاً).

ع: جلد، عِفاص، جِفاظ.

جہلد

ك: گورج، زنگ، قوچاخ، [چالاک]

ف: چُست، چالاک، چابُک، زنگ، نجا، لُژن.

ع: جلد، جَلید، سَرِیع.

جہلہ

۱- کلکاف: بہرکی دارمازود، (ر، ر)

ك: كَوَّ: جہلب [كومدله، جہله، رەرگ]
ف: گرد، توده. دسته، گله.

ع: جَمَع، كَوْمَة. قَطِيع، جَلَب.
جہلب

ك: بدهن. [نارهسن، ههلهسار]
ف: جَلَب، بَدَل، ساختگی.

ع: صنایعی، مَحْتَلَق.
جہلب

ك: گوربوز، بدهكار، خراب. [مروقی نارهسن]
ف: جَلَب، بدكار، نابكار.

ع: فاسد (فاسدة)، شَهَادَة.
جہلب

ك: جدهو، بر، تاقم، جهله، [دهسته، رەك: دهستهسوار،
روههسهپ].

ف: دسته، گله. [دسته سوار. یا گله اسپ مثلاً].
ع: جَلَب، قَطِيع.

جہلبو

ك: جہلب، جهله، بر. [دهسته (سوار، نهپ، نازل).]
ف: دسته، گله. (سوار، اسپ یا حیوانات)

ع: جَلَب، قَطِيع.
جهم

ك: گرد، گلیر، كَوَّ، جهله، گهل، گردهواری. بدهواریان.
[خبر، كَوَّ]

ف: گرد، چبیره، گروه.

ع: جَمَع، كَوْمَة.
جهم

ك: جووله، جَس. [بزورتن]
ف: جَنَب، جَنَبش.

ع: حَرَكَة، دَبِيب، جَوْلَة، جَوْلَة، هَيْث.
جهاهات

ك: گورو، جهله، جهرگه، كومهله. [كوپ]
ف: گروه، گروهه، چبیره، توده، سپاه، مردمان.

ع: جَمَع، جَمَاعَة، فِرْقَة، فَرِيق، عِصَة، فِئَة، عِصْبَة،
قَوْم، هَيْثَة، حَفَل، حُفَال، قَنَاطَة، عَشِيرَة، مَعْشَر،
طَائِفَة، اِبَالَة، قَبِيلَة، رَهْمَط، حَي، مُوكِب.

جهمال

ك: زهری، شربنی، قهقهنگی، [جوانی، شهنگی]

ف: نکویی، زیبایی، قشنگی، خوشرویی،
شکفتن.

ع: جَمَال، رَنَاء.

جهمام

ك: ناسوده، بهسیگ، دارهسیگ، [زهعت، بی نیشوکار
(نهپ یا شتی تر له کاتی پشوداندا).]

ف: آسوده، بسته، بَدَدی، درغال. (اسپ یا غیر
آن که راحت باشد).

ع: جَمَام، فَارِغ، (نم یرکب).

جهمام شکتی

ك: له بهن دهرهاردن، گه ران. [خستنه کار، ههلسوراندن]
ف: از بند در آوردن، گردانیدن، گردش دادن،
آسایش شکتی، خستگی شکستن، از
خستگی در آوردن.

ع: كَسْرُ الْأَجْمَام

جهمع

ك: گشت، سه ریدك. [كو، تیکرا (کوگردنهوی ژماره).]
ف: خبیره، خبیره، همه. (جمع حساب)

ع: جَمَع، فَذَلَكَة، فَذَلَك.

جهمع

ك: گورو، كومهله، گلیره، جهله، گهل، بر، جهلب،
جهرگه. [كوپ]

ف: گروه، چبیره، توده، گروهه، کسان.

ع: جَمَع، جَمَاعَة، عِصَة، فِئَة، هَيْثَة، عِصْبَة، قَنَاطَة،
حَفَل، حُفَال، رَهْمَط، حَي، فِرْقَة، قَبِيلَة، عَشِيرَة، قَلَة،
بَعْض، أَشْخَاص، لَجْنَة.

جه معیبت

ك: كومه لسه، جدله، جه لهب، گدل، جدجال، دوسگدل.

[لیژنه، دسته]

ف: چبیره، گروزه، مردمان مردم، زم، کسان.

ع: جمع، جماعه، جمعیه، لجنه، بوش، هوش، حقله، زم.

جهم کردن

ك: كو کردن، گرده کردن، جهمه کردن، گلیره کردن،

جدله کردن. [کو کرده، خسته سهریه ک]

ف: گرد کردن، گروزه کردن، چبیره کردن،

توده کردن.

ع: جمع.

جهه و بوون

ك: گرده بوون، گلیره بوون، کوبوون، جهله بوون، گله

بستن. [کوبوونه، خربوونه]

ف: گرد شدن، چبیره شدن، گروزه شدن،

توده شدن.

ع: اجتماع.

جهه و کردن

ك: كو کردن، گرده کردن، گلیره کردن، جدله کردن،

گرده راری کردن، خر کردن. [کو کرده]

ف: گرد کردن، چبیره کردن، گروزه کردن،

توده کردن، گرد آوری کردن.

ع: جمع، فرش.

جه مبعه

ك: گشت، یدکهر، به جاریکا، [تیکرا]

ف: همه، همگی، یکهو.

ع: جمیعاً.

جه مین

ك: تویل، نارتویل، پیشانی، [تهویل، نارچار]

ف: جبین، پیشانی، چکاد، جهاد، چماچم.

ع: جبهه، ناصیه، جبین.

جه ناب

ك: ناغه، [گهره، به ریز]

ف: دشت، آقا.

ع: جناب، سید.

جه نغیانه

ك: گیایه که بز درمان دهسیت.

ف: گوشلو، چنتیانا، جرمقانی.

ع: كف الدُئب، كف الأرنب، دواء الحیة.

جه نجال

ك: چتو کورت. [قهر بالغ]

ف: جنجال.

ع: از بدام، جمعیه، ارتعاج.

جه ننگ

ك: شهر، دارا، نهرهرد. [هرا و لهیدل دان.]

ف: جنگ، رزم، پیگار، نبرد، نورد، ناورد، آورد،

کارزار، زدو خورد.

ع: حرب، قتال، هیجا، وغم، وغمی، وغمی،

و قعة، عوان، کفاح، عراق، اعتراک، قویکة، ثعاوک،

غزو، جهاد، جدال، مبارزه، ضرب، بران.

جه ننگ

ك: شهر، دارا، شهر پوتیان. [چنگارش، مشتومر، درومنی]

ف: جنگ، ستیز، آفتد، توار، پرخاش، فرخاش،

دشمنی.

ع: نزاع، جدال، دعوی، خصومة، دوة، مضاجعة.

جه نگران

ك: شهر کهر، لیدر، یزن، شمشیر کرورژ. [جهنگاره]

ف: جیح، کریشک، جنگی، جنگجو، رزم خواه،

رزم یوز، دلبر، دلاور، سنلحشور.

ع: غموس، محارب، شجیع، شجاع، مبارز، حربی.

جه نگرانی ← **جه نگران**

جه ننگ زهرگیری

[ك: شهری بدله قس.]

ف: جنگ زرگری، جنگ ساختگی.

ع: نزاع صناعی.

جهنگگا

[ك: مه بدانی شهر، بهری شهر.]

ف: گرنک، جهنگگاه، رزمگاه، نبردگاه، ناوردگاه،

آوردگاه.

ع: مَعْرَكَة، مَقْتَلَة، مِضْمَار، مِیدَان.

جهنگووریز

[ك: هیرش کردن و هلاتن.]

ف: جنگ و گریز.

ع: اَلْكَرُّ وَالْفَرُّ، اَلْكَرُّ بَعْدَ الْفَرِّ.

جهنگه ل

[ك: دارسان، شه خن، دارستان، لیرهوار]

ف: جنگل، کشتی، غیشه.

ع: اَجْم، غِیْضَة.

جهنگه لسان

[ك: جهنگل، دارسان، دارستان، لیرهوار]

ف: جنگل، کشتی، جنگستان، درختستان.

ع: غِیَاض، مَشَاجِر. (مَشَجِر)

جهنووب

[ك: راس، لای راس، باشور (نه گهر روو بکه پته روزه لات،

باشور ده که پته لای راسته ره.)]

ف: راست، نیمروز. (هرگاه روبه روی مشرق

بایستید، دست راست طرف جنوب است.)

جهنهب

[ك: رالدهت، شیوه، بیچم]

ف: رو، رخسار، شیوه، ینگ، نژند، قَنَن، یازند.

ع: عارض، شکل، صورت.

جهنین

[ك: نارله مه، نارله مه: پیجوی نار زگ که هیشتا خوبی

نه گرتوه.]

ف: فگانه، افگانه، آبگانه.

ع: جَنین، سِقَط.

جهواز

[ك: رداپوون، رجاوی، (ری در او، پده مند]

ف: روا بودن، رواپی.

ع: جَوَاز، سَوَغ.

جهواز

[ك: پده، پاس، پهسپورت، پاساپورت]

ف: پته، پاسپورت، گذرنامه، پاس. (تذکره ی

عبور)

ع: جَوَاز، تَذْکِرَة، فَسِیح، فَتْه، یَاسِیورط، یَاسَیورط،

بَیْزَیورط.

جهور

[ك: ستم، زور، جه فا، زوخار. (دهسریژی، ناحه قی)]

ف: زور، ستم، پُشَنگ، زشتی.

ع: جَوْر، ظَم، جَفَا، عُدوان.

جهوز

[ك: نارگیل، (گوزی هیندی.)]

ف: گوز، نارگیل.

ع: جَوْز، نَارِجِل، اَلْجَوْزُ اَلْهِنْدِي.

جهوزا

[ك: ترازو. (دوانه (که لوری سیه م.)]

ف: ترازو، دوپیکر. (برج سوم)

ع: جَوَاز، جَبَّار، تَوَمان.

جهوزقهن

[ك: قه یسی یا قوخ که کاکله ی بادهم یا کاکله ی گوزیز

ده خه نه ناری و رشکی ده کدن.]

ف: شرمس، خوبسانی، گوز آگنسد، گوز آغنسد،

جَوْزَقَنْد. (زردآلو یا شفتالو، که مغز بادام یا

مغز گردو در آن نهند و خشک کنند.)

ع: مَشْلُوْن، مَشْجُوْن.

جهوز ماسیل

ك: تاتوله. [رره كینکی زهه راره به.]

ف: تاتوره، پاتوله، گوزكندا.

ع: جَوْن مائِل، جَوْن مَقَاتِل.

جهوزه گئری

[ك: گریه کی نزیجه ناسایه که بو جوانی له شتی دده دن.]

ف: گوزگره، جوزگره.

ع: جَوْرِيَّة، (الْعُقْدَةُ الْجَوْرِيَّة)

جهوشه ن

ك: زری، کراس زری. [زده: سرکه رای ناسنین.]

ف: جوشن، چغل، خنگل.

ع: بَلْبَة، جَوِشَن.

وینه

جهوو ههوا

ك: ناسمان، ههوا، ههوا. [بو شای بی برانه ری ناسمان.]

ف: نیبوراد، بناد، نوده، ههوا، آسمان. (فضای

لایتناهی)

ع: جَو، سَكَاك، سَمَاء، هَوَاء، قَضَاء.

جهوهه

ك: توده، سهختی. [بهلا، دژواری.]

ف: سهختی، آسیب.

ع: شِدَّة، بُوْس، بَأْسَاء، مُصِيبَة، بَلِيَّة، حَادِثَة،

نارئة.

جهوهه

ك: شیره. [گهوهه (پوخته و کرکی شت).]

ف: گوهر، جوهر، ویژ، ویژه، بیژه، آویژه، ساب،

ژاو. (خلاصه و اصل ماده)

ع: جَوْهَر، خُلَاصَة، غُصَارَة.

جهوهه

ك: گهوهه، کوته، قوماش. [مساك، بتسدهت (بهرامبهری

«عهدهز».]^۱

ف: گوهر، فروهر. (ضد «عرض»)

ع: جَوْهَر، مَادَّة، أَصْل، مَاهِيَّة، هَيُولِي.

جهوهه

[ك: خالومیل (رهك: جهه ره ری تیخ).]

ف: جوهر، پزند، پرنسگ، كَنَخْت. (جوهه تیخ

مثلاً)

ع: دُرِّي، وَشِي، أَثَر، أَثِيْر، جَوْهَر، فَرِنْد، اَفَرِنْد.

جهوهه

ك: رنگ، [بویه (رنگی له روهك گیارا).]

ف: رنگ، جوهر. (رنگهای نباتی.)

ع: صَبِيغ، لَوْن.

جهوهه

ك: جوربوزه. [لَبْهَاتوویی]

ف: جوهر، گریزه، جریزه، زرنگی، سُرز انگی.

ع: غُرْضَة، اِسْتِعْدَاد، لِيَاقَة، جَرِيْرَة.

جهوهه

[ك: چنار]

ف: چنار، چنال.

ع: نَكَب، سَاج.

وینه

جهوهه ناسن

[ك: خاتنه و چهله تی ناسن.]

ف: مُتَجَنِّش، اَفْتَجَوِش.

ع: حُبْبُ الْحَدِيْد.

جهوهه فرده

ك: پیژه. [مآك، ره گهز (گه ره ری تاقانه).]^۲

ف: تکاگوهر.

۱- «جهههه» و «عهدهز» دور زاراویدی زانستی فلسفه و

که لامن. (ر-ر)

۲- «جوهر فرد» زاراویدی که له زانستی که لامدا. (ر-ر)

ع: مَحَلٌّ، مَقَامٌ، مَكَانٌ.

جیا

ك: دَوْرٌ، نَاكٌ، جِيَارَاژْ، [جودا]

ف: جِدَا، دَوْرٌ، نَاكٌ، تَكُّ.

ع: غَيْرٌ، آخَرٌ، سَوِيٌّ، تَرِيكٌ، عَلِيحِدَّةٌ، مَفْرُوزٌ، مُفَارِقٌ، مُبَايِنٌ، مُنْقَصِلٌ، مُنْفَكٌ، مُنْقَضٌ، مُسْتَثْنَى، مُتْبَاعِدٌ، مُهْجُورٌ.

جیاژی

ك: خِدْلَانِيٌّ، بَارَانِيٌّ، نَارَتِيلَانِه، پِيتَكْ، [كه لويه لي بورك بو مائي زارا.]

ف: وَرْدَاكٌ، وَرْدُوكٌ.

ع: سَعْفٌ، جِهَارِيٌّ.

جیاكار

ك: جِيَا، جِيَارَاژْ، [تابيه تي، جودا]

ف: جُدَاگَانِه، جِدَا.

ع: غَيْرٌ، سَوِيٌّ، سَوِيٌّ، عَلِيحِدَّةٌ، مَفْرُوزٌ، مَفْرُوقٌ، مُنْقَصِلٌ.

جیاواز ← جیاكار**جیاوه بوون**

ك: تَاكِه بَرِيوَن، [دَابِرَان، لِيَتَك بَلَار بُوون]

ف: جُدَاشْدَن، تَاك شْدَن.

ع: اِنْفِكَاكَ، اِنْفِصَالٌ، اِنْفِصَاصٌ، اِفْتِرَاقٌ، مُفَارَقَةٌ، مُفَاصَاةٌ، بَيْنُوَّةٌ.

جیاوه كردن

ك: تَاكِه كَرْدَن، [جِيَا كَرْدَنِه، دَابِرِيَن]

ف: جُدَا كَرْدَن، تَاك كَرْدَن.

ع: فَكٌّ، فَصِيٌّ، فَصْلٌ، مَيْنٌ، قَطْعٌ، تَفْرِيقٌ، اِفْرَازٌ، اِمَارَةٌ، اِبَائَةٌ، اِسْتِثْنَاءٌ.

جیاوه نه بوون

ك: جِيَاوَه نِه بُوون، تَاكِه نِه بُوون، لَكِيَسَان، چِه سِيِيَان.

[جِيَا نِه بُوونِه، نُووسَان]

ف: جِدَا نَشْدَن، چِسِيِيْدَن، اَز هَم بَاژ نَشْدَن.

ع: لُرُومٌ، لُرُوبٌ، لُذُوبٌ، لُذْبٌ، لُذْمٌ، لُتَبٌ، لُتُوبٌ، لُصُوقٌ، عَدَمٌ اِنْفِكَاكَ.

جیایس

ك: دَوْرِيٌّ، تَاكِيٌّ، تَهْرِيفِيٌّ، [جودايي، جيارازي]

ف: فُئُورٌ، فُرُورٌ، جِدَايِيٌّ، دَوْرِيٌّ، تَاكِيٌّ، تَكْسِيٌّ، كَنَارٌ.

ع: غُيْرِيَّةٌ، مُغَايِرَةٌ، فَرْقٌ، فَرْقَةٌ، فِرَاقٌ، اِفْتِرَاقٌ، مُفَارَقَةٌ، فَصْلٌ، اِنْفِصَالٌ، تَبَاعُدٌ، تَفَاوُتٌ، بَيْنُوَّةٌ، اِسْتِثْنَاءٌ، هِجْرَانٌ.

جیتان ← جیتوان**جیر**

ك: كَيْشٌ، [چِر: خُوگَر وَ نِه چِر.]

ف: جِيِر، كَش.

ع: مَرْنٌ، لَدِنٌ، مُتَمَدُّدٌ، مُتَمَطِّيٌّ، مُتَمَطِّطٌ.

جیره

ك: رُزْزَانِه، مَانِگَانِه، رَاتُو، [مُوچِه]

ف: وَرْسَنَادٌ، بِيَسْتَنگَانِيٌّ، جُدَاوِيٌّ، جِيِرِه، رُوَزَانِه، رُوِزْمَرَه، بَادِرُوِزِه، مَاهِيَانِه، مَاهَانِه.

ع: وَطِيْفَةٌ، جَرَايَةٌ، رَزَقَةٌ، تَعْيِيْنٌ، يَوْمِيَّةٌ، شَهْرِيَّةٌ، مُشَاهَرَةٌ، مُهَالَةٌ، رَاتِبٌ.

جیره

ك: دَهْنِگِي نَامِرَاژِي دَارِيَن، هِه رُوْدِهَا: دَهْنِگِي لَارَلَاوِي، وَشَك، [وَك: دَهْنِگِي دِه رِگَا.]

ف: جِيِر، جِيِر جِيِر، [صِدَاي دَر مَثَلَد.]

ع: صَرِيْفٌ، صَرِيْرٌ.

جیره

ك: گِيَسَرِه، [دَهْنِگِي زَرَر بَارِيَك، وَك: دَهْنِگِي مِيَشِش، مِيَشُورِه، سِه مَوَدِر، گُولِه و...]

ف: جِر، وَز، وَژ، [صِدَاي مِگَس، پِشْتِه، سِمَاوَر، گُولِه وَ اِمثَال اَن.]

ع: دَنِيْنٌ، طَنِيْنٌ.

جیزه چیز

ك: گیزه گیزه، [گیزی زور].

ف: جزجز، وزوز، وژوژ.

ع: دندنة، طنطننة، دئین، طئین.

جیسم

ك: تن، بارسا، بارسایی. [قهباره (بهرامبهری «جوههر»)،

تندکان واته لدهه کان.]

ف: تن، آبدام. (مقابل «جوههر»، تنها به معنی

«اجسام» است.)

ع: جسم، حَجْم.

جیسم

ك: تن، ندم، جسمه، لاشه. [لهش، فالب]

ف: تن، پیکر، آندام، کالبد، بَر، تَوْن، کالب.

ع: جسم، جَسَد، بَدَن، طَبَن، قَالِب، جُتَّة، جُثْمَان،

رُوق.

جیسمانی

ك: تنی. [تهدی په بیوندی به له شهده هدیبه.]

ف: تنی، تنانی، آبدامی.

ع: جسمانی.

جیسمانیگه

ك: ته نیگه ل. [تهو شتانهی په بیوندیان به له شهده هدیبه.]

ف: تئیان، تئانیان، آبدامیان.

ع: جسمانیات.

جیسم کولل

ك: بنه تن، بارسا. [لهشی بنه رتی.]

ف: تئئد.

ع: جِسْمُ الْكُلِّ، الْجِسْمُ الْكَلْبِي.

جیسه

ك: مردار، مرداره بورگ. [كه لاک]

ف: مردار، لاش، لاشه.

ف: جیفة، مَيْتَة.

جیقان

ك: جیقان، [جورکانندی هندی بالنده (وهك: كهه).]

ف: جقیدن، جیقوزن، جیق کشیدن. (کبک

مثلاً.)

ع: رَقِيَّة، صِيَاب.

جیقلدان

ك: چله دان. [جیقلدان]

ف: جاعر، زاغر، زاغر، گُزار، گُزار، گُزار، گُزار،

گُراز، شانک، شانک.

ع: جَرِيَّة، جَرِيَّة، حَوْصَلَة، نَائِطَة، غُرْغُرَة، نُعْنَعَة،

زاوړه

جیقه

ك: جیکه، جیقه، زیقه. [دنگی هندی گیاندار (وهك:

دنگی بالنده، خورک و...)]

ف: جیق. (صدای مرغ یا خوگ مثلاً)

ع: رَقِيَّة، رَقْرَقَة، صَنْبِي، صِيَاب، رُقَاح.

جیکجیکه

[ك: نامر ازیکه كه له گل ر کاغذ بو مندالانی دروست

ده که و دنگی لینه دیت.]

ف: جیک جیکه. (چیزی است از گل و کاغذ

برای بچه ها می سازند و صدا می دهد.)

ع: زِيْقَزِيْقَة.

جیکه

ك: جورکه، جرورکه، جریکه، جیقه. [دنگی هندی

گیاندار (وهك: دنگی چوله که.)]

ف: جاو، جیک. (صدای گنجشک مثلاً)

ع: رَقِيَّة، رَقْرَقَة، صَنْبِي، زَجَل، عَزِيْف.

جیکه برین

ك: خفه کردن. [خنکاندن (ئیدیومه).]

ف: خفه کردن. (کتابه است.)

۱- جوههر: زارودی فلهسهفه و کهلامه. (ر-ر)

۲- جیسمی کولل: زارودی فلهسهفه و کهلامه. (ر-ر)

ع: حَنْق.

جیکه جیک

ك: جریکه جریك، جیته جیق، جریکه ی زور. (رهك: دنگسی چوله كه.)

ف: چاوه چاوا، جیسك جیسك. (آواز گنجشك مثلاً.)

ع: زَقْرَقَة.

جیکه نه

ك: جیکه نه (نامرزی لوکه شی کرده ره.)

ف: فُلُج، لوهنبن. (چرخ پنبه کردن)

ع: مَحْلَاج.

وینه

جیکه نه

ك: بی زقره، نه سرور. [بی تارام، بی سروت]

ف: جُنْبَان، نا آرام.

ع: نَزْ، نَزِین.

جیکه نه کردن

ك: شی کرده ره.

ف: فُلْخُودَن، فُلْخِیدَن، فُحْمِیدَن، فُلْخُمِیدَن،

فُرْخُمِیدَن، پنبه کردن.

ع: حَلْج.

جیکه نه کریاک

ك: شی کراه.

ف: فُلْخُودَه، فُلْخِیدَه، فُحْمِیدَه، فُرْخُمِیدَه،

فُلْخُمِیدَه، پنبه شده.

ع: مَحْلُوج.

جیکه

ك: جی، جا، نیشتمان. [شوین، نشینگه]

ف: جا، جای، جایگاه، خُهر، نشیم، نشیمن،

نشستگاه.

ع: مَحَلْ، مَكَان، مَقَام، مَعَان، مَسْکَن، مَأْوَى، مَثْوَى،

مَغْنَى، حَیْن، مَقَر.

جیکه

ك: جا، پله. [ده رجه، ناست، ریز]

ف: جاه، پله.

ع: مَقَام، مَنزِلَة، قَدْر، رُتَبَة، مَرْتَبَة، جَاه.

جیکه

ك: به جیکه، جیده، بائی، له بائی. [بریتی، له بری، جیات]

ف: جای، به جای.

ع: غَوْض، بَدَل.

جیکه

ك: رختخوار. [خهرگه، جی خهر.]

ف: جا، بستور، رخت خواب.

ع: مَنَام، مَرَقَد، مَضْجَع، فِرَاش.

جیکه باز ← بازگه**جیکه به جیکه**

ك: جیبه جی. گوز انبوه. [راپه راندن، گواستنده ره]

ف: جابجا، فراهم آوردن.

ع: نَقْل. تَهْيِئَة.

جیکه به جیکه کردن

ك: جرائن، جیبه جی کردن، جیکه گوزانن، گوزاننده.

[گواستنده ره]

ف: جابجا کردن.

ع: نَقْل، تَغْيِيرُ الْمَحَلِّ، تَخْلِيَة.

جیکه به جیکه کردن

ك: رویره را کردن، فراهم هارردن. [جیبه جی کردن،

راپه راندن]

ف: جابجا کردن، فراهم آوردن.

ع: تَهْيِئَة، تَرْتِيب، تَنْظِيم، تَأْدِيَة.

جیکه پای چاروا

ك: چالپا. [جیکه سمی چوارپی]

ف: جای پای چارپا.

ع: شَرَك.

جینگه خالیانه

ك: دیاریهك كه پاش سدهر كرهنی كه سیتك دهییهن بـ
مالی كه سرکاری.]

ف: جای تُهی گُفتن. پشت یا فرستادن.

ع: تُسلیةُ اُوداع.

جینگه خه رمان

ك: خه رمانگا، خه رمانگه. [جی خه رمان]

ف: خرمنگاه، خرمنگه. (جای خرمن)

ع: بیدر، اُندر، جَرین، مَداسَة، مِصطَح.

جینگه داخ

ك: داخگه، داخگا. [شوینی داغ]

ف: داغگاه، داغگه. (جای داغ)

ع: سَلع، مَكوی.

جینگه دار

ك: جینگه نشین، جینشین، جادار. [جیگر]

ف: پیره، پوران، جادار، جانشین.

ع: خَلیفة، قائم مقام. رافِد. [نائبُ السُلطنة]

جینگه شه تل

ك: باخله، تومدهانه. [شه تلگه]

ف: نُخیر، نُخیز، نُخمدان، داردان، دانه دان.

ع: مُشتل، مُشْتَلَة، مَغْرَس، دُنْداعة.

جینگه شه م

ك: شه مگا، شه مگه. [شوینی شه له شه مداندان.]

ف: زاغوتنه. (جای شمع در شمعدان)

ع: بُلبَلَة، مَغْرزُ الشَّمع، مَرَكزُ الشَّمع.

وینه ۲۰

جینگه کرده هوه

ك: جینگه دان. [نیشتنه جی کردن]

ف: جادادن.

ع: تَبویه، اِسکان.

جینگه مات

ك: جینماگ، میرات، میراتی. [مالی به جینماو له مردور.]

ف: جامانده، مرده ری، گاوزاد.

ع: میراث، تَلید. لُقاط، تُرکَة، مَتْرُکَة.

جینگه مان

ك: جیمان، دواوه مان. [دراکرتن، به جیمان]

ف: جامدن، پس ماندن، واماندن، ماندن.

ع: قُصور، تَأخُر.

جینگه مهره زه

ك: چه لتوو کجار، مهره گا. [مهره، برنجه جار]

ف: کالجا، شالی پایه، شلتوک زار.

ع: مَرزَة.

جینگه نشین

ك: جینگه دار، جادار. [جیگر]

ف: پیره، پوران، جانشین، جادار. نُخت نشین.

ع: خَلیفة، قائم مقام. رافِد. [نائبُ السُلطنة]

جینگه نشین

ك: تَهووا. [دهسته بر، زامن، که فیل]

ف: بابیزان، بابیزن، شالنگ، پایندان.

ع: کَفیل، ذَمیم. ضامن.

جینگه نویژ

ك: جانماز. [شوینی نویژ کردن]

ف: جانمان، جای نماز، نمازگاه.

ع: مَرکع، مَسجد، مُصنَی.

جینگه نه مام

ك: جینگه شه تل. [شه تلگه]

ف: داردان، نخیز.

ع: مُشتل، مُشْتَلَة، مَغْرَس.

جینگه هاوردن

ك: به جیهیتان، راپه راندن]

ف: توختن، گُزاردن، به جا آوردن.

ع: آداء، قُضاء، تَأدِیَة.

جینگه هیشتن

ك: جی هیشتن. [به جی هیشتن، لیگه ران (وهك) جی هیشتنی]

ف: سار، سپار، نسیار، جاست، جواز، جوازان،
گسواز، گسوازان، چسرخ، چرخسست، چرخسشت،
چرس، خرخسشت.

ع: معصار، معصرة.

جیل

ك: جامیل، جوان، [مهرزگار]

ف: جوان، بُرنا، نُوجه.

ع: شاب، فتی، مُراق.

جیماد

ك: كوچك، رهق، وشك، [بی گیان شتی بیجگه له زیندەر
و روهك].

ف: بُریسته. (غیر حیوان و نبات)

ع: جماد، جامد، حَجَر.

جیمادات

ك: كوچكگدل، رهنگدل، وشكگدل، كوچكان، [شته بی
گیانه كان].

ف: بُریستگان.

ع: جمادات، جامدات، أحجار.

جیماع

ك: گان، [جورت برون، پهرین]

ف: سگند، مَرز، جالش، چالش، نیوتش، آمیز،
آمیزه، آمیزش، آمیز، آمیزه، آمیغ، آمیغه،
جفت شدن.

ع: جماع، سفاد، نیک، وطنی، مُباشرة، مُسافدة.

جیمهرز—زینا

جیتوار

ك: [بارودخ]

ف: جاوَر.

ع: حَالَة، وَضِع.

جیتوان

ك: جیبان، رهختخار، [نۆین، جیتوان، خه رگه]

شتیک،]

ف: جاگذاشتن. (چیزی مثلاً).

ع: تخلیف، تُرك، رَفَض.

جینگه هیتشتن

ك: رده بورن، [تیپه رین (وهك: تیپه رین له ریگه ره.)]

ف: جاگذاشتن، رد شدن، (از راه مثلاً)

ع: خُنوس، تخلیف، تَجَاوُز.

جینگه ی

ك: جیهی، بانئ. [له بری (له بانئ نه ره ی...)]

ف: به جای. (به جای اینكه...)

ع: اِزَاء، بَدَل، عَوْض.

جینگه ی ناوخوردن

ك: ناوخوری، ناوخورگه^۱، [ناوخورگه]

ف: آبخور، آبشخور.

ع: مَنهَل.

جینگه ی دانیشتن

ك: نیشتمان، [نشینگه]

ف: جایگاه، جای نشستن.

ع: مَجْلِس، مَقْعَد، مَقْعَدَة.

جینگه ی زه هم

ك: زه همگا، [شوتنی برین له له شدا.]

ف: زخمگاه، جای زخم.

ع: حَبَار، حَبَط، نَدَب، عَاذِر.

جینگه ی سهوژبوون

ك: کینلگه، [ندر شوتندی روهکی لی ده رویت.]

ف: رویدنگاه، جای سبز شدن.

ع: مَنبِت.

جینگه [ی] شه نگوور شیلان

ك: دژله، دژلیان، [شوتنی تری گورشین.]

۱- له ده سنووسه کدها نووسه ردا وا نووساوه، به لام له روانه یه

«ناوخورگه» بیت. (ر - ر)

ف: پير، رخت خواب، جاي بام.

ع: مَنَامَة.

جيوه

ك: زيوه، [ڪانزايه كه].

ف: جيوه، زيوه، زيوك، زيوه، آڳڪ، سيماب.

ع: فَرَار، رَجْرَاج، طَيَّار، زَيْبِق، زَيْبِق، سَحَاب، اَبِق.

جيه مان — جيڪه مان

جيهي

ك: جيگهي، بائي، تهغوا، [له بائي (وهك) له بري فلانه

كه س...]

ف: به جاي، (به جاي فلان مثلاً).

ع: اِزَاء، يَدَل، عَوْض.

جي هيشتن

ك: جيگه هيشتن، [به جي هيشتن، ليگه پان، تيپه پين]

ف: هيشتن، گُذاشتن، جاگُذاشتن، زُدشدن.

ع: تَخْلِيْف، خُتوس، تَرِك، رَفَض، اِخْطَاء، تَجَاوُز،

عُدُول.

ح

خ

ز

وینه کانی پیتی ج



جانماز



جاموکه



جام



چاروو



چار



چاجم



چلشور



چقه



چفتیار



چفت



چیه



چولاییکه ره



چوره



چوانوو



چنچکان



چله و خان



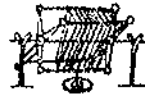
چلیسقه



چه عیه



چه زیره



چه رچه



چه ر



چوو چه له



جە پیران



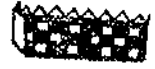
جە وەر



جە و شەن



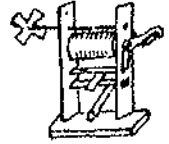
جە وز



جە مان پەنا



جە گە شەم



جە گە نه

ح

خ

ن



چ

چا ← چاك [وشه يه كي كرم چيه و سوړكه له ي «چاك».] (غشلف «چاك» است بمعنى خوب. كرم چى است.)

چا

ك: چارانه، تيره چا، [بیر]

ف: چه، چاه، چاهه.

ع: چَب، اُكْرَة، بِنر، رَكِيَّة، كُر، قَلِيْب، قَلوْد، مَلوِي، عَيْلَم، قَلْرَم.

چا

ك: چاى، [چای]

ف: چا، چاى.

ع: شاي، شائي، صا، صائي.

چابك

ك: زرتنگ، فوجاخ، سوک، [چالاک]

ف: چابک، چابوک، چالاک، چُست، زرتنگ.

ع: جلد، مَعِل، فاره، سَرِيْع، نَدَلان، خَفِيْف.

چاپ

ك: دورز، [دورز] هه لېه سته

ف: چاپ، دروغ، پچيو.

ع: كَذِب، كَذِب، فَرِيَّة، نَزوِيْر.

چاپ

ك: شه قن، باسمه، [نورمسيينه وى كتيب به نسامير و

له بهر گرتنه وى.]

ف: چاپ، باسمه.

ع: رَسْم، طَبِيْع، طِبَاعَة، نَصْمَة.

چاپباز

ك: دروژن، دروگه، [دروژكەر]

ف: چاپ باز، دروغ گو، دروگه.

ع: كَذَاب، كَذوْب، مُفْتَرِي، مُزُوْر، مُتَقَلَّب.

چاپچن ← هه رافچن

چاپخانه

ك: شه قنخانه، باسمه خانه، [شوتنى له چاپدان.]

ف: چاپخانه، باسمه خانه.

ع: مَطْبَعَة، مَرَسْمَة.

چاپوچووب

ك: دروزه له سه، [فرفيشان]

ف: چاپ و چوب، ترفند و دروغ.

ع: الكَذِب وَ التَّمِين.

چاته

ك: پاسه وان، قهروان، [پاسگر، نيشكگر]

ف: بِيْزَك، پاسبان، پادبان.

ع: حارس، خَفِيْر، قَرَاغول.

چاچوله

ك: ته شخه له، شه تناخ، به مبول، دبه، [گهر، ته له كه]

ف: دَبَه، نَغْل، شَلْتَناق، حَر خَشْه، بامبول.

ع: ضَعُو، اِفْتِرَاء، حَيْلَة، خُدَعَة.

چاچوله‌باز

ك: ته‌شخه‌له‌باز، شه‌لتاخ‌باز، ده‌به‌باز، به‌مبول‌سه‌باز،

چاپ‌باز، [گه‌رباز، ته‌له‌كه‌چی]

ف: دبه‌باز، نَعْل‌باز، شَلَتاخ‌باز، بامبول‌باز،

دروغ‌گو، چاپ‌باز، ناپاک،

چاچه‌قولی

ك: چیتسه‌قولی]

ف: آش بیچه‌گانه،

ع: طَبِخُ الصُّبَّيَّان.

چاخ

ك: گوشتن، [ته‌له‌ر]

ف: فربه، چاغ، گنده، آگنده، آگبین، تَنومند،

تَنه‌مند.

ع: ضَخِيم، لَحِيم، بَدِين، سَمِين، رَبِيْل، قَطوْر، رَهْم،

وَدَك، فَيْلِم، سَاخ.

چاخ

ك: ساز، دورس، ساق، خروش، (ده‌ماخی چاخه.)

[به‌كه‌یف]

ف: چاخ، چاق، خوب، خوش، درست، ساز.

ع: صَحِيح، سَالِم، طَرِب، نَشِيْط، طَيِّب.

چاخ

ك: دور، دوره، روزگار، دوران، [زه‌مانه، سه‌رده‌م]

ف: نور، نوره، نوران، هنگام، روزگار، زمان،

زمانه.

ع: عَصْر، عَهْد، زَمَان، دَوْر.

چاخ

ك: ته‌واله، (بنچاخ) [ته‌باله، تابو]

ف: چاک، چک، (بنچاک)

ع: صَك، سَنَد، قَبَاْلَة.

چاخان

ك: ده‌له‌سه، دورو، گوره، [فشه]

ف: چاخان، لاف، گزاف.

ع: جَخْف، جَخِيْف، صَلْف، فَيْش، تَفَاخُر، طَمَات.

چاخانچی

ك: دروزن، ده‌له‌سه‌باز، [فشه‌باز]

ف: چاخانچی، لاف‌زن، بادپیران، گزاف‌گو،

خودستا.

ع: جَخَاف، فَيْاش، مُتَصَنَّف.

چاخانوپاخان

ك: دروزده‌سه، خوهه‌لکیشان، [فریشال]

ف: چاخان‌وپاخان، لاف‌وگزاف.

ع: جَخِيْف، صَلْف، طَمَات، تَفَاخُر، فَيْش.

چاخ کردن

ك: درروس کردن، ساز کردن. [گتچهل چاخ کردن، قلیان چاخ

کردن] [دروست کردن، ناماده کردن]

ف: چاخ‌کردن، ساز کردن، درست‌کردن،

فراهم آوردن.

ع: تَهْيِيْة، اِعْدَاد.

چاخوچل

ك: خانومان، گوشتن، [ته‌له‌ر]

ف: تَنومند، تَنه‌مند، فربه، چاخ.

ع: لَحِيم، سَمِين، بَدِين، وَدَك، رَهْم، رَبِيْل، سَاخ.

چاهه‌وکردن

ك: دابه‌ستن، [راگرتنی مالات بو ته‌له‌ر برون (ره‌ك مفر.)]

ف: فربه‌کردن، (گوسفند مثلاً.)

ع: اِزْبَار، اِسْمَان، تَسْمِيْن.

چادر

ك: خیرهت، [ردشال]

ف: چادر، تاز، خَرگاه.

ع: مَضْرَب، فَازَة، مَظْلَة، سُرَادِق، خِيْمَة.

رَبْنَة

چادرگا

ك: خیره‌نگا، هوبه، [نوبه، موب]

ف: تاژگاه، چادرگاه، خُرگاه.

ع: مَخِيم، مَقَاظَة.

چار

ك: چاره، باشار، ددره‌فدت، تيمار، [چاره‌سهر، بهرگري]

ف: چار، چاره، ويد، گُزير، گُزيره، گُزرد، گُززش،

بيارش، چَدَر، شوپست.

ع: علاج، دِفَاع، مَقَاوَمَة.

چار

ك: دهمال روی، [دهسروكه‌ی نيشانه‌ی بورکيتی.]

ف: چادر، چادر دغد.

ع: قَمِيصُ الْبِكَاوَة، قَمِيصُ الْغُرُوس.

چارشهو

ك: سه‌پوش، [چارشیر: عه‌بای ژنانه.]

ف: چاژر، باشامه، باشومه، رُپوشه، روپوشه،

روپوش، پُروه.

ع: معجر، چلباب، مَلَاة، حَبِرَة، رِيْطَة، مِلْحَفَة.

چارشهو نوپژ

[ك: چارشیروی نوپژ له‌سهر کردن.]

ف: چادر نماز، چادر نمازی.

ع: شَوْدَر، مِشمال، مِشْمَلَة، چلباب، رِيْطَة، مِلْحَفَة.

چارشهو يه‌له‌ته‌خته

[ك: چارشیروی يه‌ك پارچه.]

ف: چادر يک‌تخته.

ع: رِيْطَة.

چاروا

ك: چواريا، بارگير، تولاخ، يابور، [ياره‌بر، رلاخ]

ف: چاروا، چاريا، پاكش، ستور، استور، يابو،

بارگير.

ع: مَطِيَّه، زامَلَة، ماشِيَّه، دَابَّة، مَرَكَب، بَهِيْمَة، نَعَم.

چاروايه خويكهر ← داوه سين

چاروا تاليم‌دان

ك: فه‌نتازی کردن، سواری پی‌کردن، ته‌به‌کردن، قال‌کردن.

[راهپنای رلاخ]

ف: چارپسارام کردن، سسواری آموختن، از

سواری در آوردن.

ع: رياضَة، خَزو، تَدْرِيْب، تَذَلِيْل، تَطْوِيْع، تَدْرِيْس.

چاروادار

ك: تولاخدار، [ولاخدار: به‌كريدري باره‌بر.]

ف: چاروادار، الاغدار.

ع: كَرِي، مُكاري.

چاره

ك: چار، دهرمان، دهره‌ره، تيمار، [چاره‌سهر، بهرگري]

ف: چار، چاره، چَدَر، بيارش، ويد، شوپست،

گُززش، گُزير، گُزيره، گُزرد، تيمار.

ع: علاج، دِفَاع، مُدَاوَة.

چاره

ك: رايژ. [نه‌گير]

ف: چاره، انديشه، سَمَراد، سگال.

ع: فِكْر، تَدْبِيْر.

چاره

ك: ژنشويی، (چاره‌نويی) [هارسه‌ریتي، ژيانی هاربه‌ش.]

ف: چاره، (ناشويی).

ع: نِكَاح، اَزْدَوَاج.

چاره

ك: به‌خت، تاله، [شانس، هات]

ف: به‌خت، هور، آوزند، تاخيره.

ع: بَخْت، مَطَالِع.

چاره جويی

ك: رايژ. [نه‌گير و را]

ف: چرویدن، چاره‌جويی.

ع: اِسْتِعْلاج، تَدْبِيْر.

چاره‌چه‌تيله

- ک: گولانه، گولانه سورره، [میلانه].
 ف: لاله.
- ع: شَقَر، شَقِير، شَقَائِق،
 وِئِه
چاره ک
- ک: چوار به ک، [به ک به ش له چوار به ش].
 ف: چارک، چهاریک.
- ع: رُبع.
چاره کوردن
- ک: چار کردن، دهرمان کردن، [مشور خوردن، چار سدر
 کردن].
 ف: دیدن، چرویدن، چاره کردن، گزیردن،
 بیاریدن.
- ع: عَلاج، اسْتِعالاج، تَدبیر.
چاره که
- ک: شاله که، [چارک: نوماشی سدرشانی ژنان].
 ف: رودوشی، جامه دان.
- ع: مَثْمَلَة، صَوَان، خَرِیْمَة.
چاره نویسی
- ک: [چاره نویسی (پدری ژنوشویی)].
 ف: چاره نویسی، پیوست نویسی، جدایی نویسی.
 (فرشته‌ی ژناشویی)
- ع: مَلِكُ الْأَزْدِوِاج، مَلِكُ الْفِرَاق.
چاشت
- ک: قاره تون، (نه زیک نیمه رز) [چیتته نگار (به شی به کم
 له چوار به شه که ی رز)].
 ف: چاشت، نهاره، (حصه‌ی اول از چهار
 حصه‌ی روز)
- ع: ضُحَى، غُدُوَة، غُدَاَة.
چاشت
- ک: قاره تون، [نانی قاره تون].
- ف: چاشت، نهار، نهاره.
 ع: غَدَاء، تَضَخِي.
چاشینگا
- ک: تاتون، دم تاتون، [چیتته نگار].
 ف: چاشتگاه، هنگام چاشت.
- ع: ضُحَى، غَدَاَة، غُدُوَة.
چاشنی
- ک: چه شنی، مدره، [تامرچیتز].
 ف: چاشنی، مژه، خور.
- ع: طَعْم، لُدَة.
چاشنی
- ک: چه شنی، تورشی، [ندر ترشیدی دهیکه نه نارچیتشت].
 ف: چاشنی، ترشی، [ترشی که میمان آش
 می کنند].
- ع: حُمُوْصَة.
چاشنی
- ک: چه شنی، تهریق، [ترقه].
 ف: چاشنی، چاشنی، ترقه.
- ع: صَارُوْخَة، طَرَقَة.
چاک
- ک: داینه، [دارین].
 ف: چاک، دامن.
- ع: ذَیْل، رَفَل.
چاک
- ک: شکافت، نه شهکفت، ترهک، [قلیش، درز].
 ف: چاک، رخ، نَنور، شکاف، ترک، تراک.
- ع: شَق، صَدَع.
چاک
- ک: خاس، خوش، چاخ، ساق، [باش (رشه به کی کرماجیه)].
 ف: خوب، نیک، به، زه، زیبا، بیژه، (کرماجی
 است).

ع: طَيْب، حَيْد، حَسَن، بَيْس، غَبَقْرِي. صَحِيح، سالم.

چاڭله

ك: چه لَه مه، [چاڭل] (داريكي ته لته بيه كه بو به ستنی بار ده بيه ستن به سوری گوریسه ود.)

ف: نیلا، وهنك، (چنبري كه به سر رسن بنددند برای بستن بار.)

ع: فَرِيس، زَاجِل، زَاجِل.

وینه

چالاک

ك: گورج، کرژ، چالاخ، قوچاخ، [چوست، به کار]

ف: چالاک، چاڭک، چُست، زردگ، بادیا.

ع: نَوَار، جَوَاک، سَرِيع، حَرِک [ته سپی چالاک] (اسپ چالاک)، جَوَاک، اِخْلِيج.

چاله که

ك: چالور: گیانداريكي شیردرد،

ف: رودک، زبب.

ع: یغر، غُریس، غُرغُور.

وینه

چال

ك: [تولکه، توپار]

ف: گو، گُوچال، گُوډال، گُوډ، گُوډی، چال، چاله، مَڭاک، غُڭج، غُوچ، غُوچی، کَریشک، کَریشنگ.

ع: حُفْرَة، حُفیر، وَهْدَة، حَبْر. مَزَادَة. مَقْعَر.

چال

ك: په س. نرم، [نرمان، تول، نوری]

ف: پست، گُوډ.

ع: هَجَل، مُنْخَفِض، وَطِن.

چال

ك: تول، [چینگایه كه بنه كدی رزچوویت].

ف: گُوډ، ژُرف، دور.

ع: عمیق، قَعیر.

چالاخ

ك: هار، هرزه. [چه مورش]

ف: چالاخ، چَموش، هرزه.

ع: جِلَف، رِيض، نُشِيط، مَلِيخ، غُډوان، شَموس،

قَموص، قَمِيص.

چالاقی

ك: چه بزگان، هارهاجی، [چه مورشی]

ف: چالاقی، چالاقی، هرزگی.

ع: مَلِيخ، جَلَاڤَة، شَموس، قَموص.

چالان

ك: چالین: جوړه هه لمانتینیکه.

ف: مَڭلاج، مَڭلاج، خانج بازی، گودال بازی،

چاهک بازی.

ع: زُوڤَة، مَزَادَة، مُسَادَة. اُنْبُوڤَة.

چالوو

ك: گولار، هه سیل، نارگیر، دولاو. [ته ستیر]

ف: ژی، ژیر، تو، سَعد، شَمَر، بارگین، پارگین،

آبگیر، آبچال، آبدان، آبگاه، مَنجَلاب، آبشال،

آوشال. استخر.

ع: بَرکَة، غَدیر، فارقین، مُسَنَّق. طَرِخَة، اصْطَخِر.

چالوو

ك: کوچسه له، ساوگیر، دولاو. [گولاری بچورکی سن

درخت.]

ف: شَمَر، آژیر، آبگیر، ژیر. (چالسه ی پای

درخت)

ع: شَرِیَة، بَرکَة.

چالایی

ك: په سسی، داکه نتگی. [تولکه، نرمایی]

ف: گُوډی، گُوډالی، چالی، پستی.

ع: غُوط، غُور، غُوطَة، صَنو، حَدر، هَبطَة، وَهْدَة،

هَرَمَة، نُقَرَة، مِطلی، مِطلاء، مُطْمَلِن.

چالپا

ك: چالپا، جینگهپا. [جی پی (ی مرۆش یا رلاخ).]

ف: پاچال، چالپا، پاچار، چارپا. (انسان یا الاغ)

ع: مَطِيَط، شَرَك.

چال تینگى

ك: چالپى نارهراستی چهلمه (فولایی مل.)

ف: آخوزك، (گودی گلو)

ع: تُغْرَة، تُرْقُوه، حَافِيَة، تُغْرَة النُّحْر. (حُفْرَة

الثَّرْقُوه)

چال چالان

ك: چالچالین (چال ههلماتین.)

ف: مَغْلَاج، مَغْلَاح، چاله. (چالهى گلوله بازی)

ع: زُوْبَة، مَزْدَاة.

چال چهناکه

ك: چال چهناکه (فولایی چهناکه.)

ف: زَنَخْدَان، چاه زَنَخْدَان. (گودی چانه)

ع: نُوْتَة، شَجْرَة، حُنْعَبَة، نَقْن.

چال داکهفتن

ك: چال تیرون، (تیران، رۆچون)

ف: چال شدن، گۆد شدن، فرورفتن.

ع: نَعْوُر، اِنْخِيَان، اِنْخِيَان، اِنْهِيَان.

چال زینان

ك: زینان. [سیاچان]

ف: زندان، چاه زندان.

ع: سَبَجَن، حَقِيْرَة السَّبَجَن.

چال قورسى

ك: قورلكهى ژیر قورسى. ← قورسى]

ف: چال كُورسى، چاله كُورسى.

ع: مَكْرَس، مَكْرَسَة.

چال كه نم

ك: چال. [قورلكهى گه نم.]

ف: پَتُورَاك، چاله، چال گندم.

ع: مَطْمُوْرَة، حَقِيْر.

چاله

ك: كيسه تهماكن. [كيسه توتنى نيرگه له، له چهرمى

«بولغسار» دروستی دهكهن ر قلیاندار دهيكسات به

بهريشتينه يدا.]

ف: دولمبان، چَرَمْدَان. (كيسه تَنبَاكوى آبى

كه از چرم بلغار مى سازند و قلیاندار به كمر

بندد.)

ع: ضَبْبَة، ضَبْبُوَة، رَكُوَة.

چالوچول

ك: فولوچ فولوچ، چالچال. [شوتنى پر له چالپى.]

ف: چاله چوله.

ع: مَحَاْفِر.

چاله دوینه

ك: قورلكهى دوینه.

ف: چال دوغینه.

ع: كَرِيص.

چاله زوخال

ك: چال خه لورز]

ف: چاله زغال.

ع: حَمُود.

چاله قوونه

ك: دهخمه، دهغمه. [بوودر، پهوول: قورلكهى ژیر زوى.]

ف: نَحْمَه، فَهْحَمَه، چاله، گودال.

ع: حُفْرَة، حَقِيْرَة، وَهْدَة.

چال ههنگور

ك: [ك: نهر چالهى كه تری تیدا دهگورشن.]

ف: جاست، جواز، جوازان، چرخ، چَرَحْسَت،

چَرَحْسَت، چَرَس، سار، سپار. (چاله كه انگور

در آن بیفشارتند.)

ع: معصار، معصرة.

چالی

[ك: تروٹی، تویاری]

ف: گودی، فرورفتگی.

ع: نُقْرَة، هَزْمَة، تُغْرَة، حُق.

چالی بهر لووت

[ك: نرمایی لیری سدرور.]

ف: گودی لب بالا، گودی جلو بینی.

ع: نُفْرَة، كُذْمَة، طُرْمَة، طُرْمَه، نُشْرَة، نَثْلَة، قَلْدَة،

قَلْبَة، وَفْضَة، نَعُو، حِثْرْمَة.

چالی چاو

ك: کاسه ی چار. [جینگه ی چار له کاسه سردا.]

ف: گودی چشم، کاسه ی چشم.

ع: جُبَّة، كَفَّةُ الْعَيْن.

چالی چناکه

ك: چال چناکه. [تورلایی چمنه.]

ف: زَنخْدان، چاه زَنخْدان.

ع: نُونَة، شَجْرَة، حُنْعَبَة، نُقْرَة الدَّقْن.

چالی کوب

[ك: چالایی کولم.]

ف: کله. [گودی گونه]

ع: نُقْرَة الخُد، حَفْرَة الخُد.

چامه — شاعر

چامه ویتز — شاعر

چان

[ك: نامرارتیکه بو گتیره ی لاسکه دغلن.]

ف: جَوْن، نُورَه، رَنَه، سَتْنَج.

ع: مُدَق، مَدَقَة، مَدَوَس، مَدَاوَس، مَدْرَاس، طَرِييل،

جَرَجْر، نُورَج، نُورَج، مُورَج، حِيْلان.

چان

ك: نیان، ره شائن، ناشتن، چاندن]

ف: کاشتن، نشانندن.

ع: غَرَس، زَرَع.

چاندن — چائن

چائن

ك: نیان، نیائن، ره شائن، ناشتن، چاندن]

ف: نشانندن، کاشتن، کشت کردن.

ع: اَغْرَاس، زَرَع، زَرَاعة.

چاو

ك: دیده، چم، [دیه، چاف]

ف: چَش، چَشَم، چَمَش، چِم، دیده، دیدار،

بهور، کابنه، توك.

ع: عَيْن، بَصْر، باصِرَة، ناظِرَة، طَرْف، مُقَلَة، فُص.

چاو

ك: چار چله. [درد له چاری پیسه ره.]

ف: چَشَم، چَش، چَمَش.

ع: عَيْن، لَامَة. [الاصَابَة بِالْعَيْن]

چاو

ك: عهدتدك. [چارلکه]

ف: چَشْمَك.

ع: عَوِيْنَة، ناظورَة.

چاو

ك: دنگ، نارازه. [شورت] ناربانگ، درزوده له سه]

ف: چاو، آوازَه، دَمَدَمَه، زَمَزَمَه، غَوَا، دهلبیزی.

ع: شَائِعَة، اِشَاعَة، صَنِيت، سُمَا، سُمْعَة، شَهْرَة،

اِنْتِشَار، اَرَاچِيْف، اَكَاذِيْب، قَاْلَة، فَوْضَة، اِشْتِهَار،

شیاع

چاوانه

ك: چا، تیرچا. [بیر]

ف: چاه، چه، چاهه، تیرچاه.

ع: جُب، اَكْرَة.

چاوتیشه

ك: چار تیشه، چار دهره. [دهره ی چار]

ف: چَشْمِ دَرَك.

ح

خ

ص

ع: عاثر، عوار، عوش، رمد، وجع العین.

چاوبرسی

[ک: چارچنۆک]

ف: چشم گرسنه.

ع: جیعم، طرف، رعیب العین.

چاوبز

[ک: چارداختن به پهنه بز گالته کردن و شهرم کردن.]

ف: چم بز. (چشم فروهشتن با انگشت به طور

تمسخر و تخجیل.)

ع: نمص، نکف.

چاوبوق

ک: چارزاق. [چاره په ریو.]

ف: بُلک، خیره، چشم برجسته.

ع: آبیج، جاحظ.

چاو به به فر کهفتن

[ک: نازاری چار به هزی بینینی به فرهه.]

ف: چشم از برف درد آمدن.

ع: قمر.

چاو به دهسه و بوون — نینیزار

چاوبه سان

[ک: به سستی چارگدل.]

ف: چشم بندان.

ع: غمض العیون، غمض الأبصار.

چاوبه ستن

ک: چار به یه کا نیان. [چارووناندن]

ف: چشم بستن.

ع: اغضاء، غمض العین.

چاوبه ن

[ک: چاریدس، سحر]

ف: چشم بند، فرهست، نیرنگ.

ع: أخذ العیون، سحر، شعیة.

چاوبه نی

[ک: چاریدس کردن، سحر کردن]

ف: چشم بندی، فرهست.

ع: أخذ العیون، سحر، شعوة.

چاو به یه کا نیان — چاوبه ستن

چاوبوشان

ک: چارپوشان. [لینگه ران، لیبوردن]

ف: چشم پوشی، چشم پوشیدن.

ع: اغماض، اغضاء، صرف النظر، غمض البصر.

ترك.

چاوبوشان — چاوبوشان

چاوبوشی

[ک: لینگه ران، لیبوردن]

ف: چشم پوشی.

ع: اغماض، اغضاء، تساهل، صرف النظر، ترك.

چاو بیگهفتن

ک: دین. [بینین]

ف: دیدن، دیدار، دیدار بینینی.

ع: رؤیة، ابصار، مشاهدة، معاينة. ملاقة، زیارة.

چاوبیگهفتن دزی

[ک: دیداری نهیینی]

ک: کنغال. (دیدن سری)

ع: خلوة، اخلاء.

چاوتروو کائن

[ک: لیکدانی پیلوری چار.]

ف: زغنگ، آندی، چشم زدن.

ع: طرف، طرفة، طرفة العین. لحظة، دقیقه.

چاوتره کائن

[ک: چار پشکورتن (رک: چارکردن ره ی بیچوره پشیله.)]

ف: چشم ترکاندن، چشم باز کردن. (چشم باز

کردن بچه گربه مثلاً.)

ع: جسم، ففسح، وِص، تَبصُّص، شوبیص،

تجصیص، تَبصُّر.

چاوتەنگ

ك: چارمۆمۆز، چار كونه دەرزى.

ف: چشم تنگ، چشم كوچك.

ع: أَحْوَص.

چاوتەنگ

ك: بەر چار تەنگ، رۆد، لە چەر. [چەرۆك، رەزىل]

ف: زُكُور، فرودە، فروكاس، تنگ چشم.

ع: نُئِيم، دنيء، حَسْبِيس، بَخِيل، مُمَسِك.

چاوتەپرىن

ك: روانين، چارسەرخستن، [سەرنج دان، تىرمان]

ف: داخيدن، نگاه كردن.

ع: تَبْصُر، تَنْظُر، طُمُوح، اِكْلَال.

چاوجله

ك: چارسوتك. [دەرد لە چارى پيسەرد.]

ف: چشم زخم، چشم زد.

ع: عَيْن، الْعَيْن اللّامة.

چاوجله

ك: بازبەن، بازوبەن. [چاودەزار (نووشته رەزعا بۆ دورر

بوون لە چارى پيس.)]

ف: چشم زخم، چشم زد، چشم آرو، چشم پنام،

چشم وهم، چشم وهام، پنام، كماهه، لام،

لامچه، دهن بند. (دعای چشم زخم.)

ع: حَوَط، اُنْجاس، رُقِيَّة، نُقْرَة، دُمْلُج، جِرْز، تَعْوِيذ،

تَعْوِيذُ الْعُيُون، حِجَاب.

چاوجوونه خهوه

چاوجه پوراس

ك: چارگير، خويل، تيل. [خيل]

ف: لوچ، كاج، كلازه، كليك.

ع: أَحْوَل، أَقْبَل.

چاوجه پەل

[ك: چارپيس]

ف: چشم شور، بد چشم.

ع: عَيُون، عَائِن، عَيَان، حَاف، أَشْوَة، أَشِيَّة، كُجُوء

الْعَيْن.

چاوخ

ك: تىرنج. [بەشى بنباخەلى كەرا - بۆ نمونە - كە

سىگۆتە پيە.]

ف: تىريز، تىرج، سوزە، چابُق. (زير بغل قبا

مثلاً.)

ع: تَخْرِيص، دَخْرِيص.

چاوداچورىك

[ك: كەسيك كە پىتلورى چارى هەلگە پاردەرد.]

ف: چيخ، چشم برگشته.

ع: أَشْر.

چاوداخستن

[ك: چار پرينە بەر پى.]

ف: چشم بە زير افكندن.

ع: اطراق، هُكُوع.

چاودارى

ك: چارىارى، ديدەوانى. [چاودىرى]

ف: چشم دارى، ديدەورى، ديدەبانى، نگاه دارى،

نگاهبانى، داخيدن، چشم داشتن، ديدە، نگران.

ع: رِبَاء، رَمِيَّة، رُقُوب، تَرْقُب، مُرَاقِبَة، تَرْصُد،

اِنْتِظَار، وَقَايَة، مُرَاعَاة.

چاودەرىپەراتن

ك: تسوزبون، ئالۆزى كردن، هەره شه كردن. (چارى

ئى دەرىپەران.) [چار مۆز كەردنەرد.]

ف: چشم درپراندن، چشم كردن، پر خاش

كردن.

ع: تَجْحِيظ، اِزْمِئْرار، تَغْيِظ، اِغْتِضاب، اِنْداز.

چاودەرىپەرىن

[ك: چار بۆق بورن]

ف: چشم درپريدن.

ع: جُحوظ، نُدوص.

چاودراو

ك: ددنگ، باس. (شوزوت) [ناربانگ، درو و مه لېدسته]

ف: چاو، آوازه، دهلیزی.

ع: شائِعَة، شِياع، سَمْعَة، سَمَا، شَهْرَة، إِسْتِهَار،

نُشْرَة، اِنْتِشَار، ذائِعَة، فاشِيَة، قاتَة، فُوَهَة، صِيَت.

أراجيف، اكاډيب.

چاوردوشنی

[ك: دیاری به بوته‌ی گه‌شسته‌بدرده‌ی که‌سینکه‌ره.]

ف: چشم‌روشنی.

ع: تَبْرِيكُ الْوُرُود.

چاوردش

[ك: سیاهم]

ف: سیه‌چشم.

ع: أَشْهَل، أَكْحَل، أَحْوَر، شَهْلَاء، كَحْلَاء، حَوْرَاء.

چاوزاق

ك: چاریوق. [چار دهرپه‌ریو]

ف: بُك، خیره، بزورگ چشم.

ع: أَبْج، جاحظ.

چاوزرنشنی

[ك: یاربه‌که که دور که‌س به دانیشتنه‌ره قاچیان له

قاچی یه‌کتر توند ده‌کهن ر به پشتینیک ملی هم‌دوکیان

دبه‌ستنوره و زور ده‌کهن هه‌تا یه‌کتر به‌رز که‌نهره.]

ف: بُك بازئی. (یک قسم بازی است که دو نفر

نشسته پاها را به هم جفت کنند و شالی به

گردن هر دو می‌افکنند و زور می‌کنند تا

همدیگر را بلند کنند.)

ع: مِبَارَاة، مُجَاظَة.

چاوسونک

ك: چارچله. [درد له چاری پیسه‌ره.]

ف: چشم‌زد، چشم‌زخم، چشم‌وه‌هم،

چشم‌وه‌هم.

ع: عَيْن، أَلْعَيْنُ اللَّامَة.

چاوسوور کردن

[ك: خوین به‌رچار گرتن (به هوی نورده‌یی یا مه‌ستیه‌ره).]

ف: چشم فرمز کردن. (خشم کردن. مست

شدن)

ع: غَيْظ، غَضَب، سَكْر.

چاوسه‌رخستن

ك: چار تیرین. (چاری خستگه سه‌ری.) [تیرامان،

سه‌رنج‌دان]

ف: داخیدن، چشم‌دوختن، نگاه کردن.

ع: طُمُوح، اِكْلَاء، تَبَصَّر، اِغْلَالُ الْبَصَر، اَلْقَاءُ النَّظَر،

نَصَبُ الْعَيْن.

چاوش

[ك: پيشه‌نگ]

ف: چازک، چاوش، دورباش.

ع: نَقِيب، (نَقِيبُ الْقَافِلَة، نَقِيبُ الْفُوج)

چاوشاره‌کی

ك: قولولولو. [چارشارکی (یاربه‌کی به‌ناوبانگه).]

ف: چشم‌بندک، سرما‌مک، سردرگلیم. (بازی

معروف است.)

ع: لَعِبُ الْاِخْتِاف.

چاوشیر

[ك: که‌سینک که به‌دردرام نار له چاری دیت]

ف: چنج، چبخ.

ع: اَعْمَص، اَعْمَش، اَعْمَش، اَرْمَد.

چاوفرین

[ك: چار پهرین: له‌رزینی بیلور.]

ف: چشم‌جستن.

ع: خُلُوج، خَلْجَان، اِخْتِلَاج. (اِخْتِلَاجُ الْعَيْن)

چاوقرتائن

[ك: چاوبرکه]

ف: چَشْمَک زدن.

ع: غَمْرٌ، تَغَامُرٌ، تَغْمُرٌ، لَمْرٌ، تَلَامُرٌ، غَضٌّ، اِیْمَاضٌ، مُغَاضِئَةٌ، مُسَارِقَةُ النَّظْرِ. (مُکَاسِرَةُ الْعُیُونِ)

چاوقرتکی ← چاوقرتانن

چاوقووچانن

ک: چار به یه کا نیان. [چار نورقاندن]

ف: چشم به هم گذاشتن، چشم خواباندن.

ع: غَمَضٌ، غَمَضٌ، اِغْمَاضٌ، اِغْمَاضٌ، تَغَاضِی، تَغَاوَصٌ.

چاوقوول

ک: چارچان. [کسی که چاری له چاری ناسایی چالتره.]

ف: چشم گود، گود چشم.

ع: اَخْوَصٌ، اَغْوَرٌ، (م: خَوْصَاءٌ، غَوْرَاءٌ.)

چاوک ← چابک

چاوقردن

ک: دین، کرده چار. [بینن]

ف: دیدن، چشم افتاندن.

ع: رُؤِیَّةٌ، اِبْصَارٌ، تَعْيُنٌ.

چاوقردنهوه

ک: ... شارهزا بسورن، بهسه دسورن. (چار و ده مسی

کرده گه سهرو.) [ناگادار برون]

ف: رُسنی، چشم باز کردن، بَلَدشدن، آشنا شدن

به کارها.

ع: بَصِیْرَةٌ، خَبْرَةٌ، خُبْرٌ، مَجَالٌ، فِرَاقَةٌ.

چاوقه

ک: سه چاره که. [سه چاره]

ف: زه، زهاب، چشمه، سر چشمه.

ع: عَیْنٌ، یَنْبِوعٌ، مَنْبَعٌ.

چاوقه

ک: ناگر گپ، دهس ناگر. [دهسه چلهی ناگر.]

ف: چشمه، گیره، آتش گیره.

ع: عَیْنٌ، حُرَاقَةٌ.

چاوقه له شیر

[ک: تَوَمِیْکِی سوره له چاری کدله شیر دهچیت.]

ف: چشم خروس. (دانه ای است سرخ رنگ

شبیبه به چشم خروس.)

ع: عَیْنُ الدَّیْکِ.

چاوقه تن

[ک: چاره دههینان]

ف: چشم کردن، چشم بیرون آوردن.

ع: فُحَا، عَرْعَرَةٌ.

چاوقه وک

[ک: چارشین]

ف: کبود چشم، چشم کبود.

ع: اَزْرَقٌ. (م: زرقاء)

چاوقه وانن

ک: چاره چار. [چار گپران به ملارلا ده.]

ف: چشم گرداندن.

ع: جَذَلْفَةٌ، نَفْطَارَةٌ.

چاوقه روم کردن

ک: سدرخه رشکائین. [سدرخه روم وشکائیدن. (سورکه خور

کردن.)]

ف: چشم گرم کردن. (خواب اندک.)

ع: ...

چاوقتیر

ک: خوئیل، تیل. [خیل]

ف: لوچ، کاج، کوچ، کاج، کوچ، کاز، کلاژ، کلازه،

کُتْکِ، کلپک، کلازه، گشته، گشته، شاه کمال،

چشم گشته.

ع: اَحْوَلٌ، اَقْبَلٌ.

چاولیتیرین

ک: په پیره ری، چارلینگه ری. (چاری لسی بیری.) [شورتیکه رتن،

چار لیکردن]

ف: پیروی، نگاه‌کردن، یادگرفتن.

ع: تَأَسَى، تَقْلِيد، اِتِّبَاع، رِقَابَة.

چاولیدان

[ک: به چاره‌ر کردن]

ف: چشم‌زدن، چشم‌کردن.

ع: عَيْن، تَعَيَّن، نَجَا، اِنْتِجَاء، شَوْه، شَبِيه، اِصَابَة.

چاولینگه‌ری ← چاولینبرین

چاومز مور ← مز مور

چاومه‌س

[ک: چار خه‌الور]

ف: چشم‌مست.

ع: مُطْرَق، سَاكِرُ الْعَيْن.

چاونه‌چوونه‌خه‌و

ک: نه‌خه‌فتن. [خه‌ر زران]

ف: نخوابیدن، نخسپیدن.

ع: اِنْتِرَاق، اِكْتِلَاء، تَثْقِط.

چاونه‌کرده‌وه

ک: ناسوده‌نه‌بورن. به‌لئه‌ده‌نه‌بورن. [بی‌درفه‌ت بورن.

ناشاره‌زا بورن]

ف: بی‌رستنی، چشم‌باز نکردن، نیاسودن. بلد

نشدن، آشنا نشدن به کارها.

ع: عَدَمُ الْفُرْصَةِ، عَدَمُ الْمَجَال، عَدَمُ الْفَرَاغَةِ. عَدَمُ

الْبَصِيرَةِ.

چاووریاو

ک: ده‌نگوباس، چاوراوا. [تاریانگ، درووده‌له‌سه]

ف: چاوگفتن، چاوانداختن.

ع: اِشَاعَة، اِنْتِشَار، اِشْتِهَار، سَمْعَة، قَالَة، فُرْهَة،

أَرَا جَيْف، أَكَاذِيب.

چاووریاو ← چاوریاو

چاوه‌چاو

ک: چارگه‌رائن. [چارگه‌یران به‌ملاولاده‌ا].

ف: نگران، چشم‌گرداندن.

ع: جَذَلَة، نُظَارَة. تَفْحُص، تَجَسُّس.

چاوه‌دوا

ک: دل‌دوا، ته‌مادار. [دل‌له‌دوا، چاره‌بران]

ف: نگران، دل‌واپس. چشم‌به‌دنبال.

ع: مُتَرَقِّب، مُتَرَصِّد، مُنْتَظِر.

چاوه‌رینگه ← چاوه‌نوا

چاوه‌زرتکی ← چاوزرتکی

چاوه‌تووله

ک: روبا. [ندخوشی‌رشانه‌ره].

ف: وبا.

ع: قَرِيْة، وِبَاء، وِبَا.

چاوه‌نوا

ک: چاره‌رینگه، خه‌ره، چه‌مرا. [چاره‌بران]

ف: یزمر، یزمرور، بیسوس، پیسوس، نگران،

چشم‌دار، چشم‌به‌راه.

ع: مُخِر، مُخِر، مُنْتَظِر، مُتَحَيِّن، مُتَرَصِّد، مُتَمَكِّي،

مُتَرَقِّب.

چاوه‌لانه

ک: ره‌اردین. [چاری‌هه‌لنایی]. [رازی‌بورن، دل‌اوا‌بورن]

ف: چشم‌آوردن، چشم‌دیدن، روان‌دیدن. (روا

نمی‌بیند).

ع: سَمَاحَة، اِجَازَة، جَوْد.

چاوه‌لئه‌کائن

[ک: چار و بره‌ته‌کان‌دان (به‌برگری‌کردن).]

ف: چشمک‌زدن. (برای‌نه‌ی)

ع: اِشَارَة، غَمَز.

چاوه‌لنگه‌ریانه‌وه

[ک: ون‌بورنی‌ره‌شینه‌ی‌چار (به‌ه‌وی‌چیژ‌ده‌گرتن‌یا

توریدی‌یا‌ستتی‌و‌لاوازی‌زوره‌وه‌ا).]

ف: کلابیسه، چشم‌برگشتن، چشم‌گردیدن. (از

شدت‌لذت، یا‌خشم، یا‌ضعف‌مزاج)

ع: اِسْتِرْحَاءُ الْحَدَقَةِ.

جاوه‌لنه‌هاتن

ك: ردا نه‌دين. [رازی نه‌بورن، چارچنوك بورن]

ف: چشم نياوردن، چشم نديدن، چشم تياردن

[نياوردن]، روانديدن.

ع: بَخْل، حَقْد، حَسَد.

جاوه‌لنه‌هاتن ← چاوه‌لاتن**چاويار**

ك: ديدوان. [چاردير]

ف: چشم‌دار، دیده‌دار، دیده‌ور، دیده‌بان، نگران،

نگاه‌بان.

ع: رَمِيَّةٌ، مُرَاقِبٌ، رَاصِدٌ، نَاطِرٌ، حَارِسٌ، دَيْدِبَانٌ.

چاوياري

ك: چاره‌اري، ديدواني، پايين. [چارديري]

ف: چشم‌داري، ديسده‌داري، ديسده‌وري،

ديده‌باني، نگاه‌باني، نگاه‌داري، ناخيدن، دیده،

نگران.

ع: رِيَاءٌ، رَمِيَّةٌ، رُقُوبٌ، مُرَاقِبَةٌ، حِفْظٌ، حِرَاسَةٌ،

مُرَاعَاةٌ، نَظَارَةٌ. اِنْتِظَارٌ، قَرَصُدٌ، ثَرْقُبٌ.

چاويشه

ك: گول چاويشه. [به‌بيورن]

ف: كوبل، اكحوان، بابونه.

ع: حَبَقٌ، غَاغٌ، اُقْحُوَانٌ، يَابُونِيحٌ.

ويته ← گول چاويشه

چاويشه ← چاويشه**چاي**

ك: چايي، چا. [گه‌لايه كي رشكه‌وه‌كراوه، دهمسي ده‌كهن و

ده‌بخوته‌وه.]

ف: چايي، چايي، چا.

ع: صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، شَائِيٌّ، شَائِيٌّ.

ويته ← چايي

چايف

ك: سرد. [سارد، چيار]

ف: سرد، خنك. چاييده، چاهيده.

ع: بارد. مبرود، مَقْرُورٌ.

چايماني

ك: موره‌تارهق. [تاره‌قي ساردي له‌ش]

ف: سَرْدَخُو، خُنْكَ خُو.

ع: نَسِيغٌ.

چايماني

[ك: نه‌خوش‌كدرتن به هوي سه‌رماره.]

ف: سه‌رماخوردگي، چاهيدگي، چاهيماني.

ع: قَرَسٌ، قُرُورٌ، بُرُونَةٌ.

چايسي

ك: چاي. [چا]

ف: چايسي، چاي.

ع: صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، شَائِيٌّ، شَائِيٌّ.

ويته

چايبين

[ك: سه‌رمابورن، سارد‌بورنه‌وه]

ف: چايبين، چاهيدن.

ع: تَبْرُدٌ.

چپانن

ك: چفانن، پچانن. [به سرته قسه‌كردن.]

ف: بيخ‌گوشي گفتن، سرگوشي گفتن، توگوش

گفتن.

ع: نَجْوٌ، نَجْءٌ، نَجْوِيٌّ، مُنَاجَاةٌ، مُسَاوَرَةٌ، كِتَابٌ،

اِكْتِثَاتٌ، اِكْتِثَاتٌ.

چپه

ك: پارز. [سه‌رل (سه‌رلي كه‌شتي).]

ف: چپه، فه، خله، بيله، بيلك. (پاروي كشتي)

ع: مَقْدَافٌ، مَجْدَافٌ، مُرْدِيٌّ.

ويته ← پاروي كه‌شتي

چپه

ح

خ

ك: بچه، چنه. [سرته]

ف: بیخ‌گوشی، سرگوشی، پیچ‌پیچ، چپ‌چپ.

ع: نُجوی، تُسار، مُساره، دَنَدَنَه، هَتَمَلَه، هَتَمَلَه.

چت

[ك: شت]

ف: چسی، چیز، بَرَموده، پَرَموده، پَرَموتَه،

آخریان. تَن.

ع: شئی، هَن، هَنَه، سَلَعَه. جسم، جَسَد.

چتگهل

ك: چتان. (فلان‌کس چتانبه.) [شتگهل، شان]

ف: چیزها، آخریان.

ع: اَشیاء.

چتوور

ك: چشتیر. [بزنی دو ساله که له «گیسک» گه‌وره‌تره.]

ف: بز، بزغالَه. (بز دو ساله که از «گیسک»

بزرگتر است.)

ع: عناق، جَدَع.

چتی

ك: چتیک، چنی. [شتیک، راده‌به‌ك]

ف: چیززی، خَرده‌ای، خورده‌ای.

ع: شئی، کَسر، نُیف، پَضع.

چخ!

ك: چخ! چخه! چغه! [روشی ددرکردنی سگه.]

ف: چخ! چخه! (امر به رفتن سگ است.)

ع: جَه!

چ خواهشه!

[ك: چنده خوتشه!]

ف: چه خوش است!

ع: یاخندُا.

چر

ك: چیره. [ده‌مرچار]

ف: چهره، رخسار، دیم، روی.

ع: عارض، خَد، وَجه.

چر

ك: خوین. (گوزانی‌چر) [ریژ، بیژ، پاشگره. (به تنه‌یا به

کار ناچیت.)]

ف: خوان، خواننده. (مفرد استعمال نمی‌شود.)

ع: قاری.

چرا

[ك: نامرازی روزناکیدر، لامپا]

ف: چراغ، چراغ، جَرَوَند، جَلَوَند.

ع: مِصباح، سراج.

چراغان

ك: شه‌وگر، شه‌وگر. [چرا هه‌لکردن بو شادی.]

ف: چراغان.

ع: مُصنِیح، اِصباح، اِصطِیاح، اِسراج، اِنساره.

(مشاعیل)

چراخیا

ك: شاخ. [درو دست به‌رز کرده‌ری نه‌سپ.]

ف: چراغ‌یا، چراغ‌یا، چراغ‌پایه. (دو دست

برداشتن اسپ)

ع: شَبو، شَبوب، شَباب، شَبابه، طَموح، اِنلَباب.

شابی، شَبوب.

وینه

چرادان

[ك: جتگه چرا.]

ف: چراغدان، چراغند، چراغنده، مرزه، مرزه،

روشدان، چراغ‌بره.

ع: مِشکوة، نَبراس.

وینه

چرا کردن

ك: چرا روشن کردن. چرا داگرسائن. [چرا هه‌لکردن]

ف: چراغ روشن کردن.

ع: اسراج، اصباح، اِنارة، اذكاء، ايقاد.

چراگه‌ران

ك: نبراره. [كاتی چرا هه لكردن.]

ف: شبانگاه، سترشَب.

ع: مغرب، عَشِي، عَسَق، رَواح، اصييل.

چرا مووشی

ك: دسه‌چرا، [چرا فتيله]

ف: چراغ مووشی، چراغ دستنی.

ع: سُرُج، مُصَيِّج.

چرپ

ك: دزی. (چرپ و چاپ) [فراندن]

ف: دزدی، چاپیدن.

ع: سرقة، نُهَب.

چرپانن

ك: دزین، رفائن. [فراندن]

ف: دزدیدن، دُیودن.

ع: استراق، اِختِلاس

چریوچاپ

ك: دزی. [فراندن، راررورت]

ف: دزدی، چپاول، تاراج.

ع: سرقة، نُهَب، غارة.

چریه

[ك: دهنگی بی له شه‌دها.]

ف: شرفه، شرفاك، شرفانگ، شرفنگ، شكپوی،

شكپوی، شیبوی، شكپوی. (صدای پا در شب)

ع: خَشْفَة، وَقْشَة.

چریسی

ك: تورل، زه‌لوتورل، پردوو. [په‌دوو (سه‌ر زه‌ل و لوقه‌په‌سی

داره‌رای سه‌رمانی بی‌ داده‌پوشن.)]

ف: فدره، زمو، انبیره، چریسی، شستفت، پوشسه.

(نی یا شاخه درخت که روی تیر بام اندازند.)

ع: غِماء، غِماء، وُشِيع.

چرچ

ك: لوچ، چین، ژاکیباگ. [لوی به‌سه‌ر یه‌کدا هاتوو. هه‌روه‌ها:

ژاكان]

ف: تا، بَخَس، پَخَس، نَبَل، زول، بَرا، چین، كُنچ،

كُنچَل، كُنچَلَك، شَكُنچ، آژنگ.

ع: خَبَن، ئَسَنی، عَضَن، تَقْبُض، شَنج، مُتَقْبُض،

مُنكَمِش.

چرچ بوون

ك: لوچ بوون، ژاکیان. [به‌سه‌ر یه‌کدا هاتنی لو، ژاكان]

ف: ناشدن، بَخَسیدن، پَخَسیدن، زول شدن،

زولیدن، كنجیدن، آنجو خبیدن، آژنگیدن،

تَبَلیدن، پَژمرده شدن.

ع: تَحْبَن، تَقْبُض، تَغَضَن، بَكِماش، تَنئِي، شَنج.

چرچ ده موچاو

ك: چین دهموچار. [لوچی ده‌موچار]

ف: چین، بَرا، آنجُخ، آنجوخ، آنجوغ، آژنگ.

(چین چه‌ره)

ع: غَضَن، قَطُوب.

چرچ قوئی بری

ك: پال‌كه‌نت. [راكشا.]

ف: درازكشید.

ع: امْتَدَّ، تَشَبَّح.

چرچ هه‌لاتن ← چرچ بوون

چرچ هه‌لهاتن ← چرچ بوون

چرچیان

ك: چرچ بوون، هه‌لچرچیان، چرچ هه‌لاتن. ژاکیان، لوچ بوون.

[به‌سه‌ر یه‌کدا كه‌رتنی لو، هه‌روه‌ها: ژاكان]

ف: بَخَسیدن، پَخَسیدن، زولیدن، كُنچیدن،

آنجو خبیدن، تَبَلیدن، آژنگیدن، چین چین شدن،

پَژمرده شدن.

ع: تَقْبُض، تَغَضَن، تَحْبَن، قَلُوص، اِنكِماش. ذوی،

ذبول، ذیب، شنج، شنجج.

چرکه

ك: كِرچِه. [ددهنگی سدرمیچ کاتیک گهرمای دهگاتی.]
ف: شَرَفَه، شَبَبوی، شَکپوی، چَمچَمه، شَرَفاک،
شَرَفانگ. (صدای سقف که حرارت به آن
برسد.)

ع: تَقِیض.

چرکه

ك: جَوَلَه، جَمَس. [بزوتن]

ف: جَنبیش.

ع: حَرکَة، شَحْرَک.

چرکیان

ك: چرکه کردن، کرچه کردن. [ددهنگ لیتهانی به ناسته می
سدرمیچ به هوی گهرماری.]
ف: شَرَفیدن، چَم چَم کردن.

ع: اِنْتِقاض.

چرکیانه وه

ك: جَوَلِیانه وه، جَوَلَه کردن، چسره کردن. [بزوتنه وه،

جموچول]

ف: جَنبیدن.

ع: شَحْرَک.

چرئه

ك: نازَه لَبَنک که دهله ره پیت. [چرئه و پرئه]

ف: چَرَنده، چَرَاگر، چَرَاکَن. (چرنده و پرنده)

ع: رَاتِع، سَارِح، سَائِمَة، عَاشِيَة، عَوَاشِي.

چرئه و پرئه

ك: نازَه ل ر باندِه]

ف: چَرَنده و پَرَنده.

ع: طَائِر و رَاتِع، طَيُور و عَوَاشِي.

چروچاو

ك: دِه سَچار. [روز، روخسار (چار و روز).]

ف: چهره، بُک، دِیسم، رَوی، رَحَسار، دِیدار.

(چشم و چهره)

ع: وَجَه، حَدَّ، عَارِض.

چروچاو به به کادان

ك: رَو رَو گَرَز کردن]

ف: چِشَم و اَبرو به هم ریختن، رَو ترش کردن،

چِشَم و اَبرو به هم کشیدن.

ع: كَلَح، قَطَب، قُطُوب.

چروچاو نورشان ← چروچاو به به کادان

چروچه نه

ك: رَوخسار و چه ناکه]

ف: چهره و چانه.

ع: وَجَه و لِحِي.

چرووک

ك: چَلووک، نَه زَو، کهنه فت. [چلکن، پیس]

ف: کَنفَت، چِرکین، چِرک آکین.

ع: وَسَخ، وَضِر، طَفِيس، قَدِر، کَثِيف.

چرووکانه

ك: تَرروکَان. [لینکدانی دهه مه مست.]

ف: چِرکاندن. (به هم زدن مقراض)

ع: صَنای.

چرووکه

ك: تَرروکسه. [دهنگسی چسرووکان (دهنگسی لینکدانی

دهمه مه مست.)]

ف: چِرک چِرک. (صدای به هم زدن قیدی.)

ع: صُنْبِي، صُنْبِيَة.

چره

ك: دِهنگه، دِهنگ، قَار. [بانگ، گازی]

ف: بَانگ.

ع: دَءاء.

چره خودره

ك: دِه مَره کی، چه پوراس. [هه لسوراندنی شتیک به لای

راست و چه پدا.]

ف: چپ و راست.

ع: ضُبُوع، اِطْفَاف، اِلْهَاد، اِشْحَان، اِزْبِرَار،
وَيْتَه—دویرهکی

چریکه

ك: شریکه. زریکه. [شیتته: دهنگیکه.]

ف: داد، بانگ، چاو، غو، شیهه، شلیخه، شلیخ.

ع: ضَنْجَة، صَنِیحَة، صَبَاح، صَرِیخَة، صَرَحَة،
صَاخَة. صَوْت، نِدَاء، غِنَاء.

چریکه

ك: جریکه، زریکه. [دهنگیکه. دهنگی چوله که.]

ف: چاو. (صدای گنجشک)

ع: زَقْرَقَة.

چریکه چریک

ك: جریکه چریک، زریکه زریک. [جریکهی زُر.]

ف: چاوچاو، چاویدن.

ع: زَقْرَقَة.

چریکه چریک

ك: شریکه شریخ، زریکه زریک. [شریخهی زُر.]

ف: داد بیداد، شلیخه شلیخ.

ع: صَبَاح، صُرَاخ، ضَنْجَاج، ضَنْجِیج، نِدَاء،
غِنَاء.

چرین

ك: بانگ کردن، خواستن. [فار کردن، گازی کردن]

ف: خواستن، بانگ کردن، آواز کردن. (صدا
کردن)

ع: نِدَاء، نَمَوَة، اِحْضَار، اِسْتِحْضَار، نُدَاء.

چرین

ك: خورن. [گوزانی چرین،] [گوتنی گوزانی.]

ف: خواندن، چریدن.

ع: غِنَاء، تَغْنِی، تَنْعَم.

جز

ك: سو. [چرزو]

ف: سوک، نیش، زَنسه، زَنسه، دوزَنسه، دوزَنسه،

دوژینه.

ع: حَمَة، اِبْرَة، شَوَكَة، زُنَابَة.

وَيْتَه—دوبارهکوز

جز

ك: جوچیکه. (جز پیدان) [كلك، كلكه]

ف: دنباله، دامنه.

ع: تَنْب، ذیل، طُول.

جزانش

ك: پسهردان. [پتهدان]

ف: زدن، نیش زدن، موکیدن، موک زدن.

ع: لَسَع، لَسَب، اَبْر، اِبَار.

جزانش

ك: سوزانش، سورتاش. داغ کردن. [داغ پیونان.]

ف: چزاندن، سوزاندن. داغ کردن.

ع: اِحْرَاق، حَم.

جز پیدان

ك: در زهر کردن، جوچیکه پیدان. [در زهر کرده، کلکدار
کردن]

ف: دنباله دادن، دامنه دادن.

ع: تَنْذِیْب، تَنْذِیْل، تَطْوِیْل.

جزلیک

ك: جزلیک (دورگی سورده کراو.)

ف: جز، جزده، جزنره، جزغ، جزغاله، جزده،

جزنره، جزغاله، تَزَلَب. (دنبه‌ی سرخ شده.)

ع: حَمِیْش.

جزه

ك: جزه، کزده. [دهنگی برژان. دهنگی که باب.]

ف: جز، کزه. (صدای کباب)

ع: نَشِیْش، نَضِیْض، قَرَعْرَة.

جزه

ك: دزی. (چزله پیدان.) [به نهی بردن.]

ف: دُزدی، دَسْت بُرد.

ع: سِرَقَة.

چزیان

ک: پیه‌ودریان، پیوه‌دران، جزور تیهه لچورن.]

ف: خوردن، نیش خوردن.

ع: التَّسَاب، التَّسَاع، تَلْسُع.

چزیان

ک: سورتیان، سوزیان، [سورتان، برژان]

ف: سوختن، کباب شدن.

ع: اِحْتِرَاق.

چش

ک: چارپوشین، لیبگردن، [چشی لئ بکه!] [لیبگه‌ران]

ف: چشک، چشم پوشیدن، چشم پوشی،

گذشتن. (از آن بگذرا!)

ع: فَضْل، صَرَف نُظْر.

چش!

ک: چشه، رش، رده! [ده‌چه! (فرمانه بو رویشتی

گویدریژ!)]

ف: چش، چشه، وش! (امر به رفتن الاغ.)

ع: سَأ، شَأ! (سأسا، شاشا)

چشت

ک: چت، مین. [شت. رانیک]

ف: چی، چیبز، برموده، پرموده، پرموتسه،

آخریان.

ع: شَيء، هُن.

چشه!

ک: هنگ! [ده‌چه! (فرمانه بو رویشتی گویدریژ!)]

ف: چشه، هن! (امر به رفتن الاغ است.)

ع: سَأ، شَأ! (سأسا، شاشا، شوه‌شوه)

چخ!

ک: چخ، چخه، چغه! [رده‌ی ددرکردنی سه‌گه.]

ف: چخ، چخه! (امر به رفتن سگ است.)

ع: حَه! (كلمة التهريج)

چخ

ک: چخ‌چخ. [چغی زور. (چغه‌چغ کردن.)]

ف: چخ‌چخ. (چخ‌چخ کردن.)

ع: حَهْجَه.

چغه! ← چخ!

چف! ← چغه

چفانن

ک: چپانن. [سرتنه کردن]

ف: بیخ‌گوشی گفتن.

ع: نُجُو، نِجَاء، نُجُو، مُنَاجَاة، دُنْدَاة، ثَسَار.

چفت

ک: نه‌لقه‌ریژ. [چفت و دروایی] [نه‌لقه و زغیری ددرگا

داخستن.]

ف: بُرَنگ، بُرَنگ، بندمه، چفت.

ع: زِلَاج، مِزَاج، غَلَق.

وینه ← نه‌لقه‌ریژ

چفه

ک: چپه، بچه. [سرتنه]

ف: بیخ‌گوشی، سرگوشی.

ع: نُجُو، نِجَاء، ثَنْمِيش، ثَسَار، هَتَلَمَة، هَتَمَلَة،

دُنْدَاة.

چ فه‌ن!

[ک: چ فیلان!]

ف: چه فن، چه کلک!

ع: أَيُّ فَن!

چک! ← کلک

چکوله

ک: بورچکه‌له. [بجورک (رده‌یه کی کرماجیه.)]

ف: کوچک، خورک، ریز. (کرماجی است.)

ع: صَغِير.

چکه

ك: كدم، توژه، نهخته. [توژفاله]

ف: كم، اندك، پُنده.

ع: قَطْرَة، قَلِيل، نَزْر، نُزْرَة، رِزْم، رِزْمَة.

چكه‌له

ك: توژلانه، نهخته‌لانه. [نهختان، زور كدم]

ف: كَمَكِي، اُنْدَكِي، پُندَكِي.

ع: قَطْرَة، نُزْرِيَة، قَطْرَة، نُزْرَة.

چكى

ك: كدمى. [نهختيك، توژفالتيك]

ف: چكى، تكى، كَمِي، اُنْدَكِي، پُندَكِي.

ع: قَطْرَة، قَلِيلًا، بَضْعًا، نَيْفًا.

چكيك

چل

[ك: ژماره‌ی پاش سی و نون]

ف: چل، چهل.

ع: اَرْبَعِين.

چل

ك: فل، په‌خمه. [گهلوز، سه‌پول]

ف: چل، نادان. (چل و ول)

ع: اَبْلَه، اَحْمَق.

چلان

ك: دوروس كردن، (كاره‌كه‌ی خاس بو چلياگه.) [ته‌يار

كردن، دروست كردن]

ف: درست‌كردن، راست‌آوردن، آماده‌كردن،

سازكردن.

ع: تَهْبِيْة، اِعداد، اِصلاح، اِنْجَاح.

چلانن

ك: شيلانن، مالين. [دهست پينداهيئنانى توند.]

ف: چلانندن، چلانيدن، شلانندن، شلانيدن،

ماليدن، مشتتن.

ع: دَعَك، دَلَك.

چلچرا ← چار

چل ميترده

ك: نويژن. [لوسه، بارى]

ف: اَهْرَم.

ع: عَتَلَة.

ويته ← نويژن

چلون

ك: چون؟، چ جور؟ [كور؟]

ف: چه ور؟

ع: ايشلون؟ ائى؟

چلوانى ← كه يفييه تات

چلووك

ك: چيروك، چلكن، چدپان، چه‌ور. [پيس، ناپاك]

ف: فَرْگَن، پَرْگَن، چركن، چَرَب.

ع: وَسَخ، طَفْس، قَدْر، وَضِر.

چله

[ك: چل كاتى ديارى كسراوى وهك روژ. خه‌لوه كيشانى چل

روژ.]

ف: چله، جهله.

ع: اَرْبَعِين.

چله بووچك

ك: چله‌ی دراين. [چله بچورك (له دديه‌می ريپه‌ندانده‌ره تا

يه كدمى رده‌مه.)]

ف: چله‌ی كوچك. (از دهم دلو تا اول حوت)،

چله دوم.

ع: اَلْاَرْبَعِيْنَ اَلْاَصْفَر.

چله‌خانه

[ك: جيگه‌ی چله‌كيشان.]

ف: تك‌خانه، چله‌خانه.

ع: مِيقات، مُعْتَكَف، بَيْتُ الْاِنْفِرَاد، بَيْتُ الْاَعْرَافَة، بَيْتُ

اَلْاَرْبَعِيْنَ.

چله‌دار

[ك: منائيك كه چل روز له تدمه لي تپه بريده.]

ف: چله دار. (چله ای که چهل روز از عمرش نگذشته باشد.)

ع: فِي الْأَرْبَعِينَ، صَدِيق، رَضِيع، طِفْل.

چله ورچ

[ك: له روزی بیست و پینجی به فرانباره ورچ ده خزیته کون و بیست و پینج روز پیش سهرتای خاکه لپوه له کون دیتته ده، بهم چل روز مانه وهی له کوندا ده لئین: «چله ورچ» که تورشی زستان لهم چل روز ده ایه.]

ف: چله ی خرس. (۲۵ روز از اول جدی بگذرد، خرس به سوراخ می رود، ۲۵ روز به اول حمل بماند از سوراخ بیرون می آید، چهل روز ماندن او را در سوراخ «چله ورچ» می گویند که سختی زمستان همین چهل روز است.)

ع: أَرْبَعِينَ الدُّب.

ع: دَعْوَى اللَّعْبَةِ.

چله ی که وان

[ك: ژئی که مان]

ف: چله ی کمان.

ع: ...

وینه ← تیریناز

چله ی که ووره

ك: چله ی بهرین، چله ی بهرگین. [چل روزی سهرتای زستان، له به کده می به فرانباره تا ده به می و تپه نندان.]

ف: چله ی بزرگ، چله نخست. (چهل روز اول زمستان از آغاز جدی، دی، تا دهم دلو، بهمن.)

ع: الْأَرْبَعِينَ الْأَكْبَر.

چلیان

ك: لیویان. (کاره که ی سو ناچلگی.) [زاست هاتن، چورنه سدر، لوان]

ف: درست شدن، راست آمدن، ساز شدن.

ع: كُحِج، حُصُول، صُلُوح.

چلیان

ك: پاکه فتن. (پای کاره که وا چلیا.) [ریکه رتن]

ف: پا افتادن، پیش آمد کردن.

ع: تَصَادُف، اِتِّفَاق.

چلیان

ك: گلپان، هاتنه لادا، هه لکه فتن. [گلان، هه لکه نگورتن]

ف: شکوخ، شکوخیدن.

ع: كُكُوب، زَكَّة، زُلُول، اِنْبِزَاق.

چلی

ك: لهق. [لق]

ف: شاخه، شاخ، شخ، آزغ، آزغ، زغاره.

ع: غُصْن، شُعْبَة، فَنَنْ، فِرْع، جَلْمَة، سَعْفَة، قَضِيب.

(عردام)

چلی

ك: تان. [تله (سورتانه ری برین)]

ف: سوزش. (سوزش زخم)

ع: مَضْن، مَضِيض، ضَرْب، ضَرْبَان، حَرْقَة.

چلاسك

ك: چلوسك، چلوسك، [چلوسك: داری نیسه سورتاری

گردار.]

ف: نیم سوز، نیم سوخته.

ع: جَذْوَة، قَبَس، مِسْعَار.

چلاک

ك: نه مام، دار. [ریشه ی ناشتن، خه لاف (قه لسم بیت یا

لاکیش.)]

ف: نسام، درخت، نهال. (اعسم از «قه لسم» و

«لاکیش»)

ع: فَسَل، فَسِيل، شَجَر.

چلان ← ترووکاش

چلاو

ك: چیشتی برنجی رۆن تینه کرار. (پلاری وشک.)

ف: چلو، چلاو، (پلو خشک)

ع: نَمَن.

چلاو پیز

ك: ناشپیز. [چیشت لینه]

ف: چلو پیز، آشپیز.

ع: طاهي، مَبَاخ.

چلاو سانگون

ك: پلاو سانگون. [برنج پالتو]

ف: آرذن، رازل، ماشیوه، پالونه، پلوی پالا.

ع: غَل، مَبزَل، مَصفاة، مَنطَبَة.

وینه هدی.

چلبانان

ك: چدکائن، مَرین. [شیر خواردنی مندان.]

ف: مَکیدن، چَکیدن. (شیر خوردن بچه)

ع: مَلج، مَرس، مَص، مَز، مَک، رَضع، عَرم.

چلبانان

[ك: نار خواردنه روی گیاندارى رهك سهگ و پشيله.]

ف: لَپیدن. (آب خوردن سگ یا گربه مثلاً.)

ع: لَئَا، لَئِب، وُلغ، وُلوغ، مَعْمَعَة.

چلپاو

ك: چلکار، زَلقار، قورار. [قور و لیته]

ف: خَلاب، گَلاب، مَنجَلاب، غَریفَج، چپچله.

ع: رَدغَة، رَییکَة، لُتق، وَحَل، وِرطَة.

چلبولیس

ك: لَیستان. [لستانه روی دهنگدار و به پهل.]

ف: لپ و لیس، لفت و لیس. (لیسیدن با صدا و

عجله)

ع: لَسد، لَحس، اَلتَطاع.

چلبه

[ك: دهنگی تار خواردنه روی گیاندارى رهك سهگ و

پشيله.]

ف: لَپ لَپ. (صدای آب خوردن سگ و یا گربه مثلاً.)

ع: وُلغَة، لَغِبَة، لَئَاة، مَلجَة، مَعْمَعَة.

چلبه چلب

[ك: چلبه زَر (دهنگی ناخواردنه روی گیاندارى رهك

سهگ و پشيله.)]

ف: لَپ لَپ، چلب چلب. (صدای آب خوردن سگ

و گربه و امثال آن.)

ع: مَعْمَعَة، وُلغان، لَغبان، مَلجان، لَئان.

چلك

ك: زيرگ. [گه مار (پسپورخلى لهش يا جلو بهرگ.)]

ف: شُخ، شوخ، شُغ، شوغ، سُخ، سُنخ، كُرس،

كُرسه، كُرش، كُرشه، كُنَج، كُنَج، كُنيج، فُز، فُز،

چرك. (چرك بدن يا لباس.)

ع: وَسَخ، نَكَس، نَرَن، قَدَر، وَضَر، وَسَب، رَين،

نَدل، كَثافة، دَناسَة، ...

چلك

ك: زورخ، كيم، ناشون. [زورخاری برین.]

ف: چَخ، خَم، سَنيم، اسَنيم، سَنيم، اشَنيم، هَنير،

آزُيخ، پُز، فُز، ريم، چرك. (چرك زخم)

ع: قَبج، وَكس، وَعي، صَنديد، مِدَة، غُفَيئَة، حَفِيْرَة.

چلكاو

ك: په سار. [پاشاراری جل شوردن.]

ف: چركاب، پَساب. (پسابه ی لباس شویی)

ع: مَواصَة، غُسا لَة.

چلكاو

ك: چلبار، قورار، لیته، هه رگار. [قور و لیته]

ف: خَلاب، مَنجَلاب، غَریفَج، گَلابه، خَلیش،

لَجن.

ع: رَدغَة، رَییکَة، وَحَل.

چلكاو

تَقْصَعُ، تَبْنَعُ.

چله‌دان

ك: جیقلدان [جیقلدان (جیقلدانی باندن)].

ف: جاغر، جاغر، ژاغر، ژاغر، ژاغر، ژاغر، شانک،
شکانک، گُژان، گُژان، گُژان، گُژان، گُژان، چینه‌دان،
(چینه‌دان مرغ).

ع: جِرِيئَة، جِرِيئَة، ناطِلَة، حَوْصَلَة، غُرْغُرَة، نُعْنَعَة،
زاوَرَة.

چله‌که

ك: سون، ته‌کان، یه‌که، سله‌سه، ره، [سن، راتله‌کان]

ف: رم، یکه، تکان، گُریز.

ع: جُفول، شُرود، رَوَعَة.

چله‌کیانه‌وه

ك: سله‌میانه‌وه، چله‌که‌کردن، داچله‌کیان، ته‌کان‌خوردن.

[سن‌کردن‌ره، راجله‌کین]

ف: زَم زدن، زَم کردن، واخوردن، یکه‌خوردن،
تکان خوردن.

ع: رَوَعَة، شُرود، تَنْبَه، اِنْتِباَه.

چلیان

ك: تروکیان، چاتوروکان (له‌یه‌لدانی پیلوری چاو).

ف: به‌هم خوردن. (پلک چشم)

ع: اِنطِراف.

چلیسی

ك: نه‌وسن، زکن، زلبرسی، [چارچونک، زورخورد]

ف: چلاسی، شکمو، آزمند، گداچشم.

ع: لَوَاس، شَهْبِي، جَشِيح، شَرِه، لَعَا، لَعِص، لَعُوس،
نَهْم، نَهْم، حَرِيص، اَكُول.

چلیسی

ك: نه‌رسی، زکنی، [چارچونکی، زورخوری]

ف: چلاسی، شکمویی، آزمندی، گداچشمی،
پاسه.

ع: شَرَه، جَشِيح، لَعِص، لَوَاسَة، شَهْوَة، فَشَق.

چما (چه‌ما)

ك: چمان. (چمان نه‌بزی بورگه به‌شا.) [هه‌ر نه‌لیتی]

ف: آرتنگ، چه‌مانند، تو‌گویی، گمان‌بری،
پنداری، مانند‌ابنکه.

ع: كَأْنَة.

چمان ← چما

چم‌چم

ك: گیوه‌ی زیر‌چهرم، [کلاشی بن‌چهرم]

ف: چَم چَم، چَم چَم، شَم. (گیوه‌ی زیره‌چرم)

ع: جُمُجُم.

چمچه ← چمچم

چمچه

ك: که‌چک، [که‌چک، که‌فچی]

ف: چمچه، قاشق.

ع: مِعْرَفَة، مَبْعَثَة، مَذْنَب، مِقْدَحَة، خَاشِقَة.
وینه‌ی هه‌یه.

چمکه

ك: چونکه، [چونکر، له‌به‌ر نه‌رد]

ف: چونکه، چون.

ع: اِنْ، لَانْ.

چنار

[ك: دره‌ختیگی به‌ناربانگه.]

ف: چنار، تبریزی.

ع: دَلَب، صِنَار، صِنَار.

وینه

چناکه

ك: چه‌نه، چه‌ناخ، [چه‌ناکه]

ف: چنه، چانه، چک، کچه، کاجه، منسه، ژنخ،

ژنخدان، ژنج، زهر، آرواره.

ع: فَكْ، فَم، فَم، لَحِي، حَكْ، نَقْن، فَكْ اَسْفَل.

وینه

چناکه دان

ك: چنه رهری، هدلیتوتن، [زورلیتی، فروریسی، ژاوه ژار]
ف: چانه زدن، زئخ زدن، ژاژگویی، ژاژخایی،
هرزه گویی، هرزه درایی، بیهوده گویی.

ع: هَذَر، بَقْبَقَة، نَرْدَرَة.

چناکه شکیاک

ك: چنه رهر، هدلیتوتن، مفتوتن، [زورلی، فروریس]
ف: هرزه چنه، پُرچانه، ژاژگو، ژاژخایی،
مفتگو، بیهوده گو.

ع: مهذار، بَقْباق، نَرْدَار، هَذَار.

چناکه هه لئه کائین

[ك: چناکه نه کاندان.]

ف: چانه تکان دادن.

ع: نَشَقَة.

چنگ

ك: په غوژله، چنگال، [په بجهی دهستی مروژس، درنده یا
بالتند.]

ف: چنگ، پَنجه، اَنگشتان، چَنگال، چَنگسل،
چَنگله.

ع: أصابع، مِخَلَب، ضَبَاب، كَلالِيب، بَرائِن، (بُرئِن)

وینه

چنگ

ك: مشت، (چنگی پر کرد.) [مست]

ف: مَشَت.

ع: قَبْضَة، قَمْرَة.

چنگ

[ك: نیوان په بجه و له بی دهست] (چنگی لیگرت.)

ف: چَنگ.

ع: هَص، (على التَّلج مَثَلًا.)

چنگال

ك: چنگ، [په بجهی درنده و بالتند.]

ف: چَنگ، چَنگال، چَنگَل، چَنگله.

ع: مِخَلَب، بَرائِن، كَلالِيب.

وینه ← چنگ

چنگال

[ك: چه تان]

ف: چَنگال.

ع: شَوَكَة، مَلْقَط، مَنشَل، (فَرْتِیکَة)

وینه

چنگال و روین

[ك: چنگال، هدمیشك (نان یا کولتری تریب کراو له
روتی داخدا.)]

ف: چَنگال، چَنگالی، انگشتو، سَکارو. (نان یا
گرده که توی روغن داغ شده تریب کتند.)

ع: دَلِیک، حَیس.

چنگاول ← پووکاوان

چنگاویر

ك: دهسه داینه، [تیوه نالان، تیوه نالار، دهسه رداوین]

ف: بَلک، آگیش، دست به دامن.

ع: مَشَبُث، نَشَبُث.

چنگگرتن

[ك: چرنوک لیگرتن. (رهك: چنگ گرتنی پشيله.)]

ف: چَنگ زدن. (گریه مثلاً.)

ع: خَلَب، هَبَب.

چنگ لیگرتن

[ك: گووشین له نیوان په بجه و له بی دهستا. (رهك: چنگ

گرتن له بدر.)]

ف: چَنگ گرتن. (از برف مثلاً.)

ع: هَص.

چنگله

ك: سَرقاتی، [له رتاله ی بچورک.]

ف: باوین، چاللی، ساوین، ساوین، سَنبچه،

سراچه، گیره. (سَنبچه ی کوچک)

ع: سَلَة، مَشِیْعَة.

وینه

چنگله سهره ← چنگله سهره

چنگ مریمه

ك: چور مریمه؛ گیاه که.

ف: چنگ مریم، پنجه مریم، بخور مریم.

ع: كَفُّ مَرِيْمٍ، بُوخُوْرُ مَرِيْمٍ، بُوخُوْرُ الْاَكْرَادِ.

وینه

چنگنه

ك: گهنه. [چوره گهنه به که.]

ف: گاوک، غَسْک، (از جنس گنه است.)

ع: فَرَشُوْم.

وینه

چنگنه سهره

ك: گزنه سهره، چنگله سهره، [گزنه سهره، سدرقزن]

ف: چنگله سهره.

ع: قَطْمَط، مُفَقَلُ الرَّاسِ.

چنگه راسی

ك: چنگه کروی؛ پهنه له زوی گیر کردن بر سر که رتن.

ف: چنگ گیر کردن.

ع: ...

چنین

ك: که نهمه. [رنین (میوه له دار).]

ف: چیدن، چنیدن. (میوه از درخت.)

ع: قَطْف، لَقَط، چَنِي، اِقْتِطَاف، النِّقَاط، اجْتِنَاء.

چنین

ك: دورائن، برین. [دورینه (میوه گیاه).]

ف: چیدن، بُریدن. (گیاه)

ع: جَرَّ، اجْتِشَاش.

چنین

ك: بزین. (برنج مدسه لن.) [بزاردن (وهك: بزاردنی برنج).]

ف: پاک کردن.

ع: ثَقْلِيَّة.

چنین

ك: دوروس کردن. [تنین (وهك: چینی گوزه وی).]

ف: بافتن. (جوراب مثلاً.)

ع: نَسَج.

چنین

ك: نه خشاندن (ی تاج، کلار و...)

ف: دوختن. (تاج، عرشچین و...)

ع: تَطْرِيْن، تَدْبِيْح، تَوْشِيَّة.

چنین بان یهك

ك: له سر یهك دانان، که له که کردن

ف: روی هم چیدن، بالای هم گذاشتن.

ع: رَتَد، نَضَد. زین، ركم، نَصِيص.

چنین لای یهك

ك: خستنه پال یهك، ريك خستن

ف: پهلوی هم چیدن، لای هم گذاشتن.

ع: نَضَد، تَوْسِيْق، تَنْسِيْق، تَرْصِيْف.

چنینه وه

ك: گلپزه کردن، گرده کردن. [هه لگرتنه ره و کز کرده ره.]

ف: گرد کردن، چپیره کردن، گروزه کردن،

برداشتن.

ع: فَرَش.

چو

ك: چتو. [دار]

ف: چو، چوب، درود.

ع: خَشَب.

چوار

ك: ژماره پاش سی.

ف: چهار، چار.

ع: اَرْبَعَة.

چوارنایه

ك: چواروینه (چوره زریبه کی شهرد.)

ف: چهار آینه، جوشن. (نوعی است از

جوشن.)

ح

خ

ن

ع: دَرِع، يَنْبِيَّة.

چواربا

[ك: بای روزمه لات، بای روزنارا، بای شسه مال، بای باشور.]

ف: چهار باد. (باد صبا، باد دبور، باد شمال، باد جنوب)

ع: اَرْبَعَة، رِيَّاح اَرْبَعَة.

چواربه نك: فورسی. [كورسی: ميتریکي تايهت بوو که زستانان ناگريان دهخته ژيري و به دوريدا دنوستن.]
ف: چهاربند، کُرسی.

ع: کُرسی.

ويته—کورسی

چواربه ن—روباعی**چواربا**

ك: چاروا، مالات. [چوارپي، نازن.]

ف: چهارپا، چاربا، سننور، استور.

ع: مان، نَعَم، ماشيَّة، نواب.

چوارباچکه

[ك: هدر شتيکی چوار پينچکه، دک: کورسی و ميتر و...]

ف: چهارپايه، چهاربند.

ع: قوائم، اَرْبَعَة قوائم.

چواربانوو

ك: شه شربالور. [شه شرو، خشتهك]

ف: چهار پهلو، شش پهلو.

ع: مُرَبَّع، مُكْعَب، مُجَسَّم.

ويته

چواربانوو

[ك: بدردی ريکوريکی به نايی.]

ف: چهار پهلو. (سنگ چهار پهلو بنایی)

ع: رَضَم، رَضْمَة، رَضام، رَضاصات.

چوارپايه

[ك: ميترى چوارپينچکه.]

ف: چهارپايه، چارپايه.

ع: مَشْجَب، مَشْجَر، مَرْفَع.

ويته

چوار بهل چهرنگه

[ك: دهست و پي سپی (دهسپ)]

ف: چهار پا سفيد. (اسپ)

ع: مُجَبَّب، مُجَبَّل.

چهار بهل نهویك: كهتر کولوت، زلام. [زه بلاح (مروث يا نازن).]
ف: گنده، کُلْفَت، چهارشانه، کلثت آفرينش.

(انسان يا حيوان)

ع: رَبَّع، رَبَّع، رِبَّعَة، حِنزَاب. (غَلِيظُ النَّالُوح)

چوار تانی

ك: گومز سر گور. [هدیوانی گومه زداری سدر قه بر.]

ف: گوراب، گورابه، ستودان، استودان، چارتاق، چهارتاق.

ع: رَوَّاق، اَسْطُوَان.

ويته—تلق

چوار چوار

[ك: چوار - کس يا شت - له دوی چوار.]

ف: چهار چهار، چارتا چارتا.

ع: رُبَّاع.

چوار چوار

ك: شانزه. [چوار كه رت چوار، ۴ × ۴]

ف: چهار چهار، چار چار، چار بار چار.
(شانزده)

ع: اَرْبَعَة اَرْبَع.

چوارچه قل

ك: چواره نگروله. [دهتری چوار دهسکه. هدرهها نیدیومه له دهسوسان بورن و پینهتری.]

ف: چهارپا، چهار دست و پا.

داشته باشد.)

ع: ذُو أَرْبَعِ عُرُوت.

ویندی مه‌یه.

چوارته‌سج ← چوارزیه

چوارگوزهر ← چوارسوو

چوارگوشه

ك: چوارسورج. [چوار کونج]

ف: چهارگوشه، چهارکنج.

ع: مُرْتَع، ذُو أَرْبَعِ رُؤَايَا.

چوارلا

ك: چوارلانه، دویاد. [به‌نی چوار لوز، به‌نی دور چار باداران].

ف: چهارلار، چهارتاه، چهارلای، چهاررشته،

دویاد.

ع: مُرْتَع، مَرْبُوع، ذُو أَرْبَعَةِ خِيوط، ذُو أَرْبَعَةِ أَسْلَان.

چوارلا

[ك: چوار تهره‌ف]

ف: چهار سو.

ع: جهات أَرْبَعَة.

چوارمه‌شمان

ك: چوارزرانی. [چوارمشقی: جوژه دانیشتیکه.]

ف: چهارزانو.

ع: رُوبَعَة، أَرْبَعَاء، تَرْبُوع.

وینه

چوارمیخه

[ك: هدر چوار پدلی مروتسه - بز نمونه - بیه‌ستنه‌ره به

چوار میخه‌ره تا به هیچ لایه‌کدا نه‌جولیتته‌ره.]

ف: چهارمیخ، چارمیخه. (چهار دست و پای

انسان را مثلاً به چهار میخ ببندند که به هیچ

طرف تکان نخورد.)

ع: ...

چوارنالی

ك: غار، تار، چواره. [پرتار: غاردانی توند.]

ف: چهارنعل، تاخت، نو.

ع: خَبَاب، خَبَاب، كَرْدَخَة، هَمَلَجَة.

چواره ← چوارنالی

چواره‌نکل

ك: چواره‌نگون. [چوار دهسکه (رەك: چوار دهسکه‌ی خیگه

یا مه‌شکه.)]

ف: چهار دست. (چهار دست خیک، بیا مشک

مثلاً.)

ع: قَوَائِم.

چواره‌نکلون ← چواره‌نکل

چواره‌نکوله

[ك: نیدیومه له بیته‌زی و ده‌سه‌وسان بورن له کاره‌ا.]

ف: چهار دست و پا. (کخایسه از عاجز شدن و

واماندن در کار است.)

ع: تَبْرُكُج.

چواریه‌کبه‌ر

[ك: نهر که‌سه‌ی له چوار به‌ش یه‌ك به‌شی به‌رده‌که‌ویت.

(بز نمونه: له به‌روبوومی زویدا.)]

ف: چهاریک‌بَر.

ع: مُخَابِر، مَن لَه الرُّبُوع.

چویه‌چو

ك: به‌رانبه‌ر. [رەك یه‌ك، یه‌كسان]

ف: برابر، یکی‌بودن، مانند هم.

ع: مُسَاوِي، مُطَابِق، طَابِقُ النُّعْلِ بِالنُّعْلِ.

چوی

ك: هه‌لپه‌رکی، هه‌لپه‌رین. [دیلان (سه‌مای به‌کومەن، که

چهند که‌س پینکه‌ره به‌ شیویده‌کی بازسه‌یی بیا که‌وانسه‌یی

دهستی به‌کتر ده‌گرن و هه‌لده‌په‌رن.)]

ف: پَنزَه، پَنجَه، چوی. (رقص اجتماعی، که

چند نفر با هم به‌ شکل دایره یا نیم دایره

دست همدیگر را گرفته می‌رقصند.)

ع: زَفَن، قُدْرَج، قَرْتِج، رَقَص، دَعَكْسَة.

چوتوره

ك: تهره، [كارهسات]

ف: آسيب، موژه.

ع: حادبته، صدمه، نايبه، نازبه.

چوهور

ك: چم، روزخانه، [روبار]

ف: رود، زوج، رودخانه.

ع: وادي، نهر، منهر.

چوخه

[ك: چوخه]

ف: چوخا، جولخ.

ع: چوخه، جولي.

ويته ۲۰

چوري

ك: چورمگي، [چور شير]، [سپايي]

ف: سفيدي، [رنگ شير]

ع: قمره، بياض.

چوري

ك: واريز، [چوري داره]، [رهلام]

ف: پاسخ.

ع: جواب.

چور

ك: رنه، [چور كردن]، [مي گيبورن]، [مي به نبورن]

ف: بند، [بند كردن]، [بند شدن]

ع: اخذ، جر.

چور

ك: قوم، تك، توژ، نهخت، كدم، چك، ريزه، چورتك.

[دلرب، نهختان]

ف: چك، تك، رين، شر، شرتك.

ع: جرعه، دفعه، حسوة، قدمة، غمجه، غمجه، نجبه،

شربه، قطره، برض، دف، دافاف، شفافه.

چور

[ك: تنوك] [چوري لي بوي، نارچوري كرد.]

ف: شر،

ع: رشحه، قطره، وشله، ترشح، تقطر.

چور ← شق [دشه يكي گوزانيه.] [گوراني است.]

چورت

چورت

ك: پينه كي، رنه روز، [خه برده ره]

ف: چرت، پينكي، ناو، ناويدن.

ع: سبه، سبات، نعا، نكاس، نواد، نو، نوادان،

وسن، غفوه، هوجل.

چورت

ك: چورتكه، [چورت نامارزي ژميته اي چاران.]

ف: چرت، چرتكه، [چرتكه ي حساب]

ع: شرط.

چورتان

ك: ترازان، [ترازانان، چركاندن] [چرتاندني

پهله پستكه ي تفهنگ.]

ف: چرتاندن، در كردن، [ماشه ي تفنگ را مثلاً

چرتاندن.]

ع: ازلق، تحيه.

چورنك ← چور (كهم)

چورتان

ك: ترازيان، [ترازان، چركان]

ف: چرتيدن، در رفتن.

ع: ازلق، تحيه.

چور كردن

ك: رنه كردن، به نبورن، [مي گيبورن]

ف: بند شدن، بند كردن، نيزه بند كردن.

ع: اخذ، جر.

چورو

[ك: چهره س]

ف: ئىب چۆرە، ئىب چۆرا.

ع: لىماظ، لىماق، لىمچە، لىمچە. لىمماظ.

چۆرە

ك: شۆرە. [دەنگى رزانى ئارا.]

ف: شۆرە، شۆرىدىن. (صدى شىرشىر آب)

ع: انصىباب.

چۆرە چۆر

ك: شۆرە شۆر. [چۆر چۆر، چۆرە زۆر]

ف: شۆرشۆر، شۆرىدىن.

ع: ئىصنىب، وىشلان.

چۆرى

ك: تىكى، توۋى، چىكى، كەسى، رىزەيسى. [توۋىكىك،

توۋىقائىك]

ف: شۆرى، تىكى، چىكى، كەسى، رىزى.

ع: جۇرە، شۆرە، غۇرە، نۇبە، قۇرە.

چۆرىيان

ك: تىكيان، تىكان، چىكان، پائىئوران]

ف: شۆرىدىن، چىكىدىن، سوداب، پالىسىدىن،

پالان شىدىن، آب چىكان.

ع: وىشل، ئىصنىب، ئىقۇر.

چۆش!

ك: روشا، روشا! [ھوش! (ھەرمانە بۆرەرەستىنى كەر، بە

پىچەراندە، «چىش» ھە.)]

ف: چىشا، وشا! (امر بە اىستىدان الاغ، بىر خىلاف

«چىشا!»)

ع: ...

چۆق

ك: مۇ (مۇدان لە نىرگە لە.)

ف: چۆك. (نەسى كە بە قلىيان مى زىندد.)

ع: ئىشۇق، ئىشۇق، ئىشۇق، ئىشۇق.

چۆقائىن

ك: لىر زاندىن، دانە چۆقە پىكەردىن [ياو ئە پىچوقىن].

ف: چىكاندىن، زىكاندىن.

ع: صىق، ئىقۇس، ارعاد، اكران.

چۆقە

ك: كزە. [سورتانە ھە، كزانە ھە]

ف: سوزش.

ع: خۇرقە، ئىتھاب.

چۆقە

ك: دانە چۆقە (تەقە تەقە ددان بە ھىرى سەرما يىسا

لەر زوتارە.)

ف: چىك چىك، زىك زىك، زۇغ زۇغ، (صدى بە ھىم

خوردن دىندان از سرما يا از تب و لرز.)

ع: رىدە، ئىقۇس، كزان، صىقە. (صىرىپ، صىرىف)

چۆقە يىدىن

ك: كزە يىدىن، كوركيان، كولىدىن. [ئە پەرى تاسە.]

ف: سوزش دىل. درخوش، شادخواست.

ع: خۇرقە ئىقۇس. اشتىاق.

چۆقە يىدىن ← چۆقە [ماناى درىم.] (بە معنى اخىر

«چۆقە» است.)

چۆقەين

ك: كەرتنە دانە چۆقە، تەقە تەقە كرىنى ددان.]

ف: چىكىدىن، زىكىدىن.

ع: ئىقۇس، ارعاد، ئىقۇس، اكران.

چۆك

ك: زرانى، ورتىگ. [ئە زىنۇ]

ف: چۆك، چۆك، زانو.

ع: رۇبە.

چۆلدان

ك: سەردون. [لەسەر ئە زىنۇ دانىشتىن.]

ف: چۆك، چۆك، چۆك ددان، زانودان، بە

زانونىشتىن.

ع: جۇقۇ، تىجاشى، قۇفوف، حىب، اكرىيام، شىخۇن.

ونە

چوکه

ک: چیکله [چیلکه]

ف: دروک، دسوک، خلاشه.

ع: سَجُور، هَشِيم.

چوکه خيگه

ک: پَزْگ، پَشْک. [نهر چیلکه یه ی خيگه یی پينه ده کهن.]

ف: چوبک، چوبک خيگ.

ع: زاجل، اُسکويه.

وینه <۲>

چوکه شکين

ک: خومه شتونه، بشتونه یی. [دورزمان، ناژاره چی]

ف: هاله، چُغُل، سخن چين، دوبرهم زن.

ع: هَمَان، نَمَال، نَمَام، نامل، نيپوب، مُفَتْن، مُفسد.

چوکه شکيتي

ک: خوم شتوان، بشتونه یی. [فيتنه یی، دورزمانی]

ف: هالگی، چُغُل، سخن چينی، دوبرهم زنی.

ع: هَمَز، هَمَارَة، نَمَل، اِنَمال، نَمِيلَة، نَمِيمَة، نَزغ،

اِفَساد، تَفَتين، اِثايَة، سَباعيَة.

چوکه ی ته ماکو

ک: دهمار. [ردگی تورتن]

ف: نمار، چوبه.

ع: عَصَبِ اللَّثِيعِ، عَرُوقِ اللَّثِيعِ.

چوکه ی قولاپ

ک: خه مازه، چسکلهی ماسيگير. [چسکلهی تسولای]

ماسی گرتن.]

ف: غَمَارَكَة. (چوبک قلاب ماهی گيری)

ع: ...

وینه

چوکه هه لدان

ک: دانيشتن له سهر يسهك نه ژنو (و بهر زكردنه ره)

نه ژنو كه ی تر.)]

ف: زانو بلند كردن، زانو، (يك زانو بلند كردن)

ع: تَثْنِي، ثْنِي الرُّكْبَةِ.

وینه

چوکه هه لدان

ک: جنچکان، تنچکان. [چچکان (بهر زكردنه ره) هه درو

نه ژنو و له سهر يی دانيشتن.]

ف: چُنْيَاتَمَسَه، زانوا فراشستن. (ههر دو زانو

افراشستن و بر پا نشستن.)

ع: قُرْفُصَاء، قُرْفُصَى، قَعْفُزَى، اِقْعِنْفَاز، اِحْتِبَاء؛

اِحْتِفَاز، اِقْعَاء.

چوکه كه ← مه ليچك [رشه يه کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

چول

ک: بياران. [بيابان، سارا (زدهی خالی له مروفس.)]

ف: کُوپِر، گُوپِر، هامون، بيابان، چول. (زمين

خالی از مردم.)

ع: قَفَر، قَارَة، مَقَارَة، وَحْش، صَحْرَاء، تَيْهَاء، بَيْدَاء.

چول

ک: تاران. [خالی (خانوری خالی)]

ف: تهی. (خانه ی خالی.)

ع: خَالِي، خَاوِي، خَافِق، غَامِر، بَاثِر، مُخْلِی، خَالِي

السُّكْنَة.

چولای بو؟

ک: چول نه ری؟ [کور ده بیت؟]

ف: چه جور شد؟، چه جور می شود؟

ع: كَيْف؟، كَيْف يَكُون؟

چولچر

ک: بی زبگه. [لازی]

ف: بی راهه، بیابان رو.

ع: تَعَسُف.

چولچر

ک: گوزانیسه کی به ناربانگ و تاییه تی بیابانه که

هارراتای فارسی و عهده یی تیه.)]

ف: آوازی است معروف مخصوص بیابان

ح

خ

ز

مرادف فارسی و عربی ندارد.

چولسك

ك: چلۆسك، كوتره، چلاسك. [داری نیوه سورتاوی گردار].
ف: سَغْدَه، آسغده، نیمسوز، نیمسوخته.

ع: جَدْوَة، قَبَس، وَقُود، مِسْعَار.

چولوهول

ك: خوتوخوالا. [بی‌ناردهانی (خالئی ره‌والئی)].

ف: تهی و تهك. (خالئی و خوله)

ع: خالی، فارغ، خالی السكَّنة.

چوله چرا

ك: سوله چرا، چوكله چرا، شهرچرا، [القی درخت - رهك]:
داربهرور - كه به پستی تَشوئی رهك سیواك ده‌بکوتن و بسو
رار - رهك: راره‌کر - له چیا و دهشتدا هه‌ئیده‌گرستین. [

ف: شوله چراغ، هاله چراغ. (شاخه‌ی درخت
بلوط را مثلا با پشت تیشسه مانند مسواک
می‌کوبند و برای شکار کبک مثلا در کوه و
بیابان روشن می‌کنند.)

ع: قَبَار، عَشْوَة.

وینه

چولئی

[ك: گه‌لای میو یا کاهور که به «با» دست کونی

ده‌کن و رهك ده‌مانچه ده‌نگی لیوه دیت.]

ف: چولئی. (برگ مو، یا برگ کاهور با باد
دست سوراخ می‌کنند که مانند تپانچه صدا
می‌دهد.)

ع: فُفْع، تَفْقِيع.

وینه

چون

ك: رهك، وینه، جوز، جفت. [چه‌شن، هارتا]

ف: چون، مانند.

ع: شَبِه، شَبِیه، مِثْل، مَثِیل، نَطْر، عَدِیل.

چون - چونکه

چونکه

ك: چون. [چونكو، له‌به ره‌ره]

ف: چون، چونکه.

ع: اِنْ، اِذَا، لِأَنَّ.

چووهور

ك: چوور (گیاهکی به‌ناربانگه.)

ف: علفی است معروف.

ع: ...

چونه

[ك: چه‌ندهر]

ف: چُنْدَر، چُغْنْدَر، چُغْنْدَر، چُغْنْدَر، شُوْنْدَر.

ع: سَبِق، شَمَنْدَر، شُوْنْدَر، شَمَنْدَر.

وینه

چونه‌برایی

[ك: چه‌ندهری لیتراو.]

ف: لَبُو، لَبْلَبُو، چُغْنْدَر پُخْتَه.

ع: سَبِق، شُوْنْدَر، لَبُو.

چونه‌ره‌ن

[ك: چه‌ندهری شه‌کر]

ف: چُغْنْدَر قَنْد.

ع: شُوْنْدَر، شَمَنْدَر، شَمَنْدَر، سَبِق السُّكَّر.

وینه

چونه‌ر و که‌شك

[ك: چه‌ندهر و که‌شك]

ف: لَبُو، چُغْنْدَر و كَشَك.

ع: لَبْلَبُو.

چووب

ك: درۆ، چاپ. [درۆ]

ف: دروغ. (چاپ و چوب)

ع: كَذِب، قَرِيْة، كِذْب.

چووز

چوون

ك: روين، شورن، [رَوَشْتَن]

ف: رَقْنَن، شَدَن.

ع: ذِمَاب.

چوون

ك: كه فەرپَرِيژ، [سەررَپَرِيژ كردن (وهك: كه فەرپَرِيژ كردنسی

چِيشت.].

ف: از سرفرفتن. (آش مثلاً.)

ع: قَزَح، اَزْبَاد، تَنَافُط، تَغْلِي.

چوون

ك: كردن. (لەره نه چي» له ره نه كا.) [وَيَجوون، هارشيويهی]

ف: ماندن. (به آن می ماند.)

ع: شَبَه، شَبَاهَة، اَشْبَاه، مُشَابَهَة، مُمَاتِلَة، مُتَوَل.

چوون به به كا ← به به كا چوون

چوون ناو ناو

[ك: رَوَجوون له ناردا.]

ف: رفتن توی آب.

ع: خَوْض.

چوونه به كا

[ك: هاتنه وهيك يهك (به بازدان.)]

ف: به هم رفتن. (برای خستن.)

ع: قَرَّ، اِنْقِيَاض، اِنْقِشَاش، اِكْتِزَاز، فُذْفَذَة.

چوونه به كا

ك: ... هه لِيِيكِيان، [لِيك توند بورن. هاتنه وهيك]

ف: درهم رفتن. بسته شدن. بر آمدن.

ع: عَجْر، رَتَق، قُلُوص، تَقْبُض، تَقْلُص، تَجْمَع.

تَشْتَج.

چوونه به كا

[ك: كرژ بورن (ی دار، كيسه، لاستيك ...)]

ف: بَلُغْشْتِه شدن. (دام یا كيسه یا لاستيك

مثلاً.)

ع: قُلُوص، اِجْتِمَاع، تَجْمَع.

ك: چورزه، چه كه ره، [چه كه ره (پياز، گيا یا پهري مريشك

كه تازه سهري هيناييته ده.)]

ف: نيش، تَنَزَه. (پياز یا گياه یا پر مرغ كه تازه

سر در آورده باشد.)

ع: شَطَا، بارِض، وَشَم، تَنْشِش، خَامَة، فَرخ.

چووز

[ك: ريز (سهو سسي به ردهی ده كه ونه سهو يهك هيل:

زاراويه كه له ياری «ريزين» ا.)]

ف: چووز، ريز، (واقع شدن سه ريگ در يك رَج،

اصطلاح بازی «چورزان» است.)

ع: قَرَف.

وينه ← چووزان

چووزان

[ك: ريزين: ياريه كه.]

ف: چوزان، ريزبازی، ريگبازی.

ع: قَرَف، قَرَق.

وينه

چووزه

ك: ره ج. (همر به شيكي روهك كه پير نه بوويت.)]

ف: تَز، تَزَه. (هر چيز جوان از نباتات كه پيبر

نشده باشد.)

ع: وَالْبَة، نَشِيئَة، حَقَل.

چووزه ← چووز (چه كه ره)

چووزه پونگه

[ك: پنگي نه پشكورتور.]

ف: چووزه پودنه، پودنه ی تَزَه. (پودنه ی

نشكفته)

ع: شَطَا، اَلْقَوْدَج.

چووزه هه يار

[ك: هاررپي ناسك.]

ف: خييارزه، خييار تازه، خييار نازك.

ع: شَعْرُور.

چ و ده خست؟

ك: چ گاه؟ [چ كائينك؟]

ف: چه گاه؟، چه هنگام؟

ع: اَيان؟، مهما؟، أَي وقت؟

چوهر ← زوور [دشه به كی گوزابه.] [گورانی است.]

چه

[ك: نیشانه‌ی گورته ناره، و لك: باخچه.]

ف: چه، (علامت تصغیر است. باغچه، تریچه.)

ع: ی

چه؟

[ك: چی؟]

ف: چه؟، زش؟

ع: ما؟

چه نه وی؟

[ك: چی نه بیئت؟]

ف: چه می شود؟

ع: ما یكون؟

چه بووسی ← حقیقه ت

چه پ

[ك: بدرانه‌ری «راست».]

ف: چه، (ضد «راست»)

ع: یسار، یسرة، ایسر، شمال، شیمال، شمال.

چه پ

ك: چه پله. [چه پك: دست به كدا کوتان.]

ف: خُنْبَك، خُمَك، دَسَنَك، زَنَسَك، شَسْفَق،

دَسَت زَدَن.

ع: صَدَا، سَطَع، صَدَوَة، صَفَقَة، تَبَلَد، ضَرَبُ الكَف،

(تَصْفِیح،) تَصَدِیْقَة.

چه پاله

ك: شد پاله، شه پلاخه، زیله. [زلله]

ف: سیلی، چپسات، تپانچه، توانچه، سله،

كَشِیدَه.

ع: لَطَم، نَطْح، كَفْح، نَحْ، صَفَقَة، ضَفَدَة، رَطَسَة،

طَبَانَجَة.

چه پاله

ك: چه پوله، ناردس. [چه پوك (له بی دست).]

ف: هَبَك، كَبَك. (كف دست)

ع: كَف، یَد.

چه پانن ← ته پانن

چه پاو

ك: تالان، برفین برفین. [راپورت]

ف: چپاوا، چپسو، چپاول، تاراج، تارات،

بچاپ بچاپ.

ع: نَهَب، نَهَب، غَارَة، مَغَار، اِغَارَة، اِسْتِغَارَة.

چه پخون

ك: شهر نغورن، شهر نغورن. [هیرش کردن له شهر دا.]

ف: شَبِخُون، شَبِیخُون، شَب تازی، شَب تاختن.

ع: تَبِییت.

چه پك

ك: چه په، دسه، دسكه، چه پك، قول. [بهسته، دسته]

ف: دَسَنَه، مُشْتَوَارَه.

ع: قَبْضَة، قُصَة، خُصْلَة، حُرْمَة، قَصِیْبَة، سَبِیخَة،

عَبِط، عَمِیْتَة، جَرِزَة.

چه پ کوتانن

ك: چه پله کوتانن. [چه پله لیدان]

ف: خُنْبِیدَن، خُنْبَك زَدَن، خُمَك زَدَن، دَسَنَك زَدَن،

دَسَت زَدَن، شَسْفَق زَدَن.

ع: صَفَق، تَصْفِیق، صَدَو، تَصَدِیْقَة، تَصْفِیح، تَبَلَد،

ضَرَبُ الكَف.

چه پك ← چه پك

چه بکده نم

ك: قول، دسكه. [بهسته گی نم، دستهی گی نم]

ف: بَسَك، بَسَدَك، دستهی گندم.

ع: قَبْضَة، حُرْمَة، شِمَال.

وینه

چہ پکن

[ك: تونیل]

ف: زه كند، زه گوپه.

ع: نُفُق، سُرَب، دِيمَاس.

وینہ - تونیل

چہ پگہ رد

ك: چهرخ، ناسمان، گهر دون، [چہ پگہ، فہلہك]

ف: چرخ، چپ گرد، آسمان، روزگار، گردون.

ع: فَلَک، سَمَاء.

چہ پلہر

[ك: چوپہ (كہ سینگ کہ کار بہ دستي چپ دکات.)]

ف: چپہ. (کسی کہ با دست چپ کار کند.)

ع: أَعْسِر، (ع: عسراء)

چہ پلہ پتران

[ك: چہ پلہ لیدانی بہ کوسمان.]

ف: حُنْبُک زدن، حُنْبُک زان. (کف زدن جمع)

ع: تَصَافُق، تَصْفِيق، تَبْدُل، ضَرْبُ الكَقُوف.

چہ پوراس

ك: چہ لپا. [خاج]

ف: چلیپا، چپ و راست.

ع: صَلْبِي، صَلْبِيَا.

چہ پوراس

[ك: برینی دست و پی بہ پیچہ رانہی بہ کترہ.]

ف: چپ و راست. (بریدن دست و پا بر خلاف.)

ع: أَلْقَطْعُ مِنْ خِلَاف.

چہ پوراس - دؤمرہ کی

چہ پوک

[ك: بہ لہپی دست لہ سہر دان.]

ف: بام، توستری. (با کف دست نوی سر کسی

بزند.)

ع: كَفٌّ، صِنَكٌ، صِنَعٌ، قَصْعٌ، رِبْسَةٌ، صِنَعٌ.

چہ پوکان

ك: چالاخی. [هارواجی کردنی نہ سپ.]

ف: چالاخی، ہرزگی. (ہرزگی کردن اسپ)

ع: جَلَاةٌ.

چہ پوکہ سہری

[ك: بہ لہپی دست لہ سہر دان.]

ف: توستری. (با کف دست.)

ع: رَيْسٌ، قَصِيعٌ، لُدْمٌ، نَفْحٌ.

چہ پولہ

ك: پد نجرلہ، پد نجرہ. [چہ چہ]

ف: چچ، پندجہ، دست.

ع: كَفٌّ، يَدٌ، قَنَبٌ.

چہ پپہ

ك: چدپک، چہ پک، دسہ، بسہ. [دسکہ]

ف: دستہ، بستہ، مُشْتَوَارِہ.

ع: قَبْضَةٌ، حَزْمَةٌ، قَصِييَةٌ، عَمِيَّةٌ، سَبِيخَةٌ، حُصْلَةٌ،

قَصَّةٌ، غَيْطٌ.

چہ پپہ

[ك: سدہری «پاشپہن» کہہ مدچہ کی نہ سپی پی

دہستہ نہرا.]

ف: مچی. (سر پاشپہن کہ بہ مچ اسپ بندند.)

ع: رُسَاغٌ.

چہ پپہ - دزہ

چہ پپہ جاج - ساتوور (رشدیہ کی کرماجیہ.) [کرماجی است.]

چہ پپہر

ك: ہہسار. [دیوار لہ شور و وشکہ گیا وک: تہمان.]

ف: چپر، توارہ. (دیواری کہ از چوب و علف

سازند مانند «تہمان».)

ع: عَرِيشٌ، حِبَاكٌ.

وینہ (۲)

چہ پپہر

ك: پوس، پوسہ، [پوستہ چی، نامہ بہر]

ف: چاپار، پیک، آلاخ، آسکدار، پست، پوستہ،

ك: پاك نەكریاگ. [ناپوخت، نەبۆزێردراو (وەك: گەشەئە پساك

نەكراو.)]

ف: آغده، ناپاك، ناویژه، نەغندار. (گندم مثلاً.)

ع: غلیث، خلیط.

چەپەل بوون

[ك: پیس بوون]

ف: آلودە شدن. پلشت شدن.

ع: تَلَطَخ. تَخَبُث.

چەپەلكار

ك: بەدكار، گەنەكار. [خرابەكار]

ف: بدكار، گندهكار.

ع: خائِن، حَبِيث، عَتِيف.

چەپەلی

[ك: پیسی، ناپاکی]

ف: چۆنسی، پۆچنسی، پلیدی، پلشتنی، فُزاکسی،

وژنی. چرك.

ع: قَذَارَةٌ، كَثَافَةٌ، خَبَاثَةٌ، رَجَسٌ، نَجَسٌ، قَذْرٌ، قَذَعٌ.

وَسَخٌ.

چەپەلی

ك: گور. [پسایی (له پاش و پیتی مروفره.)]

ف: گە، پاچایه، وژن، پلیدی، پلشتنی. (بول و

غانط)

ع: جَعْرٌ، قَذْرٌ، نَجْوٌ، غَانِطٌ، مَدْفُوعٌ، نَجَسٌ، نَجَاسَةٌ.

چەپەوانە

ك: وارو، چەواشه. [پتچەرانە]

ف: باژگونه، واژگونه، وارون، وارونه، رَخَش،

بازگونه، باشگونه.

ع: مَعكُوسٌ.

چەپە

ك: چەپەرانە، وارو. (زیددی «راسی».) [پتچەرانە]

ف: چۆنسی، وارو، وارون، وارونه، رَخَش. (ضد

پوستەچی، راه نۆرد، نامەبۆر.

ع: بَرِيدٌ، قَاصِدٌ، سَاعِيٌّ، فَيِّجٌ، سَيِّئٌ.

چەپەرەن

ك: سینه بەن. [ملپێج]

ف: باژۆند، باژۆنگ، سینه بەند، شال گردن.

ع: لَبِيْبَةٌ، تَلْبِيْبٌ، مِشْكَةٌ.

وَيْهٌ

چەپەر خانە

ك: پوتە خانە. [پوتە خانە]

ف: چاپار خانە، پێك خانە، پُسسەت خانە،

پوستە خانە.

ع: مَرْكُزُ الْبَرِيدِ.

چەپەل

ك: گەن، بەد، خراو. [خراب (خرابە)]

ف: بد، گند، پلشت، پلیدی. (كار بد)

ع: قَبِيْحٌ، شَنِيعٌ، فُطِيْعٌ، سَيِّئٌ.

چەپەل

ك: چلكن. [پیس]

ف: چۆنل، پۆچنل، دۆن، پلیدی، ژبۆ، فۆزه، فُزاک،

فۆگند، چركن.

ع: قَذْرٌ، وَسَخٌ، رَجَسٌ، نَجَسٌ، نَجِسٌ، نَرِنٌ، كَثِيْفٌ،

خَبِيْثٌ، قَشْبٌ، مُسْتَقْدَرٌ، حَرَامٌ، نَكْبَةٌ.

چەپەل

ك: بەدسەرشت، گێر، چەفت. [چەرت، نارەسەن]

ف: كۆج، بەدگوهەر، بەدسەرشت.

ع: مِلْطٌ، فُطٌ، مَرِيْدٌ، شَرِيْرٌ، عَتِيفٌ، خَبِيْثٌ، سَيِّئُ

الْقَلْبِ.

چەپەل

ك: گەنیگ. [گەنیو (وەك: هێلكەئە پیس.)]

ف: بَلْعَدٌ، گنده، گندیده. (تخم مرغ مثلاً.)

ع: فَاسِدٌ، ضَائِعٌ، مَذْرٌ، مُغْبِرٌ، مُفْرَخٌ، مُفْرَخٌ.

چەپەل

«راستی»

ع: بَسْرَة، عَكْس.

چہچی

[ك: جوزہ ہدیہ پکئیہ کہ.]

ف: چوپئی، چپی، (نوعی از چوپئی است.)

ع: زُقْن، دَعَكْسَة.

چہتال

ك: دوشاخہ. [کڑلہ کدی پتہ وہی چادر کہ سمرہ کدی درو

لق بیت.]

ف: چتال. (ستون جلو خیمہ کہ سرش

دوشاخہ باشد.)

ع: دِعَامَة.

وینہ۔ چادر، دوشاخہ

چہتر

[ك: سه یوان]

ف: چتر، منجوق، آفتاب گیر، آفتاب گردان.

ع: شَمْسِيَّة، ظَلَّة، مِظَلَّة، عَالَة، سَعْفَة.

وینہ

چہتر

ك: بیکون. [لقہ داری ہہ لپاچار]

ف: سر کزیدہ.

ع: غَرِيْسَة. مُشْدَب.

چہتر کردن

[ك: ہہ لپاچینی لقوی پئی زیادہی درخت.]

ف: چتر کردن، پاچیدن. (شاخہ های زیادی

درخت را بریدن)

ع: جَز، تَشْدِيْب.

چہتر کردن

ك: گز کردن. [خس فاش کردن (وہك) چہتر ہہ لدانی

تاری.]

ف: چتر کردن، فیس کردن. (مانند طاووس

مثلاً.)

ع: تَنْفُش، تَطْوُس.

چہنہ

ك: چہنہ. [دہسمالی سہر.]

ف: چہنہ.

ع: كَفِيَّة، كُوفِيَّة.

وینہ

چہنہ و نہگال

[ك: دہسمال و سدریچی سہر]

ف: چہنہ و اگال، چہنہ و عگال.

ع: كَفِيَّة و عِقَال، كُوفِيَّة و عِقَال.

وینہ۔ ہنگال

چہنوون

ك: نامال، ناراس، شہیتان. [توروش، نارہسن]

ف: شہیتون، ہرماس، نادرست.

ع: مُتَقَلَّب، خُوَان، شَيْطَان.

چہتوہر

[ك: پارہی زیوینی زیرہ دار.]

ف: چتوز، چتوزی. (پول نقرہ ہی زنجیرہ دار)

ع: قَرَان، دِرْهَم.

چہتہ

ك: جہردہ، رازن، دز. [ریگر]

ف: زہزن، نژد.

ع: بَص، قاطع الطریق.

چہتہ

ك: قہرہ سوران، دزگیر. [زاندارمی جہردہ گر.]

ف: قہرہ سوران، نژدگیر.

ع: أَمْنِيَّة.

چہچ

ك: دوس، پہنجہ، چہچلہ. [چدچہ (الہی دست).]

ف: چچ، دست. (کف دست)

ع: يَد، كَف.

چہچلہ

[ك: بچورك كراوى «چهج».]

ف: مصفّر «چهج» است.

چه‌خماخ

ك: نه‌ستی، [سته، ستی، چه‌خماخ]

ف: چخماخ، چخماق، چقماق، فروزینسه،

آتش‌پُرک، آتش‌زنه.

ع: زُند، قَداح، قَداحَة، مِقَداح.

وینه

چه‌خماخ

ك: ماشه. (چه‌خماخ تفنگ.) [په‌له‌پیتکه‌ی چه‌کی گهرم.]

ف: چخماخ، ماشه.

ع: کَلَبَة.

وینه «تفنگ»

چه‌خماشه

ك: برورسکه. [تربشقه]

ف: بَبر، دَرخَش، آدَرخَش، آدَرخَش، سَیَنجُر،

أرْتَجَك.

ع: بَرَق، صَاعِقَة، سَلَنْق. اِثْتِلَاق، لَمَعَان.

چهرآ

ك: له‌رُ، چه‌رین. [له‌ره‌رگه. له‌ره‌رین]

ف: چَرا. چَراگاه، چه‌ریدن.

ع: رَعِي، رَع، مَرْتَع، مَرَعِي.

چهرآگا

ك: له‌ره‌ر، ویرت، یورت. [له‌ره‌رگه]

ف: چَرس، چَرام، چَرامین، چَراخور، چَراخوار،

چَراگاه، یورت.

ع: مَرَعِي، مَرْتَع، مَرَعَا، حَمِي.

چهرآش

ك: له‌ره‌رآش. [نازل برده‌ن دهشت بز نالف خواردن.]

ف: چه‌راندن.

ع: رَعِي، رَع.

چه‌ریمان

[ك: زبایی، زبادی]

ف: چه‌شک، چه‌ریدن، افزونی.

ع: قَاض، قَاضِل.

چه‌رچی

ك: روتچی، روتسین. [روتکر]

ف: چه‌رچی، چه‌رچی، روغنجی.

ع: دَهَان، دَسَام.

چه‌رخ

ك: خزل، گهریان. [سور]

ف: چه‌رخ، چه‌رخه، گوردیدن.

ع: دُور.

چه‌رخ

ك: ناسمان، چه‌پگرده، گهردرن. [فدله‌ك چه‌پگره]

ف: آسمان، چه‌رخ، گُردون.

ع: قَلَك، سَمَاء.

چه‌رخ

ك: نه‌رپه. خرته‌ك. [عاره‌بانده. پیتچه. تایه]

ف: چه‌رخ، گُردون، گُردونه، گُرده، غُرده، غُلنك.

ع: بَکَرَة، عَجَل، عَرَبَة، عَرَبَانَة، عَرَادَة، أَرَادَة، دُولَاب،

فَلَكَة، فَلَکَة، غَلَطَة.

چه‌رخ

ك: پیتچه. [ناسمیر، مدکینه. روک: نامیرگه‌لی درون و

چین و گوشین ...]

ف: چه‌رخ، دولا‌به. (انواع چه‌رخ‌های خیاطی و

نساجی و عصارای و غیرها ...)

ع: بَکَرَة، عَجَلَة، عَجَلَة، دُولَاب.

چه‌رخ

ك: بالدران. [شاهین (بالنده‌ی کی رچی به‌ناربانگه.)]

ف: چه‌رخ، چه‌رخ، شاهین. (مرغی است شکاری

معروف.)

ع: صَقْر، صَقْر، قِطَام، رُمُج، شاهین.

وینه

چهرخائن

ك: گهرائڻ، خولدان، پيڻچدان، [سوردهان، بادان]

ف: گرداندن، چرخاندن، پيچاندن.

ع: اِدَارَة، نُوي، حَرْف، صَرْف، عَطْف. بَرَم، اَزَم، جَدَل.

چهرخ خواردن

ك: چهرخيان، خول خواردن، [سورانهره]

ف: چرخيدن، چرخ خوردن.

ع: نُوْرَة، بَرْمَة، ثَدُوْر، ثَبْرُم.

چهرخ دهنگ هه لکردن

ك: پارمه لکهر، دهنگه لکهر، خوڻگل، [ناميڙي کلافه گر].

ف: چهره، چرخه، کلافه، کلابه.

ع: حَلَالَه، دُوْلَاب.

ويته - پارمه لکهر

چهرخ شيره چي

[ك: ناميڙي رڙڻ گرتن.]

ف: گراووش، چرخ روغن گري.

ع: دُوْلَابُ الْغَصَاخ.

چهرخ مووناوي

[ك: ناميڙي مورپيسي.]

ف: چرخ موتابي.

ع: بَكَرَة، دَرَاة.

چهرخه

ك: چهپكهن، [تونيل]

ف: چرخه، زاغه ي پيچ، راه زاغه.

ع: نَفَق.

چهرخه

ك: خول، گيتچكه، [سور] (براي «تهه لسول».)

ف: چرخ، چرخه، (برادر تسلسل)

ع: نُور.

چهرخ هه ورشتم

[ك: ناميڙي رستني هه ورشتم.]

ف: بَرَوَان، بَرَوَن، (چرخ ابريشم تابی)

ع: بَكَرَة.

چهرخ چي

ك: گرد، [خر]

ف: گرد، چرخي.

ع: مُدُوْر.

چهرخ چي

[ك: هه رشتيكي ساف و خركراو (وهك: مسي خركراو).]

ف: چرخي، (مس چرخي)

ع: تَدُوِيرِي.

چهرخيان

ك: گهريان، خوليسان، خوليانسهره، چهرخ خواردن،

خول خواردن، [سورانهره]

ف: چرخيدن، گردیدن، چرخ خوردن.

ع: دُوْرَان، تَدُوْر، اِسْتِدَارَة، اِدَارَة، التَّوَاء، اِنْحِرَاف،

اِنْعِطَاف، اِنْحِرَاف.

چهرده

ك: بام، تاله، رنگ، (سپاچرده) [نامان، مه يلدز]

ف: چرده، چرتنه، فام، رنگ، (سببه قام)

ع: لَوْن. (يَضْرِبُ اِلَى السَّوَادِ).

چهرس

ك: بهنگ، بهرش، [حه شيشه]

ف: چرس، بَرَش، بَنَگ.

ع: حَشِيش، وَرَقُ الْخِيَال.

چهرم

ك: ... پوس، (خوده كرياگ) [پيستي دهباخي كراو.]

ف: چرم، پوست.

ع: اَدِيم، جِلد، سَبِت، صَرَم، (اهاب)

چهرمچی

۱ - «دور» و «تهه لسول» دو زاراوه‌ی زانستی فلسفه‌ده

و کلامه، (ر - ر)

ك: پیس خوهشه كهر، چهرم خوهشه كهر. [دهباخچی]

ف: چرمچی، چرمگر، پوست پیرا.

ع: دَبَاغ، صَرَام.

چهرم خوهشه كریاك

[ك: پیستی دهباخی كراو]

ف: چرم پیراسته.

ع: سبیت، اَدیم، جِلد مَدبوغ.

چهرم خوهشه كهر ← چهرمچی

چهرم كونای چار

[ك: چرمی كونی رهك تولنه كه ده درون به خیتودا.]

ف: پَشبیز، پَشبیزه.

ع: عُرُوَة.

چهرمك

ك: سفی، سپی، [چرمور]

ف: سفید، سپید، سپی، اسپید، خنگ، ساچی.

ع: اَبیض، اَمْرَة، اَقْمَر، اَهَق، اَمَهَق.

چهرمكه وویوون

ك: روشنه وویوون، ناشكرا وویوون. [روون بورنه ره (رهك):

ناشكرا وویوون باهتینك.]

ف: سفیدشدن، روشن شدن، آشكار شدن.

(مطلب مثلاً.)

ع: ظُهْر، وُضُوْح، تَبِيْن.

چهرمگی

[ك: سیستی]

ف: سفیدی، سپیدی.

ع: بَيَاض، مُرْمَة، قُمْرَة، لَهَقَة، مُهَقَة.

چهرمگی بیخ ناخون

[ك: سیستی كه وانه بی بنی نینوك.]

ف: ملك. (سفیدی بن ناخن)

ع: ثور، كَذَب، وِيش، وِيش، لُدَعَة، لُمَم، حِقَاب.

چهرمگی چاو

ك: چهرمینه ی چار. [سپینه ی چار]

ف: سفیدی چشم.

ع: مُقَلَّة، شَحْمَة العَین.

چهرمگی ناوچاو

ك: چهرمگی توپل، چهرمگی نارتوین. [سپیتی نارچوان

(رهك: سپیتی نارچاری تهسپ.)]

ف: سفیدی پیشانی. (اسپ د: لَأْ.)

ع: عُرَّة، عُرْمَة، شَادِحَة.

چهرمه سه ری

[ك: ته می کردن.]

ف: سَرْدَنَش، توسری. شلاخ کاری، چوب کاری.

ع: تَادِيْب، تَعْزِيْر، حَذ.

چهرمه لانه

[ك: سپی پیست، سپیتی]

ف: سفیدی، سفید رنگ، سفید پوست.

ع: اَبِيض، اَهَق، مُلَهَق.

چهرمه له

ك: چهرمگ. [سپیکه له («له» نیشانه ی بچورک

کردنه رویه.)]

ف: سفید، سفیدک، سپیدک. («له» علامت

تصغیر است.)

ع: اَبِيض، بِيِيضَة.

چهرمته ← چهرمه له

چهرمینه

ك: چهرمگی. [سپینه (رهك: چهرمینه ی هیلکه.)]

ف: سفیدی، سفید. (تخم مرغ مثلاً.)

ع: قِي قِي، أَح، عَرَقِي، مُسْتَمِيْت، مُسْتَمِيْث، بِيَاض،

بِيَاض البِيِيض، زَلَالُ البِيِيض.

چهرمینه

ك: کیره چهرمینه. [نه نداسی نیرینه ی دهسکرد (که له

چهرم دروستی دهکن.)]

ف: چرمینه، چرمه، سَعْتَر، کیرکاشی. (که از

چرم می‌سازند.)

ع: الفیئة.

چهرمینه‌ی چاو ← چهرمگی چاو

چهرن

ك: هدئیت. (چهرن و پهرن) [وراره، قسه‌ی پرریوچ.]

ف: چَرَنَد، پَرَنَد، یَاوَه.

ع: شَدَر، هَذَر، هُذَاء، هُذِي، خُرَاقَة.

چهرینك

[ك: له‌شكری خیتالات، یا سویای مه‌شَق پیتسه‌کرار كه

له‌نیا بو خواردن دین.]

ف: چَرِيسَك. (اردوی عشایری یا لشکر غیر

نظام كه فقط برای چریدن می‌آیند.)

ع: عَوْن، مَدَد، اِمْدَاد، كَلْفِي، مَرْعِي.

چهرین

ك: له‌ره‌یین، ده‌مدان [له‌وردان: نالَب خواردنئ نازان.]

ف: چَرِیدن، چَرَاكردن.

ع: رَتَع، رُتَوَع، رَعِي.

چه‌س؟

[ك: چه‌س؟]

ف: چه‌یست؟

ع: ماهو؟ مه‌ییم؟

چه‌سپ

[ك: نورسك]

ف: چه‌سپ.

ع: لُزَج، لُزِب، لُزُوجَة، لُزُوبَة.

چه‌سپ

[ك: لكینه‌ر. وه‌ك: سریش و كه‌تیره (مه‌ریزك كه شتی بی

ده‌لكیتن.)]

ف: چه‌سپ، كَبِد، كَبِدَا، كَبِید، بَیرزه. (خمیری كه

بدان چیزها چه‌سپانند.)

ع: لُحِیم، مَلْعَمَة.

چه‌سپان

ك: كَرَز، فِرَز، گُورَج، نازا، [خَیْرا، چالاک]

ف: چه‌سْت، فِرَز، چه‌سپان، چابَك، چالاک.

ع: سَرِیع، جَلْد، وَحِي، فَارِه، جَلِید.

چه‌سپان

ك: زو، گُورَج، نازا، په‌له. [خَیْرای]

ف: زو، فِرَز، شَتَاب.

ع: سُرْعَة، عَجَلَة، فُورَا، سَرِیعَا.

چه‌سپانن

ك: لكانن. [نورساندن]

ف: چه‌سپانندن، چه‌سپانیدن، شـبـلـانـیدن،

بشلانیدن، دوسانیدن.

ع: الصاق، الزاق.

چه‌سپنه

[ك: نورسك]

ف: چه‌سپننده، چه‌سفنده، چه‌سفننده، شـبـلـنـده،

بشلنده، دوسنده.

ع: لَزَق، لَزِب، لَزَج، لَزَق، لَزِب، لاصِق.

چه‌سپنه‌گی

ك: لكیان. [نورسان]

ف: چه‌سپنندگی، چه‌سندگی، شـبـلـنـدگی،

بشلندگی، دوسندگی.

ع: لُزُوقَة، لُزُوجَة، لُزُوبَة، لُصُوقَة.

چه‌سپیان

ك: لكیان. [نورسان]

ف: چه‌سپیدن، چه‌سپیدن، چه‌سفیدن، چه‌سپیدن،

شپلیدن، بشلیدن، دوسیدن.

ع: لُصُوق، لُزُوق، لُزُوب، لُصُوق، لُزُوق، لُزُوب، لُصُوق، لُزُوب،

تَعَلَّق.

چه‌شانئن

ك: مه‌زانن. [بی‌چشانئن، چه‌شانندن]

ف: چه‌شانندن، چه‌شانیدن.

ح

خ

د

ع: إِذَاقَةٌ، اطعام، تَلْمِيزٌ.

چه شایی ← زایقه

چه شست ← چه شه خوره

چه شستن

ك: چه شین، چه شه کردن، مزین، مزه کردن. [تام کردن]

ف: چشیدین، مزیدین، مزه کردن.

ع: ذُوق، مَزْر، لَسْم، قَطْم، لَمَط، زَلَج، طَعْم، شَذُوق،

تَمَزْر، تَلَسْم، تَقَطْم، تَلَمَط، تَزَلَج، تَطَعْم، اسْتَطَعَام.

ذائقة.

چه شکه

ك: چه شه، مزه، میلاک. [چیژه]

ف: چشه، مزه.

ع: ذُوق، مَزْر، لَمَط، لَسْم، زَلَج، قَطْم، طَعْم.

چه شمه

ك: چاوکه، سدرچارکه. [سهرچاره، کانی]

ف: چشمه، زهه، زه، زهاب، سرچشمه.

ع: عَيْن، يَنْبُوع.

چه شمه

ك: ناوریز، ناوردهس، که نارار، نیشنگا. [خدلا] [بیشار]

ف: آب ریز، آب دست، جایی، کنار آب.

ع: مَبَال، مَبْرز، مَخْرَج، مَذْهَب، مَخْرَئَة، مُسْتَرَاخ،

بَيْتُ الْخَلَا.

چه شمه ناز

ك: بهرجه ون. [بهرچاران] [دیهن]

ف: چشم انداز، دیده گاه.

ع: مَنْظَر، مَنْظَرَة.

چه شین

ك: جور، تهر، تراخت، ناکار. [شیزاز]

ف: جور، سُوزک، مانند. پام، فام، هم رنگ،

هم نواخت.

ع: شَبَه، شَبِیه، مَثَل، مَثِیل، طَبِیق، وَفِیق، شَکَل،

طَرَح، ضَرْب.

چه شنی

ك: تهرقه، تهریق، [ترهقه]

ف: چاشنی، نرقه.

ع: صَارُوخَة، طَرَقَة.

چه شنی

ك: مزه، تام. [چیژ]

ف: چاشنی، مزه، خور.

ع: طَعْم، لَذَة.

چه شنی

ك: مزه. [نهر ترشیه ده بیکدنه ناو چشت.].

ف: چاشنی. [ترشی توی آش]

ع: حُمُوضَة.

چه شه

ك: مزه، میلاک، چه شکه. [چیژه] [چشستن بز]

ف: چشیدن نوردی تام.].

ف: چشه، مزه، چشش. [چشیدن چیزی برای

امتحان]

ع: ذُوق، شَذُوق.

چه شه

ك: چه شته (نهر چیژه که بز نیچیری داده نین.].

ف: چشته، گزک. [طعمه ای که برای جانوران

می اندازند.].

ع: طَعْمَة، طَعْم، مُدَقَة.

چه شه خوره

ك: چه شت. [نیچیری چه شته خوردر.].

ف: چه شت، چشته خوره، گزک خوره. (جانوری

که چشته خورده باشد.].

ع: مُمَدَّق.

چه شه خوره کردن

ك: چه شت کردن. [فیتره راو کردنی تاخی یا باز - بو نمونه -

به هوی گیانداری بچوک یا بالندی مالیه.].

ف: نگاه، وارسی، تماشای، نگریستن، باریک‌بینی.

ع: دَقَّة، بَعُو، مَلَاخَطَة، نَظَارَة، مَلَاوَصَة، رُكُو.

چفتیاگ

ك: گِزِیاگ، لار. [چهاره]

ف: چفتیده، چفتیده، چمیده، خمیده، کجیده.

ع: مَعُوَج.

چفتق

[ك: دِمار (راگی سیی).]

ف: پی، (رگ سفید)

ع: عَصَب.

چفتق

ك: بن، بیخ. (چفتق درگا مه‌سله‌ن، [بنك. پان])

ف: پی، بُن، بیخ، نم، لا، (دم‌در، لای‌در مثلاً.)

ع: عِراق.

چفتق

ك: چفته‌سور، سخت. [مروقی سه‌رسه‌خت له

مامه‌له‌دا.]

ف: سخت، چانه‌زدن. (سخت معامله)

ع: ذِرب، عَسوق، هَذار، نَقاف.

چفتقاله

[ك: میردی نه‌گه‌بشتور، راک: فه‌سی و قوخ.]

ف: چقاله، چقاله، چقاله، آخکوک، (میوه‌ی

نارسیده از قبیل: زردآلو، شفتالو.)

ع: فُجاجة، فُج.

چفتقال ← کونه‌چفتنه

چفتقالنه

[ك: پیری په‌ککهرته.]

ف: کلته، (پیر فرتوت)

ع: جَحمَرش، خیزبون.

چفتان

[ك: تیرا کردن، پیا کردن]

ف: شخاندن، شخانبیدن، شخابیدن، خالاندن،

ف: چشته‌خوره‌کردن، (شکار یاد دادن به تازی

یا باز مثلاً به وسیله‌ی جانور دستی یا مرغ

خانگی.)

ع: اضراء، تضریة، تکلپ.

چفتفت

ك: گِزِ، لار، چفتیاگ. [خوار، چورت]

ف: چفت، چفت، چفت، چفتسه، چفته، چفتسه، چم،

چمیده، کج، کجیده، خم، خمیده.

ع: مَعُوَج، مَعُوَج، مَعُوَج، مَتحَنِي.

چفتفته

ك: دالروت. [داره‌ست]

ف: چفت، چفتنه، بَرَم، داربست، چوب‌بندی،

موبندی.

ع: مَسْموك، مَسْماك، مَشْحَط، عَرِيْشَة، دالِيَة.

چفتفته

ك: دروز، بوختان. [ده‌سه، هه‌لبسته]

ف: چفتنه.

ع: بُهْتان، لُهْمَة.

چفتفته‌کهل

ك: چوارساله. [چفته‌کهل (گای چوار ساله که که‌لبه‌کانی

داچرویت.)]

ف: چهارساله. (گاو چهار ساله که دندان

انبیاش پست شده باشد.)

ع: رِباع، رِباع، رِباعِي.

چفتفته‌وراسه

ك: قولاپ، چنگک. [قولاپ]

ف: چنگک.

ع: كَلاب.

رینه ← چنگک

چفتفته‌وشپره

ك: سدرجه، تراشا، رودوبورن. [تیرامان]

خالانیدن، آژدن، سپوختن، فروکردن.

ع: غُرز، رَز، نَخز، وَخز، ایشاب.

چەقەنە

[ك: چەقەنە: نەر درو كانزا زەردە بچورەکی كه سه ماكەر

له بەنجهی ده كا و دیانته قیتیت.]

ف: چەقەنە، تال.

ع: صَحَنان، صَفَاقَتان، وَنْ، صَنجَان.

وینە

چەقەنەزەن

ك: ... پل تەقین. [چەقەنە لیدەر، سه ماكەر]

ف: یاقەر، دستاقتشان.

ع: صَفَاق، رَقاص.

چەقەقە

[ك: چەقەقە ئاش.] [چەقەقە ئاسیار]

ف: لکلکە، لکلک، کَلنەدە.

ع: ناعور، جُعجَعَة.

وینە—دۆلیان

چەقەقە

ك: کاسنی. [گیایە که (گۆنیکە شینی هەبە).]

ف: کاسنی. (گل کبودی دارد.)

ع: هَنْدَبَاء.

چەقەقە

ك: بەنیر. [کارد]

ف: چاقو.

ع: سَبْکین.

وینە

چەقەچەق

ك: چەقەسوربی. [چەنەبازی، سەر سهخت بسورن لسه

مامەلە دا.]

ف: چانەزەن، چوئەزەن.

ع: قَشَاح، قَرَاوَض، قَمَاس، قَرَابَة، عَسَق.

چەقەسوو—چەق (سهخت)

چەقەل

ك: رەقەن، لەر. [لاواز، كه م گوشت.]

ف: لاغر.

ع: ضَعيف، نُحيف.

چەقەل

[ك: تۆرك: گیاندارتیکە (تورك پیتی دەلین: «چەقال».)]

ف: شَعَال، شَعَار، شَعَال، شَعَار، گال، توره، أَهْمَر.

(ترك «چقال» می گویند.)

ع: وَع، اِبْن آوي. (بنت آوي)

وینە

چەقەل

ك: پاچکه، هەنگۆز. [چارچەقەل.] [پێچکه، پایه]

ف: پاچه. (چهارپاچه.)

ع: قَوَائِم.

چەقەن

ك: سهخت. [رەقەن]

ف: سنگلاخ.

ع: حَرَّة، لُوب، حَجِير.

چەقیان

ك: چورن. [چەقین، تیرچورن]

ف: حُلُش، شَخا، شَخیدن، حَلیدن.

ع: اِفْتِرَاز، اِرْتِرَاز، نَشَب، نُشُوب، اِنْتِشَاب، تَنْشَب.

چەقین

ك: چورن. [رۆچورن (چەقینه نار قور).]

ف: فرورفتن. (به گل فرورفتن)

ع: سَوخ، ثُوخ، غُوص، حَوْض.

چەقین—چەقیان

چەك

ك: زیله، شهقەزیله، شهپاله، شهپلاخه. [زله]

ف: سبیلی، ئیپانچه، توانچه.

ع: لَطْمَة، رَطْسَة، طَبَانْجَة.

چەك

ك: ... داربەرە. [نامازی شهڕ.]

ف: گُدر، گُدرزك، آوزار. (آوزار جنگ)

ع: سِلَاح، أَسْلِحَة، مُؤَسَّسات، أَلَّة. (الآت الحَرْب).

چەك

ك: رووت، لووت، رووتەن، قووتەن، قووتە، چەكە. شپ.

[بۆرپوشاك، شپۆن (كەسپك كە جلوبەرگە كەى دراود).]

ف: لُخت، لووت، برهنە، (كسى كە لباسش پيارە

باشد).

ع: عار، عُريان.

چەك

ك: شپ، دارزباگ. [شپە (جلوبەرگى دراو).]

ف: لُتو، شو، پاره، كهنە. (لباسى كە پيارە شىدە

باشد).

ع: بَالِي، عَتِيق، رَدِيم، رَث، خَلْق، وَاھِي، خَبِيس،

سَمَل، هَدَمَل، هِم، هَرَث، مُتَقَطِع، مُتَلاشِي.

چەك

ك: مَشْتە، كوئك. [نامرازىكى ھەلاجى كوردە (مىشتەى

ھەلاجى).]

ف: چَک، مَشْتە، فَلَخَم، فَلَخْم، فَلَخْمە، فَلَخْم، فَلَخْمە.

(چك حلاجى)

ع: مِندَق، مِنبُض، مِدَق، كِرِيال، مِطْرَقَة.

چەك

ك: بەرات، نوپشتە. [كاغەزى ھەراندەى پارە].

ف: چَک، نوپشتە، رىسپىد.

ع: صَک، قُبُض، بَرَاة.

چەك

ك: پاژنە. (چەك و لووت). [پاژنو (پاژنەى كلاس).]

ف: پاشنە. (پاشنەى گيوە)

ع: عَقَب.

چەكائىن

ك: مَرِين، چِلپائىن. [مَرْتَن (مەمكە مَرِينى مندال).]

ف: چَکيدن، مَکيدن. (پىستان مَکيدن بچە)

ع: مَصْر، مَرِي، مَک، رَغَث، رَضِع، غَرَم، اِمْتِصَاص،

اِرْتِقاَث، اِرْتِصَاع، اِعْتِرام، تَعَالُل.

چەكچىن

[ك: چەك كردن]

ف: چَک چين.

ع: خَلْعُ السِّلَاح.

چەكمە

[ك: جزمە]

ف: چَکمە.

ع: سِمَاة، جَزَمَة. (طماقات)

ويئە

چەكويووش

ك: شپوپرە. [روردەپرەدى مان].]

ف: لَک و پَک. (اسباب خانە)

ع: مَرْجَاة، بَضَاعَة.

چەكوش

[ك: چەكوچ]

ف: چَکُوش، چَکسُوج، چاکوچ، گَزِينە، كوئىن،

كوپىن، خايسک.

ع: مِطْرَقَة، مِطْرَاق، مِطْطَاس، مِدَق، مِقمَعَة،

شاکوش.

ويئە

چەكوش مىسگەرى

ك: گەزىنە. [چەكوچى مەزگەرى].]

ف: گَزِينە. (چەكش مىسگەرى).

ع: مِطْطَاس.

ويئە

چەك و كەوان

ك: مَشْتە و كەوان، كوئك و كەوان. [نامرازى ھەلاجى

كردن].]

ف: چَک و كَمَان، مَشْتە و كَمَان.

ع: مِندَق، مِندَفَان. (أَلْمِنبُض وَ الْكِرِيال)

ويئەى ھەيە.

چەك و لووت

ك: پازنه و نورك. (گيود) [ئەمسەر و ئەوسەر (كلاش)].

ف: پاشتە و ئك.

ع: أَلْعَقِبَ وَ الرَّأْسِ.

چەكە

ك: تروتنە، رووت، قووت، شرە. [بوتپوشاك. شردن]

ف: لخت، برهئە، پارە، شرە.

ع: عُرْيَانِ. بِالْيِ، خَلْقِ.

چەكە

ك: رە. [دېرى بەرچارى جلوبەرگ و لىفە ... (بە ھەلە بە

ماناي «رە» بە كار دەھيتريت، دەنا لە بنەردەدا بۆ

«ناستەري» دانراە.]

ف: روە، ابەرە. (بە غلظ بر «رە» اطلاق مى شود

والا وضع آن برای آستر است.) آستەر، خئە.

ع: ظَهْرًا، بَطَانَةً، خِلَّةً.

چەكەرە

ك: چورزە. [چەقەرە (دانه رێلە و سەلەكە كان.)]

ف: نيش، ئنزە. (حبوبات، پيازاها)

ع: شطما، وشم، بارض، ئنخش.

چەكەرە شىكەين

ك: ھەلەرگە پائىن. [ھەلگىراندەرى تووى كورلە كە يا

گەرچەك لە كاتى چەكەرە كەردەندا بۆ بەھىزبەرنى.]

ف: بەرگەدانەن. (بەرگەدانەن تخم كدو يا گرچەك

ھەنگام نيش زدن آن كە قوہ پيدا كند.)

ع: نَتَش، ثَقْلِيْبُ الْبَارِضِ.

چەكەرە كيشان

ك: چورزە كيشان. [چەقەرە كەردن]

ف: ئنزە كەشىدن، نيش زدن.

ع: بُرُوضُ، اِنْتِشَاء، اِنْفِلاقُ، ظُهُورُ الشَّطْمَا.

چەكەرە

ك: بۆگەن. [بوتى ناخوش (بوتى ئىسقان - بۆكرووز - يا

چەرى لە كاتى سووتاندا.)]

ف: بوگئەند. (بوى استخوان يا چرپى كە

بەسوژند.)

ع: ...

چەل

ك: دەس، نوگە، چەلە، نۆرە. [نۆرە (سەرەى يارى كەردن.)]

ف: دەست. (نوبت يازى.)

ع: نُوبَةٌ، لُعْبَةٌ.

چەلە

ك: چەل، نوگە، نۆرە، دەس. [نۆرە (سەرەى يارى.)]

ف: دەست. (نوبت يازى)

ع: نُوبَةٌ، لُعْبَةٌ.

چەلپيا

ك: چەلپوراس. [خاچ]

ف: چلپيا، چپوراست.

ع: صَلِيْبِي، صَلِيْبِ.

وئە**چەلتووك**

ك: توكل، پوس. (گەنم مەسەلەن.) [تريكل، پيست (دەك:

پيستی گەنم.)]

ف: پوست گندم. (مثلاً.)

چەلچا**چەلتووك**

ك: توكل بونج، پوس بونج. [تويكلى بونج.]

ف: پوست بونج.

ع: حُسَالَةٌ، حُثَالَةٌ، (سَلْبُ الْأَرْضِ)

چەلتووك

[ك: بونج بە تويكە كە بەرە.]]

ف: شەلتوك، شالى. (برنجسى كە از پوست

برنجیامدە باشد.)

ع: رُزُّ، أَرْضُ، سَلْبِ. (سَلْبُ الْأَرْضِ)

چەلتووكچار

ك: شالىگا. [مەرزە]

ف: کالجاء، کُرنجسار، شالی زار، شالی پايه،
شلتوک زار، برنج زار.

ع: مَرزَة.

چهلته

[ك: نیتهدی] [چهلته و شائن].

ف: چغلی.

ع: ثفتین، افساد.

چهلته هان

[ك: چهلته هانی] [کاتیك سهری یاری کردنی که سیتک به
زور دبدنه ره هندی وشه ی ناشیرینی سهروادار ده لیت هانا
سهره کدی پی بدنه ره.]

ف: دست خواهی، (هنگامی که دست کسی را
به زور ببرند پاره ای کلمات رکیک مُقَفًا را گوید
که دستش را بدهند.)

چهلته م

ك: چله مه، كه لدم، كه لدمه، چه مهر، چه مهرد. [كه لهره
(ره): كه لهمی گهردنی گا.]

ف: چنبر، چنبره، پرگار. (چنبره ی گردن گاو
مثلاً.)

ع: طوق، دائره.

وینه

چهلته مه

[ك: چوله مه: نیتسانی نیرانی شان و مل.]

ف: چنبره، چنبره، چنخ، آخر، آخور، آخورک.

ع: ترقوة، تربیه.

وینه

چهلته مه ← چه لهم

چهلته مه شکانی

[ك: چله مه شکینه: جوته گره یکه.]

ف: چنخ بازی، چنخ شکستن.

ع: لعب الثریبه، كسر الثریبه. (مُتَارِبَة)

چهلته مه ی کورس

ك: چاكله. [ته لته ی دارینی سهری ته یاسه.]
ف: نیلا، وهنگ.

ع: فریس، زاجل.

وینه ی مهیه.

چهم

ك: چوخور، روخانه. [روبار]

ف: روه، زوغ، رودخانه.

ع: نهر، وادی.

چهم

ك: مانا. [چه مك]

ف: چه، آرش.

ع: معنی، مفاد، بمصدق.

چهم

ك: خدم. [چه ماره، چه مینه ره]

ف: چه، خم، خمیدگی، خمیدگی.

ع: انعطاف، اعوجاج، انحناء، تعقف، میلان.

منعطف، معوج، عوج، منحني، متمایل، متعقف.

عوج.

چهم

ك: چار، دیده. [چاف، ديه]

ف: چه، چشم، چش، دیده.

ع: عین، بصر.

چهم

ك: خدم، کویم، جهنگ، چه میاگ. [لار، چه ماره]

ف: کال، چنگ، چه چاخ، چه میده، خمیده.

ع: منحنی، منعطف، متعقف، معوج، ملتوی.

متمایل.

چه مان

ك: نورچانن، خدم کردن. [خوار کرده ره، چه ماندن ره]

ف: چماندن، خماندن، کچ کردن، خم کردن.

ع: عطف، حلو، حجن، قنح، عفش، تحنیه.

چه مانته وه ← چه مان

چه مک

ک: تهررخه، تهراخ، کنار، [تیرار]

ف: کنار، کران.

ع: حاشیة، حافة، حَرْف، طَرْف، سیف.

چه مک

ک: گوزاره، مانا، [راتا]

ف: چم، آرش، گُزاره.

ع: مَعْنِي، مَدْلُول، فَجْوَى، فَجْوَاء، مِعْرَاض، مِصْدَاق، مَغْزَى.

چه مویچوخور

ک: چم، رزخانه، [روبار]

ف: رودخانه.

ع: وادی، نهر.

چه موهه

ک: ناز، چم، [له‌نجه‌لار]

ف: چم، چام، خَرام، ناز، چَم‌وِخَم، خَم‌وِچَم، (چمیدن و خمیدن.)

ع: دلال، تَدْلُل.

چه موله ← پووک (پووکاؤل) (رشه‌یدی کرماجی.)

(کرماجی است.)

چه مووش

ک: چالاخ، ناراس، [له‌قه‌ماریز و گازگر (ولاختیک که مل نادات بۆ بار کردن یا سوار بورن.)]

ف: چموش، پُشت‌نَدَه. (آلاغی که برای بار یا سوار پشت ندهد.)

ع: شَمُوس.

چه مه

ک: کهمه، [چه‌ماردی]

ف: چمیدگی، خَمیدگی.

ع: عَقْفَة.

وینه ← گُچان

چه مه‌جان

[ک: باره: جینگه‌ی جلوبدرگ تینان.]

ف: چمه‌دان، چامه‌دان، جامه‌دان.

ع: غَیْبَة، وَفْضَة، حَقِیْبَة، سَنْتَبَة.

وینه

چه مه‌ر ← چه له‌م

چه مه‌ره

ک: دایره، دائره، نه‌لقه، ناخله، [کهمه، گس]

ف: چَنبَرَه، بَرهون، دوله.

ع: دائِرَة، دَارَة، نَهْمَة، اِطَار.

چه مه‌ره خیار ← تروزی

چه مه‌ری

[ک: دهول لیدان بۆ لاراندته‌ودی مردور.]

ف: چمری، (دهل عزا)

ع: کُوسُ الغَزاء.

چه مه‌ن

ک: چیمه‌ن، [میترگ]

ف: چَمَن، سِدَه‌زار.

ع: مَرَج، مَخْضَرَة.

چه مه‌نتو

[ک: چیمه‌نتو، سیمان]

ف: سمنت.

ع: لاقوثة. (چص، جص)

چه میاقتا

ک: چم، خم، گتیر، نورچیاگ، ناخ، [چه‌ماره، خوار]

ف: کال، چنگ، چَمیده، خَمیده، چَمچاخ.

ع: مُنْحَنِي، مُنْعَطِف، مُلْتَوِي، مُتَعَقِّف، مُعَوِّج، أَلْوِي،

أَعْقَف، أَعْوَج.

چه میانه‌وه

ک: نورچیانه‌ره، گتیرسان، کومه‌ربورن، [داهاتنه‌ره،

نوشتانه‌ره]

ف: چمیدگی، خَمیدگی، کالیدگی، خمیدن،

چمیدن، کالیدن، چنگ شدن.

ع: اِنْجِنَاء، اِنْعَاطَاف، اِنْسَوِي، اِنْسِيَار، اِنْعِوَاء،
اِنْعِصَاف، اِنْتِثَاء، اِنْعِطَاط، اِنْعِجَاج، اِرْتِجَاج،
اِنْقِعاَض، تَعَطَّف، تَعَقَّف، تَعَوُّج، تَعَوُّج، تَتَلَّي، مَهِنَةٌ،
تَمَائِل، سَيِّلان.

چمن

ك: ... نَدَن. [چهند؟، هندنديك]

ف: چنْد؟، چنْدَه؟، چنْدَك؟. اُنْد، اُنْدَه، اُنْدَك،
اِبْدَنْد.

ع: كَمْ؟. بَضِع، بَيْف، بَيْف.

چهناخ ← چناکه

چهنان

ك: نِهَرِنْد، [نِهَرِنْدَه، هِنْدَه]

ف: چنْدان.

ع: بِمِقْدَار.

چهنان کردن

ك: نِهَرِنْدَه كِرْدَن، [هِنْدَه كِرْدَن، نِهَرِنْدَه كِرْدَن]

ف: چنْدان كِرْدَن.

ع: ضَرْب.

چهن جار

ك: چِهَنبَار. [چهند كِهَرِنْت]

ف: چنْدبَار، چنْدبِنبَار.

ع: كَمْ، مَرَات، مَكْرَأ.

چهنك

ك: كَبِيْر، چِهَم، خَم، چِهَمِيَاك. [لَار، چِهَمَار]

ف: كَال، چِنْدَك، چِمِيْدَه، خَمِيْدَه، چِمچَاخ.

ع: مُنْحَنِِي، مُنْعَطِف، مَلْئُوِي، اَعْقَف، اَعُوْج.

چهنك

ك: زَنج [نَامَبَرِيَكِي مَوْسِقِيَايَه].

ف: چِنْدَك، چَلْب، سَنج، سَرَنج، اَسَرَنج.

ع: صَنْج، سَنْج.

وینه ← زنج

چهنکه ك

ك: چِنْتَه، تَوَلَاب، چِفْتَه وَ رَاسَه. [تَوَلَاب]
ف: چِنْدَك، چِنْدَك، كَرَن، كَرَنَه، كَلَاشَكَه،
چَاهِجُو، چَاهِپُوْز، نَرُوْنْد، قُدَاب.

ع: عَدَقَةٌ، عَوْدَقَةٌ، مِعْلَاق، كَلَاب، كَلُوْب، عُقَاقَه.

وینه

چهنی

ك: چِهَن رُوْزِي. [مَارِدِيَه ك]

ف: چنْدِرُوْزِي، چنْدِگَاهِي، چنْدِي.

ع: مُدَّة، بُرْهَةٌ، حِيْنَا.

چهنه

ك: چِنَاكَه. [چِنَاكَه]

ف: چِنَك، چَانَه، كُچَه، كَاچَه، چِنَه، مَنَه، زَنج،

زَنخ، زَهْر، آرواره.

ع: فُك، فَم، لَحِي، ذَقْن، فَعْم، حَنَك.

چهنه به چهنه

ك: شِدْرِيَقْسَه، دِهَمَه دِهَمِي.

ف: چَانَه بَه چَانَه.

ع: مَعَارَضَةٌ، مَنَارَعَةٌ.

چهنه دان ← چناکه دان

چهنه وهر

ك: دِهَمَه وِهَر، چِنَاكَه شَكِيَاك. [زَوْر بَلِي، هِهَلَه وِهَر]

ف: پُر چِنَه، پُر چَانَه، چِنَه وُر، چَانَه زَن، مَفْتَكُو.

ع: نَرَب، هَذَار، بَذِي، بَقْبَاق، نَرْدَار، مِهَذَار.

چهنه وهری

ك: چِنَاكَه دَان، دِهَمَه وِهَرِي. [هِهَلَه وِهَرِي، فِرْدِيَسِي]

ف: پُر چِنْدَكِي، پُر چَانَكِي، چَانَه زَنَسِي، چِنَه وِرِي،

مَفْتَكُو بِي.

ع: هَذَر، نَرَب، نَرَابَةٌ، بَذَائِع.

چهنی

ك: گِهَر، تِهَك، لِه گِهَر، لِه تِهَك. [لِه گِهَلَن (رِه شِه يَه كِي]

گوزانیه.]

ف: بَا، اَبَا. (گورانی است.)

ح

خ

ن

ع: مَع.	چهنی؟
ع: تَلَطَّخَ.	ك: بزچه؟ [بزچی؟ (وشه یه کی گوزانیه.)]
چه ورو چلیك	ف: برای چه؟ چرا؟ [گورانی است.]
ك: چه بر، چلورك، چرورك، [چلكنی روتای]	ع: لِمَ؟
ف: چرب، چركین.	چهنی
ع: مَدْمُون، قَدْر، كَتِيف.	[ك: چنده؟ هیندیک]
چه ورو شیرینی	ف: چندی، چند؟
[ك: مه رای (نیدیزمه.)]	ع: كَم؟، كَم؟، كَمَا، بَضْعَا، نِيفَا، مِقْدَارَا.
ف: چرب و شیرینی. (کنایه است.)	چه واهه ← چه وانه
ع: مَدَاهِنَّة، مَلَايِمَة.	چه ودان
چه ورو شیرینی	ك: دهنكه. [چاودار (گیاهه كه له گهم ده چیت و له نار په له
[ك: موروری خوشه ریستكهر.]	گه غذا درویت.)]
ف: مهره ی دوستی.	ف: چودان. (علفی است شیبیه به گندم در
ع: صُدْحَة.	گندمزار سبز می شود.)
چه ورو نهره	ع: بِنَقَّة، زُوَان، زُوَان، دُوسَر، شَلِيم، سِنَف.
ك: زراباز. [زمانلورس، ماستارکهر]	وینه
ف: چرب و نرم، چرب زیان، زبان باز.	چه ودهن
ع: مَدَاهِن، مَزُور، مُتَمَلِّق.	ك: مه فرق. [کانزابه كه.]
چه وری	ف: چدن، آهن خام.
[ك: چه رای]	ع: مَفْرَح
ف: چربی، چربو، چربش.	چه وور
ع: وَدَك، اِهَالَة، صُهَارَة، دُسُومَة.	ك: روتاری. [رژن تیره چور]
چه وری بدان	ف: چرب، سغبه، روغن آگین.
ك: روتدان، جینگه رژن. [ده فری چه ری.]	ع: دَسِم، مَدْمُون.
ف: روغندان، جای روغن.	چه وور
ع: مَدْمَنَة.	ك: بالا، بالاتر، فرتر، سهنگینتر. [زُر، له سه رتر، نورستر]
وینه	ف: بیش، بسیار، بیشتر، سنگینتر.
چه وری و نهره	ع: كَثِير، أَرِيْد، أَثْقَل.
ك: گوشت و دورگ. [گوشتی زُر چه ری]	چه ورو بوون
ف: شله، گوشت و دُنیه.	ك: پیه تلیان. [تیره تلان (نیدیزمه.)]
ع: لَحْم وَ شَحْم.	ف: چرب شدن، آلوده شدن، ترشدن. (کنایه
چه هچه هه	

ك: دهنگ بولبول، [نارازی بولبول].

ف: چه چه، چهچهه، غُلغُل، آواز بُلبُل، نوای بُلبُل.

ع: غُرد. (صَوْتُ الْعُتْكَابِيب)

چی

ك: گهر، وان. (درساخچی، مسگهر، دوساخوان) [پاشگره

به مانای چاردیز یا خارن پیشه بوون.]

ف: چی، گُر، بان.

ع: ...

چی

ك: چت. [شت (سورکه لئی «هدرچتی» به.)]

ف: چی، چیز. (مخفف «هدرچتی»)

ع: شتی. ۶.

چی؟

ك: چه؟ [چ شتیك؟ (رشته یه کی کرماجیه.)]

ف: چه؟، ژش؟. (کرماجی است.)

ع: ما؟

چی؟ ← بوچه؟ [رشته یه کی هدرماجیه.] (اورامی است.)

چیا ← کیتف

چيامانی

ك: ناومردار. (مهرده نارق) [ناره لئی ساروی لهش به هوی

لاوازی به ره.]

ف: سَردخُو، مُرده خُو، (عسرق سردی که از

ضعف می آید.)

ع: ...

چیتا

ك: پارچه. [قوماش]

ف: چیت، پارچه، قماش.

ع: نسیج، مُنقَش، شیت.

چیچله مه چان

ك: یاریه که که مستدالان و کچان به چیچکانه ره

هه لده پیرن و چهله لینه دهن و هندی شت ده لیتن.]

ف: آرغُشْتَنَك. (بازی ای است که بچه ها و

دخترها چنباتمه می رقصند و کف می زنند و

چیزها می گویند.)

ع: رَقْصُ الْقُرْفُصَى.

چیچه ت

ك: هدریاچه ی ررمی. [ناری گولینکه له نریك شاری ررمی.]

ف: دریاچه ی ارومیه.

ع: بُحَيْرَةُ أَوْرُمِيَّة.

چیچی

ك: چنچکان. [چیچکان]

ف: چنباتمه.

ع: قُرْفُصَاء، قُرْفُصَى.

وینته ← چنچکان

چیخ

ك: په رددی له قامیش درست کرار.]

ف: چیخ، چیغ، آلاچیغ.

ع: حَظِيرَه، حِظَار، حِبَاك.

وینته

چیر

ك: دَوس. (چیر و میتر) [هارری، خوشه ریست]

ف: دوست، رایگان.

ع: حِذَن، حَبِيب.

چیر

ك: شیر، شیرگیر. [زال]

ف: چیر، چیره.

ع: غَالِب، مُسْتَوَلِي، جَسُور.

چیر

ك: تَبِيْر. [روانین به گوشه ی چار به هوی تووره یسه وه.]

ف: آغول، آلوس. (به گوشه ی چشم نگریستن

از خشم.)

ع: شَرَز، خَزَز، خُزْرَة، غَيْظ.

چیر

ك: ریچ (چیره کردن) [دندان درخست له توریدیدا.]

ف: غورچه، نُهور.

ع: کَشْرَة، کَلُوح، کَالِح.

چیرائن

ك: جیقائن. [جوړكاندن (وك: جیقاندنی كهو).]

ف: جیق کشیدن. (كېك مثلاً.)

ع: رُقِيَة.

چیره و چیر

ك: دوس. [خوشه ریست، هارپن]

ف: دوست، مهربان، رایگان.

ع: خَدِن، خَبِيْب، ثَحاب، ثَوان.

چیره

ك: دهمچار. [رور، روخسار]

ف: چهره، چهر، رُخ، رُخسار، رو، روی، دیم.

ع: خَدَّ، وَجَه، صُورَة.

چیره

ك: قهر روی، قهر دور. [بژارنده، هینانه راجی]

ف: چهره، داشاد، داشن، شبیان.

ع: ثَلاقی، ثَدارك، جُبران، جُبُور.

چیره

ك: چیر، شین، شینگیر. [زان]

ع: غَالِب، مُسْتُولِي. غَلْبَة، اِسْتِيلاء.

چیره

ك: جیق. [جوړكه (جیقته كړنی كهو).]

ف: جیق. (جیق کشیدن كېك.)

ع: رُقِيَة.

چیره بوون

ك: قهر روی بوون. [قهر دورو كړنده، هینانه راجی]

ف: چهره شدن.

ع: ثَدارك، ثَلاقی، جُبران.

چیره و كړدن

ك: ریچهر كړدن. [دندان درخست (وك: دان چیر كړنده له

توریدیدا).]

ف: نُهوریدن، غورچه كړدن. (غورچه كړدن

دندان از خشم مثلاً.)

ع: كَشْر، تَكَشْر، كَشْرَة، كَلُوح، كَالِح. خُزْر، شُزْر،

شُوس. اِزراق.

چیره یی

ك: پد مه یی (رنگی سورری كاڼا).]

ف: فور، چهره ای، پشت گلی. (رنگ سرخ كم

رنگ.)

ع: شَرِيَة، وَرْدِي.

چیشته

ك: خواردمه نی لیترار]

ف: وا، با، ابا، آش، شوربا.

ع: طَبِخ، طَبِیخ، مَرَق، حَساء.

چیشته خوه شه

ك: تفاق. [داردرمان و دانه ریله كه ده كریته نار چیشته.]

ف: اوزار، پُشن.

ع: تَابِل، ثَوابِل، ثَباریق، قِرَح.

چیشته كویلین

ك: پوخت. [پیداوستی چیشته لیسان كه بهشی یدك

چیشته بكات.]

ف: پُخت، بُختینه. (مقدار یک پخت لوازم

آش.)

ع: طَبِخ.

چیشته كویلین ← تفاق

چیلکه

ك: چوكله. [چیلکه]

ف: دُسوك، دُروك، خَلاشه.

ع: سُجور، خُتَة، وَقَش، وَقَص، زَغَف.

چیل

ك: رهش به لئهك، [دهشيك كه په لئه ی سپی تپدايه (رهشی خالاری).]

ف: سیاه و سفید. (سیاه خالدار.)

ع: ابرش.

وینه ← مرودشت

چیلانگدر

[ك: قفساز]

ف: چیلانگدر. (قفل ساز.)

ع: قفال.

چیلکه ← چیلکه

چیل

ك: چفت. (چفت و چیل) [خوار (چهرت و چوړین)]

ف: كچ، چفت. خُم، چَم، كچیده، خمیده،

چمیده، چفته، چفتیده.

ع: مُعُوَج، مُثَعُوَج، مُنَحَنِي.

چیلگر

ك: پادار. [بهق (كه ری راو).]

ف: خُروهه، خُرْخُشه، خُرْخُشه، پادام. (كبک

دام)

ع: ملواح، رامج.

چیلگر

ك: كړ كه فتن. (كانی له سهر هیلکه خه رتنی مریشك بو

چووجه له هه لپتانه.)

ف: كرشدن. (هنگام خوابیدن مرغ بر تخم كه

چوجه دربیارد.)

ع: رَحْم، وكن، حُبوم، حُصْنَة.

چیلگ

ك: سوخت. [نه نینه، تیزنگ]

ف: هیمه، هیزَم، سوخت.

ع: حَطْب، حُصْب، حَصْب، هَرْمَى، أَجْرَل.

چیلگه وکردن

[ك: لدت لدت كردنی دار بو سورتاندن.]

ف: هیزَم شکستن.

ع: شَق، نَح.

چیم

ك: میزگ، چیمه ن. [چهمه ن، میزگ (گیاهه کی به نار بانگه

له گه م ده چیت. كه له ددروبه ری جوگه و شوینی نارداردا

سه روز ددیت و «تهخت كزه رینه» ی باخچه ی لسی دروست

ده كند.)]

ف: چیم، چَمْن، مَرغ، فُرِيز، پُرِيز. (علفی است

شویه به گندم كه در اطراف چوب و جاهای

آبدار به هم می رسد و متن باغچه ها از آن

می سازند.)

ع: مَرَج، فُرِيز.

چیمه ن ← چیم

چیمه نتو ← چه مه نتو

چین

ك: رزن، رنگ. [ریز، چینه (چینی دیوار).]

ف: چینه، زده، لاد، نسپه، نیسپه. (نیسپه ی

دیوار)

ع: صَف، ساف، سافة، عَرَق، مَرْتَبَة.

چین

ك: چرچ، لوج. [لوی به سهر به كدا هاتور.]

ف: چین، مار، آژنگ، شكُن، شكُج.

ع: حَبْن، عَبْن، غُصْن، ثني.

چین پیشانی

ك: دژونگ. [الوژگه لی ته ریل.]

ف: آژنگ، آژنگ. (كشك های پیشانی)

ع: سُرر، سیرار، ساریر.

چین ده مورچار

ك: لوج ته تله، لوج گوب. [چرچ و لوجی ده مورچار به هوی

پریه ودا.]

ف: آنجُخ، آژنگ، آژنگ. (چین رخسار كه از

ح

خ

د

پیری می آید.)

ع: غُضَن، غُضُون، قُطُوب.

چینکو

[ك: روركش، روركيش]

ف: روكشیده، روكش.

ع: مُمُو، لُعاَبِي.

چینه

ك: ... دان. [خاكوخول پشكنینی مریشك بو دانه ریله

(دانه ریله چینه رهی مریشك.)]

ف: چینه، (دانه چیدن مرغ)

ع: لُغَطَة، لُقاَطَة. لُقط، تَلُقط، تَلُمُس.

چینه

ك: پشت، (بده چه (زغیری بنه ماله.)]

ف: پشت، (رشته ی نسب)

ع: نُسَب، أَصل. أَصُول.

چینی

[ك: نه ضرور]

ف: چینی، فَعْفُور.

ع: صِیْنِي، صِیْنِيَّة.

چینو

ك: چو. [دار]

ف: چو، چوب، نُرُود.

ع: حَشَب، مُود.

چینوبه س

ك: داریه س. دالوت، چفته، [داریه ست. قاعه میو]

ف: خُو، خُواره، خُوازه، بَرَم، وادیج، چفت،

چفت، چفته، چفته، چوب بست، چوب بندی.

ع: غَریش، غَریشَة، مِسْحَط، مَسْمُوك، مِسْمَاك،

غَاطِيَّة. دَالِيَّة.

وینه

چینوبه س

ك: داریه س. [داریه ند (روك) داریه سی بدایی)]

ف: خُو، چوب بست، چوب بندی. (برای بنایی

مثلاً.)

ع: اِسْقَالَة.

چینوتاش

ك: دروگر. [داتاش]

ف: نُرُودگر، دروگر، چوب تاش، چوب تراش،

كُنْدَر، كُنْدَار.

ع: نَجَار.

چینوجه له

ك: فریره. [سامرازیکی سزاده (پنج داره كه ده چنه

نیران پدجه كانه ره ر دزگه لی پی نازار ددهن هه تا دان به

راستیدا بنین.)]

ف: فریره، فرفرکه، چوب جله. (پنج تیکه چوب

است كه بین انگشتان گذارند و دزدان را با آن

اذیت كندند كه راست مطالب را بگویند.)

ع: ضَاغُوَطَة، نَهَق.

چینودس

ك: گالوك. [عسا، داردس]

ف: وسه، غَبَار، غَبَارَه، غَبَارَه، چوب دست،

دستگاله.

ع: عَصَا، مَحَجَن، قَضِيب، دَبُوس، مِیْجَار، مَتِیْخَة.

وینه

چینودهم س

ك: ددهبه س. [ددهبه س، نه ته خته یه ی ددهسی سه گی پی

ددهستان.]

ف: دهن بند، چوب دهن سگ.

ع: جِعَامَة، حُشَاكَة، شِجَار، حِجَام، شِیْبَام، صَرِیم،

شِجَاك.

چیتوسیراک

ك: پیلو. [داریسواك:] نه داری نو یزكهران وه كسو فلچه

به دانیدا دههتن.]

ف: پیلو. (چوب مسواک).

ع: اراک.

چیتوشه قه

ك: دارشوق (لهر داری شهل یا پسی شکار ده بجه نه بنیالیان.)

ف: دستوار، دستواره، پاوار، پاواره. (چوبی که کسان لنگ یا پا شکسته زیر بغل گیرند.)

ع: عُكَاز، عُكَازَة.

وینه

چیتوکاری

ك: دارکاری: به دار لیدان.]

ف: چوبکاری.

ع: قَضِب، بَکَت، بَشِق، بَغَز.

چیتوکوت

ك: جه نجان، سپر، جکسوت. (بازار چیتوکوته، جواله که چیتوکوته.) (لهر بهالغ. دارمال. به زور تیتخنرار.)

ف: پُر، جَنجال.

ع: مَمَلُو، مُمَرَاچِم، مُمَرَاکِم، مُمَنَقُش. اِز دِجَام، اِنتِغاش.

چیتوکوت

ك: چیتوکاری. [دارکاری]

ف: چوبکاری، چوبکوب.

ع: بَکَت، بَغَز، بَشِق، تَشِخ، قَضِب.

چیتو لهر شان نیان

ك: دار خستنه سدر شان]

ف: چوب روی شاننه گرفتن.

ع: تَشِیج.

چیتوه نه فی

ك: گه ریان. [پشکین، کولینه ره]

ف: کُنْجکاوِی.

ع: تَفْتِیش، تَفْحُص، تَحْقِیق.

چیتو هه لاجی

ك: تورل هه لاجی، شه نشه. [شورلی هه لاجی]

ف: شنش.

ع: ...

وینه ی هه یه.

چییه

ك: پزیه، کلاره، کله، کیه. [لوتکه (دوندی کیتو)]

ف: سبکاو، کَنه، چکاد، چکاده، چگاه، جهاد. (کله ی کوه.)

ع: قَلَة، قَلَة، قُمَة، قُنَة، قِلَانَة، شَعْفَة، نَرَوَة، أَوْج،

فُوق، رَأْس، سَرَاة.

چییه

ك: کله ک. [بدردی له سهر بهک دانرار که له دورره له مروفت ده چیت.]

ف: تَوِیل، چیده.

ع: أَمْرَة، أَمَارَة، عَلَامَة، نَضِید.

چییه؟

ك: چهس؟ [رشه ی پرسیاره (رشه یه کی کرماجیه.)]

ف: چییست؟ (کرماجی است.)

ع: ماهو؟

ویننه کانی پیتی ج



چای



چانه که



چاگه



چاره قیله



چادر



چناکه



چنار



چراموشی



چرادان



چراخیا



چنگنه



چنگ مریهم



چنگنه



چنگال



چنگ



چوگله خینگه



چوک دان



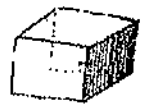
چوخه



چوارمه شغان



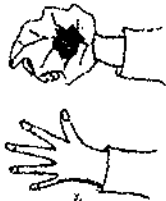
چوارپایه



چوارپانوو



چونهر



چوایی



چوله چرا



چوک هه گدان



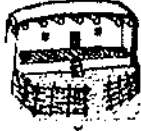
چوگله قولاب



چتر



چہ پھریہن



چہ پھر



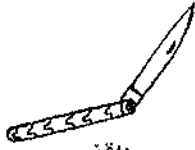
چہ بکھ گہنم



چووزان



چونہ رفن



چہ قزو



چہ قہان



چہ قانہ



چہ رخ



چہ خماخ



چہ تہہ



چہ لہمہ



چہ لہم



چہ لینا



چہ کوش مسگہری



چہ کوش



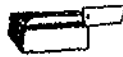
چہ کمہ



چہ نوہس



چہ یخ



چہ وریدان



چہ ودان



چہ نگہک



چہ مہدان



چہ نوشہ تہہ



چہ ودہس



چہ وجہ لہ



ح

حاته دان

ك: دهرردان، ناخه دان، چواردهور گرتن، نابلورقه
ف: ميان گرفتن.

ع: حوت، احاطة، حوم.

حاته م

ك: دلازا، بدخشنده (خاوزهيه).

ف: بخشنده، حاتم. (مجاز است).

ع: سخّي، بَدَال، حاتم.

حاجه ت

ك: نه رجه، بایس، گهرهك. [نیاز، پیوستی]

ف: آیفنت، بایست، خواسته. خواستن.

ع: حاجة، احتیاج، لُوم، سُوال. مُسألة، مُطلب.

حاجه ت - لكا

حاجه ت - كه لويه ل

حاجه ت مال

ك: كه لوپدل، پیتاك. [تفاقی مال، پینداویستی مال]

ف: خَنور، كاجار، كاجال، مان، مانه، سپار.

ع: بتات، متاع، ماعون، جهان، اثاثیه.

حاجی

[ك: زیارتكهری ماتی خوا.]

ف: حاجی.

ع: حاج، زائرُ بَیتِ الله.

حاجی له قله ق

ك: له قله ق. [بالدار یکی نچ و دهنوك دریزه.]

ف: بلازج، لكلك.

ع: لَقَلَق.

وینه

حاجه

ك: فلیقان، شاخه. (دروحاجه) [لق]

ف: شاخه.

ع: شَعْبَة، ساق.

حادیسی

ك: تازه، داهانگ، تازه داهانگ، تازه پیدابورگ. [نوبارد،

نوی، تازه بار]

ف: باس، نوه، نوذر، نُوشو، نُوباش، تازه.

ع: حادث، جدید، كائِن. (الكُون، الحدوث)

حادیسه

ك: تهره ده، تهره ده، سه مه ره، وهی، قسوت، چوتورمه،

ناسیو، جهره ره. [كارسات]

ف: آسیپ، آك، نرد.

ع: حادثه، كارثة، نازله، بئیسه، فائیه، فادیه،

فاجعه، آفة، عاهه.

حازر

ك: مهس. ناماده. [هه پید. ته یار]

ف: هست. آژیر، آماده، برآراسته.

ع: حاضر، موجود، مَهْبِئاً.

حازرجواو

ك: گورجریژ. [نه که سدی بز ولام دانامیتیت.]

ف: زودگو. (حاضر جواب)

ع: حَضْر، زُنْبُر، نَقْل.

حازر و غایب

ك: هس و نیه. [نامه و بزر]

ف: هست و نیست.

ع: حاضر و غایب.

حازری

ك: ناماده، دوروس کریاگ. [ته یار، سازکرار]

ف: آماده، سردستی.

ع: ماحَضْر، عَجَلَة، عَجَالَة، موجود.

حاسل

ك: باره، باره چه. [بهره، داهات]

ف: بهره، یاز، تَزْبِده.

ع: حاصل، مَحْصُول، عَائِدَة، فَائِدَة، نَتِیْجَة.

حاسل

ك: روا، سهز. [کام دلی حاسل بود. روابو، لدم کاره]

هیبچی حاسل نازی. سهز نازی. [مهیسر]

ف: زوا، برآورده.

ع: حاصل، ناجح، ناجز، مُتَبَسِّر.

حاشا

ك: نه نعاد، گوپدان، پشتهر که فتن. [نکولی]

ف: کبییدن، آرندان، مَنَبَلِی.

ع: ابا، انکار، جُحُود، تَحْشَی، تَحْاشِی.

حاشا!

ك: همرگیز! [دورود، هت!]

ف: هرگز! بنیز! برگسنا، برگس!

ع: حاشا! کَلَّا، مَعَاذَ اللّٰه!

حاشاکردن

ك: نه نعاد کردن، گوپدان، پشتهر که فتن، له گوپدان.

[نکولی کردن]

ف: کبییدن، مَنَبَلِیدن، سرباززدن.

ع: تَحْاشِی، تَحْشَی، قَائِی، انکار، جُحُود، تَبْرُء.

حاشیه

ك: سجاف، نهراخ، چه مک، کنار. [پهراویز، که ناره]

ف: پیرامون، کنار، کران، سجاف، سنجاف.

ع: حاشیة، هامش، کَفَّة، طُرَّة.

حاشیه

ك: چه مک، پانویس. [پهراویز، دامین: نه دی له پهراویز یا]

له دامینی نوسراویکدا [دهنوسریت]

ف: چم، پانوشنت.

ع: حاشیة، شَرْحُ الشَّرْح، تَلْوِیج.

حاشیه و حوال

ك: که نار که ل. نارون، گوشه که نار. [دهروبه ر]

ف: کنارها، گوشه و کنار.

ع: حَوَاشِی، حَوَالِی، نَوَاحِی، اطراف، اطرا.

حافظ

ك: نیگدار. [چاردیر]

ف: بادگان، بایگان، نگهدار، نگاهدار، نگاهبان،

نگهبان، نگاه دارنده.

ع: حَافِظ، ضابط، خازن.

حافظ

ك: پاسوان، پاسه ران [پارتیزر]

ف: پاسبان.

ع: حَافِظ، حارس.

حافظ

ك: کویر. بیا. [کویر، بیچار، به زهین]

ف: ویرا، بیسرا، آموزگار، آموزنده، یادگیر،

یادگیرنده.

ع: حَافِظ، حَافِظُ الْقُرْآن.

حافظه

ف: کَمَک، یار، یاوز، دوست، دوستدار، پشتیبان، پشتبند.

ع: حامی، حارس، مُدافع، ذاب، ذباب.

هایز (هائین)

ک: یتویژ. [ژن له کانی چه ییزد].
ف: دشتان.

ع: حائض، قاعده.

هایل (هائیل)

ک: پهرده. رورپوش، پوتشه. [دابوشهر. بهریهست]
ف: پرده، میانگزر. روپوش، پوشسه، پوشنده.
بازدارنده، جلوگیر، جلوگیرنده.

ع: حائل، ستر، ستار، حجاب، سُدل، سِدن، خِدر، غطاء.

هسکه

ک: رهشوکی. [که مزخ، خراب، دسکرد (تفهنگی خراب)].
ف: دستساز. [تفهنگ جلب]

ع: اَلْبَارُوْدَةُ الصَّنَاعِي.

هکومت

ک: کاربه دسی، کاربری، دادرسی. [فرمانروایی، داری]
ف: آرنگسی، داوری، دادگری، فرمان داری، فرمان دهی، فرمان فرمایی، دادستانی، دادرسی، کُتارنگی.

ع: حُكُومَة، قَضَاوَة، اَمَارَة، وِلَايَة.

همام

ک: گهرماره، گهرمه بوق. [گهرمار]
ف: گرمابه، گرمابه، کدوخ.

ع: حَمَام، بَلَان.

همامچی

ک: گهرماردچی. [تهرکه سسهی کاروبساری گهرمار رادپه رتیبیت].

ف: گرمابه بان، گرمابه بان، گرمابه وان،

ک: بیرگا، یادگا، بیرگه. [زبین]

ف: بیرگاه، یادگاه، ویرگه.

ع: حافظه.

حاتم

ک: کاربر، کاربه دس، دادرس. [فرمانروا، دارد]
ف: آرنگ، کُتارنگ، داور، دادگر، دادستان، فرمانده، فرماندار، فرمان فرما.

ع: حاکم، حاتم، قاضی، والی، امیر، امیر، عامل، قومس، فیصل، فُتاح.

هاکمه کانی

ک: خان خانه کی، شاپازی. [میرمیرین: یاریه که].

ف: شاه بازی، خان بازی.

ع: لَعِبُ الحُكُومَة، لَعِبُ المَلِك، لَعِبُ التَّمْلِيك.

حان

ک: نورد، ژیرار، جیوار، هان. [باردوخ]

ف: نود، جاور، چگونگی، گذارش.

ع: حال، حایه، بال، کینه، بیته، کَل. وَضِع، كَيْفِيَّة.

حایه ت ← حان

حالی

ک: زانا، تیگه بنگ. شه زانی. [تیگه بیشتور. هسه رده ما: ده زانیت].

ف: دانا، حالی، می داند.

ع: مُلْتَفِت، فُهيم، عَلِيم.

حالی بوون

ک: زانین، تیگه بین، تیگه بیشتن، بهر خواردن. [سه ر لسی ده کردن]

ف: دانستن، حالی شدن.

ع: تَفَهُم، تَفَقُّه.

حامی

ک: کوزمه ک، پشتیبان، له سر، لاکوشکه، یاریده، یارور،

یار. [پاریزور، لایه نگر]

گرمابه‌وان، گرم‌واوان، گرم‌ماوان، گرمابه‌چی.

ع: حَمَامِي.

حویاب

ك: كاسه. (حویاب لامپا مه‌سده‌ن.) [شوروشه‌ی خپر و
بوش.]

ف: كاسه.

ع: حُبَاب، قُبَاب، قُبَّة.

حویاب‌ناو

ك: بلق، گرمه‌زه. [گول‌نوی سدر شله‌مندی.]

ف: گُنَبَسده، گُنَبَدَك، گُنَبَد، سیاب، فراسیاب،

افراسیاب، آب‌سواران، گُنَبَداب، کوپله.

ع: حُبَاب، قُقَاعَة.

حویار

هویه

ك: دروج. [کیشانه و مهره‌ها رورپوتیکه.]

ف: دوجو.

ع: حَبَّة، شَعْبَرَتَان.

هوجره

ك: کولانه، مان. [خانور، ژور.]

ف: کُلبه، کُریه، یاخته، خانه.

ع: حُجْرَة، قُنَالِي.

هوجیه‌ت

ك: نه‌سهل، گه‌زهك. [به‌لگه.]

ف: آوَر، شاوور، آوَنَد، نَحْشَه، فَرَنود، ره‌بیر،
راه‌نما.

ع: حُجَّة، دَبِيل، سَنَد، سُلْطَان.

هورمه‌ت

ك: پایه، نارپور، پله، نگین. [رتیز]

ف: آرَن، آرَج، وِرَج، آرجمندی، نیسا، بزرگی،

بلندی، پایه، آبرو، نگین، آژم.

ع: حُرْمَة، اِحْتِرَام، قَدْر، مَنزِلَة، عِرَّة، وَجَاهَة.

هورمه‌ت‌کرتن

ك: پایه‌دان، پله‌دان، پله‌بیدان، گه‌ره‌کردن. [ریز لینگرتن]

ف: ارجمند داشتن، پایه دادن، بلند داشتن.

ع: اِحْتِرَام، اِكْرَام، اِعْزَار، تَعْظِيم، تَوْقیر، تَقْدیر،

مُیَب.

هوزن

ك: په‌زاره، په‌ژیوی، په‌شوی. [خه‌م، خه‌فت]

ف: پَسْرَم، فُسْرَم، سوژ، سوژَه، اشوده، گرفتگی،

دل‌تنگی، افسردگی.

ع: حُزْن، هَم، غَم.

هوزوور

ك: خزمه‌ت، روو، رواله‌ت، روویه‌روو، لا. [حزور، به‌ره‌روو]

ف: پیشگاه، بارگاه، فرگاه، رو، پیش.

ع: حُضُور، حَضْرَة.

هوسمه‌ت — هوسمه‌ت [بیته‌کاسی گزوداره.] (مصحف
«عممت» است.)

هوقه

ك: که‌له‌ك، فَن، فَریو، ته‌رِده‌سی. [فَنیل]

ف: تَبَسَد، دَغَا، رُزِق، شَسید، دَسْتَان، تَرْفَنَد،

تَرگَنَد، تَرگَنده، دَوَال، دوله، دویل، دویال، داغو،

ریسه، ریسه، ریویز، ستاوه، کنبوره، تَسرب،

هرنوت، تَنبُل، نیرنگ، سوفته، گریس، گریسه،

داغول، خاتوله، حَقَه، فُریب.

ع: مَكْر، حَبِلَة، دَسِيسَة.

هوقه‌باز

ك: که‌له‌کباز، فه‌باز، ته‌رِده‌س. [فَنیل‌باز]

ف: نَوِي، زِمَن، گُرَبَز، داغولی، دغاباز، حقه‌باز،

تَرَب‌باز، تردست.

ع: مَكَار، مَحِيل، طَرَار، حَتِيَال، عَيَار.

هوکم

ك: فرمان، ده‌سور. [بیشکیل. بریار، داری، برینه‌ره]

ف: فَرْمَان، فَرَاذْمَان، نَسْتَوِر.

ع: حُكْم، أَمْر، قَضِي، قَضَاء.

هُوَكَم

ك: فَرْمَان، دَسَخَت، [بِرِيَار (فَرْمَانِي نَوَسَرَاو)]

ف: فَرْمَان، فَرَاذْمَان، پَرْمَان، پَرْمَانَسَه، پَرَوَانَسَه، پَايِزَه، دَسْتِنَبَنَه. (حَكَم كَتَبِي)

ع: حُكْم، مَرَسُوم، أَمْرِيَّة، رَقْم، فَرْمَان.

هُوَل

[ك: دَبُو]

ف: بُغَام، بُغَامَه، يُغَام، يُغَامَه.

ع: غُول، سَبَعْلَا، سَبَعْلِي، حَيْغَل، صَبْدَانَّة، عَفْرِيَّت، هَيْغَرَّة.

هُوَل

ك: تَيْل، خَوَيْل، چَارَكِيَر. [خَيْل]

ف: لُوچ، كَاج، چِشْمِ گِشْتَه. (← خَوَيْل)

ع: أَحْوَل، أَقْبَل.

هُوَل

ك: گِيچ، رُو، مَهَنگ، حَه پَهَنگ، سَه پُول، [گِيژ، گَيْل]

ف: گِيچ، دَنگ، تَيْب، سَبِيب، كَرُخ.

ع: خَيْل، خُدِر، وَسَن، مُسَبِت، أَبَلَه.

هُوَل بِيَاوَان

ك: حَوْل. [دَبُو بِيَاوَان]

ف: بُغَام، يُغَام، بُغَامَه، يُغَامَه، دَبُو بِيَاوَان.

ع: غُول، سَبَعْلَا، سَبَعْلِي، حَيْغَل، صَبْدَانَّة، هَيْغَرَّة، عَفْرِيَّت.

هُوَلَه سِي

ك: حَه مَه رَه مَزُو، حَه چَدَل، پَه بِيَاوَان. [مَشْتَمَر، پَه بِيَاوَان]

ف: هَنگَامَه، جَنگ، پِيَاوَان.

ع: نَزَاع، مَبَاحَثَه، مَعْرَكَه، عَهْد، مَبْدَاق.

هُوَنَاق

ك: تَاس، فَرَقَان. [پَرِيَان (هَدَنَاسَه پَرِيَان بَه هَرِي گَرِيَانِي

[زَرَزَرَه]]

ف: خَنَاق، زَهْرَبَاد، بَاد زَهْرَه، خَفْگِي. (خَفْگِي از

شَدت گَرِيَه.)

ع: خُنَاق، خُنَاق، خُنَاق، حُنَاق، هُنَاق.

هُوَجِي

[ك: حَوَجَه (بَه رَامِبَه رِي «سَايَه»)]

ف: هَجِي. (ضَد «سَايَه».)

ع: هَجِي، هَجَاء، تَهَجِيَّة.

هُوَنَدَر

ك: شَايِسَه گِي. [هَرَنَدَر، لِيَرَه شَارَه يِي]

ف: هَنَدَر، أَرَدَم، شَايِسْتَنگِي، بَرَاذَنَدگِي.

ع: لِبَاقَه، قَابَلِيَّة، قَضِيَّة، قَفِيَّة، مَزِيَّة، اسْتِعْدَاد.

هُوَوَت

ك: مَاسِي. [مَاسُو، مَاسَار (كَه لَوَرِي دَوَانزَه يَه م)]

ف: مَاهِي. (بَرَج دَوَاذَه م)

ع: حَوْت.

هُه بِيِي

ك: بَهَن، بَه نَنِي كَرَدَن، نِيگَاد پَرِيَان، نِيگَادِ اسْتَن. زِينَان خَسْتَن.

[بَه نَد كَرَدَن، گَرْتَن]

ف: بَسَد، بَسَدِي كَرَدَن، نَگَسَاه دَاسْتَن. زَنَسَدَان

اِنْدَاخْتَن.

ع: حَبِس، سَنجَن، تَقْيِيد، تَوَقِيْف.

حَه بُول

[ك: سَوْرَكَه لَدَنَارِي «حَه بِيِي لَلَا» يَه.]

ف: مَخْضَف «حَبِيْب اللّٰه» اسْت.

حَه پُول

ك: زَل، زَلَام، گَه رُوَه. [زَه بِلَاح]

ف: گَنَدَه، بَزَرگ، كَلْفَت.

ع: ضَخِيْم، قَطُوَر، فَيْلِم، عَظِيْم.

حَه پُول ← حَه پَهَنگ

هَه پَه

ك: رُوَه، گَه فَه. [حَه و (دَنگِي سَه گ.)]

ف: حَبْ حَبْ، عَفْ عَفْ، عَوْعَوْ. (صدای سگ)

ع: نُبِيح، نُبَاح، هَرِير.

هه په پها

ك: وِرِير، گَه فَه گَه ف. [حده رحو (دندگی سگ).]

ف: حَبْ حَبْ، عَفْ عَفْ، عَوْعَوْ، وَعَوْع. (صدای سگ)

ع: نُبِيح، هَرِير، وَعَوْعَة، هَبِيَبَة.

هه په نكها

ك: حَه پَهْل، سَه پَهْل، گِيح، گَه رُح. [گِيژ]

ف: گِيح، بِي هوش، كَم هوش، بِي خُرد، خُل.

ع: اَبْلَه، سَفِيَه، ضَبِيَس، مَعْتَوَه.

هه تا

ك: هَه تا، تا. تَه نانه. [بُو. تَه نانه ت]

ف: تا، هَم.

ع: حَتِي.

هه تم

ك: ناچار، پَتِيَس، شِيَاگ. [لازم]

ف: سَمْنَاك، بَايَا، بَايَسْتَه، نَرَبَا، سَنگُول، ناچار.

ع: حَتَم، قَرَض، وَاچِب، وَاصِب، لَابُد.

هه تمهن

ك: ناچاری، گَه رَدگ ناگَه رَك، نَه شِي. [بِي تگَرمان، پَتِيَسْتَه]

ف: ناچار، ناگَزِير، خَوَاه نَخَوَاه، بِي گَفْتَنگُو، بَايِد.

ع: حَتَمًا، قَطْعًا، يَقِينًا، بِلَا شَك.

هه ح

ك: ماچين، ماچِه و كَرْدَن. [زيارهت كَرْدَنِي مَالِي خُودا.]

ف: بُو سِيْدَن. (بُو سِيْدَن حَجَرِ الْاَسْوَد)

ع: حَجَّ: زِيَارَة، طَوَاف.

هه چار

ك: كوچك تاش، سَدَنگ تاش. [بِه رَد تاش، بِه رِي]

ف: سَدَنگ تاش، سَدَنگ تَرَاش.

ع: حَجَّار.

هه چاهه ت

ك: بِيخُردان، تَرَاكِرْدَن. [خُوِيَن گِرْتَن، كَه لَه شاخ گِرْتَن]

ف: اَنجَبِيْدَن، خُون گِرْفْتَن، خُون گِيْرِي، تَبِيخُ زَدَن.

ع: حَجَّامَة.

هه چاهه نكهر

ك: تَرَاكِر، كَه لَه شاخ رَشِيَن. [خُوِيَن بِه رَدَد]

ف: تَانگُو، تُوَانگُو، تُوْتَنگُو، گُرَا، نِيَسُو، اَنجَبِيَن،

رُگَزَن، خُون گِيْر.

ع: حَجَّام، مُصَّان، مُصَّاد.

هه چاهه نكها

ك: نارشان. [جِيگَه ي خُوِيَن گِرْتَن كَه نِيَوَان هِه رَدَرُو

شاندايه.]

ف: مِيان شَانَه.

ع: كَنَد، مَحَجَم.

هه چم

ك: رَرَق، كُوْلُفْتِي، بَارَسَابِي. [نه باره]

ف: كَلْفْتِي، گَنَدگِي.

ع: حَجَم، ضَخَّامَة.

هه چه روليه قهر

ك: پازار. [خُرَكَه بِه رَدِيكَه لَه نَارَسَكِي گادا دَرُوسْت

دِه يْتَه.]

ف: بَازَهَر، گَاوَسَنگ، گَاوَزَهَرَه. (سَنگِي اسْت

گَرْد كَه دَر شَكَم گَاو پِيْدَا مِي شُود.)

ع: حَجَرُ الْبَقَر.

هه چواوور

ك: لُورَه. [حَه پَه و لُورَه (دندگی سگ).]

ف: زُوزَه. (صدای سگ)

ع: هَرِير.

هه چه

ك: تَنگَه، تَه كَه. [سَابَرِيَن (بَرَنِي نِيَر كَه دِه يْتَه سَه رَجَه لَه).]

ف: تَنگَه، بَاژَن، نُهَاز، نُخَرَاژ، چِيْشِيَش. (بِس نَر كَه

پِيَشِرُو كَلَه مِي شُود.)

ع: عَل، نَيس، هَلب، كُرَان، قَدَمَة.

ويته

هده چهل

ك: دَبِه، گَينچَمَن، شَدَلتَاخ، قَهَرَقَه شَه [تَه شَقَه لَه]

ف: دَبَه، شَلتَاق، حَر خَشَه، عَر عَشَه، قَر قَشَه.

ع: دَعْوَى، نِزَاع.

هده

ك: دَيس، سَنور، حَمَن، پَهَر، كَه نَارَه، قَه رَاخ [لَيسوار،

تَجْوَرَب]

ف: سَو، سَوَى، سَوَن، سَوَمَه، زَى، مَرز، سَا مَان،

پَايَان، كَنَار، كِرَان، كِرَانَه.

ع: حَدَّ، تُخَم، طَرَف، اِنْتِهَاء.

هده دد

ك: نَه نَارَه [رَادَه]

ف: اِنْدَا زَه، زَى.

ع: زَى، شِعَار.

هده دد

ك: شَه لَا خَكَارَى [سَزَادَان]

ف: لَت، شَلتَاق كَارَى.

ع: حَدَّ، تَعْرِيَن.

هده دد اسی

ك: هَاكُو، خَوْرِيَزَى [قَسَه كَرْدَن بِي بِي رَين كَرْدَن رَه]

ف: دَل گَوِي، خَو د گَوِي، گَمَان گَوِي.

ع: حَدَس.

هده دد اسی

هده دد اسی

ك: رَاتَه، فَهَر مَائِش [فَهَر مَوْرَه]

ف: گُفْت، گُفْتَه، فَر مَوْدَه، سَخَن، دَا سْتَان.

ع: حَدِيث، حَبْر، اَنَر، سُنَة.

هده راره ت

ك: تَبِن، گَه رَمَى [تَاو، دَاخَى]

ف: گَر مَى.

ع: حَرَارَة، سُوْوَة.

هه رام

ك: خَرَار، چَه پَهَل، نَارَه [نَا شَائِسْت، قَه دَه غَه]

ف: نَارَو، پَلِشْت.

ع: خَرَام، مُحَرَّم، سُوْحْت، مُمْنُوْع، مَحْظُوْر.

هه رازاده

ك: قَوْمَه زَه، زُوْل [بِي زُوْر]

ف: اَشُوْع، حَشُوْك، حَشْتُوْك، غُوْل، دَاغُوْل،

جَا مَغُوْل، نَغَل، سَنْدَا، سَنْدَرَه، سَنْدَارَه، دَه رَكَه.

ع: دَعْبَى، زُنَيْم، وَكْدُ الرُّنَا.

هه رازاده گي

ك: زُوْلَى، قَوْمَه زَه گِي [بِي زُوْر بِي، بَه دَه نَه رِي]

ف: دَغَلَسَى، وَاغُوْلَى، سَسَنْدَى، حَشْتُوْكَى،

جَا مَغُوْلَى.

ع: تَزَنَم، تَقْلَب.

هه ربه

ك: چَه ك، تَبِيخ، نَاگَر [تَبِيخ، نَا مَرَا زَى شَه ر]

ف: گُذَر، گُذَرَك، تَبِيخ، جَان، ژَان.

ع: حَرِيَة، سَبَا ح.

هه ر ف

ك: نَوْرَكَه، پِي تَه ك. قَسَه، بَا سَه [نَا مَرَا ز لَه رِي ز مَان دَا.

هه روه ها: وشه]

ف: رَتَد، رَاه، سَخْن، سَخْن، بَا سَمَه.

ع: حَرَف، كَلَام.

هه ر فچن

ك: چَا پِچَن، بَا سَمَه چِن [بِي تِچِن]

ف: چَا پِچِيْن، بَا سَمَه چِيْن.

ع: صَفَا فُ الحُرُوف.

هه ر ه كه ت

ك: جَوْر لَه، جَوْر لِيَانَه رَه، جَوْر لَه [بَزُوْر تِن]

ف: جُنْدِش، پَوِي ش.

ح
ه
ن

ع: حَرَكَةٌ، دَبِيبٌ، اِمْتِزَانٌ.

هه رهم

ك: نه نه سدره روون، [هندرو: چيگه می تايسته می سافرت له مالدا].

ف: آندرون، مُشْكَو، مُشْكَوِي، مُشْكَوِيه، بانوسرا.

ع: دَاخِلٌ، حَرَمٌ، بَيْتُ الْحَرَمِ.

هه ره مهسرا

هه رير

ك: ... تافته. [پارچه می هدريشم].

ف: برنو، پَرْنَد، ديبا. تافته.

ع: حَرِيرٌ، دِبِيَاچٌ.

هه ريم

ك: قه ناس، نارپيژگه، به فرناز. [چواره بر].

ف: پيرامون، آب ريز، برف انداز، خاك انداز، خاك روبه گاه.

ع: حَرِيمٌ، مَرِيْدٌ، كُنَاسَةٌ. (حَرِيمُ الْبَيْتِ، حَرِيمُ الْبَيْتِ، حَرِيمُ الْبَيْتِ، حَرِيمُ الْبَيْتِ)

هه زا

ك: هه رس، هه را، هه لك، خوه شي. [ناره زور، تاسه].

ف: هوس، آرزو، پُژْهَان، كام، خوشی، دلخواه.

ع: مَيْلٌ، هَوِيٌّ، اِسْتِيَاقٌ، حَضٌّ.

هه زه نت

ك: ناغه، گه رره. [به رپيژ، سه رور].

ف: شت، تيمسار، شيفت، شيد.

ع: حَضْرَةٌ، جَلَالَةٌ، سَيْتٌ، سَيْدٌ.

هه زه نت

هه سار

ك: هه سار، ديوار، قه لا. [شوره].

ف: بهاره، بهارو، بهاری، اوار، گلناک، تيسرک، بر آورد. دن، ديز، دن، پيواسته.

ع: حَائِطٌ، رَدْمٌ، اَطْمٌ، حِصَارٌ، حِصْنٌ، سَبِيَاچٌ، جِدَارٌ، قَلْعَةٌ.

هه سار

هه سار شار

ك: ديوار شار. [شورده شار (ديواری دوری شار)].

ف: شهرستان، ديوار شهر. (ديوار دور شهر)

ع: سُوْرٌ، حِصْنُ الْبَلَدِ.

هه سار قه لا

ك: ديوار قه لا. [شورده قه لا].

ف: گلناک، باروی باره، ديوار باره.

ع: قَلْعَةٌ، حِصْنُ الْقَلْعَةِ.

هه سار كه له

هه ساتن

ك: ژورژانن. [بورژاننده ره، ماندوی دور کردن. تير او کردن].

ف: آسوده کردن، خستنگی شکاندن.

سپراپ کردن.

ع: اِحْصَاءٌ، اِرْحَاةٌ، رَفْعُ الْكِلَالِ.

هه ساو

ك: ژماره، شماره. [ژميتره، ليكده انهره].

ف: مَر، مَار، اَمَار، اَمَار، مَار، اَمَار، اَمَار، اَيَار، اَيَسَار، اَوَار، اَوَار، اَوَار، اَمَار، هَمَار، هَمَار، اَسَار، اَسَار، شُمَار، شُمَار، حِسَاب.

ع: حِسَابٌ، عَدَدٌ، لِيْزَامٌ، دِيْنٌ.

هه ساو گه ر

ك: په نامويژ، راززان، تاله گير، به ختويژ. [فالگير].

ف: نهانگو، رازگو، پوشه گو، حسابگر.

ع: حَقَّارٌ، رَمَالٌ، قَائِفٌ. عَالِمُ الْغَيْبِ.

هه سپه ن

۱- حهظ-حمز [رئینوسی هم وشهیه به شیودی «حفظ»

هه له یسه، چونکه مانا که می دهیستسه «بهش» نهک

«ناره زور».) [با «ظ» غلط است زیرا به معنی «نصب»

خواهد بود نه «آرزو».)

ك: شەيدا، فریفته. [شیتتی ئەرین.]

ف: شیففته، شەیدا، فریفته، واله.

ع: عاشیق، شافق، مَقْتُون، مُحِب.

هەسەرە تا

ك: ئەفسوس، پەژارە، مەلالی، ئەنوو. [پەرۆشی، خەدات]

ف: آرمان، آرمان، ایرمان، درییخ، افسوس،

دژمان، دژوان، بژهان، آراوتد، ژسانه، اندوه.

ع: حَسْرَة، كۆبە، آسَف.

هەسۆود

ك: بەرچارەنگ، بەددەن، رژد. [چارچنوك]

ف: ژفت، ژگور، ژشكور، ژشكین، ژشكمند،

سپهكاسه، سپهەل، سپه كار.

ع: حَسود، حَقود، حَسین، بَحیل، ضَغین، ضاغین،

وَحِر، وَغِر.

هەسەد

ك: بەرچارەتەنگی، خوروك، بەددەلی، رەوانەدین. [نیرەیی]

ف: ژشك، آرشك، تیبوزك، خاشه، خدوك،

سنگاش، سپهەدلی، سپهكاسگی.

ع: حَسَد، حَقْد، بَحْل، وَغِر، إِحْدَة، ضِئَة، ضَغِئَة،

وَحِر، وَحِر.

هەسەفات

ك: خاسه، خاسی. [چاكە گەل، خیرات]

ف: آردن، آرزائش، آرازش، نیکی، خوبی.

ع: حَسَنَات، خیرات، مَبْرَات، صَدَقَات.

هەسەن بەنگی ← هەسەن بەنگی

هەسەن بەنگی

ك: گەمكام. [گەتەری درەختی سەو بەرە.]

ف: راتبانه، گمكام. (صمغ درخت صنوبر است.)

ع: راتبانیچ، حَصَى لَبان، صِمغ الضُّرُو، صِمغ

الضُّرُم.

هەسیان

ك: ژوژیان. [بوژیانه، ماندوویی دەرچوون. تیارا بوون]

ف: آسایش، آسودن، خستگی رفتن. سیراب

شدن.

ع: حَصَا، إِسْتِرَاحَة، تَرَوِي، كُنُوب.

هەسیانەو

ك: ژوژیانه، [بوژیانه، ماندوویی دەرچوون. تیارا بوون]

ف: آسودن، آسوده شدن، خستگی شکستن.

سیراب شدن.

ع: حَصَا، إِسْتِرَاحَة، تَرَوِي، اِرْتَوَاء. كُنُوب.

هەسیرا

[ك: رایەخی لە قامیش و لە بیان دروست کراوە.]

ف: بلاج، بیانک.

ع: حَصیر، بوویا، بارێت، بوویت.

هەسیریا

[ك: حەسیرچن]

ف: بلاج یاف.

ع: حَصیري، بواری.

هەش

ك: ورج. [هەرج]

ف: خرس.

ع: دُب.

وینە ← ورج

هەشیر

ك: زینگەبوون، لە گۆرە لەسان. [زیندووبوونەرە]

ف: ژستناخیز، برانگیختن، ژنده شدن.

ع: حَشِر، مَعَاد.

هەشەرە لا

ك: هەرا، خوێسوو. [حەشەرە لە لا: قەسەرە بەلغی و

١- حَصیر ← حەسیر [کراره بە عەربیی.] (مەرب است.)

٢- حَصیر یاف ← حەسیر یاف [کراره بە عەربیی.] (مەرب

است.)

دەنگە دەنگ.]

ف: غوغا، غُغْلَغ، هتگامه، دادبیداد.

ع: ضوضاء، جَلْبَة، هُراء.

هه شه رات

ك: جانه ره.]مپيرو]

ف: ماي، حَسَنَر، خِراسَنَر، خَزَنده، گِردَشَنده.

ع: حَشَرَات، حَشاش، أَحْرَاش، هَوَام، سَوَام، قَوَام،

دَوِيِيَات.

وینه

هه شه ری

ك: جنه، كارلی.]سوزانی، فهجده]

ف: جنده، بیدکاره، نابکار.

ع: قَحْبَة، عَاهِرَة، فَاحِشَة، شَهَادَة.

هه شه نووره

[ك: گیاه که له کاتی ناچاریدا له بانی تورتن

ده بیکیشن.]

ف: علفی است هتگام ضرورت جای تنباکو

استعمال کنند.]

ع: ...

هه شه ت

ك: پاراستن، پاریزگاری، نیگاداری، پاسه رانی.]چاردیری،

ناگاداری]

ف: بادگانی، بایگانی، نگاهداری، پرهیزگاری،

پرهیزاندن.

ع: حَفَاطَة، مَحَافِظَة، وَقَايَة، حِرَاسَة، ضَبْط.

هه هفت

[ك: حدوت، ژماره ی پاش «شهش».]

ف: هفت.

ع: سَبْعَة.

هه هفتا

[ك: ژماره ی پاش «شهسته و نو».]

ف: هفتاد.

ع: سَبْعِيْن.

هه هفتاو

ك: گلار، سپلوتی.]حدوت جاز شوژدنی جیتگه دهسی

سدگ.]

ف: هفت آب، گلاب.

ع: سَبْعُ غَسَلَة.

هه هفت ترنگه

[ك: حدوت رهنگه: چیشتیكه.]

ف: دانگو، هفت دانه.

ع: ...

هه هه جوش

ك: حد جوش.]حد جوش (حدوت کاتزا به ریژه ی دیاری کراو

پیتکهره ده ترینه ره و دابده پیزن.)]

ف: هفت جوش. (هفت فلز را به مقادیر معینه

با هم نوب کنند و در قالب ریزند.)

ع: ...

هه هه نکیله

[ك: رهنگ ریژه: بالدارتکه.]

ف: دارپزه، هفت رنگ.

ع: بَرَقِش، حَسُون، شَرشور.

وینه

هه هه میترده

[ك: نسو که سانه ی که ۳۰۹ سال له تهشکه رته که دا

نوستن.]

ف: هفت ننان، هفت مرد.

ع: أَصْحَابُ الْكَهْف.

هه هه فته

[ك: حدوته، هه فته]

ف: شَفُوده، غَفُوده، هه فته.

ع: أُسْبوع.

هه هه وارانان

[ك: حدوته راند]

ف: هفت‌آورنگ.

ع: دُبِيّ، بِنَاتُ اللَّعْش.

وینده

هه‌فتیه‌ک

ک: یدک بهش له حدوت بهش.

ف: هفت‌یک، هفت‌بوده.

ع: سُبُع.

هه‌فجوش ← **هه‌فجوش**

هه‌فسی

ک: نه‌ژدها، نه‌ژدیها، مار، شامار. [هه‌ژدیها، حدزیا]

ف: ازدها، ازدرها، برغمان، ارغم، شبیبا، مار.

ع: أْفَعَى، ثُعْبَان، حَيَّة.

وینده

هه‌فیان

ک: فره‌خور. [زرزخوَر، تیرنه‌خوَر]

ف: زَس، زَزَد، زَزَد، پرخوار.

ع: أَكُول، هَلْوَع، جُوعَى، حَرِيص.

هه‌فسی هه‌فسته‌ر

ک: نه‌ژدیهای هه‌فسه‌ر. [هه‌ژدیهای هه‌رتسه‌ر]

ف: ازدهای هفت‌سر.

ع: ذُو سَبْعَةِ رُؤُوس.

وینده

هه‌قی

ک: دوروس، راس، ردا، به‌جیگه. [راستی، ماف، بدجی]

ف: هوده، هُده، هستو، درست، راست.

ع: حَقٌّ، صَوَابٌ، صِدْق.

هه‌قی

ک: بهش، رسه‌د. [پشک، پاژ]

ف: بَخْش، زون، بسون، پدسه، بَدوره، بَسدره.

ساوؤ، پزگاله، بهره، رسد.

ع: حَقٌّ، سَهْمٌ، نَصِيْبٌ، قِسْمَةٌ، حَقٌّ، زِدْب، نَصِب،

شَقِصٌ، حِصَّةٌ، كَلْتَةٌ، بُدْهٌ، خِلَاقٌ، عَمَقٌ، جُدٌّ، رَسَدٌ.

هه‌قی

ک: داد. (هه‌فواد) [ردوا، دروست]

ف: داد، درست.

ع: حَقٌّ، صَحِيْح.

هه‌قی

ک: باره، هه‌نا. (ده‌حقی من) [سه‌بارت، له‌مدر]

ف: باره. (در باره‌ی من)

ع: حَقٌّ، شَأْن.

هه‌قی هه‌تته‌ره

ک: تاق‌تاق‌کهره، قَزاکه (جوزه کونه‌بوویه‌که به شه‌ردا

حقی‌حقی دکات.)

ف: چوک، چرک، شَباوِیز، حَقٌّ گسو، مرغ

حقی‌گویی. (نوعی است از جُعقد که شب‌ها

حقی‌حقی می‌کند.)

ع: صَافِر.

هه‌تقوززه‌هه

ک: ریگه، مز. [کری]

ف: مَزَد، (دست مَزَد، پای مَزَد)

ع: أَجْرَةٌ، جُعَالَةٌ، حَقٌّ السَّعْيِ، حَقٌّ الرُّحْمَةِ.

هه‌تقولقه‌ده‌م

ک: ریگه، پالادِرانه. [کاله‌دِرانه: مزی ماندوویونی پی]

ف: پارَنج، پای‌رنج، پامَزَد، پای‌مَزَد.

ع: حَقٌّ الْقَدَمِ، حَقٌّ السَّعْيِ، أَجْرَةٌ، جَعَل.

هه‌تقوزار

ک: دادرِس، راسپور. [دادپرس، دادپه‌رودر]

ف: قُبَاد، قُبَاد، دادرِس.

ع: عَادِلٌ، مُنْصِفٌ، مُحَقِّق.

هه‌قلی مه‌قان ← **هه‌له‌ق مه‌له‌ق**

هه‌قلی مه‌تو ← **هه‌له‌ق مه‌له‌ق**

هه‌ته‌سی

ک: راسی، دروسی. (حقیقه‌تی) [دروستی، راسته‌فینه]

ف: راستی، درستتی.

ع: حَقِيقِي، حَقَانِي.

هه قیقه ات

ك: راسی، دوروسی، سرشت، نهخ، مهغز، كهین، چه پورنی.

[راستی، پتکھاته‌ی سهره‌کی]

ف: هر نیسد، هر آینسد، آمیسخ، هسابیغ، هسستو.

اوچیزی، راستی، درستی، بِن بود، چگونگی.

ع: کته، حَقِيقَة، هُوِيَّة، ماهِيَّة، ترکیبِ اَصْلِي.

هه قیقی

ك: حقه‌تی، دوروسی، راسه‌فانی، سرشتی. [راسته‌قینه]

ف: هر نیسدی، آمیغسی، هسابیغی، راستین،

راستینه.

ع: حَقِيقِي، واقِعِي.

هه کاکه

ك: كه‌نه‌کار، موز‌که‌ن، موزه‌لکه‌ن. [موزه‌لقه‌ن.

که‌نده‌کار]

ف: كنده‌کار، آب‌کار، مَهْرَكَن.

ع: حَكَاك، نَقَار.

هه کاکي

ك: كه‌نه‌کاری، موز‌که‌ن. [موزه‌لکه‌ندن. که‌نده‌کاری]

ف: كنده‌کاری، آب‌کاری، مَهْرَكَنی، مَهْرَكَندن.

ع: حَكَاكَة، نَقْر.

هه کایه ات

ك: راز، دسان، سهر‌گزه‌شت، گوزارشت. [چیروک]

ف: بسرو، ائسدار، داستان، فسانه، افسانه،

گزارش، سرگذشت.

ع: حَكَايَة، قِصَّة، سَمَر، نَقْل.

هه کایه ات خوین

ك: رازان، دسان‌خوین، سهر‌گزه‌شت‌زان. [چیروکیت]

ف: گیور، داستان‌گو، داستان‌سرای، افسانه‌گو،

افسانه‌خوان.

ع: قاص، نَقَال، حَاكِي.

هه کهم

ك: نارچی، نارچیکه‌ر. [ناریژوان]

ف: میانجی، بابیزان، اهوداک، داور.

ع: حَكَم، مُصْلِح، مُصَدِّق، معتمد.

هه کیم

ك: درمان‌که‌ر، درمان‌ده‌ر، دهر‌دناس. [پزشک]

ف: پزشک، پجشک، بچشک، بچشک، پزسک،

بزسک.

ع: طَبِيب، اَسِي.

هه کیم

ك: زانا، فردزان، دانا. [زیر، تیگه‌یشتور، فیل‌سورف]

ف: دانا، دانشور، دانشمند، زک، کُندا، فُرْجَاد،

فُرْسَاد، فرزانه، کیاجو، سرتیر، موید.

ع: حَكِيم، فِیلسُوف، عَلَامة، فِهَامَة.

هه له ← هه ره

هه له ق مه له ق

ك: حه‌قلی‌مه‌قان. [حندرچو؛ یاریه‌که.]

ف: اَلْاَكْلَنَك.

ع: رُحُوْقَة، نُوْدَاق.

وینه

هه له لا

ك: که‌پوره، [خولور]

ف: غللا، غوغا، هنگامه.

ع: حَيَلَة، ضَوْضَاء.

ع: عَمَار، عَمَارَة، تَذَكْرَة.

هه لیله ← هه لیله

هه لیم

ك: که‌شکه‌ک. [چیشتیکی به‌ناریانگه له برویش و گوشت

دروست ددرکیت.]

ف: ریس، هلیم، کَشکبا، کَشکک. (آشی است

معروف که از بلغور و گوشت می‌سازند.)

ع: هَرِيْسَة، فَرِيكَة، فَرِكِيَّة.

حەلیم

ك: سه‌نگین، دل‌سدار، نسام، جیق‌انداز، برده‌سار.

[به‌جه‌وسه‌له، هیمَن]

ف: غریزدار، جاغ‌دار، دیر‌خشم، بُردبار، دل‌دار.

ع: حَلیم، وَقور، صَبور، ذُو حَوْصَلَة.

حەلیم شیتوین

ك: تیتلا [نەر داری حەلیمی پی ده‌شیتوین.]

ف: أَهْرَم، ریس‌آشو. (چویی که با آن حلیم را

به هم زنند.)

ع: مَجْجَح.

حەلال

ك: پاک، دروا [شهرعی]

ف: رَوا، زَندآور، پاک.

ع: حَلال. طَلق، طاهر.

حەلق

ك: نه‌لق، گهلور، [گه‌رور]

ف: گلو، نای.

ع: حَلق، حَلقُوم.

هەلقاوین ← هەلقاوین

هەلقه ← هەلقه

هەله‌بی

[ك: نه‌نه‌که (پلیتی ناستینی سپی.)]

ف: حلبی، تنکه. (تنکه آهن سفید.)

ع: فَراشَة، کَتیف، تَنَك.

هەمال

ك: کول‌کیش، کول‌بەر، [مروشی باره‌لگر.]

ف: کول‌کش، کول‌بَر، باربر، بارک، بردارنده.

ع: حَمال، عَمال، شَمال، نَقال.

هەمال

ك: تدژ، بالار. [کاربته]

ف: تَزّه، بالار، بالال، بالاکر، فَرَسَب، باشت،

شاه‌تیر، داربام.

ع: چِسِر. (هو الذي يقع عليه الروافد.)

وینه < >

هەمایل

ك: چه‌پوراس، [حه‌مه‌یال (پارچه‌یه‌کی هه‌رویشمه که راست

ر چه‌پ له ملی ده‌کن.)]

ف: برآویز. (پارچه‌ای است ابریشمی که از

راست به چه‌پ بر دوش آویزند.)

ع: حَمایل، وشاح.

هەماییل

ك: هه‌میان، [نەر قایشی له پشت ده‌سرت و پاری تیندا

هه‌تده‌گه‌ردیت.]

ف: همیان، هامیان، تُصاج.

ع: صُرَة.

هەمد

ك: ستایش، و‌سپ، نانه‌رین، سپاس، سپاسه، [سپاسه‌لدان]

ف: سپاس، ستایش، و‌سنا، درودن، آباد، درون،

ستودن، آبادانیدن، ستایش کردن، آفرین.

ع: حَمَد، ثَناء، شُكْر، مَدح، وَصَف، تَحْسِين.

هەمه‌که ← هه‌مه‌که

هەمل

ك: به‌داشت، بارکردن، هارردن، [هه‌لگرتن، گراسته‌ره]

ف: برداشت، بارکردن، آوردن، بُردن.

ع: حَمَل، نَقَل.

هەمله

ك: هه‌له‌ت، شاتان، په‌رین، یۆرش، تاخت، هه‌روژ.

[هه‌یرش، شالار]

ف: پَیرش، یُیرش، جَسنن، یُیردن، آویریدن،

جَهیدن، نَک، تاخت.

ع: حَمَلَة، صَوْلَة، وَتُوب.

هەمله‌گا

ك: هه‌روژگا، [جیه‌گی هه‌یرش کردن]

ف: یُیرش‌گاه.

ع: ثَغْر.

هه مه

[ك: سوو كه له ناری «موجه مه».]

ف: مخفف «محمد» است.

هه مه ره هزی

ك: په ربه رده كانی، حوله سی، [خولرو]

ف: اشتهتكم، ههنگامه.

ع: مُنَاظَرَةٌ، مُبَارَاة.

هه مه ل

ك: به رخ، [بیسچوری به ز (كه لوری په كه له درانه

كه لوره كه ی گهر درون.)]

ف: بره. (برج اول از دوازه برج فلک.)

ع: حَمَلٌ، بُرْجُ الحَمَلِ.

هه ن

ك: جینگه، سنوور، [خاند: جینگه یه کی دیاری کرار.]

ف: جها، سو، سون، سومه.

ع: حُدٌّ، مَحَلٌّ، مَكَانٌ، حَیْرٌ، مَوْقِعٌ، مَعَانٌ.

هه نا

ك: باره. (له هه نای نه را.) [سه باره ت]

ف: باره. (درباره ی او.)

ع: حَقٌّ، شَانٌ، حُدُودٌ، (فِي حَقِّهِ، فِي شَأْنِهِ)

هه نووکه

[ك: سوو كه له ناری و گۆزدرای «حه تیفه» یه.]

ف: مخفف و محرف «حه تیفه» است.

هه وا!

ك: هه ی، هه ی! [حسای! (وشه ی سسه یرمان و

گانه یه یه کردنه.)]

ف: هه ی! (كلمه ی تعجب و استهزا است.)

ع: هه ی!

هه وا

ك: حه وانچه، سوو، توو، په رت، (حه رای دا.) [فری، فری]

[دا.]

ف: پَرت، پرتاب.

ع: قَذَفَ، رَمَى.

هه وا

[ك: داپه حه را (زنی «ناده م».)]

ف: بلده. (زن آدم.)

ع: حَوَاءٌ.

هه وا

ك: هه را، ناسمان، [عاسمان]

ف: نووه، پناد، هوا، آسمان.

ع: هَوَاءٌ، سَكَاكٌ، جَوٌّ، سَمَاءٌ.

هه وادان

ك: په رت دان، سوو ردان، توو ردان، هه رادان، [فریدان]

ف: پرت کردن، پرتاب کردن.

ع: قَذَفَ، رَمَى، تَطْوِيحٌ، اِثْقَامٌ.

هه وادیس

ك: سه مه ره، ته ره ره، توو رت، [به لا گدل، کاره ساتنگال]

ف: پیش آمد، بار روزگار.

ع: حَوَادِثٌ، عَجَابٌ، عَجَابٌ، شَدَائِدٌ، نَوَاحِیٌ،

ثَمَاسِیٌ.

هه واله

ك: روو بار، روو بار کاری، به رت، بولسوئی، به رزی، چالی،

توولئی، داکه فتگی، [پیسپاردن، به ره روو کردن، بلندی.

نزمی]

ف: پرات، روو بار، واگذار، واگذاری، بلندی.

پستی، گودی.

ع: حَوَالَةٌ، اِرْتِیَاعٌ، عُمُقٌ.

هه وانچه

ك: قه وانچه، په رت، توو، سوو، [فری]

ف: پرت، پرتاب.

۱- له دهنوسه که دا وا نوساوه، به لام له وانیه «به رات»

بیت، ← به رات. (ز - ر)

ع: قَذْف، رَمِي، سُقُوط.

هه وانچه به ستن

ك: قهوانچه به ستن، پهرت به ستن، تورپه ستن، پهرت بسورن، كه فتن. [داكهوتن]

ف: پرت شدن، افتادن.

ع: سُقُوط، اِرْتِمَاء.

هه وانچه دان

ك: قهوانچه دان، پهرت دان، تورده دان، هه وادان، هه وادان.

[فريدان]

ف: پرت كردن، پرتاب كردن، هوادان، انداختن.

ع: رَمِي، قَذْف، اِلْقَاء، اِسْقَاط، تَمْلُويح.

هه وانين

ك: نينسان، زانين. [به شيار زانين به مروثه دانان]

ف: آدم شمردن، شاپسته دانستن.

ع: اِعْتِئَاء، اِعْتِنَاء.

هه ووز

[ك: نه ستير]

ف: هوز، حوز، آبگير، آبگاه.

ع: حَوْض. [مُجْتَمَعُ المَاءِ].

هه ووز

ك: نارگير، نارگا. [نه ستير]

ف: فانه، هوز، آبگير، آبگاه، تالاب.

ع: حَوْض، جَابِيَّة، نَضِيع، نَضِيع، نَضِيب، مَقْرَّة،

بِرْكَة، صَهْرِيح.

هه ووزچه

[ك: حدرزي بچورك]

ف: خانه، هوزچه، آبزن، آبشنگ.

ع: جُرْمُوز، حَوِيَّة، حَوِيضَة، قَلْتِين.

هه ووزچه

ك: چالو، نارگير. [گولاري بن دره ختا.]

ف: تالاب، آبگير. [چاله ي پاى درخت.]

ع: شَرِيَّة، حَوِيضَة، مَحْوُص، جُرْمُوز.

هه ووز خانه

[ك: ژورى هه ووزدار كه غوسلى تيدا ده كدن.]

ف: هوز خانه، آب خانه. (حوض خانه اى كه در

آن غسل كنند.)

ع: مِرْحَاض، كَنِيْف، مُغْتَسَل. [بَيْتُ الغُسْلِ]

هه ووزه

ك: نار، نارچ، [هه ريم، دهه ر]

ف: خوره، سامان، سو.

ع: حَوْزَه، نَاحِيَّة.

هه ووسله

ك: نار، ترانا، جيقلدان. [تاقدهت]

ف: تاب، تَوان، تَوانايى، پروا.

ع: طَاقَة، حَوْصَلَة، حَوْصَل، حَوْصَلَاء، تَمَكُّن.

هه ووش

ك: هه رش. [هه رشه، هه سار]

ف: برهون.

ع: حَيَاط، مَحْوُطَة.

هه وولو جهوش

ك: ناساران، نارچه، ده وروور، ده وروور. [چ واره وور،

ده وروپشت]

ف: سامان، سو و گنار.

ع: اَكْنِاف، اَطْرَاف، نَوَاحِي، حَوَالِي، حَوَاشِي. (حَوْل

و حَوْش)

هه ي

ك: هه ي، هه و، هه و، [حارا (وشه ي گاته پيكرده.)]

ف: هه ي (كله م هه استنه را است.)

ع: هِيْن ا

هه يبا

ك: شهرم، كه سرورى. [ته ريقى]

ف: هه نوئند، آژرم، شرم.

ع: حَيَاء، اِعْضَاء، حَجَل، حِشْمَة.

هه يات

ك: زينگی، نيزك، نرگ، ژيان، زينگانی، سهريبی، [ژين]

ف: سياب، زندگی، زندگانی، زيستن، زی.

ع: حياء، عُمر.

هه يادگار

ك: شهرمدار، باشهرم، كه مرور، [شهرمن]

ف: باهنوتد، يا آژرم، باشرم، شرمدار، آژرمدار.

ع: مُسْتَحْيِي، مُتَغَاضِي، خَجَل، خَجَلان، حَشِيم، مُحْتَشِم.

هه يته

ك: ديوان، شيت، [گيل، شيتوکه]

ف: حَل، ديوانه.

ع: مُجْنُون، سَفِيه، أَبْه.

هه يچه

ك: حديشه، [هدرا، هارار]

ف: داد، غو، فرياد.

ع: عَجْجَة، حَيْشَان.

هه ي هه!

ك: هه ي هه ي، هه ره هه را، هه ره هه را [حای حای] (رشه ي

گالته پيگردن يا سهيرمانه.)

ف: هه ي هه ي! (کلمه ي استهرا يا تعجب است.)

ع: هَيْ هَيْ هَيْ!

هه يران

ك: مات، گيج، سهراسيمه، سهرگه ران، شهيدا، شيت.

[سه رسام]

ف: خيبر، خيسره، آنسيمه، آنسيوم، آسيون،

آسمند، سهراسيمه، تيب، شيب، هامی، هسامين،

واله، خَلاوه، فُلاوه، ابرکار، اندروا، اندرواژ، گيج،

گنج، سرگشته، شيفته، شيدا، مات، سرگردان.

ع: حيران، مُحَيَّر، هَوَاك، مُتَهَوِّك، هائم، مُنشده.

هه يرائی

ك: مساتی، گنجسی، سهراسيمه يی، سهرگه رانی.

[سه رسامی]

ف: خيسري، خيرگسي، آسيمگي، آسيومي،

آسيوني، آسمندي، تيبسي، شيبسي، ... شگفت،

شگفت.

ع: حَيْرَة، تَحْيِر، اِسْتِدَاه، هَوَاك، شَدَه، دَهَش، دَهْشَة.

هه يز

ك: خوين كهفت، يئويزي، چه په ل بورن، [به خوين بورني ژن.]

ف: دشتانی، خسون افتادن، پلشت شدن،

بی نمازی.

ع: حَيْض، طَمَث، قَرء.

هه يز نه شور

ك: نه شور، [عورز نه شور: نافرته يی خون.]

ف: سترون، نه شو.

ع: يابسته، آيسته.

هه يزه

[ك: روان بورني سك. (بهرام بهري «توخه» يه.)]

ف: هيزه، شكمزو. (امتلا از آب، ضد «تخمه»)

ع: بقر، صام، طُساء، هَيْضَة. (انْطِلاقُ البَطْن)

هه يزه ران

[ك: قاميشي نارپر (قاميشي هيندي)]

ف: خبز ران، ني هندي.

ع: خيژ ران.

ويته

هه يشه ← هه يچه

هه يشه هه يش

ك: حديچه حديچ، شيت شيت، [داد و هارار]

ف: داد و بيداد، فرياد، غر.

ع: قَرَع، عَجْجَة، حَيْشَان.

هه يضا

۱- حَيْضَة ← هه يزه: [ته عريب كرارد] (عرب «هيزه»)

است.

ك: ستم، لان گرتن، داکوکی، [زرداری، چور]
ف: ستم، بزه، گرایش.

ع: حَیْف، جَوْر، مَیْل، ظَلَم.
هه یفا!

ك: نه فسورس! [بده اخله!]

ف: حَیْفَا، افسوس، دریغ!

ع: اَسْفَا، اَمَا، وَاها

هه یوان

ك: گیاندار، جانور، گیانهور، زیندهور!

ف: چَم، چَمانه، تَکاور، جانور، جاندار.

ع: حَیْوَان، ذی روح.

هه ییز

ك: جینگسه، گونجا، [شورین «گونجا» سورکه لهی

«گونج جا» یسه، واتسه: جینگسه ی گونجان یا شورینی
جینبوره.]

ف: جا، جای، گُنجا. (مخفف «گنج جا» است

یعنی: جای گنجیدن.)

ع: حَیْر، مَقْر، مَحَل، مَکَان، مَسْکِن.

هه ییه

ك: واده، [کات، ماره، موتهت (عیده‌ی تلاق).]

ف: هنگام، فَنور، پَرَمور، پَرَموز، پَرَمو، روزگار

فَنور. (عده‌ی طلاق)

ع: عِدَّة، تَرْتِیص.

حیرس

ك: قَیْن، [رق]

ف: حَشم، کینه، کین، غَرش، غَرداش، غَرَس،

غَرَم، غَرَم، غَرَم، رِبغ، رِبس، آرد، ستیز، سَرول.

ع: قَهْر، غَیْظ، قَلْبِی، وَحْص، وَاب، شَنَّا، شَنَف، ذَرار،

مَقَت، غَضَب، حِدَام.

حیرس

ك: رَزْدی، ته‌ما، خوخوابی، [چارچنوک]

ف: آز، کاو، نیوسوم، رَزْدی، آز.

ع: حِرْص، وَلع، شَره، طَمع، جَشع.

حیرسن

ك: لینه‌رن، [رقه‌رن]

ف: نَزّه، آرغده، بشکول، خشمناک، خشمگین،

دز آهنگ، دز آلود، تُند، تُندخو.

ع: غَضوب، مُتَفِیْظ، عَصْبَانِی، نُجوح.

حیرسن

ك: ته‌ماکار، خوخوا، رَزْد، [چارچنوک]

ف: آزو، آزور، آزمنسد، آزور، آزور، کساوی،

کاومند، تَخْجُم، وَرْتج، بُلکامه.

ع: حَرِیص، وِلع، شَره، هُلع، هُلوع، جَشع، طَماع.

حیره‌تا - هه‌یرانی

حیر

ك: گاندر، [تنگدر، کوزدر،] [قورندر - سوژانی]

ف: چه، غَر، کونی، کون‌ده، کُسه، چنده.

ع: قَحْبَة، فَا حِشَة، مَابون.

حیر

ك: نامرد، شله‌زه، بیره‌گ، [نایبار (بی‌غیرت)]

ف: حیر، هیس، بَغا، غَراچه، سَبوره، بی‌رگ،

نامرد. (بی‌غیرت)

ع: مَخْبُث، فَا قَدُّ العَصَب.

حیرتگیر

[ك: گرتنی که سینه‌ی به‌ی ناگادار کرده‌ری.]

ف: دست‌گیر، دست‌بگیر، (بی‌خبر کسی را

بگیرند.)

ع: استغفال.

حیرتگیری

[ك: یاربه‌کی مندا لانه ره کور «بوخچه‌گردان» وایسه،

به‌لام یاری‌کهر له باتی بوخچه به دست له نه‌ندامانی

۱- نهو مارویه‌ی که زنی ته‌لاق‌دراو یا میرده‌مردو ناییت
شوری تیدا بکات‌مرد. (ر - ر)

بازنه که ده‌دات.) [

ف: خبیزگیبر، خبیزگیبر، خیره‌گیبره، گزیده.
(بازی بچه‌ها است شبیه به «بقچه‌گردان» که به جای بقچه دیگری می‌خواهد افسراد حلقه را با دست بزند.)

ع: ...

حیس

ك: تینگه‌بین [بدی پی‌بردن]

ف: هتش، هوش، نریابی.

ع: جس، نرک.

حیسس

ك: هیز، زَر، توانا، گریک، گِر، [ورز، گور]

ف: پولاب، سنترسا، توان.

ع: جس، قُوَة.

حیسس هوشته‌ره‌نا

[ك: هستی هاربدش: بد پتی باره‌ری پتشینیان هه‌سستیكه

له‌ده‌رونی مروژدا.]

ف: گیور.

ع: جس مُشترک.

حیسسی

ك: دیاره، [هه‌ست‌پیکرار، به‌ره‌هست]

ف: پولابی، سنترسابی.

ع: حَسَی.

حیس کردن

ك: زاین، دریافت‌کردن، [هه‌ست کردن، تینگه‌بین]

ف: دریافتن، دانستن، دریافت‌کردن.

ع: احساس.

حیفز

ك: پاراستن، نیگاداری، [چاره‌گیری، ناگاداری]

ف: پاس، نارش، گیرو، نگاه‌داری، نگاه‌داشتن،

بادگانی، بابگانی.

ع: حَفْظ، حَرَّاسَة، وَقَايَة، ضَبْط.

هیفز

ك: یاد، بهر، بیر، [له‌بهر، خویندنده‌به به بی س‌بیرکردنی

نوسرار.]

ف: یاد، بُر، زَبَر، زَبیر، زَبَرَم، اَزَبَر، اَزَبَرَم، نه‌هون،

گیرو.

ع: حَفْظ، عَن ظَهْرِ الْقَلْب.

هیفز چاوه‌له

ك: چارچله، [چاره‌زار]

ف: چشم‌آرو، چشم‌زد، چشم‌زخم، چشم‌وه‌هم،

چشم‌وه‌ام، چشم‌پنام.

ع: تَعْوِيْذ، تَعْوِيْذُ الْعَيْن.

هیفزوسیمه‌هه

[ك: له‌ساغی، نه‌ندروستی]

ف: به‌داری، به‌جویی، شه‌ند خواهی.

ع: حَفْظُ الصَّحَّة.

هیق

ك: په‌ز سی‌سائه، وشر سی‌سائه، به‌خته، [حوشتر یا

مه‌ری نیری سی‌سائه.]

ف: بخته، (شتر یا گوسفند نر سه‌سائه).

ع: حَق، ثَنِي.

هیقد

ك: حیرس، قین، [کینه، رن]

ف: سَرول، خَدوک، کین، کینه، رشک، سننگاش،

تیبوزک.

ع: حَقْد، بُلْخ، حَسَد، ضِيَّة، وَحَر، ضَعِيْفَة.

هیگمه‌تا

ك: زانست، [ژیری، فه‌سه‌فه]

ف: فرزو، فرزان، فرزیوود، دانش.

ع: حِكْمَة، فَلَسنَة.

هیل

[ك: ددنگیکی بوغوشه.]

ف: هل، هيل، هال، لاجي، شوشمير.

ع: فاقلة.

هيلم

ك: سدنګيني، دلداري، نارامي، چيقلدانداري، بردهباري.

[حدرسه له، هيمني]

ف: غريزن، چاغغر، دلداري، ديرخشمي،

برديادي.

ع: حيلم، خوښه، وقار، صبر.

هيلوګول

ك: ياربوو، [بيردهري]

ف: هل وګول، يادبود.

هيله

ك: كه له ك، دار، فيتل، ده له سه، قن، جانقوليبازي، رنگ.

[فروفيتل، گزي]

ف: زرق، شيد، تېند، دغا، ريو، هرنوت، تيرنگ،

تندبل، سسالوس، آورند، دوبال، دوال، دوييل،

داغول، سوفته، گريس، گريسه، خاتولسه، كلک،

فريب.

ع: حيله، غيلة، مکر، خديعة، نسيسته، عرفية،

تفرق، دلس.

هيله باز

ك: كه له كياز، داوباز، فيتلباز، فنباز، رنگياز. [گزيكار]

ف: نوي، گريز، ريمن، داغول، دغابان، دوال باز،

نيرنگ باز...

ع: محيل، مغييل، مكار، خداع، نساس، معرف،

مدلس.

هيمايه ت

ك: كومه كي، داكزي، لاکوشي، پشتيراني، پشتوري.

[لايه نګري، بدرگري، پاراستن]

ف: کمسک، هوبسه، هسوي، هويسه، پشتني،

پشتيباني، اندخسیدن.

ع: حماية، معاونة، دفاع.

هينه

ك: نيخه، شينه، [حيله (دنگي نه سپ.)]

ف: شيهه. (صدای اسپ)

ع: صهيل، صيحه.

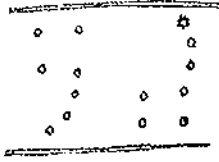
هيوه ت

ك: تار، ترس. [سام (گوږدراي «ههيهت».)]

ف: غزم، تاب، ترس. (مصحف «ههيهت» است.)

ع: هيهه، سطوه.

وینه کانی پیتی ج



حهفته وانان



حهفت رهنگيله



حهشهرات



حهچه



حاجي نهقلهق



حهمال



حهلق مهلق



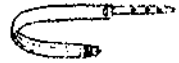
حهلي ههفسهر



حهلي



حهپزه ران



حهمايل

خ

خا

ك: هيلكه. [هيك]

ف: خاگ، خواگ، آستينه، پلغده، تخم مرغ.

ع: بِيضَة، كَيْكَة.

خاپوور

ك: ويران، كارل. [رمار]

ف: ويران، خاپور.

ع: خَراب، مُنْدَك، مُنْهَد، مُنْهَدِم، نَسف.

خاتر

ك: ياد. دل. (بو خاتر تو.) [بیر، زهین. دلخواز]

ف: ياد. دل. (برای دل تو)

ع: خاطر، حافظَة. أجل.

خاترجه

ك: دلنيا، دلگهرم. [ناسوده]

ف: دل گرم، آرمند، آرمنده، آسوده دل.

ع: مُطْمَئِن، مُتَيَقِّن.

خاترجه

ك: دلنيايي، دلگهرمی. [ناسوده بی]

ف: آرمندی، آرمندگی، دل گرمی، آسوده دلی.

ع: اطمینان، یقین، تَيَقِّن

خاتره

ك: ویره، خدیال، ياد. [بیره ری]

ف: اندیشه، پنداره، سمراد، سگال، ياد.

ع: خاطرَة، خَيَال، فِكْر، تَفَكُّر، ضَمِير.

خاتوو

ك: خاترون، خاتم، بانور. [خات، يايه: وشه ی ریز بو ژنان.]

ف: ايشی، بانو، بی بی، بیگه، بیگم، خاتون،

خانم.

ع: سَيَّة، سَيِّدَة، هَائِم، خَائِم.

خاتوون ← خاتوو

خاتمه کاری

ك: منتهه تکاری. [رازانده وی نامرازی دارین به نهخش و

نیگاری له عاج و ئیسقان و... دروست کراو.]

ف: خاتم کاری، مذهب کاری.

ع: فُسْفِساء.

وینه

خاج

ك: چه پوراس، چه لیبیا. [خاج]

ف: خاج، چلبیا.

ع: صَلِيب.

وینه ← چه لیبیا

خاچه

ك: خواجه. [به ریز (وشه ی دواندنی یسه هوردی و

مه سیحی.)]

ف: خاجه. (خطاب به یهود و مسیحی است.)

ع: خاجا، خُواجا.

خادم

ك: زیدران، پاسدان، [زیران، خزمه‌نکار، مجبور (پاسدوانی

مزگرت یا گورستان)]

ف: زاوَر، زاوار، پاسبان. (پاسبان مسجد یا

مقبره)

ع: سادِن، خادم، حاجب، بواب.

خار

ك: درك، تیغ، [چقل]

ف: خار، تیغ، غاز.

ع: شوک، مَشظ.

خار

ك: ریخ، ریز، [م، ریخ]

ف: ریگ، سنگ‌ریزه.

ع: رَمَل، حَصْبَاء.

خار

ك: درك، خرپ، ریخناخ [ریخناخ]، كیف، كوچك، كه‌مدر،

سه‌خت، [بهره‌لان، ریخ‌لان، ره‌لان. هه‌لدت]

ف: كَمَر، كوه، سنگلاخ، ریگناك، شاخسار.

ع: حَرَّة، لُوب، حَجیر، وَعِر، وَعِر، جَبَل.

خار

ك: غار، ما، نه‌شكه‌فت، هال. [نه‌شكه‌رت]

ف: داه، دهار، غار، غال، تهال، گویسه، گاباره،

گابار.

ع: غَار، غُور، مَغَارَة، كَهْف، اُخْدُود.

خارا

ك: تافته. [پارچه‌ی هه‌رریشمین (دیوای شه‌پژلدار).]

ف: خار، تافته. (تافته‌ی موچدار)

ع: حَریر.

خارا

ك: سه‌خته كوچك. [بهردی ره‌ق.]

ف: خارا، خاره. (سنگ سخت)

ع: صَخْرَة، حَجَر.

خارَه‌سه‌ك

ك: په‌یكول. [په‌یكول: دركیكى سی‌سورچه.]

ف: سیالخ، شکره‌نگ، شكوه‌نگ، خارخسك.

ع: شوكَّةُ الحَسَك، شكوه‌نج.

وینه—په‌یكول

خارشت

ك: خوزیان، نالوش. قندگه خوروكه. [خورو]

ف: خارش.

ع: حَكَه.

خاركیش

[ك: دركودال‌نریش]

ف: خارگش، خارگن.

ع: شوگی.

خاركیش

ك: كوچك كیش. [بهرد كیش]

ف: خارگش، سنگ‌كش.

ع: حَمَار، صَخْرِي.

خاروخاشاك

ك: پرورشیه‌لاش. [دركدال]

ف: خاروخاشاك، خاروخلاشه.

ع: غُتَاء، شوك، حَشیش.

خاس

ك: قه‌شه‌نگ، شیرین، چاك، پساك، باش، خودش، جوان،

سزاوار. [په‌سه‌ند، رند]

ف: به، زه، خوب، نیک، نیکو، نغز، نخ، آنخ،

آنك، ویز، ویزه، اویزه، اویزه، اویزه، بویزه،

بیزه، بره، خدیر، زیبا، سیغ، گش، گش، خوش،

شگرف.

ع: حَسَن، حَيِّد، طَيِّب، بُهَي، طَرِيف، أَنِيق، فَاحِر،

زَيْن، عَبْقَرِي، فَائِق، صَالِح، هِجَان، سَعْد، سَعِيد،
نُقَايَة، حَيِّدًا.

خاستر

ك: باشت، چاکتر... [پهسه ندى، جوانتر]

ف: بهين، بهتر، زهتر، نيكوتر، نغزتر، زيباتر...

ع: أَحْسَن، أَجِيد، أَطْيَب، أَبْهَى...

خاستگه ل

ك: باشگل، چاگه ل، چاگان [چاگان]

ف: واژيان، آويژگان، بزرگان، دلبران.

ع: حَسَنَات، مُحَسَّنَات، مُحَبُوبَات، (مُحَبُوبِينَ)،

أَقْطَاب، أَوْلَاد، أَبْدَال.

خاسه

ك: چاگه، باشه، خاسی، چاکی، پهسه ندى]

ف: خوږی، نیکى، آردن. نواخته.

ع: حُسْن، حَسَنَة، فَضِيلَة، مَرْيَة.

خاسه تهن

ك: نه خوازلا [به تايهت]

ف: ويژ، ويژه، بويژه، سامه.

ع: خَاصَة، خُصُوصًا، بِالْخُصُوصِ، لَاسِيَمًا.

خاسه کی

[ك: كه تيزى تايهت.]

ف: کنيزک، کنيزکي مخصوص

ع: جَارِيَة، حَظِيَّة، سَرِيَّة.

خاسه وټن

ك: ستايش كړدن، پهسن كړدن، پياهلگوتن]

ف: ستودن، خوبگفتن، خوږگفتن.

ع: تَعْرِيف، تَحْسِين، ثَنَاء، مَدْح، حَمْد، تَقْرِيط،

تَمْزِيَة، تَمْزِيْن، تَفْضِيل.

خاسه يی

ك: تاريه تى، «نان خاسه يی» مهسه لهن، [تايه تى]

ف: آندى، آویزه.

ع: خصوصي، مخصوص.

خاسی

ك: خاسه، باشه، باشی، چاگه، چاکی. [پهسه ندى، جوانی]

ف: خوږی، نیکى، بهی، نیکویى، زيبايى، ره،

يزاه، يراز، يرازندگى، خدير، نواخته، نخى.

ع: حُسْن، بُهَي، خَاصِيَّة، حَسَنَة، صَدَقَة.

خاسی

ك: سو، خور، تايه تهندى]

ف: گزينه، گزینی، گزینش.

ع: خَاصِيَّة.

خاسی كړدن

ك: خاسه كړدن، باشه كړدن، چاگه كړدن، چاکی كړدن. [كارى

پهسه ندى كړدن.]

ف: نیکى كړدن، خوږی كړدن، نخى كړدن.

ع: إِحْسَان، مُجَامَلَة.

خاسيه ت

ك: خو، سو، خاسی، شير، [خور، تايه تهندى]

ف: گزينه، گزینی، گزینش.

ع: خَاصِيَّة، خَاصَة.

خاسيه ت ته ايضی

ك: مونه، سوی سرشتی. [تايه تهندى سرشتی]

ف: مونه، گزينه ی سرشتی.

ع: خَاصِيَّة طَبِيعِيَّة.

خاشانك

ك: خاشان، خاشه، پوروش، په لاش، پلورپوروش. [وشكه گيا]

ف: خاشاك، خاشسك، خاشسه، خاشش، خماش،

خماشه، خالاشه، خَس، خَسَك، كرشته، انبیره.

ع: غُثَاء.

خاشانك ← خاشاك

خاشخاش

ك: گورز روسه م. [خاشخاشك، ره، نوک، رو، كينك.]

ف: خَشْخَاش، گُورز رُوسْتَم.

ع: خَشْخَاش، رُمَانُ السُّعَالِ. (يَنْبُوت)

وینه

خاشه ← خاشاک

خافل ← خافل

خاک

ک: خول. [گل]

ف: خاک، پلم، رشت، نهک، بروشک، آچاک،

آپرا.

ع: ثُرَاب، بَرِي، ثُرِي، رَم، كَفْر، لَفَاء، بَدَاء، غُبْرَاء.

خاکبازی

ک: خاکه شارکی، تپه شارکی. [گمه به کی مندالنه.

(شتیک له دور کوما خولدا ده شاننده هتا لایه نی

به رامیهر بیدرزیتهد.)]

ف: خاک نمک. (چیژی را در دو توده خاک

پنهان کنند دیگری آن را پیدا کند.)

ع: فینال.

خاکبوسی

ک: خاک که فتن. [کرنوش، خو خستنه بهر پی.]

ف: خاک بوسی، زمین بوسی، به خاک افتادن.

ع: سَجْدَة.

خاکبیز

ک: بیزدن. [سدرند، کهر]

ف: خاکبیز.

ع: مَذْرَاة، مَنَسَاح.

وینه

خاکرن

ک: شانه، ماله. [خیشک]

ف: گُرا، بِنَکَن، شخم خراش.

ع: مَحَلًا، مِحْک، مِکْشَط، مُشَط، مِسْلَفَة.

وینه

خاک سفت

ک: خولنی پتهر که بو دروست کردنی ددفری سوآله ت

که لکی لوی زده گبردیت.]

ف: رُس، رُسْت.

ع: ثُرَاب.

خاکسهری

ک: بوز. [ردنگی خوله میشی.]

ف: بور، خاکسنری. (ردنگ خاکسنری)

ع: غُبْرَة، غُبَارِي، غُبْر، رُمْدَة، رُمَادِي، أَرْمَد، أَرْمَلَة،

غُیس.

خاکشیر

ک: گیایه که بو درمان ده شیت.]

ف: خاکششیر، خاکشی، خاکژی، خاکشو،

شَقْتَرک، سوارون.

ع: خُبَّة، خُنْبَة.

خاکشیر

ک: کرم نار. [کرمی نار نار.]

ف: خاکشیر، کرم آب، کرمابه.

ع: جُرْثُوم.

خاک قه‌ور

ک: خاک گور. [خولنی قه‌ور]

ف: خاک گور.

ع: رَمَس.

خاککه‌ش

ک: دوچه رخه. [عده‌بانه‌ی دهستی.]

ف: خاک‌کش، دوچه‌رخه، گردونه. (گردونه‌ی

دستی)

ع: عَجَلَة.

وینه

خاککه‌فتن

ک: خاکبوسی، توپل‌تپانه‌زدوین. [کرنوش بردن]

ف: به خاک افتادن، خاک بوسی، پیشانی زمین

نهادن.

ع: سَجْدَة.

خاکشین

ک: گده، بې نه نوا، بې ته راخوا، [بې نه ورا، کلون]
ف: گدا، ناچیز، خاک نشین.

ع: مُغْلِس، مُلْفَج.

خالو بیاډ

ک: هاو خاک، [هاو جوت، هاو سنور]
ف: سر مرن، هام مرن، هام خاک.

ع: رَأْسُ الْحَدِّ، مُتَاخِم.

خاکه

ک: ورده، [له توبه و ورده توژی هر شتیک،]
ف: خاکه، خاک، خاشه، خاش، خورده، [خورد

و ریز هر چیز]

ع: فُتَاةٌ، كَسَاةٌ، بُرَاةٌ.

خاکه چیه رنگه

ک: گله سپی، گلینکی وک گچ وابه که مالی پی سواخ
ددهن،]

ف: لاؤ، خاک سفید. (خاکی است شبیه به گچ
که خانه را یا آن اندایند.)

ع: ...

خاکه سار

ک: بهنده، فرمانبر، [گوپراپه، زهیل]
ف: خاکسار، بنده، تاراس، فرمانبر.

ع: ثَرَابُ الْأَقْدَامِ، مُطْبِعٌ، نَلِيلٌ.

خاکه شارکی ← خاکبازی

خاکه نار

ک: خاکه ناس]

ف: انگر، خاک آندان.

ع: مَرٌّ، مِجْتَبٌ، مِسْحَاةٌ.

وینه

خاله سوسکه

ک: عه نه قستی، [ژنی بالا کورت که له فالرنجه ده چیت،]
ف: خاله سوسکه، (زن کوناه قد که شبیه

سوسک است.)

ع: خُنْفَسَةٌ.

خالین

ک: پاک، وشک، زهنگ، یه کدهس، په تی، زلال، [پوخته،
ناتیکه لار]

ف: ویز، ویزه، آویزه، آویزه، بیژ، بیژه، پاک،
ناب، سره، سارا، ژاو، بی آرایش.

ع: خَالِصٌ، لَيْعٌ، صَرِيحٌ، لُبَابٌ، بَحْتٌ، مَصْضٌ،
نَاصِيعٌ، نَاصِعٌ، تَاطِعٌ، فُحٌّ، مَحٌّ، قَرَّاحٌ، صُرَّاحٌ، نُقَّاحٌ،
سُمَاقٌ، صَبْرٌ، صَرْدٌ، زَلالٌ، اِبْرِيضٌ، زُبْدَةٌ، خُلَاصَةٌ.

خالینه

ک: به ریتل، به رجفت، [داهات]

ف: آویزه، آویزه، بهره گاو.

ع: خَالِصَةٌ، صَفِيَّةٌ.

خال

ک: نشان، نشانه، [نیشانه: نوخته ی سر پیست.]

ف: تیل، قند، چچک، چچک، چچک، کُنجِدک، کُنجِدِه،
کُنجِدک، نشانه، کبودی، خال.

ع: خَالٌ، شَامَةٌ، وَشْمَةٌ، لُعْطَةٌ.

خال خال

ک: گول گول، له که له که، [په په له]

ف: خال خال، لکه لکه، گل گل.

ع: مُنْقَطٌ، مُبْقِعٌ، مُرْقَشٌ، أَرْقَشٌ، أَبْقِعٌ، مُنْقَطٌ،
مَوْشِيٌّ.

خال کوتانن

ک: نشانه کوتانن، [نه خشانندی خالی ده سکرده له سهر
پیست.]

ف: خَجْجَكٌ، كَوْفَتَنٌ، تَيْلٌ، زَدَنٌ، كَبُودِيٌّ، زَدَنٌ،
خال کوفتن.

ع: وَشْمٌ، تَوْشِيمٌ.

خال گزشتین

ک: نشانه، نشاندی خوایی، [نیشانه ی زه تی سر پیست.]

ف: بادامه، نشانه، تپیل.

ع: خال، شامه

خَالُو

ك: نالو، لالو. [خال: برای دایک.]

ف: خالو، آلو، کاکو، کاکویه، دایی، نیا.

ع: خال، أَخُ الْأُمِّ.

خَالُوْمِيْن

ك: ناوتوتیل. [رهش کردنی تهویژ و گوتای مندالی سارا.]

ف: خال و نشان. (سیاه کردن پیشانی و گونای

[گونه‌ی] بجه‌ی تازه پیدا شده.)

ع: تَدَسِيم.

خَالِي

ك: خوت، هالی، چول، تهریک، تاراق، پووت، پورج، خوالا.

[بی‌تارهدانی، پوش، به‌تان]

ف: تی، ونگ، تهی، تهک، خُله، خوله، تهیگاه،

پُرداخته.

ع: خال، فارغ، صُفْر، صُفْر، هُوء.

خَالِي كِرْدِن

ك: ... چول کردن، تهریک کردن، دا کردن، دهره کردن. [به‌تان

کردن]

ف: تهی کردن، خوله کردن، پُرداختن.

ع: تَخْلِيَة، تَفْرِيف.

خَالِيْكَ

ك: كدله كه، پالور، پورته‌گا، هه‌نگل: [ته‌نیش، خالینگه]

ف: تهیگاه، آنگاه، كُش، پهلو.

ع: اطل، خَصْر، خَاصِرَة، صُقْلَة، سُقْلَة، حَقْو، قُرْب،

كُشج، طَرَة، دَقَب، جَنْب، جَانِب، شَاكِبَة.

خَالِي وَخَوَالَة

ك: خوتوخالی، خوتوخوالا، چولوهول، پورج، پووت. [خالی

و ههرالی، به‌تان]

ف: خالی و خوله، تهی و تهک.

ع: خالِ فارغ.

خَام

ك: كان، نه‌پوخت، نه‌کولیاگ، [نه‌کولار]

ف: بشمه، خام، نا‌پخت.

ع: بُي، نُبِي.

خَام

ك: نه‌پوخت، ده‌واخنه‌دریاگ، [کان، خوش‌نه‌کراو (وه‌ك):

چهرمی ده‌باخی‌نه‌کراو.]

ف: بُشْمه، خام، نا‌پخت. (پوست دباغی نشده

مثلاً.)

ع: اِهَاب، خَام.

خَام

ك: کولی، [مروزی قال نه‌بور. (نه‌زان)]

ف: خام، نا‌پخت، خیره، خیره‌دست. (نادان)

ع: عَشِيم، غُبِي، غَمْر، اُخْرَق.

خَامَجِي

ك: ميمي، ميمك، [پور (خوشکی دایک).]

ف: خام‌باجی، خانم‌باجی، (خواهر مادر)

ع: خَالَة.

خَام تَه مَا

ك: ته‌مادار. [له‌خوّه‌چاره‌پوران. (نهر که‌سه‌ی خدیالی خسار

ده‌کات).]

ف: بادسَنج. (خام طمع)

ع: مُنْتَظِر، مُتَوَقِّع، طامع.

خَامُوش

ك: کوزیاگ، کوزیاگه‌ره، [کوزاره (وه‌ك: چرای کوزاره).]

ف: کُشْتنه، خاموش، خُموش. (چراغ مثلاً.)

ع: مُنْطَفِي، خامد.

خَامُوش

ك: بیدنگ، [بی‌چرکه]

ف: خاموش، خُمُش، خُمُوش.

ع: سَاكِيْت، صَاْمِيْت، خَاْمِيْد، هَاْمِيْد، هَمِيْد، هَمِيْمِيْد،

ساکن.

خاموش کردن

ك: كوزاندنود. بیدنگ کردن. [کوزاندنود. چرکه لیپین]
 ف: کشتن، خاموش کردن. خاموش کردن، بی صدا کردن.

ع: اطفاء، اِخْمام، اِسْکات، اِصْماء، اِهماد، اُنْسکین.
 خامه

ك: خاوه، تورن، تدرک، تهرکه، شاخه. [شورن]
 ف: خامه، شاخه، ترکه.

ع: غَضْ، غَضَّة، خَامَة.
 خامه

ك: سهرتو، سهرشیر، توژگ. [سهرتوین، قهماغ]
 ف: خامه، سرتو، سرشسیر، چرپه، چرابسه، تاشک.

ع: مَطْرَة، طُهاوَة، دوايَة.
 خامه

ك: خار، بانهدریگ، نه پرسیگ. [خار، نه پسرار (پستی کرزنه کرار)].

ف: خامه، نرپسیده. (ریسمان خام)

ع: خَامَة.
 خامه کروی

ك: شاه گری، [گری توند نه کرار]
 ف: خام گره، گره خام.

ع: اُنْشُوطَة.
 وینه
 خان

[ك: نازاری فرمانده ایران و پیارگره رانی تورکه.]
 ف: خان. (عنوان سلاطین و بزرگان ترک است.)

ع: خان.
 خان

ك: ماژ، خانو. (گه له خان) [خانه]

ف: خان، خانه.

ع: بَیت، دار.

خان

ك: خت. [تلیشی باریکی نار لورله ی تهننگ.]
 ف: خان، خت. (خان تفنگ)

ع: خَط، خان.
 خان ته ما - خام ته ما

خانخانه کی

ك: شابازی. (حاکم حاکمه کانی) [میرمیرین: یاربه که.
 هدرده ها: دره به گی]

ف: خان خانی، شاهبازی.

ع: لَعْبُ الْأَمَارَة، لَعْبُ الْحُكُومَة، لَعْبُ الْمَلْکِي. مُلُوكُ الطَّوَائِفِ.
 خانم

ك: خاتو، خاتون، یای، یایه. [خات: رشی ریژ بر زنان]
 ف: بانو، خاتون، بی بی، بیگه، بیگم، ایشی، خانم.

ع: سَيِّدَة، سَيِّدَة، خَاتُون، خانم.
 خانم بی

ك: لهرزانه، دوزی لهرزانه. [خشلیکه. (گولی رنگارنگ که له لاستیک درست ده کزیت و نافرتهان دهیدن له سهر و بهر زکیان.)]
 ف: لهرزانه، خانم بی، گُل سَر. (گل های الوان که از کائوچو می سازند و زنها به سر و یخه می زنند.)

ع: رَجَاحَة.
 خانم کوره

[ك: گهری خاتونه کان.]

ك: تیرم، بزرگ بانو، مهین بانو. (بانوی بزرگ)
 ع: رَئِيسُ الْخَوَاتِين، رَأْسُ السَّيِّدَاتِ.
 خانومان

ك: خانه دان. [هوژ، بنه ماله]

ف: خانمان، خاندان، دودمان، نواده.

ع: عَشِيرَةٌ، قَبِيلَةٌ، سَبْسَبَةٌ، حَفْدَةٌ.

خانومان

ك: چاخ، گوشتن، [فتهر، خرخهپ]

ف: فربه، كروت، چاق.

ع: لَحِيم، ضَخِيم، سَمِين.

خانوو

ك: مان، خان، [خانه]

ف: خانه، خان.

ع: دار، بَيت.

خانه هوی

ك: ساحیو مان، [خاوهن مان]

ف: اینتگین، خانه خدا، [خداوند خانه]

ع: صاحبُ النَیْت.

خانه دبان

ك: خاندراده، بنه مان، [هوز، بنه مائه]

ف: خانسدان، خانواده، نَبار، دوده، دودمان،

آبدان، دودخانه.

ع: عَشِيرَةٌ، قَبِيلَةٌ، طَائِفَةٌ، سَبْسَبَةٌ، حَفْدَةٌ، أَقْرِبَاءُ،

نَسَل، أَسْبَاط.

خانه زاده

[ك: مندالی نوکەر یا کارکەر که له مالی ناغاکهیدا له

دایک بورینت.]

ف: خانه زاده.

ع: تالِد، تَلْیِد.

خانه قا

[ك: ته که به: خانوری کوپونه دهی سو فی یا درویش.]

ف: خانگا، خانگاه، لنگر، سَنَدَجِرَسْتَان.

ع: رِبَاط، خَانَقَاه.

خانه کی

ك: لینی، مالی، [کهری (نازه لئی رام).]

ف: خانگی، (حیوان اهلی)

ع: داجن، راجن، اهلی، مَنزَلِي.

خانه کا ← خانه قا

خانه گومان

ك: دلچه پهل، بهدگومان، [دلپیس]

ف: بدگومان، خانه گومان.

ع: سَيِّئُ الظَّن.

خانه نشین

[ك: کارکه نار]

ف: خانه نشین.

ع: داری، مَتَقَاعِد.

خانه واده ← خانه دبان

خاو

ك: درژ، [نهرم، شوژ، لوبل نه بوو. (بهرامبهری «کرژ»)]

ف: خاب، کم تاب، (ضد «کرژ»)

ع: سَبْت، سَبَط، سَبَط. مُسْتَرْسِل.

خاو

ك: بانسه دریاگ، [بانسه دراو، نه ری سراو (بهرامبهری

«بادریاگ»)]

ف: خام، ناتافته، (ضد «بادریاگ»)

ع: سَبَط، خَام.

خاو

ك: خەر، ودهرز، [نوستن، بهرامبهری «بیتداری»]

ف: خواب، خَواب، کونیان.

ع: نَوْم، سُبَات، رُقُود.

خاو

[ك: پرزه (ردك) پرزی مه خمه ل.]

ف: پَرِد، خَاب، (خواب مخمل مثلاً.)

ع: سَبْت.

خاو

ك: خەر، [خهون، خهربینن]

ف: بوشاسب، گوشاسب، تَنیاب، خواب.

ع: رُويا.

خاوائن

ك: خلافتان. [خافلانن. فریودان]

ف: ستوبيسانندن.

ع: اغفال، خَلَب، خِلاب، اِختِلاب، تَخْلِيب، مُراوَضَة.

خاوزان

[ك: ليكدهرې خهون]

ف: گزارش گر، گزاره گو، بوشاسب گو، خواب گو.

ع: مُعْبِر.

خاوانامه

ك: خدرنما، خدرنامه. [كتیبی خدرلیكدهرېره.]

ف: گزارنامه، گزارشنامه، بوشاسبنامه،

خوابنامه.

ع: تَعْبِير.

خاووختیز

ك: ختیزان، مالمونان. [خاوختیزان، ژنومنان]

ف: زن و بچه.

ع: عَائِلَة.

خاوه ← **شامه****خاوه خاو**

ك: یار دیار، یدراش یه و اش. [هیتواش هیتواش، له سدرخو]

ف: آرام آرام، آهسته آهسته، نُرْم نُرْم ک،

یواش یواش.

ع: مُتَبَمَلًا، تَتَبَطُوْه، تَسْرُوْک.

خاوه ر

ك: خوره دلالت. [روزه دلالت]

ف: خاوو، بَنُو.

ع: مَشْرُق.

خاوه ن

ك: خاوه ن. (ساختو) خیتو، خودان]

ف: خداوند، خاوند، خَوْنَد.

ع: رَبِّ، صاحب.

خاوه و بوون دل

ك: برسیده تی، دلژوین. [برسی بوون: رنگ به تال بوون.]

ف: گُرسنگی، دل رفتن.

ع: جوع، خَوْ، خَوَاء.

خاوه و کردن

[ك: شل کرده ره (رهك: خار کرده ره ی «با» ی تهناف.)]

ف: خام کردن. (تاب ریسمان مثلاً.)

ع: شَذَب.

خاویتر

ك: خدرالور. [چاربه خدر.]

ف: فَرْناس، خواب آلود.

ع: مُسَبِّت، نُویم، نُووم.

خاوین

ك: خار. (زولف مهسه له ن.) [نهرم، شور]

ف: نرم، خوابیده.

ع: سَبِيْط، لَيْن.

خاوین

ك: پاک، ته میس. [پروخت، پاکژ]

ف: پاک، پاکیزه.

ع: طَيِّب، طَاهِر.

خایاتن

ك: پیتچورن. [درتیزه کیشان، مانن کردن]

ف: درنگ کردن.

ع: نَوَام، طُوْل.

خپ

ك: کپ. [کرومات (کهوتن و بیدنگ بوون.)]

ف: خَپ، خساموش، بی صدا. (افتادن و

خاموش شدن)

ع: مَشْرُق.

ع: كَبِّ، مُنْكَبِّ، مُنْكَبِّب.

خپ هه لاتن

ك: کپ بوون، کب که فتن، کبمه لاتن، خپه لهاتن.

[کرومات بوون (کهوتن و بیدنگ بوون.)]

ف: خَبْ شدن، خَبْ افتادن، خَپیدن، خَفیدن، خفتیدن، خوابیدن، خفه شدن. (افتادن و بی صدا شدن)

ع: انکیاب، انکیاب.
خَتا!

ک: خندا، فس! [رشه‌ی درکردنی پشيله.]
ف: پشت! (امر به رفتن گریه)

ع: غَسا
خُنسکی

ک: ختی، خوروك، [ختورکه]

ف: غلغلك، غلغلیچه، غلغلیج، غلملیج، غلمج، غلغج، كلكلیچه، كلچیه، گُلغلیچه، گُلغوجه، گُلخوجه، پَخنچسو، پَخیلچه، پَخلوجه، غلملیچه. (همه با جیم عربی هم درست است.)

[«دوتوان همه‌مویان به «جیم»یش بخوتینه‌ره.]]
ع: دَغذَغَة، زُكزُكَة، نَغز، نَغغیز، نَغز، نَغغیز، نَغغیش.

خُنسکینه

ک: ختینه. [هاندِر، دنده‌ر، ورژتیه‌ر]
ف: آغالنده، فژولنده، برانگیزنده، شورنده.

ع: مُحرك، مُحَرش، مُغري، مُغوي.
خته! - ختا!

خته‌کردن

ک: خت کردن. [فس کردن]

ف: پشت کردن.

ع: غَسفَسَة.

ختی

ک: پشی. [پشيله]

ف: گریه، پشی.

ع: هِرَة، پشی.

ختی ← خنسکی

خَتینه ← خُنسکینه

خَدمه‌ت ← خَزمه‌ت

خَدمه‌تکار ← خَزمه‌تکار

خدی

ک: سدرگه‌رمی. به‌سته‌گی. [سدرقالی. هوگری. خستنه‌پان]
ف: اوتج، بستگی، سرگرمی.

ع: شُغَل، اِشْتِغَال، اُنس، اَلْفَة، اِنْتِساب، عَدَاء، عُدَاء.

خدی‌دان

ک: سدرگه‌رمیون. [سدرقان بیون، هوگر بیون. خستنه‌پان]
ف: اوتج‌گرفتن، سرگرم‌شدن. بسته‌شدن.

ع: اِشْتِغَال، اُنس، مُونَسَة، اَلْفَة، مُونَفَة، اِنْتِساب.
خدیبه

[ک: خستنه‌پان]

ف: خدیبه، خدین، بستگی.

ع: نِسْبَة، اِضَافَة، اِنْتِساب.

خپ

ک: شل، روان، گوشاد. [گه‌ره‌تر نه نه‌ندازه.]

ف: شُل، زوان، گشاد.

ع: جَرَج، مَرَج، قَلِق، مَلِق، مَلِیق، واسع.

خپ

ک: خپه‌کولک. [چهر، خپه‌به‌رد]

ف: سنگ‌ریزه، خورده سنگ.

ع: حَصَى، حِجَارَة.

خپ

ک: خپ، شه‌خَل. [به‌رده‌لان، خیزه‌لان، ره‌لان]

ف: ریگزار، سنگزار، ریگستان.

ع: حَرَّة، حَجِیر، مَحْصَبَة.

خپ ← کؤ

خپ ← گره

خرایش

ک: رورش. رورک. [رروشان. بریندار بیونی سهرچان.]

ف: خَرَّاش، غَرَّاش، غَرَّوَش، غَرَّوَش، غَرَّوَش، غَرَّاش،
گَرَّاش، كُدَه، كُدوه.

ع: خَدَشَة، خَرَشَة، خِرَّاش.

خراشیان

ك: رورشیان، رورکیان. [رورشان]

ف: خَرَّاشِیدَن، غَرَّاشِیدَن، غَرَّوَشِیدَن،
بَرَّاشِیدَن، بَشَخوَدَن، گَرَّاشِیدَن، ریشِشِیدَن،
كُدوهِشِیدَن، كُدوهِیدَن.

ع: تَخْرُش، تَخْرِش.

خراشین

ك: رورشائن، روركانن، خراشائن. [رورشاندن]

ف: خَرَّاشِیدَن، خَرَّاشِاندَن، غَرَّاشِاندَن،
غَرَّوَشِاندَن، غَرَّاشِیدَن، غَرَّوَشِیدَن، بَشَخِییدَن،
ریشِشِیدَن، كُدوه، كُدوه، بَرَّاشِاندَن.

ع: تَخْدِیش، تَخْرِیش.

خراوه

ك: تِرا، نابورود. [لینکوتنه، تیاچور]

ف: تِوا، تِواه، تِباه، نابود.

ع: تالِف، ضامِع، فاسِد، فاني، عَدِيم.

خراوه

ك: بَد، گَدَن، بِيغَر، بَدتِروف، پَس، چِه پَهَل، ناپاك، زار.

[خراپ، ناپهسه‌ند]

ف: بَد، دَز، دَز، دَش، اَنَر، زَشَت، دَشَت، وِرَخَج،
فَرَخَج، زَبون، پَسَت.

ع: سَلِي، رَدِي، فَسِيد، ضامِع، فاسِد، سَقَط،
وَحْش، شَي، قَبِيح، قَطِيح، دَمِيم، مُكْر، مُنْكَر،
شَنيع، كَرِيه، مَكروه، رَدَل، رَدِيل، مَحْظور، وَخِيم،
وَبِيل، شَر، نَحْس، مَنحوس. نَفايَة، مُسْتَقْبَح،
مُسْتَهْجَن، سَوَاء، عَوَاء، شَتَعَاء...

خراوه

ك: ويران، كاول. [رمار]

ف: ويران.

ع: خَرَّاب، مَخْرُوب، مَتَضَعِيع.

خراو و تن

ك: دَرژِين دَان، بَدوِيژِي. خوسپ. [جيتودان، زَم كردن]

ف: بَدگويِي، بَدگفتَن، دَشنام دادن، جَرشَسفت،
زَشَت ياد.

ع: شَتَم، سَب، فَحْش. ذَم، غَيْبَة، سَباعِيَة، تَلطِيبِج،
نُطْف، تَنْطِيف، اِنطاف.

خراو ويزي

خراوه

ك: بَدِي، گَه نَه كاري. [خراپه، كاري ناپهسه‌ند]

ف: بَدِي، دَزِي، زَشَتِي.

ع: رَدائَة، شَناعَة، فَباحَة، سَيِّئَة.

خراوه

ك: گَرنا، ناسزا. [خراپه، تاوان]

ف: گُناه، رِيژَك، ناسزا.

ع: ذَنْب، خَطِيئَة، فِسَق، فُجور.

خراوه

ك: دَزِي. [خراپه، بردني شتي خه لك به نهيتي.]

ف: دَزدي.

ع: سَرَقَة، اِخْتِلاس، سَلْب، خَرابَة.

خراوه

ك: ژِنبازِي، پَه رِين، جِيتمه رز. [خراپه، داوین ته پری]

ف: زِن بازِي، پَرِيدَن، جِهْمَرَز.

ع: زِنَا، سَفاح، فَحْشاء.

خراوه

خراوه‌تکه

ك: دَز، جِه رَدَد، گَه نَه كار، چِه پَه لكار. [خراپه كار، رِيگس،

تاوانكار]

ف: دَزَد، رَهزَن، بَدكار.

ع: سارِق، مُخْتَلِس. قاطِعُ الطَّرِيق، خارِب.

خراوی

ك: به‌دی، [خرایی، ناشیرینی]

ف: به‌دی، دژئی، زشانی، دُشتی.

ع: سُوء، بُوس، قُبُح، فُساد، شُناعه، رُدائِه، شُقاوَه،

شُقوَه، شُقاء، فُطاعة، شَرّ، وُخامة، وِبال.

خرّای

ك: چه‌دئی، نه‌نگی، [خرایی، پیسی]

ف: آك، آهو، آلابش.

ع: غیب، غُش، وُصمة، نُقیصه.

خریوون

ك: گرده‌بروون، گلپه‌بروون، [کوئبوونده]

ف: گردشُدن.

ع: اِجتماع

خریب

ك: خری، شه‌خُن، خار، لاپا، ریخزار، [به‌ده‌لان، ریخه‌لان،

ره‌ن، هه‌لت]

ف: ریگسزار، ریگستان، ریگناک، سنگلاخ،

سنگناک، لاپا، لیزی، سرازیری.

ع: حَرّه، لُوب، فُتین، حَذر، حُدور، مُنحدر.

خرپه

[ك: [دنگی پیّ له زوی لماویدا یا له پشت دیواره،]

ف: خریپ، گُرمپ، (صدای پا در ریگسزار یا در

پشت دیوار)

ع: حَفق.

خرت

ك: گرد، کولورچه، [خر، کولپه یا شیرینی خر،]

ف: گرد، کلیچه.

ع: مَخروط، مُدور، كُروي، كُرة، قُرص.

خرت

[ك: تَززِه (نامرزی خه‌راتپه،)]

ف: خرت، (اوزار خراطی است.)

ع: مَخرطه.

خرت

[ك: بزنی نیزی هه‌زده مانگه،]

ف: چپیش، (بز نر هیجده ماهه)

ع: عَتود، عَناق.

خُرت

ك: ساز، (سَی خرت، سَی ساله) [دوانزه مانگه.]

ف: سمال.

ع: عام، سَنّه.

خرتکه ← خرتکه

خرتوپرت

ك: که‌لویه‌ل، ریتوپیت، [ورده‌پردی نار مان.]

ف: خُنور، کاجار، خرت و پرت.

ع: بَقات، اَثاثیّه.

خرتوله

ك: گرد‌تسه، [خرته‌سه (بچوک کراری «خرت» خری

چکوله،)]

ف: گردک، گرده، (مصغر «خرت» است، گرد

کوجولو)

ع: جُحَیْب، قُریصه.

خرتومرت

ك: شلومل، [خرومی، گوشتن (رشی دووم په‌پرده،)]

ف: فویه، گردومرد، (کلمه‌ی دوم اتباع است.)

ع: سَمین.

خرتنه

ك: خرّه، [دنگی پیّ مشک،]

ف: خرخر، خرت خرت، (صدای راه رفتن

موش)

ع: حَفْحَفه.

خرته خرت

[ك: خه‌خه‌خپ (به‌رپداجرونی مندال یا مشک،)]

ف: خُپ خُپ، (راه رفتن بچه یا موش)

ع: خُپخُپه، نَحْلَحه، قُرتکسه، قُرتنه، کُردَحه،

خَنَكَان، زَكَك، زَكِيك.

خرته خرته

ك: خرّج خرّج، خرّموتنه. [كر كراگه، كر چه نه]

ف: كَر كَرَانَك، كَرَجَن، چَرَنَدور، چَرَنَدِه، چَرَنَدِه، كَر كَرِي.

ع: غُضروف.

خرته لك

ك: خرتهك، چگه، بهن، خرته له. [جومگه (بندى دست و پى)]

ف: پَك، پَنَد، (بند دست و پا)

ع: مَقْصَل، بُرْجُم.

وینه هه یه.

خرته لك

ك: پَتِچَك، نه پابه، چه رخ [خلوكه. پتچك. عدر بانه]

ف: غُلْتَك، گَر دونه، آرابه، چَرخ.

ع: بَكْرَة، عَجَلَة، دُولَاب، عَرَبِيَة، عَرَبَانَة.

خرته كل

ك: تله ربورن، تلاتال، خرتور بیهانه ره. [تلتیر بونه وه]

ف: یوزه، تلو خوردن، غلنیدن.

ع: مَرغ، تَدَحْرَج. [بندار.

خرته له ← **خرته**

خرج

ك: خرجه، زك، زركه. [كاله کی نه گه بیهو.]

ف: سَفِج، سَفِجِه، سَنَن، سَنَن، هَوَكِيك، كَالَك.

(خریزه ی نارسیده)

ع: خَدَج، خَضَف، قَعَسَر.

خرچه

ك: خرمه. [كرمه (ردك دهنگی جاوینی كاله کی نه گه بیهو.)]

ف: كلوچ. (صدای جایییدن [جویدن] خرچه

مثلاً.)

ع: حَاتْرَشَة.

خرچه ← **خرج**

خرخال

ك: بازن، بازنه، زرزیره. [بازنگ]

ف: اَبَرَنَجِين، اَوَرَنَجِين، اَبَرَنَجِن، اَوَرَنَجِن، بَرَنَجِين، وَرَنَجِين، بَرَنَجِن، وَرَنَجِن، بياره، دَسْتِيَنه، اَلَنگَو.

ع: سَوَار، جَبِيْرَة، سَاعِدَة، وَقْف، دُمَلْج، دُمَلُوج.

وینه > ۲)

خرخوړه

ك: خرتهك، لَرَقِه. [به كره، خلیتکه]

ف: غَر غره، غَر غَر، قَر قَره، غَلتَك.

ع: بَكْرَة، عَجَلَة.

وینه

خرخوړه

ك: غه بغه به، [غه بغه ب (گوشتی بهر بیینگ.)]

ف: غَبْغَب، (گوشت زیر چانه)

ع: غَبِب.

وینه هه یه.

خرخوړه

ك: خرخال. زرزیره. [نامرازیکه بو ژیر کردنی مندالی سارا

(نه گهر دارین بیت «خرخوړه» یه و نه گهر کانهزایی بیت

«زرزیره» یه.)]

ف: اَنگَلَنَدو، اَخَلَكَنَدو، (از چوب «خرخوړه» است، از

فلز «زرزیره» است)

ع: جَلْجَلَه.

وینه

خرس ← **وړج**

خرسه لك

[ك: قالی ته ستوری تیسكدار، بهرام بهری «باریکه».]

ف: خَرَسَك، (فسالی كلفت پشم دار، ضد

«باریکه»)

ع: رَدِيِيَة.

خر کردن

ك: گرده‌ر کردن. (جهمه‌ر کردن) [کۆکردنه‌وه، کۆما کردن]
ف: گسرد کردن، گسروژه کردن، توده کردن،
چبیره کردن.

ع: جُمع، قَرش.
خرمانن

ك: کرمانن. [کرورتانندن (رهک جارینی خدیار).]

ف: کلو جیدن. (جایبیدن [جویدن] خیار مثلاً.)

ع: حَضْم، مَشْع، حَتْرَشْه، تَهَقْم.

خرموتک ← خر مۆجک

خر مۆته ← خوم مۆجک

خر مۆجک

ك: خرموتک، خرموته، خرته‌خرته، قرته‌قرته، خرۆج‌خرۆج.

[کۆکراگه]

ف: کَرکَرانک، کَرکَری، کُرچَن، چَرَنده، چَرَنده،

چَرَندو.

ع: غَضروف.

خرمه

ك: کرمه، خرچه. [دهنگی کرورتانندن (رهک) دهنگی جسابینی

خدیاری تهرچک یا دهنگی شت خواردنی کولله.]

ف: کُلوچ. (صدای جایبیدن [جویدن] خیار تر

مثلاً یا صدای خوردن ملخ چیز ی را.)

ع: حَضْم، مَشْع، حَتْرَشْه.

خرمه

ك: زرمه، تریه. [ته‌یه (دهنگی پیتی رلاخ).]

ف: تَرَب، (صدای پای ستوران)

ع: کَبِکَبَه، طَقَطَقَه، لَدَم.

خرونکه

[ك: دهنگی له‌یهک کهرتنی خشل (رهک) دهنگی مسوروی

سینه‌به‌ن.]

ف: خرننگ. (صدای مهره‌ی سینه‌به‌بند مثلاً.)

ع: وَسواس، قَعَقَه.

خرنووک

[ك: جۆزه به‌ریکی دارمازوره (برامازور)]

ف: خرنوک، (برادر مازوج)

ع: خَرَنوُج.

خرۆج خروچ ← خر مۆجک

خرۆسه

[ك: چورک (پیتستی سهر چورک که خه‌ته‌ندی ده‌که‌ن.)]

ف: خروسسه، خروسسک، (پوست ذکر که

می‌برند.)

ع: قَلْفَه.

خروش

ك: خورۆکه، نالۆش، هه‌که. [خورۆ]

ف: خارش.

ع: حَكَه.

خروش

ك: ساته‌ری، گانده‌ر. [حیز، قورنده‌ر]

ف: سعتریی، سعتریاژ، کونی.

ع: مَایون.

خروش

ك: جیش، شوۆ، تاف. مروشیان. [هه‌ژان (سه‌رده‌ئی

خۆشه‌ریستی)، هه‌رده‌ها: خولۆ]

ف: جوش، جوشش، شور، شورش، خروش،

أخروش، غوغا، (اوایل عشق. هنگامه)

ع: جیوش، جیشان. ضوضاء.

خروشانن

ك: شورانن. [هه‌ژانندن، رورۆژانندن]

ف: شورانندن، خروشاندن.

ع: اثارَه، تهییج.

خروشیان

ك: شوریان، مروشیان. [رورۆژان (ی) خه‌لک، زه‌رده‌راله ...]

ف: نشوریدن، خروشیدن، غوغا. (مردم، یا

زنبور مثلاً.)

ف: خَرَّخَر، خَرَّحَر، خَرَاك، غَرَنگ، بُخَسْت
كِرش. (آواز گلو)

ع: كَرِير، خَرِير، غَطِيط، نَخْر، حَشْرَجَه، شَنْشَنَه.
خِرِه خِر

[ك: دَنگِيكَه. (دِهَك: دَنگِي كاغَز يا جلوبه رگِي تازَه.)]
ف: خَرخَر. (صداي كاغذ يا لباس تازَه مثلاً.)

ع: قَعَقَعَه، فُحْفُحَه، حَفْحَفَه، جَفْجَفَه.
خِرِه كَوچِك

ك: خِر، خِرِه، [خِرِكَه بهر د، چِهَر]
ف: رِيزه سَنگ، خورده سَنگ، قَلوه سَنگ.

ع: حِجَارَه، حَصِي.
خِرِيدَار

ك: بَسِيَن، سَهردا كَر، [كِريار]
ف: خِرِيدَار، بَسْتَان، سَتَانْدَه، سَوْدَاگر.

ع: شَارِي، مُشْتَرِي.
خِرِين ← سَه نِين
خِرِيَانَه

[ك: پَسورلَه ي كِرِين]
ف: خِرِيدَانَه.

ع: اَصْر، وِصْر، وِصِيرَه، بِطَاقَه، حُجَه.
خِرِيَوُش

ك: سَهردَا، دَارِبَسْت، [مَامَه لَه، كِرِين و فِرُوشْتَن]
ف: سَوْدَا، گِهولِي، خِرِيدو فِرُوش، دَاوَسْتَد.

ع: مُعَامَلَه، مُبَادَلَه، مُبَايَعَه، مُعَاوَضَه، تِجَارَه.
خِر

ك: لِيژ، سَوْر، سَه رِه رِه خَوَار، [بِه رِه خَوَارَه]
ف: لِيژ، سَرَاژِير، لُغْرَك.

ع: رَلِج، رَلِيق.
خِر

ك: سَاك، لُووس، [خِلِيَسَك]
ف: لِيژ، خَرَز، نَسُو، نَسُو، لُخْشَان، لُغْرَان.

ع: مَكْص، اَمَلَس، مَكْسَاء.

ع: صَخْب، بَوش، ضَمُوضَاء، جَلْبَه، ثُورَان، هِنِجَان،
اَز دِجَام.

خِرُوك

[ك: نِيرَه يِي (بِيريلاري).]

ف: خُدُوك، سَنگَتَاش، رَشَك. (تَشْوِيَش خَاطِر)
ع: غَبْرَه، حَسَد.

خِرُوك

ك: بَه لَاجَه رِي. (خِرُوكِي لِي تِي.) [سَه رِه سَه سَه رِه]
ف: بُولْدَجِك، (بُولْدَجِكش مِي آيِد.)

ع: بُولْعَجِي.
خِرُوكَه

ك: خِرُوش، نَالُوش. (قَنگَه خِرُوكَه) [خِرُور]
ف: خَارِش.

ع: حَكَه.
خِرُووشِي

ك: بَانِيَلَه، بَه رِه تَرَان، [بَانِيَتَه]
ف: نَابُوك، يَكُوك، يَلُوك، پَالَانَه.

وِينَه < ۲ >

خِرُووسَه ك

[ك: خِرُورُوك (نَه خِرُوشِينِيكِي كُوكَه دَاره كَه مَنْدَا لَان
دِه يِگَرَن).]

ف: خِرُوسَنَك. (مَرَضِي اسْت دَارَاي سَرْفَه كَه
عَارِض بِيچَه مِي شُود.)

ع: نُجَاخ.
خِرِه

[ك: دَنگِيكَه. (دِهَك: دَنگِي كاغَز يا پِستِي رَشَك.)]
ف: خَرخَر. (صداي كاغذ يا پُوسْت خَشَكِيدَه
مثلاً.)

ع: فُحْفُحَه، جَفْجَفَه، قَعَقَعَه، شَنْشَنَه، شَنْشَنَه.
غَطِيط.

خِرِه خِر

ك: خِرِه، قَرخَه، قَرخَه قَرخَه، [دَه نَگِي گَه رُور].]

خزائن

ك: سوزان، خشان، خلیسکائن، [خزاندن، خیش کردن،

کشادن]

ف: لغزاندن، لیزاندن، لخشاندن، خزاندن.

ع: اِزلاق، اِزال.

خُزُر

ك: خدر. [ناری برزای تیلیسی پیغه میهره.]

ف: بلیان. [برادرزاده‌ی الیاس پیغامبر است.]

ع: خَضْر.

خُزْه

ك: سورگه. لیزایی. [خلیسکه (چنگه‌ی لیز که منداآن

خلیسکینی تندا ده‌کن و به‌کترین به‌روخوار راده‌کیشن.)]

ف: لغزک، لخشک، چپچله، غریفسه، غریفج،

خیزگسه، خیزگساه، لیزگسه، لیزگساه. (جسای

سرازیری که بچه‌ها بر آن لغزند و همدیگر را

پایین کشند.)

ع: زَل، زَلَل، مَزَلَة، زَلَج، زَلْجَة، مَزَلْجَة، مَزَلْجَة،

زَلَق، مَزَلْجَة، مَلْص، مَدْحَضَة، رُحْلُوفَة.

خُزْم

ك: خویش. [که‌سوکار (وشه‌ی کی کرماجیه.)]

ف: خویش، خویشاوند. (کرماجی است.)

ع: قَوْم، اقرباء.

خُزْمَت

ك: خدمت، پرستاری. فرمانکار. نوکری. [رازه، کار بو

که‌سی کردن.]

ف: زواری، زاوری. نوکری، چاکری، پرستاری،

خُزْمَت

خدمت.

ع: خُدْمَة.

خُزْمَة نِکَار

ك: خدمه‌نکار، پرستار، فرمانکسر، نوکسر، کارگر،

کارگر، کاره‌گر. [نیشکسر، راگرته]

ف: ژوار، زاور، بُد، نُوکَر، چاکر، پرستار، روزدار،

روحدار، خدمتکار.

ع: خادم، خادمَة.

خُزْن

ك: که‌لَه، سه‌نگچن، قسن. [بدرچن، وشک، که‌لَه‌ک]

ف: سنگ‌چین.

ع: قُتْرَة، رُحْبَة، شَمَالَة، ثُجْبِر.

وینه

خُزْنَه

ك: جانهر، (مار، کرم، زالو...) [نهر گیاندارانه‌ی خویسان

به‌سهر زریدا کیش ده‌کن]

ف: مای، خَزَنده.

ع: حَشْرَات، حَشْرَاتُ الْأَرْض، مَنْ يَمْشِي عَلَى

الْبَطْن.

خُزْيَان

ك: سوریان، خشیان، خلیسکیان، لاسور، [خزین، خشان]

ف: لغزیدن، لخشیدن، شسخیدن، شسخشیدن،

غزیدن، خزیدن، لغز، لغزش، لخشه، لیزیدن،

لخشک، شکوخ، اشکوخ، زمزک، سزیدن.

ع: زَلَق، زَلُوق، زَلْج، زَلُوج، زَلَل، زَلُول، اِمْتِلاص،

ثَمْلُص، اِنْسِطَاط، دَيْصَان، رُحْلُوفَة.

خُزْيَان

ك: خشیان. [خشکه کردن (چوونه نار جیگایسه‌ک به بی

سرته.)]

ف: خَزیدن. (آهسته به جای در شدن)

ع: اِنخِرَاط، اِنزَوَا، تَكْوِي، تَدْنُكْس.

خُستَن

ك: نریدان، پهرت‌کردن. [نوریدان، هاریشتن]

ف: اِنسَدَاختن، افگنسدن، اوگنسدن، اوژنسدن،

پرت‌کردن، پرتاب‌کردن.

ع: رَمِي، قَذَف، طَرَح، اِلْقَاء، اِقْحَام.

خَسْتَن

ك: بهش کردن. (ماژ دیوانیان خستنگه.) [دابهش کردن]

ف: پَخَشش کردن.

ع: ثَوَزِیع، ثَوَجِیه.

خَسْتَن

ك: بهزهویادان، بهزهویا کوتان، لارهه کردن. [داراندنره]

ف: افكندن، اوگندن، اوژندن، اوژندیدن، زمین

زدن.

ع: صَرع، كَبَب، كَبَب، كَبَب، اقحام.

خَسْتَنهوه

ك: زاین، دین. (چهن منسالی خستگهسهر.) [زان، منسدان

هیتان]

ف: افگندن، زاییدن، پس انداختن.

ع: وَضِع، ایلاد.

خَسْتَنهوه

ك: دورس کردن، بهریا کردن. [ساز کردن (روك) خانور

دورست کردن.]

ف: بساختن، درست کردن، برپا کردن. (خانه

مثلاً.)

ع: بِناء.

خَشَان

ك: خزان، تلههان. [خزاندن، خلیسکاندن]

ف: کشیدن، کشاندن. لغزاندن، لخشاندن.

ع: جَر، إِسَابَة، اِزلاق.

خَشِیه

ك: خرنگه. [دهنگی لهیهك کهرتنی خشلی ژانه.]

ف: خش خش. (صدای زیور آلات ژانه)

ع: وَسواس، وَسوسَة، هَسبَسَة، هَسبَسَة، جَرَسَة،

خَشَفَة**خَشْت**

[ك: کهریورچ]

ف: خشت.

ع: لِبِن، لِبِن، لِبِن.

خَشْت

ك: رِيك، تَهخت، ساف. [بی که موزیاد.]

ف: تَخْت، لَشْن، هموار، بَرابَر.

ع: مُسْتَوِي، مُتَسَاوِي.

خَشْت کردن

ك: رِيك کردن، تَهخت کردن، ساف کردن. [بی بهزی و نرمی

کردن، چونیهك کردن]

ف: تَخْت کردن، لَشْن نمودن، هموار کردن.

برابرساختن.

ع: تَسْوِيَة.

خَشْتَهك

ك: گردهله. [پارچهی بنیاختهئی کهرا.]

ف: خَشْتَك، خَشْتَه، خَشْتَه، خَشْتَه، سوچه،

سوژه، بَغَلَك.

ع: لِبْنَة، نِفَاجَة.

وینه

خَشْتِي

ك: چوار گوشه. [چوارسورچ، دورلا، په کته ریب]

ف: خَشْتِي، چهار گوشه.

ع: مُرْبَع، مُتَسَاوِي الأضلاع.

خَشَك

ك: خَشِي، هزارپا. [ژیلور، هزارپا]

ف: خَزْ خَزْك، گوش خَزْك، هزارپا.

ع: خَرِيش، عَقْرِيان.

خَشَكه

ك: لَشَكه خَشَكِي، خَشَكِي. [لهسهر قسنگ خزین. (به

دانبشتنره، رویشتن.)]

ف: لَخَشَك، تَرْتَرَك، چَچَچَلَسَه، (نشسته راه

رفتن)

ع: رُحْلوقَة، رُحوف، حُبُوب.

خَشَكه

[ك: خشكە بێ (فرینی مەل نزیك له زەری.)]

ف: روی زەمین، لخشك، (پرواز كردن مرغ

نزدیک زمین)

ع: استندفاف.

خشکه ← خشك

خشكی ← قهنگه خشکی

خشکل

ك: تەرك، نیتە، [زێر و زەنەر، زێور]

ف: زیور، نهوده.

ع: حَلِي، حَلِي، حَلِي، حَشَل.

حشه

[ك: دەنگیكە. (دەنگی رویشتی مشك یا مار.)]

ف: حشسه، خش خش، (صدای حرکت موش یا

حرکت مار)

ع: زَفِيف، زَفْرِفَة، حَشِيش، كَشِيش، قَشِيش،

حَشْفَة.

حشه خش

ك: حشه. [خشه ی زور (هوك) دەنگی جلۆدەرگی تازه.]

ف: خش خش. (صدای لباس تازه مثلاً.)

ع: شَنْشَنَة، كَشْشَة، حَشْشَة، شَخْشَة.

حشس ← خشك

حشیمان

ك: كَشِیمان. [خشان، خوشین (بەسەر زویدا).]

ف: لەخشیدن، كشییده شدن. (از روی زمین)

ع: تَجْر، اِنْسِیاب، اِحْتِیاط، تَرَحْف، نَبِیب.

حشیمان

ك: خزیان، خلیسکیان. [خزان، هە ئه‌خلیسکان]

ف: لَعَزیدن، لَعَزش، لەخشیدن، لخشك، لەخشه،

شَخْشیدن، شَخْشه، شَخْشیدن، خَزیدن، عَزیدن،

رِیژك، زَمزَك، اشكوخ، شوكوخ، سُریدن، چپخه.

ع: اِنزِلاق، اِنزِلاج، اِنعِثار، رُتَة، رُحلوْفَة.

خفته و بیدار

[ك: پرزه و كۆلکە ی قنج و خەرتوو. (هوك) مەخەلی خفته

و بیدار.]

ف: كَلینە، دوخوابه، خفته و بیدار، پردو و بیدار.

(مخمل مثلاً.)

ع: ...

خفته و راسته

ك: هەرە، [دیواری ناسک، تیغه (زاراوی بەتایبە).]

ف: خفته و راسته، (اصطلاح بَنایی است.)

ع: سَمِیط.

خل

ك: تل، گل، [خَلیر، تلۆر]

ف: غَلست، تَلو، غال، گردیدن، تَلو خوردن،

غَلتیدن.

ع: دِحراج، نَحْرَجَة.

خل ← حَلِي

خلان ← حَلان

خلقه ت

ك: سرشت. [سكان، ناروگن، ماك]

ف: جهش، سرشت، آفرینش.

ع: حَلَقَة، فِطْرَة، حَبِیْة.

خله

[ك: سوڕكە ئە ناری «خەلیل».]

ف: محقق «خلیل» است.

خله خل ← خه په خه پ

خله و بیرون

ك: تله و بیرون، گله و بیرون. [تل خواردن]

ف: تَلو خوردن، غَلتیدن.

ع: تَدَحْرُج، تَدَمُور.

خله و بیرون

ك: تله و بیرون، گله و بیرون، سه‌ره‌ره و خواره و بیرون.

[خلۆز بوورنه‌ره، سه‌ره‌ره‌خوار تلۆز بوورنه‌ره]

ف: سه‌رازیب شدن.

ع: اِنْجِدَار.

خَلِي

ك: كَلِيّ. [شْتِيكَ كَه مَسْدَال سَه رَقَاڤ دَه كَات (سَه رَه ي سَه مَسْدَالِي دَدَه دَن، وَك: نَرَقَل، مِيوَر، خورما...)]
 ف: كَاگَا، لِيْلِي، كَاگَا لِيْلِي. (چِي بِي زِي كِه سَه بِي جِه دَه دَه دَن اَز قَبِيْل: نُقَل، مَوِيَز، خَرْمَا، وَ اَمَثَال آن.)

ع: صُمْتَه، سَكْتَه.

خَلِيَانَه وَه

ك: تَلِيَانَه وَه، گَلِيَانَه وَه، تَلَه وَه وَه، خَلِيَه وَه وَه، [تَل-خَوَارِدَن، تَلَوَر وَه وَه]
 ف: تَلَو خَوَارِدَن، غَلْتِي دَن، سَرَا زِي ر شَدَن.

ع: تَدَحْرُج، تَدَه وَه، اِنْجِدَار.

خَلِيَج

ك: تَه نِگَه، تَه نِگَه رَه ي، تَه نِگَا ر. [كَه نَدَا ر]
 ف: تَنگَه، تَنگَا بَه، شَا خَا بَه.

ع: خَلِيَج.

وِي تَه

خَلِيَتَرَان - خَلَان

خَلِيَتَرَه

ك: گَرْد، گَلِيَتَرَه، گَر تَوَلَه. [خَر، گَر مَوَلَه، تَوِيَه ن]
 ف: گَرْد، گَنَوَلَه.

ع: مَدَوَر، بُنْدَق.

خَلِيَتَرَه

ك: گَلِيَتَرَه، مَوَرَه، مَوَرگ، پِي تَك. [چَه ر- تِي ر تِي رِي پَه سَك يَا تِي رِي دَا رَا سْتِي ك.]

ف: زَوَالَه، زَوَاه، زَاغُو ك، زَا لُو ك، غَا لُو ك، مَه رَه.

(مَه رَه ي پُفَك، يَا مَه رَه ي كَمَا ن گَر وَه ه)

ع: بُنْدَق، خَذَقَه.

وِي تَه - پَه ه، كِه وَ ن پِي تَك

خَلِيَتَرَه

ك: وِلِيَتَرَه. [دَه نِ كِي كِي خَرِي رَه شِي مَه ي لَه وَه وَه.]

ف: شَنگ، گَاوشَنگ، گَاوشَنگ، بَسِلَه، هَرَوَا،

بُر چَا ف.

ع: مُلَك، خَلَر، جُلْبَان، جُلْبَان، بَسِيْلَه.

خَلِيَتَرَه خَلِيَتَرَه

ك: گَلِيَتَرَه گَلِيَتَرَه، گَرْد گَرْد. [خَر گَه ل، تَوِيَه لَنگَه ل، تِي ر گَه ل]

ف: گَرْد گَرْد، گَنَوَلَه گَنَوَلَه.

ع: بُنْدَق، مَدَوَرَات.

خَلِيَتَرَه وَه وَه وَه

ك: تَلِيَه وَه وَه، تَلَه وَه وَه، [تَل-خَوَارِدَن، تَلَوَر وَه وَه]

ف: تَلَو خَوَارِدَن، غَلْتِي دَن، گَرْد ي دَن، سَرَا زِي ر شَدَن.

ع: تَدَحْرُج، تَدَه وَه، اِنْجِدَار.

خَلِيَتَرَه وَه وَه وَه

ك: گَرْد وَه وَه، [خَر كَرْدَن، تَوِيَه ن كَرْدَن، گَر مَوَلَه كَرْدَن]

ف: گَرْد كَرْدَن.

ع: تَدَوِيَر.

خَلِيَتَرَه وَه وَه وَه

ك: تَلِيَتَرَه وَه وَه، تَلَه كَرْدَن، [تَل-دَا ن، تَلَوَر كَرْدَه وَه]

ف: تَلَو دَا ن، غَلْتَا ن دَن، سَرَا زِي ر كَرْدَن.

ع: نَحْرَجَه، دَه دَه ه، اِحْدَا ر.

خَلِيَسْتِيَا ن

ك: خَزِيَا ن، سَوِيَا ن، [هَه نَخَلِيَسْتِيَا ن، خَزَا ن]

ف: نَغْزِيَسْتِيَا ن، لِي زِي دَن، نَخَشَشِي دَن، شَشَخِي دَن،

شَخَشَشِي دَن، نَغْزَش، رَمَسْزَك، رِي سْزَك، شَشَكُو خ،

اَشَكُو خ، خَزِي دَن، سَوِي دَن، چَبِي چَلَه.

ع: اِنْرَاق، اِنْرَاق، نَزْلَاق، نَزْلَاق، نَيِّصَا ن، رُحْلُو فَه، عَقْرَه،

زَلَه.

خَلِيَتَه وَه يَلِيَتَه

ك: سَا زُو يَا ز. [كِه يَنُو يَه ن]

ف: سَا خْت وَ پَا خْت.

ع: تَبَا نِي، مَوَاضَعَه.

خَلَا ف

ك: خَلِي ف، كِي تَا ن، [كَا لَا ن]

ن

ف: نیام، میان، چَخ.

ع: غلاف، قراب، غمد، جفن.

خلاف

ک: خار، خاریان. [فریو، فریو خواردن]

ف: سَوِیس، سَبوِیسَت.

ع: غَفَلَة، خَلَب.

خلافان

ک: خارائن. [فریودان]

ف: سَوِیساندن.

ع: اغفال، خَلَب، تَخْلِیب، بَجَبَجَة.

خَلَب

ک: جرم، تانشین. [خلته، نیشور]

ف: نَرْد، نَرْدی، نَرْدَه، لای، ته نشین، خَرَه.

ع: خَلَط، نَرْدی، کُدَرَة، رَاسِب، عَکَر، نَفَل، حَنَالَة،

ثاقل.

خَلَب تَه لَه

[ک: خلته‌ی نائورن.]

ف: نَرْد طلا، سوخته‌ی طلا.

ع: اِقْلیمیا، اِقْلیمیا الدَّهْمِی.

خَلَبَت ← فَرِیب

خَلَبَت ← فَرِیب

خَلَب تَائِن

ک: گول‌دان، گول‌لیدان، فریودان، خارائن، له‌ریگه‌ده‌بریدن،

بازی‌دان. [فریودان، ده‌سخه‌رؤ‌کردن]

ف: فَنوودن، فَنسوودن، گول‌زَنن، بازی‌دادن،

فریپ‌دادن، سَوِیساندن.

ع: خَتَل، مَخَالِئَة، مَرَوَعَة، مَدَاعَلَة، مَوَارِیَة، دَاو،

عَبَن، عَبَن، خَدَعَة، تَغْلِیط، تَوَهیم، تَغْرِیر، تَدَلِیس،

اغراء، اجلاس، اغفال.

خَلَب تِیَاک

ک: گول‌ده‌ریساگ، گول‌لیدریساگ، خاریساگ، فریسیاگ،

له‌ریگه‌ده‌فریباگ، بازی‌دریساگ، خسه‌ره‌کریباگ. [فریودار،

خَلَب تَار

ف: فَنووده، فَنسووده، گول‌خورده، بازی‌خورده،

فریپ‌خورده، سَوِیسیده، سَنَجه، فَریده.

ع: مَخْتول، مَعْبُون، مَغْفول، مَخْدوع ...

خَلِیْف

ک: قَلِیْف، به‌رگ، خه‌لف. [فَوَزَاخَه، کسالان، تریک‌کن.

فایزور (به‌رگی چَرز، کالانی شمشیر، به‌رگی کتیب و...)]

ف: نیام، میان، تَلوسه، تَلوسه، برگ، پوست،

(پوست شکوفه، نیام شمشیر، برگ کتاب، و

امثال آن ...)

ع: غِیْلَاف، قَلِیْف، قُلَافَة، کَم، غِمد، جِلد، قِش،

عقاص، خَرِیطَة.

خَلِیْف هَوَاشَه خُورِمَا

ک: خه‌لف. [فَوَزَاخَه‌ی گول‌ی خورما.]

ف: بَنلاب.

ع: خَرِیطَة.

خَنج

ک: خنج‌منج. [ناز، ناز‌کر.]

ف: خَنج، ناز، گرشمه، نازو، گرشمه‌گر.

ع: عُنْج، تَدَلُّل، عِشْوَة، مُتَعَنِّج، مُتَدَلُّل.

خَنجِکَه

ک: خنجه، ناز، ناز‌ه‌تسار، سه‌لیر. [خنج‌کَه، عیشوَه.

له‌نج‌درلار]

ف: خَنج، ناز، گرشمه، ناز‌رفتار، کاجول.

ع: عِشْوَة، عُنْج، عُنْج، عُنْج، عُنْج، فُنْج، تَعَنِّج، دَلال،

تَدَلُّل، تَخَطُّل، تَبْخَطُّر، مِیْحَان.

خَنجُو خُول

ک: خنج‌منج، ناز‌نبن. [به‌ناز، ناز‌دار]

ف: خَنج، باگ‌رشمه، ناز‌نبن.

ع: مُتَعَنِّج، مُتَدَلُّل.

خَنجُو مَنج ← خَنجُو خُول

خنجه ← خَنجِکَه

خنجره

[ك: خنجره (تیشه بهردیکی بچورکی پال لهدره كه نیشانهی نهویه مردهوه كه پیاره نهك زن.)]

ف: خنجره. (سنگی است کوچک پهلووی مزار نصب کنند به علامت اینکه مرده مرد است نه زن.)

ع: ...

وینده هیه.

خنجره ← خنجره

خنکان

ك: تاسان، خفه کردن. [خنکاندن، مه تاسه لیرین]

ف: خفاندن، خبانندن، خوانندن، خبکانندن، خفانیدن، خفه کردن، خبک کردن.

ع: خنق.

خنکیان

ك: تاسان، خفه بورن. [خنکان، مه تاسه بران]

ف: خبکیدن، خبک شدن، خفیدن، خفه شدن.

ع: اِختِنَاق، غرق.

خنه

ك: سنگه، خنه خن، سنگه سنگ. [سه رقال بورن (سه رگرمی)]

ف: خن خن. (سرگرمی)

ع: مَشغَلَة، تماطل، تانی.

خنه خن

ك: سنگه سنگ. [سه رقال بورن (سه رقال بورن به کاریکه ره.)]

ف: خن خن. (سرگرمی با کاری)

ع: مَشغَلَة، تانی، تماطل، تشاغل.

خو

[ك: خو، نهریت]

ف: خو، خوی، خم، خیم، جهش، منش، منشن. مروس.

ع: خُلُق، خُلُق، خُلُق، خَلِيقَة، شَمِيمَة، دَيدَن، شَنِشْتَة، هَجِير، دَاب، سَجِيَة، سَجِيَة، سَلِيعَة، شَكِي كَة، مَشْرَب، طَبِيعَة. عَادَة.

خوا

ك: خدا، ثاferدگار، پرورده گار، گیانی گیانان، خولا. [یەزدان، بینایی چاران]

ف: خدا، خداوند، یزدان، ایزد، ناوَر، دارا، دادان، داده، کردگار، کردگس، گرگر، گروگر، کرگر، کرور، شیدر، شبذیر، خودا، دیندین، نییادین، نی بمر، پروردگار، آفریدگار، جان جانان، جان جهان.

ع: اله، الله، اِل، ایل، رُوح، رُوحُ الْاَرواح.

خوا

ك: مهك [خوی]

ف: نمک، سَنَخ.

ع: ملح.

خوا

[ك: چ، یان، وهك به كه، بوغومونه: خوا بچی خوا نه چی.]

ف: خواه.

ع: اِنْ، او، اُم، سَوَاء.

خوا

ك: جو. (معاریف خوا) [خواز. باشگره وهك: زانستخوا.]

ف: خواه، خواهنده، خواهان، جو، جوینده، جويا، پَزوه.

ع: طالب.

خوا بیکوژی!

ك: خو له ناری بوا، خوا مهرگی بدا! [سزای خرابسه له كه سیک.]

ف: خدامرگش بدهد، خدا از میانش ببرد، خدا از میان ببردش، خدا از میان برداردش!

ع: قَاتَلَهُ اللهُ، كَاتَلَهُ اللهُ، كَاتَعَهُ اللهُ، أَفْتَاهُ اللهُ

خوابه رُس

ك: خوابو: [به ندهی خود ایدرست]

ف: آشك، جَبِوَاد، پارسا، كاتوری، ایزدگشَسب،

خداپرست، یزدان پرست، خداجوی.

ع: عابد، زاهد، سالك، عبدُالله، طَالِبُ الْحَقِّ.

خوابه رُس

ك: پاریزگار. [نهو به ندهی له خودا دهرستیت.]

ف: پرهیزكار، از خدا ترس.

ع: مُتَّقِي، وارِع.

خوابه رُس

خواجه

ك: پیر، گهره. [خواجه، سرورك، گهره.]

ف: خواجه، پیر، بزرگ، خُداجه.

ع: شیخ، رئیس، زَعِيم، رَأْس. مَطْهَرُ اللَّهِ.

خواجه

ك: نه خته. [خهسار (خولامیک که باتوری دهرهینرایتت یا

هدر به زکمال ردها بیتت.)]

ف: خواجه، کرزه، آخته، لاله سرا، (غلام گُند

بریده یا مادرزاد)

ع: خَصِي، طَوَاشِي.

خواجه بیدارگون

ك: دهر کوت، دهرته قین. [نه لقهی له دهرگانان.]

ف: خواجه بیدارگون، نَرَجُگُش.

ع: مَقْرَعَة، دَاخُول.

خواجه نشین

ك: دهرسه کوز، سه کوزه روزه. [دور سه کوزی نه ملاروی دهروزه

بو دانیشتن.]

ف: پاخره، رَف، دا، دارا فرین.

ع: سُدَّة.

وینده - جله و خان

خواجه نشین

ك: مه زه کردن. [تام کردن، خوی چیشتن]

ف: نمک چش، مزیدن.

ع: اسْتِطْعَام.

خواجه نغز

ك: خوا ننگدار. [خواتان له گهل.]

ف: خدانگاهدار، خدانگهدار!

ع: الله حافظ، الله حَفِيظ، حَفِظَكُمُ اللهُ!

خواجه نغز

خواجه نغز

ك: روین، روانه بوون، خوانگدار. [ماژنارایی، بهری بوون]

ف: بَدْرود، پَدْرود، گُسی، گُسیل، گُسیل شدن،

رفتن، راهی شدن، روانه شدن.

ع: وِدَاع، نُودِيع، ذَهَاب، سَبْر، سَفَر، مُسَافَرَة.

خوادان

[ك: خوادار، بهشی خودایی.]

ف: خداداد، خداداده.

ع: هِبَة اللهُ، فَضْلُ اللهِ، فَيْضُ اللهِ، عَطَاءُ اللهِ.

خوادان

[ك: خوابیدان]

ف: خدادان.

ع: عَطَاءُ اللهِ، فَضْلُ اللهِ، هِبَة اللهُ.

خوادان

[ك: خوی پیدان (بو نمورنه: خوی دان به نازان.)]

ف: نمک دانن. (به حیوان مثلاً.)

ع: مَلِح، مَلِيح، مَلِيح.

خوادان

[ك: خویدان]

ف: نمکدان.

ع: مِمْلَحَة، مِقْرَحَة.

خوار

ك: لاخوارگ، ژیر. [لاخوارو]

ف: پایین، فرود، شیب، شیو، زیر، پست.

ع: خَفِض، خَفِيف، تَحْت، دُون، سَفَل، مَسْفَلَة.

خوار

ك: پهس [بچورك، زهبورن]

ف: خوار، پښت.

ع: ذليل، خَسِير، خَفِيف، نَجِيء، وَضِيع، خَضِيع، خاضع، خاسر.

خواردن

[ك: خستنه دم و قوت دان.]

ف: خوردن، زدن. آشامېدن.

ع: أَكَلَ، نَقِمَ، تَنَقَّمَ، لَحَسَ، رَعِيَ. شَرَبَ، شَرِبَ، شرب، تشراب.

خواردنه وه

ك: خواردن، سرکېشان. [نوښن]

ف: آشامېدن.

ع: شَرِبَ، جَرَعَ.

خوارده مه نې

ك: خوړاکي. [نهره ي شپاري خوارده.]

ف: خوړدني، خورا، خواره، خور، خوراک،

خوراکي، خوان، خوال، خوالی، زتجال، لوت، پوت.

ع: أَكَلَ، مَأْكُول، غِذَاء، طَعَام، مَائِدَة.

خوارک

ك: خوارگين، خوارخوارين. ژيرگ. [خوارو، لای خوارو]

ف: پايښی، شيبی، فرودی، فرودين.

ع: سَفَلِي، سَافِل، أَسْفَلَ، أَدْنَى، أَحْفَض.

خوارگين**خوارگين****خوارده وختن**

ك: خستنه خوارو. [داختن]

ف: پايښ. انداختن، فرود انداختن.

ع: سَجَلَ.

خوارده وکته ستن

ك: کهفتنه خوارو. [داکرتن (رهک) داکرتن له بانهره.]

ف: پايښ افتادن، فرود افتادن. (از پام مثلاً.)

ع: طَرَأَ، سَقُوط.

خوارده وها تې

ك: هاتنه خوارو. [دابه زين، داگه ران]

ف: پايښ آمدن، فرود آمدن.

ع: تَرُؤِل، هُبُوط، سُقُول، حَطَّ، انْحِطَاط، انْخِفاض، انْحِدَار، تَسَقَّلَ، تَصَوَّبَ.

خواری

ك: زهبورن. [رسوایی، سوړکی]

ف: خواری، زبونۍ.

ع: ذُلٌّ، ذَلَّةٌ، مَذَلَّةٌ، حَزَنٌ، هَوَانٌ، خِفَّةٌ، اِنْتِهَاءٌ، مَوْبِقَةٌ، وَضُوعٌ.

خواز

ك: بخوار. [دلخوار] [ويست]

ف: خواه، بخواه، خواهان. (دلخواه)

ع: طَالِب.

خواز**خوازني**

ك: خواستن، گهره لېورن. [ويستن]

ف: خواستن.

ع: طَلَبَ، تَمَنَّى، تَجَنَّى، اِبْتِغَاءٌ.

خوارنگار

ك: خوازمن، خوازيار. [دواکار]

ف: خواست، خواستار، خواستگار، خواهان،

خواهنده.

ع: طَالِب.

خوارنگاري

ك: خوازمنۍ، هيجسوي، دسگران، دسماچ كسردن.

[دواكارۍ، خوازيښۍ]

ف: خواستاري، خواستگاري، كنگاله، كنگاله.

ع: خَطْبَةٌ.

خوارلوك

[ك: سه رسوا لكه (نهر كه سه ي همرو شتيك له همرو

که سټک ده خوازیت. [

ف: چیز خواه. (کسی که همه چیز را از همه کس بخواهد.)

ع: جَشِع، راضِع، رَضَاع، سَوُول، سَنَال.

خواز مه‌نی ← خوازگاری

خوازِه

[ک: مانای خوارزار]

ف: روا، سَفْتَه.

ع: مَجَاز، اِسْتِعَارَة.

خوازِه

ک: خوايشت، همی، ده‌خواست. [دخواز]

ف: خواهش، امید، درخواست.

ع: رَجَاء، تَقَاضِي، اِسْتِدْعَاء.

خواز یار ← خوازگار

خواس

ک: هه‌رس، خواست، خوايشت. [ويست، نیاز]

ف: خواست، ملچکا، هوس، گرایش، پَسایش، خواهش، سَر.

ع: هَم، قَصْد، اِرَادَة، مَشِيَّة، طَلَب، مِيل، تَمَكِّي،

بُغَاء، بَغِيَّة.

خواست ← **خواس**

خواستن

ک: خواز، خوازتن، دواکردن. [ويستن، نارو کردن]

ف: خوازِه، خواستن، پيسودن، ملچکا.

ع: طَلَب، تَمَكِّي، تَقَاضِي، هَم، اِرَادَة، قَصْد، مَشِيَّة،

مِيل، اِسْتِدْعَاء، اِبْتِغَاء، اِلْتِمَاس.

خواستن

ک: خوازتن. [به‌مانهت دوا کردن]

ف: سَفْتَن.

ع: اِسْتِعَارَة.

خواسته مه‌نی

ک: خوازته مه‌نی. [به‌مانهت ره‌گیرار.]

ف: اَرْمَان، سَفْتَه، سَبِيح.

ع: مُعَار، مُسْتَعَار، عَارِيَّة.

خوافروش

[ک: ده‌سپ، خوانه‌ناس]

ف: خدَا فروش.

ع: شَيَاد، زَرَّاق.

خوافروش

[ک: خوی‌فرزش]

ف: نمک‌فروش.

ع: مَلْجِي.

خواکیر

[ک: خواگرتور (به‌رق کینه‌ی خوا که رتور).]

ف: خدَاکیر. (به‌غضب خدَا گرفتار)

ع: مَغْضُوب، مَلْعُون، مَطْرُود.

خواکیر

[ک: نه‌کگیر]

ف: نمک‌گیر.

ع: مَمْلُوح، مَأْخُود بِالْمَلِح.

خوالا

[ک: هول (به‌په‌ری «خالی»)، «خالی و خوالا» راته: چول

و هول.]]

ف: اَتْبَاع «خالی» است. «خالی و خوالا» یعنی: تهی

و تهک.

خوان

ک: ته‌سپی. [ناروی گلین که چیشتی تیندا ده‌خون و ره‌کسور

ساج نانی له‌سهدا ده‌کن.]]

ف: بَرَزَن، بَرِيَزَن، بِيِرَزَن، بِيِرَه‌زَن، تَابَه‌ی گلسی،

(توی آن آش خورند و روی آن نان پزند.)

ع: صَحْفَة، غُضَارَة، ذُرِّيَّة، نَارِيَّة، زَبْدِيَّة.

وینه

خوان

ك: سفره. [رایه‌خی چیشته له‌سهر خواردن-]
ف: خوان، سفره.

ع: خوان
خوانچه

ك: تبه‌قی چوارگوشه‌ی دارین.
ف: خوانچه، خانچه، پیشاره.

ع: خوان
وینه

خوان‌زین

ك: نازین. [نشینگه‌ی زین]
ف: میره، خانه‌زین، میان‌زین.

ع: صهوه، ذنبه، مقعد السرج.
خوانه‌خواسه!

ك: دوروا، دوررابی، خوانه‌کا! [دورویت، خوانه‌کا!]
ف: بَرگس، بَرگست، خدای ناخواسته!

ع: عیاد! بالله!
خوانه‌کا!

ك: خوانه‌خواسه! [دورویت!]
ف: خدانکند! بَرگس، بَرگست!

ع: عیاد! بالله!
خواوهن

ك: خازن، گهره، خواره‌نگار. [خودی، خیر]
ف: خداوند، خاوند، خوند، بزرگ، خداوندگار، خاوندگار.

ع: صاحب، رب.

خواوه‌نگار

خواوی ته‌وه‌رزه

ك: خواوی هوری. [خوبی بلورین]
ف: نمک تَبَرزد، نمک سفید، نمک بلوری.

ع: مِلحُ التَّبَرزد، اَلْمِلْحُ الشَّفَاف، اَلْمِلْحُ اَلْأَبْيَض.
خوایشت

ك: نه‌رجو، هانا، هم، خوازه. [داخواز، هیوا]
ف: خواهش، خوازه، نرخواه، درخواست.

ع: تَمَکی، رَجاء، اَلتِّماس، اِسْتِعاء.
خواوی هوری ← خواوی ته‌وه‌رزه
خویزین

ك: خوکوشتن. [له‌خزدان، خوزین]
ف: خودزتن.

ع: اَلتِّدام.

خو به زه‌وینا دان

ك: خو به زه‌وینا کوتان. [خو به زه‌ریدا کوتان]
ف: خود را بر زمین زدن.

ع: وَحْف، تَوَحیف، لُط.
خویبه‌س

ك: دورز. [دور، هدله‌سته]
ف: خودبست، خودباف، دروغ.

ع: مُفْتَحِر، مُخْتَلِق، كَذِب.
خویبه‌ستن

ك: خوگرتن. [بوژانه‌وه، سه‌رروت و سامان پتکده نان].
ف: خودبستن، خودگرفتن، دارای بی‌هم

رسانیدن، دارای بی‌هم بستن.

ع: تَمَوَّل، اِثراء.

خو به کوشت دان

[ك: خو به‌خت کردن]

ف: خود را به کشتن دادن.

ع: اِسْتِقْتال، اِسْتِيسال.

خویزاراستن

ك: پاریز کردن. [دوریه‌ریز بورن]

ف: پرهیز کردن، خودپرهیزاندن.

ع: اِحْتِران، اِنْفاء، تَحَفُّط.

خویوشان

ك: خوتشارده‌ره. [خزده‌پوشین]

ف: خودپوشاندن، خود پنهان کردن.

ع: تَخَطِي، تَكْفَن، ثَوَارِي، تَسْتُر، اِحْتِجَاب، اِحْتِفَاء.

خَوْبِرْس

ك: خَوْخَوَا، خَوْبِرْسَهَن، [خَوْبِرْسَت، خَوْخَوَا]

ف: خَوْدِپِرْسَت، خَوْدِخَوَاه، خَوْدِپِسَنَد.

ع: مُرْدَهِي، اَثَر، مُخْتَال.

خَوْبِرْسَهَن ← خَوْبِرْس

خَوْبِرْسَهَنِي

ك: خَوْخَوَايِي، خَوْبِرْسَهَنِي، [خَوْبِرْسَهَنِي، خَوْخَوَايِي]

ف: خَوْدِپِسَنَدِي، خَوْدِپِيئِي، خَوْدِخَوَاهِي، خَوْدِ

پِرْسَهَنِي

ع: اِزْدِهَاء، اَكْرَه، اِحْتِيَال، اَنَانِيَه، تَكْبُر.

خَوْبِيَجْدَان

ك: پِيَجْخَوَارِدَن، [خَوْبَادَان]

ف: مَنگِيدَن، پِيَجْخَوَارِدَن.

ع: تَلَوِي

خَوْت

ك: خَوْت، خَوَالَا، [خَوْتِخَالِي]، [خَوْتِخَوَالِي]

ف: وَتَنگ، تَهِي، تَهَك، خَلَه، خَوْلَه.

ع: خَالِي، فَارَغ.

خَوْت

ك: خَوْت، خَالِي، [خَوْت]

ف: تَهِي، تَهَك، وَتَنگ، خَلَه، خَوْلَه.

ع: خَالِي، فَارَغ.

خَوْتَا

ك: خَوَا، [خَوْدَا، خَوْدِي، خَوَلَا] (وَشَهِيكِي كَرْمَاجِيَه).

ف: خَدَا، خَوْدَا، (كَرْمَاجِي اِسْت).

ع: اَلله.

خَوْتِخَوَالِي

[ك: خَوْتِخَوَالِي]

ف: تَهِي وَ تَهَك، خَالِي وَ خَوْلَه.

ع: خَال وَ فَارَغ.

خَوْتِخَوَالِي ← خَوْتِخَوَالِي

خَوْتِخَوَالِي ← خَوْتِخَوَالِي

خَوْتِخَوَالِي شَوَعَامِي

ك: لِيَزگ، [بِرُوژ (تِيَشَكگَدَلِي خَوْرَا)]

ف: پِرْتَوَكَشَك، (كَشَك_هَامِي پِرْتُو)

ع: خَطُوط شَعَامِي.

خَوْتَه

ك: بَوَلَه، [پِرْتَه وَ رِرْتَهِي تَوِرَهِييِي].

ف: رَك، رَك، رَك، رَك، غُرْغُر، كُنْدَلْكُنْد، غُرْ، كُنْد،

زِيِرْلِييِي.

ع: دُنْدَنَه، دَوِي، طَنْبِي.

خَوْتَه كِرْدَن

ك: بَوَلَه كِرْدَن، [پِرْتَه وَ رِرْتَه كِرْدَن لَه تَوِرَهِييِي].

ف: رَكِيدَن، رَكِيدَن، رَكِيدَن، رَكِيدَن، كُنْدِيدَن، غُرِيدَن.

ع: دُنْدَنَه، طَنْبِي، دَوِي.

خَوْتَه كَر

ك: بَوَلَه كَر، [پِرْتَه وَ رِرْتَه كَر]

ف: رَكَان، رَكَان، رَكَان، كُنْدَان.

ع: مُدُنْدَن، طَان.

خَوْتِخَسْتَن

[ك: خَوْتِخَسْتَن]

ف: خَوْدَانْدَاخْتَن.

ع: اِرْتِمَاء.

خَوْتِخَالِيكِي

[ك: خَوْتِخَالِيكِي]

ف: مَوَلَش، خَوْدِسْتَوِيئِي.

ع: تَغَاغُل.

خَوْتِخَوَا

ك: خَوْبِرْس، [خَوْخَوَا، خَوْبِرْسَت]

ف: خَوْدِخَوَاه، خَوْدِپِيئِي، خَوْدِپِرْسَت.

ع: اَثَر، مُخْتَال، مُرْدَهِي.

خَوْتِخَوَارِدَنَه وَه

ك: خَوْتِخَوَارِدَان، [پِيَجْخَوَارِدَان، رِقْ خَوَارِدَنَه وَه (بِسْ نَمُوئَه):

خَوِيَجِدَان لَه توريه پيدا. [

ف: بيچ خوردن، به خود بيچ زدن، تاب خوردن.

(از غضب مثلاً.)

ع: اِثْتِكَال، اِحْتِرَاق، تَلْوِي.

خَوِخُولِي

ك: شه رله بان: رشه به كي مثال ترسيته. [

ف: لولو، اولولو، كُج.

ع: ضَيِّغَطِي.

خَوِضَوهر

ك: خَوِخَوِر (كسيك له گهل زخم كه سي خويدها خراب

بيتا.) [

ف: خود خوار، (كسي كه با كسان خود بد

باشد.)

ع: دُعر.

خَوِضَوهر دَان

ك: خَوِ بهر خور خستن. [خَوِ به خَوِر دَان]

ف: خود را به آفتاب زدن.

ع: اِسْتِحْنَاد.

خَوِجَا

ك: خوا. [به زدن، نه 30]

ف: خدا، دارا، داوَر، دادار، گرگر، كردگار، ايزد،

پَروردگار.

ع: اَلله، اِل.

خَوِداداري

ك: خوگيري، خوگرتن. [خوگيرانه ده]

ف: خودداري، خويشتنداري، خودگيري،

خودگرفتن.

ع: زهد، وَرَع، تَقْوِي، تَحْفَظ، اِمْتِنَاع، اِسْتِنْكَاف،

اُنْكَوَل، اُنْكَوَص، اُنْوَ، تَابِي، تَقْفُح، تَكْفُف، اِحْجَام،

اِنْضِيَاط، اِنْتِهَاء، تَمَالِك، تَمَاسُك.

خَوِدادگرتن

ك: خَوِايم كردن، خَوِشاردنه ده. [خَوِحه شاردين، بوتسه نانه ده]

ف: كمين كردن، پنهان شدن، خود پنهان كردن.

ع: فَذْفَذَة، تَحْفِي، تَكْمُن، اِحْتِفَاء، تَقْفُر، تَرَصُّد،

ضَبُوء، تَدْرء، تَرْقُب، اِحْتِبَاء.

خَوِدارنه ده

ك: خَوِشاردنه ده. [خَوِر ن كردن]

ف: پنهان شدن، خود پنهان كردن.

ع: اِحْتِفَاء. تَرْمَسَة. (از جنگ) [(له شهر.)]

خَوِدهه

ك: كه لَك، فَن، رَنگ، حوقد. [فِيَل]

ف: ريو، تپند، داغول، دُغَل، كنجور.

ع: خُدَعَة، خُدَيْعَة، دَلَس، وَاَس، كَيْد، مَكْر، حَيْلَة.

خَوِور

ك: خَوِ. [به ته رزم، رهان (به رامه ري «مه ن».)]

ف: جاري. (ضد «مه ن»)

ع: جاري، خَرَار. سَرِيح.

خَوِور

ك: خور، تون. (نارده كه خوره.) [به ته رزم]

ف: سُر، تَنَد.

ع: سَرِيح، جاري.

خَوِرافات

ك: رِر، رِاره، هه لِيَت، پِرِپِرِوِج، وِلنگه راز. [نسه ي بي مانا

و هيجو پِرِوِج.]

ف: بيهوده، پرت و پلا، پَرِيشان، وِلنگواز.

ع: خَوِرافات، تَرُهَسات، مُسْشَوُش، صَحاصِیح،

مُرْخَرَفات.

خَوِرائِن

ك: خَوِرائِن، كَلاشين. [خوراندين: كِراندني پيستی له ش بو

لابردني نالوش.]

ف: خاراندين.

ع: كَد، حَك.

۵
۵

خۆرائن

ك: كلاشین. [خۆرائندن: كراڤندن لهش بۆ لاپردنی ئالتوش.]

ف: خاراڤندن.

ع: حك، عرك.

خۆرايى

ك: مفت، خۆرايى، ههروا. [بهلاش]

ف: مفت، شفت، ژب، رايگان.

ع: مچاني، مچان.

خۆرپه

ك: تەكان، خۆرپه، تەپه، تەپین. [شەكان: بزرۆتنی

بەتەرژم.]

ف: تكان، طيش، زدن.

ع: زَعْفَه، حُفُوق.

خۆرپه

ك: لیتدان، (دلم ئە خۆرپیا)، [كەوتنەدن]

ف: زدن (دلم می زدم).

ع: وَجَس، حُفُوق، وَحِي، اِلْقَاء، اِلْهَام.

خۆرپه

ك: تەكان. [شەكان: بزرۆتنی بەتەرژم.]

ف: تكان.

ع: زَعْفَه.

خۆرپیان

ك: لیتدان، لیتیان. (دلم مەسەلەن.) [كەوتنەدن]

ف: زدن، تپش، یادرسیدن.

ع: اِلْقَاء، اِلْهَام، وَجَس، وَحِي، حُفُوق.

خۆرج

ك: خۆرجین. [خۆریك هەگبەى له بدن دروست كراو.]

ف: خُرج، خورج، خورجین.

ع: أُوئین، جراب، خُرج.

وینه

خۆرج ← خۆرج

خۆرج ناوآداری

[ك: جوزە خۆرجینێكە لە پشتی بارەبەری دەئین و ئاری پێ

دەگوزینەرە.]

ف: پارجامە، خورج آبداری.

ع: أُوئین.

وینه

خۆرجین ← خۆرج

خۆرجین ← خۆرجین

خۆرجی

[ك: خۆرەخۆر: دەنگی ئاری زۆر. (داردراندنی فرمیسك.)]

ف: خُرجُور، (ریختن اشك)

ع: مُطْلان، تَهْطُل، تَصْنِب.

خۆرد

[ك: كورت هینان] (چوگەسە خۆرد.)

ف: خورد. (كوته‌شده، كم‌شده)

ع: اِنْتِقاَص.

خۆرد ← خۆراس

خۆرپه

ك: شادمان، دڵخۆش. [خوشحان]

ف: خُرم، شادان، شادمان، خوشدل.

ع: نَشُوش، فَرَح، فَرحان، مَسرور.

خۆرپه

ك: سه‌وزه‌لان. [سه‌وزه‌زار، بژۆین]

ف: سَبِيز، خُرم، سبزه‌زار.

ع: حَصِيْب.

خۆرما

[ك: بەری دارخورما.]

ف: خُرمَا. (مبوهی خرما)

ع: تَمْر.

وینه

خۆرما

[ك: دارخورما (دره‌ختی خورما).]

ف: خرما. (درخت خرما)

ع: تَخْل، تَخِيل.

خوردماورون

[ك: چیتیتیکد.]

ف: خرما و روغن.

ع: خَبِیص، وَجِبِیَّة، زَقَوْم.

خورمای تهر

ك: خورمای تازه. [خورمای پیگه‌بیو]

ف: خرمای تر، خرمای تازه.

ع: رُطَب.

خورمای نه‌گه‌ینگ

ك: خورمای کولنج، خورمای نارِس. [تهریکه خورما،

خورمای نه‌گه‌بیو]

ف: غَسا، خرما، غوره، غوره، خرما، خرما

نارس.

ع: بَسر، بَلَج.

خورووات

ك: خنکی، ختی. [ختورکه]

ف: خارش، پَخِیْخُو، پَخَلُوچسه، پَخَلِیْچسه،

غَلْغَلْک، غَلْغَلِیْچ، غَلْغَلِیْچسه، غَلْمَلِیْچ، غَلْمَلِیْچسه،

غَلْغَلْج، غَلْمَلْج، گَلْگَلْک، گَلْگَلِیْچسه.

ع: زَكَزْکَه، نَغْدَغَه.

خوره

ك: خوره، خوره‌خوپر. [دهنگی رُوشتنی شله‌مه‌نی. (وه‌ك:

دهنگی نار.)]

ف: خرخر. (صدای آب مثلاً.)

ع: خَرِیْر، خَرِخَر، قَسِیْب، قَسَطَلَة.

خوره

ك: خوره. [دهنگی نار.]

ف: خَرِخَر. (صدای آب)

ع: غَقِیْق، خَرِیْر، خَرِخَر، خَرِخَرَة، مَرَهَرَة.

خوره‌سی ← خوسه‌ر

خوره‌نیسی ← خوسه‌ری

خوره‌تاو ← خوره‌روه‌زان

خوره‌تاو‌دان ← خوره‌دان

خوره‌ن

ك: شایسه، سزارار. [شایان]

ف: خورنند، خورا، درخور، شایسته، سزاوار.

ع: لایق، حَرِی، حَقِیْق، جَدِیْر.

خوره‌ن

ك: تیکه. خوراک، خورده‌مه‌نی. [پارور. خوراس]

ف: تیکه، تکه. خوراک، خوردنی.

ع: لُقْمَة، طَعْمَة، اَكْلَة، طَعَام، مَأْكُول.

خوری

ك: خوری. [کولکه‌ی په‌ز.]

ف: پشتم.

ع: صوف، مِهِن، جَزَز.

خوری

ك: خوری. [کولکه‌ی په‌ز.]

ف: پشتم.

ع: صوف، مِهِن، جَزَز.

خوریان

ك: خوریان، خارشت. [خورو]

ف: خارش، خاریدن.

ع: حَكَة، اِنْحِکَاك، اِحْتِکَاك.

خوریان

ك: خوریان، خارشت. [خوران، خوروی له‌ش.]

ف: خارش، خارخار.

ع: حَكَة.

خوریانه‌وه

ك: قسورزل‌بیرون. هولسول‌بیرون. [بسه خواردن چون،

گه‌نددل‌بیرون]

ف: پوک‌شدن، گود شدن.

ع: تَأْكُل، تَجْوُف.

خوپین

ك: خوپین، کالیان، نالوزبیون. [داخوپین، گوره‌شه کردن]

ف: غُریدن، توپیدن.

ع: تَشَدُّد: تَدْمُر، تَهْدُد، تَزْلِیم، اِبراق، اِنزاع.

خویرین

ك: خویرین، لِيخویرین. [به‌رید؛ بردن. دانه‌بر، دنگ‌دان]

ف: راندن.

ع: حَدُو، سَوَق، زَجْر، نَهْم، نَهِيم، زَمَق (به)، اِثْقار.

خویرین

ك: خویرین، داخویرین. [گه‌فین، گوره‌شه کردن]

ف: غُرش، غُریدن، توپیدن.

ع: دَمْر، تَشْمُر، زَجْر، كَشْر، اِبراق، اِنزاع، تَزْلِیم،

خویرین

ك: خویرین، رانین. [به‌رید؛ بردن. دانه‌بر]

ف: راندن.

ع: حَدُو.

خوزگه

ك: خوزگه، خوزه، موزن، قسلاخ. [خزگه (جینگایه‌ك له

روباردا که ماسی تیدا کو‌ده‌بیته‌ود).]

ف: ژئی، خُسپگاه، (جایی از رودخانه که ماهی

در آن جمع شود).

ع: بُرْکَة.

خوزگه

ك: خوزّه، خوزه، قسلاخ، موزن، خه‌نگا. [خزگه (جینگای

کو‌پورنده‌وی ماسی له زستاندا).]

ف: ژئی، ژیر، آبگیر، بارکین، خُسپگه، خُسپگاه

(جایی که ماهی در زمستان در آنجا جمع

شوند).

ع: بُرْکَة.

خوزه ← خوزگه (موزن)

خوزه ← خوزه

خوزّه ← خوزه

خوزّه

ك: خوزه، گیای سریش. [گیاه‌پیش (گیاه‌که له ره‌گه‌ک‌ه‌ی

سریش دروست ده‌کن).]

ف: سسریش، گیاه سسریش. (علفی است که

سریش از ریشه‌ی آن ساخته می‌شود).

ع: خُتْشِی.

خوسپ

ك: ناربردن، به‌دوتن. [پاشله (زم کردن له پاشله‌دا).]

ف: زشت‌یاد، نشت‌یاد، پرتاد، چرشففت،

نکوهش، بدگویی. (اوصاف بد گفتن در غیاب)

ع: غَیْبَة، نَمِیمَة، وِشایَة، سَبَاعَة، نَم.

خوستا

ك: خوپه‌سه‌ن. [له‌خو‌بایی]

ف: خودستنا، خودپسند.

ع: اَثْر، مُخْتال، مُزْدَهَبِی، فَخور، مَغرور.

خوسن

ك: دوزین، دژمان. [جنیو]

ف: دژنام، دژشنام.

ع: سَبَب، شَتَم، خُناء.

خوسوسه‌ن

ك: تاربه‌تی، تابه‌تی. [به‌تابیه‌ت]

ف: ویز، ویزه، بویزه، سامه.

ع: خُصُوصاً، بِالْخُصُوصِ.

خوسوسیه‌ت

ك: سفته، جامه‌لورسی. [چاپلورسی، کلکه‌سوته]

ف: چاپلوسی، فروتنی، سنیغود.

ع: تَمَلُّق، خُصُوصِیَّة.

خوسوف

ك: مانگ‌گیران، مانگ‌گیریان. [تاریک‌بونی - به‌شیتک‌یا

هم‌مور - روی‌مانگ].

ف: ماه‌گرفت.

ع: خُسُوف.

خوسوف

ك: نوڧم بون، نوڧمه سار، [رۆچپورن (وهك: داچورنى زهرى)،]
 ف: فرورفتن. (زمين مثلاً.)

ع: خُسوف، خُسف.

خوسه

ك: په ژاره، خه، له نغو، خهفت، دلته نگی، دلته ننگ بون،
 دلپېرون، [كدهر، مدينه ت]

ف: آندوه، هُرم، غم، راخ.

ع: غُصَّة، غَم، هَم، حُزن، شجا، شَجَن.

خوسه

ك: سهره خهر، [سهره رۆ]

ف: بَرْمَخ، پَرْمَخ، پَرْمَخیده، خودسر، فریده.
 (خود رأی)

ع: جامح، فُويت، مُفتات، حُرُوط، مُنْخَرَط، مِغْشَم،
 مُغْشَمِر، مُؤْتَمِر، مُسْتَوْج، مُسْتَبِد، مُسْتَقِل، ماسي،
 عاصي، مُسْتَوْرِي، مَغْرور.

خوسه

ك: سهره خهری، [سهره رۆی]

ف: بَرْمَخِي، پَرْمَخِي، خودسری، فریدگی.

ع: جُمُوح، اِقْتِيَات، حُرُوط، اِسْتَبْدَاد، اِسْتِقْلَالَ...
خوشاردنهوه

ك: خۆ گوم كردن، [خۆ ون كردن، خۆ هشاردان]
 ف: خود پنهان كردن، پنهان شدن، خود گم
 كردن.

ع: اِخْتِفَاء، اِسْتِتَار، اِسْتِغْشَاء، تَغْطِي، تَكْمُن،
 اِكْتِمَان، اِكْتِمَاء، اِكْتِنَان، اِقْنَاب.

خوشاردنهوه

ك: شهرمه كردن، [روگری، ته ریقی]

ف: روگرفتن، شرم كردن.

ع: اِحْتِجَاب، اِسْتِغْشَاء، تَخْفَر، اِسْتِحْيَاء.

خوشانهوه - كوزانهوه

خوشاووه

ك: بووچکی، فرووته نی، [ملکه چی، بچووک]

ف: كوچکی، فروتنی، خاموشی.

ع: خُشوع، خُضُوع.

خوشه

ك: خوشه خوش، [خوش خوش: دنگیکه (وهك: دنگی
 دوشینی شیر).]

ف: خُش خُش، (صدای دوشیدن شیر مثلاً.)

ع: شَحَب، اَشْخُوب.

خوشیانهوه

ك: كوزبانه ره، [هله ژوشانه وه]

ف: به هم خوردن.

ع: اِنْتِقَاض، تَقْوُض.

خوشیلک

ك: خوشیل، خوشیلکه، [گیاه که له تیره «سفتیچک»،
 شیرداره و له کلکه ریزی دهچیت، زۆر ره وانگه ره، شیریش
 دهکات به پهنر].]

ف: مهک، (علفی است از جنس سفتیچک،

شیردار، شسیه به ئم روپاه، مسهل سختی

است، شیر را هم پنییر می سازد.)

ع: يَتَوَع.

وینه

خوشیلک - خوشیلک

خوشاردنه زیناوه

ك: زینارووبین، [قرلته خواردن]

ف: زیر آب رفتن.

ع: اِنْفِاس، اِرْتِمَاس.

خوشوشتن

ك: خۆ له ناربردن، [خوتیا بردن، له خودان]

ف: خودکشتن، خودزدن، خود از میان بردن،

خودکشی.

ع: اِنْتِحَار، اَلْتِدَام.

خۆكيشانهوه

ك: کیشمان، [بلا کردن سه ره ی ههردوو دهست به دم

باريشكدانه‌ره.]

ف: كنهزه، كهنزه، منگ، منگيده، فنج، فنج،
فنجيدن، كشاواكش، لوليدن.

ع: تَمَطِي، تَمُتِي، تَمُدُّ. (تَمُدُّ الْأَعصاب)

خوگرتن

[ك: هزگر بورن]

ف: خوگرفتن.

ع: تَخَلَّق، تَدَاب، أُنس، أَلْفَة.

خوگرتن

[ك: خوڤاري، ورينگه. [خوگرترانه‌ره]

ف: خودگرفتن، خودگيري، خودداري.

ع: تَحْفَظ، تَرَحُّن، اِمْتِنَاع. تَقْبُص، اِنضِبَاط، اِحْتِرَان.

خوگرتن

[ك: خوڤه‌ستن. [بوژانه‌ره، سه‌رووت ر سامان پيکه‌ردنان]

ف: خود گرفتن، خودبستن، دارايي به هم

بستن، دارايي به هم رساندن.

ع: تَمُول، اِشْرَاء.

خوگرتن

[ك: خوڤه‌ستن، گريسان. [گريسان، مه‌ين]

ف: بستن، فسردن، بسته‌شدن، اُنْبَسْتَه شدن.

ع: تَخْتَر، تَرُوب، اِنْجِمَاد.

خوگرتن

[ك: خوڤه‌ناشنا، زورناشنا. [هزگر]

ف: خوگير، زودآشنا.

ع: خَلِيق، اَنِيس، اَلِيف.

خوگرتن

[ك: خوڤاري، ورينگه. [خوگرترانه‌ره]

ف: خودگيري، خودداري.

ع: تَحْفَظ، تَرَحُّن، اِمْتِنَاع، اِحْتِرَان، اِنضِبَاط.

خوگرتن

[ك: خوڤيگانه‌کردن. [خو هله‌کردن]

ف: خود دور کردن، خود بيگانه کردن.

ع: عَمَس، فَصَح، تَعَامَس، تَعَامِي، تَعَامُش، تَغَابِي،

تَغَابُل، تَجَاهُل.

خول

[ك: گنج، نار، سوري، خول، چرخ، گهريان. [زئي]

ف: چرخ، چرخه، گنج، ناب، گردش، گردیدن.

ع: دَوَر، جَوَل، رَدَن.

خول ← خول

خول ← خول

خولاسه

[ك: روت، پاك، پته، جه‌هه‌ر. [پرخته]

ف: ويژ، ويژه، اويژه، بيژ، بيژه، ستره، سسار، زاو،

ناب، آمَرخ، جوهر، بي‌درد، بي‌آلايش.

ع: خَلَاصَة، خَالِص، لُبَّ، لُبَاب، رُبْدَة، قُحْ، كُحْ،

صِرْف، مَحْض، مَلْحَص، فَذَلْكََة.

خول خواردن

[ك: سوري‌خواردن، گنج‌خواردن، مامانه‌گنجي. [باره‌خولي]

ف: چرخيدن، چرخ‌زدن، گردیدن، گنج‌خوردن.

ع: دَوَر، دَوَرَان، اِسْتَدَارَة، جَوَل.

خولخوله

[ك: خوڤولوکه (که به دست ده‌خوليتنه‌ره).]

ف: فرَنك، چرخوك، پهنه. (که با انگشت چرخ

دهند.)

ع: بُلْبَلَة، دَوَامَة.

ويته

خولخوله

[ك: کوله‌تراش. [مزراح (که په‌تی پيا ده‌پيچن و دايددکوتن

هه‌تا بخوليتنه‌ره).]

ف: فروک، فرفرک، فرموک، گردنا، بادپر، بادپر،

بادفر، بادافره، بادافراه. (که با ريسمان از دست

دهند تا چرخ خورد.)

ع: خَدْرُوف، دَوَامَة، بُلْبَلَة.

ويته

خولدان

ک: سوردهان، گنج‌دان، [چرخ‌دان]

ف: چرخ‌دادن، گنج‌دادن، گنج‌اندن، چرخ‌اندن.

ع: نَدَویر، اِدْوَرَة.

خوله

[ک: سورکه‌له‌ناری «خودامورا» x.]

ف: مخفف «خودامراد» است.

خوله

ک: سورده، گهریان، [چرخه، گهران]

ف: چرخ، گُردش.

ع: دَوَر، جَوَل، حَرَكَة.

خولیانه‌وه

ک: سوریه‌نوره، گهریان، چرخیان، [خولانه‌ره، گهران]

ف: چرخیدن، چرخ‌خوردن، گنج‌خوردن.

گردیدن.

ع: نَدَوُر، اِسْتِدَارَة، اِجْتِیَال، جَوَلان، طَوْفان، حَرَكَة.

خول

ک: خول، خالک، [خالک نهرم] [گُل]

ف: خُل، پَلَم، خاک.

ع: دُقَة، دُقاقَة، مُدْبِع، دَرَمک، ثَراب.

خولا

ک: خولا، خوا، [بیزدان، خودا (وشه‌ی‌کی کرماجیه).]

ف: خدا، بیزدان، (کرماجیه است).

ع: اِلَه، الله.

خولام

ک: بدنه، به‌رده، که‌مهره‌بسه، زرخری، [کزیله، به‌نده،

غولام]

ف: زهی، پُلون، بِنده، بَرده، دادو، لالا، زرخریبید،

خواجه‌تاش، کونک.

ع: عَبد، غَلام، رَقِیق (ضد عَتِیق)، وُلد.

خولامانه

ک: زلف، [برج، بسک]

ف: زلف.

ع: وَفَرَة، فَرَوَة، فَرَفَرَة، لَمَة.

وینه—پاژنه‌خاو

خولام‌به‌چه

ک: به‌نده‌زاده، به‌رده‌زاده، [توکه‌رزاده]

ف: زبَنک، لِبَنک، کَسونک، غَلام بچه،

خانه‌شاگرد. (اشاق)

ع: فَعِید، غَلام.

خولام‌گه‌ردش

ک: هیتوان، [هه‌یوان]

ف: رست، رسته، راسته، ستاوند، تارمی، ایوان،

غلام‌گردش.

ع: ایوان، طارمی.

خولته

ک: نیتکه‌لی، [نیتکه‌لار بورن، نارینه‌بورن]

ف: آمیزش.

ع: خُلْطَة، اِخْتِلاط، اِمْتِزاج.

خولته—سفته [جامه‌لووسی]

خولخوله

ک: که‌بیره، خولور، هه‌نگامه، قالز، هه‌را، زله، هه‌را.

[قره‌ترا]

ف: غُلْغُلَه، غُلْغُل، غوغا، شور، شورش، خِلاش،

خِلاوش، خَلِیش، تَلاتوف، تلاج، هتگامه.

ع: جَلْبَة، دَوْدَاه، ضَوْضَاء، هُرَاء.

خولق

ک: خولک، خَز، [زه‌رشت، خور]

ف: خو، خوی، فَرخوی، خیم.

ع: خُلُق، نَیدَن.

خولک—خولق

۱- له ده‌سنووسه‌که‌دا ناخوئرتیتسه‌وره، به‌لام وادیساره

«خولته» بیت. (ر. ر)

خوله کړدن

ک: چرپښ، ناشنایی کړدن. [بانګ کړدن، داوهت کړدن]

ف: خو کړدن. آشنایی کړدن.

ع: دعوۀ.

خولنجان

ک: لوزیجان. [فولنجان: گیاهه که.]

ف: خولنجان، خسرودارو.

ع: خولنجان.

خولوپانسه وه

خولوپانسه

خولوو

خولوپانښ

ک: تلائن. [تلانده، گه زانندن]

ف: یوزانندن، غلتانندن.

ع: ثمریغ، دُحرجة.

خولووپمان

ک: تلیان، تلیانده، تلواتل، خرته گل. [تلانده، گه زان

ده]: گه زیننی نوسپ و ولاخ و ناژهن له خاکدا. [

ف: یوزک، یوزه، تلو، غلت، غلتیدن، تلو خورندن،

یوزک زدن. [غلتیدن اسپ و الاغ و حیوانات در

میان خاک مثلاً.]

ع: کتل، ثمرغ، ثرغ، تلتلت، دُحرج.

خولووپمانه وه

خوله پوت

ک: خوله پوت. [خاکو خول]

ف: خُل، خُل خاک، گرد خاک.

ع: حَشوَاء.

خوله پوت

خوله پوتی

ک: خاکبازی. [خوله پوته، هم ساموکی]

ف: خاکبازی.

ع: تَعْفَر، اِنْعَفَار، اِعْتِفَار، اِسْتِحْتَاء، تَتْرُب.

خوله پوتی

خوله زان

[ک: خوله زان. [سک تیشه په که به هوی خوژ خوارنده وه

په پيدا دديت.]]

ف: شکم درد. [شکم دردی است که از خوردن

خاک تولید می شود.]

ع: حَقَلَة.

خوله که وان

ک: سه بریان. [شوړینی خه شوخال رشتن.]

ف: کلجان.

ع: دَمْتَة، مَرَاغ.

خوله که وان

خوله میش

خوم

ک: ليله ننگ. [خم، ههش: بهری گیاهه که، خام و بهنی پی

شین ده کدن.]

ف: نیله، سکدوس.

ع: نِيل، لِيلَج.

خومار

[ک: سهر تیشهی پاش مهی خوارنده وه.]

ف: خُمار، خُنجا.

ع: خُمار...

خومارشکین

[ک: سی پیاله شهرابی به پانیان یا نیواران که بو لابرندی

خومار ده نیوشن.]

ف: سه نا، خُمارشکین.

ع: مَصْحَاة، ثَلَاثَة عَسَاة.

خومخانه

ک: رهنگره زخانه. [خمنخانه: درکانی رهنگره تیزی.]

ف: رنگره زخانه.

ع: مَصْبِغَة.

خومس

ک: په تیه ک. [پیتیه ک (په ک بهش له پیتیه بهش).]

ف: پنج نیک، پنج بوده.

ع: خُمس. (نِصْفُ الْعُشْرِ)

خومره زده

ك: سه زده كوا. [كهنده سم: بالنده به کی تهرار سه زده.]

ف: كَرِبَه، سَبْرَك، بِلواسه، سَبْرَقِيَا، سَبْرَكُوا، سَبْرَكْرَا.

ع: أَخِيل، خُضَارِي، شَقْرُق، شَقْرَاق.

وینه

خومه شویته ← خومه شیونه

خومه شویته

ك: خومه شیونه، شارشو، شهراشو، ناگره ریاکدر.

[نازارچی]

ف: آشوبچی، آشوبگر، شهر آشوب، شورش گر،

شورشچی، غوغا انگیز.

ع: فِتْنَة، مُفْتَن، مُفْسِد.

خومه شیونه ← خومه شویته

خوناق

ك: خوناق، تاس، [پران، مه ناسه بران]

ف: خُنَاك، باد زهر، زهریاد.

ع: خُنَاق.

خونچانن

ك: گونچانن، [خونچانن، چی بز کرده ره]

ف: گُنچانیدن.

ع: تَابِيَة، إِصْلَاح.

خونچکا

ك: خونچکه، گونجا، [خونچکا، شویته تیند اجیبورنده.]

ف: گنچايشگاه.

ع: مَوْسِع

خونچکه

ك: گونجا، [چیکه ی خونچیان، [خونچکا]

ف: گنچايشگاه.

ع: مَوْسِع

خونچه

ك: ول، [پشکوز، غونچه]

ف: غُنچه، غوزه، بوژه، تزه، ول.

ع: بُرُعْم، بُرُعُوم، قَمْعُولَة، قَدَاح، كَمْ، وَشَع.

وینه

خونچیان

ك: گونچیان، [گونجان، جیبورنده]

ف: گُنچیدن.

ع: ثَأْسِي، صُلُوحِيَة.

خونسا

ك: نیرسا، نه نیر و نه سا، نیرمه سوك، [نیرمه سوك،

نیرمه ندروك]

ف: كَمَاسَه، نَرَمَادَه.

ع: خُنْثِي.

ع: لَثَا، دُمَاع.

خونما

ك: فیزکەر، خوتوین، [فشه کەر، خوزه زل نوین.]

ف: خودنما، خودفروش.

ع: مُزْدَق، مُخْتَال، مُتَنَفِّخ، مُتَكَبِّر، مُتَعَاظِم، مُعَلِن.

خونمایي

ك: خوتوینی، فیز، [فشه کردن، خوزه زل نوین.]

ف: بَوش، بَوش، بَوش، اهنامسه، اوش و بوش،

خودنمایي، خودفروشی، خودآرایی، هارش.

ع: عُجْب، تَنَفُّخ، تَكْبُر، تَعَاظِم، تَشْخُص، اِعْلَان، كَر

و فَر.

خونوانن

ك: خوتوینی، خونمایي، فیز کردن، [فشه کردن، خوزه زل

نیشان دان.]

ف: خود نمودن، خودنمایي، خودآرایی، بوش،

بَوش.

ع: تَطَاهُر، تَعَاظِم، تَبْرُج، تَنَفُّخ، تَقْيِش، تَكْبُر،

تَشْخُص، رِئَاء.

خَوْنَوِيئِي - خَوْنَوَان**خَوْنَهَكِيَر**

ك: پَلْپ، [خَوْنَه گَرَتَوو، شَل و رَل]

ف: سَسْت.

ع: قَلَع.

خَوْنَهَكِيَر

ك: كِيَفِي، يَاخِي، رَهْمَكِهَر، [سَلَكِهَر، سَهَرِيژِيَر]

ف: خَوْنَهَكِيَر، نَاغَرْمَان، يِيَاغِي، رَمُوَك، رَمَنْدِه.

ع: جَاغَل، نَاغَر، شَارِد.

خَوْنَهَوَار

ك: سَهَرَادِدَار، [خَوْنَهَوَار]

ف: خَوَانْدِه، خَوَانْدِه، بَاسَوَاد.

ع: عَالِم، قَارِه، قَارِيء، مَقْرِي.

خَوْوِس

ك: نِيس، [نَهَرَم بَوَرَن لَه نَار دَا.]

ف: خَوْوِس، خِيِس، آغَار، آغَال، آغَارَش، آغَالِش،

فَرغَار، فَرغَارِش.

ع: نُقُوَع، رُشُوَف، مَرَاَسَة.

خَوْوِسَان

ك: نِيسَان، [نَمَانْدَن، نَهَرَم كَرْدَن لَه نَار دَا.]

ف: خَوْوِسَانِيْدَن، خِيِسَانِيْدَن، فَرغَارِيْدَن،

فَرغَارِيْدَن، آغَارِيْدَن، آغَالِيْدَن، سَرِشْتَن، بَه هَم

سَرِشْتَن.

ع: نَقَع، رُشَف، مَرَس، مَرَث، مَغَث، لُت، جَبَل،

اِنْقَاع، ثَرثِيَة، قُنْدِيَة، تَبَلِيل، تَشْرِيْب.

خَوْوِسَانِيَان

ك: نِيسَانِيَان، [خِستنه خَوْوِس، خَوْرَسَانْدَن]

ف: خِيِس گِذَاشْتَن، آغَار نِهَادَن، فَرغَار

گِذَاشْتَن ...

ع: اِنْقَاع ...

خَوْوِسِيَاك

ك: نِيسِيَاك، [خَوْرَسَار]

ف: خَوْوِسِيْدِه، خِيِسِيْدِه، آغَرْدِه، آغَارِيْدِه،

فَرغَرْدِه، فَرغَارِيْدِه، فَرغَرْدِه، فَرغَارِيْدِه، رُفِيْدِه.

ع: مَرَسُوَس، مَرَثُوَث، مَغَثُوَث، مَرَشُوَف، مَنقُوَع،

مَلتُوَت.

خَوْوِسِيَان

ك: نِيسِيَان، [خَوْرَسَان، نَمَان]

ف: خَوْوِسِيْدَن، خِيِسِيْدَن، رُفِيْسِدَن، آغَارِش،

آغَارِش، آغَالِش، فَرغَارِش، سَرِشْتَنه شِدَن.

ع: تَمَرُس، تَمَرُث، تَمَغُث، تَرَشُف، نَقُوَع ...

خَوْوِسِيَان

ك: نَارَهَق كَرْدَن، [خَوْر دَرْدَان و عَارَهَق كَرْدَنه دِي رُوژ.]

ف: خَوْبِيْدَن، خَوِي كَرْدَن.

ع: نُجِد.

خَوْوِك

ك: بَه رَاز، مَالُوَس، [بَه رَاز، گَاكِرُك]

ف: خَوِك، گُرَاز، وِرَاز، بَغَرَا.

ف: خِنْزِيَر، قَبَاع، هَلُوَف.

رِيْنِه

خَوْوِنَاو

[ك: نَار قَارِرمِه]

ف: خَوْتَاو، [آب قَاوَرْمِه]

ع: مَاءُ اَلْحَمِيَس.

خَوْوِنَاوَه

ك: خَوِيْنَاوَه، هَوِنَاوَه، [نَهَر نَارِي لَه كَاتِي سَوْتَانْدَا لَه

دَارِي تَهَر دِيْتَه دَهَر.]

ف: سَرِشَك، [آبِي كَه هِنْگَام سُوخْتَن چِوَب تَر

بِيروَن مِي رِيژِد.]

ع: نِيسِيَس، نُمَاع.

خَوْوِنَاوَه

ك: خَوِيْنَار، خَوِيْنَاوَه، [شِيْرِيَه كِي سَوْر يَا رَهْشَه كَه قَه دِي

دَر دِخْت دَهَرِي دَهْدَات.]

ف: خونابه، (آبی سرخ یا سیاه که از تنه‌ی درخت بیرون آید).

خَوْر وِيَلْ كَرْدَن

ك: خَر هَمَه كَرْدَن [خَر گِيَل كَرْدَن]

ف: خُود وِيَل كَرْدَن، خُود بِيگَانَه كَرْدَن.

ع: خُغَاغْل، خُجَاهَل، تُعَامِي.

خُوَهَت

[ك: خُوَت]

ف: خُودَت.

ع: اَنْتَه، نَفْسَك.

خُوَهَر

ك: خُوَهَر تَار، رُوْجِيَار، خُوَهَر شِي، [خُوَر، رُوْژ، هَد تَار]

ف: خُوَر، مَهَر، هُور، لِيو، رُوز، خُرْشَا، خُرْشَاد، خُوَر شِيْد، آفْتَاب، آفْتَاو، آف.

ع: شَمْس، جَوْنَاء، نَكَاء، بِيضَاء، مَهَاء، غُورَة، غُرَالَة، شَارِق، يُوْح. (الْخَيْرُ الْأَعْظَم)

خُوَهَر

ك: خُوَهَر اس، خُوَهَر اك، خُوَار دِه مَه نِي، خُوَر د. [خُوَار دَن: نِه رَهِي دِه خُوَرِيْت.]

ف: خُوَر، خُوَر دَنِي، خُوَر آ، خُوَار ه، خُوَال، خُوَرَاك.

ع: اُكُل، غِذَاء، طَعَام، قُوْت.

خُوَهَر

ك: بُوَهَر، خُوَر نَه. (نَاخُوَهَر) [بُوَر: نِه رَهِي دِه خُوَرَات.]

ف: خُوَر، خُوَار، خُوَر نَه.

ع: اَكَل، شَارِب.

خُوَهَر نَاوَا

ك: نُوِيَار. [رُوْژ پَهَر: دِه مِي خُوَر تَار اَبِرُون.]

ف: شَبِيانگَاه، اِيوَار.

ع: غُرُوب، مَغْرِب، كُرُوب، مَسَاء، مَلْئَة، اَصِيَل.

خُوَهَر اس

ك: خُوَهَر، خُوَر د، خُوَرَاك، خُوَار دِه مَه نِي. [نِه رَهِي دِه خُوَرِيْت.]
ف: خُوَر، خُوَر آ، خُوَار ه، خُوَال، خُوَر دَنِي، خُوَرَاك.

ع: اُكُل، غِذَاء، طَعَام، قُوْت.

خُوَهَرَاك

ك: خُوَهَر اس، خُوَار دِه مَه نِي، خُوَر د. [نِه رَهِي دِه خُوَرِيْت.]
ف: خُوَرَاك، خُوَر ش، خُوَر، خُوَر آ، خُوَال، خُوَالِي، خُوَر دَنِي، رَنْجَال.

ع: اُكُل، نُزُل، اُكْئَة، نُزْئَة، طُعْم، طُعْمَة، طَعَام، عِلَاس، غِذَاء، مَعَاش، مَعِيَش.

خُوَهَرَاكِي

ك: خُوَار دِه مَه نِي. [نِه رَهِي بُوَا خُوَار دَن دِه شِيْت.]

ف: خُوَر دَنِي، خُوَرَاكِي.

ع: طَعَام، غِذَاء.

خُوَهَرَا نِكَاژ

ك: خُوَهَر زِه دِه. [تَارَا نِكَاژ، هَه تَار اَبِرُون.]

ع: مُشْمَس، مُشْمَس.

خُوَهَر دَان

ك: خُوَهَر تَار دَان. [بِه خُوَر دَان: خُسْتَنَه بَهَر هَد تَار.]

ف: آفْتَاب دَان.

ع: اِشْرَار، تَشْرِيْر، تَشْرِيْق، تَشْرِيْة، تَشْمِيْس.

خُوَهَر شِيْت

ك: خُوَهَرَاكِي، پِيْتَخُوَهَر، نَسَان خُوَهَر شِيْت. [پِيْتَخُوَر: نِه رَهِي بِه نَاه رَه دِه بُوُوَن.]

ف: خُرْش، خُوَر ش، خُوَرَاك.

ع: اُدَام، صِبَاغ.

خُوَهَر شِي -- رُوْجِيَار**خُوَهَر شِيْدِي**

[ك: نَاسَرَاي پَهَر چِد رَه رُو نَاكِي.]

ف: خُوَر شِيْدِي، نُوَرَاغْتَن.

ع: عَكَاسَة.

خُوَهَر نَشِيْن

ن
ن

ك: روزنشین، [روزنارا]

ف: باختَر، روزنشین.

ع: غُرب، مغرب.

خوهرنه و دزان

ك: نسار، نسرم، سیتور، [نزار، بدرسیتور]

ف: نسا، نسا، سایه.

ع: مَقْنَنَة، ظلیل.

خوهره زان

ك: خوهرگیر، خوهرتار، [بهرروز، بهروزپکه]

ف: بتو، آفتابگیر، آفتاب رو.

ع: مشراق، مَضْحَاة.

خوهره زان ← **خوهره لآت**

خوهره

ك: پورتهك، كفت، ریژه، [خوزه، گولی]

ف: خوره، لوری، پیسی، کوفت.

ع: اَكْلَة، جُذام.

خوهره ناو

ك: خوهر، روز، رنجبار، [خور، مه تار]

ف: هسور، لیسو، زو، زاو، زاب، مهس، آف، آهسو،

قُبَّاس، خُرشبا، خُرشاد، خورشید، آفتاب، روز.

ع: شارق، نكاء، جَوْنَاء، بِيضَاء، يُوْح، بَرَّاح، مَهَاة،

غَوْرَة، غَزَالَة، شَمْس. (الْكَيْبُ الْأَعْظَم)

خوهره زهره

ك: بهریتوار، [روزه اگه ران، هسر]

ف: آفتاب زرد، ایوار.

ع: عَصْر.

خوهره زهره

ك: خوهرنارا، [روزپهر]

ف: شسبانگاه، خوروزرد، آفتاب زرد، نشستن

آفتاب.

ع: نَكْف، طُفَاف، طُفُل، طُفُول، أَصِيْل، تَطْرُفُ

الشَّمْس.

خوهره لآت

ك: خارو، [روزمه لآت]

ف: بتو، خاور، خوراسان، خُرَّاسان.

ع: مَشْرِق، مَطْلَع، مَطْلَع.

خوهره گه

ك: کاشکای، کاشکا، نارات، [خوزیا، دلخوار]

ف: کاش، آندیک، آندیک، آندی گه، پاشدکه، آرزو.

ع: لَيْت، لَعْل، عَسِي، تَمَكِي، تَرَجِي، تَوَقَّع.

خوهره گه

ك: بهزه، خوشا، [به به به، ج خوشه]

ف: زها، زهی، زه، خوشا، خوشا، بها، نیکا،

خُنْكَ!

ع: طوبی، واما، حَبْدَا، مَرْحَبَا!

خوهره گه بردن

ك: نارات خواستن، [خوزگه پی خواستن (تیردیسی و چار

تیرپین له روی خوشه ریستیده.)]

ف: بژهان، بژهان، آرزو. (حسد بردن از روی

محبت)

ع: غِبْطَة.

خوهره ش

ك: ساق، چاخ، ویش، دررس، [ساخ]

ف: خوش، ویش، به، خوب، درست، دوروز.

ع: سَالِم، صَحِيح.

خوهره ش

ك: خاس، قه شهنگ، بدخ، [باش، چاک]

ف: خوب، نیک، زه، زیبا، زیبان، نیکو، بیژه، خه،

غدیر، براه، خوش، ویش، کش، شگرف، اشگرف،

وشت، خوبیش، به، بخ.

ع: حَسَن، طَيِّب، جَيِّد، بَهِي، بَهِيح، عَبْقَرِي، خَيْر.

رَغْد، رَغِيد، سَعْد، سَعِيد، مُبَارَك، حَبْدَا.

خوهره ش

ك: بامزه، خودشمهزه، گوارا، [به تام، نوش]

ف: خوش، وش، بامزه، گوارا.

ع: لُد، لَذِيذ، شَهِيء، هَنِيء، مَرِيء.

خودش

ك: سيس، دسازو، [ژاكار]

ف: خوش، افسرده، پُژمُرده، نِسْت خوش.

ع: ذَاوِي، ضَامِن، مُتَخَوِّش.

خودشا

ك: خودزگه، [بده به، چ خوشه]

ف: خوشا، بها، نيكَا، زها، خُنْكَا، خوشا،

به، نيكَا، زه، خُنْكَا!

ع: طُوْبِي، وَاها، وِيها، مَرْحَبَا، حَبْدَا!

خودش ناشنا

ك: خوگوي، خودش گورز، [هزگر]

ف: خوش آشنا.

ع: اَلُوْف، خَلِيْق.

خودشائن

ك: خوش هاتن، [به خيرهاتن]

ف: خوش آمدن، وش آمدن.

ع: خَيْرَ مَقْدَم.

خودشامه د

ك: سفته، [مهرايي كردن، ماستار كردن]

ف: سَبِيغود، آشمالي، خوش آمد.

ع: تَمَلَّق، مَدَاهَنَة.

خودشاو

ك: خوشاب، ناري ميژو و ميرهی وشكي خورسار،

ف: خوشاب، خوشاو، خُشَاب.

ع: نَقْوَع، نَقْبِع، مُنْقَع.

خودش نه نام

ك: شوخوشه ننگ، بالانه سام

ف: خوش اندام.

ع: رَشِيْق.

خودشباد

ك: خودشان، (موارهك بي) [پيروزي]

ف: خُجْسْتَه باد، فرخنده باد.

ع: تَبْرِيك، تَهْنِيَة.

خودشباور

ك: زورباور، [دلساف]

ف: خوش باور، زودباور.

ع: مِيْقَان.

خودشبه خت

ك: خوش نگين، نارچارپاك، نارچار روشن، خوش نامه د.

[به ختبار، به ختبه ر]

ف: خوش بخت، نيك بخت، بختيار، نيك اختن،

ريك، هرات، به روز، خوش نگين، خوش آمد.

ع: سَعِيد، بَخِيْت، مَبْخُوْت، ذُو الْبَخْت، مَحْظُوْظ.

خودشبه خت

ك: خوش نگين، [به ختبه ر] (به شيرهی بانگ كردن.)

ف: ريك، ريك، ويگا، ويگا، اي خوش بخت، اي

خوش اختن، (بر سبيل خطاب)

ع: وَيْخَا.

خودشبه ختي

ك: خوش نگيني، نارچار روشن، [به ختباري، شانس]

ف: ارمگان، هراتسي، فيروززي، خوش بختسي،

نيك اختري، بختباري به روزي.

ع: سَعَادَة، حَظ.

خودشنان

ك: خوش، خودشباد، (موارهك) [پيروزي]

ف: خُجْسْتَه، فرخنده.

ع: مَبَارَك، مَيْمُون.

خودشحال

ك: دلشاد، خوشنورد، خوش دده ماخ، به كه يف، به دده ماخ،

شادمان، [دلخوش]

ف: شادمان، دلشاد، شادان، شاد، خوشنود،
خرسند، حُرْم، خوش جاوَر.

ع: مَسرور، فَرِه، فَرِح، مَفْرَح، مَرِح، نَهيج، نَشيط،
مَشعوف، غَضِب، غَاضِب، مُنَبِّط.

خوهِ شَمَائِي

ك: دلخوشی، شادمانی، خوشنودی، خوشی،

خودش ده ماخی، شکوفه، شکوفیانه ره [شادی، دلشادی]

ف: شادمانی، دلشادی، شادانی، خوشنودی،

خوش جاوِری، حُرْمی، خرسندی، زیغ، کاغک.

ع: سُرَّة، فَرِه، فَرِح، مَرِح، بَهجَة، نَشاط، شَعَف،

غَضَارَة، شَمَق، شَمَاقَة، طَرَب، عَشْرَة، نَبِساط،

سُرور.

خوهِ شَخَو

ك: خودش رفتار. [ناکار باش]

ف: خوش خو، و شخو، گشخو، خوش رفتار.

ع: فَاكِه، فَكِه، لَبِيق، لَبِيق، اُنيس.

خوهِ شِخْوَان

ك: رهشوان [رهشیه کی گورانیسه.] [گورانی است.]،

ناوازه خوین. [گورانیبیژ]

ف: خوش خِشوان، و شِشوان، نِواگر، خَنیاگر،

آوازخوآن.

ع: مُعْنِي، نَعوم، نَاجِم.

خوهِ شِخْوَر

ك: خودش خوراك. [كه سی که خوراكی باش ده خوراك]

ف: خوش خوراك.

ع: نَبِيق.

خوهِ شِ خُوهِ شِ

ك: به خ به خ!، نه ها! [بده به ها]

ف: خوش خوش!، و شوخ!، وه وه!

ع: بَخ بَخ!

خوهِ شِ ده ماخ - خوهِ شِ حَال

خوهِ شِ رُو

ك: شوخ، روگوشاد، رورواز، خه نهران. [روروخوش]

ف: خوش رو، گشاده رو، شادان، شوخ، خندان،

روباز.

ع: بَشوش، فَرِه، فَاره، بَطِر، فَكِه، فَاكِه، طَلِيق،

نَشيط، نَاشِط.

خوهِ شِ رُوِيِي

ك: روگوشادی، خه نهرانی. [روروخوشی]

ف: خوش رویی، گشاده رویی، روبازی، خندانی،

شادانی.

ع: بَشاشَة، طَلَاقَة...

خوهِ شِ رَه فَتَار

[ك: خوشرفت (بۆ نمونه: نه سپی خوشرفت.)]

ف: خوش رفتار. [اسپ مثلاً.]

ع: جَوَاد.

خوهِ شِ رَه فَتَار

[ك: ناکارچاک]

ف: خسوش رفتار، و ش رفتار، گش رفتار،

كش رفتار.

ع: حَسَنُ السُّلُوك.

خوهِ شِ رَه فَتَارِي

[ك: ناکارچاکی]

ف: خوش رفتاری...

ع: حَسَنُ السُّلُوك.

خوهِ شِ زَوَان

ك: شیرین زوان، شه که راز، شوخ [زمان خوش، شه کرلین]

ف: شوخ، شنگول، خوش زبان، شیرین زبان.

ع: ظَرِيف، مَلِيع.

خوهِ شِ سِرْشَتَا

ك: پاك سرشت. [به ختیار، ره ن]

ف: خوش سرشت، پاك سرشت، شمال.

ع: سَعِيد.

خوه شسه

[ك: ملدر، گویزایدن (رهك: نه سپی خوشسره.)]

ف: خوشسر. (اسپ مثلاً.)

ع: خَوَار، مِطْوَع، طَوُعُ الْعِنَان، خَوَارُ الْعِنَان.

خوهش کردن

ك: دوزس کردن. دهرهسارندن. [ناماده کردن ای زوی بز

کشتوکال.]

ف: درست کردن. آبسته کردن، آماده کردن.

(زمین برای زراعت)

ع: تَهِيَّة. اِحْيَاء.

خوهش گهره لک بوون

[ك: خوشریستن]

ف: دوست داشتن.

ع: عُلُق، عُلُوق، عِلَاقَة، هَوَى، مَحَبَّة.

خوهش قسه

ك: خوهش گفتم. [زمان شیرین، شه کرلیتو]

ف: شیرین سخن.

ع: اَدِيْب، فَصِيْح، مَلِيْحُ الْبَيَان.

خوهش لیته هاتن

[ك: نابه دل بورن]

ف: دوست نداشتن.

ع: كَرَاهَة، نَفْرَة.

خوهش لیتهاتن

[ك: به دل بورن]

ف: دوست داشتن.

ع: رَغْبَة، مَحَبَّة.

خوهش مامه له

ك: خوهش دادرسهت، خوهشخو. [سه ردا خوش، خوش

مامه]

ف: خوش دادوستد. خوشخو.

ع: لَيْن، سَهْلُ الْمُعَامَلَة، اَنْيَس.

خوهشمهزه

ك: خوهش. [به تام]

ف: خوش مزه.

ع: لَذِيذ، لَذِيذ، شَهِي.

خوهش نگین

ك: خوهش به ختی، خوهش نامه د. [به ختیار، به خته وری]

ف: شگون، خوش بختی، خوش نگین، خوش

آمد.

ع: يُمْن، سَعَادَة، اِقْبَال.

خوهش نوود

ك: شادمان، شاد. [خوشحان]

ف: حُرْم، شاد، شادان، شادمان، حُرْسند،

خوشنود.

ع: فَرَح، فَرَه، مَسْرور....

خوهش نوودی

ك: شادمانی. [خوشحالی]

ف: خوشنودی، حُرْسندی، حُرْمی، شادانی،

شادمانی، شادی.

ع: فَرَح، فَرَه، عَشْرَة، نَشَاط، اِنْبِطَاط....

خوهشه

[ك: زمان خوشی]

ف: خوش گوئی، خوش زبانی، شیرین زبانی.

ع: لَيْثَة، مَلَايْمَة، حُسْنُ الْكَلَام.

خوهشه

ك: شیرین. [پیشه خوهشه] [خوشه، شیرین] [پیشه خوهشه:

دهکی شیرینی هندی میوه.]

ف: شیرین.

ع: حُلُو.

خوهشه

ك: خوهش کریاک. [خوشه گرار (پستی دباخی گرار)]

ف: خوشه، پرداخته. [پوست دباغی شده]

ع: سَبِيت، مَدْبُوغ.

خودشه

ك: ناماده. [ساز، ته یار (قرری شیلراو و ناماده کراو).]

ف: آماده. (گل آماده شده)

ع: مُقَلِّد. (مِطِنُ مُقَلِّد)

خودشه ← تَفَاق (چیشته خودشه)

خودش هاتن

ك: خودشان. [به خیرهاتن]

ف: خوش آمدن، وش آمدن.

ع: لَهْنَه، خَیْر مَقْدَم.

خودشه خانه

ك: دهرآخانه، (دهراخ خانه) [خوشخانه، دهباغخانه]

ف: پیرایش خانه.

ع: مَدْبَغَة.

خودشه کردن

ك: ناماده کردن. [ته یار کردن (ی زوری بز کشتوکان).]

ف: آماده کردن، اُبسسته کردن. (زمین برای

زراعت)

ع: اِحْيَاء، تَهْبِیْطَة.

خودشه کردن

ك: دهرآخی کردن. [دهباخی کردن (دهك؛ خوش کردنی

پیست).]

ف: پیراستن، پرداختن. (پوست مثلاً)

ع: دِبَاغَة.

خودشه ویوون

ك: خاسه ویوون. [چاک بوونه ره، ساریز ویوون]

ف: ترواخ، بهسی، بهبود، بهبودی، بهشدن،

خوب شدن، بهبودشدن، تندرست شدن.

ع: بُرء، بُرء، بُرء، شِفَاء، اِسْتِفَاء، اِفَاقَة، نَقَه، نَقَوَه،

اِنْتِقَاء، صِحَّة. اِنْدِمَال، اِلْتِمَام، اِلْتِحَام.

خودشه ویسی

ك: نازار، دوس، نازدار. [خوشه ریست، نازیز]

ف: پرویز، دوست.

ع: حَبِیْب، مَحْبُوْب، حَبِّ، وَدَّ، عَزِیْز، حُدْن، حَلِیْل،
وَلِی، صَدِیْق. مُسْتَحَب.

خودشه ویسی

ك: نازاری، نازداری، دوسی. [خوشه ویستی]

ف: پرویزی، مهر، مهربانی، دوستی.

ع: مُحَبَّبَة، مَسُوْدَة، حَلَة، هَوَى، عِرَّة، وَجَاهَة،

مَحْبُوْبِیَّة، اِحْتِرَام.

خودشی

ك: شكوفه، شكوفیانه ره، خوشنودی، شادی، شادمانی.

[خوشحال]

ف: خوشی، وشی، گنشی، زیغ، کاغک، شادی،

شادمانی، حُرْمَى، حُرْسِنْدَى، خوشنودی.

ع: فَرَح، شَعْف، شَعْف، سُرُوْر، مَسْرَة، اِنْبِساط،

نُشاط، رَغْد، رَغْد، رَغْدَة، رَفَاغَة، رَفَاهَة، رَغْس،

حُبُوْر، حَبْرَة، نَعِیم، عَشْرَة، طَرَب، سَعَادَة.

خودشی

ك: خاسی. [باشی، چاکی]

ف: خوشی، وشی، خوبی، نیکی، بهی، نیکویی.

ع: حُسْن، خَیْرِیَّة.

خودشی

ك: تندرستی. [له سخا، تندرستی]

ف: خوشی، شهتد، بهبودی، بهسی، خوبی،

ترواخ، درستی، تندرستی.

ع: صِحَّة، سَلَامَة.

خودشی

ك: مه زرداری. [بهله زشی]

ف: زیوخه، خوشی، وشی، بامزگی.

ع: لُذَة.

خودشی خودشی

ك: شادی، شادمانی، پلهزبان. [به زمهرزم، کدیف]

ف: خوشی خوشی، شادی، شادمانی، حُرْمَى،

خوهنن که له شتر

ك: تورقائن. [تورونه کردنی که له باب.]

ف: بانگ خروس، آواز خروس.

ع: صدقاع، زقاع، صداح.

خوهنه وه

ك: واخرین، دویاره خوین. [دوربات کردنه وه، وتنه وه]

ف: بازخواندن، دویاره خواندن.

ع: تکرار، تکریر، انشاد.

خوهه لخستنه وه

ك: مه لپه ورداپه. [هه لپه ز و دابه ز]

ف: شلنگ، برجستن، ورجه بیدن.

ع: تلمس، ترقص، وتوب.

خوهه لکردن

ك: چاكه لکردن، داینه هه لکردن. [چاك به لادا کردن، قول

هه لکردن]

ف: نامن بالاژدن، نامن به كمرزدن، نامن

بالا كشدن، خود آماده کردن.

ع: تشم، انشمار، تشمی، ثقلیص.

خوهه لکیشان

ك: فیز که، به کسدر، لاف لیدر. [که سی که به خوی

هه لکه تی.]

ف: بالنده، بادپیر، بادپران، بادپر، گزاف گو،

لافازن.

ع: فیاش، فاش، زکاح، نغاج، طرماد، صلیف،

مغفاحر، مگعظم.

خوهه لکیشان

ك: فیز، لاف. فیز کردن، لاف لیدان. به خ کردن. [به خ

هه لگوتن.]

ف: بالیدن، بالودن، لافیدن، لافازن، بادپران،

خودستایی، گزافه گوئی، ناییدن.

ع: تفضیش، تفضیح، تله سوقی، تمرن، ترضیح، تبارج،

ع: مسررة، فرح، شغف، رغد، نشاط، انبساط، شغف.

خوهشی و دشی

ك: خه و پررسی، هه را پررسی. [خه و پررسین، به سهر کرده وه]

ف: خوششی و دشمسی، خوششی و زشمستی.

(خه پررسی)

ع: استخبار، الهواء و اللواء، کیف حالک.

خوهم

[ك: خوم، من]

ف: خودم.

ع: انا.

خوه مان

[ك: خومان، نیمه]

ف: خودمان.

ع: نحن.

خوه مانی

ك: خویی. [خزم، خومانی (بهرامیدری «بیگانه».)]

ف: خودمانی. (ضد «بیگانه»)

ع: اقارب، احباب، محرم.

خوه شن

[ك: خویندنه وه]

ف: خواندن، واتدن.

ع: قراءه، دراسته، تلاوة، انشاد.

خوه شن

ك: چرین، ناراز خوهن. ناراز. [گورانی دتن. گورانی]

ف: خواندن، واتدن، سرودن، سرا بیدن. سرود،

سرود، سرایش، آواز، آهنگ.

ع: نغمه، زم، ترنم، غرد، تغرد، سرد، سراد.

خوهنن کوتر

ك: گمانن، گرمائن. [گمه کردنی کوتر]

ف: خواندن کبوتر.

ع: هدر.

تَنَاجُحٌ، اِكْتِسَاءٌ، اِنْتِفَاجٌ، طَرْمَذَةٌ، اُنْيَةٌ، اِنَائِيَّةٌ،
تَفَاخُرٌ، تَعَاظُمٌ، صُلْفٌ، مَبَاهَاتٌ، اِفْتِخَارٌ، تَكْبُرٌ.
خوهی

[ك: خوی، نه]

ف: خود، خودش، خویش، خود، او.

ع: نَفْسُهُ، هُوَ.

خوهی دا زهویا

ك: خوی کوتا زویا، خوی دا به زهویا. [خوی به زهویا
دا.]

ف: خود را زمین زد.

ع: وَحْفٌ، تَلْبُدٌ.

خوهیزا

[ك: نهی ناكات]

ف: باشد.

ع: ...

خوهیشك

ك: هارشین. [خوشك]

ف: خواهر، خوه، همشیره.

ع: أُخْتٌ، صَنِوَةٌ، شَقِيْقَةٌ.

خوهیشك به خوهیشك

ك: خوهیشكه و خوهیشك، ژنه ژن. [خوشك به خوشك (خوشك
له یه كتر ماره كردن).]

ف: خواهر به خواهر. (خواهر خود را به
همدیگر بدهند.)

ع: تَجَابٌ، شِغَارٌ.

خوهیشكهزا

[ك: خوشكهزا: منالی خوشك.]

ف: آخذن، خواهرزاده.

ع: وَكَلْتُ الأُخْتِ. (ابنُ الأُخْتِ، بِنْتُ الأُخْتِ)

خوهیشكه و خوهیشك ← **خوهیشك به خوهیشك**

خوی

ك: خوا. [مدك، نمك]

ف: نمك.

ع: ملح.

خوی

ك: خویداری، نیگاداری، خیتوت، تیوت. [ناگاداری كردن]

ف: نگه‌داری، پرستاری.

ع: خِدْمَةٌ، حَضَانَةٌ.

خویاری

ك: خوی، خیتو، خیتوت، تیوت، خویداری، نیگاداری،
به‌خیتو. [ناگاداری كردن]

ف: نگهداری، پرستاری.

ع: خِدْمَةٌ، حَضَانَةٌ، مُحَافَظَةٌ، مُرَاقِبَةٌ، خَوْلٌ، ثَرِيْبَةٌ.

خوی خراو

[ك: خوری خراب]

ف: جین، جلواد، خوی بد.

ع: ذَمِيْمَةٌ، سَوْءُ الخَلْقِ.

خویتداری ← **خویاری**

خویرای

ك: مفت، هه‌روا. [خویایی، به‌لاش]

ف: زب، مُفَتٌ، شَفَتٌ، رایگان.

ع: مَجَانِي.

خویری

ك: ده‌له، ویلان، دهره‌دهر. [بیکاره]

ف: اژکان، ویلان، نریدن.

ع: خَاسِيٌ، كَاهِلٌ، هَائِمٌ، مُهْمَلٌ.

خویز

ك: زوتم. [سیخوار، نالشت]

ف: زیز، پژ، سرماریزه.

ع: صَقِيْطٌ، سَقِيْطٌ.

خویس ← **یه‌خ**

خویش

ك: وابسه، کس. [خزم]

ف: خویش، خویشاوند، اوبس، پیوند.

ع: قوم، قبیله، قریب. (اقرباء)

خویشیك: وابه‌سبی، به‌سه‌گی. [خزمایه‌تی]
ف: خویشی، خویشاوندی، بستگی.ع: قُرَابَة، مَقْرِبَة، دَنَاوَة، قَوْمِيَّة، نِسْبَة.
خوینک

ك: خَارَن، خَبَر، خَارَن]

ف: خاوند، خداوند.

ع: رَبِّ، صَاحِب.

خوینکل

ك: پاره‌لکه‌ر. [پارکه‌ر، کلافه‌گر]

ف: چرخه، چهره، کلافه، کلابه.

ع: حَنَالَه، دُولَابُ الْمَغْرَل.

وینه - پاره‌لکه‌ر

خوینل

ك: نیل، چارگیر. [خینل]

ف: لوچ، کوچ، کوج، کاج، کاج، کاز، کلاژ، کلازه،

گشته، گشته، کُک، کلیک، گلازه، شاه‌کال،

چشم‌گشته.

ع: أَحْوَل، أَقْبَل.

خوین

ك: هورن. [خورن، خین]

ف: خون، پزد.

ع: دَم، نَم، نَجِيع، غَبِيط، نَعْمَان.

خوینك: چي. (نارازه‌خوین، گوزانی‌خوین) [ویژ، بیژ، پاشگره. (به
ته‌نیا به کار ناهیتت‌رت.)]

ف: خوان، خواننده. (مفرد استعمال نمی‌شود.)

ع: قَارِي، قَارِي.

خوین

ك: کوشتار، کوشتن. [خوین رشتن، مراندن]

ف: کُشْتَار، کُشْتَن، آدم‌کشی، خون.

ع: قَتْل.

خوین

ك: خوینبایی. [قهره‌بوی خوینی مردروی کوژرار.]

ف: خون، خون‌بها، سَرَبها.

ع: دِيَّة، شَنْق، أَرش، قِصَاص.

خویناو

ك: نارنارمه. [ناری گزشتی هد‌لگیرار.]

ف: خوناب.

ع: مَاءُ الْحَمِيْس.

خویناوسین

[ك: خه‌لتانی خوین]

ف: خون‌آلود.

ع: دَام، مَدْمِي، مَدْمِي. (مَطْمَخ بَدَم)

خویناوه

ك: خویناره، هورناره. شیره، زارار. [نهر کوه‌ی له کساتی

سورناتدا له داری تهر دیتهددر.]

ف: سرشسک. (کفسی که از هیسزم تر هتگام

سوختن بیرون می‌آید.)

ع: نَسِيْس، نَمَاع.

خویناوه

ك: خویناره، هورناره. [شیره‌ی کی سورره که له درخت -

رطک دارتور - دیتهددر.]

ف: خونابه، سرشسک. (نساب قرمزی که از

درخت توت مثلاً می‌آید.)

ع: دُمَاعَة، حُدَالَة، صُعُور.

خوینبایی

ك: خوین. [قهره‌بوی خوینی مردروی کوژرار.]

ف: خون‌بها، سربها.

ع: دِيَّة، أَرش، شَنْق، غِيْرَة، قِصَاص.

خوینبیه‌س

ك: خوین‌ویسائن. [وستاندنی خوین. (به‌ریه‌ست کرده‌سی

خوین.)]

ف: خون بستن. (جلوگیری از آمدن خون)

ع: اِرْقَاء، سَدَّ، مَنَع.

خوینبیس

ک: خوین سازی. [خوین خوش کردن (وازهینان له توله سندنره، له بهرامیهر پاره یا کالاره.)]

ف: خون بست. (صلح کردن قصاص بر نقد یا جنس)

ع: صَلَح.

خوین جگر

ک: خوین دل، خوسه. [خه موخدهت (نیدیومه.)]

ف: خون جگر، خون دل، اندوه. (کنایه است.)

ع: غَم، هَم، غُصَّة.

خوینخوا

ک: خوینرس. [خارن خوین]

ف: خون خواه، خون رس.

ع: ثَائِر، وَلِي، وَلِي الدَّم.

خوینخوایسی

ک: خوینسه نن. [دارا کردنی توله ی کوژرار.]

ف: شله، خون خواهی.

ع: ثَائِر، ثَوْرَة، قِصَاص.

خوینخوهر

ک: خوینی، خوینکهر، بیارکوژ. [خوینریژ]

ف: تر خون، خون خواه، خون ریز، آدم کش.

ع: سَفَاك، جَانِي، فُتَاك، قَاتِل.

خوین دل

ک: خوین جگر، خوسه. [خه موخدهت (نیدیومه.)]

ف: خون دل، خون جگر، اندوه. (کنایه است.)

ع: مُهْجَة، دَمُ الْقَلْب، هَم، غَم.

خوین ده ماخ

ک: خوینی لورن]

ف: خوا، خون دماغ.

ع: رُمَاف.

خوین رزان

ک: خوین رشتن، کوشتن]

ف: خون ریختن.

ع: اِرَاقَة، اِفَاحَة، سَفَاك.

خوینروس

ک: خوینخوا. [خارن خوین]

ف: خون رس، خون خواه.

ع: ثَائِر، وَلِي، (وَلِي الدَّم)

خوین سیاوه جش

ک: به قه (کد تیره کی به ناوربانگه.)]

ف: شسیان، سناقه، خسون سیاووش،

خون سیاوشان. (صمغی است معروف.)

ع: دَمُ الْأَخْوِين، عِرْقُ الْحُمْرَة، دَمُ الثَّعْبَان، عَدَم.

خوینکهر ← خوینی

خوینگا

ک: قه ساجانه، شوینی کوشتن.]

ف: لارزند، خونگاه.

ع: مَقْتُل، مَسْلُخ.

خوین گران

ک: خوین بهردان، کله شاخ گرتن]

ف: رگ زدن، خون گرفتن.

ع: فَصَد.

خوین گرسیاک

ک: له گرسه. [خوینی مدییر]

ف: خون بسته.

ع: جَسَد.

خوینگیر

ک: خوین بهردر]

ف: براغ، رگ زن، خون گیر.

ع: فَصَاد، حَجَام.

خوین هاتن

ک: پزان، خوین بهربورن (ی لورن یا برین.)]

ف: خون آمدن. (از دماغ یا از زخم)

ع: نَزْو، نَزْف، نُفُوح، اِنْتِجَاع.

خوینده خوئی

[ك: خوینده خوا: دوااكارى نوله‌ی كوزرار.]

ف: كُشَنده. خون خَواه.

ع: قَاتِل. قَائِد، قَاص، مُسْتَقِص، ثَائِر.

خوینسی

ك: خوینكه، خوینخوهر. [پیاركوز، خوینرئز]

ف: خُونی، خُون ریسز، خُون خَوار، نَرخُون،

آذَم كَش.

ع: قَاتِل، جَانِي، فَتَاك، سَفَاك، فَكَاك.

خوویی

ك: خویش، خودمانی، كهس. [خزم، خَومانی (به رامبهدری

«بیگانه»].

ف: خودی، خودمانی، خویش. (ضد «بیگانه»)

ع: قَرِيب، قَوْم. (أَقَارِب، أَقْرَاء، أَقْوَام)

خه بازی

ك: توره‌كه. [كولتیره‌چهره: گیایه‌كه.]

ف: پَنیِرَك، نان كِلاغ.

ع: مُلُوكِيَّة، خُبَارِي.

وینده—توره‌كه

خه بیت

ك: كه‌چردری، هده‌روین، گنجی. [لازی بورن]

ف: گيجسى، گُمراهسى، گُمراهسى، پُسرَت رُوى،

كج رُوى، كج رفتن، پیرت رفتن.

ع: خَبِط.

خه په

ك: كولتیرا. [كولتیره، نه‌ستورك]

ف: گرده.

ع: قُرْصَة، رَقِيف.

وینده‌ی هده.

خه پوولی

ك: پول (دوس، [پاره‌پرست])

ف: پول دوست.

ع: طَالِبُ الدَّرَاهِم.

شه‌په‌شه‌پا

ك: خله‌خل، خرته‌خرت. [دراکردنی مندال.]

ف: خُطْ خُطْ. (دویدن بیچه)

ع: خَتَّكَان، ضَمِيْطَان، كَرْدَحَة، وَرْزَة، كَوَكْوَة،

خه خه‌خه

خه ت

ك: كتری، خیر، خیت، نویس. [شوینده‌اری فه‌له‌م، هسه‌رده‌ها:

نوسین. دتیر]

ف: خَت، كُشه، كُشَك، سَمیره.

ع: خَط، كَتَب، رَقَم، رِب.

خه ت

ك: كتری، خیر، نویس. [شوینده‌اری فه‌له‌م، نوسرار، هیل]

ف: خَت، نویس، سَمیره، كُشه، كُشَك.

ع: خَط، كَتَب، كِتَابَة، رَقَم، زَبَر، تَحْرِير.

خه تا

ك: گونسا، خلیسکیان، پاخلیسکیان، خراوه، تساران،

نادوروسی. [هه‌له، خرایه، چهرتی]

ف: بزه، گناه، رُمَزَك، رِبَزَك، ناروا، نادرست.

ع: خَطَا، غَلَط، زَلَل، هَفْوَة، هَفَاء، عَصِيَان، ذَنْب.

خه تات

[ك: نه‌خشیندیری نه‌برز كه «ماتیک» ی پی‌ده‌لین.]

ف: كَف، خَتَات. (داروی ابرو كه ماتیک گویند.)

ع: خَطُوط، عَطَلَة، عَطَلَة.

خه ت بوتلان

ك: نو، خدت نو. [خه‌ت کیشان به‌سه‌ر نوسرارد ا بو‌پسوج

کردنده‌وی.]

ف: كُشه، تَرَقِيق، نُه، كُشَمبیده.

ع: شَطْبَة، خَطُّ البَطْلَان.

وینده

خەت تازە دەکردن

ك: بەسەردا چوونەردە (ئەلەم كیشان بەسەر خەتی كۆتەدا
بۆ ئوی برونەردی.)
ف: خط تازە كردن، (قلم بىر روى خط كهنه
كشيدن كه تازه شود.)

ع: جَنْدَرَة.

خەت دان

ك: ريش دەرهارردن. [مور دەرھاتن لە دەموچاری تازەلار].
ف: خط دادن، ريش برآوردن، موسى چانه سبز
شدن.

ع: تَخْطِيْمًا، اِخْتِلَاطًا، تَبْقِيْلًا، تَحْمِيْمًا، اِلْتِصَاءًا،
اِسْتِعْلَاجًا، طَرِيْقَةُ الشَّرَابِ.

خەتگەش

ك: سەتەرە، [راستە، خەتكیش]

ف: خَنْكَش.

ف: مَخْطًا.

وێنە: سەتەرە

خەتگەش

ك: سەتەرە، [راستە، خەتكیش]

ف: خَنْكَش، پَكَمَال، سَتَارە، اَسْتَارە، سَطْرَ آرا.

ع: مَخْطًا، سَطَّارَة، مِسْطَر.

وێنە: سەتەرە

خەت ئەنەر

ك: دائیری ئیحزار، مەنتەر، مەنتەل، [بازنە نامادە کردنی
رۆج].

ف: مَنْدَل، مَنْدَلە.

ع: دَائِرَةُ الْاِحْضَارِ، دَائِرَةُ اِحْضَارِ الْاُرُوْجِ.

خەت ناومشت

[ك: خەتگەلی نار لەپی دەستی مروشس.]

ف: هَبْك كَشَه. (كشەهای هَبْك)

ع: سِرَار.

خەتەر

ك: ترس، [مەترسی]

ف: ترس، بیم.

ع: خَطَر.

خەتەرە

ك: لێژە، [بە دڵدا هاتن].

ف: نېرنود، اندیشه.

ع: خَطُوْر، بَدَاء.

خەتەنە

ك: خورۆسە بران، گون برین، [سوندەت كردن]

ف: خرووسك بُرِي، خرووسك بریدن.

ع: عَمَش، خَتَن، خَتْنَة، خِتَان، اِحْتِنَان.

خەتەنە سووران

ك: خورۆسە بران، [ناھەنگی سوندەت کردنی مندال].

ف: خرووسك بُرَان.

ع: خِتَان، عَذِيْرَة، اِعْذَار.

خەتەنە نە کریاگا

ك: خورۆسە نە بریاگا، گون نە بریاگا، [سوندەت نە کران]

ف: خرووسك نېریدە.

ع: اَقْلَف، اَخْلَف، مُخْضَرَم.

خەتیب

ك: بوژ، زواندار، [دواندەر، تارەدر]

ف: سخنگو، سخنور، سخنران، سخن پرداز.

ع: خَطِيْب، مَعْن.

خەجالەت

ك: تەریقی، شەرمە ساری، لەرووچوون، سەرداخستن،
شورویی، [کەمروویی، شەرمی]

ف: چَكْس، خَدوَك، شُورە، طيبرە، شَرْمَنْدَگِي،
شَرْمَسَارِي، سَرافَكَنْدَگِي.

ع: خَجَل، خَجَلَة، اِنْفِعَال.

خەجالەت کیشان

ك: تەریقە و بوون، لەخوێنەردە، سەرداخستن، لەرووچوون،
شەرمە ساری بوون، [رۆوکردن، شەرم کردن]

ف: چگسیدن، خُدوکیدن، شرمنده‌شدن، شرمسارگشتن، شرمساری کشیدن.

ع: اِخْتِجَالٌ، اِنْفِعال.

خَدَجَسَلْ

ك: سهره‌فكهنده، شهرمه‌سار، ته‌ریق. [شهرمن]

ف: شرمسار، سرافكنده، شرمنده، چگس، خدوك، شوره.

ع: خَجَلٌ، مُنْفِعل.

خَدَجَسَلْ

ك: خه‌ريك. [سهرقان]

ف: سرگرم.

ع: مَشغول.

خَدَجِي

[ك: سووكه‌لناری «خدیجه» یه كه له «خدیجه» یه

كرازه به كوردی، ناره بز ژنان.]

ف: مخفف «خدیجه» است، كُردی «خدیجه»،

نام است برای زن.

خَدِه‌نَگ

ك: تیر. [ته‌ری به كه‌وان ده‌بهارژن.]

ف: تیر، خَدَنگ.

ع: سَهَم.

خَهَر**خَه‌رِبَه**

ك: ویرانه، كه‌لاره، خراهِ. [رمار]

ف: ویرانه.

ع: مَخْرُوبَةٌ، خَرِبَةٌ، خراب.

خَه‌رَاج

ك: باج، میری. [مالیات، سهرانه]

ف: باج، باژ، واژ، سا، سائو، جبا، گزیت.

ع: مَكْسٌ، خِرَاجٌ، مالیات.

خَه‌رَام

ك: شنه، قونه. [لاروله‌نجه (رویشان به نازوه).]

ف: ن، چم، كراز، گزار. خَرَامٌ، خَرَشْتَه. (رفتار

از روی ناز)

ع: جِلْوَةٌ، أُبُونٌ، مَهْرَةٌ.

خَه‌رَامَان

ك: شرح. [به‌لاروله‌نجه]

ف: ننان، چمان، شوخ، تَنان، خرامان، نازرفنار،

كرازان، گُرازان.

ع: مَهْرٌ، أَبَانٌ، أُبُونٌ، طَنانٌ، مُتَجَلِي.

خَه‌رَامِین

ك: شنین. قونه‌تون. [لاروله‌نجه كردن.]

ف: نَتِیدن، چمِیدن، كرازِیدن، گُرازِیدن،

خَرَامِیدن، خَرَشْمِین، خَرَشْتِیدن،

ع: أُبُونٌ، اِهْتِزَانٌ، تَجَلِي.

خَه‌رِه‌نَگ

ك: كرنك فه‌رهنگی. [خه‌رهنه: گیاه‌كه.]

ف: خربنگ، گُرجَک فه‌رنگی.

ع: خَرِيقٌ، خَانِيقُ الدُّنْبِ.

وینه

خَه‌رِيشْت

ك: به‌سستن. [داخستق (كوتسه‌ره خستنه پشت درگا بز

به‌سستی.)]

ف: بستن. (كُنده انداختن به پشت در كه بستنه

شود.)

ع: اِغْلَاقٌ، اِتْرَاسٌ، اِدْعَامٌ.

خَه‌رِیونَگَه

[ك: زه‌پنگ: جوژه پونگه‌یه‌كه.]

ف: سَنَنَهَارِي، پودنه‌ی باغی.

ع: خَمَاجِمٌ.

خَه‌رَچ

ك: دهره‌و، گوزده‌ران. [مه‌سره‌ف. بزیه‌و]

ف: هزیننه، درزو.

ع: خَرَج، نَفَقَة.

خدرجگر

ك: ددرپردار، ددسراز، ددسباد، گوزدرانگر. [مهسرهفكر،

دلارا]

ف: هزینسه‌دار، درزودار، دست‌واز، دست‌سباد،

بادرفت.

ع: خَرَّاج، سَخِي.

خدرجوده خَل

ك: ددرودودرامه‌د. [بودجه، درامه‌د و مهسرهف]

ف: دررفت و درآمد. [بودجه]

ع: خَرَج و خَل، بَرَنَامَج.

خدرچی

[ك: گشتی، همسویی (رهك: نانی خدرچی).]

ف: خدرچی، همگانی. (نان خدرچی)

ع: عُمُومِي.

خدرچی ← خدرج

خدردار

[ك: پیوریکه بز کیشانه کردن (سهه مه‌نی ته‌بریز).]

ف: خدردار. (صد من تبریز)

ع: وقَر، خَرِيَان.

خدردهل

[ك: خدرته‌له: گیاه‌كه.]

ف: آهوری.

ع: خَرْدَل.

وینه

خدردهل

ك: توَم ته‌دتیزه. [خدرته‌له: گیاه‌كه.]

ف: آسپندان، سپندان، سپندین، تخم‌سپندان،

خردل سفید، خردل فارسی، تخم تَره‌تیزك.

ع: حُرْف، حُرْفَة، حُرْف أَبْيَض، حَبُّ الرَّشَاد.

خدررات

ك: پیوتاش، تراشكار. [توزنه‌چی: دارتاشيك كه به نامیتری

تایبیت نامازی دارین دروست ده‌كات.]

ف: چوب‌تاش، چوب‌تراش، تراشگر.

ع: خَرَّاط، قَطَّاط.

خدررازی

ك: ورده‌فروش، ورده‌فروشی. [چه‌رچی، پیله‌وهر. چه‌چیتی]

ف: مَهْره‌فروشی، خورده‌فروش، خورده‌فروشی

ع: خَرَّازِي، خَرَزِي، خُرْدَجِي. خِرَازَة.

خدرسانن

ك: خه‌سانن. [خه‌ملاندن]

ف: خرساندن، خرسانیدن.

ع: خَرَص، خَرِز.

خدرق عادهت

ك: كه‌سره‌کردگ. [درناسا، موجزات، كه‌رامه‌ت]

ف: مَرَجُود.

ع: اِعْجَاز، كَرَامَة، خَرَقُ الْعَادَة. (خوارق)

خدرقونیلتیام

ك: دریان و لکیان. [دریان و لکان: تلیشان و هاتنه‌ریه‌کی

ناسمان]

ف: درز و دوز، پاره و بیبوست.

ع: خَرَق و التِيَام.

خدرقونیلتیام فایه‌زیر

ك: سه‌خت، سفت. [پته‌و، شستیک كه دران و لكانه‌وه‌ی

به‌سه‌رده‌ا نه‌یه‌ت.]

ف: گودرز.

ع: غَيْرُ قَابِلِ الْخَرَقِ وَ التِيَام.

خدرقه

ك: بالاپوش. شه‌د. [جلوبه‌رگی سه‌رتاپا دا‌گسر. هس‌روه‌ا

جلوبه‌رگی كوته و پیناری.]

ف: بالاپوش. ژند، ژنده، پاره، كه‌نه.

ع: اسكیم، خَرْقَة.

خَه وَكَن

لن: زهرده جوش، [خرکانه: زیپکه گدلیکه له دهمرچاری

مندالی سارادا په پيدا ده بیت.]

ف: اَسِيْرَك، سِيْرَك، رایه، زرده ریش.

ع: سَعْفَه.

خَه رَكُول، خَه رَكُول

خَه رَكَه وَان

لک: خبرکه مان (کهوانیکی گه ورده که داری چه ماری پی

راست ده کنه ره.)

ف: خَرْكَمَان. (کمانی است بزرگ که چوب کج

را با آن راست کنند.)

ع: مِکْبَس.

خَه رِکْ، خَه رِکْ

خَه رِکَا

لک: چادر. [خیرهتی گه ورده.]

ف: خَرْگَاه، خَرْگَه، خَرْمَگَاه، خَرْمَگَه، تَاژ، تَاَرَه،

تَارْم. (خیمه ی بزرگ)

ع: خَيْمَة، مِضْرِب.

وینده، چادر

خَه رِکُوْر، خَه رِکُوْر

خَه رِهَان

لک: دانه ریله یا بهر بومی کوماکراو.]

ف: رَاژ، رَاش، بَنُون، بَنُوَه، خَرْمَن.

ع: صَبْرَة، کَتَلَة، کُومَة، کُدَس، اُنْدَر.

خَه رِهَان سُوور

لک: گه می شن کراوی کوماکراو.]

ف: رَاژ، رَاش، چَاش، چَاچ، اُنْبِیَس.

ع: صَبْرَة.

خَه رِهَان شَهَن نَه کَرِیَاک

لک: خسرمانی شه نسه کراو (بهرام بهری «خسرمان

سور».)

ف: لَوْبِشَه. (ضد «خسرمان سور»)

ع: کُدَاس، کُدَس.

خَه رِهَان کَوْنِیَاک

لک: خسرمانی کوتراو (که هیشتا سور نه کراوه.)

ف: کُستَه، خسرمن کوفتسه. (که از «لوبش»

گذشته و «راژ» نشده باشد.)

ع: مَدُوْس، مَدُوْسَة.

خَه رِهَان کَا

لک: بیگه خسرمان. [شوتنی خسرمان.]

ف: خَرْمَنگَاه، جَاي خَرْمَن.

ع: اُنْدَر، بِيْدَر، جَرِيْن، مَدَاسَة.

خَه رِهَان مَانِک، مَانِک

خَه رِهَانَه، مَانِک

خَه رِهَانِک

لک: مشک دهشتی. [جرج، مشکه کویره (مشکی گه ورده.)]

ف: خَرْمُوش، مَوش دَهشتی. (موش گنده)

ع: جُرْد.

خَه رِمُورِک

لک: مورگ کدر. [موروره کدرانه]

ف: خَرْمُهْرَه.

ع: خَرْزُ الْجِمَار، خَجَزُ الْجِمَار.

خَه رِه

لک: خودسر. بی هوش. (دسخره) [له خزیایی. بی تاگا]

ف: خُودَسَر، قَتُو، قَتُوْدَه، قُرِيْدَه.

ع: غُرَة، مَغْرُور، مَغْفَل.

خَه رِه

لک: چاره نواری. چاره نواری. (من به خه ری توّم، به خه ری تو)

نهم کارمه کرد.) [نهما. ته مایه برون]

ف: بَرْمَن، بِيُوَس.

ع: مَرْصَد، مُنْتَظَر، مُنْتَظَر، تَرْصَد، اِنْتَظَار.

خَه رِه بَه نِک، خَه رِه نِک

خَه رِه نِک

ك: گهرج، [خردفار: هوش نه‌مان به هوی پرییده].

ف: سست‌هوش، بی‌دانش.

ع: خَرَف، فُئِد، مُسْبُوهُ.

خه‌ره‌فیاک ← **خه‌ره‌فا**

خه‌ره‌فیان

ك: گهرج‌بورن، [خه‌ره‌فان: هوش نه‌مان به هوی پرییده].

ف: سست‌هوش‌شدن.

ع: خَرَف، فُئِد، سَبَه.

خه‌ره‌ك

[ك: داریكه له هندی نامیری موسیقادا كه تالسه‌كانی

به‌سردا تیپه‌ر ده‌یت. (خه‌ردکی تار و تهموره)]

ف: خَرَك، (خَرَك تار و تنبور)

ع: **خَرَك**.

خه‌ره‌ك

ك: دووتایی، [خه‌رك، دووتایی دارین، (درو چوارچیتوهی دار

كه له «پاله‌کی» ده‌چیت، له ولاخی دهنین و خشت و

ناجوری پی ده‌گوژنه‌ره.)]

ف: خَرَك، هلیسو، هسستره، (دوتسا چهارچویه

شبیبه به «پاله‌کی»، كه خشت و آجر با آن روی

الاغ حمل‌کنند.)

ع: **مِشَجَر**.

وینه

خه‌ره‌ك

ك: سِتپایه، [سِتپایه‌ی تاییه‌تی شه‌لانکاری تارانبار.]

ف: خَرَك، سه‌پایه، (سه‌پایه‌ی تازیانه‌زدن)

ع: ...

وینه

خه‌ره‌كدار

ك: نولاخدار، [ولاخدار]

ف: **ألاغدار**، خَرَكدار.

ع: **حَمَار**.

خه‌ره‌هه

ك: نِیْره‌كهر، [خه‌ره‌م (نِیْره‌كهری فحل.)]

ف: نر-خر. (الاغ ترگنده)

ع: **قُحَل**. (جَمَارُ القُحَل)

شهره‌ن

ك: كوچكچن، كدله‌ك، [سه‌نگچن (وه‌ك: سه‌نگچنی سه‌كوژ

یا باخچه.)]

ف: خَرَنْد، سنگ‌چین، (سنگ‌چین سكو یا چمن

مثلاً.)

ع: **ضَفِیر**.

شهره‌نگه‌زه

[ك: خه‌ره‌نگیز: جوژه میشینکی گهردییه.]

ف: مَزْمُز، خَرَمَنْج، خَرَمِیخ، خَرَمَنْگَس.

ع: قَمَعَة، لُغْرَة، زَارَة، هَمَج، شَعْرَاء.

شهریک

ك: خه‌جسُن، (خه‌ریکه، [سهرقان])

ف: سرگرم.

ع: مَشغُول، مَشْتَعِل، آخُد، مُنْصَدِي، مُتَعَرِّض.

شهریکه

ك: خه‌جسُله، [سهرقاله.]

ف: دارك، سرگرم‌است.

ع: طَفِقْ، شَرَعْ، آخُدْ، طَبِقْ، قَالْ، قَامْ، أَوْشَمْ.

خه‌ز

[ك: گیانسه‌داریکی به‌ناوبانگسه، كه‌وله‌كهی ده‌كهن به

ناسته‌ری جلوه‌رگ.]

ف: خَز. (جانوری است معروف كه پوست آن را

آستر لباس‌کنند.)

ع: خَز.

خه‌زان

ك: گه‌لاپِزَن، پاییز، [خه‌زه‌لور، سیه‌م ره‌زی سال.]

ف: خَزَن، برگ‌ریزان، پاییز.

ع: كُسَعَة، خَرِيف.

خه‌زان‌کردن

ك: گه لارزانن، مورزانن، [گه لاره راندن، مروهه لوره راندن]

ف: برگ ریختن، مور ریختن.

ع: اعیال، اعیاط، ثَمْعَط.

خهزانه

ك: گه نج، گه نجینه، [خهزنه، خهزیند]

ف: گنج، گنجینه، خزانه، هزانه، هزینه.

ع: كَنْز، مَفْتَح، دَقِيقَة، خَزَانَة، خَزِينَة.

خهزانه دار

ك: گه غوران، گه نجینه دار، [خهزینه دار]

ف: بایگان، بادگان، گنججور، خزانه دار.

ع: كَنْز، دَفَان، خازن.

خهزن ← زن هوه بیشك

خهزوره

[ك: خهزور (بارکی زن یا بارکی شور)]

ف: خُسور، خُسوره، خُسور، خُسور، پندرزن.

(پدر زن، یا پدر شوهر)

ع: حَم، حَمو، حَمَا، حَمَا، حَشَن، (أَبُ الرُّوْحَة، أَبُ

الرُّوْح)

خهزهو

ك: غهزیر، قین، جههر، توریدی، [رق، کینه]

ف: ریسه، آرد، تفت، آرغند.

ع: غَیْظ، قَهْر، مَقْت، شَتَا، وَأَب، وَحَر، قَلْب.

خهزینه

[ك: جینگه‌ی عه‌مار کردن (تیانه‌ی حمام)]

ف: خزانه، خزینه، (خزانه‌ی حمام)

ع: مَخْرِن.

خهزینه ← خهزانه

خهس

ك: ههس، [خهسه: دزی له تووره که کرار.]

ف: حَس، أَنْبَسْت، أَنْبَسْتَه.

ع: رَائِب، خَيْر، غَلِيْظ.

خهسانن

ك: خهسانن، (خهسانن باخ) [خهملاندن]

ف: خرساندن، خرسانیدن.

ع: خُرص، خُرز.

خهسانن

ك: نه‌خته کردن، گورده‌هارردن، [خهساندن، یدخته کردن]

ف: آخته کردن، خایه‌در آوردن.

ع: مَتَن، خِصَاء.

خهسره‌وانی

ك: گه‌روه، (هرومه‌ی خه‌سره‌وانی) [زل (کوربه‌ی زل)]

ف: بزرگ، (حَم بزرگ)

ع: راقود، (دِن كَبِير)

خهسل

ك: دهس، [یهك جار کابه، (ودك: یهك دهست تارته.)]

ف: دست، (یک دست ترد مثلاً.)

ع: خِصَل.

خهسله‌ت

ك: خاسی، نشانه، خو، [تاییه‌تمندی، خور (ره‌وشتی باش یا

خراپ)]

ف: آرون، مَنش، خوبی، نشانه، خوی.

ع: خِصَلَة، خِلَة، صِفَة، (رَدِيْلَة، قُصِيْلَة)

خهسم

ك: دابرین، زرز، نه‌سته‌م، [داگیر کردن]

ف: زور، سَنَم.

ع: غَضِب.

خهسوو

[ك: دایکی زن، دایکی شور.]

ف: خَشو، خُسور، خَش، خوش، خاش،

خَششامَن، خوشامَن، خَششامَن، خوشتامَن،

خوشدامَن، (مادر زن، مادر شوهر)

ع: خَشْنَة، حَمَة، حَمَا.

خهسه

ك: شه‌کوت، مانیگ، هه‌راسان، [ماندرو، ودرز]

ف: خسته، بیخسته، مانده، درمانده، هراسان، ستوه آمده.

ع: عاوي، وائي، عاجز، کسب، کسب، کال.
خهسه

ک: ناخودش، ناساز، زهخدار. [نهخوش، بریندار]

ف: خسته، بیمار، مُده، مار، ناساز، ناخوش، زخمی، زخمدار.

ع: مريض، مجروح.

خهسه خانه

ک: بیمارسان. [نهخوشخانه]

ف: هرواته، مارسان، مارستان، بیمارستان، خیش خانه، خسته خانه.

ع: دارُ المرضي، دارُ الشفاء، مارستان.

خهسه ک

[ک: پارچه به کی که رویه.]

ف: خستک. (پارچه ای است کبود.)

ع: خَسَك.

خهسه ک - به یکنون

خهسه باک - نه خته

خهسه سین

ک: رُژد، له چهر، به چارته نگی، چرورک، دست توچار

ف: ژکور، فروده، فروکاس، تنگ چشم.

ع: خسیس، نئیء، نُئیم.

خهسه سین

ک: رُژدی، له چهری، به چارته نگی، چرورکی، دست توچار

ف: ژکور، فردوهی، فروکاسی، تنگ چشمی، چشم تنگی.

ع: خَسَّة، نائئة، لئامة.

خهسه شیم

ک: گیل، گورج، خام، گیل، ندران

ف: خیره، خام، کودن.

ع: غَشِيم، غَبِي، أَخْرَق.

خهسه

ک: خهر. (شده خه ف) [نوستن، خار]

ف: خواب.

ع: نوم.

خهسه فائین

ک: که رشه، که رشه لیدان. [توولکیش کردن: شارده روی

به شیک له لقی درخت له ژیر خاکدا.]

ف: خواباندن، خوابانیدن، خفتانیدن.

ع: تُرْقِید، تُعْکِیس.

وینه

خهسه فائین

[ک: خهواندن]

ف: خواباندن، خوابانیدن.

ع: اِنَامَةٌ، اِهداء.

خهسه فئان

[ک: نهو گه نهی که پایز ددیو شین ههتا بههار سهرز

بییت.]

ف: خفتان. (گندمی که پاییز می کارند، بهار

سبز می شود.)

ع: رَقِید، نَائِم.

خهسه فئان

ک: ناخرا، که شتیوان. [سهروکی که شتی]

ف: ناخدا، ناو خدا، ناویان، کشتیبان.

ع: سَفَان، قَبْطَان.

خهسه فئان

[ک: کراسی شه که له ژیر زریوه له بهر ده کیت.]

ف: خفتان، خفدان، برگستوان، قرآنک، کز آگند،

کز آغند، کج آگند، کج آغند، کژین، کجین، کژیم،

کجسیم. (جامسه ی جنسگ که در زیسر زره

می‌پوشند.)

ع: شَلِيل، شَلِيْر.

خه‌فتنگ

ك: خه‌ربياكه‌فتنگ، نوستگ. [خه‌رتوو، نوستوو]

ف: خَفْتَه، خوابیده، غَنُوْدَه.

ع: نائم، راقِد، وُسِن.

خه‌فتن

ك: خه‌ربياكه‌فتن، نوستن. [خه‌رتن، خه‌بردنه‌ره]

ف: خَفْتِن، خوابیدن، غَنُوْدِن، سات.

ع: نُوم، رُقُوْد، غَفُوْ، اِغْفَاء.

خه‌فتن

ك: بیدنگ‌بوون. [خه‌رتن، كپ بوون، دامرگان، كه‌سادبوون

(خه‌رتنی با، بازار، ناژاره، ناگر، نه‌بز و...)]

ف: خوابیدن. (خوابیدن باد، بازار، آشوب،

آتش، نبض و امثال آن.)

ع: نُوم، سَكُوْت، سَكُوْن، كَسَاد، تَنَاعُوس.

خه‌فەکردن

ك: خُوْداگرتن. [خُوْحه‌شاردان، بوسه‌نانه‌ره]

ف: خَفْكَرْدِن، كَمِيْن‌كردن، خَفْتِن، خوابیدن.

ع: نُوم، تَرَصُّد، تَرَقُّب، تَكْمُن، اِكْتِمَان، اِخْتِفاء.

خه‌فكا

ك: خه‌رگا، خارگه، خه‌فگه. [شوینی خه‌رتن.]

ف: خَفْكَاه، خوابگاه.

ع: مَنَام.

خه‌فنگه

ك: خه‌فنگا. [تسه‌ره (تسه‌ره چسالی‌ه‌ی كه‌ تسووتنی تیدا

ده‌خه‌رتن.)]

ف: خَفْكَاه، خَفْكَه. (چاله‌ای كه‌ توتون را در آن

می‌خوابانند.)

ع: مَنَامَة، خَفْرَة النَّيْف.

خه‌فنگه ← **خه‌فكا**

خه‌فه

ك: خنكياگ، تاسياگ. [خنكار، تاسار]

ف: خَفْه، خَپه، خَبه، خَبِك، خَبِك، خَوَه. (خفه

شده)

ع: خَنِق، خَنِيْق، مَخْنُوْق، مَخْتَنِق، مُنْرَعَط.

خه‌فه

ك: پَوْر. [چر]

ف: خَفْه، انبوه.

ع: اَثِيْب، مَضِيْق، مُخْتَنِق.

خه‌فه‌بوون

ك: خنكيان، تاسيان. [خنكاندن، تاسان، هه‌ناسه‌ليپران]

ف: خَفِيْدِن، خَبِيْدِن، خفه‌شدن. خپه‌شدن.

ع: اِخْتِنَاق، اِنْزِعَاط. (عَزَق)

خه‌فه‌تا

ك: تم، په‌ژاره، په‌شپو، دلته‌نگی، دلپیری. [كه‌سەر، خه‌م]

ف: سوژ، سوژَه، فَرْژَم، فَرْژَم، فرم، راخ، مُسْت،

اندوه.

ع: غَم، هَم، حُزْن، بَش، كَرْب، كَرْبَة، اَسَف، شَجَا،

مَلَانَة، مَضَاضَة، غُصَّة، لَهْف، تَلَهْف.

خه‌فه‌تبار

ك: ته‌مبار، په‌شپو، په‌ژوو، دلته‌نگ، دلپیر. [خه‌مبار]

ف: فَرْمَكِيْن، پِدَر-خه، آندوه‌گيْن، دلته‌نگ.

ع: مَهْمُوْم، مَعْمُوْم، حَزِيْن، اَسِي، اَسِيْف، مَكُوْل،

غُصَان، مُتَلَهْف.

خه‌فه‌تان

ك: سینه‌ته‌نگی. [هه‌ناسه‌سواری]

ف: سَخْنَج، سینه‌تنگی.

ع: خَفْتَان، ضَبِيْق النَّفْس.

خه‌فه‌کردن

ك: خنكانن، تاسانن. [خنكاندن، تاساندن، هه‌ناسه‌ليپرين]

ف: خَفَانَسْدِن، خَفَانِيْدِن، خَفَانَسْدِن، خَفِيْكَانَسْدِن،

خواندن، خفه‌کردن، خبک‌کردن.

ع: خَلَقَ، زَعَط.

خه‌فياگ

ك: كه‌شه. [تورلكيتش كراو (ره‌ك) لسی تورلكيتش كراوی درده‌خت.]

ف: خَفْتَه، خَفْده، خَفْفیده، خَبْفیده، خَمیده، خَویده، خَوابیده، خَم‌شده، فره‌انج. (شاخه‌ی درخت مثلاً.)

ع: عَكْبِس، مُرَقَد.

وینه ← خه‌فان

خه‌ف

ك: نارده‌س، نارویز، کنارو. [پیشار]

ف: آبریز، جایی، شاشگاه.

ع: مَبال، مَبَرز، مَذهَب، مُسْتَرَح، بَيْتُ الْخَلَاءِ، مَنْصَع.

خه‌فان بوون

ك: فرتار بوون، ره‌ابوون، به‌ریوون، نازاه بوون، رسگار بوون.

[رزگار بوون، سدره‌ست بوون]

ف: ره‌یدن، رستن، ره‌اشدن، رستگار شدن، راهی شدن، شگالیدن، آزاد شدن، پرماسیدن، آسودن.

ع: تَخْلَص، تَفْلَص، تَفْصِي، تَبْرُء، تَفْلَت، انْفِلَات، انْفِلاص، انْفِلَاق، نَجَاة.

خه‌فانیسی

ك: فرتاری، ره‌ایی، نازادی، رسگاری، به‌ریوون، پدینه‌ره.

[رزگاری، سهره‌ستی]

ف: رستن، ره‌یدن، ره‌سایی، رستگاری، وارستگی، آزادی، فنور، فرور، پرماس، شگالش.

ع: خَلَّاص، نَجَاة، طَلَّاق، قَلَّت، انْفِلَات، انْفِلَاق، انْفِكَاك.

خه‌لقویسماهه

ك: دهموده‌س، کوتوپر. [دسه‌جی (شتیک) که کتوپر به‌دی

دیت، ره‌ك: نه‌سپی.]

ف: هَنگامی. (چیزیکه فوراً خلق می‌شود، از

قبل شپش.)

ع: خَلَقُ السَّاعَةَ، فُورِي.

خه‌له

ك: دان، باره. [ده‌غل، دانه‌ریله]

ف: راژ، راش، دانه، بهره.

ع: غَلَّة، حَبِّ، نَحْل، فَايْذَة، حاصِل.

خه‌له فروش

ك: گه‌م‌فروش. [مه‌لاف، دانه‌ریله فروش]

ف: گندم‌فروش.

ع: بَزَار، حَنَّا طَبِي.

خه‌لیلی

ك: کوت. [پیرون (کوت‌ره‌یه‌کی گهره‌یه که میله شیشی

ناسینی همه‌یه و قفل ده‌کوت.)]

ف: کُتیب، خُلیلی، کُند. (کند بزرگی که میله‌ی

آهن دارد و قفل می‌شود.)

ع: قَمَطَر، مِقَطَر، نِكل.

وینه**خه‌لالت**

ك: دیاری. [پیشکش]

ف: داتساد.

ع: خَلَعَة، عَطِيَّة.

خه‌لانی

ك: دیاری، ناوتیلانه. [جیازی، که لویه‌لی بووک]

ف: وَرْدَك، وِرْدوك.

ع: جِهَانِي.

خه‌لیان

ك: خه‌لتان. [هه‌ژنار، تیره‌تلار]

ف: غلطان

ع: مُنْشَحَط، مُنْصَرَج.

ف: خه‌لیان ← خه‌لیان

خه‌لف

ك: پوس، توك. [تويكل (رهك: پيستی درخت.)]

ف: پوسته. (پوست درخت مثلاً.)

ع: قشر.

خه لئف

ك: كاسه. قوزاخه. [بدرگه گول (پيستی چرز و شتی لهه

چه شته.)]

ف: گوزه، غوزه. (پوست شكوفه و امثال آن.)

ع: قلف، كم، كمامه، خبء، غلاف، قنبة، خريطة،

كاس.

وئله

خه لئف

ك: مردم، مردمان. [خه لئف، خه لئف]

ف: مردم، مردمان، آفریده، آفریدگان.

ع: خلق، خلیفه، ناس، وری.

خه لئف - زوخال (رشدیدی کرماجه.) [کرماجه است.]

خه لئف

ك: تهریکخان، تهریک، [جینگه چله کیشان.]

ف: مشکوی، آبشنگاه، آبشنگاه. (خلوت خانه)

ع: خلوة، بیت الخلوة.

خه لئف

ك: تهریک، تهك، تهيا، چوان. [تاك كه رتن. خالی]

ف: تك بودن. تنها بودن، كس نبودن، تهی بودن.

ع: خلوة، خالی، انفراک، وحشة.

خه لئف - فه لئف

خه لئف

ك: رخنه. [كده بمر، نانه راوی]

ف: رخنه، سوسه.

ع: خلل، اختلال.

خه لئف - خه لئف (قوزاخه)

خه لئف

ك: جادار، جینگه نشین. [خه لئف، جینشین]

ف: پوران، پیره، جانشین.

ع: خلیفه، عاقب، نائب.

خه لئفه ی بته برس

ك: مسدای بته برس، بسره همان. [پیشه رای نایینی

بهره همه نه گانی هیندوستان.]

ف: برهمن، پیشوای بُت پرست ها.

ع: برهمن.

خه لئفه ی تهر ساگهل

ك: باتری، مسدای تهر ساگهل. [سه تریك: پیشه رای نایینی

مسیحیه كان.]

ف: بتریك، پیشوای ترسایان.

ع: اُسقف، جاثلیق، بطریق.

خه م

ك: چه، چه میاك، چنگ. كۆم. [چه ماره]

ف: خمیده، چخماخ، خمیده، چنگ، كال، دولا.

ع: مُعَقَّف، مُعْطِف، مُلْشَوِي، مُتْمَائِل، مُنْحَسِي،

مُنْتَنِي.

خه م

ك: چه، چه میانه رد. [چه مانده، نوشتانده]

ف: حَم، حَم، خمیدگی، خمیدگی.

ع: تَعَقَّف، اِنْعَاف، اِنْعَاف، اِنْتَوِي، مِيلَان، اِنْحِاء،

اِنْتِاء.

خه م

ك: تم، پهژاره، په شیوی، نهنو. [خه فته]

ف: موژ، موژه، مُرْم، مُرْم، راج، مُسْت، جگر، غم،

بار دل.

ع: حُزْن، اَسَف، شَجْن، كَمْد، كَمْدَة، غُصَة، كَرَب،

كَأَب، كَابَاء، هَم، غَم، غَمَة.

خه ماره - چوئله قولاپ

خه ميا

[ك: په لئف سورری لهش بهوی خه مرخه ده تی ززیره.]

ف: عمباده. (بدن از غصه ی زیاد گلهای سرخ

پیدا کند.)

ع: ...

خه ميار

ك: ته ميار، پدشيو، خه مين، ته مين. [خه نه تبار]

ف: بژمان، بژمان، فژمان، فژمگين، فرمگين، موژگين، داخگين، مُستَمَد، دژم، دژتد، نَجند، افسرده، اندوهگين، غمناك، غمدار، غمگين، غمنده، آزرده، مُسته مند.

ع: حزين، اسيف، اسيف، شاجن، كامد، كميد، غصان، مُكترِب، كَتِيب، كَنيد، شجبي، مهموم، مغموم، مَلهوف، لَهفان، هَلع، مَكروب.

خه مهوره

ك: پدشيو، ته ميار، ته مه سار. [خه نه تبار]

ف: سَدخوار، فژمسار، غمگسار، راخسار، دژم.

ع: مُنَحَرَن، مُتَأَسَف، مُتَلَهَف، مُتَهَلع.

خه مهوره

ك: خه مهوره. [شینه شاهر]

ف: غم خورک، بوتيمار.

ع: يَمَامَة، يَمَام، بَلشون، مالک الحزين، بوتيمار.

خه مزه

ك: ناز، خنچکه، خنجه. [عيشه، گريشه]

ف: غمز، غمزه، ناز، بَشك، خَنج، غَنج، شَن، تپباش، شكنه، گريشه.

ع: عِشْوَة، دلال، غَنج، غَمْرَة.

خه مزه کردن

ك: ناز کردن، خنچکه کردن. [ناز فرشتن]

ف: غمزیدن، غنجیدن، ناز کردن، بَشكيدن، گريشه کردن.

ع: تَدَلُّل، تَلوِي، تَغْمُر، تَغْج.

خه مزه کەر

ك: ناز کەر، خنجه کەر. [ناز فروش]

ف: غمزگسر، غنجگسر، نازگسر، بَشك فروش، گريشه فروش، شنباز، شكنه باز.

ع: مُدَلِّل، مُتَلَوِي، مُتَغَنَّج، مُدَلِّل، غَنج، غَمَان، مُتَغَمَّن.

خه مسه ي مونه هه بيره

ك: پدنجی سه رگردان. [پینج هه ساره سه رگردانه كه.

(كه بوان، هورمز، بارام، ناهید، زاوه)]

ف: پنج بیچاره. (تیر، ناهید بهرام، بر جیبس،

کبوان)

ع: أَلْحَمْسَة الْمُتَحَيَّرَة.

خه مسه ي مونه هه بيره

ك: پدنجی دزیاك، پدنجی تار. [پینج رژی کرتابی سان]

ف: فروردیان، فروردگان، پنج دزیده، پنج تار.

ع: أَلْحَمْسَة الْمُسْتَرْقَة، فروردجان.

خه مگين ← خه مئاك

خه مئاك ← خه ميار

خه مه خوره ← خه مهوره

خه مهره

ك: گرفت، نینته لا (بهرامبدری «حه یزه» به هوی

زیاده خوری به پیدا دبیت.)

ف: حَمْرَه. (ضد «حه یزه» كه از زیاد خوردن

به هم می رسد.)

ع: تُحْمَة، بَطْنَة، كَطْلَة، عَلْوَص، غَمْت، حَقَس، سَنَق،

بَشَم، زَانَة، اِمْتِلَاء.

خه مپازه ← یاوتیشك

خه مین ← خه ميار

خه نازیل

ك: لك، لك مل، مله خه، گری. [خه نازیر، لروی مل]

ف: دژپسه، دژپسه، دژپیل، دژسپیل، دژسپیل،

دژسپیل، دژسپیل، چخش، چخش، دامغول،

دیو غول، غر، لك، گره.

ع: غُدَة، سَلْعَة، خَنازیر.

وینه

خه نان

ك: خندان، خوشرو، [روخوش، دم به پیکه نین]

ف: خندان، خوشرو.

ع: ضاحك، بشوش.

خندان

ك: رازبوگ، شكونیاك، [یشکوترو، کراره]

ف: خندان، بازشده، شکفته.

ع: مُنْفَلِق، مُنْفَتِح، مُتَفَعِم، مُتَضَرِّج، مُنْفَعِر.

خندان

[ك: خنجیر]

ف: خنجِر.

ع: مِشْمَل، خَنْجَر.

رینه

خندان

ك: خستنان، خورشپرو، روزگوشاد، [روخوش، دم به

پیکه نین]

ف: خندان، خوشرو، گشاده رو.

ع: ضاحك، باغز، بشوش، نشیبت.

خندان

[ك: گیاه که نافرمان بر رنگ کردنی قز و دست و پستی

بدکاری دهن.

ف: زقون، رقان، اران، برنا، برناک.

ع: جناء، یُرْکاء، بَهرَم، خِضاب.

رینه

خندان

ك: که نین [پیکه نین]

ف: خنده.

ع: ضَحْك، خُفَّة، خَنین.

خندان

ك: پاره، کهنه، کندنک [خندنک]

ف: کنده، کندک، آنگ، تُرک، کالار، مورچال.

ع: حَفِیرَة، خَنْدَق.

خوردجه

ك: خار، رهنرز، [نوستن، بهرامبیری «بیداری»].

ف: خواب، خواو، کُنْبان، کونبان.

ع: نُوم، مَنام، نَیمَة، هَبْغَة، هُبُوع، هُجوع، رُقاد،

غَدَن، سُبَات.

خوردجه

ك: خار، [خوریبین، خرن]

ف: گوشاسب، کوشاسب، بوشاسب، بوشیاس،

تیناب، آندا.

ع: رُویا، مَنام.

خوردجه

[ك: خوری بیسه رویدر]

ف: خواب آشفته.

ع: أَضْغاث، أَحلام.

خوردجه

ك: خارتیر، [چار به خرن]

ف: فُرماس، خواب آلود.

ع: نُویم، نُووم، مَلْهَج، خامل، مُسبِت.

خوردجه

ك: خسه ره ره بیورن، بیداره بیورن. [به خسه راهانن] [له خسر

مهستان، خه به ریورنه ره]

ع: بیدار شدن، از خواب پریدن، از خواب

پاشدن.

ع: تَبَقُّظ، اِنْتَباه.

خوردجه

ك: خه به ریورن، خرنه مان، [خه زپان]

ف: خواب پریدن، خواب رفتن.

ع: سَهَد، سَهَر، اَرَق.

خوردجه

ك: خفتن، [نوستن (شده کی کرماجید).]

ف: خوابیدن. (کرماجی است.)

ع: نُوم.

خوردجه ← ته مهر

خهوخانه

ك: خورگا، نوتاغ خور. [شويتی نوستن، ژوری نوستن].

ف: خوابگاه، خوابستان.

ع: مَنام، بَيْتُ النَّوْمِ.

خهوش

ك: بِيخَو، بِيهَوَش، بِياران. [له سهر خوچور]

ف: بِيخود، بِيهوش.

ع: دَهَش، مَدَهوش.

خهوگا

ك: خارگه، خدرگه، خهفگا، خهفگه، خوزگه. [شويتی

نوستن]

ف: خوابگاه، آرامگاه، آستان، آستانه.

ع: مَرَقَد، مَضَجَع، مَنام.

خههور

ك: ناگا، ناگایی، دنگ، باس، ههوان، هالا. [خهبر]

ف: پژواک، آگاهی، پیغام، پیام.

ع: خَبَر، نَبَأ.

خههور

ك: ورپا، بیدار. [به ناگا]

ف: بیدار.

ع: يَقِظ، مُنْتَبِه.

خههوردار

ك: ناگا، هوشیار، باخهردار. [به ناگا به، ناگاهار به]

ف: آگاه‌باش، هوشیارباش، هوششی‌دار،

بیدارباش!

ع: أَحْذَرًا، حَذَارًا، أَحْذَرًا، تَجَنَّبًا

خههوردان

ك: ههوان‌دان، ناگایی‌دان، [راگه‌یاندن]

ف: آگاهی‌دان، پیغام‌دان، پیغام‌دان،

پژواک‌دان.

ع: إِخْبَار، إِعْلَام، إِبْلَغ، إِنْهَاء.

خههوره‌ویوون

ك: ورپاره‌ویوون، بیداره‌ویوون. [به ناگا هاتن]

ف: بیدارشدن.

ع: تَبَيَّنَ، اسْتَبَيَّنَ، تَبَيَّنَ، تَبَيَّنَ، اسْتَبَيَّنَ،

هَبِيَّب، هَبَأ.

خههوره‌وکردن

ك: ورپاره‌کردن، بیداره‌کردن. [به ناگا هیتان]

ف: بیدارکردن.

ع: إِيقَظ، إِنبَأ، تَنْبِيه، إِهْيَاب، بَعَث.

خه‌ویله

خه‌یات

ك: جلدرو، درزدوز، دژنده، دژگه. [به‌رگدرو]

ف: درزی، دوزنده، درنده، جامه‌دوز.

ع: ناصح، نَصَاح، خَائِط، خَيْط، دَرَزِي، قَرَارِي.

خه‌یاته

ك: مه‌چیر، تارید. [به‌نی بادراری هه‌ریشم].

ف: نخ، ابریشم.

ع: نَصَاح، خَيْط.

خه‌یاته‌ی جن

[ك: شتیكه، وک تالی جالجالزکه له کانی گهرمادا له

هه‌وادا ده‌بیریت.]

ف: نخ شیطان. (نخی است شبیه به لعاب

عنکبوت هنگام گرما در هوا پیدا می‌شود.)

ع: خَيْتَعُور، خَيْطُ الشَّيْطَان، خَيْطُ بَاهِلِل، لُعَابُ

الشَّمْسِ.

خه‌یاتی

ك: دژگه‌ری، جلدوژی، [پیشه‌ی به‌رگدرو].

ف: دوزندگی، جامه‌دوزی.

ع: نَصِیح، نَصَاحَة، خِيَاطَة.

۱- له دسنوسه‌که‌دا ناوا نوسراود: «هه‌والد». به‌لام به

مانا فارسی و عمره‌بیه‌که‌دا وا دیاره نوسهر ویسترویه‌تی

بنورسیت: «هه‌والدان». (ر - ر)

خدیار

[ك: هاروی، میوه‌پدکه.]

ف: خیار، بآذنگ، بادزنگ، آرزنگ، خیار بآذنگ.

ع: قُتْد، قِثَاء، خیار. قاوون.
وینهخه یار توهم ← کالیبار
خه یاره[ك: خدیارزك (دومدینکی بدناوبانگه له له‌شدا پیدایا
ده‌بیتا.)]ف: خیاره، خیارك. (ماده‌ای است معروف در
بدن پیدا می‌شود.)

ع: ...

خه یال

ك: نیاز، نیهاد، بیر، هوش. په‌زاره. راوریز. یاد، هیوا. [فكر،
نه‌ندیشه]ف: یاد، نیاز، نهاد، هوش، آندیشه، بَندیشه،
تیرنود، خیبال، سَمِراد، سگال، سسکال، پندار،
پنداره.ع: خیبال، تَخِيل، قَصْد، صَدَد، صَنَّت. فِكر. ظَن.
وَهْم. ضَمِير. تَصَوُّر.

خه یان خام

ك: نیاز خام، نیهاد خام. [خه‌یالی خار]
ف: سَنود، سَنبود، سَنبوت، سَنببات، آندیشه‌ی
خام.

ع: طَیْف، زور، خیبال. (خیبال خام)

خه‌یانتن ← خایانتن

خه‌یانه‌ت

ك: نادرررسی. [غده‌ر، ناپاکی]

ف: گَریودوم، گَریودوم، نادرستی.

ع: اَلْس، غِش، غَدَر، خِیَانَة.

خه‌یر

ك: نه، نه‌خه‌یر. [نا، نه‌خیر (نامرزی نه‌کهره.)]

ف: نه، نه‌خیر، خیر. (حرف نفی است.)

ع: لا.

خه‌یر

ك: خُوش، خُوشی، خاس. [خیر، باش (بدرامبهری
«شهر».)]

ف: خُوب نیک، خُوش. (ضد «شر»)

ع: خَیر، حَسَن، عَبْقَرِي.

خه‌یر

ك: خاسه، خاسی. [چاکه]

ف: خُوبی، نواخته، آرزانش، آرزانش، آرزاش،
نیکویی.

ع: خَیر، بَر، اِحسان. صَدَقَة، مَبْرَة.

خه‌یرا

ك: قُوچاخ، زرنگ، چالاک، چارک. [گورج، چوست]

ف: خَبَازَه، وَشکرده، وَشکرده، وَشکول، چابُک،
چالاک، چُست، زرنگ، گُزیده.

ع: جَلَد، سَرِيع، خَفِيف، مَعِل، فَاره، لَذَلَذ، كَافِي.

ضاری، خَیرَة

خه‌یرا

ك: خدیرومدن، خاسه‌کەر، خاسسیکەر. [چاکه‌کار (خارن
چاکه.)]ف: آرزانشمندا، نواخته‌مندا، نیکوکار. (خداوند
نیکی)

ع: مُحْسِن، خَیر، خَیرَة، خَیری.

خه‌یرات

[ك: خَیرات (کوی «خه‌یر»، راته: چاکه.)]

ف: جمع (خَیر) است بمعنی خوبی.

خه‌یرانتن ← خه‌یرهاتن

خه‌یرهاتن

ك: خه‌یرانتن، خه‌رشانتن، خه‌رشهاتن. [به‌خه‌یرهاتن]

ف: خُوش آمدن، وُش آمدن.

ع: خَبْرٌ مَقْدَمٌ.

ه‌پیره‌ومه‌ن

ک: خه‌پیرا، خاسه‌کهر، خاسیکهر، [چاکه‌کار]
ف: ارزان‌شمند، نواخته‌مند، نیکوکار.

ع: مُحْسِنٌ، خَيْرٌ، خَيْرَةٌ، خَيْرِي.

ه‌پیلی

ک: فره، موله‌قی، [فره، زور]

ف: فره، قسوت، فراوان، بسیار، سناو، سناک،

فزون، افزون، خیلی.

ع: كَثِيرٌ، زِيَادٌ، وَاقِرٌ، رَبٌّ.

خس

ک: خدی، [سدرقالی]

ف: سرگرمی.

ع: شَعْنٌ، اِسْتِغْثَالٌ.

خیوان—نه‌خیوان

خیسره

ک: سدرشته، کارزانی، کارشناسی. (ته‌هل خیسره=

سدرشته‌دار) [پسپو، کارامه]

ف: دانش، سنجش، سررشته، کارشناسی،

کارآگاهی، کاردانی، کاریبی.

ع: خَبْرَةٌ، بَصِيرَةٌ، سَلِيْقَةٌ.

خپیشنه

ک: گپه، چاخ، گوشتن، [قه‌لر]

ف: کروت، بشیون، بشبیون.

ع: بَيْتَةٌ، فَرْهَدٌ، فَرْهَوْدٌ، خُنْفُجٌ، لَجِيمٌ، سَمِينٌ، سَامِنٌ.

خیت

ک: خدت، کتیر، ختیر، [شوتنه‌واری ته‌لهم، نووسین، دتیر]

ف: سمیره، کتسه، کتسک.

ع: خَطٌّ.

خیتاب

ک: روکردن، بهره‌روو، [رووی دم‌تیکردن]

ف: روکردن، روو.

ع: خِطَابٌ، مُوَاجَهَةٌ.

ختیر—هیت

ختیرختیر—رارا

خیره‌ت—غیره‌ت

خیز

ک: هه‌لسان. (جه‌ستوخیز) [هه‌ستان، رابرون]

ف: خیز، پاشدن. (جست و خیز)

ع: قِيَامٌ، نُهْوُضٌ.

خیز—خیزان

ختیز—قوه‌ی نامیه

خیزان

ک: خیز، کله‌تته، خرمه‌تکار، ژنومناسان، [ماتومناسان،

بنه‌ماله، کاره‌کهر]

ف: زن و بچه، خانواده، نان‌خور، خدمت‌کار.

ع: عَيْلِيَّةٌ، عَائِلَةٌ، عِيَالٌ، أُسْرَةٌ، ضُبَيْثَةٌ، اَهْلٌ،

قَطْرِيْنٌ، اَهْلُ بَيْتٍ، عِلَاقَةٌ، خَادِمَةٌ.

خیزانداز

ک: کله‌تبار، ناخوردار. [خاوه‌نی ناخوری زور.]

ف: نان‌خوردار، کساندار.

ع: مُعِيْلٌ، مُعِيْلٌ.

خیزاو

ک: ناخیز. [به‌رزار: هه‌ستانی ناری دریا، (به‌رامی‌ری

«نیشتا»)]

ف: آب‌خیز، خیز.

ع: مَدٌّ. (ضِدُّ اَلْجَزْرِ)

خیزیان

ک: هه‌لسان، به‌رزوبرون، [رابرون، هه‌ستان]

ف: پاشدن، بلند شدن.

ع: قِيَامٌ، نُهْوُضٌ.

خیزیان

ک: سه‌رزبون، به‌رزوبرون، [بالاکردن، گه‌شه‌کردن]

ف: دمیدن، سبز شدن، بلند شدن، آب‌خیز.

ع: نُشُوءٌ، نُمِيٌّ، نُمُوٌّ، نَمَاءٌ، اِنْتِمَاءٌ، اِرْتِفَاعٌ، مَدٌّ.

خیتش

ك: (ك) لقی درخت که چهند لقتکی لیبروه‌تیره و شتی

لورسی پی داده‌کیتشن.]

ف: کُنْشَه (شاخه‌ی درخت که دارای چند

شاخه باشد، چیزهای سنگین را با آن پایین

می‌کشند.)

ع: مَجْرَه، مَسْحَبَه.

خیهگه

ك: (ك) هیزه]

ف: خیهگ.

ع: زَق، وَطَب، مَسَاب، زُكْرَه، نَحِي.

خیهگه‌کونه

ك: خیهگ، خیهگچه. [هیزه بچروك]

ف: خیهگچه.

ع: عُكَّه، رُقَيْقَه.

وینه**خیهگه‌کونه**

ك: (ك) هیزه به‌تسه‌ن.]

ف: شَن.

ع: شَسْتَه، شَعِيْب، زَقِّ حَسْرَقِي، زَقِّ خَلِيْق، اَلْسَقَاءُ

اَلْبَالِي.

خیلانف

ك: دورز، ناراس، نادوروس. [هله‌سته، ده‌له‌سه]

ف: دروغ، نیسان، آنیسان، ناراست، نارست.

ع: خِلَاف، كِذْب، فِرْيَه، مَرِيَه، بُهْتَان.

خیلاد

ك: دیان‌پاکه‌رکه‌ر. [چیلکه‌ی دان نازنین.]

ف: خِلَاشَه، پریز، دندان‌پریز، دندان‌فریز،

دندان‌فریش، دندان‌پریش، دندان‌آپریز، دندان

آفریز، دندان‌آفریش، دندان‌آپریش، دندان‌کاو.

ع: خِلَال.

خیلال مه‌ککه

ك: دره‌منسه. [گیاه که که به سورکی پی‌ده‌لین:

«یوشان».]

ف: لَزْمَنه، بَسْتِيَوَاج، بَسْتِيَاچ. (علفی است که

آن را به ترکی «یوشان» گویند.)

ع: سَدِي، شَمِيح، خِلَالُ مَكَّه.

خیل

ك: هَوَز، نِيْل، گورز. تیره. [نایه‌نه]

ف: ایل، گروه، تیره.

ع: حَيّ، قَبِيْلَه، عَشِيْرَه، طَائِفَه، خَيْل. (رُكْبَان،

مُشَاة)

خیتنه‌و‌خوار

ك: خَيْلِ نَه‌و‌خَوَار، کوچ‌گه‌رمه‌سیر. [گه‌رمیان کردن

(بارکردنی خیل به‌ره‌گه‌رمیان).]

ف: کوچ. (رفتن ایل برای گرمسیر)

ع: ظَعْن، رَحِيْل، تِرْحَال.

خیتنه‌و‌زور

ك: خَيْلِ نَه‌و‌زَوْر، کوچ‌سه‌رده‌سیر. [کوستان کردن (بار

کردنی خیل به‌ره‌کوستان).]

ف: کوچ. (رفتن برای سردسیر)

ع: رَحِيْل، تِرْحَال، ظَعْن.

خیتو

ك: نیگاداری، خوتداری. [ناگاداری]

ف: نگه‌داری، پرستاری.

ع: حَقْظ، حَرَّاسَه، حَضَّائَه، مُرَاقَبَه، خِدْمَه.

خیتوکردن

ك: خوی‌کردن، خوتداری‌کردن، به‌خیتوکردن، نیگاداری‌کردن.

[ناگاداری‌کردن]

ف: نگاه‌داری‌کردن، پرستاری‌کردن.

ع: حَقَاظَه، حَضَّائَه، حَرَّاسَه، خِدْمَه.

خیتوت

ك: چادر. [خه‌مه، ره‌شان]

ف: چادر، تاز، خرگاه. پرده، سراپرده، شامیانه.

ع: خَيْمَة، مَضْرَب.

وَيْلَه ← چَار

خَبْرَدَت

ك: خَوْن، خَبْر، خَوْبَدَارِي. [نَاگَا دَارِي]

ف: نَگَا ه دَارِي، پَرَسَنَارِي.

ع: خِدْمَة، حَضَانَة، حَرَا سَة، حَفَا ظَة.

خَبْرَدَت كِرْدَن ← خَبْر كِرْدَن

وینہ کانی پیتی خ



خاکتھش



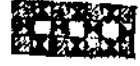
خاکرن



خاکبیز



خاشخاش



خانہ مکاری



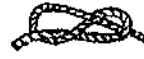
خرخرہ B



A خرخرہ



خرخال



خامہ گری



خاکہ ناز



خلیج



خشک



خشته گ



خرن



خروچی



خوزج ناوداری



خوزج



خواتجہ



خوان



خنجر



خومہرہ زہ



B خولخولہ



A خولخولہ



خوشبک



خورما



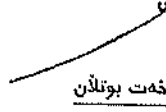
خورشیدی



خه ردهل



خه ربه ننگ



خه ت بوتلان



خو وگ



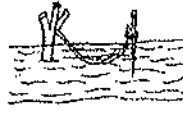
خوتجه



خه لف



خه لیلی



خه فانتن



خه ره ک B



خه ره ک A



خه گولکه



خه یار



خه نه



خه مخوره



۱۵

[ك: وشه‌یه كه مانسای دابه‌زه‌ین و به‌ره‌وخواره‌اتن ده‌گه‌یه‌نیتت.] [داخوژین، داپه‌رین، داهیشتن]

ف: فرو، فرود، پایین، (حرف نزول است كه تنها استعمال نمی‌شود: فرود آمدن، پایین بریدن، فروهشتن.)

ع: ندارد. [هاورنای عه‌ره‌بی نیه.]

دانوالفیل

ك: پاگره، فیتلها. [نه‌خوشسینتیه‌كه ده‌یتته هوسی نواسانی تولوقاج.]

ف: کُتن، پاغره، پیل‌پا. (مرضی است كه پاها ورم پیدا می‌کند)

ع: داء الفیل.

دایاراتن - داوران

دایارین - داوارین

دایدیم - ده‌یدیم

دایر

ك: دایرین. [جیا‌گه‌نده‌وی كه‌م له زۆر.]

ف: بریدن.

ع: قطع، جز.

دایر

ك: داگیر، بردن. [به‌زۆر بردن.] [به‌زۆر گرتن]

ف: بُردن، بُریدن.

ع: غَصَب، تَصَاْحِب، إِشْغَال.

دایردن

ك: ... داچه‌قائن. كه‌ئن. [داگرتان. هه‌لکه‌ندن]

ف: فروبردن، كندن.

ع: غَرَز، حَقَر.

دایردن

ك: برین، داهاردن. [داتاشین، جیا‌گه‌نده‌وی كه‌م له زۆر.]

ف: بریدن.

ع: قَطَع، جَز.

دایرین

ك: داگرتن، بردن، دایرکردن. [داگیر کردن، به زۆر گرتن]

ف: بُریدن، بُردن، به زور بردن.

ع: غَصَب، تَصَاْحِب، إِشْغَال.

دایگردن

ك: بگردن، رده‌بورن. [تنبیه‌رین]

ف: گذشتن، ردشدن.

ع: عُیُور، مُرُود.

دایوون

ك: داچوون، چال‌بوون. [قویان، نه‌وی‌بوون]

ف: فرورفتن، گودشدن.

ع: اِنْخِیَار، تَقْفُر، غُور، اِنْخِیَاف، اِنْخِیَاض.

ن

ر

ز

دابرون

ك: خَم برون، دانسورين، داپسيان [چمه مينه ره (دانسورين

له سر نه ژنو له ياري سي يازدا.]

ف: پُشت دادن، پُشتنگ دادن، خَم بشدن. (خَم

شدن بر روی زانو در بازی پشتنگ)

ع: رُكوع، اِنْخِفاء.

دابه زين

ك: دابه زين، خواره هاتن، داخو زين [بهره خواره هاتن.

هه رده ها: هاتنه خواره له سهر سواری.]

ف: پياده شدن، پايين آمدن.

ع: تَرْجُل، نُزُول، هُبوط، حُدُور.

دابه ستن

ك: به ستن، دابه ستن [شده تَك دان (وهك: دابه ستني بار).]

ف: به ستن. (بار مثلاً.)

ع: شَد.

دابه ستن

ك: دابه ستن، به ستن، بهن [چه بيان له مال راگرتن (وهك:

دابه ستني نه سپ).]

ف: به ستن، ابغري، آسوتن. (به ستن اسپ مثلاً.)

ع: عَسَب، تَرِيض، اِرْباض، تَرْجِين، رِبَط، اِرْحَاق،

بِن.

داپاچين

ك: پاچين، تاشين، داتاشين [برين له سهره به سهره خوار به

تبخ و تهراس و ... (وهك: داپاچيني موو يا لقي درخت).]

ف: پاچيدن، تراشيدن، بریدن. (مو يا شاخه ي

درخت مثلاً.)

ع: حَلَق، جَز، شَدَب.

داپرووزقائن**داپرووسقائن**

ك: داپرووزقائن، دارووتائين [رووت كرده روي لقي درخت و

هيشور به هسوي داورانسدني گسه و دهنكه كائيسه ره.

(دارووتاندي دهنكه تري - بو نمونه - له هيشوره كه ي.)]

ف: دانه كردن. (فرووريزاندين دانه ي انگور مثلاً

از خوشه.)

ع: خَرَط.

داپرووسقائين

ك: داپرووزقائين، دارووتائين [داهريني گهلا و دهنك له لق و

هيشور].

ف: دانه شدن.

ع: اِنْخِرَاط.

داپسيان**داپسيان**

ك: داپسيكئان، دانسورين [فس دادان (وهك: داپسياني

بالتدي مي بو بالتدي تير).]

ف: پُشت دادن، پُست شدن، سسسته شدن. (مرغ

ماده مثلاً براي مرغ نر)

ع: تَجَنُّث، تَكْبُد، لَطِي، جُثُوم، كُيون.

دابلوسكائين

ك: روتهر كردن، دارووتائين [له سهره بو خواره ره

ليكرنده ره و رامالين].

ف: لخت كردن.

ع: سَمَط، جَرَف.

دابلوسكائين

ك: دارووتائين، روتهر بيوتن [له سهره بو خواره ره ليكرنده ره

و رامالين].

ف: لخت شدن.

ع: اِنْسِمَاط، اِنْجِرَاف.

داپوشان

ك: پوشائين، داشارنده ره [داپوشين، شارنده ره]

ف: پوشاندين، پوشانيدن.

ع: سَتَر، تَعْمِطِيَّة، تَوْرِيَّة، تَكْبِيَّة، عَمَل، غَمَن، اِخفاء.

داپوشائين

ك: داپوشين، داپوشان [شارنده ره به سهرپوش].]

ف: پوشاندن، پوشیدن، پوشانیدن، پنهان کردن.

ع: ثَوْرِيَّة، تَغْطِيَّة، تَكْبِيَّة، غَمَل، غَمَن، سَتْر، إِخْفَاء.

دایوشین - دایوشان

دایه

ک: دایه‌رین، (هله‌له‌ر و دایه‌ر) [دایه‌ز: به‌ره‌وژیر دایه‌رین].

ف: پایین پریدن.

ع: طَمْر، طَمْرُوط، (أَلُوْتُوبُ إِلَى أَسْفَل)

دایه‌رین

[ک: به‌پدله به‌ره‌وخور هاتن.]

ف: فرو پریدن، پایین پریدن.

ع: طَمْر، طَمُور، تَقَطَّر.

دایه‌رین

ک: په‌رین. [به‌ره‌وخور فیچقه‌کردن (وه‌ک: دایه‌رینی ناور له

پلورسکه‌رد.)]

ف: پریدن، فرو پریدن، پایین پریدن. (ناو‌دان

مثلاً.)

ع: مَذَع، تَحَدَّر، اِنْجَاد.

دایه‌نه‌مین

ک: په‌نه‌مین، خه‌فتن، په‌نگه‌موس کردن. [داسه‌کنان،

خه‌رتن]

ف: تَمَرگیدن، خَفْتن، خوابیدن.

ع: تَكْنَب، تَكْنِبْس، نَوْم.

دایه‌جان

ک: دابه‌ستن، دایه‌جان. بردن. [سه‌ته‌ل‌دان. رای‌تج کردن]

ف: بیچاندن، بیچیدن، بستن. (چیژی را روی

بار بستن.) بردن.

ع: شَد. رُوس، اِنْهَاب.

دایه‌جان

ک: دایه‌چین، دابه‌ستن. [سه‌ته‌ل‌دان]

ف: بیچیدن، بستن.

ع: شَد.

دایه‌جان

ک: بردن. [رامالین (نار شتیک رامالیت.)]

ف: بُردن. (آب چیژی را.)

ع: رُوس، اِنْهَاب.

داناشین

ک: تاشین، داپاچین، پاچین. [له‌سه‌رده به‌ره‌وخور برین به

هوئی تیخ و شتی تره‌رد.]

ف: تراشیدن.

ع: حَقَق. شَدَب. جَز.

دانرووسکائین

ک: ترسائین، هه‌له‌پرووسقائین. [راچه‌ناندن به‌هوئی

ترساندنره. (وه‌ک: راچه‌ناندن منداال به‌هوئی شتی له

ناکاره‌رد.)]

ف: ترساندن. (بچه‌مثلاً بوسیله‌چیژ ناهنگام.)

ع: اِزْعاق، اِنْذاع.

دانرووسکایان

ک: ترسیان، هه‌له‌پرووسقیان. [راچه‌نین له‌ترسان. (وه‌ک:

راچه‌نینی منداال به‌هوئی بینینی مشکه‌رد.)]

ف: ترسیدن. (بچه‌مثلاً از موش.)

ع: اِزْعاق، اِنْذاع.

داتلیشان

ک: تلیشان. درین. [دادرین، قه‌لاشتن]

ف: پاره‌کردن، تیکه‌کردن، دریدن.

ع: شَق، قَصَف، غَصَف، جَزَل. خَرَق.

داتلیشیان

ک: تلیشیان. دریان. [دادران]

ف: پاره‌شدن، تیکه‌شدن، دریده‌شدن.

ع: اِنْشِقاق، اِنْقِصاف، اِنْجِصاف، اِنْجِزال. اِنْخِرَاق.

دانووران

ک: تووران. [فراندن]

ف: ریخیدن.

ع: اِطْلاق.

داته‌کائین

ك: خالی كردن. [هیچ تیندا نه هیشتن] ای کیسه، نیسغان،
فدله مه و شتی له ر چه شنه.]

ف: تهی کردن. (کیسه، استخوان، قلمه و امثال
آن)

ع: نكېب، نقت، نقت، نغو، نخلیة، افرغ، صلب،
امتخاخ، تمخي.

داته کائن

ك: ته کائن. [سدره خوار راوه شاندن] ای جلوه رگ، و فرش
و شتی له ر چه شنه.]

ف: تکانیدن، تکان دادن. (لباس، فرش و امثال
آن)

ع: نفض، نكت.

داته کیان

ك: خالی بوون. ته کیان. [هیچ تیندا نه مان. سدره خوار
راوه شتران.]

ف: تهی شدن. فرو نکیدن، تکیده شدن.

ع: نخلی، نغرغ، انتفاض، انتكاث.

داته مویان

ك: داكوتن، داته پین، بیدنگ دانیشن]

ف: تمزگیدن.

ع: اینیهات.

داته میان

ك: دانه مین، تهمین، تهمیان، پدشیویان، پدشیویرون.

[خده مبار بوون، مهینه تبار بوون]

ف: گر خیدن، گرغ شدن، موژیدن، موژگین شدن،
اندوهناک شدن.

ع: تحرن، اغتمام، اهتمام.

داته مین - داته میان

داچوړيان

ك: جوړین، روړین. [جوړون، روژیشن]

ف: جنبیدن، رفتن، راهی شدن.

ع: حرکة، نُهوض، نُغوض، مُسافرة.

داچله کائن

ك: خه روه وركردن. ترسانن. [به ناگا هینان. راچله كاندن]
ف: بیدار كردن، ترساندن.

ع: تئینه، ایفاظه، فر، اذعار، اذعاج، اذعاق، اذواع.

داچله کیان

ك: خه روه وركوون. داخوړیان. چله کیانه وړ. [سه ناگهانان.
راچله كان]

ف: وژیریدن، بیدار شدن، از خواب جستن، از
خواب پریدن. ترسیدن، بگسه خورون،
تکان خوردن.

ع: انتباه، تيقظ، استيقاظ، انفزان، اذعاج، اذعاق،
اذعاج، ارتجاع، شروء.

داچنین

ك: ریز کردن له ته نیشته یه گره. (رهك: داچینی كاسه ر
كهړك له سهر سفره.)

ف: چیدن. (ظروفه در روی سفره مثلاً)

ع: رصف.

داچنین

ك: خواره هارون. [داگرتن (رهك: داگرتنی كتیب له
ره فره.)

ف: پایین چیدن، پایین آوردن. (كتاب از طاقچه
مثلاً)

ع: حط، احتطاط، تنزیل.

داچوړيان

ك: به تال کردن شله مهنی. [داتكاندن]

ف: فرو ریختن. فروچکاندن.

ع: سكب، نكب، اهرق، اراقه، انزال، استخراج.

داچوړيان

ك: دارژان. [داتكان (رهك: داچوړیانی ماسست له
مه شكه ره.)]

ف: فروریختن. فروچکیدن، فرود آمدن. (ماست از خیک مثلاً.)

ع: اِسکاب، نُزول، خُرُوج.
داچوون

[ک: بهر دو خواهرهاتن (وهک: داچوونی هه ریر.)]

ف: فروریختن، فرود آمدن، پایین آمدن. (خمیسر مثلاً.)

ع: نُزول.
داچوون

ک: دابوون، خواره و چوون. [فریسان، نهوی بسوون (وهک: داچوونی زهوی.)]

ف: فرورفتن، پایین رفتن، گودشدن. (زمین مثلاً.)

ع: اِنخِبار، اِنخِفاض، تَقَعْر، اِنحِطاط، تَغَوْر.
داچه قانن

ک: دابردن، داکرتان. [تیرا کردن، نیچه قانن (وهک: دابردنی نیزه.)]

ف: فرو بردن، فرو کردن، خلانیدن. (نیزه مثلاً.)

ع: غَرَن.
داچه قانن

ک: دایان، تیان. [به زه پیدا کردن، ناشتن (وهک: ناشتنی قهله می درخت.)]

ف: نشانندن. (قلم درخت مثلاً.)

ع: غَرَس، غَرَن، نَصَب.
داچه قانن

ک: بلساره کردن، راز کردن. [کردسهوه (وهک: تاره لسا کردنی دهم.)]

ف: گشودن، باز کردن. (دهن مثلاً.)

ع: شَحْو، فَتِح.
داچه قیان

ک: چه قیان، داتریان، وازیون، بلازه ویوون. [داکرتان، نیتزان.

تاره لایوون (ی رم، قه له م، دهم.)]

ف: خلیدن، فرورفتن. نشاننده شدن، یازشدن.

(نیزه، قلم، دهن)

ع: اِنغِران، اِنغِراس، اِنفِتَاح.
داخ

ک: گهرم. [به تین، به تار]

ف: داغ، گرم.

ع: حان، سَخِن.
داخ

[ک: به ناگر چزانن (چارگه.)]

ف: داغ. (مصدر است.)

ع: کَی، رَصَن.
داخ

[ک: نامرزی داخ کردن (ناری نامرازه.)]

ف: داغ. (اسم آلت است.)

ع: مِکِوَاة، مِرِصَن، مِیَسَم، ساقور، وسام.
داخ

ک: نشان، نشانه. [شرین داخ]

ف: داخ، نشان.

ع: کَی، سِیْمَة، عَلامَة.
داخ

ک: دورد. ناخ. [تیش. خدهفت]

ف: داغ، درد، افسوس.

ع: اَلَم، اَسَف.
داخ

ک: کیتف، شاخ. (شاخو داخ) [چیا، کیتو]

ف: کوه، شَخ.

ع: جَبَل، طُود.
داخریاگ

[ک: داخراو، راخراو (وهک: فه رشی راخراو له سهه زه ویدا.)]

ف: انداخته شده، بهن شده، گستوده. (فرش بر

روی زمین مثلاً.)

ع: مَبْسُوطٌ، مَفْرُوشٌ، مُمَهَّدٌ.

داخریاگ

[ك: بهر پرورده، بهره‌رخواه فریدرار.]

ف: پایین افتاده، افتاده، انداخته شده.

ع: مُسَقَطٌ.

داخریاگ

[ك: فریدرار.]

ف: انداخته شده.

ع: مُلْقَى، مُقَحَّمٌ.

داخستن

ك: داده‌ان [داده‌نره (وك: داهیتستی بهره).]

ف: فروه‌سختن، پایین زدن، انداختن. (پس‌رده

مثلاً.)

ع: سَدَلٌ، سَدَنٌ، إِسْدَالٌ، إِسْبَالٌ، اِرْخَاءٌ.

داخستن

ك: ... فرده‌ان [بهره‌داده. هاریشتن]

ف: انداختن، پایین انداختن.

ع: سَجَلٌ، إِسْقَاطٌ، اِلْقَاءٌ، اِقْحَامٌ، طَرْحٌ.

داخستن

ك: پانه و گردن، بلار و گردن [راخستن (وك: بلار و گردن‌نره‌ی

فرش).]

ف: گستردن، انداختن، پهن کردن. (فرش مثلاً.)

ع: بَسَطٌ، فَرَشٌ، مَهَّدٌ، بَنَتْ، نَشَرٌ، طَرَحٌ، تَمَهَّيْدٌ،

تَمَهَّدٌ، تَوَثَّيْبٌ.

داخستن

ك: داپاچسین، برین [داهیتسان (وك: داپاچسینی نقی

درخت).]

ف: انداختن، زدن، بریدن، پیراستن. (شاخه‌ی

درخت مثلاً.)

ع: شَذَبٌ.

داخستن

ك: ناگر کردن، گهرم کردن [هه‌ل کردن (وك: داخستن

نه‌نور).]

ف: آتش کردن، روشن کردن، گرم کردن. (تنور

مثلاً.)

ع: سَجَرٌ، حَمٌّ، اِحْمَاءٌ.

داخستن

ك: داشکائن، هه‌ل کردن [هه‌ل‌برین (داشکائندی جوگه).]

ف: زها کردن، بستن. (آب رها کردن)

ع: بَثَّقٌ، دَعَقٌ.

داخستن

ك: زهرینا دان، نه‌دهس داکه‌فتن [بهره‌ی زهری بهره‌دانه‌ره.]

ف: انداختن، زمین زدن، از دست افتادن.

ع: اِلْقَاءٌ، صَرَعٌ.

داخ کردن

[ك: قرچاندن (وك: توانده‌روی روژ).]

ف: داغ کردن. (روغن مثلاً.)

ع: حَمٌّ، اِذَابَةٌ.

داخ کردن

ك: کولانن، جوشانن، گهرم کردن [به‌تین کردن، هیتانسه

کول.]

ف: داغ کردن، جوشانندن، جوش آوردن،

گرم کردن. (آب مثلاً.)

ع: غَلَبٌ، تَشْحِينٌ.

داخ کردن

[ك: به ناگر چزاندن.]

ف: داغ کردن.

ع: حَيٌّ، رَصْنٌ، دَخٌّ.

داخ کردن

ك: نشان کردن [نیشانه کردن، دروشم کردن]

ف: داغ کردن، نشان کردن.

ع: رَصْنٌ، وَسَمٌ، سِمَةٌ.

داځگا - جينگه داځ

داځل

ك: نه ندرورون، نار. (داځل و څاريچ) [ژوروره، ناوړه]

ف: تو، اندرون. (داځل و څارج)

ع: داځل، څرم.

داځل بوون

ك: گه يين، گه بيشتن، نزاو بوون. [هاتن. چورنه ژور]

ف: رسيدن، درون بشدن.

ع: وړود، وُصول، نُځول، اِنْصِواء.

داځ نياوتول

ك: داځ پيشاني. [نېشانه ي نارچار. (شويته واري سوژده).]

ف: داځ پيشاني.

ع: أَثْرُ السُّجُودِ. (مَسْجِد)

داځو؟

ك: داځو؟، ناي؟ [نو بلتي؟ (وشه ي پرسياړه).]

ف: آيا؟ (كله ي استفهام است).

ع: هل؟، آ؟، ان، نو؟

داځودوځان

ك: داځودرد. [كول و زورځار]

ف: داځ ودرد.

ع: اَسْفَ، اَم.

داځوريبان - داځوريبان

داځوريبان

ك: داځوريبان، داځله كيان. [راځله كين]

ف: يگه څوردن، تكان څوردن.

ع: اِنْزِعاَق، اِنْذِعاَر.

داځورين - داځورين

داځورين

ك: څورين، توپين، ناټو بوون، گرمانن. [گه فېن، گوره شه]

كردن]

ف: غُريدن، غُرش كردن، غُرشت كردن، غُنبيدن،

آلوسيدن، آلبيزدن، اُشستلم كردن، توپيدن،

تُنديدن، تندنشدن.

ع: ذَمَر، تَذَمُّر، تَشَدُّد، اِبْرَاق، اِحْتِدَاد، اِزْمِجَاج.

داځوزين

ك: دابه زين، داوږ زين، پياده بوون. [هاتنه څوار]

ف: پياده شدن، پايين آمدن.

ع: تَرَجُل، نُزُول، هُبُوط.

داځوستن - داځوزين

داځوم؟ - داځو؟

داد

ك: ... به جينگه. [راستكاري، حوكمي روا.]

ف: داد، دينا، ديوان، داوړي، بجا.

ع: عَدْل، عَدَالَة، حَق.

داد

ك: هار، ههډا، فرياد. [ههرا]

ف: داد، فرياد، فغان، افغان، پيرين.

ع: جَزَع، قَزَع.

دادا

ك: داياك. [داك، دالك]

ف: مام، مادر.

ع: اُم، وَالِدَة.

دادا

ك: دده. [دايهن، تايهن]

ف: دادا، دوه. (گيس سفيد)

ع: حَاضِبَة.

دادان

ك: داځستن. [داهيشتن (وك): دادانه وي پرده.]

ف: انسداختن، پيايېن زدن، فروهسختن. (پرده)

مثلاً.)

ع: سَدَن، سَدَل، اِسْدَال، اِسْبَال، اِرْخَاء.

دادان

ك: دامه زانن، بساين. [سهره تا دامه زانن. (وك):

دومه زانن. سهره تا چيني گوډري.]

ف: یافتن، سریاف. (شروع به بافتن جوراب
مثلاً.)

ع: نَسَج، اسْتَسَاج.
دادان

ك: نورسین. (سدرنویس نورسین.) [نفسین (وَك: نورسینی
سدرمه‌شوق).]

ف: نوشتن. (سرمشوق مثلاً.)

ع: رَقَم، نَمَق، رَقَن، حَطَّ، سَطَر، رَسَم، تَحْرِیر، كِتَابَة.
دادان

ك: لسرل‌دان، خوارمه‌ان. [لورره‌بوتسه‌ره: بهسه تسه‌رژم
به‌ره‌خوارمه‌ان. (وَك: دادانی بالنده یا فرۆكه.)]

ف: پایبین آمدن، فرود آمدن. (پرنده، هواپیما
مثلاً.)

ع: نُزُول، هُبُوط، كُنُوع، هُوي، رُفِيف، اِكْتِاع، اِهْوَاء،
تَقْضِي، تَقْضِي، اِنْقِيَاض.

دادان

ك: تاشین. [تیز کردن (وَك: دادانی قه‌لهم).]

ف: تراشیدن. (قلم مثلاً.)

ع: بَرِي، تَلْسِین.

دادان

ك: ده‌ل‌ان. [لینکان. دزدان]

ف: تَبِك، زَهَاب، تَرَاوِیدَن، تَرَاوَانْدَن، پَالوَدَن.

ع: تَرَشُّح، رَشْح.

دادخوا

ك: دادخواز. [دادبهر، سکا‌ل‌ا‌كه‌ر]

ف: دادخواه.

ع: مُتَطَلِّم، شَاكِي. (عارض)

دادخواز--دادخوا

دادخواهی

ك: دادخوازی. [دادبهری، سکا‌ل‌ا‌كه‌ر]

ف: دادخواهی.

ع: تَطَلَّم، شِكَايَة. (عَرَض)

دادبهری

ك: ... کاربه‌دهس. [دادبهر، دادبهرس]

ف: دادرس، دادگر، داوَر، دانوَر، دانوَبَر، نادار.

ع: قَاضِي، حَاكِم، أَمِير، عَادِل، مُحَقِّق.

دادبهرسی

ك: فریادبهرسی. [دادبهرسی، دادبهری]

ف: نادرسی، دادگسری، داوَرسی، دانوَرسی،

دانوَبَرسی، داواری.

ع: قَضَاوَة، حُكُومَة، أَمَارَة، عَدَالَة، اِحْقَاق، تَحْقِيق،
تَطْلِيم.

دادبهرین

ك: درین. [لوت کردن به باری دریزیدا.]

ف: پاره‌کردن.

ع: قَدَّ، قَتَّ، هَتَّ، شَقَّ، خَرَق.

دادوبه‌ت

ك: خریدرفروش، دادوبه‌د. [مامه‌له، کرپن و فروشتن]

ف: دادوستد، خریدوفروش.

ع: مُعَامَلَة، مُبَادَلَة، مُعَاوَضَة، مُعَاطَاة، مُعَاقَدَة.

دادوبه‌د--دادوبه‌ت

دادوبیداد

ك: هم‌را، هازار. [هم‌را و هوزریا]

ف: دادوبیداد، فریاد، فغان.

ع: جَزَع و فَرَج.

دادوشین--دوشین

دادووران

ك: دورران. [دادورران]

ف: دوختن.

ع: حَبِيط، نَرِي.

داده--دایک

دادی

ك: دایه. [دایمن، تایهن]

ف: تایه، دایه.

ع: مُرْضِعَةٌ، حَاضِنَةٌ.

دادیران

ك: داهیتتن. [رایدن کردن (وهك: رایهان کردن) مندان بسز
میز کردن.]

ف: فروهشستن، ستر دست گرفتن. (بچه که
بشاشد مثلاً.)

ع: اِحْتِقَان، اِدْلَاء، اِرْحَاء.

دار

ك: درخت، چلك. [روهکی مه لچوری خارون لقوپوپ.]

ف: درخت، دار.

ع: شَجَر.

وینه ← غزن

دار

ك: چیلگ. [نه عینه، نینگ.]

ف: هیزم، هیمه، همه، رزم، چوب.

ع: حَطَب، وَقُود، وَقِيد، عُود.

دار

[ك: دستهك (داری دارپا).]

ف: تیر، دار، قوسب، چوب. (تیر سر خانه)

ع: حَشَب، رافِدَة، وَصَلَة. (روافِد، عَوَارِض)

دار

ك: دارایی. (دارنده دار) [مالوسامان]

ف: دارایی، هستی.

ع: مال، نَشَب، موجود، ما وُجِدَ.

دار

ك: سیداره، دارقواخ. [قهاره]

ف: دار، سه داره.

ع: مَشْتَقَة، صُنَابَة.

وینه

دار

[ك: خارون (وهك: ولخادر. به بی وپال دار - مضانایم -

به کار نبریت.)]

ف: دار، دارنده. (الاغدار مثلاً بدون مضاف الیه
استعمال نمی شود.)

ع: صاحب، حافظ. (در عربی اسم فاعل، مضاف
الیه یا صیغه ی میاغهی آن به جای صاحب
استعمال می شود، مثل: حَمَار، حَمَال، بَعَال، ...)

[له عهردییدا ناوی بکه، وپال دارو یا شتوی زیاده روی
- سیغهی مریاله غه - له باتی «دار» به کار دبریت،
ره کرد: حَمَار، حَمَال، بَعَال...]

دارا

ك: دوله مهن، لوزت. [ساماندار، زنگین]

ف: دارا، دارنده، توانگر.

ع: قُرِي، مُقْرِي، مَلِي، مَلِيء، غَنِي، مُوسِر، مُتَمَوِّل،
دُومال.

دارای عیلم و عه مهل

ك: زانا ر توانا. [خارونی زانست و هیتز، بزبان و بهیتز]

ف: تنوتاس، توانا و دان.

ع: صاحب العیلم و العَمَل.

دارایی

ك: دولت، دولت، [سامان]

ف: دارایی.

ع: مال، ثروة، مكنة، نشب.

دارایی

ك: داربرون، دوله مهنی. [سامانداریتی، زندگی]

ف: دارایی، توانگری، داربودن، توانگر بودن.

ع: تَمَكُن، تَيْسُر، تَمُول، یَسار، مَيْسَرَة.

داریاز

ك: تهناباز. [ته نافیاز، پهناباز]

ف: داریاز، سازویاز.

ع: بَهْلَوَان.

وینه ← ته نایز

داربلج

ك: دار گویژ، [درهختی گویژ: درهختیکی به ناربانگه.]

ف: درخت گویژ.

ف: شَجَرُ الرُّعْرور.

داریه پوو

ك: داری به پور: درهختیکی به ناربانگه.]

ف: درخت بلو، درخت بلوت.

ع: شَجَرُ البَلُوط، سندیانته.

داریه س

ك: چتویه س، [داریه ند (رهك داریه سستی به نایی).]

ف: چوب بندی، (بنایی مثلاً).

ع: اسقالة.

دارپاچ

ك: تهورداس، [تهوراس]

ف: دهره، تبرداس.

ع: مَسُول، مَحْطَب.

ویته ← تهورداس

دارلوو

ك: درهختی توو: درهختیکی به ناربانگه.]

ف: درخت توت.

ع: فِرصاد، شَجَرُ الكُوت.

دارلوو

ك: لت شهرار، [خلتهی شراب.].

ف: دار تو، زردی، لای، (زرد شراب)

ع: طَرطیر.

دارته قینه

ك: داره سمه، [دار کونکهره]

ف: بلواسنه، دار کوب، دار بَر، درخت سُنْبِه.

ع: شَرَقْرَق، شَقْرَق، شِقْرَاق، صُرْد، اخیل، سُوْدَانْبِه،

شودانیق

ویته

دارچینی

[ك: دارچین: توپکله دار یکی تیز و بوغوشه.]

ف: دار چینی.

ع: دار صینی.

داردان

ك: باخته، تومه دانه، [شهلگه (جیگدی پنچك و ته لدم).]

ف: داردان، تُخمدان، (جای نشا و قلم)

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنْدَانَة.

داردان

ك: هیزمدان، [نیزنگدان]

ف: هیزمدان، هیمه دان.

ع: مَحْطَب.

داردان

ك: ته ناندان، تاسان، پدت هه لختن، خنکائن.

[له سیداردان]

ف: دارزدن.

ع: صَلْب، شَنْق.

ویته ← دار

دارزان

ك: دافره قان، [داتور لاندن، پلیشاندن (رهك: دافره قاندنی

گوشت).]

ف: فروریختن، له کردن، (گوشت مثلاً).

ع: اِبلاء، تَهْرِیَة.

دارزیباگ

ك: دافره تیباگ، [داتور لاسار، پلیشار (رهك: گوشتی

دافره قار).]

ف: فروریخته، له شده، (گوشت مثلاً).

ع: هَرَّی، مَهْرَة.

دارزیباگ

ك: دافره تیباگ، پرتورکیباگ، چهك، [پوار، پرتورکسار (رهك:

دارزانی پارچه و درخت و شتی له چه شنه).]

ف: فَرَكْنده، فَرَسوده، فروریخته، ازهم ریخته.

(پارچه، درخت و امثال آن).

ع: پالی، مِبَلِی، رَث، نَاحِر، رَمِیم، مُنْدَرَس، مُتَفَقَّت، خَلَق، هَدَم، مُنْهَل.

داریان

ك: داریوخیان، دافرهقیان، پرتوکیان، پوسیان، چهكسورن.
[پرتوكان، رزین، پوان]
ف: فروریختن، از هم ریختن، فَرَكَنَدَن، فَرَسُودَن، پوسیدن.

ع: بَلِی، وَهِي، نَفَل، رَقَاثَة، رُثُوثة، اِرثَاث، رَم، رَمِیم، نَخْر، اِنْدِرَاس، تَفَقَّت، ثَهَافَت، تَهْمُو، اِنْثِلَاء، اِنْهَال، تَهْرَه، تَفْسُخ، تَهْوَر، تَلَقَف.

داریان

ك: رزائن. [سدره‌نوخار رشتن. له قالب کردن]
ف: ریختن، فروریختن.

ع: صَبَب، سَكَب، نَكَب، سَبِك، سَجَم، فَض، صَوغ، دَمَع، دُمُوع، هُمُوع، هَمَعَان، هُمُول، هَمَلَان، دَمَعَان، اِسْبَال، اِفْرَاح، تَدْرِيف، سَلْسَلَة.

داریان

ك: ... داراریان. (فرمیسك، مه‌ردم) [داورین، دابارین]
ف: ریختن، فروریختن.

ع: رَضِب، سَحُوح، ثُرُوف، ذَرَفَان، تَذَارُف، تَدَمَع، تَحْدَر، تَحَادَر، ثَهَافَت، ثَتَاع، ثَسَلْسَل، اِنْصِیَاب، اِنْسِیَال، اِنْسِیَاك، اِنْسِیَاك، اِنْصِیَاغ، اِنْهَال، اِنْهَمَال، اِنْفِضَاض، اِنْسِجَام، سَرَد.

داریان

ك: جهنگل، جهنگه‌لسان، بیسه. [دارستان، لیردار]
ف: درختستان، کشتی، جنگل، بیسه.

ع: شَجِیر، شَجَر، شَجَرَاء، مُشَجِر، شَعَار، غِیَاض، غَتَل.

ع: اِكْتِحَال.

داریان

ك: فدرسه‌ن نشان، نشان‌ریگه. [دار فرسه‌خ: تابلوی نثار ریگا بوماره دیاری کردن].

ف: فَرَسَنگَسَار، رَاهَنَمَا.

ع: بُرَت، نُصِبَة.

داریان

ك: دار، سیداره. [قه‌ناره]
ف: دار، سهداره.

ع: صَلَايَة، مَشْتَقَة.

وینه-دار

داریان

ك: داریقباق. [داریکه له ناره‌راستی گوز‌پاندا ده‌یچه‌قینن بو تیر هاریشتن، «قه‌باق» وشه‌یه کی توریه.]

ف: دارگسود، دارقباق. (داری است در وسط میدان برای تیراندازی نصب کنند، کلمه‌ی «قباق» ترکی است.)

ع: بُرْجَاس.

وینه

داریان

ك: ژیرجیت. [کولکه‌داری جلبتازی]
ف: زیرجلیت.

ع: غِزَار.

داریان

[ك: دره‌ختی گویز: دره‌ختیکی به‌ناریانگه.]
ف: گوزبن، درخت گودو.

ع: شَجَرُ الْجُون.

داریان

داریان

داریان

ك: رنن، چین، داریوتائین. [که‌ندسه‌وی به‌ری دار (اره‌ك): رننی هه‌لوژده له دره‌خت.]

ف: چیدن. (آلو مثلاً از درخت.)

ع: جَنِي، قَطْف.

داریان

ك: داریوتائین. [داریوتائیدن (اره‌ك): دارینی گه‌لا له نقی

دره‌خت.].

ف: بَرَكْتَنْدَن. (برگ مثلاً از شاخه‌ی درخت).

ع: خَرَط، ثَمْرِید.

دَارِنِین

ك: دَاكَنْن، كَهَنْن. [دَمَالِین، دَاكَهَنْدَن (رهك) دَارِنِینِی

جَلوِبِرگ و بَیست و...]

ف: كَنْدَن. (كِبَاس، پُوسْت و امثال آن.)

ع: نَزَع، خَلْع، سَلَب، سَلَخ، كَشَف، كَشَط.

دَارِیوِبِرَد

ك: هَمِرِدوِبِرَد. [سَهَرِبَان و پَنَهَرَت، هَمِرُوی بَه تَیكِرَا.]

ف: تَیروِوسْتگ، بَام و بَنِیاد.

ع: سَطْحًا وَ اَسَاسًا.

دَارِیوَخَانِین

ك: دَارِیَمَانِین، رِوَخَانِین، رَمَانِین. [رُورِوَخَانِیدَن لَه سَهَرِدِرَه بَو

خُورَا.]

ف: رَخَانِیدَن، رَخَانِیدَن.

ع: هَدَم، خَرِب، تَخْرِیب، تَدْمِیر، اِهْمَال.

دَارِیوَخِیَان

ك: دَارِیْمِیَان، رَمِیَان، رِوَخِیَان. [دَاوَرِیْن، دَاوَارِیْسَان، وَهَرِیْن،

وِرِدِرَه كِرْدَن، رِوَخِه كِرْدَن. [رَمَان لَه سَهَرِدِرَه بَو خُورَا.]

ف: رَخِیدَن، فُروِیخْتَن، رِیْزِش كِرْدَن.

ع: اِنِهْدَام، خُرَاب. لَقْف، تَهْوَر، اِنِهْیَار، اِنِهَال، تَثَلُّل،

تَسَاقَط.

دَارِیوَدِهَسَه

ك: دِهَسَه، تَابِرُون، دِهَسَه رِهَسَه. [دِهَسَه پُوتِرِدَن، شَوْتِیكِه رَتُور.]

ف: تَارَاس، بَرَنْسَان، وَرَنْسَتَان، تَسَابِیْن، هَمِرَاه،

كِسَابَن.

ع: قَبْعَه، اَتْبَاع. حَزْب.

دَارِیوَوَهَه

ك: شَاهَه. [شَاهِرَبَان، پَاسَه رَانِی شَار.]

ف: دَارِوَوَهَه، شَحْتَه، شَهَرِبَان، پَاسِبَان شَهَر.

ع: مُحْتَسِب، رَئِیس اِحْتِسَاب، رَئِیس نَظْمِیَه.

دَارِیوَوَهَه خَانَه

[ك: شَاهِرَانِی: بَنَكَهی پَاسَه رَانِی شَار.]

ف: شَهَرِبَانِی.

ع: نَظْمِیَه، اِحْتِسَابِیَه.

دَارِیوَوَلِئِشَاء

ك: دِهْفَتَر، دِهْفَتَر خَانَه، نِوِیْسِن خَانَه. [نِوِیْسِن گَه]

ف: دِفْتَر، دِفْتَر خَانَه، دِیْبِرِوسْتَان، نِگَارِوسْتَان،

نِگَارِوش خَانَه. (نِوِیْسِن دِه خَانَه)

ع: دَارُ الْاِنْشَاء، دَفْتَر خَانَه.

دَارِیوَوَلِحُكُومَه

ك: دِهَرْمَان. [خَانُورِی فِدَرْمَانِرَا]

ف: اَرَك، دَاكَاَه.

ع: دَارُ الْحُكُومَه، اِدَارَةُ الْحُكُومَه.

دَارِیوَوَهَه دَار

ك: هَمَسُوْنِیس. [نَهَادِی هَمِدِوِو و نَهَبِوِو، هَمِه مِوِو شِشْت

بَه تَیكِرَا.]

ف: دَارِوَوَدَار، هَسْت و تَیْسْت.

ع: مَا وُجِدَ و مَا لَمْ یُوجِدْ، مَوْجُود و غَیْرَ مَوْجُود.

دَارِیوَوِو

[ك: دِهَرْمَان حَه مَام بَو لَابِرْدَنی مِوِو.]

ف: نِوَرَه.

ع: جَمِیْش، جَمُوش، حَقَائِقُ الشَّعْرِ، نُورِج.

دَارِیوَوَاتَان

ك: دَارِنِین، دَاپِرِوِوسَقَاتَان، رِوِوسَاتَان. [دَامَالِین، دَاوَهَرَانِیدَن،

لَیكِرْدَن دِرَه لَه سَهَرِدِرَه بَو خُورَا]

ف: دَانَه كِرْدَن، لَخْت كِرْدَن.

ع: خَرَط، نَزَع، اِنْتِزَاع، ثَمْرِید.

دَارِیوَوَجَان

[ك: دَه كِیكِی رَه شَه لَه نَار بَرِغِدَا كَه لَه شَادَانَه

دِه پِیْت.]

ف: كُدْرُم، [دانه‌ای است شش‌په نشاهدانه که در میان برنج پیدا می‌شود.]

ع: ...

داره

[ك: خَوْ به پیوه راگرتنی به ناسته م.]

ف: ایستادن سُنست.

ع: رَنج، قَرْجُح.

داره لهورم

ك: تدرم. [تابوت]

ف: مُرده‌کش، لاش‌کش.

ع: حَرَج، نَعش، جَنَازَة.

وینه

داره دار

[ك: به ناسته م خَوْ به پیوه راگرتنی مندال.]

ف: داردار، ایستادن سُنست.

ع: قَرْجُح، اِرْتِنَاح.

داره داره

ك: داره‌داره کردن. [داره‌داره وتن (بؤ مناز ههتا له‌سه‌ر پی راره‌سیتت).]

ف: داردار کردن، داردار گفتن. (برای بچه که سر پا بایستند.)

ع: قَرْبِیح.

داره‌درا

ك: داره‌را کردن. [دایوتیشنی خانوو به کارینه ر دستک (رهك) داره‌راگرتنی خانوو.]

ف: تیرپوش. (تیرپوش کردن خانه مثلاً.)

ع: هَرَس.

داره‌سمه - داره‌قیغه

داره‌شتن

ك: ره‌شتن. [داره‌شتن، ره‌شتن، كله له چار کیشان.]

ف: سرمه‌کشیدن.

داره‌شکینه

ك: مهرگه‌مووش. [دورمانیکه بؤ کوشتنی مشک]

ف: داراشکینه.

ع: سُنیمانی، سَمُ الفار.

داره‌وکه‌ر

ك: چیلگه‌وکه‌ر، دارشکین. [دارکهرده، نیرنگ کو‌کهرده]

ف: هیزم‌شکن.

ع: مُفْتِق، مُفْلِق.

داره‌لووک

[ك: داره دریزه‌که له گه‌مه‌ی هه‌لوو کیندا.]

ف: چنبه، چفته، کورشت. (دسته‌ی چلک)

ع: مِقْلَبی، مِقْلَاة، مِقْلَاء.

داره‌هیش

ك: تیره‌هیش. [داری سامور: به‌شیکه له نامرزی

جروت کردنی جاران.]

ف: سینج، تیر خیش.

ع: سِلَب.

وینه - چفتار

داره‌یانه‌وه

ك: که‌فتن، رمسان. [دارانه‌ره، که‌وتن (دارانه‌ره‌ی دیوار،

مرورس و شتی له‌ر چه‌شنه.)]

ف: افتادن، ازپادر آمدن. (دیوار آدم و امثال آن.)

ع: اِنْقَعَاث، اِنْقَعَاْف، قَوْل، سُقُوْط، اِنْصِرَاع.

داره‌ایین

ك: دادن، ده‌لتن، ده‌لیان. [لیتکان]

ف: نَبْک، تراوش، تراویدن، زهاب.

ع: تَرْشُح.

داس

ك: گیاب. [ناسازی دروینه کردن.]

ف: داس، داسه، جاحسوک، جاحسوک، دهره،

سَفاله.

ع: مَنجَل، مِخْصَال.

وینه / وینه‌ی هه‌یه.

داسپاردن

ك: سپاردن، تيركردن، داموچانن. [راسپاردن. هاندان]

ف: سپردن، تيركردن.

ع: ثوصيية. تحريك...

داستان

ك: قسه، گوزارشست، سهرگوزدهشست، راز. [چيريك،

بهدرهات]

ف: داستان، بسروا، انداز، افسانه، گذارش،

سرگذشت.

ع: حكاية، بحث، قصه.

داسرهفتن

ك: سرفتن، سروين، نارامگرتن. [داسهكتان، سروتن]

ف: آرامگرفتن، آرامشدن.

ع: سكون، سكوت.

داسرهوين

داسرين

ك: سرين، دالورشان، پاكهركردن. [تهسرتين و خاوين

كردنهره (ي ناري لوت.)]

ف: پاككردن. (عن دماغ)

ع: مخط، نخيط، تنخم، تنخج.

داسك

ك: دزگ. [هدوداي دوزو.]

ف: دسك، نخ.

ع: خيط، غزل.

داس گهڻم

ك: سيخچد. [داسو (پرهزي گولي گه نم.)]

ف: داس، داسه، تره، تزه، اخگل. (سيخچه ي

گندم)

ع: سغا، شعاع. (حسك)

ويته - چه پنه گه نم

داس مانگ

ك: مانگ تازه. [مانگي كه وانه، مانگي نوي]

ف: ماه نو، داس ماه.

ع: هلال.

داش

ك: كوره. [قرن (وهك: فرني سدنغه كي خانه.)]

ف: كوره، داش، بريجن. (كوره ي سنگگ پزي

مثلاً.)

ع: قرن، محم، كور، كوره.

ويته - كوره

داساهه - داساخه

داشت

ك: ستاح. داشتن. [دهشت، همدل فروش. پاشكوت]

ف: داشت، دشش، دشمن، دشتفال، دستلاف.

داشتن.

ع: استفتاح، صباحيه، شبيطة، ذخيره.

داشتن

ك: نگاهاري، داشت. [پاشكوت كردن، گلدهره]

ف: داشتن، نگه داري.

ع: ذخيره، انخار، انخار.

داشتن

ك: شن، داشورين. [شوردن له سهرده بهر دوزوار.]

ف: شنستن.

ع: غسل.

داشكائڻ

ك: داموچائڻ. هدلهر گه پائڻ. نوپرده. داکوزائڻ.

[دانوشتاندهره، داگرتنهره، داشكاندهره (داشكاندهره ي

ليتواري جلويدهرگ.)]

ف: برگرداندن. (لبه ي لباس)

ع: خين، غبن، كين، ثننيه، كسر.

داشكائڻ

۱- سدنغه كي: جوړد ناييكي نه ستووره كه له سر چه ودا

دديرويت. (ر - ر)

ك: داكوژائڻ، [داشكاندن (وهك: داشكاندني سراخ،)]

ف: شكستن. (اندود مثلاً.)

ع: كسر.

داشكانڻ

ك: درزگرتن، [داگرتهره، دروني پر و بي درز.]

ف: لوزگرفتن.

ع: نيز ڪف.

داشكانڻ

ك: داخستن، [هه لپيني جوگه.]

ف: بستن، رهاڪردن، ويل ڪردن، آب بستن.

ع: بقق، ذفق.

داشڪه لهرم - قومري [رشه يكي ڪرماجيه،] [ڪرماجي

است.]

داشڪيان

ك: مورچسيانهره، هه لهرگهريان، داكوژيان، داخريان.

[دانوروشتانهره، داگرانهره، داشكان. هه لپران]

ف: برگشتن. شكسته شدن، رهاشدن.

ع: ٺٺئي، انڪسار، انبثاق، انعطاف...

داشليقائڻ

ك: دافليقائڻ، شليقيان، [پليشاندهره]

ف: له ڪردن، جيڪاڪندن.

ع: افلاق.

داشليقيان

ك: دافليقيان، شليقيان، [پليشاندهره]

ف: لهيدن، له شدن، جيڪبدين.

ع: انفلاق.

داشورائڻ

ك: بيشهرم ڪردن، دامالائڻ، [بيتهيا ڪردن، بي ناپرو ڪردن]

ف: شورائڻ، بي شرم ڪردن.

ع: ٺهڙهه، تشريس.

داشورائڻ

ك: داشتن، داشورين، شتن، [شورڊن له سهروه پڻ خوارهه.]

ف: شستن.

ع: غسل.

داشوريانگ

ك: دامالياگ، شورياگ، [بي ناپرو، داشوردارو]

ف: شوريد، بي شرم، شسته شده.

ع: بڏي، مَعسول.

داشوريانگ

ك: دالوچيانگ، دالوسڪيانگ، دالوسڪه بورگ، [داشورار]

ف: آويختنه، فروهشته، فروهشته شده.

ع: مُدائي، مُدائي.

داشوريان

ك: داماليان، شوريان، [بي ناپرو، بي، داشوردارو]

ف: شوريد، شدن، شسته شدن.

ع: ٺڙهه، انغسال.

داشوريان

ك: دالوچيان، دالوسڪيان، دالوسڪه بيرون، [داشوران:

بهروڙير شورپونهره.]

ف: آويختن، آويخته شدن، فروهشته شدن.

ع: ٺڙي.

داشي

ك: نابرا، براگهروه، [ڪاڪه، وشهي ريز پڻ دانسڻي سڀري

گهروه.]

ف: داداش، (برادر بزرگ)

ع: فُخ.

داغان

ك: پاشياگ، بهرياد، داوشياگ، بهيه ڪادرياگ، ته فروتوونا،

[تيتڪوپنڪ]

ف: داغان، پراشسپيده، پراگنده، پربادشده،

به هم خورده.

ع: مخروب، مُنهدم، منقوض، مُنقضض، مُتفرق،

مُشئت.

داغان ڪردن

ف: پخسیدن. چسپیدن. (به سبب حرارت آتش
مثلاً.)

ع: اَلتَّدَاع، تَكَرُّش، تَكْمُش، تَقْبُض، تَقْلُص.
داکاسان

ك: نیفلاک کردن، نارام کردن، دامرکائن. [داسه کناندن]
ف: آرام کردن.

ع: اِسْكَان، اِسْكَات، اِخْبَاء، اِلْزَام، اِقْتِنَاع.
داکاسیان

ك: نیفلاکسورن، نارام گرتن، دامرکیان. [داسه کنان،
هدادان]

ف: آرام گرفتن.

ع: سَكُون، سَكُوت، حَبُوب، اِقْتِنَاع.

داکالیان ← کالیان

داگردن

ك: خالی کردن. رزائن. [به تال کردن. سه ره خوار رشتن.]

ف: ریختن، فرو ریختن.

ع: تَخْلِيَة، اِفْرَاق، صَبَب.

داگردن

ك: بارین. [دابارین]

ف: باریدن، باران آمدن.

ع: اِمْطَار، نُزُولِ الْمَطَر.

داگردن

ك: شکافتن. [قلیشاندن (وهك: قلیشاندنی دیوار).]

ف: شکافتن، باز کردن. (دیوار مثلاً.)

ع: اِنْفَاق، شَرَع.

داکوتان

ك: چه فائس، داچه فائس. [تیرا کردن، دابردن (وهك):
داچه فاندنی بزمار.]

ف: کوفتن، کوبیدن، فرو کوفتن. (میخ مثلاً.)

ع: غَرَز، دَق، ضَرْب، تَوَزْنَة، اِرْسَاء.

داکوتان

ك: داکوتان. [داچه فاندن. کوتاندهره (وهك: داکوتانی بزمار

ك: به ریاد کردن، بهیه کادان. [تیکوریتلاندان]

ف: داغان کردن، پراگنده کردن، پراشیده نمودن.

ع: حَوْس، هَدَم، هَدِيم، نَقْص. تَفْرِيق، تَشْتِيَة.

داغ کردن

ك: گسول لیتدان. [چسزاندن، فریسردان، زیان لیتدان
(خوارزیده).]

ف: داغ کردن، گُل [گول] زدن، آسسیب رسانییدن.
(مجاز است.)

ع: كَي، نَدَع.

دافرائن

ك: داخستن. [به ره زوی به رده انهره.]

ف: انداختن، فرو انداختن.

ع: اِلْقَاء، اِسْقَاط.

دافره فائس

ك: دافرائن. [داترولاندن، پلیشاندن]

ف: له کردن، فرو ریختن.

ع: تَهْرَة، تَذِيْبَة، تَفْسِيح.

دافره قیان

ك: دافزبان. [داترولان، پلیشان (له تو کو ت بسورنی گوشت -

بؤ نمورنه - به هوی زور کولانه ره یا به هوی گه نینه ره).]

ف: له شدن، فرو ریختن. (ریختن گوشت مثلاً به

سبب زیاد پختن یا گندیدن.)

ع: تَدْعُص، تَفْسُح، تَذِيْب، تَهْرَة، تَهَافُت.

دافعه

ك: ره هنه، فوده، پهرتکهر. [فریدهر، پال پیونه ره]

ف: رهاننده، گریزاننده.

ع: دَافِعَة.

دافللیقائن ← داسلیقیان

دافللیقیان ← داسلیقیان

داترچیان

ك: هه لقرچیان. [گرنج بورن، هانتسه و هیدهك (وهك: هه لقرچیان

به هوی تینی ناگره ره).]

ر کوتاندنهری سهریان. [

ف: کوفتن، کوبیدن، فروکوفتن. (میخ، بام، مثلاً.)

ع: غُرَن، دَق، رَز، نَوْرَه، دَعَق، اِحکام.

داکوتائن

ک: خوسپ کردن. [پاشمله (زم کردن) کسیک له پاشمله واد. خوازديه.]

ف: پرتاو، نشتیاد، زشتیاد. (اسم کسی را پشت سر به بدی بردن. مجاز است.)

ع: غیبیه.

داکوتیان

ک: کوتیان. [داکوتران، داجه قینران]

ف: کوفته شدن، کوبیده شدن.

ع: ارتزان، انگران، استحکام.

داکوزائین

ک: داشکائین، هدله رگه رائین. [دانوشتاندنهره. داشکاندن

(رهک: دانوشتاندنهری جلوبه رگ و داشکاندنی سواخ.)]

ف: برگرداندن، شکستن. (لباس، اندود مثلاً.)

ع: حَبِن، تَثْنِيَه، کَسَر.

داکوزیان

ک: هه لهر گه ریان، داشکیان. [دانوشتانه رده. داشکان]

ف: برگشتن، شکسته شدن.

ع: تَخْبِن، تَثْنِي، اِنکَسار.

داکوکسی

ک: لاکوکسی، لاکوکسی، پالوریه ننی. [لایسه نگری،

پشتیوانی]

ف: دوستداری، پشتیبیانی، فراداری، سوداری، کَمک.

ع: حَمایَه، ظَهَار، تَعَصْب، مَحَابَه.

داکوکسی

ک: کوشش، کوشین. [تهقالا، هه رل]

ف: کوشش، تلاش، جَبَح، جَبَح، دنیال کردن.

ع: سَعِي، جَهْد، كَهْد، قَصْر، جَدَّ، اِصرار.

داکوکیمان

ک: کوشیان، کوشین، تلاش کردن، هه رل دان، پالوریه ننی.

[تهقالادان. لایه نگری]

ف: کوششش، کوششیدن، کمسک کردن،

دوستداری کردن، پشتیبیانی کردن.

ع: حَمایَه، ظَهَار. سَعِي، جَهْد، قَصْر، اِصرار.

داکهفتگی

ک: هاماری، چالایی. [تهختان، نزمایی]

ف: همواری، افتادگی، گودی.

ع: وَهْدَه، هَبْطَه، بَطِيحَه، حَائِر، مُنْخَدِر، مُطْمَئِن.

داکهفتن

ک: خواره و کفتن. [داکه رتن، که رتنه خوار]

ف: شخیدن، پاییب افتادن، افتادن.

ع: سَقُوط، خُور، هُوي، اِهْوَاء، اِنهْوَاء. تَجْرُم.

داکه نین

ک: که نین، دهر هارردن. [له بهر دهره نینسان (رهک: داکه ندنی

جلوبه رگ)]

ف: کندن، در آوردن. (لباس مثلاً.)

ع: نَزْع، سَلْخ.

داکیتشان

ک: دالوجانن، دالورسکائین، داهیشتن. [دزلچه مه سه له ن.]

[له سه ره به ره خوار شور کرده وه.]

ف: فروهشتن، آویختن.

ع: اِدْءَاء.

داکیتشان

ک: پانسه و کردن، دریز کیتشان. [راخستن (رهک: داکیتشانی

فه رش.)]

ف: پهن کردن، دراز کشیدن. (فروش مثلاً.)

ع: مَدَّ، تَمْدِيد، وَكَيْ، نَسَط، طَحُو، طَحِي، مَطْل،

تَطْرِيق، شَبِيح.

داگرتن

ك: خواره و هاروردن. [هیتبانه خواره]

ف: پایین آوردن، فرود آوردن.

ع: حَطَّ، حَتَا، تَنْزِيل، اِعْلَاء، تَعْلِيَّة.

داگرتن

ك: داگرتان، سفته کردن. [کوتاندنسه ره (رهك): داگرتنسه ره]

سدریان.]

ف: کوبیدن، سفت کردن. (بام مثلاً.)

ع: اِحْكَام.

داگرتن

ك: دررئان. [داگرتنسه ره، دررون (رهك): داگرتنسه ره لیتسواری]

جلوبه رگ.]

ف: دوختن. (کناره ی لباس مثلاً.)

ع: حَتَا، بَنَ، فَبَن، حَبَن، كَفَب، خِيَاطَة.

داگرتن

ك: پر کردن. [لیتوانلیو کردن]

ف: پر کردن.

ع: اِيْعَاب، تَمْلِيَّة.

داگرتن

ك: رهشته ره. [داپوشین، چی کرده ره، گشتگی بی]

ف: فراگرفتن.

ع: شَمَل، شَمُول، عَم، مُموم، اِسْتِيْعَاب.

داگرتن

ك: لیتدان. [کوتانی بی به بین.]

ف: زَنَن.

ع: ضَرْب.

داگرتن

ك: داگرتن، بارین. [دابارین]

ف: فروگرفتن، باریدن.

ع: اِمطار.

داگرتن

ك: روشن کردن، هدلگرتسائن، گرتان، گه شه ر کردن.

[هدلگرتن]

ف: افروختن، روشن کردن.

ع: اِنْكَاء، اِيْقَاد، اِضْرَام، اِسْعَار، اِلْهَاب، اِثْقَاب،

اِيْهَاج، اِشْعَال، تَارِيْث، تَارِيْج، تَهْجِيْج، تَوْقِيْد،

شَبُوْب.

داگرتن

ك: روشن بیرون، هدلگرتسیان، گرتیان، گه شه ر بیرون.

[هدل بیرون]

ف: افروختن، روشن شدن، افروخته شدن.

ع: اِنْكَاء، اِنْكَو، اِنْكُوْد، اِنْكُوْب، اِسْتُو، تَوْقِد، تَفْأَد،

تَلْدُج، تَلْطِي، تَلْهَب، تَارُث، تَارُج، تَوْهَج، تَشْتِيْب،

تَسْتَعْر، اِنْقَاد، اِضْطِرَام، اِسْتِعَار، اِشْتِعَال، اِلْتِهَاب،

هَجِيْج، وَهِيْج.

داگرتن

ك: سورره بیرون، داگرتیان. [سورره بیونه ره]

ف: افروخته شدن، برافروخته شدن، فرمز شدن.

ع: اِحْمَار.

داگرتیان ← داگرتسیان (سورره بیوون)

داگرتن

ك: داپر کردن، بردن. [به زورگرتن]

ف: گرفتن، زور بگیر کردن، بردن.

ع: اِشْغَال، غَصْب.

داگرتن

ك: سنگین. [داگرتار، داهیزرار]

ف: بوژیده، سنگین.

ع: ثَقِيْل، كَسِيْل، خَاثِرُ النُّفْس.

داگرتن

ك: سه نگی بیرون. [داهیزران (رهك): داگرتیان به دهوی]

«تا» (ره.)

ف: بوژ، گرفتگی، سنگین شدن. (از اثر تب

مثلاً.)

ع: ثَقْلَةٌ، نَغْسَةٌ، رِدَاوَةٌ، كَسَلٌ، رَسٌ، فُتُورٌ، تَقْفُصٌ.

داگیه به ژیر تله‌یا.

ك: كه‌لله‌ی یای په‌یدا كړدگه، [بادیه‌رایې بوره، له خړو
دوچړه].

ف: فُتُوْدَه، آغالیډه‌شده.

ع: غَوَى، تَغْرَى، تَغْرَرٌ.

دالکاتن

ك: دورانن، چه‌سپانن، [دادورین، نورساندن]

ف: دوختن، چه‌سپانندن.

ع: خِيَاطَةٌ، الصَّاقُ.

دالکیان

ك: دورویان، چه‌سپیان، [دادوروان، نورسان]

ف: دوخته‌شدن، چه‌سپیدن.

ع: تَخْيِطٌ، التِّصَاقُ.

دالووشانن

ك: سرین، داسرین، [نه‌سترین و خاویز کړدن (ی لورت).]

ف: پاک‌کړدن، [ببینی]

ع: مَخَطٌ، نَخِيطٌ، امْتِخَاطٌ.

دالووشکانن

ك: دالووشکانن، لوروشکانن، [دالووشین، خالی کړدن

لورت].

ف: دم پایین کشیدن، عن‌دماغ پایین کشیدن.

ع: مَخَطٌ، نَخِيطٌ.

دالیتسان

دالیتستن

ك: لیتستن، لیستنه‌وه، [لیستنه‌وه له سه‌ر بڼ‌خوار].

ف: نشتن، لیبیدن، ورساخیدن، فرولشتن.

ع: لُسٌ، لُسْدٌ، لُحْسٌ.

دال

ك: لاشه‌خوږ، [دالاش]

ف: دال، لاشخور، دژکاک، مردارخوار.

ع: غُدَافٌ.

وینه

دال

ك: له‌ر، [لاواز (ته‌مسی)]

ف: لاغر، [لاغر بلندن قد]

ع: ضامِرٌ، ذابِلٌ.

دالان

ك: راره‌و، [ریگه‌ی سهر‌دپوش‌راو (بسه کسولانی

سهر‌دپوش‌راویش ده‌لین).]

ف: دالان، دالانه، بالان، بالانسه، کوتار، ده‌لین،

راهرو، (کوچه‌ی سرپوشیده را نیز گویند.)

ع: مَمْشَى، مَعْبَرٌ، أُسْطُوَانٌ، ده‌لین.

دالان دهر‌وازه

[ك: راره‌وی سهر‌دپوش‌راوی نار مان].

ف: دالان دروازه.

ع: ده‌لین، ده‌لین‌الدرب.

دالپړ

ك: په‌لان، [پړشتی قوت‌گره‌یی له پارچه‌دا، (دك: دالپړی

پرده).]

ف: یلان، دالپړ، (یلان پرده مثلاً).

ع: عُثْكَوْلَةٌ، وِکَفٌ، رُكْرَفٌ.

وینه

دالده

ك: په‌نا، په‌ناگه، کوله‌کد، [هاناگه، سایه]

ف: پناه، پناهگاه، پاغر.

ع: حِرْنٌ، حَمْرٌ، مَلَدٌ، عِمَادٌ.

دالسنک

ك: دایک، [دک (زاراوی لوریه).]

ف: مادر، (لهجه لُری است.)

ع: اُمٌّ، وَالِدَةٌ.

دالکه‌دزان

ك: دزه‌سه‌ك، [دایکه‌دزه، ده‌کیس، جاسوسی دز].

ف: دزد افشار، دزد افشره.

ع: شِصْن، لَغِيف، أَبُو السَّرَاق.

دالووت

ك: دالیت، چهفته، چیتوبس، داریس، [داریه‌ست،

نایمه‌میر]

ف: خُو، خواره، خوازه، چفته، چفته، چفت،

چفت، وادیج، بَسْرَم، داریسست، چوب‌بیسست،

موبندی.

ع: غَریش، غَریشة، مَسْموك، مَسْماك، مِشْحَط،

عاطیة، دالیة.

دالووچان

ك: داهیشتن، دالوزكاشن، دالورسكاشن، دالورزان.

[داكیشان: له سهره بهره‌خوار شور کرده‌وه.]

ف: ریستن، فروهشتن، آویختن.

ع: ادلاء، تَدلیة.

دالووچکه

ك: دالوزك، دالورسکه، شاریزان، دالوزه، دالورزان،

دالورچه، [داهیلزار، شورده‌کرار]

ف: ریسته، ریسیده، نرگله، درگاله، آویخته،

فروهشته.

ع: دالی، مُدَلِّي، هادل، شَنیق.

دالووچه - دالووچکه

دالووچیان

ك: دالورسکیان، دالورچه‌بون، [شورپوئوه]

ف: ریستن، ریسیدن، آویختن، ریسته‌شدن،

آویخته‌شدن، فروهشته‌شدن.

ع: تَدَلِّي، اِنهدال، اِنشِقاق.

دالووژان - دالووچکه

دالووژکه - دالووچکه

دالووژکه - دالووچکه

دالویت - دالووت

دامان

ك: دهره‌نده، په‌ك‌كه‌فتگ، بیچاره، وامنده، واماگ.

[دامار، دهره‌سان]

ف: درماننده، وامانده، فرومانده، پُر‌کننده،

بیچاره.

ع: عاجز، عاطل، مُعْطَل.

دامانگی

ك: رامانگی، رامه‌نگی، [داماری، دهره‌سانی]

ف: درمان‌نگی، وامان‌نگی، فرومان‌نگی،

پرکن‌نگی، بیچارگی.

ع: عَجْز، عَطَالَة.

دامالیات

ك: کنیاگه‌ره، [داخزینرار له سهره به‌خوارده، داخزار،

دامالزار (رک: پیستی له‌ش و دهره‌نگه).]

ف: کنده‌شده، پایین آمده، (یوست‌بدن، پاچه‌ی

شلوار مثلاً.)

ع: مُنْكَشِط، مُنْكَسِخ.

دامالیات

ك: بیشرم، بی‌ناربرو، ...^۱ [بیحه‌یا (خوارده‌یه).]

ف: دول، لول، کسوک، بلاسه، بلاسه، خُلولیا،

بی‌شرم، شوریده، بی‌آبرو. (مجاز است.)

ع: بَدِيء، وَقِیح، شَرِس، شَكِس، نَرِب.

دامالیان

ك: کنیان، داشوریان، [داخزان، بیشرم‌بون]

ف: کنده‌شدن، پایین آمدن، بی‌شرمی.

ع: اِنْكَشَاط، اِنْسِلَاخ، بَدَاة، شَرَاة.

دامالین

ك: كه‌ئن، [داخزاندن]

ف: گندن، پایین‌کشیدن، بیرون آوردن.

ع: كَشَط، سَلِخ.

دامان

ك: وامان، په‌ك‌كه‌فتن، [دهره‌سان بون، لینکه‌وتن]

۱- نهم وشه‌یهم بز نه‌خزینرایه‌وه. (ر-ر)

ف: درماندن، واماندن، فروماندن، بیچاره شدن.

ع: عَجَز، تَعَطَّل.

دامردن

ك: رشكه ربورن، سپسيان، [رشكه لائن، ژاكان]

ف: خنكيدن، پلاسيدين، افسردن، افسرده شدن.

ع: تَيْبَس، اِنْفِشاش، ذَبُول.

دامركاشن

ك: داكاسائن، نارام كردن، [داسه كناندن، گر نه هيشتنی

ناگر.]

ف: آرام كردن، آسوده كردن.

ع: اِسْكَان، اِسْكَات، اِحْبَاء.

دامركيان

ك: داكاسيان، نارام بورن، [داسه كنان، نه مانی گری ناگر.]

ف: آرام گرفتن، آسودن.

ع: سَكُون، سَكُوت، حَبِو.

داموچانن

ك: تير كردن، داسپاردن، هه لخرانن، وادار كردن، [هانزدان]

ف: آغاليدن، برانگيختن، تير كردن، وادار كردن.

ع: اِغْرَاء، اِغْوَاء، تَحْرِيك، تَحْرِيش، نَصْح.

داموچياگ

ك: تير كرياگ، داسپيرياگ، وادار كرياگ، هه لخرياگ.

[هاندرار]

ف: آغاليدنه، برانگيخته شده، تير شده، وادار

شده، آموخته.

ع: مَغْرِي، مَغْوِي، مَحْرَش، مَنصُوح.

دامووچانن

ك: داشكائين، [دانوشتانده، (وهك: دانوشتانده) ليراري

جلوبه رگ.]

ف: برگرداندن، (لبه) لباس مثلاً.

ع: حَبِن، تَنْدِيَه.

دامووچياگ

ك: مورچيا گهرد، داشكياگ، [دانوشتاره، داگيراره]

ف: برگشته.

ع: مَخْبُون، مُتَنِّي.

دامووسك

ك: تامووسك، مور، [موري كلكي نه سپ.]

ف: مو، موی دم اسپ.

ع: سَنِيْب، سَنِيْب.

دامه

[ك: ياربه كه.]

ف: كوس، كوس بازی.

ع: دَامَا، لَعِبُ الدَّامَا.

ويته

دامه زانن

ك: دانيان، ياره جي كردن، [دانان، جيگير كردن]

ف: بند كردن، گذاشتن، پابرجا كردن،

استوار كردن.

ع: نَصَب، اِتْقَان، اِحْكَام، تَقْوِي.

دامه زانن

ك: دهرسه كار كردن، [خسته گهرد، راگرتن، دامه زانندن]

ف: دست به كار كردن.

ع: اِخْتِاد، اِثْوَاء، تَقْوِيَه.

دامه زيان

ك: به نسيرون، ويسان، يساره جي يسورن، دهرسه كاريورن.

[دامه زان، جيگير بورن، دست به نيش كردن]

ف: ينداشدن، ايستادن، پابرجا شدن،

استوار شدن، دست به كار شدن.

ع: اِنْتِصَاب، اِتْقَان، اِسْتِحْكَام، اِسْتِحْضَام، اِسْتِخْذَام،

اِثْوَاء.

دان

ك: توم، [توم، نارك]

ف: دان، دانه، تخم.

ع: حَب، حَبَّة، حَبَّة، بَز، عَجَم.

کردن.)	دان
ع: ...	[ك: چنگه (تاره‌لکاره، ورك: قه‌له‌مدان. به تهنیا به‌کار ناهیتیریت.)]
داندار	ف: دان. (کلمه‌ی ظرف است. مانند: قلم‌دان. بدون مضاف استعمال نمی‌شود.)
[ك: پرده‌نك (ورك: هدناری دانداری.)]	ع: مَحَلّ، مَكَان. (مَقْلَمَة)
ف: دانه‌دار، پردانه. (انار مثلاً.)	دان
ع: شَكِيع.	[ك: بدخشین]
داندان	ف: دادن، دهش.
ك: دانه‌دان، چنگه‌دان. [شویینی تود.]	ع: عَطَاء، اِعْطَاء، اِيتَاء، زَكَا، مَنَح، نَوَل، نَوَال، تَنوِيل، مُنَاوَلَة.
ف: دانه‌دان، جای دانه.	داننا
ع: مَحَبّ، مَبْرُز.	ك: زانا. [زانیار]
دان‌دان	ف: دانا، دانشمند، دانش‌سوز، دانش‌گر، دانشی، فروهر، فروهیده، مرد، هوشمند، هشیووار.
ك: دانه‌دان. [دان پیدان (ورك: دان‌دانی بالنده به بیچور.)]	ع: عالم، عَلِيم، فَهِيم، حَكِيم.
ف: دانه‌دادن. (مرغ بچه‌را.)	دانار
ع: غَرّ، غَرَار، زُقّ، اِزْغَال.	ك: دانه‌دانه. [دنه‌دنه‌نکه (ورك: دانه‌دانه بونی به‌فر.)]
دانسه	ف: دانار، دانه‌دانه. (مانند دانه‌دانه شدن برف.)
ك: نایافت. [نایاب (نیدیومه.)]	ع: خَشَف، خَشِيف.
ف: نایاب. (کنایه است.)	دانار دانار ← [دانار (درویات بورنه‌ده‌کدی له‌به‌ر زور بورنه.)]
ع: نادر، عَدِيمُ النَّظِير.	(تکرار برای تکثیر است.)
دانش	داناچه
ك: زانست. [زاین، زانیاری]	ك: ره‌سوجه‌رفگ. [ماشویرنج (ته‌نیا بوّ مسور به‌کار ده‌پیتیریت.)]
ف: دانش.	ف: سیاه‌وسفید، (فقسط در مو استعمال می‌شود.)
ع: عِلْم، فَهْم، حِكْمَة.	ع: شَمَط، خَلِيس، تَخِيْط.
دانستن	داناو
ك: دانستن. (دانستن دایک مه‌سه‌له‌ن به دیار مناله‌ور.)	[ك: نار‌دانی گه‌تم له کانی دان‌کردندا] بوّ قه‌له‌ر بونی
[ررتیشتن، مانده‌ره]	ده‌نکه کانی.]
ف: نشستن، ماندن.	ف: داناب. (آب دادن گندم در هنگام دانه
ع: جُلُوس، قُعُود، سَكُون، اِقَامَة، وَقْف، عُكُوف.	
عُطُوف، حُنُو، مَكْت، لَبَث، ثَوَاء، لَبَاث، لَبِيْثَة.	
عَطْف، عَكْف، حُنَان، حَنَة، اِحْنَاء، تَوَقُّف، تَعَكْف، اِعْتِكَا ف. شَفَقَة.	
دانسمه‌ن ← دانا	
دان کردن	

[ك: دان تپكهرتن، دنك پیدابورن له خه له دا.]

ف: دان كردن، دانه كردن.

ع: احباب، اشعاع، قَرط، بَضْم.

دانگ

[ك: شه شیه کی مرلك، هدرهها: كیشی شهش دردم.]

ف: دانگ، (در املاک چهار طسوج است، یعنی:

شش یک ملک، در اوزان شش درهم است.)

ع: دانق.

دانگانه

[ك: به شیک له خورجی یا خوراکى سه برانیک که نه دمان

دویدن. (بهشقه زری بهك دانگ.)]

ف: دانگانه، (سهم بدهی یک دانگ.)

ع: نهد، دانقیة.

دانگو

[ك: نارکی پاک کراری قه بیسی.]

ف: دانگو، (مقشتر هسته ی زردآلو)

ع: مُصَدَّع.

دانگو

ك: نه به سراو، [نه به سراو، جیا جیا (دك: پساری

نه به سراو.)]

ف: دانگو، توده، دانه دانه. (پول مثلاً.)

ع: مَتَفَرَّقٌ، غَيْرُ مُشْدُودٌ، غَيْرُ مُجْتَمِعٌ.

دانگی دانگی

ك: دانگانه. [← دانگانه.]

ف: توژی، توشی، دانگانه.

ع: تَنَاهُدٌ، بَدَا، تَوَزِيعٌ.

دانگیر

ك: چینه دانه. [چیکه دانه (داری په مودانه گرتن.)]

ف: چوبکین، چوبیلین، چوبکیش. (چوبی که

پنبه دانه را جدا کند.)

ع: حَشَبُ الْفُرْعِ.

دان مهویز

ك: مهویزدان. [نارکی میوز.]

ف: مهویزدان، دانه ی مهویز.

ع: عَجْدٌ، فُضًا.

دانوان

ك: چه ماننده، خهم كردن، خوارده هارودن. [دانه راندن (دك):

چه ماننده ره ی لقی درخت.]

ف: چماندن، خماندن، خم كردن، پایین آوردن.

(شاخه ی درخت مثلاً.)

ع: حَنِي، حَنِيَّةٌ، تَعَطِيفٌ.

دانووله

[ك: گیاهه کی به ناربانگه.]

ف: دانووله. (علفی است معروف.)

ع: ...

وینه

دانه

ك: دان، تَوْرٌ، دَنَكٌ. په موانه (هر جوړه دانه په ك.)]

ف: دانه، دان، دانك. (مطلق دانه)

ع: حَبٌّ، طَعْمٌ، قُطْنِيَّةٌ.

دانه

ك: دانه برشکه، دانه بریزکه. [بریشکه، گدنی برزار.]

ف: گندم برشته، گندم بوداده.

ع: مُحْمَصٌ.

دانه

[ك: ژماره، هارکاری ژماره. (بوژ نمونه: چند دانه.)]

ف: دانه. (چند دانه)

ع: عَدَدٌ.

دانه

ك: دیر، گهره ر. [مرورای]

ف: دَرٌ، گُوهر.

ع: لَوْلُؤٌ، دَرٌ، جُوهر.

دانه ← دانه ی نه رهنگ

دانه برشکه

ك: دانه، دانه بریزک. [بریشکه، گه‌می برژار].

ف: گندم برشته، گندم بوداده.

ع: مُخْمَص.

دانه خوره

ك: چه‌شه. [چه‌شته خواردور].

ف: چِشْتَه، دانه خور.

ع: مُطْعَم، مُسْتَطْعَم.

دانه ریز

[ك: گه‌تم رشتنه نار ناردوره له لایمن تاشوره.]

ف: دانه ریز. [گندم انداختن آسیا توی آرد].

ع: ...

دانه کولانه

[ك: چیشتی دانوره.]

ف: دانك، آش دانك.

ع: ...

دانه نشان

[ك: نه‌خشیتراو به مروری و بده‌دی بدترخ.]

ف: دانه‌نشان، گوهرنگار.

ع: مُرْصَع، مُكَلَّل.

دانه‌وه

ك: دواره‌دان. [گه‌پاندنسه‌وه. پیسوده‌دان. دورورکردنسه‌وه (ره‌ك):

دانه‌وه‌دی قهرز، پیسوده‌انی درگا، دواره‌انی مسو له لایسه‌ن

پیتسته‌وه، دورورکردنسه‌وه‌ی خه‌لکی.]

ف: پس‌دادن، توختن. پیش‌کردن. پس‌کردن.

(پس‌دادن قرض، پیش‌کردن در، پس‌دادن

پوست مورا، پس‌کردن مردم.)

ع: رَدَّ، قَضَاء، تَادِيَةِ، فَسْخ. اِطْبَاق، رُح، تَنْجِيَةِ.

دانه‌وه

ك: كدئن. [هه‌لکه‌تدن (ی زه‌وی).]

ف: كندن. (زه‌بین)

ع: حَقْر.

دانه‌ویله

ك: رده‌دان. [دانه‌ویله]

ف: خورده‌دانه، خشک‌افزار.

ع: حُبُوبَات.

دانه‌ویین

ك: چه‌مینسه‌وه، خه‌مه‌ریرون، چه‌میانسه‌وه. [داهاتنه‌وه]

ف: چَمِیدِن، حَمِیدِن، حَم‌شدِن، پاییِن آمدِن.

ع: اِنْجِئَاء، اِنْجِطَاف، هَوِي.

دان هه‌نگوور

ك: هه‌نگوورده‌ان. [نارکی تری].

ف: تَكْزَر، تَكْش، وَتَكْزَر، تَكْس، تَكْسَك، تَكْسَل،

تَكِیَن، تَكِیَن، دانه‌ی انگور.

ع: مُجِد، هُبَر، عَوَز، فَصَى، فُضَا، فِرْصِید، فِرْصِید،

حَبَّة، حَبُّ الْعَنْب.

دانه‌ی قه‌ره‌نگ

ك: دانه، زنگار. [زنگاز (زنگالی کاترا که بهره‌یکی

به‌ناریانگه).]

ف: نَهانه، نَهَنه، دهانه‌ی فرنگ، زنگار. (زنگار

معدنی که حجری است معروف.)

ع: دَهْنَج، زَنْجَار.

دانه‌یک

ك: یه‌کی، به‌کینک. [یه‌کدانه، دانه‌یک]

ف: یکی، یک دانه.

ع: وَاحِد.

دانه‌یه‌ك

ك: یه‌کده‌ان. [پیسوده‌ان، به‌ستن (ره‌ك: به‌ستنی کتیب).]

ف: هم‌گذاشتن. (کتاب مثلاً.)

ع: صَك، سَك، اِطْبَاق.

دائیان

ك: نیان. [دائانه سهر زه‌وی].]

ف: نهادن، نهشتن، نهستن، گذاشتن، گذاردن،

ف: جنگ، ستیز، ستیزه، دشمنی، تول،
پرخاش، فرخاش، زدوخورد.

ع: دَعْوَى، نِزَاع، مُنَازَعَة، نَوَكَة، خُصُومَة،
مُخَاصَمَة، مُشَاجَرَة، مُبَارَزَة، مُشَارَة، مُضَاجَعَة.
حَرْب، قِتَال.

داوا

ك: گه‌رهك، خواستن، داد. [ریستن، سكالآ]
ف: فُزُول، اَفْزُول، اَقْزُولیدن، خواهش، خواستن،
داد.

ع: تَقَاضَا، طَلَب، مُطَالَبَة، مُحَاوَلَة، اِنْدَاع.

داوارائن

ك: وارائن، دابارائن، دارثائن. [رشته‌خوار (دابراندن)]
ف: باراندن، ریختن، فروریختن. (ریزاندن)
ع: هَشَن، حَتَّ، اِهْلَال، تَلَل، صَب.

داواریان

ك: واربان، داباریان، دابارین. رژیان. [رژانه‌خوار. داورین]
ف: باریدن، ریختن، فروریختن.

ع: اِنْتِلال، اِهْلَال، اِنْصِیَاب. سَرَد، تَتَابُع، تَهَافُت.

داوان

ك: خوازگار. [داواكار، خوازیار]

ف: داوان، خواهان، خواستار.

ع: مُدْعِي، طَالِب، مُتَقَاضِي، مُحَاوِل.

داوباز

ك: داوچی، داوئیدر. [نهر رازچیهی به دار راو ده‌کات].

ف: نامی، دام‌یار، دام‌افکن.

ع: صِیَاد، حَابِل.

داویاز

ك: که‌سه‌گباز، شیوه‌باز، حوقه‌باز، داوئیدر. [گزیکار،

دینباز

ف: دول، داغول، نوی، گُریز، تَنبید، سالوس،

دغاباز، نغلباز، افسونباز، فسونگر، شیوه‌باز.

فروگذاشتن، نشاندن، نشاستن، نشانیدن،
نشاختن، هلبیدن، فروهلبیدن.

ع: وَضَع، غَرَس. تَرَكَ، اِلْقَاء.

دانیان

ك: باختن، دَورَافَن. [دانان، دَورَافَن، زیان‌کردن]

ف: باختن، بازییدن.

ع: اِضَاعَة، تَضییِع، خُسَار، اِخْسَار، حَرَم، حَرَام.

دانیان

ك: بدریاکردن، نیان. [دامه‌زناندن‌ای کوله‌که، دیوار رشتی
له‌ر چه‌شدن.]

ف: نشاندن، برپاداشتن. (ستون، دیوار و امثال
آن.)

ع: نَصَب، بِنَاء.

دانیشتن-دانشتن

داو

ك: تَوَر، تَهَلَه. [نامرزی راو‌کردنه.]

ف: دام، جام، مله، بَهَنَد، نَزَنگ، تَه.

ع: شَرَك، شَنَكَة، حِیَالَة، اُحْبُولَة، كُصِیْب، مِصَلَاة،

مِصِیْدَة، مِصِیْدَة، قَحَازَة، فِخ.

وینه-توین، تَه

داو

ك: که‌له‌ك. [فیلوته‌له‌که]

ف: دام، ریو، زرق، شَیْد، دوله، تَبَنَد، نِیَرَنگ،

كَلَكَة.

ع: مَكْر، كَیْد، حِیْلَة، خَدِیْعَة.

داو

[ك: زیاد‌کردنی دهستی کاید، بو‌نمونه: له تاره‌دا.]

ف: داو. (زیاد‌کردن خصل در بازی نرد مثلاً)

ع: ...

داوا

ك: فره، جَنگ، دَنگه‌شه، حه‌چهل، حوله‌سسی، دَرْمَه‌نی.

[شهره‌را]

ع: مَكَار، حَيَال، رَوَاغ، مُحِيل.

داوېسهټ ← داوېسه

داوېته لېب

ك: خوازگار، داران، [داراكار، خوازيار]

ف: خواهان، خواستار.

ع: طالب، تائق.

داوخواز ← خوازيار

داوواخستن

ك: داويناڼه، [دار چه فاندن بړ راو.]

ف: دام گستردن.

ع: صلي.

داوې ← داېر

داوېړين ← داېرېن

داوېکه شتن

[ك: پېرېبورن، كه رتنه نار دار]

ف: دام افتادن.

ع: تَكْعُش.

داوېکه

[ك: جې دار، همدېرگه]

ف: دامگاه، غلتگاه.

ع: مَرْتَقَة، زَلَّاقَة، مَغْلَطَة، شاپك.

داوېتېډر

ك: دارباز، داوچې، [نور راوچېدې دار ددښتېره.]

ف: دامې، داميار، دام افگن.

ع: صَيَاد، حايل.

داوېتېډر ← كه له كېاز

داويناڼه وه

ك: داوواخستن، [دارناڼه، دارچه فاندن]

ف: دام گستردن.

ع: صلي.

داووېسهټ

ك: خريدو فروش، داوېسهټ، [ماموله]

ف: داووستد، خريدو فروش.

ع: مُبَايَعَة، مُعَامَلَة، مُبَادَلَة، مُعَاوَاة.

داوواټن

ك: ته نعاډ كړدن، [نكورلې كړدن]

ف: منډلېدن، كېبېرن، داوآمدن.

ع: جَحد، انكار، تحاشي.

داووت

ك: زه ماوېن، [شاپي]

ف: سور، ټيوگانې، پيوگانې.

ع: عَرَس، زَقَف، زَقَاف.

داووهري

[ك: سكالاكړدن، دابهري]

ف: دادخواهي.

ع: تَخَلُّم، شِكَايَة. [عرض]

داووه زان

ك: دابه زانن، پيساده كړدن، [بسه روخوار هېتان. هدره ها:

هېتانه خواره له سهر سواري.]

ف: پياده كړدن، پايين آوردن.

ع: اِرْجَال، اِنْزَال، اِهْباط، حَدر.

داووه زين

ك: پياده يون، دابه زين، [بهره روخوار هاتن. هاتنه خواره]

ف: پياده شدن، پايين آمدن.

ع: تَرَجُّل، نَزُول، حُدُود، هُبُوط.

داووه سين ← دابه سين

داووه سين

ك: خوږدار، خوږدارېكه، چارواپه خوږېكه، [نسر كه سهي

ولاخ به كړې ده دات.]

ف: خَرَسَلَاك، خَرَبْتَدَه. (كسي كه الاغ به كرايه

بودارد.)

ع: عَاسِب، مُرِيض، مُرِيض.

داووه شان

ك: ره شان، كيتان، [تور كړدن (ي كېلگه).]

ف: افشانادن، كشتن، كاشتن، تخم افشانادن.

(زمين را.)

ع: زرع، طَرَحُ الزَّرْعَةِ.

داوه‌شائڻ

ك: شَرَكردن [زراندن (وهك: داوه‌شاندني جلويه‌رگ.)]

ف: پاره كردن. (لباس مثلاً.)

ع: تَخْرِيق، تَمْزِيق، إِخْلَاق، تَبْلِيغَة، هَرْت، هَرْد.

داوه‌شائڻ

ك: دَارِزائڻ، دَاڤَرَه‌فَسائڻ [داتورلانسدن، پليشانندن (وهك:

دَاڤَرَه‌فَاندني گوشت.)]

ف: له كردن. (گوشت مثلاً.)

ع: هَرْت، هَرْد، اِهْرَات، تَهْرِيد، تَهْرِيَّة.

داوه‌شايگ

ك: كَيْلِيَاگ، رَه‌شِيَاگ، دَارِزِيَاگ، [كَيْلَرَاو، رَه‌شِيَتَرَاو.

دَاڤَرَه‌فَاز

ف: كَشْتِه شُدِه، كَاشْتِه شُدِه، اِفْشَانْدِه شُدِه.

له شُدِه.

ع: مَزْرُوع، زَرْع، خَرْق، خَلِيق، بَالِي. مَهْرَت، مَهْرُد،

مَهْرَاء.

داوه‌شيان

ك: كَيْلِيَان، رَه‌شِيَان. دَارِزِيَان، دَاڤَرَه‌فِيَان. شَرِيبُورن، دَرِيَان.

[كَيْلَرَان، رَه‌شِيَتَرَان، پَلِيَشَار، پُورَان]

ف: كَاشْتِه شُدِن، اِفْشَانْدِه شُدِن. له شُدِن.

پاره شُدِن.

ع: مَزْرُوعِيَّة. تَهْرَت، تَهْرُد، تَهْرَاء، تَفْسُخ، تَهْآفَت،

اِنِهْرَات، اِنِهْرَاد. تَمْزُوق، تَخْرِق، خَلُوق، إِخْلَاق، تَبْلِيغِي،

تَهْدَم، اِسْتِخْرَاب.

دَاهَاگ

ك: شَهَق كَرِيَاگ، تَه‌خْتِه كَرِيَاگ. [دَاهِيَتَرَاو: به مشار بَرَاو.]

ف: تَه‌خْتِه شُدِه، اَلُوَارِشُدِه، اَزَه شُدِه.

ع: مَدَشُور، مَتَلُوح.

دَاهَاگ

ك: تازِه، تازِه‌پِه‌يِدَابُورگ، تازِه‌دَاهَاگ. [له نَوِي هَاتُور،

تازِه‌يَاو]

ف: نَو، نَوِه، نَوَتَر، بَاس، تازِه، مِيَدِن، اَمَدِه،

تازِه‌اَمَدِه، بَاب شُدِه، تازِه پِيْدَاشُدِه.

ع: حَادِث، بَدِيْع، مَبْتَدَع.

دَاهَاگ

ك: رَاڤُورگ، نَاڤِخْتِه‌بُورگ. [رَاهَاتُور، كَه‌رِي‌بُور]

ف: رَاڤِشُدِه، اَمُوخْتِه شُدِه.

ع: رُؤُوم، مَتَعَلِم، مَتَخَضِع، مَتَذَلِّل، مَالُوف.

دَاهَاتِن

ك: تازِه‌پِه‌يِدَابُورن، تازِه‌هَاتِن. [له نَوِي هَاتِن، تازِه‌دَاهَاتِن]

ف: نَوِ اَمَدِن، تازِه‌اَمَدِن، تازِه‌پِيْدَاشُدِن،

بَاب‌شُدِن، اَمَدِن.

ع: حُدُوث، بَدِيْعَة.

دَاهَاتِن

ك: رَاڤُورن، گُورَزُورن، نَاڤِخْتِه‌بُورن. [رَاهَاتِن. كَه‌رِي‌بُورن]

ف: رَاڤِ شُدِن، اَمُوخْتِه شُدِن.

ع: مَرُوم، تَعَلِم، تَخَضِع، اَلْفَة، تَذَلِّل.

دَاهَاوردن

ك: بَاوَرگ، دَه‌هَارُورن. [دَاهِيَتَان]

ف: غُبَاگ، اُورِدِن، دَرَاُورِدِن، بَاب‌كُورِدِن،

تازِه‌اُورِدِن، نُوگُفْتِن، نُوَسَاخْتِن.

ع: اِحْدَاث، اِبْدَاع، اِنْشَاء، اِبْتِخَاع، اِبْتِكَار، تَشْرِيح.

دَاهَاوردن

ك: رَاڤِ كُورِدِن، گُورَزُكُورِدِن، نَاڤِخْتِه‌كُورِدِن. [رَاهِيَتَان، كَه‌رِي

كُورِدِن]

ف: رَاڤِ كُورِدِن، اَمُوخْتِه‌كُورِدِن.

ع: رَاڤِ، تَرْبِيْم، تَعْلِيم، تَمْرِيْن، تَسْذَلِيل، اِخْضَاع،

اِسْتِنَاف.

دَاهَاوردن

ك: شَهَق كُورِدِن، تَه‌خْتِه‌كُورِدِن. [دَاهِيَتَان: به مشار بَرِيْن.]

دَاهَاگ

ع: مَكَار، حَيَّال، رَوَّاع، مُحِيل.

داویسه‌ت ← **داویسه‌د**

داوته‌له‌ب

ك: خوازگار، داوان، [داواكار، خوازیار]

ف: خواهان، خواستار.

ع: طالب، تائق.

داوخواز ← **خوازیار**

داوداخستن

ك: داوئیانه‌ره، [داو چه‌قاندن بوّ راو].

ف: دام‌گستردن.

ع: صَلِي.

داویر ← **دابیر**

داویرین ← **دابیرین**

داوکه‌فتن

[ك: پیوه‌بون، که‌رتنه ناو دار]

ف: دام‌افتادن.

ع: تَكْعُش.

داوکه

[ك: جی داو. هه‌لدیرگه]

ف: دامگاه، غلتگاه.

ع: مَرَلَقَة، رَلَاَقَة، مَغْلَطَة، شَابِك.

داولیدر

ك: داوباز، داوچی، [نهو راوچییه‌ی داو ده‌نیته‌ره].

ف: دامی، دام‌پار، دام‌افگن.

ع: صَيَّاد، حَابِل.

داولیدر ← **که‌ته‌کباز**

داوئیانه‌وه

ك: داوداخستن، [داوئیانه‌وه، داوچه‌قاندن]

ف: دام‌گستردن.

ع: صَلِي.

داوویسه‌ت

ك: خریدو فروش، داوویسه‌د، [مامه‌له]

ف: دادوستد، خریدو فروش.

ع: مُبَايَعَة، مُعَامَلَة، مُبَادَلَة، مُعَاطَة.

داوهاتن

ك: نه‌نعاد کردن، [نکورلی کردن]

ف: منبلیدن، کیبیرن، داو آمدن.

ع: جَحَد، اِنْكَار، تَحَاشِي.

داوه‌ت

ك: زه‌ماردن، [شابی]

ف: سور، بیوگانی، پیوگانی.

ع: عِرْس، رَف، رَفَاف.

داوه‌ری

[ك: سکا‌لاکردن، دادبیری]

ف: دادخواهی.

ع: تَطْلَم، شَكَايَة. (عَرْض)

داوه‌زائن

ك: دابه‌زائن، پیاده‌کردن، [به‌ره‌وخوار هیئتان. هه‌روه‌ها:

هیئتانه خواره‌وه له‌سه‌ر سواری.]

ف: پیاده‌کردن، پایبین آوردن.

ع: اِرْجَال، اِنْزَال، اِهْباط، حَدَر.

داوه‌زین

ك: پیاده‌بون، دابه‌زین، [به‌ره‌وخوار هاتن. هاتنه خواره‌وه]

ف: پیاده‌شدن، پایبین آمدن.

ع: تَرْجُل، نَزُول، حُدُور، هُبُوط.

داوه‌سستن ← **دابیه‌سستن**

داوه‌سین

ك: خوئیدار، خوئیداریکه‌ر، چاروابه‌خوئیکه‌ر، [نهو که‌سه‌ی

ولاخ به‌ کریّ ده‌دات.]

ف: خَرَسَلَاک، خَرَبَنْدِه. (کسی که‌ الاغ به‌ کرایه

بردارد.)

ع: عَاسِب، مُرِيض، مُرِيض.

داوه‌شائین

ك: ره‌شائین، کیلان، [توو کردن (ی کیلگه).]

ف: افشاندن، کشتن، کاشتن، تخم‌افشاندن.

(زمين را.)

ع: ذَرَع، طَرَحُ الرُّرْعَةِ.

داوه‌شائڻ

ك: شَرَكْدَن. [رزاندن (وهك: داهوشاندني جلويه‌رگ).]

ف: پاره كردن. (لباس مثلاً.)

ع: تَخْرِيق، تَمْرِيق، إِخْلَاق، تَبْلِيغِيَّة، هَرْت، هَرْد.

داوه‌شائڻ

ك: دارزائڼ، دافره‌قائڼ. [داتوولاندن، پليشاندن (وهك:

دافره‌قاندني گوشت).]

ف: له‌كردن. (گوشت مثلاً.)

ع: هَرْت، هَرْد، اِهْرَات، تَهْرِيْد، تَهْرِيَّة.

داوه‌شياگ

ك: كَيْلِيَاگ، وه‌شياگ. دارزيياگ. [كيتلراو، وه‌شيتراو.

دافره‌قار]

ف: كشته شده، كاشته‌شده، افشاندده‌شده.

له‌شده.

ع: مَزْرُوع، ذَرَع. حَرَق، خَلِق، بَالِي. مَهْرْت، مَهْرْد،

مَهْرَاء.

داوه‌شيان

ك: كَيْلِيَان، وه‌شيان. دارزيان، دافره‌قيان. شپيون، دريان.

[كيتلان، وه‌شيتران. پليشار. پوان]

ف: كاشته‌شدن، افشاندده‌شدن. له‌شدن.

پاره‌شدن.

ع: مَزْرُوعِيَّة. تَهْرْت، تَهْرْد، تَهْرَاء، تَفْسُخ، تَهَافْت،

اِنِهْرَات، اِنِهْرَاد. تَمْرُق، تَخْرُق، خُلُوق، إِخْلَاق، تَبْلِيغِيَّة،

تَهْدْم، اسْتِخْرَاب.

داهاتگ

ك: شه‌ق كرياگ، ته‌خته كرياگ. [داهيتراو: به‌مشار براو.]

ف: تخته‌شده، اَنوَارشده، آره‌شده.

ع: مَنشُور، مَنلُوح.

داهاتگ

ك: تازه، تازه‌پيدابوگ، تازه‌داهاتگ. [له‌نوئ هاتوو،

تازه‌بار]

ف: نُو، نُوَه، نُوَدَر، باس، تازه، ميدن، آمده،

تازه‌آمده، باب‌شده، تازه‌پيداشده.

ع: حَادِث، بَدِيْع، مُبْتَدَع.

داهاتگ

ك: رام‌بوگ، ناموخته‌بوگ. [راهاتوو. كه‌وي‌بوو]

ف: رام‌شده، آموخته‌شده.

ع: رَوْم، مُتَعَلِّم، مُتَخَضِع، مُتَدَلِّل، مَأْلُوف.

داهاتن

ك: تازه‌پيدابوون، تازه‌هاتن. [له‌نوئ هاتن، تازه‌داهاتن]

ف: نو‌آمدن، تازه‌آمدن، تازه‌پيداشدن،

باب‌شدن، آمدن.

ع: حُدُوث، بَدْعَة.

داهاتن

ك: رام‌بوون، گورو‌بوون، ناموخته‌بوون. [راهاتن. كه‌وي‌بوون]

ف: رام‌شدن، آموخته‌شدن.

ع: مَرُوم، تَعَلَّمَ، تَخَضَّع، اُلْفَة، تَذَلَّل.

داهارودن

ك: بار‌كردن، دهرارودن. [داهيتان]

ف: غَبَاد، آوردن، درآوردن، باب‌كردن،

تازه‌آوردن. نوگفتن، نوساختن.

ع: اِحْدَاث، اِبْدَاع، اِنْتِشاء، اِخْتِرَاع، اِبْتِكَار، تَشْرِيْع.

داهارودن

ك: رام‌كردن، گورو‌كردن، ناموخته‌كردن. [راهيتان، كه‌وي

كردن]

ف: رام‌كردن، آموخته‌كردن.

ع: رَام، تَرْبِيْم، تَعْلِيْم، تَمْرِيْن، تَذَلِيْل، اِخْضَاع،

اِسْتِنْلَاف.

داهارودن

ك: شه‌ق‌كردن، ته‌خته‌كردن. [داهيتان: به‌مشار برين.]

- ف: بریدن، اَزه کردن، شق کردن، تخته کردن، الوار کردن.
- ع: نَشْر، تَلْوِیح.
- داهوردن**
- ک: شانه کردن. [داهینان: شانه پیندا هینان. (زولف شانه کردن)]
- ف: شانه کردن. (زلف)
- ع: مَشْط، مَشْق.
- داهور**
- ک: ده لپ. شوپ. [فشوفون، ده لب]
- ف: گشاد. بلند.
- ع: حَظَل، واسع.
- داهول**
- ک: مه ترس، سهره خمر، هه راسه. [داون]
- ف: داهل، داهول، داخول، هراک، هراس، هراسه، توپل، خوسه، خواسه، افچه، مَترس.
- ع: ناطور، خيال، مِحْذَار، نُظَار، فَرَاغَه، لَعِين، داحول.
- داهيشتن**
- ک: داکيشان. [له سهره به رده خواری شوپ کرده ده.]
- ف: فروهشتن، هشتن.
- ع: تَدْلِيَّة، اِدْء، اِرْخَاء، اِرْسَال.
- داهيشتن**
- ک: داد تیران. [رایه کردن (ی مندال).]
- ف: فروهشتن. (بچه)
- ع: اِحْتِفَان، اِدْء، اِرْخَاء.
- دایان**
- ک: مه مه. [دایه، تاین]
- ف: دایه، تایه، ماندک.
- ع: ظُورَة، مُرْضِعَة، حَاضِنَة، دَیَّة.
- دایانی**
- ک: مه مه بی. [دایه نی، تاینی]
- ف: دایگر، تایگر.
- ع: ظَنَار، رَضَاعَة.
- دای به چاویه و.**
- ک: ... وتی پی. نشانی دا. [پیتی گوت. خستیه بهر چاری (سهره نشی کرد).]
- ف: زد توی چشمش.
- ع: طَعَن عَلَيه.
- دای به ژیر چناکه یا.**
- [ک: به مست کوتای به ژیر چه ناکه یدا.]
- ف: دو کاردی زد.
- ع: دَكَمَ لِحِيه، دَقَن فِي لِحِيه.
- دای به ناو ده میا.**
- [ک: به مست کوتای به ناو ده میدا.]
- ف: تودهن زدن.
- ع: دَقَمَه، دَكَمَه.
- دایره**
- ک: چه مهره، چه له مه، که مه، ناخه، تنووره. [بازنه]
- ف: دوله، پرهون، برهون، چَنَبَر.
- ع: دائِرَة، دَارَة، دَهْمَة، اِطَار.
- وینه
- دایره**
- ک: دد. [نامیتریکی موسیقاییه.]
- ف: دایره، باتره، عَرْبَانَه، نوره.
- ع: دُف، دَب.
- وینه
- دایره ی نیخزار**
- ک: خدت مهنتهر، مهنتهل، مهنتهر. [بازنه ی ناماده کردنی رزح.]
- ف: مَنْدَل، مَنْدَلَه.
- ع: دائِرَة اَلْحَضَار، دائِرَة اِحْضَار اَلْأَرْوَاح، دائِرَة اَلْعَرَائِم.
- دایق دهرهاتن**

ك: چاره كردن. گه رده ن گرتن. [به رده نگار بور نه رده. گرتنه نه ستو]

ف: چاره كردن. گردن گرفتن.

ع: مُقاوَمَة. تَعَهُد، ضَمَانَة.

دايك

ك: دادا، دايه. [داك]

ف: ماد، مام، مادر، مارو، آن.

ع: اُم، والدَة.

دايك مردگ

ك: مادهر مرده. [ميوه‌ی له باخدا گه نيو.]

ف: پوله، مادهر مرده. (ميوه‌ی فاسد شده در

بُستان.)

ع: عَجِي. وَيْلَمَه.

دايم

ك: هميشه. پايدار. [به رده رام. نهر]

ف: هميشه، پيوست، پيوسته، نراك، نوتاش،

پاينده، پايدار، جاويد.

ع: دائِم، سَرَمَد.

دايم روژگ

ك: هميشه روژگ. [به روژووی به رده رام.]

ف: هميشه روزه.

ع: قُيِي، صائِمُ الدَّهْرِ.

دايمولهي ز

ك: نافرته تيك كه هميشه بينو تيزه.]

ف: ده شتانی.

ع: ذَناء، دائِمُ الحَيض.

دايمولهي مر

ك: هميشه مهس. [سه رختوشی به رده رام.]

ف: هميشه مست.

ع: مِيَقاب، مُدَمِن، دائِمُ الخَمَر.

دايهی

ك: هميشه. [تا هيتا، نهر، هميشه بی]

ف: هميشگی، پيوستگی، پيوستی، نراكی،
نوتاشی، پايندگی، پايداری، جاويدی.

ع: دائِمِي، سَرَمَدِي، باقِي، اَبَدِي.

داينه

ك: چاك، په له. [داوین]

ف: دامن.

ع: رَقْل، ذيل.

داينه

ك: بنار، پالداينه، دايه کيف. [داوینی چيا]

ف: دامن، دامنه، دَمَن، راغ، کودر، تنبزه،

کوه پایه.

ع: سَفْح، طَفّ، وَكْف، هَبِطَة، حَضِيض، مُنْحَدَر،

أَصْل، أَسْفَل.

داينه!

ك: دايینی!، ليگه ری! (فرمانه.)

ف: بگذار!، بهل! (امر است.)

ع: ضَع!

داينه گير

ك: داوین گير، ده سه رداوین]

ف: دامن گير.

ع: مُتَشَبِّهٌ، مُلْتَمِس.

داينه گير

ك: پاگير. [به ربه ست، پيشگر. گيرده که ر]

ف: دامن گير، پاگير.

ع: مانع، باعِث.

داينه ی زين

ك: به شيكه له زين. (داوینی زين)]

ف: جناب، جُناب، كَفْجَك، تَنْبِيك، تَنْبُوك.

(دامن زين)

ع: يون.

ويته - زين > ۲

داينه ی کيف - داينه

دایه—دایک

دایه بهری

ك: دایه دهمی. [دای به دهمیره، دریژهی پیتدا.]

ف: دَمَش دَاد، دَمَش دَاد.

ع: دَئِيل، طَوَّل، اسْتَقْصَى.

دایه بهریا

ك: كهفته بهرور. [پیشی كهوت.]

ف: جلوافتاد، پیشافتاد، پیشی گرفت.

ع: سَبَقَهُ، تَقَدَّمَ عَلَيْهِ.

دایه ده می—دایه بهری

دبیا!

[ك: وشه ی بانگ کردنی مریشك و مهړه. بهم پیتی

«ب» یه ده لاین: بی نازاد.]

ف: بیا! (صدا کردن مرغ یا گوسفند، این «ب» را

بای آزاد گویند.)

ع: عَفَط. دَجُ!، بُسُ!

دبیا دبی!

[ك: وشه ی بانگ کردنی په پیتاپه پیتای مریشك و مهړه.]

ف: دبیا دبیا! (صدا کردن مرغ یا گوسفند به طور

تکرار)

ع: دَجُ دَجُ!، بُسُ بُسُ!، دَجْدَجَة، بَسْبَسَة، عَفَط.

دبی دبی!

[ك: وشه ی بانگ کردنی بز، مهړه، مانگا، گویره كه.]

ف: هرا! (صدا کردن بز، گوسفند، ماده گاو،

گوساله)

ع: عَفَط، طَرَطَبَة. هرا!

ددان—دیان

ددانه—دیاننه

دراو

ك: پور. [پاره (وشه یه کی کرماجیه.)]

ف: پول، درم. (کرماجی است.)

ع: نَقْد، وَجْه، دِرْهَم.

دردووک

[ك: زیرهك. قسه ی بیتجا کهر. (ویلوژی بیچووک.)]

ف: گُرْبَز، پَرْت گَو. (فضول کچلو)

ع: دَرْدَق.

درز

ك: ترهك، تَلِيش. [قلیش، قلیش]

ف: دَرز، دَرزه. شکاف، چاک، ترک.

ع: شَقْ، خَرَق، صَدْع، هَزَم، صَير. غُثْر، خُلَل،

خَصَاص. زُفیر، دَرز، قَادِح.

درز پیدن

ك: تره کین، تَلِيشان. [قلیشان، تره کان]

ف: دَرز پیداکردن، ترکیدن، شکافته شدن.

ع: تَفْصُم، تَصْدُع، اِنْشِقَاق، اِنْخِرَاق.

درز گرتن

[ك: كه لاین گرتن]

ف: شکاف گرفتن.

ع: رَاب، اِرَاب.

درژ

ك: خار. [نهرم، شوړ، لولول نه بوو (بهرام بهری «کرژ».)]

ف: خاب. (ضد «کرژ»)

ع: سَبَط.

درژ

ك: دژ. [گرژ، موڼ]

ف: خشمگین، توهم رفته.

ع: قَطِب، مُنْقِض.

درک

ك: خار، ریخزار، ریزه خال. [ریخه لان]

ف: خار، ریگزار، شن زار.

ع: عَقِيص، حَصَبَاء.

۱- له ده سنووسه که دا له باتی «» پیتی «ر» له سهر

پیتی «ب» دا دانراوه. (ر - ر)

درکائن

ك: گوشه‌دان. [ناماژه‌کردن، همیاکردن، وتنی سهره‌تایه‌ك له نهینى.]
 ف: دندیدن، پرخیدن، سیمیدن، کوسیدن، نماریدن.

ع: اشارة، اشعار، ایماء.

ع: هائم، ملهد، دوار، مخرج، مهجور، غریب.

درک گیا

[ك: چقلى گیا.]

ف: شخلى، خار گیاه.

ع: زغب، شوك الكنا.

درکه

ك: گوشه، همیا. جه‌فنگ. [ناماژه، نیديوم]

ف: دندش، پرخش، نمار.

ع: ودص، ورس، ایماء، اشارة، اشعار.

درکین

ك: درکدار، درکینه. [چقلاوى، درکوى]

ف: خاردار، تیخ‌دار.

ع: شائكة.

درکینه

ك: توکنه. [جوجه‌کى تازه توک‌لینها توو.]

ف: سیخ‌پر. [جوجه‌ای که تازه سر پرهایش برآمده باشد.]

ع: مشوک.

درکینه - درکین

درگا

ك: درگانه، قاپی. [دهرکه، درگا]

ف: نیا، نر، درگاه، کاپه، کاپی، سدگاه.

ع: باب، مدخل.

وینه - چله‌وخان، تادرگا

درگا

ك: درگانه، دم، سهر. [زارى دهر. (وهك: درگای خیگه.)]

ف: دهن، دهنه، دهانه، سر. (خیگ مثلاً.)

ع: قم، رأس.

درگا

ك: سهر، سهره. [سهرقاپ، دهمه‌وانه]

ف: سر.

ع: سداد، صمام، سبطام.

درگابوون

ك: توئین، توئیان. [ناراله‌بوون، ته‌قین (وهك: درگابوونى

برین.)]

ف: شکافته‌شدن. (زخم مثلاً.)

ع: غد، ثبر، فصيص، فزور، انبضاع، اغذاد.

درکاپیه‌ودان

ك: پیه‌ودان. [پیه‌ودان، دانه‌وه، به‌ستن]

ف: درپیش‌کردن، پیش‌کردن.

ع: سک، صک.

درگادان

ك: توئان. [ناراله‌کردن، ته‌فاندن (وهك: درگادانى برین.)]

ف: شکافتن. (زخم مثلاً.)

ع: بیج، بجز، بطر، بضع، فقأ، تفقئة، تفزیز، اثبار.

درگاژه‌نانه

ك: دهرگوشادانه. [شیرینی دان به هوئی کردنه‌وهی

داموده‌زگایه‌ك.]

ف: دربازانه، درگشادانه.

ع: افتتاحیة، افتتاحیة الباب.

درگانه

ك: درگا، قاپی. [دهرکه، درگا]

ف: نیا، نر، درگاه، سدگاه، کاپی، کاپه.

ع: باب.

وینه - چله‌وخان

درگای پاشا

ك: نه‌لقاپی. [ده‌روازه، دهرگای گه‌وره.]

ف: داخل، داخل.

ع: رتاج، اعلیٰ قابی.

درگای شوه که

ک: دهرمه جیل. [دهرمه غیله (دهرگای له توول ته نراو).]

ف: اژکن، غلبکن، غلبکین. (در مشبک)

ع: فاکوره.

وینه - دهرمه جیل

درگه

ک: کن، دهره، [که ند، ناودر، شیو]

ف: کُند، نزه، دُخمه.

ع: لصب، حُفَرة.

درم

ک: په تا، هه لامه ت. [په سیو، نا لامه ت]

ف: هنگ، کاتوره.

ع: زُکام، نَزلة.

درم

[ک: دهنگی دمه ک.]

ف: دُرم، طُرم. (صدای دنبک)

ع: دَبْدَبَة.

درین

ک: بو درن. [بوتی له ش.]

ف: شَمَغَند، شَمَاغَند، شَمَگَند، شَمَاگَند. (بوی

بدن)

ع: سَهْک، سُهْکَة، سُهوک، دُفر، دُقر، نُنن، نَحْن.

درینال

ک: کن، چان. [که ند، شیو، قولکه]

ف: کُند، شکاف، دُخمه، چاله.

ع: لصب، حُفَرة.

درینال

ک: درگه، تنگه. [نهو نارده ی که دو دهریا به یه ک

ده گه یه نی ت.]

ف: نال، ناله، کانال، تنگه. (شکافی که دو دریا

را به هم متصل کند.)

ع: تُرَعَة، کانال، قَنال.

وینه

درنچ

ک: دتو، جنوکه. [جنوکه، نه جنه، رموزن]

ف: هُرَماَس، دیو، اهریمن.

ع: عَفْرِیت، جن، شَیطان.

درنگه

[ک: زرنگه: دهنگیته. (وهک: دهنگی که مان.)]

ف: تَرَنگ، تَرَنگه، تَرناس. (صدای کمان مثلاً.)

ع: رَنین.

درنگه

[ک: وروز (وهک: دهنگی ههنگ به دوری پلورده ا.)]

ف: درنگ، درنگه. (صدای کدو مثلاً.)

ع: دَوِي.

درنه

[ک: درنده]

ف: درنده، رد، دَده.

ع: سَعِج.

درنه

[ک: تورپ، در]

ف: درنده، ژبان، خشمناک، خشمگین. شکننده.

ع: غَضُوب، مُغْتَاط، شَرور، کاسِر.

درق

ک: ده له سه، چاپ، چاخان. [ناراست، فشه]

ف: دروغ، گروغ، سرو، تروند، ترکند، ترفند،

تَرکَند، آسَمَند، هَیْتان، کاست.

ع: کَذِب، کُذِب، اُکُذُوبَة، مَین، قَت، فَرش، قَریَة، وِکع،

وَشِي، هَت، هَتَر، بُهت، خُلف، اِفک، خُرمان، سِمَهاج،

عِضَه، عِضَة، اَسروچَة، مَدَمَدَة.

دروخاښن

ک: کاراښن. [خوراندنی توپرگ.]

ف: اُرغاندن، گپیراندن، خاراندن. (خاراندن گلو)

ع: اِحْمَاط، اِحْرَاق.

دروّشه

ك: كاره كار. [خوروی قورگ].

ف: أرغ، گیر، خارخار.

ع: حَمَاطَة، حَرَاقَة، عَفُوصَة، اِحْتِرَاق.

دروّشیان

ك: كاریان. [خوران، خوروی (ی قورگ)].

ف: أرغیدن، گیریدن، خارخار کردن.

(گلو)

ع: اِنْحِطَاط، اِحْتِرَاف، اِحْتِرَاق.

دروّزن

ك: چاپیاز، چاخانچی. [درزگر، فشه باز].

ف: دروغگو، آسمند، آهمند، کاستکار.

ع: كَاذِب، كَذُوب، كَذَاب، مَيَّان، مَحَّاح، مَحَّاج، وَّلَاع،

خَرَّاط، خَرَّاص، خَسَّاق، فَرَّاش، هَثَّاث، سَرَّاج،

وَأَشْيِي، وَالِح، مَسِيح، تَمَسِّح، مَذْمِيذ.

دروّش

ك: درهوشه: نامرازکی پینه چیه.

ف: بیز، زده، درفش، دروش.

ع: مِخْرَز، مِخْصَف، مِسْرَد.

وینه

دروّشم

ك: شیوه، چهشن. [بیجم، سه روسیما]

ف: ینگ، فتن، نرند، یازند.

ع: شَکَل. هیولی.

دروّشن

ك: وریشن، درهخشان. [بریشه دار، ورشه دار]

ف: درخشنده، درفشنده، رخشنده، رفشنده،

درخشان، درفشان، رخشان، رفشان، فروزنده،

تابنده، فروزان، تابان، پرتوانداز.

ع: لَامِع، سَاطِع، مُتَشَعِّع، مُتَلَّالِي، نَيْر. بَرَّاق،

مُضِيء، مُنِير.

دروّشه

ك: وریشه، زریوه. [ورشه، بریشه]

ف: فروغ، پرتو.

ع: بَرِيق، سَطُوع، تَلَّالُو، تَشَعِّع، تَضُوء، تَنُور،

لَمَعَان، وَمِيض.

دروّشیان

ك: دروشین، زریویان. [دره-خشانه وه، بروو کانه وه،

بریسکه دان]

ف: درخشیدن، درفشیدن، رخشیدن، رفشیدن،

تابیدن، افروختن، پرتوافکندن.

ع: وَمِض، وَمِيض، اِيْمَاض، وَمَضان، سَطُوع،

تَلَّالُو، تَشَعِّع، تَنُور، اِلَاحَة، لَمَعَان، لَمَحَان، نُوْض.

دروّشین ← دروّشیان

دروّکردن

ك: درو و تن. [فشه کردن]

ف: دروغ گفتن. پیرایه بستن، ترفند. بافتن...

ع: كَذِب، كَذِب، كَذَاب، كَذَاب، فَرَش، قَت، هَث،

وَشْي، مَيْن، اِفَك، سَرَج، خَرَط، خَرَص، خَسِق، مَح،

مَحَج، مَسَح، وِلَع...

دروّکهر

ك: چپوتاش. [دارتاش]

ف: درودگر، چوب تراش.

ع: نَجَّار.

دروّم

ك: زقنه. [نه خوشی رشانه وه، چاره قورله (به تاعورنی

نازه لیش همر ده لئین «دروم»].

ف: زقنه. (طاعون حیوانات را هم «دروم»

می گویند.)

ع: طاعون.

دروو

ك: درگ. [چقل (رشه یه کی کرماجیه)].

ف: خار. (کرماجی است).

ع: شوك.

درومیان

ك: دورائن، تهقه‌دان. [دروون، دورینه‌ره]

ف: دوخت، دوختن.

ع: خیاطه، خرز.

دره‌خت

ك: دار، چلاك. [روه‌کی هه‌لجوری لقوب‌پدار.]

ف: درخت، دار.

ع: شجر.

دره‌خت په‌یوه‌ن نه‌کریاک

ك: دار بی‌یوه‌ن. [دره‌ختی متوربه نه‌کراو.]

ف: دارخال، دالخال. (درخت پیوند نشده)

ع: شجر بری، شجر غیر مطعوم.

دره‌خشان

ك: دروشن، روشن، شه‌وقدار. [بریه‌ده‌ر]

ف: درخشان، رخشان، رخشا، درخشنده،

رخشنده، دُرفشان، دُرفشنده، رفشنده،

فروزان، فروزنده، افروخته، فروخته،

برافروخته، روشن، تابان، تابنده، لیان،

پرتوانداز.

ع: لامع، مضيء، مُتَشَعِّع، مُتَلَائِي، وَقَاد.

دره‌م

ك: كيشيكه. (هاركيشی ۱۸ نوک یا ۴۸ دهنکه.)

ف: دَرْم، دره‌م، درخَم، زوزن، جو‌جره.

(۱۸ نخود = ۴۸ حبه)

ع: دره‌م، درهام.

دره‌نگ

ك: دیر. یه‌واش. [له‌کات رابراو، هیواش، نارام]

ف: دیر، درنگ، خُسک، آرام.

ع: ریث، ثبات، تأخیر. بَطَأ.

دره‌نگخیز

ك: دیرخیز. [له‌شگران، ته‌مه‌ن]

ف: دیرخیز، درنگ‌خیز، سپوزکار.

ع: بَطِيء، مُتَأَنِّي، رِيث.

دره‌نگ‌کردن

ك: دیرکردن. [دواکه‌وتن]

ف: دیرکردن، درنگ‌کردن، درنگیدن.

ع: تَأَخَّر، تَرِيث، تَأَنِّي، بَطَأَة.

دره‌و

ك: رنینه‌ره. [دروینه]

ف: دَرُو، خُسُو، خُسور، چیدن.

ع: جَرَّ، جَرَّان، حَصَد، حَصَاد، حَشَّ.

دره‌وان

ك: دره‌که‌ر. [دروینه‌وان، پاله]

ف: دَرُوگَر، خُسُوگَر.

ع: حَصَاد، جَرَّان، حَشَّاش.

دره‌وش ← به‌یاخ

دره‌وکردن

ك: رنینه‌ره. [دروینه‌کردن]

ف: دَرُوگَرْدن، درودن، دُریدن، درویدن،

خُسودن، خُسوردن، چیدن.

ع: جَرَّ، حَشَّ، حَصَد، جَرَّان، حَصَاد.

دره‌وکه‌ر

ك: دره‌وان. [دروینه‌دان، پاله]

ف: دَرُوگَر، خُسُوگَر.

ع: حَصَاد، جَرَّان.

دری ← توورنک [ارشه‌به‌کی کرماجیه.]. [کرماجی است.]

دریاگ

ك: تلیشیاگ. شر. [دراو، شروژ]

ف: پاره، دریده، کُزار، پاره‌شده، دریده‌شده.

ع: مُنْخَرِق، مُنْخَرِق، مُخَرِّق، مُتَمَرِّق، خَلَق، بَالِي،

بَقِير، رَدِيم، مُتَفَسِّسُ....

دریان

ك: ... تَلِيشِيَان. شَرِبُون. [دِرَان، شِرِوَل بُون]
ف: دَرِيدَن، دَرِيدَه شَدَن، پَارَه شَدَن.

ع: اِنْخِرَاق، تَخْرُق، فَرَز، اِنْمِرَاق، اِنْشِقَاق، اِنْجِوَاب،
تَمْرُق، تَشَقُق، تَمَشُق، تَفْسَأ.

دریان

ك: تَلِيشِيَان. [دِرَان، شَرِبُون (وَهك: دِرَانِي جَلُوبَه رَگ.)]
ف: پَارَه شَدَن. (جَامَه مَثَلًا.)

ع: اِنْخِرَاق، وَهِي. اِنْشِقَاق.

دریان

ك: بَاكَرَدَن. [نَاوَسَان (وَهك: نَاوَسَانِي نَازَهَلْ بَه هُوِي خَوَارَدَنِي
شَه رَه رَه.)]

ف: بَاكَرَدَن. (حَيَوَان اَز خُورَدَن شَبِدَر مَثَلًا.)

ع: حُبَاط، حَبَط.

دریخ

ك: كُوتَايِي. [كَه مَتَه رَخَه مِي، قَسُور]

ف: دَرِيخ، پَرُويش.

ع: مُضَايِقَة، قُصُور. قِصْر، تَكَاهُل، تَهَامُل، تَتَاقُل.

دریژ

ك: دَاهُوزَن، كَه شَيِيدَه، كَه شَه نَدَار. [كِنِشِرَاو، بَه رَامِبَه رِي

«كُورْت»]

ف: دِرَاز، بُلَنَد، دِيرَبَاز، دِيرَنَد، هُول. رَسَا.

ع: طُويل، مُمْتَد، مَتَاح، مِئِيخ، مَاتِع. مُفْصَل.

دریژا

ك: دَرِيژِي. [دَرِيژَايِي]

ف: دِرَازَا، دِرَازِي، دِرَازَنَا، بُلَنَدِي.

ع: طُول، اِمْتِدَاد.

دریژکیشیان

ك: تَلُوز، تَلُوز كَه فِتَن، قَنگَه وَتَلُوز، پَالَكَه فِتَن، دُولُوز كَه فِتَن.

[رَاكِشَان]

ف: دِرَاز كِشِيدَن، وَاكِشِيدَن، لَم زَدَن.

ع: جَحْ، اِضْطِجَاع، اِنْتِعَاش، اِنْتِعَاص.

دریژه وگردن

ك: دَاكِشَان. [دَرِيژَه پِيدَان. بَه دَه مَه وَه دَان]

ف: دِرَاز كِرَدَن، كِشِيدَن. دِرَاز گُويِي.

ع: تَطْوِيل، اِطَالَة، تَمْدِيد، تَمْتِيع، اِهْوَاء. تَفْصِيل.

دریژی — دریژا

دریژه

[ك: دِرَكَه (زِيپَكَه مِي خُورُودَارِي وَهك نَاوَلَه يَه لَه لَه شِي

مِنْدَالْ دَه رَدِيْت.)]

ف: سُر، دُكَم، غَيْر، شَرَك. (جُوشِشِي اِسْت بَا

خَارِش مَانَدَن آبلَه دَر بَدَن بَجَه بِيرون مِي آيِد.)

ع: حِمَاق، شَرِي.

دریین

ك: تَلِيشَانَن، دَاتِلِيشَانَن، شِكَا فِتَن. [لَه ت كِرَدَن، دِرَانَدَن]

ف: فُتَرَدَن، فُتَرِيدَن، فُلتِيدَن، فُتَالِيدَن، كُزَارِيدَن،

دَرِيدَن، شِكَا فِتَن، پَارَه كِرَدَن.

ع: خَرَق، هَت، هَتَك، شَق، مَرَق، فَض، جَوَب، قَت،

قَد، بَقَر، هَرَد، تَمزِيق.

دریین

ك: چَال كِرَدَن. [هَه لَدَانَه وَهِي نَاگَرِي دَا مَرَكَار. (وَهك: دَرِيبِي

نَاگَر.)]

ف: وَاكِرَدَن، شِكَا فِتَن. (آتَش مَثَلًا.)

ع: حَضَا، فَتَح، اِثْقَاب.

دز

[ك: كَه سِي كَه مَالِي خَه لَكِي بَه نَهِيْتِي دَه بَا.]

ف: دَزَد، تُونِي، مَنگَل.

ع: لَص، لَصِب، سَال، شِص، سَارِق، هَطَل، عُمُرُوط،

أَطْلَس، هَطْلَس، سِنِمَار.

دز

[ك: زَارَوَه يَه كَه لَه يَارِيه كِي جَارَانَدَا. (بَه رَامِبَه رِي «سُوفِي»

لَه يَارِي «قَابَان».)]

ف: چَك. (مَقَابِل صُوفِي دَر «قَاب بَازِي».)

ع: لَصْن.

دز

ك: قَلْعًا. [كه لات، دژ]

ف: دژ، دز، باره، بارو.

ع: قَلْعَة، أُطْم، حِصْن، حِصَار.

دز ده ریا

[ك: جهردی ده ریا]

ف: دزد دریا.

ع: قُرْصَان، لُصُوصُ الْبَحْرِ.

دزده سه لك

ك: دالکه دزان. [دایکه دزه، دهسکیس، جاسوسی دز.]

ف: دزد دسنتک، دزد افشار، دزد آفشره.

ع: لَغِيف، شِص.

دزکوشکه

ك: دزگا، مه کو. [جه شارگی دزان.]

ف: مکو، دزدگاه.

ع: مَلَصَّة، مَكْمَن، مَكُو.

دزگا ← دزکوشکه

دز که رده نه

ك: جهرده، چهته. [زیگر، ریپر]

ف: راهزن، منگل، دزد گردنه.

ع: قاطع الطريق.

دزگیر ← قهره سوران

دزه

ك: پاچرکی. بی زیگه. [بی سرته. لاری گرتن]

ف: دزده. بی راهه، چپ روی.

ع: ضَرَاء، كَسْحَبَة، مُخَاثَلَة، مُرَاوَعَة.

دزه باریکه

[ك: دزی له ر.]

ف: دزده باریکه.

ع: مَطْلَس، لِصُّ مَقَاف.

دزه خه نه

ك: لچخه نه، له بجه نه. [زده خه نه]

ف: لب خند، دزده خنده.

ع: تَبَسُّم.

دزی

ك: خراوه، چرب. [کاری دز.]

ف: دزدی.

ع: سِرْقَة، سَلَّة، اسْتِرَاق، اِخْتِلاس. اِنْتِحَال.

دزیاک

ك: چریباگ. [دزارو، به نهی نی براو]

ف: دزدیده.

ع: مَسْرُوق، مُخْتَلَس.

دزین

ك: چریانن. دزی کردن. [به نهی نی بردن]

ف: دزدیدن، دزدی کردن.

ع: اسْتِرَاق، اِخْتِلاس. سَرَق.

دزیه نه نی

[ك: نهوی بو دزین ده شیت.]

ف: دزدیدنی.

ع: سِرْقِي، سِرْقَتِي.

دژ

ك: درژ. نه خم. گرژ. [مۆن، مړوموچ]

ف: خَشْم، أَخْم، توهم رفتن،

پیشانی درهم کشیدن.

ع: قَطُوب، كَلُوح، عَبُوس، حَرْد. قَهْر. قَطُوب،

عَبُوس، كَالِح، حَرْد، مُنْقَبِض.

دژ

ك: چه پل. [دژ خوره لك] [خراپ، چه رت]

ف: بد.

ع: رَدِيء، حَبِيث.

دژبوون

ك: درژبوون. نه خم کردن. [مۆن بوون، ناچاو گرژ کردن]

ف: خشم کردن. آخم کردن، توهم رفتن،

خشمگین شدن.

ع: قُطُوب، كُلوَح، عُبُوس، بُسُول، حَرَد.

دژیه‌سه‌ن

ك: دژیه‌سه‌ن. [دوردل له په‌سه‌ند كردندا.]

ف: دژيَسَنَد، دېر پيَسَنَد، دشوار پيَسَنَد.

ع: مُطَلَب، مُحْتَاط، مُتَرَدَد.

دژخوهراك

ك: دژخوهر، به‌دخوهراك. [دوردل له خواردندا، كه‌م خور.]

ف: دژخوار، دژخوراك، بدخوراك. كم‌خور،

كم‌خوراك.

ع: رَدِيءُ الْغِذَاءِ.

دژكاه

ك: پاريزگار، پاريزكه‌ر. [خوپاريز له گوناها.]

ف: پارسا، پرهيزگار.

ع: مُنْقِي، مُحْتَاط.

دژكردن

ك: نارچار تورشانن. [مروموج بورن، نارچار تال كردن]

ف: خشم كردن، خشمگين شدن، توهم رفتن،

پيشاني درهم كشيدن.

ع: قُطُوب، بُسُول، كُلوَح، عُبُوس، حَرَد.

دژهان ← دژوين [رشه‌به‌كي گوزانيه.] [گوراني است.]

دژهن

ك: به‌دخوا، مَيَل. [دژمن، نه‌يار]

ف: دشمن، بدخواه، كينه‌ور، كينه‌تون،

كين‌خواه.

ع: حَصَم، حَصِيم، لِد، لَدِيد، عَدُو، مُحْاصِم.

دژهن‌بي

ك: به‌دخوابي. [دژمني، نه‌ياري]

ف: دشمني، ريغ، آريغ، ستيز، ستيزه،

بدخواهي، كينه‌جويي.

ع: عَدَاوَة، حُصُومَة، شَنْاءَة، بَغْضَة، بَغَاضَة،

بَغْضَاء، مُعَادَاة، شَحْنَاء، لِدَاد، لَدَد، نَائِرَة.

دژوار

ك: دوخشار، سه‌خت. [چه‌تون، زه‌مه‌ت]

ف: دشوار، سَخْت.

ع: شاق، صَعِب، مَعْسُور.

دژواري

ك: دوخشاري، سه‌ختي. [چه‌توني، قورسي]

ف: دشواري، سَخْتِي.

ع: مَشَقَّة، صُعُوبَة، عُسْرَة.

داسر

ك: چورز. [خوراكي پاش ژم]

ف: دندان‌مَز.

ع: تَفَكُّه، عَقَبَة.

دش

ك: شووخو‌يشاك. [خوشكي شور.]

ف: دژ، خواهر شوهر.

ع: أُخْتُ الرَّوْجِ.

دش

ك: خراب. [خوهشي و دش] [خراب]

ف: دژ، بد.

ع: سَيِّء، رَدِيء.

دشست

ك: خراب. [خراب، ناشيرين، ناهز]

ف: زشت، دُشْت، دژ، بَد، ناهموار، ناگوار.

ع: رَدِيء، سَيِّء، حَشِين.

دشته

ك: دشت، دشتي. [ناشيرين، ناهزي]

ف: زشت، بدی، زُفْتِي.

ع: سَوَاء، رَدَاءَة، حُشُونَة.

دشتي

ك: خرابي. [خرابي، ناشيريني، ناهزي]

ف: زشتي، بدی.

ع: سَوء، رَدائَة، خَشوئَة.

دشمنه

ك: دژمن، بدخوا. [دوژمن، نه یار]

ف: دُشمن، بَدخواه.

ع: حَصْم، بَد، عَدُو، صِد، مُعاند، لَد، لَدید.

دشمنه نی

ك: دژمنه نی. [دوژمنی، نه یاری]

ف: دُشمنی، ریغ، آریغ، ستیز، ستیزه، بدخواهی، کینه توزی.

ع: حُصُومَة، عَدَاوَة، تَضَاد، لِدَاد، لَدَد، بَغْضَة، بَغَاضَة، بَغْضَاء، شَحَاء، شَنَاءَة، نَائِرَة.

دشوار

ك: دژوار، دوخشار. [چه توون، زهدت]

ف: دشوار، دُشخوار.

ع: شاق، صَعْب، مَعْسُور، مُشْكَل.

دشه

[ك: چینگه ی خراب.]

ف: دشه، دش، دژه، دژ. (جای بد)

ع: رَدِيء، سَيِّئ.

دشی

ك: خراوی. [خرابی، ناهیزی]

ف: دُشمنی، دژی، بدی. زشتی، دُرشتی، دُشتی.

ع: خَشوئَة، رَدائَة، سُوء.

دفلوک

ك: لیفکه. [لفکه (گوشه میز که شورپی ده که نه ره.)]

ف: دَفْلُوك، لِبْفَه.

ع: شَعَار، تَحْتِ الحَنَك.

دلیر

ك: دلآور، دلدار، نه ترس، جهنگی. [بویر، نازا]

ف: دلیر، دلآور، یل، آرغند، بهادر.

ع: بَطْل، نَجید، ذَمیر، كَمِي، جَرِيء، شُجاع، باسِل،

شَجیع**دلیق**

ك: گولهسه گانه، شیلان. [دلق، جلیق (بهی دره ختی گول.)]

ف: دلیک، کلیک. (بار و میوه ی درخت گُل.)

ع: عَلِيقُ الكَلْب، بَدْرُ الوَرْد.

دیل

ك: ... ماده، قیز. [نه ندامیکی سهره کی له شه. هه روه ها:

گه ده. ناخ]

ف: دل، دیل، گش، خواجه، مَن. نهان.

ع: قَلْب، فُؤاد، خَلَد، بَال، نَفْس، جَنان. روح.

ضَمیر، باطن.

دل

ك: قیز. [بیتر]

ف: دل، سوس، جهش.

ع: طَبیع، نَفْس.

دلآور

ك: دلدار، دلیر، نه ترس. [نازا، بویر، دلآور]

ف: دلآور، دلدار، دلیر، چیر، چیره.

ع: كَمِي، شَجیع، شُجاع، ذَمیر، نَجید، بَطْل، باسِل.

دلآور

ك: دلنوا. [دلنه وایکهر، دلده ره]

ف: دل نواز، دل جو، مهربان.

ع: رَوُوف، وَدود، مُسْتَمیل، اُنیس.

دلآویز

ك: دلچه سپ، خورشه ویس. [سهرنج اکیش، دلگیر]

ف: دلآویز، دل ربا، دل پذیر.

ع: جَذاب، جاذِب، مَحْبُوب.

دل نیتشه

ك: زک نیتشه، دلده ره. [سک نیتشه، ژانی دل.]

ف: دل درد، شکم درد.

ع: عَلَوْنَ، قُدَاد، كُبَاد.

دل بردن

ك: دلزفانن، لاو كردن. [دلفرانندن، نهویندار كردن]
ف: دل بُردن، دل ربودن.

ع: جَذَب، جَذَابِيَّة، اِعْشَاق، اِسْتِهْوَاء.

دل بردن

[ك: بو خوران، پی خوران، نیشتیا (تاسه‌ی خواردن).]
ف: دل بردن. (میل به خوردن)

ع: اِسْتِهْءَاء.

دل بهر

ك: دلزفین، لاوگر. [گراری، ماشقه]

ف: دلبر، دلزبا، دلستان، دل فریب.

ع: جَذَاب. مَعْشُوق، مَحْبُوب.

دل به بسته‌گی

[ك: مه‌یل، تاسه، حهز]

ف: دل بستگی.

ع: عِلَاقَة، هَوَى، اِسْتِیْاق، مَحَبَّة.

دل به سیان

ك: دلپری. [نینه‌تلا، حهز نه كردن له خواردن].

ف: دل نخواهی.

ع: بَطْنَة، ثُخْمَة، اِمْتِلَاء.

دل به یه کاهاتن

ك: دل‌هه‌لشیویان. [شیوانی دل، هیلنج‌دان]

ف: دل به هم خوردن، دل آشوب‌کردن.

ع: غُثْيَان، جُثْوَاء، تَبَعْتُر، تَهْوَع.

دلپری

ك: كه‌یل، نالوز، دلته‌نگ. [خه‌مبار، په‌روش]

ف: دل پیر، دل تنگ، آلوس، آلیز، دژم.

ع: حَبْلَان، حَزِين، مُتَعَيِّظ، مُحْتَد، مُنْضَجِر، جَوِي،

كدر

دلپری

ك: دل‌ته‌نگی. [خه‌مباری، په‌روشی]

ف: دل پُری، دل تنگی.

ع: حُزْن. غَمْر. مَلَاة، هَم، تَأَق، تَأَقَة، اِنْبِرَام، غَنَص،

اِنْفِجَار، كُدُورَة.

دلته‌نگ

ك: ته‌مین، خه‌مین، گرژ، خه‌مبار، دل‌کلافه، دلپری.

[په‌روش، خه‌فته‌بار]

ف: دل تنگ، دل پُر، دژم، اندوه‌گین.

ع: حَزِين، مَلُول، مَهْمُوم، مَغْمُوم، جَوِي، مُنْضَجِر،

تَثِق، كَدِر.

دلته‌نگی

ك: دلپری، خه‌مباری، گرژی، دل‌کلافه‌بوون، دل‌خه‌فه‌بوون.

[په‌روشی، خه‌فته‌باری]

ف: دل تنگی، دل پُری، قژم، قژم، آندوه.

ع: حُزْن، مَلَاة، هَم، غَم، غَنَص. تَأَق، اِنْبِرَام،

اِنْضِجَار، غَمْر، كُدُورَة.

دلجویی

ك: دلته‌وایی، ده‌لالت، لوانن. [لواننده‌ره، دل‌دانه‌ره]

ف: دل جویی، دل نوازی، مهربانی.

ع: رَافَة، مَحَبَّة، مَوَدَّة، اِسْفَاق، تَانِيس، مُدَالَاة،

تَسْلِيَة، مُؤَانَسَة.

دلچه‌په‌ل

ك: به‌ددل، به‌دگومان. [دلپیس]

ف: بددل، بدگمان.

ع: ظَنِين، فَشِل، سَيِّئُ الظَّن، سَيِّئُ القَلْب، قَاس،

قَسِي القَلْب.

دلخالی

ك: ناشتا. [كه‌سی له به‌بیانیه‌ره هیچی نه‌خواردییت.]

ف: ناشتا، ناهار، ناآهار، شتا، ناشتاب، نخاره.

ع: هَاقِي، طَيَّان، رَيِّق، عَلَى الرَيِّق، نَشِيْطَة.

دلخوا

ك: دلچه‌سپ. [دلخواز: نه‌روی دل ناره‌زروی ده‌کات.]

ف: دل خواه، دل پذیر.

ف: تکان خوردن، دل نماندن.

ع: اِزْعَاق.

دَلدَاگ

ک: حَسِیْن، شَهِیْدَا. [نُهویندار]

ف: دَلدَار، شَهِیْدَا.

ع: عَاشِق، شَاقِق، مَفْتُون.

دَل دِه رِهَاتِن

[ک: سَوِی بُوْنِه]

ف: دَل دِرَآمَدِن.

ع: تَوَلُّهُ، تَوَلُّع، اِثْلَاه، اِثْلَاع، اِنْتِزَاعُ الْقَلْب.

دَلرَوِیْن

ک: دَلچُون، دَلبِیَاوَان-بُون، بَیخَوِیُون-بَیهُوش بُون،

لِه سَه رُوچُون]

ف: دَل رِفْتِن، بَیخودشدن، از هوش رفتن.

ع: دُلُوهُ، غَشِیَان.

دَلرِهَش

[ک: بَی بَه زَه، دَلرِهَق]

ف: دَل سِیَاه، سِیَه دَل.

ع: فَشَل، قَاس، قَاسِی الْقَلْب، سَیْی الْقَلْب.

دَلرِهَش بُوُون

[ک: دَلرِهَق بُوُون]

ف: دَل سِیَاه شَدِن، سِیَه دَل شَدِن.

ع: قَسُو، قَسُوهُ، قَسَاوَةُ.

دَلرِهَنج

ک: رِهَنجِیَاگ، دَلرِیَش. [دَلشکَار]

ف: دَل رَنج، رَنجِیْدَه، آز رْدَه، اَفگَار، تَافْتَه، کُوفْتَه،

کُوفْتَه شَدَه، دَل آز رْدَه، اُوگَار.

ع: مَلُول، مَتَّالِم، مَكْدَر، مَنضَجِر.

دَلرِیَش

ک: دَلرِهَنج. [دَلشکَار]

ف: اَفگَار، اُوگَار، دَل رِیَش، دَل آز رْدَه.

ع: مَتَّالِم، مَتَّكْدَر، مَنضَجِر.

دَل سُوُونَاتِن

[ک: دَلسُوُوِي كِرْدِن]

ف: دَل سُوُوَانَدِن.

ع: شَفَقَةُ، صَمِیْمِيَّة، تَحْنُن. تَلْوِیْع، اِحْرَاقُ الْقَلْب.

دَلسُوُوَتِیَاگ

[ک: دَلسُوُوَتَا، دَلرِیْن، زُوُو رَخَه مِیَار]

ف: دَل سُوُوخْتَه.

ع: مَتَّالِم، مَتَّاتَّر، مَنضَجِر.

دَل سُوُوَتِیَان

[ک: دَلسُوُوِي، زُوُو رَخَه تَبَار بُوُون]

ف: دَل سُوُوخْتِن.

ع: مَضَّض، تَرَفَّق، اِلْتِیَاع، تَأَلَّم، تَأَثَّر، اِنضِجَار.

دَلسَه خَت

ک: دَیُوُو دَل، دَلچَه پَهَل. [دَلرِهَق]

ف: دَل سَخْت، سَخْت دَل.

ع: شَقَّی، قَسِی، قَسِی الْقَلْب.

دَلسَه رِد

ک: تَه وَا سِیَاگ. [نَا تُو مِیْد، دَلسَا رِد]

ف: دَل سِرْد، فِسِرْدَه، اَفسِرْدَه، دَل اَفسِرْدَه،

اَفسِرْدَه دَل.

ع: قَانِط، مَایُوس، مَنكَسِر، مَكْرُوب.

دَلسَه رِدِی

ک: تَه وَا سِیَان. [نَا تُو مِیْد، دَلسَا رِدِی]

ف: فِسِرْدِگِی، اَفسِرْدِگِی، دَل اَفسِرْدِگِی،

اَفسِرْدَه دَلِی، دَلسِرْدِی.

ع: یَاس، قُنُوط، كَرَب، اِنكِسَار.

دَلشَا د

ک: دَلخُوُهَش. [بَه کَه یَف، خُوُه شَا حَا ل]

ف: دَلشَاد، شَاد مَان، دَل خُوُهَش، خُرْسَنَد، خُرْم.

ع: مَسْرُور، مَقْرُوح، فَرِح، مَرِح، بَطَر، بَاجِل.

دَلشکُسه

ک: دَلخُوُهَر. [دَلشکَا ر]

ف: دل شکسته، دلخور.

ع: مَكْرُوب، مَلُول، مُنْضَجِر، مُنْزَجِر، مُنْكَسِر، مُنْكَسِرُ الْقَلْب.

دلشکیان

ک: دل‌خوهری، [دلشکان، دل‌بخان]

ف: دل شکستگی.

ع: اِنْكَسَار، اِنْكَسَارُ الْقَلْب، تَأَلُّم، تَأَثُّر، مَلَالَة.

دل‌کرمول

ک: دل‌چه‌پهن، [دلپیس، دوردل]

ف: بدگمان.

ع: ظَنِين، سَيِّئُ الظَّنِّ.

دل‌کریانه‌وه

ک: دل‌وازی‌بون، [دل‌کرانه‌وه، که‌یف‌خوش‌بون]

ف: دل‌بازشدن.

ع: اِنْشِرَاح، اِنْسِاط.

دل‌کلافه‌بوون

ک: دل‌داگریان، دل‌خفه‌بوون، دل‌تسه‌نگی، [خه‌مباری،

په‌رؤش‌بون]

ف: دل‌کلافه‌شدن، دل‌خفه‌شدن، دل‌تنگ‌شدن.

ع: غَنْص، حُزْن، هَمّ، مَلَالَة، اِنْقِیَاضُ الْقَلْب، تَكْدُر.

دل‌کورکیان

ک: هه‌وه‌س‌کردن، [ناره‌زوو‌کردن]

ف: خارخاردل، هوس‌کردن.

ع: مَبِيل، خَلْجَانُ الخَاطِر.

دل‌کوژی

ک: دل‌کوشتن، [سه‌رکوت‌کردنی‌دل، دنیا‌له‌دل‌ده‌کردن]

ف: فُرْت، زه‌نجه.

ع: رِیَاضَة.

دل‌کوشتن ← دل‌کوژی

دل‌گران

ک: دل‌تسه‌نگ، دل‌خوهر، دل‌تسه‌نگ، [ره‌نجار، په‌رؤش]

ف: دل‌گران، سرگران، دل‌گیر، دل‌تسه‌نگ، دلخور،

دل‌تسه‌نگین.

ع: غَنْص، حَزِين، مَلُول، كَدِر، مُنْضَجِر.

دل‌که‌واپی‌دان

ک: دل‌خه‌بردان، دل‌لیدان]

ف: دل‌گواهی‌دادن، گواهی‌دادن‌دل.

ع: حَدَس، اِحْسَاس، اِحْسَاسُ الْقَلْب، حَدِيثُ

النَّفْس.

دل‌گیر

ک: دل‌گران، دل‌تسه‌نگ، دل‌خوهر، ره‌نجیگ، دل‌ره‌نج، دل‌سه‌ن.

[په‌رؤش، خه‌فته‌بار]

ف: دل‌گیر، دل‌گران، دل‌رنج، رنجیده، ناخشنود.

ع: مُنْكَدِر، مُنْضَجِر، مَلُول، مُنْقَبِضُ الْقَلْب.

دل‌گیری

ک: دل‌گرانی، دل‌ره‌نجی، دل‌تسه‌نگی، [خه‌فته‌باری]

ف: دل‌گیری، دل‌گرفتگی، دل‌گرانی، آندوه،

رنجش، دل‌رنجی.

ع: غَنْص، هَمّ، مَلَالَة، حُزْن، كُدُورَة، اِنْبِرَام،

اِنْقِیَاض، اِنْقِیَاضُ الْقَلْب.

دل‌لیچوون

ک: شیفته‌بوون، هسه‌په‌ن‌بوون، [تسه‌کردن، شه‌یدابوون]

ف: شیفته‌شدن، دل‌خواستن.

ع: عَشِق، اِشْتِیَاق، حُبّ، هَوَى.

دل‌مردک

ک: بیدان، [دل‌مردو، مردئی‌ژاکار].

ف: بی‌دل، مُرده‌دل، دل‌مُرده، افسرده‌دل.

ع: بَلِيد، جَامِد، عَدِيمُ الْفُؤَاد، جَامِدُ الْفُؤَاد.

دل‌سه‌ن

ک: دل‌گیر، دل‌گران، دل‌ره‌نج، [ره‌نجار]

ف: دل‌مند، دل‌گیر، دل‌گران، دل‌رنج، ناخشنود.

ع: مُنْضَجِر، مُكْدَر، مُنْبِرِم، مَلُول.

دل‌نه‌بردن

ک: بوته‌خوران، بی‌تیه‌تیه‌یی (تسه‌شکان‌له‌خواردن).

ف: بتگنند، دل نبردن، سرباززدن. (میل به

خوردن نداشتن)

ع: اکزام. اِثْخَام. اِسْتِكْرَاه. عَدَمُ الْاِشْتِهَاء، خَلْفَةٌ.

دلته خواز

ک: دلته خوا. [خوته ریست]

ف: آخواستی، نه خواسته، ناخواسته.

ع: غَيْرِ اِخْتِيَارِي، غَيْرِ اِرَادِي.

دلته مان

ک: ترسیان. [ترسان]

ف: ترسیدن، دل توی دل نماندن.

ع: اِنْزِعَاق، خَوْف، دَهْشَة، خَشِيَّة.

دلته وا

ک: دلنوا، دلوار، دلدار. [دلدهره، میهربان]

ف: دل نواز، دل جو، دل دار، مهربان.

ع: رَوْوَف، وُدُوْد، مُدَالِي.

دلته وایی

ک: دلخوشی دان، دلداری، ده لالت. [دلدهره، دلجویی]

ف: دل نوازی، دل داری، دل جویی، مهربانی،

نوازش.

ع: مُدَالَاة، تَأْسِيَّة، تَسْلِيَّة، تَفْرِيزَة، رَافَة، مُوَدَّة.

دلواپه سی

ک: دلدهردا، چاره‌درا. [دل‌له‌دوا، چاره‌درو، چاره‌بران]

ف: دل‌واپس، نگران.

ع: مُتَرْقِب، مُتَرْصِد، مُنْتَظِر، مُتَرَدِّد، لَوِي.

دلواپه سی

ک: دلدهردایی، چاره‌دوایی. [دل‌له‌دوابسون، چاره‌دووبون،

چاره‌برانی]

ف: دلواپسی، نگرانی.

ع: تَرْقِب، تَرْصِد، اِنْتَظَار، لَوِي، لِي.

دلواز

ک: دل‌گوشاد. [دل‌فراوان]

ف: دل‌گشاد، دل‌واز.

ع: رَحْبُ الصَّدْر، وَسْبِعُ الْقَلْب.

دل‌ویه

ک: تکه. [تنوکه ناویک که له سهرپانه‌وه ده‌تکیت.]

ف: چکه.

ع: وَكْفَة.

دل‌هاتنه‌په‌کا

ک: دل‌هه‌لشیریان. [دل‌تیکچوون، هیلنج دان]

ف: هراش، دل‌به‌هم‌خوردن.

ع: تَهْوُع، غَشِيَان، غَشِيَان.

دل‌هاوردن

ک: بروایی. [دل‌هاتن، روادیتن]

ف: گرایش، دل آوردن.

ع: مَيْل، رَغْبَة.

دل‌ه‌پاوپه‌مه‌که

ک: دووگومانی. هاگو. [دوودلی. بی‌بیرلیکرده‌ره]

ف: جگاری، دوگمانی. سزسزی.

ع: تَرْدِيْد، اِرْتِيَاد. نَعْمَ رَجْمًا بِالْغَيْبِ.

دل‌ه‌ته‌پی

ک: دل‌ه‌رپی. ترسیان. [تونند لیتدانی دن. دل‌ه‌راوکی]

ف: دل تپش، سکسکی، گراز. ترس، بیم.

ع: ضَرْبَانُ الْقَلْب. اِضْطِرَاب، خَوْف.

دل‌ه‌خوړپی

ک: دل‌ه‌رپی. دل‌لیدان. [دل‌ه‌راوکی. که‌رتنه‌دن]

ف: دل تپش. دل‌زدن.

ع: ضَرْبَانُ الْقَلْب. وَحِي، اِلْهَام.

دل‌ه‌دوا ← دل‌واپه سی

دل‌ه‌ده‌رده

ک: زک‌نیشه، زکه‌درده. [سک‌نیشه]

ف: کناک، برینش، دل‌نرد، شکم‌نرد.

ع: قُدَاد، عَلُوْن، رُحْبِر.

دل‌ه‌ره‌پی

ك: دله ته بې. [دله خوربې. [توندل لیدانی دل. که ورته دل]

ف: گراز، سَكْسَكی، دل تپش. دل زدن.

ع: ضَرَبَانُ الْقَلْبِ، حَقْفَان، الْهَام.

دله کزئ

[ك: دله كزه، سورتانه وی گه ده.]

ف: سوزش معده.

ع: غَشِيَان، احْتِرَاقُ قَمِ الْمَعْدَةِ.

دله له رزئ

ك: ... دله ته بې. [توندل لیدانی دل.]

ف: گراز، سَكْسَكی، دل لرزه. دل تپش.

ع: اِرْتِعَاشُ الْقَلْبِ. ضَرَبَانُ الْقَلْبِ.

دله وودوا ← **دلواپه سی**

دله وودوا سی ← **دلواپه سی**

دل هه لکشیویان

ك: دل هاتنه یه كا، دل به یه كا هاتن. [دل تیکچوون، هینلنج

دان]

ف: هراش، دل به هم خوردن.

ع: غَشِي، جُشُو، تَهْوُج، تَمَقُّس، تَقَرُّز، تَبَعُّر،

غَشِيَان.

دل هه لکشیاک

ك: ... دل سه رد. [بیتر او. نانومید]

ف: دل برفاکنده. دل سرد.

ع: مُتَنَرِّعُ الْقَلْبِ. مَایوس.

دل هه لکشیان

ك: دل سه رد دبوون. [دل سارد بوونه، نانومید بوون.

له بهر چا که وتن]

ف: دل برفاکندگی، دل برفاکنده شدن،

دل سرد شدن.

ع: اِنْتِرَاعُ الْقَلْبِ. تَنَفُّر، اِجْتِوَاء، اِجْتِبَاه.

دل هه لکه فتن

ك: دل گه رپانه وه. دل گه رپورون. [له بهر چا که فتن، بیتران]

ف: دل ورافتادن. دل گیر شدن، دل گران شدن.

ع: جَوِي، نَبُو، اِجْتِوَاء، اِجْتِبَاه. تَنَفُّر، تَنَفُّر،

اِنضِجَار.

دلی دهرده

ك: دله دهرده، زك نیشه. [سك نیشه، ژانی دل]

ف: کناک، دل نرد، شکم درد، برینش.

ع: قُدَاد، عَلُوْز. رُحِبِر.

دهاره کول

ك: دماله کول، دوپشک، دوپشت. [میترویه کی چزووداری

به ناربانگه.]

ف: کژدم، کج دم، رُشک.

ع: عَقْرَب، شَبُوَّة، شَبِیدِع، شَوْلَة، شَوْلَة.

وینه

دمیلی دمیوا

[ك: ددنگی دههزل.]

ف: دُرْمَب دُرْمَب. (صدای دهل)

ع: دَبْدَبَة.

دمهك

[ك: دنبهك، دمهلهك]

ف: دُنْبِك، تَنْبِك، تَنْبِيك، كُوبِه.

ع: ضَرْب، كُوبِيَة، طَنْبِك.

وینه

دمهك دریاک

ك: ناوه سور. [رووه له مالارو، ریسوا]

ف: دهل دریده، رسوا شده.

ع: خَازِي، مَهْتُوك، وَقِح.

دهه ل

[ك: دومه ل، کوان]

ف: چَغَر، بَنَاوَر، دُنْبَل.

ع: حَبِن، خُرَاج، دُمَل، دُمَل.

دنگ

[ك: دینگ: نامرزی (دارین یا بهردین)ی دانه ویله کوتان.]

ف: گَوَان، گَوَازِه، جَوَان، جَوَازِه، جَوَازَان، کابیله.

(چوبی یا سنگی)

ع: جُرْن، كَدَّ، مِهْرَاس.

وینه

دنگکوت

ك: پادنگ. [دنگچی، وهستای دنگ کوتان].

ف: پادنگ، پادنگه، دنگکوب، دنگی.

ع: مِهْرَاسِي.

دنیا

ك: كه یان، چرخ، گردهرون، چهپگهرد، روزگار. [گیتی،

جیهان]

ف: جهان، گهان، گیهان، كهان، كیهان، نیور،

زوگش، نشتکی، روزگار.

ع: عالم، دهر، غرور، کائنات، کون، عالم الوجود،

دُنیا.

دنیاداری

ك: مالداری. [گردو کوبی، دست پیوهگرتن. که بیانویی]

ف: دنیاداری، خانه داری، تروهش، تروهیدن،

ترومیدن، آمرغ، آمرغیدن، کوالش، کوالیدن،

فَلَنجَش، فَلَنجیدن، اندوختن.

ع: اِقْتِصَاد، اِثْرَاء، تَقْتِير، عِلْمُ اِدَارَةِ الْبَيْتِ.

دنیادیده

[ك: دنیادیه، خاوهن نه زمون]

ف: دنیادیده، جهان دیده.

ع: حَنِيك.

دنیای بووچک

ك: گهردون. [جیهانی بچوک]

ف: جهان کهین، کیهان کهین، کهین کیهان.

ع: اَلْعَالَمُ الصَّغِير، اَلْعَالَمُ السُّفْلِي.

دنیای گهوره

ك: که یان. [جیهانی گهوره]

ف: جهان، کیهان، جهان مهین، کیهان مهین،

مهین کیهان.

ع: عَالَمُ الْوُجُود، اَلْعَالَمُ الْكَبِير، عَالَمُ الْكُون.

دوا

ك: ماسار، ئاودن. [ماستاری له مهشکه دا زه نراو].

ف: دوغ.

ع: مَخِيض.

دوا

ك: پاش، پشت، په بیدر. [به رامبه ری «پیش»].

ف: پَس، پَس، پَس، پَس، پَس، پَس، پَس، دُنْبَال.

ع: بَعْد، خَلْف، وِرَاء، غِبِّ، عَقَب، اِثْر، دُبْر، دِبْرَة،

آخِر، آخِرَة، مُؤَخَّر.

دوابریاک

ك: دوبریاک. [دوابراو، قرهاتور]

ف: دُم پریده، گَنجِه.

ع: اَبْتَر، مُرَحَّم.

دوابهر

[ك: نهر میوه بهی که پاش چین به دره خته وه ده میته وه.]

ف: پسین بار، پساجین.

ع: حُصَاصَة، حُصَاصَة.

دوابهک

[ك: جیگری بهگ]

ف: بزرگچه، زبردست.

ع: عَاقِب، عَقُوب، خَلْف، خَلِيفَة، خَلْفُ الرَّئِيس.

دوابینی

ك: دوررینه. [دوررته ندیشی]

ف: اَسَاسَه، دوراندیشی، وَاپَس بِنِي، پَس بِنِي.

ع: رِعَايَة الْمَال.

دواچار

ك: لهردوا. [پاشان]

ف: سِپَس، پَس از آن، آن گاه، زان سپس.

ع: بَعْد، بَعْد ذَاك.

دواچهنگ

ع: زُوجَان، تَوَامَان، اِثْنَان، لِفْقَان.

دَوَانَه [دَوْدَانَه]

ك: كَيْسَه، دَوْدَانَه. [مهشكهى بچووك بو دَو تىكردن]
ف: كَيْسَه، كَيْسَه دَوغ.

ع: كَيْس، مَمْحَضَه، مِمَصَل.

دَوَاوَان

[ك: رِيْزَار، جِيْگَهى پِيْك گه يِشْتَنِى دور نَار.]

ف: دَوَابَه، رَسِيْدِن گَاه دَوَاب.

ع: مُلْتَقِيى النَّهْرِيْن.

دَوَاوَه خُسْتِن

[ك: پاش خستن]

ف: پَس اِنْدَاخْتِن.

ع: تَخْلِيْف، تَأْخِيْر، تَأْجِيْل، اِيْنَاء.

دَوَاوَه دَان

[ك: گِيْر اِنْدَنَه رَه، دَانَه رَه]

ف: پَس دَاوِن.

ع: رَدَّ، اِعَاْدَه، اِرْجَاع، صَرْف.

دَوَاوَه دَان

[ك: پور كانه رَه (بو نمونسه: دواوه دان له چالاكويه به رهر

ته مه لى.)]

ف: پَس نَشِسْتِن. (از زرنكى به تنبلى مثلاً.)

ع: دَسُو، دَسِي.

دَوَاوَه رَوِيْن

ك: به دواوه رويِن. [كشانه رَه]

ف: پَس رَفْتِن.

ع: تَقَهْقُر.

دَوَاوَه كَه فَتْكَ

ك: جِيْگَه ماگ. [به جِيْمَاو، پاش كه رتور]

ف: پَس اِفْتَاْدَه. پَس مَانْدَه.

ع: مَعْوَق، مَوْخَر، مُمْتَاخِر، مُمْتَاطِي.

دَوَاوَه كَه فَتْن

ك: ... جِيْگَه مَان. [به جِيْمَان، پاش كه رتن]

ك: پَس سَقَه رَه وُز. [دوايى له شكر، پاشقه رَه وُلى له شكر

(به رامبه رى «پيش قه رَه وُز».)]

ف: چَغْدَل، چَغْدَوَال، چَغْدَوَال، پَس قَرَاوَل. (ضد

پيش قراول)

ع: سَاَقَه، خَلِيْفَه، مَوْخَرَه.

دَوَادَانَه

ك: دَوَايَه ك. [دوايِن ده نك.]

ف: پَسِيْن، دَانَه يِ پَسِيْن.

ع: آخِر، آخِر، اَلْفَرْدُ اَلْآخِر.

دَوَاكِيْن

ك: قَرَه، دَوَايِن. [پاشيْن]

ف: پَسِيْن.

ع: عَقْبِي، عَقَب، آخِر، آخِر، مَوْخَر.

دَوَال

ك: تَه سَمَه. [سِرْمَه، چهرمى باريك.]

ف: دَوَال، دَوْبَال، تَسْمَه.

ع: سَيِيْن.

دَوَان

ك: دور. [زماره ي پاش يه ك.]

ف: دَو، دَوْتَا.

ع: اِثْنَان.

دَوَانْزَه

[ك: دوازده، زماره ي پاش يانزه.]

ف: دَوَاذَه.

ع: اِثْنَا عَشْر.

دَوَاتْن

ك: ... تَوَاتْن. سهره سه ريان. [هيْتَانَه فَسَه، وه قسه هيْتَان]

ف: به سَخْن آوردين، سربه سرگذاشتن.

ع: تَكْلِيْم.

دَوَانَه

ك: جَفْت، لَفْدَه دَوَانَه. [جَمَك]

ف: جَفْت، دَو گانه، دَو غلو، همتا، دَو تا.

ف: پس افتادن، پس ماندن.

ع: تَأَخَّرَ، تَعَوَّقَ، تَثَبَّطَ، تَرَخِيَ، تَبَاطَوْا.

دواو دنيشتن

ك: دواو دويون. شكيان. [پاشه كشي كردن. تيتكشكان]

ف: پس نشستن. شكست خوردن.

ع: دَبَّرَ، اِنْهَزَام.

دوايهك - دواوانه

دوايي

ك: سدره نجام، ناخر. [كوتايي]

ف: پايان، انجام.

ع: آخِر، نِهَاء، نِهَائِيَّة، مُنْتَهَى، غَايَةِ، خَاتِمَةَ، اَمَد،

أَجَلَ.

دوايي - دواكين

دوايين - دواكين

دوايي هاتن

ك: توابوون، ناخرهاتن. [كوتايي هاتن]

ف: پايان آمدن، انجام رسيدن.

ع: اِنْتِهَاء، اِحْتِمَاء، اِكْتِمَال، اِنْقِرَاض، تَنَاهِي، تَمَام.

دؤبره

[ك: بهردي دؤبره، واته: مهرمهري خام.]

ف: دوبره. (سنگ دوبره، يعنى مرمري خام.)

ع: حَكَكَ.

دؤوت

ك: كه نيشك. [كچ، كيژ]

ف: دُخْتُ، دَخْتَر، دُعْد.

ع: بِنْتُ، اِبْنَةُ، سَلِيلَةٌ.

دو جهيل

[ك: قه تران: دهرماتيكي رهش و چهره.]

ف: كُتْرَان.

ع: قَطْرَان، دُجِيل.

دوچار

ك: تروش، تووشيار، ناوچه. [گيرنده]

ف: نُجَار، دوچار.

ع: مُلَاقِي، مُصَادِف، مُصَاب.

دوچاربوون

ك: تووشبوون، تووشياربوون، ناوچه بوون، به يهك گه بين.

[گيرنده بوون. پيتك گه يشتن]

ف: نُجَارَشْدَن، دوچارشدن، دوچارشدن، دوچارشدن،

راست آمدن، برخوردن، به هم رسيدن.

ع: تَلَاقِي، مُلَاقَاة، تَصَادُف، مُصَادَفَةٌ.

دوچن

ك: تَوَجَّنَ، [لينج، ليجق]

ف: نَج، دُج، دُج، چسپنده.

ع: نَزَج، لَزَج.

دوچ

ك: تونن. [تونن (وهك: تامي بيهر.)]

ف: تند، تيز، زفت، سوزنده، گزنده. (طعم فلفل

مثلاً.)

ع: حَرِيْف، حَامِن.

دوچ

[ك: چوتيه تي، بار]

ف: [وضعيت، حالت]

ع: وَضْع، مِيْرَان.

دو خان

ك: داخ، دهره. (داخودوخان) [كول و زووخار]

ف: داغ، درد.

ع: اَلَم، اَسْف.

دوخت

ك: دررومان، ته قه ل. (دوختودووز) [دروون]

ف: دوخت.

ع: خِيَاطَةٌ، خَرَز.

دوختودووز

ك: دررومان. [دروون]

ف: دوخت و دوز.

ع: خِیاطَة، خِرَازَة.

دوخشار

ك: دژوار، سهخت، ستم، [چه تون، زهجهت]

ف: دشوار، سخت، ستم.

ع: مُتَعَدِّر، صَعِب، مَعْسُور.

دوخشارپه سهن

ك: دژپه سهن. [دژپه سهند]

ف: دشوار پسند، دژپسند، دیرپسند.

ع: مُطَلَب، صَعِبُ الْمُعَامَلَة، صَعِبُ الْقَبُول.

دوخوا

[ك: دڅهوا، دڅوڅو]

ف: دوغوا، دوغبا، آش دوغ.

ع: مَضْبِرَة، رَائِبِيَة، دُوغْبَاج.

دوخه

[ك: به كړيدانی نازله په ماست و دڅكی، بیچپوره كی

بو خاړه نه كی، سوړكه لهی «دڅخه» په.]

ف: تراز، دوغه. (دادن حیوان به كرایه كه

ماست و دوغش را بخورد، بچه اش برای

صاحبش، مخفف «دڅخه» است.)

ع: رُوپِي، مِئِحَة، مَنِئِحَة.

دودانه ← **دڅانه**

دور

ك: مرواری، گوهدر. (مرواری گوره.)

ف: دژ، گوهتر، جُمان، مروارید. (مروارید

بزرگ)

ع: لُولُو، وَنِي، دُر، جُمان، جَوهر.

دور

ك: ناريز، سپيالوو. [ناريزه، بلووری سپيالوو. (ناريزه

شمدانی كه سپيالووه.)]

ف: آویز، سه پهلو. (آویز پای لاله كه سه پهلو

است.)

ع: مَهو، مَهَا، مَنشور، مَوشور، بَلور.

دور

ك: زرنګ، دیواندې. [دې، بی پیره روا]

ف: دلیر، دلاور، درنده.

ع: جَسور، شَجِيع، مَثُور.

دوراج

ك: پوژ، زړه كو. [زړه كو: بالنده په كه.]

ف: نُرَاج، تُرَاج، پور، كېك كُر.

ع: حَيَقُطان، نُرَاج.

وینه

دوراجی

[ك: تیره په کی كوردن.]

ف: نُرَاجی. (قبیله ای هستند از قبایل كرد.)

ع: نُرَاجی.

دوران

ك: دانیان، باختن، بازیڼ. [دانان، دوراندن، زیان كردن له

كایه دا.]

ف: باختن.

ع: اِضَاعَة.

دوزس

ك: به جیګه. [راست، ره.]

ف: درست، آوز.

ع: صَحِيح، صَوَاب، حَق.

دوزس

ك: ده سنده خواردګ. [بی كه مو كورپی، ده ست لینه درار.]

ف: درست، دست نخورده.

ع: پُكر، سالم، كامل. خالص، سَوَاء.

دوزس

ك: دورسكار. [دروستكار. رهوش جوان]

ف: درست، درستكار، فیمان، پاك دامن.

ع: صالح، أمين، عَفِيف، صَحِيحُ الْعَمَل، كامل

النَّفْس.

دورس بیون

ک: سهرگرتن، ریک که فتن، شیان، سازبون، سامان خواردن.

[سهرکه وتوو بیون]

ف: درست شدن، سازشدن، سامان خوردن،

روان شدن، برآورده شدن.

ع: نَجْح، حُصُول، سَوِي.

دورسکاری

ک: دورسی. [دورسکاری، رهوشت جوانی]

ف: درست کاری، درستی، فیمان، پاک دامنی.

ع: عَقَّة، اَمَانَة، صِحَّة الْعَمَل، کَمَالُ النَّفْس.

دورسکردن

ک: رِيك خستن، سازکردن، سامان دان. [ته یارکردن،

به دی هیتان، داهیتان]

ف: ساختن، درست کردن، سازکردن.

ع: صَنَع، صُنْع، صُنْعَة، نَرَا، خَلْق، اِنْشَاء، اِبْدَاء،

اِبْدَاع، فُطْر، فِعْل، عَمَل، اِحْدَاث، اِخْتِرَاع، اِبْتِدَاع.

اِفْتِعَال، تَكْوِين، اِجَاد، بِنَاء، تَسْوِيَة.

دورگه

ک: گورگه، چاپباز. [گزیکار، فشه کهر]

ف: دُرگه، چاپباز.

ع: مُتَقَلِّب، كَذَاب.

دورنج

ک: درودی. [درزنگ]

ف: حَوَال، دوده.

ع: سِنَاج، نَوَاس، غِنَاج، نُّوَر.

دوروسکردن

ک: رِيك خستن، سامان دان. [ته یارکردن، سازکردن]

ف: ساختن، فراهم آوردن، سازکردن.

ع: تَهْيِيَّة، تَعْيِيَّة، صِنَاعَة، صِنَاعَة.

دوروس کرده

ک: دهسوار، دهسزن. [دروسکار، سازدراو]

ف: ساخته، دست ساخته.

ع: مَصْنُوع.

دوروسی

ک: پاکی. [راستی، بی که موکورتی]

ف: درستتی، پاکی، پاک دامنی.

ع: صِحَّة، سَلَامَة، عِقَّة، صَوَاب.

دوروشت

ک: درشت. زرب. زل. [درشت. زبر. گوره]

ف: درشت. زبر. بزرگ، گنده.

ع: كَبِيْر، عَظِيْم. نُخَالَة.

دوروشکه

[ک: عاربهانه، گالیسکه]

ف: دُرُشکه، گردونه.

ع: عَرَبِيَّة، دُرُشْكَا.

دوروشکهچی

[ک: عه ربهانه چی، گالیسکه چی]

ف: درشکه چی.

ع: حَوْدِي، عَرَبِيّ.

دورزه ق

ک: جهه نم. [دورزه، جهه نهم]

ف: دوزخ، جهنم.

ع: سَقْر، حَجِيْم، جَهَنَّم.

دورزه قه

[ک: دورزه (زیره ی ناش که توپه که ی تیا

ده سوورپیتته ره.)]

ف: دوزخه. (زیر آسیا که توپ در آنجا گردش

می کند.)

ع: ...

دورژین

[ک: پشکنین (گه ران بو نه سپی.)]

ف: جوریدن، جستن. (شپش جستن)

ع: تَقْلِي، تَقْلِيَة.

دۆزینه وه

ك: په پيدا كردن. [په پياكردنی ونېو].

ف: بژوج، بژوجیدن، يافتن، يايویدن، جُستن.

ع: وجدة، وجدان، اجدان، وجود، ادراك. التِّقَات.

دۆژ

ك: دوری، نار، بهین، دوه می. [نیوان، مهردا]

ف: دوری، میانه، میان، گال، گاله، فُتال، فُتار،

ببین.

ع: بُعد، نطو، هَلَك، فاصِلَة، مَسَافَة، بُون، بَین.

دوژهن

[ك: دارك كه دوی پی ده شله قینن هه تا كه ره ی لسی

بكه ریت.]

ف: جَج، جَج، چَق، نهره، بَسْتو، آذین، آنین، دوغ زنه.

شیرزنه. (چوبی كه دوغ را با آن بشورانند تا

كره بدهد.)

ع: مَخِیضَة.

دوژهنك

[ك: لوچی نارچار.]

ف: اژنگ، چین ابرو، چین پيشانی.

ع: سِرار.

دوژهنك

ك: چین پيشانی. [لوچگه لی ته ریل.]

ف: اژنگ.

ع: سِرار، قُطوب.

دوژهنك يه ك دان

ك: بروترشانن. [نارچار تال كردن]

ف: اژنگ دره كمشیدن.

ع: قُطوب، ازرمام.

دوژین

ك: جوین، خراو، ناشایسه، ناسزا، دژمان، خوسن. [جینو]

ف: دشنام، دژنام، دژمان، بدگویی، بدگفتن،

پرخاش، فوش، ناسزا، ناشایسته.

ع: شَتَم، شَتِیمَة، سَبَب، فُحش، قُدَح، قَدِيعَة، رَفَث،

اَفَك، خَنَى.

دوژین دان

ك: جوین دان، خراو و تن، خوسن دان، بارگه ره بازی،

بارك بازی... [جینو فروشتن]

ف: دشنام دادن، دژنام دادن، فوش دادن،

ناسزا گفتن، بدگفتن.

ع: شَتَم، سَبَب، تَسَاب، مُشَاتَمَة، مُنَاوَرَة.

دوژین فروش

ك: خراو و ژ، دهم له ق. [جینو فروش، ده بیس]

ف: بدگو، نهن لُق، دشنام گو، فوش ده.

ع: سَبَاب، فُحَاش، شَتَام، مِلْحَب.

دوس

ك: یار، دلدار، خوه شويس. چیر، ریکویسك، چیرومیر.

[هارن. ماشوق]

ف: دوست، یار، همراز، همدم.

ع: خِدَن، خَدِین، حَبَب، حَبِيب، خَل، خَلِیل، وَدَّ،

وَدِید، وُدود، دِمَج، دَمِیج، صَفِی، صَدِیق، وِکِی،

مُحَب، مُخْلِص، صَاحِب.

دوساخ

ك: بهن. گرتن، نگاداشتن. [بهند. بهند كردن]

ف: دُسَاق، دُسْتَاخ، بازداشت. بَند.

ع: حَبَس، سَجَن، تَوَقِيف، تَقْبِید.

دوساخ

ك: گریاک، نگاد پریاک، بهنی. [گراو، گرتو، بهند کراو]

ف: دُسَاح، دُسْتَاخ، بَندِی، بَندِشْدِه،

بازداشت شده.

ع: مَحْبُوس، مَوْقُوف، مَسْجُون، سَجِین، حَبِيس،

مُقَبَّد.

دوساخچی

ك: به نيوان، زينانوان، دوساخوان. [زيندانه‌ران، بهنديوان]
ف: دژخى، دژخيم، زندانبان، دُستاخبان،
دُستاخچى، بنديوان.

ع: سَجان، حَبّاس، حَداد.
دوساخانه

ك: ... زينان. [زيندان، گرتوخانه]
ف: چرس. زندان.

ع: مَحْبَس. سِجَن.

دوساخوان ← دوساخچى
دوسى

ك: هارازى. [دوسايه‌تى، خوشه‌ويستى نيوان].
ف: دوستى، همدى، همرازى.

ع: مُخادَنَة، تَحَاب، مَحَبَّة، خَلَة، تَواد، مَوَدَة، دِمَاج،
صَفَاء، مُصادَقَة، ولاء، مُوالاة، مُخالص، مُخالصَة،
مُصاحَبَة.

دوشاو

[ك: دوشاب، نارى تريبى كولار].

ف: شيره، گوشاب، گوداب، كوداب، شيرهى
انگور.

ع: ديس، سَلاف، عَصير، عَصيرُ العِنب.
دوشاو خورما

[ك: نارى خورماى كولار].

ف: سَقَن، سيلان، شيرهى خرما.

ع: ديس، عَصيرُ الرُّطَب.

دوشاو كولا تين

[ك: كولا تينى ترى و خورما بؤ دوشاو ليگرتن].

ف: تَهجا، شيره پختن.

ع: ديس.

دوشاو مژه

[ك: قامكى شاده].

ف: انگشت گواهى.

ع: سِب، سَبَابَة.

دوشت

ك: درورشت. [درشت، گهره]
ف: دُرشَت، بُزُرگ، گُنده.

ع: كَبير.

دوشته

ك: رزبه، دورورشت. [درشته‌ى شت، زبره‌ى شت].
ف: درشت، زبره.

ع: نُخائَة.

دوشتى

ك: درورشتى. [درشتى، گهره‌يى]
ف: درشتى، بزرگى، گندگى.

ع: كَبير، عَظَم.

دوشكه ← دووشك

دوشك

ك: دوشكه. [رايه‌خى نار تينخراو].
ف: توشك، نهالى، بَرخوابه.

ع: خَشِيَّة، نَضِيْدَة، وسادَة، تَكْرِمَة، دوشك.

دوشكه ← دوشك

دوشياك

[ك: دوشراو]

ف: دوشيده، دوخته، دوشيده‌شده.

ع: مَحلوب.

دوششيدنى

[ك: نازه‌تِيك كه بؤ دوشين دهشيت].

ف: دوشا، دوشيدنى.

ع: مُسْتَحَلَب.

دوشين

ك: دادوشين. [شير له گوان وەرگرتن].

ف: دوشيدن.

ع: حَلَب، مَصْر، أَفَن، دِرَّة، اِدْرار، اِسْتِدْرار.

دوعا

ك: دوعا، نزا. [يارانه‌وه (بهرامبه‌رى نه‌فرين)].

ف: سمیز، نُرون. (ضد نفرین)

ع: دُعَاء، صَلَوَة.

دُوْعَا

ك: نَزَا، نَزْوَلَه. [دارا له خوا.]

ف: سَمِيْز، نُرون، سَمِيْرَاخ.

ف: دُعَاء، اِسْتِغَاثَة، اِبْتِهَال.

دُوْعَا

ك: نَهْفَسُوْن، جَادِرُو. [نوشته. سحر]

ف: سَرُوْد، اَفْسُوْن، جَادُو.

ع: دُعَا، رُقِيَة، نُشْرَة، عَزِيْمَة، عُوْدَة، تَعْوِيْذ، مَعَاذَة.

سِحْر.

دُوْعَايِ چَاوَجَلَه

ك: چَارَجَلَه. [چاره‌زار]

ف: پَنَام، كَمَاهَه، چَشْمَزَد، چَشْم_أُوْر،

چَشْم_زَخْم، چَشْم_وَهْم، چَشْم_وَهَام، چَشْم_پَنَام.

ع: حُوْط، حِرْز، دُمَلْج، نُفْرَه، اَنْجَاس، تَعْوِيْذ، رُقِيَة،

تَعْوِيْذُ الْعِيُوْن.

دُوْعَايِ شَهْر

ك: نَفْرِيْن. [تووك، نَزَاي خراب.]

ف: بَسُوْر، پَنَشُوْر، نَفْرِيْن...

ع: لَعْن، بَهْل، اِبْتِهَال.

دُوْعَاو

ك: شُوْرُوْرِيْز. [دُوْخَاو (نَاوِي قَسَل).]

ف: دُوْعَاب.

ع: مَاءُ الْكَلْس.

دُوْكَان

[ك: فَرُوْشْكَا، خَانُوْرِي تَايِيَهْتِي كَرِيْن و فَرُوْشْتَن.]

ف: دُوْكَان.

ع: دُوْكََة، طَبَلَة، حَاثَة، حَاثُوْت، دُوْكَان.

دُوْكَانْدَار

[ك: خَاوَهِنْدُوْرُوْكَان.]

ف: دُوْكَانْدَار.

ع: حَانِي، حَانُوِي، دُوْكََانِي.

دُوْكَمِه

ك: دُوْكَمِه. [قُوْبِچِه]

ف: دُوْكَمِه، گُو.

ع: زُو.

وِيْنَه—قُوْلَف

دُوْكَمِه

[ك: قُوْبِچِه، دُوْكَمِه (رُهَك: قُوْبِچِهِي يَهْدَه).]

ف: دُوْكَمِه، تُكْمِه، گُو، گُوِيَك، اَنْكَلِه، بِنْدَمِه،

بِنْدِيْمِه، بِنْدِيْنِه، قُوْقُو، جُوْسَك، آخِكوْژْنِه.

(گُوِي گَرِيْبَان مَثَلًا.)

ع: زُو.

وِيْنَه—قُوْلَف

دُوْكَمِه

ك: گُو. (گُوِي دَرَه_خَت) (گُوِيَكِه، گُوِيَهْتِه)

ف: تَنْزَه، تَنْدِه.

ع: بُرْعُمَة، بُرْعُوْم.

دُوْكَمِهِي تِيْر

ك: تِيْر دُوْكَمِه_دَار. [تِيْرِي گُوْدَار. (تِيْرِيَك كه لِه بَاتِي سِهْرِه

تِيْرَه_كِهِي گُوِي هِهِيْت.)]

ف: تُخْمَار، تُكْمَار، تُكْمَر، تُكِه، سِيْپَرِي. (تِيْرِي

كه به جَاي پِيْكَان دُوْكَمِه دَارَد.)

ع: كُتَّاب.

وِيْنَه

دُوْكَمِهِي يَه_خِه

[ك: قُوْبِچِهِي يَه_خِه]

ف: گُو، گُوِي، گُوْگِه، گُوِيَك، گُوِي گَرِيْبَان.

ع: زُو، زُوُ الْفُقْرَة.

دُوْل

ك: دِهْرِه، دِهْرَار، يَهْل. [شِيُو]

ف: دُوْرَه، زَاو.

ع: وَاْدِي، فَرَز، شِعْب.

دوآخ

[ك: دهریبی فشفوفلی ژنان]

ف: چخشور.

ع: نُقْبَة، شِنْتِيَان.

وینه <۲>

دوآخ - پووزهوان

دوآو

ك: چالو، دزلیان، دوآله. [ناری باران که له نار چالی

بهرددا دهمنیتتهوه.]

ف: دولاب، سَنگاب، تالاب. [آب باران که در

گودی سنگ میماند.]

ع: ثَمَد، جَبَا، فَقَا، فَقِي، وَقَط، وَقِيْط، وَجَد، وَقَب،

حَشْرَج، رَدْمَة.

دوآو - چالو

دوآوچه

[ك: دزلاب، جینگهی جل هه لگرتن.]

ف: دولابچه، دولابه، دولاب.

ع: قَيْطُون، مَخْزَن.

دوآچه

[ك: سه تلی نار هه لکیتشان.]

ف: دول، دولچه.

ع: سَجَل، دَلُو، سَلَم، غَرَب، شَجَب، ذَنُوب، مِدْلَجَة،

مَنْزَجَة، قَادُوس.

وینه

دوآمه

[ك: یابراخ (برنج و قیمه و سهوزه ده که نه نار گه لامیور و

ده ییکولیتن.)]

ف: دلمه، دولمه. (برنج و قیمه و سبزی توی

برگ مو می پیچند و می پزند.)

ع: مَلْفُوقَة، مَحْشُوءَة.

دوآمه جه رک

ك: موار. [ریخولهی مهر پر ده که نه له گوشت و برنج و

داره درمان و هه لیده گرن بو خواردن.]

ف: مُبَار، سَخْتُو، سَغْدُو، رَوَنْج، زَوَنْج، زَوِيْج،

زِيْجَك، زُنْج، أَكَامَه، لُكَامَه، لُكَانَه، أَكْجَنج، أَكْجَد،

جَكْر أَكْجَد، أَغْجَد، جَرْغَنْد، جَرْغَنْد، جَرْغَنْدَه،

جَهْودَانَه. (رودهی گوسفند را با گوشت و برنج

و مصالح پر کرده برای خوردن نگاه دارند.)

ع: عَصِيْب، قَتَب، أَقْتَاب، فَتَائِق.

دوآمه ی که له رم

[ك: یابراخی که له رم]

ف: دلمه ی کرم.

ع: كُرْنِيَّة.

دوآه

ك: دزلاو. [ناری باران که له چالی بهرددا دهمنیتتهوه.]

ف: دولاب، سنگاب، تالاب.

ع: جَبَا، فَقَا، وَقَب، وَقَط، وَجَد، فَقِي، وَقِيْط، ثَمَد،

رَدْمَة، حَشْرَج.

دوآه

ك: تهسه. [تهشتی هه ویر شیلان.]

ف: تَغَار، لَک.

ع: مَرَكَن، مِعْجَن، دَسِيْسَة، بَرْنِيَّة، اِجَانَة.

دوآه دول

ك: له ره له، جورله جورل. [له رینه وهی زور (وهك: له رینه وهی

ژله و دروگ.)]

ف: نُونُو، نُل نُل، جُنْب جُنْب. (جنبیدن پالوده یا

دمبل مثلاً.)

ع: رَجْرَجَة، حَبْخَبَة، هَزْهَزَة، مَرْمَرَة.

دوآه هه

ك: نیمبرژ، نیمبرشت، نیمروو. [نیمبرژ (وهك: هیلکه که

تهوار نه برژاییت.)]

ف: نیمبند، نیمروو، نیمبرشت (تخم مرغ مثلاً که

سخت نبخته شده باشد.)

ع: نىمېرىشت.

دۆلەى تۇراخ

ك: تۇراغان، تۇرغان. [تۇراخان (دەفرى تۇراخ).]

ف: كىفر. (تغار توراغ)

ع: مېرگن.

وینە—تۇراغان

دۆلەى ھەویر

[ك: تەشتى ھەویر شىلان.]

ف: لاوک، تغار خمبیر، تغار نانوايى.

ع: مېجىن، مېجىتە.

دۆلىيان

ك: دۆلدان، دۆلىدان. [دۆلتاشى (دۆلتاشى ناش كە گەنى

پېدا دەكەن.)]

ف: دول. (دول آسیا كە گندم در آن ریزند.)

ع: قادوس. (كۆر)

وینە <۲>

دۆلىيان

ك: دۆلە، دۆلۆ، ئارگىر. [زۆتگ (ئەر زەلكارەى كە روبار لە

دەروبرەرى خۇیدا دوستى دەكات.)]

ف: تالاب، آبگىر. (آبگىرى كە رودخانه در

اطراف تشكىل مى دهد.)

ع: وَقَب، جَبَا، ثَمَد.

دۆلىيان

ك: دۆلە، دۆلۆ. [ئەر ئارى بارانەى لە ناو چالى بەرددا

دەمىنېتتەره و رېبواران لېى دەخوتتەره.]

ف: تالاب، سىنگاب. (آب باران كە در گودى

سنگ مى ماند، و عابرين مى خورند.)

ع: ثَمَد، وَقَب، وَقَط، وَجَد، فَقا، فَقىى، وَقىط، جَبَا،

رَدْمَة، حَشْرَج.

دۆلىدان—دۆلىيان**دوم**

ك: جووچكە، در. [كلك]

ف: دُم، دُنْب، دُنْبال، دُنْباله.

ع: دُنْب، عَجْز، عَكْدَة...

دوم

ك: دەرئۆز، دەرئۆزەن. [دەرئۆز لېدەر.]

ف: دهل زن.

ع: نَقَارِي، كَوَاس.

وینە—دەون

دوم

ك: كلاشكەر، كلاشچن. [گېوۋە دروستكەر.]

ف: گېوۋە كُش.

ع: حَذَاء.

دوما—دوا [(وشە يەكى ھەورامىيە.)] (اورامى است.)

دومانه

ك: گورگە. [گورگە لوقە: نېوۋەغار.]

ف: گرگ نو، پويە.

ع: دَرَقَلَة، ھَرَوَلَة.

دومپەكى

ك: چەپوراس. [راست و چەپ كردن بوۋەشاندىن.]

ف: چىپ و راست.

ع: ضُبوع، اشحان، الھاد، اطفاف، ازبئرار.

وینە

دومگورگ

ك: جووچكە گورگ. [رووناك بوونەھەى كاتى ناسمان پىش

بەرەبەيان.]

ف: دُم گورگ.

ع: صُبْح كاذِب.

دومەئەن

ك: كوارك. [جۆرە قارچكىكە.]

ف: دُنْبَلان، سَماروگ، سَماروخ، زَماروگ.

خايە و بىس.

ع: كَمْ، كَمَاءَة، نَجَاة، شَحْمُ الأَرْض، سَماروگ، فَقع.

وینە

دون

ك: جنچكان، [چیچكان]

ف: چُنبا تمه.

ع: قُرْفِصَاء.

وینه ← جنچكان

دُون

ك: چوك، [له سهر ئه ژنو دانیشن.]

ف: چُك، چوك، دوزانو. (سِر زانو آمدن)

ع: جُئُو، قُفوف.

وینه ← چوندان

دُون

ك: توخن، قهره، قهره، قهره، نه زيك، [نزیک]

ف: گرد، دُنبال، نَزْدِیک.

ع: قُرْب، حَوْل.

دُونگ

ك: دنگ، [دهنگودرتگ] [نه ره ی گوئ دهیسیست].

ف: صدا.

ع: صَوْت.

دوونیا داری ← دنیا داری

دوو

ك: دران، [ژماره ی پاش یهك].

ف: دو، دوتا.

ع: اِثْنان.

دوو

ك: دووچكه، جووچكه، [كلك]

ف: دُم، دُمب، دُنبال، دُنباله.

ع: دُنْب، عَجَز، عُدَّة، عَجَب، عَسِيب، عَصَص،

عَصَص.

دوو

ك: دوود، دووکه، [کادوو]

ف: لود.

ع: دُخان، عُكاب، نُحاس، عَجاج.

دوو یاد

ك: بهنی دورجار بادراو.]

ف: دو باد.

ع: مُئْتَى.

دوو باره

ك: هم میسان، هم میسانه، دیسان، [بو جاری دووهم،

جاریکی تر]

ف: باز، نیز، آندی، آیدی، دوباره، بار دیگر.

ع: أَيْضاً، تَارَةً أُخْرَى، مَرَّةً أُخْرَى.

دوو باره بیتریاک

ك: دوو باره ته قیاک، [جاریکی تر له بیترنگ دراو.]

ف: میده، دوباره بیخته.

ع: مُصْفَى، مُخْلَص، الْمُنْخَوْلُ ثَانِيًا، الْمَغْرِبُ لِمَرَّتَيْنِ.

دوو باره ته قیاک ← دوو باره بیتریاک

دوو باره کردن

ك: سهر له نوئ کرده ره.

ف: دوباره کردن.

ع: تَكَرِير، تَكَرَار، تَنْثِيَّة، إِعَادَة.

دوو باریک ← دوو باریک

دوو به دوو

ك: بی دهنگ، [خه لوت کردنی دووکه سی.]

ف: كُنْغال، آهسته، دوبه دو.

ع: خَلْوَة، بِلا غَيْر.

دوو به قیه

ك: دورجار ته قه [دراو.]

ف: دو بخیه.

ع: مُكْتَتَب، كَتَب، اِكْتِتَاب.

دوو به هه هه دان

ك: شو فاری، چو کله شکینی، [فیتنه بی، دوو زمانی]

ف: دوبه هم زدن، چُغْلَى.

ع: تَجْوِيس، تَفْتِین، اِفْسَاد، نَمِيمَة، نَمِيلَة، اِنْمال...

دوو پایله

ك: دوو پایله: گیانداریکه.]

ف: دوپا.

ع: یربوع، قَداد.

وینہ

دوو پشته کی

ک: ہارپشتی. [درو کہس سواری یہ کسمیک.]

ف: دوپشتی.

ع: زَمَل، کِفَل، اِکْتِفَال، اِحْتِقَاب، تَرادَف، مُرادَفَة.

دوو پشک

ک: درو پشک، دمارہ کول. [میروویہ کی چزوودارہ.]

ف: کژڈم، کج ڈم، رُشک.

ع: عَقْرَب، شَبْوَة، شَوْلَة، شَوْلَة، شَبَدَع.

وینہ

دوو پیل

ک: ... دورورو، دوروزان، دورپاز. [مروثی ناراست.]

ف: دوپل. دورو، دوزبان، ابلوک.

ع: مُنَافِق، دُووَجِهَین، ضِد، مُتَضَاد، مُتَنَاقِض.

دوو پیلانی

ک: دروہوی، درووی، دوروزانی. [دورپازی، ناراستی]

ف: دوپلی. دورویی، دوزبانی، ابلوکی.

ع: نِفَاق، تَنَافُق، تَضَاد، تَنَاقِض، تَغَايُر.

دوو پوشہ

[ک: دروقات، درونہوم]

ف: دوپوشہ، دواشکو، دواشکوب.

ع: دُووَسَقَین، طَبَقَتَان، مَرْتَبَتَان.

دوو پھان

ک: درولہ فان، درولیتان، درولہ پان. [لقہ داری دووچاہ.]

ف: دوشاخہ.

ع: قَوْنَس، شَعْبَان.

دوو تالی

[ک: خہرک (شتیکی جہراں ناسایہ لہ دار یا لہ جہراں کہ

خاک و خستی لہ سہر و لاج ہی دہ گوینہ رہ.)]

ف: ہلیو، ہسٹر. (خُرَج مانندی است از چوب

یا جوال کہ خاک و خشت را با آن روی الاغ

حمل می کنند.)

ع: ...

وینہ - خہرک

دوو چار

ک: دوچار، توش، توشیار، نارقہ. [گیردہ]

ف: نُچار، دوچار، دوچار.

ع: مُلاقِی، مُصادِف، تَلَاقِی، تَصَادِف، اِصَابَة.

دوو چہرہ

[ک: پاسکیل، نہ سپہ ناسینہ]

ف: دوچرخہ.

ع: دَرَاجَة، کَرَاجَة.

وینہ

دوو چہرہ دی دەسی

[ک: عہرہ بانہی دەسی]

ف: دوچرخہ دی دستی، گردونہی دستی.

ع: عَجَلَة.

دوو چہ نانہ

[ک: درو نہرندہ، درو چہ ندان]

ف: دوچندان، دوچندانہ.

ع: ضِعْف، ضِعْفَان، مُضَاعَف.

دوو چاہ

[ک: دروشاخہ، درولق]

ف: دوشاخہ.

ع: سَاقِین، ذُو سَاقِین، ذُو شَعْبَین.

دوو خ

[ک: خہرک نامراز یکی رستہ.]

ف: دوک، شبک.

ع: مِغْرَل، مِہْرَم، مِسْلَکَة، حَلَالَة، دَرَارَة.

وینہ

دوو د - دوو کھل**دوو دانگ - شلیوہ****دوو دل**

ك: دروگومان. [دروشك، دردتنگ]

ف: خاتوله، دودل، دودله، جگار.

ع: شك، مُتَرَدَد، مُدْبَذَب، باهل.

دووژه

ك: دورنج، دودی. دروکه. [قورم، دروژنگ. کادرو]

ف: خوال، دوده. دود.

ع: سِنَاج، غِنَاج، نَوور. دُخان، كَتَن.

دووډه‌ری

ك: ناقشه، په‌نجه‌ره. [جوړه په‌نجه‌ریه‌که.]

ف: دودری، پَنج‌ره.

ع: باب، نافِذَة، بَنجَرَة.

وینه—په‌نجه‌ره

دووډه‌سماله

ك: هه‌لپه‌ركی. [جوړه دیلانیکه (سه‌رچوپی کیشان به دور

ده‌سمال).]

ف: چوپی. (چوپی کشیدن با دودستمال.)

ع: رَقص، دَعكَسَة.

دووډه‌مان

ك: هوژ، خانه‌دان، که‌سورکار. [بنه‌ماله]

ف: تَبَار، دودمان، خاندان، خویشاوندان.

ع: مَعشَر، عَشیرَة، قَبیلَة، أَقارب، قوم، رهط.

دووډی—دووډه

دووور

[ك: دوور، به‌رانبه‌ری نزیك.]

ف: دور، دیر، گال، گاله.

ع: بَعید، سَحیق، نَییش. عَمیق. شاسع، نائی،

قاصی، (ناء، قاص)، قَصِي.

دووور

ك: جیا. [جودا، جیاواز]

ف: دور، جُدا.

ع: مُفارق، مُباین.

دووور

ك: پاك. [به‌ری له که‌سورچی یا له گوناها.]

ف: دور، پاک.

ع: بَعید، مُنْزَه، مُنْزَن، مُطَهَّر، مُبْرَأ.

دوووراز

ك: دووړیو، دووړیل، دووړوان. [مروژنی ناراست.]

ف: ابلوک، دوپل، دورو، دوزبان.

ع: مُناقِق، ذووجِهین. مُتَظَاهِر. مَدَاق. مُرَائِي

دوووراش

ك: ته‌قه‌ل‌دان. به‌قیه. سویره. ته‌ریب. روزی. داگرتن.

داشکائن. [دروون (رهك) دووړینی جلوهرگ و پینلار و...]

ف: دوختن. (لباس، کفش و غیره...)

ع: خَرَز، غَرَز، دَرَز، حَوَص، خَصَف، رَتَق، رَفَا،

نُصُوح.

دوووران

ك: برین، چین. [دروکردن (رهك) دروینه‌کردنی نائف و

گیا.].

ف: چیدن، بریدن. (علف و گیاه مثلاً.)

ع: جَرَّ، حَصَد، خَصَد.

دووورانه‌وه

[ك: دروونه‌وه‌ای تلیشی جلوهرگ.].

ف: دوختن. (شکاف لباس)

ع: رَاب، رَفَا، رَقَع، رَتَق.

دوووربین

ك: دوورنوارپ. [نامرزی نزیك كرده‌وه له به‌رچار.]

ف: دووربین.

ع: نَظَارَة، نَظَار، مِرْقَب.

دوووربینی

[ك: دورر نه‌ندیشی]

ف: دووربینی، دوراندیشی.

ع: رَعَايَة اَلْمَال.

دووورده‌س

[ك: دورده دست: شتیک که دست نه یگاتی.]

ف: دور دست.

ع: بَعِيدُ الْحُصُولِ، بَعِيدُ الْوُصُولِ.

دوورگرتن

ك: دوری کردن. [خولادان، دورپه ریژ وستان.]

ف: دورگرفتن، دوری کردن.

ع: اِعْرَاضُ، اِجْتِنَابُ، تَجَانُّبُ، اِحْتِرَازُ، اِمْتِنَاعُ، صُدُودُ، تَبَاعُدُ.

دوورنوار ← **دووربین**

دوور وا!

ك: دورروائی!، خوانه خواسه! [به دور بیت!]

ف: دورباد، خدای ناخواسته!

ع: العِيَادُ بِاللَّهِ!

دووروو

ك: دووپل، دورپهنگ، دوروزان. [دورپاز، مروقی ناراست]

ف: اَبْلُوكُ، دورو، دورنگ، دوزبان، دوپل.

ع: مُنَافِقٌ، مَذَاقٌ مُرَائِيٌّ، مُتَطَاهِرٌ.

دووروویی ← **دووپلی**

دووره زنهو

ك: دورروژی. [ته له فورن]

ف: دورشنو، دورگو.

ع: تَلْفُنٌ. [تلفون]

دوورهك

[ك: دورتومه (نازهان یا بالندهی دورپهگ).]

ف: اَكْدَشُ، یكدش، ناخچی، دورگ. (حیوان یا

پرندهی دورگ)

ع: مُجْتَسِمٌ، مُخَضَّرَمٌ.

دوورهنگ

ك: بازگ. [بازه، بازو (له چنراهه كاندا).]

ف: پَرُوژ، شهباندرروز، دورنگ. (چیزهای

باقیدنی)

ع: لَوْنِيْنٌ.

دوورهنگ

ك: بازگ، به لهك، پلپلی. [نه بلهق، پلپلی (نازهان یا

بالنده).]

ف: پیسه، خَلنج، دورنگ. (حیوان یا پرنده)

ع: اَبْلَقٌ، اَبْرَقٌ، حَصْفٌ.

دوورهنگی

ك: بازگی، به له کی. [بازه بی، نه بله قی]

ف: خَلَنگی، خَلنجی، دورنگی، پیسگی.

ع: بُلُقَةٌ، بُرَقَةٌ، لَوْنِيْنِيَّةٌ.

دوورهنگی ← **دووروویی**

دوورهوکه فتن

[ك: دور که رتنه ره، دوری]

ف: دورافتادن.

ع: تَبَاعُدٌ، تَنَائِيٌّ، تَقْصِيٌّ، بَعْدٌ.

دوورهوکه فتن

ك: دوری، دهر که فتنگی. [ناره بی، جودایی]

ف: دورافتادن، آواره شدن، بیواره شدن.

ع: غُرْبَةٌ.

دووری

ك: جیایی، دژ، به ین. [جودایی]

ف: دوری، گال، گاله، فَتال، فَتار. میانه، میان،

بین.

ع: بَعْدٌ، فَاصِلَةٌ، مَسَافَةٌ، نَطْوٌ، بَيْنٌ، بَوْنٌ، هَلَكٌ.

دووری

ك: رهم، ره، کو، تیتلیس. [سل کردن، دورپه ریژی]

ف: رَمٌ، گُریز، دوری.

ع: جُفُولٌ، نَفْرَةٌ، اِحْتِرَازٌ، اِجْتِنَابٌ، تَبَاعُدٌ، اِضْرَابٌ.

دووری

ك: پاک. [به ری بون له که موکوروی یا له گوناها.]

ف: دوری، پاک.

ع: بَعْدٌ، نُوی، نَزَاهَةٌ، طَهَارَةٌ، بَرَاءَةٌ.

دووریباگ

[ك: دوراوا]

ف: دوخته، نُخته.

ع: مَخْرُوز، مَخِيوط، مَخِيَط.

دووری کردن

ك: رهم کردن، ره کردن، ره کردن، کور کردن، نیتلیس کردن. [سل کردن،

دورپه ریزهستان]

ف: دوری کردن، رم کردن، گریختن، گالیدن،

فَتَالِيدَن.

ع: تَبَاعُد، تَجَانُب، تَقْصِي، اجْتِنَاب، اجْتِرَان.

اِمْتِنَاع، اِعْرَاض. صُدُود. تَنْفَر، تَشْسُع، جُفُول.

دووزوان

ك: دوپیل، دورپو، دوولازن. [مروئی نراست.]

ف: دوزبان، دورو، دورنگ، ابلوک، دوپل.

ع: مُنَافِق، مُرَائِي، مُتَظَاهِر. مَذَاق. مُغْتَاب. مَخَادِع،

ذُو لِسَانِيْن، مُتَقَلِّب.

دووزه خمه کی

ك: دوورویسی، دووزوانی. [دوروازی، فیتنهیی (فرویل

کردن)]

ف: دوویسی، دوزبانی، دوزخمی. (دو ضربه

زدن)

ع: نِفَاق، تَقْلِب، خِدْعَة.

دووزه له

[ك: جووزه له: نامرازیکی موسیقاییه.]

ف: موسیقار.

ع: زَمَارَة.

وینه

دووژنه

[ك: بیاریک که دو هوسه ری هدیته.]

ف: بَنَاج، دوزنه. (مردی که دو زن داشته

باشد.)

ع: ذُو صُرَّتَيْن.

دووسمه

[ك: ناژلهئی دووسم، بهرامبه ری به کسم (گا، بز، مهر.)]

ف: ژَنگَله، سُم شِکَافَتَه. (گا، بز، گوسفند)

ع: ذَوَاتُ الْأَطْلَاف، أَعْنَام.

وینهی ههیه.

دوو سو

[ك: دوو سهی]

ف: ماکر، پس فردا.

ع: بَعْدَ الْغَد.

دووسهر

ك: دووسه ره، دورگونه. [گیاهی کی به ناربانگه له نار

په له گم و په له جودا دهرویت.]

ف: ژن، دوسر. (گیاهی است معروف در

گندمزار و جوزار)

ع: دَوَسِر.

دووشاخه

ك: دووچاهه، دوفلیقان، دووله پان، دووله لان. چه تان.

[دورلق. داریک که له سه ره دووفلیقانه.]

ف: دووشاخه، داسگاله، داستگاله.

ع: قَوْنَس. مِحْضَرَة.

وینه

دووشك

ك: دووگومان، دوردل. [دردرتنگ]

ف: خاتوله، دوگمان، دودل، دودله.

ع: مُتَرَدِّد، شَاك، مُدْبِدَب.

دووشه مه

[ك: دورشه م]

ف: دوشنبه.

ع: اِثْنِيْن، يَوْمُ الْاِثْنِيْن.

دووشه ویله ← کاکلیه (رشه یه کی کرماجیه.) [کرماجی است.]**دووفلیقان**

ك: دووپه لان، دووله پان، دووله فان، دووشاخه. [لقی

دروچاهه.]

ف: دوشاخه.

ع: قَوْنَس، مُنْشَعِب، شُعْبَان، غُضْبَيْن، بَيْنَ الْغُضْبَيْن.

وینه

دوووچکه

[ك: جوره كلاريكي خوريه كه ههر دور گويش

داده پوشتت.]

ف: كلوته، گلوته، دوگوشي.

ع: قُبْعَة، قُبُوعَة.

وینه

دوووونسي

[ك: ده نري دور دسك.]

ف: دوگوشي.

ع: دُوْعُوْتَيْن.

وینه ← دهره گوزنه و

دوووچه د

ك: دروتيكه، دورلوز، دورلا، [دورلهت. قه دكراو]

ف: دو قد، دوتيكه، دولا.

ع: قَطْعَتَيْن، نِصْفَيْن، مُضَاعَف، ضِعْفَيْن، مُتْنَى.

دووك ← دووخ

دوووکه

ك: قوتراخه. [گلوله به ني نه پيسراو كه ده پيچن به نامرازي

رستندا.]

ف: شَفْتَه، بِنَاغ، دُشْكَى، دُكْچَى، فَرْمُوك،

زَعُوْتَه، جَفْرَشْتَه، جَفْرَشْتَه، جَفْرَسْتَه،

جَفْرَسْتَه، كَيْسَنَه. (گروهه ي ريسمان خام كه

بر دوک پيچيده شود.)

ع: نَصْلَه، نَصِيلَة، ضَرْبِيَة.

دوووكنه

[ك: ههر دور كه شكه نه ژنو.]

ف: دوكنده. (دوكنده ي زانو)

ع: رُكْبَتَيْن.

دوووگويي

ك: دوربه شي. [هاربه شي دوركه سي.]

ف: سَدَنُگَم، دوپخشي.

ع: مُشْتَرَك.

دوووکه شي

[ك: دوركه لدان (وهك: دوركه لکيشي سوپه.)]

ف: فُكْر، دودکش. (دودکش بخاري مثلاً.)

ع: داخِيَة.

دوووکه ل

ك: دورد، دوردي. [دور، كادور]

ف: دود، دمار.

ع: دُخَان، نُحَاس، عُكَاب، عُجَاج.

دوووکه ل دان

[ك: به دوركه ل دهر كرندي گيانه وهر (وهك: دوركه ل دانسي

هنگ.)]

ف: دوددان. (دود دادن زنبور عسل)

ع: أَوْم، أَيَام.

دوووکه ل كردن

[ك: دور كردن، كادور كردن]

ف: دود كردن.

ع: تَدَخِين.

دوووکه ل كير

[ك: كه له ر سده گچني تاييه تي دوركه ل دهر كردن له

خانودا.]

ف: دود آهنگ، دود هنگ، دود هنج، دود آهنج.

(كلک دوده گرفتن)

ع: مِدْخَنَة.

دوووک

ك: چهری، بهز. [چهرایي پاشه لي مهر.]

ف: دنبه، چربي.

ع: وَاْفِرَة، أَلِيَة، شَحْم.

وینه ← پوز

دوووگومان

ك: دودول: [دررشك، دېررتگ]

ف: جگار، دودل، دودله، خاتوله.

ع: شك، مُتْرَدَد، باهل، مُدْبَذَب. مُتْحِيْر. باهت.

دووكومانی

ك: دودولې. [دوروشكى، دېررتگى]

ف: جگارى، دودلې.

ع: شك، تَشْكُك، تَرْدِيد، اِرْتِيَاب. تَحْيِر. بَهْت.

دووكونه—**دووسهر**

دوولا

ك: دلولانه، دوقه، د، دولو، دلولوته. [به دورلايې،

قه دكراو]

ف: دولا، دوتاه.

ع: مُضَاعَف، مُتْنَى.

دوولادان

ك: دهقدان، موچاننموره. [قه دكردن، نوشتانندهره]

ف: تاكردن، ته كردن.

ع: غَضَن، حَنْث، كَسْر، تَثْنِيَّة.

دوولازهن

ك: دوروزان، درېل، دورپور. [مروغى ناراست]

ف: ابلوك، دورو، دوزبان، دويل.

ع: مُنَافِق، مَدَاق، مُرَائِي، مُخَادِع، مُتَقَلَّب، ذو

وَجْهَيْن.

دوولانه—**دوولا**

دوولانه كردن

ك: دولاكردن، دولوگړدن، دلولوته كردن، دوقه دكردن.

[دورلايې كردن]

ف: دولاكردن، دوتاه كردن.

ع: عَطْف، اَطْر، تَضْعِيف، تَثْنِيَّة.

دوولايې

[ك: جينگه نه لقه ريز له درگادا]

ف: دولايې، زرفين، زورفين، زرافين، زُفرين،

زوفرين، زولفين، زُلفين، زولفين.

ع: رَزَّة، زَرْفِين.

وينه

دوولايې

[ك: تَيِيَه (كردارى تَيِيَه ر.)]

ف: دولايې، (كردار دولايې)

ع: مُتَعَدِّي. (فعل مُتَعَدِّي)

دوولو—**دوولا**

دوولوره

ك: تلوز. [له سهر ته نيشت.]

ف: دَمَر.

ع: ضَجَج.

دوولوره

ك: دهمه رپور، له پهر رپور. [به دهما كه وتور، به دهما

راكشار.]

ف: دَمَرَو. دولا.

ع: مُكِب، مُسْتَبْرِك، مُسْتَبِيْح. مُتْنَى.

دوولونه—**دوولا**

دووله پان

ك: دورپه لان، دوفليقان، ناپه لان، دوله فان. [لقى

دروحاچه.]

ف: دوشاخه.

ع: قَوْنَس، مُنْشَعَب، بَيْنَ الْغُصْنَيْن، غُصْنَيْن.

وينه—دوفليقان

دووله پان كومي

ك: ناچه كومي. [دهوربه رى كوم، هره دورلاي كوم]

ف: انجيره، ناچه كومي.

ع: شُعْبَةُ الْاِسْت.

دووله فان—**دووله پان**

دوومه شقان

ك: چوك. [له سهر نه ژنو دانستن.]

ف: دوزانو.

ع: جُتُو، قُفُوْف، تَثْنَى.

وينه—چوكدان

دوو ناوگه‌ل گرتن.

[ك: كلك خستنه نارگه‌ل]

ف: دم میان پا گرفتن.

ع: استنفار.

دوو وه‌شین

[ك: كلك وه‌شین، كلك به كه‌فله‌لدا دهر.]

ف: دُم‌زن.

ع: سنود، خطور.

دووهم

[ك: دورهمین، [دوره‌م، دورهمین]

ف: دُوَم، دُویم، دُویمی.

ع: ثاني، تالي.

دووهمی ← دووهم

دووهمین ← دووهم

دوووهویی

[ك: دوووهویی، جیایی، [دووووازی، جیوازی]

ف: دوی، دوگانگی، جدایی.

ع: نفاق، اختلاف، مخالفة، مُغایرة، مُباینة،

مُضادة.

دوووه‌لگیر

[ك: کلک‌گیر، [کلک به‌رزکه‌ره‌وه. (وه‌ك: نه‌سپ)]

ف: دُم‌گیر. (اسپ)

ع: مُسْتَطِل، ساطی

دوووه‌یشه ← وه‌رد

دوه‌ك

[ك: دوه‌ك (خلتی سپی كه‌ره كه له كاتی تواننده‌وه‌دا

ده‌كه‌ریتته سه‌ری.)]

ف: سفیده. (سفیده‌ی کره كه ه‌نگام ذوب روی

آن می‌افتد.)

ع: حَتِّیر، جُفالة، ثَمالة، حَبْث.

دوه‌ك

[ك: دوه‌ك (شیله‌یه‌کی سپیه كه ده‌كه‌ریتته سه‌ر روه‌ك و له

كه‌لکی ده‌خات.)]

ف: بَهْک، سفیده، سفیدک. (شیره‌ی سفیدی

که روی نباتات نشیند و آن را فاسد کند.)

ع: عَکَر، بَهَق، بیاض.

دوه‌می

[ك: دوه‌ژ، نار، به‌بین، [نیوان]

ف: میان، میانه، بین.

ع: فاصلة، بین.

دوی

[ك: دویکه، [دوینن]

ف: دی، دیگ، دیروز.

ع: اَمَس.

دویت

[ك: که‌نیشک، [کچ، دوت]

ف: دختر.

ع: بنت.

دوی تورش

[ك: دوی توره‌که‌ر، [ناردوی ترش]

ف: دوع تروش، دوع گازدار، رُخبین.

ع: مُنْقَر، مَخِيض حَامِض، مَخِيض قَارِض.

دویره

[ك: فه‌یچی، [مقه‌ست، دویرد]

ف: دوکارده.

ع: مِقْرَاض.

وینه

دویشه‌و

[ك: درین‌شهر]

ف: دوش، دوشینه، دوشین، دیشب، شب

دوشین.

ع: بارحة.

دوئیکه

ک: دوئ. [دوئیی]

ف: دی، دیک، دیروز.

ع: اَمَس.

دوئیل

ک: دَیْلَه. [ته‌له‌زمه به‌رد].

ف: سنگ نازک، تخته‌سنگ.

ع: وَشِیع، بِلَاط.

دوئیلبه‌ن

ک: دَیْلَه‌بِه‌ن. [دابوش‌سینی داره‌رای سه‌ریان به‌

ته‌له‌زمه به‌رد].

ف: سَنَگ بَنَدی، سَنَگ چِین. (با تخته‌سنگ تیر

سر خانه را پوشانیدن)

ع: تَبْلِیط، تَوَشِیع.

دوین

ک: وِتَن، قسه‌کردن. [دوان، گوتن]

ف: گفتن.

ع: نَطَق، تَكَلَّمَ، تَنَطَّق.

دوینه

ک: دَوِیْنَه، دَوِیْن: چِیشْتِیکَه.

ف: دوغینه.

ع: کِشِک.

دوئیی

ک: دوئیکه. [دوئ (وشه‌یه کی کرماجیه).]

ف: دی، دیروز. (کرماجی است).

ع: اَمَس.

ده

ک: [ک: ژماره‌ی پاش نو].

ف: ده، داه.

ع: عَشْرَة.

ده!

ک: ده‌ی!، سا!، ده‌یسا! [رشه‌ی هاندانه. هه‌روه‌ها: جا

که‌رایه

ف: دا! پس.

ع: فَا.

دهاتی

ک: دِیهاتی. [لادییی]

ف: روستا، روستایی، دهگان.

ع: قاری، قَرَوِی، مُزَارِع، فَلَاح، رُستاق، دهقان.

ده‌بیاغ

ک: چدرمچی. [ده‌باخچی]

ف: چرمچی، چرمگر، پوست‌پیرا.

ع: دَبَاغ.

ده‌بیده‌یه

ک: زرموکوت، ده‌حاده‌ها. [ده‌نگی سمی نه‌سپ یا ده‌نگی

خه‌لکی].

ف: دَبْدَاب، گرمب‌گرمب، دادوبیداد. (صدای سم

سوار، یا صدای مردم)

ع: دَبْدَبَة، طَنْطَنْة.

ده‌بیدیم

ک: دمبلی‌دیمباو. [ده‌نگی ته‌پل].

ف: دَبْدَاب، دُرْمَب‌دُرْمَب. (صدای طبل)

ع: طَبَل، دَبْدَاب.

ده‌بوور

ک: بای‌ده‌بوور، بای‌خوهر‌نشین. [بای روژنارا (به‌رامبه‌ری «بای

سه‌با»)].

ف: فُرودین، باد فُرودین. (ضد باد صبا)

ع: دَبُور.

ده‌به

ک: گهر، چاچوله، شه‌لتاخ، ته‌شخه‌له، ته‌له‌که. [ته‌شقه‌له،

ته‌له‌که]

ف: دَبَه، دَغَل، شَلْتاق.

ع: ضَعُو، اِعْتِدَاء، خِیَاة.

ده‌به

[ك: تورره‌كهی باروت.]

ف: دَبَه. (جای باروت)

ع: دَبَّة.

وینه

دوبه‌نگ

ك: دهویت، قه‌لته. (بی‌غیرت). [گه‌واد، بی‌تاموس]

ف: دَبَنگ، گَرَدَنگ، كَرَدَنگ، كَرْتَبان، قَرْتَبان،

قَلْتَبان. ریشمال. زَن جَب، زَن بَمَزِد.

ع: دَفَع. دَبُوْث، قَوَاد، قَرطَبان.

دوچار

ك: دروژن. [فریودر، دروکر]

ف: فَرید، دروغگو.

ع: دَجَال، كَذَاب.

دوچله

ك: روخانه‌ی به‌غدا. [روباری دیچله. (روباری به‌غداد.)]

ف: آوَرَنَد، آوَرَنَد. (شط بغداد)

ع: دَجَلَة، شَط.

دوچارگه

ك: ده چارگه‌ی دل، ده‌سگای ته‌ن. [ده چارگه‌ی زانین،

← ده‌سگای ته‌ن]

ف: ده چشمه‌ی دانایی.

ع: اَلْقَوَى العَشْرَة.

ده‌ها!

[ك: ته‌حا! وشه‌ی سه‌یرمانه.]

ف: ده‌ه! اهه!

ع: آي!

ده‌خاده‌ها

ك: زرموکوت. [ده‌نگی سمی نه‌سپ یا ده‌نگی خه‌لکی.]

ف: گُرمب‌گُرمب، تراپ‌تُرپ، نَب‌داب. هَنگامه.

(صدای سم اسپ، یا صدای مردم)

ع: نَدْبَة، طَنْطَنَة.

ده‌خل

ك: ده‌رنامه‌د، باره. [سود، داهات]

ف: درآمد، بَهره.

ع: دَخَل، رِبَع، فائِدَة، عَائِدَة.

ده‌خندان

ك: پورندان، جیگه‌پورن. [ده‌خيله]

ف: درمندان، جای‌درم.

ع: مَدَخَلَة، ظرفُ الدَّخَل، مَحَلُّ الدَّرَاهِم.

ده‌خلودان

ك: خه‌له، خه‌له‌ودان، باره. [دانه‌ویله‌ی کیلگه]

ف: بهره.

ف: دَخَل، غَلَّة، حَصِيل، مَحْصُول، رِبَع.

ده‌خلودان

ك: پورلُودان. [داهات، کالا و پاره.]

ف: دانه و درم، پول و دان، بهره و درآمد.

ع: نَقْد و جِنْس، دَخَل و غَلَّة، مَرْسومات و عَائِدات.

ده‌خمه

ك: ده‌غمه. چان، چاله‌قوتته. [بوودر، قوتکه، ره‌هون]

ف: دَخْمه، دُخْم، فُلْخْم، فُلْخْمه.

ع: حُفْرَة، غَار.

ده‌خه‌له

ك: ده‌غه‌له. [گیا یا دانه‌ویله‌ی نامو.]

ف: دَعْل، آلايش.

ع: دَخَل، غَلْث، غَش، عَيْب.

ده‌خیل!

ك: هانا، نامان!. [تکایه!، ده‌ستم دامینت!]

ف: زنه‌هار!، زینه‌هار!

ع: دَخِيل!، اَمَان!

ده‌ده

[ك: کاره‌کهری منال به‌خیتوکره.] [ده‌ده و له‌له]

ف: ده‌ده. (کنیزکی که بچه را بزرگ کند.)

ع: حاضِيَة، مُرِيَة.

دهر

ك: دهشت. (رويه دهره.) [دهرهه، سارا]

ف: بيرون، برون، نر.

ع: خارج، صحراء.

دهر

ك: ما، دهل. [ميچكه، ديټله]

ف: ماده.

ع: اُنثی.

دهر

ك: درنه. [درنده، در (وهك: سه گي در).]

ف: در، درنده. (سگ مثلاً.)

ع: عاض، سنج، كاسر.

دهرابه

[ك: دهرگای دوكان كه چند پارچه يه و له ملالاره له

يەك هەلدیپتكرين و كاتيك پارچه يه كی دهبه ستن هه مووی

دهبه سريت.)]

ف: درابه. (در دكان كه چند تيكه است، از پهلو

به هم وصل می شوند و يك تيكه را می بندند

كه همه بسته می شود.)

ع: درآبة، دربُ الدكان.

دهراشو

[ك: ژنی بيحه يا) ی زمان دريژ.]

ف: چغان، چغانه. (زن بی شرم)

ع: سكيطة، فاحشة.

دهرامهډ

ك: باره. [داهات]

ف: درآمد، بهره.

ع: دَخل، فائِدة، عائِدة.

دهرامهډ

ك: بهرابی، ناههنگ. [دهسپيك، سهرهتا]

ف: درآمد، آهننگ، پيش درآمد.

ع: مُقَدِّمة.

دەراو

ك: شەتار، دەرە، دۆل. [شيو]

ف: نرّه، نرغاله، آب نرّه.

ع: شەيب، وادي.

دەريار

ك: نەرك، سەرا، پالە، بارگا. [سەرا، بارەگا، خانوبەه ی

پياره گەوران.]

ف: سەرا، آوغەر، نرّيار، سپرلوس، اسپرلوس،

بارگاه، بارجاه.

ع: بَلاط، دارُ السُلْطَنَة، نرّيار.

دەريارين

ك: دركائن، ناشكرا كردن. [دازپيانان، دهرخستن]

ف: آشكار کردن.

ع: اظهار، اعلام، تصريح.

دەريه دەر

ك: تەرە، وهيلان، ناراره. [هەلّو دا]

ف: ويلان، آواره، دريدر، سرگردان.

ع: مُهَدِّد، دَوَّار، هائِم.

دەريه يە

ك: گشت، سەرجه م، روهه م، دهره سه. [تينكرا، به ته وای]

ف: نرّيبست، نرّيبسته، روی هم.

ع: كُلا، جَمِيعاً، مَجْموعاً.

دەريه يە

ك: دهره بن، پابه ی، گیر، پاگیر، گرفتار. [گیروده]

ف: دريند، پاگیر، گرفتار.

ع: مُقَيِّد، ذُو عِلْقَة.

دەريه سه ← دەريه يە (سەرجه م)

دەريه ن

ك: دهره بن، دهره، دۆل. [گه لی]

ف: دره، داه، نرّيند، نرغاله، تڪاب، تڪاو.

ع: دَرَب، لَهَب، لِصَب، فَاو، فَجَّة، شَعْب، قَفِيل،

مَضِيق، مَهوَاة، نَفْناف.

دەربەن ← دەربەنی (گرفتار)

دەریچە

ك: دەریچە، دەلاقە، تەشاری، كوناڕەجە، كوناڕۆچن.

[رۆچنە، كلارۆچنە]

ف: دريچه، نرَبَجَه، باجه، بادجه، بادگیر،
بالكانه، پالكانه، پَنَنگ، بِناس، بِناسك،
رۆشندان، رۆزن، رۆزنه.

ع: كۆه، نافذە، خوڤە، طاڤە، رۆشن.

دەربیتن

ك: دەردووڕ. (بەن درگای جوان، یا درگای خێگە) [زاربیتن]
ف: بَندووڕ.

ع: وکاء، شِناق.

دەریاچە

ك: پاچە. [دەرەلنگ (دەریاچەیی شەڕۆال).]

ف: بَداق، دریاچه، پاچه، (دریاچه‌ی شلوار)

ع: رَجَل.

دەریه‌رائن

ك: دەركردن. [دەدەرنان]

ف: نَرکردن، بیرون کردن، درپرانندن.

ع: اِخْرَاج، اِیْثَاب، تَقْفِيز.

دەریه‌رین

ك: دەرچوون. [فرته کردن، بە پەله دەرچوون.]

ف: مَنجَك، جَسْتَن، بیرون جَسْتَن،

بیرون جَهِیدن، نَر رفتن.

ع: خُرُوج، وُثُوب، قُفُوز، نُدُوص، فَرار، اِنْدِرَاء،

اِمْتِراق.

دەرتەقین ← دەرتکوت

دەرتەنوور

ك: دەرەگۆژنەر. [سەرپۆشی تەنوور.]

ف: تَهنَبان.

ع: مِيفَى، كُمْ. (طَبَقُ التَّنُور)

دەرج

ك: ناریتە کردن. ناریتە. [تیهه لکیش کردن. تیهه لکیش]
ف: تَرومیدن، تَروهیدن، آمودن، سَنگمین،
خَلِيساندن. تَرومیده، تَروهیده، آموده،
سَنگمیده، خلیسیده.

ع: دَرَج، اِدخال، مَرَج، تَخْلِيط. مُنْدَرَج، مَمْرُوج،
مَخلُوط.

دەرچوون

ك: دەرپەڕین، راکردن. [فرته کردن. هەلاتن]

ف: جَسْتَن، جَهِیدن. گَریختن. ره‌اشدن.

ع: وُثُوب، فَرار، شَروود. اُفول.

دەرچوون

ك: لە جیگە چوون. [ترازان (وهك: لە جی چوونی تیسقان).]
ف: دەر رفتن، از جا بیرون رفتن. (استخوان
مثلاً.)

ع: تَنَأ، اِنخِلاَع، تَنحِي.

دەرچوون

ك: دەر هاتن. [چوونه دەر وهه (وهك: دەرچوونی گیان له
له‌ش.)]

ف: دەر رفتن، بیرون آمدن. (روح از بدن مثلاً.)

ع: زُهوق، خُرُوج.

دەر هەقی

ك: لە باره، لە هەنا، دەر باره. [سە بارهت به، بەرامبەر]
ف: دەر باره.

ع: فِي حَقِّ، فِي شَأْن.

دەرخستن

ك: فرەدان. [فرێدانه دەر وهه]

ف: بیرون انداختن، دور انداختن.

ع: طَرَح، حَذَف.

دەرخستن

ك: ناشکار کردن. [خستنه بەر چار.]

ف: آشکار کردن، هوبیدا کردن.

ع: كَشْف، اِبْرَاز، اِظْهَار، اِعْلَان.

دهر خوارد

ك: دهر خورَد. [به زور پي خواردن.]

ف: در خورد، در خورد دادن.

ع: اطعام، احساء، ايكال.

دهر خوار دادن

ك: دهر خورَدان. [به زور پي خواردن.]

ف: به خورد دادن، خورد دادن.

ع: اطعام، ايكال، تطعيم.

دهر خواست

ك: خوايشت، خوازه. پهسهن. [داخواز، تكا. ويستار]

ف: خواهش، خوازه، خواه، در خواست. پسند.

ع: تَقَاضِي، تَمَنِّي، اِسْتِدْعَاء، التِّمَاس. مَطْلُوب.

دهر خورَد

ك: خورهن، شايسه، سزارار. [شايان، شياو]

ف: در خورد، در خور، در خوش، خورد، خورند،

خورا، براه، شايسته، شايان، سزاوار.

ع: لَاقِق، حَرِي.

دهر خورَد - دهر خوارد

دهر خورَدان - دهر خوار دادن

دهرد

ك: نازار. [به لا]

ف: درد، آسيب.

ع: اَفَّة، عَاهَة، بَلِيَّة.

دهرد

ك: ناخوشی، ناخوشين، نازار. [نه خوشی]

ف: درد، بیماری، ناخوشی.

ع: مَرَض، عِلَّة، آلم.

دهرد

ك: نیش، ژان. [سوئی، نازار]

ف: درد.

ع: وَجَع، آلم.

دهردان

ك: پاكهركردن. [خارین كرده]

ف: بيرون دادن. روفتن.

ع: اِخْرَاج، ثَل، ثَبْث، نَبْش، اِسْتِخْرَاج. اِظْهَار.

دهردان

ك: ده لائن. [ته رايی دادن.]

ف: تراويدن، شانشه.

ع: رَشْح، اِرْشَاح، ثَرَشِيح.

دهرد بی دهرمان

[ك: دهردی كاری، نه خوشینی چارهسهر نه كراو.]

ف: درد بی درمان.

ع: عَقَام.

دهرد دووری

[ك: نیش و ژانی جودایی.]

ف: درد دوری، بامس، بامسی، پامس، پامسی.

ع: كَرَب، كُرْبَة.

دهرد كاری

ك: دهر د بی دهرمان. [نه خوشینی چارهسهر نه كراو.]

ف: درد كاری.

ع: عَقَام، نَاجِس، مُزْمِن.

دهرد مهن

ك: دهردهدار، نازاردار، بیمار، ناخوش. [نه خوش]

ف: دردمند، دردناك، بیمار، ناخوش.

ع: مَرِيض، عَليِل، مَعْلُول.

دهرد دوور - دهر بئين

دهرد هباريكه

ك: نازار سی، نازارهباريكه. [سيل]

ف: آزار شنش.

ع: سِل، سُلَال.

دهرد هجمه - هجمه نيشه

دهرد هجار

ك: ناخوښ، ددرمه‌ن، [نه‌خوش]

ف: بيمار، خسته، دردمند، دردناک.

ع: مريض، عليل، معلول.

ددرده‌گه‌لوو

ك: گه‌لووئيشه، [قورگئيشه]

ف: سرف، درد گلو، گلودرد.

ع: اجل، عذرة، خناق.

ددرديسه‌ر

ك: سه‌رئيشه، [ژانه‌سر]

ف: نرد سر، سرنرد.

ع: صداع، شقيقة.

ددرديسه‌ر

ك: سه‌ره‌سوړئ، [ددرده‌سه‌ري، نه‌ركي زور]

ف: دردسر، سردرد، رنج، آزار.

ع: زحمة.

ددرپوين

ك: ددره‌پوين، [چورته‌ددره‌ه]

ف: بېرون‌رفتن، دررفتن.

ع: خروج.

ددرپوهو

[ك: خه‌رج، بژيو]

ف: درزو، دررفتن.

ع: خرج، صادرات.

ددرز

[ك: ددرس، وانه (به‌شيك له كتيب كه به قوتابي

ددرترت.)]

ف: ور، (مقداري از كتاب كه به معلم گفته

شود.)

ع: درس.

ددرزدان

[ك: فير کردن، وانه پيگوتن.]

ف: وردان.

ع: تدريس، تعليم.

ددرزکردن

ك: دركيان، فاش‌سون، ناشكرابون، [بلازبونسه‌وي راز،

ته‌نينه‌وي نهيني.]

ف: درزکردن، فاش‌شدن، آشكارشدن.

ع: شياع.

ددرزي

[ك: ددرژن، نامرزي درون.]

ف: سوزن، سوي‌زن، درزن.

ع: ابرة، خياط، مخيط، معكل، منصحة.

ددرزي

[ك: سرنگ، نامرزي ددرمان كرده نار له‌ش. (مه‌به‌ست

شريفه‌به.)]

ف: سوزن. (مقصود آنبول است.)

ع: زرافة، زاروقة، مضخة.

ددرزبدان

[ك: جينگه‌ددرزي]

ف: سوزندان.

ع: مئبرة، مخيطة.

ددرزي له‌رزانه

[ك: ددرزيه‌قز]

ف: سرخاره.

ع: بقرس، رجراجة.

ددرزي وه‌شاشن

[ك: شريفه‌ليندان]

ف: سوزن‌زدن.

ع: تزريق، تلقيح، تطعيم.

ددرسي

ك: ددرز، [وانه]

ف: ور.

ع: درس.

ددرفتناډهگی

ك: روبرو رویی، چه نه به چه نه بی. [بهره‌نگار بوونه‌ره]
ف: ذرافتادگی، روبرویی.

ع: مُعَارَضَة، مُعَالَبَة، مُمَاتِنَة، مُبَارَزَة، مُبَارَاة.
درفهت ← زه‌فه‌ر. **فورسه‌ت**
درك

ك: زانست، زانین. [تیگه‌یشتن، فامین]
ف: دانش، دانستن، یابش، یافتن.
ع: دَرَك.

درك ← **دركا**
دهرکردن

[ك: وده‌ره‌نان، دورخستنه‌ره]
ف: بیرون کردن، راندن، رد کردن، دور کردن،
رانش.

ع: طَرَد، نَفِي، نَحْر، دَع، دَفَع، رَعَج، رَبِن، كَدَس،
كَدَش، صَت، دَرء، ثَوْد، نَعَج، تَبْعِيد، تَكْدِيد،
تَغْرِيْب، اِغْشَاش، اِزْجَاج، اِخْرَاج، رَجْر، بَهْر.
دهرکردن

ك: قه‌ولانن. [قه‌بلانندن، به‌خشینی شهرعی (وهك):
قه‌بلاندنی زه‌كات.].
ف: در کردن، بیرون کردن. (زكات مثلاً.)

ع: اِخْرَاج، تَأْدِيَة.
دهرکردن

ك: خوه‌ئن. [خویندنه‌ره، تیگه‌یشتن (وهك): خویندنه‌ره‌ی
نامه.].

ف: خواندن. (نامه مثلاً.)

ع: ادراك، قِرَاة، فَهْم.
دهرکردن

[ك: کرده‌ده‌ره (وهك): دهرکردنی نازه‌ل بو له‌ره‌ی].
ف: بیرون کردن. (حیوان برای چرا مثلاً.)

ع: جَشْر.

دهرکوت ← **خواجه‌بیدارکون**
دهرکه‌فتن

ك: ناشکرا بون، په‌یدابون. [دهرکه‌وتن، دیاری‌دان]
ف: آشکار شدن، پیداشدن، پدیدار شدن، هویدا
گشتن، بیرون آمدن.

ع: ظُهْر، بُرُوْن، كَشْف، اِكْتِشَاف.
دهرکه‌فتن

ك: تهره‌بون، ویلان‌بون، تونابون. دهره‌ده‌ربون. [ناواره
بون، هه‌لوه‌دا بون]

ف: ویلان‌شدن، دربدرشدن، بیرون‌شدن،
سرگردان‌شدن، رهیده‌شدن.

ع: خُرُوج، التِّهَاد، هِيَام، نَوَار.
دهرکه‌فته

ك: تهره، تونابون، ویلان، ترافیده، دهرسه‌ده‌ر. [ناواره،
هه‌لوه‌دا]

ف: ویلان، دربدر، سرگردان، رهیده.
دهرکیشان

ك: دهره‌اردن. [هه‌لکیشان، هینانه‌ده‌ر]
ف: تزییدن، هنجیدن، بیرون‌کشیدن.

ع: نَتَخ، نَقَش، نَزَع، اِسْتِخْرَاج.
دهرکیشان

ك: کیشان، دهره‌اردن. [هه‌لکیشان، هینانه‌ده‌ری شمشیر]
ف: آختن، یاختن، یازیدن، کشیدن،
بیرون‌کشیدن.

ع: سَل، شَهْر.
دهرگای‌قه‌رابه

ك: سهر، سهره. [دهمه‌وانه، سهرقاب]
ف: سَر، دَر قِرَابِه.

ع: صِيْمَة، صِيْمَام، سِيْطَام، قِيْدَام، دِيْسَام، سِيْدَام،
صِيْمَاد.

وینه ← تَوْنِگ

دهرگوشادانه ← **دهرگاژه‌نانه**
دهرمال

[ك: خانوری فرمانه‌روا.].

ف: آرک، دادگاه. (منزل حکمران)

ع: دارُ الحُکومة، إدارة الحُکومة.

دهرمانل

ک: بهر ده روازه. [ناسانه، بهر ده رک]

ف: دم نر.

ع: ساحة الدرب.

وینه - جله و خان

دهرمان

[ک: دهرا]

ف: دارو، درمان.

ع: دواء، أسو، إساء، علاج.

دهرمان

ک: باروت. [بارود]

ف: باروت، بارود.

ع: بارود.

دهرمان خوارده

[ک: دهرمان خواردو، ژهر پیدراو.]

ف: درمان خور، دارو خور.

ع: مسموم، مقشوب.

دهرماندان

[ک: جینگه دهرمان، سنوقی دهرمانی دهرمان فروش.]

ف: ککدان، تَبَنگُو.

ع: جُوته.

دهرمانساز

[ک: دهاساز، دهرمان دروستکهر.]

ف: درمانساز، داروساز.

ع: صیدلانی، عقاقیری، اجزائی.

دهرمان قهی

[ک: دهرای رشانه ره، رشینه ره]

ف: داروی قی.

ع: مَقَّی.

دهرمان کردن

[ک: چاره کردنی نه خوشین.]

ف: درمان کردن، دارو کردن.

ع: علاج، مُعالِجَة، مُداوَة. تداوی.

دهرمانکهر

[ک: پزیشک، چاره سازی نه خوش.]

ف: پزیشک، پچشک، درمان، درمانده.

ع: طیبیب، آسی. جَرَّاح، نِقْرِس.

دهر مه جیل

ک: بهر مه جیل، بهر مه جیله، دهر مه جیله. [دهر مه جله

(دهر گای له توول چنراو.)]

ف: غلبکن، غلبکین، اژکن.

ع: فاکوره.

وینه

دهر مه جیله - دهر مه جیل

دهر مه نه

ک: داماک. [دامار، دهاسان]

ف: درمانده، فرومانده.

ع: عاجز.

دهر مه نه

ک: خیال مه ککه. [گیایه که.]

ف: دَرَمَنه.

ع: وَخْشِرِی.

دهر نوخوون

ک: سهر نوخوون، سهره خووار. [ژیره و ژور، وهر گهراو]

ف: درنگون، سرنگون.

ع: مَنکوس.

دهر نوخوون

ک: گوشته نورری، مه لکه نی. [دهر خوته به کی قووله که

به سهر ته نوردا نخوونی ده که نه وه.]

ف: درنگون، در تنوری. (تغار چه ی عمیقی که

روی تنور نگون کنند.)

ع: جَفَنَة.

وینه - مه لکه نی

دهر نه بردن

ك: خوته گرتن، هه لئه كردن.]

ف: درنبردن، نتوان بودن.

ع: عَدَمُ الطَّاقَةِ.

دهرنه کردن

ك: وهدهر نه نان، نه كردنه دهرهه]

ف: بیرون نكردن.

ع: عَدَمُ الْخِرَاجِ.

دهرنه کردن

ك: بوته خوتیراوه، تینه گه یشتن]

ف: نتوان خواندن.

ع: عَدَمُ الْعِلْمِ، عَدَمُ السَّوَادِ، عَمَى.

دهروازه

ك: قاپی. [دەرگای گه بره.]

ف: دروازه، در بیرون. (در بزرگ)

ع: دَرَبٌ، رَتَجٌ، رَتَاجٌ.

وینه—چله و خان

دهروازه وان

ك: دهران. [درگاران، دهرهوان]

ف: دربان، پرده دار.

ع: بَوَابٌ، تَرَاعٌ، حَاجِبٌ، دَرَبَانٌ.

دهروان—دهروازه وان

دهروبان

ك: دهرکوبان، دهرریبه ری مال.]

ف: بام و در.

ع: مُحَوِّطَةٌ.

دهروون

ك: نار، نازك. [هه نار]

ف: درون، اندرون، شکم.

ع: جَوْفٌ، بَطْنٌ.

دهرووندار

ك: دلدار، دلگوشاد. [دل فراوان، دل فه ریع]

ف: دروندار، دلدار، دل گشاد، بُردبار.

ع: صَبُورٌ، وَسِيعُ الْقَلْبِ، مُتَحَمِّلٌ.

دهروهن

ك: دهره بن، دهره، دهره، دهره. [شیوه، گه لی]

ف: در بند، دره، داهه، دره، درغاله، تَکَابٌ، تَکَاو.

ع: وَادِيٌّ، لِصْبٌ، شَعْبٌ، مَضِيقٌ.

دهره—دهروهن

دهرهاتن

ك: لَبِيُونَه رَه. [هاتنه دهر، دهرچون]

ف: در آمدن، بیرون آمدن.

ع: خُرُوجٌ، صُدُورٌ، زُدُورٌ.

دهرهاتن

ك: هه لاتن، هه لهاتن. [دهره رتن له ناسوره. (وهك:

هه لهاتنی مانگ.)]

ف: بر آمدن، بیرون آمدن، دمیدن، پیداشدن.

(ماه مثلاً.)

ع: طُلُوعٌ، شُرُوقٌ، ظُهُورٌ، تَقْرِيعٌ.

دهرهاتن

ك: کنیان. [کیشران (وهك: گیان کیشران.)]

ف: در آمدن، بیرون آمدن، کنده شدن. (روح

مثلاً.)

ع: زُهُوقٌ، خُرُوجٌ.

دهرهاتن

ك: کیشیان، دهر کیشیان. [هه لکیشران (وهك: هه لکیشرانی

شمشیر.)]

ف: بیرون آمدن، کشیده شدن، آخته شدن

(شمشیر مثلاً.)

ع: اِنْسِلَالٌ، اِنْسِلَاتٌ، اِنْدِلَاقٌ.

دهرهاتن

ك: سه زویون. [سه ر دهه یان، روان (وهك: دهرهاتنی

دان.)]

ف: در آمدن، بیرون آمدن، سبزشدن، دمیدن.

(دندان مثلاً.)

ع: طُلُوع، خُرُوج، دُلُوع.

دهرهاوردن

ك: دهر كيشان، هه لكيشان. [هينانه دهر، هه لهينجان]

ف: بيرون آوردن، بيرون كشيدين.

ع: استخراج، استنباط، دلع، ادلاع، نزع، نتخ.

نتش. نقش.

دهرهاوردن

ك: كيشان، دهر كيشان. [هينانه دهر، هه لكيشان (وهك):

هه لكيشاني شمشير.]

ف: در آوردن، كشيدين، بيرون كشيدين، آختن،

ياختن، (شمشير مثلاً.)

ع: سَلَّ، سَلَّت، ذَلَق.

دهرهاوردن

ك: دورس كردن. [داهيتان، دروست كردن]

ف: در آوردن، درست كردن.

ع: اِخْتِرَاع، اِبْتِدَاع، اِقْتِرَاح.

دهرهاوردن

ك: خورشه كردن، ناماده كردن. [خوش كردن (ي زوى بو

كشتوكال.)]

ف: اَبَسْتَه كردن، آماده كردن. (زمين برآي

زراعت.)

ع: اِحْيَاء.

دهره بهنگي

ك: دهسه لاند ارئيتي خان و ناگاکان. (له هه در لئيكدا

به گيک.)]

ف: خان خاني. (در هر دره يک نفر بيگ.)

ع: مَلُوكِ الطَّوَائِف.

دهره تان

ك: كه رشن، گونجايشت. [پانوپوزي، فراواني]

ف: گنجابيش، فراخا، فراخنا، پهنا، گشادي.

ع: وَسْعَة.

دهره تان

ك: يوزت. [پانوپوزي، فراواني]

ف: فراخا، فراخنا، گشادي، بزرگي.

ع: وَسْعَة.

دهره چه

ك: پله، پايه. [ناستي بهرزي. (وهك): پله ي په پژه.]

ف: پله، زينه، پايه. (پله ي نردبان مثلاً.)

ع: دَرَجَة، مِرْقَاة.

دهره چه

ك: بائما. گه رمانما. [بايتو. گه رمايتو]

ف: بادئما. هوائما. گرمائما، اندازه ي هوا.

ع: دَرَجَة، مِيزَانُ الْهَوَاءِ، مِيزَانُ الْحَرَارَة.

وينه

دهره دوا ← **دهره دوا****دهره قهت**

ك: له پار، چاره، باشار. [دهست رزيشتن (پي ويران)]

ف: تاب، چاره. (از عهده)

ع: قُدْرَة، طَاقَة، قُوَّة، مَقَاوِمَة.

دهره قهتي ناي

ك: له پار ي دهر ناي، چاري ناکا، چاره ي ناکا، باشاري ناکا.

[زوزي پيني ناشكيت. پيني ناوپريت.]

ف: تاب او را ندارد، چار او را نمي كند، همرزم

او نيست. (از عهد هاش برنمي آيد.)

ع: لَا يِقَاوِمُهُ، لَا يُطِيقُهُ، لَا يَقْوَى عَلَيْهِ، لَا يَقْدِرُ

عَلَيْهِ.

دهره ك

ك: زول، حه رامزاده، قومزه. [بيژوو]

ف: دهر گه، سندهاره.

ع: دَعِي، زَنِيم، نَغِيل، خِلط، وَكْدُ الرِّثَا.

دهره گوزنه

ك: گوزنه ر. [سه رپوتشي گوزه و شتي له و چه شنه.]

ف: نُهَنْبَان.

ع: طَبَقٌ، صِمَّةٌ.

وینه

ددره‌و

ك: دهشته، نه‌رده. [ددره‌و]

ف: بیرون، برون.

ع: خَارِج.

ددره‌و روین

[ك: چورنه ددره‌و]

ف: بیرون رفتن.

ع: بُرُون، خُرُوج.

ددره‌و که‌فتن

ك: ددرکه‌فتن، ناشکرابون. [ددرکه‌فتن، روین بونه‌و]

ف: بیرون افتادن، آشکار شدن.

ع: كَشْف، اِكْتِشَاف، ظُهُور، وُضُوح...

ددره‌و حال

ك: ... بانه‌مه. [له‌گه‌ن نه‌و‌شدا، عه‌لا‌ی‌جان (به‌هر حال، به

هر جوریک بیت.)]

ف: هر آینه. با‌اینکه. (در هر حال، در هر

صورت)

ع: عَلَى أَيْ حَالٍ، عَلَى كُلِّ حَالٍ، فِي كُلِّ حَالٍ، مَعَ

هَذَا.

ددره‌و م

ك: ناو‌یتته. [تیکه‌ن]

ف: درهم، آمیخته، قاتی.

ع: مَمْرُوج، مَخْلُوط، مُمْتَزَج، مَخْتَلَط.

ددره‌و م

ك: یه‌کی‌تون. [هاروب‌ش]

ف: درهم، باهم، یکی‌بودن.

ع: شِیَاع، جَمْعُ الْمَالِ.

ددریا

ك: ده‌لیا. [زدریا]

ف: دریا، دریاب، زو، زراه.

ع: بَحْرٌ، يَمٌّ، لُجَّةٌ، دَأْمَاءٌ، قَمَقَامٌ، قَامُوسٌ، قَمِيسٌ،

طِمٌّ، غَطْلَمٌ، طَعْمٌ، هَيْقَمٌ، عَيْلَمٌ، لَاقِظَةٌ.

ددریابه‌گی

ك: ده‌لیابه‌گی. [دهسه‌لانداری ددریا: پله‌یه‌کی سه‌ریابه‌یه.]

ف: ددریابگی، دریابیگی.

ع: أَمِيرُ الْبَحْرِ.

ددریاچه

ك: ده‌لیاچه. [گول، زریوار]

ف: دریاچه.

ع: بُحَيْرَةٌ، هَوْرٌ.

ددریاچه

ك: ده‌لیاچه. [نه‌ستیری گه‌وره.]

ف: هوز بزرگ، دریاچه.

ع: مِقْرَاةٌ، هَجِيرٌ.

ددریاچه‌ی ورمی

[ك: گولیکه له نریک شاری ورمی.]

ف: چیچت، دریاچه‌ی ارومیه.

ع: بُحَيْرَةٌ أَرْوَمِيَّةٌ.

ددریای بیچوون

[ك: زدریای بی‌هاتا. (مه‌به‌ست هه‌بووی هه‌ریووی داگری

بیکوتاییه.)]

ف: دریا، زریای بیچون، گوهر هستی.

ع: أَلْدَاتُ الْمَحِيْطِ، أَلْبَسِيْطُ الْغَيْرِ الْهُتْنَاهِي، أَلْوَاْجِبُ

وُجُوْدُهُ، أَلْوَاْسِعُ، أَلْمَحِيْطِ.

ددریای هانده‌ران

[ك: ددریای کاسپین، ددریای خه‌زهر له باکووری تیران.]

ف: آکفوده، کسپین، دریای گیلان، دریای

مازندران، زراه آکفوده، دریاچه‌ی خزر.

ع: بَحْرُ الْخَزْرِ.

ددریجه

ك: قالب. [ددریجه: قالبی تواننده‌وی زیر و زیو.]

ف: تُنْبِك، تُبْنِك، تُبْنِك، دَرِيچِه.

ع: قَالِب.

وینه

د دريچه

ك: د دريچه، ده لاقه، كوناوچه، باجه، [رُوجنه، كلاروچنه]

ف: دريچه، دَرِيچِه، باجه، بادجه، بادگير،

پَبْنِك، بِنَس، بِيَسَك، پالكانه، پالكانه،

رُوشندان، رُوزنه، رُوزن.

ع: كُوَّة، حُوَّة، رُوشن.

ده زينك ← ده سينك

ده زك

ك: داسك، مچير. [ده زور]

ف: نَخ، دَسَك، دَسَك، دَشَك، ريسمان.

ع: حَيْط، سَلِك، سِمَط، غَزَل، نِصَاح.

ده زكا

ك: ده سگا. [میزی بده دستی پيشه سازان.]

ف: دستگاه.

ع: مِعْمَل، طَاوَلَة.

ده زك بادرياك

ك: كشته ك. [ده زور پيكره بادرار.]

ف: در زمان، بافته.

ع: فَتِيل.

ده زك خاو

ك: خاره، خامه. [ده زور نه ريسراو]

ف: بِنَاغ، تَرَاز، پوسه، كَنَبه، جَغرسسته،

جَغرسسته، چغرسشته، دَشَك، دُشَكِي.

ع: سَيِيَط، خَام.

ده زك هه لكر

ك: پاره لكر، خويگل. [پاركر، كلانه گر]

ف: چهره، چرخه، كلابه، كلافه.

ع: حَطَالَة.

وینه ← پاره لكر

ده زك ياو

ك: يارِب. [ده زور دوعا پيدا خويترای بده رامبهري «تا».]

ف: رشته ي تب.

ع: سِمَط، سَبَاط، حَيْطُ الحُمَى.

ده زكير

ك: ده سگير. [ده زگره (په روپه ك كه مه خدلی له سهر ناگر پي

داده گرن.)]

ف: دستگیره. (كهنه ای كه با آن ديگ از سر

آتش بردارند.)

ع: جِعَال، جِعَالَة.

ده زكير ← ده سگير

ده زيران

ك: ناربرياگ. [ده سگيران (خوازيبنيكه، خوازيبنيكراو)]

ف: نامزد، دست سوزه.

ع: حِطَب، حِطَاب، مَحْطُوبَة.

ده زيران بازي

ك: راباردن له گهل ده زگيراندا.]

ف: نامزد بازي.

ع: مُنَاغَة، مُعَاشَقَة.

ده سي

ك: چهچ، چه پوله. [ده دست، چه چه]

ف: دست، پنجه.

ع: كَف، يَد.

ده سي

ك: بان. [ده دست له سه ربه نجهره تا سهرشان.]

ف: دست، گَبَك، گَنَك. (از سر انگشتان تا سر

دوش)

ع: يَد، جَارِحَة.

وینه ← بان

ده سي

ك: نوگه، جدل. [يه ك ده دست ياری. (جاريكي كايه.)]

ف: دست. (دست بازي)

ع: نَوْبَةٌ، لُعْبَةٌ، حَاصِلٌ، دَسْتٌ.

دەس

ك: قات، جلویه‌رگی تەواو (وەك: دەستی جلویه‌رگ.)
ف: دست. (لباس مثلاً.)

ع: دَسْتٌ.

دەس

ك: دەست، تەواو، بێ‌كەم‌كورتی (وەك: یەك دەس خانوو.)
ف: دست. (خانه مثلاً.)

ع: قِسْمَةٌ. باب.

دەس

ك: جوړ، چه‌شن. [شپۆه]
ف: دس، دست، جور، مانند.

ع: دَسْتٌ، مِثْلٌ، شَبِيهٌ، نَظِيرٌ.

دەسا!

ك: دەيسا، دەي!، زووكه، ساده‌ی! [خێراكه! وشە‌ی دنه‌دانه. هه‌روه‌ها: جاكه‌وايه]

ف: كُن!، بَكُن!، زودباش!، دا!

ع: اِفْعَل!، عَجَل!، اِسْرَع!، ف.

دەس ناخەر

ك: ناخرده‌س. [كایه‌ی کوتایی. (دواين كایه‌ی قومار.)]

ف: دست پسین، پسین‌دست، دست آخر.

(آخرین دست قمار.)

ع: دَسْتُ الْخَصْلِ، آخِرُ الْأَمْرِ.

دەساده‌ی!

ك: دەيسا، زووكه! [خێراكه! وشە‌ی دنه‌دانه.]

ف: زودباش!

ع: اِفْعَل!، عَجَل!، اِسْرَع!، سارع!، بادِر!

دەساده‌ی!

ك: دەيساده‌ی! [خێراكه!]

ف: زودباش!

ع: غَيِّد!، اِسْرَع!

دەساره‌ت

ك: چه‌په‌لکاری. [مامه‌له‌ی پر له گزیکاری (کاسی له

ریگه‌ی نار‌ه‌واوه.)]

ف: تیواز. (اکتساب از راه ناپسند)

ع: دَسَارَةٌ.

دەساژۆ

ك: رام، گورژ. [دەسه‌مو (به‌رامبه‌ری «سرگ».)]

ف: رام، گرویده، دست آموز، دست‌زده. (ضد

«سرگ»)

ع: مَيْدِي، يَدَوِي، مُطْبِعٌ، أَمِينٌ.

دەساژۆ

ك: خوه‌ش، ده‌س‌خوه‌ش. [ده‌س‌په‌یتن‌راو]

ف: دَسْت‌خوش، دَسْت‌خویش، دَسْت‌مال.

ع: دَوَسٌ، دَعَسٌ، مَدُوسٌ، مَدْعُوسٌ.

دەساگر

ك: چارکه، ناگرگیره. [ده‌سه‌چیلە‌ی ناگر.]

ف: فُروزینه، افروزنه، آتش‌گیره، آتش‌افروزنه.

ع: وَقَادٌ، وَقِيدٌ، وَقُودٌ، ثِقَابٌ، سَجُورٌ، شَبُوبٌ،

شِبَابٌ، سَعُورٌ، مِسْعَارٌ، أُرْتَةٌ، وَقَشٌ، وَقَصٌ، حَصَبٌ،

ضِرَامٌ، حُرَاقَةٌ.

دەسان

ك: ده‌سه‌گه‌ل. [ده‌سه‌گه‌ل (کۆ‌ی ناپه‌یتوانه‌ی «ده‌س».)]

ف: دستان. (جمع‌دست، به‌خلاف قیاس)

ع: أَيْدِي، أَيْدِي.

دەسان

ك: راز، سه‌گوزه‌شت. [داستان، به‌سه‌ره‌ات]

ف: داستان، سه‌گۆ‌دشت.

ع: قِصَّةٌ، حِكَايَةٌ.

دەسانده‌ی

ك: به‌رانبه‌ر، نه‌زیک. [رووبه‌روو، نزیك (وەك: دوو دی‌ی

ده‌سانده‌س.)]

ف: برابر، نزدیک. (دو قریه‌ه مثلاً.)

ع: تَجاه، قَرِيب.

دهساوان

ك: دهسه. [دهسهوانه، دهسكاونگ، دهسهوانه‌ی نارنگ.]

ف: دسته، دست هاوَن، دست هونگ.

ع: فِهْر، جَدَلَة، مِدَقَة، مِسْحَقَة، سِلَايَة.

دهساودهس

ك: دهسوادهس، دهسبهدهس. [دهستاردهست له گه‌ردا.]

ف: دست به دست.

ع: يَدَا بِيَد، مُدَاوَلَة.

دهساويز

ك: گه‌زهك، بيانك، بون، بوته. [بيانور]

ف: دست آويز، بهانه.

ع: وَسِيْلَة، واسطه، ذَرِيْعَة.

دهساويز

ك: سه‌وقات، دهس‌ته‌ريقتانه. [دياري]

ف: بَلَك، اَرْمَغَان، يَرْمَغَان، دست‌موزه،

دست آويز، راهواره، راه‌آورد، سوغات.

ع: غُرَاضَة، ثُحْفَة، هَدِيَة.

دهساويز

ك: گلوگويز، هه‌لمت. [به‌لامار، هيرش (وهك): چه‌پوکاني

ته‌سپ.]

ف: دست‌انداز، جست‌وخيز. (دست‌انداختن

اسپ مثلاً.)

ع: حَمَلَة، وُتُوب، جَوْدَة.

دهساويز

ك: دهسپهرژ، وچان، رت، پهردژ، فرسه‌ت، دهسپه‌س.

[ده‌رفه‌ت، هه‌ل]

ف: رُستِي، دست‌رئس، پُرس‌ت.

ع: نُهْرَة، مَجَال، فُرْزَة، فُرْصَة.

دهسباج

[ك: دهسبئار، مال به‌فپروده‌ر]

ف: دست‌باد، باددست، هرزه‌پوچ.

ع: خَضِرِم، مُسِرِف، مُتَلِف، مُوَدَّر، مُبَدَّر، تَبْدَار،

بَدَال، خَرَاج، وَهَاب، عَيْثَان.

دهسبازي

ك: دهسه‌خلافكي. [عیشقبازی له ريگدی دهسته‌ره.]

ف: دست‌بازی.

ع: تَجْمِيش، مُنَاغَا، مُعَاشَقَة.

دهسببانهس

ك: بالآدهس، باندهس. [گه‌وره‌تر، به‌هيزتر]

ف: دست‌بالای‌دست، بالاندست.

ع: يَدٌ فَوْقَ الْيَايِدِي.

دهسببان دهسبنيان

ك: دامان، داماگی، بيچاره‌بوون، دهسه‌پاچه‌بوون.

[بب‌هيزی، دهسه‌وسانی]

ف: دست‌روی‌دست‌نهادن، دست‌بالای‌دست

گذاشتن، دست‌پاچه‌شدن، بيچاره‌شدن،

نرماندن، بيچارگی.

ع: عَجَز، بَهْت، تَحْيِر.

دهسببر

ك: درژن، چاپباز. [گزيكار، فريوده‌ر]

ف: دست‌بُر، دروغ‌گو، چاپ‌باز، فريب‌باز.

ع: مُحِيل، خَادِع، حَيَال، خَدَاع، خَتَال، كَدَاب.

دهسببرياك

[ك: دهسپراو]

ف: دست‌بُریده.

ع: اَجْدَم.

دهسببوبردن

ك: دهس‌بردن، دهس‌بوکيشان. [دهست بو‌ريژ کردن.]

ف: دست‌دراز‌کردن، دست‌يازيدن، يازيدن.

ع: مَدَّ الْيَدِ، تَطَاوُل.

دهسببه‌چی

ك: ده‌موده‌س، فرز، فرزی. [هه‌ر ئيستا]

ف: دردم.

ع: قوراً، سريعاً.

دهسبه ددس

ك: نهخت. [به دهستی، نه غد به نه غد].

ف: دست به دست، پیشادست.

ع: نَقْدًا، يَدًا يَدًا، نَاجِرًا بِنَاجِرٍ، عَاجِلًا بِعَاجِلٍ.

دهسبه ددس

ك: ددساردهس، ددسوادهس. [ددساردهست له گهردا].

ف: دست به دست.

ع: يَدًا يَدًا، مُدَاوَكَةً.

دهس به ددسادان

[ك: چه پله ليدان، دست به په كدا کوتان].

ف: بَشْلِيدِن، پَشْلِيدِن، نَسْت بَر دَسْت زَدِن.

ع: تَصْفِيْق، تَصْفِيْح.

دهس به رزه و كردن

[ك: دست هه لپړين]

ف: دست بر آوردن، دست بلند كردن.

ع: ضياع.

دهس به سينه ته خته

[ك: دست و گهردن پيگه به دهستنه به هوئی ته خته به کی

تايه ته وه].

ف: نَسْت بَسْتِن.

ع: كَتْف.

دهس به سينه

[ك: له خزمه تدابون، ريزنواندن].

ف: دست به سينه.

ع: كُفْر، تَكْفِيْر، تَكْتُف، قَلْنَسَة، مَقْلِنِس، مَقْلِنِسًا.

دهس به سينه وه نيان

[ك: پال پتوه نان و دهر كردن].

ف: دست برسینه زدن.

ع: دَلَط، دَقَم، دَكَم، دَفَر، صَفْح، اِصْفَاح.

دهسبه ن

[ك: كه له بچه (دهسبه نی تاوانكاران).]

ف: دست بند. (دست بند بزه كاران)

ع: صَفَاد.

دهسبه ن - دهسپينك

دهسبه ن نه سپ

ك: دهسبه ن. [پيشبه ندي نه سپ].

ف: شكل، شكيل، چدار.

ع: قَيْد.

دهسپينك

ك: ددزيتنك، دهسبه ن، بازن. [بازنه، موچه وانه]

ف: نَسْت بِنْد، نَسْتِيْنَه، دَسْتَوَانَه، اَلَنگُو.

ع: خَضَض، يَارُوْق، دُمُلُج، دُمُلُج، دِمَلُج، عِضَاد،

قُفَاز، وَقْف، قَلْب، سَاعِدَة، اَلْيَد.

وينه

دهسپاك

ك: پاريزگار. [له گونا به دور].

ف: دست پاك، پرهيزگار.

ع: مُثَقِي.

دهس پروانن

[دست به په كدا هينان به گوشاره وه].

ف: دست به هم ماليدن، دست به دست ماليدن.

ع: فَتْح.

دهسپه رژ

ك: پهر دژ، وچان، هرهت، دهرهس، فرسه ت. [دهره ت]

ف: نَسْت رَس، پُرسَت، رُسْتِي.

ع: نُهْرَة، فَرَاغَة، مَجَال، فُرْصَة، فُرْزَة.

دهس په يدا كردن

ك: دهرسوين. [خسته تيره دهسه لات، دست به سهرا چون]

ف: دست يافتن، دست پيدا كردن، توانا شدن.

ع: قُدْرَة، سُلْطَة، اِسْتِيْلَاء، سَيْطْرَة، اِسْتِطَاعَة.

دهس پيانيان

ك: ... شيتلان. گوشانن. دهرسپه وژانن. [دهست پيدانان]

ف: فشردن.

ع: جَسَن، غَمَز، كَبَس، ضَغَط، هَرَز، هَزَم.

دهس پياهاوردن

[ك: دهس پيدا هيتان]

ف: بَرَماس، بَرَماس، بَرَمَج. دست ماليدن،

بَرَسودن، بَرَماسيدن، بَرَماسيدن، بَرَماسيدن،

بَرَماسيدن.

ع: مَسَن، لَمَس، مَسَح، مَسِي، تَمَسيد.

دهس پيچك

ك: گنجي گلي. [گلوله يهك خوري كه خوري پس له دهستی

ده نالينيت.]

ف: دست پيچه. (يك حلقه پشم كه پشم ريس

دور مچ دست می پيچد.)

ع: عَمِيْنَة، ضَرِيْبَة، جَحْشَة.

دهس پيكردن

[ك: سهره تا دامه زراندن.]

ف: رَحْش، رَحْشيدن، آغازيدن، آغاز كردن.

ع: شَرُوع، اِبْتِدَاء، اِفْتِتَاح.

دهس پيه وژنه ن

ك: دهس پيايان. [دهس پيدانان، گوشين]

ف: دست زدن، فشردن.

ع: غَمَز.

دهس پيه ونيان

ك: دهس كردن، ره كردن. [دور كردن ده]

ف: رد كردن، گريزاندن.

ع: دَفَع، دَفَر، وَهَز، وَهَص، صَفَح، طَرَد.

دهس تو له بان سهري!

[ك: نانه كهی تو بگه ويته كوتی نهویش! (واته: بهشه كهی

تو بهویش بريت!)]

ف: دست تو بر سرش! (يعنی، نصيب تو

نصيب او هم شود!)

ع: اَصَابَهُ اللهُ مَا اَصَابَكَ!

دهس تويل نيان

[ك: دهس خستنه سهر ته ويل بو باشتر بينين.]

ف: دست پيشانی گذاشتن.

ع: اسْتِكْفَاف.

دهس ته ريقانه

ك: دهس اويز، سه رقات. [دياری]

ف: دست موزه، دست اويز، بلك، اَرَمَغَان،

يَرَمَغَان، راهواره، راه آورد، سَوَغات.

ع: عُرَاضَة، تُحْفَة، هَدِيَّة.

دهسه نك

ك: دهسه نك، دهس خالی. [دهس كورت، نه دار]

ف: تهی دست.

ع: فَقِير، مِسْكِين، صِفْرُ الكَف.

دهسه نك ← دهسه نك

دهسه نكي

ك: دهسه نكي. [دهس كورتی، نه داری]

ف: تنگ دستی، تهی دستی، پريشانی.

ع: فَقْر، ضَيِّقَة، مَسْكَنَة.

دهسه م

ك: گشت، تيكرا، روهه م. [هه مور، سه رجه م]

ف: همگان، همگی، همه باهم.

ع: كُلًّا، جَمْعًا، جَمِيْعًا، اَجْمَعِين.

دهسه جي

ك: دهس دهس، فرز، زور. [دهسه جي، گورج، خيرا]

ف: دردم، بی درنگ، زود، باشتاب.

ع: قَوْرًا، سَرِيْعًا، عَاجِلًا.

دهس چه پهل

ك: دهس گهن، دز. [دهس پيس، نانه مين]

ف: دست گند، دزد.

ع: مَدَاشُ اليَدِ، سَارِقٌ، لِيصٌ، لُصْتٌ، شِيصٌ، سَالٌ،

هَطْلٌ، هَطْلَصٌ، اَطْلَسٌ، عَمْرُوطٌ، سِنْمَارٌ، خَائِنٌ.

دهس خالی

ك: دهسته نك، دهسته نك. [دهسكورت، نه دار]

ف: تهی دست، تنگ دست.

ع: صِفْرُ الْكَفِّ، فَقِيرٌ، مِسْكِينٌ.

دهس خالی بوون

ك: ناسوده بوون، قوتاریبون، دهس قوتاریبون. [لیبونه ره، له کول کرده].

ف: آسوده شدن، رستگار شدن، شگالیدن.

ع: فَرَاغَةٌ، فَرَاغٌ، خَلَاصٌ، اِسْتِرَاحَةٌ.

دهس خالی بوون - دهسته نگي

دهسخته ت

ك: دهسنویس، دهس سرشت. [به دست نوسراو].

ف: دستینه، پروانچه، دست خط، نامه.

ع: مَكْتُوبٌ، مَكْتُوبُ الْيَدِ، حَظُّ الْيَدِ.

دهسخته ره

ك: خه ره، فریفته، فرییاگ، چاره نواری، ته مادار. [چاره پروان

بوون، ته مایه ر بوون، فریودراو]

ف: بَرْمَرٌ، بَبُوسٌ، چشمدار.

ع: مُنْتَظَرٌ، مُتْرَصِدٌ، مُتْرَقَّبٌ. مُغْرِيٌّ، مَغْرُورٌ.

دهسخته شی

ك: دهسارژ، ژاکیاگ. [دهسپاهیتراو، ژاکاو]

ف: دست خوش، دست مال، پژمرده.

ع: مَدْعُوسٌ، مَدُوسٌ.

دهسخته شی!

ك: ناهه رین، دهس مه ریز! [دهسته خوش، بژیت!]

ف: دست خوش، آفرین، دست مریزاد!

ع: أَحْسَنَتْ، مَرَحِيٌّ!

دهسخته شانیه

ك: دهس مه ریزانه. [شیرینی و پاداشتی دهس په نگینی].

ف: دست خوشانه، دست مریزادانه. دست مُزْد.

ع: صِلَةٌ، جَائِزَةٌ.

دهسدار

ك: توانا، دهس رویگ، دهسدریژی. [دهسه لاتادار، دهس رویشتور

(بهرامبهری «بی دست».)]

ف: بادست، توانا. (ضد بی دست)

ع: مُقْتَدِرٌ، مُسَلِّطٌ، سُلْطَانٌ، ذُو يَدٍ، ذُو نُقُودٍ، طَوِيلُ

الْبَاعِ، مُتَنَفِّذٌ.

دهس داشتن

ك: دهس داشوزین، دهس هه لگرتن. [لیگه ران. هیواپراو بوون.]

ف: دست شستن، دست کشیدن، دست برداشتن. نامید شدن.

ع: تَرَكَ، وَدَعَ، صَرَفَ نَظْرَ. يَأْسٌ.

دهس داشوزین - دهس داشتن

دهس دان

[ك: تهرقه کردن، دهس خستنه ناو دهس.]

ف: دست دادن.

ع: تَصَافُحٌ، تَصَافُقٌ، مُصَافَحَةٌ، مُصَافَقَةٌ. بَيْعَةٌ.

دهس دان

ك: فراهه م هاتن. [سازبوون، بولوان]

ف: دست دادن، آماده شدن، فراهم آمدن.

ع: تَيَسَّرُ، اِمْكَانٌ، وَجُودٌ.

دهس داهیتستن

ك: دهسدریژه وکردن. [دهست بو شوژ کرده ره.]

ف: دست دراز کردن.

ع: مَدَّ الْيَدَ، اِهْوَاءُ الْيَدِ.

دهس دریژ

[ك: که سی که دهستی له دهستی مروشی ناسایی دریژتره.]

ف: دراز دست.

ع: طَوِيلُ الْيَدِ.

دهس دریژه وکردن - دهس داهیتستن

دهسدریژی

ك: دهس نه نزاری، سته م. [جهور، ناهه قی]

ف: دست درازی، دراز دستی، سته م.

ع: تَطَاوُلٌ، تَعَدِّيٌّ، تَجَاوُزٌ، ظَلَمٌ.

دهسرويك

ك: دهسدریژ، توانا. [دهس رویشتو، به دهسه نات]

ف: بادست، توانا.

ع: مُسَلِّطٌ، مُتَنَفِّذٌ، مُقْتَدِرٌ، ذُو يَدٍ، طَوِيلُ الْبَاعِ.

دهسروین

ك: له دهسه هاتن، توانین. [دهست رویشتن، دهسه ناتداری]

ف: دست رفتن، از دست بر آمدن، توانستن،

توانایی، بادستی.

ع: سُلْطَةٌ، سَيِّطْرَةٌ، قُدْرَةٌ.

دهسرهس

ك: په رډژ، دهسپه رډژ، دهسه یار. توانایی. [دهرفهت. بوكران]

ف: رُستنی، دسترس. توانایی.

ع: فُرْصَةٌ، فُرَاغَةٌ، مَجَالٌ. قُدْرَةٌ.

دهسرهش

ك: به دهدهس. [دهس قوچار، كه سئ كه ختري له دهست

نابسته وه.]

ف: سپاه دست، سپه دست، سپاه كاسه.

ع: سَيِّءُ الْيَدِ، مُمْسِكٌ، دُونَ، خَسِيْسٌ.

دهسروئژ

ك: شتلك، تیرباران. [گولله باران]

ف: شلیك، شتلیك، تیرباران.

ع: تَضَخٌ، وَبَلٌ، اِمطارٌ. وابل.

دهسهژنه

ك: دهسه له بهس، دهسی. [دهسكرد]

ف: دستنی، ساختگی.

ع: جَعَلِيٌّ، صِنَاعِيٌّ، مَصْنُوعِيٌّ.

دهسفروش

ك: ورده فروش، به خه لفروش. [ورده واله فروش]

ف: دست فروش، خورده فروش، بغل فروش،

دوره گرد.

ع: دَوَّارٌ، خُرْدَجِيٌّ.

دهسفروش

[ك: ده نان]

ف: داسار، داستار، دست فروش.

ع: سَمَسارٌ، دَنَالٌ، مُقَاضِمٌ.

دهس قووجياك

ك: رژد، دهس رُشك. [دهس قوچار، چه كل]

ف: رژد، دست خُشك.

ع: مُمَسكٌ، مَقْفَلُ الْيَدِيْنِ.

دهسقه رز

ك: دهسرام، دهسه رام، واره، دهسه واره. [دهسته وار]

ف: سَفْتَه، دَسْتِي، دَسْتِ وَاو.

ع: يَدًا يَدِيْدٌ.

دهسك

ك: دهسه. [چه پك]

ف: دسته.

ع: قَبِيْضَةٌ.

دهسك ← دهزك

دهسكاری

[ك: به دهست كار تيدا كردن. كاری دهست.]

ف: دستكاری. دستكار.

ع: اِصْلَاحٌ، تَرْمِيْمٌ، تَصْرُفٌ. صَنْعَةُ الْيَدِ.

دهس كوئانن

ك: له په كوتن. [دهست ماشاندن]

ف: دست گرداندن.

ع: تَعْيِيْثٌ.

دهسكه

ك: دهسك، دهسه، چهپكه. [دهسته، چهپك (وهك):

چهپكه گول.]

ف: دسته. [كُلٌ مِثْلًا.]

ع: قَبِيْضَةٌ، حُرْمَةٌ.

ویندهی هه یه.

دهسكهش

ك: دھویت، ماشكھس، كوسكھس، كوزكھش، جاكھش.

[گهواد، بی تامروس]

ف: بیبار، دستكش، كسكش، جاكش.

ع: قواد، دلال، دیوٹ.

دهس کھفتن

ك: دس هاتن. [په یاکردن، دست كهوتن]

ف: دست افتادن، دست آمدن.

ع: ایمان، تیسر.

دهس كه له كه نیان

[ك: دست خسته سهر خالیگه.]

ف: دست تهیگاه گذاشتن.

ع: تخصر.

دهس كه م

ك: لای كه م. [لانی كه م، هیچ نه بیٹ.]

ف: دست كم.

ع: اقلأ.

دهسكه نه

ك: چهپكه نه. [دروینه و رینه وهی گیا به دست.]

ف: دست كند.

ع: اجتران.

دهسكیش

ك: رینما، رانما. [چارساخ، ری تیشاندەر]

ف: دستكش، راهنما.

ع: قائد، هادی، شص.

دهسكیش

ك: دسوانه. [له پك، پوٹاكي دست.]

ف: دستكش.

ع: كُفوف، قُفان. [قُفازین]

وینه

دهسكیشان

ك: دس سه لگرتن. [وازهیتان، دسبه داربون]

ف: دست كشیدن، دست برداشتن.

ع: تْرک، وْدع، صَرْفُ النَّظْر.

دهسكیش چه رم

ك: باله. [باله، دهسكیشی راو.]

ف: نهله، نكاب، دستكش شکاری.

ع: خِتاع.

وینه - باله

دهسكا

ك: دهزگا. [میتری بهره دستی پیشه سازان.]

ف: دستگاه.

ع: معمل، طاوِلة.

دهسكا

ك: دهزگا. [نامرازی كار له سهر داکردنی پیشه ساز. (وهك:

کوته رهی بهره دستی بینه چی.)]

ف: دستگاه، كنده. [كنده می كفشگران مثلاً.]

ع: جَبَاة، قُرُوم.

وینه / وینه - سته

دهسكا

ك: دس، عه مارت. [خانوبه رهی گه وره و خوٹش]

ف: دست، ساختمان.

ع: اَنْج.

دهسكا

ك: داروده سه. [دهسوپتوهند]

ف: دستگاه، بردسان.

ع: اَتْباع، مَنْ تَبِعَ. جَمْعِيَّة، شَوْكَة.

دهسگای ناواز

[ك: سنورقه ناوازه، گرامافون. تله فون]

ف: دستگاه آواز.

ع: تَلْفُون، كرامافون.

دهسگای نه ن

ك: ده چاره کی دن. [دهزگای لهش به بوچوونی پیشینان، ده

چارگهی زانین. [بینین، بیستن، بوکردن، چهستن، لیدان،

گومان بهر، خه یالکهر، دهسکاریکهر، پاریزهر، ههستی

[هاوبه‌ش]

ف: دستگاه پیکر، ده چشمه‌ی دانایی.

ع: القوی العشرة. (سامعة باصيرة، لامسة، ذائقة، شامة، واهمة، متخيلة، متصرفة، حافظة، حسن مشترك.)

دهسگای جوئیایی

[ک: مه‌کینه‌ی چین.]

ف: دستگاه بافکاری.

ع: معمل النسيج.

دهس‌گرتن

ک: هه‌لپه‌رکی، هه‌لپه‌رین، چوپی. [دیلان]

ف: دست‌گرفتن، چوپی‌کشیدن، چوپی، پنزه.

ع: رقص، دَعكسة.

دهس‌گرتن

ک: ناوبردن، دهس‌گیران. [دهزگیران، خوازینی]

ف: دست‌بوسیدن، نامزدکردن، خواستگاری، کنگاله.

ع: خطبة.

دهس‌گرتن

[ک: دهستی یه‌کتر گرتن] له‌سه‌ر که‌مه‌ردا.

ف: دست‌گرفتن. (دست‌همدیگر را گرفتن)

ع: مُحاصَرة.

دهس‌گورویی

ک: دهس‌گیری، کومه‌ک. [یاریده‌دان]

ف: دست‌گیری، کُمک، همراهی.

ع: اعانة.

دهس‌گوشاد

ک: دهس‌باد، دهسه‌نه‌دار، دهس‌واز. [دهس‌یلاو، به‌خشنده]

ف: دست‌باز، دست‌گشاد، بخشنده.

ع: سخي، باذل، مُعطِي.

دهس‌گردان

ک: دهس‌دهس. [دهس‌اردهس له‌گه‌ردا.]

ف: دست‌گردان، دست‌به‌دست.

ع: دُولَة.

دهس‌گیر

ک: دهزگیر. [دهزگره]

ف: دست‌گیره.

ع: جعال، جَعالة.

دهس‌گیر

ک: هه‌راخوا، یاره‌ر. [یارمه‌تیده‌ر]

ف: دست‌گیر، کمک، مددکار، یار، یاور.

ع: مُمد، مُعين، مُحب.

دهس‌گیر

ک: پی‌نگه‌یشتگ. [به‌دهست‌هاتوو، وه‌رگراو]

ف: دست‌گیر، دریافتی.

ع: عائد، تسلیم، تحویل.

دهس‌گیران

ک: دهس‌گرتن، خوازمه‌نی. [خوازینی]

ف: دست‌گرفتن، دست‌بوسی، نامزدی،

نامزدکردن، کنگاله، خواستگاری.

ع: خطبة، استِزواج.

دهس‌گیران

ک: ده‌زیران، ناوبه‌رده. [ده‌زیران (خوازینی‌کهر،

خوازینی‌کراو)]

ف: نامزد، دست‌سوزه.

ع: مَخطوبَة، خاطب.

دهس‌گیر ماده

[ک: دهس‌گیری رفیده‌ی نان پیته‌دان.]

ف: کما. (دست‌گیر رفیده)

ع: ...

دهس‌گیری

ک: دهس‌گورویی. یاری، کومه‌ک. [یارمه‌تیدان به‌دراو.]

ف: دست‌گیری، کمک، یاری، همراهی.

ع: مِثْلَةٌ.

ده‌سمایه

ك: سه‌سمایه، مایه. [ده‌زمایه]

ف: اَمْرُغ، مایه، سرمایه، دست‌مایه.

ع: بِضَاعَةٌ، رَأْسُ الْمَالِ.

ده‌سهمز

ك: مز، مزه. [کری، هه‌قدهس]

ف: دست‌مُزْد، مُزْد.

ع: أُجْرَةٌ، أَجْرٌ، حَقُّ الْيَدِ.

ده‌سهم‌ریز!

ك: ده‌سوخوش، ناه‌رین! [بژیت، ده‌سوخوش!]

ف: دست‌م‌ریز!، دست‌م‌ریزاد!، دست‌خوش!

آفرین!

ع: لا سَلَال!، لا سَلَّتْ يَدَاكَ!، أَحْسَنْت!

ده‌سهم‌ریزانه

ك: ده‌سوخوشانه. [پاداشی ده‌سره‌نگینی.]

ف: دست‌خوشانه، دست‌م‌ریزانه.

ع: صِلَةٌ، جَائِزَةٌ.

ده‌سمنشان

[ك: دیاری‌کراو، دانراو، دروست‌کراو]

ف: دست‌نشان، دست‌نشاندده.

ع: مَنصُوبٌ، صَنِيعٌ، صَنِيعَةٌ، مَصْنُوعٌ.

ده‌س‌نواشن

ك: خوتوانن، خوتوینی. [خو به زل‌نیشان‌دان، هیت‌ده‌ربرین]

ف: دست‌نمودن، خودنمایی، توانایی‌نشان‌دادن.

ع: تَظَاهَرُ، اِظْهَارُ الْقُدْرَةِ، اِظْهَارُ الْيَدِ.

ده‌سنویژ

ك: ده‌سودیم. [ده‌زنویژ]

ف: دست‌نماز، آب‌دست.

ع: وُضُوءٌ.

ده‌سنویس

ك: ده‌س‌س‌رشت، ده‌سخت. [به ده‌دست‌نوسراو.]

ف: دَسْتِيْنِه، دَسْتِ خَت.

ع: مَكْتُوبٌ، كِتَابٌ، رَقِيْمَةٌ، خَطٌّ.

ده‌سنه‌خواردگ

ك: مَوْرٌ، مَوْرَنَه‌ش‌كِيَاگ. [نه‌ژاکار، ده‌ق‌نه‌ش‌کار،

ده‌ست‌لینه‌دراو]

ف: درست، دست‌نخورده، مَهر‌ناش‌کافته.

ع: بَكْرٌ، سَالِمٌ، كَامِلٌ، صَحِيْحٌ.

ده‌س‌نه‌زهر

ك: ده‌س‌به‌سینه. [ده‌س‌ونه‌زهر، له‌خزمه‌تد‌ابوون، ریز‌نواندن]

ف: دست‌به‌سینه.

ع: تَكْتَفٌ، مَتَكْتَفًا.

ده‌س‌نیانه‌که‌له‌که

[ك: ده‌ست‌خستنه‌س‌ر‌خالگه.]

ف: دست‌تهیگاه‌گذاشتن.

ع: تَخْصُرٌ.

ده‌س‌واده‌س

ك: ده‌س‌وده‌س. [ده‌س‌به‌ده‌س. ده‌س‌ارده‌س‌له‌گه‌ردا.]

ف: دست‌ادست، دست‌به‌دست.

ع: يَدًا يَبِيْدُ.

ده‌س‌سواز

ك: ده‌س‌گوشاد. [ده‌س‌ب‌لار، دل‌ارا]

ف: دست‌باز، دست‌گشاد.

ع: سَخِيٌّ، بَاذِلٌ، جَوَادٌ، كَرِيْمٌ، أَفِقٌ، غِيْدَاقٌ، كَوْتِرٌ،

مُعْطِيٌّ.

ده‌س‌س‌واکرد

ك: په‌له، زور. [ختریا]

ف: شتاب، زود، چسپان.

ع: سُرْعَةٌ، عَجَلَةٌ، مُبَادَرَةٌ، سُرَاعَةٌ.

ده‌س‌سوام

[ك: ده‌سته‌وار، ده‌ستیار]

ف: دست‌وام.

ع: قَرْضٌ، قِرَاضٌ، ضِمَارٌ.

دهسوانه

ك: دهسوانه. دهسكيش. [لنكهى مردوو شتن. ههروهها:

لهپك، پوتشاكى دهست.]

ف: دستوانه. دستكش.

ع: لَيْفَةٌ، عَصَابَةٌ، قُفَّازَةٌ.

دهسويرد

ك: قوچاخى، زرنكى. [چالاكى]

ف: دست بُرد، چاپكى، زرنكى، چاپك دستى.

ع: جَرَبْرَةٌ، جَلَانَةٌ، سُرْعَةٌ، فَعَالِيَةٌ.

دهسويردار

ك: قوچاخ، زرنك. [چالاك]

ف: چاپك، زرنك، چاپك دست، بادست بُرد.

ع: جَلِيدٌ، مُسْرِعٌ، بَادِرٌ، فَعَالٌ.

دهسوپا

ك: وابسه، دهسويهسه. [دهسوپتوهند]

ف: بېسته، وابسته، بستگان، دستوپا.

ع: اتِّبَاعٌ، مَنْسُوبِينَ (جرامين)، مُتَعَلِّقِينَ.

دهسوپا

ك: ته لوبا، ته لاش، ههردان. [ته قالا، كوشش]

ف: دستوپا، تلاش، كوشش.

ع: سَعْيٌ، جَهْدٌ، إِقْدَامٌ، تَهْيِئَةٌ.

دهسوپابهستن

ك: كه تن. [دهست و پى به يه كه ره گرى دان.]

ف: كتن.

ع: قَمَطٌ، قَفْسٌ.

دهسوپاگوم كردن

ك: دهسپاچه بون، ههول بون. [په سوكان،

سه رليتيك چورن]

ف: پَلْمَسٌ، پَلْمَسَه، پَلْمَسِيدِن، نَسپاچه شدن،

دستوپاگم كردن.

ع: دَهْمَشَةٌ، إِضْطِرَابٌ، إِزْعَاجٌ، اِرْتِخَاشٌ، تَهْوُكٌ،

تَبْرُمٌ.

دهسوپه بجه دان

ك: دهسومشتاق. [تهوقه كردن (له سهره تاي زوزان بازيدا).]

ف: دست و پنجه دادن، دست گشتى دادن.

(مقدمه ي كشتى گيرى)

ع: تَصَافُحٌ.

دهسوپه پيمان

ك: دهسوپتوهن، دس دوسى. [په پيمان بهستن]

ف: دست پيمان، دست پيوند، دست دوستى،

پيمان.

ع: مُعَاهَدَةٌ، اِتِّحَادٌ، دَسْتَفِيمَانٌ، عَقْدُ الْاِتِّحَادِ

دهسوپه يوهن - دهسوپه پيمان

دهسودلدار

ك: دهسه نه دار، دهسگوشاد. [دهسبار، دلارا]

ف: راد، بخشنده، بادهش.

ع: سَخِيٌّ، بَاذِلٌ، بَذُولٌ، بَذَالٌ، جَوَادٌ، جَوَادٌ، كَرِيمٌ،

كُوثرٌ، آفَقٌ، غِيْدَاقٌ.

دهسودلواز

ك: دهسگوشاد. [دهسبار، دلارا]

ف: دست باز، دست گشاد.

ع: بَذَالٌ، جَوَادٌ، مُعْطِيٌّ، سَخِيٌّ.

دهسوده هنه

ك: بهخشش. [دهسگريزى، دلارابى]

ف: بهخشش، دهش.

ع: بَذَلٌ، عَطَاءٌ، كَرَمٌ.

دهسوشك

ك: رژد، نه گريس. [چرووك]

ف: رژد، رس.

ع: بَرَمٌ، مُسْكٌ، لُثَيْمٌ، بَخِيلٌ.

دهسوقه لهه

ك: خت، نوسين. [دهسوخدت]

ف: خت، نوشتن.

ع: خَطٌّ، زَيْرٌ، كِتَابَةٌ.

دهسوار

ك: كار. [دهستكار، كاری دهست]

ف: نست كار، كار.

ع: عمل، صنعة.

دهسوار

ك: دوروسكهرده. [دوروست كراو]

ف: دست كار، درست شده، ساخته.

ع: معمول.

دهسومشتاق

ك: دهسومشتدان، دهسوپه نجه. [تهوقه كردن (له سه ره تاي

زرتانبازيدا.)]

ف: دست كشتی. (در مقدمه می كشتی)

ع: ...

دهسورور

ك: ياسا، بار، قانون. [دهستور، ريشوئين]

ف: نستور، خواره، ياسا.

ع: رسم، معمول، قانون، قاعده، رويّة، اصطلاح،

دستور.

دهسورور

ك: بار. [موت، روخت]

ف: نستور، لهی، بار.

ع: اذن، اجازة، رخصّة.

دهسورور

ك: نيماله. [نامرزی دهرمان كرده ريخوله.]

ف: مينا، اماله، شيشه می اماله.

ع: محقنة.

وينه

دهسورور

ك: نيماله. [دهرمان كرده ريخوله له كومه ره.]

ف: اماله.

ع: حقنة.

دهسه

ك: مشتته. [دهسته، دهسك، جيگای دهست له نامرازدا.]

ف: نستته، مشتته.

ع: قبضه، مقبض، مقبض، نصاب، رائد، قعسري،

جدلة، فعال.

وينه -> خنجر، چهقو، دهسار، تهوهر، بيلچه

دهسه

ك: چهزنه فدر. [دهسته، چند كه س.]

ف: دستته، چند نفر.

ع: قلة، كردوس، عده، جمع، بعض.

دهسه

ك: چهپه، چهپك. [بهسته، دهسته (وهك: دهسته گون،

دهسته كاغذ.)]

ف: نستته. (دسته گل، دسته كاغذ مثلاً.)

ع: قبضة، يد، جليل، حزمة، جرزة، باقة، رزمة،

وزيمة، ضبارة، اضبارة.

دهسه

ك: دهستو، فوئف. [دهسکی دهفر. (وهك: دهس می گوزه.)]

ف: دستته. (دسته می كوزه مثلاً.)

ع: عروة.

وينه -> دهره گوزنهو، مهلكه نی

دهسه

ك: دارودهسه، يار، دوس. [دهسويپوهند، لايه نگر]

ف: دستته، يار، دوست، هواخواه.

ع: اتباع، لف، صنف، حزب.

دهسه

ك: بان يهك. [سهر يهك خراو. (وهك: دهسه كردنی كاغذ.)]

ف: دستته، باهم، روی هم. (دسته كردن كاغذ

مثلاً.)

ع: نظم، ترتيب، ضبارة، اضبارة.

دهسهار

ك: هاره. [دهسار]

ف: آس، دست آس.

ع: فَيْلِخٌ، فَلَيْخٌ، فَلَيْخٌ، جَارُوشٌ، كَبْدَاءٌ، مِلْطَاطٌ، رُحَى الْيَدِ.
وینډه

دهسهار

ك: هاره كړې. [دهسار كړدن (به دست هارين).]
ف: دست آسیا. (با دست آسیا كړدن)

ع: طَحْنُ الْيَدِ.

وینډی هه یه.

دهسې هاوردن

ك: په پيدا كړدن. [دهست خستن]

ف: دست آوردن، پيدا كړدن، فراهم كړدن.

ع: تَحْصِيلٌ. كَسْبٌ. اِدْرَاكٌ.

دهسې هاوردنه ريڼگه

ك: نه مېشتن. [به گري كړدن]

ف: نگذاشتن، جلو گيري.

ع: مَنَعٌ، مُمَانَعَةٌ، نَهَى، عَوَقٌ.

دهسې برا

[ك: برادر]

ف: برادر خوانده، يار، دوست.

ع: صَاحِبٌ، صَدِيقٌ.

دهسه بوڅچه

[ك: پريسكهي ژاننه.]

ف: تُلَى، دسته بُقْچِه.

ع: سَفَطٌ، نَمَطٌ، مَثْبُتَةٌ.

وینډه

دهسه به نسی

[ك: دهسته ساز كړدن له دژي كه سيك يا كومه لتيك.]

ف: دسته بندی.

ع: اِعْتِصَابٌ، اِنْفَاقٌ، تَحْرِبٌ، تَجْمَعٌ.

دهسه پاچه

ك: هول، سه راسيمه. [په شوكار، سه رليتيكچور]

ف: پلَمَس، پلَمَسه، هول، آسيمي، دست پاچه.

بي دست.

ع: مُضْطَرِبٌ، مُسْتَعِجِلٌ، مُتَحَيِّرٌ، مُعْطَلٌ.

دهسه پاچه

ك: دهسه زرائي، ولنگه واز. [دهسته ونه ژنو، بي دهسه لات]

ف: دست پاچه، دست به زانو، ناتوان.

ع: مُقْرِصٌ، مَشْدُودٌ، مَعْصُورٌ، مُحْتَبِيٌّ، عَاجِزٌ،

قَاصِرٌ.

دهسه پاچه بوون

ك: دهسوپاگوم كړدن، ولنگه واز بوون، دهسه زرائي دانېشتن.

[سه ر لتيكچورون. دهسه ونه ژنو دانېشتن]

ف: پلَمَسيدن، هول شدن، آسيمي شدن،

دستپاچه شدن.

ع: قَرْصَةٌ، اِحْتِباءٌ، عِجْزٌ، اِضْطِرَابٌ.

دهسه چله و

[ك: دهسه هوسار، هوسار]

ف: دسته جلو، پالهنگ.

ع: عِنانٌ.

وینډه ← هه هاربه ن / وینډی هه یه.

دهسه چرا

[ك: چراهه سی]

ف: چراغ دستی.

ع: سِرَاجٌ.

وینډه

دهسه چه قو

[ك: دهسکی چه قو]

ف: دسته ی چاقو.

ع: جُزَعَةٌ، نِصَابٌ.

دهسه چینه

[ك: قهرتاله (سه به ته ی دهسته دار).]

ف: سَبْدٌ. (سبد دسته دار)

ع: ثُوجٌ، سَلَةٌ، مَقْطَفٌ، قَرَطَلٌ، كُثْنَةٌ، حَامِلَةٌ، قُفَّةٌ.

وینډه

دهسه خلاښکي

[ك: نه و موروي بو ژير كړدنې منداڼ به يتشكه دا

هه لیده واسن.]

ف: بازپیچ. (مهره که بر گهواره آویزند تا بچه با آن بازی کند.)

ع: دَادَنَّة

وینه ی هه بیه.

دهسه خلافتکی

ك: دهسبازی. [عیشقبازی له ریگهی دهستهره.]

ف: دستبازی.

ع: مُنَاغَاة، مُعَاشَقَة.

دهسه خووه یشك

ك: هارپیتی خوشه ریستی نافرته بز نافرته.]

ف: خواهرخوانده.

ف: صاحِبَة، صَدِیقَة.

دهسه داس

ك: تهره داس، دارپاچ. [تهراس]

ف: دهره، داسخاله، داستخاله، داسگاله،

داستگاله، داسغاله، داستغاله، داسفاله.

ع: بُزْعَة، مَسْوَل، مِشْدَب، مِحْطَب، مِقْضَب.

وینه — ته ویرداس

دهسه داو

ك: داو. [جوژه داویکه. (داری جگه له پادار.)]

ف: دام. (غیر پادام است.)

ع: مَصِیْدَة.

دهسه دایینه

ك: چنگاریز. [دهسه ردوین، تیوه نالان، تیوه نالار]

ف: بلک، آکیش، دستبه دامن.

ع: تَشْبِثٌ، مُتَشَبِّثٌ، مُتَمَسِّكٌ، مُسْتَمَسِّكٌ، مُعْتَصِمٌ.

دهسه دنگ

ك: دهسکی دنگ.]

ف: بته، سلاویه.

ع: مِسْحَقَة، مِئْصَل، مِئْصَال.

دهسه ره فیتق

ك: هارپه فیتق، دوس. [هارپتی خوشه ویست.]

ف: دوست، همراز.

ع: رَفِیق، صَدِیق، خَدَن، خَلِیل.

دهسه زرائی

ك: قنچکان. [دهسه پاچه. [دهسه ونه ژنو، چپچکان]

ف: دستبه زانو، دستپاچه.

ع: قَرْفَصَة، اِحْتِبَاء.

وینه — چنچکان

دهسه اسپر

ك: دهسمان. [دهسپ]

ف: دستمال، نَزک، دستارچه، رومال، رویاک.

ع: مَنْدِیل، مِئْشَقَه، عِصَابَة.

دهسه اسپر

ك: سه رگردان. [سه رسام، په شیو]

ف: دستبه سر، دست برسر، سرگشته،

سرگردان.

ع: مُتَحِیر، حَیران، هَانِم.

دهسه شکینه

ك: دهسخه ره. [فریودراو]

ف: فریفته، دست شکسته.

ع: مُغْرَى، مَقْطُوعُ الوَسَائِلِ.

دهسه قوولف

ك: نهر کوندی قفل ده چپته ناری.]

ف: دسته قفل.

ع: فَرَاشَة.

دهسه ك

ك: [ته خته ی سه ر دارپای خانو.]

ف: دروک، نسوک، دستک، پروازه، فروازه،

هرس. (چوب روی تیر خانه)

ع: مَقْرَبَة، عَائِقَة.

دهسه ك

ك: دهفتهر، کتابچه. [پهراو، پهراوی داهات و مهسرف تیدا

نوسین.]

ف: دَسْتَك، دَفْتَرِچَه، اَوَارِچَه، كِتَابِچَه.

ع: قَرَاطِيس، دَفْتَر، اَوَارِچَه.

دهسه کردن

ك: بازیه ك نیسان. چه په کردن. [خستنه سهریه ك. دهسك
کردن]

ف: دسته کردن. روی هم گذاشتن.

ع: جَمَع، تَرْتِيب، تَحْزِیم، تَوْزِیم.

دهسه کشتی

ك: قایق، کهره جی. [به له م]

ف: سَنَبَك، قایق، کَرَجِی.

ع: قَارِب، شَخْتور، فُلُوکَه، قُفَّة، زُورِق.

وینه

دهسه کوشه

ك: دهسگری جوتیار له ناموردا.]

ف: نیام.

ع: مِقَوْم.

وینه ← چفتیار < ۸ >

دهسه گول

ك: چه په گول. [چه پکهی گول.]

ف: دسته گل، کلاله.

ع: قَبْضَة وَرْد.

دهسه گهنم

ك: چه پکهی گهنم]

ف: بَسَك، بَسَد، گُران، دَسْتَه گندم.

ع: قَبْضَة، حِنطَة.

دهسه گیره

ك: گیره، گیرگه. [دهزگره]

ف: دَسْت_گیره، گیره.

ع: مِلْزَمَة.

وینه

دهسه لبات

ك: توانایی. [هیتز، دهسریشتن]

ف: توان، توانایی، مَلچِکَا، بَوش.

ع: قُدْرَة، سُلْطَة، تَسْلُط، بَاس، مُلک، اِخْتِيار.

دهسه منشته

ك: دهسته منسته: دهسگری جوتیار له پاشباردا.]

ف: دَسْتَه نیام.

ع: سَخِین، مِقَوْم.

وینه ← چفتیار < ۹ >

دهسه ملان

ك: پهشتان، مله ما. [دهست کردنه ملی یه کتر.]

ف: دَسْت_به_گردن. (دست به گردن همدیگر

انداختن)

ع: عِنَاق، تَعَانِق، مُعَانِقَة، اِعْتِنَاق، تَشَانِق، مُشَانِقَة.

دهسه ناز

ك: جینگهی هیتزخستنه سهر له ریگهی دهسته ره. (روه:

عوروسی.)

ف: دَسْت_انداز. (ارسی مثلاً.)

ع: تَكِيَة.

دهسه نازی

ك: دهسدریزی. [سته م، جهر، ناهه قی]

ف: دَسْت_اندازی، دَسْت_درازی.

ع: تَطَاوُل، تَعْدِي، تَجَاوُز، ظُلم.

دهسه ناول

ك: نه سپهریز، نه سپهریس. [نهو مهردایه ی که نه سپ له

غارچکدا دهپریت.]

ف: اَسپ_رَس، اَسپ_ریز. (یک میدان است که به

تاخت برسد.)

ع: شَطوط، طَلِق.

دهسه نقهس

ك: دهسی. [به نه نقهست، به ناگاداریه ره]

ف: دانسته، ستم.

ع: عَمْدَا، قَصْدَا، عَن_قَصْد.

دسته نه

ك: بده، به خشش. [به خشین: دانی بی قهرده بور].
ف: دهشش، پرویز، داشاد، ژرواس، بخشش، بخشایش.

ع: بَذل، جُود، عَطَاء، كَرَم، سَخَاء.

دسته نه ډار

ك: دهسواز، دهسودلدار، دهسگوشاد. [دلارا]
ف: بخشنده، دستواز.

ع: باذل، جواد، سَخِي، كَرِيم، مُعْطِي.

دسته وار

[ك: دهسته وار (وك: دهسته يك نان).]

ف: دستوار، دسته وار، دستواره. (يك دسته نان مثلاً.)

ع: دستوار

دسته وام

[ك: دهسته وار (دهسقرز).]

ف: دستوام. (دست قرض)

ع: يَدَا بِيَدِ، قَرْض.

دسته وانه

ك: دهسوانه. [لفكهی مردور شتن.]

ف: دستوانه. (كيسه‌ی مرده شستن)

ع: عِصَابَةٌ، لَيْفَةٌ.

دسته وانه

ك: دهسپينك، دهزپينك. [بازنه، بازن]

ف: دستپينه، دستوانه، دستبند.

ع: حَضَض، ياروق.

وينه <دهسپينك

دسته واده بي

ك: دهسبه‌دهس، دهساندهس. [دهساردهست له گه‌ردا].

ف: دستادس، دست‌به‌دست.

ع: يَدَا بِيَدِ.

دسته وارسار

ك: دهسه‌هوسار. [دهسته جلوه، هه‌وسار]

ف: دست افسار.

ع: مِقْوَد.

وينه <هه‌هارپه‌ن

دسته ووره

ك: دهسه‌به‌ره. [نامراز پك كه چوار نه‌فه‌ر شتی

پي‌ده‌گويزنه‌وه.]

ف: ژنبر، ژنبيل، پَشَنگ.

ع: مَنقَل.

وينه

دسته وويه‌هه

ك: دهس‌به‌يه‌هه. [به‌گژ‌يه‌كردا چون.]

ف: دست به يقه، گلاويز.

ع: تَشِييم.

دسته وويه‌هه

ك: دهس‌به‌يه‌هه، نه‌زيك. [نزيك، نه‌دور.]

ف: نزدك، فَرَهَمَنَد.

ع: قَرِيْب، دَانِي، اَنِي، وَشِيك، لَصِيْق.

دسته هار

[ك: دهسكي دهسار (نه‌و داره‌ی له دهسارپي ده‌دن بو

چيگه‌ی ده‌ست.)]

ف: دسته‌ی آس. (چوبي كه در آس دستي

نصب كنند براي جای دست.)

ع: رَائِد، قَعَسَرِي.

وينه <دهسهار

دسته هره

[ك: چه‌قوي دهم مشاري.]

ف: دستَر، دستَره، دست‌آزه.

ع: مِشَدَب، مِقْضَب.

وينه

دسته له‌په‌بي

ك: دهسژن. [دهسگرد]

ف: دستی، ساختگی، کاردست.

ع: یدی، جعلی، مَجْعول، مَصْنوعی.

دهسه لیهس

ك: دورۆ، [دورۆ، فشه]

ف: چَرَبَك، سُرُو، پَلَمه، پیغاره، دُرُوغ.

ع: كَذِب، اِفْتِرَاء، تُهْمَة، بُهْتَان.

دهسه لیهس

ك: دهسپتچه نه. [نهو پارچه یه دی دهستی شکاری

پی هه لدهستن.]

ف: دست بندن.

ع: عَصَابَة.

وینه ← پهروی دور زخم

دهس هه لیهسکان

ك: په نجه هه لیهسکان. [په نجه ی ههردوو دهست به نار یه کدا

کردن.]

ف: پَنشَلیدن، پنجه از هم رد کردن.

ع: اِشْتِيَاك، تَشْبِيك، تَشْبِيكُ الْأَصَابِع.

دهسه هه ووسار ← دهسه ووسار

دهسه یال

ك: دهسه مل. [دهس کردنه ملی نازه ئی یالدار (ی) وک:

نهسپ.]

ف: دست به گردن. (اسپ مثلاً.)

ع: مُعَانِق.

دهسه یاو

ك: توانایی. [دهسه ئات، دهست رویشتن]

ف: دسترس، توانایی.

ع: قُدْرَة، تَسْلُط.

دهسی

[ك: دهسته وار (دهسقرز)]

ف: دستی، دست و ام. (طلب دستی)

ع: قَرْض، قِرَاض، ضِمَار، سَلْف، يَدَا بِيْد.

دهسی

ك: دهسه نقهس. [په نه نقهست، به ناگاداریه وه]

ف: ستم، دانسته، کردگار، کردگان.

ع: عَمْدًا، قَصْدًا، عَن قَصْد.

دهسیاری

ك: یاریه، کرمه ك. [یارمه تی]

ف: نَسْتِیَارِی، نَسْتِوَارِی، نَسْتِگِیْرِی،

همدستی، یاری، یاورى، كُمَك.

ع: مُسَاعَدَة، مُعَاوَدَة، مُعَاوَنَة، تَقْوِيَة، تَأْيِيْد،

اِمْدَاد.

دهسی دهسی

ك: ته فره، ته گهره، نیمروژ و سوژی. [نه مروژ و سبهی،

دراختن، به قنگدا خستن]

ف: ویدانگ، ویلان، امروز و فردا.

ع: طَفْرَة، مُمَاطَلَة، تَسْوِيف، تَعْلُل.

دهشت

ك: بیابان. [سارا، بیابان]

ف: دشت، ساد، گور، گوپژ، تیما، جرگ. هامون،

بیابان. همواری، جُلگه.

ع: سَهْل، بَادِيَة، بِيْدَاء، فَيَاء، صَحْرَاء، فَلَاح، قَاع،

وَهْدَة، وَهْطَة، وَهْضَة، وَهْبَطَة، بَسَاط، بَسِيْط،

بَسِيْطَة، مُطْمَئِن، جَبَاة، نَسْت، دَشْت.

دهشت

[ك: کینگه]

ف: دشت، کشتزار.

ع: حَقْل، رِيْف، مَرْعَة.

دهشت

ك: دهر، دهره، دهشتو. [دهره وه]

ف: بیرون، در.

ع: خَارِج.

دهشتایی

ك: هاماری، پادهستی، دهستی. [تهختان، تهختایی]

ف: جُلگه، همواری.

ع: هَبِير.

د دشته و

ك: د دشت، د دهر، [د دهر، د دهره]

ف: پيرون، در.

ع: خَارِج.

د دشتي

ك: ... بياراني. [د دشته كي، چول تښين]

ف: جلگه نشين، بيباباني.

ع: سهلي. بَدَوِي.

د دشته

ك: كارد. [چه قو، كيرد، خنجير]

ف: د دشنه، بَرَازوان، بَرَابان.

ع: شَفْرَة، سَكِين، خَنْجَر.

وینه

د دشته

[ك: د ديمه جوان. (به ديمه)]

ف: د دشه، د دښ. (خوش منظر، باصفا)

ع: د بېي، بَهِيَج.

د دعبا

ك: جانه دهر. [ميرو]

ف: جانور.

ع: د ابة.

د دعوا

ك: داوا، ده چهل، حوله سي. گهرك. [شهر، كيشه. ويستن،

سكان]

ف: جنگ، ستيز، ستيزه، پر خاش. داو، داوا،

خواهش، خواستن. فزول، داوري.

ع: د دعوي، خُصومة، تَرافِع، نِزاع. تَقاضي، تَمَنِّي،

تَرْجِي.

د دعوت

ك: خوټك، چره، چرين، واده، واده سهټن، د دنگ،

د دنگ كردن، شون هه ناردن، بانگ كردن. [بانگ پښتن،

ميواني]

ف: خواندن، خواستن، بانگ كردن.

ع: دَعْوَة، طَلَب، احضار، اسْتِجَانَة.

د دغه و

ك: پرته پرت، ترس. [د له پارو كي. مه ترسي]

ف: خار خار، آشوب، بيم، ترس، هراس.

ع: دَعَاغَة، دَقْدَقَة، قَلَق، تَشْوِيش، اضْطِرَاب.

خَوْف، خَشِيَة، هَلَع.

د دغه و

ك: فرته فرت، ورکه ورك. [خوليا، كورکه كورك]

ف: شور، خار خار، هوس، آرزو.

ع: دَعَاغَة، مِيل، خُلْجان.

د دغه و

ك: نه شكه فت. [نه شكه وت، بوودر، قولكه]

ف: دَحْمَة، دَحْم، فَلَخْم، فَلَخْمَة.

ع: حُفْرَة، شَقَب، كَهْف.

د دغه ل

ك: ناروټه، ده غه له. [گيا يا دانه ويله نامو].

ف: دغل، دغا، بار، شار، نرد، لاي.

ع: غِل، غَش، دَخَل، دَخَن، دَخَلَة، دَغِيْلَة، غَلْث،

دَغَل، فُساد، حَمَلان، عَيْب.

د دغه ل

ك: چه پهل، نادوروس، ناپاك. [فيل باز، گزيكار]

ف: دَغَل، دغا، داغول، دَغَل، تَبند، نادورست،

ناپاك.

ع: دَخَل، دَخَن، فاسد، حَيَال، مَكَار، سَيِي، خَبِيْث،

مُنْقَلَب.

د دغه لټاباز

ك: نادوروس، داوباز. [فيل باز، گزيكار]

ف: دَغَلَبان، دَغابان، داوباز، دَغَل، داغول، دَغَل،

دغا، تېند، نادرست، ناپاک.

ع: خَبِيثٌ، نَجِسٌ، سَيِّئٌ، فَاسِدٌ، مُتَّقَلِبٌ، حَيَالٌ، مَكَارٌ.

دغه لټه - دغه لټه

دهف

ك: دایره. [نامیرتکی موسیقاییه]

ف: دښ، دایره، باتره.

ع: دَبٌ، دُفٌ.

وینه - دایره

دهفتهر

ك: ددهسك، دهوتهر. [پهراو، پهراوی داهات و مهسرهف تیتدا نووسین]

ف: مار، ماره، آوار، آواره، آیاره، آوار، آنگاره،

کتابچه، دفتر.

ع: قَرَاتِيسٌ، دَقْتَرٌ.

دهفتهر نهوقات

[ك: پهراوی دیاری کردنی کاته کان.]

ف: گاهماره، مارهنگام.

ع: قَائِمَةُ الْاَوْقَاتِ.

دهفتهر چه

ك: ددهسكچه. [ددهفتهری بچووك.]

ف: مارچه، آوارچه، آوارچه، آیارچه.

ع: اَوَارِجَةٌ، دُقَيْتَرٌ.

دهفتهر چهی فکر

ك: یادداشت، یادنامه. [ددهفتهری بیرهوری]

ف: یادداشت، یادنامه.

ع: خَاطِرَةٌ، ذَاكِرَةٌ.

دهفتهر خانه

ك: نویسگه، نویسینگا. [نویسینگه، جینگهی نویسین و تومارکردن.]

ف: دفترخانه، نگارستان، نگارشخانه،

آوارستان، دبیرستان.

ع: دَقْتَرْخَانَهُ، دَارُ الْاِنْشَاءِ، بَيْتُ الْقَرَاتِيسِ.

دهفتهر دار

ك: نووسنه، نویسنه، دهویر. [نووسهر، تومارکهر]

ف: مار، دبیر، دقتردار، آواردار.

ع: مُنْشِيٌّ، مُرَرٌّ، كَاتِبٌ، حَافِظُ الْقَرَاتِيسِ،

دَقْتَرْدَارٌ.

دهفحه

ك: جار، كهشه، سهر، گل، واره.

ف: بار، وار، واره، زه.

ع: دَفْعَةٌ، كَرَّةٌ، مَرَّةٌ، تَارَةٌ، خَطْرَةٌ.

دهفر

ك: سهوین. [جینگهی شت تیتکردن.]

ف: وند، آوند، آوند، باهار، سوین.

ع: ظَرْفٌ، اِنَاءٌ، اَتْنِيَّةٌ، وِعَاءٌ.

دهفر

ك: پاکت. [زهر، جینگهی شت تیتکردن.]

ف: پاکت، آوند.

ع: ظَرْفٌ، مَدْرَجَةٌ.

دهفزك - ددهفزه

دهفه

ك: شانه. [نامرازتکی جولاییه. (شانهی جولاکهل.)]

ف: بَفٌ، دَفْتَهُ، دَفْتَيْنٌ، بَقْتَرِيٌّ. (شانهی

جولاهگان)

ع: دَفَّةٌ.

دهفزه

ك: دَهْفُوكٌ، زَلْزَلٌ، سَلْزَلٌ، وِرْگَزَلٌ.

ف: دَفْزَكٌ، شَكْمٌ گنده.

ع: اَقْعَسٌ، بَطْلِينٌ، عَظِيمُ الْبَطْنِ.

دهفيله - سان

دهښینه

ك: خهزینه، گنج. [خهزنه، گهښینه]

ف: گنج، گنجینه، هزینه.

ع: دَقِيئَة، حَرَانَة، سُبُوب، رَكَان.

دهق

[ك: قهد (رهك: نوشتاننده‌وی پارچه یا كاغه‌زو.)]

ف: تا، ته، شكَن. (تا كردن پارچه یا كاغذ مثلاً.)

ع: غَضَن، غَضَن، ثَنِي، حَنَث، كِسَر، غَر.

دهق

ك: نارايشت، به‌زك، [رازانه‌ره]

ف: آرایش، پرمون، زیب.

ع: زِيئَة، زُوئَة.

دهقاق

ك: رتور، [نوتور]

ف: دقاق، اُتو.

ع: كِما د.

دهقاق‌دان

ك: رتور كيشان، [نوتور كردن (گهرم كردنی نه‌ندام یا

جلوبه‌رگ) به شتی گهرم خستنه سهر.]

ف: دقاق‌دان، اُتو كشيدين. (گرم كردن عضو یا

لباس)

ع: كمود.

دهق‌دان

ك: ساف كردن، مووچاننه‌ره، [قه‌د كردن، نوشتاننده‌ره]

ف: تا كردن، ته كردن، هموار كردن.

ع: غَضَن، حَنَث، كِسَر، تَنَنِيَة، تَدَلِيص.

دهقه‌ده

ك: ده‌غده‌غه، پرته‌پرت، ورکه، ترس، [خولیا، كورکه كورك،

مه‌ترسی]

ف: خار خار، بيم، ترس.

ع: دَغْدَغَة، دَقْدَقَة، تَشْوِيص، حَلْجَان، حَوْف،

حَشِيَة، هَلَج.

دهقه‌ت

ك: سهرنج، ورده‌بينی، [سهرنج، تيبینی]

ف: ژرفيدن، باريك‌بينی، نازك‌بينی،

خورده‌بينی.

ع: دَقَّة، تَدَقِيْق، غَوْر، تَعَمَّق، تَعَوْر، تَأْمَل، تَبَصَّر.

دهقه‌ت

ك: عه‌ته‌ر، ده‌قه‌د، بيانك، ورده‌گیری، [رخنه‌گرتن]

ف: دق، سوسه‌جویی، سخن‌گیری،

خورده‌گیری، رخنه‌جویی.

ع: ایراد، اعتراض، انتقاد، قَدَح.

دهقه‌د - عه‌ته‌و

دهقيانوس

[ك: نهر پادشاهی كه «نه‌سحابولكه‌هف» له ترسی

نهدا له نه‌شكه‌رته‌كه‌دا خويان‌ه‌شار دا.]]

ف: دقيانوس، (پادشاهی كه اصحاب الكهف از

ترس او در غار پنهان شدند.)

ع: دقيانوس.

دهقيقه

ك: تار، [كاتيكي كه‌م. (شه‌ست چركه)]

ف: دم، گاه، (شصت ثانيه)

ع: دَقِيْقَة.

دهقيقه

ك: چاوررور كائن، [ساتيكي كه‌م، هينده‌ی ليك‌دانی پيلووی

چار.]

ف: زغنگ، اند، اندی.

ع: لَحْظَة، طَرْفَة.

دهك!

ك: نه‌ك! (دهك مالت برمی‌!) [وشه‌ی خه‌ف‌ت خوارده‌نه.]

ف: اك! (كلمه‌ی تحسر است.)

ع: آه، وا!

دهكوديم

ك: ده‌سوار، [رور، چروچار]

ف: دكوديم، سَر و رَو.

ع: صُورَة، وَجِه، حَد.

دهكه‌ل

ك: بىرېش. [ساده، بىمور]

ف: نكۆل، نۆگل، بىرېش.

ع: آمرد.

دهكەل

ك: دهگەل، دېرەك، دېلەك. [كۆلەكەي ناوئەندى كەشتى.]

ف: دېرىك، (دېرىك كەشتى)

ع: بۇان، سەق، صارىمى، صارىيە، سارىيە، دۆل.

وئە

دهكەمە

ك: هەلەكەت. [كەم وئە، ناياب]

ف: كەم ياب.

ع: شات، نادىر، ئۇرە.

دهكەل-دهكەل

دهل

ك: قەل، گوساخ، روودار. [چاوانە ترس]

ف: دلپىر، دلو، گۇستاخ، پىرو.

ع: جىسور، جىريە.

دهلاقە

ك: درگا. [دەرگە، قاپى]

ف: در.

ع: دۇر، ياب.

دهلاقە

ك: دەرىجە، دەرىجە، باجە، كوناوجە. [رۆچنە. كۆلارۆچنە]

ف: نرىجە، نرىجە، روزن، روزنە، بالكانە،

پالكانە، باجە، بادجە، بادگىر، بىناس،

رۆشندان.

ع: قۇتقە، خۆجە، خۆجە، كۆۋە، نافذە، رۆشن.

دهلاك

ك: سەرتاش. [بەبەر، دەللاك]

ف: پىرا، گىرا، گىراي، تانگو، تونگو، مۇستىر،

مۇستىر، سىرستىر، سىرتراش، سىرشوى،

كىسەكش، آينەدار، سىلمانى.

ع: دىك، خىلق، خالىق، حىجام.

دهلو

ك: دەمەور، ھەرزەچەنە. [زۆربىلى، فرەپىس]

ف: دلو، پۇرچانە، ھەرزەگر، بىسىارگو.

ع: مەھزار، ئىرتار، بىقباق، وەواع، شىطاح.

دهلو

ك: دۆلچە. [سەتن. نارى كەلوويەكە. كەلووى دۆلچە،

كەلووى يانزەھەمى ناسمان.]

ف: دول. (برج دلو، برج يازدەھم فلەك)

ع: دكو، بۇج الدكو.

دهلودىتر

ك: دەلوئەل. [چاوانە ترس. قسەردان]

ف: دلودىلېر. زىنگ. سخنور.

ع: جىسور، جىريە، حىمىس. نىطاق، خراف.

دهلوقەل

ك: دەلودىتر. [چاوانە ترس، قسەردان]

ف: دلووقلندىر، پىرو، سخنور.

ع: جىسور، حىمىس، مىصق.

دهلە!

ك: لىتە، بەلى! [بىكوتە! فرمانە.]

ف: بىز! (امراست.)

ع: اضرىب!

دهلەسە

ك: دىرۆ، چاخان. [دىرۆ، فشە]

ف: دىرۆ، گىرۆ، تىرۆتد، تىرۆتد، تىرۆتد، چىرىك،

سىرو، ھىتان، پىلمە، پىغارە.

ع: طامات، كذب، اكدويە، نكس، مېن، فرىيە، افتىراء،

بەھتان.

دهليا-دهريا

دهليل

ك: ئەسەل، رانا، رابەر، نشانە، گەزەك. [بەلگە. رىتما]

ف: آون، آوند، فرنود، زەھىر، زەھما، راموز،

نُخْشَه، نَشَانَه، چُون و چَرَا.

ع: دَکِیل، بُرْهَان، حُجَّة، سُلْطَان، فُرْقَان. بَیِّنَةٌ.
هَادِي، مُوَصِّل.

دهل

ک: ما. [مییندی سهگ و گورگ و کهر].
ف: ماده.

ع: اُنْتِي.

دهل

ک: دهله سهگ، دهر. [دیله سهگ (سهگی میینده).]
ف: دَر، لَاج، لَاس، لَاوَه. (سگ ماده)

ع: کَلْبَةٌ، مُعَاوِيَةٌ.

دهلال

ک: نارجی. [نارهندیار، ناریزی (دهک: دهتالی مامده).]
ف: میانجی، میانه دار. (واسطه می معامله مثلاً).

ع: دَنَال، سِمَسَار، واسِطَةٌ.

دهلال

ک: راهبر، دهسکیش. [گهواد، بیناموس، دهویت]
ف: شاوور، فَرَنود، آوند، راهبر، میانجی.

ع: دَنَال، قَوَاد، دِيُوْث.

دهلالنه

[ک: کرئ و هه قدسی دهتالی کردن].

ف: مزد دَلَالِي.

ع: حُلُوَان، دِلَالَةٌ.

دهلالته

ک: دلتوایی، دلداری. [دلدانه ره]

ف: دلداری، دلتوایی.

ع: اِسْتِمَالَةٌ، تَسْلِيَةٌ، تَأْسِيَةٌ، تَغْزِيَةٌ، مُدَالَاةٌ، رَافَةٌ،
مَحَبَّةٌ.

دهلالته

ک: رانمایی. [شارهزایی کردن، ریتشاندان]

ف: زهَنُمَائِي، زهَبْرِي.

ع: دِلَالَةٌ، هِدَايَةٌ، اِرَائَةُ الطَّرِيقِ.

دهتالی

ک: راهبری، دهسکیشی. [رینمایی. نارهندیاری، ناریزی
کردن]

ف: زهَبْرِي، زهَنُمَائِي. میانجی گری.

ع: دِلَالَةٌ.

دهتالین

ک: دهردان. دادان. [ته پایی دادان].

ف: تراواندن، ترابانندن، بیرون دادن. شُراندان،

چکانندن.

ع: رَشَح، نَتَح، نَضَح. نَتَّ، مَتَّ، بَدَع، مَثْمَثَةٌ.

دهلپ

ک: داهوژ، گوشاد. درپژ. [دهلپ، فشوفرن]

ف: گُشَاد. بلند.

ع: حَظَل، وَاَسِع، طَوِيل.

دهلپوداهوژ ← دهلپ

دهلپوت

ک: دارایی. [دهلپوت، سامان]

ف: دارایی.

ع: مَكْنَةٌ، ثَرْوَةٌ.

دهله

ک: هه له، خو پری. [بینکاره]

ف: دَلَه، هَرَجَائِي، هَرزَه گَرْد، بَلَهْوَس.

ع: دَوَار، جَوَال، طَوَاف، خَاسِي، عَيَار، بُو الْهَوَس.

دهله دیو

ک: نرنایش. ماچه دیو. [ژنی زه به لاهی ناقولسا. هه ره ها:

دیو میینده].

ف: سَتَنبَه. ماده دیو. (دیو ماده، یا زن گنده می

بدهیکل)

ع: عَفْرِيت، قَلْعَم، عِفْضَاج.

دهله سهگ

ک: دهن، دهر. [سهگی میوینه]

ف: لَاج، لَاس، دَر، لَاده، سَگ ماده.

ع: کلبه، معاوية.

ددهله شېر

ك: كه نيشك. [كچ (نيديو ميه).]

ف: دختر. (كنايه است).

ع: بنت، ابنة.

ددهله شېر

[ك: شېرى ميسنه.]

ف: ماده شېر، شير ماده.

ع: ليوه، ليوه.

ددهله ك

[ك: گيانداري كه. (قاقم و دهله ك يه ك تيرون كه قاقم

سپيه كه يانه.)]

ف: دلک، دلکه. (قاقم و دلک يک خانواده اند که

سفید را قاقم گویند.)

ع: دلق.

وينه

ددهله مه

[ك: دوله مې (په نيرى تهر).]

ف: لور، لورا، دلکه، دلکم. (پنير تر)

ع: وليخه، كركره، قريشه، رثيئه، قري، حالوم،

لور.

ددهليان

[ك: دزدان، ليچون، دزايين. (ته رايى دادن)]

ف: تراوش، تراب، ترابيدن، تراويدن، شريدن،

پشنگ.

ع: ترشخ، انتياح، تېزل، ايتزار.

دهم

[ك: زار]

ف: كب، كب، تان، دم، ذهن، نهان، زفر.

ع: فو، فوه، فاه، فيه، قم، فوه، لثغه، فقم، قب.

دهم

[ك: ددهنه. (درگا، سه چاره، جيگه ي چوونه نار. (وهك)]

ددهنده ي كاريز.])

ف: دم، ذهنه، نهانه. (دهانه ي قنات)

ع: فوهه.

دهم

[ك: سهرتا (وهك: دهمى به يانى.)]

ف: آغاز. (دم صيح مثلاً.)

ع: اول، بدء، ابتداء.

دهم

[ك: تار، عان. (كات)]

ف: دم، آن، هنگام.

ع: وقت، حين، آن، زمان.

دهم

[ك: دهمه، مورشه دهمه]

ف: دم، دمه.

ع: منفخ، منفاخ، منفخة، كپر.

وينه

دهم

[ك: تيزى. (دهم تينخ) (تيزايى (لئوى تينخ).)]

ف: دم، تيزى.

ع: حد، غر، غرار، مضرب، مضرب.

ددهماخ

[ك: برناخ، لوت. (كه پو)]

ف: دماغ، بينى.

ع: انف، خيشوم...

ددهماخ

[ك: مه زگ، مه غز. (ميشك)]

ف: مغز، مغز سر.

ع: دماغ، مخ الرأس.

ددهماخ

[ك: دهمار. (فيز، لوت به رزى)]

ف: نيوتور، شگفت.

ع: كپر، طمع، طمع، نخوة، تكبر، تبختر.

دهماخ

ك: خورشى، كهيف. [شادى]

ف: خوشى، كَيْف، شادى.

ع: نَشَاط، مَسْرَة، فَرَح، اِنْبِساط، اِبْتِهَاج.

دهماخ پروائىن

ك: لووت پروائىن. [ره ره ز كردن، كهيف تىكدان]

ف: دماخ مالانندن، افسرده كردن.

ع: تَنْكِيْل، تَوْهِيْن، تَكْدِيْر.

دهمهادهم

ك: زوروزو، هه پیتاهه پیتا، دهمايدهم. [په پیتاهه پیتا]

ف: دم به دم، زودزود، هه ماره، هه ردم، پى در پى،

رمازم، نَمادَم.

ع: مُنْصِل، مُتَعاقِباً، مُتَوَالِياً، عَلى الْاِتِّصَال، دائِماً،

عَلى الدَّوام.

دهمهادهم

ك: دهمايدهم، دهمهدهما. [سه ره تا] (دهمهادهمى به يانى

- به ره به يان ...)

ف: نَمادَم، نَمِيْدن، آغاز. (نَمادَم صَبِيح)

ع: طُلوع، اَوَّل، اِبْتِداء.

دههار

[ك: فيز]

ف: مَنى.

ع: كِبَر، غُرور، اَنْفَة، تَشْخُص، تَكْبُر.

دههار

[ك: ره گى نار گه لای روه.].

ف: دمار. (رگ های برگ نباتات.)

ع: عَرِق، عَصَب، غُرُوق التَّبَغ، عَصَبُ التَّبَغ.

دههارد ره هاوردن

ك: نابور كردن. [تيا بردن، له نابور دن]

ف: دمار در آوردن، نيست كردن.

ع: تَدْمِيْر، اِهْلَاك.

دهماغه

ك: لوته، كه پو. [كه پك (وشكانيه كه كه كشاورته نار

دهرياره.)]

ف: دماغه. (زمين پيش آمده در دريا)

ع: رَأْس.

ويته < ۲ >

دههائىن

[ك: موشه دهمه خسته كار]

ف: دميدن.

ع: اِنْفَاخ.

دهمايدهم - دهمهادهم [هه رددو مانا كهى.] (به هه رددو

معنى.)

دههپير

ك: گوتره. [گوترمه، هه ملانندن به بى پيوانه كردن.]

ف: گوتره.

ع: تَخْمِيْن، تَخْمِيْناً.

دهم بوونه تاق چرادان

ك: دهم بوونه ته لهى ته قياگ. دهمه قمان. [واق وپ بوون]

ف: دهن دهن بازماندن، دهن خشكيدن، دهن

خشك شدن. دَمَقْ ماندن.

ع: اِتِّبَاسُ الفَمِّ، تَحْيُر.

دهم بوونه ته لهى ته قياگ - دهم بوونه تاق چرادان

دهم به ناو كولا تگا كردن

ك: دهه سووتائىن. [به توتكه يى دهه مى سهگ ده كه ن به ناوى

گه رمدا، نيتر به گه رده ييش توخنى چيشت و تيانه

ناكه و يت.]

ف: دهه سووتانندن، دهه به آب داغ فرو بردن.

ع: (سگ را از تولگى دهه به آب داغ فرو مى بربند،

كه ديگر بزرگ هم بشود نزديك آش و ديگ

نمى رود.)

ع: ...

دهمهدهم

ك: دهمه ردهم. [دهمه ردهم، له زار بو زار.]

ف: دهن به دهن.

ع: فَمَا بَقِمَ

دهم به پردان

ك: خرار وتن. [زمان در یژی، جنیودان]

ف: دهن ویل کردن، هرزه گویی.

ع: فَحَش، سَبَّ.

دهم به بیس

ك: دهم بهستن. [دهم بین له دم کردن (وهك: دم بهستنی

سهگ.)]

ف: دهن بستن. (سگ مثلاً.)

ع: جَعَم، الْهَاج.

دهم به بیس

ك: دهم بهستن. [بیدنگ کردن به پاره. (رشوه پیدان)]

ف: دهن بستن. (رشوه دادن)

ع: رَشَو، شَكَم.

دهم به بیس

ك: نه فسورن. [نوشته‌ی دهم بهس، وهك: دهم بهسی گورگ.]

ف: پَنَام، كَمَا، افسون، شو بیست.

ع: رُقِيَّة، تَعْوِيذ.

دهم به بیس

ك: چیتو دم سهگ. [پوز بهند، دهم بین (توره که یا داریک

که پوزی سهگ یا کارزله‌ی پی دهم بهستن.)]

ف: دهن بند. (کیسه یا چوبی که به دهن سگ

یا بزغاله بندنند.)

ع: جُعَامَة، كِمَامَة، حُشَاكَة، شِجَار، شِبَام، حِجَام،

صَرِيم.

دهم به بیس کاهاتن

ك: ژاودژا کردن. [سه جوونه، باش سه بو نه هاتن.]

ف: ژاژیدن.

ع: حَطَل، مَجْمَعَة.

دهم پوخت

ك: شله. [شله‌ی برنج که تا راده‌یک خهست بیت.)]

ف: دم پوخت، شله.

ع: دَم فُخْت.

دهم پوچهان

[ك: بی ددان]

ف: دهن پوک.

ع: أَحَك، أَرَد.

دهم تال

ك: به دوزان، دهم چه پەن. [سه رهق، دهم بیس]

ف: دهن تلخ، بَد دهن، بَد زبَان، بَد سَخَن.

ع: مَرُّ الْكَلَام، سَيِّئُ الْكَلَام.

دهم تواشا کردن

ك: دیان تواشا کردن. [سه بیرکردنی دهمودان. (وهك:

ته ماشا کردن دهم و دانی نه سپ.)]

ف: دهن دیدن، دندان نگاه کردن. (اسپ مثلاً.)

ع: فَرَّ، فَرَار.

دهم ته قاتن

[ك: تهقه له دهمه هینان. (زمان دان له ناسمانه‌ی دهم تا

دهنگی لیوه بیت.)]

ف: نَگ زدن. (زبان به آسمان دهن زدن که صدا

کند.)

ع: تَمَطَّق، نَقَر، اِنْتِقَار.

دهم تینیان

ك: مژین. [دهم تیژندن، هه لژین]

ف: مکیدن، دهن فرو بردن.

ع: عَبَّ، شَقَع، كَرَع، كُرُوع.

دهم جار

ك: دهم جار. [دم جار: نه دازیه‌یک خواردن که بو جاوین

بشیت.]

ف: دهن خای، دهن خایه.

ع: مَضَعَة.

دهم چاك

ك: دهم شپ، بیشه رم. [زوان شپ، دهم دراو]

ف: دهن چاک، دهن نریده، هرزه گوی، بی شرم،
دهن لُق.

ع: ذرب، بَدِي.
دهم چه پهل

ك: بهدزوان، دم تان. [ده پیس، قسه تان]

ف: دهن لُق، دهن تلخ، بَدِسُخَن، بَدِزبان،
هرزه گوی.

ع: ذرب، بَدِي، مُرُ الْكَلَام، سَيُّ الْكَلَام.
دهم چه رخ دان

ك: چناکه دان، چه نه دان. [چه نه وری، فره پیسی]
ف: چانه زدن، دهن چرخ دادن، پُرگویی.

ع: هَذْر، ثُرْتُرَة.
دهم چه فنت

ك: بوله. [گه لور، سه پوزل]

ف: بی کاره، بی دهن.

ع: مُهْمَل، نَنج.
دهم خاو

ك: شله ژاو. [مروئی شل و ول له قسه کردندا.]

ف: زازخای، دهن بسُست، بسُست زبان.

ع: لاوي، خاطل، مُمَجَج
دهم ضوه شانه

ك: ... مزگانی. [مزگینی خه بهری خوش.]

ف: بادن، دهن مزد. مَزْدگانی.

ع: جائِزَة، صِلَة، بُشْرِي، تَبْشِرَة.

دهم داچه قانن

[ك: دم کردنه وه]

ف: دهن باز کردن.

ف: شحو، تهریت.

دهم دان

ك: له وهران. [له وهران، نائف خواردن]

ف: چربیدن.

ع: رَتَع، رُتوع، رَعِي، رِعَايَة.

دهم دان

ك: ده مین. [ده ماندنی ده مه]

ف: دمیدن.

ع: انفاخ.

دهم دان

ك: بهردان، دریزه و کردن. [دایه ده می.] [به ده مه وه دان،

دریزه کردنه وه]

ف: دراز کردن.

ع: تَطْوِيل، تَذْيِيل.

دهم دانه یه ك

ك: دانه یه ك. [پیوه دان، به ستق (بو نمونه: دانه یه کی

- به ستنی - کتیب.)]

ف: هم گذاشتن. [کتاب را مثلاً هم گذاشتن].

ع: سَكَّ، صَكَّ.

دهم ده ما

ك: ده مایدوم. [سهرتا (وهك: ده مده مای به بیانی - به ره به بیان

...)]

ف: نَمَاتَم، دمیدن، آغاز، تَبَاشِير. (دمدمای

صبح مثلاً.)

ع: طُلُوع، مِيعَة، بُدُو، بَدء، اِبْتِدَاء، اَوَّل، اَنْفَة،

طَبَاشِير.

دهم ده مان

[ك: دم له سهر دم (دم خسته ناو ده می یه ك.)]

ف: لبالب. (دهن به دهن همدیگر گذاشتن)

ع: مُلَاثِمَة، مُفَاهَاة.

دهم ده می

ك: تارتاری. [وازوای، حوحولی]

ف: دمدمی.

ع: لَقْس، غَمَلَج، غُمْلُوج، غَمَلِيج، غَمَلِاج، مُتَلَوْن،

مُتَلَوْنُ الْمَزَاج.

دهم پراس

ع: بَقَار، نِفَار، نِزَاع، مُنَارَعَة، مُكَابَرَة، مُحَاجَة،
مُنَافَرَة، اَلنِّزَاعُ اللِّفْظِيّ.

دهم قووچانن

ك: ده په ستن، قسه نه كړن. [بيدنگ بوون، وسكت بوون]
ف: دهن بستن، دم نژدن، دم گرفتن، نه گفتن.

ع: سَكُوت، صُمُوت، ضَمْر، اِطْرَاق.

دهم قووچياك

ك: ده په سياگ، قسه نه كهر. [بيدنگ، دم به سراو]

ف: دهن بستنه، دم نژن، دم گرفته.

ع: سَاكِت، صَامِت، ضَاْمِر، مُطْرِق، مَآمُون، كَتُوم.
مَحْرَم.

دهم كړدن

ك: لَيْتِيَان، سَهْرِنِيَان، [لَيْتِيَان: خستنه سهر ناگر بو
پينگه يين. (وهك: دم كړدنې پلار.)]

ف: دم كړدن، بار كړدن، پُختن. (پلو مثلاً.)

ع: طَبِخ.

دهمكو

ك: سهر زه نشت. [دهمكوت، لومه]

ف: دهن كوپ، سر كوپ، سر زنش.

ع: لُوم، تَوْبِيخ، تَكْدِير، تَعْدِيل، تَغْزِير.

دهم كيشان

ك: پينگه يين، كوليان. [پينگه يستن به خستنه سهر ناگر.

(وهك: دم كيشاني پلار.)]

ف: دم كشيدن، پخته شدن. (پلو مثلاً.)

ع: اِنطِبَاح.

دهم كيشان

ك: لوروشه كړدن. [هه ناسه هه لكيشاني توند. (وهك: هه ناسه

هه لكيشاني نه زديها.)]

ف: دم كشيدن. (نفس كشيدن ازدها مثلاً.)

ع: تَنفُس.

دهمگا

[ك: چينگه ي داناني ددهمه له كورودا، به كورودش هه

ك: دوروسويژ. [قسه زان، دهمسور]

ف: دهن راست، دهن باز، دهن دار، بادهن،
برهنه گو.

ع: اَيِّهَم، مَثْهَوْر، جَسُور، نَطَاق.

دهمسوان

ك: نارده سوان. [نارده پريه: نه و ورده ناسنه ي له كاتي
پريه ند كړندا داده وريت.]

ف: سونش، دندش، سناو، توبال.

ع: بُرَادَة، حُكَاكَة.

دهمسوور

ك: گوساخ. [نه ترس، بي پره روا]

ف: گستاخ، دلير، دهن باز. اميدوار.

ع: جَسُور، جَرِيء، بُزَاع، مَاجِن. مُسْتَظْهِر.

دهمسورد

ك: ناهمی، دل سورد. [هيو ابروا]

ف: دهن سورد، نا امید، نوميد، دل سورد.

ع: اَيِّس، مَآيُوس، قَانِط، خَائِب، قَنُوط، قَنْط.

دهمسره ده ويوون

ك: ناهمی بوون. [نا نوميد بوون]

ف: دهن سورد شدن، نوميد شدن، نا امید شدن.

ع: يَآس، قُنُوط، قَنَاطَة، اَيَاس، حَيِيَة.

دهمشري

ك: ده چاك، ده نه و پيسياگ. [زوان شري، ده نه و ستار]

ف: دهن لُق، دهن دريده، دهن چاك، هرزه گو.

ع: ذَرِب، بَدِيّ، هَذَار، فَيَاش، مَذِياع، هَرِيْت، حَكِيّ.

دهم شل

ك: دهمسورد، دل سورد. [نا نوميد]

ف: دهن سورد، دل سورد، نوميد، نا امید.

ع: اَيِّس، قَنْط، قَنُوط، قَانِط، مَآيُوس، بَارِدُ اللِّحْن.

دهمقره

ك: قره، دهمره، دهنگه شه. [دهمه قاله]

ف: شنگ، آفند، شكراب.

دهئین: دهمگا.)

ف: دمگاه. کوره. (جای گذاشتن دم به کوره، خود کوره را هم دمگاه گویند.)

ع: مَنفَخ، مَحَلُّ الْمِنْفَاخ. کور.

دهمگا

ک: جیگه دم. [جیگه ماچ]

ف: دهنگاه، بوسه گاه.

ع: مَلْثَم، مَحَلُّ الْقُبْلَة.

دهمگه نیک

ک: دم بوگه ن (که سینک که دمی بوگه نی لی بیت.)

ف: دهن گندیده. (کسی که دهنش بو بدهد.)

ع: أَبْخَر.

دهم لار

ک: دم گپ. [دهم خوار]

ف: لوس، لوش، دهن کچ.

ع: أَفْقَم، أَضْجَم، مُجَوَّق.

دهم لاره

ک: گوزه له، سوراخی]

ف: کوزه، آب خوری

ع: مَشْرَبَة.

وینه

دهم لیدان

ک: رتن، چنه دان. [سه کردن. زور رتن]

ف: دم زدن، چانه زدن، گفتن.

ع: تَكَلَّم، هَدَّر، تُطَق.

دهم لیدان

ک: لیدان، ده مین. [دمه خستنه کار.]

ف: دمیدن، دم زدن.

ع: انفاخ.

دهم لیتیان

ک: دم پیونان (وهک: دم به گوزه نان.)

ف: دهن گذاشتن. (دهن به کوزه مثلاً گذاشتن.)

ع: شفه.

دهمسه

ک: جیگه ی دم له نیرگه له دا. [میان و دهنه]

ف: دمه، دمنه. (میان و دمنه)

ع: مَمَصَّة.

وینه - قلیاناوی

دهم نه ویساک

ک: دهمش. [دهم نه وستار، زوان ش]

ف: دهن لُق.

ع: حَكِي، هَرِيْت، مَذِياع، فَيَاش.

دهم نیانه ناو

ک: دم به ناره و نان و هه لمرینی.]

ف: دهن به آب گذاشتن.

ع: كُرُوع.

دهم ویل

ک: لیتهاتویی، لیته شاره بی. هه روه ها: دست و زار]

ف: دهن، زرنگی، برازندگی. دست و دهن.

ع: قَم، لِيَاقَة، كِفَايَة، اِسْتِعْدَاد. اَلْفَم وَ اَلْيَد.

دهم وچاو

ک: رو، رومست، روالست، ده کودیم، چروچار، دیدار،

شپوه. [روخسار]

ف: رو، روی، دیم، دیمه، چهر، چهره، سَج، بَک،

رُخ، رُخسار، رُخساره، فیلسته، بُنْدُخْت، دیدار.

ع: خَدَّ، وَجَه، عَارِض، صُورَة، جَبِين.

دهم وودوو

ک: بیت، فه، ناسورده بی]

ف: دمودود.

ع: خَصْب، رَغَادَة، رَفَاهَة، غَضَارَة.

دهم وودهس

ک: فرز، زور، نازا. [گورج، خیرا]

ف: زو، زود، بی درنگ.

ع: فُورَا، سَرِيْعَا.

دهموره

ك: سرود، وره، ورته. [پرته (قسه‌ی هیتواش).]
ف: دمور، شرفاک، سَروا. (سخن آهسته)
ع: دَنَدَنَه. هَس، هلس، نَدس، رِکز. دَوی... .

دهموره

ك: دهمقره، قره، دهنگه شه. [دهمه قالی (دهمه قره)]
ف: شکراب، شنک، آفند. (نزاع لفظی)

ع: نزاع، اِختِلاف، نِقار، نِفار.

دهموفلج

ك: دهموقه وچه، پتوپوز. [دهمولوس (بو سوکایه تی به کار
دهبریت).]
ف: دهن و لوجه. (در مقام توهین مستعمل
است.)

ع: فَم وَ جَحْفَلَه، فَم وَضَغَضَه.

دهموقه وچه ← دهموفلج

دهموره ← ده مووره

دهمه

ك: تیغه. [لینوی تیغ (وهك: دهمی چه قو).]
ف: دمه، تیغه. (دمه‌ی چاقو مثلاً.)

ع: شَفْرَه.

وینه ← چه قو

دهمه

ك: ناغزه. [دارجگهره، دهمنه]

ف: مشتوک.

ع: مِمَصَّة.

دهمه ← ده منه

دهم هاتن به یه کا

ك: دم به یه کا هاتن، ژاره ژاو. [قسه جاوین، قسه باش بو
نه هاتن.]

ف: ژاژیدن، ژاژ خایی، زبان پیچیدن.

ع: حَطَل، مَجْمَجَة، لَی. (واری است.) [واویسه: ل - و -

ی]

دهمه ترشته

ك: تولاشه. [ته له زم]

ف: خاشه، خلاشه، دم تیشه.

ع: نُحائَة، فُضاضَة، بُرایَة.

دهمه ته قی

ك: دهم ته قان. [دهمه ته قه، گفتوگو (نیدیمه).]

ف: دُرایش، گفتگو. (کنایه است.)

ع: تَناطُوق، مُحادِثَة، مُحاورَة، مُکالمَة.

دهمه ته قی

ك: دهم ته قان. [دنگ له دهموه هینان.]

ف: صدای دهان، صدای زبان.

ع: طَعمَة، لَطع.

دهمه چاو

[ك: دمه جار: نه دازه به ك خواردن که بو جاوین بشیت.]

ف: دهن خای.

ع: مُضغَة.

دهمه چه قو

ك: دهمه. [لینوی چه قو.]

ف: دمه، تیغه، تیغه‌ی چاقو.

ع: شَفْرَة.

وینه ← چه قو

دهمه د چه قی

ك: دهم د چه قیان. [دم کرده، دم کرانه وه]

ف: دهن باز شدن، دهن باز کردن.

ع: شَحو.

دهمه د چه قی

ك: چناکه هه ته کانن، گیان دان. [گیان که نشت، گیانه لا]

ف: چانه تکان دادن، جان کندن، جان دادن.

ع: احتضار، زُهوقُ الرُّوح، سَكَراتُ المَوْت.

دهمه رقیبان

[ك: شهروالی کوردی.]

ف: شلوار کردی.

ع: رِجْلَانُ الْكُرْدِي.

وینه‌ی هدی.

دهمه ریزه

[ك: تیغی کولی لیتوشکار.]

ف: دمه ریخته.

ع: فَلَ، فَلِيل، مَقْلُول، مُتَفَلِّل، أَقْل، مُنْقَل، مُنْتَلِم، مُتْتَلِم، أَتَلِم، قَضِم، قَضِيم، عَلِب.

دهمه زرد

ك: پولاتنیا. [سهرنیا، جوش‌دانه‌روی سهری نامرازی کولپووی کازا. (وهك: پولاتیا کردنی دمه‌ته‌شوی).]

ف: دمه‌زرد. (دمه‌ی تیشه را مثلاً فولاد گذاشتن.)

ع: ذُكْرَة. تَذَكِير.

دهمه ق

ك: واق، مات، سهراسیمه. [مه‌نگ، سهرسام]

ف: دمق، مات، آسیمه.

ع: مُخَيِّر، حَيْرَان، مَبْهُوت.

دهمه قه‌چی

[ك: سهرمه‌سته: نه‌ورده‌یه‌ی که له‌کاتی مه‌سته کردندا دهریت.]

ف: خش، خاش، خاشه، دمه‌قیچی، ریزه‌پیزه.

ع: قُذَاة، قُرَاة، جُذَاة.

دهمه لاسکی

ك: لاسایی. [دهمه‌لاسه‌که]

ف: نوس، نوسی‌گری، والوچانیدن.

ع: لَمِص، تَقْلِيد.

دهمه وچوون

ك: پیری‌وچوون، سهره‌خته‌وچوون. [به‌پیری‌وچوون. سوراخ

گرتن، به‌سهر کردنه‌وه]

ف: پیشوازرفتن. سراغ‌زرفتن.

ع: اِسْتِقْبَال. لُقِيَة، تَلْقِي.

دهمه وخواار

ك: سهره‌خواار، دمه‌و‌نخون. [سهره‌و‌نخون، وه‌رگه‌پار]

ف: نگون، نگونسار، سرنگون، واژگون، سرازیر.

ع: مَكْبُوب، مَنكُوس، مُنكَس، مَنكُوت، مَعكُوس.

دهمه وودم

ك: دهم به‌دم. [ده‌سارده‌م، له‌دمه‌وه‌بو‌دم.]

ف: دهن‌به‌دهن.

ع: فَمَا بِقَم، فَمَا عَن قَم، مُعْتَعَن.

دهمه ووروو

ك: له‌په‌رورو، دورلوزه. [به‌سهر روودا که‌وتوو.]

ف: دَمَرُو، دَمَر.

ع: مُكَب، مُنكَب، مُنْبَطِح، مُسَلْنَطِح، مُسْتَبْرِك، مُسْتَبِيح.

دهمه ورووکه‌فتن

ك: له‌په‌رووکه‌فتن. [به‌سهر روودا که‌وتتن]

ف: دَمَر وافتادن.

ع: كُبُو، اِنكِبَاء، اِكْبَاب، اِنكِبَاب، اِنْبَطِاح، اِسْلِنَطِاح، اِسْتَبْرَاك.

دهمه وژووو

ك: ... راس. سهره‌وژووو. [سهره‌به‌ه‌وژووو. راه‌ستار، قنج]

ف: سرابالا. راست.

ع: قَائِم. مُنْتَصِب. مُسْتَقِيم.

دهمه وژیر

ك: سهره‌وژیر، سهره‌به‌ه‌وخواار. [سهره‌و‌خواار، سهره‌و‌نخون،

وه‌رگه‌پار]

ف: سرازیر، نگون، نگونسار، سرنگون.

ع: مَنكُوس، مَعكُوس، مَقْلُوب، مَكْبُوب. مُكَبَا.

وینه—ملگیزه

دهمه و‌نخون

ك: دمه‌و‌خواار، سهره‌به‌ه‌و‌خواار. [سهره‌و‌نخون، وه‌رگه‌پار]

ف: سرنگون، نگونسار، نگون، سرازیر.

ع: مَكْبُوب، مَنكُوت، مَنكُوس، مَعكُوس. مُكَبَا.

وینه—ملگیزه

ددهوهر

ك: دهلو، چنهوهر، چناكه شكيياگ. [زوربلی، فره پيس]

ف: چنهوور، چانهوور. بی شرم.

ع: هَذَا، ثَرثار، ذَرَب. بَدِي.

ددهوهری

ك: چنهوهری، چناكه شكيياگی. [فره پيسی، زوربلییی]

ف: چانهووری، پُرچانگی. بی شرمی.

ع: هَذَر، ثَرثَرَة، ذَرِبَة، بَدَاة.

دهم ههراش

ك: زواندار. [ددهوهر]

ف: تَرزبان، زَبان آور، زَبان دار.

ع: فَيَّه، مَنطِيق، فَتِيق، ذَلِيق، طَلِيق، طَلِيق. فَصِيح،

بَلِيع.

ددهم هه لیه بی

ك: دهم هه لیه بی

ف: دهن بند.

ع: لِيَام، لِيَام، لِيَام.

وینده ← ده سماں شه ربه

ددهم هه له ← ددهم نه وینساگ

ددهمی چاکی نیه.

ك: ددهمی شپه، ددهمی له قه. [ددهم نه وینساگ].

ف: دهنتش لق است، دهنتش چاک ندارد. شرم

ندارد.

ع: ذَرِب، ذَرِب، شَرِس، شَكِس، شَطَاخ. بَدِي.

ددهمین

ك: ددهم لیدان، ددهمدان، ددهمائن. [ددهم خستنه کار].

ف: دمیدن، دم زدن.

ع: نَفَخ، اِنْفَاخ.

ددهمین

ك: هه لیه تان. [خوهره تان ددهمی]. [دهر که رتن له ناسوره]

ف: دمیدن، برآمدن.

ع: طُلوع، اِشْرَاق، اِنْبِلاج، اِنْفِلاج، اِنْفِلاق، اِضَاة.

ددهم یه ك دان

ك: ددهم دانه یه ك. [بیتوهدان، بهستن (وهك): ددهم دانه یه کی

کتیب.]

ف: هم گُذاشتن. (کتاب مثلاً).

ع: سَك، صَك.

ددهم یه ك دان

ك: دانه ددهم یه ك، بده که و بهستن

ف: به هم بستن، به هم بیوستن.

ع: وَصَل، لَفَق، تَلْفِيق، اِلْحَاق.

ددهم یه ك نیان

ك: ددهم بده یه ك دانان، بیتدنگ بوون

ف: خاموش شدن.

ع: سَكوت، صُموت.

دهنگ

ك: دهنگه، دانه. [تاك، دنك، دهنگ]

ف: دانه، یک دانه.

ع: فَرْد، وَاحِد، اَحَد.

دهنگ

ك: دان، دهنگه. [دهنگ هه نار] [دنك]

ف: دانه.

ع: حَب.

دهنگ

ك: دهنگه، په راسو. [په راسی]

ف: دنده، پَره.

ع: ضَلِيع.

دهنگه

ك: چهردان. [چاردار: گیاه که.]

ف: چودان.

ع: رُؤان، دَنَقَة.

وینده ← چهردان

دهنگه ← دهنگ [هه ر سئ مانا که.] (به هر سه معنی.)

دهنگ

خَنیدن، سَدادادن، چَرَنگ.

ع: رَدَّة، طَنین، صَدی، رَجْعُ الصَّوْت.

دَدَنگ دانهوه

ك: بلاووبوون. [ته نینه ره (وهك) بلاووبوونه وهی ههوان.]

ف: پراکنده شدن. (خبر مثلاً.)

ع: شَبوع، شَبَعان، ثَبوع، ثَبَعان، فَبِضان، اِنْتِشار،

اِسْتَفَاضَة.

دَدَنگ دایره

ك: زرنگه زرنگ، درمه درم. [دَدَنگی دَه]

ف: دَرْمَب دَرْمَب.

ع: عَزَف.

دَدَنگ زهنگ

ك: زرنگه، زَرِه. [دَدَنگی بَوَل، دَدَنگی زهنگوله]

ف: دَرَنگ، چَرَنگ، دَرَنگ، دَرای.

ع: صَلیل، دَوی، طَنین، صَوْتُ النَّاقوس.

دَدَنگ کردن

ك: بانگ کردن. [گاز کردن. ههوان پیدان]

ف: خواستن. خبیردادن.

ع: دَعْوَة. اِخبار، اِعلام.

دَدَنگ کردن - لیتخویرین

دَدَنگ کَر

ك: دَدَنگ زَل. [دَدَنگ گِراو، دَدَنگ زَبَر]

ف: صدا گنده. صدا گرفته.

ع: اَنْج، اَنْجَش، اَمحل، اَصحل، فَحْفاح.

دَدَنگ گِریان

ك: دَدَنگ گِربوون. [دَدَنگ نووسان]

ف: صدا گرفتن.

ع: بَحَة، جُشَة، جُشَرَة، صَحَل... .

دَدَنگ مهل

ك: دَدَنگ په له وه، سه دای مهل. [نارازی بالنده]

ف: سَببیر، سَببیل. (آواز مرغان)

ع: صَفیر، صَوْتُ الطُّیور.

ك: سه دای، بانگ، ناراز. [نه وهی گوی ده بیسیت.]

ف: غَزَه، صَدای، آواز، دَرای، پَزُواک.

ع: صَوْت، نِداء، نَأْمَة. رَفین. دَعْوَة.

دَدَنگ

ك: خهوه. [خه بهر، باس]

ف: صدا، خبیر.

ع: بَحْث، خَبْر.

دَدَنگ

ك: چاو، نارازه. [ناربانگ، دَدَنگ]

ف: چاو، آواز، صدا.

ع: سُمْعَة، شَهْرَة، شائِعَة.

دَدَنگ به دَدَنگ په ك دان

ك: جفتی. [هاردهنگ بوون له گوزانی رتندا.]

ف: فرودنست، جفتی، صدا جفت کردن.

ع: تَطْبِيقُ الغِنَاء.

دَدَنگ بهرز

ك: سه دای بوتون. [دَدَنگی زولان]

ف: آواز بلند، صدای رسا.

ع: جَهْر، جَهْر، صَوْت جَلِي.

دَدَنگ پیتچیاک

[ك: دَدَنگی گه راره (وهك) دَدَنگیك كه له كیتوره

ده گه ریته ره.]

ف: نوف، توف، بژوال، بژواک، پزواک، خنیده،

سدا. (صدایی که از کوه مثلاً برمیگردد.)

ع: رَدَّة، طَنین، صَدی، صَوْتُ مُنْعِيس.

دَدَنگ ته پل

ك: دَمبلی دَمبار. [دَمبیم]

ف: رجاف، دَبداب.

ع: دَردار، دَبداب.

دَدَنگ دانهوه

[ك: زایه له]

ف: نوفیدن، توفیدن، دراییدن، بژوالیدن،

دەنگ نەقارە

ك: دەبیلی دەمبار. [دەنگی دەهول]

ف: رجاف.

ع: ئردار.

دەنگ نیر

ك: دەنگزل. [دەنگزیر]

ف: صداگنده.

ع: اجش، اصل.

دەنگویاس

ك: خەور، هالوهرال، چاوپاوپ. [هه‌وال، باسوخواس]

ف: چاو، پزواک، سروصدا.

ع: اُبْحَثْ وُ الْخَبْرُ، اَخْبَار.

دەنگە

ك: دەنگ، قار، چرە. [بانگ، گازی]

ف: بانگ.

ع: نداء.

دەنگە دەنگ

ك: قارەقار. هه‌را. [قره‌قره، خوئوو]

ف: صدا، غوغا، گوگا، غریو، هنگامه.

ع: ضَوْضَاءُ، هُرَاءُ، جَلْبَةٌ.

دەنگە شه

ك: دەمقره، قره، قارەقار. [قره‌قره]

ف: چَغْبَلْغُ، خَرْحَشْه، قَرْقَشْه.

ع: صَحْبُ، نِزَاعُ، ضَوْضَاءُ، جَلْبَةٌ.

دەننه

ك: دەنك، پەردەكە، پەراسوو. [پەراسی]

ف: دند، دنده، پَره، استخوان پهلو.

ع: ضلع.

وینه ← پەراسو

دەنووک

ك: دەمنووک. [دندووک، نیکل]

ف: نوک، نک، تُک، نول، شَند، کُننه، چنگ.

چَنک.

ع: مَنقار، مَنقاد، مَنقاف، مَنسَر، حُطْم.

وینه

دەنووکە

ك: موخوزز. [دەمووکانه: گیایه‌که.]

ف: کشمش کاو لیان.

ع: دَبِق.

دەنووکە

[ك: نەر نامرازی ژێی تاری پێی لێدەدەن.]

ف: زخمه، سَکافه، شَکافه.

ع: مِضْرَبُ، مِضْرَاب.

دەو

ك: تاخت، تاو، سه‌له‌ف، چوارنان. [غار]

ف: دَو، تاخت، تاز، چهارنعل.

ع: عَدُو، رِکْضُ، حَبْ، حَبَبُ، کَرْدَجَةٌ، هَمْلَجَةٌ.

قِیْصَى.

دەو

[ك: یاریه‌کی به‌ناویانگه به‌په‌نجی ده‌ست ده‌کریت.]

ف: دو، بَرزْدَن. [بازی‌ای است معروف به

وسپه‌ی انگشتان دست.]

ع: مُخَارَجَةٌ.

دەوا

ك: دەرمان. [نامرازی چاره‌سەر کردنی نه‌خوشین.]

ف: نرمان، دارو.

ع: دَوَاءُ.

دەوات

ك: مەدرەكە‌فدان. [شورشی مەدرەكە‌ب.]

ف: آمه، زنگبار، خوالسته، خوالستان، نویت،

نوات.

ع: نون، مِجْبَرُ، دَوَاءُ.

دەواخ

ك: خوشه. [دەباخ، خوش کردنی چەرم.]

ف: خوشه، پیرایش، پیراهش، پرداخت.

ع: عَطْن، دِبَاعَةٌ.

دهواخانه

ك: خوشه‌خانه. [دهباخانه]

ف: خوشه‌خانه، پیرایش‌خانه، پیراهش‌گاه.

ع: مَدْبِغَةٌ، مَنِيَّةٌ.

دهواخانه

ك: دهرماخانه، دهرافروشی. [شویتی تایسه‌تی دهرمان فرزشتن.]

ف: داروفروشی، داروخانه، درمان‌خانه.

ع: دارُ الْأَدْوِيَّةِ، صَيْدَلِيَّةٌ، أَجْزَائِيَّةٌ.

دهواچی

ك: پیتسه‌چی، خوشه‌چی، پیتسه‌خوشه‌گر، پیتسه‌خوشه‌گر.

[دهباچی، پیتست خوشه‌گر]

ف: چرمگر، چرمچی، پیرایش‌گر، پوست‌پیرا.

ع: دَبَاغ، اَمْحَس.

دهوازی کریاک

ك: خوشه‌کریاک، خوشه. [خوشه‌کرا، دهباخی‌کرا]

ف: پیراسته.

ع: مَدْبُوع، أَفِيْق.

دهوار

ك: ره‌شان. [تارن]

ف: سیاه‌چادر، خیمه.

ع: خِبَاء، حِوَاء، نَجْع، فَازَه، حَفْض، فَسْطَاة، مَطْلَّة، وِئَه.

دهواساز

ك: دهرمان‌ساز. [دهرمانگر]

ف: داروساز، داروگر، درمان‌ساز.

ع: أَجْزَائِي، عَقَاقِرِي، صَيْدَلَانِي.

دهوافروش

ك: دهرمان‌فروش. [که‌سپیک که پیشه‌ی دهرمان فرزشتنه.]

ف: داروفروش، درمان‌فروش.

ع: أَجْزَائِي، عَقَاقِرِي، صَيْدَلَانِي.

دهوام

ك: مان، بون، برکردن، پایداری. [مانه‌وه، خایاندن، کول نهدان]

ف: مان، بودن، پایداری، همیشگی، همواره‌گی، همیشه‌بودن.

ع: دَوَام، ثُبَات، قَرَار، بَقَاء.

دهوان

[ك: تَبِيخِي بَه‌خَالْتُمِيْل.]

ف: دَبَان، بَلَارَك، پَلَارَك، پَلَاك، پَرَاك، روهنی،

روهینی، روهیناک، آهار، پَرَنَد، زَبِرَك. (تیغ

جوهردار)

ع: دَرِي، فِرِنْد، اِفِرِنْد، نُو فِرِنْد، مُوَشِّي، مَأْثُور، مُجَوَّر.

دهوانچه

ك: ته‌وانچه، پشتار. [دهمانچه]

ف: تَوَانِچَه، تَبَانِچَه.

ع: طَبَنَجَةٌ.

وینه—شه‌ش‌ناگر

دهوای قهی

ك: دهرمان هه‌راژ. [رشینه‌وه، دهرمانی رشانه‌وه.]

ف: هه‌راش‌دارو، داروی هه‌راش.

ع: مُقَيَّن.

دهوتهر

ك: ده‌فتر، ده‌سه‌ك. [په‌پار، په‌پاری مه‌سرف و داهات تیدا

نوسین.]

ف: دفتر، آوار، آواره، مار، ماره، آیاره، آواره،

انگاره، کتابچه.

ع: دَفْتَر، قَرَاتِيْس.

دهور

ك: په‌ر، په‌رانپه‌ر، قه‌راخ، قه‌رخه. [ده‌روبه‌ر، دهرپشت]

ف: فَرِيش، فُرْنَج، فُرْهَانَج، پوز، بَرِپوز، بَرَفوز،
بَرَفوس، بَرِپوس، بَرِپوش، بَدِپوز، پيرامون
نهن.

ع: خَطْم، فَنطِيسَة.

دهور ده موچاو

[ك: دوری روخسار]

ف: آنج، گرداگرد رخسار، پيرامون چهره.

ع: اطرافُ الخَدِّ، حَوَالِي العَارِضِ.

دهورگرتن

ك: ناخله‌دان، دوره‌دان. [چوارلاگرتن، نابلووقه‌دان]

ف: دورگرفتن، میان‌انداختن.

ع: اِحْدَاق، اِحْاطَة، مُحَاصِرَة.

دهور ناخوون

[ك: دورروبه‌ری نینوك]

ف: پيرامون ناخن.

ع: حُجْر.

دهور و ته‌سه‌لسول^۲

ك: چهره و زه‌غیره. [سوړ و ریچکه بهستن].

ف: چرخ و رتجه.

ع: دَوْر و تَسْلَسُل.

دهوره

ك: دور، قه‌رخه، په‌رانپه‌ر. [دورروبه‌ر، دورروپشت]

ف: نور، نوره، نریواس، پيرامون، گرداگرد.

ع: اطراف، حَوَالِي.

دهوره

ك: چاخ، چهرخ، روزگار، زه‌مانه، دوران. [سه‌رده‌م، سوړ]

ف: نور، نوره، نوران، زمانه، زمان، روزگار،

هنگام.

ع: دَوْر، عَصْر، عَهْد، زَمَان، أَيَّام.

دهوره‌دان

ف: گرد، گرداگرد، پيرامون، نریواس، زه، نور.

ع: دَوْر، اطراف، حَوَالِي.

دهور

ك: دوران، خول، گنج، چهرخ، زه‌مانه. [سوړ، سه‌رده‌م]

ف: دور، دوره، دوران، چرخه، چرخ، زمان،

روزگار. گردش

ع: دَوْر، عَصْر، عَهْد، زَمَان، أَيَّام.

دهور

ك: چهره، گنجکه، به‌سیان به‌یه‌که‌و. [سوړ، پینکه‌وه

به‌سران. (برای «ته‌سه‌لسول»)].

ف: چرخه، چرخ. (برادر تسلسل)

ع: دَوْر.

دهور

ك: خوژنه‌وه، پیاچورونه‌وه. [پیداچورونه‌وه‌ی وانه

رابروه‌وه‌کان.].

ف: دور، بازخوان. (تکرار درس‌های سابق)

ع: تَذَكِيْر، تَمْرِيْن، تَكْرِيْر، دَوْر.

دهوران

ك: دور، چاخ، خول، گنج، چهرخ. [سه‌رده‌م، سوړ]

ف: نور، نوره، نوران، هنگام، روزگار، زمان.

چرخ، گردش.

ع: دَوْر، عَصْر، عَهْد، زَمَان، دَوْرَان، أَيَّام.

دهوراندهور

ك: دور، په‌رانپه‌ر. [دورروبه‌ر، دورروپشت]

ف: نوراندور، گرداگرد، زه‌ازه، دریواس،

پيرامون.

ع: اطراف، حَوَالِي، دَوْر.

دهور ده‌م

ك: پوژ، پوزه. [قه‌پوژ]

۱- دور و ته‌سه‌لسول دوو زاراوه‌ی زانستی فله‌سه‌فه و

كلامه. (ر - ر)

۲- دوو زاراوه‌ی زانستی فله‌سه‌فه و كلامه. (ر - ر)

ك: دهرگرتن، ناخسه دان، ته رنه دان، ته نوورده دان. [چوار

دهرگرتن، نابلووئه دان]

ف: نورگرفتن، میان گرفتن.

ع: احاطة، احداق، عكوف، تحاوش، محاصرة، استدارة.

دهوره کردن

ك: گیتچکه کردن، چه رخ خواردن. [سورانه وه، خول خواردن]

ف: گردیدن، چرخیدن، چرخ خوردن،

گیج خوردن.

ع: طوف. عوف، عیف، عیفة.

دهوری

[ك: ده فری نه قورل.]

ف: نوری.

ع: طبّق، صحن، مصحّنة. [ماعون]

وینه

دهوریش

[ك: ده رویش، عهردال]

ف: درویش، نرپریش.

ع: سپروت، صفریت، نرویش.

وینه

دهوریشی

[ك: بینه وایی، که ساسی]

ف: نرویشی، نرپریشی.

ع: بؤس، بؤوس، افتقار.

دهول

ك: ده هول، دهوله سرنّا. [ته پلی گهره، نامیریکی

موسیقیایه.]

ف: دهل، تبیر، تبیره، شندف.

ع: نقارة، کوس، طبل.

وینه

دهوله ت

ك: گیاندار، زنده مال. [مهرومان]

ف: تکاور، چاندار.

ع: حیوان، مواشی، اغنام.

دهوله ت

ك: ده لوت، دارایی. [سامان]

ف: دارایی.

ع: ثروة، مکنه.

دهوله سرنّا

ك: ده هول و سرنّا، ده هول. [نامراییکی موسیقیایه.]

ف: دهل و سرنّا، دهل.

ع: نقارة.

وینه - دون

دهوله مهن

ك: لوزت، دارا. [ساماندار]

ف: دارا، دارنده.

ع: ثری، مثری، ملی، ملیء، غنی، موسر، مئمول،

ثروان.

دهون

ك: متک، بنچک، بته. [دهون]

ف: بته، بوته، بررسته.

ع: نیتة.

دهونه

ك: ... بدو. [راکر، غارکر]

ف: تکاور، نونده، تازنده.

ع: فرار، عادی، رکوض. ماشیة.

دهوه

ك: قیره. [قور]

ف: قر، قور، غر، فنج، نه، دبه خایه، غر فنج.

ع: مفتوق.

دهوه ره

ك: چار، چاره، تیمار. [چاره سر]

ف: چاره، بیارش، تیمار.

ع: دفع، علاج، مداوة.

دهورهی دورد

ك: چار، چاره. [چاره سدری نه خوشی]

ف: چار، چاره، بیارش، تیمار، تیماردرد.

ع: علاج، دفع، دفع المَرَض، علاج المَرَض.

دهوی ← گهره که [رشه یه کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

دهویت

ك: گهواد، زنجیز، جاکهش. [بی تاموس]

ف: قَلْتَبان، قَرْتَبان، غَرْتَبان، قَرْتَبوس، قَرْتَه،

قَرْت، غَرچَه، غَرچَه، نزاره، کَشخان، کشیخان،

ریشمال، زَن جَلَب، زَن به مُزْد، جاکش.

ع: دَیوُث، قَواد، قَرطَبان.

دهویت ← دهوات [رشه یه کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

دهویت ← دهوی [رشه یه کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

دهویر

ك: نویسه. [نوسه]

ف: نَبیر، نَویر، دوویر، پَنّاغ، نویسنده.

ع: مُنْشِی، مُحَرَّر، کاتب.

دهها!

ك: نهها! [رشه یه سه یرمانه.]

ف: دهه!، اهه!

ع: هه!

دههر

ك: چدرخ، روزگار. [فهلک، روزگار، زهمانه]

ف: زوکش، روزگار.

ع: دهر.

دههول ← دهول

دههزار

[ك: ژماره ی پاش ۹۹۹۹.]

ف: بیور، بیوار، ده هزار.

ع: عَشْرَة أَلْف.

دههههه

ك: دم، درگا، زار، سدرچاه، جیگه ی چورونه نار. [وهك]

دههههه ی بیر یا کاریز. [

ف: دهههه، دهههه. [دههه ی چاه یا قنات مثلاً.]

ع: قَم، قَوَهَة.

دههههه

ك: دیانه. [ناسی لغار له دهه ی یه کسما. (وهك): دهههه ی

نهسپ.]

ف: دهههه، دهههه. [دههه ی اسپ]

ع: نِضو، شَكِیْمَة. [سِحال، لُجام، زَمام]

وینده ← نهشاو

دهی!

ك: دهیسا، زورکه! [خیراکه!]

ف: زودباش!

ع: غَیْد، اسرَع!، اِفْعَل!

دهیار

ك: كهس، هیچکهس. [کهسینک، تاکینک، هیچ تاکینک]

ف: کَس، هیچکس، زاوَر، زاوار.

ع: أَحَد.

دهیچوور

ك: تاریک، شهو زهنگ. [نهنگرسته چار]

ف: دَیجور، تاریک، سیاه.

ع: داجی، غاسیق، مُظْلِم، مُدْلَهْم، غَیْهَب، دَیجور.

دَیجوج

دهیر

[ك: پهرستگای قه شه.]

ف: دیر. [معبد راهب]

ع: دَیر، صَوْمِعَة، زاویَة.

دهیری

[ك: نهو قه شه یه له پهرستگادا دهه یینته وه.]

ف: دَیری، دَیرنشین.

ع: دَیری، اهل الدَیر، ساکن الدَیر.

دهیری

[ك: دهه ی (نهوانه ی رووداوه کان دهه نه پال روزگار و

ده لَین: درنیا هدر بووه و هدر نه بیّت و به دیهینه ری نیه.)
 ف: دهری. (معتقدین دهر که می گویند دنیا

ازلاً بوده و ابدأ نیز خواهد بود و صانع ندارد.)

ع: دَهری. مادّی.

دهیری

ک: شیت، هدرده. [کله لیه بی، لینه]

ف: دیوانه، واله.

ع: مجنون، مَقْتون، وله.

دهیسا!

ک: زورکه! زورکه سا، دهسا! [خیراکه!]

ف: زودباش! پس زودباش!

ع: اسرَع! فافَعَل!

دهیسا دهی!

ک: دهسا دهی! زورکه سا زور! [خیراکه خیرا! (بِز جهخت

کردنه.)]

ف: زودباش! زود! (تاکید است.)

ع: فافَعَلن! فاسرَعن!

دهیلهم

[ک: تیریه کی کوردن.]

ف: دیلم. (طایفه ای از کُردند.)

ع: دیلم.

دهیلهم ← نویل

دهیم

[ک: دیم: چاندن به هیوای باران. (بهرامبهری «ناری».)]

ف: دیم، نیمه، هدی، هُکری، بارانی. (ضد

«آبی»)

ع: عِذی، بَعَل، بَخس، بَخسی، عِثری، مَظْمَی،

زربع.

دهیمهرو

ک: دهیم، دهیمی، دهیمه زار. [دیم (بهرامبهری «نارهرو».)]

ف: دیمزار، نیمه زار، خَشکسار. (ضد «نارهرو».)

ع: بَخسی، عِثری، مَظْمَی.

دهین

ک: وام، واره.

ف: وام.

ع: دین، قرض.

دهیهک

[ک: یهک بهش له ده بهش.]

ف: ده یک، ده بوده.

ع: عَشْر، عِشر، عِشارَة، معشان.

دهیبار

ک: زیدران [زبان]

ف: زاوَر، زاوار، خانه خدا، پاسبان دیر.

ع: دِیَار، دِیور، سادِن، خادم، خادمُ الدیر.

دهییووس

ک: دهویت، جاکهش. [بی تاموس]

ف: قَرت، قَرتَه، قَرتَبوس، قَرتَبان، قَلتَبان،

عَرجَه، عَراجَه، عَرتَبان، دراره، کَشخان،

کَشیخان، ریشمال، زَن جَلَب، زَن به مُزد.

ع: دِیوُث، قَواد، قَرتَبان، قَلتَبان.

دی

ک: لادئ. نارایی. [گوند]

ف: ده، دیه، کَد، کَدَه، لاد، رُستا، رُستای،

دهکده، آبادی.

ع: قَریَة، کَفر.

دیار

ک: پدید، ناشکرا. [رون، بی پهرده]

ف: سُنَبات، سُنَبوت، دیدار، پدیدار، نمودار،

نمایان، هویدا، آشکار، پیدای، جلوه گر.

ع: ظاهِر، لائِح، واضح، بادی.

دیار

ک: دیدار، دهموچار، روخسار، شیره. [رو، چروچار]

ف: رو، روی، چهره، چهره، رخ، رخسار، رخساره، دیدار.

ع: وَجْه، حَدَّ، عَارِض، صُورَة.
دیار

ك: لا. [دانیشت به دیاریهرو]. [پال، تهنیشت]
ف: نزد، پهلو.

ع: عِنْد.
دیاردی

ك: كیشك، پاسهوانی، دیدهوانی، [نیشك گرتن]

ف: كَشِیك، پاس، پاسبانی، نگاهبانی، دیدهبانی، دیدهداری.

ع: حَرَّاسَة، رَبَّاء، تَرَقُّب.

دیاردی

ك: تهمال، [دهرکهوتن، ناشکرابون]

ف: پیدایش، پیدایی.

ع: ظُهور، وَّسَم، عَلم.

دیارگا

ك: ناسوگا، [شوینی دیاردان].

ف: دیدگاه، پیدایشگاه.

ع: طَلَع، مَرَصَد، مَشْهَد، مَشْرِف، مَظْهَر. أَفق.
دیاره

ك: ناشکراس، [روونه، ناشکرایه].

ف: پیداست، پدیدار است، نمودار است، آشکاراست.

ع: ظَاهِر، باهر، واضح، لَافِح. مَكشوف.
دیاری

ك: نشانه، [نیشان، نیشانه، دروشم]

ف: نشان، نشانه.

ع: سَمَة، وَّسَم، عَلامَة، اَمارة.

دیاری

ك: نشانی، ناونشان، [ناونیشان، ناسیتنر]

ف: نشانی، نام و نشان.

ع: تَذَكْرَة، تَعْرِفَة.

دیاری

ك: نیاز، سهوقات، [پیشککش]

ف: گزیت، سَفْتَه، فرسته، ارمغان.

ع: تُحْفَة، هَدِیَة.

دیاری

ك: خلات، [پیشکشی گهرهپیاران].

ف: خَلَعَت.

ع: خَلَعَة.

دیاریدان

ك: پهیدابون، ناشکرابون، [دهرکهوتن]

ف: پیداشدن، پدیدارشدن، نمودارشدن، آشکار

شدن، جلوهگر شدن.

ع: ظُهور، وَّضوح، بُدُو، لُوح، لَمَح، لَمَحان. لُوص،

مُلاوَصَة.

دیاریکردن

ك: نشان کردن، نشانکرد، [نیشانه کردن، دروشم بو دانان].

ف: نشان کردن.

ع: رَخَم، وَّسَم، اِعلام.

دیان

ك: ددان، [دان]

ف: دندان، دند، گز، گان.

ع: سِن، ضَرَس، اُرم، عاجمه.

وینه—چناکه

دیانبه ردهم

[ك: دانی پیشهوه]

ف: دندان جلو.

ع: تُغَر، تُنْبَة، صَباحِیَة.

دیان پاکه وکهر

ك: ... پووش دیان، خلال، [نامرازی دان نائین].

ف: دندان پریز، دندان آپریز، دندان پاک گن،

- خلال. پیلو.
ع: خِلال. مِسواک...
وینه
دیان تو اشاکردن
ک: دهم تو اشاکردن. [سه برکردنی ده مودان. (وهک: هی
نه سپ.)]
ف: دهن دیدن، دندان نگاه کردن. (اسپ مثلاً).
ع: فَرَّ، فَرَّار.
دیان تیز کردن
[ک: تیزکردنی ددان]
ف: دندان تیز کردن.
ع: تاشیر.
دیان تیزه و کردن
ک: ته ما کردن. [دیان لی تیز کردن (مرخ لی خوش کردن.
نیدیومه.)]
ف: اَلْجِخْت، بِيوس، آزیدن، دندان تیز کردن.
(طمع کردن، مجاز است).
ع: طَمَع.
دیان چهره مگه و بوون
ک: روودامالیان، داشواریان. [دان سپی بوونه وه، بی شهرم
بوون]
ف: چیره شدن، بی شرم شدن.
ع: جَسارَة، بَدائَة.
دیان روکته
ک: دانه کولاسه. [دانه روکته (چیشتیکه به بوتهی دان
دهر هاتنی مندالهره لیتی ده تین.)]
ف: دانک. (آشی است که هنگام بیرون آمدن
دندان بچه می پزند).
ع: مِصباحیَة.
دیان زیادی
ک: هه ژیار، هه ژهار. [زیاده ددان (دانی زیاده له نه سپ یا
مروثدا.)]
ف: هه ژیار، هه ژهار. (دندان اضافی که اسپ یا
انسان در می آورد).
ع: رائل، رائل.
دیان شاش
ک: دیان بلاو. [ددانی به بین که رتور].
ف: تَنُک دندان، دندان تَنُک.
ع: أَشغ.
دیان قرول
ک: قرول، پیوت. [دانی کلوز]
ف: کرو، پوک، دندان کرو، دندان پوک.
ع: مُتَأَكَّل.
دیان کاکیه
[ک: خری (چوار دانه له بنی ده مدا.)]
ف: دندان آسیا، دندان زَفَر. (چهار دندان است
در بیخ دهن)
ع: نُواجِذ، أَضراس، أُرم.
وینه
دیان کلین
ک: دیانه ی کلین. [ددانه ی کلین]
ف: ددانه ی کلید.
ع: مِسلَط، أَضراس، اَسنان.
دیان کلینه بوون
ک: دیان هه لپیکیان، کلینه بوون. [دان هه لپیکران]
ف: پَنشَلیدن، دندان به هم چسپیدن.
ع: ...
دیان که تن
ک: ناهمی بوون [هیوا برابوون (نیدیومه.)]
ف: دندان کندن، نا امید شدن. (کنایه است).
ع: یَاس.
دیان که تن
ک: دیان کیشان. [دان دهر کیشان]
ف: دندان کشیدن، دندان کندن،

ف: دیدن، چشم، بینایی.

ع: عین، بَصْر، بَصِرَة.

دیده‌ن ← دیداربینی

دیده‌نی

ك: دیدن، دیداربینی. [دیه‌نی، سهردان]

ف: دیدن، دیدار، دیداربینی.

ع: لِقَاء، لُقِي، لُقِيَ، لُقِيَّة، لُقِيَّة، لُقِيَّة، لِقَائَة، لِقَائَة، لِقَائَة، لِقِيَان، لُقِيَان، لِقِيَانَة، لِقِيَانَة، مِلَاقَة، زِيَارَة، رُويَة.

دیده‌نی دوویه‌دوو

ك: دیدن درونه‌فهری. [ژوانی نهیتی]

ف: کُنغال، دیدن دوبه‌دو، دیدن نهانی.

ع: خَلْوَة، اَللِقَاء السَّرِيّ.

دیده‌وان

ك: چاویار، دیاردی، دیاردی‌کیش. [چاردیر، پاسه‌وان

(که سیتک له‌سهر به‌زبیدا پاس ده‌کات.)]

ف: دیده، دیده‌بان، دیده‌دار، دیده‌ور، چشم‌دار.

نگران. (کسی که در روی بلندی چشم‌داری

کند.)

ع: عَيْن، راصِد، رَاثِد، رَاقِب، مُرَاقِب، مُتَرَقِّب، رَيْبَة،

دیدبان

دیده‌وانی

ك: چاویاری، دیاردی‌کیشان. [چاردیری، پاسه‌وانی]

ف: داخیدن، دیده‌بانی، دیده‌داری، دیده‌وری،

چشم‌داری. نگرانی.

ع: رَبَا، اِرْتِبَاء، تَرَصُد، تَرَقُّب، دیده‌بانی

دیر

ك: دره‌نگ. [له‌کات رابراو. (به‌رامه‌ری «زرو».)]

ف: دیر، درنگ. (نقیض زود)

ع: بَطُو، تَاخِر، تَعْوِيق. ثَبَات. اَجَلًا.

دیری

ك: راسه، رزن، کَشه، خَت. [ریز. هه‌روه‌ها: خه‌تیک له

نوسین.]

ف: راسته، کَشه، خَت.

ع: سَطْر. حَط.

دیران

ك: دان. (ناوردیران) [داشتن (ناوداشتن)]

ف: دادن. (آب دادن)

ع: سَقِي، اِشْرَاب.

دیران

ك: گونجیان. (نهم کاسه دور مه‌ن نه‌دیری.) [گرتن،

جی‌کردنه‌وه]

ف: گنجایش. (این کاسه گنجایش دو من دارد.)

ع: سَعَة.

دیرخیز

ك: دره‌نگخیز، سه‌نگینخیز. [له‌شگران، ته‌مه‌ل]

ف: دیرخیز، درنگ‌خیز، سنگین‌خیز. سُسْت،

سُسْت‌کار، سپوزگار.

ع: مُتَأَنِي، بَطِيئ، بَطِيئُ الْعَمَل.

دیرسی

ك: دیر. [دره‌نگ]

ف: دیر، درنگ.

ع: بَطُو، بَطَانَة. تَاخِر، تَعْوِيق.

دیرسی

ك: دیری، دیر. [دره‌نگی، دواکه‌رتن]

ف: دیر، دیری، درنگی.

ع: بَطُو، بَطَانَة، تَعْوُوق، تَاخُر، تَتَبُّط، تَرِيْث.

دیره‌ك

ك: تیره‌ك. [كاریته (كوله‌كهی ره‌شمال.)]

ف: دیرك، ستون. (ستون خیمه)

ع: سَقَب، عَرَس، بُوَان، مِسْمَاك.

وینه ← چادر

دیری

ك: دره‌نگی. دیرکردن. [دواکه‌رتن]

ف: دیری، درنگی، درنگ کردن.

ع: بَطُو، بَطَاة. تَأْخُر، تَعَوَّق، تَنْبِط، تَرِيْتُ.

دیز

[ك: رهشی مه یلهو بۆز. (بۆ نمونه: كهوهی مه یلهو رهش.)]

ف: دیز، سیر. (کیود مایل به سیاهی مثلاً.)

ع: أَكْهَب.

دیزپا

ك: سِپَا. [سپایه]

ف: دیزگیا، دیک پایه، دیزندان، سه پا، سه پایه.

ع: غُدَاف، مَنصَب.

وینه

دیزگ

ك: دیز. [رهشی مه یلهو بۆز. (وهك: ولاخی دیز.)]

ف: دیزه، دیز. (الاغ دیزه)

ع: أَكْهَب، أَخْضَر، دِيْرَج.

دیزه

ك: هۆمه لیزه. [دیزه: دهفری گلیسی چیشت تیدا لیتنان.]

ف: حُمچه، پُشك، دوره، غولین، آنین، مَرطبان.

ع: خُرْس، بُرْمَة، جَرَة. نَحِي. قِدر.

وینه—هۆمه لیزه

دیزی

[ك: تیانهی بچووك.]

ف: دیزی، دیز، دیکچه. کماجدان.

ع: قُدیرَة، طَنْجَرَة.

دیس

ك: نه نازه. (له دیسا نیه.) [راده]

ف: زی، اندازه.

ع: حَدَّ، اِنْتِهَاء.

دیسان

ك: هم میسانه، دوباره، ئیتر. [نه جاریش]

ف: باز، نیز، دیگر، دوباره.

ع: اَيْضاً.

دیش

ك: نه سپار. [نامراز]

ف: أوزار.

ع: أَدَاة، آلَة.

دقیق

ك: سۆ. فەرقان. نازار سی. [دهرده باریکه، سیل (دهردیکه

مروث—باریک و لازاز ده کات.)]

ف: دق. (آزاری است انسان را باریک و ضعیف

می کند.)

ع: دَق، سِلَّ، سُلَال.

دیتکوژ

[ك: مردنی له سه رخۆ.]

ف: دق کُش. (مردن تدریجی)

ع: أَلْمُوتُ سَلَا.

دیتقه دیتفه

ك: قینه قینه. [رق هه ستاندن.]

ف: رسانه.

ع: مَقْت، ثَمَقِیت، ثَرغِیم، ثَغِیظ، ثَحسیر، ثَبغِیض،

اغضاب.

دیل

ك: بهرده، بهننه. [کۆیله، به خسر]

ف: بَرده، بَنده، دستگیر، گرفتار.

ع: أُسیر، أَخِید، عَبد، غُلام. (أَمَة، جَارِیَة)

دیلان

ك: حه پته، شیت. [حه پۆل، شیتۆکه]

ف: دیوانه، حُل.

ع: سَفیه، اَبْله، (بْلهاء)، مَجْنون.

دیلانسی

[ك: گۆزانی هه لپه رین.]

ف: سرود. (آواز چوپی کشیدن)

ع: رَنِیم، نَعْمَة.

«دیلماج»

ك: زوانزان، ته زمان. [ره گڼې، دیلمانج (وشه به کی

تورکیه.)]

ف: پچواک، پای خون، تذفان، تاجران. (ترکی

است.)

ع: تَرْجُمان، مُترجم، مُفسِّر.

دیل هاتن

ك: راس هاتن. [به دی هاتن، به راست گه ران]

ف: دیده شدن، راست آمدن، درست آمدن،

انجام آمدن.

ع: رُویة، تَحَقُّق، وُقوع، حُصُول. نفاذ. نجاج.

تیسر. جریان.

دیله کانی

[ك: جولانه ی گوریس]

ف: تاب، کاز، گازه، هلو، اژگ، اوزک، سرند،

سزید، گواچو، گواچه، سابود، بازیچی، وازنیچ،

چنجلی، چنبلول، نرمره، بادپیچ، چنجولی.

ع: رُجَاحَة، أرجوحة، دودآة.

وینه

دیله

ك: دویل. [ته له زمه بهرد (نهو ته له زمه بهرده ی له باتی

پهردو داره پای خانوی پی داده پوشتن.)]

ف: پوشه، بدره. [تخته سنگ که تیر خانه را

با آن می پوشانند به جای چرپی.]

ع: وَشِيع، بِلاط.

دیله بهن ← **دویل بهن**

دیم

ك: دیمه، روخسار، دهموچار، دیدار. [رو، چروچار]

ف: رُخ، رُخسار، رُخساره، رو، روی، دیم، دیمه،

دیمر، چهر، چهره، دیدار.

ع: وَجْه، خَد، عَارِض، صُورَة.

دیمه ك

ك: چارم پیکه فت. [بینیم.]

ف: دیدم.

ع: رَأَيْتُ، عَايَنْتُ، شَاهَدْتُ، تَبَصَّرْتُ.

دیمبلی دیمباو

ك: دمبلی دمبار. [دهنگی ته پل یا دههول.]

ف: دامدیم، دبداب، نرُمب نرُمب. (صدای طبل

یا دهل)

ع: دَبْدَبَة، طَنْطَنَة.

دیمه

ك: دیم، دیدار، روخسار، دهموچار. [رو، چروچار]

ف: رُخ، رُخسار، رو، روی، دیم، دیمه، دیمر،

دیدار، چهر، چهره.

ع: وَجْه، خَد، عَارِض، صُورَة.

دیمه

[ك: روکیش (روکهش کردنی ساج به خوله میث یا دیوار

به سواخ.)]

ف: دیمه، روکش. (روکش ساج با خاکستر یا

دیوار با گلابه.)

ع: مِیَه، مِیَهَة، بِطَان

دیمه دان

[ك: روکیش کردن]

ف: دیمه دادن.

ع: قَرْمِید، قَمَویَه، قَبْطِین، قَطِین.

دیمه شوره

ك: دیمه شور. [شتیکی گرموله کراوه که ژنان بو شتنی

دهموچار به کاری دهینن.]

ف: دیمه شو، دیمه شور، دیمه شوره. (اقراصی

است که زن ها برای شستن روی استعمال

کنند.)

ع: أَقْرَاصُ الخَد.

دیمه ك

ك: نارَهَقَه. [داری ناو دیوار بو پته و کردنی.]

ف: عَرَقَه. (چوبی که برای استحکام میان

دیوار اندازند.)

ع: مِیْطَدَة، عَرَقَة.

دیهن

ك: شَبِوه، چِه شَن. [شَبِوَز]

ف: شَبِوه، بَبِکَرَه، فُتَن.

ع: صَوْرَة، شِکَل، هَيْئَة، قِیَافَة.

دیهن

ك: سَه کَوْت، سِیْمَا. [بِیْجَم]

ف: بَبِکَر، کَالْبُد، شَبِوه.

ع: شِکْلَة، مَظْهَر، بَشْرَة، سِیْمَا.

دین

ك: چَارِبَنَكَه فتن. [بِنِن، دِیْتَن]

ف: دِیْدَن، دِیْد، دِیْدَار، وِیْدَن، زَشْت، زَنَشْت.

نَگْرِیْسْتَن، نَگَهِ کَرْدَن.

ع: رُوْیَة، لِقَاء، لُقِیَا، تَلْقَاء، التَّلْقَاء، تَلَاقِی، مُلَاقَاة.

زِیَارَة، مُعَايَنَة، مُشَاهَدَة، تَبْصُر.

دین

ك: کِیْش، نَابِن. [نَابِن، بَرَا، رِیْبَاز]

ف: دِیْن، تَبَسْت، کِیْش، رَوَش، آبِیْن، رَاه.

ع: دِیْن، نِخْلَة، مَذْهَب.

دین

ك: زَابِن، زَان، مَنَال بَوون]

ف: زَابِیْدَن.

ع: وَضَع، وِلَادَة، اِیْلَاد.

دینار

[ك: مَسْقَالِیْک نَالْتَوونِی سَكَه لِیْدِرَاو.]

ف: دِیْنَار، زَرَسْرَخ. (بِک مَثْقَال طَلَای مَسکَوک)

ع: دِیْنَار، هَبْرَیْ.

دینا

ك: رَهوَادِیْن، دَهسَوور. [فَتَوَا، بَه رَهوَا زَانِیْن.]

ف: وَجَر، وَجَر، دِیْنَا، رَوَادِیْد.

ع: فُتَوِی.

دینار

[ك: مَسْقَال: کِیْشَانَه یَه کَه (۲۴ نَوک، وَاتَه: ۲۴ دَهَنک، کَه

دَه کَاتَه: ۴۸ جَو.)]

ف: دِیْنَار، سَنَگ. (۲۴ نَخُوْد یَعْنِی ۲۴ حَبَه

مَسَاوِی ۴۸ شَعِیْرَه)

ع: دِیْنَار، مِثْقَال.

دینار

[ك: پَارَه یَه کِی کُزَنَه. (مَسْقَالِیْک نَالْتَوونِی سَكَه لِیْدِرَاو.)]

ف: دِیْنَار، زَر سَرَخ.

ع: دِیْنَار. هَبْرَیْ.

دیناو

ك: پَه رَدَه لِاچَوون. [پَه رَدَه هَه لَگِیْرَان لَه نِیْوَان گِیَانِی مَرَوَث—

و جِیْهَانِی نَادِیْرَاد.]

ف: بِنِیَاب، پَرَدَه نَمَانْدَن.

ع: مُکَاشَفَة، رَفَعُ الحِجَاب.

دینه وه

ك: دَوَزِیْنَه رَه، پَه یِدَا کَرْدَن. [دِیْتَنَه رَه، وَه دِیْتَن]

ف: یَافْتَن، پِیْدَا کَرْدَن، جُسْتَن، یَاوِیْدَن،

بَزُو جِیْدَن.

ع: اِدْرَاک، وِجْدَة، وُجُوْد، وِجْدَان، اِجْدَان، التَّلْقَاط.

دینه وه

ك: دَوْر بَارَه دِیْن. [چَارِبَنَكَه رَتَنَه رَه]

ف: دَوْبَارَه دِیْدَن، بَاز دِیْدَن.

ع: تَجْدِیْدُ اللِّقَاء.

دینه وه ← پَرَدَه سَه لَات

دیو

ك: دَرَنَج. [نَه جَنَه، رَمُوْرَز، قَرَنَه سَه رَه (مَرَوَثِی کِیْوِی.)]

ف: دِیْو، مَرْدَم کَوْهِی، آدَم جَنَگَلِی. (مَرْدَمَان

وَ حَشِی)

ع: عَفْرِيت.

وينه

دټيو

ك: رو، رووه. [دټيو، لا، بهر و پشټي هر شتټك].

ف: رو، رووه.

ع: وَجِه، صَفْحَة، طَرْف، جَانِب.

دټيوا

ك: تافته. [جزره پارچه يه كي هه ورټشمه.].

ف: دټيوا، دټيوا، دټيوا، دټيوا. [نوعی از حرير

است.].

ع: دټيټي.

دټيواچه

ك: بهر داشت، پيش درامه د. [پيشه كي]

ف: دټيواچه، پيش در آمد.

ع: مُقَدِّمَة، دټيواچه.

دټيواخ

ك: تارا (پارچه كي سوور كه ده يه دن به سهر بو كدا.].

ف: دټيواخ. (پارچه ي قرمز كه بر روی عروس

می کشند.].

ع: حجابُ العُروس.

دټيواخان

ك: دټيواخانه، بيروني. [دټيواخان]

ف: بيروني، دټيواخانه.

ع: يَهوت.

دټيوار

ك: هه لچنراي بلند له كه ره سته ي مال دروست كردن.].

ف: لاد، دټيوار، دټيوار.

ع: حَائِط، جِدَار، طَوْف، سور. حاجز، ماصِر،

مصر. نَفْث.

دټيوار بهر ده روازه

ك: (دټيواي بهر ده دهرگا) له نار هه وشه دا.].

ف: درسار، درساره. (دټيوار جلو دروازه)

ع: حاجز، حاجب.

دټيوار شه لوه ت- دټيوار بهر ده روازه

دټيواره

ك: زټواره. [لټيواي دټيوارناسا، چوارچټويه]

ف: چټير، تواره، دټيوار.

ع: اطار، جِدَار، حاجز، دائِرَة، مُحَوِّطَة.

دټيوان

ك: دټيواخانه. [دادگا]

ف: دټيوان، دادخانه، دټيوانخانه.

ع: مَحْكَمَة.

دټيوان

ك: ره سټيده كي. [پټيراگه پشتن، دادگايي، داوري]

ف: دټيوان، داوري، رسټيدگي.

ع: مُحَاكَمَة.

دټيوان

ك: كټيوا. [كټيبي شيعر يا كټيبي فه رمان.].

ف: دټيوان، كټاب. (كټاب اشعار يا احكام.].

ع: دټيوان، كټاب.

دټيوان

ك: كټيوا. [كوتټا، كټير].

ف: ده بان، كدخدا.

ع: فرناس.

دټيوانخانه

ك: دټيواخان. [دادگا]

ف: دټيوانخانه، دادخانه، داورخانه، دادستان،

داورستان.

ع: مَحْكَمَة، عَدْلِيَّة، بَيْتُ العَدْلِ.

دټيواندټير

ك: ده مټراس، ده مټه راش. [قسه زان، زمان پارا]

ف: سَخُنُور، گويا، زرننگ، بي باک.

ع: نَطَّاق، فَصِيح، جَسُور.

دټيواندټيو

ک: پشتہرورو، ہہ لہوگہرائن، [دیواردیو، ہہ لگپرائہہ]
 ف: واژگونہ، باژگونہ، پشتور، زیرورو، برگرداندن.

ع: عکس، تَعكيس، تَقْلِب، تَرَوِغ.
دیوان شا

ک: دیوان پادشا، [بارہ گای پاشا].
 ف: دربار، اُوغَر، اُوغَرَه، اَسْبِرلوس، دیوان پادشاہ.

ع: مَحْضِرُ السُّلْطَان.
دیوانن

ک: شیرائن، [رروژاندن]
 ف: شوراندن، شولاندن.

ع: تَكْحِیص.
دیوانہ

ک: شیت، لئیویاگ، [دین، لئوہ]
 ف: خُل، دیوانہ، شپیل.

ع: مَجْنُون، سَفِي، سَفِيَه، خَبَل، مَوسوس، مَمْسوس، مَفْتُون.
دیوجامہ

[ک: دیجامہ: چند پارچہ پیرزی رنگارنگہ بو راہ کہو].
 ف: دیوجامہ.

ع: دَرِيئَة.
 وینہ

دیودل

ک: دلَسَخْت، [دلرِق، گادل]
 ف: دیودل، سَخْت دل، بی مہر.

ع: قَسْبِي الْقَلْب.
دیو سفی

[ک: پالہرائیکی مازہندہرائی بوہ].
 ف: دیو سفید، دیو سپید، (پهلوانی بوہ مازندرائی).

ع: دیو سَفِيد.

دیوہدہر

ک: کونا، [کوناہدہر، دیواندہر]

ف: سوراخ.

ع: نَافِذ، مَارق.

دیوہدہریوون

ک: کوناہوون، [کوناہدہر بوون]

ف: سوراخ شدن.

ع: مُرُوق.

دیہ

ک: خوین بائی، تاران، [قہرہ بوی خوینی مردوی کوژار].

ف: خون بہا، سربہا، تاوان.

ع: دِيَة، اَرش، شَنَق، غُور، غَيْرَة، عَفْوَة، مَعْقَلَة.

دیہاتی

ک: دہاتی، [لادیی]

ف: روستا، روستای، روستایی، دہگان.

ع: قَرَوِي، دِهقان، رُستاق، مُزارع.

وینہ کانی پیتی د



داس



دارہ تھرم



دارقواخ



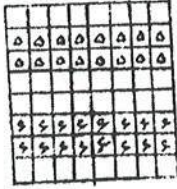
دارتھ قینہ



دار



دانولہ



دامہ



دالووت



دالیر



دال



دلیق



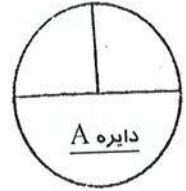
دروش



درنال



دایرہ B



دایرہ A



دولاخ



دوگمہ تیر



دوراج



دنگ



دمہک



دمارہ کول



دووبایله



دومه لان



دؤمره کی



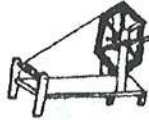
دؤلبان



دؤنچه



دووربین



دووخ



دووحاچه



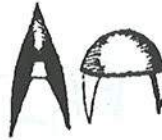
دووچهرخه



دووبشک



دوولایی



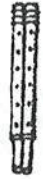
دووقوچکه



دووفلیقان



دووشاخه



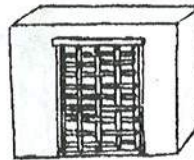
دووزله



دهریجه



دهره گوزنهو



دهرمة جیل



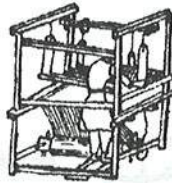
دهبه



دویرده



دهسماآ شهرمه



دهسگای جولایی



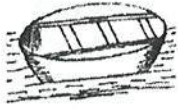
دهسگا



دهسکیش



دهسینک



دهسه كهشتي



دهسه چينه



دهسه چرا



دهسه بوخچه



دهسپار



دهسورور



دهگل



دهشنه



دهسپره



دهسوره



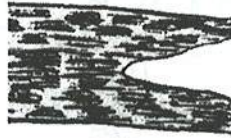
دهسه گيره



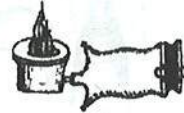
دهنووک



دهملاره



دهماغه



دهم



دهلهک



ديان پاکه وکەر



دهول



دهوريش



دهوري



دهوار



ديوجامه



ديو



ديله کاني



ديزريا



ديانهي کلين



ديان کاکيله



رابنگار—رینگار	را
رابنگردن	ك: رى، ريگه. [ريك، ريگا]
ك: بگردن، گوزهستن. روين. [رابردن]	ف: زه، راه.
ف: گذشتن. رفتن.	ع: طَريق، صِراط، سَبيل، فَج، جادَة، شارع، مَنْهَج،
ع: مُضَي، انْقِضاء. ذِهاب.	مِنْهَاج، مَسْلَك، مَذْهَب... .
راهبر	را
ك: رانما، به‌لهد. [شاه‌زا، رتيه‌ر]	ك: كه‌شه، جار. [كه‌په‌ت]
ف: نَخشه، بَد، شاوور، زَه‌بِر، راه‌بِر، زَه‌نُما،	ف: راه، بار.
راه‌نُما، بَدَرَقه.	ع: دَفْعَة، كَرَة، نُوبَة، مَرْتَبَة، مَرَة.
ع: دَليل، هادِي، قائِد، مُهْدِي. دَنال.	را
راه‌بَر نوردوؤ	ك: هه‌را. [هه‌لاتن]
ك: پيش‌قه‌ره‌رون، ديد‌ه‌وان. [سه‌ره‌تاي له‌شكر].	ف: گُريز، گُريغ، گُريف، كالش.
ف: يَزك، قِلاوَز، پاسبان، ديد‌ه‌بان، پيش‌قراول.	ع: هَرَب، فِرار، عَدو، سَعِي.
ع: جِلواز، طَلِيعَة، مُقَدَّمَة، مُقَدَّمَة الجَيْش.	را
مُسْتَحْفِظ.	ك: راي. [بيروباردي]
راه‌بري	ف: راي، سگال، سمرانك، نيرنود، پندار، پنداره،
ك: راقورني، به‌لهدى. [رتيه‌رى، شاه‌زايى كردن]	انديشه، بنديشه، نمشته.
ف: نَخشگي، بَلدى، ره‌بِرى، ره‌نمايي،	ع: راي، عَزيمَة، صَرِيمَة، عَقِيدَة.
شاوورى.	راناو
ع: دَلالَة، هدايَة، قِيادَة.	ك: رينار، ريگه‌نار. [ناره‌ري]
[راپورت]	ف: شلگك، مورى، راه‌آب، راه‌گذر آب.
ك: گوزارش، خه‌ره‌ر. [هه‌وان، خه‌به‌رى روردار].	ع: بالوعَة، مَجَرى المَاء.

ف: گزارش، خبر.

ع: خَبَر.

راپورتچی

ك: خه ورچی، هه والچی. په نام نویس. [هه والئیر، خه به دره]
ف: نور، شده بند، شده گو، شده نویس،
شده نگار. نهان نویس.

ع: مُخْبِر، مُفْتَش، جاسوس.

راتو

ك: جیره، روزانه. [مورچه]

ف: داره، جامگی، رستاد، راستاد. روزانه،
روزبانه.

ع: راتب، دائم. یومیه، وظیفه، رزقه، جرایه.
راچه

ك: ته یاخ. [گالوك (داردهستی دریش).]

ف: راده. خاده. (چوب بلند)

ع: مطراد، عود.

وینه هه به.

راهه ت

ك: ره حه ت، ناسورده، ورینگ، وچان. [بیخه م،
به بیسراحت]

ف: آسوده، آرام. آرمیده.

ع: راحه. فارغ، امین، مُسْتَریح.

راهه تی

ك: ره حه تی، ناسورده گه ری، وچان، ورینگ. [ناسایشه ت،
بیخه می]

ف: آسایش، آسودگی، آرامش، آرمیدن، آسودن،
رُستنی.

ع: رُوح، راحه، استراحة، فراغه.

راخستن

ك: ریگه خستن. [به ری کردن]

ف: راه انداختن.

ع: ارسال، اعزام، اذهاب.

راخستن

ك: رامل خستن. [به رپر سیاری تی خسته نه ستو، قسه
پی ته هیشتن]

ف: راه انداختن، راه به گردن انداختن.

ع: اتمام حجة.

راچار

ك: دزگیر. [ریوان، ناگاداری ریگه.]

ف: راهدار، گُذریان.

ع: حارس، امنیت، حافظ، حافظ الطریق.

راچار

ك: رازن، ته ریده، چه ته، جهده. [رابر، ریگر]

ف: راهدار، راهزن، راه بند، دزد، دزد گردنه.

ع: قاطع الطریق.

راچار

ك: باجگیر، باجه ران. [باجسین]

ف: باجگیر، باجبان، باجه بان، باژگیر، ساوبان،

گمرکچی.

ع: مَكَّاس. عَشَّار.

راچارانه

ك: باج، راداری. [باجی سه ره ری، مالیات]

ف: راهدارانه، باج، باژ، واژ، جبا، گمرک.

ع: مَكْس. جَبوة، جَبایة. خُراج.

راچارخانه

ك: باجگا، باجخانه. [جیگه ی باج سه ندن.]

ف: باجگاه، باج خانه، باژگاه، گمرک خانه.

ع: مَمَكَّسَة.

راچار ی

ك: باج سه ن. [باجگری]

ف: باج گرفتن، راهداری، گمرک.

ع: مَكْس.

رادوو

ف: سخن‌ها، گفتارها.

ع: کلمات، قصص، اقايصص، احاديث.

رازان

ك: رازانه‌وه، قه‌ش‌نگ‌كردن، نارايشت‌كردن. [جوان‌كردن]

ف: آراستن، آرايش‌كردن.

ع: تحليّة، تزئين، تحسين، تجميل، تنجيد.

رازانه‌وه - رازان

رازي

ك: گولتيكي بوخوشي پره‌په‌ريسه كه له گولته‌سرين

ده‌چيت و له‌گه‌ل باسه‌مه‌نیشدا په‌په‌وند ده‌كړيت. [

ف: رازقي. (كلي است معطر شبیه به نسترن

پرپر كه به ياس هم پيوند مي‌شود.)

ع: رازقي.

رازه

ك: جه‌ده، ته‌ريده، دز‌گه‌رده‌نه، سه‌رمه‌گر، چه‌ته.

[ريگر]

ف: راهزن، زهزن، راه‌بند، سالوك، دزد‌گرده.

ع: لص، قاطع‌الطريق.

رازي

ك: دلخو‌ش، خو‌ش‌نورد، ته‌نده‌رداگ. [قابل، شادمان]

ف: خشنو، خوشنود، خرسند، دادستان،

تن‌در داده.

ع: راضي، رضي. (راض)

رازيانه

ك: گيايه‌كه بو‌ده‌رمان ده‌شيت. [

ف: رازيانه، رازيام، باديان، واديان.

ع: حلوة، رازيانج، انسبون.

رازيانه‌وه

ك: نارايشت‌كريان. [رازانه‌وه، جوان‌بون]

ف: آراسته‌شدن.

ع: تحلي، تزئين، تبرج، تجمل، تشوف، ترقش،

ارتقاش.

ك: هه‌لگرياك. [هه‌لگرياو (نافره‌تيك كه ده‌كه‌وتسه دراي

پياريكي بينگانه و ميانه‌ي له‌گه‌لدا خوش‌ده‌كات.)]

ف: دنبالي، دنبال‌افتاده. (زني كه دنبال‌مرد

بيگانه بيفتد و با او درآيد.)

ع: عاهرة، قيده.

راړ

ك: فره‌كولياگ. [زره‌كولتاو]

ف: له.

ع: نصيح، مهره.

راړا

ك: خيږخيږ، خه‌ت‌خه‌ت، ميل‌ميل. [هيل‌هيل، ريږي]

ف: راه‌راه، راړا، خت‌خت.

ع: مسير، مسيح، موقوف، افواف، مُحَطَط.

راړه‌وه

ك: دالان، هيتان. [ريگزه‌ر]

ف: راه‌زو، زه‌زو، دالان.

ع: معبر، ممشي. رحبة، فجوة.

راړ

ك: ده‌سان، سه‌رگوزده‌ت، گوزارشت. [چيروك]

ف: سروا، سرواد، سرود، داستان، افسانه،

فسانه، آندار، سرگذشت، گزارش.

ع: قصة، سمر، حكاية، احدثه.

راړ

ك: په‌نامه‌كي. [نهيني]

ف: راز، نهفته، نهاني، پنهان، پوشيده.

ع: سر، لغيم، خفية، مخفي، مكتوم. مناجاة.

راړ

ك: قسه، وته، واته. [گفت‌گوي دوستانه.]

ف: سخن، گفتار.

ع: كلام، حديث.

راړان

ك: قسان، وتان. [وته‌گه‌ل]

راس

ك: دِروس. [راست، درست]

ف: راست، درست، رخت، هول، هُده، هوده، هرتوز، فربود، فربور.

ع: صِدق، حَقّ، سَداد، رَشاد.

راس

ك: روت. [بی‌پنجه‌نا.]

ف: راست، رَك.

ع: صَادِق.

راس

ك: سِخ. [قنج، رپ، نه‌خوار. (به‌رامبه‌ری «خوار».)]

ف: راست، نیو، سَهی، سِتیخ، خوار. (نقیض

كج)

ع: قَویم، مُسْتَقِیم.

راس

ك: رِساگ. [ره‌ستار، قنج (به‌رامبه‌ری «خه‌توو».)]

ف: راست، سِتیخ، ایستاده. (نقیض خوابیده)

ع: قائم، مُنْتَصِب.

راس

[ك: لای راست. (به‌رامبه‌ری «چپ».)]

ف: راست. (نقیض چپ)

ع: یَمین، یَمَنَة، اَیْمَن.

راسا

[ك: قیتی، راستی]

ف: راستا، راسته.

ع: اِسْتِقَامَة.

راسایی

ك: هاماری. [ته‌ختایی زوی.]

ف: همواری.

ع: نَخْفَة، نَقْفَة، مُسْتَوی، مُتَنَاصِف.

راسایی

ك: مه‌یدان. [گۆزه‌پان]

ف: په‌نه، میدان.

ع: مَیدان.

راسپوشی

ك: راس نه‌تن. [شارده‌ری راستی.]

ف: راست‌پوشی، راست‌نگفتن.

ع: لَیس، وِکس، کَتم، کَتمان، اِشْتِباه.

راس‌روین

[ك: شاره‌زایی]

ف: راست‌رفتن.

ع: رَشاد، هُدی، هِدایَة.

راسهر

[ك: که‌سیک به ده‌ستی راست کار ده‌کات. (به‌رامبه‌ری

«چه‌پلر».)]

ف: راسته. (ضد «چه‌پلر»)

ع: مُتَیْمَن.

راسوخ

[ك: زینکی سورتار: ماده‌یه‌کی ره‌شه ژنان نه‌بروی پی ره‌ش

ده‌کن.]

ف: راسُخت، روستخج، روی سوخته.

ع: راسُختج، روستخج، نَحاس مَحروق.

راسوو

ك: موش‌خورما. [مشکی‌خورما: گیانداریکه.]

ف: راسو، پُرسُق، موش‌خورما.

ع: سُنْعَبَة، اِبْنِ عَرَس.

وینه

راسویژ

[ك: راستگۆ، درته‌که‌ر.]

ف: بهمن، راستگو.

ع: صَادِق.

راسه

ك: رزن. [ریز]

ف: راسته، رسته.

ع: سَطْر، صَف، رَسَدَق، رَزْدَق.

راس هاتن

ك: ديل هاتن، دين هاتن، هاتنه دين. [به دي هاتن، هاتنه دي]

ف: راست آمدن.

ع: تَحَقُّق، ثُبوت.

راسه قانسی

ك: راسی. [به راست]

ف: راستی.

ع: صدقاً.

راسه قانسی

[ك: راسته قینه]

ف: راستینه، راستین.

ع: حَقِيقِي، واقعي.

راسه وویوون

[ك: همستان، رهپ بوون]

ف: راست شدن.

ع: قِيَام، اِنْتِعَاش، اِنْتِصَاب.

راسه وکردن

[ك: همستاندن، رهپ کردن]

ف: راست کردن.

ع: نَعْش، اِقَامَة.

راسه وکردن

[ك: راست کرده‌ی شتی خوار.]

ف: راست کردن.

ع: تَقْوِيم، تَعْدِيل، تَثْقِيف، تَسْوِیَة.

راسی

ك: دوروسی. [دروستی، راستی]

ف: راستی، درستی، هرتووی، فربووی، فربودی.

ع: صَدَاقَة، سَدَاك، حَقِيقَة.

راسی

[ك: راسته‌وانه (بهرام‌به‌ری «چپی»)].

ف: راستی. (ضد چپی)

ع: يَمَنَة.

راسی؟

[ك: به راست؟]

ف: راستی؟

ع: واقِعاً؟

راشوروت

ك: ره‌شوروت، رازنی. [جهرده‌بی، چته‌بی]

ف: راه‌زنی، دزدی.

ع: لَصْنَص، تَجْرِید، قَطْع الطَّرِيق.

راغیب

ك: خوازگار، هه‌وسدار. [ناره‌زوومه‌ند، تامه‌زور]

ف: خواه، خواهان، گراه، گرای، گراینده.

ع: رَاغِب، مَائِل، طَالِب.

راکردن

ك: هه‌راکردن، هه‌لائن، هه‌لنیشتن، ده‌رچوون، فره‌کردن،

پرتافیان. [هه‌لهاتن، تیتته‌قاندن]

ف: گُریختن، گُریغتن، گُریفتن، گُریختن، گُریختن،

گُریغتن، گُریفتن، کالیدن، شَبیم، نویدن،

شتافتن.

ع: هَرَب، هُرُوب، هَرَبَان، هَیْف، فِرَار، أَبَق، عَدُو،

سَعِي، رَكْض.

راکردن

ك: ری کردن، ریگه کردن. [به ریگه‌دا ریشتن]

ف: راه‌بریدن، راه‌رفتن.

ع: سَبَر، سُلُوك، طِي الطَّرِيق.

راکید

ك: مهن، مات، ویساگ. [وه‌ستار، مهنگ]

ف: کُر، مات، ایستاده.

ع: رَاكِد، سَاكِن، ثَابِت.

راگوزهر

ك: ریگه. [ریباز، راگوزهر]

ف: راه، ره، راه‌گذر، زه‌گذر.

ع: مَعْبَر، مَسِير.

راگذره

ك: رَيِّگار. [رَبَّوار]

ف: راه‌گذار، ره‌سپار.

ع: عَابِر، مُسَافِر.

راگذره ناو

ك: رَيگه‌ناو. [ناهرِڙ]

ف: موری، آبراهه، راه‌آب، ره‌گذرآب.

ع: مَجْرَى الْمَاء.

راه

ك: گورڙ، لینی. [دهسه‌مؤ، کهوی]

ف: رام، دست‌آموز، آمخته، آموخته.

ع: رَوْوم، مُسْتَانِس، اَنَف، خَاشِع، خَاضِع، مَالُوف،

ذَلُول، مُذَلَّل، مُطِيع، مُسَخَّر.

راهان

ك: تار، تاره‌دوا، تهره‌دوا. [تاران‌دن، تهره‌کردن، شوینکه‌رتن

بو گرتن.]

ف: ران‌دن، دور‌کردن، گریزان‌دن، دنبال‌کردن.

ع: طَرَد، دَفَع، ذَاب، اِحْاشَة، تَبْعِيد، تَعْقِيب.

راهان نیان—راهان

راه‌کردن

ك: گورڙ‌کردن، لینی‌کردن، نارام‌کردن، هیدی‌کردن،

نهرم‌کردن. [دهسه‌مؤ‌کردن، کهوی‌کردن]

ف: رام‌کردن، آرام‌کردن، آمخته‌کردن،

آموخته‌کردن، دست‌آموز‌کردن.

ع: اِرَام، اِینَاس، تَأْنِيس، اِحْشَاع، اِخْضَاع، تَأْلِيف،

تَذْلِيل، تَسْخِیر، تَصْخِیر.

راهل‌خستن

[ك: بهربرسیاریتی خستنه‌ه‌ستو، قسه‌پی‌ته‌ه‌یشتن.]

ف: راه‌به‌گردن‌انداختن، راه‌انداختن.

ع: اِتْمَامُ الْحُجَّة.

راهه—راوکه

ران

[ك: له نه‌ژنوره تا سمت.]

ف: ران.

ع: فَخِذ، فَخِذ، فَخِذ.

وینه <۲>

ران

ك: گه‌له، مینگل، روین. [که‌رک، ره‌گ، جه‌له، ره‌ه]

ف: زَم، زَمه، زَمک، سیله، گَّله.

ع: فَرِق، ثَلَّة، حَیْلَه، قَطِيع، رَمَق. [دَوَاجِن]

رانک

[ك: شه‌روالی له بورزوو.]

ف: رانک.

ع: رَانِین.

رانها

ك: راه‌بر، ریسما، ریگه‌نما، ریتوین. [شاره‌زا، ریه‌ر]

ف: راه‌نما، زه‌نما، راه‌بر، ره‌بر، نَخشه، شاوور،

بَدْرِقه.

ع: دَلِيل، هَادِي، قَانِد، مُرْشِد.

رانوموونی

ك: راه‌بری، ریتوینی. [شاره‌زایی‌کردن، ریه‌ری]

ف: راه‌نمایی، ره‌نمایی، راه‌بری، ره‌بری،

بدرقه.

ع: دَلَالَة، هِدَايَة، قِيَادَة، قِيدُودَة، اِرْشَاد.

راه‌کی

ك: پالډوو. [پالډو (گوریسی بن‌کلکی ولاخ).]

ف: پاردم. (پاردم‌الاغ)

ع: تُفْر.

راو

ك: نه‌چیر، شکار. [نیچیر]

ف: شکار، نخچیر، شب‌انگ.

ع: صَيْد، قَنْص.

راو

ك: ريو، كه له ك. [گزی و فیلن]

ف: ريو، تَبِنْد، نَبِرَنگ، داغو.

ع: مَكْر، حِيَلَة.

راوار

ك: راهوار، خوه شهرفت، خوه شهريگه. [خوشرهوت]

ف: راهوار، زهوار، خوش رفت، خوش رفتار.

ع: ذكول، ساهي، راهي، رهوان، لَيْن، لَيْنُ السَّيْرِ.

راويه ش کردن

[ك: گه مارزدانی نیچر.]

ف: نرگ، نرگه. (محاصره کردن شكار)

ع: استنجاش.

راوچه

ك: راوچا. [ريوشوين]

ف: راه و چاه.

ع: مَأْتِي، مَاتَة.

راوچی

ك: نه چیرهوان، راوكر، راوی. [نیچر كار، راه فان]

ف: شكارچی، نَخچيروان، شَبَانگچی.

ع: صَيَاد، قَنَاص، نَجَاش.

راوشكا

ك: سوتگه، شینه بی، ناسووده گه ری. [ناسووده بی،

بیخه می، نيسراحت]

ف: زبغ، نَتَاس، رُستِي، آسایش، آرامش.

ع: فَرَاغَة، اسْتِرَاحَة.

راوکه

ك: رامه، ساره. [رامكه (نهو هیلکه یه ی ده یخه نه ژیر

مريشك تا هه ره لهر جیتگایه دا هیلکه بکات.)]

ف: رامك. (تخمی که زیر مرغ گذارند تا

همانجا تخم بگذارد.)

ع: مَهْدَا، مَهْدَاَة.

راوکه ر-راوچی

راونیان

ك: رامان نیان، تاره دانیان، تارنیان. [راوان، شوین كه و تن

بو گرتن.]

ف: راندن، گُریزاندن، دور کردن، دنبال کردن.

ع: طَرَد، دَاب، كَسَع، اِحَاشَة، تَعْقِيب، تَبْعِيد.

راووړوو

[ك: ریاکاری، زمانلوسی، مه رایی]

ف: ذرق وشید، روی و ریا.

ع: رِيَاء، تَزْوِير.

راووړیو

ك: شپوه و كه له ك، داو و حوقه. [فیلوفه رج]

ف: دغا و دغل، ریوه و ترفند، دوله و دوپل،

دوال و تركند، ذرق و شید.

ع: مَكْر، كَيْد، حَدِيعَة، مَحَل، دَهَاء، حِيَلَة.

راوی

ك: بوژ، گۆینه. [قسه گپره ره (ریوایه تکه ر)]

ف: ماج، مَج، گوینده. (روایت کننده)

ع: راوی، ناقل، مُحَدِّث.

راوی-راوکه ر

راویار-ریتنكار

راویژ

[ك: بیورا]

ف: كَنگَاش، كَنگَاج، اندیشه.

ع: فِكْر، رَأْي، عَقِيدَة.

راویژ کردن

[ك: بیورا گۆینه ره، ته گپه کردن]

ف: كَنگَاشیدن، اندیشیدن، اندیشه گویی.

ع: مَشْوَرَة، مَشْوَرَة، مَشَاوَرَة، مُمَاوَرَة، تَدْبِير.

راویژگا

[ك: جیگه ی راویژ کردن]

ف: كَنگَاشِستان، آندیشستان.

ع: مُمْتَر، دَارُ الشُّورَى.

راهوار-راوار

راهی بوون

ك: راهی بوون، نازاد بوون. [رزگار بوون]

ف: رهیدن، راهی شدن، رهاشدن، آزاد شدن.

ع: تَخْلُص، اِنطِلاق.

رای

ك: را. [بیروبوچون]

ف: رای، سمراد، نُمشته، اندیشه، سگال،

نیرونود، پندار، پنداره.

ع: صَرِيْمَة، عَزِيْمَة، عَقِيْدَة، رَأي.

رایج

ك: ره اجدار، برودار، خوهش سرود. [کالایه ک که کړیاری

زوره.]

ف: نَماک، ستره، زوان، زوا.

ع: رائج، نافق.

رایز

ك: نه سپڅیر کمر. [نه سپ راهینه ر.]

ف: سَواری آموز.

ع: رَائِض، حُوْذِي.

رایگان

ك: خوږایی، مفته. [خوږایی، به لاش]

ف: زب، شفت، مُفت، رایگان، راهگان.

ع: مَجَان، بِلا عَوْض.

رایل

ك: تان. [راهیل (تالی درژیایی پارچه).]

ف: تان، تانه، تار، فُرت، فُلات، بالواسه.

(رشته ی طول جامه)

ع: سَدَي، سَتا، حاِبِل.

رایه ت

ك: دښهاتی. [ره عیه ت: لادیی ژیر دهسلاتی ناغا.]

ف: روستا، روستایی، بادرم، بادرم، دهگان.

ع: رَعِيَّة، رُستاق، دهقان.

رایی

ك: نازاد، رها، بهردریاگ. [رزگار]

ف: راهی، رها، رهیده، رهاشده، آزاد.

ع: مُنطَلِق، مُطلق، مُستَخْلَص.

رایی رای

ك: هدرده پیر، هوکی. [رارا، وازوازی]

ف: ...

ع: مُتَرَدِّد، مُتَلَوِّن، رُقْضَة، قُبْضَة، مُخْتَلِفُ الرَّأي.

رپ

ك: شیره، نار. [دوشار، خوشار، مرهبا (شیلهی میوه و گیای

کوئینراو).]

ف: جبه، شیره، آب، رُب. (شیره ی پخته)

ع: رُب.

ربه نظر

ك: شیره ی هه نار، هه نارار. [روبه نار، دوشاری هه نار.]

ف: رب انار، شیره ی انار.

ع: رُبُ النَّار.

رچا

ك: همی، خواست، خواشت. ناروزو. [نومید]

ف: امید، خواست. آرزو.

ع: رَجَاء. اَمَل، اَمَل، اَمَلَة، تَأْمِيل.

رچوا

ك: رخوا، شایسه، سزارار. [شایان]

ف: روا، شایسته، شایا، شایان، سزاوار.

ع: جَائِز، لائِق، سائِغ، صَوَاب.

رچوا دین

ك: روادین، سزار زانین، چاره لائن. [دل به رای دین، به

رخوا زانین]

ف: روادیدن، سزار وادانستن، شایسته دانستن.

ع: تَجْوِيز، تَسْوِيف، تَصْوِيب، تَحْسِين.

رچ

ك: بهسله ک، بهخ. [بهسته له ک]

ف: یخ، بسته.

ع: جَمَد، مُنْجَمِد.

رچائن

ك: به‌ستن، یخ‌کردن، كرده‌یخ، [كرده‌سه‌هول].

ف: بَسْتَن، افسردن، افسرده‌کردن، یخ‌ساختن.

ع: اجماد.

رچه

ك: به‌فروسه‌ر، [به‌فرو سه‌هول به‌ستور].

ف: برف بسته.

ع: خَشَف، خَشِيف.

رچه

ك: کوتیاگ، شکیاگ، [کوتراو (ریگه‌ی کوتراو که به‌فرو

به‌سردا باریبیت).]

ف: خوست، (راه کوبیده که برف گرفته باشد).

ع: تَرْتِيبَةُ، ذَل، مُوطَأ.

رچه‌شکائن

ك: رچه‌کوتائن، [به‌فر به پی کوتان بَر ریگه کرده‌ره].

ف: خوستن، راه‌شکستن، راه‌کوفتن، خوست

باز کردن.

ع: تَدْيِث، تَدْرِيس، تَذَلِيل، تَخْشِيف، تَوَطِئَةُ.

(الطَّرِيقُ).

رچه‌شکیان

ك: رچه‌کوتیان، [کرانه‌ره‌ی ریگه‌ی به‌فرگرتوو].

ف: خوست‌بازشدن، شکسته‌شدن.

ع: تَخْشَف.

رچه‌کوتائن ← رچه‌شکائن

رچه‌کوتیان ← رچه‌شکیان

رچیان

ك: یخ‌کردن، به‌ستن، [بورنه سه‌هول].

ف: بَسْتَن، افسردن، بسته‌شدن، افسرده‌شدن،

یخ‌کردن، یخ‌شدن.

ع: اِنْجَمَاد.

رزائن

ك: ورائن، [داره‌راندن، داته‌کاندن]

ف: ریزاندن، ریختن.

ع: حَتَّ، عَبَل، نَفْض، نَفْش، نُسُول.

رزق

[ك: جوړه مشكینه هینده‌ی به‌چکه پشیله‌یه‌ك ده‌بیت که

له بنمیچی خانوشدا ده‌بیریت.].

ف: رزق، (نوعی است از موش به اندازه‌ی

بچه‌ی گربه که در سقف خانه هم هست).

ع: هَاقِل، فَارَةُ، (نوعٌ مِنَ الْفَارَةِ).

رزق

ك: روزی، [رسق، روزی]

ف: روزی، رُستی، خواره، داخم.

ع: رزق، مَعاش.

رزن

ك: رهگ، چین، [ریز، چینه]

ف: زده، رگ، رُك، نَسِپه، نِیسبه، خَره، داو،

دای، آشکو، آشکوب.

ع: عَرَق، عَرَقَةُ، صَف، سَاف، رَدِيف، طَبَقَةُ، مَرْتَبَةُ،

مِدْمَاك.

رزن

ك: راسه، قه‌تار، [ریز (ره‌ك) ریزه‌درخت یا ریزه‌کتیب.].

ف: رج، رَجَه، زده، راسته، رسته، (درخت یا

کتاب مثلاً).

ع: صَف، سَطْر، عَضِيدَه، مِدْمَاك، رَزْدَق.

رزه‌ك ← روزه‌ك

رزیات

ك: وریگ، داردریگ، [رزیو، پوار]

ف: زَزده، زَزیده، ریخته، ریخته‌شده.

ع: فُتَات، حُتَات، قُضَاع، نَاسِل، مُتَنَاسِر.

رزیان

ك: وهرین، داوهرین. [رزان، پوان]

ف: رزیدن، ریختن، ریزش، فروریختن.

ع: تَنَاطَرٌ، تَفَقَّتْ، اِنْتِفَاضٌ، اِنْهَالٌ، اِنْتِثَالٌ. اِنْحِثَاتٌ.
لَطَطٌ.

رزیان

ك: وهرین. [داوهرین (وهك: روتانه‌وهی مور.)]

ف: ریختن. (ریختن مو مثلاً.)

ع: نُسُولٌ، اِنْحِسَارٌ، اِنْحِصَاصٌ، تَمَرُّقٌ، تَمَرُّطٌ،
اِنْمِرَاطٌ.

رزیان

ك: وهرین، داوهرین. [دابارین (وهك: داوهرینی گه‌لا له
دره‌خت.)]

ف: ریختن. (برگ درخت مثلاً.)

ع: هَشٌّ، هَشْوِشَةٌ، تَنَاطَرٌ، اِنْتِفَاضٌ.

رژانن

[ك: رشتن (ی نار و خوین و شتی له‌و چه‌شنه.)]

ف: ریختن، فَنَالِیدَن. (آب خون و امثال آن.)

ع: صَبٌّ، سَكَبٌ، نَكَبٌ، هَمَرٌ، دَفَقٌ، سَفَكٌ، اِفْرَاقٌ،
تَفْرِیغٌ، اِرَاقَةٌ، هِرَاقَةٌ، اِهْرَاقٌ.

رژد

ك: كه‌ئس، له‌چهر، نه‌گریس، ده‌سروشك. [چرووك، چه‌كل]

ف: رژد، زژد، زرس.

ع: لَثِیْمٌ، مَسِیْكٌ، مُمَسِیْكٌ، غُسٌّ، حِلِزٌّ، بَرَمٌ، قَرَمٌ،
دَنَبِیٌّ، بَخِیْلٌ، حَرِیصٌ.

رژد

ك: سور، شترگیر. [بیتداگر]

ف: چیره، شلابین، وشكول، وشكرده.

ع: فَعِمْ، هَبِصٌ، حَرِیصٌ، رَاغِبٌ، جَسُورٌ، مُوَلِعٌ.

رژدکردن

ك: بالا‌کردن، هه‌لچوون، به‌رزو‌بوون. [گه‌شه‌کردن]

ف: ند، یازش، فزایش، یازیدن، بالودن، بالیدن،

گوالیدن، بزرگ‌شدن، بلندشدن، بالا‌کردن،
دمیدن.

ع: رُشِدٌ، نَشُوٌ.

رژیاك

[ك: رژار]

ف: ریخته‌شده.

ع: مُنْصَبٌ، مُنْسَكِبٌ.

رژیاك

[ك: رژار، كله‌كیشراو]

ف: سرمه‌کشیده.

ع: مَكْحُولٌ.

رژیان

[ك: داپژان (ی نار و خوین و شتی له‌و چه‌شنه.)]

ف: ریختن، ریخته‌شدن، ریزش، فَنَالِش. (آب،

خون و امثال آن.)

ع: اِنْصِیَابٌ، اِنْسِیَابٌ، اِنْصِیَابٌ، اِنْهَمَارٌ، اِنْهَرَاقٌ،

اِنْسِیْفَاكٌ، رِیْقٌ، دَفُوقٌ، سَیْلَانٌ، نُكُوبٌ، سُكُوبٌ،

تَجْحِیٌّ، تَرُوقٌ.

رژیان

[ك: دابارین (وهك: رژانی فرمیتسك له‌چاو.)]

ف: ریختن. (اشك از چشم مثلاً.)

ع: اِنْهَالٌ، اِنْصِیَابٌ، اِنْسِیَابٌ.

رژیا‌ناه‌یه‌ك

[ك: تیتكه‌لا‌بوون (وهك: رژانه‌یه‌كی دوو سوپا.)]

ف: درهم‌ریختن. (دو لشكر مثلاً.)

ع: عَلَتْ، اِعْتَلَجٌ، تَقَاتَلٌ.

رسق ← **رزق**

رسگار

ك: نازاد، وارسه، رها. [رزگار]

ف: رستگار، آزاد، وارسته.

ع: نَاجِیٌّ، مُنْطَلِیقٌ، مُسْتَخْلَصٌ، عَتِیقٌ، حُرٌّ، تَارِكٌ،

نَقِیذٌ.

رسگار کردن

ك: نازاد کردن. [رزگار کردن]

ف: رستگار کردن، آزاد کردن.

ع: تَنْجِيَّة، اِنْقَاذ.

رسگاری

ك: برهس، نازادی، ره‌هایی. [رزگاری]

ف: پرماس، شگاله، رستگاری، ره‌هایی، رستن،

آزادی.

ع: نَجَاة، خُلَاص، فَلَاح، حَرَار، نَقْد.

رسوا

ك: تَرَبُّ، به‌دنا. [بی‌تابروی]

ف: رسوا، بدنام.

ع: حَزَبِي، حَازِبِي، مَشْنُوع، مَهْتُوك، مُفْتَضَح.

رسوایی

ك: تَرَبُّبِي، به‌دناوی. [بی‌تابرویی]

ف: رسوایی، بدنامی.

ع: حَزْبِي، فَضِيحَة.

رسانه‌وه

ك: هه‌له‌باردنه‌وه. [هه‌له‌بانه‌وه]

ف: هه‌راش، برگرداندن.

ع: قَبِي، وِبَاء.

رشته

[ك: هه‌رشته (هه‌ویر باریك ده‌بیرن و له‌نار ساجدا

ده‌بیرژینن.)]

ف: رشته، ماهیچه. (خمیر را باریك بریده و

در میان ساج برشته‌کنند.)

ع: اِطْرِيَّة، شَعْرِيَّة.

رشته

ك: نه‌گال. كه‌مه‌ن. [سه‌به‌پچی سه‌ر. هه‌روه‌ها: (ته‌نافیتك

كه‌نه‌هلی ته‌ریقت ده‌بخه‌نه‌ه دوری كه‌مه‌ر و نه‌ژنوبیان و

ده‌چنه‌ناو بیركردنه‌وه و رابسته‌وه.)]

ف: رشته، عگال. كَمَنْد.

ع: عَقَال. نِصَاحَة.

رشته

ك: زه‌نجیره، [زه‌نجیره، زریزه]

ف: هار، گریوازه.

ع: سِلْسِلَة.

رشته

[ك: نه‌خوشینتکی به‌ناربانگه.)]

ف: رشته. (مرضی است معروف.)

ع: ...

رشته‌پلاو

[ك: برنج و رشته‌ی پینکوه لینراو.]

ف: رشته‌پلاو، رشته‌پلاو.

ع: طَبِيخُ الطَّيْرِيَّة.

رشخن

ك: رشخن، تیز، تیتالی. [گالته‌وگه‌پ]

ف: ریشخند، خنده‌ریش، خُرش، خَرَبِش، رَنج،

لاخ، ختبال، شوخی.

ع: هُزء، هُزء، هُزوء، تَهْزء، اِسْتِهْزَاء، هَقِي، سُخْرِيَّة،

تَمَسْحُر، اِسْتِسْخَار، تَهْكُم، مَرَّاح، مُطَايِبَة.

رشخه‌نه‌چار

ك: رشخه‌نه‌چار، تیزاوا. [گالته‌چار]

ف: ریشخند، خنده‌ریش، خُرش، خَرَبِش،

ختتالی.

ع: سُخْرَة، مَسْحَرَة، هُزَاء، ضُحْكَة، مَلْعَبَة.

رشفه‌ت

ك: به‌رتیل، ژیرزان. [به‌رتیل، رشوه]

ف: بَرَكَنْد، بَدَكَنْد، بُلَكْفَد، بُلَكْفَدَه، سَوغَه، سَارَه،

پاره، لاج، پیشکش، رشوه.

ع: سُحْت، تَعَارُف، رَشُوه، بَرَطِيل.

رشفه‌نخود

ك: به‌رتیلی، به‌رتیل‌نخود. [رشوه‌خوَر، به‌رتیل‌وهرگر.]

ف: سوغه‌گیر، رشوه‌خوار، آتش‌خوار.

ع: سُحْت، سَحِیْت، سَاحِت، مُرْتَشِی.

رشقه‌ن - رشقه‌ن

رشقه‌نه‌چار - رشقه‌نه‌چار

رشک

[ک: گهرای نه‌سپین.]

ف: رشک، تخم‌شپیش.

ع: طَبِوع، صُغَب، صُؤَابَة، صُئِبَان، سِیْبَان.

رشک داکیه سه‌ری.

[ک: سه‌ری پر بوره له رشک.]

ف: سرش‌را رشک زده، سرش از رشک کمره

بسته.

ع: صُنْبِ رَاسُهُ.

رشکن

[ک: رشکاری]

ف: رشکن، رشکگین. چرکن، شپیشو.

ع: مُصْنِب.

رعایه‌ت

ک: پایین، پاس، نگاداری. [چاردیری]

ف: پاس، پاسداری، پاییدن، نگاهداری.

ع: رَعَايَة، مُرَاعَاة، مُرَاقَبَة، مُلَاحَظَة، مُحَافَظَة.

رفائین

ک: چریائین، ترافائین. [فراندن]

ف: اوسه، اوسو، آسو، ربودن، قاپیدن، کپیدن.

ع: خَطَف، اِخْتِطَاف، قَطَف، اِقْتِطَاف، اِزْدَقَاف،

تَرْقُف، اِسْتِطَاب، اِمْتِلاَس، اِخْتِلاَس، اِزْدِلاَع، نُدَل،

نُشَل.

رفتوویژ

[ک: دست به نار گه‌یاندن. (پیسایی و میز کردن).]

ف: رفت‌وویز. (ریدن و شاشیدن)

ع: دَفَع، تَطْهِير.

رفه

ک: بالاتاق. [تاقی زهق له مالدا.]

ف: رَفَه، بالاتاق، بالاتاقچه.

ع: رَف، رَفَة، كُنَة.

رفیایک

ک: ترافیایک. رادر، هه‌لگیریاک. [فرینرار. هه‌لگیرار]

ف: رُبوده، اُسوده، قاپیده، کبیده، اوسه‌شدن.

دنبال‌افتاده.

ع: مُخْتَطَف، مُقْتَطَف، مُزْدَلَع، مُسْتَلَب، مَنْدُول،

مَنشُول. عَاهِرَة، قَيْدَة.

رفینین

ک: ترافین. (دلرفین) [فرین، فرینر]

ف: رُبَا، رُبَايِنْدَه. (دلرُبَا)

ع: جَاذِب، مُسْتَلَب، مُخْتَطَف، نَاشِل، مُزْدَلَع.

رفق

ک: رِک. قین. [تورده‌یی. په‌لپ، گروو]

ف: خِشَم، رِک.

ع: غَیْظ، قَهْر، غَضَب. اِلْحَاح، اِبْرَام، اِلْحَاف،

سَمَاجَة، اِصْرَار.

رفقن

ک: رِکَن. [پینداگر]

ف: رِکَان، آویزگن، سخنگیر.

ع: سَمِج، مُصِر.

رک

ک: رِق. قین. [په‌لپ، گروو. تورده‌یی]

ف: رِک. خِشَم.

ع: سُمُوجَة، سَمَاجَة، اِصْرَار. اِبْرَام، اِلْحَاف،

لِجَاجَة. غَیْظ...

رکات - ره‌کعت [بیته‌کانی گۆرده‌اره.] [عُرف «رکعت»

است.]

رکد ابردن

ک: رِق‌گرتن. [قین‌گرتن، پینداگرتن]

ف: رِک‌ییدن، رِک‌گرتن، سخت‌گرتن.

ع: سُمُوْجَة، سَمَاجَة، الحَاف، الحَاح، اِبْرَام، اِصْرَار.
رکن

ك: رکن، رکنی. [بیتداگر]

ف: رکان، آویزگن، سختگیر.

ع: سَمَج، مَلْحِف، مُبْرِم، مُلْح، مُصِر.

رکه—رک

رکیشه

[ك: گیایه که بو درمان دهسیت.]

ف: بارهنگ.

ع: بارهنج.

رکیف

ك: رزهنگی. [ناوزهنگی]

ف: لاتو، آرچین، وزنگی، پاشیب، زینه پایه.

ع: رکا ب.

وینه—وزنه

رکیف

ك: پا، نامه. [پتوبله، قدهم (خاوزهیه).]

ف: شگون، آمد، پا. [استعاره است.]

ع: قَدَم، اقبال.

رکیف دوال

ك: قایش رزهنگی. [قایشی ناوزهنگی.]

ف: جُنَاب، جُنَاغ، تسمه ی وزنگی، دوال پاشیب.

ع: سَبْرُ الرُّكَاب.

وینه—زین

رم

ك: نه یزه. [نیزه، رمب]

ف: نیزه.

ع: رمح، اَسَل.

رمانن

ك: روخانن، به یه کا دان. [ویران کردن، تینکوبینک دان]

ف: رَخَانْدَن، به هم زدن، خراب کردن.

ع: هَدَم، دَك، هَد، هَدَك، هَوْر، تَعَش، نَقْض، تَخْرِيْب،

تَهْدِيْم، تَقْوِيْع.

رمانن

ك: خستن. [دارانندهره، به زهویدا دان.]

ف: انداختن.

ع: صَرَع، اِقْحَام.

رمبازی

ك: نه یزه بازی. [شه به یم کردن.]

ف: نیزه بازی.

ع: رَمَاحَة، مُرَاحَة، تَرَامُح.

رمچه

ك: کوله یم. [ارمی کورت.]

ف: بُرْچِيْخ، ژوپین، دلام، دَنگَنگ. [نیزه ی کوتاه]

ع: مَزْرَاح، رُمِيْحَة.

رمذار

ك: نه یزه دار. [رمه لگر.]

ف: نیزه دار.

ع: رَامِيْح، رَمَاح.

رمل

ك: کارپی. [چاری رمل نه کا.] [تَم، رِيْشَكِه، رِيْشَكِه]

ف: خیره. خیرگی، تیره. تیرگی، سیاهی.

ع: جَهْر، سَدْر، مَيْدَان، غِشَاوَة، كَذِبُ الْعَيْن.

رمل

ك: مل، ماسه، ملت. رِيْخ. [م. رِيْخ]

ف: ریگ، ماسه.

ع: رَمَل، رَغَام.

رمل

ك: مَوْرَه. [جَوْرَه فالگرته نه یه که. [زانستی ره مل]

گرته نه.]

ف: مُهْرَه. (علم مُهْرَه)

ع: رَمَل، نَفِيْضَة. (علم الرَّمَل)

رمیایگ

ك: روخیایگ، نارفته. [رمار، کاول، رووخار]

ف: كَنده، كَنده‌شده، چیده، چیده‌شده.

ع: مُنْهَدِم، مُنْعَقِش، مُنْهَار، مَخْرُوب.

رمیان

ك: روخیان، ویران‌بوون. [رووخان، رمان، كارل‌بوون]

ف: رَخیدن، آواریدن، خراب‌شدن.

ع: هَوْر، هُنُور، خَرّ، خُرُور، اِنْهَاد، اِنْهَاد، اِنْعِقَاش،

اِنْهِيَار، تَهْوُر، تَهْيُر، تَهْدَم، تَفْوُض، تَخْرُب.

رَنه

ك: خراش، روكه. [رووشان: بریندار بوونی سه‌رچل.]

ف: رَنَد، رَنَدَه، خَرَّاش.

ع: خَدَشَة، خَدَش، كَدَح.

رَنه

ك: كه‌نمه‌وه. [چینی میوه.]

ف: كَنَدن، چیدن.

ع: جَنَّا، جَنِّي، قَطْف.

رَنه

ك: چور، نه‌بزه‌به‌ن‌کردن. [لی‌گی‌بوون، لی‌به‌بوون]

ف: رَنَد، رَنَدَه، رِبوَدن، دَزْدِیدن. نَبِزه‌بند کردن.

ع: اَخَذ، جَرَّ، غَصَب، اِحْتِلَات. اِسْتِرَاق.

رَنه

ك: بارن. [جینگ‌یاگ كه با به‌فر یا خاكو‌خوله‌كه‌ی

بردیت.]

ف: بادروبه.

ع: جُرْفَةُ الرِّيح.

رنیاگ

ك: روکیاگ، خراشیاگ. رنیاگه‌وه، رووتیاگه‌وه. [رنار،

رووشار. به‌ده‌ست هه‌لکه‌رنار، میوه‌ی چنار.]

ف: رَنَدیده، خراشیده، خراشیده‌شده، چیده،

چیده‌شده، كَنده، كَنده‌شده.

ع: مَخْدُوش، مَكْدُوح. مَجْنِي، مُقْتَطَف. حَصِيد.

رنیاگه‌وه

ك: دارنیاگ، كنیاهه‌وه. [چنار، میوه‌ی لی‌کراوه. رووشار]

ف: كَنده، كَنده‌شده، چیده، چیده‌شده.

خراشیده، خراشیده‌شده.

ع: مَجْنِي، مُقْتَطَف. حَصِيد. مَخْدُوش، مَكْدُوح.

رنیان

ك: روکیان، خراشیان. [رووشان. لی‌کراوه‌ی میوه.]

ف: خراشیده‌شدن، كنده‌شدن.

ع: اِنْخِدَاش، اِنْكِدَاح، تَخْدُش، تَكْدُح. تَجْنِي،

تَقْطَف.

رنیه‌انه‌وه

رنین

ك: روکائن، خراشین. [رووشاندن، هه‌لکه‌ندن (بو‌نمونه):

رنین به نینوك.]

ف: شَخُودن، شَخُولِیدن، كَنَدن، خراشیدن. (با

ناخن مثلاً.)

ع: خَدَش، خَمَش، جَرَف، كَدِي، كَدَح، تَكْدِيع.

رنین

ك: دارنین، چنن، دارپووتائین، رووتائنه‌وه. [كه‌ندنه‌وه‌ی به‌ری

دار]

ف: چیدن، كندن.

ع: جَنَّا، جَنِّي، قَطْف.

رنین

ك: رنینه‌وه. [لی‌کرنه‌وه (وهك: رنینه‌وه‌ی خوری و موو.)]

ف: فَرِيز، فَرِیختن، كَنَدن. (پشم، مو مثلاً.)

ع: سَمَط، كَشَط، حَلَّت، اِحْتِلَات.

رنیه‌وه

ك: دارنن، رووتائنه‌وه، كه‌نمه‌وه. [لی‌کرنه‌وه، دامالین (وهك):

دامالینی مو له پیست.]

ف: چیدن، كندن. (مو از پوست مثلاً.)

ع: تَتَف، سَحَف، حَلَّت، سَمَط، كَشَط، تَجْرِید،

غَصَب.

رنیه‌وه

ك: دره، دره‌کردن، برین. [دروینه‌کردن]

ف: خُسو، خُسور، دَرَو، خُسودن، خُسوردن،

درویدن، دروکردن، بُریدن، چیدن.

ع: حَصَاد، قَطَع.

رَوّ

ك: رهی، شیون، گریان. [شین، شه پوژ]

ف: وئی، وای، زاری، شیون، گریه.

ع: وِیل، بُکاء، ضَرَاعَة، عَزاء، نُحِیب.

رَوّ

ك: رَوّخانہ. (دروپو، نارپوان) [چہم، روبرار]

ف: رود، رودخانہ.

ع: طَبِیع، نَہَر، وادِی.

رَوّار

[ك: جینگوی پر له چہم و روبرار.]

ف: رودبار، رودلاخ.

ع: مُسْتَنَهَر، كَثِیرُ النَّهَار.

رَوّاس

ك: ریوی. [رِوا (وشه یه کی گوزانیه.)]

ف: رَوّیاه، رَوّس. (گورانی است.)

ع: تَعَلَب، هِیَطَل.

رَوّالته

ك: رَوّو، دیدار. [دیمه ن]

ف: رَوّو، رَوّو، رَوّو، رَوّو، رَوّو، چهره،

چهره...

ع: وَجْه، حَدّ، عَارِض. ظاهِر. رَوّاء، طَلَعَة، (حَسَنُ

الْمَنْظَر). حضور.

رَوّالته تَبَاز

ك: رَوّوساز. [ریاکار (معماریکه ر)]

ف: سَالوس، رَوّساز. (ظاهرساز)

ع: مُرَوّر، مُتَظَاهِر.

رَوّان

[ك: رَوّان، خویندنه روی بی گیر کردن. (ددرسه کدی

رَوّانہ.)]

ف: رَوّان. (درسش رَوّان است.)

ع: حَاضِر، مَحْفُوظ.

رَوّان

[ك: رَوّان، رَوّیبو، خَوِر (ناری رَوّان.)]

ف: رَوّان، رَوّا. (آب رَوّان)

ع: تُجَاج، عَدّ، سَبَیال، ساری، جاری، مَعین.

رَوّان

ك: رَوّار، رَام. [خوشه روت (وهك: نه سپی رَوّار.)]

ف: رَوّان، رَوّوار، رَام، رَوّنده. (اسپ مثلاً.)

ع: نَلول. سَبَیار.

رَوّانویژی

ك: رَوّانوتن. [رَوّانویژی، زمان پاروی]

ف: رَوّان گویی، رَوّان گفتن.

ع: فَصَاحَة، طَلَاقَة.

رَوّانہ

ك: به درقه. [به ری کردن]

ف: رَوّانہ، بدرود، بَدْرَقَه.

ع: مُشَايَعَة، وِدَاع، تَوْدِيع.

رَوّانہ

ك: هَدَناریگ، رَوّانہ کریگ. [نیردراو، شاندی]

ف: رَوّانہ، کُسیل، کُسیل، فرستاده.

ع: مُرَسَل، مَبْعُوث.

رَوّانہ کردن

ك: به درقه کردن. [به ری کردن]

ف: رَوّانہ کردن، بدرود کردن، بدرقه کردن.

ع: تَشْشِيع، تَوْدِيع.

رَوّانہ کردن

ك: تهك كه فتن، له ته كا روین. [هاوپیسی کردن، پاراستن]

ف: رَوّانہ کردن، راهی کردن، همراه رفتن.

ع: تَخْفِیر، تَأْمِین.

رَوّانہ کردن

ك: هَدَنارن. [شاندن، رَوّانہ کردن، ناردن]

ف: فرستادن، گُسیل کردن، روانه کردن.

ع: بَعَث، ارسال.

روانی

[ك: دیره‌کی میچ. (داری بنمیچ.)]

ف: روانی. (چوب سقف)

ع: ...

روانین

ك: نارین، ورده‌بوون، تواشا کردن، سه‌رنج‌دان. [سه‌یر

کردن]

ف: نگرستن، نگاه کردن، دیدن، تماشا کردن.

ع: نَظَر، نَظَارَة، لَحَظ، مَلاحَظَة، تَبَصَّر، اِبصار،

رُؤْيَة، تَرَاي، تَعْيِن، مُعَايَنَة. لُوص، مُلاوَصَة.

روایه‌تکەر

ك: بوژ، واگوکەر. [وتارگیره]

ف: ماج، چاوگو، واگوکن.

ع: راوی، ناقل، مُحدَث.

روباعی

ك: چواربه‌ن. [چوارینه، چوارخشته‌کی]

ف: ترانه، چارینه، دو‌چامه، چهارتایی.

ع: رُبَاعِي.

رُوبِج

ك: چواربه‌ك، چاره‌ك. [به‌ش له چوار به‌ش.]

ف: چارَك، چاریك، چهاریک، چهاربوده.

ع: رُبع، زام.

رُوت

ك: راس، بی‌په‌رده، پوسکه‌نه. [بی‌پینچوپه‌نا، ناشکرا]

ف: رُك، راست، برهنه، بی‌پرده، پوست‌کننده.

ع: صِدْق، صَرِيح، واضح.

رُوت

ك: راس، دوروس، راسگۆ، راسوژ. [مرۆفی بی‌پینچوپه‌نا.]

ف: رُك، راست، راستگو، برهنه‌گو، بهمن.

ع: صَادِق، صَرِيحُ اللُّهْجَة.

رُوت

ك: رُوت، قُوت. [بی‌پوشاك]

ف: لُخت، رُت، برهنه.

ع: عاري، عَرِي، عُرِيان.

رُوتیه

ك: پایه، پله، نهۆم، ترنگ. [ده‌ره‌جه، ناست، ریز]

ف: پایه، پله، آرن، آرج، آشکو.

ع: رُتْبَة، مَرْتَبَة، دَرَجَة، مَنزِلَة، مَقام.

رُوتوراس

ك: بی‌په‌رده، پوسکه‌نه. [بی‌پینچوپه‌نا، ناشکرا]

ف: رُك و راست، بی‌پرده، پوست‌کننده.

ع: صَرِيح، واضح.

رُوتووبه‌ت

ك: نم، ته‌ری. [ش]

ف: نَم، تَرِي.

ع: رُطُوبَة، دُودَة، دُداوَة، بِلَة، بَلل، بلال.

رُوتیه‌یل

[ك: جالجالۆكهی به‌زیان: جۆره جالجالۆكهی كه.]

ف: دَلمه، دَلمَك، دِلِمَك، غُنده، آغُنده، انگۆرَك،

رُتَبیل، خایه‌گیر.

ع: رُتَبِلاء، رُطَبِلاء.

وینه

رُوجیار

ك: خور، خوره‌تار. [رۆژ، هه‌تار]

ف: زو، زاو، زاب، لیو، هور، آهو، مهر، روز،

روزگار، روجگار، خور، خورشید، خورشاد،

خُرشاد، خُرشا، آفتاب.

ع: شَمس، یُوح، شَارِق، نَکاء، بَیضاء، فاتور.

رُوجیارپه‌رس

[ك: گۆله‌به‌رۆژه]

ف: وِرْتاج، آفتاب‌گردان، آفتاب‌پرست.

ع: حَتْوَة، دَوَارُ الشَّمس، آذریون.

وینه

رؤجیار به رس

ك: تیرتیره، که به سه [بزمزه]

ف: آفتاب کردک، آفتاب پرست، چلیپاسه.

ع: حرباء. حردون.

وینه ← قوبقه

رؤچن

ك: کونارچن، [رؤچنه. کلاررؤچنه]

ف: رۆزن، رۆزَن، رۆزَن، رۆزَنه، رۆزَنه، رۆشندان.

ع: کۆه، نافِذَه، مَنفَذ.

رؤج

[ك: رۆج توتیا، قورقوشمی سپی.]

ف: روی، شبّه، روی توتیا.

ع: صفر، صاد، توتیا، رصاص اَبیض.

رؤج

[ك: توتیای كانزا (سولفاتى دوزنگ)]

ف: توتیا، توتیای كانی. (سولفات دوزنگ)

ع: توتیا، روح التوتیا، روح التوتیا المعدنی.

رؤج

ك: گیان، دن: [رح، گیانی گیانداران که له دلّه سه چاره

ده گریّت. (روهبان) عه ربی به مانای «رؤحبان» واته

چاودیری گیانه و کوی ده بیته «روهبان».]

ف: جان، زه، روه، زوان، هولس، دل، خواجه.

(زه بان، به معنی روحبان است، جمع آن

ره بانان.)

ع: رُوح، مَهَجَه، نَفَس، نَفَس ناطِقَة.

رؤج هیوانی

ك: گیان کهر و گا. [گیانی نازه‌ئی که له دلّه سه چاره

ده گریّت.]

ف: جانه، جان چمانه.

ع: رُوح حیوانی.

رؤهونشک

ك: گیانمردگ. [دل‌مردو]

ف: جان خُشک، جان مُرده، مُرده جان،

افسرده جان.

ع: ضَعَاع، خامل.

رؤهولنه رواج

ك: گیان گیانان. [گیانی گیانه کان، گیانی هه ره گه وره.]

ف: جان جانان.

ع: رُوحُ الأرواح، نَفَسُ النُّفوس.

رؤهولقودوس

ك: رۆج پاک. [گیانی پیرۆز، جویره نیل]

ف: جان پاک، جان شیرین، پاکیزه جان،

نوشین روان، نوشیروان، روان بخش، پرورنده ی

انسان، فرشته ی دانش، نیروی دانش، گبرئیل.

ع: رُوحُ القُدس، جبرئیل.

رؤج

ك: پیشه خوره. [پیرۆز: بالتدیه کی نه فسانه بیه.]

ف: رُخ، استخوان خوار.

ع: رَحْمَة.

وینه ← پیشه خوره

رؤخان

ك: رسانن، خرا کردن، خاپور کردن، ویران کردن،

کارل کردن. [رؤخاندن، رماندن]

ف: رُخاندن، ریهیدن، خراب کردن، ویران کردن،

خاپور کردن.

ع: هَدَم، نَقَض، دَك، تَخْرِيْب، تَبْيِيْب.

رؤخانه

ك: چه م، چوخور، جو بار. [روبار]

ف: رود، رودخانه، زوغ، خوالی.

ع: نَهْر، طَمَع، وادي، عَقِيْقَة.

رؤخانه‌ی وشک

ك: چوخور. [چه می وشک، ناردر]

ف: خُشک رود، فَرکن، فَرکند، فَرغَر، سَبیل کُند.

ع: اُخدود، وادي.

روخسار

ك: ددهمچار، ديدار، شپوه. [روو، چروچار]

ف: چهره، رو، رُخ، رُخسار، بُك، درند، ديمر،

سُج، ديمه، ديدار.

ع: وَجِه، خَد، عارض، جَبين، صُورَة.

روخساره—**روخسار****روخسه ت**

ك: ددهسور، بار. [مؤلت]

ف: لهي، بار، دُستور.

ع: اذِن، اِحَاذَة، رُخْصَة.

روخه—**روخهك****روخهك**

ك: رزهك، روخيان، رزيان، داپوخيان، داپزيان، روخه،

داوهرين، ودهقه. [روخه، نزيك به رمان، داوهرين]

ف: زخ، ريزش.

ع: صَقَع، حُتَات، قُضَاع، اِنْقِضَاع، اِنهَال، هَدَم،

هُور.

روخياك

ك: رمياك، خراب. [رمار، رووخار، كارل]

ف: آوار، خراب، رُخيده، ريخته.

ع: مُنْهَدِم، مُنْقَضِع، مُنْقَضِع، مُنْهَل، مُنْهَار، مُنْحَت،

مُتْهُور، حَرْب، مُتْقَوُض، مُتْقَيِّض.

روخيان

ك: رميان، خرابوبون. [رمان، رووخان، كارلپون]

ف: رُخيدن، ريختن، خرابشدن.

ع: اِنْصِقَاع، اِنْقِضَاع، اِنهِيَار، اِنهَادَم، اِنهَال،

اِنْقِيَاص، اِنْقِيَاض، اِنْحِتَات، تَحْتَت، تَقْوُض، تَقْوُون،

تَقْيِيض، تَقْيِيض، تَهْوُر، سُقُوط.

روژگار

ك: زهمانه، عه يام، روژ. [روژگار، سهردهم]

ف: روزگار، روچگار، دشنكي، روز.

ع: عَصْر، عَهْد، أَيَام، زَمَان.

روژگار

ك: گهردون، چهپگهرد، چهرخ. [روژگار، گيتي]

ف: روزگار، جَهان، گَهان، گردون، چرخ.

ع: دُنْيَا، كُون، عَالَم.

روژنامه

ك: روژنامه، روژنامه، كوژار. [گوژار]

ف: روزنامه، روزنامه.

ع: مَجَلَّة، جَرِيْدَة.

روژي

ك: روژانه. [روژي، رسق]

ف: روزي، رُستى، خواره، داخم.

ع: رِزْق، مَعَاش، طَايِر، قُوت.

روژي

ك: كوك، سهردور. [تهقهلى درشت. (دروونى شل و دورر

له يهك.)]

ف: روزي. (دوخت سست و دور)

ع: بَشَك، شَل، شَمَج، شَصْر، تَشْرِيح، مَل، مَلَة.

روژ

[ك: رو، بهرامبهري شهو.]

ف: روز، روج.

ع: نَهَار، هُدَى، يَوْم.

روژ ناخر مانگ

ك: بن مانگ، دوايى مانگ. [دوايى روژي هديش]

ف: روز پسين ماه، انجام ماه.

ع: سَلَخ، نَحِيْرَة.

روژ نازادي

ك: بهرات. [روژي رزق و روژي بهش كردن له لايهن خوداره.]

ف: حُرْم رُوز، روز آزادي.

ع: يَوْمُ الْبِرَاءَة.

روژان

ك: روژگهل. [كوى «روژ».]

ف: روزها، روزان.

ع: اَيام.

روژانه

ك: روزی. جیره. [روژی، رزق. موچه]

ف: روزی، رُستی، خواره، داخم. جیره، جدای، و رُستاد، بیستگانی، روزمره، بادروزه.

ع: یومیة، وظیفة، تعیین، جرایة، رزقة. رزق، معاش.

روژی

ك: روزمژ. جیره. [روزانه: کژی روز به روز. موچه (دژی و شہی «پدیسار» ی فارسیه که بریتیه له مانگانه یا سالاته.)]

ف: روزمزد، روزانه. (ضد «پدیسار» که ماهمزد یا سالمزد است.)

ع: یومیة. میاومة.

روژ بهرات

ك: بهرات، روز نازادی. [روز رستی و روزی دابهش کردن له لایه خوداره.]

ف: روز چک، روز جک، روز برات.

ع: یومُ البرائة.

روژ رهش

[ك: روزی نههات.]

ف: روز سیاه، روز بد.

ع: اَلیومُ الّاسود، اَلیومُ الّاسوع.

روژ رهش

ك: بهد بهخت. [چارهپش (دراپشتهی زیادهپویه.)]

ف: سیهروز، مندبور، مندوور، سیاهگلیم، بدبخت، بداختر. (صیغه ی مبالغه است.)

ع: شقی، منکوب، ذلیل.

روژ کویر

[ك: که سیت که له روزدا نایتیت. (بهرامبهری

«شه کویر».)]

ف: روزگور، آفتابگور. (ضد «شبگور» است.)

ع: اجهر، اخفش.

روژک

ك: روجه، پاریز. [بهروژور]

ف: روزه، روجه، لکهن، پرهیز.

ع: صوم، امساک.

روژگهوان

[ك: بهروژور، روژرهوان]

ف: روزه دار، روجه دار.

ع: صائم.

روژ مهز-روژیر

روژ نامه-روژ نامه

روژ نشین

ك: خورنشین. [روژنارا]

ف: باختر، روزنشین.

ع: مغرب.

روژ هه لات

ك: خورههه لات. [روزه لات «هه لات» سووکه لهی

«هه لهات».)]

ف: خاور، بتو، خراسان. «هه لات» مخفف

«هه لهات» است.)

ع: مشرق.

وینه-مه شریق

روژ ی نهه روژ ی

ك: روتنه روژ، نوگه. [روزنه روژ]

ف: نوبه، یک روز در میان.

ع: غیب، لیم، مؤثره.

روژ یولغار

ك: سه لهف. [هیرش کردنی کتوپر له روزدا (بهرامبهری

«شه به بخون».)]

ف: روز خون، روز نار. (ضد «شبیخون» است.)

ع: رَكْضٌ، وَثُوبٌ.

رژسه‌م

ك: رَوَسْتَم (ناوه بۆ پیاوان.)

ف: رُسْتَم (اسم است.)

ع: رُسْتَم.

رژش

ك: رَزْد، بِالَاكْرَدَن، به‌رزه‌بوون. [گه‌شه‌کردن]

ف: نَد، يَازَش، بِالَش، فَزَوْنِي، افزونى، دميدن،

يازيدين، باليدن، بلندشدن.

ع: رُشْد، نَشَأ، نُشُوء، نُمو، اِرْتِقَاء.

رژشه

ك: نازُويَان، [ناوزان، فامين]

ف: بۇرنايى، دانش.

ع: رُشْد، تَمييز، تَكليف.

رژشين

ك: رَوْتَاك، گه‌ش. [رووناك، به‌رامبه‌رى تاريك.]

ف: رَوَشَن، زَوْشَان، رَخْشَان، درخشان، تابان،

فروزان، درخشنده، تابنده، فروزنده، افروخته،

فروخته، فروغته، فروغده، آذرنگ.

ع: مُضِيئٌ، مُشْتَعِلٌ، مُتَنَوِّرٌ، وَهَاجٌ.

رژشين

ك: نوِيَن. [زرون (وهك: ناويته.)]

ف: رَوَشَن، پديدار، پديد. (آبگينه مثلاً.)

ع: شَقَافٌ.

رژشين

ك: نَاشِكْرَا، ديار. [به‌چار]

ف: رَوَشَن، أَشْكَار، پيدا، پديد، پديدار، هويدا.

ع: ظَاهِرٌ، وَاضِحٌ، لَاحِظٌ، لَاحِبٌ.

رژشنا

ك: رَوَشَن، رَوَشْنايى. [رووناكى]

ف: رَوَشَن، زَوْشَنِي، رَوَشْنايى.

ع: ضَوءٌ، نُورٌ، مُتَضَوِّءٌ.

رژشنا

ك: نَاشِنَا، دَوَسٌ، شَنَاسٌ. [ناسيار، ناشناررژشنا]

ف: أَشْنَا، رَوَشْنَاسٌ، دوست.

ع: خَدَن.

رژشنايى

ك: شَهْرَقٌ، سَوْمَا. [رووناكى]

ف: رَوَشْنايى، رَوَشْنِي، تَاب، تَابَش، فَرُوغٌ،

افروغ، فروز، رَخْش، دَرَخْش، تَاو، نَيْمَه، سَو،

وَرَاغٌ، پَرْتَو.

ع: ضَوءٌ، ضِيَاءٌ، سَنَا، نُورٌ، شَعَاعٌ.

رژشن‌کردن

ك: دَاگَرَسَانَن. [هه‌لکردن، هه‌لگرساندن]

ف: رَوَشَن‌كِرْدَن، افروختن، فروزاندن.

ع: اِشْعَالٌ، اِضْرَامٌ، اِنْكَاءٌ، اِيْقَادٌ، اِنَارَةٌ، شَبِوبٌ.

رژشسه‌وېوون

ك: [ك: زرون بوونه‌ره]

ف: رَوَشَن‌شُدَن.

ع: بُلُوْجٌ، وَضُوْحٌ، ظُهُورٌ، صُرُوْحٌ، تَصْرُحٌ، اِشْرَاقٌ.

رژشسه‌وکردن

ك: [ك: زرون‌کردنه‌ره]

ف: رَوَشَن‌كِرْدَن.

ع: تَوْضِيْحٌ، تَفْسِيْرٌ، تَعْيِيْرٌ، لَحْبٌ، اِحْيَاءٌ.

رؤفوو

ك: پَهَرَوَ، پِيْنَه. [پارچه‌ى دوروار به‌سه‌ر جلوپه‌رگى درآردا.]

ف: رَفُو، پِيْنَه.

ع: رَقَا، لُئْمٌ، تَرْمِيْمٌ، تَلْفِيْقٌ.

رؤفووکردن

ك: پَهَرَوَكِرْدَن، پِيْنَه‌كِرْدَن. [پارچه‌ى دوروين به‌سه‌ر جلوپه‌رگى

درآردا.]

ف: رَفُوكِرْدَن، پِيْنَه‌كِرْدَن.

ع: رَقَا، لُئْمٌ، تَرْمِيْمٌ، تَلْفِيْقٌ.

روفوگر

ك: پەروگر. [پینه كەر]

ف: رَفوگر، پاره دوز.

ع: رَفَاء، نَجَاد.

روكن

ك: پايه، گوشه، سوچ، دیوار. [قوژین، پهنا]

ف: جَن، پايه، گوشه، تَنبِزَه، سو.

ع: رُكن، جانب، طَرَف، سَنَد، دِعْمَة.

روکوو

ك: نووچ، خەم، كۆمەریوون، نووچیانەو. [نوشتانەو،

چەمانەو]

ف: خەم، خمیدن، دولاشدن.

ع: رُكوع، تَثَنِّي، اِنْحِنَاء.

روله

ك: لوله، منال. [فرزەند، زار]

ف: رود، آزم، فَرَزَند، زهرا، بچه.

ع: وَاكْد، صَبِي، نَسْل، نَجْل، اِبْن. (ابنة)

روم

[ك: ولاتی عوسمانی، تورکیای جاران.]

ف: روم.

ع: رُوم، عُثماني، تُرْكِيَّة.

رومه لخوا

[ك: ناژاره، پشیوی (سورکه لهی «رۆمه لخوا» یه.)]

ف: هنگامه، روم پرخواست. (مخفف)

[«رۆمه لخوا» است]

ع: مَعْرَكَة، رُومُ الغَزَاة، قِيَامُ الرُّوم.

روین

[ك: روان، دوهن]

ف: روغن.

ع: دُهْن، سَمْن. زَيْت.

رون

ك: روتاك، روتشن. [رون، روناك]

ف: روشن.

ع: مُضِيئ.

روناك

ك: روتشن. [روناك]

ف: روشن.

ع: مُضِيئ.

رون داخكەری

[ك: تاوهی تاییه تی رۆن تاوندهو.]

ف: یَغْلُو، یَغْلَا، یَغْلُو، یَغْلَوی، روغن داغ کن.

ع: مَغْلَاة، مَذْوَبَة.

رون زهیتون

[ك: دوهنی زهیتون.]

ف: اِنْفَاق، روغن زیتون.

ع: زَيْت.

رون کونجی

[ك: دوهنی کونجی.]

ف: شیره، روغن کُنجد.

ع: حَل، سَلِيط، شَبْرَج، سَبْرَج، دُهْنُ السَّمْسِم، دُهْنُ

الْحَل.

رونه پرو

ك: روژینه روژن، نوگه. [روژنه روژ]

ف: روزدرمیان، نوبه.

ع: غَبَّ.

رونیاس

[ك: بنی گیاه که بو رنگی بهن به کار دهیتیریت.]

ف: روناس، روغناس، روغنار، زغناز، زغناز، رونیاس،

روین، روینگ، روین، رونتگ.

ع: قُوَّة، قُوَّة، عُرُوقُ الحَمْر، عُرُوقُ الصَّبَاغین.

روو

ك: دیدار، روالهت، دهوچار، شیتوه. [چروچار، دیم]

ف: رو، روی، رُخ، رُخسار، روا، چهر، چهره،

دیم، دیمه، دیمز.

ع: وَجَه، خَدَّ، عَارِض.

روو

ك: بهردهم، [به رورور، حزور]

ف: رو، جلو، پیشگاه.

ع: حُضُور.

روو

ك: بیتشهرمی. شهرمنی (رودار. که مرو)

ف: رو، نیواد، گستاخی. (پرو، کمرو)

ع: جَسَارَة، اِعْتِرَار.

روو

ك: دیو. [لا، بهر و پشتی هر شتینک]

ف: رو.

ع: وَجَه، وَجَه، وَجَه، وَجَه، جَهَة، جَهَة، جَهَة، وَجَهَة، وَجَهَة،

وَجَهَة، صَفْحَة، طَرْف، جَانِب.

روو

ك: روالتهت، ریسو، رار. (بی راوروو، ریسورای نیسه.)

[رووبینی، مه رابی]

ف: رو، روی، پَجِیِو، زَرَق، سالوسسی،

خودسازی.

ع: رِثَاء، تَظَاهُر، تَزْوِیر.

رووبار

ك: رووبه پروو. [به رامبه، همبه]

ف: روبارو، روبرو.

ع: مُوَاجَهَة، مُوَاجِه.

رووبار

ك: پیتسپاردن، حه راله

ف: روبار.

ع: حَوَالَة.

رووبارکاری

ك: رووبه پروو کردن. [به رورور کردن]

ف: روبارو کردن، روبرو کردن.

ع: مُوَاجَهَة.

رووبارکاری

ك: پیتسپاردن، به رورور کرده، حه راله کردن

ف: روبارکاری.

ع: اِحَالَة.

رووباز

ك: روالته باز. [مه رایبکه ر (ریاکار)]

ف: سالوس، ساخته کار. (ریاکار)

ع: مُرَائِي، مُرُوْر، مُتَظَاهِر.

رووبازاری

ك: بخازدار. [بره دار]

ف: سُنْبَات، نمودنی، خواهان دار.

ع: مَرْغُوب، مَطْلُوب.

رووبوسی

ك: ماچوموچ. [دهمچا ماچ کردن.]

ف: رووبوسی، چپچاپ.

ع: تَفَاغُم، تَلَاثُم، مُطَاعَمَة.

رووبه را

ك: ته بار. جیبه جی کراو

ف: روبراه.

ع: مُجْرِي، مُنَجَز.

رووبه را کردن

ك: به جی هینان، جیبه جی کردن

ف: روبراه کردن، انجام دادن، پرداختن.

ع: اِحْرَاء، اِنْجَا، تَأْدِيَة.

رووبه پروو

ك: رووبار. [به رامبه، به رورور، همبه]

ف: روبارو، روبرو.

ع: مُوَاجِه، مُشَافِه، مُتَقَابِل. حَاضِر.

رووبه پروو

ك: تیره تیر، به رانبه. [همبه، هه تیر]

ف: روبرو، برابر.

ع: تَجَاه، مُقَابِل، مُوَاجِه.

رووبه‌رووو

ك: بدردهم. [بدره‌رووو، جزوو]

ف: روبرو، جلو، پیشگاه.

ع: حَضُور.

رووبه‌روویی

ك: بدرانبه‌ری. [بدره‌روویوونه‌ده، بدره‌نگاری]

ف: روبرویی، برابری.

ع: مُوَاجِهَةٌ، مُقَابَلَةٌ، تَقَابُلٌ، كِفَاح.

رووبه‌روویی

ك: چهنه‌به‌چهنه‌یی. [بدره‌نگاری کردن]

ف: روبرویی، چانه‌به‌چانگی.

ع: مُعَارَضَةٌ، مُكَافَحَةٌ، مُقَابَلَةٌ.

رووبه‌نه

[ك: رووبند، په‌چه]

ف: رووبند، رووبنده، ایازی، زراسو، چشم‌آویز،

پیچک، پیچه.

ع: بُرُقُع، نِقَاب، طَرَحَةٌ، لَعْم.

وینه—دۆلَع

رووبوش

ك: سه‌رپوش، سه‌رنداز. [پارچه‌ی سه‌ر و روو داپوشه‌ر.]

ف: روپوش، رُبوشه، رُبوسه.

ع: قِنَاع، مَقْنَعَةٌ، بُرُقُع، رِدَاء.

رووبوش

ك: سه‌رپوش. [په‌رده، داپوشه‌ر]

ف: روپوش، سه‌رپوش، پوشنه، سه‌رانداز،

سه‌رسینی.

ع: غِطَاء، خَفَاء، غِشَاء، غِشْوَةٌ، غِشَاوَةٌ، غِشِيَّةٌ،

غِشَايَةٌ، غَاشِيَّةٌ، غُفْرَةٌ، كِنٌّ، كِنَّةٌ.

رووبیدان

ك: رودان. [گوستاخ کردن]

ف: رودان. [جسور کردن]

ع: تَجْسِير، تَجْرِيَّةٌ، تَبْدِيَّةٌ.

رووت

ك: رووته‌ل، قووت، قووته‌ل، قوته، چه‌ك. [بی‌پوشاك]

ف: لُخْت، لوت، لوچ، لاج، ورت، غوش، غوشت،

نَهَك، برهنه.

ع: عَوْر، عَرِي، عَارِي، عُرِيَان. اَضْكَل.

رووت

ك: په‌تی، ساده. [ناتیکه‌لار، ساکار]

ف: ویژه.

ع: صِرْف، خَالِص، بَحْت، مُطْلَق.

رووتانن

ك: دارووتانن، دارنن. دان کردن. [دامالین. داوراندن]

ف: لخت کردن، کندن، جدا کردن. دانه کردن.

ع: نَزَع، خَرَط، تَعْرِیَّةٌ.

رووتانه‌وه

ك: دارووتانن، رنینه‌وه، دارنن. دان کردن. [چنین. دامالین.

داوراندن]

ف: کندن، جدا کردن، چیدن، لخت کردن.

دانه کردن.

ع: جَنِي، قَطْف، تَعْرِیَّةٌ، تَجْرِید.

رووتورش

ك: رووتورشیاک، ناوچاتورشیاک، چروچاتورشیاک.

[مۆن، ناوچارتان]

ف: شکپا، ترش روی، گرفته روی.

ع: عَبُوس، بَشْع، كَالِح، مَقْبُوض.

رووتورشیاک—رووتورش

رووتوقووت

ك: ره‌شرووت. [بی‌جلویه‌رگ]

ف: لخت و برهنه.

ع: اَضْكَل، عُرِيَان.

رووتوقووت

ك: رووته‌ن. [—رووته‌ن]

ف: لخت و برهنه، دک ولک، دق ولق.

ع: بُرْضَه، بَرِصَاء، مَرْدَاء.

رووتخت

ك: داپوشه‌ری ته‌خت. (پدرده‌په‌که ده‌یدهن به‌سهر ته‌ختدا،

بو بورك سووره و بو مردور ره‌ش یا سپیه.)

ف: دُخْدَار. (پوشه‌ای که روی تخت می‌اندازند،

برای عروس قرمز، برای میت سیاه یا سفید.)

ع: غِطَاءُ التُّخْتِ.

رووتهل

ك: قووته‌ل، روت، قوت. [بی‌جلوبه‌رگ]

ف: لُخْت، برهنه، لوت، لوچ، لاج، غوش،

غوش، ورت، تهک.

ع: عُوْر، عَرِيّ، عَارِي، عُرِيَان، أَضْكَل.

رووتنه

[ك: زهوی بیدره‌خت له دارستاندا یا بی‌گیا له نار

چیمه‌ندا یا بی‌بفر له نار به‌فردا.]

ف: لُخْت، دُك، دُق. (زمین بی‌درخت در میان

درختستان، یا بی‌سبزه در میان سبزه‌زار، یا

بی‌برف در میان برف.)

ع: بُرْضَة، بَرِصَاء، مَرْدَاء.

رووتنه‌وکردن

ك: داپلوسکانن. [رووت‌کرده‌ره، دامالین]

ف: لخت‌کردن.

ع: لُحْت، نُضُو، تَعْرِیة، تَجْرِید.

رووتی

ك: قووتی، رووتله‌لی، قووتله‌لی. [بی‌جلوبه‌رگ بوون.]

ف: لُخْتی، برهنگی.

ع: عُرِيّة، عَرِيّة.

رووتیانه‌وه

ك: رنیانه‌وه، دارووتیان. [لینکرانه‌وه. داوهرینسران (ره‌ك):

رووتانه‌وهی دره‌خت.]

ف: لخت‌شدن، چیده‌شدن. (درخت مثلاً.)

ع: خَلَع.

رووتیکردن

[ك: روو وهر گیتران به‌رهو که‌سیتک یا شیتیک.]

ف: روکردن.

ع: تَوَجُّه، اِقْبَال.

رووجا

ك: روده‌دشه‌که، رووجیگه. [به‌رگی دوشه‌ك.]

ف: روچا، روهی توشک.

ع: حَبِيس، غِطَاءُ المَرَقَدِ، غِطَاءُ الدَّوْشِكِ.

رووجیگه ← **رووجا**

رووخوش

ك: خوه‌شپرو، می‌روان. [رووخوش، ناچا وکراوه، می‌ه‌ربان]

ف: خوش‌رو، مهربان.

ع: بَشُوش، رُوْف، صَبِيح، مَلِيح، طَلِيْقُ الوَجْه.

روودار

ك: پپروو، روسه‌خت. [بیشه‌رم، روهه‌لم‌تراو]

ف: پُروو، سَخْت‌روو.

ع: دَعْن، مَاجِن، مَاجِع، جَسُور.

روو دامالیاک ← **بی‌ه‌یا**

روودان

ك: رووپیدان، دمه‌ردان. [به‌دهمه‌وه‌دان (گوستاخ کردن)]

ف: رودان. (جَسُور کردن)

ع: تَجْسِيْر، تَجْرِیة، تَبْدِیة.

روودان

ك: چارا و کوتائن، کوزانسه‌وه. [به‌ناچا ودا کوتانسه‌وه: باس

کردنی چاکه‌ی خوت به لای چاکه‌له‌گه‌ل‌کراوه‌وه.]

ف: واگوکردن، تازه‌کردن، سپاسه‌... .

ع: تَعْيِيْن، تَفْطِيْس. مِئَة.

رووجل

ك: گرفت. [قه‌بن بوون، زگ و‌هستان]

ف: روجل، گرفت.

ع: سُدَّة، ثَقْل.

رووده ربایس

ك: رووگير. [په سه ندرنی كاریك له بهر كه مپوویی.]
ف: رودروایست، روگردان.

ع: مُسْتَحْيِي، مُعَنَّت، مُكْرَه، مَجْبُور.

رووده ربایس

ك: رووگیری. [رووگیریون]

ف: رودروایستی، روگردانی.

ع: حَيَاء، اِسْتِحْيَاء، عَنَت.

روورهش

ك: سپارو، ده مچارپه ژ.

ف: روسپاه.

ع: اَدْعَم، اَسْوَدُ الْوَجْهِ.

رووش

ك: پرز، رووشان، ریشول. [تالگه لی تان یا پوی پارچه كه
له كاتی دپاندندا دیتته ده ره.]

ف: روش، پرز. [نخ های جامه كه هنگام پاره
كردن در می آیند، تار یا پود.]

ع: لَيْف، لَيْفَةٌ، غَفْر، غَفْرٌ، زُبْرٌ، زُبْرٌ، مُشَاقَّة.

رووش

ك: رووکیان. رووک. [رووشان، بریندار بوونی سه رچل.]

ف: خَراش، ریش.

ع: خَدِشَةٌ، سَحْجَةٌ، شَجَّةٌ، تَقَشُّرٌ، تَقْرُهُ.

رووش

ك: تروش، بی شه رم. [شه رانی، به دفر.]

ف: روش، دژ آلود، بی شرم، لُكام، كلوك.

ع: شَرِيس، شَكِيس، نَرِب، شَرور، مَرِيد، مَارِد،
قَلْطِي، خَبِيث، غَضُوب.

رووشال- رووش

رووش کردن

ك: رووكانن، رووشانن. [سه رچل بریندار كردن]

ف: خراشیدن، ریش کردن.

ع: تَخْدِيش، سَحْج، شَج.

رووشیان

ك: خراشیان، رووکیان. [رووشان، سه رچل بریندار بوون]

ف: خراشیده شدن، ریش شدن.

ع: اِنْخِدَاش، اِنْسِحَاج، اِنْشِجَاج، تَقَشُّرٌ، تَقْرُهُ.

رووک

ك: رووش، خراش، رووکه. [رووشان]

ف: خراش.

ع: خَدِشَةٌ، سَحْجَةٌ، شَجَّةٌ.

رووکار

ك: رووه. [دیوی ده ره وی کار.]

ف: روکار، روی کار.

ع: ظَاهِرُ الْعَمَلِ.

رووکار

ك: روویه روو، رووه لای، رووه. [به ره لای]

ف: رو برو، رو به سوی.

ع: تَجَاه، تَلْقَاء، جَانِب، طَرْف.

رووکانن

ك: رووشانن، خراشانن، رینن. [رووشاندن، سه رچل بریندار
كردن.]

ف: خَراشیدن، خَراشانندن، ریشاندن،
ریش کردن.

ع: خَمَش، خَدَش، سَحْج، شَج، تَخْدِيش، تَكْدِيج...

رووکه- رنه

رووکهش

ك: دیمه، رومال. [رووکیش]

ف: روکش، روپوش، رومال، ستو، سه تو،
زrandود، سیم اندود.

ع: مُمَوَّة، مُطَلَى، مُذَهَب، مُذَهَبٌ، نَهِيْب. مُفَضَّن.

سئوق

رووکهش

ك: رووکیش. [زیاد کراو، پیوه به سرار، سه ربار]

ف: رو، روی، رُخ، رخسار، چهر، چهره، دیم، دیمه.

ع: خَدَّ، وَجْه، عَارِض، صُورَة.

روومه تگرتن

ك: ده‌موچار گرتن. [رازانده‌وی ده‌موچار به موو لیگرتن]

ف: رخ پیراستن.

ع: خَفَاف، مَسَح، قَشْر، نَمَص، تَنَمِیص.

روومه تگیر

[ك: رازینه‌ری روومه‌ت، ده‌موچار هه‌لگر]

ف: پیرا، رخ پیرا، پیراینده، پیرایه‌گر.

ع: نَامِصَة، مَشَاطَة، قَشَا رَة، مُزَيِّنَة.

روونویس

[ك: روونوس، له‌به‌رگیرا. له‌به‌رگروه]

ف: رونویس، وانویس، رونوشت، وانوشت.

ع: نُسَخَة، سَوَاد، مُسَوِّدَة، مُسْتَنَسَخ.

روونه‌بوون

[ك: شهرم‌کردن]

ف: رونداشتن.

ع: حَيَاء، اِعْتَار.

روونه‌وون ← **روونه‌بوون**

رووه

ك: چه‌که. [دیوی به‌چاری جلوه‌برگ ... (روودی کراس).]

ف: روه، ابره، آور. (روی جامه)

ع: ظَهَارَة، وَجْه.

رووه

ك: رووکار. [به‌روروی، به‌ره‌ولای]

ف: روبروی، رو به سوی.

ع: تَجَاه، تِلْقَاء، جَانِب، طَرَف.

رووه

ك: دَیْر، لَپَه‌لَه، لَپَه‌رَه. [دیو، لا]

ف: روی.

ع: وَجْه، صَفْحَة.

ف: روکش، آفزوده، فزوده.

ع: اِضَافَة، عَلاوَة، ضَمِیْمَة.

رووکیان

ك: رووشیان، خراشیان، رنیان. [رووشان، سه‌چل بریندار

بودن]

ف: خراشیدن، خراش‌شدن، خراشیده‌شدن،

ریشیدن، ریش‌شدن.

ع: تَخْذِش، تَحْمِش، تَكْذِخ، تَقْشُر، تَقْرَه، اِنْسِجَاح،

اِنْسِجَاج.

رووکیش ← **رووکه‌ش**

رووکه‌ردان

ك: رووده‌ربایس، رووگیر. [په‌سه‌ندکردنی - یا: په‌سه‌ندکهری

- کاریک له‌به‌ر که‌مروویی.]

ف: روگردان، روگیر، رودروایست.

ع: اِسْتِحْيَاء. مُسْتَحْيِي...

رووکه‌ردان

ك: هه‌له‌رگه‌ریاگ، هه‌لگه‌ریاگه‌ره. [ره‌رگه‌ران. ره‌رگه‌رار،

پاشگه‌ز]

ف: روگردان، برگشته، روبرگشته.

ع: اِرْتِدَاد، اِرْتِجَاع، مُرْتَدَّ، مُرْتَجِع.

رووکیر

ك: رووگه‌ردان، رووده‌ربایست. [ناچار کراو به‌هوی

که‌مروویی‌ره.]

ف: روگیر، روگردان، رودروایست.

ع: مُعْنَت، مُگْرَه، مَجْبُور، مُسْتَحْيِي.

رووم

ك: روی من. [ده‌موچاری من. شه‌رمنی من. بی‌شه‌رمی

من]

ف: روم، رویم، روی من.

ع: وَجْهِي، خَدْيِي، عَارِضِي. جَسَارَتِي. اِعْتَارِي.

روومه‌ت

ك: ده‌موچار. [روو، چرچار]

ك: تـرژـپـهـرور، پـهـرورـدگار. [پـهـرورـدگاری ره گـهـز و چـهـشـهـكان.]

ف: زـرُتـشـت، زـرْدُشـت، داراب، دارای، دارای
گونه، فَرْدَفَر، فَرُروزان، گونه پرور.

ع: رَبُّ النُّوع.

رهبه ن

ك: بـیـوهـپـیـاك، بـیـژن. [سـهـلـت]

ف: بـیـوه، بـیـوهـمـرد، بـیـزن.

ع: اَیْم، ثَیْب، عَرَب، بَتُول.

رهبه پ

ك: رـهـق، وـشـك، سـهـخـت. [تـونـدبـور، وـشـكـهـلـانـور]

ف: خُشـك، خُشـكـیـده، سـخـت.

ع: صـلَب، یـابـس، مُتـیـبـس.

رهبه یان

ك: كـوتـان. [لـیـدان (له نانی و شك دان - بـز نمـونه - به دـهـست - به شـیـوهـیهـك كه دـهـنگی لـیـوه بـیـت.)]

ف: زـدن. (دست مثلاً بر نان خشك كه صدا كند.)

ع: دَق، ضَرْب.

رهبه پان

ك: تـهـپـتهـپـان، تـهـپـتهـپ. [دـهـنگـیـكه (وهك) دـهـنگی هـهـلـبـهـز و دابـهـز له سـهـرـبـانـدا.]

ف: تـپـتـپ. (صدای جـست و خـیز در پـشت بام مثلاً.)

ع: لَدَم، خَفَق.

رهبه

ك: تـهـپ، خـریـه، خـورپـه. [لـیـدان (وهك) لـیـدانـی (دل).]

ف: تـپـش، تـپـیـدن. (تـپـیـدن دل مثلاً.)

ع: ضـرَبان، اِرتـعـاش.

رهبه پهبه

ك: تـهـپـتهـپ، خـریـه خـرپ، خـورپـه خـورپ. [لـیـدانـی زـر

(دو باره بوونه ره که ی له بهر زوژبوونه تی.)]

ف: تـپـتـپ، سـك سـك. (تـكـرار بـرای كـثـرت اسـت.)

ع: ضـرَبان، اِرتـعـاش.

رهبه ل

ك: رـهـپـهـلـه، دـهـسه. [هـاوبـازی (دـهـسـته ی کایه کـه ر.)]

ف: دـسـته، تـوده، گـردشـده. (دـسـته ی باـزیـكن)

ع: زَحَم، جَمَع.

رهبه لكا

ك: کایه گا. [یاریکه (شوتنی کوژبوونه ره بـز یاری کـردن.)]

ف: باـزیـگاه. (جـای گـردن شـدن بـرای باـزی)

ع: مَلْعَب، مَلْهَى، مَرْحَمَة.

رهبه لكا

ك: بـهـرـهـلا. [لـهـوـهـرگای نـازاد (باخ یا لـهـوـهـرگایـهـك كه پـاوان نـه كـرایـت.)]

ف: آـزاد، زـهـا. (باغ یا علفـزاری كه قـدغـن نـبـاشـد.)

ع: بـهـرَج.

رهبه له - ره پهبه ن

رهدت

ك: بـهـرـهـت. [جـوړه تـهـپـکه یـه که که درگایـهـك بـهـسـهـر چـالـیکـهـوه دادـه سـهـر زـیـنن، هـهـر که نـیـچـیـر تـیـك بـه سـهـریدـا تـیـده پـهـر تـیـت ده که و هـیـتـه نـار چـالـه کـهـوه و دـهـسـبـه جـی دـهـرگـا که دـهـبـه سـر تـیـت.]

ف: دـام، چـالـه دـام. (قـسـمـتی اسـت از دـام که روی چـالـه در ی نـصـب کـنـند، هـمـیـنـکه شـكـار از روی آن رد شـود مـیـان چـالـه مـیـا فـتـد و در فـوراً بـسـته مـیـگـردد.)

ع: زُبَيَّة، وَجْرَة، قَرْمُوص.

رهدت

ك: چـال. (بـنـهـر ت، بـهـر ت) [قـولـکه]

ف: چـال، چـالـه، گـودال.

ك: جل، پوښاك، پوښهن، جلوبهرگ

ف: رخت، پوشاك، پوشيدنى.

ع: لباس.

رهخت

ك: يهرق، [اشتومه كى نه سپ كه له زيړ يا زيو دروست

ده كړيت.]

ف: رخت، يراق، ستام، استام، اوستام، اوستان.

(رخت اسپ كه از طلا يا نقره مى سازند.)

ع: حطبي، رخت.

رهختاو

ك: جيون، جيگه، خه وگه، نوين

ف: بېر، بستر، تشخانه، رخت خواب.

ع: منامة، مرقد.

رهسې

ك: سهما، چوپى، هه له كه، هه لپه ركى، [ديلان]

ف: وشت، شار، پاكوفتن، دست افشاندن،

جندبېدن، چرخ زدن، چوپى كشيدن.

ع: نزع، رقص، رقص

رهښه

ك: كونا، كه له وهر، [كون، كه له بهر، قلايش]

ف: رخ، رخنه، شكاف، شكوف.

ع: فلق، خرقي، ثلمة، فرجة، ثقبه.

رهډ

ك: شون، جيگه پا، [شوئينا، شوپ]

ف: رډ، پى، زهو، نشان پا.

ع: اثر، سلافي.

رهډيوون

ك: بگردن، [تپه رين، په رينه وه (وهك: په رينه له نار.)]

ف: زد شدن، گذشتن. (از آب مثلاً.)

ع: عبور، مرور، نهاب.

رهډكردن

ك: بگيرائڼ، بگه رائڼ، [تپه پانډن، په پانډنه وه]

ف: رد كردن، گذراندن.

ع: تغيير، امرار، اذهاب.

رهده وگردن

ك: دانه وه، کوتانه وه ملا، [به سدر دا دانه وه.]

ف: پس دادن.

ع: رد، إعادة، ارجاع.

رهز

ك: هه نگوور، ميتو، [تري، بنه تري]

ف: انگور، مو.

ع: عنب، كرم.

رهزاز

ك: رهنگرېز، رهنگه ر، [خومگر]

ف: رنگرز، رنگ كن.

ع: لوان.

رهزاهه ن

ك: دلخوېش، خوېش نوره، ته نده رداگ، [قاييل (رازي)]

ف: خرسند، خوشنود، دل خوش، دادستان.

(رضامند)

ع: راضي، رضي.

رهزاهه نى

ك: دلخوېشى، خوېش نودى، ته نده ردان، [قاييل برون،

رازي برون]

ف: خرسندى، خوشنودى، دل خوشى،

تن در دادن، خواه دادستانى.

ع: رضايه.

رهزايه تا - رهزاهه نى

رهزاز

ك: برنجكوت، [دنگچى]

ف: برنجكوب.

ع: رزان.

رهزل

ع: مَحْضًا لِلَّهِ، لِرِضَاءِ اللَّهِ، طَلَبًا لِمَرْضَاةِ اللَّهِ

رهزینل

ك: چهپه‌ل، كه‌نه‌فت، نه‌گريس، [رسوا، بى‌تابروو]
ف: پيس، پَزُو، پَزُو، پَزُو، پَزُو.

ع: رَذِيل، دَنَبِيع، مِفْلَاق، فَسَل، قُفَّ.

رهزټن

ك: ره‌شتن، [رشتن، كله‌كيشان]
ف: سرمه‌كشيدن.

ع: كَحَل، اِكْتِحَال.

ره‌ژټنه‌وه ← ره‌شته‌وه

ره‌س

[ك: پاش‌گريكه (وهك: دادره‌س. به‌ته‌نيا به‌كار
ناهيټرېټ.)]

ف: رس، رسنده. (دادرس، منفرداً استعمال
نمى‌شود.)

ع: ندارد. [هارواتاى عه‌ره‌بى نيه.]

ره‌سا

ك: بلون، دريټ. [پراوپر]

ف: رسا، بلند، دراز.

ع: رَفِيع، طَوِيل، كَافِي، وَاْفِي، كَامِل، تَام، تَمَام.

ره‌سايى

ك: پياگه‌بين، به‌ش‌کردن. [به‌س‌بوون]

ف: رسايى.

ع: كِفَايَة.

ره‌سځ

ك: ره‌و كوچك. [به‌ره‌و بيټگان چوون (گيان له شيتوازي
مروټه‌وه بچيټه شيتوازي نازهن، پاشان ره‌و، پاشان
بيټگان.)]

ف: سنگسار. (روح از صورت انساني به صورت

حيوان بعد به صورت نبات بعد به صورت

جماد درآيد.)

ك: كه‌ئس، كه‌نه‌فت، چهپه‌ل، نه‌گريس، [رسوا، بى‌تابروو]
ف: پَزُو، پَزُو، پَزُو، پَزُو، فرومايه.

ع: رَذَل، رَذِيل، قُفَّ، فَسَل، دَنَبِيع، مِفْلَاق، أَرْدَلُ
النَّاسِ.

ره‌زله

[ك: ريزه‌له: به‌رى گيايه كه بو‌ده‌رمان ده‌شيت.

ف: رَزَه، بَارِج، أَوْرَنَگ، أَوْرَنَج، سَگ‌انگور،
سَگَنگور، تاج‌ريزي، روباه‌ترېك.

ع: فَنَاة، حَبُّ الفَنَا، عَدْبُ التَّلْعَبِ.

وينه

ره‌زله

ك: مازى، [بربره‌ى پشت.]

ف: مازه، مازن. (بند پُشت)

ع: سي‌ساء، ش‌رخوب، صُلب.

ره‌زله‌پيټچ

[ك: گيايه كه بو‌ده‌رمان ده‌شيت. (به يونانى «ستاريون»
پي‌ده‌ټين.)]

ف: فاشرا، فاشرس‌تين، برابران، شش‌بندان،
هزار چشان. (به يونانى سطاريون گويند.)

ع: عَدْبُ الحِنِّ، عَدْبُ الحَيَّةِ، حَالِقُ الشَّعْرِ.

وينه

ره‌زوم

ك: جه‌نگ، داوا. [شه‌ر]

ف: رَزَم، نَبْرَد، پيگار، جَنگ.

ع: حَرْب، قِتال.

ره‌زومه

ك: بوخچه، به‌سه. [به‌سراو، پيچار]

ف: بسنه، بُفچه، بوخچه، پُرونده.

ع: رَزْمَة، حُرْمَة.

ره‌زه‌لخوا

ك: بو‌خوا، [بو‌خاترى خوا. (مه‌جزى ره‌زاي خوا.)]

ف: براى خدا. (محض رضاي خدا)

ع: رَسَخ.

رده‌سم

ك: یاسا، بار، ره‌شت، را، شیوه. [دابونه‌ریت]

ف: رَسَم، بَز، تَرز، رُوش، شِیوه، رسته، راه، یاسا.

ع: دَاب، رَسَم، رَوِیَّة، عَادَة، قَانُون، قَاعِدَة، طَرِیْقَة،

طَرِز.

رده‌سم

ك: شیوه. [نیگار (نیگاری ده‌نگنه‌کراو له هونه‌ری نیگار‌کیشاندا).]

ف: گَزَار، نِگار، بَیْرَنگ، نَیْرَنگ. (سیاه قلم در

فن نقاشی)

ع: رَسَم.

رده‌سم‌کیش

ك: شیوه‌ساز، شیوه‌کیش، شیوه‌نویس، شیوه‌نگار.

[نیگار‌کیش]

ف: گَزَارگَر، بَیْرَنگ‌نِگار.

ع: رَسَام، نَقَاش.

رده‌سم‌کیشان

ك: شیوه‌کیشان. [نیگار‌کیشان]

ف: گُزَاردن، گُزَارِیدن، گُزَار‌کَشِیدن،

بَیْرَنگ‌نِگَاشْتَن، بَیْرَنگ‌نِگَاری، نِگار‌کَشِیدن.

ع: تَرَسِیم، تَنقِیش، نَقِش.

رده‌سمی

[ك: عاده‌تی، ناسایی (وهك: برنجی رسمی).]

ف: رسمی. (برنج رسمی مثلاً.)

ع: عَادِي، مُتَعَارِفِي.

رده‌سمی

[ك: خزمه‌ت‌کارتیک که ده‌سنویژ ناشکینیت.].

ف: رسم، رسمی. (خدمتکار محرم)

ع: خَاص، خَادِمِ محرم.

رده‌سموول

ك: فرساده، که‌س. [نامه‌بهر، په‌یامبهر، نیراو]

ف: فرستاده، کس، آدم.

ع: رَسُول، مَبْعُوث.

رده‌سم

ك: به‌ش. [پشك، پاژ]

ف: بَخْش، رَسَد.

ع: سَهْم، نَصِیب، قِسْمَة.

رده‌سم

ك: کَالِیت، کَوَلِیت. [بوسه، که‌مین]

ف: هودل.

ع: رَصَد.

رده‌سم‌خان

ك: کَالِیت‌گا، کَوَلِیت‌گا. [شوینی بوسه‌نانه‌وه، که‌مین‌گا]

ف: هودل‌خانه، هودل‌گاه.

ع: مَرَصَد.

رده‌سم

ك: گَوَرِیس، تَه‌نَاف. [گوریس، پت، تَه‌نَاف]

ف: رَسَن، رِیسْمَان، تَنَاب.

ع: حَبَل، رِشَاء، طَنَاب، طُنُب.

رده‌سم

ك: ره‌گ، ریشه، رته‌وه، تورم، نه‌ژاد. [توره‌مه، ره‌گه‌ز (به

زوری بو‌نه‌سپ به‌کار ده‌ینرت.].

ف: پَرُوژ، نَزَاد، تَبَار، گُوهر. (بیشتر در اسپ

استعمال می‌شود.)

ع: نَسَب، أَصْل، عِرْق، عِرْقَاة.

رده‌سمید

[ك: رَسَل (به‌لگه‌ی گه‌بشتنه‌جی).]

ف: رَسِید، یَافْتَه. (قبض رسید)

ع: أَلْوَاصل.

رده‌سمید‌گه‌ری

ك: وَاړه‌سی، پِیَاگه‌یِن. [نیکو‌لینه‌وه، پشکین]

ف: پڑوہنش، رَسیدگی، وارسی، بررسی،

ع: فحص، تحقیق، تفتیش، استفسار.

رہسین

ك: رسگاری. [رزگارہون، خہلہستن]

ف: رستن، رستگاری.

ع: نَجاة، فلاح، خلاص، نَقَذ.

رہسین

ك: گہین. [گہیشن (وشہیہ کی گہروسیہ).^۱]

ف: رسیدن. (لغت گروسی است.)

ع: وصول. ملاقات. تحقیق، فحص.

رہسین

ك: رہسان. [گہینہر، راگہینہر]

ف: رسان، رسانندہ.

ع: موصول، مبلّغ.

رہش

ك: مشکی، قہنوسی. [رہژ، سیا]

ف: سیا، سیاہ، گلاہ.

ع: أسود، أحم، أسخ، أسخ، أدھم، أكفح، حالک،

بہیم، غریب، یحوم.

رہش

ك: قہلاخی. [جلوبہرگی تازیہباری.]

ف: سیاہ، جامہی سوگ. (لباس عزا)

ع: سلاب.

رہشاو

[ك: زووخاری دہروون (لہ نندامگہلی لہش پیدہ

دہیت.)]

ف: زاوڑ، آب سیاہ. (در اعضاء بدن پیدہ

می شود.)

ع: الماء الأسود.

رہشاو

ك: ناومروار. [ناومرواری: نہ خوشینیکہ. (تایہتی چاوه.)]

ف: تَمَر، آب سیاہ، آب مروارید. (در چشم پیدا

می شود.)

ع: ماء النّزلة، الماء الأسود.

رہشایی

ك: تارمایی، تاپڑ، ناسڑ. [شہبہنگ]

ف: زُهو، سیاہی.

ع: شَنَح، شَخَص، نَدَح، جُنَّة، طَيف، ظِل، سَواد،

هامة، عامّة، خيال.

رہشایی

ك: جوچین. [گوندنشین بی جوت و گا.]

ف: جوچین، سیاہی دہ. (رعیت بی جفت)

ع: قَرَوِي، سَوادُ القُريّة.

رہشایی

ك: رہشکەن. (پد لہی رہش لہ کتودا کہ بہ فرہ کہی

دہچیتہ رہ.)]

ف: سیاہی. (سیاہی میان برف کہ از کوہ پیدا

می شود.)

ع: كَلَف، سَواد.

رہشایی

ك: چتوہ لگہر. [نہو کہ سانہی کہ پیاری شہر نین و تہنیا

ژمارہی سوپا زوڑ دہ گہن.]

ف: سیاہی، سیاہی لشکر.

ع: سَوادُ العسکر.

رہشایی

ك: رمل، کارڑی. [تہم، ریشکہریشکہ]

ف: سیاہی، خیرگی.

ع: غشاوّة.

رہشایی

ك: بیڑ، ولین. [بیڑ: نہ خوشینیکہ پیستہ.]

ف: گراون، گوارون، گریون، بریون، آندوب، داد.

۱ - گہرووس: ناوچہیہ کہ لہ کوردستان. (ر - ر)

ع: سَوْدَاء، سَوِيْدَاء، قَوِيَاء، حَزَان.

ره شيام

ك: ردشكار. [مه يله ورهش]

ف: سيبه فام، سيباه فام.

ع: اَدَهَم، اَدَلَم، اَدَم.

ره شي بوون

ك: له بهر چاوكه فتن. [له بهر چاوكه وتن، بيتران (خوازه يه).]

ف: سيباه شدن، از چشم افتادن. (مجاز است.)

ع: مَنفُورِيَّة، مُسْتَكْرِهِيَّة.

ره شبيه له ك

ك: رهش و چه رمگ. [رهش باز، به له كي رهش و سپي.]

ف: سيباه و سفيد.

ع: حَصْف، خَلِيْس، كَلْفَاء.

ره شبيه له ك

ك: زن و پياگ. [نافرته و پيار (كه له هه لپه ركيدا تيكه ل

ده بن.)]

ف: زن و مرد. (كه در چوپي قاتي مي شوند.)

ع: خَلِيْس، تَخَالْس، تَخَالط، اِرْتِقَاش.

ره شي پوش

ك: كه لاخي پوش. [نازيه تبار، جلويه رگ رهش.]

ف: سيباه پوش، سوگوار.

ع: مُسَلَّب، حَاد، مُحَد. (مُحَدَّة، مُتَسَلَّبَة)

ره شي پوشين

ك: كه لاخي بوون. [نازيه تباري]

ف: سيباه پوشي، سيباه پوشيدن.

ع: حِدَاد، تَسَلَّب.

ره شتاله

[ك: نه سمري مه يله ورهش.]

ف: سيباه چرده، سيبه چرده.

ع: اَسَمَر، اَقْتَم، اَدَم.

ره شستن

ك: ره زتن، كله كيشان. [رستن، كله كيشان]

ف: سرمه كيشدن.

ع: اِكْتِحَال.

ره شتنه وه

ك: ره زتنه وه، داگرتن. [داپوشين، جي كردنه وه، گشتگيري]

ف: فراگرفتن.

ع: شَمَل، شَمَل، شَمُول، تَغْطِيَّة.

ره شتي

ك: كيش، كيشباف. [شده، مشكي (ده سمالي ههر ريشمي

خهت خهت كه ده بييجن به سهردا.)]

ف: رشتي، كيشباف. (دستمال ابريشمي راه راه

كه به سر مي بندند.)

ع: رَشْتِي.

ره شي داگه ريان

ك: نالوژ بوون، تاز داگه ريان. [نارهق كردن و گرژ بوون له

رقا.]

ف: كييارا، سيباه شدن، گرفته شه شدن،

خشمناك شدن، خشمگين گشتن.

ع: كَلْفَة، اِكْلِفَاف، اِغْتِيَاظ، اِحْتِدَاد، اِرْمُجَاج،

تَنْقَط، شَكْس.

ره شكار

ك: رهشيام. [رهشتان]

ف: سيبه فام، سيباه فام.

ع: اَدَلَم، اَدَهَم.

ره شكه

[ك: توژيكي جهه وال ناسايه وه كوو دار ده يتنه ن و كا و

نالهي پي ده گوژنه وه.]

ف: آرد، كوژنده. (جوال مانندي است مشبك

مانند دام مي بافند و با آن كاه و علف حمل

كنند.)

ع: غِرَارَه، شُكْبَان.

ويته

ردشکن

ك: رهشایی. [په‌له‌ی رهش له کی‌ودا که به‌فره‌گه‌ی ده‌چیتته‌ره.]

ف: سیاهی. (سیاهی میان برف که از کوه پیدا می‌شود.)

ع: کَلَف، سَوَاد.

ره‌شکه‌وگ

ك: ره‌شکه‌ره، بازگ، بوزچین. [نه‌بله‌قی، دورپه‌نگ]

ف: چپار، کبود، بور.

ع: اَشَهَب، اَبْرَش، اَبْرَق، اَحْم، اَرَقَش.

ره‌شکه‌وه—ره‌شکه‌وگ

ره‌شمار

ك: سیامار. [ماری سیاره‌نگ.]

ف: سیه‌مار، سیاه‌مار. (مار سیاه)

ع: اَسَوْد سَالِخ، سَالِخ.

ره‌شمال

ك: سیامال، دوار. [تاول، چادر، کون]

ف: سیاه‌چادر.

ع: فُسْطاط، حِیَاء، حِوَاء، فَاذَة، حَفْض، نَجْع، مَظْلَه.

وینه—دوار

ره‌شمه

[ك: هه‌وساری باریکی زنجیر یا هه‌وریشم.]

ف: رَشْمه. (افسار نازک زره یا ابریشم)

ع: حِنَاب.

ره‌شوبازگ

ك: ره‌شبه‌له‌ك. [ره‌شباز، به‌له‌کی رهش و سپی]

ف: سیاه‌وسفید.

ع: اَبْرَق، كَلْفَاء.

ره‌شور ووت

[ك: روت و ره‌جان]

ف: لخت و برهنه.

ع: عَرِيٌّ و عَارِيٌّ، عُرِيَان.

ره‌شور ووت‌کردن

[ك: روت‌کردنه‌ره، چه‌ته‌بی]

ف: لخت‌کردن، دزدی‌کردن، راه‌گرفتن.

ع: تَجْرِيد، قَطْع طَرِيق، تَلْصُص، سِرْقَة، تَعْرِیَة.

ره‌شوکی

ك: شینکه، سه‌ریپ. [جوړه تفه‌نگیکه. (تفه‌نگی

ره‌شوکی.)]

ف: دهن‌پُر. (تفنگ دهن‌پُر)

ع: باروډه.

ره‌شه

[ك: سووکه‌له‌ نای «موحه‌مه‌د ره‌شید».]

ف: مخفف «محمد رشید» است.

ره‌شه‌نولاخ

[ك: ره‌شه‌ولاخ، چوارپی]

ف: ستور، چهارپا.

ع: نَعْم، بَهِيْمَة، دَائَة.

ره‌شه‌با

[ك: بای توندی روژناوا (بایه‌که له روژناواوه هه‌لده‌کات،

له زستاندا سارد و له هابیندا گهرمه.)]

ف: باد سرد، باد سیاه. (بادی است که از طرف

مغرب می‌وزد، در زمستان سرد است و در

تابستان گرم.)

ع: سَمُوم، دَبُور.

ره‌شه‌گل

ك: هه‌رگه‌ره‌شه. [قورپه‌ره‌شی خه‌ست.]

ف: شلک، سیاه‌گل، زمین‌سیاه.

ع: حَال، حَمَاءَة.

ره‌شه‌گه‌ون

[ك: جوړه گهرنیکه جه‌ری لی‌ده‌گرن.]

ف: دهله.

ع: قَتَاد، شَجَرَة اَلْقُدْس، مِسْوَاك اَلْعَبَّاس، رَعِي

اَلْاِبِل.

وینه—گه‌ون

ره‌شهوویون

ك: ره‌ش بورنه‌ره (بۆ نموونه به هوی خۆره‌وه.)
ف: سیاه‌شدن. (از آفتاب مثلاً.)

ع: اسوداد، ادھیمام، التیاح، التیاع.
ره‌شهو بی!

ك: ده‌ك دارزی! (تورك و نه‌فرینه.)
ف: سیاه‌شود، خراب‌شود! (نفرین است.)

ع: سَوَدَهُ اللهُ!

ره‌شی

ك: (ك: سووكه‌له‌ناوی «موحه‌مه‌د ره‌شید».)
ف: مخفف «محمد رشید» است.

ره‌شی

ك: ره‌شیتی، به‌رام‌به‌ری سپیتی.
ف: سیاهی.

ع: سَوَاد، سَحَام، سُحْمَه، سُحْمَة، دُهْمَة.

ره‌شی

ك: بو‌لون، به‌رز، بالا‌به‌رز. [به‌ژبه‌رز]
ف: بُلند، بلندبالا، بالیده، گوالیده.

ع: رَشید، طویل، طویل‌القامة.

ره‌شی

ك: ناززیگه، فامیده، تیگه‌یشتور.
ف: دانشمند، با دانش.

ع: رَشید، مُمیز، مُكَلَّف.

ره‌شی چاو

ك: گلینه، ره‌شینه، بیلبیلی چار.
ف: کاک، مَرْدَم، مَرْدَمه، مَرْدَمک، سیاهی چشم.

ع: حَدَقَة، سَوَادُ الْعَيْن.

ره‌عد

ك: تریشقه، هه‌ره‌تریشقه. [هه‌ره‌گرمه]
ف: تَنْدَر، تَنْدور، بېر، كَنْور، بُوختور، بُوختوه،

بَخَنو، بَخَنوه، آسمان‌غُرْتَبه، آسمان قُلُنْبَه.

ع: رَعْد، قَابَة، هَادَة، هَرْق، هَزِيم، صَاعِقَة.

ره‌عشه

ك: له‌رزه، له‌رز، له‌رزیان، له‌ره. [له‌رینه‌ره]
ف: كَرْزه، كَرز، كَرزش، كَرزیدن.

ع: رَعَشَة، رَجْفَة، رَعْدَة، اِرْتِعَاش.

ره‌عناپی

ك: نه‌رمی، شلی، نه‌رموشلی. [ناسکی، شوخی]
ف: سمک، سستی، نرمی. زیایی.

ع: رُعُونَة، لَيْتَة، لَطَافَة.

ره‌عییه‌ت

ك: رایه‌ت، دین‌شین. فه‌لا، دیهاتی. [گون‌دن‌شین، ژیر
ده‌سه‌لاتی ناغا.]

ف: بان‌رم، بان‌رم، روستا، روستایی، ده‌نشین،
کشاورز، برزگر، دهگان.

ع: رَعِيَة. فَلَاح. زَارِع. رُسْتاق، دِهقان.

ره‌قیه‌ت

ك: هه‌ره‌س، هه‌ك، دل‌ه‌ارردن. [ناره‌زوو کردن، دل‌پتوه
بون]

ف: خواه، دلخواه، گراه، گرای، گرایش، ملچکا،
پیسودن، هوس، هوس‌کردن.

ع: رَغْبَة، مَيْل، تَنَافُس.

ره‌غم

ك: خیه‌گه. [هیزه]

ف: رَعْم، خیه‌گ روغن.

ع: وَطْب.

ره‌فت

ك: ره‌فتار، روین، ریگه‌روین. [ره‌وت: جو‌ری به‌پیدا‌چوون]
ف: رفتن، رفتار، راه‌رفتن، زوش.

ع: مَشِي، سَبْر، سُلُوك، تَطَرُّق، مَشِيَة.

ره‌فتار**ره‌فئیق**

ك: یار، هامرا، دَوس، ده‌سه‌برا، ده‌سه‌خوه‌یشک. [هارپی]
ف: یار، سَنگَم، سَنگَمَبَر، سَنگَار، انباز، دمساز،

همراه، دوست.

ع: رِدء، رَفِيق، وَفِيق، سَجِیر، قَرین، خَلِیط، نَدیم، صاحب، مُصاحب، مُعاشِر، خَدن، خَلیل، خَدین، وَدید، صَدِیق، مُحِب، صَفِی، وِکِی، دَمِج...

رهق

ك: رَهَب، سَهت. [پتەر، وشك، بهرامبهری نهرم].
ف: سَهت، خُشك.

ع: صَلَب، صَلد، یابِس.

رهقابهت

ك: چارلینگه‌ری، هاروایی، ملسوژمی. [چارلینگه‌ری،
ره‌بهری]

ف: مری، همچشمی، همخواهی، همسری،
برابری.

ع: رَقَابَة، حَسَادَة، نَظَارَة.

رهقاز

ك: پل‌تەقین، چه‌قانه‌ژن. [سه‌ماکر]

ف: وشستان، یافەر، چرخ‌زن، دست‌افشان،
پای‌کوب.

ع: رَقَاص، رَقَاز.

رهقاز سه‌عات

[ك: به‌ندۆل (به‌ندۆلی کاتژمیتر).]

ف: پاس یافەر. (رقاص ساعت)

ع: رَقَاز، رَقَاصُ السَّاعَة.

وینه > ۲

رهقان

ك: ره‌قەن، چه‌قەن، خرپ، زربان، سه‌خناخ. [به‌رده‌لان،
ریخ‌لان]

ف: شنج، تَرس، تَرین، گُردر، سنگ‌لاخ. ریگ‌زار.
زمین سَهت.

ع: لوب، حَرَة، جَدب، جَرَل، جَرول، جَفَف، عَقَص،
ماحل، ظَلِفَة، جَلْدَة، خَشَباء.

رهقائین

ك: ته‌قائین، شه‌قائین. [لیندان، له‌راندنه‌وه (وه):
شه‌کاندنه‌وهی ده‌رگا.].

ف: ژدن، جُنبان‌دن. (جنبان‌دن در مثلاً).

ع: دَق، انقاص.

رهق‌بوون

ك: ره‌پبوون. [وشك‌بوون، پته‌بوون، ره‌قه‌لاتن]
ف: سَهت‌شدن، خُشك‌شدن، خُشکیدن.

ع: تَصَلَب، تَصَلد، اِتِّباس.

رهقین

ك: ره‌خس، سه‌ما، هه‌له‌که، چوپی. [هه‌په‌رین، سووردان]
ف: شار، وشت، چوپی، جنبیدن، چرخ‌زدن،
پاکوفتن، دست‌افشان‌دن.

ع: نَزج، رَقَز، رَقَص.

ره‌قوته‌ق

ك: ره‌قووشك، خو‌توخالی. [زه‌وی وشك و بی‌گیا.].
ف: نَغ، نَق، نَق و لَق، نَك و لَك. خُشك و ته‌ی.

(زمین خشک و بی‌گیا)

ع: جُرُز، صَلد، خَشَباء، قَارَة، خَوِیَة، مَرَت.

ره‌قوته‌ق - ره‌ق

ره‌قوروال

ك: سَهت. [وشکه‌لاترو]

ف: سَهت، خُشك، خُشکیده.

ع: صَلَب، صَلد، یابِس.

ره‌قوفیق

ك: له‌ر. [لاواز، دال‌گوشت]

ف: ریقو، لاغر، باریک.

ع: شاسِب، ضامِر، مَه‌زول، نَحِیف، ضَعِیف...
ره‌قووشك

ك: وشکه‌بووگ، ره‌قه‌بووگ. [لاواز و ره‌قه‌له]

ف: خُشك، خُشکیده.

ع: شاسِب، مَتَخَشَب، مَتَصَلد.

ره قووشك ← ره قوته ق

ره قه

ك: كيسه لئى نارى. [رهق، كيسه لئى نار نار].

ف: رهق، لاک پشت آبی.

ع: رهق، لَجَأ، سَلْحَفَاة.

وینه

ره قه

ك: خره. [دهنگیکه. (وهك: دهنگی چه رمی وشک.)]

ف: خرخر. (صدای چرم خشک مثلاً.)

ع: نَقِیض، خَفْحَفَة.

ره قه ل

ك: له، چه قه ل، باریک. [لاواز، دالگوشت]

ف: کاک، لاغر، ریفو، باریک، نزار، زار، زبون.

ع: ضامِر، نَقْل، لاغِب، قَضِیْف، نَحِیْف، ضَعِیْف،

مَشِیْق، رَفِیْق، مَهْزُول.

ره قه م

ك: نویشته. [نوسراو، فه رمان (فه رمانی شازاده.)]

ف: پایزه، نوشتته، نگاشتنه، رَقْم. (حکم

شاهزاده)

ع: رَقْم، مَرْقَوْمَة، مَرْسَوْمَة.

ره قه ن ← ره قان

ره قه و بووگ

ك: وشکه و بووگ، سه خته و بووون. [وشکه لاتوو، رهق بوو]

ف: خشکیده، سخت شده.

ع: مُتَصَلِّب، مُتَصَلِّد، مُتَبَس.

ره قه و بووون

ك: وشکه و بووون، سه خته و بووون. [وشکه لاتن، رهق بوون]

ف: خشکیدن، سخت شدن.

ع: تَصَلِّب، تَصَلِّد، اِتْبَاس.

ره قه و بووون

ك: مردن. [رهقبورنه وه (مردن له سه رمان.)]

ف: مُردن، افسردن. (از سرما)

ع: هَرَاء، هَرَاة، رِمَادَة، رَمَد.

ره ق هه لاتن

ك: رهق هه بوون، وشکه و بوون. [سه خت بوون، پته و بوون]

ف: خوشیدن، خشکیدن، پَخَسیدن،

خُشک شدن.

ع: يَبَس، لَصَب، لَصَف، ثَلَب، لُصُوغ، جَفَاف،

اِتْبَاس. تَعِين.

ره قى

ك: سه ختی. [رشکی، پته ری]

ف: سختی.

ع: صَلَابَة.

ره قیاب

[ك: کوتراو، لیدراو (وهك: ده رگای لیدراو.)]

ف: زده شده. (در مثلاً.)

ع: مَدْقُوْق.

ره قیب

ك: هاوخوا، ملوژم، سه ره خهر، هاوچار، هاوسهر.

[چارلیکهر، کسیتک که رکبیری ده کات.]

ف: همخواه، همچشم، همسر، برابر، چشمدار،

پاسدار، پاسبان.

ع: رَقِیْب.

ره قینه

ك: که میله، ره قینه. [که میل (چلک، خوین یا چلمی رهق

بوو.)]

ف: گال، کمره. (چرک یا خون یا عن دماغ که

خشکیده باشد.)

ع: وَضْر، لَكْتُ، كَنْب.

ره قینه

ك: ساقول. [تیسکی لورلاک (تیسقانی بووز و به لک.)]

ف: ساق پا، استخوان پا. (استخوان جلوی پا)

ع: ظَنْبُوْب، ساق.

ره‌قینه

ك: كه‌میلَه. [كه‌میل (چلکی ره‌ق بوو).]

ف: كمره، پینه، (چرک سخت شده)

ع: كُنْب.

ره‌گ

[ك: گویره‌ره‌وی خوین له له‌شدا.]

ف: رگ.

ع: عِرْق.

ره‌گ

ك: ریشه، ره‌ته‌وه، تورۆم، ره‌سه‌ن. [توره‌مه، بنه‌چه]

ف: رگ، رَسَن، پَرُوژ، ریشه، نژاد.

ع: عِرْق، أصل، نَسَب.

ره‌گ

ك: رزن، چین، [ریز، چینه (وهك: چینی دیوار).]

ف: رگ، زک، زده، رَسْتَه. راسته، نسپه، نیسپه،

داو، دای، خره، چینه، آشکو، آشکوب. (چینه‌ی

دیوار مثلاً.)

ع: عِرْق صَف، رَدِیْف، سَاف، مِدْمَاك، مَرْتَبَة.

ره‌گاوره‌گ

ك: ره‌گواره‌گ. [هه‌لگه‌رانه‌وه‌ی ره‌گ.]

ف: نُرَنج، رگ‌به‌رگ.

ع: شَنج، مَعْص، اِنْخِلاَع.

ره‌گاوره‌گ‌که‌فتن

ك: ره‌گواره‌گ‌بورن. [هه‌لگه‌رانه‌وه‌ی ره‌گ.]

ف: نُرَنجیدن، پیچ‌خوردن، رگ‌به‌رگ‌شدن.

ع: تَشْنُج، تَمْعُص، التَّوَاءُ الْمُفَاصِلِ.

ره‌گ‌دل

[ك: ره‌گی تاییه‌تی دل.]

ف: رگ‌دل.

ع: وَتِین.

ره‌گ‌زینگ

ك: ره‌گ‌زینگ. [ره‌گی خوینبه‌ر. (له‌عه‌ره‌بیدا به‌هه‌موو

ره‌گه‌خوینبه‌ره‌کانی له‌ش ده‌لین: «شه‌ره‌یان».)]

ف: رگ‌جان، رگ‌تپنده. (رگه‌های تپنده را در

تمام بدن شریان گویند)

ع: شریان.

ره‌گ‌زینگگی—ره‌گ‌زینگ

ره‌گ‌که‌رده‌ن

ك: ره‌گ‌مل. [ره‌گی گه‌ردن]

ف: رگ‌گردن.

ع: وَرِید، وَدَج، (وَدَجَان)، عِلْبَاء.

ره‌گ‌هل—ره‌گ‌که‌رده‌ن

ره‌گ‌واره‌گ—ره‌گ‌واره‌گ

ره‌م

ك: ره‌و، كۆ، چله‌كه. سول، دوری. [سل]

ف: رَم، گُریز، تَرَس، دوری.

ع: جُفول، شُرود، أُبود، نَفْرَة، تَجَنُّب، خَوْف.

ره‌م

ك: گه‌ل، روئیل. [ره‌وه، ره‌وگ، جه‌له، ران]

ف: رَمه، گله.

ع: قَطِيع، رَمَق.

ره‌هاتن

ك: ره‌واتن، تارائن، ترسانن. [ناچار به‌هه‌لاتن کردن.]

ف: رم‌دادن، گریزانندن، ترساندن، دور کردن.

ع: اِحَاشَة، اِعْدَاء، تَبْعِید، تَقْعِیْط، طَرْد.

ره‌هز

ك: گوته، درکه. [نامازه، هیمما]

ف: سیم، پیچه، پرخیده، گوشه، دندش.

ع: رَمَز، كِنَايَة، اِشَارَة، اِیْمَاء.

ره‌هزویژ

ك: گوشه‌ویژ. درکه‌زان. [نامازه‌که‌ر، هیمما‌که‌ر]

ف: سیمیار، پیچه‌گو، پرخیده‌گو، دندان.

ع: رَمَاز.

ره‌مشت

ك: ناروگۆز، گۆزائنهوه. [نالوگۆز، گۆزینهوه]

ف: رَمَش، رَمَشْتَن.

ع: مُعَاوِضَةٌ، مُبَادَلَةٌ.

رهمكەر

ك: سرگ. سولكەر. ترسنوك. [سلكەر، سلوك]

ف: رموك، رمیده، گریزان، ترسو، ترسان.

ع: جافل، شارِد، نافر، خائف.

رهمه

ك: ران، رەوگ، گەله. [رەه، جەله]

ف: رَم، رَمه، سبیله، گَله.

ع: قَطِيع، ثَلَّة، حَيْلَةٌ، فِرْق، رَمَق.

رهمهقی

ك: تار، تین، نیمه گیان. [گیانه گوینه: دواپن پشور].

ف: توش، تاب، توان، ماندهی جان.

ع: رَمَق، ذَماء، حُشاشَةٌ، بَقِيَّةُ الْحَيَوة.

رهمهکی

ك: یه لخی، رهه کی. [یابوو به که به که لکی سواریبون

نایهت.]

ف: رهمه کی. [یابویی که کار سواری نیاید.]

ع: جَشْر، رَمَكَةٌ.

رهمیاک

ك: رهویاک. [رهو کردو، هه لاتوو له ترسان.]

ف: رمیده.

ع: مُشْرَد، شَرِيد، مُجْفَل، مُنْفَر، مُفْرَع.

رهمیان

ك: ره کردن. [هه لاتن له ترسان، سل کردن]

ف: رَمِيدَن، رَم کردن.

ع: جُفُول، شُرود.

رهن

ك: روت، بیتاک. [بیهه روا (گوینه دهه)]

ف: رند، بی پاک، (بی عار)

ع: قَلاش، لاقید.

رهنج

ك: نازار. [نیش و ژان]

ف: رَنج، جَسک، آزار، آزیر، آدرنگ.

ع: عَناء، نَصَب، غَضَن، رَحْمَةٌ، مِحْنَةٌ، تَعَب.

رهنجانن

ك: نالۆژ کردن، نازار کردن. [دلشکاندن، نارههت کردن]

ف: رهنجاندن، جسکانیدن، آژردن، آزار کردن،

آژرده کردن.

ع: ارغام، لامل، اضجار، اغضاب، ترغیم، تكدیر،

تَحْزِين.

رهنجش

ك: دلرهنجی، نالۆزی. [زوری]

ف: رنجش، آژنَب، آژردگی، دل رنجی.

ع: رَعَم، ضَجْر، كُدُورَةٌ، مَلالَةٌ.

رهنجیاک

ك: دلرهنج، لالوت، نالۆز. [دلشکار، نارههت]

ف: رَنجه، رَنجیده، دل رَنج، آژرده.

ع: ضَجْر، مُنْضَجْر، مَلول، مُكْدَر، مُغْاضَب.

رهنجیان

ك: دلرهنج سوون، لالوت سوون، نالۆز سوون. [دلشکان،

زوریبون]

ف: رَنجیدن، آژرده شدن، دل رَنج شدن.

ع: تَكْدَر، تَرَعَم، تَمَلَل، تَعْضَب، تَضْجُر، انْضِجار،

اغْتِضاب ...

رهنگ

[ك: چوتیه تی دیمه نیک که دیتسه به چار، ره: زهردی،

سووری...]

ف: رنگ، آرنگ، یون، وین، رز، گواش، آژرد،

گون، گونا.

ع: لَوْن، صَبِغ، صَبِغَةٌ، لَبِط، لَبِاط، خِضاب.

رهنگ

ك: فەن، كەلەك، حوقە. [فیتل، تەلەكە]

ف: رَنگ، نَبِرَنگ، كَلَك.

ع: خُدَعَة، حَيْلَة، مَكْر، خَتْر، دَسِيسَة.

رنگ

ك: نەخشە، پیلان، گەلالە (رەك: گەلالە دارشتن بۆ خانوو.)

ف: رَنگ، شالده، شالوده. (رَنگ ریختن عمارت مثلاً.)

ع: طَرَح، نَقْش.

رنگ

ك: شَبْرَه. [نیگاری رَنگ نەكرار.]

ف: رَنگ، بَبِرَنگ، كُزَار. (سیاه قلم نقاشی)

ع: رَسْم، طَرَح.

رنگ

ك: بام. چەردە، تالە، گورن. [نامال، مەیلەر (رەشتالە، گەمگورن. بە تەنیا بەكار ناهیتیریت.)]

ف: فام. چَرْدە، چَرْتە، چَرزە، گون. (سیاه فام،

سیاه چَرْدە، گندم گون. تنها استعمال نمی شود.)

ع: لَوْن. (أَحْمَرُ اللَّوْن)

رنگامه

ك: نالایی، رەنگارەنگ، [رەنگارەنگ، پەر لە رەنگ.]

ف: رَنگَارَنگ، رَنگِین، گونَاگون.

ع: أَلْوَان، مَلَوْن.

رنگاو

ك: رَنگَار (دەنكە ترئ دەكەنە نار كووپەلەرە و ناوی ترئ

و تَوَزِيك سرکه دەكەن بە سەریدا و زستان دەپۆن.)

ف: رَنگَاب. (انگور را دانە كرده و میان خمره

می‌ریزند و آب انگور را با کمی سرکه روی آن

می‌ریزند و زمستان می‌خورند.)

ع: نَشْبَعُ الْعَنْب.

رەنگبەس

[ك: جیگیگردنی رەنگ.]

ف: رَنگبِست. (پایدار کردن رنگ)

ع: اثْبَاتُ اللَّوْن.

رەنگپه‌ریگ

ك: رەنگنەماگ. كاله‌بووگ. [رەنگ بزرگاو. كاله‌بووه]

ف: رَنگ پَرِیدە، رَنگ باخته.

ع: كَابِي، كَادِر، شَاخِب، سَهَب، مُصَفَّر، مُتَقَع،

مُنْتَقَع. (أَمْتَقَعُ، أُنْتَقَعُ لَوْنُهُ.)

رەنگپه‌رین

ك: رەنگنەمان، رەنگباخت کردن. كاله‌بوون.

[رەنگبزرگان. كاله‌بوونه (رەنگ بزرگان له ترسان یا به

هوی ناشۆبوونه.)]

ف: رَنگ پَرِیدِن، رَنگ باخت کردن، رَنگ باختن.

(از ترس یا عشق)

ع: سُهُوب، تَصَفَّر، تَغَيَّرُ اللَّوْن.

رەنگپه‌رین

ك: رەنگباخت کردن، كاله‌بوون. [رەنگ‌چوون. (رەك:

كاله‌بوونه‌ی پارچه و جلویه‌رگ.)]

ف: رَنگ رَفْتِن، رَنگ باختن، رَنگ باخت کردن.

(پارچه و لباس مثلاً.)

ع: نُصُول، نُضُو.

رەنگدار

ك: پَرِرەنگ. [تَوَخ، تَبِير]

ف: رَنگدَار، پُررَنگ.

ع: غَلِيظ، شَدِيدُ اللَّوْن.

رەنگپُرژان

[ك: پلان كيشان، گەلالە دارشتن]

ف: رَنگ رِیخْتِن، شالوده‌ریختن.

ع: طَرَح، طَرَاخَة.

رەنگرهز

ك: رەنگكەر. [خومگەر]

۱ - نەم وشەیه لە دەسنووسەكەدا باش ناخۆتیریتەوه. (ر - ر)

ف: رَنگَرَز، رَنگ کُننده.

ع: صَبَاغ.

رهنگره‌زخانه

[ك: جینگه‌ی رهنگره‌زیزی.]

ف: رَنگَرَزخانه.

ع: مَصْبِغَة.

رهنگره‌زی

[ك: رهنگ‌کردنی پارچه و جلویه‌رگ.]

ف: رَنگَرَزی.

ع: صَبَاغَة.

رهنگ‌کردن

[ك: بویه‌کردن، رهنگره‌زیزی.]

ف: رَزیدن، رَنگ‌کردن.

ع: صَبَغ، تَصْبِیغ، تَلوین، اِحْضَاب.

رهنگ‌کردن

ك: كه‌له‌ك‌لیدان، فریب‌دان، خله‌تائُن. [فریودان،

فین‌لین‌کردن]

ف: رَنگ‌کردن، فریب‌دادن، نیرنگ‌زدن، گول‌زدن.

ع: خِدَعَة، اِخْدَاع، اِغْفَال، خِتْل، مُخَاتَلَة.

رهنگ‌کریاک

[ك: رهنگ‌کراو، بویه‌کراو]

ف: رَزیده، رَنگ‌شده، آجده، گواشیده.

ع: مُلُون، صَبِیغ، مَصْبُوغ.

رهنگ‌کریاک

ك: خله‌تیاگ، فریب‌دریاک. [فریودراو، فین‌لین‌کراو]

ف: رَنگ‌شده، فریب‌خورده، گول‌خورده.

ع: مَخْدُوع، مَخْتُول، مُغْفَل.

رهنگوارهنک

ك: رهنگامه. [رهنگارهنگ، پپ له رهنگ، جزراوجور]

ف: رَنگارتگ، گوناگون، جوراجور.

ع: الوان، انواع، اقسام.

رهنگورپسه

[ك: رهنگ‌کردن و رستن.]

ف: رَنگ و رپس.

ع: صَبِغ و غَزَل.

رهنگه

ك: شاید. [له‌وانه‌یه]

ف: شاید، گمان‌می‌رود.

ع: يُمْكِنُ، يَحْتَمِلُ.

رهنگی پهری

ك: رهنگی پی‌تدما، رهنگی نه‌ما. [رهنگی بزرگا. (له ترسا

یا به هوئی ناشق بوونه‌ره.)]

ف: رَنگش پرید، رَنگ در رخسارش نماند، خون

از چهره‌اش پرید. (از ترس یا از عشق)

ع: اُسْهَبُ، تَغْيَرُ لَوْنُهُ.

رهنه

[ك: نامرازیکی دارتاشیه. (رهنده‌ی دارتاشی.)]

ف: رَند، رَنده، مُشْتَوَارِه، تراشه. (رهنده‌ی

نجاری)

ع: مِئْحَاة، مِئْجَر، قَاَرَة، سَفْن، رَنْدَج.

وینه

رهنه

[ك: نامرازیکی رنینه له مه‌ته‌خدا.]

ف: رنده، تراشه، پنیتر تراش.

ع: مِبْرَش، مِبْشِرَة، مِجْرَقَة، مِحَك.

وینه

رهنه‌دان

ك: رهنه‌کردن. [رهنه‌کردن. رهنده‌لیدان]

ف: رهنده‌دادن، رهنده‌کردن، تراشیدن.

ع: بَرَش، بَشْر، حَك. نَحْت، نَجْر، سَفْن.

رهو

ك: رهم. [سل]

ف: رَم، گُریز.

ع: شَرُود، جُفُول. اِنْهَزَام.

رهوا

ك: رجوا، شایسه [شایان، شیار]

ف: روا، شایسته، شایان، سزاوار.

ع: جائز، سائخ، مباح، حَقّ، حَلال.

رهوا

ك: به راه ورده. [جیبه جی کسراو، به جی هینسراو (وهك):

فهرمانه روا.]

ف: روا، برآورده. (كام روا، حكم روا)

ع: حاصل، ناجح، ناجز. نافذ.

رهواپوون

ك: به راه ورده بوون. [جیبه جی بوون]

ف: روا شدن، برآورده شدن، به انجام رسیدن.

ع: حُصُول، نَجَز، نُجَح، نَجَاح، تَيَسَّر.

رهواج

ك: برد. [بازار گه رمی]

ف: روا، سره. روایی، برّو. نمک، زیبایی.

ع: نَفَاق، رَوَاج. رَوَاق. رَوَاق. رَوَاق.

رهوان

ك: شل، خری. [گه ورده تر له نه ندازه. (بهرام بهری «گیر».)]

ف: روان، شُل. (ضد «گیر»)

ع: جَرَج.

رهواندز

[ك: ده بابیه «تانك»، قه لای رهوان.]

ف: روان دژ. (قلعه می متحرک)

ع: دَبَابِيَّة، «تانك»

رهوان کردن

[ك: غار پیکنردن]

ف: روان کردن، رهوار کردن.

ع: كَلَت، ركض.

رهوانن

ك: ره مانن، تارائن، ترسانن. [ته ره کردن، سله ماندنه وه]

ف: ره مانندن، ره دادن، گریزانندن، ترسانندن.

ع: اِحَاشَةٌ، اِحَافَةٌ، طَرْد... .

رهوانن

ك: رهواننده وی پژوهی کردن. [بلا و کردن هوره (وهك):

رهواننده وی پژوهی شه پروال.]

ف: گُشادن، گُشاد کردن. (نیقه می شلوار مثلاً.)

ع: فَسَخ. تَوَسَّع، تَوَسَّعَة، فَتَق.

رهواننه وه

ك: واژ کردن. [بلا ره پیکنردن (وهك): رهواننده وی هه ور.]

ف: باز کردن. (ابر مثلاً.)

ع: قَشَع، اِجْهَاء، اِفْتِاق.

رهواننه وه - رهوانن

رهوانویژی

[ك: گیانناسی، دهر و نزانن]

ف: روان گویی.

ع: عِلْمُ الْاُرَواح.

رهوانی

ك: بالارو. [به نجه ره یسه كه هه لده دریتسه وه. (به نجه ره وی

عور ووسی.)]

ف: بالارو، روانی. (اُرُوسی)

ع: ...

رهوره وه

[ك: نامراز یکی پیچکه داره بو فیره و زیستن بوونی مندال.]

ف: گردنا، گردنای، خَرَك.

ع: مِدْحَاة، عَجَلَة.

وینه

رهوژ

ك: بگار، ریواز، ریگه. [بوار، ریپاز (راگوزه وی نیچیر.)]

ف: گُدار، گُذرگاه، راه. (گذرگاه شکار)

ع: مَعْبَر، مَمَر، مَسِير، شَجَن، طَرِيق.

رهوشت

ك: را، ریگه، رهفتار. یاسا. ناین. په بیکه ره. [ناکار، شیواز]

ف: روش، رهفتار. یاسا، یاسه، رُهو. رسته، تَرز.

(طرز)، پیکره. دستور. آیین، کیش.

ع: اُسْلُوب، رَوِيَّة، رَسْم، طَرِيْقَة. قَاعِدَة، قَانُون.
مَذْهَب، دِيْن. طَرز. اِصْطِلَاح.

ردوق

ك: قَلَت، كَوَلْفَتِي، رِيْس. [نه‌ستورایی، فه‌باره]
ف: كَلْفَتِي، رِيْس.

ع: حَجْم، ضَخَامَة، قَطْر.

ردوق

ك: نِهْسَپ و مَایِن. گَاگَهَل. [ره‌که (ره‌ه نه‌سپ یا مَایِن یا
رَشْتَر یا گَا.)]

ف: رَمِه، پَادِه، سَبِيْلِه، نَسَبِيْلِه، كُوْبَارِه. (گله‌ی
اسپ و مادیان، یا شتر، یا گاو)

ع: صَبْبَة، كُبَّة، كُرْدُوس.

ردوقه‌وان

[ك: ناگاداری ره‌گ.]

ف: پاده‌بان، رَمِه‌بان، رَمِه‌چِرَان.

ع: حَفِيْر.

ردونج

ك: سَمَاقه. [ره‌فیتِه. ره‌قبونی له‌ش به هوی سه‌رمابونه‌وه].
ف: گُزَاز، سِرْمَاخوردگی.

ع: قَرَس، كُزَاز.

ردونه

ك: ره‌ون، رِيْبْگَار، رِيْگِه‌ره. [رِيْبوار. خِيْلَه‌کی، ره‌وند].
ف: رُونْدِه، تَكَاوَز.

ع: عَابِر، مُسَافِر. مَاشِيَة.

ردونه‌ق

ك: نَار، نَارِو، رَه‌وَاچ. [باقوبیرین، شه‌وق. نَارِو. بره‌و]
ف: رَوَابِي، آبرو. نَمَک، زَبَابِي.

ع: رَوْتَق، زُهْرَة، طَلَاوَة، حُسْن، تَلَالُو.

ردوه‌کی

ك: یِه‌لُخِي. [ره‌ه‌ک: ناژَه‌لُی بی‌شوان].

ف: ایلخِي.

ع: سَابِيَة.

ره‌وه‌ن

ك: رِيْبْگَار. [رِيْبوار]

ف: رُونْدِه.

ع: ذَاهِب، عَابِر، مُسَافِر.

ره‌ویانه‌وه

ك: به‌ربون. [بلا‌ویونه‌وه (وه‌ک: ره‌وانه‌وه‌ی پزوی شه‌روان).]

ف: گُشَادَشْدِن، گُشَادِه‌شْدِن. (نیفه‌ی شلوار

مثلاً.)

ع: اِنْفِساخ، اِنْفِتاَق، اِتْسَاع.

ره‌ویانه‌وه

ك: بلا‌وه‌ربون. [بلا‌وه‌کردن، بلا‌ویونه‌وه (وه‌ک: ره‌وینه‌وه‌ی

هه‌رو).]

ف: بازشدن، پراگنده‌شدن. (ابر مثلاً.)

ع: اِنْفِرَاج، اِنْصِرَاح، اِنْهَجا، اِنْقِشاَع.

ره‌ویه

ك: رِيْگِه، ره‌وشْت، یَاسَا. ره‌فَتَار. بار. په‌یکه‌ره، ته‌رز.

[شِيْوَاز، ناگَار، دَاب]

ف: رُوش، یَاسَا، آسَا، زَه‌و، رَسْتِه، دَسْتور،

پِيْکِرِه، طَرز، کِیش، آيِيْن.

ع: رَوِيَّة، رَوِيْنَة، طَرِيْقَة، اُسْلُوب، اُهْلُوب، وَتِيْرَة،

نَمَط، سَنَن، سِيْرَة، قَدِيَة، هَدِيَة، دَمْجَة، نَسَق، مَرَن،

وَجِه، حَال، مِئْوَال، مِئْوَاع، شَاکَلَة، عَادَة، مَذْهَب،

دِيْن.

رها

ك: به‌ره‌لا، نازاد، به‌ر، رسگار. [رزگار، سه‌ره‌به‌ست]

ف: رها، راهی، آزاد، ویل، ول، رستگار.

ع: تَاه، تايِج، مُطَلَق، مُسْتَخْصَص، مُنْطَلِق، مُنْسِرِح،

مُنْسَجَل.

ره‌هاپوون

ك: به‌ره‌لاپوون، نَسَاذِپوون، به‌ربون، رسگارپوون.

[رزگارپوون، سه‌ره‌به‌ستپوون]

ع: نَضَح، نَضَّاح، نَيْمَة، هَاطِل، وَايِل، هَتَن، عُدْر،
عَدَق، جَوْد، غَزِير، رَاضِب، سَح.

رهی

ك: كَيْش. [قورسایی، پری (نم گه نمه رهیی نیه.)]

ف: رَی، كَش. (ابین گندم ری ندارد.)

ع: رَيْع. فَضَل.

رهی

ك: نه نازه. (رهیم گرتگه.) [نه نازه، بی]

ف: اندازه. (اندازه اش گرفته ام.)

ع: مقدار. میزان.

رهی گرتن

ك: نه نازه گرتن. [نه نازه گرتن، پیوان]

ف: اندازه گرفتن، اندازه دست آوردن.

ع: تَعْيِين الْمِيْزَان، فَهْم الْمِقْدَار، اِدْرَاك الْمَبْلَغ.

ری

ك: رَیْگه، را. [جیگهی هاتو چو.]

ف: راه، ره.

ع: طَرِيق، سَبِيل، صِرَاط، فَيْح، لَقَم، نُجْد.

ریا

ك: روو، رواله ت بازی. [مه رای، رویینی]

ف: پَچیبو، روی، زرق، سالوسی.

ع: رِئَاء، تَزْوِیر، تَظَاهِر.

ریاباز

ك: رووباز، رواله ت باز. [رووبین، مه رای کهر]

ف: سالوس، پچیبواز، رویباز.

ع: مُرَائِي، مُزَوَّر، مُتَظَاهِر.

ریازت

ك: رهنج، دلکوزی، دلکوشتن. [دنیا له دل دهر کردن،

خارین کردن دهر وون. (راهیتانی نفس.)]

ف: فُرْت، فُرْتودی، زهنجه، رنج کشیدن. (رام

کردن نفس)

ع: رِيَاضَة، مُجَاهَدَة، تَزْكِيَة النَّفْس، تَهْذِيبُ

ف: رهاشدن، راهی شدن، آزاد شدن، رهیدن،
ول شدن، رستگار شدن.

ع: اِنْطِلَاح [اِنْطِلَاق]، اِنْسِرَاح، اِنْسِجَال، اِسْتِخْلَاص.
رهها کردن

ك: بهر لاکردن، نازاد کردن، بهردان، ویل کردن،

رسگار کردن. [رزگار کردن، سهر به ست کردن]

ف: رهانیدن، رهها کردن، راهی کردن، آزاد کردن،

ول کردن، رستگار کردن.

ع: اِطْلَاق، اِسْجَار، اِسْرَاح، اِسْتِخْلَاص ...

رههایی

ك: بهر لایی، نازادی، رسگاری. [رزگاری، سهر بهستی]

ف: رهایی، آزادی، رستگاری، راهی بودن.

ع: طَلَاق، اِنْطِلَاق، اِنْسِرَاح، اِنْسِجَال، اِسْتِخْلَاص.

فَلَاح، نَجَاة.

رهه زن ← رازهن**رههن**

ك: گرو. [بارمته]

ف: گرو، گروگان، پایندان، شالهنگ.

ع: رَهْن، وَثِيْقَة.

رههن

ك: ... کاریز. زیراب. [جوگه ناری له ژیر زوی دهه تیرار.

ههروهها: زیراب، نارو.]

ف: رهن، فرکند، کاهریز. زیراب.

ع: نَقْب، قَنَاة، مِفْتَح. بِالْوَعَة، بَلْوَعَة، بَلَاغَة.

رهه نه

ك: تهره، ویل. [رههنده، دهر کرای چولگهر.]

ف: رههنده، ول شده، رهیده، رانده شده.

ع: مُلْكَن.

رههیته

ك: شهسس. لیتمه، لیتم. [ریژنه، تاوه باران]

ف: باران تند. باران درشت.

الأخلاق.

ریاست

ك: گه‌ره‌بی، سه‌روه‌ری، سه‌رداری. [سه‌روکایه‌تی]
ف: سَری، سَروزی، سَرداری، بزرگی،
بزرگواری.

ع: ریاسته، زعامه، سیاده.

ریاست به‌له‌دیه

ك: كه‌لته‌ری، شه‌رداری، داروغه‌گی. [شه‌روانی]
ف: كلانتیری، شهرداری، شحنگی، داروغگی،
پاسپانی شهر.

ع: ریاسته‌ البَلد.

ریال

[ك: یه‌که‌ی پاره‌ی ئیران. (یه‌ك قران و پینج شایی راته
پینج چاره‌که قران.)]

ف: ریال. (یک قران و پنج شاهی یعنی پنج رُبع
قران)

ع: ریال.

ریان

ك: فیرانن. [توویراندن، پیسایی کردن]
ف: ریدن، ریستن، ریخیدن، ریخ کردن.

ع: سلح، نَجو، تَعَوُط.

ریبا

ك: سود. [سود (زیاده له مامه‌له‌دا).]

ف: سود. (زیاده در معامله)

ع: ربا، ربیح، لوط، لیاط، مَجْر، نَفْع.

ریتگار

ك: ریتوار، راویار، رابگار، راگوزار، ره‌ئه، ریره‌ور. [ریتار،
ریتگوزه‌ر]

ف: ره‌گذار، راه‌گذار، راه‌گذر، ره‌ونده، راه‌زو، ره‌زو.

ع: عابِر، مُسافر، ذاهِب، سالِك، مار، مُتَرَدِّد، اِبْنُ
السَّبیل.

ریتوار—ریتگار

ریتپ

ك: ریت، ته‌کان. [تل، رت]

ف: تکان، آسیب.

ع: لَطْمَة، صَدْمَة.

ریبال

ك: شِرِوَل، شِرِپوش، شِرِه‌بار، کوته‌پوش. [جل‌شِرِ،
جلوبه‌رگدپار.]

ف: ژنده، ژنده‌پوش، کهنه‌پوش.

ع: رِمَت، رَدَل، رَدیل، دَنَس، دَنی.

ریتوق

ك: چَلَك چار. [پیسویوخلی چاڭ.]

ف: خیم، پیخ، پیخال، کیخ، ژَفک، اَرس، کنخ،

کیخ، آژیخ، ریمه، زنگ.

ع: غَمَص، رَمَص، غَبَص، لَحَج، غَضاب.

ریت

ك: شِرِه، کوته. [په‌روشه‌ر]

ف: کهنه، پاره.

ع: رَت، رَتیث، بَتات.

ریت—ریتپ

ریتال

ك: سه‌نیر. [شیاکه]

ف: سرگین تر، سرگین گاو.

ع: رُوث.

ریتک

ك: ریت، شِرِه، کوته. [په‌روشه‌ر]

ف: کهنه، پاره.

ع: رَت، رَتیث، بَتات.

ریتک و بیتک

ك: ریتوبیت، خرت‌پرت. [ورده‌برده‌ی ناومان.]

ف: لَک‌وِپَک، خرت‌وپرت، کهنه‌پاره،

خورده‌مُرده.

ع: رِثَاث، بَتَات، أَحْفَاش، مَرَجَات.

ریت و بیت ← **ریتک و بیتک** [«ک»ی نیشانه‌ی بچورگی له‌گه‌لدا نیه.] [کاف تصغیر ندارد.]

رِیجه

ک: رِیْزَه، [بوته‌ی زیتونگه‌ران.]

ف: تَدَنَک، پِنَتَک، شوکه، ناوچه.

ع: مَسْبِکَة، مَفْرَعَة.

وینه

رِیج

ک: چیر- [ددان دهرخستن له توورپیدا]

ف: غورچه.

ع: کِشَرَة.

رِیجه و کردن

ک: چیره‌کردن- [ریج بورن]

ف: غورچه‌شدن.

ع: کُلُوح، تَکْشُر.

رِیحان

[ک: ریحانه: گیاهه‌کی بوغخوشه.]

ف: آس، اَسْپَرَم، سَپَرَم، سَپَرَهَم، سَپَرَهَم،

شاه‌اسپریم، شاه‌سَپَرَم، شاه‌اَسْفَرَم، شاه‌سَفَرَم،

نازبو.

ع: حَبَق، ضَیْمَرَان، ضَومَرَان، ضَیْمَرَان، بادَرُوج.

رِیحان

رِیخ

ک: رِیز، خار، ورده‌کوچک. [زیخ، ریخ، چهر]

ف: ریگ، شن. ماسه. سنگ‌ریزه.

ع: رَمَل، رَغَام، هَیَام، قَضَض، حَصَاة، حَصَبَاء.

رِیخت

ک: قَلْع، سه‌کوت، میقن. [ته‌حر، سرشت، دیمه‌ن]

ف: ریخت، سرشت، انیر، گوهر، گل.

ع: تَرکِیْب، طِیْنَة.

ریخته‌گهر

[ک: دارِیْزَه]

ف: ریخته‌گر.

ع: مَفْرَغ، صَائِغ، صَوَاغ، سَبَاک.

رِیخزار

ک: رِیْزَه‌خَار، رِیْزَه‌خَال، خَرَب، زَاخِر، رِیْخه‌لَان. [ریخناخ: زهوی

به‌رده‌لان یا لمدار.]

ف: رَزَاغِش، رِیْگَزَار، رِیْگَنَاک، رِیْگِستَان، شنزار.

ع: حَرَة، عَقِص، مَحْصَبَة.

رِیخناخ ← **خَرَب**

رِیخوله

ک: باریکه. [شیتان- (له‌تی جلویه‌رگ که شیتان-شیتان

بوو بیت.)]

ف: شکله، باریکه. (پاره‌ی لباس که رشته رشته

شده باشد.)

ع: لَیْف، هَبَة.

رِیخه‌خوهره

[ک: قه‌تی: بالنده‌یه‌که.]

ف: کیتو، اَسْپَرُود، اَسْفَرُود، سنگ‌خوار.

ع: قَطَاة.

رِیخه‌لان ← **رِیخزار**

رِیخه‌لو

ک: رِیْله‌خَو. [ریخوله]

ف: روده، برانداف.

ع: مَعَاء.

وینه ← رِیْله‌خَو

رِیْزه

ک: رِیْیَسْگَار، رَاوِیَار، رَاگُوزَه، رَه‌وَنَه. [ریبوار، ریگوزهر]

ف: زَه‌گَذَر، زَه‌زَو، زَوَنده.

ع: عَابِر، ذَاهِب، سَالِک، مَار، مَتَطَرَّق، مُتَرَدَّد،

مُسَافِر، اِبْنُ السَّیْبِل.

رِیْز

ک: رِیْخ، خَار. [م. چهر]

ف: ریگ، شن، سنگ‌ریزه.

ع: قَضَض، حَصِي، حَصْبَاء. رَمَل، رَغَام، هَيَام.

ریز

[ک: کهرت، بهش (به‌شگدل = دانه‌دانه‌سی لیسته.)]

ف: ریز. (ریز سیاهه)

ع: جُزء.

ریز

ک: ریژ، ریژگه. [جینگه‌ی رژان، پاشگره. (به تهنیا به کار

ناهیتریت.)]

ف: ریز، شار. (آبریز، آبشار، تنها استعمال

نمی‌شود.)

ع: مَصْب.

ریزگرتن

[ک: پلُتوک لیدان]

ف: ریزگرتن، تلنگ‌زدن.

ع: نَقْر، ضَرْب، نَقْف.

ریزانه

ک: کهم، ریزه، ریزوله. [گردیله، توژقال]

ف: ریزه، خورده، کم، جوذر.

ع: قَلِيل، ذَرَّة، فِلْدَة، هَبِيَّة، نُثَار.

ریزوله ← ریزانه

ریزه

ک: ریزوله، ورده. [توژقال، نه‌ختال (که‌موکه‌ی شتی

رشک.)]

ف: ریزه، جوذر، خورده. (دو) «پیزه» است از

اشیا جامده)

ع: ذَرَّة، فِلْدَة، هَبَاء.

ریزه

ک: ورده. [له‌توکوتی هه‌رشتیئک.]

ف: سوفچه، ریزه، خورده.

ع: حُطَام، کُسَارَة.

ریزه

ک: تک، چک، چوژ، کهم. [تنوک (که‌موکه‌ی شتی تراو.)]

ف: کم، تک، ریز، ریزه، خورده. (از اشیا، مانعه)

ع: قَلِيل، جُرْعَة، ذَرَّة.

ریزه

ک: باریزه، ورده. [باریزین]

ف: ریزه، ریخته، بادریزه.

ع: اُنْفُوْضَة، سُقَاطَة.

ریزه‌بالداره

ک: ریزه‌خال. [جینگایه که زیغه ورده‌ی زوزه.]

ف: ریزه‌خار.

ع: کَذَان.

ریزه‌خار

ک: ریزه‌خال، زربان. [ریغه‌لان. زبران. برده‌لان]

ف: زَزَاغَش، زَارَعَنگ، ریگزار. ریزه‌خار.

ع: کَذَان. حَرَّة، مَحْصَبَة.

ریزه‌خال ← ریزه‌خار

ریزه‌پیزه

ک: تیکه‌تیکه، پلپل، نه‌جه‌نه‌جه. [لدت‌له‌ت، نه‌جن‌نه‌جن]

ف: ریزریز، تیکه‌تیکه، انجه‌انجه، خورد‌خورد.

انجین.

ع: قَطْع، قَطْعَات، شَرِيحَات، حَبَات.

ریزه‌وپیزه

ک: ورده‌ومورده. [ورتکه و پرتکه، له‌توپه‌ت]

ف: ریزه‌وپیزه، خورده‌مُرده.

ع: کُسَارَة، سُقَاطَة، حُطَا مَة. کُسَارَات.

ریزه‌ول

ک: ورده‌نان. [ورتکه‌نان بو‌تریت‌کردن.]

ف: کُلج، کُنْدَک، ریزه‌نان.

ع: فَتِيَّة، فُتَا تَة، عَسْمَة، كُسَع، حُتَا مَة، حُطَا مَة.

ریزه‌ی لُزکه

ك: كه مى لوكه. [تَوَزِيك لوكه.]

ف: يك خورده پنجه.

ع: بَتَكَة، مِرْعَة.

رِيژ

ك: شار. (كه فِهَرِيژَه) [رژان، پاشگره. (به تهنيا به كار

ناهيترتت.)]

ف: رِيژ، شار. (سرشار، تنها استعمال

نمی شود.)

ع: ندارد. [هارواتای عه رهبی نيه.]

رِيژان

ك: باران، بارين. [دارژان]

ف: بارش، ريزش، ريز، باران.

ع: سَخ، هَل، اِنهلال.

رِيژان

ك: ريژن. [بيت]

ف: ريز، ريزش.

ع: رَحْمَة، بَرَكَة، سَعَادَة، خَيْر، يَمْن، دَمِيَاء، زِيَادَة.

رِيژَه

ك: كوچكه ريژه. [به رده شيشه: به رديك كه شيشه ی لی

دروست ده كه ن.]

ف: سنگ شيشه.

ع: حَجَر الرُّجَاج.

رِيژَه

ك: خوره. [گولی]

ف: خوره، لوری.

ع: اَكَلَة، جُدَام

رِيژَه

ك: ريجه. [بوته، قالبي دارپشتن.]

ف: شوكه، ناوچه.

ع: مَسْبَكَة، مَقْرَعَة.

ويته - ريجه

رِيش

ك: رهُق، قَلَهت، كَلَفَتِي، گُوياره. (رِيَس مل)

[نهستورايي]

ف: ريس، كلفتي، سَتَبِرِي. پيرامون، گِرداگرِد.

كوپال، گوپال. (كلفتي گردن)

ع: قَطُر، حَجَم، ضَخَامَة، عَفْرَة، حَوَالِي. عُرْف.

رِيَساله

ك: جزم. [ناميلكه]

ف: فَرشيم، نوشته.

ع: رسالَة.

رِيَسْتَن

ك: بادان، ريسه، ريسين. [رستن]

ف: رشتن، ريسيدن، رستن، تافتن، تاب دادن.

ع: رَدَن، غَزَل، كَفَن.

رِيَس مل

ك: رهُق مل، گُوياره، گُويال. [نهستورايي گه ردن.]

ف: كوپال، گوپال، سَتَبِرِي گردن، پيرامون

گردن، گِرداگرِد گردن. پَر گردن.

ع: عُرْف، عَفْرَة، عَفْرِيَة، ثُرْعَلَة، قُنْرَعَة. بُرَائِل،

ضَخَامَة الجيد.

ويته - كه له شير

رِيَسه - رِيَسْتَن

رِيَسين - رِيَسْتَن

رِيَش

ك: رِيَن. [ردين]

ف: ريش.

ع: لِحِيَة، عُنْثُون.

رِيَش

ك: زه خم. [برين]

ف: ريش، زخم.

ع: جَرَح.

رِيَش باوا

[ك: جوړه تَرِيَه كه كه دهنكه كاني زوړ دريژه.]

ف: ریش‌بابا. (نوعی از انگور است که دانه‌های آن خیلی دراز است.)

ع: رازقی، ملاحی، ملاحی، أصابع العروس.
ریشپان

[ك: ردینزل]

ف: كَنفَلیل، ریش‌پهن.

ع: أَحَطَط، غَبَاف، هَلُوف، مَرَفَشُ اللّٰحِيَةِ.
ریش و سمیل تاشین

ك: ریش و سمیل‌گرتن. [ردین و سمیل تراشین]

ف: ریش و سبلیت تراشیدن، ریش و سبیل پیراستن.

ع: اِحفاء.

ریشول

ك: روشال، روش، ریشولَه [تالگه‌لی تان یا پوی پارچه که له کاتی دراندندا دیتته دهرهه.]

ف: روش، پُرز. تریشه، شکله.

ع: لَیف، لَیفَة، غَفَر، غَفَر، زُبْر، زُوبِر، مُشَاقَّة، هُدْبَة، هِبَة.

ریشولَه ← ریشول

ریشولَه ← گاوانی

ریشه

ك: بن، بنج، بیخ، رته‌ره. [رهگ. توره‌مه]

ف: ریشه، بیخ. رَسَن، تبار.

ع: عِرْق، أصل. جَذَر، سِنِح. نَسَب.
ریشه

ك: له‌رزانه، ریشولَه. [ریشول]

ف: ریشه، شَمَلَه، شَنگله، شاشوله، شاعوله، دُنْبوقَه، فَش، تریشه، پَر.

ع: هُدْبَة، هُدَاب، هِبَة، زُوبِر، زُبْر، زُوبِر، غَفَر، غَفَر.
خَمَل.

ریشه‌بِر

ك: بنر، بیخبر، بنه‌بر. [ریشه‌کیش]

ف: ریشه‌کن، بیخ‌کن، بیخ‌بُر.

ع: مُسْتَأْصَل، مُنْقَرِض، مُنْقَطِعُ الْأَصْلِ.
ریشه‌بووچکه‌له

[ك: ریشی بچوکی ژیر لیتو.]

ف: ریش‌کُچلو.

ع: عَنفَقَة.

وینه

ریشه‌دارکردن

[ك: ریشو بو کردن.]

ف: ریشه‌دارکردن.

ع: تَهْدِيب.

ریشه‌ریشه

ك: روش‌روش. [ریشول ریشول]

ف: ریش‌ریش، تریشه‌تریشه.

ع: مُنْهَدِب. أَلِیَاف.

ریشه‌که‌ن

ك: ریشه‌بِر. [بنه‌بِر]

ف: بَیْخُشْت، ریشه‌کن، بیخ‌کن، بیخ‌بُر.

ع: قَلْع، قَمْع، قَعْر، مُصْطَلَم، مُسْتَأْصَل، مُنْقَطِعُ الْأَصْلِ.

ریشه و ره‌ته‌وه

ك: رهگ و ریشه. [بنه‌چه و توره‌مه]

ف: نَزَاد، رگ و ریشه.

ع: أصل و نَسَب.

ریشه‌هه‌لبه‌بستن

ك: ریشه‌داخستن. [بادانی ریشول.]

ف: ریشه‌بستن، ریشه‌بندی.

ع: تَهْدِيب.

ریشه‌ی جهرگ

ك: به‌ن دل. [به‌ندی دل، ره‌گی دل]

ف: ریشه‌ی‌جان، بند دل.

ع: أَصْلُ الْقَلْبِ، عِرْقُ الْقَلْبِ.

ریشه‌ی شه‌وکه

[ک: ریشه‌ی پارچه که هندیکی وهک توژ هه لبه‌سراوه.]
ف: رشیده.

ع: هَدَبٌ مُشَبَّكٌ.

ریق

ک: له‌ر. [لاواز، ره‌قه‌له]

ف: ریقو، لاغر.

ع: نُحِيفٌ، نُحِيلٌ، ضَاوِيٌّ، مَهْرُولٌ.

ریق

ک: نه‌ژد، نه‌رم. [نه‌رمی ژاکار.]

ف: نُشْتٌ، پِژْمَرْدَه، نَرم.

ع: ذَاوِيٌّ.

ریقنه

[ک: جیقنه (پسایه بالتنده).]

ف: ریخ، پیخال، اسپخول. (فضله‌ی طیور)

ع: زَرْقٌ، عُرَّةٌ، خُرءٌ، لِيَاطٌ، سَلْحٌ، رَمَصٌ، هَيْصٌ، هَيْضٌ.

ریقوفیق

ک: ریق، له‌ر. [لاواز، ره‌قه‌له]

ف: ریقو، لاغر، پِژْمَرْدَه.

ع: ذَاوِيٌّ، مَهْرُولٌ، ضَارِيٌّ، نُحِيفٌ، نُحِيلٌ.

ریقوله

ک: ره‌قه‌له. [له‌رولاواز]

ف: ریقو، لاغر، خشکیده.

ع: مَهْرُولٌ، ذَاوِيٌّ، يَابِسٌ، نُحِيلٌ.

ریقه‌ت

ک: به‌زوی، دل‌سوزی، دل‌سوتیان. [به‌زویی، دل‌ته‌رمی]

ف: گشتاو، دل‌سوزی، دل‌سوختن.

ع: رِقَّةٌ، تَرَحُّمٌ.

ریک

ک: به‌رابهر، به‌رانبه‌ر. [وهک یه‌ک، یه‌کسان، هارسه‌نگ]

ف: برابر، اندازه‌ی هم، مانند هم.

ع: مُتَوَازِيٌّ، مُتَسَاوِيٌّ، مُطَرَّدٌ، مُنْتَظَمٌ، مُنْصَبٌ.

مُسَجَّعٌ، مُقْفَى.

ریک

ک: خشت، ته‌خت، ساف. [بی‌به‌زوی و نرمی.]

ف: تخت، هموار.

ع: مُسْتَوِيٌّ، مُسَطَّحٌ.

ریک‌خستن

ک: یه‌ک‌خستن، دروس‌کردن، ری‌ک‌هارردن. [گونجاندن.]

پیتکه‌یتان]

ف: درست‌کردن. باهم‌کردن. فراهم‌آوردن،

انجام دادن.

ع: قَضَاءٌ، تَيْسِيرٌ، إِصْلَاحٌ، تَنْجِيحٌ، إِجْلَاحٌ، تَهْيِئَةٌ،

تَمَّ. اَعْدَادٌ. تَوْفِيقٌ.

ریک‌کردن

ک: خشت‌کردن، ساف‌کردن. [ته‌خت‌کردن. چینه‌ک‌کردن]

ف: هموار کردن، تخت‌کردن. برابر کردن.

ع: تَسْوِيَةٌ، تَسْطِيحٌ، تَقْوِيمٌ.

ریک‌که‌فتن

ک: یه‌ک‌که‌فتن. دروس‌بوون. [پیتکه‌یتان، ریکه‌وتن]

ف: باهم‌شدن. درست‌شدن، فراهم‌شدن، انجام

شدن.

ع: تَيْسِيرٌ، نَجَاحٌ، نَفَاقٌ، صُلُوحٌ، تَصَالِحٌ.

ریکوپیتک

ک: چپرومیر، دوس. [خوشه‌ویست، هارپ]

ف: باهم، دوست، مهربان.

ع: مُتَحَابٌّ، خِدْنٌ...

ریکه

ک: کیره. [ده‌نگیکه: جیره. سپره. وهک: ده‌نگی قه‌له‌م یا

دان.]

ف: ریک. (صدای قلم یا دندان مثلاً.)

ع: صَرِير، صَرِيف. حُرُوق، حَرِيق. تَحْرِيق.

ریک‌هاوردن

ک: ریک‌خست، دروس کردن. [گونجاندن، پیکه‌نجان]

ف: درست کردن، فراهم آوردن، انجام دادن.

ع: تَسِير، تَنْجِیح، تَهْيِئَة، ثَمَّ، اِنْجَاح، اِعداد، اِصلاح.

ریکه‌ریک

ک: کپه‌کپه. [کپه‌ی زور].

ف: ریک‌ریک.

ع: صَرِير، صَرِيف، حَرِيق، حُرُوق.

ریکه

ک: ری، راه، گوزر، کوچه. [ریگا، ریک]

ف: راه، رای، راس، باخ، کو.

ع: طَرِيق، سَبِيل، صِرَاط، سِرَاط، فُجَاج، رُفَاق،

شَارِع، جَادَة، حَطَّ، لَقَم، مَنْهَاج، مَنْهَاج، رَصَد،

مِرْصَاد، مَعْبَأ، مَذْهَب، مَسْلَك، نَجْد، سَبْكَ، دین.

ریکه

ک: یاسا، روش، ناین. [ره‌فتار، شیواز، داب، ریبار]

ف: راه، زهو، روش، یاسا، رفتار، کیش، آیین.

ع: رَوِيَّة، طَرِيقَة، شَرِيعَة، مَسْلَك.

ریکه

ک: قولوغ. [کری، مز (حده‌دهس، پامز)]

ف: مز. (دست‌مزد، پای‌مزد)

ع: اُجْرَة، حَقُّ الرُّحْمَة.

ریکه‌ناو

[ک: ناره‌ری]

ف: شلکک، آور، راه آب.

ع: سَبِيب، بِالْوَعَة.

ریکه‌باریکه

ک: باریکه‌ریکه. [بزنه‌ری]

ف: تَرَفُنْج.

ع: رَقَب، عَرْقُوب، شَعْب.

ریکه‌به‌ریمان

ک: ریگه‌نشان‌دادن، رانمونی. [رینمایی، شاره‌زا کردن]

ف: راه‌نمایی، راه‌نشان‌دادن.

ع: هِدَايَة، اِرَائَة الطَّرِيق، اِقْبَالُ الطَّرِيق.

ریکه‌خستن

ک: روانه کردن. [روانه کردن، شانیدن، ناردن]

ف: راه‌انداختن، گسیل کردن، روانه کردن.

ع: اِرْسَال، اِرْحَال، تَرْحِيل.

ریکه‌روین

ک: روین، ریگه‌برین. [ریگا‌گرتنه‌بر، ریگا‌برین]

ف: رفتن، پوییدن، راه‌رفتن، راه‌پیمودن،

ره‌بریدن.

ع: مَشِي، تَمَشِي، جَرِي، سَيْر، سُلُوك، ذَهَاب...

ریکه‌که‌فتن

ک: که‌فتنه‌ریکه. [که‌وتنه‌ری]

ف: راه‌افتادن.

ع: حَرَكَة، جَرِي، جَرِيَان، سَيْر، رِحْلَة، تَرْحَال.

ریکه‌گوم‌کردن

[ک: گوم‌راورن، ری‌ه‌ه‌له‌کردن]

ف: راه‌گم کردن.

ع: تَوَه، تَوَح، ضَلَال، غَي.

ریکه‌گیر

ک: چه‌ته، رازن، دز. [ریگر]

ف: سالوک، زه‌زن، راه‌زن، راه‌بند، دزد.

ع: قَاطِعُ الطَّرِيق.

ریکه‌نشان‌دان

ک: رانمایی، رانمونی. [رینمایی، شاره‌زا کردن]

ف: راه‌نمایی، راه‌نشان‌دادن.

ع: هَدِي، هُدَى، هِدَايَة، اِرْشَاد، اِرَائَة الطَّرِيق.

ریکه‌نما

ک: رینما، رانما. [رینیشاندن (به‌ردی رینما).

ه‌ره‌ره‌ها: کتیبسی که‌شتی لیخوپین]

ف: راه‌نما. راه‌نامه. (سنگ راه‌نما. کتاب

کشتی‌رانی)

ع: صُوَه. رَهْنَامَج، رَاهِنَامَج.

ریگهی تنگ

ك: كوچه. [كوژان، رِبِي تَنگه‌بەر]

ف: كوچه، پَس كوچه، راه تنگ.

ع: لَزب، مَطْرِيَّة، مَرْتَج، مَعْبِر.

ریگهی راس

ك: راسه‌ریگه. [شارئ، راسته‌رئ]

ف: راه راست.

ع: هُدَى، جَانَّة، صِرَاطُ مُسْتَقِيم.

ریگهی سافکریاک

ك: شوسسه، ریگهی شوسسه، ریگهی کوتیاك، ریگهی

خوشکریاک. [شوسته، ریگای خوشکراو]

ف: خواست، خوست، راه شسته، راه کوفته.

ع: دُعُوب، لَاحِب، طَرِيقٌ مُدَلُّ.

ریگهی سه‌خت

ك: سه‌خته ریگه، چه‌هن. [ره‌هن، سه‌ختان]

ف: راه بُد، راه سَنگلاخ.

ع: نِقَاب، وَعْث، وَعْر، وَعْر، وَعِیر.

ریگهی فه‌یره‌عادی

ك: بی‌ریگه. [لاژئ، ریگهی نانا‌سایی]

ف: باخسه، پَیغَله، پَیغوله، بی‌راهه.

ع: مَعْسِف، طَرِيقٌ غَیْرُ عَادِي.

ریگهی کار

[ك: رَیْشویئ]

ف: راه کار، راه و چار.

ع: مَأْتَى، مَأْتَاة.

ریگهی کاکه‌شان

ك: کاکه‌شان. [کاکیشان، کادز]

ف: آسمان‌دره، پالاهنگ، کهکشان، راه‌کهکشان.

ع: مَجْرَّة.

ریگهی کوتیاک ← ریگهی سافکریاک

ریگهی کیف

[ك: ریگه‌بەك كه به نیوان دور شاخدا یا به‌سه‌ر چیا‌دا

تینده‌په‌ریت.]

ف: درغاله، راه کوه. (که از میان دو کوه یا از

بالای کوه می‌گذرد.)

ع: نُقْب، مَنقَب، عُرْقُوب، عَرَق، مَخْرَم، صَهْوَة،

سَنِيعة، نَقِيضَه. عَقْبَه، مَنقَل، مَسْبَا.

ریگهی خوه

ك: ریخه‌لَو، ریخه‌لَه. [ریخه‌لَه، رُوخله]

ف: روده، برانداف.

ع: مَعِي، مَعَى، مِعَاء، عِصَل، عِصَل، مَصِير.

وینه <۲>

ریگهی خوه‌دولمه

ك: موار، زه‌رنگ، زه‌رنج. [دولمه‌جهرگ]

ف: آکامه، لُکامه، لُکانه، آگنج، جَرغند، چَرغند،

چَرغنده، جگرآگند، آگند، رُونج، زُونج، زویج،

زیچک، رُناج، سُختو، سُغدو، مَبار، جهودانه.

ع: عَصِيب، قَتَبُ اقْتَاب، فَنَاقِ.

رین ← ریش [ریشه‌یکی کرماجیه.] [کرماجی است.]

رینگه

ك: مهنه‌ر، ویسان، گرده‌وسون. [لیک توپه‌ن برون و

وهستان. (کوبونه‌وی هوردو که له ترسا نه‌ویژ به

روشتن بدن.)]

ف: چبیر، گردآمدن، ایستادن. (جمع شدن اردو

که از ترس نتوانند جلو بروند.)

ع: تَرَاكُم، تَجْمَع، اِزْدِحَام.

رینگهدان

ك: مهنه‌رکردن، گرده‌وسون. [رینگه (راوه‌ستانی

کومه‌له‌خه‌لکینک که له ترسا نه‌توانن دریزه به روشتن

بدن.)]

ف: چبیره‌زدن، گردشدن. (ایستادن جمعیت که

از ترس نتوانند جلو بروند.)

ع: تَرَاكُم، اِزْدِحَام، تَجْمَعُ.

رینگ

ك: شیره، رینگال، زه‌لان. [شیله، رنگ، رنگال]

ف: شهد، شیره.

ع: لُعَاب، لُوب، شَهْد، رُب، رِيَال، رُضَاب، دُوب،

لُوَاص، فَمِيلَة.

رینگال—**رینگ**

رینگانه‌وه

ك: رتنه‌وه. [ژاره‌ژار، دوباره‌کردنه‌وهی قسه.]

ف: لَنَدِيدِن، بازگفتن، ژاژخایی.

ع: تَكَرَار، تَكَرِير، اِعَادَة، تَمَجُّج.

رینگ خورما

ك: شیردی خورما. [شیلهی خورما.]

ف: سیلان، شیرهی خرما، شهد خرما.

ع: شَهْدُ النَّخْلِ، رِيَالُ الرُّطْبِ.

رینگول

ك: ریواز شیتال، شِ. [تیتال، شِ و وپ]

ف: پاره، تیکه.

ع: حَيْب، مُتَلَاشِي، مُتَقَطَّع، مُنْهَبِّب.

رینگه‌رینگ

ك: ژاره‌ژار. [فلته‌فلت]

ف: لَنَدِيدِن، غُرْغُر، ژاژخایی.

ع: لَي، دَنَدَنَة، مَجْمَجَة.

رینما

ك: رانما، ریگه‌نما، نشانه. [رینشانده‌ر (به‌ردی رینما).]

ف: كَرَكُور، راه‌نما. (سنگ راه‌نما)

ع: صُوءَة، نُصْبَة.

ریو

ك: كه‌له‌ك. (راوویو) [فریوین]

ف: داغو، تَبْنَد، ئیرنگ.

ع: حَيْلَة، مَكْر، خِدْعَة.

ریوار

ك: رِیَنگَار. [ریوار]

ف: راه‌گذر، رونده.

ع: عَابِر، مَار، سَائِر، ذَاهِب.

ریواز

ك: ره‌وژ، بگار. [بوار، ریواز (راگوزهری نیچیر)]

ف: كُدَار، گذرگاه. (گذرگاه شكار)

ع: مَعْبَر، مَمَر، مَسِير.

ریواس

[ك: ره‌کینکی به‌ناریانگه.]

ف: ریواس، ریباس، ریوج، ریویج، ریویز، کزبا،

کزوا، زرنیله، دیباج.

ع: رِيِيَاَس، زَرْنِيْلَج.

ریوال—**رینگول**

ریوایه‌ت

ك: رتن، گه‌رآنمه‌وه، واگژکردن. [گپ‌رانه‌وه]

ف: چاو، گفتن، واگوی.

ع: نَقْل، رِوَايَة، تَحْدِيث.

ریوهن

[ك: کلارین، کالاتنگ، بنی ریواس (گیاهه‌کی گه‌لایانی

ره‌وانکهره، له‌کتیبسی توحفده‌دا نویسه‌تی بنی ریواسه‌ا)]

ف: ریوئند، راوئند، منج. (علفی است برگ پهن

مُسهل در تحفه‌ نوشته‌ بیخ ریواس است!)

ع: رِوِنْد، رَوِنْد، رَاوِنْد.

ریوی

[ك: ریثی، روس]

ف: روس، روباه، دمنه.

ع: ثَعْلَب، سَمْسَم، هَيْطَل، اَبُو الحُصَيْن.

وینه

ریوی بیج

[ك: فیلته‌له‌که، پیچ‌لیدان]

ف: روباه‌بازی.

ع: رَوَعَان.

وینەکانی پیتی ر



روتەیل



رزق



ران



راسوو



رهزله پیچ



رهزله



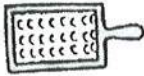
رههتی



رۆنداخکەری



رۆجیارهەرس



رههە B



رههە A



رههە



رههە قاز سهەات



رههە شکه



ریوی



ریلهه خو



ریشه بووچکه له



ریچه



رههه رههه



T



زا

ك: زاگ، زاده، زائنه. [فرزند، منال]
ف: زاده، فرزند، بچه.

ع: وُلد، وكید، مَوْلود، نَتِيجَة، اِبْن. (ابنة)
زا.

ك: زایبی. دی. [منالی سوو، بیچوی سوو. (کرداری
رابردروه.)]
ف: زایبید. (فعل ماضی است.)

ع: وُلد، وُلِد.

زایب

ك: دیدار، کاربدهس. [هتسورینه، بهریرس]
ف: بادگان، بایگان، نگاهدار، دهدار،
کاربه دست.

ع: ضابط، مُباشِر.

زات

ك: زاوهر، نهرهش. [زاوهر، زندهق، ویران]
ف: یارا، زهره.

ع: جُرئَة.

زات

ك: زاوهر، زهتهق، نهرهش. [زاوهر، زندهق، ویران]
ف: جَم، زهره، زاوهر، یارا.
ع: جَوهر، جُرئَة، قُدَمَة، قُدَرَة، ذات.

زات

ك: سرشت، قوماش. [بنه پوت، كرك، ماك]
ف: بشین، سرشت، آروند، گُهر، گوهر، چهر،
هستی، اوچیزی.

ع: ذات، طینَة، حَقِيقَة، ماهیَة، وُجود، جَوهر.

زات چوون

ك: زاوهرچوون، ترسیان. [زندهق چوون، ته او ترسان].
ف: زهره رفتن، زاوهر رفتن، ترسیدن، جمیدن،
بیمناک شدن.

ع: خَوْف، جَهش، جُبْن، خَشِیَة، وُهَل، اهتِیال،
ارتعاب.

زاتدار

ك: زاوهردار، نه ترس، دلدار. [به زات، نازا]

ف: دلیر، دلدار، دلاوهر، زهره دار.

ع: جَرِيء، شَجِيع، جَسور، قَدوم.

زاتدار

ك: زاوهردار، دلدار. [دلیر، نه ترس]

ف: دلیر، دلدار.

ع: جَرِيء، خَوَات.

زات واجب

ك: دهریای بیچوون. [هه بوویه ك که پیوسته بییت].
ف: دریا، دریای بیکران.

زاخاودان

[ك: مشتومال‌دان، سافولوس كردن]

ف: زاغاب‌دادن.

ع: جَلِي، جَلَاء، صَقْل، قَشِب.

زاخاودرياك

[ك: مشتومال‌دراو، سافولوس كراو]

ف: زاغاب‌شده.

ع: مَجْلُو، مَصْقُول، صَقِيل، قَشِيْب.

زاخ جوش

[ك: جورِيك زاخ كه شتى له قى پى پتەر ده كهن.]

ف: زاغ جوش.

ع: أَلْحَمُ بِالرَّاج.

زاخ چه رهنك

[ك: زاجى سپى]

ف: زاغ سفيد، زنج، شوغار، زَمِج بَلُور، زاج

بَلُورى.

ع: قَلْقَدِيْس، شَبَّ يَمَانِي.

زاخِر

ك: زاخ، زاخه. [ئاغهل، كورل (ئاغهلئى سروشتى يا

دهسكرد له كيتودا.)]

ف: زاغَر، زاغه. (زاغه‌ى طبيعى يا دستى كه

در كوه تشكيل مى‌شود.)

ع: غار، وَصِيْدَة.

زاخِر

ك: خرپ، رِيخزار. [ريخه‌لان، بهره‌لان]

ف: ريگزار، ريگستان، سنگستان.

ع: حَرَّة، مَحْصَبَة.

زاخ رهش

[ك: زاجى رهش]

ف: شَخار، شَخيره، قلا، قليا، قليب، كلا،

ريلو، زاج سياه.

ع: هُوِيَّة مُطْلَقَة، ذَاتُ الْحَقِّ، ذَاتُ وَاجِبِ الْوُجُود.

زاتولجه

ك: سينه پالور. [نه خوشينيكه.]

ف: پهلودرد.

ع: ذَاتُ الْجَنْبِ.

زاتى

ك: سرشتى. [تايبه‌تمه‌ندى بنه‌رته‌تى و گه‌وه‌رى

(به‌رامبه‌رى «عه‌ره‌زى».)]

ف: سرشتى، گوهرى. (ضد عرضى)

ع: ذَاتِي، فِطْرِي.

زاخ

[ك: زاج، شهب]

ف: زاگ، زاغ، زمه، زَمِج، زَمَح.

ع: شَبَّ، زاج.

زاخ

ك: كه‌ره‌رگ. [زاخه: ناخله‌مه‌رى له كيتو داناشارا.]

ف: كان، كاووك...

ع: قَلَع...

زاخ

ك: كوچك، خرپ. [گاشه‌به‌رده. ره‌هن]

ف: سنگ، سنگلاخ.

ع: صَخْر.

زاخاو

[ك: مشتومال، سافولوس]

ف: زاغاب.

ع: نُقِيَّة، جَلَاء.

زاخاوچاودان

[ك: تيربوون له بينينى جوانى.]

ف: چشم‌آب‌دادن.

ع: نَخْلَر.

ع: قَلْبِي، زَاخُ الْأَسَاكِفَةِ.

زاخ زهره

[ك: زاخی زهره]

ف: زاخ زرد.

ع: قَلْقَطَار.

زاخ سهوز

[ك: زاخی سهوز]

ف: زاغ سبز.

ع: قَلْقَنْد.

زازه

[ك: زاخر. [كول، ناغه‌ئی ناو کیو].]

ف: زاغه، زاغر، سُمج، سُمچه، آغل، نَعْل،

نَعول، غُول، غَال، آغال.

ع: دُحَل، دیماس، زَرَبِيَّة، غار.

زاهئی

[ك: قشقه‌ره. [قه‌له‌باچکه]

ف: زاغچه.

ع: عَفْعُق.

زاج

[ك: توشه. [تویشور]

ف: توشه، پَدْرزَه.

ع: رَاحِلَةٌ، كَفِيَّة، زَاد.

زادبووم

[ك: مه‌لوه، زید. [مه‌لنه‌ند، زید (هریمی

له‌دایک‌بوون].]

ف: زادبووم، میهن. (بوم زادن)

ع: مَوْلِد، مَسْقَطُ الرَّأْسِ، مَوْطِن، وَطَن.

زاد و مهرگ

[ك: مردن و ژیان. [له‌دایک‌بوون و مردن]

ف: زاد و مرگ، زادن و مردن، زیستن و

مردن.

ع: قَوَّلِد و مَوْت.

زاده

[ك: زا، زاگ، منال، رُوْله. [فرزنده، زارو]

ف: زاده، بچه، فرزند.

ع: وَلَد، وَلِيد، مَوْلُود، نَتِيْجَةٌ.

زاجی ناوه.

[ك: گه‌داس، هیچی نیه. [ده‌سکورتیه، هه‌ژاره. (رسته‌ی

راگه‌بیاندنه.)]

ف: ندار است، ته‌ی دست است، باد در دست

دارد. (جمله‌ی خبریه است.)

ع: مُفْلِس.

زار

[ك: سان. [زهریزار] (ستان: پاشگره. (وهك: گوتزار،

گوتستان.)]

ف: زار، ستان، روییدنگاه. (گلزار، گلستان)

ع: ندارد. [هارواتای عمره‌بی نیه.)]

زار

[ك: خراب. [خراب، کز و لاواز]

ف: زار، زاره، بد، خوار.

ع: رَدِيء، سَيِّئ. خَفِيْف، نَحِيْف، مَهْزُول.

زار

[ك: ژار، زهر. [ژهر]

ف: ژهر، شَرَنگ.

ع: سَم. (با تثنیت فاء) (سَم، سَم، سَم)]

زار

[ك: دم، زران. قسه. [ده‌ش. زبان. گوتار (وشه‌یه‌کی

کرماجیه.)]

ف: دهان. زبان. سخن. (کرماجی است.)

ع: قَم، لِسَان، كَلَام، بَيَان، لُغَة، لَحْن.

زاراو

[ك: ژاراو، ژهر. [ناروکی تاله دره‌خت و روک

ده‌ری‌ده‌هن.)]

ف: زهراپ. (آب تلخی که از درخت و نباتات می‌تراود.)

ع: دُمَاع. مُر.

زاراو

ک: میتر، گمیتر، میتر، گمیتر [گمیز]

ف: زهراپ، شاش، میز، چمین، چامین، پیش‌آب.

ع: بُول.

زارچاو

ک: زهرچار، قین [تورره‌بیه که له چاردا دیاره.]

ف: زهرچشم، چشم‌آغیل، خشم، کین.

ع: تَجْحِیظ، غَضَب، سَخَط، سَخَط.

زاره‌ن ← زارنه‌نه

زاره‌نه

ک: زارخن، زهرخنه. [پیکه‌نینی تال. (پیکه‌نین له تورره‌بیدا.)]

ف: زهرخند، زهرخنده. (خنده از روی

خشم)

ع: تَكْلُح، تَهَائِف، هِنَاق، اِهِنَاف.

زارو

ک: منان. [مندان، زاروک]

ف: بچه، کودک.

ع: طِفْل، صَبِيّ.

زاروله

[ک: بچورک‌کراره‌ی «زارو» یه.]

ف: مصغر «زارو» است.

زاره

ک: گزنیژه. [گه‌مه‌کوتارو.]

ف: نکلیده. (گندم نیم کوفته)

ع: جَرِيش.

زاری

ک: گری، گریان. [شیوه‌ن]

ف: زاری، گریه.

ع: بُكَاء، مَخْن، نُحَيْب، ضَرَاعَة.

زاریان

ک: گریان. [شیوه‌ن کردن]

ف: زاری کردن، گریه کردن.

ع: بُكَاء، نُحَيْب، مَخْن، ضَرَاعَة.

زاق

ک: واق. [موله‌ق، ماق (چار کراره‌یه و ناجوریتت).]

ف: بُرَاق. (چشم باز است و حرکت

نمی‌دهد.)

ع: شَاخِص.

زاق

ک: واق. [موله‌ق، ماق (چار کراره‌یه به‌لام ناینیتت).]

ف: خیره. (چشم باز است ولی نمی‌بیند.)

ع: أَبْجَع، أَبْحَق، أَجْحَط، مُنْحَيِّرُ الْعَيْن.

زاق

ک: روشن. [کال، شینی‌کال. (رنگ)]

ف: زوشن. (رنگ)

ع: أَرْزَق.

زاقوزووو

ک: واقوویق. منان. [زاق و زیق. زاروک (قره‌قری مندالان.

له شیوازی خوازه‌دا بو مندالیش به‌کار ده‌هینریتت).]

ف: زاقوزویق. بچه. (صدای بچه‌ها، مجازاً بر

بچه‌ها هم اطلاق می‌شود.)

ع: عَوِيل. أَطْفَال.

زاکان

ک: زاگه‌ل. [زاده‌کان، سی‌زاده‌که: مبه‌سه‌ست گیاندار و

روه‌ک و بیگیانه.]

ف: زادگان، سه‌گوهر.

ع: مَوَالِيد، مَوَالِيد ثَلَاث.

زاگ

ف: زهره.

ع: مَرَارَة.

زام

ك: زهخم، برین. [ریش: کوان و شوینی شتی تیش له لهشدا.]

ف: زخم، چرک، ریش.

ع: جَرَح، قَرَح، قَرَحَة، جِرَاحَة.

زاهار

ك: زامدار، زهخمدار، بریندار. [زهخمار، برینار، ریش]

ف: زخمدار، ریشدار.

ع: جَرِيح، مَجْرُوح.

زامدار ← **زاهار**

زامن

ك: بیژیر، تاواندهر. [دهسته‌به‌ر]

ف: شالنگ، بابیزان، بابیزن، پایندان.

ع: ضامن، قَبیل، جَرِي، مُتَعَهَّد، ذَمیم، مُتَكَفَّل، كَفیل.

زاهه‌ت

ك: دهره، رهنج. شه‌یدایی. [زه‌جهت، نه‌رکی گران.

هه‌روه‌ها: نه‌رینداری]

ف: درد، رنج، شیدایی، والگی، شیفتگی.

ع: آلم، رَحْمَة، مِحْنَة. وَّله، عِشْق.

زان

[ك: زانه‌ر (پاشگری نیشانه‌ی بکهره، وه‌ك: فره‌زان.)]

ف: دان. (علامت فاعل است. «فره‌زان»= بسیار

دانا)

ع: ا. (عالم)

زانا

[ك: دانا، شتران]

ف: دانا، دانشمند، دانشور، دانشگر، كُند.

ع: داری، عالم، عَلیم، فَهیم.

زانایی

ك: زا. (برازاگ) [منال، فرزند، وه‌چه (کور یا کچ)]

ف: زاده، بچه، فرزند.

ع: وَلَد. (ابن، بنت)

زانه

ك: زایگه. [زاره. بیجوری هیناره. (کرداری رابردوره.)]

ف: زاییده، زچیده، زاجیده. (فعل ماضی است.)

ع: وَلَد، وِلْد، وِلْدَة، تَوَلَّد.

زانه‌ل ← **زاکان**

زالوو

[ك: زاروو: گرمی خوینمز.]

ف: زالو، زلو، زلوك، شَلوك، شَلَك، شلکا،

زرو، زنو، زنور، دیوک، دیوچه، درن، نشتی،

مُگل، مَكل، خَرشْتَه.

ع: عَلَقَة.

وینه

زال

ك: به‌مل. [دهست‌ریشتوو، به‌دهس‌لات]

ف: فرخاد، چیره.

ع: غَالِب، فَائِق، مُسَلِّط، مُسْتَوَلِي.

زالم

ك: زرنگ، کارکه‌ر. [چالاک، گورجوگول]

ف: زرنگ، چابک، کارگن.

ع: جَلَد، سَرِيع، فَعَال.

زالم

ك: سته‌مکار، زۆردار، زۆرکه‌ر، زه‌به‌رده‌س، نه‌پرس.

[دهست‌دریژکه‌ر بۆ مافی ره‌وای خه‌لکی.]

ف: گُرداس، گُرداش، ستمگر، ستمگار،

ستمکار.

ع: ظالم، غاشم، هَمَاط، مُتَعَدِّي، مُتَجَاوِز.

زانه

ك: زاره، زاوه‌ره، زه‌نه‌ق. [زاور، زراو]

ك: زانست. [دانایی، زانیاری]

ف: دانش، دانایی، فرهنگ.

ع: علم، فهم، ادراك، درایة.

زانست—زانایی

زاین

ك: پهی بردن. هه لهاردن. [تینگه یشتن، ری پیدردن،

سه رلینده کردن]

ف: دانستن، داختن. دریافتن، پی بردن.

ع: علم، فهم، فقه، شعر، دري، درایة، ادراك،

و قوف، معرفة، استنباط، استخراج. حل.

زاوا

ك: یه زنه. [زافا، زاما: میردی کچ یا خوشک، یا:

تازه میرد.]

ف: شه، شاه، داماد.

ع: ختن، صهر، عرس. خاطب، خطیب.

زاوَر

ك: زاره، زاله، زاوهره. [زار، زندهق]

ف: زهره، تلخه.

ع: مَرارة.

زاوَر

ك: زات، یارا، نه ترهش. [دیران، زندهق]

ف: زاوَر، زهره، یارا، توانایی

ع: بَاس، جُرئة، قُدرة، شهامة.

زاوَره

ك: به چکه. [زاوَری، وه چه (زاد و وهلد)]

ف: زادوَره، زهوزاد، بچه، فرزند. نواده. (زاد و

ولد)

ع: نَتیجَة، صِنی، صِنو، نَسَل، نَجَل، اولاد،

عَتَره، نُرِيَة، نَبیره.

زاوه

[ك: هه ساره یه كه.]

ف: تیر، زاووش.

ع: عطارد.

زاوهره—زاوَر

زاویه

ك: کونج، کونجول، سووچ، گوشه. [قوزبن]

ف: کُنج، گوشه.

ع: زاویة.

وینه

زاویه

ك: گوتیا. [سیگوشه ی وه ستار.]

ف: گونیا، سَنبوسه.

ع: زاویة، مُثلث، کُوس.

وینه

زاهید

ك: پارسا، پاریزگار، خواپه رُس. [خواناس،

دربینانه ریست]

ف: جیواد، کاتوزی، پارسا، زُهبان، روهبان،

پرهیزگار، خداپرست.

ع: زاهد، وارِع، عابد، مُتقی.

زاهیر

ك: روو، روالهت. [دیمه ن، بیچم (به رامبه ری ناخ و

دبرون.)]

ف: رو، رواتی. (مقابل باطن)

ع: ظاهر.

زاهیر

ك: دیار، په پیدا، ناشکرا. [به رچار]

ف: پیدا، پدیدار، نمودار، پَر وهان، هویدا،

آشکار.

ع: ظاهر، واضح، لائح. مشهود. موجود.

زایرا

ك: گومانم، گُزیا. [زاهیرن، وادیاره]

ف: دزندیس، گمانم، گویا.

ع: ظاهرًا، عَلَى الظاهر.

زایقه

ك: چه شای، چه شتن. [چیژتن، تام کردن]

ف: چشایی، چشش.

ع: ذائِقَة، قُوَّة ذائِقَة.

زاید

ك: زریکهور، شیون. [دهنگی شین و زاری. ههروهه:

دهنگی ته مووره.]

ف: شبیون، گریه، زاری، آواز ساز.

ع: عویل، نیاح، نُواح، نُوحَة. طنین، صوت

الطنبور.

زایه

ك: خراو، تهوا، به ترف، له کارکه فتگ. [خراب،

له کارکه وتوو]

ف: تباه، تَبَه، تَوَا، تَبَسْت، لکات، زَبون،

ازکارافتاده.

ع: ضائع، فاسد، تَلیفَة، مُسْتَهْلَك.

زایین

ك: پدیدابون. [زان، هاتنه بون]

ف: زاییدن، پیداشدن، زایش.

ع: تَوَلَّد، ولادة.

زایین

ك: دین. [منال بون، بیتجو هیتنان]

ف: زاییدن، زهیدن.

ع: وَضَع، زَحَر، زَكوب، اِزْكَات، نِفاَس.

زایین

ك: دهردان. [دهلاندن (وهك: دهلاندنی نارو).]

ف: تراویدن، برآمدن، برون دادن. (آب مثلاً.)

ع: تَرَشُّح، ظُهور، صَرِي، سَرَايَة.

زرب

ك: کوشتار، سه رپرین. [جیاکردنه ری سه ره له شه به

تیخ.]

ف: کُشتار، کُشتن، سَر بُریدن.

ع: ذَبَح، ذِکَاة.

زبی

[ك: سووکه له ناری «زوبه یده» یه، ناره بو ژنان.]

ف: مخفف «زبیده» است، اسم زن.

زید

ك: میمل، ملوژم، دژمن، چهواشه. بهرانبهر. چهپوانه،

به رچه پ. دژیل. [دژ، رکه بهر، بهر هه لست]

ف: دشمیر، خَشیگ، آخشیگ، همخوند.

وارونه. خَشیج، آخشیج.

ع: ضِدّ، صِدّ، صِيت، نَدّ، نَقِیض، مُعَاكِس.

مُعَايِد، مُنَازِع، مُخَالِف، مُنَافِي.

زپ

ك: وشك. [بی ته رای، وشکوبرنگ]

ف: خشک.

ع: یابِس.

زپان

ك: زرنگان. [زره لیه لساندن]

ف: جلنگاندن، چرنگاندن.

ع: رَدَم، انباض.

زرانی

ك: رزنگ، چوك. [نه ژنو]

ف: زانو، زونی، چك.

ع: رُكْبَة، ثَفْنَة.

زرانی به زرانی

ك: چوك به چوك. [نه ژنو به نه ژنو یه کتوره نوساندن له

دانشتندا.]

ف: زانوبه زانو.

ع: مُجَاثَاة.

زرب

ك: گرنج، گرنج گرنج. [زبر]

ف: زبر، تَبَل، کِیاگن.

ع: آخَشَب، خَشِن.

زرب

ك: دوشت، [درشت، گهوره]

ف: زبر، درشت.

ع: ضُخَام.

زوبان

ك: خرپ، ریزه‌خاں، [ریزه‌لان، به‌رده‌لان]

ف: زبرستان، ریگستان، ریگزار، سنگستان،

سنگلاخ.

ع: ظَرِب، ظَرِبَاء، حَشْبَاء، حَشْنَاء، جَرَل.

زوبه

ك: درشته، [زبره‌ی شت، درشته‌ی شت.]

ف: زبره، درشته.

ع: نُخَالَة.

زویی

ك: گرنجی، [زبری]

ف: زبری، تَبَلِی.

ع: حُشُوبَة، حُشُوبَة.

زوت

ك: زیت، [چار له‌سهر هست.]

ف: زرت.

ع: اَجُوس، رَاآء، بُرَاشِم.

زونه

ك: زیته، [چارگنیران.]

ف: زرته، رُش، [گرداندن چشم]

ع: جُوسَة، بَرَشْمَة، رَاآء، تَبْرِیق.

زونه‌زوت

ك: زیته‌زیت، [زیته‌ی زور، (دووباره‌بوونه‌وه‌ک‌ه‌ی له‌به‌ر

زوربوونه‌تی.)]

ف: زرت‌زرت، رُشیدن، (تکرار برای تکثیر

است.)

ع: بَرَشْمَة، رَاآء، جُوسَة، تَبْرِیق.

زویی

ك: بی‌کاره، هیچ‌لیینه‌هاتگ، [خویری]

ف: زرتی، پُفیبون، جَمَند.

ع: مُهَمَل، دَنع.

زوزره

[ك: خشخشه: له‌یستوکی‌کی کانه‌یه بو زیرکردنی

مندالان. (خرخاشه‌ی ده‌ستی مندالان.)]

ف: زرزره، آخَلْکَندو. (زرزره‌ی دست بچه‌ها)

ع: جُلْجَلَة.

زوزره

[ك: نالقه‌گه‌لی ده‌ف.]

ف: زرزره. (زرزره‌ی داریه)

ع: صُنُوج.

زوک

ك: زرکه، خرجه، زرنگ، [کاله‌کی نه‌گه‌بیو]. هدره‌ها:

چوست و چالاک]

ف: سَفِج، أَشْن، کَالْک، زرنگ، (خریزه‌ی

نرسیده)

ع: حَدَج، حُضْف، قَعَسِر، جَلِید.

زوکو

ك: گزره، نائف، [گیای گیره‌کراو.]

ف: بَرْموز.

ع: عَلْف.

زوکوزینک

ك: زرنگ، قُوجَاخ، [چوست و چالاک، زرتوزینوو]

ف: چست، چالاک، چابک، زرنگ، شکرده.

ع: جَلد، جَلِید، فاره...

زوکه ← خرجه

زوم

ك: گرم، تَرپ، [ده‌نگیکه، (گیرانه‌وه‌ی ده‌نگی که‌وتنی

شتیک.)]

ف: گُرم، گُرمب، تُرپ، (حکایت صوت افتادن

چیزی)

ع: لَدَم، وَقَع.

زرموکوت

ك: ته پوهوژ، زرموهوژ. [زرمه زرم]

ف: تراپ و تَرُپ، هنگامه.

ع: تَلَاطُم، تَلَاذُم، ضَوْضَاء.

زرمه

ك: گرمه، ترپه. [دهنگی پی هیستر یا دهنگی که رتنی

شتیک.]

ف: گُرم، گُرمب، گُرمبه، تَرُپ، تَرُپه. (صدای

پای ستور یا افتادن چیزی)

ع: لَدَم، وَقَع، دَبْدَبَة، كَبْكَبَة، كَدَفَة.

زرمه زلی

ك: زورآزمایی. مشتومی. کیبه رکن]

ف: زورآزمایی.

ع: مُصَارَعَة، مُوَاقَعَة، مُسَابَقَة، مُبَارَاة، مُبَاخِثَة،

مُجَادَلَة.

زرنک

ك: گورج، کرژ، چابک، قوچاخ، مه زبوت، ده سویردهار،

بزپو. [چالاک، نازا]

ف: زرنک، چابک، چالاک، چست، خبازه،

وشکول، وشکرده، شکرده، شکروده.

ع: جَلْد، جَلِيد، فَاړه، كَافِي، جَسُور.

زرنکاتن

ك: زرائن. [لیدان، دهنگ لینه تان. (وهك: زرائندی تار.)]

ف: جلنگاندن، چرنگاندن. (تار مثلاً)

ع: بَطَّ، بَضْ، اِنْبِاض، رَدَم.

زرنکوهوژ

ك: زرنکه زرنک. [زرنکه ی زور.]

ف: درنگ درنگ.

ع: جَلَجَلَة، صَلْصَلَة.

زرنکه

ك: زره. [دهنگی له په کدانی کانا. (وهك: زره ی مس.)]

ف: درنگ، چرنک، هوز، سغو. (صدای مس

مثلاً.)

ع: صَلِيل، صَلْصَلَة، طَنِين، طَنْطَنَة، جَرَسَة،

صَجِيح، صَخِيح.

زرنکه ی کویچکه

ك: [زرنگانه ری گوی.]

ف: آواز گوش.

ع: دَوِي، هَوِي، طَنِين، هَفِيْف، صَرِير.

زرنکی

ك: قوچاخ، بزپوی، گورجی، مه زبوتی، گوربزه.

[چالاک، نازایی]

ف: زرنکی، چابکی، چالاک، وشکولی...

ع: كَفَايَة، جَلَادَة، جَلْد، جَرِيْرَة.

زرؤ

ك: زرب. درشت. [زبر. درشت]

ف: زبر. درشت.

ع: خَشِين، ضَخَام.

زروه

ك: زربه، دوشته. [زبره]

ف: زبره، درشته.

ع: تُخَالَة، ضُخَامَة.

زړه

ك: زرنکه. [دهنگیکه. وهك: دهنگی راتله کانی زنجیر.]

ف: زره، جلنگ، جرنک، چرنک، سغو، هوز.

ع: صَلِيل، صَلْصَلَة، طَنِين، طَنْطَنَة، صَجِيح،

جَرَسَة.

زړه زړ

ك: زرنکه زرنک. [زړه ی زور.]

ف: زرزور، جلنگ جلنگ، جرنک جرنک.

ع: صَلْصَلَة، جَلَجَلَة، طَنْطَنَة، صَلِيل، صَجِيح.

زردقیان

تعقيب شده باشد.)

ع: مُثَوَّرٌ، مُسْتَنْجَشٌ.

زړيان

ك: زيان، تره‌كړن، گوپسته دهر كړدن. [گوپكه دهر كړدن،

چرذ كړدن]

ف: تَنْزِيدِن، تَنْدِيدِن، تَنْزَه‌زْدِن، جانه زدن،

جوانه در كړدن.

ع: تَبْرَعُم، اِتْفَار، اِفْصَاد، اِكْمَاخ، اِكْمَاخ، اِحْقَالَ.

وينه—زړياگ

زړيان

ك: زړنگيان. [زړانه‌وه، زړه‌لپهاتن]

ف: جلنگيدن، جړنگيدن، چړنگيدن.

ع: تَصَلِّصُل، تَجَلُّجُل، اِرْتِدَام.

زړيانه‌وه

ك: زړنگيانه‌وه. [زړنگانه‌وه (ی ده‌نگ.)]

ف: جلنگيدن، جړنگيدن. (آواز)

ع: تَهْدُج.

زړيپوش

[ك: كه‌شتی ناسينی شهر.]

ف: زړه‌پوش. (كشتی زړه‌پوش)

ع: مُدْرَعَة.

زړيشك

[ك: داریکه به‌ریکی ترشی سووری هه‌یه، به میوه‌كش

ده‌وتریت.]

ف: زړشك، سرشك، زړك، زړيك، زَنْبَل،

زاراج، زَارَج، اَتْرَار، اَتْرَار.

ع: زَنْبِر، اَنْبِرْبَارِيس، اَمْبِرْبَارِيس.

زړيكائن

ك: قِيْرَانُن، زِيْرَانُن، شَرِيْحَانُن. چړيكائن، چړيكائن.

[زړيكاندن]

ف: حَقِّيدِن، حَيِّق كَشِيْدِن، دادزدن.

ع: صِيَاخ، صُرَاخ، رُقِيَّية، ضَجَّة، ذَاب.

ك: تره‌قيان، كه‌نين. [زه‌قين، تريفانه‌وه، قلكانه‌وه]

ف: خنديدن.

ع: ضَحْك، قَهْقَهَة.

زړه‌کهو

ك: پوږ. [زړه‌کهو: بالداريکه.]

ف: پور، نُرَاج، تُرَاج، كَبِك كَر.

ع: حَيِّقْمَان، نُرَاج.

زړی

ك: زه‌نجير. [زه‌نجير، زړيزه]

ف: زړه، زه‌نجير.

ع: سَلْسِلَة.

وينه—زه‌نجير

زړی

ك: جه‌وشه‌ن. [زړه: سه‌ره‌وای له زړی دوست كراو.]

ف: زړه، نِرْقُو، پوش.

ع: دِرْع، مِغْفَر، زَرْد، سَرْد، جَوْشَن.

وينه

زړياگ

ك: زړياگ. [زړاو: تازه‌گوپكه كړدو. (د ره‌ختی چرذ

دهر كړدو.)]

ف: تَنْزِيْدِه، تَنْدِيْدِه، تَنْزَه‌زْدِه، جانه‌زده،

جوانه‌زده. (درختی كه جوانه زده باشد.)

ع: مَقْمَعِل، مِبْرَعِم، مُتَبْرَعِم، مُنْقَصِد.

وينه

زړياگ

ك: زړنگياگ. [زړنگاره، زړاو]

ف: جلنگيده، جړنگيده، هوزيده.

ع: مُصَلِّصُل، مُجَلِّجُل.

زړياگ

ك: وازر. [زړپسو (نيچيريك كه زووتر راوچي

ترساندو يانه.)]

ف: اَنْگِيخْتِه، تَرْسِيْدِه. (شكاري كه سابقاً

زریکوهور

ك: ... زايله، شيوهن. [شین و زاری]
ف: جيق وواق، دادوبيداد، شيون.

ع: زُقِيَّة، صياح. عويل.

زويکه

ك: زيړه، قيرزه، شريخه، چريکه. جريکه. [زيکه: دهنگی
تيژ و باريک].

ف: جيق، داد.

ع: صَيِّحَة، ضَجَّة، زُقِيَّة، زَعَقَة، زَجَلَة، صَاخَة،
ضَجِيح.

زويوار

[ك: زهوی ژيرناوکه ورتوو].

ف: زريوار. (زمين زيړ آب رفته)

ع: غاطة، بُحيرة.

زويوه

ك: وريشه، دروشيان. [بريسکه دانه، بروو کانه،
درهوشانه]

ف: درخشيدن.

ع: لَمَعان.

زويوه زويو

ك: وريشه وريش، دروشه دروش. [بريسکه بريسه
(دوباره برونه که له بهر زويو نيته تى).]

ف: درخشيدن. (تکرار برای تکثير است.)

ع: لَمَعان.

زستان

ك: زمسان. [زستان: ورزی چواره می سان].

ف: زمستان.

ع: شتاء.

زشت

ك: خراب، زړب، ناکوټوکار. [ناشیرین. گرنج]

ف: بد، زشت، زړب، ژفت، درشت، ناهموار.

ع: سَيِّئ، قَبِيح. حَشِين، خُخَالَة.

زشته

ك: دوشته، زړبه، خراوه. [زړه. خراپه، ناپه سندن]

ف: زېر، دُرشته، زشتی، زشت گویی.

ع: خُشُوْنَة، قَبَاخَة.

زق

ك: زوهور. [زناړ، زنه (زهوی ناوډه لټین).]

ف: نېك، زهاب، مُرداب. (زمین خیسیده)

ع: صِهَاء، نَجَل. هُبْكَة، وَرْطَة، سُوَاخِي، مَغِيض،
مَنَق.

زك

[ك: سك]

ف: شكَم، اشكَم.

ع: بَطْن، قَبْقَب، جَوْف.

زك

ك: بار، منال. [بهر، تول، پیزه]

ف: شكَم، بار، بچه.

ع: حَمَل، حَبَل، جَنِين.

زك

ك: ناوزك. نار. [هه نار. نيو]

ف: اندرون. توی.

ع: جَوْف، حَشَا، ضَمِن.

زك نيشه

ك: برك، ژان، دلده درده، دل نيشه، زكه درده.

[سك نيشه]

ف: زَنَجِه، بُر نيش، دل درد، شكَم درد.

ع: مَغْص، قُدَاد، جُساد، بَطْن.

زكپير

ك: ناس، بهردار. [سكپير]

ف: آبستن، باردار، شكَم پُر.

ع: حُبْلَى، حَابِلَة، حَامِلَة.

زكپربوون

ك: ناس بوون، بهر گرتن. [سكپربوون]

ف: آبستن شدن، بارگرفتن، باربرداشتن.

ع: لِقَاح.

زك چوون

ك: زك پروین، زكه شوره. [سك چوون، توورالی]

ف: تَرایمان، ریخ، شكم رو، شكم رفتن، زنجبه، بَرینش.

ع: زَحیر، زُحار، اِطلاق، اِسْهال.

زك ده رپه رپك

ك: زك هاتگ، گه دگن، له ته رپه بوق. [سكزل]

ف: شكم پرآمده، شكم گنده.

ع: أَحْبَن، مَحْبُون، حَابِن، أَفْطَأ، أَفْسَأ، أَفْعَس،

أَكْنَم، أَمَجَر، أَبَجَر، اِبْرُخ، عَجَل، جَوْشَب،

حَضَاج، دَحَل، رَغِيب، بَطِين.

زك پروین ← **زك چوون**

زكزل ← **زك ده رپه رپك**

زك له وه پانن

ك: چلپولیس. [نهوسنی]

ف: شكم چراندن.

ع: رُئُوع، اِقْتِمَاش.

زك له وه رپین

ك: چلپولیسكهر. [نهوسن]

ف: شكم چران.

ع: مُهْتَلِك، مُقْتَمِش.

زكن

ك: چلیس. [زورخور، ده فزك]

ف: شكمو، شكمی، چلاس.

ع: مَلُوع، جُوعِي، رَغِيب.

زكوزا

ك: زاوروه. [سكوزا، زاورئ]

ف: زهوزاك، زادوزه.

ع: تَوَالِد، تَنَاسُل.

زكوزاكهر

[ك: ژنی كه له زان نارهستی.]

ف: زاینده.

ع: وُلُود، بَزْرَاء.

زكه درئ

[ك: خوكوژی. سكه لدرین]

ف: خودكشی. شكم پاره كردن.

ع: اِنْتِحَار. شَقُّ البَطْن.

زكه ده رده ← **زك نیشه**

زكه شوره ← **زك چوون**

زكه ماسی

ك: زك هاتن. [نیسقای، نه خوشی ناربه ند.]

ف: خشکامار، شكم درد آب.

ع: حَبْن، اِسْتِسْقَاء.

زل

ك: زه لام، كه لین، گه وره. قه لهر، هیتم، ته نه دار،

ته نومهن، كولوفت. [زه به لاج. چوارشانه]

ف: گنده، بزرگ. نهمار، گبز، زاور، ژنده بود،

تومند، تنه دار. كلفت، ستبر.

ع: كَبِير، فَخِيم، فَخَم. ضَخِيم، صَخِم، قَطُور،

بَدِين، جَسِيم، سَمِين، فَيْلَم.

زل بی هونه ر

[ك: زه به لاجی لینه هاتوو، زلی بی هونه ر]

ف: گنده ی بی هنر.

ع: حَجَبَارَة.

زلوبیا

[ك: شیرینی کی به ناوبانگه.]

ف: زلینبا. (شیرینی معروف است.)

ع: زَلَابِيَة.

زله ← **زل**

زلی

ك: زه لامی. گوشتنی... [زه به لاجی. چوارشانه بی. خرینی]

ف: گندگی، بزرگی. فریهی.

زَلَه قِيَاك

ك: جِيگايهك كه بورهته ليته و قورار.
ف: خَلَابِيده، گلاب شده.

ع: مُرْتَدَع، مُسْتَنْقَع.
زَلَه قِيَاك

ك: شَلوقِيَاگ، شِيْتِيَاگ. [شِيْتِيَاو، تِيكِه لَوِيْتِيكِه ن،
نالوزار]

ف: شَلوق شده، به هم خورده، آشوب شده،
آشفته.

ع: مُنْقَلَب، مُخْتَل، مُشَوُّش، اِزْدِحَام.
زَلَه قِيَان

ك: بوره قور و ليته.

ف: خَلَابِيدين، گلاب شدن.

ع: اِرْتِدَاع، اِسْتِنْقَاع.
زَلَه قِيَان

ك: شَلوقِيَان، شِيْتِيَان. [شِيْتِيَان، نالوزان،
تِيكِه لَوِيْتِيكِه لَبورن]

ف: آشفتن، به هم خوردن، شَلوق شدن،
آشوب شدن.

ع: اِنْقِلَاب، اِزْدِحَام، اِخْتِلَال، تَشَوُّش، ضَوْضَاء.
زَهَان - زَوَان (دشه به کی گوزانیه.) [گورانی است.]

زَمرووت

ك: گه رهه رِيكِي سه رزي به نرخه.

ف: دوال، دوبال، زُمَرْد.

ع: زُمَرْد، زُمَرْد.

زَمْسَان

ك: زوَسَان، زوَسْتَان. [وهرزي چواره می سال. «زَم»
هه مان سه رمایه واته: وهرزي سه رما، كه سه مانگه:

به فرانبار، رِيبه ندان، ره شه مه.]

ف: وَزْمه، زَمْسْتَان. (زَم به معنی سرما است،

یعنی فصل سرما که سه ماه است: سرماده،

ع: كِبَر، بُدُون، ضَخَامَة، جَسَامَة...
زَلْزَلَه

ك: زَلَه، هوررا، ههرا، خولور. [قره قری]
ف: ههنگامه، آشوب، غوغا...

ع: جَلْبَة، ضَوْضَاء...
زَلَف

ك: قَرِي. [كه زِي، بسك]

ف: زَلَف، گيس، گيسو، بسوته، گلاله.

ع: لَمَة، عَثْوَة.

زَلَف پِيچدريَاك

ك: زَلَف لورل. [كه زِي بادرار، زولفی گرز]

ف: مَرغوله، مَرغول.

ع: جُعَد، مُجَعَد، دُرْفِين.

وينه هی هه به.

زَلَف كِير

ك: قَرِيگِر. [به نِيك كه قَرِي پِي ده گرنه وه. (به نی زولف.)]

ف: پِيچه، طَرَه. (طره هی گيسو)

ع: عِقَاص.

وينه - به نكه

زَلَف لَوول - زَلَف پِيچدريَاك

زَلَقَاو

ك: چَلِيَار، زَلَه قَه. [قور و ليته (گل و نار.)]

ف: خَلَاب، مَنجَلَاب، گلاب، گلابه. (گل و آب)

ع: رَدَعَة، مَنقَع.

زَلَه

ك: خولور، ههرا، هوررا، كه پوره. [قره قری]

ف: آشوب، زمزمه، ههنگامه.

ع: جَلْبَة، ضَوْضَاء.

زَلَه زَل

ك: تَلَه تَل. [سوروره و بهی ناسن به هوی ناگروه.]

ف: سرخ شدن. (سرخ شدن آهن از آتش.)

ع: اِحْتِدَام، اِحْطِرَام.

زَلَه زَل - زَلَه

برف آور، مشکین فام.)

ع: شتاء.

زمه

ك: سمه. [شیشی باریکی نولفتیتر. (وهك: سمه‌ی تفهنگ.)]

ف: سنّبه. (سنبه‌ی تفنگ مثلاً.)

ع: قَضِيب. مِثْقَب.

زهار

[ك: هارپین و كردنه نارد بۆ نازوخه‌ی زستان.]

ف: زم آس. (آرد كردن برای زمستان)

ع: زَامَة، طَحْنُ الشَّتَاء.

زهاریر

ك: زمهن، جه‌وره. [سه‌رمای زۆر («زم») واته سه‌رما و «هه‌ریر» واته بکه‌ر و پیکه‌ره مانای «سه‌رماکه‌ر»]

ده‌دات.]

ف: سه‌رمای سخت، زه‌ریر. («زم» به معنی

سه‌رما، «هه‌ریر» یعنی كنده، به معنی سه‌رما كنده است.)

ع: زَمَهْرِير.

زهین

[ك: تاقي كرده‌ره، نه‌زمون]

ف: آزمایش، آزمودن، آزمون، زۆن، آروند،

آروین.

ع: اِمْتِحَان، اِخْتِبَار، تَجْرِبَة.

زنازنا

ك: زوكوم‌زكوم، كه‌پوره. [زنانه‌نا، قه‌ره‌ه‌را]

ف: غوغا، دادوبیداد، هنگامه.

ع: ضَوْضَاء، جَلْبَه، مُنَازَعَة.

زناو

ك: زهار. [زنه (زه‌ی ناره‌لین.)]

ف: زهاب، نَبَك.

ع: نَزْر، نَجَل.

زفج

[ك: چارداغ، كوڅ (كوئیتیكه كه ده‌شته‌وانه‌كان له

چیلکه و لقی دره‌خت دوستی ده‌کن.)]

ف: سپنج، وِردوک، وِردوکه، آلوئنگ، تواره،

کومه، گومه. (خانه‌ای كه فالیزبانان از چوب

و شاخه درخت می‌سازند.)

ع: كوڅ، خُص، عَالَة، حَظِیرَة، عَرِيش.

وینه

زفج

ك: چناکه، زنه‌خ، زنه‌ق. [چه‌ناکه]

ف: زنج، زَنَج، چنه، چانه، چک، کچه، کاچه.

ع: ذَقْن، عَمَّاذَة.

وینه-چناکه

زفج

[ك: نامیرتیکی موسیقیایه، دوو سینی مسینه به

یه کیدا ده‌کوتن.]

ف: سنج، سرنج، آسرنج، چَلَب، چَنگ.

ع: سَنج، صَنج.

وینه

زنیان

ك: زنیان. [به‌ندیخانه]

ف: زندان، چَرَس.

ع: سِجِن، مَحْبَس.

زنیان

ك: زریان. [گوپیکه ده‌رکردن، چروکردن]

ف: تَنزیدن. ستاک‌دادن.

ع: تَبْرَعْم، تَشْعُب.

زواله

ك: زویل. [خه‌رشوخال]

ف: زواله، زباله، آخال.

ع: زُبَاة، حُثَاة.

زواله

ك: گولهی هه پگین. [گزموله قور].
ف: زاغوك، زالوك، غالوك، غابوك، زواه،
زواله.

ع: بُندَقَّة، حَصْبَة.

زوان

ك: زمان. [زبان]

ف: زبَان، زْبَان، زُفَان، هَزْوَان، زُفُو، گَیو.
نُوَاد، گویا، گوینده.

ع: لِسَان، مِقْوَل، مِفْصَل، نَاطِقَة، نَقَلَق.

زوان

[ك: شیوهی ناخوارتن.]

ف: زبَان.

ع: لِسِن، لِسَان، لُغَة، كَلَام.

زوان ناوهر

ك: زواندار. [رهوانبیژ. چهنه باز. زمانلوس]

ف: زبَان آوَر، تَر زبَان، چَرَب زبَان، کارنگ.

ع: نَطَاق، طَلِيق، فَصِيح، لَسِين، بَلِيغ، فَتِيق،

ذَلِيق، مَنطِيق، تَرِب، حَرَّاف، مُدَاهِن.

زوانباز

ك: درۆژن، نهرمه بری. [زمانلوس]

ف: زبَان باز، سالوس، لیوه، دروغگو، فریبنده.

ع: مَلْسُون، حَثُول، شَيَّاد، كَذَّاب، لَسِين.

زوانبازی

ك: درۆ، نهرمه بری. [زمانلوسی]

ف: زبَان بازِی، پوس، پوسانه، پالوسی،

دروغ، دروغ گویی.

ع: لَسِن، كَذِب، شَيِّد.

زوانبیهس

[ك: زمانبیهس]

ف: زبَان بَیست.

ع: عَقْدُ اللِّسَان.

زوان بیهس چوون

[ك: زمان بیهسران. (له قسه کردندا.)]

ف: زبَان بِنْدَا مَدَن. (در حرف زدن.)

ع: رَتَّج.

زوانبیهسه

[ك: نازهن]

ف: زبَان بَیستنه.

ع: بَهِيمَة، أَبَهَم، أَصَمَّت.

زوانتال

ك: به دزوان. [قسه پرق]

ف: تَلخ زبَان، زبَان تَلخ، بَد زبَان، بَدگو.

ع: مَلَاغ، لَدَاغ.

زوان حال - زوان دل

زوان خوهش

ك: میروانی. [زمانی خوش، نهرمی، میهره بان]

ف: زبَان خَوْش، مَهرَبَان.

ع: مَحَبَّة، شَقَقَة، لَیئَة.

زوان خوهش

ك: خوهش زوان. [زمان پارا، قسه خوش]

ف: خَوْش زبَان، مَهرَبَان.

ع: شَفِيق، مَلِيح، مِقْوَل.

زواندار

ك: دهمه راش، ته زوان. [به دهه موزمان]

ف: كَارَنگ، زبَان دَار، زبَان آوَر، تَر زبَان،

چَرَب زبَان، سَخَنوَر.

ع: نَطَاق، حَرَّاف، نِراس، مَنطِيق، فَصِيح، بَلِيغ،

فَتِيق، ذَلِيق، حَلِيف، تَرِب، لَسِين، لَسِن، مُدَاهِن.

زوان دل

[ك: زمانی دل. (زمانی حال، له بهرام بهر «زمانی

۱- به داخله نهم وشهیه له پهراویژدا نوسراوه و باش
ناخوینرتیتهوه. (ر - ر)

قال «وره‌یه. ۱» [

ف: ناسرایس، زبان دل. (زبان حال، مقابل

زبان قال)

ع: لِسَانُ الْقَلْبِ، لِسَانُ الْحَالِ.

زوانزوان

[ک: که‌سیتک که له زمانی بیگانه ده‌زانیته.]

ف: تَرزفان، پچواک، زبان‌دان.

ع: فُهیم، عارف؛ مُترجم، الْعَارِفُ بِاللِّسَانِ.

زوان قال

[ک: زمانی قسه‌کردن. (له‌به‌رامبهر «زمانی

حان» «وره‌یه. ۲»)]

ف: سُرَایش، زبان قال. (مقابل زبان حال)

ع: لِسَانُ الْقَالِ.

زوان هوش‌دانه

ک: رشفت، به‌رتیل، ژیرزوان. [رشوه، به‌رتیل]

ف: بَرکند، بُلکفد، ساره، پاره، لاج، پیشکش،

زیر زبان.

ع: رِشوة، سُحت، بِرطیل.

زوان که‌زمن

[ک: تو‌زانه‌روی زمان. هدرده‌ها: گاز له زمان گرتن.]

ف: زبان گزیدن.

ع: قَرَص، حَذِي، تَلَسین.

زوانگیر

ک: تور، گه‌یگیر. [لاله‌په‌ته: که‌سیتک که قسه‌ی باش

نایه‌ت.]

ف: تَمده، تاتا، گُنگلاج، ها‌کَره، ها‌کله،

زبان‌گیر.

ع: الْكَنْ، تَاتَاء، فَاغَاء، عَيْي، عَيْي، حَصِير، حَصِير،

حَصُور، قَدَم، تَخْتَاخ.

زوان لاختسین

ک: درو‌دان. [قسه قیوت‌دان، درو‌کردن، راستی نه‌وتن]

ف: زبان پیچاندن، دروغ‌گفتن.

ع: الْوَاء، تَلَسُن.

زوان لوترانه

[ک: زمانی تاییه‌تی نیوان دوو یا چه‌ند که‌س که

خه‌لکی تر لیتی تینناگن، وه‌ک: زمانی «زنی». (زمانی

تاییه‌ت.)]

ف: زبان لتره‌ای. (زبان قراردادی)

ع: لِسَان خُصُوصِي.

زوان مه‌لیچک

ک: بناو. تو‌م بناو. [ره‌شه‌دار، دارتوتفانه]

ف: زبان گنجشک، بنجشک زبان.

ع: لِسَانُ الْعَصَافِيرِ، ثَمْرُ الْبِنَاوِجِ، بِنَاوِجِ، نَرْدَارِ.

زوانه

[ک: زمانه: قیتکه‌ی باریک له نار شتی درتیدان.]

ف: زبانه، زوانه، زُفانه.

ع: لُسَيْنَة، لُسَيْنَة، لِسَان.

زوانه

ک: بَلَيْسَه، [بَلَيْزَه، گری ناگر.]

ف: زبانه، زوانه.

ع: لِسَان، لِسَانَة، لَهَب، لَهْب، شِوَاظ، مَارِج.

زوانه بووچکه‌له

[ک: نه‌له‌نگه: زمانه‌بچکوله.]

ف: کَنج، کَزَه، مَلَازَه، مَلَازَه، کُدَه.

ع: زَمَمَة، لَهَا، لَهَا، لُغُود، طُنَطَلَة، طُلَاطَلَة.

وینه <۲>

زوانه‌ی ترازوو

ک: نره، زوانه. [زمانه‌ی شایین]

ف: زبانه، زوانه، زُفانه، تاره، ناره، ناژه، نازه،

زبانیه‌ی ترازوو.

۱- زمانی حال: نه‌وی له بارود و خه‌وه و درگیردیت. (ر-ر)

۲- زمانی قال: نه‌وی مرو‌ف خوی ناشکرای ده‌کات. (ر-ر)

ع: نَقِيب، طَيَّار، عَمُود، لِسَانُ الْمِيزَان.

زُوبِدِه

ك: پاك، په‌تی، جه‌وه‌هر، شیره، [پوخته، پالفته]
ف: آمُرغ، وِیژِه، پاك.

ع: خُلَاصَة.

زُوبِدِه

ك: هه‌لَبزِنیاك، هه‌لَبزِنیاك. [هه‌لَبزِنردار]
ف: گُزیدِه، بَرگُزیدِه، برچیدِه.

ع: نُخْبَة، مُنْتَخَب، نِقْوَة، نِقَاوَة، نِقَايَة.

زُوهَل

[ك: هه‌ساره‌ی كه‌یوان.]

ف: كَش، كِیوان.

ع: زُحَل.

زُوهَال

ك: زُوهَال، خه‌لُورُز. [ره‌ژوو]

ف: زُوهَال، زُگَال، آلاس، آنكشَت.

ع: فَحَم، فَحَم، فَحِيم.

زُوهَالْدَان

[ك: خه‌لُورُزَان، جِیگه‌خه‌لُورُز.]

ف: أَشْبُو، أَشْتُو، زُغَالْدَان.

ع: مَفْحَم، مَفْحَمَة، مَنَقَلَه.

زُوهَالْفُرُوش

[ك: خه‌لُورُزْفُرُوش]

ف: زُغَالْفُرُوش.

ع: فَحَام.

زُوهَم

[ك: بنی گیایه‌کی تال و بوغوشه.]

ف: زُزُنْبَاد. [بیخی است تلخ و معطر.]

ع: زُهَم، رَجَلُ الْجَرَاد، عُرُوقُ الْكَافُور.

زُور

ك: گِیر، توانایی، هیتز. [وزه، تاقه‌ت]

ف: زُور، تَوَان، تَوَانایی، شیرزه، نیرو.

ع: قُوَة، قُدْرَة، بَاس، سُلْطَة، طَوَل.

زُور

ك: سَتَم، بَیْدَاد. [ناهه‌قی، زولم]

ف: زُور، جُحْ، سَتَم، رُغَم، بَیْدَاد.

ع: ظُلْم، جُور، غُصَب، ضَمِيم، غَشْم، عَسْف،
تَعَدِّي.

زُور

ك: نوره‌دلانه، زوربگیر، دلنه‌خوازانه. [ناهدن]

ف: زُور، خواه‌نخواه، نخواهانه.

ع: قَسْر، قَهْر، جَبْر، عَنَف، كُرِه، اِكْرَاه، عَنَوِه،
مَرَعَمَه.

زُور

ك: گِیر، رَفَان. [راکیشان، کیش‌کردن]

ف: كَشایی، رِبایی، رِبایش.

ع: جَاذِبَة، جَاڑَة.

زُور

ك: فَرِه، مَشَه‌مَر. [گه‌لیك، زیاد]

ف: بَسِیَار، فِرَاوَان.

ع: وَاْفِر، كَثِیر، وَاْفِر، زَید، زَیَاد.

زُورَات

ك: گه‌نم‌شامی. [گه‌رمه‌شامی]

ف: كِیْمَرَس، بِلَال، دُرَّت.

ع: دُرَّة.

وِیْنِه

زُورَات

ك: گه‌نم‌شامی. [گه‌نم‌شامی، گه‌رمه‌شامی]

ف: زَرَّت، كِیْمَرَس، بِلَال.

ع: دُرَّة.

زُورَان

ك: كُوشْتی. [ململانی]

ف: كُوشْتی، كُستنی.

ف: صِرَاع، صِرَاعَة، مُصَارَعَة، كُصَارُع،

اصطِرَاع، مُعَافَسَة، مُعَافِصَة، مُعَاوَصَة، مُمَارَة،
تَمَار. مُبَارَزَة.

ويته

زۆربگير

ك: دلته خوازانه. [ناهدل، خوته ويست]

ف: زوربگير، دل نخواهانه.

ع: قَسَس، قَهَر، جَبَر، كَرِه، عُنْف، عَنُوة.

زۆردار

ك: پېرزور، توانا، هيزدار. [بههيز]

ف: زوردار، زورمند، پُرزور، نيرومند، شَرزِه،

شېرزِه، زاو، زاوَر، نستوه، توانا، زبردست.

ع: قَوِي، قَادِر، قَاهِر، بَيْس، بَيْسِس، مُقْتَدِر.

زۆردار

ك: ههراش، برشتدار. [بهپيت، بهريزهو (كشتوكال يا

دارستاني بهپيت).]

ف: زورمند، پُرزور. (زراعت پُرزور يا

بيشهه پُرزور)

ع: سَامِق، قُصَارَة، مَنبَات، مَنبِت. سَرِيحُ الثُّمُور.

زۆرده

[ك: فەريكي گەنم و نوک و شتی لەر چەشنە.]

ف: نُرْمَل، نُلْمَل، گُرْكُن، كُرْكُن، كوكن،

نيمرس. (نيمرس گندم، نخود و امثال آن.)

ع: بَغْوَة، فَرِيك، مُسْتَفْرِك.

زۆرزهوين

ك: كيش. [كيشهيزي زهري.]

ف: زور زمين، گاو زمين.

ع: جَانِبَة الأَرْض.

زۆرم

ك: زۆرمه، قايمه، فرهتر. [زۆربه]

ف: بيشتتر.

ع: أَكْثَر.

زۆرملی

ك: زۆرەکی، زۆربگير. [بهزهبري هيز، بهناچار، ناهدل]

ف: زور، زورگويي، شَمپوري.

ع: تَغْلِب، اجبار، قَهْرِي.

زۆرمه—زۆرم

زورووکه

ك: جورووکه. [زوروكه: دهنگيکه. (وهك: دهنگي مهلي

بچوروك).]

ف: ماژموژ.

ع: عَزِيْف، صُئِي.

زۆره

[ك: ناهيد: ههسارهي زهره.]

ف: زهره، زاوَر، ناهيد، بيدخت، هيلفت.

ع: زُهْرَة.

زۆره زهني

ك: زرمه زلي. [ململان، زور و هيز تاقی کردنهوه.]

ف: زور آزمایی.

ع: مُصَارَعَة، مُعَافِصَة، تَمَار.

ويته—زۆران

زۆرهکی

ك: زۆرملي، نهوه دلته. [ناهدل، خوته ويست، بهزور]

ف: زورکي، شَمپوري، ناخواستي.

ع: قَسْرِي، قَهْرِي، جَبْرِي، عَنُوي، عُنْفِي، كَرِهِي،

عُدوانِي، غَيْر اِرَادِي، غَيْر طَبِيعِي.

زۆرهکی

ك: بيگاري. [کاري زۆره ملي و به خوڤايي.]

ف: بيگاري.

ع: سُخْرَة، سُخْرِي.

زۆرپه

ك: توخم، ترم، بهچکه. [وهچه]

ف: زاده، نواده، نواسه.

ع: ذُرِّيَّة، نَبِيْرَة، نَسْل، وَكْد، اولاد.

زۆسان

ع: نَقِيْط، مَلْقُوْط، نَبِيْذ، مَنبُوْذ، دَعِي، زَنِيْم،
نَغِيْل، خَلَط، قَزَعَة، وَكْد الرُّنَا، مَجْهولُ النَّسَب.

زولف ساف

[ك: كه زى خار (بسكى بين لولى و بين چين.)]

ف: فَرخَال، فَرخَاك. (زلف بى پيچ و شكَن)

ع: سَبَط، سَبِيْط.

زولم

ك: زور، ستم، بيداد، رنه. [ناهه قى، دهست دريژى]

ف: چِخ، زور، ستم، زُغَم، بيداد.

ع: ظَلَم، هَمَط، ضَيْم، تَعَدِي، تَجَاوَز. غَصَب،

اِجْحَاف.

زولمهت

ك: تاريخى. [ره شايى ههوار، ناروشنى.]

ف: تارون، تارين، تارى، تاريخى، تيرگى،

كَيَكَن، سِيَاهِي.

ع: ظَلْمَة، ظَلَام.

زولهك

ك: بيتكاره. [سه قهت، بيتفه ر (له كار كه وتورى

هه رشتيك.)]

ف: آخال. (زبون هر چيزى)

ع: حَقَاة.

زوموخت

ك: قولومه، ناكلوكار، ناهه موار. [زبر، گرنج]

ف: زفت، رُمُخْت، شَبَسْت، قُلُنْبِه، ناهه موار.

ع: حَشِن، غَضْبَة، غَلِيْظ، صَعْب.

زونار

ك: زينار، كه مه ربه ن. [نیشانه ي تايه تى مه سيحيه كان

(په تيك كه مه سيحيه كان ده بيه ستنه پشتيان.)]

ف: كمر، موسخ، كشتى، رشته، شست.

(رشته اى كه مسيحيان به كمر بندنند.)

ع: زُنَار.

زوو

ك: زمسان. [زستان]

ف: زمستان، و زمه.

ع: شتاء.

زوغال

ك: زوخان. [خه لوز]

ف: زُغال، زُگال، زُگال، شُگال، رُگال، شُگار،

سُجال، بُجال، اَنكشْت، آلاس.

ع: فَحَم، فَحَم، فَحِيْم.

زوغالندان - زوغالندان

زوقم

ك: خويز. [سيخوار، نالشت]

ف: پُر، زِيْن، سِرْمَارِيْزِه.

ع: صَنَقِيْع، ضَرِيْب، سَقِيْطَة.

زوقم

ك: سدرما، زهم ن. [سهرمار سوله ي سهخت.]

ف: زَم، سَجَام، شَجَام، سَجْد، شَجْد، سَجْن،

شَجْن، شَجْلِيْر. (سرماى سخت)

ع: صِيْر، قَارِس، زَمْهَرِيْر، بَرْد بَارْد.

زوكام

ك: پهتا، درم، هه لامهت. بايينى. [نالامهت، پهسيو]

ف: كاتوره، هَنگ.

ع: زُكَام، زُكْمَة، ضُوْد، ضُوْدَة، مُلَاء، مُلَاة،

شَطَاة، نَزْلَة، تُوَاط، ضُوَاك، ضُنَاك.

زوكوم زوكوم

ك: زانانا. زور كه! [قهر قى. خيرا كه!]

ف: داو بيداد. زود باش!

ع: ضَوْضَاء. اَلْعَجَل!

زول

ك: قومزه، بى بارك، هه رامزاده. [بيژور]

ف: سَنَد، سَنْدَرِه، سَنْدَارِه، داغول، غول،

أَشُوغ، حَشْتُوْك.

ك: کرژ، گورج، نازا، [چالاک، خیرا، به پهل]]

ف: زود، زو، فُرَقْر، شتاب.

ع: عَجَلَة، سُرْعَة، فَوْر. عاجلاً، سَرِيعاً، فَوْرًا.
عاجلاً....

زوو

ك: له مهو بهر. [بیشتر، جاران، دیرزهمان]

ف: پیش، از پیش، پیش از این.

ع: قَبْل، قَبْلًا، سَابِقًا.

زوو تر

ك: بهر تر. له مهو بهر. [بیشتر. له مهو پیش، جاران]

ف: زودتر، جلوتر، پیشتر. پیش از این.

ع: قَبْلًا، سَرِيعاً. اَسْرَع، اَسْبَق. سَابِقًا، مِنْ قَبْلُ.

زوو تَوْر ← چو تگانی

زوو خ

ك: توانایی، گیر، هیز. [وزه، کارایی]

ف: توان، توانایی.

ع: بُنْيَة، قُوَّة، حِس.

زوو خ

ك: چلك. [کیم]

ف: شوخ، چخ، نلج، ژیخ، آژیخ، ریم، سستیم،

آستیم، چرک.

ع: قَبِيح، صَدِيد، غَثِيث، غَذِيذَة، مِدَّة.

زوو خاو

ك: زه دار. [زرینچکار (ناریکی زرد که له برین و

دومه ل دیت.)]

ف: هو، نلج. (آب زردی که از زخم و نلج

می آید.)

ع: مَهْل، صِيَاثَة، قَدِي.

زوو خاو ← تا آو

زوو په

ك: سوو په، زوو په، زبیه. [نوو په (دهنگی گریانی منال.)]

ف: زوو په، گریه، مویه. (صدای گریه می بچه)

ع: زَقِيَّة، نُوْحَة.

زوو ره سی

[ك: نوبه ره]

ف: نوباه، نُوْرَس، پیش رس.

ع: سَبِيْق، بَكُوْر.

زوو ره سی

ك: یاقوتی. [جو ره تریه که که زو تر پنده گات.]

ف: یاقوتی. (نوعی است از انگور که زودتر

می رسد.)

ع: یاقوتی.

زوو ره نج

ك: زو توو، چو تگانی. [لوو تن، دناسک]

ف: زودرنج، تورو.

ع: قَتَب، حَيْفَس.

زوو زوو

ك: په سای په س، هه یتاهه یتا. [خیرا خیرا، په یتا په یتا]

ف: زود زود، گورگور، پساپس.

ع: مُتَعَاقِبًا، مُتَوَالِيًا، مُتَّصِلًا، مُتَّالِيًا.

زوو زه

ك: زور په، زورقه، زورق. [نورزه]

ف: زوزه، مویه.

ع: زَقِيَّة، نُوْحَة.

زوو زه

[ك: چیشتی په نیری رشکی له ناردا کولار. (خواردنیکه

که هه ژاران له کاتی گرانیدا به که شک یا په نیر

لینده نین و ده بخون و زور ناخوشه.)]

ف: تیکوز. (خوراکی است که فقرا هذگام

گرانی از کشک یا پنیر می سازند و

می خورند و خیلی بد طعم است.)

ع: بَهِيْثَة.

زوو فا

[ك: گیازوفا (گیاه کی بوخوشه له نه عناکتیوله

ع: ظَهْر، هَجْر، غَائِرَةٌ، قَائِلَةٌ، مُلَيْسَاءٌ، نِصْفُ
النَّهَارِ.

زوهرتما

ك: نیمه‌رژنما. [نامرازی دیاری کردنی کات له
رابرورد].

ف: نیمروز نما.

ع: مَزْوَلَةٌ، شَاخِصٌ.
وینه

زوهره

ك: زُورَه. [ناهید: ههساره‌ی زوهرد].

ف: بِيْلْفَت، بِيْدُخْت، نَاهِيْد، زُهره.

ع: زُهرَةٌ.

زوهور

ك: زَق، زَهَار. [زَنار: زه‌ی ناوده‌ئین].

ف: نَبِك، زَهَاب.

ع: صِهَاءٌ، نَرٌّ، نَجَلٌ. بائِر، مَنْرَةٌ.

زویتر

ك: نَاوَر. [زَویر، تووره].

ف: أَلْبِز، أَلْوَس، أَلْغَدَه، خَشْمَكِيْن.

ع: مُتَعَيِّظٌ...

زویل

[ك: خه‌رشوخال (په‌روشه‌لاش)].

ف: آخَال، رَشْت، زَبَالَه، زَوَالَه، زَفَالَه، سَفَالَه،

آقَال. (خَس و خاشاک)

ع: زَيْل، زُبَالَةٌ، سَفَالَةٌ، سَخَالَةٌ، سَفَارَةٌ، كُسَاخَةٌ،

كُنَاسَةٌ، خُمَامَةٌ، قُمَامَةٌ، حَوَاقَةٌ، نُفَايَةٌ، قَشْ،

قَشِيْش، قَشَاش، حَشُو.

زدهبون

ك: بِي‌زَر، بِيهِيْز، نَاتَوَان. [كز و لاواز]

ف: زَار، زَبُون، نَاتَوَان، دَسْت‌خوش،

پای‌خوش، پای‌مال.

ع: ضَعِيْف، ضَامِر، مُسْتَهْلِك.

[ده‌چیت].

ف: سَنَدْگَل، زوقا. (علفی است معطر شبیه به

سعتز).

ع: زوفی.

وینه

زووق

[ك: زيقوهور (دهنگی گریانی منال)]. [زاقزوق]

ف: زيق، زوزه. (صدای بچه)

ع: زُقيَّة، نُوحَةٌ، عَوِيْل.

زوهکه!

[ك: خِيْرَاكِه!]

ف: زودکن!، زودباش!، بشتاب!، هان!

ع: عَجَلْ!، اَسِرْعْ!، هَي!

زوهگین

ك: له‌مه‌به‌ر. [دیرین، له‌مه‌پیش]

ف: زودین، دیرینه، گذشته.

ع: سَابِق، قَدِيْم، عَتِيْق.

زوهه‌آبه‌س

ك: هاكو، سه‌سه‌ری. [سه‌پیی، به‌بی‌نامه‌کردن].

ف: زبوده، نااندیش.

ع: بَدِيهَةٌ، مُرْتَجَلٌ، مُقْتَرَحٌ.

زوه

ك: جوش. (جوانه‌زه) [زیکه]

ف: په‌روش، جوش.

ع: بَتْر، بُوْتور.

زوه

ك: به‌ج. [اره‌زه] [ره‌چه (زارزئ)]

ف: زهه، زاوه، به‌چه.

ع: نَتِيْجَةٌ، وَكِيْدَةٌ، وَاْد.

زوهر

ك: نیمه‌رژ، نیمه‌رژ. [نیوره‌ژ]

ف: نیمروز، پیشین.

زهبوونی

ك: بَبْزَرِي، نَاترَانِي، بِيهِيژِي، كَزِي، لَوَازِي]

ف: زَبُونِي، نَاتَوَانِي.

ع: ضَعْف، ضَمَر.

زهبهرهجد

[ك: (ك: زَمِرَوْتِي زَهْرَد.)]

ف: زَبْرَجْد. (زَمِرْد زَرْد)

ع: زَبْرَجْد.

زهبهردهس

ك: زَرْدَار. [زَال، دَهَسْتِرَوِيشتو]

ف: زَبْرَدَسْت، زورمند، تَوَانَا.

ع: قَوِي، قَاهِر، قَادِر، مُقْتَدِر.

زهبیحه

ك: كُوشْت، لَاش. [سَهْرِبَرَا، قُورِبَانِي]

ف: كُوشْت، كُوشْتَه، كُوشْتَار، لَاش.

ع: ذَبِيحَة.

زهبجر

ك: جَهْزَرَه، سَزَا، نَازَار. [جَهْزَرَه، نَهْشَكَه نَهْ]

ف: زَجَر، بَرَكَم، بَزَكَم، آزار، شَكَنَجَه.

ع: مَنَع، نَهِي، زَجَر، تَادِيْب، تَنْبِيَه، اَذِيَة.

زهخف

ك: بِيهوشِي، بِيهوش_بوون، لَه_سَهْر_خَو_چوون، بِيخو_بوون.

[بوورانه_وه]

ف: بِيخو_دِي، بِيهوشِي، بِيخو_دَش_دِن،

اَز_خو_دَر_فَتَن، بِيهوش_شَدِن.

ع: غَشِي، اِغْمَاء.

زهخهفران—زهخهفران

زهخههت

ك: رَهْنَج، نَهْرَك، سَه_خَلَهْت، كِيَشَه، سَهْرَه_سُوورِي،

دَهْرَدِي_سَهْر. [نَازَار، گِيْر و گِرَفْت. سَهْر_جَه_نَجَالِي]

ف: رَنَج، جِگَر، آزار، سَخْتِي، دَش_وَارِي،

دَر_دَسَر، اسْتِخْوَان_شَكَسْتِن.

ع: زَحْمَة، مَشَقَّة، نَعَب. مَشَقَلَة.

زههم

ك: زَام، بَرِيْن. [رِيْش]

ف: زَحْم، رِيْش، چِرَك.

ع: جَرَح، جِرَاحَة، قَرَح، قَرَحَة، كَلَم، لَتَم.

زهخمدار

ك: زَامَدَار، كَه_لَه_لا. [زَامَار، بَرِيْنَدَار]

ف: زَخْمَدَار، رِيْشَدَار، رِيْش، زَحْمِي، خَسْتَه،

چِرَك_دَار.

ع: قَرِيْح، جَرِيْح، مَجْرُوح.

زهخهره

ك: زَهْغَرَه، نَاسَهْر. [نَاسْتَهْر، بَهْر (نَاسَهْرِي_چَهْرَم.)]

ف: زَغْرَه، آسْتَر. (آسْتَرِي_كِه_پُوسْت_بَاشَد.)

ع: پَطَا نَة.

زهخیره

ك: نَازَوَخَه، تَفَاق. نَوْتَه. [نَازَوَقَه]

ف: مَایَه، آمُرْع، نُخِي، اُنْدُوخْتَه، اُنْبَاشْتَه،

پَس_اَنْدَاز.

ع: نَخِيْرَة، مَذَخَر، مُدَخَر، مُدَخَر، غِيْرَة، غِيْرَة،

مُوْتَه.

زهخیره کردن

ك: نَازَوَخَه_خَسْتِن، تَفَاق_خَسْتِن، نَوْتَه_كِرْدِن. [نَازَوَقَه

دَاخَسْتِن]

ف: مَایَه_كِرْدِن، آمُر_عِيْدِن، اُنْبَاشْتِن، اُنْبَار

كِرْدِن، اُنْدُوخْتِن، پَس_اَنْدَاز_كِرْدِن.

ع: اَنْخَار، اَنْخَار.

زهپ

ك: زِيْر، تَه_لا، نَالْتُوون. [زِيْر]

ف: زَر، طَلَا.

ع: عَسَجْد، عَقِيَان، نُضْر، ذَهَب.

زهرايخانه

ك: ریز، دومه ك لیدان. [دمه ك لیدان، دنبه ك لیدان]
ف: ریز، تذبذب زن.

ع: ضَرْبُ، ضَرْبُ الكُوبَةِ.

زهریاف

ك: زهری، [پارچه‌ی هدریشمی رایله زیرین].
ف: زربفت، زربافت. (دیبا‌ی زرین)

ع: مَنْتُوخ، مَقْصَبُ، دِیْبَاجُ مَقْصَبُ.

زهریگیر

ك: ریزگیر، دمه كژن. [دمه ك لیدن]
ف: ریزگیر، تذبذب زن.

ع: كَوَابُ.

زهرپاشان

ك: لیدان، کوتان. [پیاکیشان]
ف: زدن، کوفتن، کوستن.

ع: ضَرْبُ، نَقُّ، آجَن، وَجَن، لَطْسُ، لَطْمُ.

زهرپیان

ك: کوتیان، لیدریان. [کوتران، لیدران، پیاکیشان]
ف: زده شدن، کوفته شدن، کوسته گشتن.

ع: اِنْضِرَابُ، اِنْدِقَاقُ، اِنْجِنَانُ، تَلَطُّسُ، تَلَطُّمُ.

زهرپوری

ك: بهره، [کوئله (خولام، که نیز)]
ف: بلون، زرخرد، زرخریده. (بنده، کنیزک،

کنیز)

ع: قَنْ، غُلَامُ، عَبْدُ، اَمَةٌ، جَارِيَةٌ.

زهرخه سوو

[ك: زرخه سوو: زردایی بوک].

ف: نامادری زن.

ع: رَأْبَةُ الرَّوْجَةِ.

زهرد

[ك: زهر: رهنگیکه].

ف: زرد، زر.

ع: اَصْفَرُ، فَاقِعُ.

ك: دره مخانه، دره مگا. [جیگه‌ی سکه لیدان].

ف: درم خانه، درم سرا، میخ كده. (سکه خانه)

ع: دارُ الضَّرْبِ.

زهراریج

ك: قوله زاره، قولانچه زارداره. [جوزه میروویه كه].

ف: تیل، سین، دارساس.

ع: نُزَاحُ، نُزُوحُ، نَزِیجُ، نَرَارِیجُ، جُعَلُ مُنْقَشُ.

زهراعت

ك: ورز، كشت، كال. [كشتو كار، چاندن و کیتلان]
ف: كشت، بَرز، وَرز، وَرزَه، آسَه، باسره،

روهنده.

ع: زَرَعُ، زُرَاعَةٌ.

زهرافه ← شوتورگاوپلنگ

زهراب

ك: دره مساری، پوول دوروس كردن. [سکه لیدان]
ف: درم سازی، پول ساختن. (سکه زدن)

ع: ضَرْبُ، تَسْكِیكُ.

زهراب

ك: لیدان، كوشتن، دس گوزاننوه. [كوتان]
ف: زدن.

ع: ضَرْبُ.

زهراب

ك: چنان كردن، نهونه كردن. [لیدان (بو نمونه: چوار
كه پت سی ده کاته دواتزه، $12 \times 3 = 4$)]

ف: چندان كردن. (مثال: چهار را در سه

چندان كردن كه دوازده می شود، $12 = 3 \times 4$)

ع: ضَرْبُ.

زهراب

ك: میخ.

ف: میخ، میخ درم.

ع: ضَرْبُ، سِکَّةُ.

زهراب

زهره

ك: تاش، كه مهر. [تاشه بهرد، تیشه شاخ]

ف: كمر، سنگ، كوه.

ع: طود، صخره.

زهرداو

[ك: زهرتالی رشانوه (كه له قورگه وه دپته ده ری.)]

ف: لو، زریر، زرداب. (كه از گلو می آید.)

ع: صفراء.

زهرداو

ك: زروخار. [كیم و زروخ (كه له برین دیت.)]

ف: نلج، هو، زرداب، ریم. (كه از زخم

می آید.)

ع: صباغة، قذی، مهل.

زهردهوون

ك: رهنگه پین. [رهنگه بزرگان]

ف: زردشدن، رنگ پریدن.

ع: اصفرار. هیاچ.

زهردهکریاک

ك: نیمه ز، نیمبوخت، ناویه ز. [زهرده کراو، نیوه کول کراو.]

ف: روده، روده شده، روده کرده، نیم پخت.

ع: سَمِيط.

زهردووزی

[ك: نه خشانندی پارچه و جلویه رگ به تالی زپین.]

ف: زردووزی، چکن دووزی.

ع: مُقْصَب.

زهرده

ك: لچخه نه، له بچخه نه، زهرده خه نه. [بزه]

ف: لچخند، نیم خند، شکرخند، دزده خند،

لچخنده...

ع: بَش، كَشْر، تَبَسْم، اِهْلَاس...

زهردهجوش

ك: خدرگان. [زیپکه گه لیکه له دهموچاوی مندالی]

سارادا پهیدا ده بیت.

ف: زهره ریش، رایه.

ع: سَعْفَة.

زهردهچو

[ك: زهردهچهو]

ف: وژیرو، زرده چویه، دارزرد. مامیران.

ع: هُرد، هِرْدَا، هِلْدَا، عُرُوق الصُّفْر.

زهردهههه

ك: زرده، دزه خه نه، لچخه نه. [بزه]

ف: لَبْخَنْد، نِیم خند، شکرخند، دزده خنده.

ع: بَش، كَشْر، تَبَسْم، اِهْلَاس، اِیْمَاص، اِكْتِلَال،

اِنْكِلَال، اِهْتِلَال، اِفْتِرَار، اِنْتِدَاغ.

زهردهدرك

[ك: گیایه کی زهرده جلویه رگی پی رهنگ ده کهن.]

ف: زردخار.

ع: ...

زهردهله

ك: رهقرله. [رهنگ زهدی لازا.]

ف: ريقو، لاغر، زرددرنگ.

ع: ضامِر، مَهْزُول، أَصْفَر، أَصْفَرُ اللُّون.

زهردهواله

[ك: زهرگه ته]

ف: بز، کلین، موسه.

ع: زَنْبُور، زَنْبَار.

وینه

زهردهوان

ك: كه زهوان... [شاخه ران]

ف: كوه نورد...

ع: مُتَجَبَّل.

۱- به شیک له مانای کوردی و فارسی نیم وشهیه له

پهراویزی ده سننوسه که دا ناخوئیتتهود. (ر - ر)

زهردهایی

ك: كاربا. [مررویه که به بوچسونی پتیشینیان
نه خوشینی زهردویی لادهبات.]
ف: کاهربا، کهربا.

ع: کهربا.

زهردهایی

[ك: نه خوشی زهردویی.]
ف: کاخه، کاخَر، زریر، زردی.

ع: یرقان، ارقان، صُفار، صُفر.

زهردی

[ك: زردایی، زهردیتی.]

ف: زردی.

ع: صُفرة.

زهردینه

[ك: زردایی نار هیلکه.]

ف: زرده، زردهی تخم، (زردهی تخم مرغ)

ع: مَّحَة، عرقیل، ذَّهَب، صُفرةُ البیض.

زهرف

ك: دهر، سهوین. [جیگهی شت تیگردن.]

ف: دند، آوند، باهار، خَنور، سَوین.

ع: ظُرف، اِناء، وعاء.

زهرکیش - ترازوومسفال

زهرک

[ك: شیش (زهرگی دهرویشان).]

ف: زرگ، سیخ. (زرگ دراویش)

ع: حَرَبَة، سیخ.

وینه

زهرک

ك: کوشتن، لیدان. [کوتان، پیکان (که لای یه کتر پیکان

له یاری هدماتینی مندالندا).]

ف: زدن، کشتن. (گلوله زدن بچه ها به

گلوله ی همدیگر.)

ع: ضَرَب.

زهرکهر

[ك: زَیْنِگَر]

ف: زَرگَر، زَرریز، زَرریز.

ع: صائغ، صِیَاغ.

زهریناس

[ك: مَحَك (بهردی زیرناس).]

ف: زَرشَناس. (سنگ زرشناس)

ع: مَحَك.

زهرینه قووته

ك: ... توکنه. [چلمه له ته. سوورساقه (بیچوری باننده

که تازه له هیلکه هاتووته دهره).]

ف: گوشتلمه. سیخ پَر. (بچه ی پرنده که

تازه از تخم در آمده باشد.)

ع: هرط، غَرَس، نَقْف، شَدَخ، بَغْوَة، قَرخ.

زهرینه قووته

[ك: بالابه رزه، په نهی بهرزه لووته.]

ف: انگشت میانه.

ع: وُسطی.

زهرنیخ

[ك: ماده یه کی کیمیاییه، ناریتته کانی ژارابین.]

ف: زَرنیخ، زَرنیق.

ع: عَمَم، زَرنیخ، زَرنیق.

زهرنیق - زهرنیخ

زهروزیو

ك: خَشَل. [زیروزه نهر، زیور]

ف: نهوده، زیور، زر و زیور.

ع: حَلِي، خَشَل.

زهروری

ك: پیویست. ناچاری. بایس. [پیداویست. گهره]

ف: سَنگول، خَنور، بایا، وایه، وایست،

بایست، بایسته، دریاویست، درواویست،

(زری)

ع: مَنُوتُوخ، اِسْتَبْرَق، مُقْصَب.

زهریف

ک: قه‌ش‌نگ، شیرین، که‌یلان. [جوان]

ف: زیبا، شنگ، قش‌نگ، شیرین، خوش‌رو، خوش‌کل، خجیر. شوخ، شنگول.

ع: جَمِیل، شَکِیل، اِحْسَن، وَجِیه، باسَن. (م: جَمِیلَة، حَسَنَاء، رُوعَاء)

زهریف

ک: قه‌ش‌نگ، که‌یلان. شوخ. [جوان. ش‌نگ]

ف: زیبا، شنگ، قش‌نگ، خجیر، خوش‌گل. شوخ، شنگول.

ع: جَمِیل، حَسَن، وَجِیه، باسَن. جَمِیلَة، حَسَنَاء، رُوعَاء.

زه‌عف

ک: زه‌حف، بی‌خودی، له‌سرخ‌چون. [بورانه‌وه]

ف: بی‌خودی، از‌خودرفتن.

ع: غَشِی، اِغْمَاء.

زه‌عهران

ک: زه‌عهران، زه‌عهران. [زافران: به‌ری گیاه‌که، ر‌نگی زده.]

ف: نجوان، زعفران، جادی، جساد.

ع: کُرْکُم، زَرْزَب، غُمْرَة، هُرْد، حُصَّ، خَلُوق، ناجود، رادن، جادی، جساد، ریهقان، شعور الصَّغَالِبَة.

وینه

زه‌عیف

ک: له‌ر، باریک، ره‌قل، که‌هیز، که‌م‌زور، بی‌هیز. [لاواز]

ف: کاک، تَبَسْت، زار، نزار، زبون، ناتوان.

ع: ضَعِیف، نَحِیف، ضَئِیل، وانی، لاغِب.

زه‌عیفونه‌فس

ک: که‌مدل، بی‌زاور، ترس‌نوک. [نه‌ویر]

ف: کم‌دل، ترسو.

ع: ضَعِیفُ النَّفْس، رَقِیقُ الْقَلْب، خَائِف، جَبَان.

زه‌عهره—زه‌عهره**زه‌عهن**

ک: کوز‌کوزه. [کوپ‌کوپه، کولاره]

ف: زَعْن، غلیواج، غلیواز، کور‌کور.

ع: حِدَاة.

وینه—کوز‌کوزه

زه‌فانف

ک: زماوهن. [شایی]

ف: سور، بیوگانی.

ع: زَفَاف.

زه‌فت

ک: جوره‌قیریکه بو‌درمان ده‌شیت. (هاره‌گه‌زی

قه‌ترانه.)

ف: زفت، زیف، زمور. (جنس قَطران)

ع: دِفْل، زَفْت.

زه‌فهران—زه‌فهران**زه‌فهر**

ک: ده‌رفه‌ت، پیرزی، ده‌سپه‌یدا‌کردن، سه‌ره‌ک‌فتن.

[سه‌ره‌ک‌وتن، زال‌بون]

ف: ویل، فیروزی، پیروزی.

ع: ظَفْر، نُصْرَة، فَتْح، تَسْلُط، غَلْبَة، تَفُوق، فُوز.

زه‌فانن

ک: که‌نانن، تره‌فانن. [قلک‌اند‌ن‌ره‌ی منان.]

ف: خندانن، ورجه‌اندن. (بچه)

ع: زَقْرَقَة.

زه‌فین

ک: که‌نین، زه‌قیان، تره‌قین، تره‌قیان. [قلکه‌کردن]

ف: خندیدن.

ع: ضَحْک، زَقْرَقَة.

زه‌کا

ك: هوش، زیره‌کی. [زرنگی، هوشیاری]
ف: وایا، نپِراش، هوش، هوش‌مندی،
هوشیاری، زیرکی.

ع: نِکاء، فِطَنَة، فِطَانَة، سُرْعَة الفَهم، سُرْعَة
الْإِتْقَان.

زدهکات

ك: به‌شخوایا، به‌شی خودا له داراییدا.

ف: خُدابخش، بخش خُدا.

ع: زَكْوَة.

زهل

ك: قامیش. [چیتک]

ف: نی، نای، نا، نَخ.

ع: قَصَب، یَرَاع.

وینه

زهلان

ك: زل. تاپاز. سه‌پول، پوَرخز. قه‌لهر، کده‌گه‌ت،
سمیریاگ. گوشتن، تنومهن. هیقم، که‌توکلفت. گه‌وره،

کلفت. که‌لین. [زه‌به‌لاح. خرین. چوارشانه]

ف: گُنده، بزرگ، لَمْتَر، لَنْبَر، نَهْمَار. سَتَبَر،

کُلفت، گَبَر، زاور، تَنومند، فربه.

ع: کَبیر، عَظِیم، فَخِیم. ضَخِیم، بَادِن، بَدِین،

جَسِیم، قَطور، سَمِین، فِیْلَم، قَنْخَر.

زهلان

[ك: زریان (بهرامبهری «بای شه‌مال»)، نه‌گهر روو

بکه‌ینه روز‌ه‌لالت له لای چه‌پانه‌ره هه‌لده‌کات، واته له

باکووره‌ره بهره‌و باشورر.]

ف: باد چپ. (ضد «باد شمال» وقتی که رو

به مشرق بایستند از طرف چپ می‌وزد،

یعنی از شمال به جنوب.)

ع: نَسع، مِسع، شَمال، جَرِبِیاء.

زهلزله

ك: بومه‌له‌رزه. له‌رزه‌ك. [زه‌بیل‌رزه، بوله‌رزه]

ف: بومَهَن، زمین‌لرزه.

ع: زَلْزَلَة، زَعْرَعَة، هَرَّة، رَجَسَة، رَجْفَة.

زهلکو

ك: نه‌یزار. [قامیشه‌لان]

ف: نِیزار، تِیماس.

ع: زَارَة، خَفِیَة. غِیْضَة، مَقْصَبَة.

زهله

ك: جَوْرِیان، په‌شوکیان. [هه‌له]

ف: شکوخ، رَمَزْک.

ع: زَلَة، خَطَا، سَهو.

زهلوئوول

ك: پِردوو، چِرِبِی. [په‌ردوو (قامیش و چیلکه که داره‌پای

پین داده‌پوشن.)]

ف: رُمو، پوشه، اَنبیره، قُدَره، چِرِبِی، شتفت.

(نی و شاخه‌ی درخت که روی تیر خانه

می‌اندازند.)

ع: غَماء، سَقْف.

زهلیل

ك: خوار، بیدَه‌س، بی‌ده‌سه‌لات، ژیرده‌سه، زه‌بوون. [رسوا،

سووک، که‌ساس]

ف: خوار، زبون، بی‌دست، زیردست.

ع: ذَلِیل، خَفِیف، غَضِیض، مُسْتَكِین، خاضع،

هَیْن.

زهلیلی

ك: خواری، زه‌بوونی، بی‌ده‌سی، بی‌ده‌سه‌لاتی،

ژیرده‌سه‌بی. [رسوایی، که‌ساس]

ف: خواری، زبونی، بی‌دستی، زیردستی.

ع: ذَلَة، خَفَة، خِرْزِی، هَوْن، هَوَان، مَهَانَة،

اِسْتِکَانَة، خُضوع.

زهلال

ف: شالنگى، پايىندانى، باببىزنى، باببىزنى،
تاواندارى.

ع: ضَمَانَةٌ، ذِمَامَةٌ، كَفَالَةٌ، تَعَهُدٌ، تَقْبُلُ...
زەماوون

ك: سور، داوت. [شايى (ناھەنگى بوركەھىتان).]
ف: سور، بيوگانى، پيوگانى. (عروسى)

ع: عُرْس، زَفَا، زِفَاف، اِزِفَاف.
زەموورەك

[ك: توپى بچوركى شەر].

ف: زَنْبُورَك، زَنْبُورَه. (توپ كوچك)

ع: مُدْبِيعٌ، زَنْبُورَك.
زەمەق

[ك: سۆسەن: گۆلنەك].
ف: زنبە.

ع: سوسن، زَنْبِق.
وئە

زەمەق رەشتى

ك: زەمەق چەرمگ. [سۆسەنى سپى]
ف: زنبەى سقىد.

ع: زَنْبِقُ، السُّوسَنُ الأَبْيَضُ.
وئە

زەمەن

ك: سەرد، سەخت، تون. (باي زەمەن) [سارد، توند]
ف: زَم، سەرد، سەخت، تۇند.

ع: صَر، شَدِيد، بَارِد. عاصِف.
زەمير

ك: كېشەك. نياز دل. ئاوات. [تارەزو، خەيال]

ف: كىشاك، فرانام. ئەن، تە دل، سوزبان.

ع: ضَمِير، خَيَال، خَاطِر، ما فِي الضَّمِير.

زەمبە

ك: لا، پال، تەك، تەموو، بەچوولە. [پاشبەند،

پەيوست]

ك: پاك، پەتى، روشن. [زولال، روون، ساف]

ف: زلال، ناب، ژاو، ويژه، اويزه، آمرغ، پاليدە.

ع: زُلَال، صَافِي، خَالِص.

زەم

ك: خوسپ، بەدويژى. [بە خراب نابردن].

ف: جَرَمَشْت، پَرْتَاد، نُشْتِيَاد، زَشْتِيَاد،
بَدگويى.

ع: ذَم، غَيْبَةٌ.

زەما

ك: زاوا. [زاڤا، زامسا (رەشەپەكى ھەورامبە)].

ف: داماد. (اورامى است).

ع: صِهْر، خَتَن، عَرُوس، عَرَس.

زەماخوا

[ك: شيرىنى زاواپەتى].

ف: حلواى دامادى.

ع: ...

زەمان

ك: زەمانە، روزگار، چاخ. [روزگار، سەردەم]

ف: زَمَان، زَمَانَه، زَمَان، روزگار. آمد، گاه،

ديرنده، ديرنده، نَشَنگى، اَنگام، ھَنگام.

ع: اَوَان، اَيَام، عَصْر، دَوْر، ھِنُو، وَقْت، حِين،

اَوَان، زَمَان.

زەمان دوور

ك: دېرەزەمان، زەمان دېرەش. [روزگارنى زوو، چاخى

دېرىن]

ف: دېرند، دېرەزەمان، دېرەبان.

ع: اَمَدٌ بَعِيد، زَمَانٌ طَوِيل.

زەمانە—زەمان

زەمانەت

ك: بۇزبىرى، بېزبىرى، تاواندان، تاواندارى. [بىژاردن،

گرتنە ئەستۆ، مسۆگەر كردن]

ف: لا، لای، پهلوی، پیوست، آچار.

ع: ضَمِيمَه، مُنْضَم، مُنْضَوِي، مُسْتَضْحَب.

زهن

ك: گومان. [خه یال، بۆچون]

ف: زویز، گُمان.

ع: ظَن، زَعَم.

زه نییل

ك: زه میله (سه به تدهی حه سیر.)

ف: زَنْبِیل، زَنْبِیر. (سبد حصیری)

ع: زَنْبِیل، زَنْبِیل، قَفَّة، قَوْصَرَة، مِکْتَل، مِقْطَف، مِنجَف، سِلَّة، قَوْصَرَة.

وینه هه یه.

زه نه فیل

ك: بنه گیاهه کی بوغوشی تام تیره.

ف: آدرک، شَنگبیز، زَنگبیل.

ع: زَنْجَبِیل.

وینه

زه نجیر

ك: زنجیر

ف: زنجیر.

ع: غُل، سِلْسِلَة، کَبَل، قَید.

وینه

زه نجیره

ك: هه شتیکی زنجیرناسا یا ریزکراو به په نای یه که وه.

وه: زنجیره ناز یا زنجیره په راویزی نیگار وینه.)

ف: زنجیره، آوه، زنجه، گریوازه. (زنجیره ی)

آب یا زنجیره ی کنار نقاشی مثلاً.)

ع: سِلْسِلَة، تَسْلَسُل، عَسَل. (عسلان)

وینه

زه ن غالب

ك: گومان سه خت. [نه گه ری به هیتز]

ف: رویز پرویز.

ع: ظَن غالب، ظَن قَوِي.

زهنگ

ك: زیل: نامرازیکی کازایه له کاتی کوتاندا دهنگی

لیتوده دیت.]

ف: زنگ، نرا، نرای.

ع: جَرَس، ناقوس.

وینه

زهنگ

ك: زهلال، وشك. (رژن زهنگ) [پوخته، په تی]

ف: ویژه، آویژه. خشک.

ع: خَالِص، مَحْض.

زهنگ

ك: تلیش، ترهك، شکیان. (زهنگی بردگه.) [قه لاش،

قلیش]

ف: ترک، شکاف، شکستن. (شکافته شده.)

ع: شَق، قَلَع، زَلَع، سَلَع.

زهنگار

ك: ژهنگال، دانه. [مادده یه که له هه ندی درماندا به

کاری دهیتن. (له مس دروست ده کرت.)]

ف: زنگار، دهانه، دهانه ی فرنگ. (از مس

می سازند.)

ع: زَنْجَار.

زهنگال

ك: زهنگال، مووسپیچ، مووسپیچ. [به له کپیچ:

سیرمه یه که ده بیچن به پسوزدا. (له چه رم دروست

ده کرت.)]

ف: زنگال، مْچ پیچ. (از چرم می سازند.)

ع: رِساغ.

زهنگان

ك: شاری زهنگان. (شاریکه له نیوان شارگه لی قه زوین

و همه دان و بیچاردا.)

ف: شهین، زنگان. (نام شهری است در بین

قزوين و همدان و بيجار.)

ع: زَنجَان.

زەنگ ئىخبار

[ك: جوزە زەنگىكە.]

ف: زنگ اخبار.

ع: رَكَان، طَنَّان، مُصَلِّصِل.

ويئە

زەنگ بىردن

ك: تاليشيان. ترەكيان. شكيان. [قلىشان]

ف: شكافتن، تركيدن، شكستن.

ع: اِنشِيقاق، اِنزِلاع، اِنسِلاع، اِنفِلاع، اِنقِقع،

اِنفِقاش، اِنفِقاض، اِنفِقاش، اِنشِراث.

زەنگكوت

ك: زوانە. [نەر زمانەيەى لە كاتى راوەشاندى زەنگدا

دەدات لە مەلاولاي زەنگە كە.]

ف: زنگ زن.

ع: مِضْرِيَّة، مِقرَعَة.

ويئە—زەنگ

زەنگن

ك: قولنگە. [قولنگ، كولینگ]

ف: كُئنگ، كُئند، زاغول، بىشنگ، لُئنگ،

مىتېين.

ع: مِعول، مِحْفَر، مِناش، صاقور.

ويئە

زەنگوقور

[ك: زەنگولەى جوراوجور (زەنگولەى گەورە و بچورك

كە دەيەنە مى و لاخ.)]

ف: زنگ، (زنگ بزرگ و كوچك كە بە گردن

الاغ بىدند.)

ع: جَرَس، جَلَجِل.

زەنگول

ك: زرانى، وژنگ، چوك. [نەژنو]

ف: زانو، زونى، چك.

ع: رُكْبَة، ثَفْنَة.

زەنگولە

ك: زېزېرە. [لە يىستوكىنە لە كاتى راوەشاندى زېزېرى

لېو دەيت.]

ف: زنگلە، زنگولە، زنگدان.

ع: جُلْجُلَة، جُرَيْسَة.

ويئە

زەنگى

[ك: خەلكى ولاىى زەنگبار.]

ف: زنگى. (اهل زنگبار)

ع: زَنْجِي.

زەنگيانە

[ك: موروى ورد.]

ف: زنگيانە. (مەرەى ريز)

ع: خَرْزَة.

زەنەخ

ك: زنج، چالى چناكە. [چەناكە. چالايى چەناكە. (چالى

چەنە.)]

ف: زنج، زنج، زَنخ، زَنخدان. (گودى چانە)

ع: نُؤَة، شَجْرَة، فَحْصَة، نُقْرَة، خُنْعَبَة، نَقْن،

عَمَارَة.

ويئەى هەيە.

زەنەخدان

ك: زەنەقدان، زنج. [چەناكە. چالايى چەناكە.]

ف: زَنخدان، زَنخ، زنج، چاه زَنخدان.

ع: نُؤَة، نُقْرَة، فَحْصَة، شَجْرَة، خُنْعَبَة، عَمَارَة.

زەنەق

ك: زارە، زارەر. [زەنەق، زات، زاور، ويران]

ف: زەرە، زاور.

ع: جُرَيْتَة.

زەنەق—زەنەخ

زنده‌توقین

ك: ترسیان، زاورچون. [زاله‌ترهك بون، توقین له ترسا].
ف: زهره ترکیدن، زاور رفتن، ترسیدن، هراسیدن.

ع: خُوف، رُعب، وُهْل، خَشِيَّة.
زنده‌قदार

ك: زاوردار، نه‌ترس. [به‌زات، بویر].
ف: زهره‌دار، زاوردار.

ع: جَرِيء، شَجِيح، نَحِيْد، مِقَام.
زنده‌قدان ← زنده‌خدان

زهوار

ك: كاروان. [قافله‌ی زیاره‌تکه‌ران].
ف: كاروان.

ع: زُوَار.

زهونج

ك: زهونگ، ناره‌زا، نماری. [زوتگ، زناو: زوی نارده‌لین].
ف: آبز، نَمناک.

ع: مَرطوب.

زهونگ

ك: موار، دولمه‌جهرگ. [باسترمه ← دولمه‌جهرگ].
ف: آگنج، زونج، زیچک، سُختو، مَبار، جَرغند، آکامه.

ع: قَتب، عَصِيْب، قَتَائِق، اِقْتَاب.

زهونگ ← زهونج

زهوی

ك: زهوبین، که‌لاک. [زه‌مین، نه‌رز]

ف: زمین، زمی، کُنا، آپرا، آرتا، سپد، سفد، نسکا، خاک آزاد، خاک گردان. (خاک معلق)

ع: أَرْض، بَسِيْطَة، غَبْرَاء.

زهویزار

ك: کینلگه. [مه‌زرا، زوی کشتو‌کال تیدا‌کراو].

ف: آسه، آسُر، آسُرُس، باسُرُم، کشمان،

کشتزار.

ع: عَقَار، ضَيْعَة، مَرْعَة، نَشْب.

زهوبین ← زهوی

زهوبین بی‌کیا

ك: گرکه زهوی. [قاتر، روته‌ن]

ف: دوخ، زمین‌بی‌گیاه.

ع: جُرْز، بَرَاخ، جَرَبَاء، جَرْدَاء، دَقْعَاء، مَعْطَاء.

زهوبین خوه‌ش کریاک

ك: خوه‌شه، ناماده. [زهوبیک که له به‌رد و دارودره‌خت و خه‌رش‌خال پاک کرابیتته‌ره و ناماده کرابیتت بو کشتو‌کال].

ف: شَمِيز، شومیز، شومیز، شومز، شوریز، پوزن، آسه، آبسته. (زمین پاک شده از سنگ و

درخت و اشغال برای زراعت).

ع: حَقْل، قَرَاخ.

زهوبین ریخ‌دار

ك: ریخ‌زار. [ریخ‌لان، لین]

ف: زراغش، ریگناک.

ع: عَقْص، مَرْمول.

زهوبین سه‌خت

ك: ره‌قان. [ره‌قن، تتمان]

ف: تُرَش، شَنج، تَرُبِن، گُردَر.

ع: عَلْب، كُدِيَّة، أَوْكَح. ظَلْف، ظَلْفَة. جَدْب،

ماجل.

زهوبین کینلیاک

ك: کینلیاک. [کینلار، شیو‌کراو]

ف: کشمان، کاشته.

ع: مَزْرُوع.

زهونگیر

ك: زه‌مینگیر: که‌سی که وتوره‌ته نار جیگا و

ناتوانیت هه‌ستیتته‌ره.

ف: ناخاست، زمین‌گیر، آوگار، آفگار. خسته،

مانده.

ع: زَمِن، لَبِيح، مُتَارَض.

زهوین نهرم

ك: زهوین فش. [فشول، زهوی فشهن]

ف: سَخاخ، سَخناخ، زَمین سُسْت.

ع: حَبَار، رَخاخ، رَخَوَه، دَمْتَه، سَهَل.

زهوینه

[ك: تَهخت، دَهق، ههروهها: ریوشوین و مایه‌ی

ته‌جمادانی کارئک.]

ف: زَمینه. مایه، ساز.

ع: مَقام. مَتَن، اَمَر، صَنیع. هَيْئَه. عُدَه، اَهَبَه.

زهویوزار ← زهویزار

زهها

ك: زابین. [زان (کاتی بیچوره‌یسانی گیانداران).]

ف: زَه، زَهه، زاییدن. (هنگام زاییدن

حیوانات)

ع: مَنج. ولادَه.

زهها

ك: ژَهك. [ههروهل شیر. (شیری نازله‌لی تازه‌زار).]

ف: زَهك، پَله، فُلَه، آغوز. (شیر حیوان

نوزاییده.)

ع: لِبَاء، لِبَاء، فَلَه.

زهها

ك: كوز، شرمگا. [زئ]

ف: كُوس، شرمگاه.

ع: قَرَج، عَوْرَه.

زههاو

ك: زَنار، زوهوز، زق، نارها، نارهدر. [زنه: زهوی

نارده‌لین.]

ف: زهاب، نَبِك.

ع: نَر، مَكْرَه، نَجَل، بائِر، صِهَاء. مُسْتَنجَل،

مُسْتَبْتِر، مُسْتَبَع.

زههر

ك: ژَهَر، ژار، زار. [ژَهَر]

ف: زَهَر، شَرَنگ.

ع: سَم، دَعَف، دُعاف، دُفاف.

زههرچاو

ك: زارچار. [تورره‌یبه‌ك كه له چاردا دیاره.]

ف: آغول، آغیل، آوس، نُهور، زهرچشم،

چشم‌آغیل، خشم.

ع: شَوس، شَنف، شَزَر، شَقون، زَرَق، اِنثار.

زههره‌نه

ك: زارخه‌نه. [پیکه‌نی‌نی تال. (پیکه‌نین له تورره‌ییدا).]

ف: زهرخند، زهرخنده. (خنده از روی

خشم)

ع: هَناف، اِهَناف، تَهائِف.

زههردان

ك: ژارخوهران. [ژهرپیدان، دهرمان‌خوارد کردن]

ف: زهردان، زهرخوراندن، شَرَنگ‌دان.

ع: دَعَف، قَشَب، تَسْمیم.

زههر هه‌لاههل

[ك: ژهری هه‌لایل (ژهریکی ره‌کی و کوژره).]

ف: كَسْت، زهر هلاههل. (زه‌ری است نباتی

و كشنده.)

ع: سَمُّ الْهَلاهِل.

زه‌یتوون

[ك: داریکه و به‌ری داریکه.]

ف: زَیتون.

ع: زَیتون.

زه‌یقه‌ت

ك: ته‌نگی، ته‌نگانه. [ته‌نگوچه‌له‌مه، گپوگرفت]

ف: تَنگی، تَنگنا.

ع: ضَبِقَه، عُسْرَه.

زهیل

ك: ژیر، خوار. [داوین، لای خوارهوه.]

ف: زیر، پایین.

ع: ذیل

زه پیران

ك: ریحان. [ریحانه]

ف: اسپریم، اسقرم، سپرم، شاه اسپرم، اسپرغم، سپرغم، آس.

ع: حَقِّق، ریحان، ضَمِیْمَان. بادروج.

زهین

ك: هوش، یاد، هزر، بیر.

ف: هوش، یاد

ع: ذهن.

زئ

ك: ریگه، رهوشت، رهویه، نه نازه. [شیتواز، ناکار.

پله پایه]

ف: زئ، زویه، اندازه.

ع: زئ، شعاع، کِسوۀ، رَوِیۀ، حد، مقام.

زیاد

ك: فره، بیشو. چهره. [زور، فراوان]

ف: بیش، فره، فراوان، فرایسته، فراز، فزون، افزون، بسیار.

ع: زیاد، زیاده، زید، زائده، و فیر، وافر، کثیر.

زیادبوون

ك: فره بوون. [زوربوون]

ف: فزون شدن، افزون شدن، افزوده شدن، فروان شدن، فرایسته شدن، بسیار شدن، افزایش، افزایش، پالش.

ع: تَكْثُر، تَوْفُر، اِزْدِیَاد، تَعَالِي، تَرْقِي.

زیادبوون

ك: هاتنه بان، هاتنه سهر. [بهره ژورچوون، سهر کهرتن]

ف: بالا آمدن، روزفتن.

ع: تَصَاعُد، تَزَايُد.

زیادتر

ك: زیاتر، فره تر، فیشتر. چهرتر. [زورتر]

ف: بیشتر، فزونتر، افزونتر. برتر. بالاتر.

ع: اَزِيد، اَوْفَر، اَكْثَر، اَفْضَل، اَعْلَى.

زیادکردن

ك: فره کردن. بانه رنیان. [زور کردن، خستنه سهر]

ف: افزودن، بسیار کردن. رو گذاشتن.

ع: تَكْثِير، تَوْفِير، تَزْيِيد، اِضَافَة.

زیاده

ك: فره بی، سهرمه نه. بی جیگه، زیادی. [له راده به دهر،

ناپتویست]

ف: زاستر، فرایسته، فراز.

ع: زیاده، فَضْلَة.

زیادی

ك: فره بی، بهرتری. [زوری]

ف: حَشِیْش، پالش، فزایش، افزایش. فزونی،

افزونی، برتری.

ع: فَضْل. رَبَاء. زیاده. كَثْرَة، وَفْرَة، فِرَة.

زیادی - **زیاده**

زیاره ت

ك: گور، قهر، گلکن. [مه رقه د، شه خس]

ف: گور، نخمه، ستودان، آرامگاه، مگاک.

ع: قَبْر، مَقْبَرَة، ضَرِیح، مَزَار، جَدَث، ثَرِیَة، رَمَس،

غِیَاب، مَرَقْد، مَدْفَن، مَضْجَع.

زیاره تان

ك: گورخانه. [زیاره تان، گورستان، قهرستان]

ف: گورستان، مگاکستان.

ع: قُبُور، مَقَابِر، مَقْبَرَة، ثَرِیَة.

زیان

[ك: زهره]

ف: زیان.

ع: ضَرَر، ضَرَّ، ضُرٌّ، ضَعَّةٌ، وَضِيعَةٌ، خَسَارَةٌ، خُسْرَانٌ، تَلَبٌّ.

زیان

ك: زیان کریاگ. [له بارچور]

ف: آفگانه، آفگانه، فگانه، کفانه.

ع: سَقَطٌ، طَرِحٌ، زَلِيقٌ، مَلِيطٌ، مَلِیصٌ، جَهِيضٌ. زیانکار

ك: زیانه خور. [زه رده ر]

ف: زیان کار، زیانده، زیان رسان.

ع: خاسرة، مُخْسِرٌ، مُؤَدِيٌّ.

زیان کردن

ك: بدرخستن. [له باربردن]

ف: آفگندن، انداختن.

ع: اِجْهَاضٌ، اِمْلَاطٌ، اِمْلَاصٌ، اِسْقَاطٌ.

زیان کردن

ك: زهر درگه یان. [زه رده ران] (وهك: بهردانی نازه ل بونار کینلگه.)

ف: زیان رساندن. (افگندن حیوان مثلاً توی زراعت.)

ع: خِدَاجٌ.

زیانه خور

ك: زهر درده ر

ف: زیان کار. درنده. دیوانه.

ع: مُؤَدِيٌّ، مُضِرٌّ، حَارٌّ.

زیب

ك: زور. [به ته وژم په ستارتن، گوشار خستنه سهر.]

ف: فشار.

ع: تَضْيِيقٌ.

زیت

ك: زیج، زرت، بوراقچار. [مور]

ف: زیج، تیز چشم، تند چشم.

ع: أَجْوَسٌ، أَحْدَقٌ، بُرَاشِمٌ.

زیته

ك: هاشه، سیبه. [زیته ی فاقه] (زمانه ی ته له.)

ف: غمازک، ماشه.

ع: ضَامِئَةٌ، لِسَانَةٌ، مِلْسَنٌ.

وینه <۲>

زیته و بوون

ك: زیچه و بوون. [مور بوونه وه]

ف: زیج شدن، چشم تیز کردن.

ع: جَوَسَةٌ، كَلُوحٌ، رَشَقٌ، اِرْشَاقٌ، بَرَقٌ، تَبْرِيقٌ،

تَحْدِيقٌ، تَهْصِیصٌ، تَحْجِیظٌ، نَذْرٌ، وَرْوَرَةٌ، حَمَلَقَةٌ.

زیته و کردن

ك: زیچه و کردن، بوراق بوون.

ف: زیچیدن...

ع: لَغْفٌ، اِلْغَافٌ، اِكْلَاحٌ، اِرْشَاقٌ...

زیج

[ك: کتیبیکه که نه ستیره ناسه کان بارودوخ و

جوجوولی نه ستیره کانی پی دهرده خهن. (ده فته ری

حیسانی نه ستیره کان.)

ف: زیج. (دفتر حساب ستارگان)

ع: زَیجٌ.

زیج - زیت

زیج

ك: لمت، ماسه. [م، ریج]

ف: ماسه...

ع: رَغَامٌ.

زیب

ك: مه لهن، بوم. [مه لهنه، زاگه]

ف: خهر، بوم، میهن، آرامگاه.

ع: وَطَنٌ، مَسْكَنٌ، مَأْوَى.

زیدوان

ك: پاسهوان. [زیوان (پاسهوانی گوپرستان).]

ف: زاوَر، زاوار، گوربان، پاسبان. (پاسبان مقبره)

ع: سادِن، خادم.

زیر

ك: تهلا، زهر. [نالتون]

ف: زَر، طَلَا.

ع: ذَهَب، عَسَجَد، عَقِيان، تَبَر...

زیراء

ك: نهره، باسك. [گهز، بال]

ف: زَش، آرَش، آرَش، یاز.

ع: ذِرَاع، آرَش.

زیرائن

ك: زیرکائن، زورائِن. [زیکاندن]

ف: زوزیدن، جیق کشیدن.

ع: زُقَاء.

زیراو

ك: رهمن. [ناوهری (رهك) ناوهری کارخانه.]

ف: خا، زیراب، زهن. (مجرای آب کارخانه مثلاً)

ع: بالوَعَة.

زیرک

ك: چلك. [چدهپه‌ئی، پیسی]

ف: چرک. کُرس.

ع: دَنَس، دَرَن، وَسَخ.

زیرگن

ك: چلکن. [چدهپه‌ئی، پیس]

ف: چرکین، پُژوین، کُرسگین.

ع: دَنَس، دَرَن، وَسَخ.

زیره

ك: توَمی گیایه کی بوخوشه ده‌یکه‌نه نار چیتت.

ف: زیره، ژیره، زیره‌ی سیاه، زیره‌ی

کرمانی.

ع: کَمُون، سَنُوت، کَمُونِ اَسُود.

وینه

زیره

ك: زورائِن، زیرکائن. [زیکائن (گریانی منال).]

ف: زوزه، جیق. (گریه‌ی بچه)

ع: زَقِيَّة، زُقَاء، صِيَّاح، نِيَّاح.

زیرهک

ك: هوشیار، زرنگ. [وریا، زرك، به‌زه‌ین]

ف: زیرک، آرَش، آریش، آریس، هوشیار،

هوشیار، زرنگ، هوشمند.

ع: ذِکِّي، ذَهِن، ذَهِين، فَطِن، نَحْر، حَبْر، لُودَعِي،

اَلْمَعِي.

زیره‌کی

ك: هوشیاری، زرنگی. [وریایی، زه‌یزرونی]

ف: زیرکی، آرَشی، آریشی، آریسی،

هوشیاری، هوشیاری، هوشمندی، زرنگی.

ع: ذُكَاء، ذَهْن، فُطَانَة.

زیره‌ی رومی

ك: کراویه، زینان. [جوژه زیره‌یه‌که.]

ف: اَلَسَا، ساسَم، اَمُوس، اَنبُوس، جِوانی،

کرویا، قُرُنْبَاد، زینان، زنیان، زنیان، زینیان،

نینیا، شاه‌زیره، زیره‌ی رومی، نانخواه.

ع: اَلْکَمُونُ الرُّومِي، اَلْکَمُونُ المُلُوكِي، کَرُویَا.

زیره‌ی سه‌وز

[ك: جوژه زیره‌یه‌که.]

ف: زیره‌ی سبز.

ع: کَمُونِ نَبْطِي.

زیتسان

ك: زاگ، زاگ. [زه‌يسان، ژنی تازه‌زار.]

ك: سینه‌تنگی، هه‌ناسه‌پرکی. [هه‌ناسه‌سواری.

سینه‌پالوو]

ف: آهو، خَفْگی، سینه‌تنگی. درد سینه.

ع: ضِیقُ السُّفْس، خَفْقَان، ذَاتُ الصُّدْرِ. ذَاتُ

الرَّیَّة.

زُیقه

ك: جیقه. جیکه. [ده‌نگیکه (ره‌ك: ده‌نگ لینه‌لسان له

خوشیدا. یا: ده‌نگی چوله‌که.].

ف: جیق. (جیق کشیدن از خوشی. یا

صدای گنجشک مثلاً.)

ع: زَعَق، زَعَقَة، زَقِیة، زُقَاء، زَجَل.

زِیلو

[ك: په‌لاسی لوكه.].

ف: زیلو، گلیم نخی، گلیم پنبه‌ای. (پلاس

پنبه‌ای)

ع: زیلو.

زِیل و به‌م

ك: زِیل و به‌م. [ده‌نگی تیژ و ده‌نگی زیر.].

ف: زیروپم. (صدای پست و بلند)

ع: الْأَخْفِيف وَالشَّدِيد، الرَّزِيرُ وَالْبِم.

زِیله

ك: شه‌پالَه، شه‌پلاخه. [شه‌قه‌زله، زله]

ف: سلَه، سیلی، تَس، تپانچه، کشیده.

ع: لَطْم، ضَفْد، سَفَقَة، صَفَعَة، سَقَعَة، رَطْسَة،

لَهْطَة، طَرْفَة، طَبَانْجَة.

زِیل

ك: ناگایی. [تنگه‌بشتن، په‌پیدردن]

ف: آگاهی، نریایی.

ع: وجدان، شَعُور.

زِیل

ك: زِیل. [زیر (ده‌نگی باریک و تیژ.].

ف: زجه، زاجه، زاج، زچه، زچه، زاج، زاگ،

زهو.

ع: حَوَزَل، واضع، قَارِح.

زِیسان

ك: سیزان، ژیرزه‌وینی. [ژیرزه‌مین، ژیرخان]

ف: سفانه، شبستان، شبخانه، سرداب،

سردابه، زیرزمینی.

ع: قَبُو، سَرَب، دِیْماس، دَوَلَج، سِرْدَاب.

زِیست

ك: زینگ. [ژیان، ژی]

ف: زیست، زی، زند، زندگی، سیاب، آورند.

ع: حِیَاة، نَامَة.

زِیق

ك: هورگ، نارزگ. [ورگ، نارسک، جیق]

ف: روده، برانداف.

ع: مَعِی، أَحْشَاء.

زِیق

ك: زروق. [زیره (گریانی منال.].

ف: زیق. (گریه‌ی بچه)

ع: زَقِیة، زُقَاء، عَوِیل، نِیاح، صِیاح.

زِیقان

ك: جیقانن. جیکانن. [جیقه‌کردن (له خوشیدا.].

جریواندن (ده‌نگی چوله‌که.].

ف: جیق‌زدن. (از شادی جیقیدن. صدای

گنجشک.)

ع: زَعَق، زَقِیة، زُقَاء.

زِیقوله

ك: ماسیه‌رچنه. [مدلی ماسیگره.].

ف: ماهی‌گیر، ماهی‌خوار.

ع: زُمَج، نَوْرَس.

وینه

زِیقوننه‌فه‌سی

ف: زیر. (صدای پست)

ع: خَفِيف، زِير.

زَيْل و بهم - زَيْل و بهم

زَيْلَه - زَيْل (زَيْل)

زَيْمِهه

ك: گه ردهن. [نهستو، په پیمان]

ف: گردن. زنهار، پیمان.

ع: ذمّه. عهد.

زَيْمِن

ك: تو، زك، نار. [نېو، ناښ، نېوان]

ف: میان، تو، توی.

ع: ضَمِن، جَوَف، طَيّ.

زَيْن

ك: زینویهرگ. [شتیکی له چهرم و دار دوست کراوه که

ده پخنه سهر پستی نه سپ و سواری دهن].

ف: زین.

ع: سَرَج، قَيْقَب.

وینه

زَيْنا

ك: جیمه رز، ژنبازی، جننه بازی، خام بازی، په پین.

[داوین پیسی، جووت بورنی ناپهوا].

ف: جهمرز، زن بازی، جنده بازی، خانم بازی.

ع: زنا، عهار، سفاح، فحشاء، فُجور.

زَيْنار

[ك: زونار: نیشانه‌ی مہسیحیه کان. (پشتینی

مہسیحیه کان.)]

ف: مویسَخ، گشتی، کمر، رشته، شست.

(کمربند نصاری)

ع: زُنار.

زَيْنان

ك: دوساخخانه، بهنیکخانه. [بهنیکخانه، گرتوخانه]

ف: چَرَس، زندان.

ع: سَجَن، حَبَس، مَحَبَس، مُحَيَس.

زَيْنان - کراویه

زَيْنانه وان

ك: دوساخچی، دوساخوان، بهنیوان. [بهندیوان:

لیپرسواری بهنیکخانه.]

ف: زواز، زوار، ژوار، زندانبان، دُساخچی.

ع: سَجَان، حَبَاس، حَدَاد.

زَيْنپوش

[ك: سه رجلی زین.]

ف: دَفنوك، زین پوش.

ع: غاشیة.

زَيْنپيچ

[ك: بوخچه په ك که زینی به نرخی تیندا هه لده گیردرا.]

ف: زین پیچ.

ع: صَوَان.

زَيْنځانې

ك: زینگانې. [زبان]

ف: سیاب، آورند، زندگانې، زندگی، زی.

ع: حَيَاة.

زَيْنځي - زَيْنځانې

زَيْنډوز

[ك: زیندور]

ف: زین دوز.

ع: سَرَاچ.

زَيْنډهال

ك: گیاندار. [ناژل و مالات.]

ف: تَکاور، جاندار، چُمانه.

ع: حَيوان، نَعَم.

زَيْنډيق

[ك: زندیق، بی پروا به نایینی نیسلام. (په پره‌ی کتیبی

زند.)]

ف: زَندیک، زَندی. (تابع کتاب زند)

ع: زَندِیق.

زینکو

ك: بهر كۆ. [لوتكه‌ی پیشی زین.]

ف: زین کوهه.

ع: قَادِمَة، قَرَبُوس.

ویننه—زین

زینگ

ك: گیاندار، گیانه‌ره، زینه. [زیندور]

ف: زنده، مَرَت، زَوار، جاندار، جانۆز.

ع: حَيّ، حَيَوَان، ثُو حَيَاة.

زینگانی

ك: زیان، بژیو، ژیار، زینگی. [رابوردنی ته‌مه‌ن.]

ف: زیست، زندگانی، سیاب، آورند.

ع: حَيَاة، عَيْشَة، عَمْر، عُمَر.

زینگه‌چال

[ك: زینده‌به‌چال]

ف: زنده‌به‌گور.

ع: وَاك.

زینگه‌ویوون

ك: گیان‌تیکه‌فتنه‌ره. [زیندوربوونه‌ره]

ف: زنده‌شدن.

ع: حَيَاة، مَعَاد، مَحْشَر، حَشْر، قِيَام.

زینگه‌وکردن

ك: گیان‌تیکه‌ستن. [زیندورکردنه‌ره]

ف: زنده‌کردن.

ع: اَحْيَاء.

زینکی

ك: زینگانی، ژیان. [رابوردنی ته‌مه‌ن.]

ف: زیست، زندگانی، زَی، زنده، سیاب.

ع: حَيَاة، نَامَة، عَيْشَة.

زینگیر

ك: جینگه‌زین. [ته‌خته به‌ندیک که له ته‌ویله‌دا دوستی

ده‌که‌ن بو دانانی زین.].

ف: خَرَزین، زینگاه. (چوب‌بندی که در

طویلله برای گذاشتن زین درست کنند.)

ع: مَسْرَج.

زیننه—زینگ

زینوبه‌رگ

ك: زین. [—زین]

ف: زین.

ع: سَرَج.

ویننه—زین

زینه—زینگ

زینه‌ت

ك: نارایش. دهق، به‌زه‌ك. [رازانه‌ره، خشل]

ف: زیب، زیور، آرایش، ماهو، ژَند، پایون،

پَرمون، پیرایه، آیین، آذین، فَرخار.

ع: زَيْنَة، زَوْنَة، زَعْفَة.

زینه‌مال

ك: گیاندار. [نازه‌ن و مالات.]

ف: جاندار، زنده‌مال.

ع: حَيَوَان، نَعَم، اَنْعَام، نَاطِق، اَلْمَالُ النَّاطِق.

زیو

ك: نوقره. [زیف]

ف: نُقْرَه.

ع: فَضَة.

زیوا

ك: قه‌شه‌نگ، شیرین، جوان. [شه‌نگ]

ف: زیبا، نَغز، نیکو، خوالی، قَشَنگ، خوب.

ع: اَنْيِق، بَهِيح، عَبْقَرِي، زَيْن، زِيَان، حَسَن،

طَرِيف، ظَرِيف، رَشِيق.

زیوا

[ك: زه‌بهق (گوله‌زیوا)]

ف: زیبا. (گل زیبا)

ع: زَيِب، زَنْبِق.

وَيْنَه

زَيَوَار

ك: لَيَوَار، كَهَنَار، كَهَنَارَه، قَهَرَاخ، قَهَرُخَه، دِيَوَارَه،
زَيَوَارَه. كَهَمَه. [لَيَوَارَه، چَوَارچَيَوَه. هَمَرَوَهَا: دَارِي
چَه مَيْتَرَا.]

ف: شَل، لَبَه، كَنَار، كَنَارَه، اِيزارَه، اِزارَه، تَوَارَه،
آغَاژَه.

ع: اِطَار، حِتَار، حَاجِر، حَاشِيَه، حَافَه (مِن
حَوَف)، كَبَن

زَيَوَارَه ← زَيَوَار

زَيَوَارَه ي كَه وَش

[ك: سِرْمَه يَه كَه پِيْنَه چِي دَه يِدُرُو رِيْت بَه چَوَار دَه وَرِي
پِيْتَلَاوَدَا.]

ف: آغَاژَه.

ع: حَافَه.

زَيَوَارَه ي كَوَر

[ك: دِيَوَارَه ي قَه بَر.]

ف: لَنگَر.

ع: ضَرِيح.

زَيَوَان

ك: جَوَان، جَوَانَن، [بَزَوَانَدَن]

ف: جُنْبَانَدَن.

ع: ثَحْرِيك.

زَيَوَه

ك: جَوَلَه، جَوِين، جَمَس. [بَزَوَتَنَه وَه]

ف: جُنْبِيَش.

ع: حَرَكَه، جَوَلَه، هَيِث.

زَيَوَه ← جِيَوَه

زَيَوَه ر

ك: تِيْتَه، خَشَل. [زَيَرُو زَه نَبَه ر]

ف: زَيَوَر، نُهَوَدَه.

ع: حَلِي، خَشَل.

زَيَوِيَان

ك: جَوِين، جَوِيَان. [بَزَوَتَن]

ف: جُنْبِيِدَن.

ع: تَحْرُك، تَجَوَل، تَرْمَرُم، هَيِثَان، تَهَيِث.

زَيِين

ك: يِر، هَوَش. [زَه يِن، هَزَر]

ف: وِيَر، هَوَش، يَاد.

ع: زَهِن، حَافِظَه.

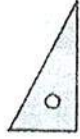
وینہ کانی پیتی ز



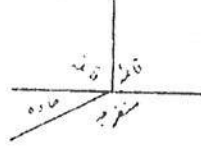
زریاک



زری



زاویہ B



زاویہ A



زالوو



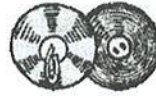
زورہت



زوران



زوانہ بووچکھلہ



زنج B



زنج A



زہعفران



زہرگ



زہردہوالہ



زووفا



زوہرئما



زہنجیرہ



زہنجیر



زہمہق رہشتی



زہمہق



زہل



زهنگوله



زهنگن



زهنگ ئیخبار



زهنگ



زهنگه فیل



زیوا



زین



زیقاوله



زیره



زیته



ك: كرج، كرجياگ، چرچياگ، سيس، سيساگ، چرچ.
[ژاكار، سيس هه لگه پار]
ف: جكاك، جكیده، ژولیده، پژولیده، ببسوده.
ع: ذاوي، ذابل، مُتْرُوِي، مُتَقَبِّض.
ژاكيان
ك: سيسيان، چرچيان. [ژاكان، سيس هه لگه ران]
ف: ژوليدن، ببسودن...
ع: دُوي، دُبول، دُبوب، تَرُوِي، تَقْبِض.
ژاله
ك: كهركوژ. [لوروك (دره ختيكي به ناويانگه).]
ف: شَرَنگ، خَرَزهره. (درختی است معروف).
ع: قَطَف، دِفلي، حَن، حَيِن، سَمُّ الحِمَار، خَرَزهرَج.
ژان
ك: نيش. زك نيشه. [نازار. سَك نيشه]
ف: نرد، دل نرد.
ع: وَجَع، نَصو، مَعَص، مَعَلَة.
ژاندار
ك: جاندار، نهدنگچي. [چه كدار]
ف: جاندار، جانهدار، ژاندار، سَلاحدار،
سَلاحشور.
ع: مَسْلُح، سَلاحدار، جَندار.
ژانده سي پندان

ژار
ك: ژهر، زار، زهر. [ژهر]
ف: زهر، شَرَنگ.
ع: سَم، دَعَف، دُعاف، دُفاف.
ژاراو-ژارادان
ك: دهرماخورد كردن. [ژهر پندان].
ف: زهر دادن، زهر خوراندن.
ع: دَعَف، قَشَب، تَسْمِيم.
ژارماسي
ك: مهرگه ماسي، كوچوله. [گيايه كه].
ف: زهر ماهي، كچوله.
ع: سَمُّ السَّمَك، شَيِكْرانُ الحوت، خانِقُ الكَلْب.
ژاژكه
ك: جاجكه. [بنيشت]
ف: ژاژه.
ع: عَنك.
ژاكانن
ك: سيسانن، چرچانن، كرچانن. [سيس كردن]
ف: جَكَاندن، ژولاندن، پژولاندن، ببساندن.
ع: اِنْدواء، اِنْدبال، تَرُوِيَة، تَقْبِض.
ژاكيانگ

ك: برینه. [نیشی مندالبون].

ف: درد آمدن، درد زادن.

ع: تَصَلَّق.

ژاوه

ك: فلته. [منجه، قسهی بی‌مانا].

ف: ژاژ، ژاژه.

ع: لَی، مَجْمَعَة، لَجَجَة.

ژاوه‌رو

[ك: ناوچه‌یه‌كه له كوردستان. (ژاوه‌رو = چه‌می خارین.)]

ف: ژاورود، ویزه‌رود، بیژه‌رود. (رود خالص)

ع: النَّهْرُ الصَّافِي، جاوه‌رود.

ژاوه‌ژاو

ك: فلته‌فلت، دهم‌یه‌كه‌هاتن. [منجه‌منج‌کردن]

ف: ژاژخایی، ژاژیدن.

ع: لَی، خَطَل، لَقْف، رَحْرَحَة، دَرْدَرَة، لَجَجَة،

مَجْمَعَة، فُومَة، عِي، حَصْر، التَّيَات، تَلْعَم.

ژلوقیایک

ك: شلوقیایک، ژلتیویاک. [هه‌ژان]

ف: آشفته، آشفته‌شده، شوریده، به‌هم‌خورده،

شلوق‌شده.

ع: مُرْدَحِم، مُتَهَيِّج.

ژلوقیمان

ك: شلوقیمان، ژلتیویان، شوریان. [هه‌ژان (له بارده‌زخی

وه‌ستانه‌به‌ره‌باری‌جوموول‌چوون.)]

ف: شلوق‌شدن، آشفته‌شدن، شوریدن،

به‌هم‌خوردن. (از حال سکون به حال حرکت

درآمدن)

ع: اَزْدِحَام، قِيَام، نُهُوض، اِنْتِهَاض، تَهَيُّج.

ژلیقائین

ك: تلیقائین، فلیقائین. [فلیقاندنه‌ره، پلیشاندن (وه‌ك:

ژلیقاندنی‌تری.)]

ف: شکستن. له‌کردن. (انگور مثلاً.)

ع: فَضِخ، تَفْلِيق، تَضْيِيع.

ژلیقیایک

ك: تلیقیایک، فلیقیایک، شکیایک. [تلیقاره، فلیقاره (وه‌ك:

ترتی فلیقاره.)]

ف: شکسته‌شده، له‌شده. (انگور شکسته مثلاً.)

ع: مُنْفَضِخ، مُنْفَلِق، ضَائِع.

ژلیقیان

ك: تلیقیان، فلیقیان. [تلیقانه‌ره، فلیقانه‌ره (وه‌ك:

فلیقانه‌ره‌ی‌تری.)]

ف: شکسته‌شدن، له‌شدن. (انگور مثلاً.)

ع: اِنْفِضَاح، اِنْفِلاق، ضِيَاع.

ژلیویان

ك: شیویان، ژلوقائین، شلوقائین، شورائین. [هه‌ژاندن،

شله‌فاندن]

ف: شوراندن، آشفتن، آشفته‌کردن، به‌هم‌زدن.

ع: تَكْحِيس، تَهْيِيش، تَشْوِيش.

ژلیتوه

ك: شیویان، بشیوه. [راپه‌رین، هه‌ژان، ناژاره، پشیوی (له

باروده‌زخی‌وه‌ستانه‌به‌ره‌هه‌لاتن‌چوونی‌کومه‌ن.)]

ف: آشفتن، آشفته‌شدن، به‌هم‌خوردن. (از حال

سکون به حال فرار در آمدن جمعیت.)

ع: اِنْقِلَاب، هَيْش، هِيَج، شَوَاش.

ژلیتوه‌ژلیتوه ← ژلیتوه [دروپات‌بوونه‌وه‌كه‌ی‌له‌به‌ر‌زۆزبوونه‌تی.)]

(تکرار برای تکثیر است.)

ژلیویان

ك: شیویان، شلوقیمان، شوریان، ژلوقیان. [هه‌ژان، راته‌کان]

ف: آشفتن، آشفته‌شدن، شوریدن،

به‌هم‌خوردن.

ع: اِنْقِلَاب، تَشَاوُش، تَهَاوُش، تَهَايُج.

ژماره

ك: شماره. [بژاردن، حسیب، ژمیره]

ك: برای ژن. [خالوی فرزند].	ف: شُمارة، شُمَار، مار، صَر، ماره، اَمَار، اَماره،
ف: زن برادر، برادر زن.	آمار، اَماره، هَمَار، هَماره، آیار، آیاره، آساره.
ع: حَتْن، أَخ الرَّوْجَةِ.	ع: حِسَاب، عَدَد، تَعْدَاد.
ژن بُوگَهَن	ژن
ك: بُوگَهَنكه. [ژنی بون ناخوش].	ك: نافرهت. [مییهی مروژد].
ف: شَمَعْنَد، شَمَعْنَدَه، شَمَاعْنَد، شَمَاعْنَدَه.	ف: زن، خارِه.
ع: لَخَاء.	ع: مَرَاة، اِمْرَاة، مُؤَث، اَثْنَى، نِساء. (نِسوة،
ژن بَه ژن	نِسوان)
ك: ژنارژن، ژنواژن. [بیتك گۆزپینهوی خوشك یان كچ بۆ	ژن
هارسه ریتی].	ك: هارخهف، جفت. [هارسه ر]
ف: زن به زن.	ف: زن، فُغ، جُفَت، همخوابه.
ع: شِغَار، مُشَاغَرَة.	ع: زُوْجَة، شَاعَة، طَلَة، بَعْلَة، كَرِش، لَجَا، رِبْض،
ژن بَه هُز	ضَبْنَة، قَعَاد، حَرَم، حَرْمَة، قَرِيْنَة، حَلِيْلَة، حَدَادَه،
ك: ژنجیز، قورومساخ. [بیتناموس، دودیت]	صاحِبَة، اَهْل، عِيَال، مَنكُوْحَة، مَقْعُوْدَة، عِيْل.
ف: تیبواز، زن به مزد.	ژن نَافَه
ع: دِيُوْث، دَسَار، قَوَاد.	ك: ژندووس. [ژنسالار]
ژنجیز	ف: ژنباره، زن دوست.
ك: قورومساخ، قه لته. [پیاریک که هارسه رده کی داوین پیس	ع: مَحْكُومُ الْعِيَال.
بیت. (ژنقه حبه)]	ژنانه
ف: زن جَلْب، غَرْتَبَان، قَلْتَبَان. (زن قَحْبَه)	[ك: تاییه تی نافرهت.]
ع: دِيُوْث، قَرطَبَان.	ف: زنانه.
ژن خوه یشك	ع: اَثْنِي، اُنْثُوِي.
ك: خه زن، خه زنه. [ژن خوشك: خوشکی ژن.]	ژنواوژن
ف: خازن، خازنه، خیارنه، زن خواهر، خواهر	ك: ژن به ژن، ژنواژن. [بیتك گۆزپینهوی خوشك یان كچ بۆ
زن.	هارسه ریتی].
ع: حَتْنَة، اَخْتُ الرَّوْجَةِ.	ف: زن به زن.
ژن مردك	ع: شِغَار، مُشَاغَرَة.
[ك: بیوه پیار: پیاری ژن مردور.]	ژن بازى
ف: زن مرده.	[ك: داوین پیسی]
ع: اَيْم.	ف: زن بازى، خانم بازى، جهمرز.
ژنواوژن ← ژنواوژن	ع: زَنَا، سِفَاح، فَحْشَاء.
ژنومنال	ژنبرا

ك: خَيْرَان. [خارخيزان، مالومندان]

ف: زن و بچه.

ع: عَائِلَة.

ژن‌هاوردن

[ك: ژن‌خواستن]

ف: زن گرفتن.

ف: تَزْوُج، اَزْدِوَاچ.

ژنه‌ره‌نگه

ك: بله‌كناچی. [ژناني، خله‌ژناني]

ف: زن خو.

ع: مَرء، اَنِيث، مُتَأَنَّث، مُؤَنَّث.

ژنه‌فتم

ك: نه‌ژنه‌فتم، ژنه‌رين. [بيستن، گوی‌گرتن]

ف: شنفتن، شنيدن، نيوشيدن، گوش کردن.

ع: سِمَاع، اِسْتِمَاع.

ژنه‌کچ

[ك: ژنيك كه پيش بالغ‌هون شوي كرديت.]

ف: زن‌دختر. (زنی كه پيش از بلوغ شوهر

كرده باشد.)

ع: هاجن.

ژنه‌وا

ك: نه‌ژنه‌وا. [بيسه‌ر، گويگر]

ف: شنوا، شنونده، نيوشا، نيوشنده.

ع: سَمِيْع، سَامِع، مُسْتَمِع.

ژنه‌وايي

ك: نه‌ژنه‌وايي. [بيستن، هستي بيستن.]

ف: شنوايي، نيوشايي.

ع: سَمْع، سَامِعَة.

ژنه‌وين—ژنه‌فتم

ژنيك

ك: به‌سيگ. [به‌سرا، داخرا]

ف: بسته شده.

ع: مُسَدَّد، مَسْدود.

ژنيك

[ك: ژنرا]

ف: زده شده، چكیده.

ع: مَخِيض، ممخوض.

ژنيان

ك: به‌سيان. [به‌سرا، داخرا]

ف: بسته شدن.

ع: اِسْتِدَاد، اِنْفِلَاق، اِرْتِجَاج، اِسْتِلْحَاج.

ژنيان

[ك: ژنرا]

ف: زده شدن، چكيدن، جنبيدن.

ع: اِنْمَخَاض.

ژولوقانن

ك: ژلوقانن، شولوقانن، شورانن. [هه‌ژانندن (گوييني

كومەل له بارده‌ره‌خي وه‌ستانه‌ره بو باري جموجولن.)]

ف: شلوقانندن، شلوق کردن، آشفتن،

آشفته کردن، به هم زدن، شوراندن. (جمعيت را

از حال سکون به حال حرکت در آوردن.)

ع: زَحْم، تَهْيِيح.

ژورر

ك: سه‌ر، بان، نه‌رراز، چور. [لای سه‌رو، سه‌روه]

ف: زَبر، جَوْر، بالا، فراز، افراز.

ع: فَوْق، عَلُو، عَلْ، علا، علاوة، عالي، صدر.

ژورره‌سر

ك: ژيره‌سر. [بن‌سه‌ر. بان‌سه‌ر]

ف: بالا‌سر. زير سر.

ع: تَحْتِ الرَّأْسِ، فَوْقِ الرَّأْسِ.

ژوررگ

ك: سه‌رگ، بانگ. [سه‌رو، ژوررو]

ف: بالا‌يي، زَبرين، بَرين، فرازين.

ع: اَعْلَى، عَلْوِي، فَوْقِي، فَوْقَانِي.

ژوورگین ← ژوورگ

ژووژوو

ک: ژوژوو، کوته. [ژیشک]

ف: ژوژ، ژوژو، ژوزه، کوله، چزک، چزغ، زافه،

راورا، مزنگو، خارپشت.

ع: قنقد، انقد، انقد، شوهب، مزاع. عوانة.

وینه

ژووژیا نه وه

ک: حه سیانه وه. [بوژانه وه، ماندرویی ده رچون]

ف: تواناشدن، حال آمدن. پوشته شدن.

ع: حصا.

ژووله

ک: جووله. هورژه، ژلیه. [بزوتنه وه، هوجول]

ف: جنبش.

ع: حرکة، تحرك، تنعش، تنمل.

ژوولیاک

ک: گزیاک، په ژیو. [ژاکار، گرژ]

ف: ژولیده، پزمرده، نره هم رفته.

ع: مشوش، متقبض.

ژوولیان

ک: گزیان، په ژیویان. [ژاکان، گرژبون]

ف: ژولیدن، پزمردن، نره هم رفتن.

ع: تشوش، تقبض.

ژههر

ک: زهر، زار، ژار. [ژههر]

ف: زهر، شرنگ.

ع: سم، دُعم، دُعماف، دُفاف.

ژههر

ک: زارار. [ناریک که گیایان تیدا خووسانیدیت و گیاکه

ناره که ی تال کردیدیت.]

ف: زهرآب. (آبی که نباتات را در آن خیسانیده

تلخی به آب بزند.)

ع: مر، مرارة.

ژهره ژ

ک: کهر. [کهف: بالنده به کی به ناربانگه.]

ف: کبک، زچ، تَرنگ.

ع: مَجَل، يَعقوب، قَبِج.

ژهقنه

[ک: چاره قوله، تاعورن، نه خوشی رشانه وه.]

ف: زقنه.

ع: زَقَمَة، دَبَل، طاعون.

ژهقنه هووت

ک: زهقنه، قوزولقورت. [قوزه لقورت، نه خوشی رشانه وه.]

ف: زقنه، زقنه موت.

ع: زَقَمَة، دَبَل، طاعون.

ژهک

ک: زهها. فریشک. [هه ره ل شیر ی گیاندار ی تازه زاو. (له

تورکیشدا هه «ئاغوز» ی پیده لاین.)]

ف: زهک، فُرش، فُرشه. آغوز. (ترکی هم آغوز

گویند.)

ع: لِبَاء، مَغَل.

ژهلاتین

[ک: جهلاتین. جیل. هیلم]

ف: آبگون، ژله، ژلاتین.

ع: هُلام، جُلاتین.

ژههم

ک: ژهمه ن. [جهم، ژوم (هه جاریکی نان خواردن.)]

ف: خوراک. (یک نوبت خوراک)

ع: نُكَبَة، شَبِعة.

ژههمان

[ک: کوی «ژههم».]

ف: جمع «ژههم» است.

ژههمه ن ← ژهم

ژههمه ن بگردگ

ك: برسی، ژهم بوردوو: ژهمی خواردن له دهست دهرچوو. [ژهنك]
ف: گرسنه، پستناگذشته.

ع: وېد، غرث، هقم، هافي، غرقان.

ژهن

ك: لیدر. [دائره ژهن] [کوتهر: پاشگریکه. (وهك: ده فژهن.)]
ف: ژن، ژنده.

ع: ضارب.

ژهنډن—ژهنن

ژهنك

ك: موزیانه. [چلکی سهر كانزا. (به لای كانزا.)]
ف: ته، ژنگ، ژنگار، ژنگ، موزیانه، مورچانه.

(آفت فلزات)

ع: طبع، خبث، صدء، صدء، سوك، قشب، جراب،

ژنج

ژهنك

[ك: به لای گهم به هوئی زوربونی ناروه.]

ف: سواك، سوگل، سولك، سووك، سیگل،

سیگل، سیلک، سیلک، سیک، سپک، ژنگ،

ژنگه، کاخر، جوژن. (آفت غله از زیادی آب.)

ع: اراق، ارقان، یرقان، یرقان الرع، سوس الرع.

ژهنك ناسن

ك: توفان، سایه. [ژهنگاسن، ژهنگی ناسن (که له ناسن

په پيدا بوو بیت.)]

ف: بخجد، ساید، داشخار، داشخال، توفال،

توبال، سوفال، ژنگ آهن، چرك آهن، ریم

آهن. (از آهن جدا شده باشد.)

ع: فساله، سخاله، سفاطه، زعفران الحديد، صدء

الحديد، خبث الحديد.

ژهنكال

ك: زهنكال. [به له کیچی چرم.]

ف: پالیک. [پاپیچ چرمی]

ع: رساغ.

ژهنكال

ك: دانه، دانه، فده رنگ. [شتیگی گهوهه ناسای سهوزه له

كانه مس دهرده هینریت (له مس دروست ده کړیت.)]

ف: ژنگار، دهانه، دهانه هی فرنگ. (از مس

می سازند.)

ع: ژنجار

ژهنكالی

ك: ناسمانی، ناری. [شینى كال. (رهنگی شینی ناسمانی.)]

ف: زنگاری، آسمانی، آبی. (رنگ آبی آسمانی)

ع: ژنجاری.

ژهنك قلیان

ك: ژهنك. [ژهنگی نیرگه له (که له دور که تهره په پيدا

ده بیت.)]

ف: ژنگ، زنگ قلیان.

ع: صدء الدخان، الدخان المنجمد.

ژهنك هاورنگ

ك: ژهنگاری، ژهنگارین. [ژهنك لیدراو، ژهنك لینیشتوو]

ف: ژغار، زنگین، زنگ آلود.

ع: متصدئی.

ژهنك سووره—سووره مؤزه [دوشه به کی کرماجیه.]

(کرماجی است.)

ژهنن

ك: بهستن، قایم کردن. قوئف کردن. [داخستن (قفل کردن)]

ف: بستن. (قفل کردن)

ع: غلق، اغلاق، رتج، ارتاج، سدء، سكر، لسن،

لطا، نس، قفل، اصماق، اعناك، ایجاف، ایصاد،

تسکیر، تغلیق، تاصید.

ژهنن

ك: شله قانن. [ژهنن، شله قانن (وهك: ژهننی دژ.)]

ف: جک، جکاندن، زدن، جذبانندن. (زدن دوغ

مثلاً.)

ك: برسی، ژهم بوردوو: ژهمی خواردن له دهست دهرچوو. [ژهنك]
ف: گرسنه، پستناگذشته.

ع: وېد، غرث، هقم، هافي، غرقان.

ژهن

ك: لیدر. (دائره ژهن) [کوتمر: پاشگریکه. (وهك: ده فزهن.)]
ف: زن، زننده.

ع: ضارب.

ژهنډن—ژهنن

ژهنك

ك: موزیانه. [چلکی سهر كانزا. (به لای كانزا.)]

ف: ته، ژنگ، ژنگار، ژنگ، موریانه، مورچانه.

(آفت فلزات)

ع: طبع، خبث، صدء، صدء، سوك، قشب، جراب،

زنج.

ژهنك

[ك: به لای گه تم به هوئی زدریوونی ناروره.]

ف: سواك، سوگل، سووك، سووك، سیگل،

سیگل، سیلک، سیلک، سیک، سپک، ژنگ،

ژنگه، کاخر، جوزن. (آفت غله از زیادی آب.)

ع: اراق، ارقان، یرقان، یرقان، سوس الررع.

ژهنك ناسن

ك: توفان، سایه. [ژهنگاسن، ژهنگی ناسن (که له ناسن

په یدا بووینت.)]

ف: بخجد، ساید، داشخار، داشخال، توفال،

توبال، سوفال، ژنگ آهن، چرک آهن، ریم

آهن. (از آهن جدا شده باشد.)

ع: فساله، سخاله، سقاظه، زعفران الحديد، صدء

الحديد، خبث الحديد.

ژهنكال

ك: زهنگال. (به له کپیچی چهرم.)

ف: پالیک. (پاپیچ چرمی)

ع: رساغ.

ژهنكال

ك: دانه، دانه، فده رنگ. [شتیگی گه رهه ناسای سهوزه له

كانه مس دهرده هینریت (له مس دروست ده کړیت.)]

ف: ژنگار، دهانه، دهانه ی فرنگ. (از مس

می سازند.)

ع: زنجار.

ژهنكالی

ك: ناسمانی، ناری. [شینى كان. (رهنگی شینی ناسمانی.)]

ف: زنگاری، آسمانی، آبی. (رنگ آبی آسمانی)

ع: زنجاری.

ژهنك قلیان

ك: ژهنك. [ژهنگی نیرگه له (که له دوو که له ره په یدا

ده بیت.)]

ف: ژنگ، زنگ قلیان.

ع: صدء الذخان، الذخان المنجمد.

ژهنك هاورنگ

ك: ژهنگاری، ژهنگارین. [ژهنك لیدراو، ژهنك لیتیشوو]

ف: زغار، زنگین، زنگ آلود.

ع: متصدئی.

ژهنك سووره—سووره مؤزه [دوشه به کی کرماجیه.]

(کرماجی است.)

ژهنن

ك: به ستن، قایم کردن. قوئف کردن. [داختن (قفل کردن)]

ف: بستن. (قفل کردن)

ع: غلق، اغلاق، رتج، ارتاج، سدء، سكر، لسن،

لطء، دسم، قفل، اصماق، اعناك، ایجاف، ایصاد،

تسکیر، تغلیق، تاصید.

ژهنن

ك: شله قانن. [ژهنن، شله قانن (وهك: ژهننی دژ.)]

ف: جک، جکاندن، زدن، جذبانندن. (زدن دوغ

مثلاً.)

ع: مَخْض، جَهْر، مَحْج، نَحْي، وِدَل، زَبَد، غَرَض،
تَثْمِيل، تَحْرِيك.

ژه‌ئین

ك: د‌ورس‌كردن. (ل‌ورته‌وانه ژه‌ئن) [د‌ورست‌كردن، ساز‌كردن]
ف: ساختن.

ع: صَنَع.

ژه‌ئین به ناوا

[ك: قوت‌اندن به ناوا].

ف: فروبردن به‌آب، زدن توی‌آب.

ع: غَمَس، غَس، غَط، غَطَس، قَمَس، غَرَق، اِغْرَاق،
اِغْرَاة، تَغْوِيص.

ژى

ك: بژيو، ژيوار، گوزه‌ران، زينگانى. [ژيان، بارى ژيان]

ف: زيبست، زندگانى.

ع: مَعِيْشَة.

ژى

[ك: ژه، زبى كه‌وان]

ف: زه.

ع: وَتَر.

ژيان

ك: زينگانى، گوزه‌ران‌كردن. [راباردنى ته‌من].

ف: زيبستن، زندگانى‌كردن.

ع: عَيْشَة، حَيَوَة.

ژيان

[ك: نرخان، هينان، كردن]

ف: آرزش، آرزيدن.

ع: سَعَر، تَسَاوِي.

ژيانن

ك: گوزه‌ران‌دان. [ژياندن، بژيوپيدان]

ف: زيبستاندن، گذران‌دان.

ع: اِعَاشَة، اِنْفَاق.

ژير

ك: فاميده، هوشيار. [به‌ناره‌ن، نازن]

ف: آژير، آژير، هوشيار، هوشيار، هوشيار،

هوشمند، خردمند، بخرد، فرهمند، زيرك،
فهميده.

ع: عَاقِل، فَطِن، فَطِيْن، فَهِيْم، نَكِي، حَلِيْم.

ژير

ك: چير. [بن، خوار]

ف: زير، جبير، پايين، فرود، نشيب، ته.

ع: تَحْت، سَفَل.

ژير

[ك: بزوى ژير بيت له عه‌ره‌بيدا «-»].

ف: زير.

ع: حَفْض، كَسْرَة، جَرَة.

ژيرناوچوون

ك: قوتيان به ناوا. [قوتنه‌خواردن]

ف: زيرآب رفتن، غوته‌خوردن.

ع: غَوَط، اِنْغِمَاس، اِرْتِمَاس.

ژيرناوى

ك: ژيره‌ريابى. [قوتنه‌خوره: كه‌شتى ژيرناوگه‌ر].

ف: پاغوش، زيردريابى، غوته‌وز.

ع: غَوَاصَة، تَحْتِ الْبَحْرِي.

وينه «ته‌حته‌به‌هرى

ژيربال

[ك: په‌نا، ژيردالده (خوازه‌به).]

ف: زير پر. (مجاز است).

ع: تَحْتِ الْحَمَايَة.

ژيربووله‌و كردن

[ك: كردن به ژير خوئه‌ميشه‌ره].

ف: زير خاكستر كردن.

ع: نَخَس.

ژيربه‌ران

ك: ناسانه. [ژيره‌ر]

ف: کُرار، کوار، آستان، آستانه، فرود، فرودین.

ع: عَنَبَة، مَسَامَة، أُسْكُفَة، أُسْكُوفَة.

وینه ← ناسانه

ژیریاکردن

ک: پامال کردن. [پیشیل کردن، خستنه ژیر پین.]

ف: ژیریاکردن، پایمال نمودن.

ع: دَعَس، وَهَس، وَطَب، وَطَاء.

ژیرجله کی

ک: په نامه کی. [شاروه (نهیتی)]

ف: ژیرجلی، نهانی، پنهانی، پوشیده.

(محرمانه)

ع: سَرِي، خَفِيَة.

ژیرچناکه

[ک: ژیرچنه، غه بغه به]

ف: ژیر چانه، ژیر چنه، ژیر زَنَخه.

ع: زِناق، حِناک، مِحْناک، تَحْت الحِناک.

ژیرچناکه دان

[ک: به مشتته کوئل له ژیرچناکه دان.]

ف: ژیرچانه زدن، دوکاردی زدن.

ع: لَهز، وَهز.

ژیرچناکه ی که له شینر

[ک: دور گونگه ی ژیر ملی که له باب.]

ف: دو بلگ زیر گلوی خروس.

ع: زَنْمَتان. (زَنْمَة)

ژیرچه م

ک: هارپشته. [وشه ی درا که رته، وشه ی په پیره. (وهک: سیو و

میو.)]

ف: پِیرو. (مانند سیب و میب، گشت و مشت،

اجمع و اکتع.)

ع: ردف، تابع، اتباع، أرداف.

ژیرخا که وکردن

[ک: ناشتن، نه سپه رده کردن]

ف: زیرخاک کردن، به خاک سپردن،

درخاک پنهان کردن.

ع: دَفَن، رَمَس.

ژیرخان

ک: ژیرزهوینی. [ژیرزه مین]

ف: زیرخان، زیرزمینی، سرداب، سردابه.

ع: قَبو، سَرَب، سَرَداب.

ژیردهسه

ک: داردهسه، تابون. [دهسوپتو بند]

ف: تاراس، زیردست، وركستان، بَرَوَسان.

ع: مُطِيع، مَحْكوم، تابع، تَبَعَة.

ژیر زوانی

[ک: ژیرنه زنو]

ف: زیر زانو.

ع: مَبيض.

ژیر زکه ووس

ک: ژیریا، پامال. [پیشیل]

ف: زیر پا، پایمال.

ع: وَطَاء، وَطَب، وَهَس، دَعَس.

ژیرزوان

ک: رشفت، بهرتیل. (ژیر زوانی نیاگه.) [رشوه، بهرتیل]

ف: لاج، برکند، بَلْکَفَد، زیرزبان.

ع: رَشوَة، بَرطیل.

ژیرزوان چه شستن

ک: زوان تاقیه وکردن. [دهمویل تاقی کرده وه.]

ف: زیر زبان چشیدن.

ع: اِسْتِمْرَاج.

ژیرزوان نیان

ک: رشفتان، بهرتیلان. [رشوه پیدان، بهرتیلان]

ف: لاجیدن، بَلْکَفَدیدن، بَرْکَنَدادن،

زیرزبان دادن.

ع: رَشُو، إعطاءُ البُرطيل.

ژیرزه وینسی

ك: سه یزان، زه یسان. [ژیرخان]

ف: سَفَاغنه، شَبَسْتان، سَرَداب، سَرَدابه،

زیرزمینی.

ع: قَبُو، دیماس، دُولُج، سَرَب، سَرَداب.

ژیرسگار

ك: [ژیرجگهره، ته پلهك]

ف: زیرسگار.

ع: كَشْفَة.

ژیرسه ر

ك: ژورسه ر. [بِنسه ر]

ف: زیر سر.

ع: تَحْتَ الرَّاسِ.

ژیرقلیان

ك: [ژیر نیرگه له.]

ف: زیرقلیان.

ع: مَنَشَف.

ژیرقلیان

ك: به ردن، به رقلیانی، ژیرقلیانی. [بهرچایی: نانی

سه رله بیانی.]

ف: نَهار، نَهارى، ناشتا، پیشقلیانی.

ع: عَدَف، سُلْفَة، نَشِيْطَة، تَحْتَ الْقَهْوَة، لُقْمَة

الصَّبَاح.

ژیرقلیانی ← ژیرقلیان [هردوو ماناکه ی.] [به هر دو

معنی.]

ژیرکراس

ك: بهرگینکی نهرم که له ژیر کراسه ره له بهر ده کریت.

ف: زیرپیراهن.

ع: غُلَّة، شِعَار، بَقِيْرَة، بَدَنَة.

ژیرکهفتن

ك: کهرتنه ژیر، دَوَراندن له کایه دا.]

ف: زیرافتادن.

ع: قَهْرَة، انصِرَاع، مَغْلُوْبِيَّة.

ژیرکهن

ك: لادرگه. که ورگ. [لادر، بودر (قلیشی ژیر بهرد.)]

ف: زیرکند. شکاف زیر سنگ.

ع: قَلَع.

ژیرک

ك: [ژیرو، ژیرین، خوارو]

ف: زیری، زیرین، تکین، پایینی.

ع: اَسْفَل، سافل، تَحْتَانِي.

ژیرکین ← ژیرک

ژیرلجه کی

ك: پچه. [پرتپرت، چپه (به سرته قسه کردن.)]

ف: زیرلبی. زَمَزَمَة، نَدْنَه، زکیدن، ژکیدن.

(آهسته حرف زدن)

ع: نَجْوِي.

ژیرلجه وکه نین

ك: زورده، زورده خه نه. [بزه]

ف: کِبْحَنْد، شَكْرْحَنْد، نیم خند.

ع: بَش، كَشْر، تَبَسْم.

ژیرناوسار ← دوزقه

ژیره

ك: شتی ژیرین. (بهرامبهری «سه ره».)

ف: زیر. (مقابل «سه ره»)

ع: تَحْتَ.

ژیره هار

ك: بهردی بنه روی ناش.]

ف: زیرسنگ.

ع: ثِقَال.

ژیره خهر

ك: رایه خ (وهك: فرش و دوشه که.)

ف: زیرانداز، زیرافکن. (از قبیل: فرش و

دوشک

ع: وئیر، فرش.

ژیره و برون

[ک: رازهیتان له گریان.]

ف: آرام شدن. (از گریه ایستادن)

ع: بجوم، تبکسم.

ژیره و ژور

[ک: سهره و نخورن (ویران برون)]

ف: زیورو، زیروزبر، زیروبالا، تارومار،

ترت و مرت، آندودند. (از هم پاشیده شدن)

ع: بعثرة، تقلیب. (عالیها سافلها)

ژیره و کردن

[ک: رازیتهیتان له گریان.]

ف: آرام کردن.

ع: ابجام، تهدین.

ژیره و کردن

ک: شارنده ره. (وهشارتن، هشاردان، داپوشین)

ف: پنهان کردن.

ع: طمر، کتم، اخفاء.

ژیکیر

ک: نهنگوسيله. [ژنگر: نهنگوستيلهی سهر په نجه که ژیی

که رانی پی ده گرن.]

ف: زهگیر، انگشتانه، انگشتوانه.

ع: ختیعة.

وینهی ههیه.

ژیلافه

ک: شیلافه. [جیگهی خواردنی هدرس کراو له گدهی مالاتی

کاویتز که ردا که بو ههوتنی په نیر ده بیت.]

ف: ژیلافه، شیروان. (رودهی حلال)

ع: حَفْح.

ژیل

[ک: گولی دارمیتو.]

ف: وُل. (شکوفه ی انگور)

ع: قعال، فُقاق، فُقاقُ الْکَرَم.

ژیوار

ک: بژیو، زینگانی. [ژیان، رابواردنی تهمه ن.]

ف: زیست، زندگانی.

ع: عیشة.

ژیوار

ک: [باردوخ]

ف: جاور.

ع: حال، حائة.

وینہ کانی پیتی ژ



ژووژوو